شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی	عنوان	تحفة الابرار		
	درجه نفاست	نفیس درجه ۳		خطی ☑ / چاپ سنگی ○
	تعداد اوراق	۲۲۳	اندازه	۳۰×۲۰
	قطع	وزیری بزرگ	شماره اموالی	۲۷۰۹
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ ○ ۲۰ ○ ۵۰ ○ ۸۰ ○	از هم پاشیدگی عطف	دارد ○ ندارد ☑
	نیاز به جعبه	دارد ○ ندارد ☑	نوع آفت	شیمیایی ○ زیستی ○ فیزیکی ○
	نیاز به جلد سازی	دارد ○ ندارد ☑	نیاز به مرمت جلد	دارد ○ ندارد ☑
	نیاز به مرمت اوراق	دارد ○ ندارد ☑	نیاز به دوخت عطف	دارد ○ ندارد ☑
	نیاز به لکه گیری	دارد ○ ندارد ☑	نیاز به گردگیری	دارد ○ ندارد ☑
	نیاز به آفت زدایی	دارد ○ ندارد ☑	نیاز به اسیدزدایی	دارد ○ ندارد ☑

بررسی کنندگان: ۱. صابری ۲. دهقان ۳.
تاریخ بررسی:
اقدامات انجام شده: ۱۳۸۷٫۲٫۲۱
تاریخ اقدام:

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب تحفة الابرار — فارسی
مصنف / مؤلف آقا سید محمد باقر حجة الاسلام اصفهانی
خطی / چاپی نسخ ۲۹ سطری
سال طبع یا تحریر — عدد اوراق ۲۲۳
جزء کتب نفیس شماره ۵۴۰
شماره عمومی ۲۷۰۹ شماره قبض
واقف آقای مرتضی قلی خان تاریخ وقف ۱۳۴۰
طول ۳۰ عرض ۲۰ سانتیمتر قطع

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب تحفة الابرار — فارسی

مصنف / مؤلف آقا سید محمد باقر حجة الاسلام اصفهانی

خطی / چاپی نسخ ۲۰ سطری

سال طبع یا تحریر — عدد اوراق ۲۲۳

جزء کتب نقد شماره ۵۴۰

شماره عمومی ۹۰۷۰ ۲ شماره قبض

واقف آقای مرتضی قلی خان تاریخ وقف ۱۳۴۰

طول ۳۰ عرض ۲۰ سانتیمتر قطع



تحفة الابرار در فقه خاصه

۳۷۱

فقه خاصه

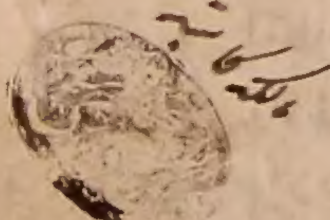
بسم الله تعالی

این جلد کتاب تحفة الابرار [illegible] ۹۹۰ [illegible] بر آستان [illegible]

[illegible] معصوم [illegible] علیه [illegible]

عموم مؤمنین [illegible] فی شهر شوال المکرم سنه ۱۳۰۴





بسم‌الله تعالی
بسمه سبحانه

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه الاستعانة فی الخلاص من ظالم الجحیم

الحمد لله الذی توحد بالملک فلا ندّ له فی ملکوت سلطانه وتفرد بالعز فلا ضد له فی جبروت کبریائه وحارت الاذهان الثاقبة فی بدائع عظمته وقدرته ذا الحسرت الابصار الخاطفة فی بدایع صنعه وغرایب فطرته واشهد ان لا اله الا الله شهادة تنبئ عن باحدیته و واحدیته وامن به وبجمیع رسله وسفرائه وملائکته واشهد ان جدی محمدا صلی الله علیه واله سید رسله ومفخر انبیائه وباعث خلقة ارضه وسماءه وان علی بن ابیطالب والائمة الاحد عشر علیه وعلیهم السلام النجباء حجج الکاملة علی عباده وان من اعتصم بهم واهتدی بهداهم فقد تهیّأ نفسه للفوز برضوانه ومن فارقهم وضل عن سبیلهم فقد مکن نفسه فی درک نیرانه **وبعد** خادم شریعت فخر انبیا وسید رسل وچاکر درگاه ملجأ اولیا وهادی سبل ابن محمد تقی الموسوی محمد باقر اوتی کتابهما بیمینهما وحوسبا حسابا یسیرا بعرض برادران دینی واخلاء ایمانی میرساند که این کتابیست در بیان صلوة واحکام آن مسمی **بتحفة الابرار** الملتقط من آثار الائمة الاطهار لتنویر قلوب الاخیار مرتب کردانیدیم از مقدمه وچند باب هر یک از ابواب مشتمل است بر مباحث بسیار **مقدمه** در بیان فضیلت صلوة وجملۀ از مباحث مهمه مطلوبه در اینمقام بدانکه نظر بمضمون حق مشحون کریمه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون غرض از وجود بنی ادم ودر بستان سرای وادی بر محن والم نشده مگر بجهت تحصیل معرفت وعبادت جناب احدیت عز شانه وبمقتضای مفهوم حدیث حق مقرون الدنیا مزرعة الاخرة قرار این سرای سریع الزوال نشده مگر بجهت محل زرع دار قرار ومراد از محل زرع آن است که انسان در آن مرتکب اعمالی شود که موجب رفع درجات وباعث استحقاق عوائد عطایای جلیله حضرت منعم بی زوال شود در دار قرار وچونکه عقول قاصره انسانی از درک چنین اعمالی که ارتکاب آن موجب نجات در دار جنان وباعث فوز بعطایای حضرت رحمن شود قاصر است لهذا خلاق جهان از فرط جلت عظمت نظر بکمال رافت وعطوفت بمخلوق خود بتوسط انبیاء ورسل مقربین هدایت فرموده بندگان را اعمالی که موجب فوز بدار قرار وباعث استحقاق توسل بنعم بی زوالست مثل صلوة وصوم وزکوة وخمس وحج وعمره وغیرها امر بارتکاب آنها فرموده بعضی را در مدت عمر یکمرتبه وبعضی را در هر سالی یکمرتبه وبعضی را در هر شبانه روز پنج دفعه تا با ارتکاب آن اعمال حسنه سعادت انتظام بنده ذلیل فایز شود بعطایای جلیله خداوند جلیل تا در آن عرض اکبر از خسارت وندامت بی حاصل سالم واز شآمت ضلالت بی ثمری وتهی دستی غانم واز مفاسد بر شرور شور میدان کثیر الغضباء صحرای محشر محفوظ واز فوائد عوائد عطایای بی منتهای حضرت کریم وهاب علی الاطلاق محظوظ گردد **مخفی** نماند اعمال مذکوره بالاشتراک در اصل رجحان ومحبوبیت متفاوت المراتب میباشند در فضیلت ورجحان لکن اشرف آنها وافضل از کل نماز است که فوق کل طاعات بدنیه وسعادات وسرمایه افتخار وقاطعه قربات وموجب استخلاص از درک نیران وباعث استحقاق نعم جنان وداعی

قبول سایر اعمال است چنانچه از ارکان دین واعمال حضرت رب العالمین مانور است اذا قبلت قبل ما سواها واذا ردت رد ما سواها وفی الفقیه عن مولانا الصادق علیه السلام اول ما یحاسب به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل سایر عمله واذا ردت علیه رد علیه سایر عمله حاصل معنی ظاهر این کلام حقیقت انجام این است در موقف حساب از جانب مواخذه محاسب حقیقی اول کلامیکه در مقام حساب صادر میشود سؤال از حال نماز بنده است پس اگر نماز شخص مقبول شد مقبولیت آن موجب مقبولیت سایر اعمال میشود گویا مراد این باشد که بعد از مقبولیت نماز دیگر سؤال از سایر اعمال نمیشود ببرکت نماز مقبول کل اعمال مقبول میشود واگر العیاذ بالله سبحانه نماز این شخص در درگاه احدیت جل شانه مردود شد قاطبه طاعات واعمال او مردود میشود یعنی ثمری بر آنها مترتب نمیشود بدانکه اشکالی در ظاهر این حدیث می‌تواند نمود بیان آن این است که از جمله واجبات الهیه زکوة وخمس وصوم ونحو آنها است هرگاه فرض شود مکلف رعایت نمود هر یک از آنها را بنحوی که در شریعت معتبر وثابت است عدالت وحکمت مقتضی قبول وترتب ثمر است بر آنها خواه صلوة مقبول شود یا نه مردود شدن اینها با رعایت امور معتبره در اینها بسبب مردود شدن صلوة نظر باخلال بعضی از امور معتبره در آن ملایم با تفضل حکیم علی الاطلاق ومناسب با کریم کریم واهب متعال نیست واحتمال اینکه مقبولیت صلوة معتبر وشرط بوده باشد در قبول سایر اعمال مندفع است بامکان دعوی اجماع برخلاف آن نظر باینکه بتصفح کلمات اصحاب کاشف برخلاف این احتمال است چه در مباحث هر یک متعرض شده احدی متعرض این شده اند امور معتبره در هر یک را وتا حال ندیده ایم این شده باشد که معتبر در قبول زکوة مثلا رعایت امور معتبره در صلوة یا مقبولیت صلوة است وحدیث مذکور اگرچه ناطق بر آن است لکن نظر بارسال واعراض اصحاب از ظاهر آن قابل آن نیست که توان اعتماد بر آن نمود در این مطلب خطیر پس میگوئیم ممکن است حدیث حمل شود در صورت عدم رعایت امور معتبره در غیر صلوة بنابراین معنی حدیث چنین میشود هرگاه نماز مقبول شود ببرکت آن سایر اعمالیکه مستجمع شرایط قبول نبوده باشد مقبول میشود وهرگاه نماز مردود شد ومفقود شدن آن مستلزم مردود شدن سایر اعمالیست که ببرکت نماز مقبول میشد ملخص کلام آنکه هر یک از عبادات که غیر صلوة بوده باشد مقبولیت بنفسی دارد ومقبولیت غیری اول در صورتی است که مستجمع شرایط معتبره بوده باشد خواه شرایط مقبولیت صلوة در صلوة موجود بوده باشد یا نه ومقبولیت غیری در صورتی است که صلوة مقبول شود وغیر از صلوة مستجمع شرایط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن مقبول شود بسبب مقبولیت صلوة همین قدر کفایت میکند در افضلیت صلوة نسبت بآنها وممکن است که حمل کرده شود قبول بر قبول بر وجه کمال وحمل شود مردودیت بر عدم آن بنابراین اشکالی نخواهد بود مگر حمل کلام برخلاف ظاهر لکن امر در آن سهل است **مجملا** اخبار در فضیلت نماز بلکه افضلیت آن بر قاطبه اعمال بسیار است **اول** حدیثی است که مذکور شد واین حدیث اگرچه در فقیه مرسل است لکن ثقة الاسلام در اوائل کتاب صلوة از کافی وشیخ طوسی در باب فضل الصلوة از زیادات تهذیب روایت فرموده بسند موثق کالصحیح لکن ذیل حدیث در آن مذکور نیست مذکور در کافی باین نحو است عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر ان الله تعالی یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها وذیل حدیث یعنی وان ردت رد ما سواها مذکور نیست بنابراین معنی

در کتب فقهیه

دیگر احادیث وارده در فضیلت نماز
وافضلیت آن از سایر اعمال

که در حدیث مذکور شد چندان خلاف ظاهر را ن نیست یعنی اعمال غیر صلوة که مستجمع شرایط قبول نیست ببرکت صلوة مقبوله مقبول میشود و مقتضای مفهوم شرط این است که اگر صلوة قبول نشود ان اعمال نیز قبول نمیشود نظر بانتفای شرایط قبول در انها قریب باین حدیثی است که شیخ برقی در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون بالصلوة و شیخ صدوق در عقاب الاعمال ذکر فرموده اند بسند ضعیف هکذا اول ما یسال العبد اذا وقف بین یدی الله عز وجل عن صلوته فان زکت صلوته زکا سایر اعماله وان لم تزک صلوته لم تزک اعماله یعنی بنده وقتی که حاضر کرده شد در محل حساب اول سوالی که از او میشود سوال از نماز است اگر نماز صادره از او مرضی درگاه احدیت جل شانه گردید جمیع اعمال او مرضی میشود نعوذ بالله سبحانه اگر نماز او مرضی بارگاه معبود متعال نشد هیچ عمل او مرضی نخواهد بود و مرحوم شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه الزکی در تهذیب بسند دیگر باین مضمون روایت فرموده ان معتمد ای در باب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام که ان سرور اسرار را از سید انبیا صلی الله علیه و آله روایت فرموده اند که فرموده اند ان عمود الدین الصلوة وهی اول ما ینظر فیه من عمل ابن آدم فان صحت نظر فی عمله وان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله **حدیث دوم** حدیث معتبری است مروی در کافی و تهذیب و مؤید حدیثی است که مذکور شد و ان حدیث این است که جناب کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده اند از مفخر انبیا و سید رسل و مفخر ائمه هادی سبل جناب فخر کاینات صلی الله علیه و آله که فرموده کلامی که حاصل مضمون ان این است مثال صلوة نسبت بدین و ایمان مثال ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و حج و صوم و غیر اینها مثل طناب و میخ و پرده خیمه است هرگاه ستون خیمه مستحکم و برپا بوده باشد ثمره مترتب میشود بر طناب خیمه و میخ و پرده ان و اگر ستون مستحکم و برپا نباشد بلکه شکسته باشد مطلقا ثمره مترتب بر انها نمیشود و این حدیث با کمال اعتبار سند دلالت میکند بر نهایت مرتبه مدح و مرجحیت بر افضلیت صلوة نسبت بسایر عبادات **سیم** حدیثی است که ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطایفه مکنهم الله تعالی فی جنة عالیة بسند صحیح در کافی و فقیه و تهذیب از معویة بن وهب که از ثقات رواة است روایت فرموده اند که او جناب عزوه که اسند عا و مسئلت کردم از خدمت کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که بمن فرموده باشند بهترین عملیکه وسیله قرب عباد میشود بخداوند عالم جل شانه و محبوب ترین اعمال نزد خلاق عالم چه چیز است ان حضرت در جواب فرموده ندیدم چیزی را که بعد از معرفت بهتر از نماز بوده باشد یعنی نماز بعد از معرفة الله و معرفت نبوت فخر انبیا و ائمه هدی علیه و علیهم الاف السلام و الثناء افضل از سایر عبادات است **چهارم** حدیثی است در فقیه و تهذیب مروی است از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله قال ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم نیران جمع نار است مثل انوار و نیره بکسر نون و فتح یا و دال قال فی القاموس و النار معلوم و قد تذکر جمعه انوار و نیران و نیرة کقردة و نور و نینار و قال فی الصحاح النور الضیاء و الجمع انوار و النار مؤنثه و هی من الواوی لان تصغیرها نویرة و الجمع نور و انوار و نیران انقلبت الواو یاء لکسر ما قبلها مراد از نیران در این مقام یا معنی ظاهر است یا معاصی است بنا بر ثانی مصحح استعمال تسمیه است یا شباهت دارد و اطلاق لفظ مسبب است بر سبب بعبارة اخری تسمیه سبب است باسم مسبب و ثانی

مذکور

ایها الناس

قال

استعاده

استعاده است اقتران با وقد تموها ترشیح است حاصل معنی حدیث این است داخل میشود وقتی از اوقات نماز مگر اینکه ملکی می اید مقابل مردمان خطاب میکند که ایها الناس برخیزید اتشی را که مشتعل کرده اید بجهت خود بیان بسبب ارتکاب معاصی ان اتش را خاموش کنید بسبب اقدام بنماز و پیشتر که خاموش کردن کنایه باشد از استخلاص از ان اتش یعنی نظر بارتکاب معاصی جزا اتش چنین مقرر شد که در فلان مکان معین از جهنم معاقب شود بعد از ان بسبب محافظت و شرافت نماز نجات یابد از ان مکان مستخلص شد نظر به بعد خاموش شدن اتش جهنم و ممکن است حمل بر ظاهر شود باین نحو که مکانی در جهنم بوده باشد اتش در ان در بدو امر مشتعل شده باشد بعد از ان اشتغال بمعاصی موجب اشتعال او شود بعد از ان اگر بنده محافظت نماز در وقت خود نماید و قیام و اهتمام در صلوة باعث اطفاء ان اتش شود و از انچه مذکور شد ظاهر میشود که کلام محتاج بتقدیر است باین نحو قوموا الی استخلاصکم من نیرانکم او قوموا الی اطفاء نیرانکم والاول اقرب معنی بنا بر این است که نیران حمل شود بر ظاهر خود و اما هرگاه حمل شود بر تسمیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد شد برخیزید و سعی نمائید با قامت نماز و محافظت ان در ابطال معاصی صادره از شما که موجب عقاب در نیران است بنا بر این که اعمال حسنه مکفر معاصی است کما هو المدلول علیه بالکتاب والسنة قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات و ذکر ایقاد بعد از ان که از ملایمات مشبه به است بعبارة اخری که از ملایمات موضوع له لفظ نیران است بجهة تنبیه بر کمال سبب در مسببیة کانه نفس مسبب است بنا بر این استعاره استعاره مصرحه مرشحه خواهد بود **پنجم** حدیثی است کالصحیح که فرقه مشایخ عظام مکنهم الله تعالی فی منازل الکرام اطباق بر روایت ان کرده اند حاصل مضمون ان این است که یکی از نیت بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه که مملو از طلا بوده باشد تصدق کرده شود از ان تا تمام شود اشکالات چندی در این حدیث وارد است بیان ان اشکالات مع دفع انها مذکور در مطالع الانوار است **ششم** حدیثی است معتبر مرویست از فخر الاوائل و الاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام قال ما من عبد من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفته بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه و یدعون الله عز وجل له حتی یفرغ من صلوته یعنی نیست بنده از شیعیان ما که بایستد بجهة ادای نماز مگر اینکه احاطه میکند بر ان بنده ملائکه بعدد انچه مخالف ان بنده بوده باشد و این ملائکه متکلم بنماز میکنند در عقب سر او و طلب ان ملائکه دعا میکنند از خداوند عالم جل شانه بجهة او تا انکه فارغ میشود از نماز ممکن است مراد از مخالف هر کس بوده باشد که مذهبا مخالف مذهب شیعه بوده باشد خواه سنی بوده باشد یا غیر سنی سایر فرق شیعه بنا بر این عدد ملائکه معادل میشود با عدد هر کس که در سطح ارض هست غیر از شیعیان این بنا بر این است که مراد از مخالفت مخالفت در اعتقاد بوده باشد و ممکن است که مراد از مخالفت مخالفت در فعل صلوة بوده باشد در ان وقت یعنی مخالفت او کرده باشد که در ان وقت مشغول نماز نباشند از جمله کسانیکه نماز ایشان صحیح بوده باشد بنا بر این عدد ملائکه اکثر از اول میشود وجه ان بعد از تامل ظاهر میشود و علی التقدیرین این مدح است فوق کل المحامد **هفتم** حدیثی است معتبر مروی است از مفخر الاوائل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام از ان جناب حکایت فرموده از مفخر کاینات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله که فرموده اند

التش

والثانی لفظا این معنی

بندهٔ مؤمن بعد از انکه مشغول نماز شد التفاتی میشود از جانب خلاق اسمان و زمین بسوی تا از نماز فارغ شود و رحمت الهی جل شانه احاطه میکند بر او تا اسمان بامر الهی جل جلاله ملائکه را موکل میشود که با بسته حال سر او و ان ملائکه ندا میکنند که ای نماز کننده اگر بدانی که کیست التفات بتو کرده است و کیست معبود تو هرا ینه از نماز فارغ نمیشدی و از محل خود زائل نمیشدی یعنی راضی نمیشدی که از نماز فارغ شده باشی **مخفی** نماندکه مراد از التفات الهی باین بندهٔ مومن انست که نسبت حق تعالی در ان وقت با و مثل نسبت پادشاهی میشود که التفات را فتانه فرماید بشخصی که در حضرت او ایستاده و اظهار حاجت مینماید باو **هشتم** حدیث صحیح است مروی از کاشف اسرار دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده است محبوب ترین اعمال و عبادات نزد خداوند عالم جل شانه نماز است و این نماز اخر وصایای انبیا است **مخفی** نماندکه نماز اخر وصایای انبیا بودن دال بر کمال مدح و نهایت مبالغه در ان است نظر باینکه خصوصیت در حین قطع بمامات نمیشود مگر بچیزی که نهایت اهتمام و غایت اعتنا بشان او بوده باشد **نهم** حدیث صحیح است مروی از مخزن الاوائل و الاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده هر گاه اداکند مکلف یکنماز را با جمیع اداب و شرایط قبول میشود از و جمیع نماز هاش و اگرچه سایر نمازها هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد و اگر هیچ نمازی از او مستجمع شرایط قبول نبوده باشد هیچ یک از نمازهای او مقبول نمیشود **ای برادر عزیز من** از خواب غفلت بیدار شو تامل کن در این حدیث شریف که ثقة الاسلام با جلالت قدر و رفعت منزلت ان را بسند صحیح روایت نموده از کاشف الحقایق و السرائر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام معلوم صریح این حدیث شریف سعادت این است که بندهٔ ذلیل هرگاه سعی و اهتمام نماید در اینکه یکنماز را بعمل اورد بنحوی که مقبول درگاه داور بی همتا و افرینندهٔ خلایق اسمان و زمین شود این باعث میشود که سایر نمازهای او مقبول شود اگرچه هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظهٔ مضمون این حدیث با مضمون حدیثی که در اول مذکور شد حق مقبولیت نماز موجب این میشود که جمیع اعمال و عبادات او مقبول شود و این مضمون مرویست باسانید متعدده پس از ملاحظهٔ همه مستفاد میشود که هرگاه مکلف اتیان بیکنماز نماید بنحوی که مقبول درگاه عطوفت قرین فیاض دنیا و دین شود جمیع طاعات و عبادات او بشرافت قبول مشرف میگردد اگرچه هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد این منتهای مرتبه کمال کرم و احسان و غایت مرتبه تفضل و افضال است پس اهم امور نسبت بقاطبه عباد انست که سعی و اهتمام نموده اگر کل نمازها اتیان نشود بنحوی که مستجمع شرایط قبول بوده باشد لا اقل بعضی از نمازهای خود را سعی نموده که چنین بوده باشد تا خود را از چنین سعادت عظمی و عطیه کبری و فضیلت قصوی محروم نکرده و نه رجا از فیاض علی الاطلاق انست که بحق و حرمت انوار مقدسه ائمه هدی علیهم الاف التحیة و الثناء قاطبه نفوس را توفیق خاص عطا فرموده تا موجب تیقظ از خواب غفلت کثیر الخسارت و باعث توصل باین فضیلت سراسر سعادت جلیل المنفعة گردد **دهم** حدیث موثقی است مروی از فخر کاینات صلوات الله و سلامه علیه و اله که خطاب فرمودند بکسانیکه متشرف بشرافت سراسر سعادت خدمت ان سرور مشرف بودند فرمودند که ایا میکنید حاصل مضمون حق مقرون ان این است که هرگاه در در خانه یکی از شما نهری بوده باشد و ان کس بدن خود را بشوید در ان نهر در هر روز و شب پنج مرتبه ایا باقی میماند در بدن او کثافتی عرض کردند خیر فرمودند مثال نماز پنجگانه مثال

ان نماز ...

ان نهر جاری است مقصود از این حدیث سعادت انتظام انست معصیتی که از کسی صادر شد از ان محدث معصیت خباثتی میشود در نفس این شخص بعد از انکه همان شخص اتیان بنماز نمود این نماز باعث تطهیر ان نفس می شود از ان خباثت و هم چنین هرگاه ان شخص بسبب غلبه هوا و هوس نفسانیه و متابعت قوی بهیمیه بعد از ان نماز عود بمعصیت نمود باز ان معصیت موجب انصاف نفس ان شخص میشود بخباثت باطنی در دو وقت نماز دیگر که اتیان بنماز نمود باز ان نماز موجب رفع ان خباثت باطنی میشود و هم چنین است حال فیما بعد لذلک پس با وجود محافظت صلوات یومیه در پنج وقت خباثتی در نفس این شخص باقی نخواهد ماند چنانچه هرگاه کسی در شبانه روزی پنج دفعه بدن خود را در اب نهر بشوید چرکی و کثافتی در بدن او باقی نمیماند احادیث در باب فضیلت نماز بسیار است انچه مذکور شد کفایت میکند در این مقام **مجملا** ممکن است که استدلال کرده شود در اثبات فضیلت نماز بلکه افضلیت ان از سایر عبادات از چند راه **اول** نظر بخصوص وارده از حجج الهیه جلت عظمته در این باب چنانچه دانسته شد **دوم** ملاحظه امر شارع است برعایت امور مستحسنه و اجتناب از امور غیر مرضیه در حالت اشتغال بنماز بخلاف غیر ان از عبادات دیگر توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود که معتبر در حال اشتغال بنماز این است که باید مصلی با وضو بوده باشد و بدن و ثوب او از نجاسات پاک بوده باشد و متوجه شود بجانب کعبهٔ معظمه که اشرف مواضع است و همچنین متوجه شود بقلب و عقل بمعبود منعم متعال و ممنوع است از دخول در نماز با حدث و نجاست بدن یا لباس و لازم است اجتناب نماید از اکل و شرب و تکلم با غیر و ضحک و پشت از قبله کردن بلکه رو از قبله گردانیدن و اجتناب نمودن از کشف عورت و از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم و در هیچیک از عبادات غیر از نماز این اعتبارات مذکوره نشده و لهذا جایز است در حالت صوم و ادای زکوة و خمس با حدث و نجاست ثوب و بدن و در حالت پشت بقبله و کشف عورت و با تکلم با غیر در حالت اکل و شرب و ضحک از اینجا مشخص میشود که نماز اشرف و افضل از انها است که امر فرموده است شارع برعایت امور مستحسنه در حال اشتغال بان و نهی فرموده از امور غیر لایقه در ان بخلاف سایر عبادات نظر بشرافت و فضیلت نماز بخلاف غیر نماز پس نماز افضل از انها خواهد بود **سیم** نظر بملاحظه جامعیت نماز است بیان این مطلب مقتضی این است که گفته شود که اصول عملیه منحصر است در نماز و زکوة و خمس و صوم و حج و عمره و جهاد بعد از ملاحظه هر یک مشخص میشود جامعیتی که در نماز هست در هیچیک از عبادات مذکوره نیست توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود نماز مرکب است از افعال و اقوال چندی که حکمت بالغهٔ الهیه مقتضی ترکیب ان شده بکیفیت مخصوصه در هر یک از ان افعال و اقوال حکم چندی و فضیلت و ثواب بحدی است که اطلاع بر ان کاشف از حقیقت حال است که افضلیت اصل صلوة بوده باشد نسبت بسایر عبادات اول از ان افعال قیام یعنی ایستادن است حکمت ظاهره در این این است که بندهٔ ذلیل ملتفت شود که در خدمت چنین سلطانی ایستاده است که اعظم سلاطین جهان را که ملاحظه میکنیم ان سطوت که قاطبه عساکر و امرا و وزرا و رعایا از خوف سطوت او در اضطراب و ارتعاش میباشند در حین سلطنت و سطوت اله جل شانه مقهور و مضمحل میباشد سلطان با این اقتدار که از سطوت و جبروت

در قلوب قاطبهٔ اهل مملکت او مستولی شده ملاحظه کن به بین که هرگاه حیوان ضعیفی مثل زنبور یا عقرب متوجه آدمی شود چگونه آثار خوف و اضطراب از آن مشاهده میشود خصوصاً هرگاه چنین چیزها در شب تار یا در ظلمت بشب اتفاق افتد مجملا حکمت در اعتبار قیام در نماز آن است که ملتفت این شود که این قیام در خدمت کسی است و از برای چه چیز است در حدیث معتبر وارد است وقتیکه بنده مؤمن ایستاد بجهت نماز ملکی از جانب خداوند عالم بر او موکل میشود مقام آن ملک تا عرش است ندا میکند با و که ای نماز کننده اگر میدانستی که کیست که نظر بتو میکند و کیست که تو در بنده کی او طاعت او ایستاده هرگز از مقام عبادت خود زایل نمیشدی دوم از افعال مهمهٔ نماز رکوع است در مصباح الشریعة در مدح رکوع حدیثی روایت نموده از کاشف اسرار حقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که حاصل مضمون آن این است نیست بنده که رکوع کند بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه فی الحقیقة مگر آنکه زینت بخشد خداوند عالم جل شانه آن بنده را بنور بهاء و بزرگی خود و پناه دهد او را در سایهٔ عظمت و کبریای خود و بپوشاند او را لباس اصفیا و اولیای خود را در پیوست حکمت در تقدیم قیام بر رکوع این بوده باشد که بنده اول در قیام بنحویکه مذکور شد متذکر عظمت خداوند عالم جل شانه میشود بعد از آنکه ملتفت و متذکر بعظمت معبود شد آن تذکر موجب اظهار مذلت و خشوع میشود پس برکوع میرود بقصد اظهار ذلت و خشوع سیم از افعال مذکوره سجود است اخبار در مدح سجود علاوه بر آن است که توان استقصا نمود جملهٔ آنها را در مبحث سجود بعون الملک الودود مطلع خواهی شد در کتاب مذکور در این باب حدیثی مروی است که ما حصل مضمون آن این است که قسم بخداوند عالم جل شانه خسران نکرده و ضرر ندیده کسیکه در مدت عمر یکمرتبه با تیان بحقیقت سجود نموده باشد مجملا ذکر استقصای حکم و فضیلت افعال واجبه و مندوبهٔ نماز موجب طول کلام میشود در این مقام مناسب نیست بعلاوه اشاره بهریک در مقام خود بقدریکه مناسب مقام شده و اما اقوال نماز اول تکبیر است بعد از آن قرآن سیما سورهٔ مبارکهٔ فاتحة الکتاب سورهٔ دیگر از سور قرآنیه بعد از آن تسبیح و ذکر در رکوع و سجود و شهادت بر الوهیت و رسالت و صلوات بر فخر کاینات و آل اطهار آن سرور در تشهد اخبار از ائمهٔ اطهار علیهم السلام در بیان فضیلت و مثوبات مترتبه بر هریک از امور مذکوره اکثر از آن است که توان استقصا نمود نماز جامع همهٔ اینها است پس اجتماع محسنات بنحویکه در نماز متحقق شده در هیچیک از عبادات نیست لهذا نماز افضل و اشرف از همه خواهد بود و چون که اطلاع بنصوص وارده در بیان امور فضیلت مذکوره در محال خود در حق غالب اشخاص ممکن نیست و اطلاع بر شرافت و فضیلت را مدخلیت تامی است در تاثیر قلوب امثال ما غافلان لهذا مناسب دانست اشاره مجملا با خبار دالهٔ بر فضیلت فاتحة الکتاب شده باشد تا باعث مزید رغبت عابدان و موجب زیادتی میل قلوب مؤمنان گردد در اهتمام میکوشیم شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده از کاشف اسرار العلیه جناب حضرت امام حسن علیه السلام که آن حضرت فرموده جماعتی از یهود مشرف شدند بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی عالم ترین ایشان سؤال کرد از آن سرور از چند مطلب از جمله مطالبیکه سؤال کرد این بود که اخبار فرموده باشید از آن هفت خصلتی که خلاق عالم جل شانه شما را ممتاز فرموده از سایر

انبیا علیهم

انبیا علیهم السلام که امت آن جناب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند اول از آن هفت چیز آن است که خلاق عالم عز شانه عطا فرموده است بمن سورهٔ مبارکهٔ فاتحة الکتاب را یهودی عرض کرد صحیح فرمودی فرمود(ند) باشید که چه قدر است ثواب کسی که بخواند فاتحة الکتاب را جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند کسیکه بخواند فاتحة الکتاب را عطا میفرماید خداوند عالم جل شانه او را ثواب تلاوت هر آیه که از آسمان نازل شده و در تفسیر منسوب بجناب کاشف الاسرار العلی جناب حضرت امام حسن علیه السلام روایت فرموده از سرخیل ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که خلاق عالم عز شانه فرموده که قسمت کرده ام سورهٔ فاتحة الکتاب را میان من و میان بندگان من باین نحو که نصف آن بجهت خود قرار داده ام و نصف دیگر را بجهت بندگان خود پس وقتیکه بندگان گفت بسم الله الرحمن الرحیم خلاق عالم جل جلاله میفرماید ابتدا کرد بندهٔ من باسم من سزاوار است بر من که تمام نمایم امور او را و بر ساند و مبارک گردانم آن را برای او احوال او وقتیکه گفت الحمد لله رب العالمین خداوند عالم عز شانه میفرماید بندهٔ من حمد و شکر مرا ادا کرد و دانست نعمتهائی که نزد او هست از جانب من باو رسیده است و بفضل و احسان خود بلایا و مکاره را از او دفع کرده ام ای ملائکه من شاهد باشید شما چنانچه نعم دنیا را باو عطا کرده ام نعم آخرت را نیز باو عطا خواهم کرد و چنانچه بلایای دنیویه را از او دفع کرده ام بلایای اخرویه را نیز از او دفع خواهم کرد و در وقتیکه گفت الرحمن الرحیم پروردگار عالم عز شانه میفرماید بندهٔ من اعتراف نمود باینکه من رحمن و رحیم میباشم شاهد باشید شما حظ و بهرهٔ او را در نعمت من زیاد میکنم و نصیب او را از عطایای خود خواهم افزود پس بعد از آن که بنده گفت مالک یوم الدین خلاق عالم جل شانه میفرماید ای ملائکه من شاهد باشید چنانچه بندهٔ من اعتراف نمود که سلطنت روز قیامت مختص بمن است در آن روز حساب را بر او آسان خواهم گردانید و شاهد باشید از معاصی و گناهان او خواهم گذشت بعد از آنکه بندهٔ ذلیل گفت ایاک نعبد پروردگار عالم میفرماید راست گفت بندهٔ من عبادت و ذلت را بجهت من است ای ملائکه من شاهد باشید این قدر ثواب در مقابل عبادت او باو بدهم تمنای آن را نماید هر کس که عبادت مثل او کرده باشد و وقتیکه گفت و ایاک نستعین خداوند عالم عز جلاله میفرماید بندهٔ من از من طلب و استدعای نصرت و اعانت کرد گواه باشید ای ملائکه من که اعانت او خواهم نمود و بفریاد او خواهم رسید در شداید که وارد میشود برای او و در وقتیکه تلاوت نمود اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره خداوند عالم جل شانه میفرماید این سهم بندهٔ من است و از برای بندهٔ من مهیا است هر مطلب که خواهد مطالب او را باو بشارت اجابت مشرف گردانیم عطا میکنم باو هر تمنائی که میکند و ایمن میسازیم او را از هر چه خائف از آن است ظاهر این است که این اشاره بوده باشد بغیر المغضوب علیهم و لا الضالین و ایضا در تفسیر مذکور روایت شده از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده خداوند عالم جل شانه فرموده بمن یا محمد و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم مقصود از این کلام تنبیه بر کمال مدح و فضیلت فاتحة الکتاب است با آنکه فاتحة الکتاب جزء قرآن است خلاق عالم جل جلاله در مقام امتنان بفخر کاینات صلی الله علیه و آله و لسبع المثانی که مراد سورهٔ مبارکهٔ حمد است

بنده من

در امور او هم

فی التفسیر المذکور نقلا عن الامام علیه السلام ان الله تعالی اقرّ بالامتنان بفاتحة الکتاب وجعلها بازاء القرآن العظیم

در بیان وجه تسمیه سوره مبارکه حمد است بفاتحة الکتاب

ذکر فرموده بعد از آن ذکر فرموده القرآن العظیم را از این ما عدای سوره مبارکه حمد است پس سوره مبارکه حمد را
در مقابل کل قرآن در مقام امتنان ذکر فرموده این دلالت میکند بر کمال مدح این سوره مبارکه و ایضا حکایت
شده از تفسیر عیاشی از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده فاتحة الکتاب افضل سور قرآنیه است
بدانکه در وجه تسمیه این سوره مبارکه بفاتحة الکتاب چند وجه گفته شده است اول آنستکه فاتحة الکتاب
را فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول سور قرآنیه است بحسب ترتیب سور در مصاحف بنا بر اینکه بعضی ادعا
کرده اند که ترتیب سور قرآنیه بنحو معهود در عصر شریف جناب ختمی مآب شده بمقتضای فرموده آن جناب
دوم آنستکه این سوره را فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول سور منزله است لکن این مخالف چیزیست
که مدلول علیه بعض احادیث است که اول سور منزله سوره اقرا باسم ربک الذی خلق است چنانچه جماعتی از
مفسرین براین تصریح نموده اند سیم آنستکه فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنچه بعضی ادعا نموده اند که اول
سوریست که در لوح محفوظ این سوره است چهارم آنستکه فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه بمقتضای
آیه شریفه انا انزلناه فی لیلة مبارکة کل قرآن در شب قدر نازل شده باسمان دنیا یکدفعه بعد بتدریج
بمقتضای مصلحت نازل شد بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و این سوره مبارکه اول آن قرآن بود که یکدفعه
نازل شد پنجم آنستکه فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول قرآنیست که ثابت در نماز هست این بنا
این است که کتاب چنانچه اطلاق میشود بر کل قرآن اطلاق میشود بر بعض آن چنانچه بعضی از مفسرین در مشار
الیه اسم اشاره در آیه شریفه ذلک الکتاب لا ریب فیه گفته است سوره است یا میگوئیم تسمیه مقدار ثابت
از قرآن در نماز بکتاب از باب تسمیه جزء است باسم کل بعد از بیان این مطلب که خارج از وضع رساله
بود میگوئیم مقصود این استکه نماز جامع محاسنی استکه در هیچیک از عبادات متحقق نیست از جمله یک جزء
از آن قرآنست که شرافت و فضیلت آن بنحویست که دانسته شد و همچنین سایر اجزاء پس جامعیتی که
در نماز هست در هیچیک از عبادات متحقق نیست و این دلیل است بر اینکه نماز اشرف است از قاطبه عبادات
و هو المطلوب کفایت میکند در اثبات مرام همان حدیث معتبریکه سابق بر این از کتاب کافی و تهذیب نقل
شد و هو الذی روی عبید بن زراره بسند کالصحیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب و الاوتاد و الغشاء و اذا انکسر العمود
لم ینفع طنب و لا وتد و لا غشاء الفسطاط بضم الفاء و کسرها و بتبدیل الطاء الاولی تاء و الطائین تائین هکذا
فسطاط و فستاط و فستات کما فی القاموس و الطنب بضمتین حبل طویل یشد به سرادق البیت و الوتد معلوم
معنی این حدیث حق این چنانچه در سابق بیان شد آنست که مثال صلوة مثال عمود و ستون خیمه است و سایر
اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و غیر اینها بمنزله طناب و میخ و پرده خیمه است پس هرگاه عمود و ستون خیمه
محکم و ثابت باشد نفعی مترتب میشود بر طناب و میخ و پرده خیمه و هرگاه عمود خیمه شکسته باشد هیچ نفعی مترتب
نمیشود بر طناب و میخ و پرده خیمه مخفی نماند این منتهای مرتبه مدح و غایة مرتبه فضیلت و کمال است مناسب در
مقام ختم کلام است با یراد حدیثیکه رئیس المحدثین شیخ صدوق قدس الله تعالی روحه در مجالس روایت فرموده

حاصل معنی

حدیث شریف نبوی است در ذکر حال فرح بحال المصلین

حاصل معنی آن حدیث شریف آنستکه ابن عباس مشهور که اسم او عبد الله است مرحوم علامه مجلسی در کتاب خلاصه ذکر فرموده
ایشان را بکمال التعظیم و الاحترام فرموده است حال این شخص در جلالت و بزرگی و اخلاص بخدمت جناب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مشهورتر از این استکه محتاج بیان باشد مجملا همین ابن عباس روایت نموده از فخر کائنات
صلی الله علیه و آله که فرموده اند خداوند عالم را ملکی است اسم او سخائیل و عادت او این استکه اخذ برات
میکند از خلاق آسمان و زمین جل جلاله در وقت هر نمازی از برای مصلین پس وقتیکه صبح کردند مؤمنین و ایستادند
مشغول وضو شدند بعد از آن ایشان بنماز صبح نمودند آن ملک برات میگیرد از خدا وند عالم جل شانه از برای ایشان
گذارندگان مکتوب در آن برات این است انا الله الباقی منم خدا وند عالم که فنائی برای من نیست ای
بندگان من و ای کنیزان من در پناه خود کردم و ایندم شما را و در حفظ خود گردانیدم شما را قسم بعزت و جلال
خود خار و ذلیل نخواهم کرد شما را و معاصی شما را هامر زیدم تا ظهر بعد از آنکه وقت نماز ظهر داخل
شد پس ایستادند مؤمنین و ایشان بوضوء و نماز نمودند همان ملک میگیرد از خدا وند عالم جل شانه برات
دوم را نوشته شده است در آن برات انا الله القادر منم خدا وند عالم که قدرت من محیط بهمه چیز است
ای بندگان و کنیزان من امرزیدم همه گناهان شما را و تبدیل کردم همه گناهان شما را باعمال حسنه و حلال
کردانیدم بر شما ها بسبب راضی بودن من از شما ها نهاء بهشت را اگر دار جلالت بعد از آنکه وقت نماز عصر
داخل شد و ایستادند مؤمنین بجهة وضو و ایشان بوضوء نماز نمودند همان ملک از خدا وند عالم جل شانه
میگیرد برات سیم را که مکتوب در آنست انا الله الجلیل منم خدا وند جلیل و بزرگ جلیل است
ذکر من و عظیم است سلطنت من ای بندگان من و ای کنیزان من حرام کردانیدم بدنهای شما را از آتش
جهنم و ساکن میکردانم شما ها را در خانها نیکو بجهة ابرار و نیکان مقربان اشترایم و دفع کردیم از
شما از رحمت خود شرا شرار را بعد از آنکه وقت نماز مغرب داخل شد و ایستادند مؤمنین و ایشان
بوضوء و نماز مغرب نمودند آن ملک میگیرد از خلاق عالم جل شانه برات چهارم را مکتوب است در آن برات
انا الله الجبار الکبیر المتعال منم خدا وند بکبر جبیر کسوره و قصور و نقایص با من است و منم خداوند
عظیم که منزهم از کل مناقص و صفات مخلوقین ای بندگان من و کنیزان من ملائکه من معاودت کردند
از نزد شما ها بر رضا و سرور سزاوار استکه شما ها را راضی کنم و عطا فرمایم بشما ها خواهشهای
شما را در روز قیامت بعد از آنکه وقت نماز عشا داخل شد مؤمنین ایستادند و ایشان بوضوء و نماز
عشا نمودند آن ملک میگیرد از خدا وند عالم عز شانه برات پنجمی را مکتوب است در آن انی انا الله لا اله
غیری و لا رب سوای منم خدا وندیکه مستجمع جمیع صفات کمال و منزهم از جمیع مناقص و معایب و نظیر
معبودی که سزاوار معبودیت باشد غیر من نیست ای بندگان و کنیزان من در خانهای خود وضو ساختید
و در آمدید بسوی خانهای من که مساجد است بخضوع و خشوع مشغول ذکر من شدید این دو مرتبه حقوق
من هم رسانیدید و امورا که بر شما واجب کرده بودم بعمل آوردید شاهد باش تو ای سخائیل و سایر ملائکه
من که من از این بندگان خود راضی شدم پس سخائیل در هر شب بعد از نماز عشا سه مرتبه ندا میکند که ای فرشتگان

ظهر

برات

مرا سوای من نیست

در بیان لزوم علم مکلفین بکیفیت نماز و با همین صلوة که مجعول الهی است

ملائکه بشارت باد شما را که حق تعالی جل شانه امر نموده ملائکه را به مصلین از موحدین را پس باقی نمانده ملائکه در هفت آسمان
مگر اینکه استغفار میکنند از برای مصلین و دعا میکنند از برای آنها و اینکه موفق شوند به پیوسته بر طاعت
و عبادت خداوند عالم جل شانه ای عزیز من نماز یکه این همه شرافت و فضیلت بجهت او ثابت است و افضل
از همه عبادات ملکیه موقوف علیه قبول کافه طاعات است منحصر است که محض راست شدن و کج شدن و افتادن نیست
چنانچه در حدیث صحیح وارد است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد تشریف داشتند مردی داخل
مسجد شد شروع در نماز کرد پس تمام نکرد رکوع و سجود نماز را فقال صلی الله علیه و آله نقر کنقر الغراب لئن مات هذا
و هکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی یعنی رکوع و سجود که این شخص میکند رکوع و سجود مطلوب در نماز نیست بلکه
سر بر زمین زدن است مثل سر بر زمین زدن کلاغ بجهت دانه از زمین برداشتن هرگاه این شخص بمیرد و نماز او
باین نحو بوده باشد هر آینه ممات او بر غیر دین و شریعت من خواهد بود پس عمده در این مقام معرفت دو مطلب است
اول معرفت صورت نماز است یعنی باید بداند نمازی که مکلف به او است یعنی نمازی را که خداوند عالم جل شانه
از او خواسته در هر شبانه روز پنج نفر ان چه چیز است و شرایطان چیست و منافیاتان کدام است مجملا بر هر
مکلف لازم است که معرفتش به نماز بنحوی بوده باشد که اگر در موقف حساب سوالی از جانب خلاق متعال جلت عظمته
باو متوجه شود که ای بنده من دانستی که من از تو نمازی خواستم از کجا دانستی آن نمازی را که من از تو خواسته
بودم باین نحو بود که تو آنرا میبجا آوردی باید جوابی در نزد خود مهیا نموده باشد که اگر آن جواب را در حین القای
چنین سوالی عرض نماید آن جواب عقلا معقول و مواخذه کردن قبیح بوده باشد پس اگر باین نحو بوده باشد نماز
او لیتر در عمل او بی‌حاصل خواهد بود ملخص مقال در بیان این اجمال آنست که هر مکلفی در مقام نیت نماز چنین نیت
مینماید من ایتان باین نماز مینمایم بجهت امتثال و اطاعت امر پروردگار عالم جل شانه پس باید بداند منوی او آن
نمازیست که مطلوب خلاق عالم عز شانه میباشد و چونکه نماز از مرکبات و مجعولات پروردگار عالم است
یعنی نماز برا که واجب نموده است بر بندگان خود که ایتان باو نموده باشند مصلحت الهیه جلت عظمته مقتضی
این شد که باین نحو ترتیب فرموده باشد اول مکلف بایستد بقصد اطاعت او جل شانه بعد از آن تکبیرة الاحرام
بگوید پس قرائت حمد و سوره نماید بعد از آن برکوع رود و در رکوع ذکر بعمل آورد بعد از فراغ از آن دفع راس
از رکوع نماید بنحوی که بایستد بحدیکه راست شود بعد از آن بسجود برود بنحویکه هفت عضو که عبادت از جبهه و کفین
و رکبتین و ابهامین بوده باشد بر زمین بگذارد و بعد از آن مشغول بذکر معین شود بعد از فراغ از آن دفع راس
از سجود نماید بعد از آنکه راست نشست و قرار گرفت ثانیا بسجود رود و هکذا تا آخر نماز و شرایطی چند بجهت این
مقرر فرموده مثلا اینکه باید با وضو یا با غسل یا با تیمم بوده باشد در وقت معین ایتان باو نموده باشد در مکان
مباح با مستوریت عورت بلباس مباح و آن ساتر از اجزای غیر ماکول اللحم نبوده باشد و همچنین از حریر نبوده
باشد لکن در حق رجال و بدن و لباس خالی بوده باشد از نجاست مگر نجاستی که استثنا شده باید در جمیع احوال
نماز متوجه قبله بوده باشد با رعایت هیئت صوری نماز باید در جمیع احوال اجتناب از تکلم و ضحک و اکل و شرب
و التفات از قبله و سایر آنچه منافی است اجتناب نماید مجملا لازم است که عالم باشد که مکلف به او که مسمی باسم صلوة است چه چیز است و چونکه

این ترکیب

این ترکیبات از جعل خداوند عالم است جلت قدرته پس تعلیم آن لامحاله منحصر در ذات اقدس الهی خواهد بوده و چونکه
تعلم از جناب خالق متعال در حضور کس متعذر و غیر مقدور است نظر بعدم قابلیت لهذا خلاق عالم جل شانه بعضی
را که ممتاز بوده باشد از معداء او بمعجزات و بمتمیزات بسیار اختیار فرموده عبادات را بکیفیت مطلوبه تعلیم ایشان
فرموده ایشان را امر فرموده که تبلیغ بکافه عباد نموده باشند چنانچه امر بدیگران فرموده که از او اخذ نموده
باشند شخص اول را نبی و پیغمبر و رسول مینامند این الفاظ همه قریب بیکدیگر میباشد نبی میگویند بجهة آنکه
مخبر است از جانب خداوند عالم و پیغمبر میگویند بجهة آنکه پیغام میآرد از جانب خداوند عالم جل شانه بسوی
بندگان او و رسول میگویند بجهة آنکه فرستاده شده است از جانب پروردگار عالم عز شانه بسوی بندگان
او در هر عصری از اعصار حکمت بالغه حکیم متعال چنین اقتضا نموده تا آنکه امر منتهی شد بخاتم پیغمبران اعنی فخر
انبیا و سید رسل و سرور اصفیا و هادی سبل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله امت ایشان را بعبادات
چندی امر فرموده از جمله نماز بکیفیت معهوده بعد از تعلیم آن باین جناب ایشان را امر فرمود که تبلیغ بامت
فرموده باشد چنانچه بامت را امر فرموده که از ایشان اخذ نموده بمقتضای آن معمول داشته باشند
حسب الامر خلاق جهان آن ستوده در دگاه رحمن در عصر شریف خود تبلیغ بندگان فرمود ند فعلا و قولا و در
آن اوان که معموره جهان بنور جمال ایشان منور بود نصب حججی فرمود ند که بعد از آنکه روح مقدس ایشان
بشوق اتصال بعالم قدس زینت بخش قاطبه اهل آن گردد آن حجج منصوبه مکرمه حافظ شریعت مطهره و
مبین طریقه منوره ایشان بوده مبلغ تکالیف الهیه بکافه عباد باشند و از اینکه حکم الهیه جلت عظمته مقتضی
عدم ظهور حجت عجل الله تعالی فرجه در بعضی از زمان شده که دست تمسک حاجت عباد بذیل دامن سعادت
آن جناب قاصر لهذا صونا للشریعة عن الانطماس و حفظا للطریقة عن الاندراس فرموده اند علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل در اصول کافی و غیره با سانید معتبره از حجج الهیه روایت شده که فرموده اند ان العلماء
ورثة الانبیاء و ایضا در اصول کافی بسند معتبر مروی است از کاشف الاسرار و الحقایق جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده العلماء امناء و در کتاب عوالی اللئالی از سرور اعالی و ادانی جناب
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرموده اند لابنه محمد بن حنفیه تفقه فی الدین فان الفقهاء ورثة
الانبیاء و در کتاب اعلام الوری و کتاب احتجاج روایت فرموده اند از ثقة الاسلام که روایت نموده از
اسحق بن یعقوب که گفته من التماس کردم از محمد بن عثمان العمری ره که نایب ثانی از نواب جناب امام زمان
عجل الله تعالی فرجه میباشد که عریضه مرا که در آن مسائل چندی که بر من مشکل بود ثبت شده بود برساند
بجناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه بلاد بظهوره جوابی خارج شد بخط شریف جناب صاحب الامر علیه السلام
اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و همین مرقوم در کتاب
کشف الغمه نیز هست لکن روایت نموده از اسحق بن یعقوب بدون توسط و ذکر ثقة الاسلام اما مظنون
این است که در این کتاب نیز ماخذ از آن عالیمقام بوده باشد پس مشیت قاهره سبحانیه اقتضا نموده
در هر عصری از اعصار جمله از عباد ممتاز باشند از سایرین بنفوس قدسیه عالیه و قلوب صافیه زاکیه

عباد او

در بیان آنکه حافظ دین بعد از ائمه طاهرین علما هستند و اشاره بجلالت مرتبه ایشان

در بیان حصر تعلیم علم بانبیا بعد از ان با اوصیا بعد از ان بعلما مینمایند

که قابل استفاضه باشند از فیوضات الهیه و محل استفاده باشند از انوار مطهره مضیئه و قابل باشند که اکتساب
احکام الهیه و استفاده تکالیف شرعیه از آیات قرآنیه و آثار نبویه و اخبار ائمه علیه و علیهم الاف التحیة والسلام نموده باشند
تا حافظ فرایض و سنن و رادع محارم و بدع و مبلغ تکالیف شرعیه بعباد و موصل نوامیس الهیه جلت عظمته بخلایق
باشند و از اینکه انسان در امر معیشت محتاج به امور بسیار است مثل مساکن و ملابس و مآکل و مشارب و سایر
امور محتاج الیها و هریک از اینها را مقدماتی است لا یعد و لا یحصی و نفوس متکثره تا مباشر نشوند ممکن الحصول نیست
مثل لباس که موقوف بر این است که پنبه دانه مثلا کاشته شود و این موقوف بر این است که زمین شخم شود
و شخم شدن زمین توقف دارد بر بیل زدن و بیل از آهن است و آهن را میباید از معدن آن اخذ کرد و
اخذ کردن آن توقف دارد بر مقدمات بسیار تا اینکه آهن بجایی برسد که مستعد این باشد که توان او را
بیل ساختن و در آن وقت موقوف بحداد است و وجود حداد تنها کفایت نمیکند در آن بلکه محتاج بزغال و تحصیل
آن توقف دارد بآلت قاطعه که توان بآن قطع اشجار نمود و اگر نقل کلام در تحصیل مقدمات آن آلت کنیم رشته
کلام منقطع نمیشود بعد از قطع اشجار بنحوی که توان زغال نمود توقف دارد به حفر کودال و این نیز مقدمات
بسیار دارد و بعد از آنکه زغال موجود شد باید حمل نمود بعد از طی مقدمات حمل که بحداد رسید موقوف بکوره است
و آن محتاج به بناست نقل کلام در مقدمات بنا شاغل از وصول باصل مطلب است بعد از آنکه کوره مهیا
شد محتاج است بآتش و بآلتی که بدمند تا زغال مشتعل شود تا تاثیر در آهن کند تا توان بیل ساخت
و آن آلت را دم مینامند از پوست میباشد و پوست محتاج بدباغی است مقدمات دباغی مثل مقدمات
امور مذکوره تعداد نمیتوان نمود و همچنین است حال در چکوش و سندان و غیرهما بعد از همه اینها
که بیل موجود شد موقوف است بکسی که در پا باشد که تواند به بیل زدن تا زمین کنده شود و مقدمات آن مثل اینها
است که مذکور شد بعد از آنکه زمین کنده شد موقوف است بآلتی که زمین را هموار کند بعد از همه مراتب
مسطوره که پنبه دانه کاشته شد موقوف است بآب دادن آن موضع هفته یا دو هفته یکمرتبه و این توقف دارد
بحفر قناة یا حفر نهر و کلام در مقدمات اینها مثل سابق است بعد از آنکه سبز شد و پنبه بثمر رسید میباید
آن را چید بعد از آن طائفه ضرور است که پنبه را از محل آن در آرند بعد از آن محتاج است بچرخی که پنبه را بمعونة
آن چرخ از تخم آن جدا نمایند بعد از آن محتاج است بندافی که پنبه را ندافی نموده حلاجی کند بعد از آن بریسنده بدست
رسنده تا ریسمان شود و این توقف دارد بچرخ و این وظیفه نجار و خراط است و حصول چرخ از نجار و خراط
توقف دارد بر مقدماتی که لا یعد و لا یحصی است بعد از آنکه ریسمان موجود شد موقوف است بر اینکه کلاف شود
و این نیز مقدماتی دارد و بعد از آن محتاج است بر اینکه ماسوره شود بعد از آن داخل ماکو شود و آن موقوف است
بماسوره و دوکن و ماکو ساز آن وقت محتاج است بدستگاه نساجی و نساج مقدمات هریک را تعداد نمیتوان نمود
بعد از آن کرباسی موجود میشود بعد از آن میرود بدست سفیدگر از آنجا بصباغ بعد از آن بخیاط تعداد
مقدمات هریک خارج از طاقت است آنوقت لباسی هم میرسد باید هزار نفس بلکه علاوه مباشر شود تا لباسی ومس ج
همرسد و همچنین است حال در فرش و ظروف و منزل و سایر امور که موقوف علیه حیوة انسان است مجملا از اینکه

در بیان اینکه تحصیل رتبه اجتهاد از برای قاطبه عباد امری است محال بلکه مفری از تقلید مجتهد نیست

موقوف

۸

موقوف علیه حیوة انسان امور بسیار هست و هریک از اینها ممکن الحصول نیست مگر بمباشرت نفوس متکثره پس قطعا مطلوب
خلاق حکیم جلت عظمته نیست که هر فردی از افراد مکلفین مسائل تکالیف خود از نماز و غیره را اخذ نماید از آیات قرآنیه
و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام چرا که اشتغال کل جمله نفوس در این مطلب میمنت مسعود موجب خلل در انتظام
عالم است قطعا بلکه این منصب شریف مطلوب است از جماعتی که ممتاز بوده باشند از سایرین بصفا و ذکا
و ورع و تقوی و تکلیف دیگران این است که اخذ از اینها نموده باشند و اشخاصی که استفاده تکالیف
الهیه جلت عظمته را از کتاب و سنت مینمایند اینها را مجتهد مینامند یعنی کسانی هستند که استنباط
احکام شرعیه نموده اند و مینمایند از ماخذ و مدارک معلومه آن بسبب بذل جهد و صرف طاقت خود
و دیگران که اخذ احکام شرعیه را مینمایند بتعلیم و ارشاد مجتهدین بواسطه یا بی واسطه اینها
را مقلد مینامند و اما طریقه احتیاط پس آن در مسائل بسیاری یعنی مسائلی که امر در آن مردد است ما بین
وجوب و حرمت ممکن نیست مثل اینکه کسی شک کرد در حال قیام در اینکه رکوع کرده است یا نه واجب است که
برود برکوع بعد از دخول در رکوع مشخص او شد که رکوع کرده بوده است در این صورت جماعتی از فقها را اعتقاد
این است که واجب است در همان حالت رکوع برود بسجود نماز او محکوم بصحت است قطع نماز در حق او جایز جاینه
نیست و جماعتی حکم فرموده اند به بطلان نماز و لازم قطع مختار ثانی است و همچنین هرگاه کسی داخل در سجده
شد مشخص او شد که اخلال برکوع کرده است صاحب مدارک و بعضی دیگر را اعتقاد این است که نماز صحیح
است لازم است عود نماید برکوع بعد از آن بسجود رفته نماز را تمام نماید و قطع نماز حرام است مختار این است که نماز
باطل است قطع آن لازم است چگونه ممکن است که کسی احتیاط تواند نمود و همچنین هرگاه صبی ممیز سلام کرد
بر مصلی امر مصلی در این صورت مردد است ما بین وجوب رد و حرمت آن مختار اول است و همچنین هرگاه کسی
سلام کرد بر جماعتی که مشغول نماز بودند از جمله مسلم علیهم صبی ممیز بوده آن صبی مبادرت کرد در رد سلام
امر در حق دیگران مردد است ما بین وجوب رد و حرمت آن بنا بر اینکه رد آن صبی اگر مسقط وجوب
باشد از مکلفین که مشغول نماز میباشند پس رد در حق اینها حرام خواهد بود و اگر مسقط نبوده باشد رد بر
یکی از اینها واجب خواهد بود مختار عدم سقوط و وجوب رد است مجملا عمل باحتیاط در صور دیگر ممکن است
که امر مردد بوده باشد ما بین وجوب و غیر حرام یا امر مردد بوده باشد ما بین حرام و غیر واجب در اول احتیاط
در فعل است و در ثانی احتیاط در ترک و اما هرگاه امر مردد بوده باشد ما بین واجب و حرام پس در آن
عمل باحتیاط ممکن نیست مفری نیست در مثل این واقع مگر بترجیح که مخصوص مجتهد است یا تقلید پس
کسیکه مجتهد نبوده باشد و همچنین مقلد مجتهد نباشد بگوید من احتیاط میکنم در مثل این صورت چه کار خواهد
کرد بعلاوه میگوییم در موضعی که امر مردد بوده باشد ما بین وجوب و غیر از حرام مثل قرائت سوره در نماز
و مثل این در اینصورت نیز میگوییم عمل باحتیاط باز ممکن نیست چه مراد از احتیاط این است که این شخص
اتیان عمل نماید بنحوی که قاطع بوده باشد بحصول برائت ذمه قطع نظر از طریق اجتهاد و این در اینصورت
نیز متحقق نیست نظر باینکه جمع کثیری از فقها نیت وجه را در عمل لازم دانسته اند و این شخص که ترجیح نداده

در بیان ابطال طریق احتیاط و بیان آنکه احتیاط در بسیاری از مسائل ممکن نیست

واستحباب هیچیک دانسته نشده اگر قصد وجوب نماید عمل باطل خواهد بود نظر بعدم اعتقاد وجوب وهم چنین هرگاه
قصد استحباب نماید واگر قصد هیچیک از وجوب واستحباب ننماید بان عمل باحتیاط نکرده است نظر بقول
بلزوم اعتبار وجه پس بیرون از اجتهاد وتقلید نخواهد بود اگر گوئی این شخص را اعتقاد این است که نیت وجه
معتبر نیست میگوئیم این اعتقاد یا از تقلید است یا از اجتهاد وعلی التقدیرین امر راجع شد بیکی از طریقین
پس طریقه ثالثه بدست نیامد وهو المطلوب وعلاوه میگوئیم عمل باحتیاط یکی قاطع بوده باشد که باتی به
او مبرء ذمه است نشد نظر بتحقق خلاف این است وچه در کلمات متعمدین فقهاء اعلی الله تعالی مقامهم
که فرموده اند تمام امت در این اعصار منحصر است در اجتهاد وتقلید بنا بر این هرگاه نماز کسی مستند بیکی از این دو
طریقه نبوده باشد باطل خواهد بود پس در اینجا دو مقام است اول صحت نماز است در صورتیکه مستند بوده
باشد باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد دوم بطلان نماز است در صورت عدم استناد بیکی از این دو طریقه پس
مناسب در اینمقام ایراد کلامیست در سر بحث مبحث اول در بیان صحت نماز است در صورتیکه اتیان شده
باشد بمقتضای اجتهاد این مطلب قطعی الثبوت است نظر بقطع بثبوت تکلیف بصلوة وعدم تمکن از تحصیل قطع
در جمیع مسائل محتاج الیها در نماز وقطع بعدم تکلیف بما لا یطاق پس هرگاه چنین جوابی عرض شود در مقام
القای سؤال سابق در موقف حساب عقل قاضی است بقبول آن وبقبح مؤاخذه پس هرگاه فرض شود
سؤال از جواب بخلاف عالم عرش نماز القا شود وچنین شخصی کمای بنده من ابنما ذکره اتیان نموده انجامی متحض تو شد که منوی
تو مطلوب من بوده است این جواب را عرض نماید که ای پروردگار من اتیان بنماز را بر من واجب فرموده بودی ودست
حاجت من بذیل دامن سعادت حجت تو نمیرسید لکن کتاب تو واخبار حجت تو در میان بود بقدر استعداد وطاقت
خود تفحص وبحث وتامل در آن نموده را فهمیدم این کیفیت بود که اتیان بان نمودم قطعا چنین جوابی معقول ومقبول
مؤاخذه از آن قبیح وغیر معقول است بنا بر این پس عملیکه بمقتضای اجتهاد مجتهد بوده باشد قطعی الصحه است لکن
عمده در اینمقام که موجب لغزش اقدام وباعث التهاب نفس است بمهالک مسائلست انتظام دو چیز است یکی
عدم تحصیل استعداد فهم از کتاب وسنت نظر بقصور زمانی وصبادی بجهة در این وقت تکلیف این شخص تقلید
است در عمل وعدول از تقلید واتکال بفهم خود خروج از منصب وموجب بطلان عمل است دوم تقصیر در بذل
جهد وصرف طاقت نظر بانکه مکرر تجربه شده در بادی امر کسی مطلبی را که درجمع مئة نحوی می فهمد بعد از فحص
بلیغ وتامل تمام ظاهر میشود فساد آن این امریست که هول آن موجب ارتعاش قلوب وباعث اضطراب نفوس
است مجملا چه بسیار دیده ام از طایفه که فتح باب طعن کرده اند بر اساطین دین مبین وامنای رب
العالمین ونواب باستحقاق ائمه طاهرین علیهم السلام بعد از تامل در مقالات واهیه آنها متحقق شده است که
باعث این طعون یکی نیست مگر ضعف وقصور در استعداد وتقصیر در تحصیل مبادی ومسائل نعوذ
بالله تعالی من جمیع در مواضع متشتت ببسط تمام توضیح این مطلب را نموده ایم وهم چنین مکرر ملاحظه
شده از اشخاصیکه بمقتضای انصاف این است که تفصای در آنها باعتبار اول نیست ومع ذلک سالک
طریق شده اند ظاهر میشود منشا آن قلت فحص وتامل است چنانچه در موارد بسیار در مطالع الانوار توضیح آن شده

در بیان استدلال بر صحت عبادات هرگاه مبتنی باشد بر اجتهاد وتقلید مجتهد

بعد هم

نعوذ بالله

نعوذ بالله تعالی منه ونرجو منه التوفیق والعصمة عن الخطأ والزلل فاسالك اللهم بتفضلك علی عبادك وحبیبك
سید رسلك ودلیلك سید اوصیائك وحجتك المحیی لعباد العامر لبلادك ان لا تكلنی الی نفسی طرفة عین
وتعصمنی بما بقی من عمری عن التقصیر فی خدمتك واستنباط احكامك وتعفو عما صدر منی بما سلف من
عمری من المسامحة والتقصیر وتعیننی بحق كمل خلیقتك فی الوصول الی مرضاتك وترشدنی بوحدانیتك
الی ما ینبغی لارشاد الیه من مبانی احكامك ای عزیز من چنانچه منافع فقه بسیار ومحاسن ان بیشمار است کفایت میکند
در آن که حفظ نوامیس الهیه جلت عظمته منوط بان وانتظام نظام شریعت واحیای مجامد دینیه موکول است بران
وانکه بعثت انبیا وارسال رسل بجهت نشر وظایف دینیه وحفظ محاسن شریعت است پس است در این باب آنچه
که وارد شده ان الفقهاء ورثة الانبیاء منحصر است مراد از وراثت این است که منصب انبیا علیهم السلام بجهت
ایشان ثابت است وبهمین معنی است که جناب فخر کاینات صلی الله علیه وآله فرموده علماء امتی کانبیاء بنی
اسرائیل این مدحیست فوق کل محامد اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام در مدح ان بسیار است مرحوم شیخ صدوق
در کتاب خصال روایت نموده از حماد بن عیسی که از اجله رواة است روایت نموده از کاشف الاسرار و
الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده در مقام ذکر وصایای حضرت لقمان با پسر خود کلامی
را که حاصل ان این است که علمیکه سزاوار این است که عالم عمر را صرف در طلب آن نماید سه چیز است العلم
بالله وبما یحب وبما یکره یعنی اول علم بوجود خداوند عالم وبصفات او جل شانه است دوم علم بانچه
محبوب خداوند عالم است این شامل عبادات وعقود وایقاعات واحکام همه هست سیم علم بانچه مکروه
خداوند عالم است واین شامل محرمات از کبایر وصغایر ومکروهات یعنی اخص است اول موکول بعلم کلام
است دویم وسیم بعلم فقه وایضا از بزرگوار در عیون الاخبار بسند صحیح روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون
آن این است شخصی مشرف شد بخدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد پسری دارم خوش دارم که بخدمت
شما مشرف شود سؤال نماید از حلال وحرام حضرت در جواب فرموده ندایا ممکن است که سؤال کرده شود از چیزی
که افضل از حلال وحرام بوده باشد ودر کتاب عوالی اللئالی روایت نموده از جناب رسول خدا صلی الله علیه
وآله که فرموده لكل شیء عماد وعماد هذا الدین الفقه یعنی هر چیزی را ستونی هست که قوام آن چیز بان ستون است
وستون دین اسلام فقه است وایضا در آن کتاب از آن جناب مرویست که فرموده الفقهاء امناء الرسل
وفیها ایضا عنه صلی الله علیه وآله انه قال رحم الله خلفائی قیل یا رسول الله من خلفاؤك قال الذین یاتون بعدی
یروون حدیثی وسنتی ومن اکرم فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة وهو عنه راض ومن اهان فقیها مسلما لقی الله
یوم القیمة وهو علیه غضبان وباز در کتاب مسطور است نقره هالی مرفوعه وشکور جناب امیرالمؤمنین علیه السلام روایت
نموده که فرموده اند الفقهاء ورثة الانبیاء وایضا در آن کتاب از فخر انبیا صلی الله علیه وآله روایت نموده که فرموده
انه فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد ودر اصول کافی بسند صحیح روایت نموده از منبع انوار واسرار جناب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمیکه منتفع شود بعلمش خود یا غیر
که مردم از علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد مجملا شرافت وفضیلت این علم شریف از حد بیان بیش

در ذکر شرافت وفضیلت علم فقه ومنافع آن از دنیا واعمال آن

کتاب

در بیان اهمال الحصر ... مال ... آنکه اهلیت فقه ... ایشان ... در ... ند وجهان نیز

لکن خطر مقصدین این پیشه را است بلکه از اعظم مهالک دینیه و اضر مفاسد عملکه است نظر باینکه هرگاه مسلمانی در مقام حاجت
از ملائی مسئله که در عبادات بوده باشد یا در معاملات بپرسد شخصی که متصدی جواب میشود اگر اهل جواب آن
نبوده باشد و مطابق واقع بمقتضی فحص و بحث گفته باشد این شخص آمیخته خواهد بود از منافی خداوند عالم جل شانه بسوی عباد او
مندرج خواهد بود در تحت عموم حدیث سابق که عالمی که از علم او نفع عاید بندگان خداوند عالم عز شانه شود بهتر است
از هفتاد هزار عابد پس این شخص فایز خواهد بود بعطایای الهیه و مثوبات غیر متناهیه و هم چنین آسیبی خواهد بود
از جانب سرور انبیا صلوات الله علیه و آله بسوی امت و اگر العیاذ بالله نااهل آن بوده باشد یا بمقتضای تشهی نفس گفته
باشد چنین شخصی خائن از دین مبین و مفتری است بخدا و آسمان و زمین و جعال و کذابست بجناب سید المرسلین
علیه و علی آله الآف التحیة من رب العالمین کتاب میکند در رسوخ حال او این آیه کریمه فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا
یعنی کیست ظالم تر از کسی که افترا میزند بخداوند عالم جل شانه استفهام انکاری ابطالی است یعنی چنین کسی ظالم بلکه
ظالمتر از او نخواهد بود در عالم این مضرتها است فوق کافر مضار و مفسده است اعظم از کل مفاسد چگونه
چنین نباشد و حال آنکه مستوجب لعن خالق آسمان و زمین و مستحق طعن ملائکه مقربین خواهد بود چنانچه
همین مطلب مصرح بهر است در بسیاری از اخبار معتبره صادره از حجج الهیه جلت عظمته مرویه در کتب معتبره
شیخ برقی در کتاب محاسن و ثقة الاسلام در اوائل اصول کافی و هم چنین در اواخر فروع آن و شیخ الطائفه
در کتاب تهذیب روایت فرموده اند در حدیث صحیح از مخزن اسرار الهیه جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده
من افتی الناس بغیر علم و لا هدی من الله لعنته ملائکة الرحمن و ملائکة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه
حاصل معنی این کلام معجز نظام سرور زمره معتقدین بشدا بدیوم النشور آنست که هر کس که فتوی بگوید در
میان مردمان با عدم علم و با عدم دلیل و حجتی که از جانب خداوند عالم عز شانه باشد که آن فتوی ماخوذ از آن دلیل
بوده باشد یا با عدم دلیلی که دلالت کند بر اینکه چنین فتوی در حق او جایز بوده باشد یعنی چنین دلیلی در دست
او نبوده باشد لعنت میکنند بر او ملائکه رحمت و ملائکه غضب هر دو صنف ملائکه و عاید این مفتی میشود گناه
کسی که عمل بفتوای او کرده باشد مخفی نماند که این حدیث شریف اشعار دارد بر عدم جواز تعویل بظنی که مستند بدلیل
شرعی نبوده باشد کما یظهر للمتامل و ایضا شیخ برقی در کتاب محاسن و شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار
از سرور ابرار جناب موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده که فرموده اند من افتی الناس بغیر علم لعنته ملائکة
الارض و ملائکة السماء و ایضا در کتاب محاسن و در اصول کافی مروی است از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرموده اند من افتی الناس بغیر علم و هو لا یعلم الناسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه فقد هلک و اهلک
یعنی کسیکه فتوی بگوید بجهة مردم با عدم علم از ماخذ و مستندات و تفرقه نکرده باشد ما بین ناسخ و منسوخ و ما بین
محکم از آیات قرآنیه و متشابهات آن یا تفرقه نکرده باشد ما بین محکم و متشابه مطلقا پس چنین کسی خود هالک
و باعث هلاکت دیگران نیز شده است و ایضا شیخ برقی در محاسن و ثقة الاسلام در اصول کافی و شیخ صدوق
در کتاب خصال روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من نهاک ان یکیم از دو
خصلت بپرهیز که دو خصلت هلاک میشوند در آن یکی از آن دو خصلت فتوی گفتن است با عدم علم مجملا ظهور

در بیان تقسیم قضاة و مفتیین با قسام اربعه و بودن ناجی از آنها قسم واحد و باقی هالک

فساد

فساد آنش با عدم علم نیز محتاج باظهار فساد آن بوده باشد نظر باینکه فتوی اخبار است از جانب خلاق
آسمان و زمین جلت قدرته تمام بچنین چیزی العیاذ بالله با عدم علم بواقع کذب است بخداوند عالم جل شانه
و قبح کذب در همه جا ظاهر است خصوصا کذب بر خدا و بر عالم و فخر بنی آدم این همان کذبی است که موجب بطلان
صوم ماه مبارک رمضان و موجب قضا و کفاره است فرقی در این باب نیست در هر جهت در صورتیکه اخبار
با عدم علم و با عدم رخصت نموده باشد ما بین آنکه فتوی او مطابق واقع اتفاق افتاده باشد یا مخالف واقع
چنانچه ناطق بر این است حدیث معتبر که ثقة الاسلام در فروع کافی و رئیس المحدثین در فقیه و خصال
و شیخ الطائفه در تهذیب روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اند قضاة
چهار قسم میباشند سه قسم از آنها در جهنم خواهند بود و یک قسم در بهشت بعد از آن بیان فرموده اند سه قسم را
که معذب در جهنم خواهند بود اول آنست که حکم میکند بجور و باطل و میداند که حکم او بجور و باطل است دوم
که حکم بجور و باطل میکند لکن نمیداند که حکم او بجور و باطل است سیم آنست که حکم بحق میکند لکن نمیداند که حکم
او بحق است لکن در واقع اتفاق افتاده که مطابق با حق بوده این سه قسم را فرموده اند که در جهنم خواهند بود و اما قسم
چهارم که ناجی و در بهشت خواهد بود کسی است که قاضی است که حکم بحق میکند و میداند که حکم او بحق است و ماخذ آن چه چیز است
و همین حدیث را شیخ مفید قدس الله تعالی روحه السعید در مقنعه ذکر فرموده است لکن اسناد داده اند بجناب
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عبارت آن مرحوم در کتاب مذکور این است روی عن امیر المؤمنین علیه السلام انه
قال القضاة اربعة ثلاثة منهم فی النار و واحد فی الجنة فسئل عن صفاتهم لتقع المعرفة بهم و التمییز بینهم فقال قاض
قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل فهو فی النار و قاض قضی بالباطل و هو لا یعلم انه باطل فهو ایضا فی النار و قاض قضی
بالحق و هو لا یعلم انه حق فهو فی النار و قاض قضی بالحق و هو یعلم انه حق فهو فی الجنة و این حدیث معتبر اگر چه در قاضی وارد شده
است لکن فرقی در این باب ما بین مفتی و قاضی نمیباشد در هر جهت پس حرمت و اثم در هر دو مقام ثابت است
پس فتوی از کسیکه مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد حرام موجب عقاب است اگر چه مطابق شده واقع باشد بلی ممکن است که
فرق گذارده شود ما بین مطابق با واقع و غیر آن در حکم وضعی یعنی در روزه ماه مبارک اگر چنین چیزی صادر
شده باشد حکم ببطلان صوم در صورتیکه مطابق با واقع اتفاق افتاده باشد نتوان نمود و این مطلب محل کلام
در این مقام نیست مجملا فرقی در اخبار مذکور شد ما بین فتوی و حکم نمیباشد اگر چه حکم اسوء حالا و اشد
منقصة است یعنی کسیکه متصدی حکم و مرافعه ما بین الناس شود و مستجمع شرایط آن نباشد مغضوب
کسی در درگاه احدیت جل شانه است میباشد از مفتی در صورتیکه مستجمع شرایط فتوی نبوده بمقتضای عقل و نقل
اما عقل نظر باینکه حکم مستلزم اخذ اموال ناس و تصرف در فروج و دماء و انساب است مجملا و فتوی که خلاف
واقع که مفسده آن اقل است پس حکم برخلاف واقع مفسده در آن اشد از مفسده در فتوی مجملا و خلاف واقع است و اما
نقل نظر باینکه تهدیدات شدیده که در حکم بغیر ما انزل الله هست در فتوی بغیر ما انزل الله نیست پس مناسب
این است برخی از آن در این مقام ذکر شود تا شاید اطلاع بر آن موجب تنفر غافلان گردد و از مفاسد شدیده
آن اجتناب نمایند پس میگوئیم ادله ای که بر مفسده شدیده حکم بغیر ما انزل الله از کتاب و سنت بسیار است اما

در بیان ... قسم ... و ملاحظه ...

کتاب عزیز ان پس میکوییم ایات شریفه دلالت میکند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله بسیار است لکن در اینمقام اقتصار
میکنیم بر سه ایه شریفه که در سوره مبارکه مایده در یکجا فرموده ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
ودر ثانیه فرموده ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون ودر ثالثه فرموده ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک
هم الفاسقون ممکن است که گفته شود نکته در اختلاف تعبیر در اول بکفر ودر ثانی بظلم ودر ثالث بفسق بجهت تنبیه
بر اختلاف مراتب قبح بوده باشد در شدت وضعف در موارد حکم مثلا حکم بر خلاف ما انزل الله در خصوص اینکه
موجب سفک دماء وغصب فروج بوده باشد این اشد قبحا است در خصوص اینکه حکم بغیر ما انزل الله موجب غصب
در مال فقط بوده باشد وهم چنین حکم بغیر ما انزل الله در خصوص اینکه حرمان ایتام بوده باشد از اموالیکه
خلاق عالم جل شانه انها را مالک کرده باشد این اشد قبحا است از خصوص اینکه حکم بغیر ما انزل الله موجب حرمان
کبار بوده باشد از اموال انها بانضمام حاجت انها نسبت بایتام تعبیر بکفر در مثل قسم اول بوده باشد وتعبیر
بظلم در مثل ثانی وتعبیر بفسق در مثل قسم ثالث همین هم نکته بوده باشد در تکرار ذکر بعلاوه تاکید وممکن است
که گفته شود وجه دیگر در سبب اختلاف تعبیر در ایات ثلثه بیان ان این است ممکن است اختلاف تعبیر اشاره
باشد باقسام ثلثه سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتی بوده باشد که حکم بباطل باشد با علم باینکه باطل است وتعبیر
بظلم در صورتی بوده باشد که حکم بباطل بوده باشد با جهل باینکه ان باطل است نظر باینکه موجب حرمان مستحق
است از حق ان مناسب این اطلاق ظلم است وحکم بفسق در صورتی بوده باشد که حکم بحق باشد با علم
علم باینکه حق است مناسب کفر در اول وظلم در ثانی وفسق در ثالث ظاهر است مخفی نماند ممکن است حکم در ایات
مذکوره اعم بوده باشد از حکم بمعنی خاص یعنی اعم از کلامیکه از حاکم صادر میشود در مقام مرافعه بجهت رفع نزاع بنا بر این
این فتوای بغیر ما انزل الله نیز مندرج در عموم ایات شریفه خواهد بود واما اخبار دال بر کمال مذمت حکم بغیر
ما انزل الله نیز بسیار است ثقة الاسلام در کافی وشیخ الطائفه در تهذیب بسند صحیح روایت نموده اند
کاشف اسرار ودقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده من حکم فی درهمین بغیر ما انزل الله عز وجل
فهو کافر بالله العظیم یعنی کسیکه حکم کند در دو درهم بغیر انچه مقرر شده است از جانب خداوند عالم جل جلاله
پس ان شخص کافر خواهد بود بخداوند عالم جل شانه کفایت میکند در این باب همین حدیث صحیح السند بعلاوه
حدیثی که مذکور شد در باب تقسیم قضاة باقسام اربعه مذکوره چه کسیکه متصدی مرافعه وحکم ما بین مسلمانان
میشود با عدم استجماع شرایط حکم میکند بباطل با علم باینکه باطل است مثل زید ادعا میکند بعمرو که فلان
مبلغ از تو بمن طلب است وعمرو منکر است طرفین رجوع میکنند در مقام مرافعه بکسیکه متصدی مرافعه میشود لکن
مستجمع شرایط افتاء وحکم نیست واین شخص العیاذ بالله با علم باینکه شخص مدعی در ادعای خود کاذب است العیاذ بالله
بالله نظر باغراض ومقاصد فاسده حکم میکند باینکه عمرو ان مبلغ را داده باشد معلوم است این قسم اشد
اسوء اقسام است ولهذا در حدیث مقدم را ستر شده است لکن این قسم اگر چه ممکن است بلکه واقع است
لکن نادر است نعوذ بالله از نفسی که متصف بچنین شقاوت بوده باشد یا انکه حکم میکند بباطل لکن با عدم
علم اینکه این باطل است بلکه با اعتقاد اینکه این حق است این شایع است مثل اینکه ضعیفه بر ادر زوج خود را

در ذکر بعض اخبار وارده در تغلیظ
مذمت حاکم وقاضی بغیر حق و
اشاره بمطالب شریفه
در ضمن انها

نیز داده است وصدق رضاع شرعی متحقق شده است بعد زوج یا زوجه بالکلام اشکال تشکیک میکند در این باب رجوع
میکنند باین شخص مرافعه پس ان شخص حکم میکند بحرمت زوجه بر زوج خود نظر باینکه ان مرضعه در صورت مرضعه
مادر برادر زوج میشود چنین توهم میکند که مادر برادر مطلقا حرام است پس حکم میکند بتفریق ما بین زن وشوهر
مجتهد این اعتقاد که اگر بفهمد چنین نیست هرگز چنین حکم نمیکند یا انکه ضعیفه طفل دختر خود را شیر داده وحد
رضاع متحقق شده بعد نزاع میان زن وشوهر میشود زوجه میگوید بزوج خود من در خانه تو حرام میباشم زوج انکار
میکند طرفین رجوع میکنند باین شخص مرافعه پس ان شخص در اول حکم میکند بحرمت ولزوم تفریق چنانچه مذکور شد
ودر ثانی حکم میکند بعدم حرمت نظر بانتفای نسبت چنانچه هر دو این واقعه را خود در اصفهان مشاهده کردم از
بعضی مجلا امثال این شایع وسیار است یا انکه حکم بحق میکند لکن نمیداند که حق است یا بمعنی حکمی که کرده است مطابق
واقع است لکن قدرت واستعداد این را ندارد که استفاده حقیت ان را از ادله شرعیه نماید یا قوه واستعداد ان
را دارد لکن مسامحه در تحقیق مطلب کرده وحکم مینماید یا فتوی میگوید مجملا بحدس وتخمین با عدم رجوع بماخذ ودلیل
حکم مینماید بمدلول علیه تصریح حدیث معتبر مذکور است که هر سه قسم هالک وهمه باتش جهنم خواهند بود پس حاکم
ومفتی در هر صورت از صور ثلث مذکوره اثم وعاصی بلکه معاند شریعت وصاحب شرع است چه این شخص است که مخالفت
شریعت عامدا معانده با صاحب شریعت است نعوذ بالله سبحانه منها واین شخص مرافعه در هر یک از صور ثلث
مذکوره مهاون بامر خداوند عالم است کاشف اسرار ودقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم در حدیثی که فرموده
ایاکم والتهاون بامر الله عز وجل فان من تهاون بامر الله اهانه الله یوم القیمة حاصل معنی این کلمات حق انجام
است که اجتناب نمایید از تهاون ومسامحه وبی اعتنائی در حکم خداوند عالم جل شانه پس بدرستیکه کسیکه
تهاون در حکم خلاق عالم جل شانه نماید خار وذلیل میکرداند خداوند عالم او را در دنیا نعوذ بالله
منه من ذا الذی اعز من اذله الله سبحانه پس این مجلس مجلس مرافعه شرعیه که ان امور مرغوبه وخصال مستحسنه در
شریعت مطهره است نیست بلکه مجلس مخاصمه ومعانده با خلاق عالم عز شانه میباشد بامر لازم الاذعان
حتمی الامتثال خلاق زمین واسمان جل شانه قاطبه اهل ایمان اجتناب از ان مجلس لازم است وقاطبه مشایخ
عظام مثل ثقة الاسلام در کتاب کافی ورئیس المحدثین در کتاب فقیه وشیخ الطائفه در کتاب تهذیب الاحکام
وغیرهم روایت فرموده اند از محمد بن مسلم که از اکابر واعاظم رواة شیعه واز اجله اصحاب جناب حضرت
امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلم میباشد که گفته من در مجلس قاضی در مدینه نشسته بودم که جناب فخر
الاوائل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلم از انجا عبور فرمودند فردا که بخدمت
ایشان مشرف شدم در مقام مواخذه از من سؤال فرمودند که چه مجلسی که دیروز در انجا نشسته بودی عرض
کردم که خداوند عالم مرا فدای تو گرداند این شخص قاضی احترامی نسبت بمن منظور میدارد بعلاوه اتفاق
می افتد در مجلس او مینشینم حضرت فرمودند ایمن مباش از اینکه لعنتی از جانب خداوند عالم عز شانه نازل
شود پس احاطه بهمه اهل ان مجلس واین شخص قاضی اگر چه ظاهر این است از عامه بوده لکن مستفاد است منع
انحضرت از جلوس در مجلس او نیز بجهت عامی بودن بوده ولهذا منع از مجالست عامه نفرمودند بلکه بجهت انکه متصدی

در بیان لزوم اجتناب از مجالس
انها حکم ومرافعه ترغیب بمراجعه
حاکم منصف مجتهد بیان شرایط
منها در بیان شد

منصب قضا بوده با عدم قابلیت و استجماع شرایط و ایضا ثقة الاسلام در اصول کافی از مخزن الهی علوم امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره یعنی سزاوار نیست از برای مؤمن اینکه بنشیند در مجلسی که در آن مجلس معصیت خداوند عالم عز شانه میشود و این شخص قدرت بر تغییر آن نداشته و معصیتی بدتر از حکم بغیر ما انزل الله تعالی که خلاق عالم جل شانه در قرآن مجید تعبیر از آن بکفر و ظلم و فسق فرموده نیست و ایضا ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه در کتب مسطوره روایت نموده اند از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلس فیه الا نبی او وصی او شقی یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطاب فرمودند بشریح که یکی از قضاة عامه بود که ای شریح بتحقیق نشستی در مجلسی که نمی نشیند در آن مجلس مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا شقی مراد از وصی اعم است از وصی بمعنی خاص یا وصی بمعنی عام که مستجمع شرایط فتوی بوده باشد نظر بجهت در اقسام ثلثه منحصر است که مراد از شقی کسی است که متصدی مرافعه شود و مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد چنین کسی را جناب سید اوصیا علیه الاف التحیة و الثناء حکم فرموده اند که شقی است نعوذ بالله سبحانه کسی را که جناب سید اوصیا حکم فرموده باشند بر شقاوت او و مرحوم شیخ صدوق قدس الله تعالی روحه در کتاب فقیه روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده که ان النواویس شکت الی الله عز و جل من شدة حرها فقال لها اسکنی فان مواضع القضاة اشد حرا منک نواویس جمع ناووس است بعضی گفته اند ناووس اسم موضعی است در جهنم که شدت حرارتش از مواضع دیگر جهنم زیادتر است و بعضی گفته اند ناووس مقبره نصاری است پس ظاهر معنی حدیث بنابر اول علی ای تقدیر از مذاق قضاة جور آن است که موضع معین آن جهنم که حرارتش از مواضع دیگر بیشتر است یا مقبره نصاری شکایت کرد بدرگاه حقتعالی از شدت حرارت پس خود خطاب رسید با وی که ساکت باش یعنی شکوه از شدت حرارت مکن بدرستیکه مواضعیکه قضاة در آنجا مینشینند بجهة مرافعه رسیدن حرارت آن مواضع شدیدتر است از حرارت تو نعوذ بالله تعالی منه مجملا متصدی شدن مرافعه و قضا و محاکمه و افتا امری است خطیر و مفسده آن مفسده ایست بغایت شدید چه در صورت عدم اجتماع شرایط از اعظم مهالک موبقه و اسوء مقابح مهلکه است چنانچه بنده از مفاسد آن را نشر شده اخبار از ائمه اطهار علیهم الاف التحیة من الملک الجبار در این باب بسیار است استقصای همه مناسب مقام نیست با آنکه بجهة مذکور شد اگر اعتقاد بوقوف حساب و خوف از مؤاخذه [illegible] هست همین قدر کفایت میکند و در صورت اجتماع شرایط نیز ایمن از خطر آن نمیتوان بود نظر بعدم اطمینان در عدم تقصیر در رسانیدن و اطراف حکم نعوذ بالله سبحانه از تضییع حقوق مسلمانان و مفسده شدیده تسلیط غیر مستحق را بر مستحق چه این ظلمی است بغایت شدید و شنیع است در نهایت بعید و رو بد بلکه اقبح مقابح عقلیه و اردی موبقات شرعیه است امید از خلاق وحید و فرید آنست که بحق مقربین درگاه احدیت باین حزین قلوب خاص خاصان همه را خصوصا این متمرد وادی غفلت و ضلالت را از شر شیطان و از مکر نفس اماره محافظت فرماید و در این مقام بعد از تحصیل استعداد و تفرغ و ابتهال است بدرگاه حضرت ذو الجلال فانه الواقی عباده عن مهالک الهوی و هادیهم الی

سبیل

سبیل الحق و مسالک الهدی فی سالک اللهم بتفضلک علی عبادک ان تحفظنی من الخبط و الخطا و الزلل فی الحکم و الفتوی و العمل بحق اشرف خلیقتک سید المرسل و امنائک فی بلادک و احکامک هداة السبل و ان لا تکلنی الی نفسی المبالغة الی المساعدة و الفترة البطالین و الراغبة الی الرقادة فی بساط الغفلة کالغافلین و الامارة بالسوء و الفحشاء و الصادة عن مناهج الحق و سلوک التقی و اقطع ان وصلنی الی الحق و الصواب اجب الیک من العزة فیما یوجب المؤاخذة و العقاب فی هذا هو محجوب عندک و اعصمنی عما لا ترضی ان اقع فیه بحقک علی و علی کافة خلیقتک الذی لا یکاد یحصیها العد و الحسبان و لا یحیطها الاستقصاء فی مر الدهور و الایام و الازمان بعد از آنکه این مطالب منقح شد بر میگردیم باصل مدعا پس میگوئیم نمازی که مستند باجتهاد نبوده باشد و مسامحه در مقام استنباط از مدارک و ماخذ آن نشده باشد و این شخص هم از اهل آن بوده باشد چنین نمازی در این اعصار که حجة الله القائم عجل الله تعالی فرجه غایب از انظار است قطعی الصحة است چنانچه مشخص شد و اما هرگاه از اهل آن نبوده باشد لازم است عمل آن بمقتضای تقلید از چنین کسی بوده باشد که مذکور شد اگر چنین نبوده باشد نماز آن باطل و عدم بر شخص اثم چنانچه آن مفصلا بیان ظاهر شد زیرا در این باب نیست ما بین آنکه رجوع بماخذ بکند یا نه چه رجوع با عدم حصول شرایط مثل عدم رجوع است و هم چنین است هرگاه از اهل اجتهاد بوده باشد لکن تقصیر در استفاده از ادله کرده باشد و مبنای عمل خود را بر فهم خود گذارده باشد یا تقصیر در استفاده چنانچه مفروض است چه جواب این شخص از سؤال سابق مقبول نیست بلکه مؤاخذه کردن حسن است مگر در صورتیکه فرض شود که ایقاع مظنون در ضیق وقت غاید با اشکال در این نظر بانکه الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار مجتهد دوم در بیان صحت نماز مکلفین است در این اعصار در صورتیکه مستند بوده باشد بمتابعت اهل اجتهاد در این مطلب نیز قطعی الثبوت است فی الجملة مستند آن از آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود نظر بانکه ثبوت تکالیف الهیة جلت عظمته مقطوع به است و استفاده آنها از کتاب و سنت و حق فاطبه عباد با اقتصار بر عباد در امور معیشت با عدم تمکن نسبت به استفاده تکالیف الهیه شرعیه مطلوب خدا وند عالم جل شانه از همه افراد مکلفین نخواهد بود قطعا پس میگوئیم تکلیف باتیان نماز مثلا ثابت است جزما مشخص است اتیان بنماز موقوف بر علم بآن است بالضرورة و معلوم است نماز از مرکبات اعتباریه جعلیة شارع است بنابر این لا محالة اجزای مادیه مجهز او هست چنانچه جزء صوریه لابد منه است پس لا بد است عالم شود باجزای مادیه که بعبادة اخری علت مادی است و هم چنین بجزء صوری که تعبیر از آن بعلت صوری مینمایند و هر یک از اجزاء مادی و صوری آن منقسم میشود بمقوم که با نتفای آن انتفای اصل نماز لازم می آید و مکمل و محسن و فرق بین القسمین آن است که انتفای قسم اول موجب انتفای اصل ماهیة است بخلاف قسم ثانی که انتفای آن موجب انتفای کمال و حسن است پس لازم است علم بهر یک هم ساینده قسم اول مثل قیام و تکبیرة الاحرام و قرائة حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر در هر دو و تشهد و تسلیم قسم ثانی مثل تکبیرات ست افتتاحیه و ادعیه مشهوره و استعاذه قبل از قرائة در رکعت اولی و تکبیره رکوع و دعای در رکوع قبل از اشتغال بذکر و تکرار در اصل ذکر و صلوات بر محمد و آل اطهار آن شافع عرصات و دعا بعد از رفع راس و تکبیرات اربع بعد رفتن بحد سجود و رفع سر از آن و رفع یدین در احوال کل تکبیرات و دعای قبل از اشتغال

در ذکر خلاصه اصل مدعی که عبادت
از مجتهد و مقلد غیر مقصر
مبرا از احکام بالضرورة

در بیان مقلد غیر مقصر در افعال تکلیف
بمجتهد و تقلید و بیان فحص حسن
عبادت او بنا بر این تقریر

تحقیق بیان نفی و تعمیم الطبیعی در اجزای
صلوة و شقوق مقومه ما در این جزو وجودی
و تقسیم هر یک از آنها بمقوم و متمم

بذکر در سجود و تکرار در ذکر و صلوات در آن و دعا ما بین السجدتین و هکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصاء الکلام
و در هر یک از اجزای مقومه و محسنه معتبر است امور مقومه و محسنه اما امر مقوم در جزء مقوم مثل اخراج حروف
از مخارج در قرائت و اجتناب از وقف بحرکه و وصل بسکون در بعض بلکه کلیه لاحقه بفتح همزه وصل بوده باشد
و فصل ما بین فراغ از کلمه سابقه و اخذ بکلمه لاحقه متخلل نشده باشد و هم چنین مراعات ملصوق در مد متصل و اما
امر محسن در جزء مقوم مثل رعایت محسنات قرائت در قرائت مثل رعایت صفات حروف و رعایت اخفا و اظهار
و غنه و مد منفصل و نحو اینها و از آنچه مذکور شد معلوم میشود امر مقوم در جزء محسن و هم چنین امر محسن در جزء محسن
و آنچه مذکور شد در جزء قولی صلوة بود و هم چنین است حال در جزء فعلی مثل قیام و رکوع و سجود پس امر مقوم در رکوع
انحنائی است که ممکن بوده باشد بسبب آن مکلف ببلوغ یدین برکبتین و طمأنینه در آن و امر محسن در آن انحناء بنحوی
است که تسویه ظهر نماید بنحوی که اگر قطره آبی در پشت واقع شود میل بهیچ سمت ننماید و کفین را مفرجات الاصابع محیط
نماید برکبتین و هکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه المقال از آنچه مذکور شد در اجزای مادیه نماز بود و اما
جزء صوری پس آن عبارت است از ترتیب اجزاء بکیفیت مخصوصه اینهم مثل اجزای مادیه منقسم میشود بجزء مقوم
که اخلال بآن موجب اخلال بامتثال است پس ملاحظه آن لازم است و جزء محسن و مکمل که رعایت آن موجب کمال نماز
است پس اخلال بآن موجب اخلال باصل نماز نیست بلکه موجب اخلال بکمال است اول مثل تقدیم تکبیرة الاحرام
بر قرائت و تقدیم قرائت حمد بر قرائت سوره و تقدیم آیات سابقه هر یک از حمد و سوره بر آیات لاحقه بلکه تقدیم
هر کلمه و حروف سابقه بر کلمات و حروف لاحقه و تقدیم قرائت حمد و سوره بر رکوع و هکذا الحال فی سائر اجزاء اینها
که اخلال باین ترتیب عامدا موجب اخلال نماز است دوم مثل رفع یدین در تکبیرة الاحرام و کل تکبیرات در نماز
که رفع یدین هیئتی است راجح در نماز و اخلال بآن و اتیان بتکبیرات با عدم رفع یدین صحیح و لیکن معیب است لکن
اخلال بهیئت راجح نموده است و هم چنین رفع یدین در حالت قنوت هیئت راجح است در آن و در صورت
اخلال بآن و اتیان بقنوت با عدم رفع یدین اخلال بهیئت راجح نموده است پس این هیئت هیئت مکمله جزء
مقومه و مثل اینکه در قنوت هر گاه دعائی که مشتمل بر ثنای حضرت حق جل جلاله بوده باشد و هم چنین مشتمل باشد
بر اظهار مسئلت و حاجات اولی این است مشتمل بر ثنا مقدم باشد بر کلام مشتمل بر حاجت پس هر گاه اخلال باین
ترتیب نماید اولا اظهار حاجت در قنوت نماید بعد اتیان بکلامی که دال بر ثنا باشد نماید اخلال بهیئتی که منافی
باکمال باشد شده است لکن اخلال بامتثال نشده است و هر یک از این اجزای مادیه و صوریه مقومه منقسم
میشود بدو قسم یک قسم آنست که اخلال بآن ساهیا و عامدا موجب اخلال بامتثال است مثل تکبیرة الاحرام
و رکوع و سجود و قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع در اجزای مادیه و تقدیم سجود بر رکوع در جزء
صوری و قسم دیگر آنست که چنین نیست یعنی اخلال بآن عامدا موجب اخلال بامتثال است لکن اخلال
ساهیا چنین نیست مثل اخلال بقرائت فاتحه یا بقرائت سوره یا هر دو و کلاهما مقدم مذکور شد بعد از دخول
در رکوع در جزء مادی یا اتیان بقرائت سوره مقدم بر قرائت فاتحه و مثل مذکور شد بعد از دخول در رکوع
در جزء صوری پس علم بهمه اینها ابتلا بدین است اینها همه امورها خلیه در نماز است و اما امور معتبره خارجه از نماز

پس این نیز

پس این نیز بسیار است مثل وضوء و غسل و تیمم و وقت و قبله و ستر عورت و اباحه مکان و لباس و طهارت بدن مصلی
و لباس او از نجاسات خواه متعدیه بوده باشد یا نه و خلو مکان از نجاست متعدیه و سجود بر ما یصح السجود علیه
و طهارت قدر معتبر از جبهه از مطلق نجاسات اگر چه متعدیه نباشد و هم چنین اجتناب از اجزای حیوان غیر
ماکول اللحم نمودن و اجتناب از جامه حریر نمودن در حق رجال و در هر یک از امور مذکوره مسائل متکثره و معتبره بسیار است
مثل مسائل وضو و غسل و غیر اینها و این امور معتبره خارجه از نماز نیز منقسم میشود بدو قسم قسمی که اخلال بآن
موجب اخلال نماز است پس تلافی لازم است مثل اینها که مذکور شد و قسم دیگر آنست که اخلال بآن موجب اخلال بامتثال
نیست مثل اذان و اقامه و بعضی ادعیه ثابته قبل از دخول در نماز و قسم اول منقسم میشود بدو قسم یک قسم آنست
که اخلال بآن ساهیا و عامدا موجب اخلال بامتثال است و قسم دیگر چنین نیست بلکه اخلال عامدا موجب اخلال بامتثال
هست لکن اخلال بآن ساهیا چنین نیست بعد از این مراحل میگوئیم نماز منافیاتی چند دارد یعنی امور چندی
هست که ارتکاب آنها در نماز موجب بطلان و اخلال بامتثال است مثل ضحک و اکل و شرب و تکلم و اشتغال بامور
خارجه از نماز که ماحی صورت نماز بوده باشد و استدبار و عدم استقرار و نحو اینها بعد از آنکه این مطالب را تذکر شد
عود میکنیم باصل مطلب میگوئیم تکلیف بنماز ثابت است قطعا و اتیان بآن بنحوی که مخرج از عهده تکلیف بوده باشد
موقوف است بعلم با چیزهای مذکور شد از امور داخله و خارجه و غیر اینها و تعلم مکلفین از خدا قاسمان و زمین غیر ممکن
و هم چنین دست حاجت عباد با عنایت بذیل دامن میمنت انتظام سعادت اقتران حجت الله الرحمن عجل الله تعالی
فرجه قاصر و استفاده از آیات قرآنیه و آثار نبویه و احادیث ائمه علیهم السلام والثناء والحجة بنسبت بهر فردی از افراد مکلفین
غیر مطلوب بلکه غیر مقدور پس چاره نیست مگر آنکه امور معتبره در نماز از زراری که مذکور شد اخذ شود از شخص
عالم بآنها پس اخذ مسائل نماز از شخص عالم بآن مسائل واجب و لابد است و عمل بمقتضای آن لازم چنین عملی را عمل
بمقتضای تقلید میگویند و آن شخص عالم ماخوذ منه را مجتهد مینامند و این شخص متعلم را مقلد ظاهر این است که اشاره
بهمین دو صنف بوده باشد حدیث شریفی مروی در اصول کافی عن النبی صلی الله علیه و آله قال لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم
مطاع او مستمع واع یعنی خیر و برکتی در عمر و زندگانی احدی نیست مگر دو کس اول شخص عالم بامور در دین که مطاع
بوده باشد یا سزاوار و شایسته این بوده که دیگری مطیع او بوده باشد و ثانی کسیکه از این شخص عالم اخذ کند امور
دین خود را و محافظت نماید آن را از سهو و نسیان و عمل بمقتضای آن نماید مجملا این قدر که بر مکلفین لازم است
که امور دین خود را اخذ کند از شخص عالم بامور دین محل تشکیک و مکان دید نیست لکن عمده در این مقام فحص و بحث
در طلب معرفت آن شخص است در اوائل اصول کافی از تحرز اسرار الهی جناب امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر
طعام مذکور در آیه شریفه فلینظر الانسان الی طعامه مروی است که فرموده علمه الذی یاخذه عمن یاخذه حاصل
معنی این حدیث شریف آنست که مراد از طعام در آیه شریفه علمی است که محتاج الیه این شخص است پس معنی آیه بنابر این
است که لازم است بر انسان که تامل و فحص و بحث نماید در حال شخصی که امور دین خود را از آن شخص اخذ مینماید
بعد از فحص و بحث اگر مشخص او شد که موثق بر امور دین و امین حضرت رب العالمین هست آن وقت امور
دین خود را از او اخذ کند پس مقتضای آیه شریفه نظر بحدیث مذکور آنست قبل از تامل و فحص در امور دین باعتماد بجی

نقان نمود و ایضا در اصول کافی از ان مخزن فیوضات الهی عز شانه مروی است که فرموده اند انظروا علمکم هذا عمن
تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین و تاویل الجاهلین
حاصل معنی این حدیث شریف اینستکه لازم است بر شما که تامل و تحقیق کنید از حال کسیکه امور دین خود را از او اخذ
مینمایید نظر باینکه در هر زمانی کسانی هستند که سزاوار این هستند که در یکی از امور دین رجوع بانها
نمایند و کسانی هستند که قابل نیستند که رجوع بانها شود تامل کنید که ممتاز نمایید این دو صنف را باید
مراد بقوله فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا صنف اول است و مراد بغالین و مبطلین و جاهلین قسم
ثانی است پس حاصل معنی حدیث این است شما تامل و نظر کنید در کسانیکه امور دین خودتان را از انها
اخذ نموده باشید نظر باینکه هر کس قابل این نیست بلکه جماعتی از عدول که از اهل بیت رسول خدا صلی   بی خواهید ع
الله علیه واله هستند در هر عصر میباشند عادت انها این است که دفع مینمایند از دین خداوند عالم جل شانه
انچه را غالین یعنی تجاوز کننده گان از انجاده شریعت تحریف و تغییر داده اند و هم چنین دفع مینمایند انچه را
مبطلین زیاد کرده اند و بخود بسته اند و هم چنین انچه را جاهلین تاویل نموده اند از کتاب و سنت
یعنی صرف کرده اند کتاب و سنت را از ظواهر خود و حمل کرده اند بر خلاف ظاهر بدون شاهد و دلیل
مخفی نماند تعبیر از لفظ عدول بصیغه جمع ابا دارد از این است که حمل شود بر اینکه مراد خصوص امام زمان است نظر
بر حضور امام زمان در هر عصری از اعصار که بوده باشد پس حدیث محمول است بر اعم از امام زمان و غیره و ظاهر
حدیث مقتضی این است که میباید از جماعت عدول از ذریه جناب رسول خدا صلی الله علیه واله بوده باشند
و احتمال اینکه مراد این باشد که انجماعت از شیعیان ایشان بوده باشند خواه از ذریه فخر کاینات بوده باشند یا غیر
اگرچه قایم است لکن خلاف ظاهر حدیث است لکن سهل است بنا بر این حمل بر امام زمان نیز ممکن است مگر اینکه
مخالفت ظاهر در اینصورت اشد است از سابق مجملا ظاهر از حدیث انست در هر عصری از اعصار میباید
جماعتی از ذریه فخر کاینات صلوات وسلامه علیه وعلی اله عارف باحکام الهیه جلت عظمته بوده باشند و مرجع
باشند در احکام دینیه و دفع بدع و مفاسد مهلکه بسبب ظاهر مراد معصوم علیه السلام انست که میباید چنین اشخاصی
باشند انها شایسته این باشند که در امور دین رجوع بانها شود نه بدیگران ملخص مقال در این مقام این است
چونکه مقصود مکلف در مقام اتیان بنماز انست که اطاعت خداوند عالم جل شانه مینماید در اتیان بمراد الهی عز شانه پس
باید بداند که اجزای اتیان مینماید در اینجا چنین ان مطلوب خداوند عالم است چنانچه مکرر مذکور شده پس هر کس اعتقاد را
نمیتوان نمود بلکه میباید از کسی سؤال نماید که معتقد این بوده ان شخص معتمد و امین خداوند عالم است نسبت بعباد
مناسب این است در اینمقام مثالی ذکر شود جهت توضیح حال پس میگوئیم مثال ما نحن فیه مثال رعایا و عساکر و رؤسا
عسکر است نسبت بسلطان هرگاه کسی اجتهاد نمود برؤساء لشکر که شاه امر کرده است برود بفلان بلده استخراج نمود
اهل انرا بهلاکت برساند و فسادی عسکر بمجرد استماع این خبر بلا حظر حال مخبر میباید که اگر ان مخبر امین الدوله
است بلا تامل اعتماد باین خبر مینمایند متهیئا امتثال میشوند واما هرگاه مخبر کسی است که اعتماد باو نیست اعتماد
بقول او نمینمایند امر در ما نحن فیه نیز چنین است پس در امور دین اعتماد نمیتوان نمود مگر بکسی که مشخص باشد که این شخص امین

در استفاده اینکه مراد بعدول
عمل شود از جماعتی از مجتهدین باشند
از ذریه اهل بیت علیهم السلام
از حدیث شریف

خداوند

خداوند عالم است در دین او وضع انچه مذکور شد نسبت بمقام این است که فرض شود که شخص کل عساکر و رعایا و ارکان
دولت سلطانی شد که شاه معجونی خود ترتیب داده و امر نموده باینکه هر فرد از افراد رعایا و عساکر و ارکان دولت
در روز معینی اتیان باین معجون نموده باشند و مقرر داشته که هر کس اتیان نمود فایز بعطایای سلطانیه خواهد شد و هر
کس اتیان ننمود معاقب و ماخذ خواهد بود این قدر هم مشخص شده است که بعضی عالم باین شده که اجزاء ان معجون و کیفیت
ترتیب ان چه چیز است تشکیکی نیست ضرورت عقل قاضی باین است که بر کل رعایا و غیرهم لازم است در صدد
این برایند که علم باین معجون هم رسانند مشخص است در صدد معرفت کسی باشد مینمایند که معتمد و امین سلطان
بوده باشد نه هر کس که اتفاقا اگرچه مدعی این بوده باشد که من عالم باین هستم پس هرگاه کسی غیر معتمد ادعا   این شخص ع
نماید که کیفیت ان معجون این است که من میگویم کسی اعتنا باین نمینماید حقیقت حال در محل کلام چنین است که این
صلوة بمنزله ان معجون است که حکیم متعال جلت عظمته از اجزاء متعدده بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده و امور
داخله و خارجه را در ان اعتبار فرموده و مقرر فرموده که عباد در هر روز و شبی پنج مرتبه اتیان باین نموده
باشند در مقابل ان وعده ثواب و در ترک ان ایعاد عقاب فرموده پس در مقام تعلم باین باید شخص امین و معتمدی
را تحصیل نمود و علاوه بر این خارج از طاقت و غیر مقدور است بر مطلوب امر بهتر انچه بود چنانچه بعد از این دانسته
دلیل بر اجزاء و اعتماد بر ان نداریم تفصیل ان را بعد از این مطلع خواهی شد مجتهدین در بطلان نماز کسانیکه مستند
باجتهاد و تقلید هیچیک نبوده باشند بنماز اگرچه انعطا ابهر قوم در سابق ظاهر میشود لکن بجهت اتقان مطلب
و احکام مرام اکتفا باین ننمودن انسب است پس میگوئیم اعتماد این شخص در انچه بعمل میاورد یا باباء و امهات است
یا با مثال و اقران خود است یا بکتب اموات است مثل قواعد و ارشاد و الفیه و لمعه و شرح لمعه و نحو اینها
پس در ایجاد و مقام است مقاله در بطلان نماز که ماخوذ بوده باشد از اباء و امهات یا از امثال و اقران میگوئیم
چنین شخصی در موقف حساب در جواب سؤال سابق میدانم چه عرض خواهد نمود یا خواهد گفت چونکه پدر
و مادر خود را دیدم چنین عمل انها مینمایند پیوسته متابعت بانها کردم یا اینکه بمکتبیکه میرفتم مکتبدار چنین
چیزی تعلیم من نمود اکتفا بهمان نمودم بلا تشکیک مواخذه کردن در چنین مقام مستحسن و بموقع است مجملا
استحقاق عقاب در مقابل چنین اعمال اقرب است از استحقاق ثواب بنظر باینکه در سابق دانسته شد که لازم است
اخذ کردن امور دین را از کسیکه امین خداوند عالم بوده باشد پس مکلف باین شخص انستکه ماخوذ باشد از امینی
از امنای صاحب شریعت و ماخوذ از غیر مکلف به نخواهد بود پس ماتی به غیر مکلف به خواهد بود و مکلف به غیر
ماتی به پس اجزاء اتیان نموده است تخرج از عهده تکلیف نخواهد بود پس ماتی به مجزی عنه خواهد بود نه مامور
به فاین الامتثال و در بیستکه اشاره بهمین مطلب بوده باشد حدیث معتبر مروی در اصول کافی از فخر
کاینات که فرموده من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح یعنی کسیکه عمل میکند با عدم بصیرت و علم
مفسده که مترتب بر عمل او میشود اکثر است از مصلحتی که مترتب بر ان میشود از این راه است فقهاء کرام که
نواب باستحقاق جناب خلیفة الرحمن عجل الله تعالی فرجه و ورثه معنویه انبیا میباشند حکم صریح فرموده اند
ببطلان نماز در صورتیکه مستند باجتهاد یا تقلید اهل اجتهاد نبوده باشد و چونکه حکم صریح فقهاء در این باب معلوم

در ثبوت مثال خذه و عقاب انیکه کسانی
که اعتماد نمایند در امور دین باعتماد از اباء
و امهات و عمل بین غیر مجتهدین
[illegible] و نماز و عقاب
البتان

وا بمعنی بطلانست بلکه اشخاص
ایشان نمایی به معاف خواهد بود
نظر بانتفای امر بنسبت باجزای ایشان
نموده ع

درذكر عبارت جماعتى از اجله فقها كه نصّ است در وجوب تقليد مجتهد بر غير مجتهد

بسيارى از عباد نيست لهذا محل انكار نشده چنانچه خودم از بعضى كه خود را از اعاظم علما ميدانست استماع نمودم كه ميگفت كه اين مطلب را كه وجوب تقليد مجتهد بوده باشد فقها نگفته اند بلكه اين كلام ناشى شده است از ان اشخاص كه در اين عصر خود را مجتهد ميدانند لهذا مناسب دانستيم كه در اينمقام ايراد نماييم بعضى از عبارات اجله فقها را كه صريح در اينمطلب است تا اطلاع بران موجب بصيرت اهل ايمان و باعث اجتناب ايشان از سلوك طريق پر خطر اهل طغيان گردد فنقول قال العلامة نوّر الله تعالى ضريحه في التذكرة المقصد الثاني في افعال الصلوة وتروكها وكلّ منها اما واجب او ندب ويجب معرفة ذلك كلها بالدليل او بالتقليد للمجتهد فلو قلد غير مجتهد في الاحكام لم يصح صلوته وقال في نهاية الاحكام العلم بافعال الصلوة واجب لتوقف الواجب المطلق وهو الاتيان بها عليه الى ان قال لكن يشترط استناده الى دليل او تقليد من له اهلية التقليد وقال شيخنا الشهيد في الالفية ثم المكلف بها الان من الرعية صنفان مجتهد وفرضه الاخذ بالاستدلال على كل فعل من افعالها ومقلد ويكفيه الاخذ عن المجتهد ولو بواسطة او بوسايط مع عدالة الجميع فمن لم يعتقد ما ذكرناه ولم ياخذ كما وصفناه فلا صلوة له وقال المحقق الثاني في الجعفرية وطريق معرفة احكامها اى احكام الصلوة لمن كان بعيدا عن الامام عليه السلم الاخذ بالادلة التفصيلية في اعيان المسائل ان كان مجتهدا والرجوع الى المجتهد ولو بواسطة وان تعددت ان كان مقلدا وقال شيخنا الشهيد الثاني في روض الجنان والمعتبر من المعرفة المذكورة ما كان عن دليل تفصيلي للقادر عليه وهو المجتهد في الاحكام الشرعية او التقليد للمجتهد ولو بواسطة لشرايطها المقررة في الاصول ان لم يكن مجتهدا ولا يكفي مطلق المعرفة فصلوة المكلف بدون ما ذكر من باطلة وان طابق اعتقاده واتباعه للواجب والندب المطلوب شرعا وقال الفاضل السبزواري الخراساني في الذخيرة يجب على المكلف معرفة كيفية الصلوة وما يعتبر في مهيتها ليتمكن من الاتيان بها على جهة الامتثال ولا بد من ان يكون تلك المعرفة مستندة الى دليل تفصيلي ان كان مجتهدا اهلا للاستدلال او دليل اجمالي ان كان مقلدا لم يبلغ مرتبته كما تقرر في الاصول ولا يكفي تقليد غير مجتهد وعبارات مرحوم در كفايه مثل ذخيره است بلكه دران ادعاى نفى خلاف كرده اند در عدم كفايت اخذ مسائل از غير مجتهد در صحت عبادت مجملا بطلان چنين عبادت كه ماخوذ بوده باشد از اباء وامهات يا از امثال واقران مقطوع به ومحل وفاق بين علما است واين ظاهر ميشود از مقالات ايشان در مقام ثاني بعلاوه كلمات مذكوره در اينمقام نظر بانكه انچه در مقام ثاني مذكور خواهد شد ان است ايا تقليد اموات از مجتهدين هم جايز است يا انكه تقليد اموات جايز نيست بلكه معين است تقليد احياى از مجتهدين مقتضاى اين كلام اين است كه تقليد مجتهد متعين است كلام در اين هست اينست كه ايا معين است تقليد احياى از مجتهدين يا تقليد اموات نيز جايز است پس تاملى در بطلان نماز نيست در صورتيكه مستند بتقليد نبوده باشد مطلقا قال في الكفاية يجب على المكلف معرفة كيفية الصلوة وما يعتبر في مهيتها ليتمكن من الاتيان بها على وجه الامتثال ولا بد ان يكون تلك المعرفة مستندة الى دليل تفصيلي ان كان مجتهدا اهلا للاستدلال او دليل اجمالي ان كان مقلدا لم يبلغ درجة الاجتهاد على ما بين في الاصول ولا يكفي تقليد غير المجتهد بلا خلاف ولا تقليد الاموات انتهى كلامه رفع مقامه ملخص كلام انكه عمل مكلف در صورتيكه مستند بهيچيك از اجتهاد وتقليد نبوده باشد چه منشعب است عملى در چنين صورت با عدم تقليد است از ان صيانت كه از مخبر صادق جناب امام جعفر صادق مروى است كه فرموده العامل على غير بصيرة كالسائر على غير الطريق

لاتزيده سرعة

در بيان انكه حكم نمودن بصحت عبادت مقلدين باباء وامهات ثابت است مطلقا اگرچه اتفاقا منطبق بشود عمل ايشان با فتوى مجتهدى

لاتزيده سرعة السير الا بعدا وفي بعض النسخ لا يزيده كثرة السير الا بعدا ملخص كلام در اينمقام اين است نماز يكه ماخوذ از اباء وامهات يا از امثال واقران بوده باشد نقل كلام در نمازها ميكنيم كه از ماخوذ منه صادر شده ميكنيم يعنى نمازهاى پدر ومادر يا امثال واقران اگر نماز نها مستند بوده باشد بيكى از دو طريقى كه مذكور شد يعنى اجتهاد وتقليد كلامى دران نيست واگر مستند نبوده باشد بهيچيك نماز اصل باطل خواهد بود پس چگونه نماز فرع صحيح ميشود پس بطلان نماز در چنين صورت محل تشكيك نيست كلام ميكند در اين مقام هست اين است كه ايا حكم ببطلان مختص است بصورتيكه اخلال ببعضى از امور معتبره در نماز شده باشد يا عام است يعنى نماز اين طايفه محكوم ببطلان است اگرچه مطابق باراى مجتهدى بوده باشد مقتضاى كلمات اجله علماى مذكوره وغيرهم تعميم است چه مستخص است نماز در چنين صورت ظاهر ميشود نظر بانكه بطلان نماز در صورت اخلال ببعضى از امور معتبره در صحت نماز محل تامل نيست كه محتاج ببيان بوده باشد پس مراد حكم ببطلان است بعنوان اطلاق بلكه ممكن است ادعاى ظهور كلمات علما قدس الله تعالى ارواحهم در صورت ثانيه بوده باشد نظر بانكه ظاهر كلمات علما بطلان نماز است بجهة انتفاى تقليد نه بجهة امر ديگر مثل اخلال ببعض امور واجبه چه در صورت اخلال ببعضى از امور معتبره عبادت محكوم ببطلان است اگرچه مستند بوده باشد بتقليد تحقيق مقام مقتضى اين است كه گفته شود نمازيكه از كسى صادر شده مستند باجتهاد وتقليد نباشد خالى از چند صورت نيست اول اينستكه اخلال كرده باشد ببعضى از امور اعتبار او ثابت است در نماز باطلا قِبَل فقها خواه اخلال ببعضى از شرايط كرده باشد مثل اينكه اخلال كرده باشد بوضوء يا ببعضى از امور معتبره در وضوء مثل اينكه اب وضو غصبى بوده با علم بغصبيت يا تقصير كرده در ايصال اب وضوء ببعضى از اصابع يدين چنانچه متعارف شده در غسل يدين اقتصار ميمايند بغسل ان تا بند دست كه تعبير از ان ميمايند بمچ مجملا اخلال نموده باشد در ايصال اب ببعضى از مواضع وضوء ونحو اين يا انكه اخلال كرده باشد ببعضى اجزاء مثل انكه اخلال نموده باشد ببعضى كلمات سوره مباركه فاتحة الكتاب بلكه ببعضى حروف ان اگرچه بتبديل حرفى بحرف ديگر بوده باشد قسم دوم انستكه اتيان نمانموده بنحويكه مالى به محكوم بصحتاست نزد بعض علما ومحكوم ببطلان است نزد بعضى ديگر مثل انكه در مقام تشهد اقتصار در تشهد نمينمود باين نحو اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله نظر بانكه صحت نماز در چنين صورت محل خلاف ما بين علما است جماعتى حكم فرموده اند بصحت نماز وجماعتى ديگر حكم فرموده ببطلان ان واين شخص اتيان نموده باين نحو بدون انكه تقليد ان اشخاصى نموده باشد كه نماز را باين نحو صحيح دانسته اند يا انكه در مقام صلوات بر فخر كاينات وال اطهار ان شافع عرصات در تشهد اتيان باين نحو نموده اللهم صل على محمد وال محمد يا انكه اتيان بتكبيرة الركوع نمود در حال منحنى شدن بجهة ركوع يا انكه رفع يدين ننمود در جميع تكبيرات نماز بنا بر اعتقاد انكه رفع يدين در انها لازم است يا انكه اتيان بنماز ننمود در سعه وقت با اشتغال ذمه او بنماز قضا بدون انكه بناى عمل او بفتوى فقيهى بوده باشد كه با اشتغال ذمه بقضا اتيان بنماز ادا در سعه وقت تجويز نموده يا ترك ازاله نجاست از مسجد نمود با تمكن از ازاله ان ودر ان وقت اتيان بنماز نمود يا انكه دينى در ذمه او بوده وتمكن از اداء ان بوده وعالم بود بعدم رضاى صاحب دين از تاخير در اداء ومع ذلك تاخير در اداء نمود ودر ان وقت مشغول بنماز

اشاره است بطايفه از جاهلين بعضى مسايل كه در نماز بتفصيل ذكر مى نمايد

شد یا انکه خمس یا زکوة واجبی در ذمه او بود وترک ادای انها نمود و اتیان بنماز نمود یا در سعه وقت در کل
این موارد صحت نماز محل خلاف ما بین علمای عظام است قال العلامة فی کتاب الدین من التذکرة یجب علی المدیون
المبادرة الی قضاء الدین ولا یحل له تاخیره مع طلبه وتمکنه من الاداء ومطالبة صاحب الدین فان اخر والحال هذه
کان عاصیا الی ان قال ولا یصح صلوته فی اول الوقت بل اذا تضیق ولا یصح منه فعل شیء من الواجبات الموسعة
المنافیة للقضاء فی اول اوقاتها وکذا غیر الدیون من الحقوق الواجبة کالزکوة والخمس وان لم یطالب بها الحاکم
لان اربابها فی العادة مطالبون وقال فی القواعد بعد الحکم بوجوب السعی علی المدیون فی قضاء الدین ما هذا
کلامه ولا یصح صلوته فی اول وقتها ولا شیء من الواجبات الموسعة فی اول اوقاتها قبل القضاء مع المطالبة
وکذا غیر الدین من الحقوق الواجبة کالزکوة والخمس وقال فی التحریر کل من علیه دین وجب قضاؤه عند المطالبة فی الحال
مع القدرة وان اخر معها اثم ولا یقبل صلوته فی اول وقتها بل یجب اعادتها وقال شیخنا الشهید فی مباحث منافیات
الصلوة من کتاب البیان ولو ترک رد السلام او رد الودیعة مع المطالبة بها فی الصلوة وهو قادر علی ادائها من غیر
ابطال وایفاء الدین الواجب کذلک فالاقرب عدم الابطال سواء اتی بفعل الواجب من افعال الصلوة بتلک الحالة
او لا اما المطالبة بالودیعة والدین فیصح مع سعة الوقت بعد المطالبة فالمشهور بطلانها وکذا باقی العبادات
الموسعة کل ذلک مع المنافاة للاداء وصرح الادمی فلو امکن الجمع بینهما فلا ابطال وحکم الزکوة والخمس کذلک وان لم
یطالب انتهی کلام البیان واین عبارات صریح است در بطلان نماز در سعه وقت در صورتی که زکوة یا خمسی
در ذمه او بوده باشد ومتمکن بوده باشد از ادای ان ترک ادای ان نموده وهم چنین در صورت عدم تمکن از اداء
وعدم رضای صاحب دین بتاخیر کلام شیخ شهید صریح است در اینکه مشهور ما بین فقها این است وجماعتی بکه
انا جله علما را اعتقاد این است که این شخص در چنین صورت اگرچه اثم وعاصی است لکن نماز باطل نیست
کرا عادی با قضای ان واجب بوده باشد چنین نیست کلام در این است جمعی از مسلمانان که ذمه ایشان مشغول
بچنین حقوقی بوده در صورت تمکن از ادا ترک ان نموده اتیان بنماز نموده در سعه وقت لکن نزد این راه که
عمل خود را مستند ساخته باشند بقول ان اشخاصی که حکم ببطلان نماز نمیکنند مجملا این قسم این بود که اتیان
بنماز نموده بنحوی که نماز او صحیح است بنا بر قول بعضی مجتهدین و باطل است بنا بر قول بعضی دیگر از مجتهدین لکن
نزد انا بن راه که این شخص عمل خود را مستند ساخته باشد بقول ان اشخاص که صحیح میدانند عمل او را در ان صورت
بلکه با عدم بصیرت چنین عمل از او صادر شده بعد مطلع شده که ان عمل بنا بمقتضای فتوی بعضی باطل
وبمقتضای فتوی بعضی دیگر صحیح بوده شکی نیست در بطلان صلوة در قسم اول یعنی در صورتیکه
اخلال نموده مکلف بعضی امور که اجماع علما منعقد است بر اعتبار ان در نماز وجه ان ظاهر است نظر
باینکه صحت عمل در صورتی متحقق است که مکلف اتیان بما امر به نموده باشد بر وجهی که امر او را خواسته باشد
مفروض این است که مکلف ما امر به را بر وجهی که امر خواسته اتیان ننموده است و ما امر به غیر ما اتی به پس
این شخص معاقب است بر ترک ما مور به بلکه مقتضای برهان این شخص اسوء حالا است نسبت بشخصی که
بالمره اتیان بنماز ننموده باشد نظر باشتراک هر دو در اثم بترک مامور به و علاوه این شخص نظر بارتکاب غیر مامور به

بقصد انکه

در بیان استدلال بر فساد عمل بدون
تصحیح وتقلید وتیمم تا خاتمه ان اقسام
ثلثه ما اخذه انکه بعضی مطابقه
با رای بعضی مجتهدین باشد

بقصد انکه مامور به است ممکن است که گفته شود مشرع و مبدع خواهد بود مجملا شبهه در بطلان عمل در صورت
مفروضه نیست واما قسم ثانی پس ظاهر این است که هرگاه چنین بوده باشد نظر باینکه هرگاه فرض شود صحت عمل
در این صورت میکوئیم حکم بصحت یا بجهة اعتقاد مکلف است که منوی او ما مور به است یا بجهة ان است که اتفاق
افتاده که عمل او مطابق شده باشد با رای بعضی از علما هیچیک از این دو وجه موجب حکم نمیتوانند شد اما الاول فلنقض
والحل اما نقض میکوئیم اگر محض اعتقاد ما مور به ان مکلف کفایت میکرد در صحت عمل او میبایست در اول نیز حکم
بصحت شود نظر باینکه این اعتقاد در انجا نیز ثابت است وحال انکه بطلان عمل در انجا مقطوع به است واما
حل پس میکوئیم اعتقاد مکلف معتبر نزد در وقتی میتواند شد که دلیل قائم باشد بر جواز اعتماد بر ما خذ ان اعتقاد
مثل اینکه هرگاه این اعتقاد مستند می بود بقول مجتهدی در این صورت حکم بصحت بسبب ظاهر مقطوع به بود
اگرچه فی الحقیقة مطابق با نفس الامر نبوده باشد واما هرگاه دلیلی نداشته باشیم بر جواز اعتماد بان ما خذ پس
وجود ان اعتقاد با عدم ان مساوی است مثل اینکه فرض شود چنین اعتقادی مستند برمل باشد یا بچیزی
دیگر مثل ان مجملا اعتقاد ما مور به در صورتی نافع است که حجة شرعی ناطق باشد بر جواز اتکال بمستند ان اعتقاد
مفروض این است که اعتقاد این بیچاره مستند است بقول علما مکتبی یا بمثل ان و دلیل بر جواز اعتماد بان نداریم بلکه دلیل
بر خلاف ان موجود است چنانچه از سابق ظاهر میشود بطلان و عدم دلیل بر جواز اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم
جواز اعتماد کما لا یخفی علی المتامل واما ثانی یعنی محض مطابقه با رای مجتهد با عدم علم مکلف بان پس بجهة انکه متحقق
است مناط در تکالیف الهیه جلت عظمته اختیار و اراده مکلف است و مفروض این است که این شخص حین العمل مبنی
اعتقاد او چیزی بوده که اعتماد بران صحیح نبوده و بعد از فراغ از عمل خواه فصلی متخلل شده باشد یا نه مشخص شد که بعض
علما عمل را باین کیفیت صحیح میدانند معلوم است که این شخص صحیح در وقتی میداند که اتیان عمل بجهة متابعت و موافقت
اعتقاد او بوده باشد نه اینکه مبنای عمل او چیزی بوده باشد واتیان عمل بجهة ان مبنای غیر صحیح بوده باشد
بعد از فراغ مثلا مشخص شود مطابقه ما اتی به او با اعتقاد بعضی از معتمدین علما مجملا مناط در صحت عمل بمقتضای
قواعد عدلیه اتیان عمل است بجهة مبنای صحیح و این در محل کلام متحقق نیست بلکه متحقق در محل کلام محض مطابقه
عمل است با رای بعضی از معتمدین پس مناط و معتبر در صحت عمل مکلف غیر موجود است در محل کلام و موجود
که محض مطابقه بوده باشد من غیر اراده کفایت نمیکند در صحت پس عمل در این قسم نیز مثل قسم اول محکوم بفساد
است مجملا انچه که مبنای عمل این شخص است که ان ظنا یا مکتبی بوده باشد مثلا قابل این باشد که مبنی تواند شد بلی بسبب
وانچه که مبنی میتواند شد مبنی در عمل این شخص نیست پس عمل نظر بانتفای مبنی صحت محکوم بفساد است تنقیح
مقام مقتضی این است که گفته شود که عمل این دو نفر که احدهما عمل او مصادف قسم اول است و ثانی عمل او مصادف
قسم ثانی بمقتضای قواعد عدلیه یا میباید هر دو مقبول شود یا هر دو مردود مقبولیت هر دو قطعی الفساد است
نظر بانتفای شرط قبول در قسم اول قطعا نظر باینکه مفروض این است که اخلال شده است ببعضی از امور معتبره
در ان باتفاق پس متعین است که یا هر دو مردود شود نظر به هر دو یا اول ومقبولیت ثانی بجهة محض مطابقه
اتفاقیه مدفوع است ببرهان عقل چه ممکن است عامل ولد زنا قرض حساب عرض نماید بمعبود حکیم متعال بادنی

در بیان انکه تفرقه ما بین دو شخص که هر
دو بدون تقلید وعمل واقع شده
یکی مطابقه اتفاقیه
دیگری عدم ان مقتضای عدل الهی

دواعی واختیار به که مناط در تکلیف است مساوی بوده باشند به تفرقه که مابین آن دو نیز هست این است که اتفاق افتاده
با عدم شعور واراده و صفتی در عمل او ظاهر شد و در عمل من بنوع عدالت مقتضی این است که هر دو مجزی
بجای واحد شوند چنین کلامی مطابق عقل و مستحسن است نظر این است که دو نفر دو کاسه را که مملو باشد
از مایعی بقصد اینکه مافی الکاسه شراب است تنا و لکرده اند بعد اتفاق افتاد احدهما شراب بود و ثانی غیر شراب
میگوییم هر دو شرب کرده در معاقب بودن نظر باینکه در امور یکه مناط در تکلیف است که عبادت از اراده واختیار
بوده باشد هر دو مساویند و مجرد اتفاق اینکه احدهما غیر شراب بوده با مساوات هر دو در امور اختیاریه
متمیز نیست و همچنین است حال هرگاه دو نفر زید و عمرو در یک شب با مقاربت نمودند با عتقاد انکه هر دو
اجنبیه است بعد مشخص شد که یکی اجنبیه بوده است و دیگری معقوده واضح و ظاهر این است که استحقاق اثم
و مذمت نسبت بهر دو ثابت باشد و ایضا ممکن است که کسی عارف و عالم بمذاق فقها باشد دعوی اطباق فقها
تواند نمود بر بطلان چنین عملی ما بنا بر اعتقاد مجتهدی که این شخص اخلال بواجب نموده ظاهر است و ما بنا
بر اعتقاد مجتهد دیگر که معتقد این است چنین عملی صحیح است نظر باینکه مشخص است آن شخص حکم بصحت در وقتی
مینماید که حین العمل مکلف عالم بوده باشد که مطاع او چنین حکم نموده علت اختیار او آن عمل را فتوی مفتی او بوده
باشد و مفروض این است که در این مقام چنین نیست پس مقتضای برهان این است چنانچه عبادت محکوم ببطلان نیست
در قسم اول در قسم ثانی نیز چنین بوده باشد و اما قسم سیم یعنی آنکه آن نماز بنحوی نموده که بمقتضای اعتقاد کل
مجتهدین اخلال بواجبی از واجبات نماز ننموده است پس میگوییم این قسم اگرچه بسیار بعید الوقوع است لکن
بر فرض وقوع حکم بصحت در این قسم نیز محل اشکال است بلکه بمقتضای آنچه در قسم ثانی مذکور شد انسب که در این صورت
نیز حکم شود ببطلان نماز نظر باینکه مبنای اعتقاد این شخص در اقسام ثلثه یکیست دلیل بر جواز اتکال او بر آن مبنا در دست
نیست بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است چنانچه مشخص شد پس ظهور مطابقه با رای کل مثل ظهور مطابقه با رای
بعض کفایت نمیکند در حکم بصحت و حکم بصحت در صورتی است که مبنای عمل مکلف فتوی مفتی باشد که دلیلی در
دست باشد که دلالت کند بر اینکه فتوی او مبنی عمل میتواند شد و این چنانچه در قسم ثانی منتفی بود در این قسم نیز
منتفی است و اتفاق مطابقه با رای کل مثل اتفاق مطابقه با رای بعض است پس همچنانکه نمیتوان گفت که مبنای
عمل این شخص است مبنا میتواند شد شرعا و آنچه مبنای عمل تواند شد مبنی نشده است در این مقام بلکه میتوان گفت
اخذ بهمان با اعتماد بان مبنی منهی عنه است و نهی مقتضی بطلان است کلامی که در این مقام هست این است که آنچه
مذکور شد اگرچه مطابق برهان... است لکن مستفاد از جمله اخبار معتبره آن است که امر وسیع
از این است نظر باینکه استفاده میشود از اخبار مذکوره که هرگاه کسی جاهل بحقیقت حال بوده باشد و پیش خود
عملی بکند و مشخص شود که آن عمل مطابق با واقع بوده همین قدر کفایت میکند در صحت عمل اگرچه حین العمل عالم نبوده
باشد بحقیقت حال فالمناسب ایراد النصوص المذکورة فنقول منها صحیحة زرارة المروية فی الفقيه عن ابی جعفر علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه ذات یوم لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال تمرغت
یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید

در بیان فساد عمل بدون بینت و تقلید هرچند با رای جمیع مجتهدین اتفاق افتد که مطابقها باشد هرچند از باب فرض بعید است

در بیان ذکر اخبار داله بر خلاف مبنای مذکور و جواب از آنها بر وجه اجمال

ثم مسح

ثم مسح جبینه باصابعه وکفیه احدیهما بالاخری ترجمه ظاهر حدیث این است که جناب مفخر الاوائل والاواخر جناب حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که جناب مخزن اسرار الهی جناب رسول خدا صلی الله علیه واله در سفری بعمار بن
یاسر فرمودند که ای عمار برسید که تو جنب شده بودی چکار کردی در چاره جنابت خود عمار عرض کرد خود
را بخاک غلطانیدم جناب رسول خدا صلی الله علیه واله فرمودند که این عمل خر است که باین نوع خود را
بخاک می غلطاند چرا چنین نکردی بعد از آن دو دست مبارک خود را بر زمین گذاردند بعد از آن در جبین
خود را با انگشتان خود مسح کردند بعد از آن دو کف دست را هر یک را بدیگری مسح کردند وجه استفاده
آنست که فرموده افلا صنعت کذا مستفاد از این کلام آنستکه اگر چنین کرده بودی عمل تو صحیح و بی عیب بود مشخص
است که عمار نمیدانست که چنین میباید کرد و مع ذلک فرموده اند که اگر چنین کرده بودی صحیح بود پس مقتضای این
کلام شریف آنست که جاهل بمسئله هرگاه به پیش خود عملی کند و مشخص شود مطابق واقع بوده است همین قدر
کفایت میکند در صحت عمل او و هو المطلوب ومنها الصحیح المروی فی باب العلة التی من اجلها کان الناس
یستنجون بثلثة احجار والعلة التی من اجلها صاروا یستنجون بالماء من العلل عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله
علیه السلام قال کان الناس یستنجون بثلثة احجار لانهم کانوا یاکلون البسر فکانوا یبعرون بعرا فاکل رجل من الانصار
الدبا فلان بطنه واستنجی بالماء فبعث الیه النبی صلی الله علیه واله فجاء الرجل وهو خائف یظن ان یکون
قد نزل فیه امر یسوءه فی استنجائه بالماء فقال له هل عملت فی یومک هذا شیئا فقال یا رسول الله انی والله
ما حملنی علی الاستنجاء بالماء الا اکلت طعاما فلان بطنی فلم تغن عنی الحجارة شیئا فاستنجیت بالماء فقال
له رسول الله صلی الله علیه واله هنیئا لک فان الله جل وعز قد انزل فیک آیة فابشر ان الله یحب التوابین
ویحب المتطهرین واورده فی الفقیه ایضا لکن مرسلا قال وکان الناس یستنجون بالاحجار فاکل رجل من الانصار
طعاما فلان بطنه فاستنجی بالماء فانزل الله سبحانه فیه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین فدعاه رسول
الله صلی الله علیه واله فخشی الرجل ان یکون قد نزل فیه امر یسوءه فلما دخل قال له رسول الله صلی الله علیه واله
هل عملت فی یومک هذا شیئا قال نعم یا رسول الله اکلت طعاما فلان بطنی فاستنجیت بالماء فقال له ابشر
فان الله تبارک وتعالی قد انزل فیک ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین فکنت اول التوابین واول
المتطهرین ویقال ان هذا الرجل کان البراء بن معرور الانصاری حاصل ترجمه مذکور در علل آنست
که عادت ناس آن بود که استنجاء به سنگ میکردند چونکه ماکول ایشان بسر یعنی خرما قبل از آنکه بحد رطب برسد
بود لهذا آنچه در حین تغوط از ایشان دفع میشد مثل پشکل بود چونکه مردی از اهل مدینه از انصار اینکه بحضرت
جناب رسول خدا صلی الله علیه واله کرده بودند که او خورد لینتی در مزاج او هم رسید باین سبب بعد ولکرد
از استنجاء باحجار باستنجاء با آب در آن وقت آیه شریفه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین برای سرور
انام نازل شد بعد جناب حضرت امر باحضار آن شخص فرمودند آن شخص با خوف واضطراب بخدمت آنسرور
انام مشرف شد بگمان آنکه مذمتی در باره او نازل شده بجهت استنجا نمودن با آب جناب فخر انام از او استفسار
فرمودند در این روز عملی از تو صادر شده است عرض کرد بلی استنجا با آب کردم لکن باعث بر آن نبود مگر آنکه چون

كرد وخوردم بيبتى در مزاج من هم رسيد از ازاله نجاست بسنك نميشد لهذا استنجا باب نمودم پس جناب رسول خدا صلى الله
عليه واله فرمودند كه آيا ميدانى كه جناب بارى عز شانه آيه در تحسين عمل تو نازل فرموده آن آيه اين است ان
الله يحب التوابين ويحب المتطهرين خداوند عالم دوست ميدارد توبه كاران را و دوست ميدارد كسانى را كه
در صدد اين هستند كه خود را پاك كنند از كثافات ذكر توبه شايد بجهت اين باشد كه مردم را غسل بان شوند
يا همان سهو از جمله تائبين بوده باشد وجه دلالت حديث مذكور بر مدعى ظاهر است نظر باينكه با جهل باينكه
با جهل باينكه استنجا با ب ميتوان كرد يا نه استنجا نمود با ب چونكه عمل او مطابق واقع شده بود محكوم بصحت شد با عدم
علم ان بحقيقت حال و منها المعتبر المروى فى باب احكام السهو فى الصلوة من التهذيب عن على بن النعمان الرازى
انه قال كنت مع اصحاب لى فى سفر وانا امامهم فصليت بهم المغرب فسلمت فى الركعتين الاولتين فقال اصحابى
انما صليت بنا ركعتين فكلمتهم وكلمونى فقالوا اما نحن فنعيد فقلت ولكنى لا اعيد واتم بركعة فاتممت
بركعة ثم سرنا فاتيت ابا عبد الله عليه السلام فذكرت له الذى كان من امرنا فقال لى انت اصوب منهم فعلا انما يعيد
من لا يدرى ما صلى وجه الدلالة ظاهر ان قول الماموين اما نحن فنعيد يرشد الى ان الامام لم يكن جازما بصحة الصلوة
مع الاتيان بركعة بل كان متحيرا ومترددا فى ذلك والا لاتبعه الماموموين فى ذلك ومع ذلك صوبه المعصوم عليه السلام
فى فعله ومنها ما دل على صحة حج من مر بالموقف مع الجهل بلزوم الوقوف فيه كالمعتبر المروى فى الكافى عن ابن
مسكان عن ابى بصير قال قلت لابى عبد الله عليه السلام جعلت فداك ان صاحبى هذين جهلا ان يقفا بالمزدلفة فقال يرجعان
مكانهما فيقفان بالمشعر ساعة قلت فانه لم يخبرهما احد حتى كان اليوم وقد نفر الناس قال فنكث راسه ساعة ثم
قال اليسا قد صليا الغداة بالمزدلفة قلت بلى فقال اليسا قد قنتا فى صلوتهما قلت بلى فقال تم حجهما ظاهر ترجمه
اين حديث اينست كه ابو بصير عرض كرد خدمت جناب امام جعفر صادق عليه السلام كه خداوند عالم مرا فداى تو كرداند
اين دو نفر رفيق من جاهل بودند بوجوب وقوف در مشعر الحرام حضرت در جواب فرمودند همان وقتيكه عالم
شدند بوجوب وقوف لازم است عود نمايند بمشعر و ساعتى در انجا توقف نمايند راوى ميگويد عرض كردم كه
احدى اخبار بايشان نكرد تا امروز كه كوچ كرده اند مردمان يعنى تا حالا كه مطلع نشده بودند بر مسئله و حال
كه مطلع شده اند قدرت بر عود ندارند نظر باينكه كوچ كرده اند مردم راوى گفت اينكه عرض كردم حضرت سر مبارك
را بزير انداختند ساعتى انوقت فرمودند آيا اين دو نفر نماز صبح را در مزدلفه كه مشعر باشد اتيان نكرده اند
عرض كردم بلى و فرمودند آيا در نماز صبح قنوت نخوانده اند عرض كردم بلى قنوت خوانده اند پس فرمودند
حج ايشان تمام و صحيحست وجه استدلال بر مدعى اينست كه اين حديث دلالت ميكند بر اينكه هر گاه اتفاقا چيزى
از مكلف صادر شد با جهل باينكه ان چيز مطلوب او هست و در واقع و نفس الامر مطلوب بوده باشد
ان چيزى كه از او صادر شده قائم مقام ان چيز مطلوب ميشود در صحت عمل بنا بر اين هر گاه كسى در نماز
اتيان بچيزى نمود بقصد مطلوبيت ان در نماز لكن ماخذ در رسيدن دستاويز باشد و بعد مشخص شد ان
چيز مطلوب بوده باشد در واقع پس نماز او ميبايد صحيح بوده باشد بطريق اولى از اين راه است كه محقق
اردبيلى ره فرموده اند هر گاه كسى چيزى را اعتقاد نمود كه مطلوب او هست از هر راه كه بوده باشد اين

كفايت ميكند

اشارة الى النقض … اردبيلى … تمام

عن ابن مسكان

كفايت ميكند در صحت عمل او و عبارت ان مرحوم فى شرحه على الارشاد فى مباحث الوقت الصلوة اين است
كل من فعل ما هو فى نفس الامر وان لم يعرف كونه كذلك ما لم يكن عالما بنهيه وقت الفعل حتى لو اخذ المسائل
من غير اهله بل لو لم ياخذ من احد وظنها كذلك فانه يصح ما فعله وكذا فى الاعتقادات وان لم ياخذها من ادلتها
فانه يكفى ما اعتقده دليلا واوصله الى المطلوب ولو كان تقليدا كما يفهم من كلام منسوب الى المحقق نصير الملة
والدين قدس سره العزيز وفى كلام الشارع اشارات اليه مثل مدحه جماعة للطهارة بالحجر بالماء مع عدم العلم
بحسنها وصحة حج من مر بالموقف وغيرهما مما يدل عليه ولا ترتطلع عليه ان تاملت مثل قوله صلى الله عليه واله لعمار
حين غلط فى التيمم الا فعلت كذا فانه يدل على انه لو فعل كذلك يصح مع انه ما كان يعرف وفى الصحيح من نسى ركعة
ففعلها استحسنه عليه السلام مع عدم العلم انتهى كلامه رفع مقامه ممكن است جواب بان احاديث مذكوره اما حديث
الاول پس مناسب اين است كه نقل كلام شود در ان از چند راه اول در بيان اختلاف در لفظ حديث است
بزياده ونقصان پس ميگوئيم حديث بنحو مذكور مروى است در فقيه وعلامه ره در تهذيب پس مطابق با مذكور
در فقيه نيست اما در كافى پس مذكور در ان صحيح يا بن نحو است روايت كرده است يونس بن عبد الرحمن
از ابى ايوب الخزاز از جناب امام جعفر صادق عليه السلام قال سالته عن التيمم فقال ان عمار بن ياسر اصابته
جنابة فتمعك كما يتمعك الدابة فقال له رسول الله صلى الله عليه واله يا عمار تمعكت كما تتمعك الدابة فقلت
له كيف التيمم فوضع يده على المسح ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الكف قليلا روايت كرده است همين حديث
را بسند ديگر از ابن ابى عمير از ابى ايوب مذكور اما در تهذيب پس مذكور در ان با بن نحو است روايت كرده بسند
صحيح از داود بن النعمان قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن التيمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعك كما تتمعك
الدابة فقال له رسول الله وهو يهزا به يا عمار تمعكت كما تتمعك الدابة فقلنا له فكيف التيمم فوضع يده على
الارض ثم رفعها فمسح وجهه ويديه فوق الكف قليلا و در استبصار نيز بهمين طريقست و روايت كرده است همين
حديث را ابن ادريس در اواخر سرائر بنحويكه مخالف با همه اينها است نظر باينكه روايت كرده از كتاب نوادر
احمد بن محمد بن ابى نصر كه ان بزنطى است روايت كرده از عبد الله بن بكير از زراره از جناب حضرت امام محمد باقر
عليه السلام كه فرموده اتى عمار بن ياسر رسول الله صلى الله عليه واله فقال يا رسول الله اجنبت الليلة ولم يكن معى
ماء قال كيف صنعت قال طرحت ثيابى وقمت على الصعيد فتمعكت فيه فقال هكذا يصنع الحمار انما قال الله
عز وجل فتيمموا صعيدا طيبا فضرب بيديه على الارض ثم ضرب احديهما على الاخرى ثم مسح بجبينيه ثم مسح
كفيه كل واحدة على الاخرى مسح باليسرى على اليمنى واليمنى على اليسرى دوم در بيان داعى و باعث بجهة
عمار باينكه در مقام غسل خود را انجا غلطانيد ميگوئيم دور نيست داعى بر اين مطلب اين بوده باشد
چونكه جناب رسول خدا صلى الله عليه واله در مقام حاجت بغسل جنابت فرموده اند يكفيك الصعيد
عشر سنين اين يا مثل اين مثل اينكه فرموده اند جعلت لى الارض مسجدا وترابها طهورا يا مثل اينكه ان الله تعالى
جعل التراب طهورا كما جعل الماء طهورا مقتضاى همه اينها اين است كه تراب مثلا قائم مقام اب ميشود در مقام حاجت
بغسل و مشتهر است طهوريت اب در مقام حاجت بغسل باين نحو است كه ميبايد اب بجميع اجزاى بدن برساند

در بيان جواب از احاديث اول
از احاديث مذكوره بوجوه عديده

سند دوم

یا مثل غسل ارتماسی که میباید بدن را در جوف آب داخل نمود با ملاحظه اینکه تراب نیز طهور است چنین توهم کرده
بود که کیفیت تطهیر به تراب مثل تطهیر به آب است لهذا بدن خود را بخاک غلطانیده بوده است بعد از نزع لباس
این بنا بر غفلت از آیه تیمم بود که فرموده فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه تیمم در اصل
مطلب است که جواب از تمسک باین حدیث بوده باشد در اثبات اینکه هرگاه جاهل بمسئله در مقام امتثال
ایتان بعملی نزد خود نمود اتفاقا این عمل مطابق واقع شد عمل در چنین صورت محکوم بصحت خواهد بود پس میگوئیم راه
دلالت حدیث مذکور بر این مطلب ظاهر نیست مگر بجهت اشتمال الحدیث بلفظ افلا صنعت کذا یعنی استعمال خاک
باین نحو نموده بودی صحیح بود میگوئیم اعتماد باین حدیث در اثبات این مطلب ممکن نیست اما اولا بجهت آنکه ظاهر
میشود این واقعه در سفری بود که عمار در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با وجود تمکن از
استکشاف از حقیقت حال از آن سرور ابرار چگونه ممکن است که ایشان فرموده باشند که اگر پیش خود چنین
کاری میکردی صحیح بود خصوصا در مثل چنین واقعه و اما ثانیا میگوئیم مفروض این است که عمار جاهل بود بآن
کیفیت تیمم و معلوم است این کیفیت از امور توقیفیه است که میباید دو دست را بخاک زد و بدو کف مسح
جبهه و ظهر کفین نمود این امری است محال است که کسی بدون تعلیم معلمی تواند بآن رسید با وجود این چگونه
میفرماید جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که اگر چنین عملی نزد خود نموده بودی خوب و صحیح بود با وجود
آنکه نظر بتوقیفیت آن محال بود که تواند شد کسی نزد خود چنین عملی نماید بقصد امتثال بخلاف غلطیدن
بخاک آن راهی داشت که توهم شود چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت مطلوبه در تیمم و اما ثالثا میگوئیم
توهم دلالت این حدیث بجهت همین لفظی است که مذکور شد آنکه ذکر کردیم در اول مشخص شد که این حدیث
مذکور است در کتب معتبره این لفظ در هیچیک مذکور نیست مگر در فقیه ظاهر است که این واقعه یک
مرتبه بوده است عمار نظر بطریق توهمی که مذکور شد خود را بخاک غلطانید جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله ایشان را تنبیه فرموده اند که این فعل حمار است مناسب همین قدر است چنانچه مذکور در کافی و تهذیب
و استبصار همین قدر است بعلاوه سند در فقیه منتهی میشود بزراره چنانچه در اواخر سرائر چنین است
در هر دو کتاب روایت نموده است از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام تصریح بر در اواخر سرائر این است
که زراره روایت نموده که جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که عمار بعد از وقوع واقعه در خدمت جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد چنین واقعه بجهت من در شب اتفاق افتاد و ندانستم
از اینجا ظاهر میشود که در شب نومی بوده که وصول بخدمت آن حضرت ممکن نبوده حضرت فرمودند چه کار کردی
عرض کرد چنانکه کرد حضرت فرمودند که فعل حمار است در دست نشده آن وقت آیه تیمم نازل و فرمودند
و کیفیت تیمم را بفعل تیمم تعلیم عمار فرمودند حکایت باین نحو منقح مطابق اعتبار است و مقتضای این مرویه
در فقیه است آنست که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله خود سبقت بسؤال فرمودند لا خفی و چونکه قصه واحده
است و آنچه در فقیه است مثل فرع عکس مظنون این است بلکه نقل شده مطابق عبارت کیفیت مسطوره در اواخر سرائر است پس
کلام مذکور در فقیه که عبارت افلا صنعت کذا فی باب تیمم تعلیم باین اعتماد نمودی اتفاقا باین نسبت صاحب چنین متاخرین که مخالف

و فقیه صح

عقل و فتاوی اصحاب است مجملا حکایت عمار مروی است بطرق متعدده در کتب خاصه و عامه این زیادتی که عبارت
انا افلا صنعت کذا بوده باشد مشتمل در هیچیک از کتب فریقین بنظر نرسیده است مگر در فقیه اما طرق خاصه پس
دانسته شد و اما کتب عامه پس در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده است از عمار انه قال کنا فی
سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه و آله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی علیه السلام
بکفیه علی الارض و نفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه و کفیه و مشکوة المصابیح و هو ایضا من کتبهم المعتبرة عن عمار قال
جاء رجل الی عمر بن الخطاب فقال انی اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار لعمر اما تذکر انا کنا فی سفر انا و انت فاما
انت فلم تصل و اما انا فتمعکت فصلیت و ذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه و آله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب
النبی صلی الله علیه و آله بکفیه الارض و نفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه و کفیه قال رواه البخاری و مسلم و در کتاب تیسیر الوصول
الی جامع الاصول عن عبد الرحمن ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت فلم اجد ماء فقال له لا تصل فقال عمار اما تذکر یا امیر
المؤمنین انی انا و انت فی سریة فاصابتنا جنابة فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل و اما انا فتمعکت فی التراب و صلیت فذکرت
ذلک للنبی فقال صلی الله علیه و آله انما کان یکفیک ان تضرب بیدیک الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک و کفیک مقصود
از تطویل مقال در این مقام آنست که مشخص شود عبارتی که در فقیه مذکور شده ماخذی ندارد بلکه مخالف طریقه
ثابته در طرق عامه و خاصه است بعلاوه آنچه مذکور شد پس مطلقا التفاتی و اعتباری باین زیادتی نیست و اما
جواب از حدیث ثانی که مشتمل بر حکایت استنجا با آب است پس میگوئیم اولا مسلم نداریم دلالت حدیث مذکور را
بر اینکه در آن وقت انصار معتقد این بوده باشند که استنجا با حجار متعین بوده باشد باین معنی که استنجا با آب
جایز نبوده باشد چرا این بسیار بسیار بعید است سیما بعد از عمومات متکثره داله بر طهوریت آب بعنوان اطلاق
از کتاب و سنت مثل قوله تعالی و انزلنا من السماء ماء طهورا و قوله تعالی و ینزل علیکم من السماء ماء
لیطهرکم به خصوصا بعد از التفات باینکه آیه شریفه و انزلنا من السماء ماء طهورا جزو از سوره فرقان است
و سوره فرقان از سوری است که در مکه نازل شده و حکایت انصار در مدینه
متبرکه بوده بعد از مهاجرت از مکه بعلاوه میگوئیم همین انصار و غیرهم در صورتیکه بدن یا لباس ایشان ملوث
بغایط میشد اگر میگوئی مطلقا تطهیر نمیکردند یا تطهیر میکردند بغیر آب هر یک از این دو گویا قول کردنی
نباشد پس کانه مقطوع بر آنست که تطهیر لباسی که ملوث بغایط میشد با آب میکردند چنانچه میتوان ادعای
قطع نمود که در تطهیر آن اکتفا با حجار نمی نمودند و هم چنین در تطهیر مخرج بول پس بسیار بسیار مستبعد است تطهیر
لباس را از غایط مثلا با آب متعین بوده باشد و تطهیر مخرج غایط با آب جایز نباشد و بحجر متعین بوده باشد بلی ظاهر
حدیث مذکور این است که شیوعی داشت استنجا با حجار و عادت بآن مطرد شده بود و در نسبت شیوع و اطراد
عادت بر آن بجهت ندرت آب در مدینه منوره در آن زمان بوده بلکه میگوئیم دلالت حدیث بر شیوع و اطراد استنجا
با حجار بعنوان اطلاق مسلم نیست نظر بعبارت حدیث که فرموده لانهم کانوا یاکلون البسر و کانوا یبعرون بعرا
یعنی استمرار عادت ایشان باینکه در مقام استنجاء استنجا با حجار میکردند بجهت این بود که چیزی که دفع میشد از ایشان در
مقام تغوط مثل پشکل بود در یبوست در این صورت حاجت بآب نبود و هم ندرت داشت لهذا عادت مطرد بود

در بیان جواب از حدیث ثانی
از احادیث مرویه بطریق عامه

معقله صح

کاینات ح

استنجا باحجار و اگر کسی بگوید اگر استنجا باحجار متعین نمیبود و آنشخص معتقد انحصار مطهر در احجار نمیبود پس تشویش
واضطراب او در اوان صدور امر از فخر عالم صلی الله علیه و آله باحضار احجار بچه سبب بود ممکن است جواب گفته شود چونکه
عادت مطرد شده بود در استنجا باحجار بجهة ندرت آب و این شخص عدول از عادت کرده و بود باین جهة اضطرابی
بجهة او هم رسید در آن وقت بر فرض تمحض عین ما از این و تسلیم بعد اینکه اضطراب بجهة این بوده باشد
میگوییم استبعادی که اول ذکر کردیم بمرتبه زاید بر این میباشد و اما نزول آیه شریفه در مدح این عمل پس ممکن است بجهة اختیار
اولی بوده باشد و نظر باینکه استنجاء بآب اولی است از اقتصار باستنجا باحجار مرجح دیگر از برای آنچه مذکور شد
که بنا نیست در آن وقت استنجا منحصر باشد در احجار نص عقل و نه بجاست است از اطراف مخرج التزام حصول
تطهیر باحجار در این صورت بعد از سابق است بلی چیزیکه در این مقام میتوان گفت اینست که حکایت
انصار مروی در کافی نیز هست و از آنجا ظاهر میشود انحصار استنجا در آن وقت قبل از فعل آنشخص انصاری در
احجار در روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن جمیل بن دراج عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی قول الله عز وجل ان الله یحب التوابین
ویحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف والاحجار ثم احدث الوضوء وهو خلق کریم فامر به رسول الله صلی
الله علیه و آله وصنعه وانزل الله فی کتابه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین ظاهر این است که مراد از وضوء فی
قوله ثم احدث الوضوء الاستنجاء بآب باشد پس ترجمه ظاهر حدیث این است عادت مردم چنین مطرد شده بود
که استنجا بکهنه واحجار میکردند بعد از آن حادث شد استنجاء بآب و این استنجاء بآب صنعت خوبی است پس
امر فرمودند بآن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و خود شان نیز بعمل آوردند و اخر ممکن است جواب گفته شود
از این حدیث باین نحو که حدیث متروک الظاهر است قطعا نظر باینکه مقتضای ظاهر این است که وقتی متداول
بود استنجا بخرقه واحجار فقط میکردند بعد از آن نسخ شد و معین شد استنجا بآب فقط این مخالف اجماع است
جزما لهذا ممکن است حمل کرده شود باین نحو که در سابق متعارف ما بین ناس این بود که استنجا میکردند بخرقه و
سنگ مطلقا بعد احداث شد استنجا بآب یعنی معین شد آب این را حمل میکنیم در صورتیکه نجاست تجاوز
کرده از اطراف مخرج و این حمل است صحیح تا خوشتر در آن نیست مطلقا مگر آنکه در مقابله مقتضی این است که قبل از آن
وقت استنجا بخرقه واحجار ثابت بوده است مطلقا اگرچه تجاوز کرده باشد نجاست و این صحیح نیست ممکن است
جواب از این باین نحو که غایط آنچه مستفاد از این کلام هست اینست که سابق بر این چنین عادت میکردند
اما اینکه این مقتضای شریعت مطهره فخر کاینات بوده است مطلقا چنین چیزی استفاده نمیشود پس معنی حدیث
چنین میشود که عادت ناس در جاهلیت چنین بود مطلقا خواه مخرج بول بوده باشد یا مخرج غایط نجاست
تعدی کرده باشد یا نه این نسخ شد و استنجا بآب متعین شد هم در مخرج بول و هم در مخرج غایط لکن اطلاق
کلام نسبت ببول مسلم است ولکن نسبت بغایط مجمول است در صورتیکه تعدی کرده باشد نظر باجماع وغیره که
دلالت میکند بر ثبوت استنجا باحجار در مخرج غایط حتی در این شریعت در صورت عدم تعدی بنابر این اطلاقا
اشکالی در حدیث نیست اگرچه حمل شود احدث الوضوء در این حدیث بر فعل انصاری نظر باینکه هرچنین
چیزی علی سبیل الاطلاق معتاد کار بود انصاری در صورت لیتحرج نظر بحسن عقل و مقتضای عموماً کتاب

وسنت

وسنت که مقتضی طهوریت آب است مطلقا عدول از آنچه سابق میکردند بسوی آب نمودند پس بعد از ملاحظه جمیع آنچه مذکور
شد با دقت نظر در آن ظاهر میشود که تمسک بحدیث مذکور در اثبات صحت عمل اگرچه اختراع نزد خود باشد
در صورتیکه مستحق شود که مطابق واقع بوده است ضعیف است قطعا و بر فرض تمحض عین از جمیع آنچه مذکور شد
و تسلیم دلالت حدیث باین معنی که حدیث حمل شود بر اینکه استنجا بآب نبود و دلیل شرع که مقتضی آن بود در نظر
آن شخص نبود و نزد خود چنین اختراعی نمود لکن اتفاقاً افتاد که مطابق با رضای اله جل شأنه شد لهذا عمل آن شخص
محکوم بصحت شد میگوییم اعتماد باین حدیث در اثبات این مطلب جسیم در محل کلام بسیار بیجا است نظر باینکه
کلام در عبادات است و صحت در عبادات موقوف بر معلومیت تعلق امر و قصد قربت است و با جهل بحقیقت حال
چگونه معلوم میشود که امر ثابت است و کجا ممکن است که قصد قربت شود بر خلاف مورد حدیث نظر باینکه مقصود
در آنجا ازاله نجاست است و مطهر بودن در واقع آب است هرگاه چیزی نجسی را کسی در آب غسل نمود بنحو غسلی که ازاله
نجاست باشد بر آن مترتب میشود اگرچه هرگز بگوش او نرسیده باشد که آب مطهر و مزیل نجاست هست بنابر این
میگوییم هرگاه کسی هرگز نشنیده باشد که بآب ازاله غایط میتوان نمود لکن نزد خود چنین اعتقاد کرد که ازاله
غایط بآن میشود و بمقتضای این احتمال آب را در آن استعمال نمود قطعاً این ثمر بر آن مترتب میشود لکن این چگونه
میتواند قیاس شود در عبادات که با جهل بحقیقت حال اگر کسی عملی از نزد خود اختراع کرد و اتفاقاً آنکه
مطابق واقع بود حکم شود بصحت آن نظر بحدیث مذکور با فرق بین بین المقامین چنانچه مذکور شد و اما جواب از
حدیث سیم یعنی حدیث مشتمل بر حکایت تخلف ماموم و اما میکرد اخلال بیکرکعت از نماز مغرب کرده بود سهواً پس
میگوییم این حدیث بنحو متروک الظاهر است یعنی میتوان ادعا نمود که اجماع بر خلاف آن منعقد است توضیح حال در
بیان این مطلب مقتضی این است که گفته شود که اجماع منعقد است بر اینکه تکلم بعنوان عمد در اثنای نماز مقتضی
فساد نماز است پس کلام ماموم نسبت بامام انما صلیت بنا رکعتین کلامی است در اثنای نماز متعمداً
مقتضی بطلان نماز است قطعاً پس چگونه میتوان کلام معصوم علیه السلام انتم صمتم فعلا را حمل نمود بر ظاهر
خود که مقتضی این است که اگر اینها بعد از تکلم اتیان بیکرکعت از نماز نمیمودند حاجت باعاده نماز نبود بلی حکم
در حق اینها این بود که قبل از تکلم برخیزند تا تمام نماز نمایند باتیان بیکرکعت باقی و هم چنین استعمال نشسته با امام
نظر باینکه کلام امام فقلت و لکنی لا اعید و اتم برکعة کلامی است صادر از امام بعد از اعتقاد باینکه اخلال بیکرکعت
از نماز کرده و چنین کلامی موجب بطلان نماز است قطعا و مع ذلک چگونه ممکن است که معصوم فرموده در حق
او که انت امضیتم فعلاً یعنی عمل تو از عمل اینها صحیح تر است این در صورتی بود که حمل شود حدیث بر ظاهر خود
و هرگاه صرف از ظاهر خود شود و بگوییم مراد این است که ماموم تفهیم امام نمودند بغیر طریق تکلم میکرد منسد
باشد که اخلال بیکرکعت از نماز نموده و امام نیز بعد از اعتقاد بواقع تفهیم اینها نمود بهمان طریق که من اعاده
نماز نمیکنم بلکه اکتفاء میکنم باتیان رکعة باقی نزد او در اینصورت حکم بصحت نماز امام صحیح و هم چنین حکم باصوبیت
فعل امام از فعل اینها لکن حمل کردن نهار بر اینکه امام جاهل بوده است از حقیقت حال بیجا است چه شود که
امام واقف بمسئله بود لهذا بمقتضای اعتقاد خود عمل نمود و لکن چونکه از فعل امام چیزی که مظهرات باشد که ماموم

در بیان جواب از حدیث ثالث از ادله مذکوره

باشد

خود هم عالم بحکم مسئله نبودند لهذا استیناف نماز نمودند وعرض کردند واقعه را خدمت معصوم علیه السلام بعد از آنکه مشرف
خدمت ایشان را درک نمود چه شود مجتهد زیادتی اطمینان خود بوده که اشتباه نکرده بوده است یا بجهة اعتماد
مامومین البته میباید چنین بوده باشد چه اگر فرض کنیم امام بمثل مامومین جاهل بود چگونه ممکن بود که قصد
امتثال توانند نمود چه مشخص است قصد امتثال ممکن نیست مگر باعتقاد تحقق امر واعتقاد تحقق امر با شك
در اصل عمل از جمله محالات است پس اعتماد باین حدیث نیز در اثبات مطلب مسطور بسیار ضعیف و واهی
است واما جواب از حدیث رابع یعنی صحیحه مشتمل بر حج کسیکه مرور بمشعر کرده باشد با جهل بوجوب وقوف
در ان پس از ان بنظاهر بلکه اظهر از سابق است بیان ان این است ولا میگوئیم چگونه ممکن است عاقلی امثال این
را تواند ادکه هر گاه فعلی از کسی صادر شد با جهل بر اینکه ان فعل مطلوب شارع است و در واقع مطلوب
شارع بوده باشد بمحض صدور ان فعل از ان شخص نه بقصد امتثال بلکه با جهل بر اینکه مطلوبست کفایت کند
در حصول امتثال واتیان مامور به سبحان الله این سخنی است ممکن نیست که عاقلی تفوه آن تواند نمود از مقتضای
لا عمل الا بنیة ونحوه از کجا رفته غلا و میگوئیم اگر چنین چیزی کفایت میکرد پس معصوم در همین حدیث امر
برجوع بمجتهد تدارك ان فعل چرا میفرمودند و فرموده یرجعان مکانهما فیقفان بالمشعر وحال انکه وقوف
جهلا که صادر شده بود و مفروض این است این قدر کفایت میکند اگر گوئی کفایت میکند در صورتیکه متمکن
از تلافی ان در وقت ان فعل نباشد میگوئیم با اینکه این تفصیل بیوجه است بنا باین پس میباید در تاف
تفصیل داده شود ما بین امکان تدارك در وقت و عدم ان در اول حکم شود ببطلان عمل اول و در ثانی وحال انکه
چنین تفصیلی در کلام این قائل نیست مجملا حمل حدیث بمعنی مذکور صحیح نیست بلکه میگوئیم غایة انچه دلالت
علیه محدیث هست این است که در چنین وقتی حج انشخص محکوم بصحت است و این مستلزم این نیست که انچه جهلا
از او صادر شده کفایت کند در حصول امتثال با انکه مخالف عقل ونقل است جبر شود و جبران این بوده
باشد که در چنین صورت این نقل در حق چنین شخصی مطلوب بوده است پس حکم بصحت در صورت عدم
صدور ان چه مجتهد عدم مطلوبیت ان جبر است از این شخص بخصوصه نه اینکه مجتهد محقق مطلوب بوده باشد این
از این قبیل میشود که در کتب اخبار و عبادات دانوده است و در کتب مشروط مطلقا نموده است نه اختیاری مشعر را
که عبارت از طلوع فجر تا طلوع شمس در عید اضحی بوده باشد و نه اضطراری مشعر را که عبارت از طلوع
شمس بوده باشد تا زوال العید مذکور حج چنین شخصی محکوم بصحت است مخفی نماند اگر چه مضای کلام در تنقیح
مرام خارج از اعتدال شد لکن از اینکه مطلب بسیار مهم بود و محل مزال اقدام اعلام بود چاره جز تطویل کلام
واطناب مقال در تنقیح مرام ندید والله العالم عن الخطاء والزلل والحکم والفتوی والقول والعمل پس
از جمیع مباحث مذکوره ظاهر شد وجه کلمات علما که فرموده اند عمل لازم است که مستند بوده باشد باجتهاد
یا بتقلید از مجتهد وهر گاه چنین نباشد ان عمل محکوم ببطلان است خواه اخذ نموده باشد از اباء وامهات یا از
امثال واقران یا بپیش خود بحدس وتخمین جمع نموده باشد جمله از کلمات اعاظم اصحاب که دال بر این مطلب بود مذکور
شد و بیان بعضی از کلمات اصحاب که مقتضی این مطلب است انشاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد ظاهر از صاحب

اعتماد بان نماید بنود باموین ...

در بیان جواب از حدیث رابع از احادیث مذکوره ...

معالم دعوی

معالم دعوی اتفاق فاست بر این مطلب قال فی مقام الاستدلال علی انه لابد من تخصیص اهل الذکر فی الایة الشریفة بمن جمع
شرایط الفتوی ما هذا لفظه للاتفاق علی عدم وجوب استفتاء غیره بل علی عدم جوازه انتهی کلامه رفع مقامه ومعلوم
ان الاتفاق علی عدم جواز الاستفتاء من غیر المستجمع للشرایط یستلزم الاتفاق علی عدم جواز العمل بقوله وظاهر
این است که وقتی باید در این باب ما بین انکه عمل او مطابق واقع شده باشد یا مخالف وجدان ببسط تمام منتهی
شد مقام ثانی در بیان عدم جواز اتکال بر اقوال اموات در عمل و بطلان ان نماز است در صورتیکه مستند
بوده باشد بتقلید اموات این معروف ما بین فقهاء است قال العلامة اعلی الله تعالی محل الکرامة فی النهایة اختلفوا
فی ان من لیس من اهل الاجتهاد هل یجوز له الافتاء بمذهب غیره من المجتهدین الی ان قال ان حکاه عن میت لم یجز
الاخذ بقوله اذ لا قول للمیت لانعقاد الاجماع مع خلافه بعد موته دون حیوته فدل علی انه لم یبق له قول وفائدة تصنیف الکتب
مع موت مصنفها استفادة طریق الاجتهاد من تصرفهم فی الحوادث وکیفیة بناء بعضها علی بعض ومعرفة المجمع علیه من المختلف
فیه الی ان قال وان حکی عن مجتهد حی فان سمعه منه مشافهة جاز له العمل به وجاز للغیر المحکی له العمل ایضا ثم قال وهذا
هو الجید عندی وقال فی التهذیب وهل لغیر المجتهد الفتوی بما یحکیه عن المجتهد الاقرب انه ان حکی عن میت لم یجز
له العمل به اذ لا قول للمیت ولهذا ینعقد الاجماع لو خالف حیا وان حکی عن حی من اهل الاجتهاد فان کان قد سمعه منه
مشافهة جاز له العمل ولغیره ایضا وکذا لو سمعه من غیر ثقة عن المجتهد وان کان بشرف فالاقرب جواز العمل به اثباته من الغلط
والتزویر وقال ولده فخر فی مبادی الاصول لا یفتی غیر المجتهد بما یحکیه عن المجتهد فان کان یحکی عن میت لم یجز
الاخذ بقوله اذ لا قول للمیت فان الاجماع لا ینعقد مع خلافه حیا وینعقد بعد موته وان کان یحکی عن مجتهد حی فان سمعه
منه مشافهة فالاقرب جواز العمل به وان وجده مکتوبا وکان موثوقا به فالاقرب جواز العمل به ایضا والا فلا وقال
فی القواعد ولا یحل لفاقد الشرایط او بعضها الحکم ولا الافتاء ولا ینفذ حکمه ولا یکفیه فتوی العلماء ولا تقلید
المتقدمین فان المیت لا قول له وقال فی الارشاد ولا یحل الحکم ولا الافتاء لغیر الجامع للشرایط ولا یکفیه فتوی العلماء
ولا تقلید المتقدمین فان المیت لا یحل تقلیده وان کان مجتهدا وقال شیخنا الشهید فی الذکری لا یشترط مشافهة المفتی
فی العمل بقوله بل یجوز بالروایة عنه ما دام حیا ونقل عنه جواز العمل بالحکایة عن المفتی ما دام کونه حیا لانتفاء
بعد مماته وهو المطلوب وقال المحقق الثانی فی تعلیقاته علی الشرایع وقد صرح جمع من الاصولیین والفقهاء
باشتراط کون المجتهد حیا لیجوز العمل بفتیاه فلا یجوز العمل بقول المجتهد بعد موته وهو متجه وقال شیخنا الشهید
الثانی فی شرحه علی اللمعة یجوز لمقلد الفقیه الحی نقل الاحکام الی غیره وذلك لا یعد افتاء اما الحکم فیمتنع مطلقا
للاجماع علی اشتراط اهلیة الفتوی فی الحاکم حال حضور الامام وغیبته وقال الفاضل الخراسانی فی الکفایة ولا
یحل لفاقد الشرایط کلا او بعضا الحکم ولا الافتاء ولا ینفذ حکمه ولا یکفیه فتوی العلماء ولا تقلید القدماء فان المیت
لا قول له بل لا العمل بفتیاه وان کان مجتهدا ولا یخفی علیك ان العبارات المذکورة باسرها صریحة فی عدم جواز
تقلید الاموات ولکن نوادر اعاظم المجتهدین بل الظاهر من کثیر من عبارات جماعة من اعاظم الاصحاب دعوی الاتفاق
علی ... علیه منها ما ذکره شیخنا الشهید فی الذکری ایضا حیث قال وهل یجوز العمل بالروایة عن المیت ظاهر العلماء
المنع عنه محتجین بانه لا قول له ولهذا ینعقد الاجماع مع خلافه میتا وجوزه بعضهم انتهی والظاهر ان مراده من البعض

بعض علماء العامة كما ستقف عليه في كلام شيخنا الشهيد الثاني والفاضل المدقق السيد الشهير بالداماد وغيرهما
ومنها ما ذكره المحقق الثاني في شرحه على الالفية في شرح ثم المكلف بها الان من الرعية صنفان مجتهد وفرضه الاخذ
بالاستدلال على كل فعل من افعالها ومقلد ويكفيه الاخذ عن المجتهد من قوله اللام في قوله عن المجتهد للعهد الذكري فكانه
قال عن المجتهد المذكور ويكون فيه ايماء لطيف الى اعتبار كون المجتهد المأخوذ عنه حيا فان ذلك مذهب اصحابنا الامامية
قاطبة وقد نادوا به في مصنفاتهم الاصولية والفقهية فاسمعوا من كان حيا ومنها ما ذكره شيخنا الشهيد الثاني في
المسالك حيث قال وقد صرح الاصحاب في هذا الباب من كتبهم المختصرة والمطولة وفي غيره باشتراط حياة المجتهد
في جواز العمل بقوله وان الميت لا يجوز العمل بقوله ولم يتحقق الى الان في ذلك خلاف ممن يعتد بقوله من اصحابنا
وان كان للعامة في ذلك خلاف مشهور ومنها ما ذكره في المقاصد العلية قال اللام في قوله عن المجتهد للعهد
الذكري وهو المذكور قبله بيسير اي عن المجتهد المتقدم الاخذ بالاستدلال وفيه اشارة لطيفة الى اشتراط حياة
المجتهد المأخوذ عنه فان ذلك هو المعروف من مذهب الامامية لا نعلم فيه مخالفا منهم وان كان الجمهور قد اختلفوا
في ذلك ومنها ما ذكره شيخنا الشيخ حسين والد شيخنا البهائي نور الله تعالى مرقدهما في شرح الالفية حيث قال
واللام في المجتهد للعهد الذكري وفيه ايماء الى اشتراط كونه حيا كما عليه اصحابنا ومنها ما ذكره صاحب المعالم قال لا
نعرف خلافا في عدم اشتراط مشافهة المفتي في العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه ما دام حيا ثم قال وهل يجوز العمل
بالرواية عن الميت ظاهر الاصحاب الاطباق على عدمه ومن اهل الخلاف من اجازه ثم قال ايضا ان القول بالجواز
الى جواز تقليد الميت قليل الجدوى على اصولنا لان المسألة اجتهادية وفرض العامي فيها الرجوع الى فتوى المجتهد
وح فالقائل بالجواز ان كان ميتا فالرجوع الى فتواه دور ظاهر وان كان حيا فاتباعه فيها والعمل بفتواه في
المسائل في غيرها مخالف لما يظهر من اتفاق علمائنا على المنع من الرجوع الى فتوى الميت مع وجود المجتهد الحي
ذكره في منية المريد قال في جواز تقليد الميت المجتهد مع وجود الحي ولا معه للجمهور اقوال اصحها عندهم جوازه مطلقا
لان المذاهب لا تموت بموت اصحابها ولهذا يعتد بها بعدهم في الاجماع والخلاف ولان موت الشاهد قبل الحكم
لا يمنع الحكم بشهادته بخلاف فسقه والثاني لا يجوز مطلقا لفوات اهليته بالموت ولهذا ينعقد الاجماع بعده ولا
ينعقد في حياته على خلافه وهذا هو المشهور بين اصحابنا خصوصا المتاخرين منهم بل لا نعلم قائلا بخلافه صريحا
ممن يعتد بقوله لكن هذا الدليل لا يتم على اصولنا من ان العبرة في الاجماع انما هو بقول المعصوم كما لا يخفى والثالث
المنع منه مع وجود الحي لا مع عدمه ومنها ما ذكره ايضا قال لا نجاة لمكلف من اخطار التفريط في جنب الله والتعدي
لحدوده بدون الوصول الى مرتبة الاقتدار على استنباط الاحكام التكليفية واقتناصها من مواضعها و
ماخذها بالقوة القدسية او بالتقليد لمن هذا شانه فقيها وبشرط عدله وضابطا بشرط كونه حيا في
الاستراحة في ذلك الى فتاوى الموتى كما يفعله الاغبياء الذين يبنون دينهم على غير اساس هذيان يدرك
فساده بادنى نظر وهو شيء يرى بطلانه كل من ابصر فان التقليد من حيث هو غير محصل لليقين وقد دلت
الادلة العقلية والنقلية على المنع من اتباعه على اي وجه اتفق ومن كل جهة حصل بل هو مخصوص بمواضع ثبت حكمها
بدليل قطعي لا ظني فان اعتماد الظن في ذلك دور صريح يقضي البديهة ببطلانه ومن جملة المواضع التي ثبت بالقطع

الاجماع فيه عن بعض الاصحاب

ظن القادر

ظن القادر على الاستنباط وظن المقلد للمجتهد الحي فقد جمهور العلماء ولم يخالف فيه الا من اوجب الاجتهاد عينا من علماء حلب
فيحتاج اتباع الظن الحاصل من تقليد الميت الى حجة ودليل قاطع وكيف يتصور وجوده ولا يعرف من علمائنا الماضين
قائل بذلك ولا عامل به ومنها ما ذكره الفاضل المدقق السيد الشهير بالداماد في تعليقاته على العبادة السالفة من
الذكرى حيث قال قوله وجوزه بعضهم يعني بعضنا من العلماء العامة على ما في كتب الاصول فانا لا نعرف الى الان
مخالفا في ذلك من اصحابنا رضوان الله عليهم وقال الفاضل المحقق الاستاد قدس الله تعالى روحه النكتة
مع اصابته من النبي والوصي ما هذا لفظه وايضا المستند ليس نفس الظن من حيث هو ظن بل الادلة التي هي
موجودة في حال الحيوة دون الموت ومنها الاجماع وهنا نقل الاجماع على عدم الجواز بل ربما جعل من المعلوم
من مذهب الشيعة انتهى كلامه رفع الله تعالى مقامه ومراده نور الله مرقده انه جعل عدم جواز العمل بقول الميت من
الامور المعلومة والثابتة في مذهب الشيعة وقال السيد الفضلاء والمحققين وسند العلماء والمدققين استادنا
بل استاد البشرية في عصره حشره الله تعالى مع اجداده في درجاتهم في المصابيح ان القول بالجواز لبعض العامة بناء
على اصلهم الفاسد واما الاصحاب فمذهبهم المنع كما نص عليه غير واحد وحكى المحقق الثاني في تعليقاته على كتاب الامر بالمعروف
من الشرائع عن فخر المحققين انه حكى عن والده العلامة جواز تقليد الميت فيما اذا خلا العصر عن المجتهد واستبعد حيث
قال بعد حكايته قلت هذا بعيد جدا لانه رحمه الله صرح في كتبه الاصولية والفقهية بان الميت لا قول له وان كان
حسبما تواقع لا قول له لم ينافيه عدم جواز الرجوع حال الضرورة ولا اختيارا فقال ولعل ما ادلة الاستعانة بنقل
المتقدمين في معرفة صور المسائل والاحكام مع انتفاء المرجح ليأتي بالعبارة على وجه الضرورة لا انه اراد تقليدهم
مخفى نماند عبارات مذكوره اذا تأمل ولكابر علماى مسطوره صريحست در عدم جواز تقليد اموات وابتكار صحبت
ان علماى شيعه قدس الله تعالى ارواحهم وحشرهم مع ائمتهم في اعلى غرفات الجنان نخوين اين مطلب انفر نمود اند
بنا بر اين تشكيك نيست وضعف نيز مرحوم مغفور السيد السند سيد نعمة الله طيبا ربكه احداث نموده اند اكر
انصاف اين است كه عبارات مذكوره كه صريح است در اينكه قدماى علماى شيعه قائل باين مطلب نبوده ملكه قول
بجواز از بعض علماى عامه است كفايت ميكند در توهين وتضعيف اين قول وحاجت باستدلال وظهار نيست
اين نيست لكن من باب الاهتمام واتقان مطلب تنبيه بر بعض مطالب در اينمقام نمودن بجا است پس ميكوييم بر اهل
انصاف وبصيرت ومعتدل از طريقه جور واعتساف ولجاجت ظاهر وهويدا است كه با اذعان علما بر اين
مطلب تامل نمودن در اينمطلب يا ميل بخلاف آن نمودن منشا آن قلت تامل در مسئلة واطراف آن است
توضيح مرام مقتضي اين است كه كفته شود در سابق بيان شد كه نظير ما نحن فيه نظير معجون است كه سلطان ترتيب
داده باشد بعنوان امر نموده باشد بعبادخود كه اتيان بان معجون نمايند معلوم است كه عقل قاضي بر اين
است كه بر عباد لازم است در صدد تحصيل علم بان معجون بر آمده باشند ودر صورت عدم تمكن تعلم از سلطان
از اشخاصيكه امين سلطان بوده باشند تعلم نمايند چنانچه سابقا مفصلا بيان شد مقصود در اين مقام
اين است كه بيان ماهيت صلوة وامور معتبره در آن كه بمنزله معجون مذكوره است وهم چنين ساير تكاليف الهيه
جلت عظمته در عصر غيبت امام زمان عجل الله تعالى فرجه مفوض است در فقهاى عظام هم امناء الله تعالى في الحلال

والحرام در سابق بیان شد که جواز اعتماد در این مطلب مهم بفقها قدس الله تعالی ارواحهم از جمله امور بدیهیه است که محل تشکیک
نیست نظر باینکه طریقه استعلام و استنباط فقها غالبا امور معتبره در نظر اذهان است در ادله ظنیه و اختلاف
افکار و انظار و تفاوت سلیقه و استعداد و اذهان از بدیهیات ظاهر و هویدا لهذا اختلاف شده و میشود
مابین فقها تا ظهور فخر زمین و آسمان جناب صاحب العصر والزمان عجل الله تعالی فرجه بلاده بظهوره و نور بنا
بنتایج غالبه و اجماع علما منعقد بلکه از امور قطعیه است که مکلفین در امور دین هرگاه اعتماد کنند باحیای از
مجتهدین بی عیب بلکه ماجور و مثاب میباشند کلام که هست در اعتماد نمودن باموات از مجتهدین است
مقصود این است که باعانت حضرت آفریدگار جل شانه بر ضمیر خوشی بسهولت بیان شود که اعتماد باموات در این باب
میتوان نمود میگوییم تشکیکی در این نیست که حجت خداوند عالم جل جلاله در زمان غیبت امام علیه الاف التحیة والسلام
بر قاطبه مکلفین که متمکن از استنباط احکام الهیه از مدارک معلومه آن نیستند فقهای عظام که امنای حضرت رب العالمین و وارث
علوم انبیا و مرسلین و حفظه طریقه ائمه طاهرین علیهم الاف التحیة والسلام میباشند و این مطلب بعقل و نقل ثابت است
چنانچه در سابق مفصلا بیان شد و جمله از اخبار وارده در این باب بعلاوه آنچه در سابق ذکر شد بیان خواهد شد
بنا بر این میگوییم مفروض این است که این امنا خالق آسمان و زمین و نواب باستحقاق ائمه طاهرین علیهم السلام اخبار
فرموده اند که در امور متعلق بنماز مثلا اعتماد بقول اموات از فقها میتوان نمود بنا بر این میگوییم تو که در مسائل نماز
خود اعتماد میکنی بکتاب قواعد یا ارشاد یا لمعه یا الفیه یا شرح لمعه یا مسالک و هکذا هرگاه مستغرق بحار رحمت
الله مرحوم علامه از تو سؤال کند که ای بنده خلاق آسمان و زمین مرا امین خداوند عالم میدانستی در احکام
الهیه یا نه مشخص است در جواب خواهی گفت بلی بعد از آن هرگاه بگوید که اگر امین خداوند عالم دانستی لهذا بنای تکلیف
خود را بمقتضای قول من قرار دادی من که در همان کتاب که بنای عمل خود را بر آن گذاشتی تصریح کردم بکلامی
که صریح بود که بعد از ممات اعتماد بقول من میتوان نمود پس چگونه اعتماد بآن کردی و در مقام امتثال خلاق جهان بر نیامدی
ببین در آن وقت چه جواب توانی گفت و هم چنین است حال هرگاه در امر صلوة متابعت هر یک از شهیدین
سعیدین قدس الله تعالی ارواحهما نمائی و کلام مرحوم علامه در قواعد و غیره و هم چنین کلام شهیدین
سعیدین و غیرهم که صریح در این باشد در سابق بیان شد پس هرگاه در چنین صورت از عهده جواب قدس
اشیان مرحوم علامه و غیر ایشان نتوانی بر آمد چگونه از عهده جواب خلاق آسمان و زمین خواهی بر آمد
پس هرگاه فرض شود در مقام مؤاخذه و سؤال چنین سؤالی از خلاق عالم جل شانه القا شود ای بنده من
بدان عالم که بتو چنین مطالب اخبار نمود اگر معتقد این بودی که امین از امنای من بوده است پس چرا متابعت
سخن نکردی در اینکه اعتبار نمود بتو که در تکالیف الهیه جلت عظمته بعد از موت او اعتماد بقول او میتوان نمود
و اگر معتقد این نبودی که امینی از امنای من است پس چگونه اعتماد بقول او نمودی در مقام اتیان بمطلوب
من ببین چه جواب خواهی گفت حال خود را ملاحظه کن نسبت بمعجون مرتب از سلطان تا ملاحظه کن ببین هرگاه
جماعتی که سابق بر این از امنای سلطان بودند در میان اجزای آن معجون و شرایط آن هر یک شرحی قلمی نموده
باشند عمل بمقتضای قول هر یک در حال حیوة او بلا اشکال باشد نظر باینکه هر یک امینی از امنای سلطان

بوده اند

بوده اند و هرگاه هر یک در حال حیوة خود چنین اخبار نموده باشد که بعد از فوت من در اتیان بمعجون مطلوب
سلطان اکتفا بقول من میتوان نمود تامل کن ببین هیچ عاقلی بعد از اطلاع بر این مرحله هرگز اکتفا خواهد
نمود در اتیان بآن معجون بگفته آن امنائی که سابق بوده اند و هم چنین هرگاه فرض شود از آن امنای سابق
چیزی در این باب در دست نباشد لکن امنای سلطان که موجود هستند در این عصر و مشخص این شخص
باشد که امنای سلطان هستند هرگاه چنین چیزی از همه اینها بلکه از یکنفر از اینها استماع نموده باشی
هرگز اکتفا نخواهی نمود در مقام اتیان بمطلوب سلطان بقول آن شخص و هرگاه فرض شود کسی اکتفا نمود
بقول یکی از امنای سابق در اتیان بمطلوب سلطان هرگاه آن سلطان در مقام سؤال بگوید که ای فلان شخص
تو که از امینی از امنای من شنیدی که در اتیان بمطلوب من اکتفا بقول آن شخص میت نمیتوان نمود پس چگونه اکتفا
بآن نمودی ببین اگر جواب در آن وقت در اینجا توانی گفت در اینجا نیز میتوانی گفت بلکه بی اشکال چنین کسی در
حالت مستحق لوم و عتاب و مذمت و عقاب است همین قدر در این مقام کفایت میکند در حق اهل انصاف
و معتزل از مسلک جور و اعتساف حاجت ببیان علاوه بر این قدر نیست بعلاوه در حکم بعدم جواز
اعتماد بقول اموات حاجت باستدلال نیست چه مشخص است حکم بجواز اکتفای بآن محتاج بدلیل و برهان است
چه کلام راجع باین است قول فلان میت حجت است بر مکلفین حکم بحجیت آن محتاج ببرهان است و عدم ظهور
حجت و مستند در اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم جواز اعتماد پس از جمیع آنچه مذکور شد مشخص میشود اینکه
که مرحوم مغفور السید السند السید نعمة الله اختیار نموده است از قول بجواز تقلید اموات قولی است بین
الضعف ظاهر البطلان کفایت میکند در بطلان آن عدم ظهور چنین قولی در میان علمای شیعه بلکه معضلا
دانسته شد که اعاظم علمای شیعه تصریح نموده اند که چنین قولی در میان علمای شیعه نبوده و قائل بآن
منحصر است در علمای عامه همین قدر کفایت میکند در تزییف قول مذکور و تضعیف آن والله الموفق
للاصابة الی الحق والصواب والاجتناب عن الخطاء والزلل و سوء المآب مجملا تشکیکی در ضعف قول مذکور نیست
کلامی که در این مقام هست این است که آیا منع مختص است بتقلید ابتدائی بنا بر این هرگاه در حال حیوة مجتهدی
کسی عمل بقول آن مجتهد نموده بعد از فوت شد و مقلد باقی است بنا بر این باقی بر تقلید خود میتواند بماند یا خیر
منع مختص بتقلید ابتدائی نیست بلکه عام است شامل ابتدائی و استدامتی نیز هست پس عمل بمقتضای قول میت جایز
نیست اگر چه در حال الحیوة تقلید آن نموده باشد پس در این صورت عدول از قول آن مجتهد لازم و متعین است
میگوییم آنچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب ثانی است ملاحظه و تامل کن در عبارات مذکوره نظر باینکه در بسیاری
از آنها حکم بعدم جواز تقلید میت معلل باین شده است ان المیت لا قول له مقتضای این استدلال اینست که
بعد از موت مجتهد بنا بر تقلید آن جایز نیست نظر باینکه میگوییم این شخص که در حال حیوة مجتهد بوده و عمل خود
را بمقتضای قول او قرار داده مدتی هم فرض میکنیم باین نحو عمل نموده بعد در وقتی سعید این مجتهد میل بعالم سرور
نموده میگوییم بنا بر بقای این شخص در این وقت یا مجتهد است یا مقلد مشخص است انتفای اجتهاد پس مقلد خواهد
بود میگوییم عمل این شخص در این حالت بنا بر تقلید حی است یا بنا بر تقلید میت و لا بد و من لا انتفا است پس متعین است

[illegible]

پس صادق است در حق این شخص که عمل او در این وقت بمقتضی قول میت است پس اعتماد نمود این شخص در این وقت بقول میت و حال
آنکه مقتضای کلمات جماعت از اجله علما قدس الله تعالی ارواحهم ان المیت لا قول له ان است که اعتماد بر قول میت در عرض هیچ
مقلدی ثابت و جایز نیست واوضح از این در استفاده این مطلب کلام شیخ سعید شهید ثانی است در مسالک که فرموده قاند
صرح الاصحاب باشتراط حیوة المجتهد فی جواز العمل بقوله فان المیت لا یجوز العمل بقوله تا آخر عبارت مرحوم که ساقا بیان شد و هم
دلالت او صحیحاً این ظاهر است واوضح از همه کلام محقق ثانی است قال ان المجتهد اذا مات سقط بموته اعتبار قوله شرعا
بحیث لا یعتد به وما هذا شانه لا یجوز الاستناد الیه شرعا الی آخر ما ذکره و دلالت این کلام بر عدم جواز تقلید اگرچه بطریق بقا
بر تقلید بوده باشد ظاهر است و هم چنین آن بزرگوار فرموده و متی عرض للفقیه فسق لعیاذ بالله او جنون او طعن
فی السن کثیرا بحیث اختل فهمه امتنع تقلیده لوجود المانع ولو کان قد قلده مقلد فحینئذ بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله فی مستقبل
الزمان انتهی کلامه و دلالت این کلام نیز بر عدم جواز تقلید میت بعنوان اطلاق اگرچه بطریق استدامه بوده باشد ظاهر
یقتضی الاستناد الیه وقد خرج عن الاهلیة لذلک فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان
است و این قول مفتی به اعاظم از مشایخ عظام ما است که بشرف استفاده خدمت ایشان مشرف شده ایم منهم
المولی الاعظم الاجل الاکرم والاستاد الاکمل الافخم المحیی للشریعة المحمدیة عند ما کاد یندرس مولانا آقا محمد باقر
ومنهم سیدنا الاجل الاکمل قدوة ارباب التحقیق واسوة اهالی التدقیق الذی یجل العبارة عن تحدید وصفه
ویقصر القراطیس الطویلة عن تحمل مدحه سید المحققین سیدنا السید محمد مهدی ومنهم المحیی لطریقة المجتهدین
والمقوم للقواعد الممهدة لاستنباط احکام الدین المبین مولانا العلی العالی سیدنا الامیر السید علی اعلی الله
تعالی مقامهم وحشرهم مع اجدادهم فی درجاتهم مجملا آنچه ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب این است که تقلید میت
جایز نیست خواه ابتدائی بوده باشد یا استدامتی بلکه قول باختصاص منع بتقلید ابتدائی و جواز استدامتی
قائلی از آن ظاهر نیست الا مرحوم مغفور سید الشارحین السید صدر الدین در شرح وافیة الاصول حکایت
فرموده مانند آن بعضی از متاخرین میل باین قول دارد بعد از آن اختیار این قول نموده قال ومال بعض المتاخرین
الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیوته وعدم جواز تقلید المیت ابتداء بعد موته وهو قریب
انتهی کلامه رفع مقامه ومستند این قول در جواز استدامه استصحاب و دلیل لزوم عسر و حرج و هیچیک تمام
نیست اما استصحاب پس بجهت آنکه استصحاب در جائی صحیح است که حکمی ثابت باشد در وقتی لا بشرط در وقت دیگر
مشکوک الثبوت بوده باشد باعتبار با عثی از وقت گفته میشود ثبوت در زمان اول که ثابت میکند در حکم بثبوت
آن در زمان دیگر مشکوک الثبوت بوده باشد و در ما نحن فیه چنین نیست بلکه جواز تقلید ثابت است بشرط
حیوة مجتهد پس در صورت ممات منتفی است نظر باینکه انتفاء شرط مستلزم انتفای مشروط است اما آنکه جواز
تقلید ثابت است بشرط حیوة مجتهد پس بجهت آنکه عمومات داله بر عدم جواز عمل بمظنه از کتاب و سنت مقتضی
عدم جواز است مطلقا خارج شد ظن مجتهد مادامیکه مخلع است بخلعت وجود باجماع و غیر آن چنانکه در سابق
بیان شد و باقی ماند ما عدای آن از جمله عمل بمقتضای ظن مجتهد است بعد از ممات او مطلقا اگرچه در حال حیوة تقلید او
نموده باشد پس جواز عمل بقول مجتهد مشروط بحیاة مجتهد است و این مدلول علیه بکلام اصحاب چنانچه بیان شد که اشاره میکند در این باب کلام بعضی
از مسالک فرموده وقد صرح الاصحاب باشتراط حیوة المجتهد فی جواز العمل بقوله بر فرض اغماض و عفو از این مرحله میگوییم شرط استصحاب بقای موضوع است

واین در این

وبه رواه علیه الصحیح السالف المروی فی العلل عن الحسن بن محبوب عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبد الله علیه السلام تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر تفزع الیه الناس فی حلالهم وحرامهم فقال لی اذا لا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالة الحدیث بر مدعی آن است که موقوف علیه تحقق عبادت در هر زمانی رجوع بعالم حی است که زنده است پس در صورتی که باشد در هر زمان عبادت نخواهد بود و ... ابن اعم است از اینکه اخذ مسائل نموده باشد از عالمی در حال حیوة یا نه

۲۴

واین در این مقام منتفی است نظر باینکه ثابت در حق مکلف در حال حیوة مجتهد وجوب عمل بقول او است و این بعد الممات ثابت
نیست نظر با مکان ادعای قطع بجواز عدول بقول مجتهد حی و کلام در جواز بقا بنحو سابق و عدم آن است از این راه است
که مرحوم سید سند السید صدر الدین تعبیر بعدم بطلان فرموده اند فی قوله ومال بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید بموت
المجتهد الذی قلده فی حیوته الی غیر ذلک بعبارة اخری السائل پس شرط استصحاب که بقای موضوع بوده با موجود نیست پس تمسک باستصحاب
در این مقام صحیح نخواهد بود اگر کسی بگوید که مسلم نداریم که ثابت در حال حیوة مجتهد وجوب عمل بقول این مجتهد بوده باشد بلکه
واجب عمل بقول یکی از مجتهدین است اما نسبت باین مجتهد معین فلا جواب میگوییم مفروض در محل کلام بعد از عمل است
نه قبل از عمل مشخص است ثابت بعد از عمل وجوب عمل است بقول همین مجتهد معین در صورتیکه اعلم و اوثق از ان نبوده
باشد چنانچه مفروض است ظاهر این است در جواز عدول بعد از فوت او بقول مجتهد مساوی تشکیکی نبوده باشد
کلامی که هست در لزوم عدول و عدم لزوم است و نظر باینکه اصل جواز جنس است نسبت باحکام اربعه که عبارت
از وجوب و ندب و اباحه بمعنی اخص و کراهت بوده باشد و ظاهر محصل جنس تحصل فصل او بوده باشد بنا بر این
زوال وجوب مستلزم است زوال جواز را اگر محصل بتحصیل او بوده باشد پس در جمیع صور جواز ثابت نخواهد بود
واما مستند بعسر و حرج پس آن نیز تمام نیست نظر باینکه مفروض این است تعلم مسائل لازم است و در آن عسر و حرجی نیست
و این شخص مفروض این است که اخذ مسائل لازمه خود را نموده از آن مجتهد معلوم است نوع مسائل معلومه خود را
بکتاب مجتهد دیگر با مشخص شرعی وفاق و خلاف نعیین در آن نیست که شد آن متحد شد پس بنا بر تقلید جایز نیست بلکه
عدول متعین است مجملا از جمیع آنچه مذکور شد مشخص میشود که بر قاطبه مکلفین لازم است در زمان غیبت امام علیه
الصلوة والسلام اخذ مسائل و احکام دین خود را از آن مجتهد نموده باشد لکن لازم نیست از خود مجتهد بی واسطه
اخذ نماید بلکه این ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ میتوان نمود مخفی نیست که اخذ جمیع مسائل بلا واسطه از
مجتهد نسبت بقاطبه اشخاص ممکن نخواهد بود چنانچه در عصر ائمه علیهم السلام نیز چنین بود که شیعیان را ممکن نبود که اخذ
مسائل نموده باشند از امام علیه السلام عرض میکردند در این باب اذن از حضرت صادر میشد که رجوع نمایند به فلان شخص
مثل ابی بصیر لا یسکی چنانچه شعیب عقرقوفی عرض کرد خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بسیار میشود که محتاج میشویم در
مسائل که سوال کنیم فرمودند سوال کن از ابا بصیر لا یسکی و هم چنین محمد بن مسلم چنانچه روایت شده از عبد الله بن ابی
یعفور که گفته من عرض کردم خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف شده خدمت
شما و بعد از من سوال میکنند که هست جواب ایشان را که سوال میکنند بعید است جواب فرمودند در چنین حالت سوال
کن از محمد بن مسلم پس بدرستیکه محمد بن مسلم مسائل بسیاری از والد بزرگوار من اخذ کرده است و هم چنین مثل ذکریا بن آدم
روایت شده از علی بن مسیب که گفته من عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام که منزل من دور است و در هر زمان ممکن
نمیشود مشرف شدن خدمت شما مسائل دین خود را از کی اخذ کنیم فرمودند اخذ کن از زکریا بن آدم که او امین میباشد در امور دین
و دنیا و هم چنین یونس بن عبد الرحمن چنانچه عبد العزیز بن المهتدی گفته که عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام ممکن
نمیشود که هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین خود را از کی اخذ کنیم فرمودند اخذ کن از یونس بن عبد الرحمن مجملا
لازم نیست اخذ مسائل از مجتهد بدون واسطه و مواجهة بلکه بکتابت یا بواسطه بلکه بوسایط متعدده نیز اکتفا میتوان نمود اما

در این مقام

الیقین کیم

کتابت مثل اینکه کسی در یکماه مسافت مسائل متعدده در دفتر ثبت نموده بمیفرستد خدمت مجتهد و مجتهد جواب مینویسد
اعتماد باین میتوان نمود در صورتیکه مشخص باشد که جواب از مجتهد بوده باشد و اما واسطه یا وسایط پس این نیز چنین
است لکن در صورتیکه سائل معتقد عدالت هم بوده باشد لکن با امکان سؤال از مجتهد بدون مشقت و عسر اکتفا بواسطه
نمودن مشکل است و در صورت عدم امکان اولی این است تعیین آن شخص واسطه از مجتهد شده باشد پس جزم در دین
مقتضی این است که با امکان اخذ از مجتهد نه یعنی مشافهه یا از کتاب او و بخط مجتهد یا بخط غیر در صورتیکه ایمن از غلط
بوده باشد لکن در صورتیکه قابلیت فهم آن را داشته باشد بعد از آن بواسطه که تعیین از مجتهد شده باشد بعد از آن
بواسطه عادل و با تعدد ترجیح دهد اوثق را از غیر اوثق با امکان سؤال از متعدد بسهولت که نقل او احد نماید و بنا بر
صورت عدالت واسطه است و اعتماد بغیر عادل نمیتوان نمود مکرر در صورتیکه مقرون بقراین قطعیه بوده باشد بعد از انکه
نظم کلام باین مقام رسید مناسب است که بحث شود از طریق ثبوت اجتهاد و عدالت پس میگوئیم در این مقام دو مبحث است
مبحث اول
در طریق ثبوت اجتهاد یعنی طریق معرفت مکلفین که فلان شخص مجتهد است میگوئیم طریق آن اختبار است و اخبار اما
اختبار یعنی امتحان و استعلام کردن پس این مخصوص اهل علم و کسانی است که مطلعین بعلوم شرعیه خواه فایز برتبه
اجتهاد بوده باشند یا نه چون یکی که عالم بطریقه فقها و عارف بسیره مجتهدین بوده باشد بعد از انکه ملاحظه تالیفات
و مقالات این شخص را نمود بنظر دقیق مشخص او میشود که این شخص متصف بصفت اجتهاد هست یا نه کلامیکه در این مقام هست
این است که با مظنه بتحقق ملکه اجتهاد کفایت در حکم باجتهاد این شخص میکند یا خیر بلکه لابد است از علم بتحقق آن
والا حکم باینکه فلان شخص مجتهد است میتوان نمود اکتفا بمظنه خالی از اشکال نیست بلکه ظاهر عدم اکتفا است پس معتبر
علم بتحقق است چنانچه قاعده اشتقاق و لغت مقتضی آن است و اما اخبار پس هرگاه اخبار باجتهاد شخصی عادلی بشود
از دو نفر عادل رضا عدا اکتفا بآن میتوان نمود در صورتیکه آن دو نفر از اهل معرفت باجتهاد بوده باشند اگر
چه غیر مجتهد بوده باشد همچنین اگر اخبار باجتهاد شخصی از دو نفر عادل عالم بمعنی اجتهاد صادر بشود اعتماد با[جتهاد]
آن شخص میتوان نمود بلکه ظاهر این است که اعتماد باخبار یک عادل واحد نیز میتوان نمود در صورتیکه آن شخص مخبر از
اهل خبرت و بصیرت با اجتهاد بوده باشد لکن این اعتماد در صورتی میتوان نمود که آن شخص مخبر خواه واحد بوده باشد
یا متعدد مخبر عن علم و یقین بوده باشد پس هرگاه مخبر را صد اخبار بمظنه نماید مثل اینکه بگوید مظنون من این است
که فلان شخص مجتهد است اکتفا بآن نمیتوان نمود و همچنین است حال هرگاه مخبر متعدد بوده باشد لکن در صورتیکه
هر دو اخبار بمظنه نمایند و اما هرگاه احدهما اخبار بمظنه نماید و دیگری اخبار بجزم نماید ظاهر این است که اعتماد
میتوان نمود لکن کلام در این است چنانچه مذکور شد که اعتماد باخبار دیگر مستند بمظنه بوده باشد میتوان نمود این
در صورتی است که ظن آن شخص مخبر مستند بسبب شرعی بوده باشد یا خیر بلکه عام است پس هرگاه مخبر واحد یا متعدد اخبار نماید
باجتهاد شخصی بمظنه و هر دو یا یکی مستند باشد بقول عدلین یا عادل واحد یا عدلین که اخبار عن علم نموده باشد باز اعتماد
میتوان نمود ظاهر ثانی است مخفی نماند آنچه مذکور شد مشخص میشود که گاه است مخبر و مخبر الیه هر دو اعتماد باجتهاد آن
شخص میتوانند نمود و گاه است نه مخبر و نه مخبر الیه هیچیک اعتماد نمیتوانند نمود و گاه است مخبر اعتماد میتواند نمود لکن مخبر الیه
اعتماد نمیتوانند نمود اول در صورتی است که مخبر خواه واحد بوده باشد یا متعدد اخبار بعلم و جزم نماید دوم در صورتی است که مخبر

پس در اینصورت اجتهاد در حق مخبر ثابت خواهد بود در حق مخبر الیه

اخبار بمظنه

اخبار بمظنه نماید و ظن او مستند بسبب شرعی نبوده باشد مثل اینکه از اختبار مظنون کسی شد که ملکه اجتهاد در فلان
شخص ثابت است و اعتماد باین مظنه نمود در اخبار باجتهاد آن شخص در اینصورت نظر بتحقیق آن مخبر و مخبر الیه اعتماد باجتهاد آن
شخص میتوانند نمود سیم وقتی است که مخبر بمظنه بوده باشد که مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه عدلین و یا عادل واحد
یا عدلین اخبار باجتهاد شخصی نموده اند و خبر هر دو یا یکی ماخوذ شده از اخبار عدل واحد یا عدلین که اخبار
بعلم نموده باشند در اینصورت مخبر اعتماد باجتهاد آن شخص میتواند نمود لکن مخبر الیه ظاهر این است که اعتماد میتواند
نمود اینها در صورتی بود که مخبر واحد یا متعدد از اهل خبرت و وقوف بحقیقت اجتهاد بوده باشد و اما
هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل مسلم العدالة یا یک نفر عادل اخبار نمود که فلان شخص مجتهد است
لکن میدانیم این شخص شخصی است عارف بحقیقت اجتهاد نیست در این صورت ممکن است تفصیل داده شود در مسئله
باین نحو که اگر قول آن دو نفر عادل یا یک نفر مفید مظنه باشد در اتصاف آن شخص بملکه اجتهاد در اینصورت اعتماد بقول آن
نمود در اجتهاد آن شخص و اما هرگاه قول دو عادل یا یکی مفید مظنه نشد پس ظاهر این است که اکتفا بآن خبر نتوان
نمود پس از آنچه مذکور شد مشخص شد که هرگاه مخبر عدل واحد عارف بحقیقت اجتهاد اخبار باجتهاد شخصی نماید بجزم
جزم اعتماد بآن میتوان نمود یا این در صورتی است که مخبر غیر خود مجتهد بوده باشد یا آنکه عام است بمعنی هرگاه
مخبر از اجتهاد شخصی منحصر در خود مجتهد بوده باشد آیا در حکم باجتهاد او اعتماد بقول خود آن شخص میتوان نمود مثل
اینکه شخص عادلی از اهل علم مزاول علوم شرعیه اخبار میکند باجتهاد خود میگوید من مجتهدم بعنوان قطع این اخبار
را مینماید اعتماد میتوان نمود در حکم باجتهاد او و باخبار خود او یا نه در این مقصود چند صورت میشود اول آنست که قول
آن شخص مطلقا مفید مظنه نیست دوم آنست که قول او مفید مظنه هست فی نفسه لکن معارضی هست یا موجود است
مثل اینکه مخبر عادل اخبار میکند اما یکبار اشتباه کرده است در این اخبار بلکه مطلقا ملکه اجتهاد در آن قائم نیست
سیم آنست که قول آن شخص مفید مظنه هست و معارضی نیست چهارم آنست که قول او مفید قطع است در آنچه اخبار
نموده بآن شکی نیست در جواز اعتماد بآن در قسم رابع چنانچه شکی نیست در عدم جواز اعتماد بآن در قسم اول
بلکه ثانی نیز چنین است کلامیکه هست در قسم ثالث است این محل اشکال است لکن ظاهر در نظر این قاصر عدم جواز اعتماد
است نظر باستصحاب عدم جواز اعتماد و عدم حصول برائت ذمه و عدم حصول ملکه اجتهاد در حق او پس استصحاب
از چند جهت مقتضی عدم است معارضی که تواند اعتماد بآن نمود در نظر نیست مگر اطلاق یا عموم آیه نبأ لکن انصراف
آن نسبت بمحل کلام یا مظنون العدم است یا مشکوک و علی التقدیرین رفع ید از آنچه مذکور شد نمیتوان نمود مخفی نماند
از آنچه مذکور شد مشخص میشود عدم جواز اکتفا در حکم باجتهاد شخص بمشاهده کردن او و را اینکه متصدی امور فتوی
و مرافعات شده و اقبال عامه ناس بسوی او بوده باشد در این امور اگرچه معتقد عدالت و زهد و ورع او بوده
باشد مگر در صورتیکه مقترن بقراین مفیده علم باتصاف او بصفت اجتهاد یا اخبار مفیده علم بآن بوده باشد و
این قول ظاهر از سید جلیل سید مرتضی و مرحوم محقق و غیر ایشان است و مرحوم علامه اکتفا فرموده اند در حکم باجتهاد
بظن بتحقق ملکه اجتهاد و نموده اند این مظنه حاصل میشود بمشاهده کردن شخصی را که متصدی فتوی بوده باشد در
محضر ناس و اجتماع خلایق را بر آن شخص در اخذ فتوی جماعتی از علما خبره با ایشان موافقت فرموده اند و این در مطلب تمام

پس مشاهده کردن کسیکه متصدی منصب فتوی است موجب مظنه یا بیکه ملکه اجتهاد در او ثابت است مسلم نیست و بر
فرض تسلیم اجتهاد ظنی در اینمقام میتوان نمود چنانچه بیان شد بیانکه هرگاه کسی مطلع باشد بر اینکه فلان شخص
در فلان بلد مجتهد است خواه آنکس از اهل بلد بوده باشد یا نه آیا باین قدر میتوان اکتفا نمود در تقلید آن شخص
یا لازم است تفحص و بحث نماید در اینکه مجتهد دیگر هست در آن بلد یا نه پس بعد از تفحص هرگاه مشخص شد انحصار
مجتهد در آن شخص در آن امر ظاهر است و اما هرگاه مشخص شد وجود مجتهد دیگر در آن بلد آیا لازم است تفحص
و بحث نماید در اینکه کدام یک اعلم میباشند یا تقلید اعلم نماید یا نه ظاهر اینست که لازم باشد تنقیح مقام مقتضی
این است که گفته شود در اینمقام چند احتمال است اول آنست کسی وارد بلدی شد عالم نبود براینکه در آن مجتهدی
هست بعد از ورود مطلع شد بر اینکه فلان شخص در آن بلد مجتهد است دوم آنست که میداند در آن بلد فلان شخص مجتهد است
لکن عالم نیست در اینکه مجتهد دیگر هست در آن بلد یا نه ظاهر این است در هر دو صورت در امور دین خود
اعتماد بآن مجتهد میتواند نمود تفحص از وجود مجتهد دیگر در آن بلد لازم نیست سیم آنست که عالم است به تعدد مجتهد
در آن بلد حال این علم در بدایت امر حاصل بود یا بعد از تفحص هم رسید لکن اعلمیت احد مجتهدین بر دیگری معلوم این شخص
نیست یا میتواند در مقام تقلید اکتفا بقول هر یک نماید یا توزیع در بعض مسائل تقلید بعضی نماید و در مسائل دیگر
تقلید دیگری یا ضرر بلکه لازم است تفحص از اعلمیت بعضی از بعضی دیگر نماید بعد از تفحص اگر مشخص شد که بعضی اوثق است
در فتوی از دیگری عمل بقول او متعین خواهد بود و الا مخیر خواهد بود ظاهر بتفصیل است در اینمقام باین نحو اگر
مطلع شد در مسئله که محل حاجت این شخص است اختلاف کرده اند مجتهدین بعضی بنحوی و دیگری بر خلاف آن
گفته در اینصورت ظاهر این است که لازم بوده باشد تفحص و بحث از اوثقیت نموده باشد بعد از آنکه اوثقیت
احدهما از دیگری مشخص شد عمل بمقتضای فتوای او متعین است و اگر مشخص نشد در این صورت مخیر است در تقلید
هر یک که خواسته باشد اما عدم لزوم تفحص در صور ثلث مذکوره نظر باطلاق ادله داله بر حجیت قول مجتهد مثل قول مولانا
صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و قوله صلی الله
علیه و آله علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قوله علیه السلام الفقهاء ورثة الانبیاء و مقبوله عمر بن حنظله مرویه در اصول
کافی و فروع آن و در دیانات تهذیب ینظران من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا
فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما و قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اما لزوم تفحص از
اوثقیت در صورت تعدد مجتهدین و ظهور اختلاف فتاوا و اخبار در بیان خلاف آنها اگر دیگری اجتهاد باین نموده
پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه هر دو اجتهاد مبنا بیان نجات بنحو ... در نزد عالم جل شانه و مفروض این است حق ثابت
در واقع بیش یکی نیست پس ظاهر این است احدهما مدعی این است که آن حکم واحد یعنی چیز است که واجب منها
و دیگری مدعی آن است که چنین نیست بلکه ثابت در نفس الامر آنست که او میگوید در این صورت عقل قاضی بر این
است که تفحص شود از حال مخبرها تا مشخص شود اعتماد بکدام یک بیشتر است پس بعد از تفحص هرگاه مشخص شد که احدهما
اعتماد باو بیشتر است پس قول او مظنون الحقیة میشود بخلاف قول دیگری پس عمل بقول اول متعین خواهد بود
و دلالت بر این میکند مقبوله عمر بن حنظله قال قلت فان کان کل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضیا ان یکونا

الناظرین فی حقهما و اختلفا فیما حکما و کلاهما اختلفا فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به اعدلهما و افقههما و اصدقهما فی الحدیث
مورد حدیث اگرچه رجوع بقاضی و مرافعه است لکن مناط یکی است بجهت آنکه آنست که مشخص است تعدد مجتهد در آن
بلد و هم چنین مشخص است اوثقیت بعضی بر دیگری در این صورت عمل بقول اوثق متعین است ظاهر این است ظن
باوثقیت کفایت میکند و اما طریق موصل باوثقیت پس آن بملاحظه فتاوی صادره از هر یک است این در صورتی
است که این شخص از اهل علم بوده باشد یا اشتهار در مابین عامه بلد است که فلان شخص اعلم و اوثق است یا اشتهار
مابین معتمدین و معقولین اهل بلد است بجهت در حکم عدد عادل از نقل مجتهد است بقول مجتهد دیگر میگوییم
این منصور بسه صورت میشود واجب العدول ممتنع العدول جایز الامرین واجب العدول در صورتی
است که کسی تقلید مجتهدی مینمود بعد مطلع شد بمجتهد دیگر که اوثق از او است در فتوی و در نظر او ممتنع العدول
مثل عدول از اوثق در فتوی بغیر اوثق متساوی الامرین در صورتی است که اوثقیت و عدم آن هیچیک مشخص نبوده
باشد بعبارة اخری مثل عدول از قول مساوی است بقول مساوی مصرح به در معتبر و جلیل آن کتبه ... علامه
جواز عدول است در این صورت قال فی المعتبر اذا اعتقد شیئا من الفروع ثم خالفه قدح فی عدالته و کذا المقلد
اذا افتاه العالم اما لو عدل من عالم الی آخر مع تساویهما فی العلم و العدالة لم یقدح فی عدالته و فی التذکرة اذا اعتقد المجتهد
شیئا من الفروع و فعل ضده مع بقاء اعتقاده قدح فی عدالته و کذا المقلد اذا افتاه العالم اما لو عدل من عالم الی اعلم منه
او مساو له لم یقدح فی العدالة و بمثله ذکر فی نهایة الاحکام و مصرح به در کلام علامه در تهذیب الاصول خلاف آنست
و اذا تساوی المفتیان فقلد العامی احدهما لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم و الاقرب جوازه فی غیره فما یظهر من التهذیب
من دعوی الاجماع علی عدم جواز الرجوع فلا یخفی ما فیه قال اذا تبع العامی بعض المجتهدین فی حکم حادثة و عمل بقوله
فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم بعد ذلک الی غیره اجماعا و الوجه عندی جواز العدول الی غیره فی مساویه لا فیه ...
و لا یمکن حمله علی العدول من المفضول الی الفاضل و لا علی العدول من الفاضل الی المفضول للزوم العدول فی الاول
و عدم جوازه فی الثانی مطلقا پس مراد در صورت تساوی مجتهدین است چنانچه این مصرح به است در عبارت
السید السند السید عمید الدین در شرح تهذیب الاصول اذا قلد العامی احد المجتهدین المتساویین فی الفضل فی
حکم حادثة و عمل علی فتواه فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم الی غیره اجماعا و جوز بعضهم العدول فی مسائل
ذلک الحکم الی غیره بعینه و هو اختیار المص پس عبارت نهایه محمول است در صورت تساوی مجتهدین لکن دعوی اجماع
در عدم جواز عدول در اینوقت منافی با حکم بجواز است در تذکره و نهایة الاحکام و قبل از اینها مرحوم
محقق در معتبر و عبارات این دو بزرگوار بعد مذکور شد تحقیق حال در اینمقام مقتضی این است که گفته شود تا علی
بنا ... نمود در جواز رجوع بمجتهد در سایر احکام نظر بعموم ادله داله بر حجیت قول مجتهد علی وجه الاطلاق
رجوع ببعضی از مجتهدین در بعضی از مسائل موجب این نمیشود که قول دیگری از حجیت خارج شود در حق
این شخص کلام میکند در اینمقام هست این است که آیا این بعض جواز رجوع بغیر این مجتهد در صورتی است
که در بدو امر عازم نشده باشد که در کل امور تقلید آن مجتهد کرده باشد یا عام است پس رجوع جایز خواهد
بود اگرچه عازم شده که در کل مسائل تقلید آن مجتهد نموده باشد ظاهر این است که رجوع در بعض دیگر

جایز بوده باشد اگرچه در بدایت امر جازم این شده باشد که در کل مسائل تقلید ان را نموده باشد تنقیح مقام مقتضی این است
که گفته شود مسئلهٔ متصور بچند صورت است اول آنست که شخص مقلد رسید و التزام قرار داد که تقلید دو مجتهدین
متساویین را نموده باشد در بعض مسائل تقلید یکی و در بعضی دیگر تقلید دیگری دوم آنست که در بعض مسائل
تقلید احد مجتهدین را نمود با غفلت و عدم التفات از تقلید در بعضی سیم آنست که قرار داد در کل مسائل تقلید
یکی از دو مجتهد را نموده باشد قبل از اینکه اراده عزم فعلیت هم رساند مطلقا یعنی قبل از اینکه تقلید نماید اگرچه در
بعض مسائل بوده باشد عزم او قرار گرفت که تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد در کل مسائل یا در بعضی مسائل
چهارم مثل سیم است لکن تقلید کرد در بعض مسائل میخواهد در بعض مسائل تقلید مجتهد دیگر را نموده
باشد ظاهر این است منعی و محظوری در هیچیک نبوده باشد اما قسم اول و ثانی پس وجه ان ظاهر است نظر
باینکه مفروض این است دو مجتهد مثلا هر دو متساویند نظر با دله سابقه و عزمها قول هر یک حجت است در
حق این شخص پس چنانچه ممکن است در کل مسائل تقلید بعضی نماید توزیع نیز جایز خواهد بود دلیلی که دلالت کند بر
اینکه باید مبلغ احکام شرعیه بالاضافه بهر مکلفی واحد بوده باشد در دست نیست بلکه مقتضای عمومات و اطلاقات
سابقه خلاف این است و اما قسم ثالث که عازم این شد که در جمیع مسائل تقلید احد مجتهدین نموده باشد
بعد از ان قرار گرفت در کل مسائل تقلید دیگری را نموده باشد یا توزیع نماید پس در این نیز اشکالی نباید نمود
نظر با دله داله بر حجیت قول مجتهد نسبت بمقلد بعلاوه انکه قطع حاصل است که قبل از این عزم در حق این شخص مجوز بود
هر یک از اقسام مذکوره قطعا پس استصحاب مقتضی بقای ان است و عزم مکلف بر اینکه در کل مسائل تقلید یکی خواهد
نمود موجب تقیید ان ادله و رافع حکم استصحاب نمیتواند شد و هم چنین است حال در قسم رابع و وجه این نیز از انچه
مذکور شد ظاهر میشود کلامی که هست در ان بعضی است که تقلید ان مجتهد نموده ایا میتواند در ان بعض تقلید
مجتهد دیگر نمود یا نه این منقسم بدو قسم میشود یک قسم ~~است~~ که مجتهد دیگر با موافق است با ان مجتهد در حکم
یا مخالف در صورت اول نیز تاملی در جواز بنا نمی نمود با این نحو چنانچه در اول مطالع خود را ان مجتهد قرار داده بود
حال مطالع خود را این مجتهد قرار دهد یعنی مبین العمل چنین التفات نماید ثمره در حال ممات احد مجتهدین
ظاهر میشود در بنای بر تقلید و عدم ان بنا بر این مبنای عمل این بسه طریق ممکن خواهد بود قول ان مجتهد قول
این مجتهد و تشریک و این اکمل است و در صورت ثانیه یعنی صورتیکه قول مجتهد ثانی مخالف بوده باشد با قول
مجتهد اول مثل اینکه احدهما صحت بوده باشد و دیگری بطلان یا احدهما حرام بوده باشد و دیگری واجب
اشکالیکه در این صورت میتوان نمود این است که بعد از انکه این شخص قول بصحت را مثلا اختیار نمود در مقام عمل
پس حکم الهی جل شانه در حق این شخص ان خواهد بود بنا بر این هرگاه تجویز عدول از این تقلید نماییم و تجویز
تقلید قول مخالف نماییم در همان مسئله لازم می اید قول بصحت و قول ببطلان هر دو نسبت بشخص واحد حق
بوده باشد و این محال است جوابا از این این است محال اجتماع صحت و فساد است یعنی در ان واحد
چیزی صحیح بوده باشد و هم باطل نسبت بشخص واحد و این لازم نیست بلکه لازم انست چیزی صحیح بوده باعتقاد
شخصی در وقتی باعتبار چیزی در همان چیز در وقت دیگر باعتبار همان چیز محکوم ببطلان بوده باشد و [illegible]

بعد از ان هم

نظر باینکه

این مسلم

این مسلم نیست مثل انکه مجتهدی چیزی را واجب دانست در وقتی باعتبار دلیلی و در وقت دیگر همان چیز را حرام دانست
باعتبار دلیل دیگر مجملا حکم بعدم جواز عدول در این صورت نمیتوان نمود بلکه دور نیست که عدول در ان
جایز بوده باشد چنانچه مصرح به در کلام محقق است در معتبر و کلام مرحوم علامه است در تذکره و نهایة
الاحکام و دعوی اجماع بر عدم جواز عدول که ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در نهایة الاصول و غیره
مسلم نیست چنانچه مستحضر شد لکن انصاف این است که تجویز عدول در چنین صورت خالی از اشکال
نیست نظر باینکه حکم ثابت در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت فرض این است احد مجتهدین چنین
استنباط نموده که ان حکم ثابت نسبت بشیء معین وجوب است نه حرمت و مجتهد دیگر چنین استنباط نموده
که ان حکم ثابت حرمت است نه وجوب مفروض این است رجحانی و مزیتی در حق احد مجتهدین نسبت بدیگری
ثابت نیست مفروض این است مقلد یا با عدم اطلاع بفتوی مجتهد دیگر یا با اطلاع لکن نظر بمساوات ما بین مجتهدین
مخیر بود در اختیار هر یک که خواسته باشد وجوب را اختیار نموده بمقتضای ان معمول داشت و مع ذلک اعتقاد
حرمت در ان در حق ان مقلد با اعتقاد انکه در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت ممکن نیست و حمل این بر اینکه مجتهد
حکم بوجوب چیزی نمود باعتبار دلیلی و بعد حکم بحرمت ان نمود باعتبار دلیل دیگر صحیح نیست بجهت انکه در ثانی
که حکم بحرمت ان مینماید باعتبار دلیلی معتقد این هست که در اول اشتباه نموده بوده است حکم واقع نبوده مگر حرمت
و در ما نحن فیه نیست چنین نظر باینکه فرض مساوات بین مجتهدین و عدم رجحان احدهما است بر دیگری در
نظر ان مقلد مفروض این است نظر بفتوی احد مجتهدین معتقد وجوب شیء شد بمقتضای ان معمول داشت و مع ذلک
معتقد حرمت ان شدن که در واقع چنین است غیر معقول است پس عدول از قول مجتهدی بقول مجتهد دیگر
در مسئله واحده در صورت اختلاف با فرض مساوات صحیح نیست بلی هرگاه احدهما در نظر او رجحانی
هم رسانید ان محل کلام نیست بلکه از قبیل عدول از قول مفضول است بقول فاضل و دانسته شد که عدول
در چنین صورت لازم خواهد بود از انچه مذکور شد ظاهر میشود هرگاه دو دلیل معارض باشد در نظر مجتهد
بحدیکه رجحان احد دلیلین بر دیگری مطلقا ممکن نبوده باشد در این صورت تکلیف مجتهد تخییر است در مقام
فتوی لکن هرگاه در مقام فتوی یا عمل اختیار احدهما نمود در مقام دیگر اختیار دیگری میتواند نمود با بقای
اعتقاد مساوات ما بین دلیلین و ممکن است حمل کلام معتبر و تذکره و نهایة الاحکام بر عدول بقول مساوی
در حکم دیگر و این اگرچه خلاف ظاهر است لکن از تمام سخنان ظاهر اولی است از حمل بر ظاهر چنانچه وجه ان
بعد از تامل در انچه مذکور شد معلوم میشود و اما ما ذکره شیخنا الشهید الثانی حیث قال لو تعدد المفتی و تساووا
فی العلم والدین و قلنا بالتخییر مطلقا فقلد من شاء فیما نزل به ثم ان حضرت واقعة اخری فهل یجب علیه الرجوع فیها
الی الاول وجهان و عدمه اوجه و کذا القول فی تلک الواقعة فی وقت اخر فلیس من هذا القبیل ای من قبیل کلام
المعتبر والتذکرة شاید وجه این ان بوده باشد واقعه که در ان رجوع نموده بود باحد مفتیین متساویین هر
گاه عین ان واقعه در وقت دیگر اتفاق افتاد اعتماد با نچه در سابق از مفتی شنیده مشکل است نظر باحتمال تجدید رای
او و مقتضای فرموده شیخ شهید انست که رجوع در ان واقعه در وقت دیگر بمفتی دیگر که مساوی اول بوده باشد نمود

شود عبارت هم

ظاهر هم

نمود و این مفتی ثانی یا موافق با اول حکم خواهد نمود یا مخالف علی التقدیرین بمقتضای آن عمل میتوان نمود اما بنا بر اول پس وجه
آن ظاهر است و اما بنا بر ثانی پس نظر باحتمال عدم بقای مفتی اول بر فتوای اول این شخص عمل بمقتضای قول مفتی ثانی
میتواند نمود اشکالی که مذکور شد نظر باحتمال مذکور وارد نیست چنانچه وجه آن بعد از تامل دقیق ظاهر میشود
بدانکه امر فتوی کردن چون امری است در نهایت عظیم و خطر آن خطری است در نهایت جسیم لکن مفتی بعد از آنکه اهلیت این
منصب جلیل را هم رساند و صرف طاقت و بذل جهد خود نمود در خدمت شریعت مطهره و انقاذ عباد را از
خسارت جهالت و ضلالت و احراز در نشر محسنات شرعیه و مبالغه در قلع و قمع مبغوضات الهی جلت عظمته
نمود فایز خواهد بود بمواهب عظیمه متناهیه که بعضی از آن بحسب اخبار از رسل مختار و ائمه اطهار علیه
و علیهم الاف التحیة من الله الغفار در مدح بلیغ این منصب شریف علاوه بر آن است که بر آن استقصا نمودن
در سابق جمله از اخبار مشتمله بر این مطلب مذکور شد لکن نظر باینکه تکرار اطلاع مزید موجب رغبت مومنانست
در اهتمام باین لهذا مناسب دانست ختم مقام نماید بایراد جمله دیگر از آن اخبار پس میگوییم از جمله حدیثی
است مروی در تفسیر منسوب بجناب کاشف اسرار الهی جناب امام حسن عسکری علیه و علی آبائه و خلیفته الاف
التحیة و السلام که آنحضرت روایت نموده از جناب علی بن الحسین علیهما السلام که فرموده حدیثی که حاصل مضمون
آن این است از جانب خداوند عالم جل شانه وحی رسید بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی حب مرا در قلوب عباد من
محکم گردان و محبوب گردان بندگان مرا پیش من حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار من چه کار کنم که این ثمره
بر آن مترتب شود خطاب رسید که متذکر کن بندگان مرا نعم ظاهره و باطنه من تا آنکه محبت من در قلوب ایشان جا کند
ای موسی هر گاه فرار کننده از درگاه مرا بر گردانی یا گم شده از درگاه مرا هدایت نمایی این بهتر است از برای تو از عبادت
صد سال که روزهای آن را روزه باشی و شبها مشغول عبادت شده باشی حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار
من کیست آن بنده که از درگاه تو فرار کرده باشد جواب رسید آن شخصی کسی است که طغیان و سرکشی در معصیت
کرده باشد و عرض کرد آن گم شده از درگاه تو کیست فرمود آن کسی است که جاهل بامام زمان خود بوده باشد
بشناسان تو امام زمان او را و همچنین آن گم شده کسی است که غایب باشد از امام زمان خود بعد از آنکه
عارف بامام زمان خود بوده باشد جاهل بوده باشد بشریعت دین خود تعلیم نما او شریعت دین او را
باو و کیفیت عبادت پروردگار او و چیزی که موجب تحصیل رضای الهی است باو تعلیم نما بعد از آن جناب علی بن الحسین
علیهما السلام فرمودند بشارت دهید علمای شیعه ما را بثواب بسیار و جزای وافر و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج
از جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که آن حضرت روایت فرموده از جناب پدر و اوصیا
جناب امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده کلامی که مضمون آن این است کسیکه از شیعیان ما عالم بشریعت ما
بوده باشد پس بیرون بیاورد ضعفای شیعیان ما را از تاریکی جهل بسوی نور علمی که ما باو عطا فرموده ایم می آید در
روز قیامت و حال آنکه بر سر او تاجی بوده باشد که نور او احاطه کند بجمیع اهل عرصات و بر بدن
او جامه باشد که جمیع دنیا و ما فیها مقاومت نمیکند بیک رشته از آن جامه بعد از آن منادی ندا میکند باهل محشر
ای بندگان خدا این شخص عالمی است از جمله تلامذه علمای آل محمد صلی الله علیه و آله پس هر کسی را در دنیا

بوده

در صورتیکه

که این شخص

که این شخص عالم از تحیر جهل خارج نموده باید متمسک شود بنور آن تا آنکه بیرون ببرد او را از تحیر ظلمت و تاریکی این
عرصات پس برساند بدرجات بهشت پس بیرون می آورد از آن ظلمت عرصات هر کسی که تعلیم نموده باشد او را در دنیا
امر خیری را یا گشوده باشد از قلب او قفل جهل را یا شبهه را از او دفع نموده باشد و ایضا در تفسیر مذکور در
تفسیر آیه شریفه و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا و ذی القربی و الیتامی
و همچنین در کتاب احتجاج از آن امام عالی مقام اعنی جناب امام حسن عسکری علیه و علی آبائه الصلوة مأثور است که
فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده به احسان بر ایتام
بجهت منقطع شدن ایشان از پدران خود پس هر کس محافظت کند ایتام را محافظت فرماید خداوند عالم او را و کسی
که از روی شرف احسان کند در حق ایتام احسان فرماید خداوند عالم جل شانه در حق او و کسی که دست خود را بسر
یتیمی بکشد بجهت محبت نمودن بر او هر موئی فرماید خداوند عالم عز شانه بجهت او در بهشت بازای هر موئی که دست
او بان رسیده است قصری را که وسیع تر بوده باشد از دنیا و آنچه در دنیاست در آن قصر هست آنچه را
که خواستنی باشد جناب حضرت امام حسن عسکری بعد از ذکر این فرمودند محتاج تر باحسان از این یتیم یتیمی است که
منقطع باشد از امام زمان خود و قدرت بر مشرف شدن بخدمت امام خود نداشته باشد و در مسائل دین خود
معطل و حیران باشد متنبه شوید که کسیکه از شیعیان ما که عالم باشد بعلوم ما این شخص جاهل بشریعت ما که محروم است
از سعادت مشاهده جمال ما یتیمی است در دامن او پس کسیکه هدایت او را ارشاد و تعلیم نماید او را شریعت
ما میباشد با ما در منازل عالیه ما در بهشت و ایضا در تفسیر مذکور و احتجاج روایت شده از جناب حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام که روایت فرمودند که شاه السر و العلن جناب امام حسن علیه السلام که فرموده اند فضیلت
کسیکه متکفل ایتام آل محمد بوده باشد ایتامی که منقطع از ائمه خود بوده باشند و فرو رفته باشند در گرداب جهل
بیرون بیاورد ایشان را از گرداب جهل و رفع شبهات از ایشان بکند بر فضیلت کسانیکه متکفل ایتام هستند با طعام
و اکسای ایشان مثل فضیلت آفتاب است که اعظم کواکب مشرق است بر سهی که اصغر کواکب است و ایضا در کتاب این
مذکور مرویست از آن امام عالیمقام که روایت فرموده از جناب حضرت امام حسین علیه السلام که آن حضرت
فرمودند کسیکه متکفل یتیمی که دست او بما نمیرسد بسبب محنتهائی که بما رسیده و نمیرسد و بسبب مخفی بودن
ما متکفل چنین یتیمی از ایتام ما بشود پس تعلیم نماید او را از علوم ما که افاضه باو شده است تا آنکه او را
ارشاد و هدایت نماید خطاب میرسد از جانب خداوند عالم جل شانه با او یا ایها العبد الکریم المواسی من
اولی بکرم از تو ای ملائکه من بگردانید از برای بنده من در بهشت بعدد هر حرفیکه تعلیم نموده است هزار
هزار قصر و ضم کنید بآن قصرها آنچه را که لائق بآنها است از سایر نعمتها و ایضا در تفسیر مذکور از آن امام
عالیمقام مرویست که فرموده ضعیفه مشرف شد بخدمت جناب سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد
که من والده ضعیفه دارم مشتبه شده است بر او در امر نماز و بعضی چیزها مرا فرستاده است بخدمت شما
که از آن استفسار کرده باشم حضرت جواب فرمودند ثانیا سؤال کرد جواب فرمودند ثالثا سؤال کرد جواب
فرمودند تا ده مرتبه سؤال کرد جواب شنید بعد از آن ضعیفه اظهار معذرت و خجالت کرد از کثرت سؤال و عرض کرد

هر چیز را

بتول

دیگر شما را مشقت نمیدهم ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب سیدة نسا فرمودند سؤال کن هرچه خواهی و
ترک سؤال از امور بسیار مکن مشوش مشو آنکه بهمن در جواب آن مشقتها باشد آیا کسی که نفس خود را بکرایه بدهد از برای
آنکه بار سنگینی را بر پشت بام ببرد و اجرت کرایه صد هزار اشرفی بوده باشد آیا بر آن شخص حمل آن چیز گرانست
با این اجرت ضعیفه عرض کرد نه گران نخواهد بود پس سیدة نسا فرمودند اجرت من در جواب هر مسئله بیشتر
است از اینکه از عرش تا هفت طبقه زمین را که پر از جواهر باشد پس من سزاوارتر از آن شخص میباشم که بر من
شاق نباشد جواب از مسئله و شنیدم از والد بزرگوار خود صلی الله علیه و آله که فرمودند علمای شیعیان ما
محشور میشوند در روز قیامت پس خلعت داده خواهند بود از خلعتهای کرامت بقدر کثرت علوم ایشان و بقدر
سعی و اهتمام ایشان در ارشاد و تعلیم بندگان خدا تا آنکه هست خلعت داده خواهد شد یک عالم از علما هزار هزار
حله از نور بعد از آن منادی ما از جانب پروردگار عالم جل شانه ندا خواهد نمود که ای علمائیکه متکفل ایتام آل
محمد صلی الله علیه و آله بوده اید و بیرون آورده اید ایشان را از جهالت در وقتیکه منقطع بوده اند ایشان از پدر
میباشند
خود که ائمه طاهرین علیهم السلم بوده باشند یعنی آن اشخاصی بوده اند که تعلیم نموده اید شما ایشان را و باعانت شما
از کوره جهالت خارج شده اند پس خلعت بدهید بر ایشان پس آن علما خلعت میدهند بر هر یک از آن ایتام
ائمه علیهم السلم بقدر علومی که اخذ کرده اند از ایشان تا بجائی میرسد که هست یک نفر صد هزار خلعت داده
خواهد شد و هم چنین خلعت میدهند آن ایتام بر کسانیکه از ایشان تعلم گرفته اند آن وقت خطاب از جانب پروردگار
عالم جل شانه میرسد که بدهید بر این علما عوضهای آنچه را که داده اند بمتعلمین خود بلکه مضاعف نمائید پس بجز آنکه بمتعلمین
خود داده بودند میدهند بایشان بلکه مضاعف میدهند و بعد جناب سیدة نسا فرمودند که یک نخ از آن
خلعتها بهتر است از هرچه در دنیا بر آن آفتاب تابیده هزار هزار بار وایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج
از آن امام عالیمقام علیه الصلوة والسلم مرویست که روایت نموده از کاشف الاسرار و الحقایق جناب امام جعفر
صادق علیه السلم که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن این استکه علمای شیعه ما سد مینمایند رخنهای را که
شیطان و اعوان او مسلط میشوند بر انسان و منع مینمایند شیاطین را از مسلط شدن بر ضعفای از
شیعیان ما پس کسیکه از شیعیان ما نفس خود را نصب نموده از برای این مطلب مهم این شخص در نزد خداوند
عالم بهتر است از کسانیکه جهاد میکنند با روم و ترک و خزر هزار هزار مرتبه بجهة آنکه این شخص عالم دفع میکند
دشمن را از دین شیعیان ما و این شخص که جهاد میکند با روم و فرنگ دفع میکند دشمن را از ابدان شیعیان
ما وایضا در دو کتاب مذکور مرویست از جناب امام عالیمقام علیه الصلوة والسلم که روایت فرموده از
جناب امام موسی بن جعفر علیهما السلم که فرموده فقیهی که انقاذ و خلاص نماید یتیمی از ایتامی که منقطع میباشند
از خدمت ما و محروم است از سعادت مشاهده جمال ما از شر شیطان بسبب تعلیم نمودن او در اموراتیکه
محتاج الیها است در دین چنین فقیهی شدیدتر است بر ابلیس از هزار عابد بجهة آنکه عابد همت او همین مصلحت
نفس خویش است و این شخص فقیه چنانچه مقصود او مصلحت نفس خود هست مصلحت کافه بندگان و کنیزان خداوند
رحمن هم هست تا آنکه مستخلص نماید ایشان را از دست ابلیس و توابع او پس چنین شخصی بهتر است نزد خداوند عالم جل شانه

از هزار هزار

از هزار هزار عابد و هزار هزار عابده وایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت امام حسن عسکری ع
مرویست که آنحضرت روایت فرموده از جناب محمد بن علی ظاهر این استکه مراد جناب امام محمد تقی بوده باشد
چنانچه مصرح به در احتجاجست که آن حضرت فرمودند کسیکه متکفل شود ایتام آل محمد را که منقطع میباشند
از امام زمان خود و متحیرند در جهالت و اسیرند در دست شیاطین و در دست نواصب از دشمنان ما پس استنقاذ
و خلاص کند ایشان را از دست این شیاطین و نواصب و بیرون آورد ایشان را از حیرت جهل و ضلالت و از مقهور
بودن شیاطین بسبب باطل کردن وساوس ایشان را و مقهور کردن نواصب بسبب اقامه حجج پروردگار را و ایشان و دلیل
ائمه ایشان هر آینه این اشخاص فضیلت داده شده اند از جانب پروردگار عالم جلت عظمته بر قاطبه بندگان زیاده از
فضل آسمان بر زمین و زیاده بر فضیلت عرش و کرسی و حجب بر آسمان و فضل چنین اشخاص بر عابد مثل فضل ماه است
در شب چهارده بر خفی ترین ستاره که در آسمان هست وایضا در تفسیر مذکور از جناب امام حسن عسکری علیه السلم روایت
نموده که آنحضرت فرموده اند علمای شیعیان ما آن علمائیکه حفاظ ضعفاء محبین ما میباشند می آیند آن علما در روز
قیامت و حال آنکه در سر هر یک از آن علما تاجی استکه نور آن ساطع و منتشر است در عرصات قیامت و خانه های
آن معادل سیصد هزار سال است پس شعاع تاجهای آن علما منبث و پهن است در همه عرصات پس باقی نمیماند در
آنجا یتیمی که در دار دنیا آن علماء ایشان را از ظلمت جهل و از حیرت ضلالت خارج نموده بودند مگر آنکه ایشان متمسک
میشوند بشعبه از آن نور پس آن نور ایشان را بلند میکند تا آنکه بمحاذات بهشت میرساند بعد از آن پائین می آورد
ایشان را بر منازلیکه مهیا ساخته اند بجهت ایشان در جوار آن علمائیکه استادان ایشان بوده اند که منازل ایشان در جوار
ائمه علیهم السلم میباشد و باقی نمیماند ناصبی از نواصب مگر آنکه میرسد چیزی از شعاع آن تاجها بچشمهای ایشان مگر
آنکه چشمهای ایشان را کور میکند و گوشهای ایشان را کر میکند و زبانهای ایشان را لال میکند وایضا در تفسیر و کتاب
احتجاج مرویست از آن امام عالیمقام علیه الصلوة والسلم که فرموده که جناب سیده نسا فاطمه زهرا علیها السلم
که فرموده دو نفر زن با هم در امری از امورات دین در خدمت آن معصومه نزاع کردند یکی از آن دو زن معانده
و دیگری مؤمنه بوده پس جناب سیدة نسا تعلیم ضعیفه مؤمنه فرمودند حجتی را که بسبب آن مؤمنه غالب شد
بر معانده پس مسرور شد آن ضعیفه مؤمنه سرور بسیار پس جناب سیدة نسا فرمودند فرح و سرور ملائکه بسبب
غالب شدن تو بر آن معانده زیاده تر از سرور تو شد و هم و حزن شیطان و متابعین آن بسبب محزون شدن
آن معانده زیاده تر شد از حزن خود آن معانده و خطاب شد بملائکه از جانب خداوند عالم جل شانه بسبب
ملائکه که مهیا نمائید از برای حضرت فاطمه بسبب حجتی که تعلیم آن ضعیفه مسکینه مؤمنه نموده در بهشت هزار هزار
معادل آنچه بجهة ایشان در بهشت مهیا فرموده بودیم و بگردانید این قاعده را مطرد و سنت در حق هر کس
که حقی را بر معانده و مبطل غالب کرده اند پس از برای او مهیا نمائید در بهشت هزار هزار معادل آنچه بجهة او
مهیا شده بود در بهشت احادیث در این باب در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج بسیار است ولکن ظاهر از کتاب
احتجاج است که نقل از آن نموده باشد مجملا احادیث در این باب بسیار است همین قدر در این مقام کفایت میکند
با اطلاع بر مضامین این اخبار چه بسیار پست فطرت و کم همت کسی است که خود را از این سعادات کثیره بلکه غیر

در بیان معنی عدالت

منتنا هید محروم کردانند نعوذ بالله سبحانه من الخذلان بالحرمان من هذه العطایا الجلیلة وارجو بتفضله منه الفوز
بتلك المراتب العالیة بحث دوم در بیان معنی عدالت و طریق معرفت آن است پس میگوئیم اما عدالت پس عبارت
است از حالت نفسانیه که باعث میشود ارتکاب واجبات و ترک محرمات را و هم چنین ترک منافیات مروت را و بعبارت
اخری عبارت است از حالت نفسانیه که باعث میشود اجتناب از محرمات و منافیات مروت را و نظر باینکه ترک
واجب حرام است پس مندرج در عبارت خواهد بود و تحقیق این مطلب کما ینبغی محتاج به بسط و تطویل مقال است در اینجا
محل آن نیست که تحقیق آن کما هو حقه در جلد رابع از مطالع الانوار شده در اینمقام بعنوان اجمال میگوئیم محرمات بر دو قسم
میباشند کبیره و صغیره ارتکاب کبیره اگرچه مطلقا منافی با عدالت هست لکن ارتکاب صغیره بعنوان ندرت منافی نیست
و مراد از منافیات مروت ارتکاب امور یست که دال است بر دنائت نفس و استخفاف فاعل مثل تقبیل زوجه یا کنیز
در حضور ناس و مدّ رجلین در مجالس و افراط در ضحک با عدم باعث و اکل و شرب در اسواق در حق غیر
اهل سوق و مجملا مراد از منافیات مروت ارتکاب امریست که نزد عقلا محسوب و معدود از معایب است و مقتضای
مقابله بمحرمات این است که مروت منافیات از جمله امور محرمه نبوده باشد لکن خست نفس و دنائت فاعل و عیب
او باشد در نظر عقلا و اعتبار چنین چیزی در عدالت مشهور ما بین فقها است بلکه مصرح بهر خلاف از
قبل از صاحب مدارک معلوم نیست و اما طریق معرفت عدالت پس چند امر است اول اختبار یعنی معاشرت
یعنی بسبب معاشرت ظاهر میشود که نفس فلان شخص چنین است یعنی متصف بحالتی است که محلی شود ما بین او
و معصیت یعنی هیچ عایقی و مانعی نبوده باشد از آن حالت مانع شود از ارتکاب معصیت تحقق چنین حالت
که مدلول علیه است بمعاشرت مختلف میشود بشدت و ضعف تابع زمان معاشرت است بطول و قصر گاه هست معاشرت
بجائی میرسد که موجب قطع بتحقق اینحالت میشود و گاه هست موجب مظنه میشود ظاهر این است اکتفا بمظنه میتوان نمود پس
قطع بتحقق حالت مذکوره ضرور نیست دوم تزکیه و تعدیل است یعنی دو نفر عادل شخص مجهول الحال را تعدیل نمایند
یعنی میگویند فلان شخص عادل است پس هرگاه قول آن دو نفر عادل مفید قطع یا ظن بعدالت آن شخص شود
آن شخص نزد این شخص محکوم بعدالت خواهد بود و اعتماد باین شخص در جمیع اموری که توقف بر عدالت دارد میتوان
نمود بلکه باعتقاد این خادم شریعت مطهره هرگاه تعدیل از یکنفر کسی که قابل وثوق و اعتماد باشد واقع شود هست میتوان
نمود سیم اشتهار است یعنی هرگاه شخصی در بلاد مشهور معروف بعدالت بوده باشد و این اشتهار موجب
مظنه بعدالت آن شخص شود با اعتماد باین نیز میتوان نمود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم مطلب این بود
که اخذ مسائل از مجتهد لازم است خواه بلا واسطه یا بواسطه که عدالتنا و یکی از طرق ثلثه مذکوره ثابت شده
باشد لکن در ساینحال شد با امکان اخذ بلا واسطه با عدم عسر اکتفا بواسطه نماید پس اخذ از مجتهد
خود این مجتهد یا از کتاب او مقدم است بر اخذ بواسطه و اما اخذ از کتاب مجتهد یا خود مجتهد پس مختلف میشود
نسبت بحالات مختلفه مجتهد و حال مقلد پس گاه هست اخذ از کتاب اقوی است در صورتیکه مقلد صاحب فهم
باشد و مدرک متخلل شده باشد که مجتهد رجوع نکرده باشد و گاه هست بعکس این است محقق نماند تا حال در بیان مطلب
در مطلب اول بود مطلب ثانی در معرفت اسرار اقوال و افعال صلوة و تنبیه بر رعایت توجه و اقبال است بحضرت کریم در

الجلال

در بیان اوقات صلوات یومیه

الجلال در اوان اشتغال بنماز که روح و حقیقت نماز است و این مطلب در مباحث نیت و رکوع و سجود و غیرها
مبین خواهد انشاء الله تعالی باب اول در بیان مقدمات است و در این چند فصل است فصل اول در تقسیم
صلوة است بدانکه نماز منقسم میشود بنماز واجب و مستحب و هر یک از این دو قسم منقسم میشود بچند قسم اما نماز
واجب پس اقسام شش است اول نماز یومیه است دوم نماز جمعه سیم نماز عید با چهارم نماز آیات پنجم نماز طواف
ششم نمازیست که بنذر و عهد و نحوهما بر مکلف لازم میشود و افضل از همه نماز یومیه است یعنی پنج نمازی که در
شب و روز ادا میشود و وجه تسمیه آن بنماز یومیه با آنکه بعضی در روز واقع میشود و بعضی در شب چند
چیز است و اکتفا میشود در اینمقام بیکی از آنها پس میگوئیم ممکن است وجه آن این بوده باشد چونکه آنچه در روز
واقع میشود بیشتر است از آنچه در شب واقع میشود باین سبب تسمیه شده بیومیه و تسمیة للشیء بوصف اکثر
اجزائه و نماز یومیه پنج است اول نماز ظهر دوم عصر سیم مغرب چهارم نماز عشا پنجم نماز صبح و هر یک از
نماز ظهر و عصر و عشا در حضر چهار رکعت است و در سفر دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است
و نماز صبح دو رکعت و فرقی در این دو نماز در سفر و حضر نیست فصل دوم در بیان اوقات این پنج نماز است
و در آن چند بحث است بحث اول در بیان وقت نماز ظهر و عصر است بدانکه اول وقت نماز ظهر زوال
شمس است و مراد از زوال شمس تجاوز نمودن آفتاب است از دائره نصف النهار و علامت آن زیاد شدن
ظل شاخص است بعد از نقصان در غالب بلاد و پیدا شدن ظل است بعد از نقصان در بعضی اوقات
و حادث شدن ظل است بعد از انعدام آن در وقتی دیگر در بعض بلاد و مراد این است که اول وقت نماز ظهر
زوال شمس است بمعنی که مذکور شد و بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت
در حق مسافر مختص است بنماز ظهر و بعد از انقضای این مقدار از اول زوال داخل میشود وقت نماز عصر
و وقت هر دو نماز ممتد است تا غروب آفتاب باین معنی که وقت ظهر ممتد است تا باقی بماند بغروب شمس مقدار یکه
کفایت کند ادای نماز عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر و دو رکعت نسبت بمسافر پس این مقدار مختص بنماز عصر
است چنانچه در اول مقدار این مقدار مختص بنماز ظهر میباشد و ما بین حدین مشترک خواهد بود بین الصلوتین
و معتبر در رکعت در اینمقام همان قدر واجب است از فعل و قول در حق کسیکه معتدل الخلقة بوده باشد
در سرعت و بطوء و هم چنین در فعل توضیح این اجمال مقتضی این است که گفته شود چونکه مذکور شد بعد
از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر مختص بنماز ظهر است و مشخص است که زمان رکعت مختلف
است بزیاده و نقصان باعتبار اشتمال آن بر واجب و مستحب میگوئیم مراد در این مقام رکعت مشتمله بر واجب
است و چونکه مقدار واجب نیز مختلف میشود باعتبار طول سوره و قصر آن میگوئیم مراد زمان قرائت اقصر
سوره قرآنیه است و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار سرعت قرائت و بطوء میگوئیم مراد مقداریست که
ادا شود در آن مهیه حروف و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار اختلاف اشخاص در سرعت و بطوء
میگوئیم مراد حال اغلب ناس است و هم چنین است کلام در فعل بعض اشخاص که فعل بسرعت از ایشان صادر میشود
بخلاف بعض دیگر معیار صدور و هیئة فعل است بالاضافه بحال اغلب اشخاص و بعد از اطلاع بر مراتب فرقیه

مکوییم فروعات مرتبه بر دقایق مذکوره چند چیز است اول انستکه و نفر فرض میکنیم در اول زوال شروع کردند بنماز ظهر
یکی در رکعت اول طول داد بسبب رعایت اداب و سنن و دیگری اقتصار نمود باقل واجب و این از نماز ظهر فارغ شد
داول هنوز از رکعت اول فارغ نشده بنا بر انچه مذکور شد میکوییم جایز است دوم شخص ثانی اقتدا کند در صلوة عصر خود
بان شخص بعلت انکه وقت نماز عصر بمقتضای انچه مذکور شد داخل شده است اگرچه امام هنوز از رکعت اول نماز ظهر فارغ
نشده باشد با انکه هر دو در یک ان مشغول بنماز ظهر شده اند دوم انستکه هرگاه فرض شود شخص بطی القراءة بعد
از انقضای مقدار یک رکعت از نماز بحسب حال او از اول زوال شروع کند بنماز عصر باعتقاد انکه نماز ظهر را بعمل اورده است
بعد از نماز عصر عالم شد بحقیقت حال صلوة عصر او محکوم بصحت است بنا بر انکه ان مقدار وقت و سعت کل اقل واجب
از صلوة را داشته باشد بخلاف انکه اگر مراد چهار رکعت مخفف بالاضافه بنحو این شخص بطی القراءة بوده باشد سیم ان
است هرگاه فرض شود کسی باعتقاد اینکه زوال متحقق شده مشغول شد بنماز ظهر و بعد فساد اعتقاد او منکشف شد
هرگاه بعضی از صلوة ظهر مصادف با وقت شده باشد بعد از انکه ان قدر وسعت اقل واجب نماز ظهر را داشته در این وقت
من غیر تامل حکم میکنیم بجواز اتیان بصلوة عصر من غیر فصل بخلاف اینکه هرگاه وسعت ان را نداشته باشد چهارم
هرگاه فرض شود بالاضافه ببطی القراءة بمقدار چهار رکعت از اخر وقت باقی بوده باشد و همین مقدار نسبت باغلب اشخاص
وسعت هشت رکعت نماز را داشته باشد در این صورت در حق این شخص جایز نیست که مشغول بنماز عصر شود و عدول کند
از نماز ظهر مطلقا بلکه اگر ممکن بوده باشد در حق این شخص اتیان صلوتین بجماعت متعین خواهد بود و اگر جماعت
ممکن نبوده باشد و ممکن بوده باشد بترک قراءة سوره در هر دو نماز ادراک کل صلوة ظهر و دو رکعت از عصر قضاء او
قبل از غروب چنین نماید و اگر ممکن فرض شود که چنین ممکن نبوده باشد و دانسته که بگوییم در چنین صورت این شخص
مخیر است ما بین انکه اتیان بتمام صلوة ظهر نماید ادا و نماز عصر را قضا نماید یا بالعکس و ممکن است که گفته شود عدول از ظهر
نماید و متعین بوده باشد در حق این نماز عصر و نماز ظهر را بعد از ان قضا نماید نظر باینکه مقدار دو رکعت اخیر
مختص بنماز عصر است به اشکال و مقدار دو رکعت اول مشترک است ما بین صلوتین پس در صورت اختیار نماز عصر هم نماز
عصر در وقت خود اتیان شده خواهد بود و لکن دو رکعت اخر ان در خارج وقت خود بلکه در وقت مختص بنماز عصر اتیان شده
خواهد بود و اگر چنین نماید و بعد از ان نماز ظهر قضا نماز عصر را نیز اعاده نماید بقضاء اکمل و اتم خواهد بود بحث دوم در
ذکر خلافست در معرفه وقت صلوتین بدایة و نهایة اما در بدایة پس انچه مذکور شد که اول وقت نماز عصر بعد از انقضای
مقدار ادای نماز ظهر است از اول زوال این مشهور ما بین فقهاست و قولی از شیخ صدوق نقل شده حاصل ان این است
که ان بزرگوار منکر اختصاص شده بلکه از زوال تا غروب را وقت هر دو نماز میداند با حکم بلزوم تقدیم ظهر بر عصر
ثمره ما بین قولین ظاهر میشود در چند موضع اول انستکه هرگاه کسی شروع بنماز ظهر نمود باعتقاد تحقق زوال و فارغ
از نماز ظهر شد بعد بکرفت پیش از نماز واقع در دو وقت شده از وقت حقیقت حال منکشف شد بنا بر مشهور لازم است تامل نماید
تا مقدار ادای ظهر منقضی شود از اول زوال از وقت شروع نماید بنماز عصر بخلاف قول شیخ صدوق که مطلقا تامل
لازم نیست بلکه جایز است شروع بنماز عصر بعد از فراغ از ظهر من غیر فصل دوم در صورت اتیان بصلوة عصر است
بعد از زوال من غیر فصل باعتقاد اینکه نماز ظهر را بعمل اورده است و بعد از فراغ از صلوة فساد اعتقاد او منکشف

دو رکعت ان در وقت مشترک ما بین هر دو نماز
و دو رکعت دیگر در وقت مختص بخود نماز عصر
بخلاف انکه هرگاه اختیار کند نماز ظهر را
در انصورت اگرچه دو رکعت اولی از ان
در وقت مشترک شده خواهد بود
ح

ودر ذکر خلاف شیخ صدوق
رحمه الله با مشهور در اتحاد
اختصاص وقت ...

شود بنا بر مشهور نماز عصر باطل است و بنا بر قول ثانی صحیح است سیم در صورتیکه بمقدار ادای عصر تا غروب باقی
مانده باشد و مکلف اتیان بهیچیک از دو نماز ننموده باشد در این صورت بنا بر مشهور متعین است که اتیان بنماز
عصر نماید اشتغال بنماز ظهر در این حالت مجوز نیست نظر باینکه وقت مختص بعصر است و وقت ظهر منقضی شده
و مقتضای قول ثانی انست که اشتغال بنماز ظهر در این وقت متعین بوده باشد و مخفی نماند که این قول
اگرچه مشهور شده از صدوق و لکن از کتب ان بزرگوار کلامی که صریح در این مطلب بوده باشد حال در نظر نیست
بلکه کلام ان مرحوم در هدایه ظاهر در خلاف این است و هم چنین در مقنع تصریح فرموده که هرگاه کسی نماز ظهر
و عصر را نکرده باشد تا اخر وقت و وقت کفایت نکند مگر یک نماز متعین است که اتیان بنماز عصر نماید و اما اختلاف
در نهایه پس میگوییم بعد از اتفاق اصحاب بر اینکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است ظاهر میشود از کلمات
ایشان در اخر وقت ان پنج قول قول اول قول شیخ مفید است که فرموده وقت ظهر بعد از زوال است تا انکه
سایه شاخص زیاد شود بقدر دو سبع شاخص دوم قول شیخ طوسی است در نهایه که فرموده اخر وقت ظهر در
حق مختار وقتی است که سایه شاخص زیاد شود بمقدار چهار سبع ان سیم قول شیخ طوسی است در مبسوط
و خلاف که فرموده وقت صلوة ظهر در حق مختار ممتد است تا انکه سایه شاخص زیاد شود بقدر شاخص و شکی
در ضعف این اقوال نیست بلکه ظاهر این است که مراد شیخین جلیلین بنا بر معنی که ظاهر میشود از کلام ایشان بوده
باشد چنانچه مدلل در مطالع الانوار بیان شده قول چهارم قول ابی الصلاح است در کافی ایشان فرموده اند وقت
فضیلت نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا وقتیکه ظل شاخص بدو سبع شاخص برسد و وقت اجزای نماز ظهر
در حق مختار ممتد است تا انکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت نماز ظهر در حق مضطر ممتد است
تا انکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد اینها که مذکور شد ذکر خلاف بود در وقت نماز ظهر من حیث النهایه تردد
نماز عصر من حیث البدایه و اما اختلاف در وقت نماز عصر من حیث النهایه پس این نیز بحسب ظاهر خلاف است
بچند قول اول قول مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال است و ان این است که وقت نماز عصر ممتد است
الی الغروب و تفاوتی ما بین مختار و مضطر در اصل جواز تاخیر تا این وقت نبا شد بلی چیزی که هست این است
که تاخیر در حق مختار تا این وقت بسیار مرجوح و مذموم است و اما بالاضافه بارباب معاذیر پس چنین نیست
قول ثانی انست که وقت صلوة ممتد است در حق مختار تا انکه سایه شاخص دو مثل شاخص شود در این حال
وقت صلوة عصر در حق مختار منقضی میشود و اما در حق ارباب معاذیر پس وقت باقی است تا غروب و این
ظاهر میشود از شیخ در مبسوط و ابن حمزه و ابن البراج سیم ظاهر میشود از شیخ مفید و حاصل ان این است
که وقت عصر اگرچه در حق ارباب معاذیر ممتد است تا غروب لیکن در حق مختار منتهی میشود بمیل کردن
شعاع افتاب بزردی چهارم قول ابی الصلاح است در کافی و محصل ان این است که وقت فضیلت نماز
عصر در حق مختار ممتد است تا انکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت اجزای ان در حق مختار ممتد است
تا انکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد و وقت ان در حق مضطر ممتد است تا غروب شمس بحث سیم در بیان وقت
نماز مغرب و عشا است بدانکه اجماع علما منعقد است بر اینکه وقت نماز مغرب داخل میشود بتحقق غروب شمس

که صحیح بوده باشد نظر باینکه اتیان
بتمام مشترک ما بین هر دو نماز تحریرا
هد بود بلکه مقتضای این
انتهی

در بیان اختلاف العلماء
در اخر وقت

در بیان وقت نماز مغرب و عشا

و اشکالی در این نیست و خلافی که هست ما بین علما در این است که علامت غروب شمس چه چیز است اختلاف
کرده اند در این علما بسه قول قول اول آنست که علامت غروب شمس استتار قرص شمس است یعنی همین که در
صورت انتفای ابر و مانع دیگر بعد از ملاحظهٔ افق مشخص شد که قرص شمس پایین رفته و مرئی نشود مشخص
میشود که غروب شده است و این قول ضعیف و موافق مذهب عامه است و مشهور ما بین علمای شیعه آنست
که این قدر کفایت نمیکند در تحقق غروب و اینها متفرق به دو فرقه شده اند طائفه فرموده اند علامت
غروب انتفای حمره است در مشرق مقابل مغرب و این قول شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است و غیرهما این
قول ثانی است و جماعت دیگر فرموده اند علامت غروب میل نمودن حمره مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب
این قول سیم است توضیح این اجمال آنست بعد از آنکه قرص شمس از افق در جانب مغرب پایین رفت سرخی که در
جانب مشرق هست میل بارتفاع مینماید و هر قدر که قرص آفتاب پایین تر میرود سرخی از جانب مشرق بالاتر میرود
تا اینکه آن سرخی بمحاذات سر میرسد بعد از آنکه آن سرخی از جانب سر میل بجانب مغرب نمود بی اشکال وقت نماز
مغرب و وقت افطار خواهد بود و قبل از آن شروع بنماز مغرب نمیتوان نمود و همچنین جایز نیست افطار و در این
ثمره ما بین دو قول است بنا بر قول اول که علامت غروب استتار قرص است همین که قرص آفتاب مخفی شد شروع
بنماز مغرب و افطار جایز خواهد بود و بنا بر مختار جایز نخواهد بود مگر در مقام تقیه و همچنین هرگاه فرض
شود کسی نماز عصر نکرده باشد تا آنکه قرص شمس مخفی شد بنا بر مختار نماز عصر را بنیت ادای میتواند شروع
نمود و بنا بر قول اول قضا خواهد بود و لکن احتیاط در امثال مقام این است که کسی عمدا تاخیر نماز عصر
تا آنوقت ننماید و اگر اتفاق تاخیر شد تا آنوقت اگر چه نماز عصر در اینحالت ادا است لکن احتیاط این است
که متعرض ادا و قضا نشود و اکتفا بقربت مطلقه نماید بعد از آنکه مشخص شد که اول وقت نماز مغرب غروب شمس است
و علامت غروب میل حمرهٔ مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب بی اشکال در این وقت شروع بنماز مغرب
میتوان نمود و همچنین اشکالی در افطار در حق صائم و بعد از تحقق غروب مقداری که کفایت نماز مغرب
کند یعنی که در نماز ظهر مذکور شد مختص بنماز مغرب است بعد از انقضای این مقدار از زمان از اول غروب
وقت نماز عشا داخل میشود و وقت هر دو نماز باقی است تا نصف شب چنانچه از اول وقت بمقدار ادای نماز
مغرب مختص باو است همچنین در آخر وقت مقدار ادای نماز عشا مختص است بنماز عشا پس وقت نماز مغرب
داخل میشود بغروب آفتاب و ممتد است تا آنکه باقی بماند از نصف شب مقداری که کفایت نماز عشا
نماید و وقت نماز عشا داخل میشود بعد از آنکه از غروب منقضی شد مقداری که کفایت نماز مغرب نماید و
ممتد است تا نصف شب و قول باشتراک هر دو نماز در تمام وقت چنانچه در ظهرین منقول از شیخ بزرگوار
صدوق مرحوم بود در اینجا نیز نقل شده لکن کلام آن بزرگوار در فقیه و غیره مطابق با این حکایت نیست و آنچه
مذکور شد در تحدید آخر وقت در نماز مغرب موافق مشهور و معروف ما بین فقهاست و ظاهر میشود
از جماعتی از جمله قدمای اصحاب خلاف در مسئله بچند قول اول آنست که وقت نماز مغرب منقضی میشود
بزوال شفق که عبارت از حمره مغربیه است و این ظاهر میشود از ثقة الاسلام در کافی و شیخ صدوق در هدایه

و غیره و شیخ

در ذکر خلاف علمای امامیه رضوان الله علیهم در تحدید آخر وقت نماز مغرب

و غیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و غیرهما و قول ثانی آنست که وقت نماز مغرب ممتد است تا طلوع
فجر صادق و این قول را شیخ طوسی در خلاف نقل فرموده از بعض علمای ما و از جماعتی از علمای عامه پس اختلاف شده در
این
آخر وقت نماز مغرب بسه قول اول آنست که وقت نماز مغرب منتهی میشود بزوال حمره مغربیه و ثانی آنست که ممتد است
تا آنکه باقی بماند از نصف شب مقداری که کفایت نماز عشا نماید و سیم آنست که وقت آن ممتد است تا طلوع فجر
صادق و خیر الامور اوسطها قول اول و سیم هر دو ضعیف است خصوصا سیم و هم چنین تحدیدی که در وقت
نماز عشا مذکور شد بدایةً و نهایةً مشهور و معروف ما بین اصحاب است و در این نیز خلاف شده بسه قول
اول آنست که مذکور شد یعنی وقت نماز عشا داخل میشود بعد از انقضای زمانی که کفایت نماز مغرب کند
از اول غروب و وقت آن ممتد است تا نصف شب قول ثانی آنست که وقت آن داخل میشود بزوال حمره مغربیه
و منقضی میشود بثلث شب و این قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی
است در خلاف و مبسوط و نهایه و اقتصاد و سلار بن عبد العزیز در مراسم موافقت مشایخ عظام فرموده
در بدایه و مخالفت نموده در نهایه چنانچه فرموده اول وقت نماز عشا زوال حمره است و ممتد است تا آنکه
باقی ماند بنصف شب مقدار چهار رکعت و چونکه مشایخ مذکوره از اعاظم علمای شیعه هستند بنا بر این احتیاط
مقتضی این است که شروع بنماز عشا نشود قبل از زوال حمره مغربیه و اگر نماز بجماعت بوده باشد چونکه تعجیل
در آن مطلوب است قطعا آنست که اندکی تاخیر در نماز مغرب نماید بحدی که تا فارغ میشود از نماز مغرب و نافله
آن زوال حمره شده باشد تا آنوقت شروع بنماز عشا نماید و لا سیما بعد از ملاحظه آنکه مرحوم شیخ در خلاف
این قول را نسبت بمذهب اصحاب داده و مع ذلک اگر نخواهد کسی رعایت این احتیاط بکند مانعی ندارد و قول
ثالث قولی است که در نماز مغرب مذکور شد که ممتد است تا طلوع فجر صادق اگر چه این قول را شیخ الطائفه در خلاف
در وقت نماز مغرب نسبت ببعض اصحاب داده لکن معین است آن کسی که این قول داده در نماز مغرب قائل شده البته
قائل هم خواهد بود در نماز عشا و این ظاهر است لکن ممکن هست که کسی ادعا نماید این قول اگر چه از کلام شیخ در
خلاف ظاهر میشود که چنین قائلی در علمای شیعه بوده باشد لکن چونکه از مبسوط ظاهر میشود این قائل که قائل
این قول شده در حال ضرورت است نه مطلقا بنا بر این پس قول باطلاق قائلی ندارد و اما قول بان در حال
ضرورت پس قائل این قول مجهول نخواهد بلکه جماعتی از اعاظم متاخرین این قول را اختیار نموده اند لکن مختار
نزد حقیر این است که فرقی ما بین مختار و مضطر در این باب نباشد و وقت نماز عشا منقضی میشود بانتصاف
لیل مطلقا بنا بر این هرگاه کسی در اول شب پیش از ادای نماز عشا و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب
ظاهر این است که نماز او قضا بوده باشد کلامی که در اینمقام هست این است که آیا واجب است بر این شخص
روزه بگیرد همان روز را بقصد کفاره این عمل یا نه ظاهر این است که واجب بوده باشد خواه خوابیدن
باختیار این شخص بوده باشد یا باضطرار خواه معتاد بوده باشد یا بیدار شدن یا نه ظاهر این است که
صوم واجب بوده باشد در جمیع صور مذکوره و همچنین ظاهر این است که وجوب صوم ثابت بوده
باشد خواه نوم او بعد از اتیان بنماز مغرب بوده یا باشد یا قبل از اتیان بهر دو نماز لکن ظاهر این است که وجوب

در اختلاف علما است در وقت نماز عشا در ابتدا و انتها

در بیان وجوب صوم بر [illegible]

صوم مختص بوده باشد بصورتیکه انشای نوم نموده باشد بعد از دخول لیل و انقضای زمانی که وسعت هر دو نماز
را داشته باشد و اما هرگاه چنین نبوده مثل اینکه قبل از تحقق غروب خوابیده و بیدار نشد مگر بعد از انقضای لیل
ظاهر این است که صوم واجب نبوده باشد و همچنین است هرگاه خوابیده بوده از تحقق غروب لکن قبل از انقضای
زمانی که وسعت هر دو نماز را داشته باشد بانکه مفروض در نص و کلام اصحاب اینست که بیدار شود بعد از نصف
شب قبل از فجر پس هرگاه فرض شود خوابید و بیدار نشد مگر بعد از طلوع صبح ظاهر این است در این وقت نیز روزه
واجب بوده باشد و همچنین محل سؤال در حدیث معتبره که مستند حکم در مسئله است اگرچه مرد است لکن فرقی
در این باب ما بین مرد و زن نمی‌باشد پس هرگاه زن قبل از نماز عشا خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انقضای
لیل روزه آن روز بر او نیز واجب خواهد بود و آنچه مذکور شد در صورتی بود که اخلال بنماز عشا شده باشد
در وقت آن بجهة نوم و اما هرگاه اخلال بآن شده باشد یا بسبب اغماء یا سهواً یا بسبب مستی یا متعمداً ترک
نماز کرده باشد آیا در این صورت روزه آن روز بر آن شخص واجب خواهد بود یا نه میگوئیم اما اغماء پس اشکال
میتوان گفت که روزه بر مغمی علیه واجب نبوده باشد لکن این در صورتی است که اغماء باختیار خود این شخص نبوده
باشد باین معنی که این شخص باختیار خود احداث سبب اغماء ننموده باشد و اما هرگاه باختیار خود احداث
سبب اغماء نموده ممکن هست که گفته شود این شخص حکم عامد خواهد بود و حکم عامد بعد مذکور خواهد شد و اما
اخلال بنماز عشا ساهیاً پس میگوئیم که سهو بر دو قسم است اول اینست که معتقد این بوده که نماز عشا را بعمل
آورده یا بجهت نماز عشا نکرده بعد از انقضای شب مشخص شد نسیان اعتقاد او و ظاهر این است در اینصورت
حکم بوجوب روزه آن روز نتوان نمود و اکتفا بهمان قضای نماز میباید نمود دوم اینست که غافل شد از نماز کردن و وقتی
متنبه شد که نصف شب شده بود احتیاط در دین مقتضی اینست در این صورت اخلال بروزه آن روز ننماید
و اما اخلال بنماز عشا بجهة مستی پس میگوئیم این نیز بر دو قسم است یک قسم اینست که مستی باختیار خود نباشد
در اینصورت اگرچه حکم بوجوب روزه آن روز ممکن نیست لکن طریق احتیاط مقتضی اینست که اخلال بروزه
آن روز ننماید قسم دیگر اینست که مستی باختیار خود این شخص بوده که احداث سببی را باختیار خود
نموده دور نیست حکم این شخص حکم عامد بوده باشد پس میگوئیم اما عامد یعنی کسی که عمداً ترک نماز عشا کرده
تا نصف شب گذشته آیا روزه آن روز بر این شخص واجب است یا نه دور نیست که واجب بوده باشد
پس هرگاه اخلال بروزه نماید معاقب خواهد بود بترک صوم چنانچه معاقب است بترک صلوة و بتأخیر آن
از وقت آن تنبیه سزاوار این است که ختم مبحث شود بایراد چند مطلب اول اینست که وجوب صوم مذکور
آیا مختص است بصورتیکه اخلال بنماز عشا شده باشد در حضر یا ثابت است در سفر و حضر حق این است
که تفصیل داده شود در مسئله ما بین کثیر السفر و مسافری که سفر او معصیت بوده باشد و غیرهما اگر کثیر
السفر بوده باشد شخصی که اخلال بنماز عشا نموده یا آنکه سفر او معصیت بوده باشد ظاهر این است
که واجب بوده باشد که روزه گرفته باشد آن روز را و اما هرگاه چنین نبوده باشد روزه بر آن شخص
واجب نخواهد بود و همچنین است هرگاه این امر در شبی اتفاق افتاده باشد که روزه آن روز در شریعت

بوجوب چه

در بیان تفصیل صوم در سفر و حضر و غیر آن

ظاهر مجزی بوده باشد مثل اینکه در شب عیدین اتفاق افتاده و همچنین است هرگاه ایامی از صوم در آن روز
هم رسید مثل اینکه مریض شد یا آنکه ضعیفه حائض شد و هکذا اجمالاً هرگاه این سبب صوم در شبی هم رسید که صوم
آن روز در شریعت ممنوع و محرم بوده باشد روزه در آن روز واجب نبلکه جایز نخواهد بود تفصیل مقام مقتضی
اینست که گفته شود این سبب صوم در شبی که هم رسید صوم آن روز در شریعت مطهره یا حرام است یا جایز است
یا واجب پس اگر حرام بوده باشد ظاهر این است که روزه آن روز در این مقام مطلوب نبوده باشد بلکه جایز نخواهد
بود و اگر ممکن بوده باشد یعنی منهی از صوم نبوده باشد واجب است روزه و اما اگر واجب بوده باشد این
محتاج بتفصیل است یا این نحو واجب یا معین است مثل اینکه این امر در ماه مبارک اتفاق افتاد یا در شبی
که روزه آن روز بر این شخص معین بود بنذر یا بغیر نذر در این صورت ظاهر این است که لازم بوده باشد
نیت هر دو روزه نماید پس صوم معین تداخل خواهند نمود یا آنکه نیت روزه ماه مبارک یا نذر معین نماید
که این مجزی باشد از آن صومی که مستند است باخلال نماز عشا و تحقیق مبنای این مسئله را کما هو حقه بتوفیق
خداوند توفیق در جلد خامس از مجلدات مطالع الانوار در مباحث صلوة کسوف نموده ایم و اشاره اجمالی در
جلد اول در مبحث مواقیت در خصوص همین مسئله نیز شده است و هرگاه صوم آن روز معین نبوده باشد
مثل اینکه صوم نذری بنذر مطلق در ذمه او بوده و منظورش این بود که فردا بهمان قصد روزه گرفته
باشد شب چنین امری اتفاق افتاد و همچنین است قضای ماه مبارک در صورت سعه وقت در این
صورت امتثال در حق این شخص به دو طریق ممکن هست اول اینست که روزه را بقصد کفاره تأخیر نماز عشا
روزه گرفته وجوباً و روزه واجب بنذر مطلق را مثلاً تأخیر اندازد بوقت دیگر دوم آنست که همان روز
را نیت هر دو صوم روزه گرفته صوم معین در اینجا نیز تداخل خواهند نمود و فرق ما بین این صورت و صورت
سابقه اینست که تداخل در آنجا لازم بود بخلاف در این صورت که تداخل در این مقام جایز خواهد بود بنابر این
هرگاه کسی مشغول بصوم شده باشد که تتابع و توالی در آن شرط بوده باشد مثل کفاره ماه مبارک
در صورت عدم تمکن و از نصف چنین امری اتفاق افتاد میتواند در آن روز قصد هر دو صوم نماید
امتثال بهر دو در حق او حاصل میشود بنا بر این اخلال بتتابع هم نخواهد رسید تا آنکه لازم باشد استیناف
صوم کفاره نظر باخلال امر بتتابع بعد از آن و ممکن هست که گفته شود در صورتی که نوعی تداخل نبوده باشد
بلکه همان روز را بنیت صوم بسبب اخلال بصلوة عشا مخصوص روزه شود تخلل چنین امری موجب اخلال
تتابع مطلوب در آن صوم نشود خصوصاً در صورتیکه احداث سبب باختیار این شخص نبوده باشد مثل آنکه
فرض شود کسیکه شب سابق و روز آن هیچ خواب نکرده باشد و بعد از ادای نماز مغرب خواست سجده شکر
مستحبه را بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب برو غلبه نموده خوابید و وقتی بیدار شد که طلوع صبح است
لکن بعد از فتح باب تداخل بتوفیق الله الموفق الاکبر حاجت باین دقت دیگر نخواهد بود مطلب ثانی اینست
هرگاه شب چنین امری اتفاق افتاد روز آن انشای سفر در حق چنین شخصی جایز خواهد بود یا نه حق در مسئله
تفصیل در این مقام است ما بین آنکه انشای سفر قبل از زوال بوده باشد یا بعد از زوال اگر بعد از زوال

ونیت نماید چه

در بیان جواز سفر و عدم جواز آن در روز
فردای شب ناسی نماز عشا

بوده باشد میکوییم جایز است چه مسافرت بعد از زوال منافات با اتمام صوم واجب ندارد واکر قبل از زوال بوده باشد
تفصیل داده شود مابین کثیر السفری که دافع حکم او بظهور نرسیده باشد وغیر ان اکر کثیر السفر بوده باشد حکم شود
بجواز سفر ولزوم صوم در ان روز واکر غیر کثیر السفر بوده باشد پس توقت تفصیل داده شود مابین سفر واجب وغیر
واجب اکر غیر واجب است حکم میشود بعدم جواز ان وتعیین صوم بران شخص در ان روز واکر واجب بوده باشد
در این وقت لا بد می ابد تعارض واجبین مزیتی نیست در این صورت مکر بترجیح واختیار اهم در نظر شارع مثلا
هرکاه فرض شود چنین امری در شب اتفاق افتاد در وقت قافله حاج میروند واین شخص هم مستطیع است
وبا تخلف از این قافله مابین او در رک حج است در این سال در این صورت ظاهر این است که اختیار مسافرت نماید
وان روزه ان روز میکذرد وبا عدم امکان ترجیح مخیر خواهد بود مابین اختیار احد واجبین وترک دیکر
مطلب سیم انست که ایا قضای این روزه در صورت اخلال بسبب عذر یا غیر عذر واجب خواهد بود یا نه مثل
اینکه فرض شود چنین امری اتفاق افتاد در حق ضعیفه وصبح حایض شد یا در حق مریضی اتفاق افتاد یا روز
مریض شد یا مذکور بحقیقت حال شد در روز وحال انکه اکل بعمل اورده بود یا انکه سفر در حق او متعین بود اختیار
سفر نمود باین سبب یا انکه روزه در ان شب نظر بمنع در شریعت ممکن نبود مثل اینکه شب احد عیدین بود
یا لیالی التشریق که عبارت از یازدهم ودوازدهم وسیزدهم ذی الحجة الحرام بوده باشد در منی یا انکه اخلال
بصوم نمود متعمدا اما ظاهر این است که حکم بوجوب قضای این روزه ممکن نبوده باشد در جمیع صور مفروضه
مطلب چهارم انستکه این حکم مخصوص بنماز عشاست در سایر صلوات مثل ظهرین وصلوة مغرب ثابت نیست
پس هرکاه بعد از زوال وانقضای زمانی که وسعت فرضین داشته باشد کسی خوابید وبیدار نشد تا غروب
یا انکه در شب با عتقاد اینکه نماز مغرب کرده است نماز عشا را بعمل اورد وخوابید بیدار نشد مکر بعد از نصف
شب انوقت فساد اعتقاد او منکشف شد متحقق شد که نماز مغرب را بعمل نیاورده است یا انکه بعد از دخول
شب وانقضای زمانی که کفایت صلوتین مینمود خوابید قبل از ادای صلوتین وبیدار نشد مکر قبل از
نصف شب بمقداری که کفایت نمی نمود مکر ادای صلوة عشا را در جمیع این صور صوم ان روز ثابت نیست تمام
کلام در اینمقام اکرچه بتجاوز از اعتدال نمود لکن نظر باینکه مباحث مباحث مهمه بود واصحاب رضی الله
تعالی عنهم متعرض نشده بودند در اینمقام ثبت نمود والله العالم بحقایق الاحکام وحججه الائمة النجباء العظام
علیهم الاف التحیة والسلام والثناء بحث چهارم در بیان وقت نماز صبح است وتحدید ان بدایة ونهایة پس
میکوییم اول ان حین ظهور سفیدی است فوق افق متصل با افق در جانب مشرق و منتشر است در عرض
افق متصل بان این اول فجر است که تعبیر از ان بصبح صادق میشود در مقابل صبح کاذب که عبارت از سفیدی
استکه فوق افق بطریق استطاله هم میرسد قبل از این وان سفیدی متصل با افق نیست بلکه فوق افق است
وظلمتی یعنی سیاهی فاصله هست مابین این سفیدی وافق مشرق بعید از این ملقب میشود بصبح کاذب
وفجر اول وفجر اول لشکر میکویند بجهت اینکه این سفیدی قبل از سفیدی که متصل با افق و منتشر در عرض افق است
هم میرسد وصبح کاذب میکویند از بابت صفت بحال متعلق موصوف است ای کاذب من اخبر بالصبح یعنی این سفیدیست

مرجوح

در عدم وجوب قضای صوم کسانی که نماز عشا در صورت اخلال بان صوم

در بیان وقت نماز صبح بدایت ونهایت

منبسط

که کسیکه

که کسیکه اعتقاد باین میکند واخبار میکند که صبح است کاذب است در این اخبار واین را اول مذکور شدن را فجر ثانی
صبح صادق میکویند ثانی بجهت انکه بعد از روشنی اول هم میرسد وصادق بجهت انست که صادق است کسیکه
اخبار میکند که صبح است و در این وقت حرام میشود اکل وشرب بر کسیکه عازم صوم هست ووقت نماز ممتد است
تا طلوع شمس باین معنی که وقت نماز صبح منقضی میشود بطلوع شمس اما اینکه اول وقت نماز صبح حین ظهور
سفیدی است که مذکور شد پس محل اتفاق است وکسی از فقها در این خلاف نکرده است واما انقضای
وقت ان بطلوع شمس پس این مشهور ما بین فقها است خواه در حق مختار بوده باشد یا مضطر وشیخ
طوسی تفصیل داده ما بین مختار ومضطر وفرموده اکرچه در حق مضطر وقت ممتد است تا طلوع شمس
لکن در حق مختار منتهی میشود بظهور حمره در جانب مشرق چنانچه در مبسوط فرموده وبا سفار صبح یعنی بکمال
روشنی رسیدن چنانچه در خلاف ومکن است ارجاع هر دو بیک چیز بحث پنجم در بیان این استکه هر
یک از مواقیت مذکوره در هر یک از صلوات خمس منقسم میشود بدو قسم وقت فضیلت ووقت اجزاء ومراد از وقت
فضیلت وقتی است که نماز در ان افضل است از نماز در وقت دیکر ومراد از وقت اجزاء وقتی است که نماز در ان
مسقط تکلیف است ومرجوح است نسبت بنماز در وقت فضیلت ووقت فضیلت صلوة ظهر از اول زوال است
تا انکه ظل حادث بمثل شاخص برسد ووقت اجزای ان بعد از انقضای وقت فضیلت است تا انکه باقی ماند بغروب
شمس مقدار ادای عصر ووقت فضیلت نماز عصر بعد از ادای ظهر است تا انکه ظل حادث بمقدار دو مثل شاخص
برسد ووقت اجزای ان بعد از انقضای این مقدار است تا غروب شمس ووقت فضیلت نماز مغرب از غروب
شمس است تا غروب حمره مغربیه ووقت اجزای ان بعد از انقضای وقت فضیلت است تا انکه باقی ماند از نصف
شب مقداری که کفایت ادای نماز عشا بکند ووقت فضیلت نماز عشا از غروب حمره مغربیه است تا ثلث شب
ووقت اجزای ان بعد از فراغ از نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه وبعد از ثلث شب است تا نصف شب
ووقت فضیلت فریضه صبح از اول طلوع فجر ثانی است تا ظهور حمره مشرقیه ووقت اجزای ان باقی است
تا طلوع شمس مخفی نماند ظهور حمره در مشرق بعد از طلوع فجر در دو وقت اول بعد از انفجار بفاصله
بسیار کم ودیکری بعد از انکه خوب روشن شد ومراد در اینمقام که وقت فضیلت ممتد است تا ظهور حمره
این معنی استکه اخر مذکور شد واز انچه مذکور شد در بیان اصل وقت نماز عشا وبیان وقت فضیلت
ووقت اجزای ان معلوم میشود که وقت فضیلت نماز عشا محفوف است بدو وقت اجزاء یعنی وقت فضیلت
ان متوسط است مابین دو وقت اجزاء اول بعد از فراغ از نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه وثانی بعد از
انقضای ثلث شب است تا نصف شب وجماعتی از علما وقت فضیلت نماز عصر را نیز چنین میدانند یعنی وقت فضیلت
ان متوسط است مابین دو وقت اجزاء اول بعد از فراغ از نماز ظهر است تا انکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد از وقت
وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود ومنقضی میشود برسیدن ظل بدو مثل شاخص بعد از ان وقت اجزاء است تا غروب
ومختار خلاف است بلکه بعد از انقضای مقداری که کفایت نماز ظهر کند وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود بلی بعد
از تحقق زوال چنانچه راجح است تاخیر نماز ظهر بمقدار تا ان هشت رکعت نافله چنین استحباب هست نماز عصر یعنی راجح

وابن روشنی عبارت است از روشنی متصل با افق حقیقی مشرق ومنتشر در عرض ان است اول وقت فریضه صبح است

در بیان وقت فضیلت ووقت اجزای صلوات خمسه

این است تاخیر در نماز عصر نماید تا فارغ شود از هشت رکعت نافله آن ولکن این در صورتی است که خواهد ایشان بنافله
نموده باشد واما هرگاه نخواهد نافله بعمل آورد رجحان تاخیر صلوتین بمقدار نافله مسلم نیست بلکه چنانچه ایشان
بنافله ظهر نموده در اول زوال نماز ظهر ایشان شده خواهد بود در وقت فضیلت خود چنین است حال در نماز عصر که
هرگاه ایشان بان نماید بعد از فراغ از نماز ظهر من غیر فصل نماز عصر در وقت فضیلت خود واقع شده خواهد بود خواه
ایشان بهشت رکعت زوال که نافله ظهر است کرده باشد یا نه غایته ما فی الباب انست که در صورت عدم ایشان بنافله
در هر دو یا احدهما خود را از فضیلت نافله محروم کرده خواهد بود بلی این مطلب در نماز عشا مسلم است که هرگاه
ایشان شود بان قبل از زوال الحمره مغربیه واقع شده خواهد بود نماز عشا در غیر وقت فضیلت خود بالجمله اهتمام
تمام در محافظت صلوات در اوقات فضیلت انها ضرور است و نهایت مبالغه در اخبار معتبره در این باب بعمل امده
چنانچه در حدیث از کاشف اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که انحضرت فرموده که فضل و رجحان
وقت اول بر وقت اخیر بهتر است از برای مکلف از اولاد و اموال او و در حدیث دیگر از آن سرور علیه السلم مرویست که فضیلت
وقت اول بر وقت اخر مثل فضیلت اخرت است بر دنیا واین مدحی است فوق جمیع محامد و حسنی است بالاتر از جمیع محاسن
محروم ساختن انسان خود را از این سعادت عظمی در صورت انتفاء عذر مستحسن نیست شاید وخسارتی است عظیم
وچونکه محافظت صلوات در اوقات فضیلت انها موقوف بمعرفت وقت فضیلت انها است و معرفت وقت فضیلت در غیر ظهرین
بنحویکه مذکور شد چندان صعوبتی ندارد واما در ظهرین معرفت آن از راهی که مذکور شد صعوبتی داشت لهذا مناسب
دانست در تحدید وقت فضیلت این دو نماز اشاره نماید بنحویکه اظهر از این بوده باشد پس میگوئیم مذکور در مجاد
وغیره است وقتی که آفتاب در اول جدی بوده باشد که شمس در آن وقت در غایت انحطاط است ظل حادث
بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و دو دقیقه یعنی در این وقت وقت فضیلت نماز ظهر ممتد است
بقدر دو ساعت و چهل و دو دقیقه و ظل حادث در این وقت معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت
و بیست و دو دقیقه و همچنین ظل حادث در وسط جدی معادل مثل شاخص میشود در دو ساعت و چهل
و چهار دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه و در اخر جدی که متصل باول دلو است
ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و نه دقیقه و بدو مثل شاخص میرسد در سه ساعت
و سی دو دقیقه و در وسط دلو معادل مثل شاخص میشود در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل
شاخص میشود در سه ساعت و چهل و سه دقیقه و در اخر دلو که متصل باول حوت است معادل مثل شاخص
میشود در سه ساعت و نه دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه و در وسط
حوت معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و نوزده دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و
یازده دقیقه و در اخر حوت که متصل باول حمل است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و
شش دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و هجده دقیقه و در وسط حمل معادل مثل شاخص
میشود در سه ساعت و سی و سه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و سی و یک دقیقه
و در اخر حمل که اول ثور است ظل شاخص معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه

در تعیین وقت فضیلت ظهرین

ودومثل

و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل دقیقه و در وسط ثور معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت
و چهل دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه و در اخر ثور که اول جوزا است
معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل و یک دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه
و سه دقیقه و در وسط جوزا معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و نه دقیقه و در این اشتباهی است
و چون این را در مطالع الانوار ایراد نموده ایم و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه و در
اخر جوزا که اول سرطان بوده باشد معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو
مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و سه دقیقه و در این دو مقام نیز اشتباه شده و وسط سرطان
مثل وسط جوزا است و اول اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد مثل وسط ثور است و اول سنبله مثل
اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است و اول میزان مثل اول حمل است و وسط میزان مثل وسط
حوت است و اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و اول قوس مثل اول دلو است
و وسط قوس مثل وسط جدی است اینها در صورتی است که عرض بلد بقدر سی و دو درجه بوده باشد و بلادی که
مثل آن بوده باشد در عرض مثل اصفهان و نواحی آن و در صورتی که عرض بلد بیشتر بوده باشد یا کمتر مدت
بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا بدو مثل شاخص بیشتر میشود یا کمتر و آنچه مذکور شد در بیان مدت بلوغ ظل
حادث بمثل شاخص یا بدو مثل شاخص بیشتر میشود در اوان بودن شمس بود در اوایل بروج و اواسط و اواخر
آن و در سایر احوال تقریبا مطلوب مشخص میشود و مخفی نماند آنچه مذکور شد در تعیین مقادیر مذکوره
اگر چه مفید قطع نیست سیما با وقوع اشتباه در بعض مواضع لکن چونکه مفید مظنه هست و باکی در اعتماد بر
مظنه در امثال این مقام نیست لهذا عمل بمقتضای آن نمودن بی عیب است و مع ذلک رعایت تعجیل نمودن
انفع و احکم خواهد بود و آنچه مذکور شد تا اینجا در بیان اوقات صلوات فرایض یومیه بود و اما اوقات
باقی فرایض انشاء الله تعالی هر یک در محل خود بیان خواهد شد فصل سیم در تقسیم نمازهای مستحبه
است و نماز نافله منقسم میشود بنوافل یومیه و غیر یومیه و اقسام غیر یومیه بسیار است باعانة الله تعالی
شانه بسیاری از آنها در محل خود بیان خواهد شد کلام در این مقام در نوافل یومیه است و تسمیه نوافل
یومیه با آنکه بسیاری در شب واقع میشود یا باعتبار آنست که اکثر آن متعلق بصلوات یومیه است اگرچه بعض
متعلق بیومیه نیز است چنانچه ایشان شود در شب یا باعتبار تسمیه مظروف است باسم اشرف ظرفین
و در این نیز چند بحث است مبحث اول در عدد رکعات نوافل یومیه است بدانکه نوافل یومیه سی و چهار
رکعت است ضعف رکعات فرایض یومیه هشت رکعت نافله زوال است که قبل از نماز ظهر ایشان میشود و هشت
رکعت بعد از نماز ظهر و قبل از نماز عصر ایشان میشود و تعبیر میشود از اولی بنافله ظهر و از ثانی بنافله عصر و در
حین نیت هرگاه متعرض این اضافه نشود مطلقا عیبی ندارد با اینکه هشت رکعت را بنیت نافله ظهر
و هشت رکعت را بنیت نافله عصر بعمل آورد بلکه شیخ صدوق در کتاب هدایه مجموع شانزده رکعت را
نافله ظهر دانسته هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از آن قبل از عصر و نقل شده از ابن الجنید

در تقسیم نمازهای مستحبه

که چهارده رکعت را از نافلهٔ ظهر دانسته و دو رکعت را نافلهٔ عصر و این هر دو قول ضعیفست و ممکن هست
که مراد صدوق از ظهر زوال بوده باشد نه نماز ظهر بنابراین مراد این خواهد بود که شانزده رکعت نافلهٔ زوال خواهد
بود چنانچه صاحب کتاب جامع تصریح نموده که شانزده رکعت نافلهٔ زوالست و چهار رکعت نافلهٔ مغرب
است که اتیان میشود بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته است بجای یک رکعت که بعد از نماز عشا است
و آن را نماز وتیره مینامند و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر که مجموع یازده
رکعت میشود و اطلاق نماز شب چنانچه بر هشت رکعت اول میشود اطلاق میشود بر مجموع یازده رکعت و دو
رکعت نافلهٔ فجر است که قبل از فریضهٔ فجر اتیان میشود و آنچه مذکور شد که عدد رکعات نوافل بر سی و چهار
است این در حضر است و اما در سفر پس نصف آن ساقط است پس عدد رکعات این نافله در سفر هفده
خواهد بود و شانزده رکعت نافلهٔ ظهر و عصر و هم چنین نافلهٔ عشا که وتیره بوده باشد ساقط است
لکن این در حق مسافری است که قصر صلوة در حق او متعین بوده باشد و اما مسافری که قصر در حق
او جایز بوده باشد مثل کثیر السفر یا کسی که سفر او مشروع نبوده باشد ظاهر این است که جمیع نوافل در حق
او ثابت بوده باشد مثل حضر و همچنین است هرگاه قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیر بوده
باشد ما بین قصر و اتمام مثل مسافر در مسجد الحرام یا مسجد نبی صلی الله علیه و آله در مدینه یا حایر حسین
علیه السلام یا مسجد کوفه پس مسافر در این اماکن اربعه اتیان بنافلهٔ ظهرین و وتیره میتواند نمود خواه فریضه
را قصر کند یا تمام لکن کلام در این است که این حکم در صورت قصر نمودن فریضه در صورتی است که اتیان
بفریضهٔ مقصوره در نفس این اماکن نماید یا ثابت است اگر چه اتیان بفریضهٔ مقصوره در خارج اماکن
نماید و علی التقدیرین نافله را نیز در نفس اماکن اتیان نماید یا در خارج پس مسئله منقسم بچند قسم
میشود اول آنست که اتیان بفریضه نماید در خود اماکن تمام و ثانی مثل اول است مگر آنکه اتیان بفریضه
نماید مقصوره در این دو صورت نافله ثابتست مثل حضر سیم آنست که اتیان بنافله در خارج نماید
و اتیان بفریضه نماید در نفس اماکن لکن تمام چهارم مثل این است مگر آنکه اتیان بفریضه نماید در نفس
اماکن مقصوره در این دو صورت نیز ظاهر این است که اتیان بنافله تواند نمود پنجم آنستکه اتیان بنافله
در نفس اماکن و بفریضه در خارج سادس آنست که اتیان بهر یک از نافله و فریضه در خارج بوده باشد
و شبهه نیست که در این دو صورت فریضه قصر خواهد بود و این محل کلام نیست و کلام در این است که آیا در
این دو صورت اتیان بنافله جایز هست یا نه هر یک از طرفین خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که حکم بجواز
اقرب بصواب بوده باشد پس در قسم اول اتیان بنافلهٔ ظهرین باید در نفس یکی از اماکن اربعه اگر چه حین اتیان
بنافله ناوی این بوده باشد که اتیان بفریضه در خارج خواهد نمود مقصوره یا آنکه نماز عشا را در خارج
اتیان نمود مقصوره اتیان نمودن نماز وتیره را در نفس اماکن اتیان میتوان نمود و در قسم ثانی که سادس اقسام
است اتیان بهر یک از نافلهٔ ظهرین و ظهرین در خارج اماکن اربعه مینماید لکن در صورتیکه متمکن از اتیان
ظهرین در نفس اماکن بوده باشد پس نافلهٔ ظهرین مثلا در سفر در وقتی ساقط است که قصر در ظهرین

متعین ظهرین

متعین بوده باشد بحدی که مفری از قصر در حق او نبوده باشد اگر چه بتبدیل مکان نماید مگر باقامهٔ عشرهٔ ایام و
ما لحق بها چنین نیست نظر باینکه متمکن هست در آن وقت نماز را در نفس اماکن اتیان نماید تا تمام نماید بنابراین مسافر در
مکهٔ معظمه هرگاه نماز ظهرین را در منزل خود اتیان نماید متعین است که قصر نماید لکن نظر باینکه متمکن هست از اتیان
نماز در مسجد الحرام تماما هذا میتواند اتیان بنافلهٔ ظهر مثلا در منزل خود نماید و بعد از فراغ از نافله نماز فریضه
را در همان منزل مقصوره اتیان نماید و هم چنین است در مدینهٔ مشرفه و کربلای معلی علی مشرفها الاف التحیه
و الثناء پس محصل کلام در این مقام این است که کسی که در یکی از اماکن اربعهٔ مذکوره بوده باشد جایز است در حق
او اتیان بنوافل خواه نافله و فریضه هر دو را در خارج اماکن اتیان نماید یا هر دو را در نفس اماکن یا نافله را در نفس
اماکن اتیان نماید و فریضه را در خارج یا بعکس و در صورت اتیان بفریضه در نفس اماکن خواه اتمام نماید یا قصر
در جمیع صور اتیان بنافلهٔ ظهرین و عشا در حق او مجوز خواهد بود و هم چنین هرگاه کسی از سفر وارد میشود
در دو فرسخی بلد خود مانده زوال بشود هرگاه تاخیر در نافله نماید تا وارد بلد وقت نافله منقضی میشود در این
صورت در حق او جایز است در بین راه نافله نماید و تاخیر در فریضه نماید تا وارد بخانه بشود بلکه اتیان
بنافله و فریضه هر دو در سفر نماید در چنین صورت متمکن از فریضه تا در خانهٔ خود هست بتاخیر در آن اتیان به
اگر چه تا آخر وقت بوده باشد و هم چنین است هرگاه کسی انشای سفر نماید در اول زوال جایز است
در حق او اتیان بنافلهٔ زوال در منزل اگر چه اتیان بفریضهٔ ظهر در سفر نماید و وجه ثبوت نافله در موارد
مذکوره را در مطالع الانوار ایراد نموده ایم **مبحث دوم** در بیان وقت نافلهٔ ظهرین است و در این چند

در بیان وقت نافلهٔ ظهرین است

قول است **اول** و هو اوسع الاقوال آنستکه وقت نافله ممتد است بامتداد وقت فریضه و این قول را صاحب
شرایع و غیره حکایت نموده اند و ما قائلی باین بر نخورده ایم لکن کلام ابی الصلاح در مبحث صلوات
مسنونه اگر چه موهم این است چنانچه محقق فرموده است که اوقات نافلهٔ هر فریضه ممتد است بامتداد آن فریضه
لکن مذکور شده در اوقات فرایض آن مرحوم وقت اجزای نماز ظهر را در حق مختار منتهی میداند برسیدن
ظل شاخص بچهار سبع آن و وقت نماز ظهر را در حق مضطر منتهی میداند برسیدن ظل شاخص مثل
شاخص پس مقتضای جمع ما بین دو کلام او این است که وقت نافلهٔ ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص
مثل شاخص شود لکن در حق مضطر بلی مقتضای کلام ایشان در نماز عصر چنین است لکن در حق مضطر
نظر باینکه وقت نماز عصر را در حق مضطر ممتد میدانند تا غروب و در حق مختار وقت آن را ممتد میدانند
تا بلوغ ظل شاخص مثلی شاخص شود **دوم** آنست که وقت نافلهٔ ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل
شاخص شود و وقت نافلهٔ عصر ممتد است تا آنکه ظل دو مثل شاخص شود و ارباب این قول مختلفند بعضی
استثنا نموده اند نافله را از این دو وقت مقداری را که کفایت فریضتین نماید و بعضی مطلق ذکر نموده اند و
استثنای نموده اند بلکه بعضی تصریح بعدم استثنا نموده **سیم** و هو احسن الاقوال آنست که وقت
نافلهٔ ظهر ممتد است تا اینکه ظل حادث بدو سبع شاخص برسد بعد از تحقق زوال تا این وقت مشترک
ما بین نافله و فریضه است و بعد از آن مختص بنماز ظهر میشود باین معنی که اتیان بنافلهٔ ظهر در این وقت

جایز نخواهد بود نظر بخروج وقت آن دو وقت نافلهٔ عصر باقی است تا اینکه ظل حادث بمقدار چهار سبع شاخص برسد
بعد از آن مختص نماز عصر میشود باین معنی که اتیان بنافله بعد از انقضای این مقدار و قبل از عصر جایز نیست و تحقیق آن
ما بین اقوال قول ثالث است واز جمله امور یکه در این مقام مناسب است که بیان شود دو مطلب است اول آنست که
هرگاه کسی در اول زوال بجهة عارضی ترک نافلهٔ ظهر نمود و نماز ظهر را در اول وقت اتیان نمود و هم چنین ترک نافلهٔ
عصر نمود و نماز عصر را بعد از ظهر بلا فصل بعمل آورد و هنوز ظل حادث مساوی دو سبع شاخص نشده در این وقت
باعث رفع شد میتواند هر دو نافله را بقصد ادا نظر ببقای وقت هر دو و هرگاه فرض شود که رفع باعث
شد بعد از ادای ظهر و قبل از عصر در این صورت آیا میتواند اتیان بنافلهٔ ظهر نماید مقدم بر نماز عصر یا نه نظر
باینکه این نافله است در وقت فریضه و آن قدر که ثابت است جواز این نافله است مقدم بر صلوة ظهر و مفروض
این است که بعد است ظاهر این است که جایز بوده باشد مطلب دوم در تحدید وقت نافلهٔ ظهر و عصر است بحسب
ساعات بدانکه مذکور در بحار در عبره است که زمان بلوغ ظل حادث بدو سبع شاخص وقتیکه شمس در راس جدی
بوده باشد در یکساعت و نیم و هفت دقیقه و بچهار سبع شاخص در دو ساعت و ده دقیقه و در وسط
جدی در یک ساعت و نیم و هشت دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و دوازده دقیقه و در آخر جدی
که اول دلو است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یکساعت و چهل و هفت دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و
دقیقه و در وسط دلو بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یکساعت و نیم و شانزده دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت
و بیست و سه دقیقه و در آخر دلو که اول حوت است بلوغ ظل بدو سبع یک ساعت و نیم و شانزده
دقیقه در این اشتباه است و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و یک دقیقه و در وسط حوت بلوغ ظل بمقدار
دو سبع در یک ساعت و نیم و بیست و چهار دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و هشت دقیقه و در آخر
حوت که اول حمل است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در دو ساعت الا سه دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت
و نیم و سیزده دقیقه و در وسط حمل بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا سه دقیقه و بچهار سبع
در دو ساعت و نیم و هفت دقیقه و در آخر حمل که اول ثور است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت
الا پنج دقیقه در این اشتباه است و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم و هفت دقیقه و در وسط
ثور بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا نه دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم و
پانزده دقیقه است و در آخر ثور که اول جوزا است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و چهل و نه دقیقه
و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و چهل و دو دقیقه و در وسط جوزا بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یکساعت
و سی و هشت دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و در آخر جوزا که اول
سرطان است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و چهل و یک دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و سی و هشت
دقیقه و وسط سرطان مثل وسط جوزا است و آخر سرطان یعنی اول اسد مثل اول جوزا است و وسط
اسد مثل وسط ثور است و آخر اسد یعنی اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط
حمل است و آخر سنبله یعنی اول میزان مثل اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است و آخر میزان

بعمل آورده

یعنی اول عقرب

در بیان نافلهٔ روز جمعه و وقت آن است

یعنی اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و آخر عقرب یعنی اول قوس مثل اول دلو است
و وسط قوس مثل وسط جدی است و در بعضی مواضع اگرچه اشتباه شده لکن بنحوی نیست که منافی با مطلب
بوده باشد بنا بر این عمل بمقتضای آن نمودن در اتیان نوافل بعنوان بعیست مخفی نماند آنچه مذکور شد در وقت
نافلهٔ ظهر یا در غیر روز جمعه است و اما در روز جمعه چنین نیست و هم چنین عدد رکعات نافله
روز جمعه علاوه است از عدد رکعات نافلهٔ سایر ایام بچهار رکعت پس عدد رکعات نافلهٔ روز جمعه
بیست است و اشکالی در این نیست بلکه کلام در وقت اتیان باین بیست رکعت است و احتمالات در این
بسیار است اول آنست که اتیان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال جمعه یعنی در یک فعر ظاهر این است
که جایز بوده باشد در هر وقت از اوقات قبل از زوال که بوده باشد خواه وقت پهن شدن آفتاب یا وقت
بلند شدن آفتاب یا نزدیک بزوال بوده باشد در هر وقت که خواسته باشد مجموع بیست رکعت را بکند
اتیان میتواند نمود دوم آنست که مجموع بیست رکعت را بعد از اتیان نماید قبل از زوال لکن متفرقه این نحو
که خواسته باشد ظاهر این است که جایز بوده باشد لکن افضل اقسام متفرقه آنست که تربیع نموده باین نحو
که شش رکعت را در وقت انبساط شمس یعنی وقت پهن شدن آفتاب در سطح زمین اتیان نماید و شش رکعت را
وقتیکه آفتاب بلند شد اتیان نماید و شش رکعت را نزدیک بزوال اتیان نماید و دو رکعت را متصل بزوال
یعنی بسیار نزدیک بزوال اتیان نماید و بعد از تحقق زوال ظاهر این است که جایز نباشد باین معنی
که جایز نیست تاخیر نماید این دو رکعت را و بعد از زوال اتیان نماید و اگر اتفاقا تاخیر افتاد و زوال شد و اتیان
این دو رکعت نموده باشد قبل از اتیان بفریضه اتیان باین دو رکعت نماز نماید سیم آنست که اتیان نماید
بمجموع بیست رکعت نافله بعد از زوال و قبل از اتیان بفریضه مجتمع بوده باشد یا متفرقه و این قسم اگرچه
از کلام شهید ثانی در شرح لمعه و شرح ارشاد ظاهر میشود جواز آن لکن مختار عدم جواز است چهارم
آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله در میان دو فریضه خواه مجتمع بوده یا متفرقه و این نیز
جایز نیست اگرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام و شهید ثانی در شرح ارشاد تصریح فرموده اند بجواز
پنجم آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت بعد از ادای فریضتین و تشکیکی در جواز این نیست خواه مجتمعه
اتیان نماید یا متفرقه لکن کلام در این است که در این وقت بنیت قضا اتیان نماید یا بنیت ادا اولی
آنست که قصد قربة مطلقه نماید و متعرض ادا و قضا هیچیک نشود ششم تربیع است و این بچند قسم
متصور میشود اول آنست که بعضی از این نافله را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از ادای
فریضتین ثانی آنست که بعضی از آن را بعد از زوال و قبل از فریضه و باقی را فیما بین فریضتین اتیان
نماید ثالث آنست که بعضی را بعد از زوال اتیان نماید قبل از فریضتین و باقی را بعد از فریضتین
و رابع آنست که بعضی را بعد از زوال قبل از فریضه و بعضی از آن را فیما بین فریضتین و بعضی دیگر
را بعد از فریضتین و خامس آنست که بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل
از فریضتین و بعضی را فیما بین فریضتین فقط یا بعد از فریضتین هم اتیان نماید و ظاهر این است که

هیچیک از این اقسام خمسه جایز نبوده باشد بلی اقسام دیگر هست که مفاتیح از جواز آنها نداریم اول آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را فیما بین فریضتین و سه قسم از این منصوص است یکی آنستکه هشت رکعت در مابین فریضتین اتیان شود و ثانی آنستکه شش رکعت فیما بین اتیان شود و ثالث آنست که چهار رکعت فیما بین اتیان شود دوم آنستکه بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را بعد از فریضتین و ثالث آنست که جمع مابین هر سه نماید یعنی بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال لکن فیما بین فریضتین و تتمه را بعد از فراغ از ظهر و عصر اتیان نماید و در بیست این اقسام هم جایز بوده باشد بدانکه مناسب این است که ختم مبحث نافله را بذکر دو مطلب اول آنست مذکور شد که هرگاه کسی اتیان باین بیست رکعت نماید بهر نحو از انحاء مذکوره که بوده باشد مؤدی سنت خواهد بود مکاتبات که تصریح شد بعموم جواز آنها لکن افضل از همه آنست که اتیان شود مجموع بیست رکعت قبل از زوال بترتیبی که مذکور شد باین نحو که شش رکعت در وقت انبساط شمس و شش رکعت وقت ارتفاع آن و شش رکعت قریب بزوال و دو رکعت متصل بزوال و کلام دیگر در این مقام هست این است که هرگاه عید فطر یا عید اضحی اتفاق افتاد در روز جمعه آیا حکم نافله بحال خود باقی است یا نه ظاهر اینکه اتیان بنماز نافله در این دو یوم قبل از نماز عید و بعد از آن مستحب است ظاهر احتمال اول است پس نافله مذکوره بر حال خود باقی است اگرچه در صورت مزبوره بوده باشد و ظاهر این است که نهی منصرف بغیر این نماز بوده باشد مطلب ثانی آنست که مجموع این بیست رکعت نماز از نافله ظهر و عصر این دو نماز است یا از وظیفه روز جمعه است یا شانزده رکعت از نافله ظهر است و چهار رکعت از وظیفه یوم جمعه است ثمره در مقام نیت ظاهر میشود ظاهر احتمال اول است پس ده رکعت اول را بنیت نافله ظهر یا صلوة جمعه بعمل میاورد و ده رکعت باقی را بنیت نافله عصر بکند و اولی این است که بنیت اینکه از نافله فریضتین است یا از وظیفه یوم است مترض هیچیک نشود بلکه مقصود این باشد که چیزیکه شارع مقرر فرموده در این روز بیست رکعت نماز شود امتثالا للطلبه و طلبا لرضاه این نماز را بعمل میاورد مبحث دوم در بیان وقت نافله مغرب است وقت این نافله داخل میشود بعد از انقضای مقداری که کفایت نماز مغرب نماید بعد از تحقق غروب لکن جایز نیست اتیان بنافله مگر بعد از ادای نماز مغرب و در آخر وقت این نافله خلافست پس قول اول مشهور و معروف مابین فقها آنست که وقت آن منقضی میشود بزوال حمره مغربیه و ظاهر محقق در معتبر و علامه در منتهی دعوی اتفاق علمای شیعه است بر این مطلب دوم آنست که ممتد است بامتداد وقت مغرب و این مختار شیخ شهید است در دروس و صاحب مدارک سیم جمع مابین هر دو قول است اول را در حق مختار دوم در حق مضطر و این ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح در کافی نظر باینکه در فصل صلوات مسنونه فرموده است که وقت نافله مغرب ممتد است بامتداد وقت فریضه و در وقت نماز مغرب قائل شده که وقت مختار منتهی میشود بزوال حمره مغربیه و وقت مضطر باقی است تا نصف شب مختار مابین اقوال قول اول است بدانکه

مناسب

مناسب این است که تنبیه شود در این مقام بچند چیز اول آنست که هرگاه کسی فرض شود که دوام باعتبار یا غیره از داد که ترک نافله مغرب نماید و یا بر فضل اتیان بهر دو نماز نمود بلافصل سجده شکر باعث ترک داد که اتیان بنافله مغرب نماید اگر بعد از زوال حمره است اتیان مینماید بنیت قضا و اگر قبل از زوال حمره است ظاهر این است که اتیان بنیت ادا میتواند نمود دوم آنست که مکروه است حرف زدن مابین مغرب و نافله آن و همچنین مابین چهار رکعت سیم سجده شکری که مستحب است بعد از فراغ از فرایض و لیکن اولی این است که اتیان شود بان سجده مقدم بر نافله مغرب مبحث چهارم در بیان مزاحمت نوافل مذکوره است بنست بفرایض و در این چند مقام است اول آنست که نافله ظهر مزاحم این دو نماز میشود در وقت این دو نماز توضیح این اجمال آنست که هرگاه کسی یک رکعت از نافله ظهر را عمدا اتیان نمود و وقت نافله منقضی شد در این صورت جایز است که هفت رکعت دیگر را مزاحم نماز ظهر کرده اند یعنی هفت رکعت را بعد از انقضای وقت نافله اتیان نماید بعد اتیان بنماز ظهر نماید و همچنین است حال در نافله عصر پس هرگاه یک رکعت را قضا عمدا در وقت خود اتیان نمود و وقت این نافله منقضی شد میتواند اتمام بقیه را بنماید مقدم بر نماز عصر و اشکالی در این نیست لکن کلام در این است که آیا این حکم مختص بصورتی است که این شخص باعتقاد سعه وقت نافله شروع بنافله نمود و بعد از اتیان بیک رکعت فساد اعتقاد او منکشف شد یا آنکه مختص باین صورت نیست بلکه حکم ثابت است در صورتیکه قبل از شروع بنماز نافله معتقد این بوده باشد که وقت نافله وسعت ندارد مگر یک رکعت آن را و در این صورت جایز هست یک رکعت را در وقت اتیان نماید و تتمه را در خارج وقت ظاهر این است که حکم در هر دو صورت ثابت بوده باشد و مختص بصورت اول نبوده باشد و لکن این در صورتی است که خروج وقت نافله بعد از اتیان بیک رکعت بوده باشد اما هرگاه قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد این حکم ثابت نیست آیا در این صورت اتمام دو رکعت جایز است یا آنکه قطع آن نماز متعین است ظاهر اول است لکن این صورتی است که باعتقاد سعه وقت شروع بنماز نافله نموده باشد و قبل از اتمام رکوع فساد اعتقاد او ظاهر شود بلکه وقت خارج شود قبل از اتمام رکعت در این صورت اگرچه اتمام دو رکعت جایز نیست یعنی قطع نماز بر او لازم نیست لکن اتمام هم نافله جایز نیست اما هرگاه قبل از شروع بنماز مشخص بوده باشد که متمکن از اتمام یک رکعت در وقت نیست ظاهر این است که شروع بنافله در این صورت جایز نبوده باشد مقام دوم در این است که آیا این مزاحمت در نافله روز جمعه ثابت هست یا نه باین که کسی شروع نمود بنافله روز جمعه باعتقاد سعه وقت بعد از اتمام یک رکعت مشخص شد که وقت نافله خارج شده یعنی وقت فریضه داخل شد بتحقق زوال در این صورت ظاهر این است که مزاحمت نبوده باشد یعنی اتمام نافله روز جمعه جایز نبوده باشد و اما اتمام آن نماز که شروع نموده و بعد از اتیان بیک رکعت وقت خارج شد ظاهر این است که جایز بوده بلکه دور نیست که اتمام آن دو رکعت جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد ملخص مقال آنست که مزاحمت نافله در روز جمعه

در بیان وقت نافله مغرب

در بیان مزاحمت نافله با فریضه

در یوم جمعه

باقی نیست ثابت نیست اگرچه دو رکعت نافله را بلکه هیچ دو رکعت را بعمل نیاورده باشد بلی هرگاه هیچ دو رکعت را
تمام نموده باشد و شروع برکعت دیگر هم نموده باشد در آن وقت وقت نافله خارج شود یعنی وقت
نماز ظهر داخل نشود در اینصورت میتواند آن دو رکعت را تمام نماید تا بیست رکعت تمام شود اگرچه این
مزاحم فریضه نشود **مقام سیم** در مزاحمت نافله مغرب است با صلوة عشا باین معنی که شروع بنماز نافله
مغرب نمود باعتقاد اینکه وقت تمام نافله باقی است بعد از اتمام یک رکعت وقت خارج شود در این صورت
ظاهر این است که اتمام نافله مغرب یعنی چهار رکعت را نتواند نمود ولکن اتمام آنچه که شروع نموده ظاهر
این است که جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد اما این در صورتی
است که قبل از شروع بنماز معتقد سعه وقت نسبت بهر چهار رکعت بوده باشد اما هرگاه چنین نبوده
باشد این منقسم بچند قسم میشود اول آنست که معتقد این هست که بقدر دو رکعت از وقت نافله
باقی است در این صورت ظاهر این است که تواند دو رکعت را اتیان نمود ظاهر این است که میباید در این وقت
قصد این کند که این دو رکعت آخر است دوم آنستکه معتقد این است که وقت وسعت یک رکعت دارد نه دو
رکعت در اینصورت ظاهر این است که شروع بنافله نتواند نمود سیم آنستکه معتقد این استکه وقت
وسعت سه رکعت دارد در این صورت اتیان بدو رکعت میتواند نمود نه علاوه **مبحث پنجم** در بیان بعضی
نمازهای وارده در این وقت است یعنی فیما بین نماز مغرب و عشا و در اخبار تعبیر از این وقت یعنی
بعد از غروب آفتاب تا غروب شفق و هم چنین بعد از طلوع فجر تا طلوع شمس تعبیر از این دو وقت بساعت
غفلت شده و وجه تسمیه این وقت بساعت غفلت چنانچه بعضی اخبار ایمائی دارد بر این آنستکه جنود شیطان
در این وقت غافل میشوند از احوال انسان پس مراد این است که این ساعت ساعتی است که جنود
شیطان از انسان غافل میباشند پس انسان از شر ایشان در این وقت محفوظ میباشند پس دعا و عبادت
در این وقت اقرب باجابت و احری بقبول خواهد بود و حدیثی که اشاره باین شد این است که شیطان
پهن میکند لشکر و جنود لیلیه خود را از برای اغوای عباد الله از وقت غایب شدن شمس تا زوال
شفق که حمره مغربیه است و هم چنین پهن میکند عسکر و جنود نهاریه خود را از وقت طلوع فجر تا طلوع
شمس پس این دو وقت وقت جمع نمودن عسکر و پهن نمودن و منتشر ساختن جنود است بجهت اغوای
خلایق پس در این دو وقت چونکه مستولی نیستند بر خلایق لهذا میتوان گفت که غافل اند از احوال انسان
و چونکه منتشر میسازند این ها را بجهت اغوای ناس لهذا مناسب این استکه در این وقت انسان مشغول
بذکر و دعا شود تا از شر ایشان محفوظ باشد یا آنکه چونکه این دو ساعت ساعت شریفی است و غالب ناس
از شرافت ایشان غافل اند لهذا تسمیه شده بساعت غفلت نظر بغفلت اغلب ناس از برکت و شرافت ایشان
یا آنکه چون شیطان در این دو وقت جنود خود را متفرق میسازد بجهت اغوا و اغفال ناس از طاعت الهی جل
شانه و باین مناسبت تسمیه شده بساعت غفلت علی ای حال مقصود در این مقام اشاره است
ببعض نمازهای وارده در این وقت که عبارت از بعد نماز مغرب و قبل از نماز عشا است و در این مقام اقتصار

در بیان ساعت غفلت

میشود بچند نماز **اول** چهار رکعت نافله مغرب است که بیان شد **دوم** نمازی استکه مشهور شده در السنه بصلوة
غفیلة و این نماز دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد این آیه را بخواند و ذا النون اذ ذهب مغاضبا
فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه
من الغم وکذلك ننجی المؤمنین و در رکعت ثانیه بعد از حمد این آیه را بخواند وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا
هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب
مبین عبارت حدیث بعد از این این است فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه وقال اللهم انی اسالك بمفاتح الغیب
التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا ویقول اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی
فاسئلك بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی وسال الله حاجته اعطاه الله ما سال
این است عبارت حدیث و قوله علیه السلام وان تفعل بی کذا وکذا اشاره است باینکه حاجت خود را در آن وقت
ذکر نماید و قوله علیه السلام در آخر الحدیث وسال الله حاجته اشاره بر این است که حاجت خود را دو مرتبه در دو
وقت ذکر نماید گویا نکته در تکرار این بوده باشد که یک مرتبه متوسل میشود بذات اقدس جل شانه در
قضای حاجت خود بمعونت شفاعت بمفاتح الغیب یعنی چیزهائی که موجب توصل بغیبات است از
اسم اعظم الهی و غیره از جمله چیزهائی که عالم بانها نیست مگر باری تعالی جل شانه و باین اشاره است
بقوله علیه السلام بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت تا آخر و مرتبه دیگر وسیله قضای حاجت خود قرار میدهد
سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه وآله الطاهرین را و باین اشاره است قوله علیه السلام فاسالك
بحق محمد وآله الخ و قوله علیه السلام وسال الله حاجته ممکن استکه مراد این بوده باشد که ذکر حاجت خود نماید بعد از انکه
کنت تعلم حاجتی باین نحو انت ولی طلبتی تعلم حاجتی وهی ان تغفر لی ذنوبی وتجعلنی ممن اخترتهم لدینك وخلقتهم
لجنتك وتنبهنی فی قرب الطارق للوفود علیك وتحشرنی فی زمرة اولیائك الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
و هر مطلبیکه خواهد ذکر نماید انرا تفتیش بکند پس فاسئلك بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی و ممکن
است که مراد این باشد که ذکر حاجت خود نماید در آخر این نحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلك
بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی آن وقت ذکر حاجت خود نماید و احتمال سیم آنستکه قوله علیه
السلام وسال الله حاجته اشاره بوده باشد بتفسیر کذا وکذا در آنچه ذکر نموده وان تفعل بی کذا وکذا و این بعید
است اگرچه مراد این بوده میبایست در حینا ذکر شده باشد و احتمال چهارم آنست که مراد این بوده
باشد بعد از فراغ از نماز سؤال حاجت خود نماید بنا بر این وسال الله حاجته عطف خواهد بود بر صلی
که در اول حدیث مذکور است و اول حدیث این است من صلی بین العشائین رکعتین قرء فی الاولی
الحمد و قوله وذا النون اذ ذهب مغاضبا الی قوله وکذلك ننجی المؤمنین وفی الثانیة الحمد وقوله وعنده
مفاتح الغیب الآیة فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه الی آخر الحدیث حاصل معنی حدیث بنا بر این چنین خواهد
بود کسیکه میان نماز مغرب و عشا دو رکعت نماز کند باین کیفیت که مذکور شد و سؤال کند حاجت خود
را بعد از نماز هرگاه چنین نماید خداوند عالم اجابت حاجت او خواهد فرمود و حاجت او را باو خواهد داد

در بیان نماز غفیله است

در تفسیر نماز غفیله ... در بیان بعضی حدیث وارد در آن

الی آخر الآیة

و هرگاه جمع ما بین هر دو نماید بهمه احتمالات حدیث عمل کرده خواهد بود باین نحو که بجای وان تفعل بی وکذا وکذا
ذکر حاجت خود نماید و همچنین بعد از انکه گفت تعلم حاجتی سؤال حاجت خود نماید و اعاده ان نماید بعد
از انکه گفت لما قضیتها و همچنین بعد از فراغ از نماز و اگر چنین نماید اشمل و اتقن خواهد بود مخفی نماند
انچه مذکور شد در بیان کیفیت و حقیقت این نماز بود و کلامی که در این مقام هست در حکم انستکه ایا این
نماز را ما بین نماز مغرب و عشا میتوان بعمل اورد یا نه و تحقیق در این مقام تفصیل در مقال است پس میگوییم اتیان
باین نماز یا قبل از زوال سرخی است که در جانب مغرب هم میرسد بعد از غروب یا بعد از ان و در صورت اول یا اقتصار
مینماید بهمین دو رکعت یا جمع میکند ما بین ان و چهار رکعت نافله مغرب و در صورت ثانیه یا این دو رکعت
نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب یا در وسط ان اتیان مینماید یا بعد از ان پس اقسام مسئله شش است
اول انستکه اتیان باین نماز نماید قبل از زوال حمره مغربیه و اقتصار نماید بر ان دویم انستکه جمع نماید
ما بین ان و نافله مغرب لکن این نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب در این دو صورت ظاهر این است اتیان
باین نماز میتوان نمود سیم انستکه جمع نماید ما بین این نماز و نافله مغرب لکن اتیان باین نماز نماید ما بین نافله
مغرب مشتمل است که این قبل از زوال حمره مغربیه خواهد بود و این قسم نیز ظاهر این است که جایز بوده باشد چهارم
انستکه اتیان نماید باین دو رکعت بعد از چهار رکعت نافله مغرب لکن قبل از زوال حمره مغربیه این نیز دور
نیست که جایز بوده باشد پنجم مثل چهارم است مگر اینکه اتیان باین دو رکعت بعد از زوال حمره مغربیه
بوده باشد ششم انستکه اقتصار نماید باین دو رکعت لکن بعد از زوال حمره مغربیه این دو قسم ظاهر این است
که جایز نبوده باشد پس اتیان باین دو رکعت در چهار صورت که اول مذکور شد عیبی نیست لکن اینها مختلف
میباشند در قوت و ضعف باین معنی که دو صورت اول حکم بجواز کمال قوت دارد و در صورت ثالثه اگر چه جایز است
لکن مثل این دو صورت در قوت نیست چنانچه جواز در صورت ثالثه اقوی از صورت رابعه است و ممکن است
که هرگاه کسی دو رکعت نافله مغرب را اتیان نماید بکیفیتی که مذکور شد و در ان قصد هر دو نماز کند هم قصد
نافله مغرب و هم قصد این نماز را امتثال نسبت بهر دو نماز بعمل اورده باشد پس ثواب بهر دو نماز خواهد بود انشاء
الله تعالی و وجه جواز این نماز در چهار صورت که مذکور شد و عدم جواز در دو صورت اخیره ظاهر میشود
از مطالع الانوار و از جمله صلوات تداخل ما بین نماز مغرب و نماز عشا نماز معروف بنماز وصیت است که شیخ طوسی ره
کتاب مصباح ذکر فرموده انجناب رسول خدا صلی الله علیه و اله که انجناب در مقام وصیت با امت خود
فرموده که وصیت میکنم شما را بدو رکعت نماز میان نماز مغرب و عشا قرائت کنید در رکعت اولی بعد از حمد
سیزده مرتبه سوره اذا زلزلت و در رکعت ثانیه بعد از حمد پانزده مرتبه قل هو الله احد کسی که این نماز را
بکند در هر ماهی میباشد از جمله متقین و هرگاه در سالی بکند میباشد از جمله محسنین و هرگاه در
هر جمعه بکند میباشد از جمله نمازکنندگان و اگر در هر شب بعمل اورد مزاحم من میشود در بهشت
و ثواب او را خداوند عالم جل شانه کسی حساب نمیتواند نمود و چونکه حدیثی که مشتمل باین
نماز است ضعیف است لهذا ترک این نماز اولی است مگر در صورتیکه اتیان بنافله مغرب نماید یا انکه

در نماز وصیت است

این نماز را

این نماز را مقدم بر نافله مغرب اتیان نماید در این دو صورت ظاهر این است که اتیان باین نماز عیبی نداشته باشد
و از جمله نمازهای وارده ما بین عشائین نمازی است که در دهه اول ذی الحجه الحرام ما بین این دو نماز
وارد شده و این نماز نمازی است که روایت شده از کتاب شفاء الصدور و اقای جناب امام جعفر صادق علیه السلم
که انحضرت فرمودند که جناب رسول الله مرا امر نمود که نباید ترک کنی دو رکعت نماز را میان نماز مغرب
و عشا در دهه ذی الحجه و میخوانی در هر یک از این دو رکعت بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد سوره
قل هو الله احد و این ایه شریفه را وواعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة
و قال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین بعد از انکه این دو رکعت
نماز را میان این دو نماز در این دهه بعمل اوردی شریک خواهی بود با حاج در ثواب ایشان اگر چه
حج نکرده باشی این نماز نیز مثل نماز وصیت است بلکه غرابت سند این اضعف از سند ان است چه این
حدیث را از اصل کتب معتبره روایت ننموده و طاوس بن سعید نقل فرموده این را از کتابی که اشناسد اصل این
کتاب معروف نیست و نیز مصنفان پس اعتماد باین نمیتوان نمود در حکم بجواز این نماز در وقت فضیلة
مگر بنحوی که در صلوة وصیت مذکور شد باین نحو که اقتصار نماید باین نماز و اتیان بنافله مغرب نماید
یا انکه در صورت جمع ما بین هر دو اول اتیان باین نماز نماید بعد بنافله مغرب در این دو صورت عیبی نخواهد
بود چنانچه وجه ان در مطالع الانوار مبین است و از جمله نمازها که متداول شده است در این اعصار میان
نماز مغرب و عشا میکنند نماز هدیه میت است و این مطلقا ماخذی ندارد بلکه تا حال بدستی از برای این
نماز برنخورده ایم مگر انچه کفعمی در مصباح ایراد نموده و ان این است که صلوة الهدیة لیلة الدفن رکعتان فی الاولی
الحمد و ایة الکرسی و فی الثانیة الحمد و القدر عشرا فاذا سلم قال اللهم صل علی محمد و ال محمد و ابعث ثوابها
الی قبر فلان قال و فی روایة اخری بعد الحمد التوحید مرتین و فی الثانیة بعد الحمد الهیکم التکاثر عشرا ثم الدعاء
المذکور و از اینکه اسناد بمعصوم علیه السلم نداده حدیث بودن ان مشخص نیست بلکه ظاهر میشود از عبارة و فی
روایة اخری اینکه انچه اول مذکور شده حدیث است لکن نیز سندی دارد که ملاحظه شود و نیز اشاره بماخذ نشده
که استعلام حال ان توان نمود بعلاوه انکه فایده مدلول ان این است که چنین نمازی در شب دفن میت وارد شده
و اما انکه این نماز میباید ما بین دو نماز کرده شود مطلقا اثری از ان نیست پس اتیان نمودن این نماز ما بین
دو نماز بی وجه است بلی هرگاه این نماز بطریق اجاره بر کسی لازم شود در ان وقت اگر چه مخیر است ما بین اینکه
میان دو نماز این نماز را اتیان کند یا بعد از هر دو نماز لکن در این صورت از محل کلام خارج است نظر باینکه
در اینحالت نافله نخواهد بود بحث ششم در بیان وقت نافله عشا استکه مسمی بوتیره است بدانکه وقت
این نافله ما ظاهر میشود بعد از انکه منقضی شد از مغرب مقدار دیگر کفایت نماز مغرب و نماز عشا نماید بعد
از انکه این مقدار منقضی شد اتیان باین نماز نمیتوان نمود اگر چه اتیان بنافله مغرب نموده باشد پس لازم نیست
انتظار انقضای زمانی که کفایت نماز نافله مغرب نماید بلکه بعد از انقضای مقدار هفت رکعت اگر چه در اول
وقت اتیان شده باشد بلا فصل اتیان بنافله عشا جایز است و وقت این نماز ممتد است با متداد وقت

در نماز دهه ذی الحجه الحرام

نماز هدیه میت

در وقت نافله عشا است

عشا محقق در معتبر و علامه در منتهی بر این ادعای اتفاق فقها فرموده اند پس مقتضای این کلام اینست که هرگاه
تاخیر نماز عشا متوجه تا آخر وقت آن بجهت دیگر فارغ از نماز عشا شود در نصف شب پس وقت این نافله منقضی شده
باشد ظاهر این است که چنین بوده باشد پس مناسب این است که گفته شود وقت این نافله ممتد است بامتداد
وقت عشا بعلاوه آنکه کفایت این نماز نماید دو رکعت بعد از نماز عشا ایستاده شود در آخر وقت خود و جمیع نوافل
مذکوره و غیرها ایستاده بجا آورد و حال قیام با تمکن افضل از نشسته است در حال جلوس و هرگاه با تمکن
از قیام اختیارا بجلوس نماید مستحب این است که بجای هر رکعتی دو رکعت نشسته نماید مگر این نماز که چنین نیست
بلکه جلوس در آن متعین است و مخفی نماند اگرچه وقت این نماز بعد از فراغ از نماز عشا است لکن اولی اینست که ایشان
باین نماز نماید بعد از هر نمازی که در این شب ایشان نماید تا نصف شب **مبحث هفتم** در بیان کیفیت قرائت در این نماز است
میگوئیم بعد از قطع بر اینکه در این نماز مثل سایر نوافل مذکوره اقتصار بحمد و سوره توحید میتوان نمود بلکه اقتصار بحمد
تنها نیز میتوان نمود لکن کلام در قرائت موظفه در خصوص این صلوة است و این بسه طریق روایت شده اول آنست
که قرائت شود در این دو رکعت نماز صد آیه از قرآن ظاهر این است که امتثال حاصل است بقرائت صد آیه در دو رکعت
خواه بالمساوات بوده باشد که نصف در هر رکعت اولی و نصف در ثانیه و خواه بالتفاوت و در هیچیک آیات فاتحة
الکتاب را از جمله آن صد آیه محسوب میتوان نمود و اگر محسوب نماید اوفق خواهد بود دوم اینست که ایشان نماید این دو
رکعت را بسوره واقعه و اخلاص که سوره اولی در رکعت اولی و ثانیه در ثانیه قرائت نماید و فیها ظاهر چنین
خواهد بود سیم آنست که ایشان شود بسوره ملک و اخلاص **مبحث هشتم** در وقت نماز شب است بدانکه آخر وقت نماز عشا
متصل است باول وقت نماز شب پس بعد از آنکه نصف اول شب منقضی شد وقت آن نماز شب داخل میشود و اول
وقت نماز شب اول نصف آخر شب است و وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم این نماز بر نصف شب
جایز نیست مگر در حق مسافری که مظنه او بوده باشد که متمکن از ایشان نماز شب بعد از نصف شب نخواهد بود
خواه باعتبار مشقت سفر بوده باشد یا باعتبار غلبه نوم یا امر دیگر در این صورت جایز است در حق چنین
کسی ایشان نماید بنماز شب قبل از نصف شب و هم چنین است هرگاه کسی مظنه عدم تمکن از نماز شب در وقت
آن داشته باشد باعتبار غلبه نوم خواه جوان بوده باشد یا پیر خواه در فصل تابستان بوده باشد یا زمستان
خواه در سفر بوده باشد یا در حضر و هم چنین هرگاه مظنه جنابت داشته باشد در وقت و متمکن از غسل
نبوده باشد اگرچه در حضر بوده باشد در جمیع این صور ایشان بنماز شب را اول شب میتواند نمود و اینها در
صورتی است که مظنون او بوده باشد که متمکن از اصل نماز شب نبوده باشد و اما هرگاه معتقد این
بوده باشد که متمکن از نماز شب در وقت آن هست لکن نه بر وجه کمال مثل اینکه مراد و مرد داشته باشد
ایشان بنماز شب در اول شب تمام و بقبله با آنکه ایشان نماید بعد از نصف شب در محمل در بین راه
نشسته یا بر روی چهار پا ظاهر این است در چنین صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب جایز نبوده باشد
بلکه جواز تقدیم در صورتی است که متمکن از آن در وقت مطلقا نبوده باشد و اما تقدیم نماز شب در
حق کسیکه خائف از جنابت بوده باشد با اعتقاد عدم تمکن از غسل ظاهر این است که مختص نبوده باشد بصورتی

در بیان وقت نماز شب

کرمتمکن

که متمکن از تیمم نبوده باشد بلکه با تمکن از تیمم ظاهر این است که تقدیم مجوز بوده باشد پس در این صورت این شخص مخیر خواهد
بود ما بین اینکه نماز شب را در اول شب ایشان نماید با وضو یا آنکه در آخر شب ایشان نماید با تیمم بدل از غسل جنابت
بعد از آنکه این مطالب معلوم شد میگوئیم مناسب این است که در این مقام تنبیه شود بر چند مطلب **مطلب اول**
این است در صورت تقدیم نماز شب در صورت مسطوره معین است که باید در شب ایشان شود نه در روز یعنی قبل
از غروب ایشان نمیتواند نمود بلکه معین است در شب ایشان شود بلکه لازم است که بعد از تمام موجب عشا ایشان
نماید پس مقدم بر دو نماز یا در بین دو نماز ایشان نمیتواند نمود **دوم** اینست هرگاه چنین کسی ایشان بنماز شب
نمود در اول شب و متمکن از ایشان شد ایشان آن در آخر شب ظاهر این است که ایشان بنماز شب ثانیا نتواند
نمود **سیم** اینست که این نماز در صورت تقدیم ظاهر این است که ادا بوده باشد پس بنیت ادا ایشان میتواند
نمود بنابراین ظاهر میشود که وقت نماز شب در حق چنین اشخاص داخل میشود بعد از فراغ از ادای نماز مغرب
و عشا و در حق غیر داخل میشود بعد از انقضای نصف لیل **چهارم** اینست که تقدیم نماز شب در صورت مذکوره
مشروط بر این نیست که معتقد عدم تمکن از قضا بوده باشد بلکه میتواند مقدم داشت اگرچه با اعتقاد تمکن
از قضا باشد لکن ظاهر این است که قضا افضل از تقدیم بوده باشد **پنجم** اینست که حکم بجواز تقدیم مختص
هشت رکعت از نماز شب نیست بلکه بالاضافه بشفع و وتر نیز ثابت است لکن حکم تقدیم مختص یازده رکعت
میباشد نسبت بدو رکعت نافله فجر ثابت نیست اگرچه فرض شود که متمکن از ایشان آن در وقت خود نبوده باشد
ششم اینست که وقت نماز شب ممتد است تا طلوع فجر صادق و بعد از آنکه فجر طالع شد قبل از ایشان بفریضه
ایشان باین نماز جایز نیست مگر در صورتی که چهار رکعت آنرا کرده باشد و فجر طالع شود در این صورت جایز
است مزاحم بساز دیقیه این نماز فریضه فجر را و لکن این در صورتی است که با اعتقاد سعه وقت نسبت بمجموع
نماز شب شروع بنماز نموده باشد بعد از آنکه ایشان بچهار رکعت نماید اعتقاد او ظاهر شود و اما هرگاه قبل
از شروع مشخص بوده که وقت وسعت همه نماز را ندارد اگرچه بعنوان اختصار بوده باشد در چنین صورت ایشان
بنماز شفع و وتر نماید و هشت رکعت را بعد از نماز صبح قضا نماید بتفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود در
این مقام چند احتمال است اول آن است که مکلف قبل از شروع در نماز شب معتقد این است که مقدار باقی از شب
کفایت همه نماز شب را نخواهد نمود دوم آنست که مکلف معتقد این است که مقدار باقی از شب کفایت نماز شب را
مینماید سیم آنست که معتقد اتساع وقت و عدم اتساع هیچیک نبوده باشد در قسم اول و ثالث شروع
بنماز شب بطریق معهود میتواند نمود پس اگر فجر طالع نشد تا آنکه نماز شب را تمام نمود در این صورت کلامی نخواهد
بود و اگر فجر طالع شد قبل از اتمام نماز شب خالی از آن نیست که طلوع فجر یا بعد از ایشان بچهار رکعت خواهد
بود یا قبل اگر بعد از ایشان بچهار رکعت است جایز است نماز شب را تمام کند قبل از نماز صبح ظاهر این است
که در این صورت لازم نبوده باشد که در رکعات اقتصار بحمد تنها نماید مگر در صورتیکه چهار رکعتی که ایشان نموده
قبل از فجر ایشان نموده باشد بحمد تنها با اینکه لازم نبود ایشان بحمد تنها نماید مثل اینکه قبل از شروع در نماز
معتقد این بود که وقت وسعت نماز ندارد مگر بمقدار یازده رکعتی که اقتصار شود در آنها بحمد تنها در این صورت حکم است

جایز است اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر هرگاه اقلا چهار رکعت قبل از فجر بجا آورده

که گفته شود اگر بعد از فجر اتیان میشود لازم است که انقضا رسد در آن بجهتها و اگر طلوع فجر قبل از اتیان به چهار
رکعت بوده باشد اگرچه در رکعت چهارم بوده باشد اتمام نماز شب بر وجه قبل فجر جایز نیست پس ترک نماز شب نموده
بعد از اتیان بنافله صبح نماز صبح را بعمل می آورد و بقیه از نماز شب را بعد قضا خواهد نمود و اگر طلوع صبح در حین
اشتغال برکعت ثالثه یا رکعت رابعه بوده باشد یا معین است قطع این نماز نماید یا جایز است اتمام این دو رکعت
یا عدول مینماید بنافله فجر یعنی این دو رکعت را فرا میدهد که نافله فجر است و اتمام مینماید بنافله فجر ظاهر این است
که قطع لازم نبوده باشد و عدول نیز جایز نبوده باشد پس اتمام آن دو رکعت بهمان قصدی که شروع نموده جایز خواهد
بود و اما صورت دویم یعنی قبل از شروع بنماز شب معتقد این بوده باشد که قدر باقی از شب کفایت نماز شب را نمیکند
در این صورت ظاهر این است که شروع بنماز شب بطریق مشهور نتواند نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که چهار رکعت
را قبل از صبح اتیان میتواند نمود بلکه در این صورت عدول مینماید از نماز شب بشفع و وتر مخفی نماند اتمام نماز شب
بعد از طلوع فجر در صورتیکه چهار رکعت از نماز شب را اتیان نموده باشد قبل از فجر مخصوص باین نیست که طلوع فجر در
حال اشتغال بنماز شب شود بلکه حکم ثابت است اگرچه چهار رکعت از نماز شب را کرده باشد در اول وقت
نماز شب و تتمه را تاخیر نمود که بعد اتیان نموده باشد و خوابید یا مشغول بمطالعه یا شغل دیگر شد و وقتی مطلع شد که
صبح طالع شده در اینصورت بقیه نماز شب را قبل از اتیان بفریضه میتواند نمود هفتم آنست که در صورتیکه مکلف باعتقاد
مظنه ضیق وقت اتیان بنماز شفع و وتر نمود بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که وقت باقی کفایت همه
همه نماز شب را مینماید ظاهر این است که اعاده شفع و وتر بعد از اتیان هشت رکعت نماز شب ضرور نبوده
باشد بلکه جواز اعاده آن محل تشکیک است هشتم در حدیث صحیح وارد است هر کسی که برخیزد قبل از صبح
و اتیان نماید بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح ثبت میشود در نامه عمل او نماز شب بدانکه در اینمقام
چند احتمال است اول آنست که کسی در اول شب عازم بود که در آخر شب برخیزد و تمام نماز شب را بعمل آورد بعد
از آنکه بیدار شد مشخص شد که مقدار باقی از شب کفایت همه نماز شب را نمیکند دویم آنست که کسی در اول
شب قصد نداشت که نماز شب کند بعد از آنکه از خواب بیدار شد قبل از طلوع فجر در وقت او گرفت که اتیان
بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید سیم آنست که در اول شب عازم این بود که آخر شب برخیزد
و اقتصار نماید بهمان شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر مقتضای این حدیث صحیح آنست که در جمیع این احتمالات
مذکوره هرگاه اتیان بشفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید نماز شب در حق او محسوب خواهد بود مبحث نهم
در بیان کیفیت نماز شب است بدانکه نماز شب یازده رکعت است با دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و در کیفیت
اول چند طریق نقل شده اول آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت
دویم بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و هو اقصرها دویم آنست که در هر رکعت بعد از حمد سی
مرتبه قل هو الله احد و در دو رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند چهارم
بخواند و هو افضلها سیم آنست که در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد
آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد سی مرتبه و در رکعت ثانیه سوره قل یا ایها الکافرون یکمرتبه
بخواند قول سیم مذکور در کلام شیخ مفید است و قول چهارم مذکور در کلام شیخ بهائی است رحمهما الله تعالی

مقدمه

در کیفیت نماز شب

و نماز

و نماز حال که بعد از این دو قول را جناب بر بخوده ایم و شش رکعت دیگر را اگر بخواهد اتیان نماید به سور مطوله و اگر
نخواهد هر سوره که خواهد بعد از حمد تلاوت نماید در هر رکعت خواست اگر همه را بحمد و قل هو الله احد اتیان نماید جایز است
و مستحب است بعد از فراغ از قرائت سوره توحید در هر نماز که باشد بگوید کذلک الله ربی و سنت است بعد از
فراغ از هر دو رکعت از این هشت رکعت این دعا بخواند اللهم انی اسئلک و لم یسئل مثلک انت موضع مسئلة
السائلین و منتهی رغبة الراغبین ادعوک و لم یدع مثلک و ارغب الیک و لم یرغب الی مثلک انت مجیب
دعوة المضطرین و ارحم الراحمین اسئلک بافضل المسائل و انجحها و اعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم
و باسمائک الحسنی و امثالک العلیا و نعمک التی لا تحصی و باکرم اسمائک علیک و احبها الیک و اقربها
منک وسیلة و اشرفها عندک منزلة و اجزلها لدیک ثوابا و اسرعها فی الامور اجابة و باسمک المکنون
الاکبر الاعز الاجل الاعظم الاکرم الذی تحبه و تهواه و ترضی به عمن دعاک به و استجبت له دعاءه و حق
علیک ان لا تحرم سائلک و لا ترده و بکل اسم هو لک فی التوریة و الانجیل و الزبور و الفرقان العظیم
و بکل اسم دعاک به حملة عرشک و ملائکتک و انبیاؤک و رسلک و اهل طاعتک من خلقک ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعجل فرج ولیک و ابن ولیک و تعجل خزی اعدائه مخفی نماند که این دعا دعای
عظیمی است در هر وقت از اوقات بلکه در قنوت صلوات کسی حاجتی داشته باشد خواندن این دعا بجهة
انجاح حاجت بسیار مناسب است بشرطیکه با حضور قلب و خشوع و با معرفت بوده باشد بدانکه مستحب است
بعد از فراغ از رکعت دویم و رکعت هشتم تسبیح سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام بعد از آن شروع بنماز شفع
نماید در هر رکعت بعد از فراغ از قرائت حمد سوره توحید بخواند و در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائت قبل از رکوع
مثل سایر نمازها قنوت مستحب است و قول بعدم ثبوت قنوت در نماز شفع ضعیف است و بعد از فراغ از آن نماز
سنت است که این دعا بخواند الهی تعرض لک فی هذا اللیل المتعرضون و قصدک فیه القاصدون و امل
فضلک و معروفک الطالبون و لک فی هذا اللیل نفحات و جوائز و عطایا و مواهب تمن بها علی من
تشاء من عبادک و تمنعها من لم تسبق له العنایة منک و ها انا ذا عبیدک الفقیر الیک المؤمل فضلک
و معروفک فان کنت یا مولای تفضلت فی هذه اللیلة علی احد من خلقک و عدت الیه بعائدة من عطفک
فصل علی محمد و آل محمد الطیبین الطاهرین الخیرین الفاضلین و جد علی بطولک و معروفک یا رب
العالمین و صلی الله علی محمد خاتم النبیین و آله الطاهرین و سلم تسلیما ان الله حمید مجید اللهم
انی ادعوک کما امرت فاستجب لی کما وعدت انک لا تخلف المیعاد و بعد از آن شروع نماید بنماز وتر و
افتتاح آن نماید بتکبیرات افتتاحیه و ادعیه معهوده و اگر بخواهد اقتصار نماید بر نیت و تکبیرة الاحرام
بعد از فراغ از قرائت فاتحة الکتاب سه مرتبه سوره توحید بخواند و بعد از فراغ از هر مرتبه کذلک الله ربی
مناسب است و اگر اقتصار بیک مرتبه نماید بعد از فراغ از مرتبه سیم با یکی بس است و بعد از آن سوره قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس بخواند مناسب این است بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ برب الفلق
و همچنین بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و سوره را تمام نماید بعد از آن شروع نماید

در کیفیت نماز وتر

بقنوت تطویل در قنوت در جمیع صلوات امری است بغایت مطلوب و صفتی است در نهایت محبوب خصوصا در قنوت وتر
و نماز شب که وقت خلوت و تخاطب با معبود است و محل عرض مطلب و مناجات با قاضی الحاجات است از جمله خطابی
که جناب موسی بن عمران علیه السلام از جانب رب العزة تعالی شانه مشرف بشرف افتخار شده خطابی است که حاصل
مضمون آن این است ای پسر عمران کسی که در همه شب خواب میکند خود را از سعادت و شرافت ذکر و مناجات
با ما محروم مینماید اگر ادعا نماید که محبت با ما دارد این ادعا از او دروغ و بی اصل خواهد بود یا چنین نیست
که هر کس حب محبوبی در قلبش وجود داشته باشد پس نیست با کمال الشوق طالب خلوت با محبوب خود میباشد خلوتی بهتر
از شب کی ممکن خواهد شد که کافه ناس در خوابند مگر کسانی که لذت مناجات با خالق ارضین و سموات
جل جلاله بذائقه ایشان رسیده هر کس استراحت خود را در خواب میدانند مگر این اشخاص که عین استراحت و محض
لذت خود را در اشتغال مناجات و تضرع و ابتهال بدرگاه قاضی الحاجات میدانند مجملا تطویل در قنوت در جمیع
صلوات خصوصا در قنوت نماز شب لا سیما در قنوت وتر مطلوب و محبوب است و هر دعا که خواهد میتواند
خواند و بهترین ادعیه مناجاتهای وارده از ائمه اطهار است خصوصا ادعیه صحیفه کامله و سایر مناجاتهای
آن مفخر اهل عبادة بدانکه آداب خصوص قنوت وتر سه چیز است اول دعا در حق چهل نفر از برادران دینی احادیث
در فضیلت دعا در حق چهل نفر از برادران دینی اگر چه بسیار است اما در خصوص قنوت وتر تا حال مجد دیدی در این باب بنظر
نخورده ایم لکن عموم احادیث وارده شامل این مقام هست که جابر کفایت در خصوص توظیف در قنوت وتر نمیکند لکن
فتوی بنا بر جماعتی از اجله فقهاء نور الله تعالی مراقدهم کفایت میکند در امثال این مقام پس حکم باستحباب دعا در حق چهل
نفر از برادران دینی در خصوص قنوت وتر بعید نیست و ظاهر این است تادیه سنت مخصوص به این نیست که میباید چهل
نفر مومن از اموات بوده باشند بلکه امتثال چنانچه بدعا در حق چهل نفر از اموات حاصل میشود حاصل میشود بدعا در حق
چهل نفر از احیا یا مشترک مابین احیا و اموات و ظاهر این است که تادیه سنت منحصر در این نیست که میباید چهل نفر
مرد بوده باشند و چهل زن یا بعضی زن و بعضی مرد کفایت میکند در این باب بلی هر گاه در حق زن نیز دعا کند
در همین قنوت لکن آنها را از عدد چهل حساب ننماید باکی نیست و ظاهر این است تادیه سنت موقوف بر این نیست
که چهل نفر عادل بوده باشند پس اگر کل فاسق بوده باشند یا بعضی فاسق و بعضی غیر فاسق ظاهر این است که کفایت
مینماید در تادیه سنت مخفی نماند که امتثال موقوف بر این نیست که دعا بجهت غفران ذنوب بوده باشد بلکه
چنانچه سنت مؤدی میشود بدعا در مغفرت ذنوب در حق جمیع هم چنین مؤدی میشود بدعا در سعه رزق در حق
همه چنانچه مؤدی میشود بدعای مغفرت ذنوب در حق بعضی و در سعه رزق نسبت به دیگری یا طلب مغفرت نسبت
ببعضی و سعه رزق نسبت به دیگری و ادای دیون نسبت بثالث مجملا مناط دعا است در حق چهل مومن
خواه در امور متعلق بدنیا بوده باشد یا در امور متعلق باخرت یا مختلف این باعث این میشود که دعائیکه
در حق خود میکند دعای او مستجاب شود خواه دعا بجهت خود مماثل دعائی بوده که در حق غیر کرده یا مخالف
دوم از امور ثلثه که از آداب خصوص قنوت وتر میباشد استغفار است پس مناسب این است بعد از آنکه از دعا
در حق چهل نفر فارغ شد هفتاد مرتبه استغفار نماید خواه بلفظ استغفر الله ربی و اتوب الیه بوده باشد یا [بلفظ]

در بیان آداب قنوت وتر است

دعا در حق چهل نفر در قنوت وتر

استغفار در قنوت وتر

ربی باین

ربی باین نحو استغفر الله و اتوب الیه یا باسقاط لفظ جلاله بگوید استغفر ربی و اتوب الیه و یا بگوید استغفر الله و اساله
التوبة یا جمع کند مابین اثنین یا ثلثه یا اربعه باین طریق که اول بیست دفعه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و بعد
هفتاد را تمام نماید بهمین طریق یکی مثلا و اگر هفتاد مرتبه بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی ظاهر این است که امتثال
بعمل آمده باشد و از جمله آداب این استغفار است که در حین استغفار دست چپ خود را بلند کند نگاه دارد
و بدست راست ضبط عدد استغفار نماید و بعد از فراغ از هفتاد مرتبه مستحب است که هفت مرتبه بگوید هذا
مقام العائذ بک من النار و بعد از آن هفت مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی و جرمی
و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه و بعد از آن بگوید رب اسأت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای
یا رب جزاء بما کسبت و هذه رقبتی خاضعة لما اتیت و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا
حتی ترضی لک العتبی لا اعود سیم از امور ثلثه این است که بعد از آنکه از استغفار فارغ شد سیصد
مرتبه بگوید العفو جایز است بنصب او و چنانچه جایز است رفع آن و بنا بر نصب مفعول فعل محذوف است ای
اسالک العفو عن ذنوبی او استدعی منک العفو و بنا بر رفع این لفظ مبتدای محذوف الخبر خواهد بود
ای العفو مطلوبی منک او من صفاتک و در صورتیکه جمع مابین هر سه نماید اتیان کرده خواهد بود بافضل
افراد و در صورت اقتصار ظاهر این است که جمع مابین دعا در حق چهل نفر از برادران دینی
و هفتاد مرتبه استغفار اکمل از دو تای دیگر بوده باشد چنانچه جمع مابین دعا در حق چهل نفر و سیصد
مرتبه العفو بوده باشد یا جمع مابین استغفار و سیصد مرتبه العفو و در صورت اقتصار بیکی دور نیست که اقتصار
بهفتاد مرتبه استغفار بهتر از اقتصار بر یکی از دو تای دیگر بوده باشد مگر در صورتیکه دعا در حق
چهل نفر طلب مغفرت ذنوب آنها از غفار ذنوب بوده باشد در اینصورت دور نیست که اقتصار به دعا در حق چهل
نفر اولی خواهد بود نظر باحادیث مستفیضه از جمله آنها حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام روایت نموده از ابراهیم بن هاشم
که فرموده دیدم عبدالله بن جندب را در عرفات ندیدم در عرفات کسی را بحالت او دو دستش بلند بود بسوی آسمان
اشکهای چشم او جاری بود بحدیکه بزمین میرسید بعد از آنکه مردم متفرق شدند باو گفتم یا ابا محمد ندیدم کسی را مثل
حالتیکه از تو دیدم در جواب من گفت قسم بخداوند عالم جل شانه دعا نکردم مگر در حق برادران خود نظر باینکه
از مولا و سرور خود موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که فرمود هر کس دعا کند در حق برادر خود در حال غیاب او
ندا کرده میشود از جانب رب العزة که از برای تو باد صد هزار برابر آنچه که برای برادر دینی خود خواستی
پس خوش نداشتم که بگذارم صد هزار برابری که خداوند عالم ضامن او شده باشد برای مطلبی که خود بجهت خود
خواهم نمایم که مستجاب خواهد شد یا نه بنا بر این هر گاه طلب مغفرت از حضرت رب العزة در حق چهل نفر از برادران
دینی خود نماید چندین هزار مقابل آن از جانب رب العزة بجهت او عطا خواهد بود پس این شخص در این حالت در حکم
مستغفرین فی الاسحار خواهد بود و بعد از فراغ از قنوت برکوع رفته بعد از رفع راس از رکوع مستحب است که این
دعا را بخواند هذا مقام من حسناته نعمة منک و شکره ضعیف و ذنبه عظیم و لیس لذلک الا رفقک و رحمتک
فانک قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل صلی الله علیه و آله کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون

سیصد مرتبه العفو در قنوت وتر

بلغ

لما الهجوعی و قل قیامی و هذا السحر و انا استغفرك استغفار من لا یجد لنفسه نفعا و لا ضرا و لا حیوة و لا نشورا بعد
ازان بسجود رفته رکعت را اتمام نماید ای برادر عزیز از خواب غفلت بیدار شو و خرقه مستی از گوش هوش دور کن بدانکه
انچه مذکور شد تا این مقام از اول در کیفیت نماز نسبت بمنزله بدن و کالبد است و از برای ان روحی است که بان است حیوة
و بقا و نما و صفای ان و ان توجه و التفات است در جمیع افعال و اقوال بجناب معبود عظیم متعال با نهایت خضوع و خشوع
و اقبال تام و این است اشاره بقوله علیه السلام الصلوة معراج المؤمن و چنانکه کالبد انسانی و بها و صفای ان بروح است
و این بدن با عدم روح شئ است باطل و جثه ایست زایل چنین است حال صلوة با عدم توجه و اقبال بجناب حضرت ذو
الجلال که بمنزله روح است و عمده محاسنیکه در خصوص شب چیزی هست که در غیر ان نیست انست که چونکه عساکر
نوم مستولی بحواس و مشاعر اغلب ناس شده هریك بر بستر استراحت اسوده اغلب بلذت نوم خود را از لذت ثمرات
خلقت انسانی محروم و برخی بمسرت التذاذ بمحبوب بی اعتبار خود را اسرمایه اعتبار بی اعتبار نموده لهذا در این وقت
عوائق تخاطب با معبود کمتر و مواقع مناجات با قاضی الحاجات نادر است انکس که لذت توجه بساحت عظمت کبریا
و حلاوت التفات بر پیشگاه کبریای معدن العظمة مذاقا و سبب تا لبد چنین وقتی است که خود را بسرمایه سعادت دارین
و مصدر افتخار نشاتین رسانیده زنك الام مکتسبه از مساعدت ساحت حضرت از خود دور و التیام جراحات معضله از قلب
محنت قرین بمرهم وصال جهان ارین نماید حجب ظلمه عایقه جمال محبوب متعال را بنالهای جگرسوز و ندبهای دقت اندوز
دفع نموده و ستور مظلمه حاجبه مولمه را باستناد بمسك بذیل معناه و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیك قطع نموده
خود را معلق بعز قدس حضرت ودود سازد و با غایت ترصل بمناجات و مسئلت دوام الاتصال بخدمتك خود را از حضیض
ماتم فرقت محجوبی باوج مسرت وصال محبوب مسرور کرداند چه بلاها است که ببرکت خروج دمعی از عیون در این وقت
ظلوم از خوف و خشیت حضرت معبود جل شانه از اهل ان بلیه مرتفع شد و چه مراتبی است که بدستیاری نالهای بیدار
دران شبها از خوف و غضب حضرت غفار بان میتوان رسید نعم ماقیل ای دانکه ز خویشتن میتوانی گشتن دردهای
جبر ماندهٔ سر بیرون کن انکه اشتفار ورود یافت از جناب امام جعفر صادق علیه السلام وارد است حدیثیکه حاصل معنی ان
این است هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود مگر چشمی که گریستر باشد از خوف و خشیت اله جل شانه و نیست
چشمی که پر شده باشد از میشم از اب خود از خوف الهی مگر انکه خداوند عالم جل جلاله بدن انشخص را از اتش جهنم حرام
خواهد کرداند و هرگاه اب ان چشم بر صورت جاری شده باشد ظلمت و مذلتی در روز قیامت بران چهره وارد نخواهد شد
و نیست چیزی مگر انکه کیلی و وزنی نجهه را و هست مگر اشك چشمی که از خوف الهی ریخته شده باشد بدرستیکه خداوند
عالم ببرکت قلیل از ان دریاهای اتش جهنم را خاموش خواهد فرمود و اگر بنده در میان امتی از خوف و خشیت
الهی بنالد خداوند عالم جل شانه ببرکت گریه او قاطبه ان امت را رحم خواهد فرمود نعم ماقیل تا نگرید طفلك
نوشد لبن تا نگرید ابر کی خندد چمن اشك اگر چه خوار باشد نزد خلق گوهر است و اشك بیدار نزد خلق
مایه دربار زاری ز دنیا زر است ما یه اجا سوزش چشم تر است نماز بی خضوع بجلّی ناستوده و عبادت
بدون توجه و اقبال چون شعله چراغی است بی روغن و بنای در مقام امتثال با عدم شعور بعظمت جناب باری
چون عروس خیالی است بی احیا ربه و انحضرت اسرار الهی جناب رسالتپناهی صلی الله علیه و اله و سلم بحدیثی

تا نگرید طفلك حلوا فروش
دیگ بخشش کی نمی آید بجوش

که حاصل

که حاصل مضمون ان این است که هر بنده که مشغول نماز شد و در ان اقبال بمعبود بی زوال نمود و قلبا و التفات بغیر نمود در
حالت نماز از جانب رب العزة میرسد که ای بنده من که مقصود تو است و که را طلب میکنی ایا پروردگاری غیر مرا میجوئی
یا طلب میکنی حافظی که سوای من بوده باشد یا در طلب جواری هستی که غیر من بوده باشد منم اکرم الاکرمین و منم
جود کننده تر از هر جود کننده و منم افضل از هر عطا کننده اگر ثواب میخواهی ثوابی بتو خواهم داد که کسی احصای
ان نتواند نمود روی بمن کن هرگاه ما و ملکه من اقبال بجانب تو نموده ام و ملائکه ما بجانب تو اقبال نموده اند پس هرگاه
ان بنده متنبه شد از مسامحت غفلت جنابت نمود و اقبال بجانب عظمت مدار حضرت از پیکار نمود قلم عفو بر جرایم او
صادر شده میزنند پس اگر ثانیا باز التفات نمود اعاده میشود از جانب رب العزة انچه حال مذکور شد پس اگر اقبال
نمود بجانب پروردگار عالم خداوند عالم او را بانچه از او صادر شده مواخذه نخواهد فرمود پس اگر مرتبه سیم باز
التفات نمود باز از جانب رب العزة همان کلام اعاده میشود پس اگر باز اقبال نمود خداوند عالم عفو میفرماید
انچه را که صادر شده پس اگر مرتبه چهارم باز التفات نمود در نماز بجانب غیر خداوند عالم جل شانه او اعراض نماید
و هم چنین ملائکه از او اعراض خواهند نمود و خطابی میرسد در اینحالت از جانب رب العزة باین مضمون که ترا
واگذاردم بانکس که میل با و داری و نیز از سرور انبیا علیه و علی آله الاف التناء وارد شده که از جمله وصایای
که ان سرور عالم با بوذر فرموده این است که دو رکعت نماز از کسی صادر شود با تفکر و توجه و اقبال
بدرگاه ذوالجلال بهتر است از نماز در کل شب در حالتیکه قلب مصلی از معبود حقیقی غافل بوده باشد نفهمد
چه میگوید و چه میکند ای عزیز من خلاق عالم جل شانه محتاج بعبادت ما و شما نیست چه فایده که اثر عائد او نکردد
و خلقت سموات و ارضین است با عدم ماده و مکان و انتفای اعوان و انصار با ان احکام و اتقان که عقل
عقلا در درك ان عاجز و حیران میباشند چه حاجت است جناب او را بعبادت عابدان و صائمین که هر چیز را
مشیتش قرار گرفت کفایت میکند در تحقق ان صدق و مکنا ورا چه حاجت با طاعت عالمیان بلکه حکمت در وضع
تکالیف این است که چون خلاق عالم جل شانه مربی جمیع عباد است و چیزی که در حق عباد دلالت بمعرفت معبود
و اطاعت و بندگی میشود اساس عبادات را برانگیخته تا ملتزمین بمناهج ان خود را بمطلوب رسانیده بساحل
نجات توانند رسانید مقصود این است این نمز که باعث وضع طاعات است منتهی بوجه کمال
بر محض این اقوال و افعال نمیشود بلکه ابتدا استیناف توجه و اقبال بمعبود جلیل متعال با خضوع و خشوع و اجلال
در جمیع افعال و اقوال اهتمام از همه تصحیح نیت است از اغراض و مقاصد فاسده مثل ریا و سمعه هرگاه داعی
بر اقدام بعبادت این بوده باشد که مردم مطلع شوند که این شخص تمام شب میکند تا اینکه احترام او در انظار
داشته باشند یا انکه با وجه بدهند یا انکه هرگاه اظهار حاجتی بایشان نماید اجابت نمایند چنین عمل
عملهای استیجار این بر این و لیاقت نیست و اعمات و اضافه در مذمت این صفت ذمیمه
بسیار است و سمعه انست که داعی بر اتیان عبادت ان است که منتشر شود صیت عبادت این در بلاد
ای عزیز من اگر طالب عزت و احترامی از خداوند عالم بخواه واگر راغب بچیزی که محتاج باو هستی از درگاه
قادر علی الاطلاق طلب کن چه قاطبه موجودات غیر از ذات احدیت جل جلاله خود محتاجند اگرچه سلاطین

دوران باشند بلکه میتوان گفت احتیاج سلاطین نسبت بدیگران اشد است چه حاجت هر کس در دنیا بقدر تعلق
او است بان پس هر کس تعلق او باساس دنیا بیشتر است فقر او از دیگری اشد است و معلوم هر عاقلی هست
که اخذ محتاج الیه از محتاج بسیار صعب بلکه سفاهت است قال علیه السلم طلب المحتاج من المحتاج سفه من عقله و
ضلة من رأیه و خداوند عالم است غنی مطلق و شایبه احتیاج در حق او متصور نیست و خداوند عالم است قادر
مطلق انه علی کل شیء قدیر انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اگر خود را از سلک عقلا میدانی طلب محتاج
الیه خود از کسی کن که مبری از وصف احتیاج بوده باشد تا توصل بمطلوب بسهولت ممکن شود غیر از ذات اقدس
ابنای زمان امتعه دنیا نزد انها محبوبست و مراتب محبوبیت مختلف است بشدت و ضعف بنسبت باشخاص
باعتبار شدت تعلق و ضعف آن و معلوم است انتزاع محبوب کسی را زیاد و بسهولت ممکن نیست دنیا و ما فیها
در جنب قدرت الهی جل جلاله بسیار دنی و کم است پس تحصیل مطلوب نمودن از کسی که مطلقا مطلوب نزد او وقعی نداشته
باشد بسیار سهل است از طلب نمودن آن از کسی که حب آن در قلب او رسوخ نموده باشد پس مقصود از
عبادات که فی الحقیقة راجع است بطلب محبوب از ناس بعید است تامل چگونه باعقل جمع میشود و اگر طالب این هستی
که مرتبه و محبوبیت نزد مردم باشی خود را محبوب خداوند عالم عز شانه کن محبوب الهی محبوب آفاق است بعد از
تخلیص نیت از اغراض فاسده قلب خود را متوجه معبودی که هو معک اینما کنت کن و سعی کن که غایت فعل خود
را تحصیل انس بمعبود و معرفت مالک وجود قرار دهی اگر خدا را داری فاقد هیچ چیز نیستی و اگر خدا نداری هیچ
چیز نداری فاقد همه چیزی ما الذی فقد من وجدک و ما الذی وجد من فقدک و فکر کن که چه اراده داری
و در مقابل که میخواهی ایستاده باشی اگر چه عبادت بنوعی که قابل حضرت معبود بوده باشد محال است که
از امثال ما ها صادر تواند شد لکن بقدر مقدور باید سعی نمود در جمیع احوال با خضوع متذکر معبود بود
و هر گاه چنین نمائی با مداومت در آن وقت خواهی فهمید معنی قول خازن مخزن اسرار ربانی جناب رسالت
پناهی را که فرموده قرة عینی فی الصلوة و هم چنین معنی قول آن سرور را که فرموده الصلوة معراج المؤمن
بعد از انکه دو رکعت نماز با جمیع آداب ظاهره و باطنه بجا آوردی و نوبت اگر تامل نمائی فی الحقیقة محمول
غایت خجلت و انفعال خواهی بود چه مثال تو در آن وقت مثال بنده خواهد بود که مجموع ما فی الید او آن موکل
او بوده باشد و تمنا داده بمنزد که خدمتی نسبت بمولای خود نموده باشد انواع تکلفات در حضور مولای
خود حاضر نمود بعد که تامل نمود دید که هر چه صرف نموده کل اینها از مولای او بوده مطلقا در تکلفات که بجهت
خدمت مولای خود مهیا نموده از این عبد چیزی نبوده هر چه بوده همه از مولی بوده تصرف نموده در خدمت
مولی صرف نموده بعد از تعقل و تفکر و فهم این مطلب جز آنکه مستغرق بحار خجلت و انفعال و مستولی بار
روسیاهی و شرمساری بشود چاره ندارد دانستی که اعمال مشغول عبادتی در حالتی که اتیان بدو رکعت نماز
با غایت تضرع و ابتهال نموده آنچه که از تو صادر شده تامل کن به بین چه چیز است اگر بدو قدم در مقام خدمت
الهی ایستاده این دو قدم را از کجا آورده و اگر بلسان معذرت انجام مناجات با قاضی الحاجات نموده
لسان را که بتو داده و اگر منحنی شده بجهت رکوع و سجود قد رسای انحنا را از کجا آورده و اگر تضرع و ابتهال

غیر معصوم و هر چه غیر خداست
محتاج است بتحصیل محتاج الیه او
با عدم تعبد در حق او صح

نمودی توفیق

نمودی توفیق وصول باین سعادت عظمی از که بود و از این راه است که فخر عابدین و سید الساجدین فرموده
وَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرٍ وَكُلَّمَا قُلْتُ لَكَ الْحَمْدُ وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ
أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ فی الحقیقة اگر خلاق عالم جل شانه عبادت را از امثال ما ها بشرافت قبول مشرف گرداند و جزای
از خوان احسان بی منت خود بعبد ذلیل خود عطا فرماید بمنزله آن خواهد بود که نقل کرده اند شخصی عابدی ساده
در گوشه عزلتی اختیار نموده در آنجا مشغول عبادت میبود اتفاقا چشمه آبی در آن مکان بود آبش شور و تلخ
و این شخص فقیر آبی بهتر از آن آب ندیده چنین توهم مینمود که جمیع آبهای عالم مثل همان آبیست در تلخی و شوری
و چون نظر بغلبه فقر و تنگدستی و شدت حاجت و قلت بضاعت بخاطر او رسید نزد سلطان آن ولایت رفته چیزی از او اخذ
نموده سد فاقه خود نموده باشد باین عزم از معبد خود بیرون آمده اتفاقا در اثنای راه نهری بنظر خورد که آب
آن بسیار صاف و شیرین بود چنین بخاطر او خطور کرد که مثل این آب در عالم نمیباشد و چونکه متعارف این است هر گاه
کسی بدیدن شخصی بزرگی میرود مناسب این است از نفایس اشیا با خود بعنوان هدیه برده نثار مخدوم آن بزرگ
نماید بر خود قرار داد در این وقت که بدیدن سلطان میرود چونکه بهتر از این آب چیزی نیست مناسب این است قلیلی
از این آب با خود برده بعنوان تحفه نثار حضرت سلطان نماید لهذا ظرفی را مملو از آن آب نموده بدوش میکشید اتفاقا
همان پادشاه بجهت انجام امری بیرون آمده در جای منزل نموده این شخص عابد خود را بمجلس پادشاه رسانید تحفه خود را
که همان آب بوده باشد نثار حضرت سلطان نمود آن سلطان شخص صاحب فطانت و ذکی بود درک مطلب نموده امر
نمود بخزینه دار خود که فلان مبلغ بشخص عابد بدهد و او را از همان مکان فرار داد که عود بمکان خود نماید بعد استعلام
از سبب تعجیل و اصرار در معاودت از آن مکان و جهات را ابراز نمود که اگر از این مکان معاودت مینمود می آمد
چونکه در اثنای راه بنهر عظیمی میرسید آن وقت در نهایت خجالت این شخص عابد از مشاهده آن منفعل میشد از هدیه
خود لهذا مناسب دانستیم از اینجا معاودت نماید تا از مشاهده آن آب بالم خجلت و انفعال مبتلی نگردد ای عزیز من
اگر عبادت خداوند عالم است که از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
صادر شده بجز اینکه از ما ها صادر میشود فی الحقیقة معصیت است نه عبادت اگر خلاق عالم از تفضل و کرم
خود قبول فرماید از این راه است که اشاره بان شد و اگر اوضح از این خواهی بیان مثال قبول فرمودن
خداوند عالم جل جلاله از امثال ما ها مثال این است که جمعی بخدمت شخص بزرگی مشرف میشوند هر یک باعتقاد
خود تحفه بعنوان هدیه میبرند هر کس چیزی را که برده باعتقاد خود چیز نفیس دانسته بحسب الواقع نفیس و
مطابق برده و برخلاف بعضی دیگر هر گاه چیز نفیس بشرافت قبول مشرف شود و غیر نفیس رد شود باعث
خجلت و انفعال میشود و موجب روسیاهی و شرمساری او میشود لهذا جلالت و بزرگی مقتضی این است
که غیر نفیس و غیر قابل را نیز بشرافت قبول مشرف گرداند تا آن عبد ذلیل بمذلت خجلت و انفعال مبتلی نگردد
بعد از انکه نظم کلام باینجا رسید مناسب دانستم که عنان قلم را در میدان وصف نبذه از عبادات صادره از ارکان
دین و مقربین بارگاه رب العالمین جلوه داده باشد شاید اطلاع بر آن موجب تیقظ از خواب غفلت ما غافلان
و باعث تنبیه از مناسبه سکرت اهل طغیان شود بدانکه روایت شده که خلاق عالم را ملائکه چندی هستند

در آسمان هفتم از وقتی که خلق شده اند تا روز قیامت افتاده به سجودند اعضا و جوارح ایشان از خوف و خشیت
الهی جل شانه پیوسته در لرزه و ارتعاش است و از هر قطره از اشکهای ایشان که منفصل میشود ملکی خلق
میشود و این صنف از ملائکه به این حالت هستند تا روز قیامت پس آنکه روز قیامت شد سرها از سجود
برمیدارند عرض مینمایند در مقام اعتذار ما عبدناك حق عبادتك و از سرور عالم و فخر بنی آدم و آدم صلوات
الله وسلامه علیه در بیان حال شریف آن حضرت در مقام عبادت مرویست که آنحضرت و تنکیر
بیان می ایستادند از شدت گریه از خوف الهی صدای از سینه مبارك آن حضرت شنیده میشد مثل صدای جوشش
دیك بر روی آتش و روایت شده که آن سرور عالم از خوف الهی این قدر میگریستند تا بیحود میشدند و در
مجموع شب مشغول عبادت میبودند تا آنکه بکثرت عبادت عتابی از جانب خلاق عالم جل شانه بر ایشان نازل
شد بقوله طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقی یعنی ما نفرستادیم قرآن را بسوی تو از برای آنکه خود این قدر
تعب داده باشی کما یق سید القوم اشقاهم ای اتعبهم و اما کیفیت عبادت سرخیل ارباب معرفت و یقین جناب
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اظهر آنست که بیان شود ما ده را بمقام اقتصار مینمائیم با آنچه شیخ صدوق
در مجالس ذکر فرموده حاصل مضمون آن این است که راوی میگوید در خدمت سید الاوصیاء علیه الاف
التحیة والثناء مشرف بودیم در نخلستان بنی النجار آنسرور جدا شدند از اشخاصی که در خدمت ایشان
مشرف بودند و در شدند بحدیکه از نظرها غایب شدند و من جستجو بخاطرم رسید که آنحضرت بمنزل خود تشریف
برده اند ناگاه صوت حزین و ناله آنحضرت بگوشم رسید گوش دادم شنیدم کسی با صوت حزین
و ناله سوزناك مشغول باین مناجات است الهی کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها بنعمتك وکم من
جریرة تکرمت عن کشفها بکرمك یعنی ای معبود من چه بسیار از معاصی مهلکه از من مطلع شده بر
مقتضای مقتضای حلم ضربا من معمول داشتی در مقام مؤاخذه من برنیامدی بلکه در مقابل آن که مستحق
مؤاخذه بودم بر نعمتهای خود بر من افزودی و چه بسیار معاصی شدیده از من صادر شد با علم بهمه
آنها که مستحق آن بودم که پرده از روی آنها برداشته مرا مفتضح نمائی از کرم بی منتهای خود آنها را
مستور انظار فرمودی در مقام امتناع من برنیامدی الهی ان طال فی عصیانك عمری وعظم فی الصحف
ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانك ولا انا براج غیر رضوانك یعنی ای معبود من اگر چه بسیار از عمر خود
را در معصیت تو صرف نموده باشم و معاصی عظیم من در دیوان اعمال ثبت شده باشد یعنی چونکه
چنین هست هذا من امید ندارم مگر بصفت غفاریت تو معاصی اگر چه عظیم بوده باشد در جنب
سعه مغفرت تو هیچ است و رجای ندارم مگر برضا و خشنودی تو که با اندك چیزی از همه میگذری
چنانچه این معنی مدلول علیه است بقول علیه السلام یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر راوی میگوید
بعد از اینکه این ابیات را شنیدم باین حال در تفحص بر آمدم و از عقب این صوت حرکت نمودم دیدم که
صاحب این مناجات علی بن ابی طالب است علیه السلام خود را مخفی داشتم تا ببینم آخر بکجا خواهد رسید آن حضرت
امیر المؤمنین در همان اول شب چند رکعت نماز کردند بعد از آن شروع کردند بدعا و گریه و مناجات

از جمله

از جمله مناجاتی که در آن وقت از آن مخزن اسرار عرفان صادر شد این بود الهی افکر فی عفوك فتهون علی خطیئتی
ثم اذکر العظیم من اخذك فتعظم علی بلیتی یعنی ای معبود من وقتی که فکر میکنم در سعه عفو و گذشت از تو
همه خطایای من در نظر من سهل میشود بعد از آنکه متذکر شدت عذاب و انتقام تو میشوم آن وقت امر بر من خودم
صعب و عظیم میشود بعد از آن فرمودند آه آه ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها وانت محصیها
فتقول خذوه فیا له من مأخوذ لا تنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلته یرحمه الملاء اذا اذن فیه بالنداء یعنی آه
وای بر من وقتیکه نامه اعمال را بمن دهند ببینم در آن معصیتی ثبت است که من فراموش کرده ام آن را و تو احصا
و ثبت فرموده او را آن وقت اگر امر فرمائی بملائکه غلاظ و شداد بگیرید این عبد عاصی را ای وای در آن وقت
بر آن گرفته شده که نه عشیره او میتوانند او را نجات داد و نه قبیله او میتوانند او را نفعی رسانید اهل محشر بر او رحم
میکنند هرگاه مأذون شود در ندا و ناله و زاری کردن بعد از آن فرمود آه من نار تنضج الاکباد والکلی
آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة من لهبات لظی یعنی آه از آتشی که میپزد جگرها و گردها را آه از آتشی که
پوست را از سر میکند یا آتشی که مخلوط و مشوب بغیر آتش نیست و آه از شدت آتش جهنمی که ناشی میشود از شعلهای
آتش بعد از آن گریه بسیاری کرده اند و صوت ایشان قطع شد من بخاطرم رسید که خواب بایشان غلبه نموده
نظر بطول مدت بیداری در شب تأمل کردم تا صبح طالع شد گفتم ایشان را بیدار کنم تا نماز صبح را ادا نمایند رفتم
نزدیك دیدم ایشان را مانند چوبی که بر روی زمین افتاده نه حسی دارند و نه حرکت حرکت دادم ایشان را
حرکت ننمودند و اعضا و جوارح ایشان را خواستم بهم آورده باشند بهم نیامد پس گفتم انا لله وانا الیه راجعون
روح مقدس آنسرور از این دار فانی باعلی درجات جنت انتقال نموده بتعجیل رفتم منزل ایشان خبر وفات ایشان را
رسانیدم سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که شرح حال و قصه ایشان را بیان کن چون خبر دید
بودم بآن معصومه رسانیدم فرمودند این آن مرتبه که تو خیال نموده نیست بلکه اغمائی است از خوف الهی
جل شانه عارض ایشان میشود بعد از آن جمع شدند و آب بر روی مبارك ایشان پاشیدند تا بحال آمدند و از مبین
حقایق و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده عادت جناب علی بن الحسین علیهما السلام
چنین بود وقت نماز که داخل میشد لون مبارك آن سرور زرد میشد و اعضای شریف ایشان بلرزه در می‌آمد
مثل شاخ درخت خرما و مقالات صادره از آن قدوه ارباب معرفت و یقین اوضح شاهدیست بر کیفیت عبادت
آنسرور و از جمله مناجاتهای آن مقنن قوانین اخلاص و بندگی این است الهی لو بکیت الیك حتی تسقط
اشفار عینی وانتحبت لك حتی ینقطع صوتی وقمت لك حتی تتنشر قدمای ورکعت لك حتی ینخلع صلبی وسجدت
لك حتی تتفقأ حدقتای واکلت تراب الارض طول عمری وشربت ماء الرماد آخر دهری وذکرتك فی خلال
ذلك حتی یکل لسانی ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء منك ما استوجبت بذلك محو سیئة من سیئاتی و
از جمله آنها این است الهی وعزتك وجلالك وعظمتك لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتك دوام خلود
ربوبیتك بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق وشکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ اداء
شکر اخفی نعمة من نعمك علی ولو انی کربت معادن حدید الدنیا بانیابی وحرثت ارضها باشفار عینی

در بیان کیفیت عبادت امیر المؤمنین علیه السلام

در بیان کیفیت عبادت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام

واحده م
که شیخ صدوق در مجالس ذکر نموده

در بیان وجه تفرع و ابتهال انبیا و ائمه هدی علیهم السلام

وجه اول

بکیت من خشیتك مثل بحور السموات والارضین دما وصدیدا لکان ذلك قلیلا فی کثیر ما یجب علی من حقك ولو
انك یا الهی عذبتنی بعذاب الخلائق اجمعین وعظمت للنار خلقی وجسمی وملات طبقات جهنم منی حتی لا یکون
فی النار معذب غیری ولا لجهنم حطب سوای لکان ذلك قلیلا فی کثیر ما استوجبه بعدلك من عقوبتك وغیر اینها از
مناجاتهائی که از انبیا و رؤسا و ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده بدانکه دلیل دا من عصمت وطهارت انبیا و
ائمه علیهم السلام اگرچه اجل از این است که بکثافت وخباثت معاصی ملوث شود لکن این مرتبه منافی این نیست
که ایشان خوف مؤاخذه الهی جل شانه نداشته باشند بلکه خوف وخشیت ایشان از هر کار عالمیان بیشتر
وتفرع وابتهال ایشان نسبت بدیگران زیادتر میبایدباشد چنانچه در واقع چنین است چه قلت وکثرت خوف الهی
الهی تابع قلت وکثرت معصیت نیست بمعنی که هر کس معصیت بیشتر داشته باشد خوف او بیشتر باشد چنین
نیست بلکه قلت وکثرت خوف حق سبحانه وتعالی تابع قلت وکثرت معرفت الهی است هر کس معرفت او بجناب اقدس
زیادتر است خوف او بیشتر است سبحانك اخشی خلقك لك اعرفهم بك مجملا وجه تفرع وابتهال واظهار خوف
از عقوبات الهیه وتوبه وانابه واعتذار از معاصی از انبیا وائمه علیهم السلام بنوعیکه مستحضر این معتقد دکاه ذو الجلال
در مقام مناجات باقاضی الحاجات شده چند چیز است اول مقام حیا است بیان این مطلب مقتضی این
است که تصویر مثالی شود که موصل بحقیقت حال باشد باندك التفاتی پس میگوئیم بنده که صاحب عقل وذکا
واهل فطانت ووفا بوده باشد عادة میکرد در حضور مولی است پیوسته ملازم حیا وادب وهمواره مجتنب از
قبایح وغیر ملائم است وهر عبدیکه در عقل کاملتر ومال اندیشی او بیشتر است در لزوم طریقه ادب اقوی واصل
وددراجتناب از مساوی آداب تمام داکمل است واحترام مولی واظهار وفا بجا آورد مقتضی این استکه جمیع جوارح
ظاهره وباطنه هر یك را باحسن حالات واخضع اجزا نسبت باو مقرر است در حضور مولی مرعی داشته باشد مثلا
مناسب عبدیکه در حضور مولای خود هست این است که بایستد خدمت مولی نه بنشیند وایستادن هم بطریق
مختلفه متصور هست بطریق انتصاب وانحنا وبعنوان استقلال واتکا وبا هر یك از طرق مختلفه میتوان گذاشت
بعضی از آنها بحیا واحترام وادب ازبعضی دیگر ده چنین دست وانکرا عقل عبد است در ایستادن انچه اقرب
باحترام است اختیار مینماید خصوصا در صورتیکه مطلع باشد که مولی ملتفت بسمت او خواهد شد وبهمه دقایق بر
خواهد شد وهمچنین در وضع قدمها ودستها وافرها صوالسان یا دب است که در حال تکلم ضعیف نموده
بانهایت تانی والتفات واخفا ونمایدان دفع صوت بغیر طریق متعارف و وظیفه چشم وقوه باصره آنست
که مصروف بسوی مولا بوده بوجهی که انسب بحیا باشد و وظیفه گوش وقوه سامعه آنست که متوجه دادن سمت
مولی که اگر خطابی از مولی صادر شود بمقتضای آن معمول شده باشد و در دك این دقایق مختلف میشود بضعف
قوه عاقله وقوت آن انکرا عقل است در دك او بحسن رعایت محاسن وقبح ترك آنها زیادتر است از انکر عقل
او کمتر است وآنچه باعلم بحضور مولا است که هست آنکه میداند مولی حاضر شده است وبنده مطلقا علم
بحضور او ندارد حالیکه ملائم با حضور مولی بوده از او صادر میشود بعد مطلع بر حضور مولی واطلاع او با فعل
از او صادر شده میشود یا انکه عالم بحضور مولا بود لکن بغفلت چنین عملی که ملائم بالحضور مولا نبود از او صادر شد

یا متهما صادر شد بسبب حدوث دعفر دواعی که هست بیخود میشود نوع لباس از خود میکند بحدیکه منکشف العورة
میشود در حضور مولی وقتیکه بحال آمد مطلع میشود بر آنچه در حال بیخودی از او صادر شده در جمیع این مراتب
بر بینا آنکس که عقل دارد در مقام دیگر چه قدر مجبول الا ام مخجلت وانفعال میشود که هست بجائی میرسد که در
موت خود میشود باین سبب که دیگر نظر او بمولی نیفتد تشکیکی در این مراتب نیست در حق عبید نسبت بالمجاز پس چگونه
امثال این امور نسبت بمولای حقیقی وخلاق هر وضیع ودنی موجب اعتذار واظهار خجلت وروسیاهی وباعث
تفرع وگریه وانابه وبیقراری نشود با آنکه در هیچ آنی از هیچ بنده دور نیست ما یکون من نجوی ثلثة الا هو
رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلك ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا ودر موضع دیگر فرموده
یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم ودر جای دیگر فرموده
یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله وهو معهم ودر موضع دیگر فرموده اذا سالك عبادی عنی
فانی قریب اجیب ودر مقام دیگر فرموده انا اقرب الیکم من حبل الورید ومستحضر استکه اعقل عقلا انبیا وائمه
علیهم السلام میباشند ومعلوم است که ایشان منفك از این مقوله که مذکور شد نیستند وما مور هم نیستند
که منفك از امثال اینها بوده باشند لا محاله صحبت با مردم میداشتند وخنده از ایشان صادر میشد ومعاشرت
بانسا مینمودند وملاعبه وملامسه وتقبیل وجماع از ایشان صادر میشد بلکه در امثال این امور نسبت
بسایر ناس امتیاز داشتند وکاه هست شبی عنکد شت مگر اینکه جماع از ایشان صادر میشد وهدرا خبار
مذکور کثرة الطروقة من خواص الانبیاء وهم چنین میخوابیدند ویاد را نمیکردند وصدا بلند میکردند
مجملا مستحضر است احوال انبیا وائمه بالاضافه بخلاق عالم مختلف بوده حالتی بوده در آن توجه تام بخداوند
عالم جل جلاله داشتند تشکیکی بنده ندارم در آن وقت صدور ضحك از آنها با بقای آن حالت ممکن نبوده وبا نمی
توانستند در آن وقت ملاعبه ومقاربت بانساد در آن وقت در حق آنها ممکن نبوده وهکذا سایر امور که مذکور
در این حالتکه حالت توجه تام بمعبود منعم ذی الجلال والاکرام بوده باشد رعی میداشتند جمیع اجزا که
عقل قاضی بر حسن آن بوده ومجتنب بوده اند از جمیع اجزا منافی با ادب وطریقه احترام بوده وحالتی دیگر
از برای ایشان بود که در آن حالت معاشرت با مردمان مینمودند ومیخندیدند ومزاح میکردند وصحبت
میداشتند وملاعبه با زنان وتقبیل آنها وجماع مینمودند وامثال این امور اگرچه در حق ایشان طاعت
بود لکن چون امثال این امور در حضور مولی بااطلاع مولی غیر مناسب بلکه غیر ملائم با احترام مولی میباشد
وقت توجه تام که متذکر این مطلب میشدند خود حیا وحجاب مستولی ان نفوس بشر غیر سعیده میشد
بی اختیار فتح لسان معذرت باگریه وزاری دتوبه وانابه بتلا فی انچه از ایشان صادر شده بود می
نمودند مانند بنده که در حین غفلت از حضور مولی مباشر امور شده باشد که ملائم با حضور مولی
نبوده واز این راه است که مقتدای قاطبه ناس وسرور جناب موسی بن جعفر علیهما صلوات الله
الملك الاکبر در حین سجود با معبود ودر جل شانه در حالیکه اشك گوهر وار از دیده حق بین
میریخت دنا رفتح لسان معذرت بدرگاه پروردگار نموده در مقام مناجات چنین بر زبان درگاه قاضی

الحاجات میرسانید ندر بعصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی یعنی ای پروردگار من معصیت تو کرده‌ام
با زبان من وقسم بعزت تو اگر بخواهی لال و گنگم میکنی مشخص است معصیت لسان از اشرار عباد غیبت وفحش وغیرها
از محرمات لسانی بوده بلکه ظاهر این است که از این مقوله بوده آنحضرت در اوان صحبت با ناس کیفیت تکلم
ایشان بر وجهی بوده که باید که بحضور عظمت احدیت ملایم نبوده بعد از آنکه متذکر میشدند نظر بفرط حیا منفعل
میشده فتح لسان معذرت چنین میفرمود وبعد فرموده عصیتک ببصری ولو شئت وعزتک لکمهتنی و
عصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی عصیتک بیدی ولو شئت وعزتک لکنعتنی عصیتک برجلی
ولو شئت وعزتک لجذمتنی عصیتک بفرجی ولو شئت وعزتک لعقمتنی عصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت
بها علی ولیس هذا جزاء لک منی معصیت لسان در حق ایشان مشخص شد واما معصیت بصر مشخص است نظیر
بصر عبد ذلیل در حضور مولای جلیل مبادا ید مثل بصر مستحی بوده باشد پس مجرد در حال توجه تام بمعبود چنین است
ودر حالیکه چنین بوده باشد خارج انظر بقرار بوده در نظر خود گویا استخفاف بحق مولا نموده لهذا
بعد از التفات محمول انواع خجلت وانفعال میشوند اطاعت گوش در حق امثال ایشان آنست که در حالت
استماع جمیع آثار بنحوی بوده باشد که ملائم بعظمت وجلال جناب احدیت جل جلاله بوده باشد و معصیت
گوش ایشان آنست که در حین استماع آثار چنین نبوده باشد واطاعت یدین ایشان آنست که هر چه از یدین ایشان
از حرکات صادر شود مجموع بنحوی بوده که ملائم عظمت وجلالت وحضور جناب احدیت بوده باشد و
معصیت یدین آنست که چنین نبوده باشد وهم چنین هرگاه کسی با عدم شعور والتفات بحضور مولی
مغادیت با حلال خود کند وبعد ملتفت شود که مولی حضور داشته اگر چه مطلقا اثمی از آن صادر نشده
لکن تأمل کن ببین در مقام حیا این شخص در حالت التفات وتذکر بحضور چه قدر منفعل میشود وهمچنین
هرگاه فرض شود در حال بحضور شعور مولی بوده لکن بعد از تأمل تحمل خجلت وانفعال در آن صورت زیاد
تر است مجملا هر چه از ما سوی صادر در ه از هر یک از جوارح که ملائم با حضور مولی نبوده باشد در حین توجه
تام وتذکر بحضور معبود خصلت شریف حیا موجب خجلت وشرمساری وفتح لسان اعتذار وبیزاری
میشود ومقتضی این میشود که در صدد اصلاح وچاره آن برآمده وچونکه چاره بهتر از اعتراف بخطا
وتضرع وابتهال وتوبه وانابه نمیباشد لهذا نجا اختیار اهالی معرفت واعتبار اختیار سلوک این مسالک
بر اعتبار را مینمایند واز این مقوله است کلام سید اوصیا جناب امیر المؤمنین ع الهی اعتذاری الیک اعتذار
من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم من اعتذر الیه المسیئون الهی ان انامتنی الغفلة
عن الاستعداد للقائک فقد نبهتنی المعرفة بکرم آلائک وکلام سید الساجدین صلوات الله وسلامه
علیه که فرموده هل ینفعنی یا الهی اقراری عندک بسوء ما اکتسبت وهل ینجینی منک اعترافی لک بقبیح
ما ارتکبت ام اوجبت لی فی مقامی هذا سخطک ام لزمنی فی وقت دعائی مقتک سبحانک لا ایئس
منک وقد فتحت لی باب التوبة الیک بل اقول مقال العبد الذلیل الظالم لنفسه المستخف بحرمة ربه الی آخره
مقصود از این تطویل فتح بابی است در وجه اعتراف به باب طهارت وعصمت بذنوب تأمل در آنچه مذکور

شده موجب

وجه دوم

شده موجب فتح ابوابی میشود در این مقصود وهمین وجه که مذکور شد یعنی مقام حیا بهتر از خطاب بود غیر ملائم
با حسن آداب وجه است در کلام سید اوصیا علیه الا فالجنة والثناء که مذکور شد یعنی قوله علیه السلام الهی کم من
موبقة الی آخره وهم چنین کلام سید الساجدین علیه الا فالجنة من رب العالمین ولولاک یا الهی عذبتنی بعذاب
الخلائق اجمعین الی آخره وعارف در مقام غایت توجه ومناجات بعد از آنکه متذکر شهود دستیکه کاشف
از این کلام معجز نظام سید اولیا است که فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا خلاف ادبی که در وقت
دیگر از او صادر شده اگر چه در واقع ونفس الامر جزئی بوده باشد بلکه موجب مواخذه فی الواقع نبوده
باشد در حال توجه تام بمعبود در مقام اعتراف در نظر واعتقاد او اعظم کبایر بجا یحتقا نما آن اعتقاد
ناله وزاری وتوبه وانابه وبیقراری واعتراف بعظم آن مینماید وجه دوم از وجوهی که باعث انبیا واولیا است
بر جزع وفزع وبیقراری وداعی ایشانست بر اعتراف بجرایم ومعاصی مقام شکر است توضیح این مطلب مقتضی
این است که گفته شود بیان حقوق ونعم منعم متعال بر عباد اجل از این است که تواند احصا نمود لکن من باب التنبیه
اشاره ببعضی از آن مینمائیم تا حقیقت حال مشخص شود میگوئیم از جمله حقوق الهی جل شانه بر هر فردی از افراد
عباد چشم است اگر خواهی قدر ومنزلت این نعمت عظیم را دانسته باشی چنین فرض کن طفلی از مادر متولد
شد بی چشم تأمل وفکر کن ببین که هرگاه سلاطین دوران ومتمولین عالم وارباب علم وکمال از
حکما واطبا وغیرهم وقاطبه ارباب حرف وصنایع جمع شوند وبذل ما فی الید کنند چاره این امر را نمیتوانند
نمود بلکه مقطوع به است در نزد هر ذی فطنتی که هرگاه قاطبه ناس جمع شوند ومال جمیع خزاین عالم
بوده باشد صرف نمایند چاره این امر را نمیتوانند نمود این انصاف فاخر تأمل کن وانصاف بده این یک
جزئی از جزئیات نعمت خداوند عالم است جل شانه در تو که متاع ومنت کرد با هر چه در عالم است بلکه علاوه
آمد چه دانستی که اگر کسی چشم نداشته باشد قاطبه ناس جمع شوند صرف مجموع خزائن عالم نمایند چاره
این امر را نمیتوانند نمود پس این فایق بر همه آمد بدانکه آنچه مذکور شد اختصاص بچشم ندارد گوش
ودماغ ودهن ولسان ودست وپا بلکه یک انگشت بلکه ناخن هر یک را بخصوصه که ملاحظه مینمائی
چنین است که مذکور شد بعد از آنکه عارف بهمه اینها که مذکور شد وغیر اینها بنظر معرفت وانصاف ملاحظه نمود کجا طاقت
دارد که قیام واقدام بشکر اینها نماید وهم چنین است نعم خارجه از ماکل ومشارب وملابس هر یک را که ملاحظه مینمائی
جاری است در هر یک آنچه در خصوص چشم مذکور شد پس هرگاه در نعمتی طبیعت کنم معدوم شد هرگاه جمیع
عالم جمع شوند وبذل ما فی الکون نمایند وبخواهند که ایجاد نمایند محال است وهم چنین است سایر ماکولات و
ملبوسات وغیرها اختتام تأمل کن قطره نطفه که از صلب پدر در رحم مادر قرار گرفت بصنع وقدرت کردگار خلقت
غریبه صنعت عجیبه بظهور رسید که قاطبه عقلا اندر حقیقت آن متحیر وسرگردانند وبر بین هر جزئی از
جزئیات آن حقی است عظیم هرگاه کسی مالک باشد هر چه را که در عالم بوده وبذل نماید در مقابل شکر یک چشم
که خداوند عالم عطا فرموده از عهده شکران بر نیامده خواهد بود تا برسیم بجمیع دیگر وگوش ودماغ ودهن
وزبان وسایر اعضا وجوارح هرگاه یکی از ابنا آدم بنا احسان کسی نماید واین شخص اگر آدم است میباید

پیوسته منظور احسانات او بوده باشد و هر وقت او را که دید بمقتضای آن احسان با او معمول داشته باشد اگر چنین نباشد
از قواعد انسانیت خارج خواهد بود و مراتب امتنان مختلف میباشد باختلاف مراتب احسانات و همچنین مختلف میباشد
باختلاف استعداد در درک مراتب احسان و هر کس که قوه عاقله او اکمل است درک او مراتب احسانات را اقوی است
پس ادراک امتنان در وفا بادای حقوق قوی‌تر خواهد بود مستحضر است عقل موجودات انبیا و اوصیای ایشان میباشد اعقل
از کل انبیا خیر رسل و خاتم انبیا و باعث خلقت ارض و سما جناب پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه میباشد و همچنین
اعقل از کل اوصیا اوصیای آن شفیع کافه اهل محشر خواهد بود پس آن سرور عالم و اوصیای آن مفخر بنی آدم در ادراک
حقوق الهیه اقوی و اکمل خواهند بود از سایر انبیا و اوصیا پس ایشان در وفا بادای شکر در مقابل حقوق الهیه
اشد و اتم خواهند بود و این وجه دیگر است از وجوهی که داعی است در حق ائمه طاهرین و سایر اولیای مقربین
علیهم الآلاف التحیة من رب العالمین که اصرار در ناله و زاری و اکثار در تضرع و ابتهال و بیقراری فرموده باشند و
اشاره باین است که جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات بعرض بارگاه قاضی الحاجات
رسانیده الهی فلو انی که قبل مذکور شد حاصل معنی آنها این است ای معبود من قسم بعزت و جلال و عظمت تو اگر من میبودم
از اول ایجاد عالم از آن وقتی که اراده خلقت من فرموده و عبادت تو مینمودم بقدر امتداد ربوبیت تو بهر مویی در
هر چشم زدنی در همه روزگار و حمد و شکر تو مینمودم بحمد و شکری که معادل حمد و شکر تمام خلایق بوده باشد یعنی
اگر بودم و چنین مینمودم با وجود این معترفم این هستم و میدانم که نمیتوانستم از عهده شکر پستترین نعمتی از نعمتهای
تو برآمده باشم فی الواقع چنین است چه هرگاه فرض شود همان نعمت که پستتر از آن در بین نعم الهی جل شانه نبوده
باشد معدوم شود و فرض شود کسی مالک جمیع خزائن ارض بوده باشد و صرف کند در ایجاد آن متمکن از ایجاد
آن نخواهد شد پس همان نعمت که پستترین نعمتها است معادل است که با مجموع خزاین عالم معادل است پس چگونه میتواند
شد که کسی از عهده شکران برآمده باشد پس حقوق غیر متناهیه الهیه که در حق هر فردی از افراد ناس ثابت است
عقل قاضی براین است که ادای شکر آنها نموده باشد از عهده آن برنمیتواند آمد پس چاره نداریم مگر اینکه
روز و شب اوقات را صرف تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال نموده باشد و اعتراف بعجز از ادای
شکر حقوق الهیه نموده باشد در مقام ترحم تمام بدرگاه خالق انام همین اخلال بشکر اگر چه مستند بعجز
بوده باشد از اعظم معاصی در نظر او میباشد لهذا مبالغه در اعتراف بمعصیت مینمایند این است که جناب
سید الساجدین علیه السلام در فقره ثانیه از دعای مذکور فرموده و حاصل معنی آن این است که ای معبود من خداوند
من هرگاه بکنم جمیع معادن که در دنیا میباشد بچنگهای خود و زراعت کنم همه زمین دنیا را بمعونت مژههای چشم
خود و بنالم از خوف و خشیت تو بحدی که جاری شود از دو چشم من مثل دریاهای آسمانها و زمینها خون و چرک
هر اینه اینها کم خواهد بود در جنب چیزهایی که بر من واجب است از حقوق تو فی الواقع چنین است و وجه آن
از آنچه مذکور شد ظاهر میشود وجه سیم از وجوهی که موجب تضرع و ابتهال و باعث گریه و زاری و اضطراب
وجه سیم
بدرگاه باری تعالی حضرت ذو الجلال نسبت بانبیا و اولیاء و ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک المتعال میشود مقام حب است
بیان این مطلب آنست که حکمت بالغه الهیه جل جلاله چنین اقتضا نموده که خلقت انسانی شده باشد بنحوی که در آن

جمع شود

جمع شود قوای مختلفه متضاده پس خلق فرموده انسان را بنحوی که در آن قوه روحانیه و قوای بهیمیه جمع شده منشأ است تضاد
ما بین قوی مقتضی تضاد ما بین مقتضیات آنها است در اوانی که مشغول باقتضای مقتضیات هر یک که بوده باشد
از مقتضای قوای دیگر محروم و غافل است بمقتضای قوای بهیمیه طالب اکل و شرب و نوم و معاشرت با انسان و نحو اینها
میباشد و بمقتضای قوای ملکیه طالب توجه بمعبود و تحصیل معرفت و انس ببارگاه سعادت مسعود ملک ودود میباشد
بعد از آنکه قوای بهیمیه مغلوب ملکوتیه گردید عمده مقصود در توجه بمعبود و طاعت و انقیاد امر ملک ودود می
گردد لکن نه بنحوی است که منسلخ شده باشد از مقتضیات قوای بهیمیه بالمره چه ظاهر است مادامی که نفس انسان متعلق
باین بدن بوده باشد لابد است او را از معاشرت با ناس و اکل و شرب بقدر احتیاج و صحبت و معاشرت با انسان
و خلطت باهل و اولاد و نوم و استراحت اگر چه در قلیل از اوقات بوده باشد و چونکه مشغول باین مقتضیات
قوای بهیمیه گردید نظر بعالی یقینا بهما محروم از توجه تام بساحت عزت ملک انام و مبتلی بالم شدید مفارقت حضرت
علام میشود بعد از انتقال بمقتضای قوه ملکیه قواعد ضمیر حب و وداد در حرکت اظهار شکایت از تألم فراق و مقتضی
گریه و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری در ازاله الم ناامتنان زخمهای فیوضات وصال نزد محبوب متعال میگردد
و از این است که فخر العالمین جناب سید الساجدین علیه و علی آبائه و اولاده الآلاف التحیة من رب العالمین بعرض شکایت
در این باب بعرض بارگاه رب الارباب رسانیده حیث قال مالی کلما قلت قد صلحت سریرتی و قرب من مجالس
التوابین مجلسی عرضت لی بلیة ازالت قدمی و حالت بینی و بین خدمتک سیدی لعلک عن بابک طردتنی
و عن خدمتک نحیتنی او لعلک رأیتنی مستخفا بحقک فاقصیتنی او لعلک رأیتنی معرضا عنک فقلیتنی
او لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی او لعلک رأیتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی او لعلک رأیتنی
فی الغافلین فمن رحمتک آیستنی او لعلک رأیتنی آلف مجالس البطالین فبینی و بینهم خلیتنی او لعلک
لم تحب ان تسمع دعائی فباعدتنی او لعلک بجرمی و جریرتی کافیتنی او لعلک بقلة حیائی منک جازیتنی
این فقیر در حین قرائت این فقرات مزیله غفلت از قلوب احیاء علاوه مینماید این فقره را او لعلک رأیتنی غیر
قابل لخدمتک فطردتنی و همچنین آن سرور در باب اسرار در دعای دیگر در مقام استدعای مرحمت از کریم
غفار بعرض رسانیده ارحمنی اللهم فانی امرء حقیر و خطری یسیر و لیس عذابی مما یزید فی ملکک مثقال
ذرة و لو ان عذابی مما یزید فی ملکک مثقال ذرة لسألتک الصبر علیه و احببت ان یکون ذلک لک و لکن
سلطانک اللهم اعظم و ملکک ادوم من ان تزید فیه طاعة المطیعین او تنقصه معصیة المذنبین
وجه چهارم از وجوهی که موجب اضطراب قلوب احبا و باعث بکا و استکانت در باب افتقار و داعی
وجه چهارم
توسل و انقطاع بدرگاه کریم غفار میشود مقام استکمال است توضیح این مطلب آنست که صانع حکیم متعال
و خالق مجید بعد از شائبه انقطاع و زوال خلقت انسانی فرموده بروجهیکه قابل انواع کمالات و لایق
انحاء ترقیات و ارتقاء از مهابط حضیض باوج اعزاز در مراتب عالیات میباشد و این مرتبه مرتبه ایست
هر کس بقدر قابلیت و همت شایق وصول باین سعادت عظمی و طالب فوز باین کرامت کبری هست منتهی است
که طریق استکمال موجب افتقار بخدمت اهل کمال است و معلوم است ماعدای خداوند متعال در عرصه فنا و زوال

و در حضرت نموده واضمحلال است و کمال حاصل نمیشود مگر برفع نقصان و قصور و این یا برجوع بارباب کمال از انبیا و اولیاست
یا بتضرع و گریه و زاری و بیقراری و انقطاع بدرگاه با رفعت عظیم متعال جلاله و نه فعال که موصل بانزال انا در قدرت است
کن انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون معلوم است که اولی در حق انبیا و اوصیا ایشان غیر معقول است پس ثانی
متعین است پس داعی بر تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال استکمال است و ازین است که جناب سید الساجدین
صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات بر حضرت قاضی الحاجات رسانیده و عزتک لا اجد لذنوبی غافرا
و لا اری لکسری غیرک جابرا و قال ایضا الهی کسری لا یجبره الا لطفک و حنانک و فقری لا یغنیه الا عطفک و احسانک
و قال ایضا فمن حاول سد خلته من عندک رام صرف الفقر عن نفسه بک فقد طلب حاجته فی مظانها و اتی
طلبته من وجهها و باز ازین باب است کلام قرة عیون اولیا و معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلم انر
ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا
معلقة بعز قدسک و هم چنین کلام ان مصباح شعار و یقین الهی الحقنی بنور عزک الابهج فاکون لک عارفا و عن
سواک منحرفا و قوله علیه السلم الهی ان من ابتهج بک لمستنیر و ان من اعتصم بک لمستجیر و هم چنین کلام ان مفخر اولیا
علیه الاف التحیة و الثناء اسالک بحقک و قدسک و اعظم صفاتک و اسمائک ان تجعل اوقاتی فی اللیل و النهار بذکرک
معمورة و بخدمتک موصولة و اعمالی عندک مقبولة حتی تکون اعمالی و اورادی کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک
سرمدا و کلام ان سرور اخیار اللهم انا نتقرب الیک بذکرک و نستشفع بک الی نفسک و نسالک بجودک ان تدنینی
من قربک و ان توزعنی شکرک و ان تلهمنی ذکرک توضیح مطلب انست هر قدر بنده کرد و راستا از خدا و تعالم
در نهایت نقصان و افتقار است و هر چه معرفت و نقاد بحی مثل و نظیر کتر است در خسارت و ضلالت است
و استحلام انان الم شدید و انکار انان محنت دید ممکن نیست که بیا العفو امراد در تضرع و ابتهال بدرگاه
کریم غفار و مبادرت بناله و اضطراب بپادشاه پروردگار رحیم و ستار مجملا بعد از انسان ساحت حضور و جناب احدیت
منتهای مرتبه نقصان و حسرات و قرب بمجال با کمال حضرت معبود و سعید و دعا بتمه تهبه کمال و جلالت است و افراد
انسانی در درک مراتب نقصان و کمال بقدر قابلیت و استعداد مختلف میباشند انکه اعقل ناس است بعد از
ساحت حضور عظمت دستور را اعظم مهالک و اکمل مناقص میدانند چنانچه خبر بپادشاه مکوشتا تر انرا
فوق قاطبه کمالات و اس همه سعادات میدانند مقصود در این مقام این است که وجه دیگر از وجوهیکه موجب گریه
و فغان و زاری و تفرع و ابتهال و بیقراری در حق انبیا و اولیا است همین و از دوری ساحت حضور و تحصیل قرب
و وصول بمرتبه دوام و وصول بخدمت حضرت ملک و دود است خواه مرتبه فوقانیه در حق ایشان حاصل شده
مکن باشد نسبت بایشان یا نه عارف در مقام مناجات و عرض نیاز بدرگاه قاضی الحاجات هر مرتبه از مراتب کمال
که در حق او میسر شده معترف بتقصیر خود در تحصیل خوف و طالب اعلای بر آن هست ازین راه است که فخر ملائکه
مقربین و ملجا انبیا و مرسلین در مقام عجز و تقصیر عرض درگاه رب رحیم قدیر رسانیده سبحانک ما عبدناک
حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک وجه خامس انکه بوجهیکه موقع رعب و خوف در قلوب سالکان نغش و غبة
و موجب ایشان بتدهشت و اضطراب و غایت حشیشت و اضطراب قاطبه اخبار است ملاحظه عظمت و شوکت مخترع

افلاک و عناصر

افلاک و عناصر و مبدع جمله املاک و کواکب است هر کس بقدر درک عظمت خلاق ارضین و سموات خائف و لرزان
و بقدر تعقل شوکت رزاق قاطبه نفوس و حیوانات هائم و هراسانست هر که در درک عظمت حضرت قیوم جل
جلاله کاملتر است خوف و رعبا و بیشتر سبحانک اخشی خلقک لک اعرفهم بجلالک درک و معرفت اصل عظمت ذی
الاقتدار موجب دهشت و اضطراب است خواه در آن وقت تشویش مواخذه در میان حاصل بوده باشد یا نه بلکه
هرگاه فرض شود که بهمه جهات ایمن از مواخذه بوده باشد باز آن اضطراب و ارتعاش که مستند باصل درک
عظمت معبود است حاصل است مجملا اصل درک عظمت و شوکت موجب خوف و رعب در قلوب احبا و باعث ظهور
اضطراب و اضطرار و ناله و انکسار بی اختیار میشود و ازین است که در حدیث وارد است در بیان کیفیت احوال اشرف
مفخر انبیا و سید رسل و ملجا اولیا و هادی سبل علیه و علی آله صلوات الله المالک الاکمل که ان سرور عالم و فخر بنی
آدم در وقت قیام بنماز از خوف و خشیت الهی جل شانه صدا و جوششی از سینه مبارک ایشان شنیده میشد مثل صدای
جوشش دیگ از آتش شدید و ان قدر میگریستند تا بیخود میشدند و از زنان بدگان و ان معرفت و یقین جناب امیر
المؤمنین علیه السلم ما ثور است که چون وقت نماز داخل میشد اندام مبارک انسرور بلرزه می امد و هم چنین وارد شده
که جامع المکارم فی السر و العلن جناب حضرت امام حسن علیه السلم چون مشغول وضو بجهة نماز میشدند مفاصل بدن
شریف ایشان میلرزید و لون مبارک انجناب مایل بزردی میشد و چون از وجه این سوال میکردند جواب
میفرمودند سزاوار این است که هر کس در مقام بندگی بخدمت خداوند عالم ایستاده بندهایش از خوف و بیم معبود
بلرزد و در کتاب حلیة الاولیاء مذکور است روایتی که حاصل مضمون ان این است که چون جناب فخر العابدین
سید الساجدین امام زین العابدین علیه و علی ابائه و اولاده الاف التحیة من رب العالمین از وضو فارغ میشدند و
عازم نماز میشدند ارتعاش و لرزه بر اعضای مبارک انحضرت مستولی میشد چون استعلام مینمودند میفرمودند وای بر شما
مگر نمیدانید بخدمت که می ایستم و با چه عظیم الشانی مخاطبم مناجات میکنم وجه سادس از وجوهیکه موجب اضطراب قاطبه
عباد و داعی زوال مسرت و هادم اللذات است ملاحظه شداید موت و عقوبات اخرویه است که سموات و ارضین
طاقت تحمل ان ندارند مناسب این است که ختم مقام شود در بیان این مرام بدانکه ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت
نموده از کاشف اسرار وجود ابی عبد الله حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمودند سبب گریه عیسی ولد مریم و یحیی
بن زکریا علیهما السلم از خداوند عالم جل شانه مسئلت نمود که حضرت یحیی را زنده نماید بعد از آن پس خطاب نمود یحیی و یحیی
بامر الهی عز شانه جواب گفت و از قبر بیرون امد گفت بحضرت عیسی چه میخواهی از من گفت میخواهم بدنیا برگردی
و مونس من باشی در دنیا حضرت یحیی در جواب گفت ای عیسی هنوز سورت و تلخی جان کندن از من ساکن نشده تو می
خواهی مرا برگردانی بدنیا دوباره و این مرارت عاید من شود و نیز در ان کتاب از جناب مستطاب فخر الاوائل و الاواخر حضرت
امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده فرموده جوانانی چند از اولاد سلاطین بنی اسرائیل طریق عبادت و بندگی خداوند عالم جل شانه
را اختیار نموده بودند ایشان از شهر خود بیرون رفتند سیر بلاد میکردند تا از مشاهده امور غریبه عبرت گرفته باشند
اتفاقا مرور نمودند بقبری که در سر راهی واقع شده بود باد خاک و ریگ را بروی ان قبر جمع نموده و اثری از ان باقی
مانده بود مشخص میشد که قبر است و ان جوانان باهم گفتند خوب است که از درگاه خلاق عالم جل شانه مسئلت نمائیم درین

وجه سادس

در حکایت جوانان سلاطین بنی اسرائیل

وقت که صاحب این قبر را زنده فرماید تا از او سؤال نمائیم که چه مرتبه تلخی طعم موت را یافته پس شروع نمودند بدعا باین نحو انت الهنا یا ربنا لیس لنا اله غیرک والبدیع الدائم غیر الغافل الحی الذی لا یموت لک فی کل یوم شان تعلم کل شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک بعد از فراغ از این دعا قبر شکافته شخصی بلند از ان قبر بیرون آمد موی سر و ریش او سفید بود خاک را از سر خود دور مینمود در حالتیکه مضطرب بود و چشم خود را بسوی اسمان باز کرده بود و خطاب کرد با ان جوانان که چه باعث شده که بر قبر من ایستاده اید گفتند ما از درگاه الهی جل شانه استدعا نمودیم که ترا زنده کند تا از تو سؤال نمائیم که چه مرتبه یافته طعم و شدت موت را گفت من در قبر ساکن بودم نود و نه سال هنوز شدت و الم موت از خاطر من محو نشده و مرارت طعم موت هنوز از حلق من خارج نشده است و ان جوانان از او سؤال نمودند که تو در روزی که میمردی باین نحو موی سر و ریش تو سفید بود گفت نه ولکن چونکه شنیدم صیحه را که از قبر بیرون برو جمع شدند استخوانهای من بسوی روح من پس بیرون امدم با اضطراب در حالتیکه چشم باین صوت [illegible] بودم و بسرعت شتافتم در اجابت ان صوت باین جهت موی سر و ریشم سفید شد و ایضا روایت شده که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام که یکی معجزه ان حضرت این بود که بقدرت الهی جل شانه مرده را زنده میکرد بعضی از کفار در مقام انکار زبان برگزیده بحضرت او عرض کردند چیزی که حاصلش این است که تو زنده میکنی اموات را که تازه مرده اند شاید این اشخاص مرده نباشند یعنی این ساختگی و حیله بوده باشد زنده کن از برای ما کسانی را که در ازمنه سابقه فوت شده باشند حضرت فرمودند اختیار نمائید از اموات در زمان سابق هر کسی را که خواسته باشید عرض کردند زنده کنید از برای ما سام بن نوح را حضرت عیسی تشریف بردند بر سر قبر سام و دو رکعت نماز را بعمل آوردند و استدعا نمودند از درگاه رب العزة جل شانه نمودند که سام را زنده فرموده باشد سؤال انحضرت باجابت مشرف گردید سام زنده شد دیدند سر و ریش او سفید شده سؤال کردند که در زمان تو پیری نبود این سفیدی موی سر و ریش تو از چه راه هست در جواب گفت شنیدم ندائی که از قبر بیرون بیا گمان کردم که قیامت برپا شده بجهت هیبت این صدا موی سر و ریشم سفید شد سؤال کردند چند وقت است از وفات تو گفت چهار هزار سال لکن شدت الم موت از خاطرم محو نشده است و ایضا روایت شده هیچ مؤمنی نیست که بمیرد مگر انکه اظهار رجوع بدنیا باو میشود و او انکار مینماید بجهت شدت انچه از تلخی جان کندن باو رسیده مگر شهید که چون ایشان مرارت جان کندن را نفهمیده اند پس تمنا میکنند رجوع بدنیا را از برای انکه تا باز شهید شوند در راه خداوند عالم جل شانه و بعضی در اینمقام مثالی ذکر کرده اند باین نحو که موت را تشبیه نموده اند بدرختی که خارهای بسیار داشته باشد مثل خار مغیلان و داخل شده باشد در جوف انسان و هر خاری از این درخت فرو رفته باشد برگهای انسان ان وقت شخص شدید القوی ان درخت را بقوة تمام بکشد معلوم است تالم ان بنحوی است که توان متحمل شد موت بنحو چنین است و انچه تا حال مذکور شده وصف شدت موت بود در حدیثی وارد شده که ما بین دنیا و اخرت هزار عقبه است اهون و اسهل انها موت است موتی که اهون انها است وصف ان مذکور شد نعوذ بالله سبحانه من الباقی و اما وصف عذاب الهی در اخرت پس ان کما و کیفا اگر چه بنحوی نیست که توان توصیف نمود ولکن ما در این مقام اراده مینمائیم انچه را که حدیث صحیح مروی در تفسیر علی بن ابراهیم مشتمل بر ان است مذکور نمائیم از میان اسرار ردی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت

در بیان وصف عذاب الهی در آخرت

نموده که جبرئیل امین بعرض سید المرسلین چنین رسانید که خداوند عالم امر فرمود که اتش جهنم را دمیدند هزار سال تا سفید شد بعد از ان بامر الهی دمیدند بان هزار سال دیگر تا سرخ شد پس از ان بامر الهی دمیدند بان هزار سال دیگر تا سیاه شد بان حالت سیاهی باقی گذاردند و هرگاه قطره از ضریع واقع شود در ابهای دنیا هر اینه قاطبه اهل دنیا میمیرند از شدت عفونت ان و هرگاه یک حلقه از زنجیری که طول ان هفتاد ذرع است و مهیا شده است برای اهل جهنم واقع شود بر روی زمین هر اینه همه زمین اب میشود از شدت حرارت ان و هرگاه پیرهنی از پیرهنهای اهل جهنم اویخته شود ما بین اسمان و زمین هر اینه قاطبه اهل زمین هلاک میشوند از شدت عفونت و حرارت ان پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله گریست و از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که بعد از این واقعه کسی جناب رسول خدا را خندان ندید و اهل جهنم بعد از انکه داخل جهنم شدند سعی مینمایند بعد از سعی بمسافت هفتاد ساله راه خود را بکنار جهنم میرسانند ان وقت ملائکه که موکلند میزنند ایشان را با گرزهای اهنی تا باز میاندازند ایشان را در قعر جهنم و الیه الاشارة بقوله تعالی ولهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها و ذوقوا عذاب الحریق و اگر علاوه بر این خواهی بدان که در کتاب دروع الواقیه روایت شده از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از ان حضرت روایت نموده از سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه فرموده قسم بکسی که حیات و ممات محمد بید قدرت او است هرگاه قطره از زقوم بریزد بر کوههای عالم هر اینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و ان کوهها طاقت تحمل ان را ندارند پس چگونه طاقت این را داشته باشد کسی که زقوم طعام او بوده باشد و قسم بکسی که حیات و ممات من بید قدرت او است هرگاه قطره از غسلین واقع شود بر کوههای عالم هر اینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و این کوهها طاقت تحمل ان را ندارد پس چگونه تواند شد طاقت داشته باشد کسی که این غسلین شراب او بوده باشد و قسم بحق کسیکه حیات و ممات من بید قدرت او است هرگاه یک گرز از گرزهای که خداوند عالم در قران ذکر فرموده که از ... شود بر کوههای عالم هر اینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و طاقت تحمل ان را ندارد پس چگونه طاقت این گرز را دارد کسی که این الت ضرب او بوده باشد بعد از انکه شدت موت فی الجمله وصف عذاب اخرت را شنیدی میگوئیم مقصود این است که از جمله باعث و داعی گریه و زاری و تضرع و ابتهال بدرگاه جناب باری جل شانه خوف و تشویش از عذاب الهی و شدت موت است پس بنده ذلیل بعد از اعتقاد باین مراتب چگونه میتواند که غافل از ان باشد و هراسان نبوده باشد پس باید بر سبیل دوام ناله و زاری و تضرع و بیقراری بدرگاه حضرت باری نماید تا از فضل و کرم و مراحم بی منتهای خود بنده ذلیل را از این مهالک و عقبات نجات دهد و ممکن نیست کسیکه مطلع بر این امور بوده باشد و اعتقاد بر صحت انها داشته باشد خود را از تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الجلال ضبط تواند نمود مگر اوقاتی که مسخر جنود غفلت و ضلال و محبوس عساکر محنت اهل و عیال بوده باشد لکن افراد دنیا در سلوک این طریق مستحسن عقلی و نقلی مختلف الاحوال میباشند هر کس که اطلاع او بر حقیقت این امور بیشتر و از عساکر غفلت و جنود سکرت دورتر است تضرع و ابتهال و ناله و بیقراری او در این باب زیادتر است و از این راه است که جناب مقنن قوانین عبادت و بندگی و مؤسس اساس تضرع و بیقراری جناب علی بن الحسین علیهما السلام در اواسط ... در مقام مناجات بدرگاه قاضی الحاجات چنین بیان فرموده الهی قد تری وقوفی و ذل مقامی بین

یدیك تعلم سریرتی وتطلع علی ما فی قلبی وما تصلح به امر آخرتی ودنیای اللهم ان ذکرت الموت وهول المطلع والوقوف بین
یدیك نغصنی مطعمی ومشربی واغصنی بریقی واقلقنی عن وسادی ومنعنی رقادی کیف ینام من یخاف بیات
ملك الموت فی طوارق اللیل وطوارق النهار بل کیف ینام العاقل وملك الموت لا ینام لا باللیل ولا بالنهار ویطلب
قبض روحی بالبیات او فی آناء الساعات یعنی ای معبود و خداوند من میبینی ایستادن مرا و خاری و بیوقتی ایستادن
مرا در خدمت تو و خبیری بر باطن من و مطلعی بر آنچه در قلب من هست و آنچه بصلاح می آید بان امر آخرت و دنیای
من یا باصلاح می آوری تو بان امر آخرت و دنیای مرا ای خداوند من هرگاه متذکر مردن و هولها میکنم بعد از مردن هست
میشوم و هم چنین متذکر میشوم ایستادن در موقف حساب بحضرت تو را تلخ میکرد اند اینها بر من طعام و شراب
مرا یعنی نمیفهمم مزه این وقت اکل و شرب خود را و اینها باعث این میشود که آب دهن من در حلق من میماند یعنی از
شدت خوف قدرت بر فرو دادن آب دهن ندارم و هم چنین باعث اضطراب من میشود در بالش استراحت من
و منع میکند خواب را از من چگونه بخوابد کسی که میترسد از صدمه ملك الموت در حالیکه می آید در شب و روز
بلکه چگونه میخوابد عاقل و حال آنکه ملك الموت نمیخوابد نه در شب و نه در روز و طالب این هست که قبض روح من نموده
باشد در شب یا در روز و ایضا نقل شده که آن سرور احیانا بعد از فراغ از نماز شب این دعا میخواندند اناجیك یا
موجود فی کل مکان لعلك تسمع ندائی فقد عظم جرمی وقل حیائی مولای یا مولای ای الاهوال اتذکر وایها انسی
ولو لم یکن الا الموت لکفی کیف وما بعد الموت اعظم وادهی الی آخره و ایضا در دعای صحیفه که بعد از نماز شب تلاوت
میفرموده اند فرموده اللهم انی اعوذ بك من نار تغلظت بها علی من عصاك وتوعدت بها من صدف عن رضاك
ومن نار نورها ظلمة وهینها الیم وبعیدها قریب ومن نار یاکل بعضها بعض ویصول بعضها علی بعض ومن
نار تذر العظام رمیما وتسقی اهلها حمیما ومن نار لا تبقی علی من تضرع الیها ولا ترحم من استعطفها ولا تقدر
علی التخفیف عمن خشع لها واستسلم الیها تلقی سکانها باحر ما لدیها من الیم النکال وشدید الوبال واعوذ
بك من عقاربها الفاغرة افواهها وحیاتها الصالقة بانیابها وشرابها الذی یقطع امعاء وافئدة
سکانها مجملا مناجاتهای ائمه طاهرین علیهم السلم که مشتمل بر تضرع و ابتهال در مقام استعاذه از عقوبات اخرویه
بوده باشد بسیار است کسی توهم نکند که انبیا و اولیا تشویش بسبب اینشان در عقوبات اخرویه نیست پس این
اضطراب و بیقراری چه معنی دارد در جواب اگر مراد این است که دیگران قاطعند بر اینکه عقوبات اخرویه مطلقا در
حق انبیا و اولیا نیست این مسلم است لکن این موجب عدم اضطراب در ایشان نمیتواند شد و اگر مراد این است
که خود انبیا و اولیا قاطعند در جمیع احوال حتی در حالت مناجات بدرگاه قاضی الحاجات بر اینکه عقوبت
اخرویه مطلقا از ایشان منتفی است مسلم نیست چنین نیست وجه این بعد از ملاحظه کلمات صادره از ایشان در
مقام مناجات ظاهر میشود از آنچه در سابق بیان شد یعنی از دعا ولد و ثانی چنین بوده باشد و حال آنکه
چنانچه یاس از رحمت الهی جل شانه از معاصی کبیره است چنین است امن از سخط الهی عز شانه مخفی نماند که
چه رشته کلام در این مقام از حد اعتدال خارج شد و مناسب وضع رساله نبود لکن چون که اطلاع بر این
مطالبیکه مذکور شد باعث تنبیه امثال ما غافلین و موجب استیقاظ ارباب معاصی و طاغین میشد عنان قلم را

در میدان

در بیان ساعت مخصوص در هر شب
از شبهای سنه که دعا در آن وقت
مقرون باجابت است

در میدان بیان این مطالب جولان داده شد شاید اطلاع بر این موجب تنبیه غافلین و باعث تیقظ ارباب عصیان شود
بدانکه مناسب در این مقام است که ختم کلام شود در این مباحث بذکر مسئله مسئله اولی مما که در کتب معتبره
شیعه و سنی احادیث مستفیضه وارد شده است در بیان اینکه در هر شبی از شبهای سنه ساعتی هست که هر بنده
از بندگان خداوند عالم جل شانه در آن ساعت هرگاه حاجت از قاضی الحاجات بخواهد البته باجابت میرسد در
احادیث معتبره از ائمه ما صلوات الله وسلامه علیهم بیان این ساعت شده و فرموده اند این در ثلث اول از
نصف ثانی شب است و بیان آخر این ساعت در سدس رابع از شب است و بیان ثالثه آخر اول بین
این دو آخر ثلث ثانی از شب است که آخر آن متصل است باول ثلث آخر شب در وقتیکه آفتاب در اول سرطان
است در آفاق مائله شب در آن وقت در غایت کوتاهی است مقدار شب در این وقت بنا بر آنچه در محل خود
ذکر کرده اند در اواخر اقلیم ثانی و اوائل اقلیم ثالث ده ساعت و ربع ساعت است و هم چنین مقدار شب
در اواخر اقلیم ثالث و اوائل اقلیم رابع نه ساعت و سه ربع ساعت است و این مقدار از غروب شمس است تا طلوع
شمس و ظاهر این است شبی که در کلام ائمه ما علیهم السلم ذکر شده مراد از آن از غروب شمس است تا طلوع فجر
پس ما بین طلوع فجر تا طلوع شمس از این مقدار باید کم شود و آن باختلاف آفاق مختلف میشود قدر محقق مقدار
در اقلیم ثالث مثل اصفهان و امثال آن بر فرض مذکور یکساعت و چهل دقیقه است تقریبا و بعد از انتقاص این
مقدار از نه ساعت و چهل و پنج دقیقه باقی میماند مقدار شب در صورت مسطوره هشت ساعت و پنج دقیقه و بنا
بر آنچه از بیانات ائمه ما صلوات الله علیهم ظاهر شده آنست که این ساعت مطلوبه بعد از انقضای چهار ساعت
و دو دقیقه و نیم در مقدار یکساعت و ثلث ساعت و دو ثلث دقیقه و سدس دقیقه میباشد بلکه بمقتضای
عبارت ثالثه مطلوبه بعد از انقضای نیم ساعت و دو ثلث دقیقه و سدس دقیقه از این مقدار میباشد پس ساعت
باقیه از این مقدار همان ساعتی است که بمقتضای احادیث معتبره هر حاجتی که بنده ذلیل از خدای جلیل در آن
مسئلت نماید البته بمرحله اجابت مشرف میشود ای برادر عزیز مجملا مشقت سفر در برودت و حرارت هوا میشوی
تملق از اذل ناس مبنائی و مذلت تردد در خانه فلان و فلان را بر خود قرار میدهی و غافل از مضمون حق
شیوه الحمد لله الذی وکلنی الیه فاکرمنی ولم یکلنی الی الناس فیهینونی هستی که باهرگز نگوش شنیده
مضمون صدق آیین الحمد لله الذی ادعوه کما شئت لحاجتی واخلو به حیث شئت لسری بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی
این زحمات سفر و تملق و مذلت از اذل ناس بر خود قرار میدهی و در فکر این نیستی که در صدد این بوده باشی که
مناسب حواس جمع در این ساعت شریفه را ... نموده باشی و در آن مناجات با قاضی الحاجات بتضرع
و ابتهال بدرگاه خالق ارضین و سموات نموده اند درگاه وهاب عطای او خلاق سوال ... که توفیق سعادت
کمال معرفت جناب احدیت و لذت انس و مناجات معبود متعال را روزی تو نماید که جمیع لذائذ دنیا و آخرت
در جنب آن منهوره و مضمحل و قاطبه ملاذ نشأتین در مقابل آن بی فرغ و باطل است و در آن حالت لسان
معذرت بدرگاه کریم غفار منفتح نموده که قاطبه ما یحتاج دنیا و آخرت ما بدون تحمل ذل لئام از اذل ناس بجهت
تو میشود و مزه فزوده باشد انصاف این است که بسیار دستم بلکه بسیار بسیار عجیب و غریب است مخفی نماند که

مذکور شد در تعیین این ساعت مطلوبه بوده در امثال این بلاد در اوقات قصر لیالی و اوقات غایت امتداد شب یعنی وقتیکه
شمس در راس جدی بوده باشد مقدار شب در آن وقت چهارده ساعت و پانزده دقیقه میباشد در مثل
اصفهان و بعد از انقضای این طلوعین یعنی یکساعت و هفده دقیقه تقریبا در فرضی که از این مقدار باقی میماند
از این مقدار دوازده ساعت و نیم و بیست هشت دقیقه تقریبا و شب شرعی در آن وقت عبارت از همین است که
و ساعت مطلوبه بنابر اخبار برکات ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار ظاهر میشود بعد از انقضای شش
ساعت و چهارده دقیقه در دو ساعت و چهار دقیقه و دو ثلث دقیقه متحقق است بر عاقل طالب معرفت
و سداد در اغتنام طاعت و مناجات بسیار سهل و جزئی است اهتمام در ذلک این مقدار بجهت وصول بآن عطیه
نامدار باوقار بلکه بمعونة عبادة ثالثة مأخوذه از بعض نصوص معتبره آنستکه در چنین صورت نیز ساعت مطلوبه
ساعت با فیر بعد از انقضای یکساعت و چهار دقیقه خواهد بود بنابراین امر در ادراک ساعت مطلوبه سهل
خواهد بود پس خاسر و مغبون کسی است که خود را از شرافت سعادت این نعمت عظمی و عطیه کبری و فضیلت
مثلی محروم گرداند بدانکه طریقه دعا در ساعت مطلوبه که مقرون باجابت بوده باشد ان شاء الله تعالی بنحویکه
از حدیث صحیح مستفاد میشود آنست که اولا ایتان بدو رکعت نماز نماید خواه نماز حاجت بوده باشد یا نماز دیگر
مثل دو رکعت نماز شب اگرچه متیقن اولی است بعد از آن استدعای حاجت خود از درگاه رب الارباب نماید
خواه در اثنای نماز مثل حالت قنوت یا حالت سجود بوده باشد یا بعد از فراغ از آن اگر جمع مابین هر دو نماید اکمل
و ادخل در اجابت خواهد بود ان شاء الله تعالی مسئله ثانیه در تعیین سحر است بدانکه احادیث در فضیلت استغفار
در اسحار بیشمار است و کفایت میکند در این باب آیه شریفه مختصر بالمستغفرین بالاسحار و آیه شریفه و بالاسحار هم
یستغفرون و مشتهر است درک این فضیلت عظیم موقوف بمعرفت وقت سحر است و بادعیه وارده در وقت
سحر خصوصا در ماه مبارک رمضان معروف است و امثال آن نیز موقوف بر معرفت آنست و کلمات علما در
تعیین این وقت مختلف است چه در صحاح و قاموس و غیرهما سحر را تفسیر نموده اند بقبیل الصبح یعنی بسیار نزدیک
بصبح و ظاهر از مرحوم علامه رفع الله تعالی قدره در منتهی اختیار این قول است و صاحب کشاف در کشاف در
تفسیر آیه شریفه و نجیناهم بسحر در سوره قمر سحر را تفسیر نموده نسبت بآخر شب و مرحوم شیخ طبرسی قدس الله تعالی
روحه در جوامع الجامع نیز موافقت با ایشان نموده فخر رازی در تفسیر خود این قول را نسبت بقیل داده بعد
از آنکه سحر را تفسیر نموده باخر لیل و بیضاوی نیز سحر را تفسیر بآخر شب نموده و این تفسیر اعم از دو تفسیر اول است
و ظاهر این است که سحر عبارت از ثلث آخر شب بوده باشد پس سحر عبارت از مجموع سدس خامس و سدس آخر لیل
خواهد بود چنانچه متبادر از این لفظ در عرف این معنی است و لهذا هرگاه کسی استغفار در این وقت یا عمل
دیگر در این وقت نماید میتوان گفت که استغفار در سحر نموده است و ظاهر میشود این قول از مرحوم علامه در
تذکره و مؤید این مطلب است حدیث صحیح که اسمعیل بن سعد الاشعری روایت نموده قال سألت ابا الحسن
الرضا علیه السلم عن ساعة الوتر قال احبها الی الفجر الاول و سألته عن افضل ساعات اللیل قال الثلث الباقی
بنابر آنکه چون سحر افضل اجزای لیل است و این حدیث دلالت دارد بر اینکه افضل ساعات شب ثلث آخر شب

بیست و دقیقه در دو ساعت
نه دقیقه و دو ثلث دقیقه

نه دقیقه و دو ثلث

در تعیین وقت سحر است

بس سحر

پس سحر عبارت از ثلث آخر شب خواهد بود و قول اول ایضا بعید نداریم که گفته شود معنی لغوی سحر همان بوده باشد
که تفسیر نموده اند لکن سحر در عرف عام از این قدر اعم است چگونه چنین نبوده باشد و حال آنکه میتوان ادعا نمود این قدر
که مدلول علیه باین تفسیر است وسعت دعا در عبر وارده در سحر ماه مبارک وارد اند بمرتبه که بر این مطلب ظاهر است
چه اعمال موظفه در سحر بنابر قول باینکه سحر عبارت از سدس آخر لیل است قبل از آن هرگاه کسی ایتان بآن نماید بعمل
امتثال نخواهد بود بلکه حکم بمشروعیت آن نمودن مشکل است چه ایتان بعبادت موظفه بقصد توظیف قبل از وقت
آن بدعت خواهد بود بر خلاف آنکه گوئیم که سحر عبارت از ثلث آخر شب میباشد و همچنین سحور یکه مستحب است
در ماه مبارک رمضان امتثال بآن در صورتی میشود که در ثلث آخر شب واقع شود اگرچه در سدس خامس بوده
باشد و هرگاه قبل از آن شود مؤدی سنت نخواهد بود و همچنین است حال در استغفار در اسحار مبحث
هشتم در وقت نافله صبح است بدانکه وقت این نافله داخل میشود بعد از آنکه از نصف ثانی شب منقضی شد
مقداری که کفایت یازده رکعت نماید که عبارت از هشت رکعت نماز شب و سه رکعت شفع و وتر بوده باشد
و ممتد است تا ظهور حمره از جانب مشرق لکن افضل اوقات آن مابین فجرین است پس وقت فضیلت آن محفوف
است بدو وقت اجزا سابق و لاحق سابق بعد از انقضای یازده رکعت است از نصف ثانی شب و لاحق
بعد از طلوع فجر صادق است تا ظهور حمره از جانب مشرق بنابراین ایتان باین نافله قبل از فجر اول جایز خواهد
بود بی اشکال در صورتیکه ایتان بنماز شب و شفع و وتر نموده باشد بلکه ظاهر این است در صورتیکه نماز
شب را نکرده باشد و نخواهد هم بکند ایتان باین نافله صبح قبل از فجر اول بتنهائی میتوان نمود و همچنین هرگاه کسی
باعتبار عارضی نماز او بر این شد که ایتان باین نافله نماید در اول فجر ایتان بفریضه فجر نمود و بعد از آن ترک
نافله دفع شد ایتان بنافله میباید بنیت اداء مادامی که حمره از جانب مشرق ظاهر نشده باشد و اما ایتان میباید
بنیت قضا و اینکه مذکور شد در وقت این نافله بدایت و نهایت مشهور مابین فقها است در دو طرف و مقام خلاف
شده بعضی قائل شده اند بر اینکه وقت آن منتهی میشود بطلوع فجر ثانی پس ایتان باین دو رکعت بعد از طلوع فجر
ثانی و قبل از ایتان بفریضه بنابر این قول جایز نخواهد بود لکن ظاهر این است که این در صورتی بوده باشد
که ایتان بنماز شب ننموده و اما هرگاه مشغول بنماز وتر بود و فجر ثانی طالع شد بسیار بعید است که در این
صورت کسی ادعا نماید که ایتان بنافله صبح قبل از ایتان بفریضه نتوان نمود و مخفی نماند که از جمله محاسن عبادات
مواظبت بنوافل است خصوصا نوافل یومیه که اهتمام در محافظت آنها بسیار باید نمود و مراتب مترتبه بر محافظت آنها بسیار
است از جمله آنستکه محافظت آنها باعث این میشود که ایتان بفرایض یومیه در وقت فضیلت آنها شود و مثوبات
مترتبه در ایتان بفرایض یومیه در وقت فضیلت بسیار است و دیگر غالبا آنستکه نمازها بسبب آن نمازها صادر
میشود منسوب است بانواع نقص و قصور و احادیث مستفیض است که ایتان بنوافل موجب رفع نقایص و قصور
فرایض است سیم آنستکه مواظبت بنوافل احیای سنت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد نظر باینکه
نوافل یومیه از مصنوعات آنسرور احیاد و سیدا طهار بیشتر شد هیچ ثمری مترتب بر محافظت
این نوافل نمیبود مگر همین احیای سنت جناب مصطفی این بود که امت آنسرور اخلال باین نمایند چنانچه از فجر

وشود
داخل بطلوع فجر اول پس ایتان بآن
قبل از آن بجز ثانی نسبت بمابعد و بعضی
قائل شده
اند بر اینکه وقت
آن

در بیان نمازات هر کدام بحسب
نوافل یومیه

در بیان وقت نافله صبح

عالم بیرون سنرد بصدد اصلاح امت بوده هر کار مرا که موجب حسنات و تالم امت بوده را منع میفرمودند چنانچه قال الله تعالی لقد جاءکم
رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم یعنی امده است بسوی شما پیغمبری که از جنس شما است
یعنی از افراد انسان نه از ملائکه شاق است بر آن رسول مشقت شما یعنی امری که موجب مشقت شما است میشود ندید بمثابت
حال امت بر چنین استکه قرار بگیرا نسر(?) بر ادنا حدی امت تحمل از آن نمیاید بعد از آنکه بیشتر کلام باین مقام کشید
بخاطر رسید حدیثی که مظهر لطف آن سید عالم و فخر بنی آدم بوده باشد در حق امت در این مقام ذکر شود که اطلاع بر آن
موجب تنبیه خوبی است در حق امثال ما غافلان و تذکر آن باعث تذکر عزیزی است در حق ما عاصیان خبر آن
نقل شده از انس بن مالک که یکی از صحابه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود حدیثی که حاصل مضمون آن این است
که حضرت جبرئیل امین نازل شد بر سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه در وقتیکه متعارف نبود در
مثل آن وقت بر آن سرور نازل شود وارد شده بر حالتیکه آثار حزن و ملال از آن امین حضرت ذو الجلال ظاهر
میشد آن سرور عالم از سبب تغیر و الم استفسار فرمودند بر ضمیر آن سرور رسانید که لایق و سزاوار نیست کسیکه
عالم بجهنم و متذکر شدت عذاب آن بوده باشد آثار سرور و شادی از آن ظاهر شود جناب رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمودند ای جبرئیل پاره از وصف جهنم بیان نما جبرئیل گفت یا محمد خداوند عالم بعد از آنکه جهنم را خلق
فرمود امر فرمود افروختند بر آن هزار سال تا سرخ شد بعد از آن افروختند بر آن هزار سال دیگر تا سفید شد
بعد از آن افروختند بر آن هزار سال دیگر تا سیاه شد و حال بهمان حالت سیاهی و ظلمت باقی است قسم بکسیکه
شما را مبعوث بحق فرموده هرگاه نوکی از ثیاب اهل جهنم معلق شود ما بین آسمان و زمین هر اینه قاطبه اهل زمین هلاک
میشوند از شدت عفونت آن و قسم بعظمت کسیکه شما را برسالت مبعوث فرموده هرگاه حلقه از زنجیرهائی که
خداوند عالم مقرر فرموده و در قرآن ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر اینه کوهها آب میشوند از شدت
حرارت آن تا هفت طبقه زمین و قسم بجلالت کسیکه شما را بنبوت مبعوث فرموده اگر مردی در مغرب معذب
شود بعذاب جهنم هر اینه میسوزند کسانی که در مشرق هستند از شدت عذاب آن معذب و آتش جهنم آتشی استکه حرارت
آن شدید است و قعر جهنم بسیار دور است و هیمه جهنم آهن است و شراب اهل جهنم حمیم و چرک است از برای جهنم
هفت در است از برای هر دری طایفه از مردان و زنان قسمت شده که داخل شوند آن حضرت فرمودند آیا این
هفت در مثل درهای این زمان است جبرئیل عرض کرد که درهای جهنم بعضی از آن درها فوق دیگری است مسافت
ما بین هر بابی تا باب دیگر بقدر هفتاد ساله راه است هر طبقه که در تحت هست حرارت آن اشد است از
طبقه که در فوق او هست بهفتاد مقابل کشیده میشود دشمنان خداوند عالم بسوی آن طبقات بعد از آنکه
نزدیک رسانیدند ملائکه عذابی که موکل بآن طبقه میباشند باستقبال آنها می آیند با غل و زنجیر و طرف زنجیر را
داخل در دهن آن میکنند و از عقب آن بیرون می آورند و غل را بدست چپ و بگردن آ[illegible] و میگذارند [illegible] بان زنجیر
آنها را میکشند هر نفری با شیطانی که با او بوده در یک زنجیر قرار میدهند میکشند آنها را در حالتیکه بروی افتاده
باشند و ملائکه عذاب میزنند آنها را با گرزهای آهنی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که کیستند ساکن
این طبقات جبرئیل در جواب عرض کرد طبقه که در تحت همه است ساکنین آن منافقین و کفار از آل فرعون و اسم

در نقل حدیث واقعه جهنم

در تفصیل طبقات جهنم

این طبقه

این طبقه هاویه است و طبقه که فوق آن است سکان آن مشرکین است نام آن حریق است و طبقه ثالثه سکان آن کسانیند
که خارج از جمیع ادیان بوده باشند و نام این طبقه سقر است و طبقه رابعه سکان آن ابلیس و اتباع او و مجوس میباشند
و نام آن لظی است و طبقه خامسه سکان آن یهود میباشند و نام آن حطمه میباشد و طبقه سادسه سکان آن نصاری میباشند
و نام آن سعیر است بعد از آن حضرت جبرئیل علیه السلام سکوت نمود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند
ای برادر من جبرئیل چرا اظهار ننمودی از طبقه سابعه که سکان آن کیانند عرض کرد یا محمد صلی الله علیه و آله
سؤال مکن از سکان این طبقه که سکان آن اهل معاصی کبیره از امت شما میباشند آنانیکه اقدام بمعاصی کبیره نموده
و فوت شده اند قبل از توبه و نام این طبقه جحیم است چون کلام باینجا رسید جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
بیهوش شدند و افتادند پس حضرت جبرئیل علیه السلام سر مبارک آن رسول جلیل را بر دامن خود گذارد تا حضرت بحال
آمدند پس فرمود ای جبرئیل چه بسیار بزرگ شد از استماع این مصیبت من و شدید شد حزن و الم من امت من داخل
آتش جهنم میشوند جبرئیل عرض کرد بلی اهل کبایر از امت تو داخل جهنم خواهند شد پس جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله و جبرئیل امین هر دو بنا کردند شروع نمودند بگریستن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف بردند
بمنزل خود و قرار فرمودند که کسی داخل نشود بر ایشان و بیرون تشریف نمی آوردند مگر بجهت نماز بعد از نماز
بان با کسی متکلم نمیشدند تا داخل در منزل خود میشدند و در بعضی اوقات بعد از فراغ از نماز گریه و تضرع و زاری
بدرگاه جناب باری عز شانه مینمودند باین نهج بودند تا سه روز و در این مدت سه روز از تسکین [illegible] ملول
بودند کسی جرأت تکلم با ایشان نمی نمود بعد از سه روز بعضی از صحابه بر فتح باب جرأت بر خود نموده آمد بدر
در دولت سرای جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت السلام علیکم اهل بیت الرحمة هل الی مولای رسول
الله من سبیل یعنی آیا ممکن است کسی خود را بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله برساند اصلا جواب
نگفتند برگشت و ثانیا عود نمود بهمان نحو سلام گفت و سؤال نمود جواب نشنید تا سه بار باین نحو معمول داشت
مطلقا جوابی نشنید سلمان فارسی رضی الله عنه را بخاطر رسید که در این باب میباید متوسل بسیده نساء فاطمه
زهرا صلوات الله علیها شد آمد بخدمت آن معصومه و عرض نمود یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله جناب رسول
خدا صلوات الله و سلامه علیه عزلت از مردمان اختیار نموده اند و بیرون تشریف نمی آورند مگر بجهت نماز از شدت
حزن و الم با احدی حرف نمی زنند و احدی را اذن نمیدهند که بخدمت ایشان مشرف شود جناب سیدة نسا
چادر بسر انداخته تشریف آوردند در وقتی که آن سرور در سجود بودند پس سلام کردند و عرض کردند یا رسول
الله من فاطمه ام جناب رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه سر مبارک را از سجده برداشتند چونکه
نظر جناب فاطمه بآن سرور افتاد آثار تغیر و حزن و هم از ایشان مشاهده فرمودند بعد بکثرت رحمت که رخساره
مبارک آن سرور آب شده بود از شدت حزن و الم گریه بر سیده نسا غالب نمود گریه بسیاری کردند عرض کردند یا رسول
الله چه میشود شما را چه نازل شده بر شما حضرت فرمودند جبرئیل نازل شد و وصف نمود طبقات جهنم را و خبر داد بمن
در طبقه که فوق همه طبقات است معذب خواهند بود اهل کبایر از امت من این استکه باعث حزن و الم و
موجب گریه من گردیده بلی فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد کیفیت دخول این امت در جهنم چه نحو است حضرت فرمودند

میکشند ملائکه انها را تا انکه ظاهر جهنم میرسانند لکن رویهای انها سیاه نمیشود و همه بدنهای انها غل زده اند و غل و زنجیر
بر گردن انها نمیگذارند عرض کرد پس چگونه میکشند انها را فرمود نه اما مردان پس ریشهای ایشان را میگیرند اما
زنان گیسوهای ایشان را میگیرند و میکشند و چه بسیار از پیران امت من میباشند که ریشهای انها را میگیرند و میکشند
بسوی جهنم و انها فریاد میکنند و اشیباه و اضعفاه و چه بسیار از جوانان امت من که ریشهای انها را میگیرند
و میکشند بسوی جهنم انها فریاد میکنند و اضیحتاه و ابن یحیی انها را میکشند تا برسانند بمالک بعد از انکه نظر مالک
با نها افتاد استفسار مینماید از ملائکه که انها را میکشند که کیستند این اشخاص که اشقیای غریبی هستند هیچ ندیده ام
صورتهای انها سیاه نشده است و غل و زنجیر هم بر گردنهای انها گذارده نشده است ملائکه میگویند ما باین
نحو مامور بوده ایم که انها را بتو برسانیم ما شیم مالک خطاب مینماید بانها که ای جماعت اشقیا کیستید شما در جواب
میگویند ما از جمله اشخاصی بوده ایم که قران بر انها نازل شده و روزه ماه مبارک رمضان میگرفتیم پس مالک میگوید
قران نازل نشده مگر بمحمد صلی الله علیه و اله پس میگویند بانها رسید بر شما از قران چیزی که منع نماید شما را از معصیت الهی
میگویند در جواب بلی رسید بما لکن شقاوت بر ما غلبه نموده و گمراه شدیم پس بعد از انکه اینها را بکنار جهنم رسانیدند
و نظر کردند بسوی اتش جهنم و ملائکه غلاظ و شداد که موکلند بر ان التماس مینمایند بمالک که ای مالک ما را اذن بده
تا بحال خود بگرییم مالک اذن گریه میدهد انقدر گریه میکنند تا اشک چشم انها تمام میشود اخر بجائی میرسد که
خون از چشمهای انها خارج شود بجای اشک چشم انوقت مالک بانها میگوید اگر این گریه از خوف خداوند عالم
در دنیا بود ممکن نبود که امروز اتش جهنم بشما برسد در انوقت مالک امر میکند باتش جهنم بگیر اینها را اتش میگوید چگونه
بگیرم اینها را و حال انکه ایشان میگویند لا اله الا الله بعد از ان مالک میگوید حتم میدهم ترا بخداوند عالم جل شانه
که بگیر اینها را انوقت اتش میگیرد اینها را پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم اتش جدا میشود از اینها باز خطاب میکند
باتش که بگیر اینها را اتش میگوید چگونه بگیرم کسانی را که ذکر اسم خداوند عالم مینمایند باز میگوید مالک بگیر اینها را اتش
میگوید که توبه معدومی از جانب پروردگار عالم که بما امر نمائی که اینها را بگیریم مالک میگوید بلی باین نحو ماموریم از جانب
پروردگار عالم انوقت اتش میگیرد اینها را با اختلاف شقاوت اینها بعضی را میگیرد تا قدمین و بعضی را میگیرد تا زانوها
و بعضی را میگیرد تا کمر و بعضی را میگیرد تا گردن بعد از ان اتش میل میکند بسوی رویهای انها مالک میگوید نسوزان
رویهای اینها را که بسیار سجده کرده اند از برای خدا و نسوزان قلوب اینها را که بسیار متحمل عطش و تشنگی شده اند
در ماه مبارک رمضان پس بهمین حالت معذب خواهند بود تا انقدر که مشیت الهی قرار گرفته باشد و ندا میکنند یا ارحم
الراحمین یا حنان یا منان بعد از انکه خداوند عالم حکم خود را باین نحو بانها جاری فرمود میفرماید بجبرئیل ای جبرئیل
چکار کردند گناهکاران از امت محمد صلی الله علیه و اله عرض میکند چه بسیار بد است حال انها چه بسیار تنگ است
مکان انها سوزانیده است اتش بدنهای انها را و خورده است گوشتهای اینها را و باقی مانده است قلوب و رویهای انها
نور ایمان در قلوب انها باقی است و بعد از رخصت از رب جلیل امر مینماید بمالک که حجاب از روی انها بردارد تا ببیند
حال انها بچه رسید پس امر مینماید مالک ملائکه را که حجاب بردارند بعد از انکه نظر انها بجبرئیل علیه السلام می افتد و
حسن خلقت او را مشاهده مینمایند میدانند که از ملائکه عذاب نیست استفسار مینمایند که کیست این بنده که مثل او را ندیده ایم پس

ملائکه

ملائکه میگویند که این حضرت جبرئیل مقرب درگاه احدیت است این است که واسطه وحی بود بجناب محمد پیغمبر شما صلی الله
علیه و اله بعد از انکه اسم جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله را میشنوند همه انها فریاد میکنند که ای جبرئیل سلام ما
به پیغمبر ما سید المرسلین برسان و خبر بده ایشان را که معاصی ما جدا کرده ما را از فیض خدمت شما و خبر بده ایشان
را از بدی حال و شدت عذاب ما انوقت حضرت جبرئیل بعد از انکه خود را بموقف عرض پروردگار جلیل جل شانه
رسانید خداوند عالم میفرماید ای جبرئیل چگونه دیدی امت محمد را عرض میکند ای پروردگار عالم چه بسیار بد است
مکان انها و شدید است حال انها پس پروردگار عالم میفرماید بروح حال انکه را تا تر از همه استدعا از تو مطلبی نمودند
کردند عرض میکند بلی سوال نمودند از من که سلام انها را به پیغمبر ایشان برسانم و بد حالی انها را باو خبر دهم
عرض نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بمقتضای خواهش انها معمول دار پس جبرئیل میاید بخدمت
جناب رسول خدا در وقتیکه ان حضرت در خیمه تشریف دارند که از برای ان خیمه چهار هزار در است و در دولت
که از طلا است عرض میکند ای محمد من امده ام از جانب امتان تو که معذب اند در جهنم سلام بشما رسانیدند
و عرض میکنند که معاصی ما ما ها را از فیض خدمت شما محروم کرد و خبر از حال ما ندادی که چه بر ما میکذرد
از شدت عذاب انوقت جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله تشریف میبرند در مقام مناجات با قاضی الحاجات
میروند بسجود و در سجده خداوند عالم را ذکر خواهند نمود بثنائی که احدی بمثل ان ثنا خدا را ذکر ننموده باشد خطاب
میرسد از جانب رب العزه که یا محمد سر را از سجود بردار سوال کن خواهی بکن که با جابت مقرون است در انوقت
سوالی که از ان حضرت صادر میشود این است که ای پروردگار عالم حکم خود را جاری فرمودی در اشقیای
امت من شفاعت مرا در باره انها بدرجه قبول مشرف کردان خطاب میرسد که ای حبیب من شفاعت تو مقبول است
برو در انجا که امتان تو معذب اند بیرون بیاور هر کس که گفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله پس نور
میشوند جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله با نسمت و قتیکه نظر مالک بجمال با کمال سعادت شمس فلک رسالت
می افتد بر میخیزد بجهة تعظیم ان حضرت پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله میفرمایند ای مالک اشقیای امت
من حال انها چه نحو است مالک عرض میکند چه بسیار بد است حال انها و ضیق است مکان انها حضرت میفرمایند
در جهنم را باز کن و حجاب را بر دار بعد از انکه نظر عصاة از امت بجمال با کمال شمس فلک سعادت می افتد
تا طبه انها یکبار بتضرع و ابتهال فریاد و ناله میکنند که یا محمد ما از امتان تو ایم اتش پوست و گوشت بدن ما ها
را سوزانیده انوقت جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله همه انها را از اتش بیرون می اورند در حالتیکه
همه انها مثل زغال شده باشد حضرت اینها را با خود میبرند بسوی نهری که در بهشت است اسم او حیوان است
پس فرو میروند در ان نهر بهمان حالت و بیرون می ایند صحیح الاعضا و الجوارح خوش صورت کامل شکل
جوان امرد بر پیشانی انها نقش نموده جهنمیون عتقاء الرحمن من النار پس داخل میشوند در بهشت
بعد از انکه اهل سایر طبقات جهنم می بینند مسلمانان را از اتش جهنم مستخلص شدند تمنا میکنند که کاش
ما مسلمان میبودیم از عذاب جهنم مستخلص میشدیم و الیه الاشارة بقوله تعالی ربما یود الذین کفروا لو کانوا
مسلمین **بحث هفتم** در بیان مطالبیکه مناسب مباحث سابق است و این بسیار است **اول** در بیان انست

مذاب ۲

در بیان افضلیت بعضی از انبیا از بعضی

دربیان اسباب مسقطه تکلیف بصلوة و رفع آن

که افضل نوافل و اینکه کدام است بدانکه افضل نوافل مذکوره نافله شب است بعد از آن نافله زوال یعنی نافله ظهر
افضل از باقی است بعد از آن نافله فجر لکن افضل از تتمه است و نافله مغرب افضل از باقی است و نافله عصر افضل
از نافله عشا است مطلب ثانی بیست در بعضی از اسباب مسقطه تکلیف بصلوة و رفع آنست در این دو مقام است اول
در عروض و حدوث این اعذار است بدانکه هرگاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغما هم رسید بعد از دخول وقت نماز
اگر بعد از دخول وقت تا عروض این اعذار مقداری منقضی شده باشد که کفایت نماز با شرایط مفقوده نماید
در این صورت قضای آن نماز لازم است جزما در صورت عدم اتیان بنماز و اگر چنین نبوده باشد قضای آن نماز لازم
نیست تفصیل مسئله منقح این است که گفته شود که آیا هست همان انقضای مقداری که کفایت چهار رکعت یا سه رکعت
یا دو رکعت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضای ظهر یا مغرب یا نماز صبح و گاهست این قدر کفایت در حکم بلزوم
قضا نمی نماید اول در صورتی است که کسی در حین دخول وقت فرض نمیشد جمیع شرایط صلوة در حق او متحقق بوده
مقدار چهار رکعت از زوال و مقدار سه رکعت از غروب و دو رکعت از طلوع فجر که منقضی شد عذر مسقط تکلیف
حادث شد مثل اینکه ضعیفه حایض شد در این صورت بی اشکال آن نماز لازم است و اما هرگاه در حین دخول
وقت چنین نبوده باشد انقضای این مقدار کفایت نمیکند در حکم بلزوم قضا بلکه لابد است در حکم بلزوم قضا
از انقضا شدن مقدار دیگر کفایت نماز و شرایط مفقوده نماید و هم چنین است نفاس و جنون و اغما مقام
ثانی در دفع اسباب مانعه است بدانکه هرگاه این اسباب دفع شد و از آخر وقت درک نمود مقداری را اگر کفایت
شرایط مفقوده و یک رکعت از نماز نماید در اینصورت اتیان باین نماز واجب است پس هرگاه ضعیفه از حیض پاک شد
و از آخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت غسل و یک رکعت از نماز نماید واجب است و هم چنین هرگاه
طفل بالغ شد و بعد از بلوغ درک نمود مقداری را که کفایت وضو و یک رکعت از نماز نماید ظاهر این است که نماز ادا
بوده باشد پس بنیت ادا میتواند نمود بلکه ظاهر این است که اگر زمان کفایت غسل و یک رکعت را ننماید اگر کفایت تیمم
و یک رکعت نماید باز نماز واجب بوده باشد و ظاهر این است که وسعت زمان بجهت دفع خبث معتبر نبوده باشد
پس اگر زمان کفایت در دفع خبث ننماید با آن خبث نماز لازم خواهد بود و در جمیع صور مذکوره هرگاه اهمال
بنماز در همان وقت نماید آثم و قضای آن نماز واجب بوده باشد و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که اگر قبل از غروب
درک نماید مقداری را که کفایت پنج رکعت نماید نماز ظهر و عصر هر دو بر این شخص لازم خواهد بود و هم چنین هرگاه
قبل از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب و عشا هر دو لازم خواهد بود و اما هرگاه بقدر چهار
رکعت درک کند در این وقت لازم است اتیان بنماز عشا نماید اتیان بنماز مغرب جایز نیست نظر باینکه این مقدار مختص
بنماز عشا است پس صادق نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت خود درک نموده و قول بوجوب نماز مغرب
و عشا در این صورت ضعیف است وجه آن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود بعلاوه اینکه مختص بنماز عشا
مقدار چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت من غیر سوره در این صورت ممکن
از اتیان سه رکعت نماز مغرب و یک رکعت نماز عشا که با حمد و سوره بوده باشد نخواهد بود پس از مزاحمت
خارج خواهد بود مگر اینکه گفته شود که چونکه در ضیق وقت است سوره در ضیق وقت واجب نیست لکن بنا بر این

دربیان رفع اسباب مانعه از صلوة

وقت مع

در چهار رکعت

در چهار رکعت و پنج رکعت نیز چنین میگوییم یعنی هرگاه بقدر پنج رکعت از آخر وقت درک نمود هر دو نماز واجب است این
نیز چون در ضیق وقت است پس پنج رکعت پنج رکعتی خواهد بود که مشتمل بر سوره نبوده باشد و مقدار دو رکعتیکه معین
است نماز عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره نبوده باشد پس آن وقتیکه شده در چنین صورت نماز مغرب
و نماز عشا هر دو واجب خواهد بود صحیح نخواهد بود تحقیق در مسئله این است که در حق مختار که وقت چهار رکعتی
که مختص بنماز عشا است چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت بدون سوره
با این معنی تاخیر نماز عصر و نماز عشا در حق مختار تا این حد جایز است اما تاخیر زیاده بر این ظاهر این است
که جایز نبوده باشد اگر چه کفایت چهار رکعت بدون سوره بکند و اما از باب معاذیر پس هرگاه بمقدار
پنج رکعت بدون سوره از وقت درک نماید ظاهر این است هر دو نماز واجب بوده باشد نظر بضیق وقت
و اطباق فقها بعدم وجوب سوره در این حالت مطلب سیم لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول
وقت نماز با امکان علم و اما در صورت عدم امکان علم اکتفا بمظنه در دخول وقت جایز است پس هرگاه
در صورت تمکن از علم اکتفا بمظنه نمود و شروع بنماز نمود نماز باطل خواهد بود خواه مشخص شود که کل نماز واقع در خارج
شده باشد یا بعضی در خارج وقت شده و بعضی در وقت یا نه بلکه نماز باطل است اگر چه مشخص شود که کل نماز
واقع در وقت شده باشد و اما هرگاه متمکن از تحصیل علم نبوده باشد در اینصورت اعتماد بمظنه میتوان نمود
و این منقسم بدو قسم میشود اول آنست که متمکن از تحصیل علم در حال نیست و هم چنین است رجاء حصول
علم در استقبال در این صورت اعتماد بمظنه در دخول وقت بی اشکال است دوم آنستکه متمکن از تحصیل
علم در حال نیست لکن راجی حصول علم در استقبال هست مثل یوم غیم در اینصورت نیز اعتماد بمظنه ظاهر این است
میتوان نمود یعنی لازم نیست که تامل نماید تا علم بدخول وقت حاصل شود بلکه بهمان مظنه بدخول وقت نماز
میتوان نمود پس اگر اعتماد بمظنه در اینصورت نمود خالی از این نیست یا معلوم شد که مطابق واقع نبوده است
یا مطابقت و عدم مطابقت هیچیک مشخص نشد صحت صلوة در قسم اول مسلم است و هم چنین است حال در
قسم ثالث و اما قسم ثانی پس آن بر دو قسم میشود یک قسم آنست اگر چه فساد اعتقاد او مشخص شد لکن بعضی
از اجزای صلوة در خارج وقت شده و بعضی در وقت واقع شده این قسم نیز نماز صحیح است اگر چه اجزای
واقعه در وقت قلیل بوده باشد نسبت باجزای واقعه در خارج وقت لکن این در صورتیست که فساد اعتقاد
او بعد از فراغ از نماز مشخص شده باشد یا در اثنای نماز لکن بعد از دخول وقت و اما هرگاه فساد اعتقاد
او در بین نماز مشخص شود لکن قبل از دخول وقت اما بجهت اینکه اگر نماز را تمام نماید در بین نماز وقت داخل
میشود و بعضی اجزای نماز بعد از دخول وقت میشود در اینصورت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد
پس قطع نماز در این وقت که مشخص شد هنوز وقت داخل نشده متعین است اگر چه عالم بوده باشد که قبل از
اتمام صلوة وقت داخل میشود و قسم دیگر آنستکه کل اجزای صلوة واقع شود در خارج وقت در این قسم نماز
باطل و اعاده آن در وقت لازم است مطلب چهارم راجح و افضل در هر نمازی آنستکه بعد از دخول وقت تعجیل
شود در اتیان باداء نماز مگر در مواضع چندی که استثناء شده از این حکم که چنین نیست بلکه تاخیر اولی از تعجیل است

دربیان لزوم علم بدخول وقت با امکان و جواز ظن با عدم آن

ظاهر است مع

شد که ظن او مطابق واقع بوده یا معلوم مع

دربیان مقاماتی که تاخیر نماز اولی از تعجیل در اول وقت است

نماید

اول نماز ظهر و عصر است و لهذا در حق نافله گذار است که بقدر ادای نافله تاخیر کند و هم چنین نماز صبح افضل
است که بقدر اتیان دو رکعت نافله تاخیر نماید هر گاه نافله را مقدم بر فجر اتیان ننموده باشد دوم نماز عشا
اولی تاخیر است تا زوال حمره مغربیه شود سیم نماز مغرب و عشا است در حق کسیکه وقوف بعرفات نموده
بعد از غروب که بجهة نماز بدانجا نرفته است مشعر الحرام افضل در حق این شخص آنستکه تاخیر نماید ادای مغرب و عشا
نماید تا برسد بمشعر چهارم تاخیر نماز است بجهة حصول علم بدخول وقت آن در مقامی که اکتفا بمظنه در دخول
وقت جایز بوده باشد پنجم تاخیر مستحاضه باستحاضه کثیره است نماز ظهر و مغرب را مطلقا چنانچه مقتضای مستند
است تاخیر نماید تا اتیان نماید هر یک از صلوتین را در آخر وقت فضیلت اولی با انتظار نقاء و جمع نماید ما بین ظهر و عصر
با غسل واحد و هم چنین جمع نماید ما بین مغرب و عشا بغسل واحد با اتیان هر یک در وقت فضیلت
یا تاخیر نماید نماید بجهة ترقب و انتظار نقا باز عاینت نمازها را در اوقات فضیلت آنها پس تاخیر نماید
نماز ظهر را تا مجدد یکه بعد از اتیان بغسل و ظهر ظل شاخص مثل شاخص شود و اتیان بنماز عصر بعد از آن بلا
فصل نماید و تاخیر نماید نماز مغرب را بحدیکه بعد از غسل و اتیان بنماز مغرب زوال حمره مغربیه شود و بعد
از آن بلا فصل اتیان بنماز عشا نماید ششم ارباب معاذیر سوی غیر تیمم یعنی کسانی که تکلیف آنها تیمم است بجهة
عذری که موجب تیمم میشود در صورتی که این عذر مرجو الزوال بوده باشد تاخیر نماز از اول وقت راجح است
بلکه احتیاط در تاخیر است تا ضیق وقت تا آن وقت اگر دفع شد بمقتضای آن معمول میدارد و اگر نه در آن وقت تیمم میکند
و نماز میکند هفتم در حق صائم در صورتی که جمعی منتظر او بوده باشند یا نفس او با افطار نزاع کند پس در اینصورت افطار را
مقدم میدارد بر صلوة هشتم تاخیر نماز است بجهة دفع بول و غایط نهم تاخیر صلوة مغرب است تا آخر وقت فضیلت
در حق مسلوس و مبطون تا جمع کند ما بین مغرب و عشا در وقت فضیلت هر دو و بعد از ازاله نجاست در صورتی
که در تعدد ازاله مشقت بوده باشد یا احتمال خفت مرض قائم بوده باشد دهم تاخیر ظهر و عصر است از مربیه
طفل در صورتیکه ثوب متعدد نداشته باشد در این صورت تاخیر ظهرین مینماید تا آخر وقت بعد از غسل همان
ثوب و جمع مینماید ما بین ظهرین و عشائین یازدهم تاخیر نماز است از اول وقت بجهة اشتغال بقضای حاجت
مومن دوازدهم تاخیر ظهر و عصر است در صورتیکه اتیان بیک رکعت از نافله آنها در وقت نافله در ک ننموده باشد
در این صورت اولی تاخیر فریضه است بقدریکه فارغ از نافله شود سیزدهم تاخیر نماز صبح است در صورتیکه فجر
طالع شده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت از نماز شب در این صورت اولی تاخیر نماز صبح است بقدریکه اتمام نماز شب
و اتیان بنافله فجر نماید چهاردهم تاخیر فریضه است از برای کسیکه اراده احرام دارد از نافله احرام پانزدهم تاخیر
صلوات است در حق کسیکه ذاکر و مشغول بعوانات بوده باشد شانزدهم تاخیر صلوات در صورت انتفای بعض شرایط
بجهة عدم تمکن از آن در صورت رجاء تمکن بتاخیر مثل صلوة با کشف عورت در اول وقت در صورت عدم تمکن از ساتر
با رجای تمکن از آن بتاخیر و هم چنین نماز در اول وقت با نجاست ثوب یا بدن در صورت عدم تمکن از ازاله آن با احتمال
تمکن از ازاله آن بتاخیر تا ضیق وقت و هم چنین نماز در سعه وقت نشسته با احتمال تمکن از نماز ایستاده با تاخیر و سجود
بر چیزی که سجده بر آن جایز نیست در حال اختیار و با اعتبار تمکن عدم از چیزی که سجده بر آن جایز است در آن وقت باد جائی

تمکن از

در بیان اقسام نوافل

در بیان مکروه بودن اتیان بنافله مبتدأه در پنج محل بسبب زمان و فعل

در بیان صبی بالغ که در اثنای وقت بلوغ صبی در اثنای وقت نماز

در بیان احکام و مسائل متعلقه بعدول

تمکن از سجده بر آن با تاخیر موارد دیگر نیز هست که تاخیر نماز در آن راجح است مطلب پنجم آنستکه نافله منقسم است بر سه قسم
راتبه و این نوافل یومیه است و ذوات اسباب مثل نماز طواف و الاحرام و نماز تحیت مسجد و نماز زیارت و نماز حاجت
و مثل اینها و نافله مبتداه و آن نمازی است که مکلف اتیان بآن مینماید بنزد خود یعنی بخصوصها در شرع بعید او وارد نشده
است اگر چه بعنوان عموم رخصت رسیده است قسم اول موقتات است چنانچه بیان شد پس در غیر وقت آن اتیان نمیتوان
نمود مگر بعنوان قضا و قسم ثانی و ثالث در هر وقت از اوقات که کسی خواهد بنا میتوان نمود مگر اینکه قسم ثالث
مکروه است اتیان بآن در پنج محل سه موضع کراهت متعلق بزمان است و دو موضع متعلق بفعل اما آن سه موضع
که متعلق بزمان است اول وقت طلوع شمس است تا آنکه آفتاب بلند شود به هر جا ها دوم وقت قیام آفتاب
که عبارت از نزدیک رسیدن آفتاب باشد بدایره نصف النهار تا تحقق زوال که عبارت از تجاوز نمودن آفتاب
بوده باشد از دایره نصف النهار سیم نزدیک بغروب شمس است یعنی وقتیکه آفتاب میل بزردی میکند تا وقت
غروب و اما آن دو موضع که متعلق بفعل است اول بعد از نماز صبح است تا طلوع آفتاب کراهت فعلی در اینجا
متصل است بکراهت زمانی دوم بعد از نماز عصر است تا غروب و در اینجا گاه هست تواند هر دو کراهت ملتئم
این در صورتی است که اتیان بنماز عصر در وقت میل آفتاب بوده باشد بزردی که هست زمان کراهت فعلی
بیشتر است از زمان کراهت زمانی و این در صورتی است که اتیان بنماز عصر قبل از آن وقت نموده باشد و گاه هست
بعکس این است که زمان کراهت فعلی اقل از زمان کراهت زمانی است و این در وقتی است که اتیان بنماز عصر
بعد از آن وقت نموده باشد مطلب ششم صبی متطهر هر گاه بالغ شود در اثنای وقت خالی از این نیست یا قبل
از اشتغال بنماز بوده یا حین اشتغال یا بعد از فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر بعد از بلوغ یا وقت وسعت
یک رکعت نماز یا زیاده دارد یا نه و بر کل تقادیر یا بلوغ بچیزی است که مبطل طهارت نیست مثل اکمال سن یا مبطل هست
پس مسئله بچندین صورت منقسم میشود و در بر قسم نماز واجب نیست و این در صورتی است که زمان بعد از
بلوغ وسعت یک رکعت نماز نداشته باشد خواه قبل از اشتغال بنماز بوده باشد یا بعد از اشتغال یا بعد از فراغ
از آن و تفاوتی نیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد یا نه و هم چنین است در صورت دیگر
زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت نماز و طهارت را نداشته باشد لکن بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت
بوده باشد و در تتمه صور نماز واجب است و این در صورتی است که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت
نبوده باشد و زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت را داشته باشد خواه قبل از شروع بنماز بوده باشد یا در اثنای
نماز یا بعد از فراغ و هم چنین در صورتیکه بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد لکن زمان بعد از بلوغ
وسعت طهارت و یک رکعت نماز را داشته باشد در جمیع این صور نماز واجب است پس هر گاه اخلال نماید اتیان و
قضای آن لازم خواهد بود مطلب هفتم آنست هر گاه کسی مشغول نماز عصر شد باعتقاد آنکه نماز ظهر را بعمل آورده است
یا مشغول نماز عشا شد باعتقاد آنکه اتیان بنماز مغرب نموده است بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد ظهور فساد اعتقاد یا
در اثنای نماز عصر و عشا است یا بعد از فراغ از هر دو نماز پس در این مطلب دو مقام است مقام اول آنستکه
ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد این بر شش قسم میشود اول آنست که شروع بنماز متاخر در وقت مختص

متلبس بوده باشد وظهور فساد اعتقاد بعد در وقت مختص بنماز بوده باشد دوم آنستکه شروع بنماز متاخر در وقت مختص بنماز سابق بوده شده باشد لکن ظهور فساد اعتقاد در وقت مشترک مابین صلوتین بوده باشد سیم آنستکه شروع بنماز لاحق و همچنین ظهور فساد اعتقاد هر دو در وقت مشترک بوده باشد در هر سه قسم لازم است که بمجرد اطلاع بر حقیقت حال عدول نماید از نماز لاحق بسوی نماز سابق یعنی قلب نیت نماید در لاحق بسابق پس نزد خود قرار دهد که این نماز نماز ظهر است یا مغرب قسم چهارم آنستکه زمان شروع بنماز و زمان تذکر هر دو در وقت مختص بنماز متاخر بوده باشد مثل اینکه شروع بعصر یا بنماز عشا در آخر وقت نمود باعتقاد آنکه سابق از آن نماز ظهر یا مغرب بجا آورده و در اثنای نماز بخاطر آورد که نماز ظهر یا نماز مغرب را اتیان ننموده در این صورت بی اشکال عدول جایز نیست پس لازم است که نماز را بقصد آنکه عصر یا عشا است باتمام رساند بعد از آن نماز سابق را قضا نماید قسم پنجم آنستکه وقت شروع بنماز لاحق وقت مشترک بوده و وقت تذکر بحقیقت حال وقت مختص بنماز لاحق بوده و این قسم اگرچه ظاهر اینستکه اگر عدول بنماز سابق نماید و تمام کند ممکن از درک یک رکعت از نماز لاحق در وقت خود نخواهد شد باز عدول جایز نیست و اگر چنین نبوده باشد یعنی بعد از عدول بنماز سابق و اتمام آن متمکن از درک یک رکعت از نماز لاحق در وقت آن نمود خالی از اشکال نیست لکن با وظاهر این است که عدول نتوان نمود مخفی نماند که بانچه مذکور شد در قسم پنجم ظاهر میشود حکم قسم ششم نیز مقام دوم آنستکه ظهور فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد احتمالات سابقه در اینجا نیز جاری نیست توضیح حال مقتضی این است که گفته شود فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص بنماز سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت مختص بنماز لاحق خواهد بود و بر جمیع تقادیر زمان شروع در نماز لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف آن پس احتمالات متعدد خواهد بود اول آنستکه زمان فراغ از نماز لاحق مختص بوده بنماز سابق و همچنین زمان شروع در این وقت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اعاده آن بعد از اتیان بنماز سابق لازم بوده باشد پس عدولی در اینمقام ثابت نخواهد بود دوم آنستکه زمان فراغ مخالف با زمان شروع است باین نحو که زمان شروع بنماز لاحق اگرچه مختص بنماز سابق است لکن زمان فراغ وقت مشترک مابین هر دو نماز است در این صورت نیز ظاهر این است که این نماز باطل بوده باشد پس اعاده این نماز بعد از اتیان بنماز سابق لازم خواهد بود سیم آنستکه زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد با زمان شروع در آن باین نحو که زمان فراغ از آن و زمان شروع بان هر دو در وقت مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در این وقت اگرچه عدولی ثابت نیست لکن ظاهر این است که نماز لاحق صحیح بوده باشد و اعاده آن واجب نبوده باشد پس اتیان مینماید بنماز سابق تنها چهارم آنستکه زمان شروع با زمان فراغ از نماز لاحق مختلف بوده باشد باین نحو که زمان شروع مشترک مابین هر دو نماز بوده باشد و زمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد پنجم آنستکه زمان فراغ موافق بوده باشد با زمان شروع باین نحو که هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده باشد در این دو صورت نیز نماز لاحق صحیح است و عدول ثابت نیست و لازم است اتیان نماید بنماز سابق لکن در اینده و صورت نماز سابق قضا خواهد بود پس اتیان مینماید از بابت قضا پس از انچه مذکور شد مشخص شد که عدول از نماز لاحق بسابق بعد از فراغ از نماز ثابت نیست خواه در وقت ادا و خواه در قضا و خواه در عدد رکعات مساوی بوده باشد یا مختلف و در صورت مساوات هر دو چهار رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا دو رکعتی

لکن در این

۵۸

لکن در این دو صورت اخیر لامحاله احدهما میباید قضا بوده باشد و دیگری ادا یا هر دو قضا بوده باشد بجهة اختلاف در رکعتی چنانچه تصور در ادا و قضا ممکن هست در ادا نیز ممکن است و همچنین در مختلفین جواز عدول محقق خواهد بود بعد از تذکر بحقیقت حال شود در اثنای نماز و این اعم از این است که هر دو نماز ادائی بوده باشد چنانچه کلام در این بود یا هر دو قضا بوده باشد یا مختلف باین معنی که معدول منه ادا بوده باشد و معدول الیه قضا و بقیه بر عکس اگرچه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست و عدول در صورتیکه معدول منه و معدول الیه هر دو مساوی در عدد رکعت بوده باشد ثابت است عادتی که فارغ نشده است اگرچه قبل از صیغه سلام بوده باشد که بان از نماز خارج میشود و همچنین است در صورتیکه معدول منه و معدول الیه مختلف بوده باشد لکن رکعات معدول الیه زیادتر بوده باشد از رکعات معدول منه مثل اینکه معدول منه نماز مغرب بوده باشد مثلا و معدول الیه نماز عصر و اما هرگاه رکعات معدول منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل اینکه معدول منه نماز عشا است و معدول الیه نماز مغرب شکی در این نیست که حکم بجواز عدول قبل از فراغ بر وجه اطلاق صحیح نیست چه ظاهر است که بعد از رفع راس از سجود رکعت اخیره ما فی بر چهار رکعت خواهد بود مشخص است که نماز مغرب سه رکعت است پس عدول در این صورت ممکن نخواهد بود بلکه شبهه نیست که محل عدول فوت میشود بدخول در رکوع رکعت رابعه در مغرب و ضرر کلامیکه در این مقام هست این است که با فوات محل عدول بنیه نیز باطل و ممکن است نسبت بمعدول الیه یا مطلق بنا بر احتمالی است مختار نزد حقیر ثانی است بنابر این همینکه در صورت مزبوره ایستاد در رکعت چهارم دیگر عدول نمیتوان نمود اگرچه شروع بقرائت یا تسبیح ننموده باشد پس لازم است در فرض مزبور هرگاه ملتفت بحقیقت حال شد بعد از انکه ایستاد بجهة رکعت چهارم نماز عشا را اتمام نماید بقصد نماز عشا بعد از فراغ از این نماز اتیان بنماز مغرب نماید از انچه مذکور شد معلوم شد که عدول چنانچه بعد از فراغ از عمل ثابت نیست همچنین است در اثنای عمل هرگاه تجاوز نموده از محل عدول و هم چنین مشخص شد که اختلاف در کیفیت مابین معدول منه و معدول الیه در جهر و اخفات مانع از عدول نیست و لهذا جایز است عدول از نماز مغرب بنماز عصر و از نماز ظهر بنماز صبح و هکذا

فصل چهارم در بیان قبله است بدانکه قبله در اصطلاح اهل شرع عبارتست از موضعی که لازم است استقبال بجانب آن در حال نماز و لازم است که رو ابدن انسان بجانب آن در حالت احتضار رو دفن نموده میت بجانب آن کردانیده در حالت ذبح بجانب آن و ترک نمودن توجه بجانب آن در حالت بول و غایط فقها قدس سرهم تعالی مقامهم اختلاف کرده اند در تعیین آن بسیاری از قدمای فقها فرموده اند آن کعبه است در حق کسانی که در مسجد الحرام میباشند و مسجد الحرام است در حق اشخاصیکه در حرم میباشند و حرم است در حق کسانی که در خارج حرم میباشند و حق آنستکه قبله عبارتست از فضائی است که کعبه معظمه تعالی در آن است در فوق تا سموات علی و در تحت تا تحت الثری در حق اشخاصی که متمکن هستند از استقبال بان و جهت همین فضا است در حق کسانی که متمکن از استقبال بان نیستند و این قول مختار محققین از فقها است و مختار در تحقق جهت آنست که گفته شود جهت قبله فضای جانبی است که تحقق قبله در آن معلوم بوده باشد یا مظنون با احتمال عدم خروج از فضا هر جزوی از اجزای عرضیه آن امتداد بر قطع یا ظن بتحقق فضا نسبت بمجموع آن امتداد و احتمال نسبت بهر جزء از اجزای آن امتداد و این امتداد عرض مختلف میشود زیاده

در بیان قبله و تحقیق آن

شاغل

در نقصان باعتبار معلومیت طول و عرض بلد و مجهول بودن آن و گاه هست جهت یعنی مذکور تمام نصف جنوبی میشود و گاه هست تمام نصف
شمالی چنانچه گاه هست تمام نصف شرقی و گاه هست تمام نصف غربی میشود و گاه هست ربع غربی جنوبی و گاه هست ربع شرقی جنوبی
میشود و گاه هست غیر و هکذا تفصیل مقال آنستکه در صورت معلوم بودن طول و عرض بلد بچند قسم منقسم میشود
اول آنستکه طول و عرض بلد هر دو زیاده از طول و عرض مکه بوده باشد در این صورت مکه غربی جنوبی بلد خواهد بود
دوم آنستکه عرض بلد زیاده از عرض مکه بوده باشد لکن طول کمتر از طول مکه بوده باشد در این قسم مکه شرقی جنوبی بلد
خواهد بود سیم آنستکه طول و عرض بلد هر دو کمتر از طول و عرض مکه بوده باشد در این قسم مکه شرقی شمالی بلد خواهد بود
چهارم آنستکه طول بلد از طول مکه زیادتر بوده باشد لکن عرض کمتر از عرض مکه بوده باشد در این قسم مکه در ربع
غربی شمالی بلد خواهد بود پنجم آنستکه طول بلد مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد زیادتر بوده باشد از عرض مکه
ششم آنستکه طول بلد با او مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد کمتر بوده باشد از عرض مکه در قسم پنجم نقطه
سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود چنانچه در قسم ششم نقطه سمت قبله نقطه شمال خواهد بود هفتم آنستکه عرض بلد مساوی
بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد زیادتر بوده باشد از طول مکه هشتم آنستکه عرض بلد با او مساوی بوده باشد با عرض مکه
لکن طول بلد کمتر بوده باشد از طول مکه در این دو صورت بعضی توهم کرده اند که در قسم اول نقطه سمت قبله نقطه مغرب میباشد
و در قسم ثانی آن نقطه مشرق است و این صحیح نیست چنانچه مطلع خواهی شد بدانکه عمده در تشخیص سمت قبله قواعد
هیئت است پس مناسب این است اشاره نماید بکیفیت استخراج سمت قبله بنابر قواعد هیئت پس میگوئیم سمت قبله هر بلدی
باصطلاح ارباب هیئت عبارت است از آن نقطه محل تقاطع دائره افق آن بلد و دایره عظیمه که مرور نماید بسمت الراس آن بلد
و سمت الراس مکه و آن نقطه تقاطع که از بسمت الراس مکه است و خطی که اخراج میشود از مرکز افق بلد و مرور نماید بآن نقطه
این خط خط سمت قبله میباشد که بنای محراب را بر این میگذارند بعد از آنکه این نقطه و این خط مشخص شد قبله مشخص است
مخفی نماند که در این مقام در طریق تشخیص و استعلام آنست و استعلام آن بچند طریق میشود اسهل و انفع بطریق دایره هندیه است
بیان آن این است که موضعی از زمین یا غیر زمین را هموار نماید بحدی که سطح آن مطلقا تقعیر و تحدیب نداشته باشد یعنی هیچ وجه پستی
و بلندی نداشته باشد مثل سطح کاغذ که اگر آب بر آن بریزند بهمه جهات جاری شود بالمساوات و در این سطح مذکور دایره
رسم نماید بنحوی که محیط بهم این سطح شود بلکه دایره داخل این سطح واقع شود پس بعضی از این سطح خارج دایره هم
بود و هر قدر بیشتر خارج دایره باشد بهتر بعد از آن شاخص نقیلی که بشکل مخروط بوده باشد در آن دایره نصب نماید
بنوعیکه مرکز دایره این مخروط منطبق شود بمرکز دایره و این را دانسته میشود برسم دایره بر مرکز آن دایره که نصف
قطر آن مساوی با نصف قطر قاعده مخروط بوده باشد بعد از آنکه محیط قاعده مخروط منطبق شد بمحیط آن دایره مشخص
میشود که مرکز قاعده منطبق شده است بمرکز دایره اولی و لازم است شاخص در بلندی قدری بوده باشد که ظل
آن در حالت انتقاص بحدی برسد که اقصر از نصف قطر دایره بوده باشد تا ظل در حالت انتقاص داخل دایره
نشود و در حالت ازدیاد خارج شود از طرف دیگر آن بعد از این مرحله مهیا استخراج خط نصف النهار نمود
باین نحو که بعد از ارتفاع شمس ملاحظه حال ظل نمود تا آنکه داخل دایره شود مدخل ظل را تعیین نماید و
همچنین ملاحظه حال ظل نمود تا از دایره خارج شود آن وقت تعیین مخرج ظل نماید بعد از آن مابین مدخل

و مخرج

تفصیل مقال در صورت معلوم بودن طول و عرض البلد

در بیان استخراج سمت قبله

و مخرج بخط مستقیم وصل نماید و این خط وتر خواهد بود بجهت قوسی و قطعه از دایره و خطی که اخراج میشود از دایره مرکز به
بحدیکه منتصف وتر مذکور رود و قطعه مذکوره از دایره شود آن خط خط نصف النهار خواهد بود [illegible]
این خط از جانب مغرب بجانب مشرق دلیل محقق زوال است و لامحاله اصل این دایره باین خط نصف النهار منقسم
میشود بدو قسم متساوی بعد از آن از منتصف این دو قسم خطی اخراج میشود که تقاطع نماید با خط نصف النهار
در مرکز دایره بر زوایای قائمه پس اصل دایره باین دو خط منقسم میشود بچهار قسم متساوی هر یک ربع دور
و این خط ثانی مسمی بخط مشرق و مغرب است بعد از آنکه این مطلب منقح شد عود میکنیم باصل مدعا که عبارت از
استخراج سمت قبله بوده باشد پس میگوئیم در دو قسم از اقسام ثمانیه مذکوره همین استخراج خط نصف النهار
کفایت میکند در استخراج سمت قبله دیگر احتیاج بعمل دیگر نیست آن دو قسم آنست که بلد مساوی بوده باشد با مکه
در طول پس در اینحال اگر عرض بلد بیشتر بوده باشد از عرض مکه مکه جنوبی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه جنوب
خواهد بود و اگر عرض بلد اقل از عرض مکه بوده باشد مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه شمال خواهد بود
پس هرگاه کسی در اول متوجه نقطه جنوب شد متوجه قبله خواهد بود چنانچه کسی در ثانی متوجه نقطه شمال شد
متوجه قبله خواهد بود ولکن در شش قسم باقی دیگر همین استخراج خط نصف النهار به تنهائی کفایت نمیکند در
استخراج سمت قبله بلکه محتاج است بعمل دیگر بیان آن این است که در صورتیکه طول و عرض بلد اکثر بوده باشد
از طول و عرض مکه مثل صفهان مثلا که طول آن هشتاد و شش درجه و چهل دقیقه است و عرض آن سی و دو
درجه و بیست و پنج دقیقه است و طول مکه هفتاد و هفت درجه است و عرض آن بیست و یک درجه و چهل
دقیقه است پس طریقه در استخراج سمت قبله در آن بلد آنست بعد از استخراج خط نصف النهار و تقسیم دایره مذکوره
بسیصد و شصت قسم متساوی از هر یک از نقطه جنوب و شمال بشمارند بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه
که عبارت از نه درجه و کسری بوده باشد در این فرض بجانب مغرب و وصل نماید مابین این دو موضع بخط مستقیم
و از هر یک از نقطه مشرق و مغرب بشمارند بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه که در فرض مذکور
عبارت از یازده درجه بوده باشد تقریبا بعد از آن مابین موضعین وصل نماید بخط مستقیم البته این خط
تقاطع میکند با خط اول که محدد فضل ما بین الطولین بود بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج میشود بمحل
تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول و عرض بلد اقل بوده باشد از طول
و عرض مکه در این حالت مکه شمالی شرقی بلد میشود طریقه استخراج سمت قبله مقتضی آنست که شمرده شود از
نقطه جنوب و شمال بجانب مشرق بقدر فضل طول مکه از طول بلد و ما بین موضعین بخط مستقیم وصل نماید
و همچنین از نقطه مغرب و مشرق بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد بجانب شمال و مابین موضعین بخط مستقیم
وصل نماید مشخص است این دو خط با هم تقاطع خواهند نمود بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج شود بمحل تقاطع
این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و عرض
اقل از عرض مکه در این صورت شمرده میشود از نقطه جنوب و شمال محیط دایره بجانب مغرب بقدر زیادتی
طول بلد از طول مکه و وصل میشود ما بین موضعین بخط مستقیم و همچنین از نقطه مغرب و مشرق بجانب شمال بقدر زیادتی

عرض مکه از عرض بلد و ما بین نقطتین وصل میشود بخط مستقیم و این دو خط باهم تقاطع خواهند نمود بعد از آن از مرکز دایره
خطی اخراج میشود بمحل تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اقل بوده باشد از طول
مکه و عرض اکثر از عرض مکه در این صورت مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود طریق استخراج سمت قبله آنست که از نقطه
جنوب و شمال بقدر زیادتی طول مکه از طول بلد شمرده شود از محیط دایره بجانب مشرق و ما بین دو نقطه
بخط مستقیم وصل شود و از نقطه مشرق و مغرب شمرده شود از محیط دایره بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد
از عرض مکه و ما بین موضعین وصل شود بخط مستقیم و دو خط باهم تقاطع مینمایند و از مرکز دایره خطی اخراج
میشود بموضع تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود از آنچه مذکور شد کیفیت استخراج سمت قبله در
شش قسم از اقسام ثمانیه مذکوره مشخص شد و دو قسم دیگر باقی یکی آنست که بلد مساوی بوده باشد با مکه
در عرض لکن طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و ثانی مثل این است در عرض لکن طول بلد اقل بوده باشد از طول
مکه در این دو قسم اگرچه توهم شده که قبله نقطه مغرب بوده باشد در اول و نقطه مشرق در ثانی پس استخراج خط مشرق
و مغرب کفایت مینماید در تشخیص قبله لکن چنین نیست چه این در صورتی صحیح بود که ممکن می بود که دایره اول السموت
بلد منطبق بوده باشد با دایره اول سموت مکه و این محالست چه غایت تباعد ما بین دو دایره عظیمه متقاطعه
در دو نقطه است و اگر دایره اول سموت بلد منطبق می بود با دایره اول سموت مکه لازم می آمد که غایت تباعد
ما بین دو دایره عظیمه متقاطعه در چهار نقطه بوده باشد و هذا خلف توضیح مطلب آنست که گفته شود که دایره
اول سموت بلد در نقطه مشرق تقاطع مینماید با معدل النهار بعد از آن شروع مینماید بتباعد تا آنکه میرسد
سمت راس بلد در آنجا غایت تباعد ما بین این دو دایره متقاطعه است بعد از آن شروع مینماید بتقارب تا آنکه
در نقطه مغرب باهم تقاطع مینمایند و چونکه فرض این است که بلد با مکه مساوی در عرض میباشد و مختلف در
طول لکن طول اکثر است از طول مکه در این وقت لا محاله دایره اول سموت بلد در سمت راس بلد بغایت
تباعد ما بین آن دایره و معدل النهار است بعد از مرور از سمت راس بلد شروع مینماید بتقارب پس قطعا
مرور نمیکند بسمت راس مکه بلکه سمت راس مکه واقع میشود در جانب شمال غربی بلد پس نقطه مغرب سمت محاذی قبله نخواهد
بود بلکه نقطه سمت قبله واقع شده خواهد بود در ربع غربی شمالی و بعبارة اخری نظر باینکه مفروض این است که
بلد با مکه مساوی در عرض میباشد بنا بر این پس بعد سمت راس بلد از معدل النهار مثل بعد سمت راس مکه خواهد
بود از معدل النهار پس اگر فرض شود که دایره اول سموت بلد مرور نماید بسمت راس مکه لازم می آید دو دایره عظیمه
متقاطعه غایت تباعدشان از هم در چهار نقطه بوده باشد و این در صورتی بود که طول بلد اکثر بوده باشد
از طول مکه با مساوات در عرض و اگر فرض شود در این صورت که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه نقطه سمت
قبله نقطه مشرق نمیتواند شد قطعا بلکه نقطه سمت قبله واقع میشود در ربع شرقی شمالی بهمان وجهی که مذکور شد
توضیح مطلب آنست که دایره اول السموت بلد در این صورت که توهم آن شد از نقطه مغرب بلد در آنجا با
معدل النهار تقاطع میکند بعد میل میکند بارتفاع تا بسمت راس بلد در آنجا که ربع دور است غایت تباعد
ما بین این دایره است با دایره معدل النهار و بعد شروع مینماید بتقارب نظر باینکه مفروض این است که بلد با مکه

طریق دیگر در بیان استخراج سمت قبله

مساوی در عرض است پس لا محاله نمیتواند مرور نمود بسمت راس مکه بلکه سمت راس مکه در جانب شمال شرقی این دایره خواهد
شد پس سمت قبله شرقی شمالی بلد خواهد بود نه نقطه مشرق بلد و هو المطلوب طریقه دیگر از طریقهای تشخیص سمت قبله
میشود آنست که ملاحظه ظل شمس شود در حین مرور شمس بسمت راس مکه ظل شمس در این وقت خط سمت قبله خواهد
بود توضیح مطلب در این مقام مقتضی این است که گفته شود سابق بیان شد که عرض مکه زادها الله تعالی عزا و شرفا
بیست و یک درجه و چهل دقیقه میباشد و غایت میل منطقة البروج از معدل النهار که تعبیر از آن بمیل کلی مینمایند بیست و
چهار درجه بیشتر نیست پس لا محاله شمس در وقتیکه بوده باشد در جزئی از اجزاء منطقة البروج که بعد آن از معدل
مساوی عرض مکه بوده باشد خواه در وقت صعود یا در وقت هبوط مرور خواهد نمود بسمت راس مکه و این جزء
از منطقة البروج که بعد آن از معدل بیست و یک درجه و چهل دقیقه است بنا بر آنچه تصریح فرموده بآن محقق طوسی
قدس الله تعالی روحه هشتم درجه جوزاست و بیست و سیم درجه سرطان در اول شمس صاعد خواهد بود و در
ثانی هابط و مرجع در اطلاع بر اینکه شمس در اصل جزئی است در حق غالب ناس تقاویم است و اما تشخیص
آنکه شمس در آن حین بسمت راس مکه مرور مینماید پس باین طریق است که تفاوت ما بین طولین که عبارت از طول مکه
و طول بلد بوده باشد ملاحظه شود پس اگر طول مکه اکثر بوده باشد از طول بلد آن را باید احتساب نمود و بازای
هر پانزده درجه یکساعت وضع نموده و بازای هر درجه چهار دقیقه آن وقت ملاحظه ارتفاع شمس نموده همان
قدر که بازای زیادتی طول مکه از طول بلد مانده که شمس بنصف النهار بلد میرسد آن وقت شمس در نصف النهار مکه
و بسمت راس مکه خواهد بود و ظل شمس در این حالت سمت قبله میباشد مثلا هرگاه فرض شود در بلدی که نصف النهار آن
بلد در حین وصول شمس به سمت راس مکه چون شش ساعت و نیم بوده باشد چون زیادتی طول مکه از طول بلد بقدر
نود درجه بوده باشد در این وقت بتعیین ارتفاع شمس با اصطرلاب مینماید تا نود درجه مانده بنصف النهار بلد برسد
آن وقت مشخص میشود که شمس با دایره نصف النهار مکه رسیده ظل شمس در این وقت سمت قبله میباشد و هرگاه فرض
شود طول مکه اقل از طول بلد بوده باشد مثل آنکه فرض شود طول مکه اقل است از طول بلد بهفتاد درجه و نیم
در این وقت بعد از آنکه شمس بدایره نصف النهار بلد رسید بقدر پنج ساعت تامل نموده آن وقت شمس در نصف نهار
مکه خواهد بود و ظل شمس در این وقت سمت قبله میباشد هرگاه سمت قبله مشخص بوده باشد لازم است اجتهاد
در تشخیص آن از راهی که مذکور شد یا از غیر آن و لکن در بلاد مسلمین اعتماد بمحاریب مسلمین و مقابر ایشان
میتوان نمود مگر در صورتیکه علم یا مظنه داشته باشد بر خطای آن در هر یک از این دو صورت که بوده باشد اعتماد
نمیتوان نمود بلکه لازم است اجتهاد در تشخیص قبله تا منجر بعلم یا مظنه شود بلکه در صورت شک نیز چنین است
مجملا سمت قبله میباید معلوم باشد یا مظنون تا توان اعتماد نمود و در صورت انتفای مظنه و عدم تمکن از آن در جهت
معینه اگر جمیع جهات در نظر مکلف مساوی بوده باشد لازم است نماز را بچهار سمت و اگر مساوی نبوده
باشد بلکه امر قبله منحصر در سه جهت بوده باشد لازم است نماز را در سه سمت و اگر منحصر در دو جهت بوده
باشد اقتصار نماید بدو نماز در دو سمت و قول بجواز اقتصار بنماز واحد بهر سمتی که خواهد با وجود تردید
ضعیف است و اشکالی در این نیست لکن سزاوار این است که در این مقام تنبیه شود بر چند امر اول آنست که ابناء

در بیان مسائلی که در جهت معرفت قبله میباشد فقها در آن

چهار نماز مثلا در چهار سمت در صورتیکه یکنماز بوده باشد ظاهر است مثل نماز صبح واما هرگاه دو نماز بوده باشد مثل
ظهر و عصر یا مغرب و عشا در این صورت آیا لازم است اول چهار نماز ظهر را در چهار سمت اتیان نماید و بعد از آن اتیان
بچهار نماز عصر در چهار سمت نماید یا اتیان بنماز عصر در هر جهتی میاید بعد از فراغ از نماز ظهر در آن جهت بوده باشد بالجمله
است ظاهر بنحوی که خواهد اتیان نماید ظاهر اولست پس اولا اتیان بچهار نماز ظهر در چهار سمت نماید بعد از فراغ از چهار نماز ظهر
در چهار سمت اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت نماید لکن لازم نیست که ابتدا نماید بنماز عصر در آن سمتی که اول
شروع بنماز ظهر نموده بود بلکه جایز است اتیان بنماز عصر در اول دفعه در سمتی که اتیان نموده است نماز ظهر چهارم را
دوم بهتر آنست در صورتیکه اتیان بچهار نماز در چهار سمت نماید باین نحو بوده باشد که اول دو خط مستقیم اخراج نماید
بنحوی که زاویه مابین هر دو خط مساوی بوده باشد با هم و بعبارة اخری و بعبارت عوام انفراج مابین هر دو خط با هم
مساوی بوده باشد این دو خط بعد از تقاطع بچهار قسم میشود هر قسمی را در حال نماز مابین دو قدم قرار دهد
و نماز کند سیم آنست آنچه مذکور شد که لازم است چهار نماز نماید در حالت سعت وقت است اما در حال ضیق وقت
اقتصار نماید با آنچه وقت کفایت نماید پس هرگاه وقت کفایت نکند مگر یکنماز اقتصار بهمان یک مینماید و تعدد لازم
نیست و در تعیین جهت در این صورت مختار است و اگر کفایت دو نماز نماید لازم است دو نماز و هکذا چهارم واجب نیست
در حق متحیر در امر قبله تاخیر نماز نماید تا آنکه باقی نماند از وقت مگر مقداری که کفایت هشت نماز یا شش نماز یا چهار نماز نماید
بلکه ظاهر این است که جایز بوده باشد در اول وقت اشتغال بنماز نماید خصوصا در صورتیکه عالم بوده باشد باستمرار
تحیر تا آخر وقت بلی دور نیست کسی بگوید لازم بوده باشد تاخیر در نماز در صورت علم برفع مانع در آخر وقت پنجم آنست هرگاه
مقدار چهار نماز از اول زوال مثلا منقضی شد بر متحیر در قبله بعد از آن معروض بعضی معاذیر مسقطه تکلیف شد مثل آنکه
ضعیفه حایض شد بعد از آن در ارتفاع عذر خالی از این نیست یا باقی است وصف تحیر یا نه اگر باقی است لازم است در آن مقام
قضا رعایت نماید حالت اداء را پس لازم است اتیان بچهار نماز ظهر قضائی نماید و قضای نماز عصر لازم نیست بلکه ممکن
است کسی ادعا نماید در چنین صورت اولی بلکه لازم بوده باشد که تاخیر در قضا نماید تا رفع تحیر شود اگر چه بنا بر قول
بعضا بقیه بوده باشد نظر باینکه شمول دلیل این قول نسبت باین فرض ظاهر نیست و اگر تحیر باقی نبوده باشد در چنین قضا
شکی در این نیست که چهار نماز ظهر قضائی بچهار سمت واجب نیست بلکه جایز نیست و هم چنین ظاهر این است که
اشکال اتیان بچهار نماز ظهر قضائی در سمت قبله نیز لازم نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد پس اجزا سایه نماز ظهر
میتوان نمود لکن کلام در اینجاست که آیا در این صورت که مقدار دو شانزده رکعت از اول زوال منقضی شد بعد
از آن عذر مسقط تکلیف طاری شد آیا قضای نماز عصر بر این شخص لازم خواهد بود یا نه حکم در مسئله خالی از اشکال
نیست لکن ظاهر این است که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد و از اینجا ظاهر میشود هرگاه مقدار
هفت نماز چهار رکعتی مثلا منقضی شود بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود حکم بوجوب قضای نماز عصر
ممکن نبوده باشد و هم چنین حکم بوجوب قضای نماز ظهر ممکن نبوده باشد در صورتیکه منقضی شده باشد از اول وقت
مقدار سه نماز ظهر بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود و معلوم است آنچه مذکور شد در صورتی است که تحیر در
امر قبله در اول وقت متحقق بوده باشد و اما اگر چنین نبوده باشد مشغول است مثلا با انقضای چهار رکعت یا هشت رکعت

در بیان لزوم رعایت حالت ادا در قضا در حق متحیر در قبله بالاضافه باول وقت

باانقضای

با انقضای زمانی که کفایت طهارت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضا اگر چه مابین تحقق تحیر و عروض عذر مسقط
تکلیف مقداری که کفایت چهار نماز بلکه یکنماز کند متخلل نشده باشد ششم آنچه مذکور شد حکم لزوم قضا و عدم لزوم آن بالاضافه
باول وقت بود و اما آخر وقت باین معنی که عذر مسقط تکلیف رفع شد و از وقت باقی نمانده باشد مگر مقداری که کفایت
چهار نماز نماید با طهارت ظاهر این است که این مقدار وقت مختص بنماز عصر بوده باشد چنانچه در حق متحیر در قبله از
اول وقت مقدار چهار نماز مختص بنماز ظهر است همین مقدار از آخر وقت مختص بنماز عصر خواهد بود پس در فرض
مذکور نماز ظهر واجب نخواهد بود نه بعنوان ادا و نه بعنوان قضا و هرگاه بمقدار پنج نماز از آخر وقت درک نماید واجب
است یک نماز ظهر بهر سمتی که خواهد و چهار نماز عصر بچهار سمت و هم چنین هرگاه بمقدار شش نماز یا هفت نماز درک
نماید دو نماز ظهر در اول بدو سمت و سه ظهر در آخر بسه اتیان مینماید و در جمیع چهار نماز عصر بچهار سمت هفتم
هرگاه متحیر در قبله مشغول بنماز نشد بقصد اینکه چهار نماز نماید بچهار سمت مثلا بعد از ادای یکنماز رفع تحیر او شد خالی
از این نیست یکنمازی که قبل از زوال تحیر از او صادر شده یا بسمت قبله بوده یا خلاف آن اگر بخلاف قبله بوده بلی
اشکال اکتفا بآن نماز نمیتوان نمود بلکه لازم است اتیان بیکنماز بسمت قبله نماید و اگر آن نماز اتفاقا بسمت قبله
بوده باشد در حصول اجزاء بآن اشکال است احوط اعاده آن نماز است تا بهمان سمت قبله بکند و دور نیست که
واجب بوده باشد بجهة آنکه بر مکلف لازم است که نماز بسمت قبله اتیان نموده باشد و امتثال در صورتی متحقق است
که قبل از اخذ بصلوة معتقد این بوده باشد که این سمت قبله است و آن وقت شروع بنماز نماید و در متحیر چونکه این
معنی ممکن نبود شارع برای او چهار نماز واجب نموده من باب لا بد منه تا در هیچیک از چهار ممکن نیست تا وی این بوده باشد
که این نماز بجانب قبله است بلی بعد از اتیان بچهار نماز مشخص میشود که یکنماز او بسمت قبله بوده پس امتثال در حق مکلف
بیکی از دو وجه متحقق میشود یا آنکه قبل از نماز عالم بوده باشد که این سمت سمت قبله است و شروع بنماز نماید
بهمان سمت یا آنکه نداند لکن چهار نماز مثلا بعمل آورد و در ما نحن فیه هیچیک متحقق نیست پس حکم بحصول امتثال ممکن نیست
پس اعاده نماز بهمان سمت لازم خواهد بود و اما هرگاه رفع تحیر در اثنای نماز شود پس هرگاه مشخص شد که نماز
برخلاف سمت قبله است قطع آن لازم است و اگر بسمت قبله بوده باشد اگر چه استصحاب صحت مقتضی حکم باتمام است
لکن مقتضای لا صلوة الا الی القبله نظر با آنچه مذکور شد با آن حکم بلزوم قطع است بجهة آنکه لفظ صلوة اسم است از برای
افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و امتثال بمضمون آن بر حدیث موقوف برای است که وقت شروع بنماز معتقد این بوده
باشد که این صلوة بجانب قبله است و مفروض نه چنین است هشتم آنست این حکم که مذکور شد یعنی اتیان بچهار نماز بچهار
سمت یا مختص است بنماز یومیه یا عام است ممکن است تفصیل در این مقام بین نوافل و نماز میت پس ظاهر این است که اکتفا
بیکنماز بهر سمتی که بوده باشد بتوان نمود و اما غیر آن مثل نماز آیات غیر کسوفین که موقت بوقت نبوده باشد بلکه تاخیر
آن نماید تا رفع تحیر شود آن وقت اتیان بیکنماز و نماید بسوی قبله و اما کسوفین پس اگر وقت وسعت چهار نماز بچهار سمت
داشته باشد لازم است که اتیان نماید و اگر وسعت نداشته باشد اقتصار نماید با آنچه وقت وسعت دارد و دور نیست
امثال المقامات در مثل نماز میت و نماز کسوف و خسوف در چنین وقتی عمل بمقتضای قرعه نمودن اولی بوده باشد
خصوص در مثل نماز میت نظر بعموم و شمول ادله قرعه و عدم انصراف مقتضی تکرار بدل اتیان صلوة بنماز میت و غیره نهم آنست

در بیان حکم لزوم قضا و عدم آن بالاضافه باخر وقت

در بیان آنکه متحیر در قبله رفع تحیر آن شود در اثنای نماز

در بیان عدم اختصاص اربع جهات بنماز یومیه

در بیان وجوب استقبال در احد الاعمال

که متحیر به سمت قبله جایز است اقتدا نماید به متحیر و هم چنین جایز است اقتدای متحیر به غیر متحیر و اما اقتدای غیر متحیر به متحیر در سمتی که
غیر متحیر معتقد این است که سمت قبله نیست بی اشکال جایز نیست و اما در سمتی که معتقد این است که سمت قبله است
حکم به جواز اقتدا مشکل است بدانکه در این مقام چند بحث است اول آنست که واجب است رعایت استقبال در جمیع
احوال نماز پس هر گاه التفات از قبله نماید در اثنای نماز این بر دو قسم میشود عمدا یا سهوا و علی التقدیرین یا به همه
بدن است یا به روی تنها و بر جمیع تقادیر یا بخلف قبله است یا به سمت یمین و یسار است یا ما بین یمین و یسار پس اقسام
دوازده است شش قسم در عمد و شش قسم در سهو اما اقسام عمد اول آنست که التفات نماید به همه بدن بخلف قبله دوم
آنست که التفات نماید به وجه تنها بخلف قبله تشکیکی در بطلان نماز در این دو قسم نیست پس استیناف نماز لازم است
سیم آنست که التفات نماید به کل بدن بجانب یمین یا بجانب یسار در این قسم نیز نماز باطل میشود و استیناف آن لازم است
چهارم آنست که التفات نماید به کل بدن به ما بین یمین یا یسار در این قسم نیز نماز باطل است خواه مشغول بوده باشد در حین
انحراف به بعض افعال نماز یا نه در هر دو صورت نماز باطل و استیناف آن لازم است پنجم آنست که التفات نماید به وجه تنها و بجانب یمین
خود یا یسار خود در این قسم ظاهر این است که نماز صحیح ولکن این فعل مکروه بوده باشد ششم آنست که التفات نماید به وجه
تنها ما بین یمین یا یسار صحت در قسم خامس مستلزم صحت در این قسم است بطریق اولی بلکه حکم بکراهت در این قسم
ممکن نیست و اما اقسام سهو اول آنست که التفات نماید به وجه تنها ما بین یمین و یسار دوم آنست که التفات نماید
به وجه تنها به سمت یمین یا یسار شبهه در صحت صلوة در این دو قسم نیست حکم به صحت نماز در این دو صورت عمدا مقتضی صحت است
در صورت سهو بطریق اولی سیم التفات به وجه تنها است بخلف قبله در این صورت اگر چه ظاهر مذهب بسیاری از فقها
رفع الله تعالی قدرهم صحت نماز است مثل دو صورت مذکوره لکن مختار بنده حقیر آنست که نماز باطل و استیناف
آن لازم باشد چهارم التفات به کل بدن است بخلف قبله پنجم التفات به کل بدن است بجانب یمین یا یسار و مختار در
این دو صورت نیز فساد نماز است ششم التفات به کل بدن است ما بین یمین و یسار در این وقت اگر مشغول
به بعضی از واجبات نماز بوده باشد نماز باطل میشود اگر چه آن واجبات غیر رکنیه بوده باشد و اگر مشغول نشود حکم به بطلان
مشکل است احتیاط در اعاده است بحث تمام نماز بجز مذکوره شد حکم التفات و انحراف از قبله در اقسام عمد و نسیان
مخفی نماند که این در نمازهای واجبی است و اما نماز نافله ظاهر این است هیچ قسم از اقسام مذکوره موجب فساد نشود اگر چه
التفات به کل بدن بوده باشد بعدا بلا جهت قبله متعمدا بحث دوم در ظهور فساد اعتقاد است در امر قبله بعد از فراغ
از نماز یا در اثنای نماز هر گاه فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد این سه قسم میشود اول آنست که نماز
واقع شده است ما بین یمین و یسار و مصلی ثانی به نفس یمین یا نفس یسار ثالث بخلف قبله و به عبارة اخری بعد
ما بین قبله و آن سمتی که متوجه شده در حال نماز یا اقل از ربع دور است یا مساوی آنست یا بیشتر از ربع است تعبیر از اول میشود
به ما بین مشرق و مغرب و از ثانی به نفس مشرق یا مغرب و از ثالث به استدبار اگر اول است نماز صحیح است محتاج به اعاده نیست
و در ثانی اعاده لازم است هر گاه انکشاف فساد اعتقاد در وقت شده باشد و اگر بعد از انقضای وقت بوده باشد
قضا لازم نیست در ثالث خلاف عظیمی است ما بین فقها مختار این است که مثل صورت ثانیه است اعاده نماز در وقت لازم
و بعد از انقضای وقت قضا لازم نیست لکن احوط در این قسم اتیان به قضا است و اما هر گاه ظهور فساد اعتقاد در اثنای

در بیان ظهور فساد اعتقاد است در امر قبله بعد از فراغ یا در اثنا

نماز بوده باشد

نماز بوده باشد در این صورت اگر ما بین یمین و یسار است لازم است میل نماید بسوی قبله نماز را تمام کند در حال میل و ظاهر هم
این است که لازم نیست مشغول واجبی از واجبات نماز نشود در دو صورت دیگر لازم است نماز را قطع نموده متوجه قبله شده
استیناف نماز نماید اگر چه متمکن از اتیان کل نماز در وقت نبوده باشد بلکه هر گاه از وقت درک نماید مقدار یک رکعت باید
یک رکعت قضا عمدا نماید لازم است قطع نموده استیناف نماید بعد از توجه بسمت قبله و اما هر گاه فرض شود بعد از قطع
متمکن از درک یک رکعت نماز در وقت نخواهد شد بجز از جماعتی از متاخرین فقها ظاهر میشود آنست که در این صورت
لازم نیست اتمام نماز بعد از انحراف بسمت قبله و قطع نماز را در این صورت تجویز نموده اند و مختار بنده حقیر
خلاف آنست بلکه لازم است قطع نماز حتی در این صورت و چونکه مفروض این است که ما بقی از وقت کفایت
یک رکعت از نماز نمیکند لازم است نماز را به قصد قضا اتیان نماید و اما حکم در جاهل بسمت قبله یا ناسی مثل کسی است
که خبط در سمت قبله نموده باشد یا نه میگوییم اما جاهل پس ظاهر این است که حکم او چنین نیست بلکه لازم است
اعاده آن اگر چه نماز او ما بین مغرب و مشرق بمعنیکه مذکور شد واقع شده باشد بلکه جاهل حکم عامد است
پس هر گاه کسی عمدا نماز بغیر جهت قبله نموده باشد نماز او باطل است جزما اعاده نماز یا قضای آن متعین است
جاهل نیز مثل او است و اما ناسی مناسب این است اول بیان شود که مراد از ناسی چه چیز است آن وقت تفسیر شود
حکم آن میگوییم مراد از ناسی در این مقام دو احتمال دارد اول آنست که مراد ناسی حکم بوده باشد دوم ناسی موضوع
و مراد از ناسی حکم آنست که اول میدانسته که در نماز واجب است استقبال قبله لکن این مطلب را از او فراموش نموده و مراد
از ناسی موضوع آنست که اول سمت قبله را تشخیص نمود لکن فراموش نموده و نماز بسمت دیگر نمود با اعتقاد اینکه این
همان سمتی است که تشخیص نموده بوده است اما ناسی حکم پس این دو قسم میشود یکی آنست که در نسیان مقصر است
یعنی منشأ نسیان قلت مبالات و عدم تحرز در دین بوده دوم آنست که چنین نیست اول ظاهر این است که حکم آن
حکم جاهل است پس صلوة محکوم به بطلان است اگر چه واقع شده باشد ما بین مشرق و مغرب بلکه حکم به صحت صلوة
او مشکل است اگر چه واقع شده باشد بسمت قبله نظر به اینکه امتثال بقوله تعالی وحیثما کنتم فولوا وجوهکم شطره
با جهل یا لزوم استقبال ممکن نیست و در دوم نیست حکم در ثانی نیز چنین بوده باشد فصل آن از آنچه مذکور شد مشخص
میشود و تفاوتی که هست آنست که در اول جهت نسیان آثم است بخلاف ثانی و اما ناسی موضوع پس ظاهر این است
حکم این حکم کسی است که خبط در سمت قبله نموده باشد پس اگر نماز او فیما بین یمین و یسار بوده باشد صحیح خواهد
بود و اگر بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بخلف قبله بوده باشد نماز باطل خواهد بود بلکه دور نیست که گفته شود تلافی
لازم بوده باشد اگر چه متذکر شود بحقیقت حال بعد خارج وقت پس اعاده صلوة در وقت و قضای آن در خارج
وقت لازم خواهد بود و این در صورتی است که متذکر شود بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز و اما هر گاه متذکر گردد در اثنای
نماز بوده باشد پس اگر ما بین یمین و یسار بوده باشد نماز او صحیح لازم است میل نماید بسمت قبله و اگر بنفس یمین یا یسار
یا بخلف جهت قبله بوده باشد نماز باطل قطع نماز و استیناف آن لازم است بحث سیم آنست که علم بجهت قبله با امکان لازم است
و با عدم امکان علم چنانچه اغلب چنین است اعتماد بظن میتوان نمود و طرق ظن مختلف است مثل مشاهده
محاریب مسلمین یا مقابر ایشان لکن در شهرها یا قریه کبیره یا متوسطه و اما قریه که در آن چند نفر بوده باشد استفاده

در بیان جواز اعتماد بظن با عدم امکان علم در قبله و طرق آن

ظن از محراب مسجدی که در چنین قریه بوده باشد مشکل است و اما مذابح مسلمین پس اگر مذابح شیعیان بوده باشد مفید مظنه هست
و اعتماد میتوان نمود و اما اگر از اهل سنت بوده باشد مشکل است نظر باینکه شرط نمیدانند استقبال قبله را در ذبح و ذبح نحو قبله
را بنحو بر مبنا نیست بالجمله مرجع در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت است چنانچه مذکور شد و بنای محاریب و مقابر در بلاد
میباید مستند بان قواعد بوده باشد و همچنین ظاهر این است که کل آنچه فقها قدس الله تعالی ارواحهم ذکر فرموده اند علامات
مختلفه نسبت ببلاد مختلفه هم مستند بوده باشد بقواعد هیئت چه علامات مذکوره در کلام فقها مذکور در اخبار وارده
از ائمه اطهار علیهم السلام نیست بجهة آنکه نصوص وارده از اهل عصمت در باب قبله چند حدیث است محمل جمله از آن احادیث
آنست که امتدادی که متوسط است ما بین مشرق و مغرب قبله است و علامات مذکوره در کتب فقها مطلقا راجع باین نمی
تواند شد بلکه عمل بظاهر این اخبار بر وجه اطلاق ممکن نیست بلکه اجماع بر خلاف آن منعقد است پس این اخبار لا محاله محمول
است در صورت اشتباه در سمت قبله چنانچه سابق اشاره بان نمودیم یا بمعنی کسی باعتقاد اینکه سمتی سمت قبله میباشد
در حال نماز متوجه بان سمت شد بعد خلاف اعتقاد او منکشف شد در این وقت مقتضای این اخبار این است که اگر نمازش بین
مشرق و مغرب بوده باشد نمازش صحیح خواهد بود و الا فلا پس مراد از این اخبار این خواهد بود که ما بین مشرق و مغرب
قبله است در حق کسیکه اشتباه و خبط در سمت قبله نموده باشد و حدیث دیگر در باب تشخیص قبله حدیث موثقی
است که محمد بن مسلم از یکی از آن دو ولی والا واحد جناب حضرت امام محمد باقر یا از کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق
علیه السلام روایت نموده و گفته که من سؤال کردم از یکی از امامین علیهما السلام از امر قبله در جواب فرمود که جدی را بر پشت سر خود
قرار بده و نماز بکن و چونکه راوی که محمد بن مسلم بوده باشد از اهل کوفه میباشد لهذا حمل میشود بر اینکه مراد معصوم
بیان قبله عراق است و مراد از قفا اگر پشت سر حقیقی است که عبارة اخری ما بین کتفین بوده باشد مخالف است با آنچه
فقها ذکر فرموده اند در بیان علامت قبله عراق که جدی را خلف منکب ایمن قرار بدهند و اگر مراد اعم از این معنی است شامل صورت
مذکوره خواهد بود بصورتی که فقها ذکر فرموده اند با آن مخالف خواهد بود با آنچه در بیان علامت قبله عراق ذکر فرموده اند
و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مردی بخدمت با سعادت
آنحضرت عرض کرد که من میروم بسفر و قبله را نمیدانم در شب حضرت در جواب فرمود آیا میشناسی ستاره که او را جدی میگویند
گفتم بلی فرمود آن ستاره را بر یمین خود قرار بده و هرگاه در راه مکه بوده باشی بگذار آن ستاره را میان دو کتف
خود یعنی علامت قبله در راه مکه این است که جدی را ما بین کتفین خود قرار بدهی و در سفر دیگر این است که جدی را بر یمین
خود قرار بدهی و این شخص راوی معلوم نیست که که بوده و از اهل کدام بلد بوده با وجود این منطبق نمیشود با آنچه فقها
ذکر فرموده اند در بیان علامات قبله بلی بعد از رجوع بقواعد هیئت ظاهر میشود که سفر این شخص یا بلدی و یا هر دو
بلدی بوده که عرض آن بلد زیاد بوده بر عرض مکه بقلیلی و طول آن بلد اکثر بوده از طول مکه تا آنکه قبله آن بلد نزدیک
بنقطه مغرب بوده باشد تا آنکه استقبال بقبله متحقق شود در صورت قرار دادن جدی را بجانب یمین و حدیث دیگر حدیثی
است در تفسیر آیه کریمه و بالنجم هم یهتدون که در سوره نحل است وارد شده چنانچه عیاشی روایت نموده از ائمه دین در باب معرفت
و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرموده که مراد از نجم
در این آیه شریفه جدی است بجهة آنکه آن ستاره ایست که زایل نمیشود و غروب نمیکند و بر این است بنای قبله و بان ستاره راه می یابند

اخبار یکه دلالت میکند بانکه ما بین مشرق و مغرب قبله است محمولست در حالت اشتباه

اهل برو بحر

اهل بر و بحر بقدر عدم انطباق مضمون این حدیث با آنچه فقها ذکر فرموده اند ظاهر است و حدیث دیگری که وارد شده
باشد که در بیان قبله ظاهرا آنچه مذکور شد نیست پس مرجع در آنچه فقها ذکر فرموده اند میباید قواعد هیئت بوده
باشد لکن انصاف این است انطباق آنچه ذکر فرموده اند در بیان قبله و علامات آن بقواعد هیئت بی کمال اشکال
نیست زیرا جمله فرموده اند اهل هر اقلیمی میباید متوجه شوند بسوی رکنی از ارکان کعبه که از برای اهل آن اقلیم هست
پس اهل عراق لازم است متوجه شوند بسوی رکن عراقی و آن رکنی است که در آن حجر الاسود منصوب است و بعضی
بر این ایراد نموده اند که لازم می آید بنابر این قبله عراق نقطه مغرب بوده باشد نه ما بین جنوب و مغرب بیان ملازمه
مقتضی این است که گفته شود چون بنای کعبه بنحوی که هست مربع مستطیل است بنابر این هرگاه فرض شود خط مستقیمی
اخراج شود از رکنیکه در آن منصوب است حجر الاسود بر رکن مغربی لا محاله این مربع مستطیل منقسم میشود بدو
مثلث یک ضلع احد مثلثین محصور است ما بین رکن حجر و رکن یمانی و ضلع دیگر از این مثلث محصور است ما بین
رکن یمانی و رکن مغربی و یکضلع از مثلث دیگر محصور است ما بین رکن حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از این محصور
است ما بین رکن شامی و رکن مغربی و ضلع مشترک ما بین هر دو مثلث ضلعی است که محصور است ما بین رکن حجر
و رکن مغربی که وتر هر دو مثلث است و بنابر این هرگاه کسی مواجه طرف این ضلع شد آنجا که حجر الاسود لا محاله
مواجه دیگر طرف این ضلع خواهد بود پس کسیکه مواجه رکن حجر الاسود بوده باشد که مسمی برکن عراقی است
کما هو المفروض مواجه رکن مغربی خواهد بود پس مواجه نقطه مغرب خواهد بود بنابر این نقطه سمت قبله متوسط ما بین
نقطه جنوب و نقطه مغرب نخواهد بود بلکه یا عین نقطه مغرب میباشد یا متوسط ما بین نقطه مغرب و نقطه شمال
هذا خلف پس حکم باینکه عراقی میباید متوجه رکنی بشود که در آن نصب شده حجر الاسود صحیح نخواهد بود
این است غایة آنچه ممکن است که گفته شود در بیان ملازمه و در این مطلب اگر چه چنین است که مذکور شد لکن جمع
ما بین این و میان آنچه فرموده اند که از جمله علامات قبله اهل عراق این است که مشرق را بجانب یسار و مغرب
را بجانب یمین قرار دهند ممکن نیست بلکه در این صورت ادعای عکس اولی خواهد بود نظر باینکه مشخص است کسی
که محاذی نقطه مغرب می ایستد لازم این آن است که نقطه مشرق در قفا واقع شود پس قطعا این قسم از توجه رکن
عراقی مراد فقها نخواهد بود بلکه لازم است تصور این نحو شود که جمع ما بین هر دو شده باشد هم توجه رکن حجر
و هم قرار دادن مشرق را بجانب یسار و مغرب را بجانب یمین و اگر رکن مغربی محاذی نقطه مغرب بوده باشد لازم است
رکن حجر محاذی با نقطه مشرق بوده باشد پس بنابر این در صورتی که کسی مغرب را بجانب یمین قرار داده حقیقة
و مشرق را در جانب یسار لازم است که محاذی رکن شامی و رکن یمانی بلکه محاذی جزئی که ما بین رکن شامی و مقام
حضرت ابراهیم است و محاذی مستجار یا قریب مستجار بوده باشد لکن ظاهر نحویکه مشاهده شده رکن حجر محاذی با مشرق اعتدال
نیست بلکه محاذی با مشرق اعتدال ما بین رکن حجر و باب بیت است که تعبیر از آن بحطیم میشود پس رکن مغربی محاذی با
مغرب اعتدال نخواهد بود بلکه محاذی با مغرب اعتدال نقطه قبل از وصول برکن مغربی خواهد بود پس با قرار دادن
مغرب را بجانب یمین و مشرق را بجانب یسار حقیقة محاذات محقق است ما بین این شخص و جزئی از آن خانه که متوسط
بوده باشد ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام لکن جزئی از آن خانه که اقرب بوده باشد برکن شامی از جزئیکه

سابق مذکور شد بلکه کاهست محاذات بعین رکن شامی میشود واگر قائل باعم از این شویم چنانچه ظاهر این است که این مراد
بوده باشد یعنی مراد این باشد که منتهی به رجاینجانبین باشد عرفا و مشرق در جانب یسار باشد که ناک و زمین شود چنانچه عمل
ملد بیشتر است از عرض مکه طولان بیشتر زیاد تر بوده باشد چنانچه مراد این است در این صورت بسبب اختلاف در زیادتی طول
کاهست محاذات ما بین این شخص و میمین باب میشود و کاهست محاذات ما بین او و نفس باب خانه میشود و کاهست محاذات
ما بین این شخص و حطیم میشود که ما بین باب و رکن حجر است و کاهست محاذات با رکن حجر میشود و لکن بنا بر نحوی که مذکور شد
ولکن بنا بر این حکم برحجان تیاسر مشکل است بلکه سزاوار این است که حکم برحجان تیامن شود و علی جمیع التقادیر حکم به
اهل عراق باید متوجه برکن عراقی بشوند در رکنی است که حجر در آن منصوب است با حکم باینکه اهل عراق مشرق را در جانب
یسار و مغرب را در جانب یمین قرار دهند بعنوان اطلاق صحیح نیست **بحث چهارم** در این است در جائیکه سمت قبله مشخص شود
و تحصیل ظن و بحث نمود و مظنه هم رسانید بسمتی که آن جهت قبله است اعتماد بآن مظنه میتوان نمود مادامی که باقی بر وصف مظنه بوده باشد
محتاج بتکرار اجتهاد در مواقع تعدد نمازها نیست پس اعتماد باجتهاد اول میتواند کرد چه صد نماز بعمل آورد و ظاهر این است
همین که مظنه هم رسید اعتماد میتوان نمود و نماز کرد و انتظار اینکه ظن اقوی تحصیل نماید لازم نیست مگر در صورتیکه
علم داشته باشد که بتاخیر ظن اقوی حاصل میشود در این صورت احوط تاخیر است و در نیست که حکم بوجوب تاخیر شود و آنچه مذکور
شد که حاجت بتکرار اجتهاد نیست این در صورتی است که باقی بر وصف مظنه بوده باشد و اما هرگاه باعتبار عروض امری
از امور ظن او مبدل بشک شود لازم است اعاده اجتهاد پس اگر مظنه بخلاف سمت اول هم رسید نمازهای سابقه
آنچه بعمل آمده صحیح حاجت باعاده نیست نمازهای دیگر را بسمت دیگر که مقتضای اجتهاد است بعمل میآورد و فرق
ما بین این مسئله و مسئله که سابق بیان شد که اعاده نماز بابقای وقت لازم بود و در اینجا لازم نیست این است که موضوع مسئله
در سابق این بود که سمت قبله مشخص بود این شخص اشتباه نموده بود بسمت دیگر بعد از فراغ از نماز مثلا مشخص میشد
رجوع مینمود بهمان سمت که مشخص بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا تعیین سمت قبله نمود باجتهاد و بهمان سمت اتیان بنماز نمود
و بعد ظن مبدل بشک شد و بمقتضای اجتهاد سمت دیگر مظنون شد و فرق دیگر در اینجا یقین غلط بود بخلاف ما
نحن فیه که در اینجا ظن خطا میباشد **بحث خامس** هرگاه مخبری اخبار نمود بسمت قبله و مظنه حاصل شد از قول این شخص
عمل بآن مظنه میتوان نمود و اگر فرض شود مخبر دیگر اخبار بخلاف آن نمود خالی از این نیست یا هردو مساوی اند
در عدالت یا احدهما اوثق میباشد بر هر دو تقدیر یا خبر ثانی هم قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز است یا بعد
از فراغ از نماز پس مسئله منقسم بشش قسم میشود **اول** آنست که در وخبر قبل از شروع بنماز بیاشد و در مخبر هردو مساوی اند
در عدالت و وثوق در این صورت ظاهر این است که این شخص حکم متحیر است در دو سمت لازم نموده و سمت نماز نماید دوم
آنست که هردو خبر از قبل از شروع بنماز بوده باشد لکن احدهما اوثق از دیگری بوده باشد در این قسم عمل بقول
اوثق لازم و ترک دیگری متعین است سیم و چهارم مثل اول و دوم صورت است لکن اخبار مخبر ثانی در
اثنای نماز و حکم در این دو صورت است در دو صورت او تثبیت احدهما اگر اوثق مخبر اول است نماز را بهمان
سمتیکه شروع نموده تمام مینماید چیزی بر او نیست و اگر اوثق مخبر ثانی است اگر اختلاف ما بین یمین و یسار است
منحرف میشود در اثنای نماز بآن سمتیکه مقتضای قول اوثق است و اگر بنحوی است یمین یا یسار است یا مقابل آن جهت

که شروع

بوانکه ح

در بیان عدم حاجت بتجدید اجتهاد مادامی که بر وصف مظنه باقی باشد

در بیان حکم اخبار عدلین [illegible] قبله [illegible]

که شروع بنماز نموده قطع نماز لازم و استیناف آن نماید بمقتضای قول اوثق و در صورت مساوات مخبرین در وثوق نماز
را بهمان سمتیکه شروع نموده تمام مینماید یا لازم است بماند یکر بمقتضای قول مخبر ثانی ممکن است تفصیل داده شود
در این مقام باین نحو که اگر اختلاف ما بین دو مخبر ما دون یمین و یسار است اعاده نماز ضرور نباشد و اگر اختلاف
بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بمقابل قول اول حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که بگوئیم که اکتفا بهمان نماز
نمود و اتیان بنماز ثانیا بمقتضای قول مخبر ثانی واجب نبوده باشد پنجم و ششم مثل سیم و چهارم است لکن اخبار
مخبر ثانی بعد از فراغ از نماز بوده در این صورت اگر اختلاف ما بین دو مخبر ما بین یمین و یسار است اعاده نماز
ضرور نیست اگرچه مخبر ثانی اوثق بوده باشد و اگر چنین نبوده باشد خواه اختلاف ما بین دو مخبر بنفس یمین یا یسار
بوده باشد یا بمقابل قول اول در صورت مساوات دو مخبر در وثوق اشکالی در عدم احتیاج باعاده نماز نیست
بلی کلامی که هست در نماز دیگر است که بعد میباید بعمل بیاورد و حکم این در اول ظاهر شد و در صورت اوثقیت
احدهما از اشکالی نیست اگر اوثق اول بوده باشد و اشکالی که هست در صورت اوثقیت ثانی است باز دور نیست که اکتفا
بهمان نماز توان نمود و لازم نبوده باشد که ثانیا اتیان بنماز نماید بمقتضای قول مخبر ثانی لکن دور نیست که بگوئیم
احوط اعاده است لکن با بقای وقت **بحث ششم** در حکم نماز در جوف کعبه و سطح آنست پس در این دو مقام است
مقام اول در نماز در جوف کعبه است پس میگوئیم نماز در جوف کعبه یا نافله است یا فریضه اگر نافله بوده باشد اشکالی در
جواز آن نیست و مخیر است بهر سمتی و رکنی که خواهد متوجه میتواند شد بلکه دو رکعت نماز مستحب است و در حدیث صحیح
وارد شده که مخبر از اسرار الله جل شانه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر یک از چهار کنج یعنی مقابل هر
رکنی دو رکعت نماز اتیان فرمودند و اما نماز واجبی در جوف کعبه پس در حال ضرورت مثل کسیکه متمکن از بیرون آمدن
نبوده باشد بی اشکال جایز است و ظاهر این است که محل خلاف نبوده باشد و اما در حال اختیار پس محل خلافست و ظاهر
این است که جایز بوده باشد لکن با کراهت **مقام ثانی** نماز در سطح کعبه است و این نیز محل خلاف ما بین فقها است بعضی
گفته اند نماز میکند مستلقیا یعنی پشت بخوابد رو ببیت المعمور نماز میکند و بعضی گفته مضطجعا یعنی بپهلو میخوابد نماز
میکند و این هر دو قول ضعیف است مشهور ما بین فقها و مختار ما بین اقوال آنست که نماز ایستاده میکند با رکوع و سجود
مثل سایر مواضع بهر سمتی که خواهد متوجه میتواند شد لکن لازم است بنحوی بایستد در جمیع احوال نماز حتی در حال
سجود چیزی از فضای بیت پیش روی او باقی بوده باشد تا در جمیع احوال چیزی از فضای خانه پیش روی او بوده
باشد و از اینجا ظاهر میشود اینکه مشهور است که فضای کعبه اوسع بوده از این مقدار که هست و از جانب ابنیه چیزی
از آن فضا را بیرون انداخته اند مسلم نبوده باشد **بحث هفتم** در بیان چیزهائی است که استقبال قبله در آنها لازم
است و این چند امر است **اول** نمازهای واجب است دوم نماز میت سیم ذبح یعنی لازم است در حال ذبح یا نحر ذبیحه
یا منحور را بسمت قبله نگهدارد اشتر ذبح یا نحر نمایند و اما استقبال ذابح پس لازم نیست چهارم محتضر است یعنی لازم
است در حال احتضار یعنی حال نزع روح که عبارت از حال موت بوده باشد شخص را متوجه قبله نماید بنحوی که
[illegible] حالت فوق لکن کیفیت استقبال در اینها مختلف است کیفیت استقبال در حال نماز آنست که رو و سایر مقادیم
بدن را بسمت قبله نگهدارد و احتیاط در انگشتان پاها نیز چنین است این در حال قیام است و در حال جلوس

در حکم نماز در جوف کعبه

در بیان نماز بام بیت

در بیان چیزهائی که استقبال قبله در آنها لازم است

بایست و اما در حال سجود مشخص است که باین طریق نیست بلکه میباید سجود بر سطح دایره مارّه بسمت راس بلد و مکه بجهتی بوده
که دایره مفروضه منصف ساجد بوده بدو قسم متشابه از سر و صدر و قدم و صلب و غیرها و تتبع فقهی مناسب تعیین
احتراز از نوافل است که استقبال قبله در نافله واجب نیست بلکه جایز است ایتان بنافله بغیر سمت قبله در سفر و حضر در
حال اختیار و ضرورت در حال مشی و بر دو چار پا و لیکن ظاهر این است که ایتان بنماز نافله در جمیع احوال مذکوره
بغیر سمت قبله میتوان نمود و در حالت رکوع اشاره بسر غایت و ایما بجهة سجود اخفض از ایما بجهة رکوع باشد یعنی بجهة
رکوع و سجود سر را بر پایین حرکت داده میل سر بجهة سجود زیاده تر بوده باشد و اولی و احوط است تکبیرة الاحرام بجانب
قبله بگوید در جمیع احوال مذکوره ظاهر این است که چنین بوده باشد اگرچه رعایت آن اولی و احوط خواهد بود و مخفی نماند
آنچه مذکور شد ایتان نافله بود در حین مشی و حرکت نمودن و اما در حال ایستاده در حال اختیار پس دور نیست
که با استقبال قبله شرط بوده باشد پس ایتان بنافله در حال وقوف متعمدا بغیر سمت قبله می توان نمود لکن احوط
رعایت استقبال است **فصل پنجم** در لباس مصلی است و در این چند مطلب است **مطلب اول** آنست که جایز نیست
نماز در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم خواه آن حیوان نجس العین بوده باشد مثل کلب و کافر و خوک یا طاهر العین بوده باشد
مثل گربه و روباه و غیرهما و خواه آن جزء که از حیوان طاهر العین باشد نجس بوده مثل بول گربه مثلا یا نجس نبوده
باشد مثل شیر گربه و آب دهن آن و موی آن و سایر اجزای آن و فرقی که هست ما بین بول گربه و آب دهن او
آنست که بول گربه در لباس مصلی مادامی که رطوبت آن باقی است از دو راه مانع صحت نماز است یکی از راه نجاست
و دیگری از آن راه که جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورت زوال رطوبت و تحقق جفاف منحصر بلکه میشود مانعیت
از راه نجاست و اما مثل آب دهن از راه مانعیتش منحصر است در جزء غیر ماکول اللحم بودن و معلوم است این در
صورتی است که رطوبت باقی بوده باشد پس در صورت خشک شدن مانعی نخواهد بود تحقیق حال در این مقام مقتضی
این است که گفته شود نماز با جزء غیر ماکول اللحم یا با علم بموضوع و حکم است یا با جهل بهر دو یا با علم بموضوع و
جهل بحکم یا بعکس آن این چهار قسم است مراد از علم بموضوع آنست که عالم بوده باشد که این جزء حیوان غیر ماکول
اللحم است و مراد از علم بحکم که عالم بوده باشد که با جزء حیوان غیر ماکول اللحم نماز جایز نیست بلکه فاسد است
هرگاه این دانسته شد میگوییم شبهه در فساد نماز در قسم اول نیست و ظاهر این است که در قسم ثانی نیز نماز
باطل بوده باشد و همچنین در قسم سیم که عبارت از علم بموضوع و جهل بحکم بوده باشد و اما در قسم چهارم یعنی
در صورت جهل بموضوع و علم بحکم مثل اینکه میدانست که نماز در جزء غیر ماکول اللحم صحیح نیست لکن نمیدانست که جزء
غیر ماکول اللحم با او است چه در این صورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و معنی دیگر جهل بموضوع آنست که
میداند این چیز با او هست لکن نمیداند که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و این مقصر بود و صورت میشود یک صورت
آنست که مشتبه الحال است حکم این مذکور خواهد شد دوم این است که نمیداند که آن از حیوان غیر ماکول اللحم است
بلکه معتقد این است که از حیوان ماکول اللحم است در این صورت ظاهر این است که صلوة فاسد بوده باشد اعاده
آن لازم باشد و اما در صورت نسیان پس این دو قسم است نظر باینکه ناسی یا ناسی موضوع است یا ناسی حکم اول
مثل اینکه میدانست که جزء حیوان غیر ماکول اللحم با او هست لکن در حال نماز فراموش کرد و نماز کرد بعد از فراغ از نماز متذکر

شده م

در لباس مصلی و فروع آن

شده وم ناسی حکم است در این دو صورت نیز باطل است و مخفی نماند آنچه مذکور شد عام است از اینکه جزء لباس مصلی
بوده باشد یا محمول بوده باشد بلکه شعراتی که چسبیده باشد بیدن مصلی یا ثوب مصلی نیز چنین است بلی ممکن است که تفصیل
داده شود در محمول باین نحو که اگر ملاصق بدن مصلی یا ثوب مصلی بوده باشد نماز باطل باشد و اگر چنین نبوده باشد
مثل اینکه در جوف قلمدانی بوده باشد که در جیب مصلی است در این صورت حکم ببطلان نماز ممکن نیست آنچه مذکور
شد در صورتی است که حیوان غیر ماکول اللحم غیر انسان بوده باشد و اما انسان پس بحث در اجزای آن از دو راه
است اول اجزای هر شخص است بالاضافه بخود این شخص پس ظاهر این است در غیر اجزائی که نجس بوده باشد
مثل خون و بول و منی و غایط بی عیب بوده باشد مثل موی خود یا دم و ناخن و عرق و قی و آب دهن و مذی
و ودی و غیر اینها پس بودن اینها با خود شخص موجب بطلان نماز نمیشود اگرچه دندان بوده باشد بنا بر این هرگاه
دندان کسی افتاده باشد و این دندان را در بغل خود بگذارد و نماز کند نماز صحیح خواهد بود و این در صورتی
است که آن جزء گوشت نداشته باشد و اگر گوشت داشته باشد مثل اینکه انگشت کسی را بریده باشند و آن انگشت
را با خود داشته نماز نماید در این صورت نیز حکم ببطلان نماز مشکل است احوط اجتناب است دوم اجزای شخصی
نسبت بدیگری و این ظاهر این است در مثل موی و ناخن و عرق و قی و آب دهن و در مانع موجب بطلان نماز
نشود و اما مثل دندان و انگشت و نحوهما ظاهر این است که موجب بطلان نماز نشود و اما مثل شیر اگرچه شیر پسر بوده
باشد پس حکم خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است لکن با بقای رطوبت و اما در صورت جفاف پس حرجی نیست
اگرچه شیر دختر بوده باشد مخفی نبوده باشد آنچه مذکور شد در اجزای حیوان غیر ماکول در صورتی است که صاحب
خون جهنده بوده باشد و اما هرگاه نفس سائله نداشته باشد پس هرگاه گوشت نداشته باشد مثل شپش و کیک
و پشه و مگس اشکالی نیست در عدم لزوم اجتناب و همچنین است زنبور خصوصا مثل موم و عسل بنا بر اینکه
در جیب بوده نماز کند موجب بطلان نماز نخواهد بود و از این باب است ابریشم پس اجتناب از آن نیز لازم
نیست و اما در مثل حیوانی نفس سائله ندارد لکن صاحب گوشت باشد مثل بعضی اقسام ماهی که ماکول نیست
پس دور نیست که اجتناب از اجزای آن در حال نماز لازم بوده باشد و از جمله حیوانی که صاحب نفس سائله
نیست صدف است اما مروارید صدف پس مستفاد میشود از حدیث صحیح و اما اینکه صاحب نفس سائله نیست
پس ظاهر است از مشاهده و لکن ظاهر این است که اجتناب از اجزای آن در حال صلوة لازم نباشد بسیاری از
که در جوف آن میباشد بلکه ممکن است ادعای استقرار سیره مسلمین شود در عدم اجتناب از آن و اما چیزی که مشتبه
بوده باشد یعنی مردد باشد ما بین آنکه از حیوان ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم پس اگر جلد بوده باشد یا غیر
جلد بوده باشد لکن جزء لباس بوده باشد در این دو صورت ظاهر این است که اجتناب لازم بوده باشد و
اما مثل شعرات که به بدن یا بجامه مصلی چسبیده باشد و مشتبه بوده باشد که از ماکول اللحم بوده یا از غیر ماکول
اللحم ظاهر این است که اجتناب از آن لازم نبوده باشد و همچنین است مثل استخوانی که مردد بوده باشد ما بین اینکه
از ماکول اللحم باشد یا غیر ماکول اللحم بلکه اگرچه احتمال این بوده باشد که از نجس العین بوده باشد پس اجتناب از آن
در احوال نماز لازم نیست ظاهر این است وجوب اجتناب از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم مختص بوده باشد

در عدم لزوم اجتناب از اجزای انسان

در بیان حکم شعر غیر ماکول

در بیان قز

در بیان سنجاب و حواصل

در بیان استعمال اجزای میته و غیر آن

بانکه حرمت اکل لحم او بالاصالة باشد بلکه ثابت است اگرچه حرمت اکل لحم او بالعرض بوده باشد مثل حیوانی که نعوذ بالله سبحانه
موطوء انسان بوده باشد یا جلال بوده باشد و نحوهما پس لزوم اجتناب از اجزای حیوانی که اکل گوشت آن حرام بوده
باشد ثابت است در جمیع حیواناتی که حرمت اکل لحم آنها ثابت باشد مگر سه چیز اول خز است که اجتناب از
شیئی که معمول از کرک آن بوده باشد لازم نیست باتفاق فقها و هم چنین است جلد آن لکن بنا بر مشهور و اقوی محلا
اجتناب از کرک و صوف پوست خز در نماز لازم نیست و اما سایر اجزای آن مثل عظم و غیره محل اشکال است ظاهر لزوم
اجتناب است دوم سنجاب و سیم حواصل است ابن بیطار در جامع خود که در طب جمع نموده گفته است حواصل
مرغ بزرگی است در بلاد مصر معروف است بکی بتکاف مفهوم و یا می ساکنه تصریح نموده که این پرنده دو قسم است یک
قسم سفید است و یک قسم سیاه و قسم سیاه این بدبو است و جلد آن را استعمال نمیکنند و قسم سفیدان نیکو و خوش
بو است طبیعتان قلیل الحرارة و کثیر الرطوبة است و لباسی که از آن بعمل می‌آید بدن نافع از جهت خامی است
و هم چنین نافع از جهت آنست که مزاج آن غالب بوده باشد مجملاً مقصود این است که سنجاب و حواصل اگرچه از حیوان
غیر ماکول اللحم است لکن استعمال آنچه معمول از جلد و پر اینها در نماز جایز است اگرچه اجتناب احوط است
و اما اجزای دیگر این دو حیوان مثل عظم و غیره چنانچه در خز مذکور شد پس استعمال آنها در نماز جایز نیست
مطلب ثانی در استعمال اجزای میته است بدانکه میته یا از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم یا نجس العین
است یا طاهر العین پس در این سه مقام است مقام اول در میته ماکول اللحم است بدانکه اجزای میته ماکول اللحم یا جزئی است
که حیوة در آن حلول ننموده مثل شعر و عظم و نحوهما یا جزئی است که حیات در آن حلول نموده است اگر اول بوده باشد حکم آن
این است که استعمال آنها در صلوة و غیر صلوة جایز بوده باشد خواه مرئی بوده باشد که قطع نموده باشند از میته یا کنده
شده باشد لکن در صورت ثانی موضعی که اخراج شده از آن باید شسته شود پس اجزای ما لا تحله الحیوة از میته
گر از ماکول اللحم بوده باشد استعمال آن در صلوة موجب بطلان نمیشود مگر در صورتیکه مانع بوده باشد مثل بول و خون
و شیر و نحو اینها مثل رطوبت خارجه از میته در این صورت میگوئیم هرگاه یکی از آنها بر سجده بیفتد مصلی یا بلباس یا بدن
نماند در آن جایز نیست اگرچه بگوئیم شیر از میته ماکول اللحم طاهر است لکن در این صورت تطهیر باید بشود میان شیر و غیر
شیر ما نعیت شیر بنا بر این با بقای رطوبت است پس در صورت جفاف مانعی نخواهد بود بنا بر این محتاج بغسل هم نخواهد
بود بخلاف بول و نحو آن اگرچه بول حیوان ماکول اللحم در حال حیات طاهر است لکن بعد از ممات نظر بملاقات میته
نجس میشود پس بعد از تحقق جفاف اثر نجاست باقی خواهد بود از این جهت محتاج بغسل است و اما اگر اجزائی بوده
باشد که حیوة در آنها حلول کرده باشد مثل جلد و لحم و نحو اینها پس نماز در این بلکه نماز با آن جایز نیست اگرچه
ما لا یتم به الصلوة بوده باشد بلکه استعمال آنها در مقام انتفاع در خارج نماز نیز جایز نیست مقام ثانی در اجزای
میته غیر ماکول اللحمی است که طاهر العین بوده باشد حکم این از آنچه در سابق مذکور شد مشخص میشود بلکه حکم
در صورت موت اشد میشود وجه این نیز از آنچه در اینجا مذکور شد ظاهر میشود نظر باینکه اشیای ما بعد
منفصله از حیوان غیر ماکول اللحم در حال حیوة غیر از بول و خون طاهر است پس مانعیت اجزای ما بعد طاهره
مشروط خواهد بود ببقای رطوبت بنا بر این در صورت تحقق جفاف مانعی نخواهد بود بخلاف رطوبات منفصله

از آن حیوان

در اجزای میته از نجس العین

در بیان ... ثبوت تذکیه

حکم ... در لباس

از آن حیوان بعد از ممات نظر بملاقات آنها با نجاست مقام ثالث در اجزای میته از نجس العین است حکم این بنا بر آنچه مذکور
شد در مباحث سابقه معلوم میشود بلکه حکم در اینها اشد است نظر باینکه تفرقه ما بین رطوبات منفصله از نجس العین
در حال حیوة و بعد از ممات از حیثیت نجاست نمیباشد بلکه ما لا تحله الحیوة از نجس العین مثل مو و عظم و نحوهما نیز
نجس است بدانکه فرقی نیست در جمیع آنچه مذکور شد در مباحث متعلقه بمیته میان آنکه اجزای میته ملبوس بوده باشد
یا جزء ملبوس یا محمول یا ما لا یتم به الصلوة بوده باشد یا نه ما تحله الحیوة بوده یا نه مگر بتفصیلی که در اجزای میته از ماکول اللحم
مذکور شد در جمیع صور مذکوره اجتناب لازم و با عدم اجتناب نماز محکوم ببطلان است مطلب سیم آنست که حکم بعدم
جواز استعمال جزء حیوان بجهت جزء میته بودن در نماز و غیر نماز آیا مخصوص است بصورتیکه علم حاصل باشد باینکه این
از اجزای میته است پس در صورت عدم حصول علم بآن حکم میشود بجواز استعمال آن تا اینکه عالم باشد بتحقق تذکیه یا بنا
یا جواز استعمال مشروط بثبوت تذکیه است با علم بثبوت تذکیه حکم میشود بعدم جواز استعمال ظاهر ثانی است بنا بر این
پس در دو صورت ملبوس مثلاً محکوم است بعدم جواز استعمال یکی آنست که عالم بوده باشد بمیته بودن دیگری
در صورت علم بثبوت تذکیه است پس استعمال جلد مردد ما بین آنکه از میته بوده باشد یا از مذکی در نماز جایز
نخواهد بود لکن ثبوت تذکیه بچند چیز است اول مشاهده صدور تذکیه از مذکی دوم شهادت و اخبار از عدلین
بلکه از عدل واحد بتحقق تذکیه سیم بوجود جلود در بازار مسلمانان اگرچه مشاهده تذکیه حیوان ننموده و همچنین
عدلین یا عدل واحد اخبار بتذکیه ننموده باشند اعم از اینکه ذو الید معلوم الاسلام بوده باشد یا مجهول الحال
و اما اگر معلوم الکفر بوده استعمال آن جایز نیست مگر در صورتیکه مشاهده تذکیه حیوان را از مسلم نموده باشد
یا عدلین یا عدل واحد اخبار نمایند بر صدور تذکیه از مسلم و اما جلود مطروحه در بلاد مسلمانان پس اگر آثار تصرف
در آن بوده باشد مثل اینکه قطعه از کفش بوده یا جلد کتاب یا قاب چاقو بوده و مثل اینها ظاهر این است استعمال آن
در نماز و غیر نماز جایز بوده باشد و اما هرگاه آثار استعمال در آن نبوده باشد اگرچه مثل دباغی بوده باشد در این
صورت استعمال آن جایز نیست مگر در صورتیکه یکی از وجوه مذکوره تذکیه آن ثابت شود یا مظنون التذکیه
بوده باشد ظن از جهاتی که حاصل شود ظاهر این است که کفایت بکند و اما جلود موجوده در بلاد مسلمین غیر
از بازار پس اگر آثار استعمال در آن هست مثل پوستین مثلاً در دست مسلمانی است در غیر بازار در این صورت
بی اشکالی در جواز مترتب و جواز استعمال آن در نماز و غیر نماز نیست و اما اگر آثار استعمال مطلقاً در آن
نبوده باشد پس اگر مظنه بتذکیه هم رسد استعمال آن جایز خواهد بود و الا فلا ضابط فرق در لباس مصلی منتفی
این است که کفته شود لباس مصلی یا ماخوذ از نباتات است مثل قطن و کتان و نحوهما یا از حیوانات است اگر از
نباتات است شبهه در جواز آن مطلقاً نیست و اگر از حیوانات است پس اگر از حیوانی است که ماکول اللحم است مطلقاً
جایز نیست خواه مذکی بوده باشد یا غیر مذکی پس اگر مردد شود ما بین مذکی و غیر آن یا بوده باشد یا با لباس معمول از
حیوان غیر ماکول اللحم البته نماز با آن متعین است و اگر معمول از حیوان ماکول اللحم بوده باشد یا ماخوذ از مذکی است
یا از میته اگر اول است جایز است و اگر از ثانی است جایز نیست و اما در صورت اضطرار پس اگر مردد شود ما بین
لباس ماخوذ از میته غیر ماکول اللحم یا از میته ماکول اللحم ظاهر این است که ترجیح ثانی متعین بوده باشد و اگر مردد شود

ما بين لباس ماخوذ از غير ماكول اللحم و ان مذكى غير ماكول اللحم اشكالى در ترجيح هست لكن دور نيست كه ترجيح غير ماكول اللحم اولى بوده باشد از عكس يا بحثيه مطلب چهارم در احكام حرير است و در اين چند مبحث است اول انست كه جايز نيست در حق مرد پوشيدن لباس حرير محض خواه در حال نماز بوده باشد يا غير حال نماز بلكه اگر بپوشد لباس حرير را و نماز در ان بعمل ورد نماز باطل خواهد بود مگر در دو صورت كه پوشيدن ان و نماز در ان بعمل ورد جايز است اول در حال حرب كه راجح بوده باشد در شريعت مطهره دوم در حال ضرورت مثل برودت هوا بحدى كه در ترك لبس حرير مظنه هلاكت نفس يا مرض شديد بوده باشد و اما لبس ان بجهت دفع شپش على وجه الاطلاق مشكل بلكه جايز نيست مگر در صورتى كه بحد ضرورت برسد و انچه مذكور شد در حق مردان بود و اما نسبت بزنان پس پوشيدن حرير بلا اشكال جايز است در غير نماز و اما نماز نمودن در حرير محض اگر چه شيخ صدوق قائل بعدم جواز شده لكن مشهور جواز و مسئله انست كه جايز بوده باشد بلكه مسئله در نظر حقير محل اشكال نيست اگر چه مرحوم علامه در منتهى تردد فرموده **مبحث ثانى** انست كه منع از پوشيدن حرير و نماز در ان در حق مردان در صورتى است كه مخلوط بچيزى نبوده باشد كه نماز در ان جايز بوده باشد پس هرگاه لباس مركب بوده باشد از ابريشم و ريسمان پوشيدن ان در حق مردان و همچنين نماز كردن در انها در ان جايز خواهد بود خواه كل تار ابريشم بوده باشد و كل پود ريسمان يا بعضى از هر يك از تار و پود هم ابريشم بوده باشد و هم ريسمان يا كل تار ابريشم بوده باشد و پود مركب از ريسمان و ابريشم يا بعكس باين نحو كه كل پود ابريشم بوده باشد و تار مركب از ابريشم و ريسمان پس در جميع اين صور پوشيدن مردان چنين لباسى را و هم چنين نماز كردن در ان جايز خواهد بود و در صورت امتزاج شرط نيست كه ابريشم علاوه از ريسمان نبوده باشد پس جواز پوشيدن مردان و نماز در ان ثابت است اگر چه ابريشم علاوه از ريسمان در صور مسطوره بوده باشد **مجملا** منع از پوشيدن حرير محض و از نماز در ان است پس هرگاه امتزاج بنحوى بوده باشد كه صادق نباشد كه حرير محض است عيبى نخواهد داشت و اينها در صورتى است كه ابريشم ممزوج بوده باشد بغير ابريشم از چيزهايى كه نماز در انها جايز بوده باشد مثل ريسمان و پشم حيوان ماكول اللحم و كتان و خز و امثال اينها و اما هرگاه ممزوج بوده باشد بچيزى كه نماز در ان جايز نبوده باشد مثل اينكه مخلوط بوده باشد بموى حيوان غير ماكول اللحم يا بطلا در اين صورت امتزاج ثمر نخواهد داد و منع از استعمال در احوال نماز باقى است **مبحث سيم** در حكم كج است بدانكه حكم كج در اين مقام حكم ابريشم است پس هرگاه لباس معمول بوده باشد از محض كج يا از كج و ابريشم يا از كج و غير كج از چيزهايى كه نماز در انها جايز نيست نماز در ان جايز نخواهد بود و اما پوشيدن در غير حال نماز كه هست منع ثابت است و كما هست منتفى است تفصيل اين اجمال اين است كه اگر ثوب معمول از كج تنها بوده باشد يا از كج و ابريشم بوده باشد پوشيدن ان در حق مردان جايز نيست و اما اگر معمول از كج و موى حيوان غير ماكول اللحم غير مخصوص العين بوده باشد پس پوشيدن ان در غير حالت نماز عيبى نخواهد بود بلكه حكم بعدم جواز پوشيدن اگر چه ممزوج بوده باشد باجزاى نجس العين مشكل است و لكن اينها در صورتى است كه ان جزء مخلوط ماخوذ بوده باشد از ان حيوان غير ماكول در حال حيوة و اما هرگاه ماخوذ بوده باشد از ان بعد از ممات حكم بجواز پوشيدن ان اگر چه در غير حالت نماز بوده باشد مشكل بلكه ممكن نيست و مخفى نبوده باشد كه منع از نماز در حرير ثابت است اگر چه عورت مصلى مستور

بغراب بوده باشد

در بيان احكام حرير

در جواز پوشيدن لباس مخلوط از ابريشم و غير آن

حكم جامه كج

بغراب بوده باشد بلكه منع ثابت است اگر چه روى جامه حرير بوده باشد و استر غير حرير يا بعكس ان **مبحث چهارم** انست كه حرير از موانع علميه است پس هرگاه كسى در حرير نماز كند با جهل بموضوع يعنى نداند كه اين ثوب حرير است مثل اينكه در شب تار جامه پوشيد و نماز كرد بعد از فراغ از نماز مشخص شد كه نماز در حرير شده ظاهر اين است كه نماز صحيح بوده باشد اعاده ان نماز لازم نباشد اگر چه عالم بحقيقت حال در وقت شود و اما هرگاه بر عكس اين بوده باشد باين نحو كه در جامه اتيان نمود باعتقاد اينكه اين جامه حرير مى باشد بعد از فراغ از نماز مشخص شد كه حرير نبوده است ظاهر اين است كه نماز باطل و اما ناسى پس ان يا ناسى موضوع است يا ناسى حكم ناسى موضوع ظاهر اين است كه مثل جاهل بوده باشد و اما ناسى حكم پس در ان تفصيل است ان شاء الله تعالى در مبحث مغصوب ظاهر خواهد شد **مبحث پنجم** انست كه حكم ببطلان نماز مختص باين نيست كه حرير قدرى بوده باشد كه نماز بتنهائى در ان بتوان نمود بلكه همچنين ثابت است اگر چه ما لا يتم به الصلوة بوده باشد پس نماز در بند زير جامه از حرير اگر بند از حرير باطل خواهد بود و استثنا در كلاه حرير لكن اين متصور بچند صورت ميشود بلكه منقسم انست كه رويه و استر كلاه هر دو حرير بوده باشد دوم انست كه رويه تنها حرير بوده باشد و استر غير حرير سيم عكس اين است يعنى استر حرير بوده باشد و رويه كلاه غير حرير در هر يك از سه صورت كه بوده باشد نماز باطل خواهد بود چهارم انست كه بعضى از رويه كلاه حرير بوده باشد يا بعضى از استر ان حرير بوده باشد در اين صورت اگر حرير قليل بوده باشد اشكالى در جواز ان نيست و اگر بسيار بوده باشد محل اشكال است حكم بجواز ظاهر است اگر چه اجتناب اقرب بسبيل نجات و اوفق بطريق احتياط است خصوصا در صورتى كه كلاه در مرد ابوده باشد و كل در حرير بوده باشد و اما هرگاه سر كلاه كه تعبير از ان در عرف بمغزه كلاه ميشود حرير بوده باشد و در كلاه غير حرير بوده باشد اشكال در ان كمتر است از انچه مذكور شد و حكم نماز در ما لا يتم به الصلوة از حرير است و اما استعمال اينها يعنى بستن كمربند يا بند زير جامه و پوشيدن كلاه حرير بر سر كذاردن در خارج نماز دور نيست كه تفصيل داده شود در اين مقام باين نحو كه اگر كلاه حرير بوده باشد بر سر گذاشتن ان جايز بوده باشد اگر چه در غير حالت نماز بوده باشد و اما اگر كمربند يا بند زير جامه بوده باشد ظاهر اين است كه حكم بحرمت نتوان نمود پس بستن كمربند حرير و داخل كردن بند زير جامه حرير در ليفه زير جامه و پوشيدن ان زير جامه در غير حال نماز جايز خواهد بود اگر چه اجتناب اقرب بطريق احتياط است **مبحث ششم** در بيان مسائل متعدده متعلقه باين مقام است مسئله اولى انست حكم خنثى مشكل در اين مقام حكم زنانست پس جايز نيست در حق او پوشيدن حرير محض و نماز كردن در ان مسئله ثانيه انست هرگاه فرض شود كه مكلف متمكن نبوده باشد مگر از لباس حرير و امر او مردد شود ما بين انكه نماز در لباس حرير نمايد يا برهنه اختيار ثانى نمايد پس نماز در حرير جايز نخواهد بود اگر چه در چنين صورت بوده باشد مسئله ثالثه هرگاه امر مردد شود ما بين انكه نماز در متنجس نمايد يا در جامه حرير لازم است اولى را اختيار نمايد مسئله رابعه واجب است بر ولى منع نمايد مولى عليه را از پوشيدن حرير بلكه دور نيست كه تمكين ولى مولى عليه را بر پوشيدن حرير جايز نبوده باشد مسئله خامسه انست لازم است بر مكلف كه اجتناب نمايد از تشبه بحرير پس هرگاه لباس مردد باشد ما بينكه حرير است يا غير حرير و تشخيص ان ممكن نبوده باشد اجتناب از ان لازم است و همچنين هرگاه شك كند كه ممزوج هست

در حكم جامه اهل حرير

بوده باشد

در بيان آنكه حكم خنثى مشكل در پوشيدن حرير حكم زنان است

بچیزی که نماز در آن مباح بوده باشد یا نه مسئله شانزدهم آنچه مذکور شد در پوشیدن حریر و نماز کردن در آنست و اما در فرش
بر فرش حریر یا نشستن بر آن یا خواب نمودن بر آن یا تکیه کردن بر حریر هیچیک حرمت آن ثابت نیست و مرحوم ابن حمزه
در این مقام قائل بحرمت شده فرموده است هر چه که پوشیدن آن حرام بوده باشد حرام است زیر فرش نمودن آن و تکیه نمودن بر آن
و این قول ضعیفست و همچنین جایز است سوار شدن بچاروائی که در زیر پالان آن حریر بوده باشد و همچنین است هرگاه
حریر در زیر ابدان ضرر شود لکن اگر سرخ بوده باشد استعمال آن مکروه است و اما حریر مجرد پیچیدن اگر چه این هم
مثل سابق است و ظاهر این است که حکم بحرمت نتوان نمود لکن احوط اجتناب است و اما در حال نماز پس جایز نیست
مسئله سابعه در حریر محمول است بدانکه حمل حریر در غیر حالت نماز شبهه در جواز آن نیست و اما در حال نماز پس
ظاهر این است که موجب بطلان نماز نشود اگر چه جامه دوخته بوده باشد بدانکه پوشیدن چنین لباسی بی اشکال جایز
است اما نماز در آن پس ظاهر این است که جایز بوده باشد مراد از محمول است مسئله ثامنه یک جامه سجاف فاسنت لکن چنانچه
جایز است نماز در جامه که سجاف آن حریر بوده باشد چنین است یعنی جامه که سجاف و [illegible] حریر بوده باشد مثل کوک جامه که قیطان
ابریشم در آن دوخته باشد خواه در اطراف جامه بوده باشد یا عدم مثل بطاهر مثل اطراف بدن عربی یا چوخا
بارانی یا با میل بطاهر مثل بافتن ابریشم که متعارف است در بخیه قبا مکذا زنند هم چنین سرآستین و مثل این است
تکه ابریشم که در بخیه یا سرآستین دوزند مجملا جمیع اینها بی عیب و نماز با همه اینها صحیح است و هم چنین است بند جوراب
که بقبا دوزند و بند آن [illegible] عیبست مطلب پنجم در حکم نماز در طلا است بدانکه بی اشکال حرام است زیرا مرد پوشیدن
جامه که از مفتول طلا بافته شده باشد خواه کل ثوب از مفتول بافته شده باشد یا اینکه مخلوط بوده باشد بچیزی
که پوشیدن لباس از آن جایز بوده باشد مثل اینکه لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره یا از مفتول
طلا و ریسمان و ابریشم و غیرهما و همچنین نماز در چنین لباس باطلست تفصیل مسئله آنکه مسئله متصور بچند
اول آنستکه کل لباس بافته شده باشد از مفتول طلا دوم آنستکه لباس مرکب بوده باشد از مفتول طلا و ابریشم
سیم آنستکه لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره چهارم آنستکه بافته شده باشد از مفتول طلا و
ریسمان ظاهر این است که نماز در چنین لباس در جمیع صور مذکوره باطل بوده باشد بلکه پوشیدن چنین لباسی جایز
نبوده باشد اگر چه در خارج نماز باشد و اما هرگاه لباس بافته شده باشد مجموع آن از مفتول نقره یا اینکه لباس مرکب
بوده باشد از مفتول نقره و ابریشم و هکذا پوشیدن آن و هم چنین نماز در آن جایز است پس نماز در جامه طلا باطل
است خواه طلای محض بوده باشد یا ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز نبوده باشد مثل ابریشم یا ممزوج بوده
باشد بچیزی که نماز در آن جایز بوده باشد مثل مفتول نقره و ریسمان و بعضی از اینها واجب است اینکه عورت مستور بلباس
طلا بوده باشد یا نه پس اگر [illegible] عورت مستور بلباس ریسمان بوده باشد لکن لباس طلا را یا لباس ممزوج
بطلا را فوق آن پوشیده باشد باز نماز باطل خواهد بود اینها در صورتی است که لباس طلا یا ممزوج بطلا ما تتم به
الصلوة بوده باشد اما هرگاه مما لا یتم به الصلوة بوده باشد ظاهر این است که تأملی در بطلان نماز در مثل
بند زیر جامه و کمربند و غیر اینها نبوده باشد و اما انگشتر طلا پس اشکالی نیست در اینکه در حق مردان جایز نیست
که در دست نمایند و اما بطلان نماز در صورتیکه انگشتر طلا در دست او بوده باشد اگر چه محل کلام است لکن

ظاهر است

جایز نیست پوشیدن لباس طلا در
مردان و نماز در آن باطل است

صورت می شود م

ظاهر این است که باطل بوده و اما مثل تکمه طلا در قبا یا غیر آن دوختن و هم چنین پارچه منسوج از مفتول طلا را سجاف لباس نمودن
پس مثل این استعمال نیز جایز نیست و دور نیست که موجب بطلان نماز نیز بشود و اما افتراش طلا و جلوس بر فرش طلا
دور نیست اینها نیز حرام بوده باشد و جمیع آنچه مذکور شد در صورتیکه طلا خالص بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه خالص
نبوده باشد این مختصر طلا را و کشیده نموده باشند اگر چه حکم صریح بحرمت و بطلان نماز در آن خالی از اشکال نیست
لکن احتیاط شدید در اجتناب از آن است خواه در نماز بوده باشد یا خارج از نماز و اما حمل طلا یعنی طلا با خود داشتن
ظاهر این است که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک بوده باشد یا غیر مسکوک بلکه پارچه که منسوج از مفتول
طلا بوده باشد هرگاه با مصلی بوده باشد موجب بطلان نماز نمیشود بنا بر این منع در صورتی است که ملبوس مصلی بوده
باشد یا جزء ملبوس پس طلای محمول مثل حریر محمول است موجب بطلان نماز نیست مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق مردان
است و اما در حق زنان مطلقا نقصی ندارد و نیز پوشیدن لباس از طلا و نیز نماز نمودن در آن و نیز جلوس بر آن و نیز
خوابیدن بر روی آن و نیز پرده نمودن آویختن بدانکه مناسب در این مقام آنست که گفته شود چیزهائی که معهود است بجهة
پا بر سه قسم است اول آنست که ساتر پا نیست مثل نعلین این قسم بی اشکال نماز در آن جایز است دوم آنستکه
ساتر پشت پا است تا مفصل و چیزی از ساق را نمی پوشاند مثل چکمه و جوراب یکه ساق نبوده باشد
این قسم نیز بی اشکال نماز در آن صحیح است بنا بر این کسیکه چکمه در پای او بوده باشد با همان چکمه نماز میتواند نمود
پس کندن چکمه بجهة نماز لازم نیست قسم سیم آنست که ساتر پشت قدم هست لکن ساتر چیزی از ساق نیست مثل
جورابی که ساق او کوتاه بوده باشد و مثل چند متعارف است در میان زنان که تعبیر از آن بنیم ساق میکنند این قسم محل
خلاف ما بین فقها است بسیاری از فقها حکم نموده اند باینکه نماز در آن جایز نیست پس اگر کسی نماز نکند در آن نماز
باطل خواهد بود مختار نزد حقیر خلاف آنست لکن احتیاط شدید در اجتناب است و در صورت عدم اجتناب احتیاط
در اعاده نماز است مکرر در صورتیکه فراموش نموده بعد از نماز متذکر شود در این صورت ظاهر این است که حاجت
باعاده نداشته باشد مطلب ششم آنستکه مانع از نماز در لباس یا ذاتی است یا عرضی مثل اول حریر و طلا و نحو اینها
دوم مثل پوست حیوان ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از مذکی نبوده باشد بجهة آنکه عدم جواز نماز در آن بجهة
نجاست آن است که باعث آن عدم تذکیه است و از این قبیل است چیزیکه ساتر پشت قدم یا بوده باشد لکن ساتر چیزی
از ساق نبوده باشد بنا بر قول بعدم جواز نماز در آن که هستند و جهت آنها هم جمع میشوند مثل پوست حیوان غیر
ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از غیر مذکی بوده باشد و مانع ذاتی که هست مانع است مطلقا خواه در حق مرد بوده باشد یا زن
مثل اجزای حیوان غیر ماکول اللحم پس نماز در آن جایز نیست خواه مصلی مرد بوده باشد یا زن قسم ثانی آنستکه مانعیت
آن مختص است بمردان و در حق زنان نماز در آن جایز است مثل حریر و طلا چنانچه مذکور شد و مانع عرضی نیز دو
قسم است لکن بعکس مانع ذاتی یک قسم آنست که مانعیت آن مختص است در حق زنان مثل لباسی که حاجب ما ورای [illegible] مشترک
نبوده باشد در صورتیکه فقها با آن نماید و قبل و دبر مستور بچیزی دیگر بوده باشد دوم آنستکه مانعیت آن
مشترک است میان زن و مرد و این چند چیز است یکی مغصوب بودن لباس است کلام در این مقام در بیان این مطلب است
بدانکه لازم است در لباسیکه مکلف در آن نماز میکند منفعت آن لباس مملوک او بوده باشد بتمام یا بتبعیت یا بالالتزام

در بیان حکم چیزیکه ساتر پشت
پا باشد و ساتر چیزی از ساق نباشد

مسائل متعلقه بلباس
غصبی و فروعات

مثلا بکر لباس منفعت برادر در مدت معینه مال اوان یا مصالحه نموده و باشد یا مالک نبوده باشد لکن ماذون بوده باشد از قبل مالک
پس هر لباسی که این شخص مالک منفعت او نبوده باشد یا ماذون در تصرف در ان نجانب مالک نبوده باشد غاصب خواهد
بود نماز در ان باطل است و اذن بر سه قسم است اول اذن صریح است دوم اذن فحوی سیم اذن شاهد حال اذن صریح
یا در خصوص نماز است مثل اینکه میگوید ماذون هستی که نماز در این لباس من نموده باشی یا مطلق است بنحوی که شامل
نماز نیز هست مثلا اینکه میگوید هر تصرفی که خواسته باشی در این جامه نموده باشی ماذون هستی کلامی که در اینمقام هست
این است که معتبر در اذن صریح انست که مفید علم برضای مالک بوده باشد یا خیر تحقیق حال محتاج بتفصیل در مسئله است
بیان مطلب مقتضی این است که گفته شود قول مالک لباس در حق غیر که ماذون هستی در این جامه من نماز کرده یا مفید
علم برضای اوست در این تصرف یا نه در صورت اول شکی در جواز نماز در ان نیست و در صورت ثانی خالی از این
نیست یا عالم است بعدم رضای مالک در تصرف در ان مثل اینکه از قراین احوال مشخص میشود که این کلام او را خوف از
او صادر شده یا بر وجه رمانده در اینصورت شبهه در عدم جواز تصرف نیست پس اگر نماز در ان بعمل اورد با این حالت
نماز محکوم ببطلان خواهد بود یا مفید علم برضا و عدم رضا هیچیک نیست این منقسم بسه صورت میشود اول اینکه
مظنه بعدم رضای مالک دارد دوم انست که ظن برضا و عدم رضا هیچیک حاصل نیست در این دو قسم نیز ظاهر
این است که تصرف جایز نبوده باشد پس در این دو صورت نیز اگر باتیان نماز در ان نماید نماز باطل خواهد بود سیم انست
این کلام از مالک اگرچه مفید علم برضای او نیست لکن مفید مظنه برضای او هست این قسم ظاهر این است که تصرف
جایز بوده باشد پس نماز صحیح خواهد بود و از جمله مطالبیکه در این مقام مناسب است که تنبیه بران شود انست که
داعی و باعث بر اذن مالک یا معلوم هست یا نه در قسم ثانی اشکالی نیست و اما در قسم اول یا مالک در اعتقاد بتحقق
داعی یا مصیب است یا مخطی در اول شکی در جواز تصرف و اشکالی در صحت نماز نیست و اشکالی که هست در قسم
ثانی است مثل اینکه مشخص است که باعث بر اذن مالک در نماز در ان جامه این است که معتقد این بود که این شخص صالح
و عادل میباشد یا معتقد این بود که این شخص صدیق او میباشد در این صورت اگر این اعتقاد مطابق واقع بوده باشد یعنی چنانچه
این شخص معتقد صلاح و عدالت و تدین او بوده باین سبب ورا اذن در نماز در جامه خود داده و ماذون هم
نیز باعتقاد خود متصف باین صفات میباشد شبهه نیست اشکالی در جواز تصرف و نماز در ان در این حالت نیست
و اشکالی که هست در این است که ماذون نه معتقد عدم اتصاف خود است بصفاتیکه داعی بر اذن مالک شده مثل
اینکه میداند داعی بر اذن اعتقاد مالک است بصلاح و عدالت و صدیق بودن او این است با او و خود عالم است
باینکه از اعادی اوست پس انتفای علت مقتضی انتفای معلول است پس میباید تصرف جایز نبوده باشد این بیان
وجه اشکال است جواب از این است که انتفای علت اگرچه مستلزم انتفای معلول هست لکن مسلم نداریم که در این
مقام علت منتفی بوده باشد بجهة اینکه علت اذن اعتقاد مالک است بعدالت متصرف مثلا نه عدالت نفس الامری
مجملا تصرف در مال مالک تابع علم متصرف است برضای مالک و علم برضای او حاصل است نظر بعلم متصرف که باعث
اذن اعتقاد مالک است بعدالت او مفروض این است که این اعتقاد متحقق است پس علم برضای او حاصل
است بلی هرگاه فرض شود که قبل از این اعتقاد شد باین نحو که مالک مطلع شد بر فسق این شخص در این صورت علت

در صورت علم بالمانع کلن رضای صاحب جامه ندارد

اوست و در واقع این شخص میداند که فاسق و دشمن اوست پس علت صدور اذن از مالک اعتقاد صدیق بودن صح و این اعتقاد محقق هست

اذن

اذن که اعتقاد مالک بود بعدالت او منتفی میشود انتفاء علت مستلزم انتفاء معلول است پس عالم است بعدم رضا در تصرف خواهد
بود پس تصرف در اینحالت جایز نخواهد بود و تحقیق حال در امثال مقام مقتضی این است که گفته شود اعتبار صفت در امری
از امور یا از عالم بعنوان اعتبار امور است یا از غیر اکراه او لا است در این صورت در حق کسیکه عالم است بعدم اتصاف خود
بان صفت تصرف او در ان چیزی که مشروط بتحقق ان صفت است جایز نخواهد بود نظر باینکه مناط در این وقت واقع و
نفس الامر خواهد بود از این قبیل است ایه شریفه انما الصدقات للفقراء والمساکین الایه پس صدقات بمقتضای ایه شریفه
مختص بفقرا است در واقع پس هرگاه کسی که عالم بعدم فقر خود بوده باشد تصرف در ان نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد
فقر او بوده باشند و همچنین است خمس که خلاق عالم جل شانه خمس را بجهة فقرای از سادات مقرر فرموده پس هرگاه کسی معتقد
این بوده باشد که سید نیست یا سید هست لکن فقیر نیست تصرف در ان نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد سیادت او بوده
باشند و اگر دوم است یعنی اعتبار صفت مخصوصه در امری نه بعنوان اعتبار امور است در این صورت خالی از این
نیست یا کلام بنحوی ادا نموده که مدلول ان اعتبار واقع و نفس الامر است پس رعایت ان لازم و در صورت انتفاء ان تصرف
جایز نیست مثل اینکه مالک بگوید من راضیم تصرف در مال من بکند کسیکه صدیق من بوده باشد در واقع در
اینصورت هرگاه کسی که در نفس الامر از اعادی اوست تصرف نماید در ان حال جایز نخواهد بود اگرچه عالم بوده باشد که مالک
معتقد این هست که او از اصدقای اوست مگر تصریح بکند مشخص بوده باشد مراد مالک اعتبار واقع بحسب واقع نیست
بلکه مراد او کسی است که چنین بوده بحسب واقع اعم از اینکه مالک او را چنین بداند که بحسب واقع چنین است یا نداند
لکن در واقع چنین بوده باشد در این صورت اگر کسی چنین داند که مالک او را از اصدقای خود میداند باز
دور نیست که تصرف تواند نمود مگر بنا بر تقدیری که مذکور شد و اما هرگاه القای خطاب بشخص معینی نماید
باین نحو راضیم که تو تصرف در این لباس من نمائی بعلت اینکه تو از اصدقای منی تصرف او در این لباس جایز خواهد بود
اگرچه این شخص خود را از اعادی مالک داند مسئله اگرچه چنین است لکن فهمیدن ان محتاج است بتامل تمام بعد از استمداد
توفیق از موفق علام جل الاوم علی قاطبة الانام و از انچه مذکور شد ظاهر میشود حکم در صورت منع مثل اینکه مالک
میگوید بکسی که من راضی نیستم باینکه تو تصرف در لباس من نمائی بعلت اینکه تو دشمن منی و فرض شود که این شخص
از اصدقا و اصدقای اوست در این صورت بگوئیم تصرف این شخص در لباس او جایز نیست نظر باینکه منع او مستند
باعتقاد اوست که او را دشمن میداند پس علم بعدم رضای او ثابت است اگرچه عدم رضای او مستند بچیزی است که واقعیت
ندارد و اما هرگاه بگوید راضی نیستم هر کس که دشمن من است تصرف در لباس من نماید یا میداند این شخص
که دوست اوست در واقع تصرف در ان لباس نماید یا خیر نظر باینکه مفروض این است که مالک این شخص را مخصوص را
دشمن خود میداند پس منع متصرف با وهم میشود نظر باعتقاد و ظاهر ثانی است پس تصرف در چنین صورت در
حق او جایز نخواهد بود اگرچه فی الواقع دوست او میباشد و این در صورتی است که مشخص بوده باشد که اعتقاد
مالک در حق این شخص این است که از اعادی اوست و اما هرگاه اعتقاد مالک در حق این شخص مشخص نبوده باشد
اشکال منع متصرف باین نمیشود بلکه از اختصاص عدم رضا بدشمن خود ظاهر میشود رضا بالاضافه بدوست
او و مفروض این است که این شخص چنین است پس تصرف در حق او جایز خواهد بود و اما هرگاه القای کلام بنوعی

نماید که مظنه و معلق از واقع و نفس الامر بوده باشد مثل اینکه بگوید هر کس که دشمن من بوده باشد در واقع راضی نیستم که تصرف در لباس من نماید در حق چنین شخصی که مالک معتقد این هست که دشمن او نیست لکن در واقع و نفس الامر اینها صدق دشمن ای او است تصرف در لباس او مجوز نخواهد بود مگر بنا بر احتمالی که سابق اشاره بان شد جمیع اینها حق مطلب محتاج بتامل بسیار است و آنچه مذکور شد تا اینمقام در بیان اذن صریح بود و اما اذن فحوی پس آن استفاده رضای مالک است در تصرفی با عتبار رضو دراذن او مالک در تصرفی دیگر که هست نسبت بمتصرف واحد است بالاضافه بانواع تصرف یا نسبت بمتصرف متعدد است مختلف بشرافت و دنائت اول مثل اینکه میگوید نسبت بشخصی که تو این لباس را استعمال کنی در وقت بنائی نمودن مثلا از این اذن استفاده میشود رضای او در آن لباس در حین نماز کردن و هکذا دوم مثل اینکه بدشمن خود میگوید راضیم که تو استعمال این لباس من نمائی در حین نماز پس از این استفاده میشود رضای او در پوشیدن آن لباس در حق دوستان با آنکه نسبت بفاسقی گوید راضیم که این جامه را بپوشی در حال نماز و از اینجا مشخص میشود رضای او در این استعمال در حق شخص صالح متدین و اما اذن شاهد حال پس آن اذنی است که استفاده میشود بملاحظه ارتباطی که بین مالک و متصرف میباشد و بعبارت اخری اذن شاهد حال اذنی است که حاصل میشود بجهت متصرف بملاحظه حال مالک با خود و گاه هست کفایت میکند در حصول اذن معرفت اسلام مالک اگر چه خصوص مالک معلوم نبوده باشد مثل نماز در صحاری مشعر همین قدر که مشخص شد که مالک این صحرا مسلمان است حال آن ناطق است برضای آن مالک در نماز کردن در آن صحرا و احتمال اینکه شاید مالک آن صغیر بوده باشد ظاهر این است که مضر نبوده باشد چه اذن ولی در امثال مقامات که قطع بعدم تضرر مالک هست کفایت میکند و اما این قدر کفایت نمیکند در تصرف نمودن در دکان کسی یا در باغ کسی بلکه لابد است از تحقق ارتباطی تام از این مقدار که مذکور شد مثل صلاح مالک یا صداقت و یا قرابت و یا متصرف پس هر تصرفی که اسلام مفید اذن او هست صلاح طرفین مفید است بعلاوه و هکذا هر تصرفی که صلاح طرفین من غیر قرابت موصل بآن است صلاح طرفین با قرابت موصل بان هست بعلاوه و ظاهر این است معتبر در اذن شاهد حال علم برضای مالک است ظن کفایت نمیکند مگر در صحاری مشعر که ظاهر فقها این است که ظن برضای مالک در آنجا کافی میدانند تتمیم گاه هست تعارض میشود ما بین اقسام مذکوره در اذن مثل اینکه قال ناطق برضا است و حال ناطق بر خلاف آن پس اذن صریح مقتضی رضای مالک است بتصرف مثل اینکه میگوید راضیم که در این لباس من نماز بعمل آورده باشی و حال او شهادت میدهد بر خلاف آن مثل اینکه این قول از راه خوشی یا از این راه است که بر رو در مانده است مشخص است که در این صورت عمل بمقتضای حال است و اعتناء بقول در این وقت که مزور شده نیست و هم چنین است هرگاه قول مقتضی عدم رضا بوده و حال مقتضی رضا باشد و هم در صورت عمل بمقتضای حال لازم است و بسیاری اوقات است که این تعارض واقع میشود مثل اینکه تکلیفی اظهار میکند بیا بخانه ما و حال او شهادت میدهد که این اظهار قلبا نیست بلکه من باب تعارفات است و ظاهر میشود که قلبا راضی باین مطلب نیست عمل بمقتضای قول در این صورت نمیتوان نمود مطلب هفتم هرگاه کسی نماز کند در جامه که مالک منفعت او نبوده باشد و مأذون نیز نبوده باشد نه باذن صریح و نه باذن فحوی و نه باذن شاهد حال در اینصورت اگر عمدا بوده باشد اثم و نماز او باطل و اعاده آن لازم است و اگر نسیانا بوده باشد خالی از این نیست

در بیان اذن فحوی

در تعارض قول با حال و حال با عدم رضا

یا ناسی

یا ناسی موضوع بوده یا ناسی حکم اما ناسی موضوع مثل اینکه میداند این ثوب مملوک او نیست و هم چنین مأذون از جانب مالک آن نیست و در آن نماز بعمل آورد لکن در وقت پوشیدن آن و نماز کردن در آن فراموش کرد بعد از نماز متذکر شد در این صورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد و تدارک آن لازم نبوده باشد اگر چه متذکر بحقیقت حال شود در وقت نماز و اما ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اگر این نسیان از تقصیر او بوده باشد مثل اینکه بی مبالاتی و مسامحه در ضبط آن نمود تا فراموش نمود در این صورت ظاهر این است که نماز او باطل و اعاده آن لازم بوده باشد و اگر این نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد مثل اینکه داخل ملت شد بدون آنکه قصد او مسامحه در این بوده باشد یا آنکه مکرر متذکر این حکم بود بنحوی که مطمئن شد که از خاطر او محو نخواهد شد لکن خلاف آن بظهور رسید محو شد یا عدم تقصیر در این صورت ظاهر این است که نماز او صحیح و اعاده آن لازم نبوده باشد اگر چه اعاده اقرب باحتیاط و اوفق بسبیل نجات است و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد مثل اینکه نماز در لباسی بعمل آورد باعتقاد اینکه لباس از خود او است یا مأذون بوده است در تصرف در آن یا آنکه ذوالید او را مأذون نمود که نماز در این لباس نماید با دعای آنکه این جامه از او است یا آنکه اکتفا بهمان ذوالید بوده او نمود و نماز در آن لباس بعمل آورد ظاهر این است صورت نماز صحیح بوده تلافی آن لازم نبوده باشد اگر چه عالم شود بحقیقت حال در اثنای وقت

مطلب هشتم هرگاه مالک ثوب مغصوب مأذون نماید در اینکه نماز کردن در آن ثوب پس این اذن یا نسبت بغیر غاصب میباشد یا بالاضافه بخود غاصب یا مطلق خواهد بود اول آنست که مالک لباسی که مغصوب نبود بشخصی داد و مالک آن لباس همان شخص معین را مأذون نمود که نماز در آن لباس نماید در اینصورت بی اشکال نماز آن شخص در آن جایز و بی عیب خواهد بود خواه آن اذن اذن صریح بوده باشد چنانچه مذکور شد یا اذن فحوی یا شاهد حال هر یک که بوده باشد کفایت میکند در حکم بصحت نماز مشخص است این حکم مخصوص با مأذون است پس در حق غیر مأذون متحقق نیست دوم آنست که این اذن نسبت بغاصب است و فی الحقیقه اذن هم بوده باشد در این صورت نماز غاصب در آن لباس مغصوب صحیح خواهد بود اگر چه آثم بوده باشد در استعمال خارج نماز اگر اذن مختص بحالت نماز بوده باشد که هست در اینصورت اذن فحوی در حق غیر غاصب متحقق میشود بنا بر اینکه هرگاه مالک راضی بوده باشد بنماز غاصب در آن پس رضای او در نماز دیگران در آن لباس بطریق اولی خواهد بود سیم آنست که اذن مالک در نماز در آن بطریق اطلاق یا عموم بوده در این صورت نماز کردن غیر غاصب در آن بی اشکال خواهد بود اما نماز خود غاصب محل اشکال است نظر بعدم معلومیت انصراف اطلاق یا عموم در حق غاصب بجهة اینکه مناط در نماز در لباس غیر تحقق اذن از مالک است در حق هر کسی که محقق شد بی اشکال است اگر چه غاصب بوده باشد و در صورت عدم تحقق اذن نماز جایز نیست اگر چه غیر غاصب بوده باشد بنابراین فرقی ما بین غاصب و غیر غاصب در این باب نخواهد بود مگر اینکه غالبا این است که غاصب مغضوب مالک است رضای او در تصرف او معلوم نیست بلکه غالبا معلوم العدم است

مطلب نهم واجب است بر مرد آن ستر عورتین در حال نماز و هم چنین در غیر حالت نماز لکن بشرط حضور ناظر محترم چنانچه بیان خواهد شد و مراد بعورت تنکه ستر آن بر مرد آن واجب است در نماز بنابر مشهور و مختار ما بین القبل و دبر است و مراد بقبل نفس ذکر و خصیتین است و مراد از دبر نفس مخرج یعنی محل خروج غایط است پس عانه

در بیان وجوب ستر عورتین بر مردان در نماز و غیره و غیره

عبارت از محل رویدن موی است فوق فرج که از عورت نیست و همچنین است عجان که عبارت است از ما بین ذکر و فرج
و همچنین است دو طرف مقعد و فوق دبر که در تحدید عورت مرد است که عورت عبارت است از ناف تا زانو و قول
سیم مثل این است در بدایة و لکن مجملا فایده این است در نهایت یعنی عورت عبارت است از ناف تا ساق و این دو قول
ضعیف است و مخفی نماند که آنچه واجب است بر مرد ستر عورتین در نماز هم چنین شرط نماز نیز هست پس هر گاه
کسی نماز کند با کشف عورتین یا احدهما خالی از این نیست یا عمدا خواهد بود یا نسیانا یا جهلا پس اگر عمدا بوده باشد
آثم و نماز باطل خواهد بود و اگر نسیانا بوده باشد خواه ناسی موضوع بوده باشد یعنی میدانسته عورت او منکشف است لکن در
حال نماز فراموش کرد که عورت او منکشف است تا عورت را بپوشاند یا ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد که ستر عورتین
در حال نماز واجب است در هر دو صورت نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد یعنی نمیدانسته
که عورت او مستور نیست بلکه معتقد این بود که عورت او مستور است بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورت او مستور
نبوده ظاهر این است که نماز او در این صورت صحیح بوده باشد اگرچه عالم شود بحقیقت حال در وقت و آنچه مذکور
شد در حق مردان است و اما عورت زن که ستر آن در نماز لازم است پس زن یا حره است یا امه یعنی آزاد است

در بیان حکم زنان در ستر عورت

یا کنیز پس اگر حره بوده باشد واجب است در حق او جمیع بدن خود را در حال نماز بپوشاند مگر رو و دو کف و دو قدم
بنا بر مشهور بین اصحاب و مختار ما بین اقوال و مراد از رو که ستر آن بر زن در حال نماز لازم نیست و کشف
آن مضر بصحت نماز او نیست آن مقداری است که شستن آن در وضو واجب است پس علاوه بر این مقدار لازم
است که مستور بوده باشد بلکه بعضی از مقداری که غسل آن در وضو لازم است میباید من باب المقدمه پوشانیده
شود تا ستر آنچه لازم است متحقق شود و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که بر زن لازم است که گوش و موی سر را در
حال نماز بپوشاند و اما کف پس ظاهر این است که مراد از آن از زند بوده باشد تا سر انگشتان و مراد از زند
محل اجتماع استخوان ساعد و کف است بنا بر این باید چیزی از پایین تر پوشانیده شود تا متیقن شود
تحقق ستر آنچه لازم است که مستور باشد بلکه اسلم این است پشت دو کف نیز پوشانیده شود و اما قدم پس
ظاهر این است که مراد از قدم از سر انگشتان پا است تا محل اجتماع استخوان ساق و قدم پس این مقدار مکشوف
بودن آن مضر بصحت نماز زن نیست لکن چنانچه در رو و کفین گذشت قلیلی پایین تر از آن مفصل را بپوشاند
تا مطمئن شود که مقدار لازم را پوشانیده خواهد بود بنا بر این پس مکشوف بودن پشت قدم مضر بصحت
نماز زن نیست پس ستر عقب پا که عبارت از پاشنه پا بوده باشد لازم نیست و اما بطون قدم پس ظاهر آنکه
در حال قیام آن مستور است بسبب ملاصق آن بزمین و در حال سجده مستور است بجامه که زن پوشیده
است و هم چنین در حال جلوس مستور است بجامه و به بعض اعضای زن بنا بر این ثمره ای ندارد که کشف شود
که کشف آن مضر است یا نه اگرچه ممکن است که کشف شود لکن متعارف و معهود است که با طول قدم مستور بوده
باشد چنانچه بیان شد پس احتیاط مقتضی این است که بطریق متعارف معهود معمول استتار شود و فرقی
در آنچه مذکور شد نیست ما بین وجود ناظر و عدم آن پس اگر زن مشتبه [illegible] در اینجا بوده باشد لازم
است رعایت آنچه مذکور شد کرده باشد اگرچه [illegible] در شب تار در موضعی بوده باشد که قطع داشته

باشد احدی

باشد احدی در آن مکان تردد نخواهد نمود باز لازم است آنچه ذکر مذکور شد بپوشاند و نماز کند پس اگر اخلال باین
نماید کلا او بعضا نماز باطل خواهد بود اگرچه قاطع باشد که احدی در آن مکان تردد نخواهد نمود بلی هر گاه ناظر
محرمی بوده باشد کاهست این مقدار که مستثنی شد بر او لازم میشود که بپوشانید باشد و اما هر گاه تخلف نماید یعنی با وجود
ناظر نامحرم نکرد ستر آنچه لازم بوده باشد دوران را بپوشاند و نماز کند ظاهر این است که نماز او باطل بوده باشد
اگرچه بر ترک ستر در چنین صورت آثم میباشد آنچه مذکور شد اصح اقوال در مسئله است قول ثانی آنست که
ستر راس بر زن در حال نماز لازم نیست بنا بر این هر گاه مجموع سر مستور نبوده نماز بعمل آورد نماز او صحیح خواهد
بود و این قول شاذ و ضعیف است قول سیم در مقابل این آنست که ستر جمیع اجزای بدن بر زن در حال نماز
لازم است اگرچه کفین و قدمین بوده باشد سوای وجه و بعضی وجه را نیز استثنا نموده اند پس ظاهر کلام
این بعض این است که لازم است بر زن ستر جمیع اجزای بدن اگرچه کفین و قدمین و رو بوده باشد مگر مقدار آن
پیشانی که بآن سجده متحقق میشود ستر این مقدار لازم و واجب نیست و این دو قول اگرچه ضعیف است لکن رعایت
این مهما امکن بی عیب است و اما هر گاه زن کنیز بوده باشد پس در حال نماز ستر سر و گردن آن بعلاوه رو و کفین
و قدمین لازم نیست پس نماز کنیز صحیح است اگرچه مجموع سر و گردن او منکشف بوده باشد و هم چنین است
دختر غیر بالغ معقود این است صحت نماز کنیز موقوف بستر راس و رقبه او نیست و با عدم آن نماز او صحیح است لکن
مستحب در حق او رعایت ستر سر و گردن است و قول بوجوب آن ضعیف است مثل احتمال مرحوم شهید در کلام
شیخ صدوق و مستند آن ضعیف است چنانچه در محل خود بیان نموده ایم مجملا واجب است بر مردان و زنان
در حال نماز ستر عورت نمایند پس هر گاه اخلال بآن نمایند نماز باطل خواهد بود خواه عمدا بوده باشد یا نسیانا
بتفصیلی که بیان شد و اما با جهل بموضوع مثل اینکه ضعیفه مثلا نمیدانسته که گوش او مکشوف بوده بعد از نماز مطلع
شد ظاهر این است که نماز در این صورت صحیح بوده باشد چنانچه در حق مردان بیان شد و فرقی در این باب
ما بین مرد و زن نمیباشد پس در صورت نسیان نماز هر دو باطل و در صورت جهل بموضوع نماز هر دو صحیح
میباشد و اینها در صورتی است که متذکر شده در صورت نسیان یا عالم شد در صورت جهل بعد از فراغ از نماز
و اما هر گاه در اثنای نماز بوده باشد پس این یا در صورت جهل است یا در صورت نسیان پس در این دو مقام
است اول آنست که عورت او منکشف بوده و این شخص جاهل بود و در اثنای نماز عالم شد بحقیقت حال این
منقسم بچند قسم میشود بجهت آنکه بعد از علم بحقیقت حال این شخص یا متمکن از تحصیل ساتر هست بنحوی که مستلزم
فعل منافی نبوده باشد یا نیست و در صورت ثانیه بعد از قطع نماز یا متمکن خواهد بود از تحصیل ساتر یا نه و در
صورت تمکن این دو صورت یا در ضیق وقت است یا در سعه وقت اول آنست بعد از علم بحقیقت حال قبل از ستر عورت یا مباشر
فعلی از افعال واجبه صلوة شده یا نه و در صورت عدم مباشرت یا فصلی متخلل شده ما بین علم بحقیقت حال و
ستر عورت یا نه و در صورتی که عالم بحقیقت حال شد و مباشر فعلی از افعال صلوة نشد و فصلی هم متخلل نشد
یعنی بعد از اطلاع بلا فصل ستر عورت نمود و نماز را تمام نمود من غیر اشکال نماز صحیح خواهد بود و در [illegible] در صورتی که
فصلی متخلل شده باشد لکن مباشر فعلی از افعال نماز نشده باشد نماز صحیح بوده باشد و اما هر گاه قبل از ستر [illegible]

یا جهل کشف عورت شده در نماز و در اثنای نماز عالم شد

متمکن بوده باشد از ستر عورت بنحوی که
مستلزم فعل منافی نبوده باشد در
این صورت بعد از علم بحقیقت حال
صح

فعلی از افعال واجبه شده باشد و در این صورت نماز او باطل است دوم آنستکه بعد از علم بحقیقت حال متمکن از تحصیل ساتر با عدم
فعل منافی بوده باشد در اینصورت یا وقت مضیق است بنوعی که اگر نماز را قطع نماید و بتحصیل ساتر نماید متمکن از درک رکعتی از نماز
در وقت با ستر عورت نخواهد بود یا موسع است در صورت اولی لازم استکه نماز را تمام نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفا نماید
در رکوع و سجود بایما بدل هر یک از آنها و در صورت ثانیه لازم است قطع نماز نموده بعد از ستر عورت استیناف نماز
نماید سیم آنستکه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد اگرچه با قطع کردن نماز بوده باشد در این صورت قطع نماز جایز نیست
بلکه لازم است بهمان حالت نماز را تمام نماید لکن در رکوع و سجود چنانچه مذکور شد اکتفا نماید بایما بسر بدل هر یک و در
در اینحال ما بین ضیق وقت و سعه آن فرقی نیست بنابر این در صورت امن از ناظر محترم ایشان بنماز نماید در حال قیام و در صورت
عدم امن ایشان بنماز نماید جالساً و در اینصورت و صورت سابقه که نماز ایستاده ایشان مینماید در صورت امن از ناظر
احتیاط در دوم مقتضی این استکه دست را بر عورت بگذارد مقام ثانی در صورت نسیان است یعنی عالم بود بکشف
عورت قبل از نماز و در حال اخذ بنماز فراموش کرد و در اثناء نماز متذکر شد در اینصورت اگر متمکن از تحصیل ساتر
بوده باشد و وقت موسع بوده باشد قطع نماز لازم است پس قطع نماز مینماید بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید و
ظاهر این استکه قطع نماز لازم باشد اگرچه متمکن از ستر در اثناء نماز نبوده باشد با عدم فعل منافی و اما هرگاه متمکن
از تحصیل ساتر نبوده باشد در این صورت قطع نماز جایز نیست لکن نماز را تمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر بجهت رکوع
و سجود اکتفا مینماید بایمای بسر و در صورت عدم امن از ناظر اتمام نماز نماید نشسته و اما در صورت ضیق وقت پس اگر در اثنای
نماز متمکن از ستر عورت بوده باشد بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت نموده نماز را تمام نماید و اگر متمکن
از ستر عورت باین نحو نبوده باشد بهمان حالت نماز را تمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر و نشسته در صورت
عدم امن با وضع ید بر عورت و ایمای بسر بجهت رکوع و سجود **مطلب دهم** آنستکه شرطیت ستر عورت مخصوص بفرایض یومیه
نیست بلکه عام است خواه صلوة مفروضه بوده یا نافله معنی شرطیت ستر در نافله آنستکه با عدم آن نافله است
و دو نیست با علم و شعور اگرچه بوده باشد و همچنین ظاهر این است شرطیت ستر عورت مخصوص نیست بفرایض یومیه
بلکه ثابت است در جمیع صلوات مفروضه بوده باشد مثل جمعه و عیدین و نماز آیات بلی کلامی که هست در این
است که نماز میت هم مثل سایر صلوات است در این باب پس هرگاه کسی خواهد که نماز میت نماید عورت او مستور
بوده باشد لازم است اول ستر عورت نموده بعد از آن شروع بنماز میت نماید مرحوم شهید و محقق ثانی رفع
الله درجتهما چنین فرموده اند و مختار در نظر حقیر خلاف این است پس ستر عورت در نماز میت لازم نیست
بنابراین در صورت امن از ناظر با تمکن از ستر عورت هرگاه ترک ستر عورت نموده نماز میت نماید نماز صحیح خواهد بود
لکن این در صورت امن از ناظر و حول است و اما هرگاه ایمن از وجود ناظر نبوده باشد بلکه ناظر موجود بوده باشد در این
وقت ممکن است که تفصیل داده شود ما بین اینکه متمکن از ساتر بوده یا نبوده باشد پس اگر متمکن از ساتر بوده باشد و مع
ذلک ترک ستر عورت نموده باشد با وجود ناظر بهمان حالت ایشان بنماز میت نموده باشد ظاهر این است در این
صورت نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در این صورت با وجود ناظر ایشان بنماز
میت ایستاده نماید ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد نظر باینکه نماز ایستاده در این صورت مامور به نیست

نظر باستعمال

باطلاع

شرطیت ستر عورت ثابت است در جمیع صلوات اگرچه نماز مستحب بوده باشد

در بیان آنکه ستر عورت شرط در نماز میت نیست

نظر باستعمال انفکاک قیام از قبیح پس در اینصورت متعین استکه نماز میت را نشسته بعمل آورد پس صلوة تماماً مورد
در اینحالت نخواهد بود مخفی نماند که مذکور در صورتی استکه متمکن از ستر عورت مطلقا نبوده باشد اگرچه بوضع دستها بر
قبل بوده باشد مثل کسیکه فرض شود مقطوع الید بوده باشد و اما هرگاه متمکن از وضع ید بر قبل بوده باشد در این صورت
از محل کلام خارج است بلکه در چنین صورتی وضع ید بر قبل نماید و دبر مستور است بچیزیکه محیط بر آن است از
دو طرف و این نماز مشتمل بر رکوع و سجود نیست تا انحنا باعث کشف عورت شود پس در چنین صورتی لازم است
نماز ایستاده ایشان نماید با وضع ید بر قبل مشخص شد که این در صورت وجود ناظر است و اما در صورت انتفای
ناظر با تمکن از ستر عورت میتوانند ترک ستر عورت نموده ایشان بنماز با مکشوفیت عورت نموده باشد چنانکه بیان
شد بدانکه اینچه مذکور شد یعنی با وجود ناظر و عدم تمکن از ساتر لازم است ترک نماز ایستاده نموده و ایشان
نماید بنماز نشسته این در صورتی نیکه کسی دیگر بجا نبوده باشد که بتواند ایشان بنماز ایستاده نماید ظاهر است و اما
هرگاه کسی باشد که متمکن از ایشان از نماز ایستاده بوده باشد با اجتماع آن نماز میتوان نمود بالا لازم است آنکه متمکن
از نماز ایستاده بوده باشد ایشان بنماز ایستاده نماید محل اشکال است نظر باینکه واجب واجب عینی نیست که مطلوب بوده
باشد در حق هر مکلف عینا تا اینکه تواند هر کس بقدر مقدور خود ایشان بتکلیف نموده باشد بلکه واجب کفائی است
مفروض این است نماز میت که واجب میباشد نماز ایستاده است در صورت تمکن مکلفین یا سر هم از نماز ایستاده تاملی
نیست در حال ایشان بان نماز نشسته در حق هر مکلفی که بوده باشد و دیگران بنحو اجزا بان میتوانند نمود و اما
هرگاه فرض شود بعضی متمکن از ایشان بان نماز نبوده باشند و بعضی متمکن نبوده باشند هر یک بنحو عالم
بحال دیگری بوده باشد در اینصورت اکتفا نمودن کسی که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد بفعل کسی که ایشان بنماز
نشسته نموده نسبتاً مشکل است نظر باینکه خلاف واجب کفائی در صورتی جایز استکه دیگری اقدام بر آن نماید
و مفروض این است که ایشان بنماز ایستاده نکرده است با تمکن از آن پس لازم است در حق متمکن از قیام ایشان
بنماز قائماً نموده باشد بنابر این تجویز کردن ایشان بنماز جالساً در حق کسیکه متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد
در چنین صورتی که مفروض این است دیگری متمکن از نماز ایستاده میباشد خالی از اشکال نیست نظر باینکه واجب
کفائی با تمکن از قیام نماز ایستاده است و مفروض این استکه ایشان بان ممکن است پس با امکان ایشان بان
ایستاده عدول از قیام بجلوس بی صورت است اگرچه این شخص مخصوص متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد
ولکن چونکه مطلوبیت عینی منتفی است بلکه کفائی است و مطلوب شارع بنحویکه مطلوب بوده ایشان بان در حق
دیگری ممکن هست پس تعلق امر شارع در چنین صورتی بغیر نماز ایستاده معلوم نیست و همین قدر کفایت
میکند در حکم بعدم جواز آن و هو المطلوب **مطلب یازدهم** در مسائل متفرقه مناسب این مقام است مسئله اولی
ستر عورت چنانچه واجب است در نماز واجب است در اجزای منسیه از نماز و اما لزوم آن در سجده سهو معلوم
نیست بلکه ظاهر این استکه در سجده سهو لازم نبوده باشد پس سجده سهو با عدم مستوریت عورت صحیح
خواهد بود و همچنین است سجده شکر و سجود تلاوت مسئله ثانیه سابق بیان شد که ستر عورت واجب
است در نماز خواه ناظری در آنجا بوده باشد یا نه بلکه هرگاه در شب تار در مکانی بوده باشد که قاطع باشد

لازم است ح

تا فراغ از نماز ناظری در آنجا نخواهد هم رسید باز ستر عورت لازم است کلامی که هست در این است که ستر بچه نحو متحقق
میشود پس میگوییم ستر عورت باین نحو متحقق میشود که اگر فرض شود ناظری در آن مکان بوده باشد و مانع رؤیت منتفی
بوده باشد و نظر نماید بطریق متعارف رؤیت عورت متحقق نشود و این متحقق میشود بستر عورت از پیش و عقب
اما جانبین است و جانب چپ پس مستور بر آن است پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنا بر این هرگاه این معنی
متحقق شد ستری که شرط صحت نماز است متحقق شده اگرچه در بعض حالات نماز رؤیت نحو مصلی ممکن بوده باشد مثل اینکه
نماز بی پیراهن تنها بعمل آورد در این صورت در حال عمل برکوع که هستند رؤیت عورت نسبت بخود متحقق میشود
ظاهر این است مثل این مضر بصحت نماز نبوده باشد مجملا ستر عورت از تحت لازم نیست مگر در صورتیکه فرض
شود کسی اینجا تنها نماز بکند در بالای سقفی که آن سقف سوراخی باشد بتحت و این شخص پاهای خود را بر دو طرف
سوراخ بگذارد و در تحت شخصی بوده باشد هرگاه نظر بالا نماید عورت او را ببیند در این صورت دور
نیست که ستر از تحت نیز واجب بوده باشد مسئله ثالثه لازم است رعایت ترتیب ما بین ترتیب گیاه و گل پس در
صورت امکان لباس جایز نیست عدول از لباس و ستر عورت بگل گیاه و برگ درخت و در صورت عدم تمکن
از لباس جایز است ستر عورت نماید بگیاه با امکان ستر بگیاه رعایت آن لازم است و عدول از آن و بنماز
عاری جایز نیست و لازم است تقدیم گیاه بر گل در صورتیکه تمکن از گیاه و برگ درخت بنوده باشد در این
وقت معین است که با امکان ستر عورت نماید بگل و احتیاط این است این قدر بمالد که حجم عورت مستور شود
و در صورت عدم تمکن از آن اول وقت نماز را برهنه میتواند بعمل آورد بهمین ترتیب که مذکور شد بلکه نماز عاری در صورت
مفروض متعین است یعنی جایز نیست تاخیر دادن نماز بجهة تمکن از ساتر شود بلکه لازم است رعایت وقت نماز و در
کیفیت نماز در این وقت اگرچه خلاف بسیاری هست میان فقها لکن ظاهر این است نماز ایستاده بعمل آورد در صورت
امن از ناظر و نشسته بعمل آورد در صورت عدم امن از ناظر و علی التقدیرین جایز نیست رکوع و سجود بطریق
متعارف بلکه معین است ایماء بسر بدل هر یک از رکوع و سجود چنانچه سابق اشاره باین شد لیکن بجهة سجود سر
را بیشتر پایین بیاورد ظاهر این است در صورت ایماء بجهة سجود لازم بوده باشد که بلند نماید چیزی را که سجده بر آن
صحیح بوده باشد تا پیشانی را بر آن بما یصح السجود علیه گذارد و با شخصی او بدست بلند نماید یا نحو دیگر مخفی نماند از
ناظری که در این مقام موجب عدول است از قیام بجلوس ناظری است که ستر عورت از آن واجب بوده باشد
پس هرگاه کسی در آنجا بوده باشد که ستر عورت از آن لازم نبوده باشد مثل زن یا کنیز یا طفل و هکذا در این
عدول از قیام بجلوس جایز نیست بلکه لازم است که نماز ایستاده بعمل آورده باشد ظاهر این است که چنین بوده
باشد اگرچه شخص کوری در آن مکان بوده باشد پس نماز در این صورت باز ایستاده خواهد بود مسئله چهارم
ظاهر این است که لازم نبوده باشد بر عاری در حال نماز خواه ایستاده باشد یا نشسته دست خود را بر عورت
خود بگذارد و نماز کند اگرچه رعایت این اقرب باحتیاط و اوفق بطریق نجات است مخفی نماند که اینچه مذکور شد
که وضع ید بر عورت لازم نیست نسبت بصحت نماز است یعنی صحت نماز در ضمن صورت ترخص دارد بوضع ید
بر عورت و اما هرگاه ناظری بوده باشد گذاشتن دست بر عورت بجهة ستر از ناظر ظاهر این است که لازم بوده باشد

پس هر قدر

در بیان جواز جماعت در ضمن جماعت عاریان

پس هر قدر از عورت که ظاهر بوده باشد در صورت نشسته اگرچه باعتبار صحت صلوة وضع دست لازم نبوده باشد
لکن بجهة ستر از ناظر لازم است مسئله پنجم آیا واجب است بر فاقد ساتر تاخیر نماز نماید تا آخر وقت یا نه این مسئله معرکه
بچند صورت میشود اولی این است مکلف عالم است که متمکن از ساتر نخواهد شد اگرچه نماز را تاخیر نماید تا آخر وقت در
این صورت بی اشکال تاخیر لازم نیست بلکه حکم برجحان تاخیر نیز ممکن نیست بلکه ادله دال بر رعایت فضیلت اول وقت
مقتضی رجحان مسارعت است صورت ثانیه مقابل این است یعنی عالم هست که با تاخیر متمکن از ساتر خواهد شد
در این وقت ظاهر این است که تاخیر لازم بوده باشد صورت ثالثه این است که عالم بتمکن از ساتر و عدم تمکن از آن هیچیک
نیست در این صورت ظاهر این است که تاخیر لازم نبوده باشد خواه تمکن از ساتر مظنون بوده باشد یا خیر لکن احوط
در صورت ظن بتمکن تاخیر است مسئله ششم لازم نیست بر جماعتی که فاقد ساتر بوده باشند نماز را فرادی بیاورند
بلکه چنانچه جایز است فرادی جایز است جماعت و قول بانکار جماعت در این مقام ضعیف است اشکالی در جواز جماعت
نیست کلامی که هست این است بعد از اطباق فقها بر اینکه امام و ماموم لازم است نماز را نشسته بوده باشد و بر
امام لازم است اشاره نماید بدل رکوع و سجود اختلاف کرده اند در حق ماموین که آیا ماموم مثل امام است در
اینکه بدل رکوع و سجود باید ایماء نماید یا اینکه خیر لازم است رکوع و سجود نماید ظاهر اول است پس فرق در این باب ما بین
امام و ماموم نخواهد بود لکن امام می نشیند در وسط ماموین بنحوی که زانوی امام مقدم بر زانوی ماموین بوده
باشد اشکالی که در این مقام میتوان نمود در اصل مشروعیت جماعت در ما نحن فیه این است که با تمکن از نماز ایستاده نماز
نشسته باید جایز نباشد و تجویز جماعت در این مسئله منافی است توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود کسی
که متمکن از ساتر نبوده باشد در صورت امن از وجود ناظر لازم است نماز ایستاده نماید و در صورت عدم امن از ناظر
لازم است اتیان بنماز نشسته نموده باشد و در ما نحن فیه این اشخاص که متمکن از ساتر نیستند هرگاه هر یک دور
شوند از دیگری بحدی که ایمن شوند از وجود ناظر نماز را ایستاده میتوانند نمود و هرگاه نماز بجماعت نمایند در این
صورت هر یک نسبت بدیگری ناظر است و لهذا لازم است که نماز را نشسته بعمل آورده باشد پس در حقیقت تجویز
جماعت در این مقام راجع باین میشود که حکم شود بجواز نماز نشسته با تمکن از نماز ایستاده و جواب از این اشکال
در این مقام این است که این استبعادی است در مقابل نص و اعتنائی باین نیست چه شود مزیتی که بر نماز نشسته
بجماعت مترتب شود اقوی بوده باشد از مزیتی که مترتب میشود بنماز ایستاده منفردا بعلاوه آنکه میتوان گفت دور
شدن هر یک از دیگری مستلزم این بوده باشد که ایمن باشد اشخاص از وجود ناظر محل منع است مسئله هفتم
در صورت جماعت در ما نحن فیه ظاهر این است که لازم بوده باشد که قاطبه ماموین در یک صف بایستند نه در
صفوف جایز بوده باشد و این از دلیل در این مطلب ادعای نفی خلاف بوده مسئله هشتم آیا جایز است کسی

در عدم جواز اقتداء مستور العوره بمکشوف العوره

که عورتش مستور بوده باشد اقتدا نماید بعریان نمازی اگرچه این فتوی این مطلب نص باشد خلاف ظاهر میشود
لکن این مستلزم این است که تجویز شود اقتدای قائم بقاعد بلی هرگاه فرض شود این شخص مستور العوره متمکن
از قیام و رکوع و سجود بنحو متعارف نبوده باشد اشکالی در جواز آن نخواهد بود و اما هرگاه فرض شود که متمکن
از قیام نبوده باشد لکن متمکن از رکوع و سجود بوده باشد در این صورت دور نیست بگوییم که باز اقتدا جایز

بوده باشد رکوع و سجود امام بطریق ایما و رکوع و سجود این بطریق متعارف اشکال دیگری که در اینمقام میتوان نمود این است که با
شد نماز کسیکه متمکن از ستر عورت نبی نیست در صورت امن از ناظر لازم است ایستاده بوده باشد و در صورت عدم
امن از ناظر نشسته و اما رکوع و سجود در هر دو حال لازم است که با ایما بوده باشد مشخص است وجه عدول از رکوع
و سجود متعارف با ایما بجهت عدم ظهور عورت است که عبادت از آن دبر بوده باشد تمامیت این موقوف بر این است که
انحناء بجهت هر یک از رکوع و سجود مستلزم ظهور مخرج بوده باشد و این مسلم نیست چه ممکن است انحناء بجهت رکوع
و سجود با انضمام اجزای بدن بنحوی که مخرج ظاهر نشود و بعد از تسلیم عدم امکان در سجود تشکیک در امکان این در رکوع
نمیباشد پس میباید تفرقه شود ما بین رکوع و سجود باین نحو که حکم شود رکوع بطریق بوده متعارف باشد و سجود بطریق
ایما جواب از این نیز همان است که این استبعادی است در مقابل نص پس از نص چنین ظاهر میشود که احتمال بروز
راشاید مجوز عدول از رکوع با ایما مفروض بوده است مسئله نهم ظاهر این است که اینچه مذکور شد غیر متمکن از
ستر عورت در صورت عدم امن از ناظر اینان بنماز میباید نشست این در صورتی است که ناظر از جمله کسی بوده باشد
که ستر عورت نسبت باو لازم بوده باشد و اما هر گاه ناظر موجود است و لکن ناظر از جمله کسی است که ستر عورت
نسبت باو لازم نیست مثل اینکه زوجه این شخص است یا کنیز او است ظاهر این است در چنین صورت متعین است که
نماز ایستاده بوده باشد عدول از قیام بجلوس در این صورت جایز نبوده باشد و همچنین هر گاه فرض شود
که این شخص ایمن از ناظر نیست بلکه ناظر موجود است لکن در رعایت حفظ این شخص میباشد و مطمئن هست
تا فراغ این شخص از نماز از نگاه خود در نخواهد شد باین نحو که اعلام باشد باینکه قبل مرتبه ای او شود در چنین
صورت بانظار این است که نماز ایستاده متعین بوده باشد و عدول از قیام بجلوس در حق این شخص در چنین
حالت ظاهر این است که جایز نبوده باشد مسئله دهم است هر گاه کسی متمکن شد از چیزی که بان کفایت ستر بعضی
از عورت را مینماید یا لازم است ستر قبل و بان نماید یا ستر دبر را یا مخیر است ظاهر این است که دبر را
بان مستور نماید بعلت آنکه نماز نماید با رکوع و سجود نظر باینکه امر با ایما بدل رکوع و سجود در حق عاری
در حدیث صحیح معلل است بید و ظهور دبر پس هر گاه در رکوع با ستر دبر بهان شود علت عدول از رکوع و سجود
منتفی خواهد بود و اینچه مذکور شد اعم است از اینکه ایمن بوده باشد از وجود ناظر یا نه در صورت اول نماز
ایستاده میباید با رکوع و سجود و در صورت ثانیه نماز نشسته میباید بجا آورد با رکوع و سجود لکن در صورت
امن از ناظر چون نماز نشسته میباشد در چنین صورت هر گاه قبل را ستر نماید باین چیز نماز ایستاده فراهم
بود پس ستر قبل در چنین صورت اولی خواهد بود مگر اینکه کسی بگوید اگر چه با ستر دبر بان چیز نماز نشسته خواهد
بود لکن نماز با رکوع و سجود میباشد و در صورت مستوره بودن قبل در حالت امن از ناظر ایستاده میباشد بدون رکوع و سجود
و مطلقا خالی از کلام نماز نیست مگر مکشوفیت قبل و این مضر نیست نظر بعدم تمکن از ستر آن و اما در صورت عدم
امن از ناظر پس امر مردد است ما بین اینکه نماز ایستاده باشد با ایما بدل رکوع و سجود یا نشسته بوده باشد
با رکوع و سجود نماز با رکوع و سجود اگر چه نشسته بوده باشد اولی است از نماز ایستاده با عدم رکوع و سجود
و ممکن است جواب از این باین نحو که ادله موجبه قیام در نماز مقتضی این است که بگوئیم رعایت قیام در نماز لازم

در صورت تمکن ستر احدهما
معذور در ستر دیگری

با ایما آمیخته شود انتفاء علت مستلزم
انتفاء معلول است پس در چنین صورت
رکوع و سجود صح ع

[illegible]

است

است مگر در صورت عدم امکان و در این صورت هر گاه حکم کنیم بستر قبل باین چیز متمکن از قیام خواهد بود پس ستر قبل بان
لازم است بعد از وصول بحد رکوع چونکه رکوع و سجود مستلزم بدو مخرج است ایما نماید بدلا منها و اگر فرض شود که
مکلف متمکن بوده باشد از ستر قبل بان در حالت قیام و ستر دبر بان در حالت رکوع و سجود اشکال مرتفع میشود
بالمره مسئله یازدهم است هر گاه کسی متمکن نبوده باشد مگر از لباس نجس و امر او مردد بوده باشد ما بین
اینکه نماز عاریا بوده باشد با ایما بجهت رکوع و سجود یا نماز در لباس نجس بوده باشد با رکوع و سجود بعضی ترجیح
نماز در جامه نجس داده اند و بعضی ترجیح نماز عاریا داده اند و بعضی قائل بتخییر شده اند مختار نزد حقیر ثانی
است پس نماز در لباس نجس در چنین صورت جایز نخواهد بود بلی هر گاه ضرورتی داعی در صلوة در لباس نجس
بوده باشد مثل برودت هوا در این صورت امری است دیگر کلام در صورت اختیار است پس هر گاه ضرورت
داعی بر لبس ثوب نجس شود حتی در حالت نماز در این وقت نماز در همان لباس نجس بی عیب است مسئله دوازدهم
هر گاه ساتری بجهت نماز نداشته باشد و متمکن از تحصیل آن بوده باشد تحصیل آن لازم است اگر چه بزیاده از ثمن
المثل بوده باشد مجملا تحصیل ساتر بجمیع اسباب ممکنه لازم است خواه بمبایعه بوده باشد یا باستیجاره یا باستعاره و اگر
فرض شود کسی لباسی در چنین صورت باو هبه نماید در این صورت قبول آن لازم بوده باشد و فرق ما بین این مقام و
حکایت حج ظاهر است نظر باینکه حج واجب مشروط است تحصیل مقدمات آن واجب نیست و لهذا اگر کسی مالی بکسی
هبه نماید که کفایت در استطاعت بکند قبول آن واجب نیست بخلاف نماز نظر باینکه آن واجب مطلق است
تحصیل مقدمات آن با امکان لازم است پس طلب در تحصیل مقدمات نماز چونکه ممکن لازم است ظاهر این است
وجوب طلب تا آخر وقت است مگر در صورتیکه مأیوس بوده باشد از تحصیل با احتمال تمکن نماز نیز طلب لازم خواهد بود
مسئله سیزدهم سنت است در حق مصلی عاریا در صورتیکه عورتین او مستور بوده باشد بمثل ذیر جامه
و تنبان و غیرهما اینکه چیزی را بدوش خود بیندازد مثل دستمال یا بند ذیر جامه یا طناب یا ریسمان یا حیاطی و نماز
کند و اگر چیزی بدوش بیندازد افضل خواهد بود مسئله چهاردهم سابق بیان شد که نماز کنیز با کشف
راس و رقبه صحیح است پس هر گاه کنیز آزاد شد این بر سه قسم منقسم میشود اول آنست که مطلع بر آزاد شدن
خود شد قبل از شروع در نماز در این صورت بی اشکال ستر راس و رقبه در جمیع احوال نماز بر او لازم است مثل
سایر زنان دوم آنست که مطلع بر آزاد شدن خود نشد مگر بعد از فراغ از نماز در این صورت نمازیکه با مکشوفی بوده
سر کرده نموده صحیح است اگر چه در وقت بوده باشد سیم آنست که مطلع بر آزاد شدن خود شد در اثنای
نماز در این صورت اگر در اثنای نماز متمکن از ستر راس و رقبه خود بوده باشد بنحویکه مستلزم منافی نماز نباشد
نماز نشود ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر بودن مباشر فعلی از افعال نماز نشود و اگر متمکن نبوده باشد
در اثنای نماز مگر با ارتکاب فعل منافی اگر در ضیق وقت بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید و اگر در سعه
وقت بوده باشد در این صورت خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که اتمام نماز بهمان حالت در حق
او جایز بوده باشد و اجتزا بهمان نماز توان نمود لکن احتیاطا اعاده آن نماز است بعد از اتمام و اما هر گاه بعد
از دخول وقت و قبل از نماز عالم شود که آقای او و را در اثنای وقت آزاد خواهد نمود آیا میتواند با علم

عوض مع

ستر راس و رقبه ایشان بنماز نماید یا نه ظاهر اولست و اما هرگاه مراهقه در اثنای نماز او را ادراک خواهد بود و دانسته است
بار حکم بلزوم ستر راس و رقبه قبل از شروع در نماز ممکن نیست لکن احتیاط در چنین صورت مقتضی این است
یا حین شروع نمودن در نماز ستر راس و رقبه خود نماید یا ساتری نزد خود حاضر نموده باشد که بعد از تحقق بلوغ ستر
نماید تا منجر بارتکاب فعل منافی نشود این در صورتی است که وقت از برای شخص او وسعت داشته باشد و اما اگر شخص
او بنا شد اگر در اثنای نماز داخل خواهد شد حکم بعدم وجوب ظاهر است و اگر داند در اثنای نماز از داخل
خواهد شد لکن نداند چه وقت داخل خواهد شد در این صورت اگرچه حکم بلزوم ستر سر و گردن مشکل است
لکن احتیاط در این صورت مقتضی این است که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه که علم بهم رساند به بلوغ
خود در اثنای وقت حکم در آن اندازه دیگر اصعب از این است که مذکور شد نظر باینکه نماز بر آن صبیه قبل
از بلوغ لازم نیست و بعد از بلوغ واجب میشود بنا بر این اگر علم ببلوغ خود در اثنای وقت نداشته باشد اشکالی
در جواز اتیان بنماز نیست خواه با مستوریت راس و رقبه بوده باشد یا با مکشوفیت آنها و اشکال در صورت حصول
علم ببلوغ است قبل از انقضای وقت در این صورت اگر عالم باشد باینکه بعد از بلوغ وقت وسعت یک رکعت
از نماز نخواهد داشت با نشستن در جواز اتیان بنماز نخواهد بود اگرچه بعضی اجزای نماز بعد از بلوغ قبل
از انقضای وقت واقع شود در این صورت نیز با عدم ستر راس و رقبه اتیان بنماز نمیتوان نمود و اما هرگاه چنین
نبوده باشد خواه عالم بوده باشد باینکه بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را خواهد داشت یا یک رکعت
از آن را وجه اشکال در این صورت این است که نماز ظهر در حق هر شخص مطلوب نیست مگر یکی از این یا مستحب
است یا واجب مفروض این است این دختر علم دارد ببلوغ خود در اثنای وقت بلی مشخص است که نماز ظهر مطلوب
در حق او نماز ظهر واجبی است پس نماز ظهر مستحبی در حق او مطلوب نیست ثمره این است در صورتیکه با علم
باینچه مذکور شد اتیان بنماز ظهر نماید ثمره بر آن مترتب نمیشود نظر باینکه عاصیه بوده باشد نظر باینکه شرایط تکلیف
در حق او در آن حالت ثابت نیست پس حکم بثبوت مواخذه و عصیان نمیتوان نمود و چونکه ترتب ثمره بر عمل موقوف
بر دلیل شرعی است چنین دلیلی معلوم نیست پس حکم بآن نمیتوان نمود و زعم استصحاب از طرفین ممکن است
مثل زعم حصول علم بحقیقت حال قبل از دخول وقت و بعد از دخول آن در اول استصحاب مقتضی عدم است
چنانچه در ثانی مقتضی ثبوت بعد از دخول اسقاط خواهد بود پس تمسک باستصحاب در اثبات ثمره نمر خواهد
بود بنا بر این در چنین حالتی صبر خواهد نمود تا تحقق بلوغ آن وقت مثل سایر زنان ستر راس و رقبه نموده
نماز خواهد نمود و اما هرگاه بداند در اثنای نماز بالغ خواهد شد پس اگر داند بعد از بلوغ در وقت خواهد نمود
مقدار یک رکعت کفایت یک رکعت نماید اشکالی در ترتب ثمره بر آن عمل نخواهد بود اگرچه ستر راس و رقبه نموده
باشد ظاهر این است که ثمره بر آن عمل مترتب نشود پس صبر مینماید بعد از بلوغ اتیان بنماز بقصد وجوب واگر چنین نبوده باشد
نماید با ستر راس و رقبه بطریق لازم و اما هرگاه اتفاق افتاد بلوغ در اثنای نماز با عدم علم قبل از شروع
در نماز لیکن بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد و مسقط تکلیف بنماز مثل حیض اشکالی
نیست پس نماز را قطع خواهد نمود و تکلیفی نخواهد بود و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف بنماز

نبوده باشد

نبوده باشد مثل انزال پس اگر وقت کفایت طهارت اگرچه تیمم بوده باشد نماید با یک رکعت نماز لازم است بعد از اتیان
بطهارت استیناف نماز نماید با ستر راس و رقبه و اگر وقت کفایت نماید چنانکه مذکور شد تکلیفی بر آن نیست و اگر بلوغ
بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد در این صورت اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت یک رکعت نماز فصاعدا
را ننماید اشکالی در نماز تمام میتوان نمود اگرچه با عدم ستر راس و رقبه بوده باشد و قضائی بر آن نخواهد بود و اگر باقی
از وقت وسعت آن را داشته باشد خالی از این نیست یا اتمام همان نماز مقدار آن از وقت باقی خواهد ماند که کفایت
کل نماز نماید یا نه در صورت ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد نمود و در صورت اولی حکم بجواز
اتمام خالی از اشکال نیست ظاهر این است باید قطع و استیناف صلوة بعد از ستر راس و رقبه لازم بوده باشد

در بیان استحباب تحت الحنک و کیفیات آن

مطلب دوازدهم در بیان امور مستحبه و مکروهه متعلقه باین مقام است پس در اینجا دو مبحث است مبحث اول
در امور مستحبه متعلقه بلباس است و آن چند امر است اول نماز کردن است در جامه سفید که از پنبه بوده باشد
دوم نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد یعنی طرفی از عمامه را از زیر ذقن داخل نموده
بگرداند آن طرف عمامه را از زیر ذقن تا بطرف دیگر که مقابل طرفی است که ابتدا نموده خواه ببندد از طرف
عمامه بعد از آن داده زیر حنک بکتف خود یا داخل نماید آن طرف عمامه را از طرف دیگر بزیر عمامه یا در زیر کلاه
ظاهر این است که امتثال بهمه اینها حاصل شود و دلیلی نیست که اتیان بسنت اختصاص بمنا داشته باشد باینکه طرف
عمامه را از جانب یسار داخل نموده ختم بجانب یمین نماید بلکه بعکس این نیز اتیان بسنت نموده خواهد بود پس
نظر باینچه مذکور شد امتثال بچند نحو حاصل میشود اول آنست که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن
نموده و بگرداند تا جانب یمین آن طرف عمامه را بدوش راست ببندد دوم آنست آن طرف را در جانب راست
زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نموده سیم آنست که طرف عمامه را بگرداند بهم کردن از پیش و پشت تا آنکه بدوش
اندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید چهارم آنست که ابتدا از جانب یمین نماید زیر ذقن داخل
نموده ختم بیسار نماید خواه بدوش چپ ببندد یا در جانب چپ بزیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید یا آنکه همان
طرف عمامه را دور داده همه کردن را از پیش و پس دور داده ختم بجانب یمین نماید بنحوی که در جانب یسار
مذکور شد احسن صور آنست که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده دور داده تا بدوش
راست ببندد بنحوی که آن طرف را بر پشت ببندد تا باضلع کتف یا پایین تر برسد مجملا از جمله مستحبات
نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد و ظاهر از شیخ صدوق آنست که نماز کردن را با عمامه که تحت
الحنک نداشته باشد حرام میداند و قول بحرمت اگرچه ضعیف است لکن رعایت این احتیاط خوب است لکن از این
جهت که ظاهر از نقل چنین بر دگر ادری قول بحرمت است رعایت آن در سنت که احوط بوده باشد سیم نماز کردن
با ردا است یعنی جامه که بدوش اندازد خواه باقی گذارده شود بهمان حالت یا جمع نماید و طرف جامه را بر
دوش راست خود یعنی طرفی که بر جانب یسار هست او را بدوش راست اندازد تا هر دو طرف جمع شود در
دوش راست چهارم پوشیدن ما بین ناف تا زانو بلکه پوشانیدن کل بدن است در حق مردان پنجم نماز کردن
در زیر جامه است شیخ شهید در ذکری عنوان نموده روایت شده است که گفته نماز با زیر جامه مقاومت میکند با چهار

بزیر چانه

در استحباب ردا در حال نماز

در بیان امور مکروهه متعلقه بلباس است

رکعت بغیر از جامه **بحث ششم** در بیان امور مکروهه متعلقه بلباس است و این بسیار است **اول** نماز کردن در جامه سیاه است در حق مردان مگر عبای سیاه و عمامه سیاه که کراهت ندارد و همچنین مکروه است در حق مردان نماز کردن در لباس سرخ و لباسی که بزعفران رنگ نموده باشند یا بگل کافشه رنگ شده باشد و در جمیع اینها نماز کردن مکروه است استثنائی در این الوان تلثیر بالاپوش یا عمامه نشده لکن پس کراهت ثابتست فیهما اذا عاظم علما حکم نموده اند بکراهت نماز در هر جامه که رنگ نموده باشند برنگ سیر **دوم** نماز کردن مردانست در جامه واحده که رقیق بوده باشد بنحوی که ساتر بوده باشد ولکن ساتر حجم عورت نبوده باشد و همچنین است نماز کردن زنان در جامه واحده رقیق و نازک بوده باشد بنحوی که مذکور شد یا نه بلکه کراهت نماز کردن در یک جامه در حق زنان ثابتست اگرچه کلفت بوده باشد **سیم** نماز کردن در صورتیکه لنگی را بالای پیراهن بسته باشد **چهارم** نماز کردن است در صورتیکه لنگی را بطریق توشح بالای پیراهن بسته باشد و مراد از بستن لنگ بطریق توشح فوق پیراهن آنست که کسی در حالتیکه پیراهن پوشیده باشد لنگی را مانند قطیفه بر دوش بیندازد و یک طرف آنرا از زیر بغل راست در آورد و بر دوش دیگر اندازد و دو طرف آن ثوب را بر پشت سر با هم گره زند و در حدیث صحیح وجه کراهت چنین بیان شده که این عادت زمان جاهلیت بوده **پنجم** اشتمال صماء است و این چنانچه در حدیث صحیح تفسیر شده آنست که ثوب را در زیر بغل داخل نموده هر دو طرف آنرا بیک دوش بیندازد و بعضا قایلند بچند صورت محقق میشود اول آنست مثل عبا را اول بدوش گرفته آنوقت دو طرف عبا را در زیر بغل راست داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد دوم عکس این است که دو طرف عبا را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو طرف را بدوش راست اندازد سیم آنست که هر دو طرف جامه را در زیر بغل راست داخل نموده بدوش راست بیندازد چهارم آنست هر دو طرف را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد پنجم آنست یکطرف را در زیر بغل راست داخل نموده و طرف دیگر را زیر بغل چپ هر دو طرف را بدوش راست اندازد ششم مثل این است مگر آنکه هر دو طرف را بدوش چپ اندازد آنچه مستفاد از حدیث صحیح میشود آنست که جمیع اینها مکروه است **ششم** از مکروهات نماز کردن در عمامه است که تحت الحنک نداشته باشد [illegible] بلکه ظاهر میشود از شیخ صدوق که نماز کردن با چنین عمامه جایز نیست و این قول ضعیفی است **هفتم** نماز کردن است در قبا تنگی که بسیار تنگ بوده باشد مگر در حال حرب که تنگی ثوب در آنوقت مطلوب است نماز کردن در آن حالت کراهت ندارد **هشتم** امامت کردن است با عدم ردا در صورت تمکن از آن **نهم** نماز کردن است در جامه که در آن صورت حیوانی نقش کرده باشند یا صورت درختی یا شیشه و نحو اینها و اما هرگاه مثل برگ گل و نحو آن نقش نموده باشند ظاهر این است حکم بکراهت نمیتوان نمود و همچنین مثل نقشی که در قلمکار و چیت و نحو اینها موجود است مثل این نیز حکم بکراهت نمیتوان نمود ظاهر اینست که فرقی در ثبوت کراهت و عدم آن ما بین زن و مرد نبوده باشد **دهم** نماز کردن است در حالتیکه در دست او انگشتری بوده باشد که در آن انگشتر صورت حیوانی نقش شده باشد و اما غیر حیوان ظاهر این است که مکروه نبوده باشد و مخفی نماند آنچه مذکور شد از کراهت نماز در جامه که صورت حیوان در آن نقش شده باشد در صورتیست که صورت تمام بوده باشد و اما هرگاه ناقص بوده باشد بسبب نقص کردن جزوی از اجزای آن در این صورت ظاهر این است که کراهتی نبوده باشد و همچنین هرگاه

در جیب

صورت

صورت حیوان در انگشتر بوده باشد با تمام صورت و عدم تغییر آن مکروه است و با تغییر کراهت منتفی میشود **یازدهم** نماز کردن با پولیکه در آن صورت بت یا صورت دیگری در آن نقش شده باشد در صورتیکه آن پول ظاهر بوده باشد و اما هرگاه مستور بوده باشد مثل آنکه در جوف کیسه بوده باشد ظاهر این است که کراهت نداشته باشد در این صورت هرگاه در جیب یا بین بوده باشد بهتر آن این است که در جیب بغل بوده باشد و همچنین ما بین لباس و پشت مصلی بوده باشد بهتر از این است که ما بین لباس و پیش مصلی که مواجه قبله است بوده باشد **دوازدهم** نماز کردن است مع حنا و فرقی نیست در این باب ما بین اینکه مرد بوده باشد یا زن خضاب در ریش بوده باشد یا در سر یا در دو دست هم بوده باشد چنین است مخفی نماند که مراد با بقاء عین حنا و رنگ است نه با رنگ تنها **سیزدهم** داخل کردن دستها است در زیر لباس تفصیل این اجمال بقسمی که مفهوم است که گفته شود لباس مصلی یا منحصر است در پیراهن یا نه و در صورت عدم انحصار یا منحصر است در پیراهن و زیر جامه یا نه پس مسئله بر چند قسم است اول آنستکه لباس مصلی منحصر بوده باشد در پیراهن تنها در این صورت داخل نمودن دو دست در زیر پیراهن را اشکالی مکروه است خواه در حال قرائت بوده باشد یا در حال رکوع یا در غیر این دو حالت دوم آنست با پیراهن ارخالق و قبا پوشیده لکن زیر جامه نپوشیده است در این صورت هرگاه دو دست را داخل در زیر پیراهن نماید بلا اشکال مکروه است سیم مثل ثانی است اما دو دست را داخل نماید زیر ارخالق و روی پیراهن دور نیست اینهم مکروه بوده باشد و مثل این است هرگاه دو دست را زیر قبا و در روی ارخالق بگذارد چهارم آنستکه پیراهن و زیر جامه هر دو پوشیده باشد در این صورت هرگاه دو دست را زیر پیراهن داخل نماید لکن در روی زیر جامه اگر در حال قرائت بوده باشد ظاهر این است حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر بتفصیلی که از حدیث موثق ظاهر میشود و اگر در حال رکوع بوده باشد اگرچه مقتضای حدیث مذکور انتفای کراهت است لکن مقتضای کلام اصحاب ثبوت کراهت است لکن مقتضای کلام اصحاب ثبوت کراهت است تنافی نیست در این ما بین آنکه ارخالق و قبا هم پوشیده باشد یا نه در جمیع تقادیر ظاهر این است این حکم در مثل عبا و پوستین و نحو اینها ثابت نبوده باشد پس حکم بکراهت گذاشتن دستها در زیر عبا و پوستین در جمیع احوال نمیتوان نمود نیست **چهاردهم** نماز کردن است در جامه کسی که متهم بوده باشد که اجتناب از نجاست نکند **پانزدهم** نماز کردن است در صورتیکه با مصلی آهنی بوده باشد که ظاهر باشد و اما هرگاه ظاهر نبوده باشد مثل چاقو در جوف قلمدان بوده و قلمدان در جیب بوده باشد یا خود چاقو در جیب بوده باشد یا کلید در جیب بوده باشد انشاء الله تعالی کراهت نخواهد داشت و بعضی از قدمای فقها حکم نموده بعدم صحت نماز در صورتی که شمشیر یا کارد با مصلی باشد لکن ظاهر بوده باشد و همچنین هرگاه کلیدی یا آهنی در آستین مصلی بوده باشد مگر آنکه آن کلید را در چیزی بپیچد و این قول اگرچه ضعیف است لکن اجتناب نمودن از آن اولی و انسب است **شانزدهم** نماز کردن زن است با خلخالی که صدا داشته باشد خلخال چیزیست که در پا میکنند و در عربستان شیوع دارد **هفدهم** نماز کردن زن است در صورتیکه در گردن او یا پای او زینتی بوده باشد **فصل پنجم** در مکان مصلی است و در آن چند بحث است **اول** در تعریف مکان است و این مقام بیانی که فقیه محتاج است به بحث در مکان مصلی از دو راه یکی باعتبار اباحه و غصبیت و ثانی باعتبار طهارت و نجاست مکان باعتبار اول عبارتست از چیزی که محل استقرار و وقوف مکلف مصلی بوده باشد خواه

در مکان مصلی است

بلا واسطه مثل قطعه زمینی که بر روی آن می‌ایستد یا بواسطه واحده یا بوسایط متعدده مثل اینکه ده فرش بر روی
هم میگذارد و بر روی آنها می‌ایستد در این وقت بر اصل زمینی که زیر همه است صادق است که مکان مصلی است بمعنی آنکه
محل استقرار و وقوف مصلی است هر چند بواسطه و بر هر یک از آن فرشها نیز صادق است که مکان مصلی است بمعنی آنکه
بر هر یک صادق است که محل وقوف او است غیر از یکی بواسطه و یکی که فوق همه است از آنها محل وقوف مصلی است
بلا واسطه محلا پس مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارت است از محل وقوف مصلی اگر چه بواسطه بوده باشد یا فضائی
که پر میکند آنرا بدن مصلی در هر حالت از احوال نماز کرده باشد اگر چه بکوشد آنجا مراد او بوده بسبب ارتکاب فعلی از
افعال نماز بنا بر این هرگاه کسی صد فرش بر روی هم بگذارد و بر روی آن یکی که فوق همه است بایستد اگر این فرشها
یا قطعه زمینی که این فرشها بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی بوده باشد عیناً و منفعةً یا منفعت تنها در این وقت
میگوئیم که مکان مصلی مباح است یعنی اباحه مکانی که معتبر است در صحت نماز متحقق است و همچنین است هرگاه
مملوک مصلی نبوده باشد بلکه ماذون بوده باشد در نماز در آن پس اباحه مکان موقوف بر اباحه همه این فرشها و آن
قطعه زمین است که این فرشها بر روی آن واقع شده پس هرگاه احدی از این صد فرش مغصوب بوده باشد
در این وقت اباحه مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد بود بلکه میگوئیم در این وقت مکان مصلی مغصوب است
و همچنین هرگاه کل این فرشها و قطعه زمین مملوک این شخص بوده باشد لکن فضائی که بدن این شخص آنرا پر
میکند در حال قیام و قعود اگر مملوک این شخص بوده باشد مثل اینکه این فضا را در آن منتقل نموده باشد بدیگری بعضی
از اسباب ناقله شرعیه باز میگوئیم اباحه مکان مصلی که شرط صحت نماز است منتفی است بلکه مکان مصلی باعتبار این فضا
مغصوب است و همچنین هرگاه فرض کنیم که کل این فضا و فرشها و قطعه زمین مع فرض مباح است لکن فضائی که در حالت
سجود بدن مصلی آنرا پر میکند مغصوب بوده باشد خواه محل سجده و موضع دستها هم مغصوب بوده باشد بلکه محل اینها مباح
بوده باشد مثل اینکه محل وقوف مملوک او بوده باشد و همچنین فضائی که بدن این ما بین او هست در حال قیام مملوک
او بوده و محل سجده و دو دست و محل دو زانو نیز مملوک او بوده باشد لکن آن فضائی که واقع شده ما بین محل سجده
و محل دو زانو غیر مباح بوده باشد در این صورت نیز اباحه مکان که صحت نماز مشروط بتحقق آن است منتفی خواهد بود
بلکه هرگاه کل اینها مباح بوده باشد لکن فرض کنیم در حینی که دستها را در حین سجده در موضعی میگذارد آستین مصلی
در این وقت واقع شود در مکان غصبی باز اباحه مکان که شرط صحت نماز است منتفی خواهد بود بنا بر این پس انتفای
اباحه مکان مصلی در چندین صورت متحقق است یکی آنست که هرگاه هزار فرش را روی هم انداخته و فرض کنیم کل
اینها فرش مباح است مگر آن یکی که روی زمین واقع شده آن مغصوب باشد در این صورت میگوئیم نماز این شخص
باطل است نظر باینکه اباحه مکان مصلی شرط صحت نماز است و آن در این حالت متحقق نیست دوم آنکه در صورتی است
که فرض کنیم که کل این فرشها بر آن واقع شده مباح است لکن فضائی که بدن این شخص آنرا پر میکند در حال قیام و قعود
یا در حال قیام فقط یا در حال قعود فقط آن غیر مباح است باز نماز باطل خواهد بود نظر بغصبیت آن فضا کلا
او بعضا و ثالث آنست که کل این فرشها و قطعه زمین و فضائی که بدن این شخص را در حال قیام و قعود آنرا پر میکند
مباح بوده باشد لکن محل سجود و موضع دستها همه یا بعضی مغصوب است در این صورت بلا شبهه اباحه مکان که شرط صحت است

بالکل اینها مباح بوده باشد لکن قطعه زمینی که این فرشها بر روی آن واقع شده مغصوب بوده باشد صح

اینفرش و قطعه زمینکه

منتفی است

منتفی است نماز باطل خواهد بود رابع آنست که جمیع اینها مباح است لکن فضائی که بعضی از بدن مصلی آنرا پر میکند در حال سجود آن
مغصوب بوده باشد در این صورت نیز اباحه مکان مصلی متحقق نیست خامس آنست که همه اینها مباح است لکن آستین مصلی مثلا در حینی
که در سجده است واقع میشود بر محل غصبی در این حالت نیز میگوئیم اباحه که شرط صحت نماز است موجود نیست پس در جمیع این
صورتها محکوم به بطلان است نظر بانتفای اباحه مکان مصلی که معتبر است در صحت نماز پس صحت نماز در صورتی است که جمیع
مذکورات مباح بوده باشند بنا بر این اباحه مکان مصلی در صورتی متحقق خواهد بود که محل وقوف و محل اعضای و بلا واسطه یا
بواسطه در حال افعال نماز مباح بوده باشد و همچنین فضائی که بدن او کلا او بعضا او را پر کند در حال مباشرت افعال
نماز مباح بوده باشد بلکه مواضعی که لباس مصلی بر اینها واقع میشود بسبب اتیان بافعال نماز همه اینها مباح بوده باشد
پس از این راه است که گفتیم مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارت است از محل وقوف و قعود آن با محل وقوع
اعضای سبعه در حال سجود و محل وقوع لباس آن بسبب اتیان بافعال نماز با فضائی که بدن و لباس مصلی آنرا پر میکند
در حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگر همه اینها مباح است آن وقت اباحه مکان متحقق خواهد بود والا فلا واما اگر
همه اینها غصبی بوده باشد یا بعضی پس کفایت میکند در حکم بانتفای اباحه مکان انتفاء اباحه در محلیکه آستین مصلی
در آن واقع میشود در حین سجود مثلا چنانچه بیان شد بلکه ممکن است که گفته شود این قدر نیز کفایت میکند در تحقق
اباحه مکان نجست آنکه هرگاه فرض شود که همه اینها متحقق هست لکن در حال قیام مثلا بدن او ملاقی و ملاصق
دیوار غصبی بشود باز میتوان گفت که اباحه منتفی است مگر اینکه ادعا کنیم که نهی از تصرف در مال الغیر انصراف از مثل
این معلوم نیست واما مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست پس میگوئیم صحت نماز مشروط نیست بخلو مکان از نجاست
مطلقا بلکه آن قدر که مسلم است آنست که محل جبهه خالی بوده باشد از نجاست مطلقا اگر چه متعدیه نبوده باشد
لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا لباس مصلی میشود از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر این است که
خالی از نجاست مسریه بوده باشد یعنی نجاستی نبوده باشد که سرایت بمصلی یا لباس مصلی نماید بنا بر این هرگاه موضع
وقوف مصلی نجس بوده باشد لکن نجاست آن متعدی بمصلی نشود مضر نخواهد بود اگر چه میگوئیم که مکان مصلی نجس
است در اینحالت پس چندان ثمره در تعریف مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست مترتب نمیشود پس هرگاه یکطرف
جای نماز مثلا نجس بوده باشد با رطوبت لکن طرف دیگر خشک بوده باشد در اینصورت طرف نجس آنجائی
که نماز را متصل بزمین نماید و بطرف دیگر بایستد نماز بلا اشکال و درست بی‌عیب است مبحث دوم در بیان آنست که مکان مصلی یعنی
تحقق مشروط آن مملوک مصلی بوده باشد عینا و منفعتا یا اگر عین مملوک مصلی نبوده باشد لکن منفعت آن مملوک
مصلی بوده باشد مثل اینکه مالک زمین یا کسی که قائم مقام مالک است منفعت آنرا منتقل بمصلی نموده باشد پس معتبر در صحت
نماز مالکیت مصلی است منفعت آن مکان را که اتیان نماز در آنجا مینماید اما مالکیت عین بتحصیل منفعت کفایت
میکند در صحت نماز مثل اینکه کسی خانه خود را بدیگری اجاره داده در این صورت اگر چه عین خانه مال مالک است
لکن منفعت آن مال مستاجر است پس مالک در چنین صورت نماز در آن خانه با عدم اذن مستاجر نمیتواند نمود
محلا مکانی که در آن نماز بعمل می‌آید لازم است که منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد یا ماذون از جانب مالک
بوده باشد باذن صریح یا بفحوی یا اذن شاهد حال و تحقیق این اقسام اذن در مبحث لباس بسط تمام مذکور شد

کلام در مکان مصلی است باعتبار طهارت و نجاست

هرگاه کسی خواهد مطلع شده باشد رجوع بآن مبحث نماید پس هرگاه کسی در مکانی نماز بعمل آورد که مالک منفعت او نبوده باشد
و ماذون از قبل مالک نیز نبوده باشد این مقصود بچند صورت میشود اول آنست که عالم بوده که این مکان مغصوب میباشد
و در این صورت بی اشکال نماز او باطل است و اعاده آن در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم است دوم آنست که عالم
باین بوده باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه سوم آنست که جاهل بغصبیت آن مکان بوده مثل اینکه کسی
او را بجبر بآنجا برده و یا اذن فرموده که نماز در آنجا بعمل آورده باشد بعد از نماز مطلع شد که این مکان مغصوب بوده در
ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد اعاده آن لازم نباشد اگرچه بعد از علم بحقیقت حال وقت آن صلوة باقی بوده
باشد چهارم آنست که ناسی بوده این بر دو قسم است بجهت آنکه ناسی یا ناسی موضوع بوده یا ناسی حکم اگر ناسی موضوع
بوده باین معنی که عالم بود این مکان غصب است لکن فراموش کرده بعد از نماز متذکر شده در این وقت ظاهر این است
که نماز صحیح بوده باشد اعاده آن اگرچه وقت نماز باقی بوده باشد ضرور نباشد و ظاهر این است که بنابر این
اینکه عالم بحکم بوده باشد یا نه و اگر ناسی حکم بوده باشد یعنی میدانسته که در مکان غصبی نماز جایز نیست بعد فراموش
نموده نماز را در آن مکان با علم بغصبیت بعمل آورد در این صورت اگر نسیان مستند بتقصیر این شخص بوده باشد اثم و نماز
او باطل خواهد بود و اگر مستند بتقصیر او نبوده باشد بنحوی که در بحث لباس مذکور شد ظاهر این است که نماز صحیح
باشد **مبحث سیم** فرقی در این باب ما بین واجب و سنتی نیست پس در صورتی که نماز واجب در مکان مغصوب
باطل بود نماز نافله نیز باطل است و هم چنین در صورتی که نماز واجب صحیح بود نماز نافله نیز صحیح خواهد بود بلی
فرقی که هست این است چونکه نماز نافله در سفر و در حال مشی جایز میباشد بنابراین هرگاه کسی اتفاقاً نماز
داخل در مکان مغصوب شده لازم است فوراً بیرون رفته باشد در ضمن خروج هرگاه اتیان بنافله نماید با ایما
بجهت رکوع و سجود ممکن است که حکم شود بصحت آن با اشکال نظر باینکه ایمای بسر بجهت رکوع و سجود خارج است از
حقیقت خروج مأمور به پس این تصرف زاید خواهد بود در مکان مغصوب مگر اینکه بگوییم که نهی از تصرف در مال
غیر شامل امثال این تصرفات نخواهد بود با آنکه در چنین صورت ایمای بچشم تجویز کرده شود لکن ثابت نیست و ظاهر از
کلمات بسیاری از اصحاب ثبوت منع است در امثال این تصرفات ایضاً پس حکم بجواز نماز نافله در مکان مغصوب اگرچه
در مثل این صورت بوده باشد خالی از اشکال نیست خصوصاً اینکه امر مردد است ما بین اتیان مستحب و دخول در حرام
شبهه در صورت ترک در مثل این صورت نخواهد بود پس ترک اتیان بنافله اولی خواهد بود **مبحث چهارم** در بیان اتیان
بقرائت منذوره و صوم و اداء زکوة است در مکان غصبی بدانکه جماعتی از اکابر علما مثل مرحوم علامه و شیخ
شهید در دروس تصریح فرموده اند ما بین اتیان بصوم واجب در مکان مغصوب و غیره پس حکم فرموده اند به
بطلان قرائت منذوره و اداء زکوة بخلاف صوم که فرموده اند صحیح است بنابراین هرگاه کسی نذر کرده باشد
سوره ای از سور قرآنیه را مثل سوره یس هر روز تلاوت نماید پس هرگاه این قرائت را در مکان غصبی بعمل آورد از
عهده نذر خارج نشده خواهد بود و وجه فرق این است چون صوم عبارت از امساک مخصوص است با
نیت و مشخص است که نیت امر قلبی است پس مطلقاً در صوم تصرفی در مغصوب نشده است مگر کون در آن
و این خارج است از حقیقت صوم بخلاف قرائت نظر باینکه قرائت موقوف است بتحریک شفتین و این تصرفی است

درغصب

در غصب منهی عنه است نماز لازم مستلزم نماز ملزوم است پس قرائت منهی عنه خواهد بود لکن دور نیست بگوییم که قرائت
صحیح بوده باشد نظر باینکه معلوم نیست که نهی شامل امثال این تصرفات بوده باشد بلکه میتوان گفت که نهی شامل امثال این
تصرفات نیست پس اتیان بمأمور به کرده خواهد بود و چیزی که متعلق نهی است کون در آن مکان است و آن خارج
از حقیقت قرائت است و اما اداء زکوة در مکان مغصوب پس آن نیز بنابر این ملاحظه صحیح بوده باشد مثل اینکه مال زکوی
در مکان مغصوب است و مزکی خطاب بفقیر مینماید بر عین مال آن مکان که این زکوة مال من است بتو دادم و آن شخص نیز قبول مینماید
در این صورت بنابر تامل کنیم در صحت آن و هم چنین هرگاه مال زکوی در مکان غصبی بوده باشد و مستحق در آن مکان
بأمر مالک داخل شود و آن شخص مزکی گوید که این زکوة مال من است بتو دادم و آن شخص مستحق آن مال را برداشته
با خود برده باشد و هم چنین هرگاه پول زکوة در جیب آن شخص بوده باشد و پول را از جیب خود در آورده بدست مستحق
دهد بعد آن را در جیب نهاده در این مکان نیز که محسوس دارد این نیز بی اشکال است و هم چنین هرگاه مستحق باذن
مالک داخل در آن مکان شده باشد یا شود و شخص مزکی خطاب بمستحق نماید که پول زکوة در جیب من هست خود بیرون
آورده و تصرف کن این نیز بی اشکال است و اما صوم واجب در مکان مغصوب پس اظهر از زکوة و قرائت منذوره
است و لهذا کسیکه حکم بفساد در اینها نموده در صوم حکم بصحت نموده اند چنانکه مذکور شد مگر شهید ثانی در شرح ارشاد
که اشکال در صحت صوم در مکان مغصوب نموده نظر باینکه صحت صوم مشروط به نیت است و نیت اگرچه امر قلبی است
لکن موقوف است بمکان و این ضعیف است **مبحث پنجم** هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب شده اما یا با عدم علم بغصبیت
مکان بعد از آن عالم شد بحقیقت حال بر این شخص لازم است فوراً بیرون رفته باشد از این مکان پس اگر وقت نماز وسیع
است اشتغال بنماز در آن مکان جایز نیست چنانچه مذکور شد پس اگر اتیان بنماز نماید در آن مکان در این حالت
نماز او فاسد خواهد بود خواه نماز در حال خروج و مشی بوده باشد یا در حال وقوف و اما اگر وقت مضیق
بوده باشد پس اگر متمکن بوده باشد از درک رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر این است
که تأخیر نماز لازم بوده باشد پس لازم است که تعجیل در خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح یک رکعت از نماز
را در وقت اتیان نماید و بقیه را بعد از انقضای وقت در این وقت نیز اتیان بنماز در مکان مغصوب جایز
نیست خواه اتیان بنماز نماید در حال خروج یا ترک خروج نموده بایستد و مشغول بنماز شود در هر دو صورت
ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اما اگر ضیق وقت بحدی بوده باشد که بعد از خروج از مکان مغصوب
متمکن از اتیان بر یک رکعت از نماز در وقت بعد از دخول در مکان مباح نبوده باشد در این صورت ظاهر این است
که اتیان بنماز در حال خروج لازم بوده باشد لکن لازم است که اجتناب از رکوع و سجود بنحو معهود نماید بلکه
رکوع و سجود بحرکت دادن سر بجا آورد بجهت سجود پایین تر بوده باشد مشکل است لکن ظاهر این است حرکت سر
فی الجمله بجهت رکوع و اندکی زیاده از آن بجهت سجود مضر نبوده باشد و اگر امتداد پیدا نشده باشد که دو نماز بعمل
آورد یکی با ایمای بسر بجهت رکوع و سجود و نماز دیگر با ایمای بچشم بجهت اینها احوط خواهد بود مخفی نماند
فرقی نمیباشد در این باب ما بین آنکه غصب ابتدائی بوده باشد مثل آنکه دارد و او را بقهر داخل شد در ملک
کسی با علم اذن مالک یا ثانوی مثل اینکه ساکن شد در خانه کسی بجواز شرعی و بعد از عدم رضایت مالک بعد از تجدید مالک

کا هـ

در بیان اتیان بقرائت منذوره و صوم و اداء زکوة در مکان غصب

نادم شود و اظهار نماید که تخلیه خانه من نموده که بعد از این راضی نیستم که در خانه من توقف نموده باشی در اینصورت
نیز مثل صورت سابقه اگر نماند در ان مکان بعمل اورد نماز باطل خواهد بود پس اگر وقت موسع است لازم است بیرون
رود نماز را در مکان مباح بعمل اورد و اگر مضیق است بنحوی که مذکور شد لازم است اتیان بنماز نماید در حال خروج
بنحوی که بیان شد و اگر امر بخروج از مکان ماذون نبوده در اثنای نماز بوده باشد در این صورت اگر متحقق شد که
مراد مالک این است که بعد از فراغ از نماز بیرون رفته باشد اشکالی در اتمام جواز نماز بلکه لزوم ان و عدم جواز
ابطال نیست بلکه چنین است حال در صورتیکه مشخص نشود که مراد مالک امر بخروج از ان مکان بعد از فراغ از نماز
است یا در اثنای نماز بالنظر ظاهر این است در این قسم نیز اتمام نماز نماید بلکه قطع جایز نبوده باشد و اما هرگاه مشخص شود
که مراد مالک این است نماز را قطع نموده بیرون رفته باشد در این وقت حکم خالی از اشکال نیست لکن بعید نیست
با قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را تمام نماید مستقرا بعد از فراغ بیرون رود لکن احتیاط مقتضی این است
که در این وقت نماز قضا نماید بعد از اتیان نماز و ترک امور مستحبه نموده نماز را تمام نماید اینها همه در صورتی است که کون
در مکان مغصوب باختیار خود این شخص بوده باشد پس هرگاه چنین نبوده باشد بلکه مضطر بوده باشد در بودن در ان
مکان مغصوب پس هرگاه مجبور در اتیان نماز در ان مکان بوده باشد بنحوی که قدرت بر تخلص نداشته باشد در این
صورت نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه مجبور در کون در ان مکان بوده باشد نه مجبور در نماز در ان مکان مثل کسی
که محبوس در مکان مغصوب بوده باشد در این صورت شبهه در لزوم اتیان نماز در ان مکان نیست لکن کلامیکه هست در
این است که نماز را با رکوع و سجود بعمل اورد یا با ایماء در اینصورت غالب این است که اذن شاهد حال هست برضای مالک
در اتیان بنماز بطریق معهود و اگر فرض شود که چنین نبوده باشد ظاهر این است که لازم باشد در اینصورت اقتصار نماید
بقدر ضرورت بنحوی که در ان مکان منقلب نشود پس رکوع و سجود بطریق متعارف نتواند نمود بلکه بجهت رکوع و سجود
ایما نماید مبحث ششم در بیان اعتبار تفاوت در مکان مصلی است در صورت تعدد بتقدم و تاخر و عدم اعتبار ان بدانکه
تعدد مصلی یا با اتحاد صنف است مثل اینکه همه مرد بوده باشند یا همه زن بوده باشند در هر یک از دو صورت که بوده باشد تشکیکی
نیست در اینکه تقدم و تاخری ضرور نیست بلکه در صورتیکه بعضی امام بوده باشد و دیگری ماموم و این محل کلام در این
مقام نیست اما در صورت اختلاف در صنف مثل اینکه بعضی مرد بوده باشد و دیگری زن در این صورت اختلاف است ما
بین فقهاء در اینکه هرگاه مردی در مکانی مشغول نماز بوده باشد ایا جایز است در حق زن در محاذی ان مرد یا پیش
رو یا و مشغول نماز شود یا نه و هم چنین هرگاه زن در مکانی مشغول نماز بوده باشد جایز است در حق مرد در برابر
او یا پیشتر او مشغول نماز شود یا نه ظاهر این است در هر دو صورت جایز بوده باشد لکن با کراهت شدیده اما
احتیاط این است که اجتناب نمایند تفاوتی نیست ما بین انکه زن محرم بوده یا نه و ما بین انکه زن چادر در سر داشته
باشد یا عبائی بخود پیچید یا نه در جمیع صورت کراهت یا حرمت ثابت است لکن این کراهت یا حرمت مختص است
بانکسی که متاخر است در نماز در حق سابق ثابت نیست پس هرگاه مردی مشغول نماز بوده باشد زنی در ان حال
در برابر ان یا پیش رو یا او مشغول نماز شود کراهت یا حرمت مختص بزن خواهد بود در حق مرد ثابت نیست
و هم چنین هرگاه زن سابق در نماز بوده باشد و مرد بعد مشغول نماز شود در برابر ان زن یا در پشت سر ان

در اینصورت

هر زن یا هرگاه فرض شود هر دو در یک وقت شروع بنماز نمایند کراهت یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد بود

در اینصورت کراهت مختص بمرد خواهد بود و اما در صورت تقدم و تاخر کراهت مختص بمتاخر است و این در صورتی است که
نماز نماز سابق مشخص بوده باشد پس هرگاه متاخر عالم بوده باشد که نماز سابق فاسد است مثل اینکه عالم بوده باشد
که نماز او بی وضو است یا انکه این شخص سابق اخلال ببعض امور واجبه مینماید مثل اینکه قرائت او صحیح نبوده باشد
محصلا نماز سابق مستجمع شرایط معتبره در صحت نبوده باشد در این صورت کراهتی نباشد اگرچه با هم شروع در نماز نمایند
پس اگر احدهما عالم بوده باشد که نماز دیگری صحیح نیست کراهت در حق ان کس که نماز او صحیح است منتفی خواهد بود و هم چنین
است هرگاه حایلی ما بین زن و مرد بوده باشد یا بعد ما بین انها بقدر ده ذرع یا زیاده بوده باشد یا زن متاخر
بایستد در هر یک از این صور که بوده باشد ثابت نیست تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود در صورت تعدد
مصلی و اختلاف در رجولیت و انوثیت نماز کردن انها با هم مرجوحیت و دفع مرجوحیت بچند چیز است اول انست
که حائلی ما بین انها بوده باشد پس اگر حائلی بوده زن پیش بایستد و مرد عقب یا محاذی هم دیگر لکن احدهما یک
طرف حائل و دیگری در طرف دیگر حائل مرجوحیت منتفی است و ایا معتبر در حائل انست که حیلوله متحقق بوده باشد
در جمیع احوال نماز یا حیلوله در حال جلوس کفایت میکند ظاهر اول است بنا بر این هرگاه فرض شود دیوار کوتاهی
بوده باشد زن در یک طرف ان دیوار بایستد پیش و مرد در طرف دیگر بایستد لکن عقب در حال جلوس مرد زن را
نتواند دید اما در حال قیام رویت متحقق شود ظاهر این است مرجوحیت ثابت باشد و اما نفی ظلمت و نابینائی
ظاهر این است که کفایت نکند در دفع محذور و ظاهر این است چادر یا عبا در سر کردن کفایت نکند و اینمقام
و هم چنین ظاهر این است که حکم مختص به بینا نبوده باشد بلکه در حق کور نیز ثابت است اگرچه اعمی متاخر
موقف بوده باشد دوم انچیزهائیکه مرجوحیت بان منتفی میشود تاخر زن است از مرد ایا معتبر در تاخر ان است
که زن بنحوی عقب بایستد که موضع سجود او پایین تر از موضع قدم مرد بوده باشد یا خیر بلکه کفایت میکند عدم
محاذات در سجده باین نحو همین که موضع سجود زن پایین تر بوده باشد از موضع سجود مرد بشرطیکه موضع
قدم زن نیز پایین تر بوده باشد از موضع قدم مرد این قدر کفایت میکند در دفع مرجوحیت ظاهر ثانی است لکن
باین نحو که موضع قدم زن متاخر بوده باشد از موضع قدم مرد بمقدار یک وجب یا بیشتر این اقل مرتبه ایست که کفایت میکند
در دفع منع بهتر از این انست که زن متاخر بوده باشد بحدی که موضع سجود او محاذی با سینه مرد بوده باشد و اولی از
این ان است که موضع سجود زن محاذی با موضع زانوهای مرد بوده و احسن از این انست که موضع سجود زن محاذی
با موضع قدم مرد بوده باشد اکمل از همه انست که زن بنحوی بایستد که جمیع اجزای او از جمیع اجزای مرد بوده باشد بعبارت
اخری موضع سجود زن متاخر بوده باشد از موضع قدم مرد سیم انچیزهائی مذکوره انست که بعد میان زن و مرد در
صورت محاذات یا در صورت تقدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد تشکیکی نیست در اینکه به بعد مقدار مذکور
مرجوحیت کراهت منتفی میشود کلامیکه هست در این است که مبدا این مقدار از کجا است پس میگوییم شبهه
نیست در صورت محاذات ابتدای مقدار از محل قدم است تا محل قدم و اما در صورت تقدم زن چهار احتمال قائم است
اول انست که مثل صورت محاذات بوده باشد یعنی اعتبار این امتداد شود از موضع قدم مرد تا موضع قدم زن
دوم اعتبار این امتداد است از محل سجود مرد تا محل سجود زن سیم اعتبار این امتداد است از محل سجود مرد تا محل قدم

در بیان دفع کراهت است بحائل

در بیان دفع کراهت بتاخر زن و تقدم مرد

در بیان دفع کراهت است ببعد ده ذرع

زن چهارم اعتبار این است از محل قدم مرد تا محل سجود زن ظاهر احتمال اول است بنا بر این هرگاه امتداد ما بین
موضع قدم مرد و موضع قدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد منعی نمیباشد لکن احوط اعتبار این امتداد است
از موضع سجود مرد تا موضع قدم زن که سیم از احتمالات مذکوره است بدانکه آنچه مذکور شد در صورت مساوی
محل وقوف مرد است با محل وقوف زن یعنی عدم اختلاف محل وقوف هردو با دیگری در ارتفاع و انخفاض
بقدر معتدبه و اما هرگاه مختلف بوده در بلندی و پستی بقدر معتدبه مثل اینکه سر بلندی هست یا قطعه
زمینی است مرتفع و فرض شود مرد در پستی نماز میکند و زن در موضع بلندی که پیش روی مرد است یا در جانب
یمین مرد یا در جانب یسار او در این صورت تحدید این مقدار از نقطه که محاذی راس مرد بوده از جانبی و محاذی
قدم زن بوده از جانب دیگر تا محل قدم زن اعتبار میشود یا از محل قدم تا نقطه محاذات مذکوره و از نقطه محاذات
تا محل قدم زن باخبر بلکه از محل قدم مرد میشود تا محل قدم زن از اقصر طرق پس در این سر احتمال است توضیح
این احتمال مقتضی این است که گفته شود در چنین صورت مثلثی تصور میشود که یک ضلع از مثلث توهم میشود از محل قدم
مرد باستقامت قامت او و منتهی میشود بنقطه که محاذی با محل قدم زن بوده باشد و ضلع دیگر از همین نقطه
است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و ممکن است تصویر مثلث بنحو دیگر باین نحو که
یک ضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح ارض باستقامت تا نقطه محاذی قدم زن در زیر مکان مرتفع
و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و مقصود
این است در این صورت آیا معتبر در تحدید همان ضلع است که از محل قدم مرد است تا نقطه محاذات
بنا بر مثلث ثانی یا از نقطه محاذات است تا محل قدم زن بنا بر مثلث بتقدیر اول یا دو ضلع از مثلث است که
عبارت از موضع قدم مرد بوده باشد تا نقطه محاذات و از نقطه محاذات تا موضع قدم زن بنا بر هر دو
مثلث یا آنکه معتبر در تحدید یک ضلع از دو مثلث است که محصور است ما بین موضع قدم مرد و موضع
قدم زن نظر باینکه معتبر چیزی نیست ظاهر است در اقصر خطوط واصله بین اینها و آن عبارت است از
همین ضلع که در اخیر مذکور شد و این در صورتی است که موضع مرتفع در جانب پیش مرد بوده باشد و اما هرگاه
در جانب یمین یا یسار مرد بوده باشد تصویر مثلث از آنچه مذکور شد ظاهر میشود باین نحو که یک ضلع مثلث از موضع
قدم مرد است تا نقطه که محاذی موضع قدم زن بوده باشد و یک ضلع دیگر از همان نقطه محاذی است تا موضع
قدم زن و ضلع ثالث از موضع قدم زن است تا موضع قدم مرد و ظاهر این است که معتبر در تحدید همین ضلعی
است که محصور است ما بین قدمین پس هرگاه این امتداد به قدر ده ذرع بوده باشد کراهت منتفی است و الا
فلا بلکه ممکن است که گفته شود که کراهت در مثل این صورت ثابت نیست اگرچه این امتداد اقل از ده ذرع بوده
باشد و جمیع این را در مطالع الانوار بیان نموده ایم تحقیق نمانده از ذرع در امثال این مقام عبارت است
از امتداد مرفق تا سر انگشتان **بحث هفتم** در بیان امور مناسبه در این مبحث است و آن چند چیز است **اول**
است هرگاه زن و مرد با هم جمع شدند در محلی و ممکن بوده باشد تبعید مسافت بحدی که مذکور شد
و هم چنین ممکن نباشد تاخیر یکی از آن دو و تضیق مابین آنها در این صورت مستحب است که اول مرد نماز کند

حکم کراهت نماز زن پیش روی و یا در برابر آن تا بنا است اگرچه دختر عدم بلوغ نرسیده باشد

بعد ازان زن در صورتیکه وقت نماز مضیق نبوده باشد و اگر وقت تنگ بوده باشد بحدیکه بتاخیر نماز زن فوت
شود اگرچه بعضی از اجزای آن بعد از انقضای وقت واقع شود در این صورت تاخیر نکند بلکه ابتدا بنماز با هم نمایند و اما
هرگاه تاخیر نماز موجب حرج و فوت فضیلت بوده باشد ظاهر این است تاخیر اولی و احوط بوده باشد و در نسبت
حکم برجحان تاخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد اگر مکان نماز از او بوده باشد یا بعضا و الا در حق زن در چنین
صورت آن است ماذون نماید که اول مرد نماز بجا آورد بعد از زن **دوم** آنستکه منع در حق زن ثابت است خواه ذکور
بالغ بوده باشد یا غیر بالغ بنا بر این هرگاه پسر غیر بالغی مشغول نماز بوده باشد مکروه است در حق زن که بایستد در برابر
او یا پیش روی او و مشغول نماز شود مگر در صورت تحقق یکی از امور ثلثه که مذکور شد با نسبت نماز ذکور غیر بالغ
را ماد و حق مرد پس ظاهر این است که چنین بوده باشد یعنی حکم بکراهت نماز مرد در پشت سر اناث یا در برابر
او در صورتی است که اناث بحد بلوغ رسیده باشد پس حکم بکراهت نماز در حق مرد در صورتی که پیش روی
او دختری که بحد بلوغ نرسیده باشد مشغول نماز باشد ممکن نیست و هم چنین است نماز مرد در برابر دختر
غیر بالغ در چنین صورت **سیم** آنستکه حکم منع بعنوان حرمت یا کراهت در صورتی است که هیچیک از مرد و زن
معتقد بطلان نماز دیگری نبوده باشد چنانچه در اوائل اشاره بآن نمودیم پس هرگاه فرض شود که مرد را اعتقاد
این است نماز این زن باطل است بنا بر این حرجی در حق مرد در اتیان بنماز در عقب زن یا در برابر او نخواهد بود
و هم چنین هرگاه زن را اعتقاد این بوده باشد که این مرد نماز او صحیح نیست حرجی در حق زن در اشتغال بنماز
در پیش روی این مرد یا در جانب او نیست **بحث هشتم** در بیان اعتبار طهارت مکان مصلی و عدم اعتبار آن است بدانکه
آنچه لازم است نسبت بمکانی که مصلی در آن اتیان بنماز مینماید خالی بوده باشد از نجاست متعدیه غیر معفو عنها
پس این شرط در سه صورت متحقق هست اول آنست که مکان مطلقا نجس نبوده باشد دوم آنستکه نجس بوده باشد
لکن نجاست سرایت نکند ببدن مصلی یا بجامه او سیم آنستکه مکان نجس است و سرایت هم میکند نجاست ببدن
یا بلباس مصلی لکن آن نجاست معفو عنها است مثل اینکه آن مکان نجس است بخون و آن خون بقدری است که ببدن
یا بلباس مصلی لکن مقداری از خون که ببدن یا بجامه میرسد نماز با آن میتوان نمود در جمیع این سه صورت شرط
صحت نماز بلا اضافه مکان ثابت است لکن اینها همه نسبت بما عدای محل جبهه بلکه محل قدر معتبر از جبهه است
که خالی از مطلق نجاست بوده باشد خواه متعدی بوده باشد یا غیر متعدی یا غیر متعدی در تقیید بمحل قدر معتبر
بجهة آنست که معتبر طهارت کل موضعی که جبهه بر آن واقع میشود نیست بلکه معتبر طهارت محل مقداری از جبهه است
که وضع آن کفایت مینماید در تحقق سجده شرعا پس هرگاه فرض شود مجموع محلیکه جبهه بر آن واقع میشود طاهر
نیست لکن قدر اندرهم از آن محل مثلا طاهر است علاوه بر آن نجس است لکن نجاست غیر متعدیه ظاهر این
است که شرط صحت نماز متحقق بوده باشد پس از آنچه مذکور شد دانسته میشود که هرگاه کل اعضای سبعه که عبارت
از کفین و رکبتین و ابهامین بوده باشد واقع شود بر محل نجسی که غیر متعدی بوده باشد مضر بصحت نماز
نیست و این بنا بر مشهور ما بین فقها است و مختار ما بین محققین از علما است و در مقابل این قول
است که از سید مرتضی نقل شده که قائل شده اند باعتبار طهارت کل مکان مصلی و قول دیگر نقل شده از ابی

معتبر طهارت مکان است از نجاست متعدیه غیر معفو عنها

و اما معتبر نسبت بمحل قدر معتبر از جبهه آنستکه خالی هم

در کراهت نماز است در حمام
نماز میت در حمام مکروه نیست
در کراهت نماز در مواضع غیر
کراهت نماز در قبرستان

الصلاح که قائل شده اند باعتبار طهارت محال اعضای سبعه که عبارت از محل شش عضو مذکور با محل جبهه بوده باشد و این قول ضعیف است لکن رعایت این با امکان مقرون باحتیاط است بحث هفتم در بیان مواضعی است که نماز در آنها مکروه است خواه باعتبار نفس مکان بوده باشد یا باعتبار امور خارجه و این بسیار است اول حمام است مشهور ما بین فقها آنست که نماز در حمام مکروه هست و ابو الصلاح که از قدمای فقهاست قائل شده بحرمت آن و این قول اگرچه ضعیف است لکن رعایت آن با امکان خالی از احتیاط نیست و آنچه مذکور شد در داخل حمام است و اما مسلخ حمام یعنی جائی که رخت میکنند ظاهر این است که کراهت نداشته باشد و همچنین سطح یعنی پشت بام حمام و مرحوم علامه در نهایة الاحکام قائل بثبوت کراهت در مسلخ نیز شده ظاهر این است که فرقی در این باب ما بین نماز مفروضه و غیرها نبوده باشد و همچنین فرقی میان نمازهای واجبه و سنتی نبوده باشد بلی ظاهر این است که کراهت نسبت بنماز میت ثابت نبوده باشد دوم مزابل است یعنی مواضعی که مهیا شده بجهت غایط و بول حکم بکراهت مثل سایر مشهور است و قول بحرمت ظاهر میشود از ابو الصلاح و مخفی نماند که چنانچه مکروه هست نماز در بیت غایط مکروه هست نماز کردن در جائی که بیشتر رو بروی بیت غایط بوده باشد و کلام شیخ شهید در ذکری نقل فرموده از ابی الصلاح دلالت میکند بر حرمت پس احتیاط در صورت امکان ترک آن است مبادا داخل هر بود سیم مبارک الابل است یعنی مواضعی که شتران آرام و قرار میگیرند از برای آنکه دو دفعه دوم بجوند بعد از آنکه آب در دفعه اول خورده باشد و کلام ابی الصلاح در اینجا نیز مقتضی حرمت است چهارم مسکن مورچه است پنجم مواضعی که مهیا شده است بجهت جریان آب اگرچه آب بالفعل در آن جاری نباشد ششم زمین شوره زار است و لکن در زمین شوره زار اگر زمین هموار بوده باشد که پیشانی در آن قرار بگیرد میتوان گفت که کراهت نداشته باشد هفتم زمینی است که در آن برف بوده باشد یعنی نماز کردن بر روی برف نه هرگاه برف از شدت برودت هوا یخ کرده باشد بحدی که مطلقا منافی با استقرار نداشته باشد فرشی بر روی برف بیندازد نماز بر روی آن فرش نباید کراهت داشته باشد هشتم میان قبور است بدانکه احتمالات در این مقام متعدد است اول آنست که مصلی ایستاده بنماز نماید در موضعی که قبر در جوانب او بوده باشد دوم آنست که قبر در سر جا بنا او بوده باشد سیم آنست که قبر یا زیادتر در جانب یمین او و یک قبر یا زیادتر در جانب یسار او بوده باشد یا عکس چهارم مثل این است در پیش و عقب در جمیع این صور صادق است که نماز ما بین قبور است مکروه خواهد بود پنجم آنست که یک قبر در جانب یمین او بوده و قبر دیگر در جانب یسار یا یک قبر در جانب پیش و قبر دیگر در عقب او بوده بسیار او یا در یمین او و در هیچیک از این صور صادق نیست که نماز ما بین قبور شده پس بنا بر این حکم بکراهت مشکل است لکن ممکن است که تفصیل اراده شود باین نحو یا در موضعی است که مقرر شده بجهت قبرستان چون بکر و ماد فست که نماز در مقبره یا در قبرستان شده اهتمام باینه اگر اول است باز حکم بکراهت است بخلاف ثانی و همچنین است هرگاه نماز بر روی قبر واحد یا متعدد شود مثل آنکه در روی قبر بایستد و محل سجده او هم قبر بوده باشد یا نه در این صورت باز همان تفصیل ممکن است تنقیح مقام محتاج بنقل کلام در دو مطلب مطلب اول نسبت حکم بکراهت نماز بین المقابر در صورتی است که بعد میان مصلی و میان مقابر بقدر ده ذرع نبوده باشد پس هرگاه فرض شود که بعد میان مصلی و مقابر بقدر ده

ذرع بوده باشد

در عدم کراهت نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلام
در بیان کراهت نماز در مقابل آتش
مسکر
بلباس
در بیان معنی بیع و کنایس

ذرع بوده باشد در جمیع جوانب یعنی ده ذرع در جانب یمین و ده ذرع در جانب یسار و همچنین در پیش و عقب در این صورت کراهت منتفی است و همچنین است هرگاه بعد میان مصلی و مقابر نبوده باشد لکن حایلی میان مصلی و مقابر بوده باشد در این صورت باز کراهتی نخواهد بود لکن بشرط آنکه ارتفاع حایل در جمیع جوانب بقدر قامت مصلی بوده باشد و اما هرگاه ارتفاع آن کمتر از این مقدار بوده باشد از بسیاری از فقها ظاهر میشود انتفای کراهت در این صورت باز خالی از اشکال نیست و اما مثل انداختن فرش بر روی قبر یا انداختن مثل عبا و غیر آن بعد از آن ظاهر این است این قدر کفایت نکند در رفع کراهت بنا بر این حکم بعدم کراهت نماز در رواق در اماکن متبرکه بجهت آنکه فرش بر روی قبرها انداخته شده مشکل است بلکه ممکن نیست مطلب ثانی آنست که جماعتی از فقها مثل شیخ مفید و شیخ طوسی اعلی الله تعالی مقامهما تصریح فرموده اند بکراهت ایستادن بنماز بسوی قبر امام علیه السلام یعنی قبر معصوم را پیش رو قرار دهد نماز بعمل آورد مکروه است و این باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلام مستحب است بلکه میتوان گفت نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلام افضل از نماز در مساجد است چنانچه حقیر این را بتفصیل تمام در مطالع الانوار بیان نموده ام نهم از مواضع مذکوره مواضعی است که مهیا شده باشد بجهت آتش افروختن اعم از آنکه از معابد اهل ضلال بوده باشد یا نه و مقتضای کلام ابی الصلاح حرمت است و مشهور ما بین فقها کراهت است چنانچه مکروه است نماز در بیوت نیران مکروه است ایستادن بنماز در مکانی که پیش روی مصلی آتشی بوده باشد خواه مشتعل بوده باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابت است اگرچه چراغی هم او بوده باشد یا آتشی بر روی منقلی بوده باشد که مقابل این شخص بوده باشد اگرچه شعله نداشته باشد و همچنین حکم بکراهت ثابت است اگرچه در مقابل این شخص قندیلی آویخته باشند که در آن فتیله روشن کرده باشند و مقتضای اطلاق کلمات اصحاب ثبوت کراهت است خواه مصلی از اولاد عبده اوثان بوده باشد یا نه بلی در توقیع رفیع مروی از کمال الدین و احتجاج از امام زمان جناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه نقل فرموده اند مابین آنکه از اولاد عبده اصنام و نیران بوده باشد یا نه و حکم بعدم جواز تا که محمول بر کراهت است مخصوص فرموده اند بحق اول بنا بر این ممکن است که حکم کرده شود بانتفای کراهت در حق بنی هاشم دهم خانه ایست که در آن شراب یا مسکر دیگر بوده باشد اعم از آنکه این خانه مهیا شده باشد بجهت این یا نه معلوم است حکم بکراهت در صورتی است که شراب تعدی بلباس مصلی یا بدن او ننماید و اما در صورت تعدیه ظاهر است که جای نیست مگر بعد از ازاله و تطهیر یازدهم جواد طرق است یعنی راههای وسیع بلکه مطلق راهها خواه در زمین مرده مارده بوده باشد یا نه بنا باشد حکم بکراهت در صورتی است که مزاحم ماره نبوده باشد و اما در صورت مزاحمت پس جای نیست بلکه نماز باطل است دوازدهم خانهای مجوس است که گبران بوده باشد و دور نیست که خانهای یهود و نصاری نیز چنین بوده باشد اگرچه احادیث در باب یهود و نصاری مختلف است ظاهر این است وجه آن تنبیه بر اختلاف مراتب خصوصیت بوده باشد باینمعنی که کراهت نماز در خانهای مجوس شدید تر بوده باشد در خانهای یهود و نصاری سیزدهم بیع و کنایس است بیع بباء موحده مکسوره و یاء مثناة تحتانیه مفتوحه جمع بیعه است بکسر باء و سکون یاء و کنایس جمع کنیسه است اختلاف کرده اند علما در معنی این دو لفظ از بعضی ظاهر میشود که بیعه معبد نصاری است و کنیسه معبد یهود است و ظاهر از صاحب قاموس آنست که بیعه معبد نصاری است و کنیسه مشترک است ما بین یهود و نصاری و ظاهر از صاحب صحاح آنست که هر دو مشترکست

مابین هر دو فرقه و بعضی تعبیر نموده‌اند باشتراک هر دو در هر دو و تفصیل داده‌اند که بیعه معبد صغیر یهود و نصاری است
بمنزله مسجد محله نسبت بمسلمین و کنیسه معبد کبیر این دو فرقه است بمنزله مسجد جامع در حق مسلمین تعبیر از عرف
معنی لفظین علما اختلاف کرده‌اند در کراهت نماز در بیع و کنایس و عدم آن جماعتی از فقها قائل شده‌اند بعدم کراهت
و جمع کثیری از قدمای اصحاب قائل شده‌اند بکراهت ظاهر قول ثانی است پس نماز در آنها مکروه است و کلامی که
هست در این مقام این است که آیا دخول در آنها و نماز در آنها موقوف است بر استیذان از اهل آنها یا نه ظاهر
این است که توقف نداشته باشد چهاردهم مذابح حیوانات است یعنی مواضعی که مهیا شده است بجهة ذبح نمودن
حیوانات ظاهر میشود از ابی الصلاح که نماز را در مذابح حیوانات حرام میداند پس اجتناب احوط خواهد بود
پانزدهم مکانی است که در آنجا صورتی بوده باشد بدانکه کلمات علما در اینمقام مختلفست ظاهر از کلام ابی الصلاح
اینستکه ایستادن کردن بنماز در طاقی که در آن صورت نقش شده باشد حرام است و ظاهر کلام آن مرحوم حرمت است
خواه پیش روی مصلی بوده باشد یا نه و آنچه ظاهر میشود از بسیاری از فقها کراهت است در صورتی که پیش روی
مصلی بوده باشد خواه نقش در دیوار یا طاق بوده باشد یا نه مثل آنکه پیش روی مصلی پشتی بوده باشد که صورت
در روی آن نقش شده باشد و اما هرگاه صورت در جانب یمین مصلی یا یسار او یا پشت سر او واقع شود ظاهر این
است نماز در چنین صورت مکروه نبوده باشد و هم چنین هرگاه پیش رو بوده باشد در حین نماز پرده یا
چیز دیگر بر روی آن صورت بیندازد که مستور شود بلی ظاهر این است که کراهت منداشتر باشد و در صورتی که
هرگاه ستر آن ممکن نبوده باشد و تبدیل آن بمکان دیگر نیز ممکن نبوده باشد در این صورت هرگاه داس آن صورت
را قطع نماید ظاهر این است همین قدر کفایت بکند در رفع کراهت مخفی نماند چنانچه مکروه است نماز در وقتی
که پیش روی مصلی صورتی بوده باشد همچنین مکروه هست نماز بر فرشی که در آن صورت نقش شده باشد در وقتی
که در حالی از احوال نماز چشم مصلی بر آن صورت واقع شود و اما هرگاه جای نماز بر روی آن فرش بیندازند
بنحوی که آن صورت مستور شود کراهتی در این صورت نخواهد بود و هم چنین هرگاه چشم آن صورت را حک نماید یا سر او را
قطع نماید یا بصورت نیز کراهت منتفی میشود اگرچه متمکن از تبدیل مکان بمکان دیگر یا متمکن از ستر آن صورت بوده باشد
شانزدهم اندرون خانه کعبه و پشت بام آنست که ایستادن بنماز فریضه در هر دو مکروه است چنانچه در مبحث قبله بیان شد
هفدهم مرابط خیل و بغال است یعنی جایی که اسب و قاطر را می‌بندند از برای علف خوردن و آرام گرفتن و ظاهر از کلام
ابی الصلاح عدم جواز ایستادن بنماز است در آنها و هم چنین در مرابض غنم و مرابط بقر یعنی جائی که خوابگاه گوسفند است
و جائی که گاو را می‌بندند پس اجتناب از همه اینها بهتر خواهد بود اگرچه از حدیث صحیح ظاهر میشود عدم کراهت نماز
در مرابض غنم هجدهم مکانی که در آنجا مصحفی مفتوح بوده باشد یعنی مکروه است نماز کردن در چنین مکانی که
پیش روی مصلی مصحفی مفتوح بوده باشد تا آنکه آن مصحف را هم بگذارد در این وقت کراهت منتفی میشود بدانکه
اگرچه حال متبادر از لفظ مصحف قرآن است لکن در اصل اعم از قرآن است چنانچه ایمائی دارد در این مطلب
آیه شریفه ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی و در حدیثی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت
شده که فرمود مصحف فاطمه علیها السلام در نزد ما است مثل قرآن سه مرتبه الحدیث مجملا اگرچه ظاهر از لفظ مصحف

کراهت نو

کراهت نماز در مذابح حیوانات

کراهت نماز در صورتیکه پیش روی مصلی نقش صورتی بوده باشد

در کراهت نماز در وقتی که پیش روی مصلی مصحف مفتوح بوده باشد

قرآنست

قرآنست لکن ظاهر این است که مراد در اینمقام اعم از آن بوده باشد پس کراهت باز ثابت است خواه پیش روی این شخص
قرآنی مفتوح بوده باشد یا کتابی مفتوح بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بکراهت ثابت بوده باشد اگرچه کاغذ مکتوبی
پیش روی مصلی بوده باشد و این کراهت منتفی میشود بر هم گذاشتن آن یا گذاشتن آن را در موضع دیگر که پیش روی
مصلی نبوده باشد مخفی نماند حکم بکراهت ظاهر این است که ثابت بوده خواه این شخص قاری بوده باشد یا نه بعضی
از فقها تخصیص داده‌اند بقاری لکن این مدفوع است بلکه باطلاق نص حکم ثابت است اگرچه در شب تار بوده باشد
بلکه چنین است اگرچه مصلی کور بوده باشد نوزدهم مکانی است هرگاه مصلی در آن بایستد پیش روی او دیواری بوده باشد
در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه و دور نیست که اختصاص رطوبت به بیت الخلا اشتر باشد بلکه
نماز کردن مکروه بوده باشد در مکانی که پیش روی مصلی دیواری بوده باشد که در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد
از بالوعه خواه چاه بیت الخلا بوده باشد یا غیر آن بیستم مکانی است که اگر مصلی در آن بایستد پیش روی او آهنی بوده خواه
از جمله اسلحه بوده باشد مثل شمشیر و کارد و تفنگ یا غیر سلاح بوده باشد مثل خراهن بیست و یکم مانند کردن در سلک
بوده باشد مگر آنکه کلب صید بوده باشد که این قسم از سلک مستثنی شده است در حدیث بیست و دوم مکانی است که سمت
قبله آن انسانی بوده باشد بمعنی که اگر کسی در آن مکان بایستد مواجه او انسانی بوده باشد خواه زن بوده
باشد یا مرد بیست و سیم مکانی است که سمت قبله آن دری مفتوح باشد بعبارة اخری مکروه هست نماز بجانب بابی که مفتوح
بوده باشد تا حال بیستد این از اخبار بنظر نرسیده ایم محقق مرحوم این را نسبت بابی الصلاح داده است و قد عرفت [illegible] استحسن کرده
او از اعیان فقها است متابعت او در این باب عزدن عیبی ندارد و بانجر فرموده‌اند اگرچه صحیح است لکن این مطلب را در
کتاب ابی الصلاح که مسمی بکافی است ندیده‌ایم بدانکه مناسب این است که ختم این بحث شود ببیان دو مطلب اول آنست
ثقة الاسلام حدیث صحیحی در کتاب کافی ذکر فرموده که آن حدیث مشتمل است بر کراهت نماز در سه موضع که بیداء است و ذات
الصلاصل و ضجنان و آن سه موضع ما بین مدینه مشرفه و مکه معظمه است اما بیداء این موضعی است کسی که از مدینه
بمکه میرود بعد از مرور بمیل اول که منسوب بنبی صلی الله علیه و آله است یعنی بعد از آنکه از مسجد شجره که در دست چپ واقع است گذشت
داخل در بیدا میشود و این موضعی است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در این موضع رفع صوت بتلبیه میفرمودند
و آخر حد بیدا نسبت بکسیکه از مکه میرود ذات جیش است که انشاء الله تعالی لشکر سفیانی در آنجا هلاک شده بزمین
فرو میروند اما ضجنان پس آن کوهی است نزدیک مکه معظمه و اما ذات الصلاصل پس آن میان آن دو موضع واقع است
مطلب ثانی در بیان ستره است بدانکه مستحب است در حق هر مصلی خواه مرد بوده باشد یا زن خواه نماز بجماعت بوده
باشد یا فرادی فرض بوده باشد یا نافله ستره پیش روی خود قرار دهد در صورتیکه احتمال مرور کننده در آنجا
قائم بوده باشد خواه مرور کننده انسان بوده باشد یا حیوان صغیر بوده باشد یا کبیر پس هرگاه قائم بوده باشد چیزی پیش
روی او مرور نخواهد بود ظاهر این است در این صورت استحباب ثابت بوده باشد نص صحیح صریح است متفق نقل کلام است
ستره مبحث اول در بیان چیزی است که بآن ستره محقق میشود دوم در کیفیت آنست سیم در فائده آن اما
اول پس ممکن است ظاهر این است که محقق میشود ستره بهرچه گذارده شود پیش روی مصلی خواه پشتی بوده باشد
یا جامه یا کتاب یا سنگ یا عصا یا تسبیح بوده باشد یا غیر آن بلکه محقق میشود بنزدیک ساختن محل سجده را

بعلاوه آن که از مسجد شجره که محل احرام است گذشت بفاصله اندکی یا اعلا هر سه اول حد آن از جانب مدینه که بمکه میرود

در بیان ستره است

بدیواری یا ستونی و همچنین اگر خط کشیدن پیش روی نیز متحقق میشود و اما کیفیت آن پس در غیر عصا و خط ظاهر است و
اما مثل عصا و نیزه ظاهر این است که منحصر نبوده باشد بنصب کردن نیزه و عصا در زمین بلکه چنانچه بنصب بردن حاصل
میشود بانداختن در روی زمین لکن بطریق عرض نه بطریق طول و هم چنین است حال در خط یعنی خط را عرضا بکشد
نه با ستقامت قبله و از بعضی از عامه نقل شده خط مدور بکشد باین نحو که محیط بمحل سجود بوده باشد یا طولا باستقامت قبله
یا عرضا بشکل هلال بکشد اما فائده ستره پس میگوئیم فائده آن دفع مرجوحیت نماز است در صورت تحقق مرور
و تعلق نهی است بمرور عابر العقول از مرور و توضیح این اجمال آن است که هرگاه کسی در موضعی اتیان بنماز نماید پس کسی
مثلا از پیش روی آن شخص عبور نماید اگر این شخص بنحوی که مذکور شد ستره قرار داده باشد این عبور سلب صفت
مرجوحیت نماز او نمیشود و لا نماز او مرجوح خواهد بود و اگر عبور کننده از ذوی العقول و مکلف بوده باشد
و ضع ستره موجب این میشود که نهی از عبور او متعلق میگردد پس اجتناب از عبور خواهد نمود و اگر فرضا اجتناب ننماید
این شخص عابر مباشر مرجوح خواهد بود در صورت تحقق ستره و موجب مرجوحیت نماز مصلی نخواهد بود بخلاف
اینکه هرگاه وضع ستره ننموده باشد در این صورت نهی از مرور در حق آن شخص مار نخواهد بود پس آن مرجوح نخواهد
بود و نماز متصف بصفت مرجوحیت خواهد بود بدانکه مستحب است که مصلی نزدیک بستره بایستد و بعضی از فقها
تحدید نموده اند بقدر جای پاگذاشتن گوسفند و مرحوم شهید در ذکری فرموده اند که ستره امام مغنی میکرد اندن
ستره ماموم است استدلال فرموده اند برآن بدو دلیل اول آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله امر نفرموده
ماموم را بستره دوم آنستکه ظاهر آنست که نماز ماموم ستره است در حق ماموم دیگر اول شهادت بر نفی آن
و من الذی احاط علما بذلک و ثانی مرجوح تسلیم دعوی دوم و لهذا جایز نیست و بعلاوه نصرمرو ادره در مسئله
مطلق است شامل مردم نیز هست فصل هشتم در بیان چیزی است که سجده بر آن صحیح است و در این چند بحث است
بحث اول جایز نیست سجده مگر بر زمین یا چیزی که از زمین روییده باشد بشرط آنکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد پس
سجده بر پشم و استخوان و کرشت و جلود و نزوش و جوهره و صدف و مروارید و طلا و نقره و عقیق و فیروزج و
فولاد و مس و مانند اینها جایز نخواهد بود و تنافی نیست در عدم جواز سجده بر غیر ارض با بین اینکه جمیع ارض
نبوده باشد با آنکه اصل ارض بوده باشد لکن باستحاله خارج از ارضیت شده باشد مثل جمله از چیزها که
مذکور شد پس سجده بجهه لازم است که بر ارض بوده باشد یا بر نباتات ارض بتفصیلی که مذکور خواهد شد لکن اجزای
ارض که هست بجهت اقتران ببعضی خصوصیات مختلف میشود در رجحان و مرجوحیت مثل تربت جناب سید الشهدا
صلوات الله و سلامه علیه که سجده بر آن ترجیح دارد بر جمیع قطعات ارض عالم بدانکه اجزای زمین مختلف است در
خروج از وصف ارضیت و عدم خروج آن بعضی مقطوع به است که خارج از ارض شده مثل طلا و نقره و امثال اینها
پس تشکیکی در عدم جواز در این نیست بجهت آنکه مسلم است که مقصود سجده بر قطعه و جزوی از ارض است خواه متصل که
ارض بوده باشد یا منفصل و بعضی محل تشکیک است مثل آجر و کوزه و نشاط جزای اینها ظاهر عدم خروج آن
از ارضیت است پس سجده بر اینها جایز خواهد بود بلکه ظاهر از کلمات جماعت از فقها آنستکه سجود بر خزف محل تامل
نبوده باشد و هم چنین است سجده بر حجارت نیز محل خلاف نیست بعلاوه جواز سجود بر خزف که عبارت از سفال
است

همچنین حاصل

ستر امام کفایت میکند در حق ماموم نیز

در بیان ما یصح السجود علیه است

سجود بر امثال این نیست و بعضی تشکیکی نمودند در عدم خروج مثل علامه و تشکیک در جواز سجده

دیزه نبوده

دیزه بوده باشد مدلول علیه است بجمله از احادیث معتبره و اما سجود بر گچ پس این محل خلاف است ظاهر این است که جایز
بوده باشد و جماعتی از فضلا در مطالع الانوار مذکور است لکن اجتناب در صورت تمکن از سجده بر غیر آن اولی است و وفق بطریق احتیاط
است بحث دوم در سجود بر نباتات است بدانکه ظاهر این است که سجده بر هر نباتی جایز بوده باشد مگر نباتی که ماکول یا
ملبوس بوده باشد که سجده بر این جایز نیست و این در صورتی که در جمیع بلاد ماکول بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه فرض شود
چیزی در بلدی ماکول هست و در بلده دیگر ماکول نیست یا حکم هر بلدی تابع حال آن بلد خواهد بود پس حکم میشود در بلدی که
ماکول هست بعدم جواز سجود بر آن در حق اهل آن بلد بجواز سجود بر آن در حق اهل بلد دیگر یا خیر بلکه همین که ماکول در بلدی
شد حکم میشود بعدم جواز سجود بر آن اگرچه بالاضافه با هل بلد دیگر بوده باشد که آن در آن بلد ماکول نبوده باشد ظاهر ثانی
است و اما هرگاه فرض شود نباتی دو حالت داشته باشد در یکی از دو حالت ماکول بوده باشد بخلاف حالت دیگر
پس تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود نباتات بر چهار قسم است اول آنستکه ماکول است بدایة و نهایة مثل
بسیاری از اقسام بقولات دوم مقابل آنست که ماکول نیست بدایة و لا نهایة مثل غالب اقسام گیاه و برگ بسیاری
از اشجار و حکم در این دو قسم ظاهر است باین معنی که سجده بر قسم اول نیست در جمیع احوال و در قسم ثانی جایز است
کذلک سیم آنستکه ماکول است بدایة لا نهایة مثل برگ مو و پوست بادام و پوست خربزه و در این قسم ظاهر این استکه حکم
مانعیت تابع آن حالت است پس سجده بر برگ مو در اوائل احوال جایز نخواهد بود بخلاف در اواخر که جایز است و اما
مثل خربزه و بادام و پسته و فندق که پوست اینها ماکول است در اول نمو در اوقات پس سجده بر آنها در اول احوال جایز
نیست و هم چنین است در اواخر لکن مادامیکه متصل باصل است پس بادام مادامی که شکسته نشده میگوئیم سجده بر پوست
آن جایز نیست و هم چنین است پسته و فندق و گردو بعد از آنکه شکسته شده و مغز آن اخراج شده در این وقت سجده
بر مغز اینها اگرچه جایز نیست لکن سجده بر پوستها نهاد در اینجا که منفصل از مغز شده جایز خواهد بود و هم چنین پوست
خربزه و هندوانه مادامی که متصل است باصل خود یا پاره کرده باشد یا نه سجده بر آن جایز نیست و اما بعد از پاره کردن
و جدا کردن ماکول آن را از پوست در این وقت ظاهر این است سجده بر آن پوست جدا شده از اصل جایز بوده باشد
قسم چهارم عکس این است باین معنی که ماکول نیست بدایة لکن ماکول است نهایة و عبارت از چیزی که حالت ماکول بودن
مسبوق است بحالت عدم ماکول بودن مثل خرما و زیتون و به و مانند اینها و این قسم ظاهر این استکه سجده بر آن جایز نیست
در جمیع احوال نظر باینکه صادق است در حق همه در جمیع احوال که ماکول است مخفی نماند آنچه مذکور شد حکم
گندم و جو و شلتوک ظاهر شد باین نحو که سجود بر اینها جایز نیست خواه قبل از دو کردن بوده باشد یا بعد بلکه
سجده بر اینها جایز نیست اگرچه از پوست جدا نموده باشند و اما پوستها پس ظاهر این استکه سجده بر آنها
جایز نیست در حال اتصال باصل و جایز است بعد از انفصال از اصل و قول بجواز سجده بر حنطه و شعیر قبل
از آرد نمودن ضعیف است و آنچه مذکور شد در حکم ماکول بود و اما ملبوس بدانکه بنائی که بالفعل ملبوس نبوده باشد
چنین چیزی وجود ندارد پس مراد از ملبوس که در اخبار استثنا شده آنستکه در آن قوه و استعداد ملبوس بودن
متحقق بوده باشد توضیح مقال مقتضی این است که گفته شود نباتات بعد از اشتراک کل در اینکه در اقسام نباتات
بنائی مبنیا شد که بالفعل ملبوس بوده باشد منقسم میشود به دو قسم یک قسم آنستکه قوه و استعداد ملبوس بودن در آن

از جهة

نباتات بر چهار قسم است

محقق است مثل پنبه و کتان و قسم دیگر آنست که چنین نیست مثل غالب اقسام گیاه تشکیکی در جواز سجود در قسم ثانی نیست
کلامی که هست در قسم اول است با این معنی که هر گاه استعداد ملبوس بودن کفایت میکند در حکم بعدم جواز سجود یا فعلیت
ممتاز اول است پس سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل از غزل بوده باشد یا بعد قبل از بافتن بوده باشد یا بعد
و قول بجواز سجود بر قطن و کتان قبل از غزل ضعیف است و اضعف از این قول بجواز سجود است اگرچه بعد از غزل یا که بعد
از بافتن بوده باشد و این قول شاذ است و هر گاه فرض شود چیزی بافته شده باشد از معتاد الملبس و غیر معتاد الملبس
مثل لیف خرما در این صورت اگر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد الملبس سجده صحیح خواهد بود بخلاف اینکه جبهه
واقع شود بر معتاد الملبس پس در اینصورت صحیح نخواهد بود و از این قبیل است حصیر پس هر گاه قدر مجزی از جبهه واقع
شود بر آن گیاه که حصیر از آن بافته شده صحیح است و اگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان و آن گیاه با هم صحیح نخواهد بود
مبحث سیم در بیان جواز سجود است بر کاغذ بدانکه اگرچه مقتضای بعضی از کلمات سابقه عدم جواز سجود است بر چیزی
که خارج از ارض و نبات بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل خاص ثابت شده استثنا ماخوذ بوده باشد از آنچیزی
که سجده بر آن جایز نباشد یا نه مثل کاغذی که معمول از قطن و کتان بوده باشد بلکه ظاهر این است که سجده بر کاغذ جایز بوده
باشد اگرچه ماخوذ از حریر بوده باشد لکن اجتناب از این با تمکن از غیر مذکور با حتیاط است و قول باختصاص جواز بکاغذی
که ماخوذ بوده باشد از چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بسیار ضعیف است بلی هر گاه کاغذ از چیزی نجس باشد
خالی از این نیست که ما به الکتابة یا چیزی است سجده بر آن جایز است مثل تربت حسینیه علی مشرفها آلاف السلام و التحیة یا از کل دیگر
با این چیزی است که سجده بر آن جایز نیست مثل مرکب و علی التقدیر الاخیر یا کتابت محیط به سطح کاغذ هست بحدی که موضع خالی
از کتابت باقی نمانده که کتابت مانع بود در صحت سجود یا مانده است پس مسئله منصور بچند صورت است اول آنستکه ما
به الکتابة از چیزی است که سجده بر آن جایز است در این صورت مشهور در جواز آن نیست خواه موضعی از کاغذ باقی بوده باشد یا نه
دوم آنستکه ما به الکتابة غیر آنست یعنی چیزی است که سجده بر آن جایز نیست لکن موضعی از کاغذ خالی از کتابت است که وضع جبهه
بر آن کفایت میکند در سجده در این صورت باز جایز است در صورتیکه جبهه واقع شود بر موضع خالی از کتابت سیم مثل ثانی است
لکن کتابت مستوعب سطح کاغذ است با این معنی موضع خالی از کتابت بمقدار مذکور نیست در این صورت ظاهر این است که
سجده صحیح نبوده باشد پس عدم جواز مختص است باین صورت در تتمه دیگر جایز است یا کراهت بلکه ممکن هست که
قول بانتفای کراهت در صورتیکه ما به الکتابة ما یصح السجود علیه بوده باشد و ظاهر این است این کراهت محقق بوده باشد
در حق قاری و مبصر یعنی غیر جایز است من غیر کراهت بنا بر این کراهت در حق غیر قاری ثابت نیست و هم چنین در
حق قاری در وقت ظلمت چنانچه در حق اعمی ثابت نیست اگرچه قادر بر سجده در روز بوده باشد مبحث چهارم
در بیان حکم سجده است با ظهور مخالفت بدانکه هر گاه کسی وضع جبهه نمود بر چیزی باعتقاد آنکه از چیزی است که سجده
بر آن صحیح است بعد از آن فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که سجده بر آن جایز نبوده خواه باعتبار ذات
آن بوده باشد مثل اینکه معلوم شد که از ماسحوذ آن بوده مثلا یا باعتبار وصف آن مثل آنکه مشخص شد که چوب نجس
بوده است یا باعتبار هر دو و هم بحسب ذات و هم بحسب صفت در این صورت خالی از این نیست این ظهور فساد
اعتقاد یا در اثنای سجده است یا بعد از رفع راس از سجده در صورت اخیره سجده واحده است یا در سجدات

در بیان سجده بر کاغذ است

در حکم سجود بر چیزی با اعتقاد آنکه ...

متعدده

متعدده اگر در اثنای سجده بوده باشد یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از آن و علی التقدیرین یا ممکن است با عدم
رفع راس از تدارک باین نحو که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا آن چیز را بیاورد
در زیر جبهه خود قرار دهد یا ممکن نیست اگر ممکن بوده باشد پس در اینمقام چند صور است اول آنستکه عالم شد بحقیقت
حال قبل از اتیان بذکر واجب و ممکن است از رسانیدن جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح است در این صورت ظاهر
این است که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن
با آن وقت اتیان بذکر واجب نماید و هر گاه فرض شود در این صورت این شخص ممکن بوده باشد از رسانیدن چیزی که
سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه با این جایز خواهد بود بنا بر آن این شخص مخیر خواهد بود ما بین رسانیدن جبهه را بان
چیز یا رسانیدن آن را بجبهه مگر اینکه تفصیلی داده شود در اینمقام باین نحو که اگر آن موضعی که سجده بر آن صحیح است
است با آن موضعی که جبهه بر آن واقع شده یا پایین تر است یا بلندتر اگر مساوی بوده باشد در این صورت اولی این است
که پیشانی را بکشد تا برساند بان موضع مساوی که سجده بر آن جایز است مثل اینکه سر را بکنار برد در اول بموضع الذی
مشخص شد که آن موضع نجس بوده در اینوقت پیشانی را بکشد تا برساند بموضع طاهر در رسانیدن چیزی که سجده بر آن
جایز است نظر باینکه خالی نیست از رفع فی الجملة اجتناب از آن اگر لازم نبوده باشد یقینا اولی خواهد بود و همچنین
است اگر موضعی که پیشانی را بسوی آن میکشد اخفض از آن موضع اول بوده باز اگر حکم بتعین کشانیدن پیشانی نکنیم
یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزی را که سجده بر آن صحیح بوده باشد بر پیشانی بهمین جهت که مذکور شد
و اما هر گاه بلندتر از آن موضع اول بوده باشد در این صورت خالی از این نیست که علو یا قائم است یا بطریق
سرا شیبی اگر اول است ظاهر این استکه رسانیدن چیزی را که سجده بر آن صحیح است بجبهه اولی است از کشانیدن
جبهه را بسوی آن موضع مرتفع و این تفصیل نیز در صورت اخفضیت محتمل است و از آنچه مذکور شد مشخص میشود
که اگر پیشانی را در اول دفعه بر مثل تربت دان برنجی مثلا گذارده باشد و بعد از آنکه مشخص شد مهر را حرکت دهد
تا موضع تربت دان قرار بگیرد اولی است از اینکه سر را از آنجا حرکت داده بمهر برساند دوم آنستکه عالم شد بحقیقت
حال بعد از اتیان بذکر واجب در این صورت ظاهر این است که سجده این شخص صحیح بوده باشد چنانچه هر گاه عالم
بحقیقت حال نشده بود مگر بعد از رفع راس از سجود میگفتیم سجده این صحیح است یعنی اتیان بسجده و ذکر واجب در سجده نموده
است پس از این ظاهر میشود طهارت محل سجده مثلا شرط صحت ذکر است در وقتیکه عالم بوده باشد قبل از اتیان بذکر
واجب نه آنکه محل تخییر است در اینصورت اتیان بذکر واجب در آن محل جایز نیست و اما شرطیت مطلقه طهارت
محل سجده مثلا بالاضافة بذکر ثابت نیست تا مثل صورت مفروضه حکم توانیم نمود بفساد ذکر پس واجب باشد تدارک
آن بعد از رسانیدن جبهه را بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بلی در صورت مفروضه ممکن استکه قائل شویم
برجحان جر جبهه تا برساند بچیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد بجهة درک ذکر مستحب هر گاه اتیان ننموده باشد
و اما بجهة تدارک ذکر واجب ظاهر این است که جایز نبوده باشد و از آنچه مذکور شد مشخص شد که اگر عالم شود
بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجده فی اشکال سجده صحیح خواهد بود سیم آنست که عالم شود بحقیقت حال قبل
از اتیان بذکر واجب لکن ممکن نیست از رسانیدن جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح باشد و نه از رسانیدن چیزی که

سجده بران صحیح بوده باشد یا بجبهه یا عدم فعل منافی حکم در این مسئله خالی از اشکال نیست و وجهی نیست که تفصیل داده شود در این
مقام ما بین اینکه این در سجده اخر است یا در غیر آن علی التقدیرین با دفع راس متمکن خواهد بود از تحصیل چیزیکه سجده بران صحیح
باشد با عدم فعل منافی باشد پس مسئله منصوص بخصوص نمی شود اولی انست در سجده اخر است و با دفع راس متمکن از تحصیل
ما یصح السجود علیه نیست در این صورت وجهی نیست که بگوییم سجده ان صحیح بوده باشد لازم است اتیان بذکر سجود نماید در همان
حالت نظر باستصحاب صحت و عدم ظهور شمول مستند بلکه دلالت میکند بر اعتبار ارض یا نبات در چیزیکه جبهه بران
واقع میشود نسبت باین فرض و در محل کلام دوم مثل همین که مفروض شد یعنی این واقع در سجده اخر است
و عالم بحقیقت حال شده بعد از ذکر و در ان حالت متمکن نیست از چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد لکن با دفع راس متمکن
از ان خواهد بود در این صورت نیز ظاهر این است اتیان بذکر همان حالت در حق او متعین بوده باشد با دفع راس قبل
از ذکر و عود بسجود بعد از تحصیل چیزیکه سجده بران جایز بوده باشد در حق این واجب بلکه جایز نبوده باشد نظر بلزوم زیادتی
سجده با عدم ظهور دلیلیکه دلالت کند بر جواز ان سیم انست که در غیر سجده اخر است لکن اگر چه در انحالت متمکن
از تحصیل چیزیکه سجده بران جایز بوده باشد نیست اما بعد از دفع راس متمکن از ان خواهد بود در این صورت نیز مثل
دو صورت مذکوره اتیان بذکر واجب در همان حالت نماید بعد از ان دفع راس نموده بعد از تحصیل ما یصح علیه السجود
اتیان بما بقی از سجود نماید در این سه صورت اگر چه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام در امور دین مقتضی
رعایت احتیاط است باعاده نماز چهارم مثل صورت سیم است لکن میداند که با دفع راس نیز متمکن از تحصیل چیزیکه
سجده بران صحیح بوده باشد نیست با عدم فعل منافی در این صورت نماز باطل خواهد بود در همان حالت سجود قطع عمل
نموده بعد از دفع راس استیناف نماز نماید مخفی نماند آنچه مذکور شد در جمیع این اقسام من اولها الی اخرها در سجده
بر نجس نیز جاریست چنانچه اشاره بان نمودیم پس هرگاه سجده بر نجس نمود پس اطلاع بران یا بعد از دفع راس از
سجود است یا قبل اگر اول است سجود صحیح خواهد بود خواه بعد از نماز بوده باشد یا در اثنای نماز متمکن بوده باشد
از اعاده نماز در وقت یا نه در جمیع صور ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و قول بلزوم اعاده با بقای وقت
ضعیف است لکن رعایت این خالی از احتیاط نیست و اگر ثانی است یعنی علم بحقیقت حال قبل از دفع راس از سجود
است در این صورت یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از اتیان بان اگر بعد از اتیان بذکر واجب بوده باشد
ظاهر این است که سجده صحیح بوده باشد احتیاطا نماید دفع راس نموده نماز را تمام نماید و اگر قبل از اتیان بذکر
واجب بوده باشد اگر در این حالت متمکن بوده باشد از رسانیدن جبهه بچیز پاکی که سجده بران صحیح بوده باشد
یا رسانیدن ان با جبهه چنان نموده بعد از اتیان بذکر اتمام نماز نماید و اگر در انحالت متمکن از ان نبوده باشد
یا با دفع راس متمکن از این خواهد بود با عدم فعل منافی بنا بر علی التقدیرین این یا در سجود اخر است یا در غیر آن تفصیل حکم
نحویست که بیان شد با بن عبارت که در سجود اخر است در همان حالت اتیان بذکر لازم نموده نماز را تمام نماید خواه بعد
از دفع راس متمکن از تحصیل طاهر ما یصح السجود علیه بوده باشد یا نه و اگر در غیر سجود اخر بوده باشد بازچنین نماید
در صورتیکه متمکن بوده باشد بعد از دفع راس از تحصیل ان و اگر متمکن نبوده باشد بعد از دفع راس از تحصیل ان
با عدم فعل منافی در همان حالت نماز را قطع نموده استیناف نماز نماید لکن احتیاط در دین مقتضی اعاده نماز است

در صورت اتمام

در صورت اتمام که مذکور شد بحث پنجم هرگاه مصلی شروع بنماز نمود در حالتیکه متمکن بود از وضع جبهه بچیزیکه سجده
بران صحیح بود و در اثنای نماز عذری بهم رسید که دفع ممکن از او نشد مثل اینکه بر روی دریا نشسته بود یا ده بود
در وسط آن کشتی ... و مشغول نماز شد و در اثنای نماز طفلی امده آن مهر را برداشت و رفت امر این شخص دایر
در میان داست ما بین انکه نماز را قطع نماید تا تحصیل چیزی نماید که سجده بران صحیح بوده باشد یا نماز را بهمان حالت
تمام نماید ظاهر تفصیل است در اینمقام باین نحو که این امر یا در ضیق وقت است یا در سعت وقت اگر در ضیق
وقت است بنحوی که اگر نماز را قطع نماید تا تحصیل نماید چیزی را که سجده بران صحیح بوده باشد ادراک نماز در وقت
نخواهد بود در این صورت ظاهر این است که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه متعین است که اتمام نماز نماید در حین
سجود سجده بر کف یا ثوب بتفصیلیکه بیان خواهد شد نماید و اگر وقت موسع است متعین است که نماز را قطع نماید
بعد از تحصیل چیزیکه سجده بران صحیح است استیناف نماز نماید بحث ششم سابق بیان شد که سجده جایز نیست مگر بر ارض
یا نبات موصوف مخفی نماند از این قاعده استثنا شده چند چیز بعضی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی در وقتی دون وقتی
بعبارت اخری بعضی جواز سجود بران ثابت است در حال اختیار و اضطرار و بعضی مختص است بحالت ضرورت اول
مهر و دلیل چیز است و آن کاغذ است چنانچه سابق بیان شد پس جواز سجود بران در جمیع احوال ثابت است اگر
چه متمکن از ارض و نبات بوده باشد دوم ثوب سیم کف مصلی است لکن این در صورتی است که تمکن از سجود بر ارض
و نبات و کاغذ نبوده باشد در صورتیکه متمکن از سجود بر اینها نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن
لباسی که معمول از قطن و کتان بوده باشد و هم چنین جایز است در این صورت سجده بر خود قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباس
اگر چه جزو ثوب نبوده باشد و اما ثوب معمول از غیر ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگر چه در بعضی زمان بوده
باشد و اما ثوب مصنوع از پشم و حیوان دو وجه است که سجده بران نیز جایز بوده باشد اگر چه در فصل برودت هوا
بوده باشد لکن با تمکن از سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد ظاهر این است که لازم
نبوده باشد که ثوب از خود مصلی بوده اگر چه توهم میشود از بسیاری از عبارات فقها اختصاص لکن ظاهر این
است که اختصاص مراد نبوده باشد مجملا ظاهر این است که سجده بر ثوب مخصوص جایز بوده باشد اگر چه ثوب
از خود نبوده باشد بلکه ملبوس او نیز نبوده باشد بنا بر این چند احتمال در این مقام محتمل است اول انست
ثوب از خود مصلی بوده و ملبوس او نیز بوده باشد دوم انست که ثوب مملوک او بوده لکن ملبوس دیگری بوده
باشد سیم انست که ملبوس او بوده باشد لکن مملوک غیر بوده باشد و نزد او بطریق عاریه یا اجاره بوده باشد چهارم
انست مملوک غیر و ملبوس غیر بوده باشد ظاهر این است که در جمیع صور مذکوره سجده بر ثوب جایز بوده باشد
مشخص است در صورت مملوکیت غیر جواز سجود مخصوص بصورت اذن او است و در جمیع صور سجده بر ثوب مقدم است
بر سجده بر کف و با عدم تمکن از سجده بر ثوب بتفصیلیکه مذکور شد و هم چنین عدم تمکن از سجود بر قطن و کتان
جایز است که سجده بر کف خود نموده باشد ظاهر این است که سجده بر ظهر کف متعین است پس سجده بر بطن کف
جایز نخواهد بود بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین گذارد و بر ظهر آن سجده نماید و مخیر است ما بین سجده
بر کف دست راست یا دست چپ هر یک را که خواسته باشد اختیار نماید و در صورت ستر ... کف

مستور بوده باشد بقطن وکتان سجده بران ساتر نماید بلکه احتیاط این است که آن ساتر بوده بعد از آن سجده بران ساتر
نماید بر کف و اما هرگاه آن ساتر از غیر قطن وکتان بوده باشد مثل دستکش از پوست یا ابریشم در اینصورت حکم بجواز
سجده بر روی آن ساتر مشکل است با تمکن از سجود بر قطن یا کتان یا ثوب منسوج از انها بلکه جایز نیست و ظاهر این است
همینکه متمکن از سجود بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب بدل با عدم تمکن از ثوب سجده بر کف میتوان نمود خواه مانع از سجود
بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا برودت آن و حکم مختص بحالت حرارت نیست چنانچه توهم میشود از بسیاری از
عبارات مخفی نماند مناط در جواز سجود بر ثوب یا کف عدم تمکن است از سجود بر ارض مثلا در جمیع وقت نماز یا نه بلکه
همینکه در اول زوال متمکن از وضع جبهه بر ارض نیست همان وقت میتواند سجده بر ثوب نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که در
اخر وقت متمکن از وضع جبهه بر ارض خواهد شد ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط در اول است و هم چنین است حال
در تبدیل مکان با یمعنی که فرض میکنیم در مسجد متمکن از سجود بر ارض نیست بجهة حرارت هوا لکن در سرداب متمکن
خواهد شد با وجود این میتواند سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید اگرچه
ظاهر از ظواهر نصوص اول است لکن البته احتیاط در ثانی است حاصل آنچه در اینمقام باید دانسته شود این است که اگر
متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر مأکول و ملبوس بوده باشد یا کاغذ سجده بر غیر اینها جایز نیست و در صورت
تمکن از همه پس در نوع مخیر است ما بین هر یک که خواسته باشد اگرچه بعضی افضل از دیگری بوده باشد و هرگاه متمکن
از هیچیک از این انواع ثلثه نبوده باشد در اینصورت جایز است سجده بر قطن وکتان یا ثوب منسوج از اینها نموده
باشد و در صورت عدم تمکن از اینها جایز است سجده بر معدنیات مانند مثل آهن و قیر و زاج و امثال اینها و در
صورت عدم تمکن از اینها نیز جایز است سجده نماید بر چیزی که نه از ارض بوده و نه نبات و نه متحصل از اینها مثل ابریشم
و ثوب معمول از آن و برف و امثال اینها و در صورتیکه متمکن از هیچیک نبوده باشد آنوقت جایز است سجده
بر ظهر کف نماید پس جواز سجود بر پشت کف بعد از عجز از جمیع خواهد بود **بحث هفتم** واجب است محل سجده بنوعی بوده
باشد که جبهه بر آن قرار گیرد پس سجده بر پشتۀ ریگ و پنبه و وحل یعنی گل رقیق و امثال اینها که جبهه بر آن مستقر
نمیشود جایز نیست و اما هرگاه مضطر بوده باشد در چنین محلی اتیان بنماز نماید لازم است ترک سجده نماید و اکتفا
نماید باشاره بسر بدل سجده ظاهر این است که اتیان باین ایما در حال ایستاده جایز بوده باشد پس جایز نیست که بنشیند
بجهة ایما و آنچه مذکور شد منحصر میشود که عدول از سجود بایما در صورتی است که در وقت کل بحدی بوده باشد که جبهه قرار
نگیرد و اما هرگاه باین حد نبوده باشد مثل زمینی که از باران تر شده باشد لکن نه باین حد در اینصورت نماز در اینجا جایز
خواهد بود و سجده را بطریق معهود میباید بعمل آورد **بحث هشتم** مخفی نماند اعتبار ارض یا نبات از ارض که مأکول و ملبوس
نبوده باشد در محل جبهه است نه محال سایر اعضای دیگر توضیح این اجمال آنست چیزیکه لازم است در حال سجده هفت
عضو بر زمین قرار گیرد و آنها جبهه و دو کف و دو زانو و سرهای دو انگشت بزرگ دو پا است چنانچه تفصیل
در مباحث سجود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی مراد در اینمقام آنست آنچه مذکور شد که میباید سجده بر ارض
یا نبات از ارض بوده باشد این مختص بمحل جبهه است اما سایر اعضائی که مذکور شد چنین نیست بلکه اینها اگر در
حال اختیار بوده باشد بهر چه واقع شود اگرچه بر روی فرش حریر و نحو اینها بوده باشد جایز خواهد بود اگرچه نجس

در بیان آن نوع و مرقاد کرده‌اند
جبهه در تبدیل مکان

و دیگر محل سجده علیه از اعضای سبعه دیگر
سجده علیه واجب نیست

هم بوده باشد

هم بوده باشد لکن مشروط باینکه رطوبتی نداشته باشد که تعدی نماید ببدن یا بلباس مصلی محصلا عدم وجوب گذاشتن شش
عضو مذکور در حال سجود بر ارض و نبات از ارض محل تامل نیست کلامیکه هست در استحباب است که آیا رعایت آنچه
واجب بود بالاضافه بجبهه مستحب هست بالاضافه باعضای ستۀ باقیه یا نه ظاهر جماعتی از اعاظم فقهاء اعلی الله مقامهم اول
است پس مستحب خواهد بود که دو دست و دو زانو و سرهای دو انگشت دو پا را در حال سجود واقع سازد بر چیزیکه سجده
بر آن صحیح بوده باشد و کلمات این بزرگواران اگرچه مطلق است لکن ظاهر این است که باید مراد ایشان مرد بوده باشد
چه در حق زن کشف دو زانو در جمیع احوال نماز جایز نیست بلکه ستر آنها لازم است و این منافی حکم باستحباب وضع
آنها است بر ما یصح السجود علیه مختار این حقیر اینستکه استحباب رعایت این نسبت بکف ثابت است پس مستحب این است که
کفها را در حال سجود بگذارد بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد اما نسبت بدو زانو و انگشتها ثابت نیست
بلکه نسبت باین دو مورد بعضی نصوص رعایت آن مخالف احتیاط است **بحث نهم** در بیان اعتبار طهارت محل جبهه
است بدانکه لازم است محلی که جبهه بر آن واقع میشود پاک بوده باشد پس هرگاه نجس بوده باشد سجده بر آن جایز
نیست اگرچه نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در حال نماز مثل خونیکه کمتر از درهم بغلی بوده باشد محصلا اعتبار
طهارت محل جبهه در سجود محل تشکیک نیست و کلامیکه هست در این است که آیا معتبر طهارت محل کل جبهه است یا نه
بلکه کفایت میکند در صحت سجود و صلوة طهارت محل مقدار معتبر از جبهه ظاهر دوم است بیان این اجمال آنست آنچه
که واجب هست اینستکه جبهه را بگذارد بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد بحدیکه صادق باشد که جبهه را بر آن
چیز گذارده است بعضی تحدید کرده اند که بقدر درهم از جبهه لابد منه است ظاهر این است که چنین نبوده باشد بلکه صدق آن
در اقل از آن نیز متحقق است بنا بر این هرگاه فرض شود محلیکه جبهه بر آن واقع میشود نجس بوده باشد مگر محل قدری از جبهه که
بر وضع آن قدر صادق است که جبهه را بر ارض مثلا گذارده سجده صحیح خواهد بود پس نجاست ما عدای این مقدار مضر بصحت
نماز نیست پس معتبر در صحت نماز طهارت محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط آنکه نجاست علاوه بر این
قدر تعدی بمصلی نکند مگر در صورتیکه نجاست علاوه بر آن قدر نجاستی بوده باشد که بعد از تعدیه معفو عنها
بوده در نماز مثل اینکه خونی بوده باشد که کمتر از درهم در این صورت ظاهر این است که مضر نبوده باشد تنقیح
مقام مقتضی این است که گفته شود در اینمقام چند صورت است اول آنستکه محل کل جبهه طاهر بوده باشد اشکالی
در صحت در این حالت نیست بلکه این اکمل صور مسئله است ثانی آنستکه محل کل جبهه نجس بوده باشد شبهه
در بطلان نماز در این حالت نیست خواه نجاست متعدیه بوده باشد یا نه در صورت تعدیه معفو عنها بوده باشد
یا نه ثالث آنستکه محل قدر معتبر از جبهه طاهر بوده باشد لکن علاوه بر آن قدر نجس است در اینصورت اگر آن نجاست
تعدی بمصلی نکند نماز صحیح است و هم چنین نماز صحیح است که تعدی بکند لکن بعد از تعدی نجاستی بوده باشد که
معفو عنها بوده باشد در نماز و اما هرگاه متنجس بنجاستی بوده باشد که تعدی نماید و معفو عنها نبوده باشد
شکی نیست که نماز باطل است و اما غیر جبهه از اعضای ستۀ مذکوره پس طهارت محال آنها معتبر نیست بلکه معتبر خلو محال
آنها است از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس هرگاه محال آنها کلا یا بعضا نجس بوده باشد لکن تعدی بمصلی نکند
نه ببدن او و نه بلباس او نماز صحیح خواهد بود و هم چنین است حال در صورتیکه تعدی بکند لکن بعد از تعدیه معفو عنها

در بیان لزوم طهارت
محل جبهه از نجاسات

نجاستی غیر متعدیه بوده
باشد بلکه اگر
چه ...

طهارت محل قدر معتبر در جبهه
کفایت میکند در صحت نماز

بوده باشد در نماز و اما هرگاه متنجس بوده باشد بنجاست معفوّ عنها غیر معفوّ عنها در این صورت نماز باطل خواهد بود بجهت رسیدن نجاست
غیر معفوّ عنها بمصلی **بحث دهم** در بیان ترجیح انواع چیزهائی است که در حال اختیار سجده بر آنها جایز نیست بلکه در صورتیکه
ضرورت داعی شود بر سجده بر یکی از آنها مثل آنکه هرگاه کسی متمکن از سجده بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد نبوده باشد و متمکن
بوده باشد از سجده بر ثوب متنجس اختیار کدام یک نماید میگوئیم این مقصود بچند صورت میشود اول آنست که امر مردد بوده باشد
مابین سجود بر ثوب طاهر و ثوب متنجس و در اینصورت سجده بر ثوب طاهر متعین است بی اشکال هرگاه هر دو از یک صنف
بوده باشد مثل اینکه هر دو از قطن بوده باشد یا هر دو از ابریشم بوده باشد و هرگاه مختلف در صنف بوده باشند
مثل اینکه احدهما از قطن بوده باشد و دیگری از ابریشم لکن متنجس لباس ابریشمی بوده باشد در اینصورت نیز سجده بر لباس قطن
متعین است و اما هرگاه لباس متنجس قطن بوده باشد و طاهر لباس ابریشم در اینصورت نیز ظاهر این است که سجده بر لباس ابریشم
متعین بوده باشد پس لازم است که سجده بر لباس ابریشم نماید دوم آنست که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه
و طاهر ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض متنجس و ثوب طاهر در اینصورت نیز ظاهر این است که سجده بر ثوب طاهر متعین
بوده باشد پس سجده بر ارض متنجس در چنین صورت جایز نخواهد بود و همچنین است سجده بر نبات متنجس یا کاغذ
متنجس و ثوب طاهر اگرچه از ابریشم بوده باشد سیم آنست که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه مثل
سجود بر ارض متنجس و متنجس ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ثوب متنجس در اینصورت ظاهر این است که سجود بر متنجس ما یصح
السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر متنجس ما لا یصح السجود علیه جایز نبوده باشد نظر باینکه مانعیت در اینجا از دو راه
است یکی باعتبار ذات آن چیز و دیگری باعتبار وصف که عبارت از نجاست بوده باشد و مانعیت در اول منحصر است
باعتبار وصف چهارم آنست که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر متنجس ما لا یصح السجود علیه مثل ثوب متنجس و سجود بر
عین نجاست در این صورت اگرچه مانعیت در هر دو طرف باعتبار ذات و وصف است لکن ظاهر این است که سجود
بر متنجس ما لا یصح السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر عین نجاست جایز نبوده باشد و از اینجا مشخص میشود در صورتیکه
امر مردد شود مابین سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه و سجود بر عین نجس البته سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه متعین
است بخلاف در صورتیکه امر مردد بوده باشد مابین سجود بر متنجس و عین نجاست سجود بر متنجس متعین است خواه متنجس
مما یصح السجود علیه بوده باشد یا مما لا یصح السجود علیه و در هر دو صورت سجود بر عین نجاست جایز نیست و از جمیع آنچه گذشت
مشخص میشود که با وجود تمکن از سجود بر متنجس عدول از سجود بایما جایز نیست پس قول بعدول از سجود بایما در مثل
این صورت ضعیف خواهد بود بلی هرگاه فرض شود که متمکن از سجود نبوده باشد مگر بر نجس العین در این
صورت ظاهر این است که ایما بدل سجود متعین بوده باشد پس سجود بر نجس العین هرگز جایز نخواهد بود بخلاف
متنجس که سجود بر آن جایز هست در صورت عدم تمکن از سجود بر طاهر بتفصیلیکه دانسته شد کلامیکه در اینمقام
هست این است آیا سجده که بر متنجس جایز است در صورتی است که نجاست تعدی بمصلی نکند پس هرگاه نجاست متنجس
تعدی کند بمصلی سجود بر آن جایز نخواهد بود پس لازم است عدول از سجود بایما در چنین صورت یا آنکه سجود بر متنجس جایز
هست اگرچه نجاست تعدی نماید بمصلی ممکن است در اینمقام تفصیل داده شود مابین نجسی که معفوّ عنها بوده
باشد بعد از تعدی بجبهه و غیر آن اگر اول بوده باشد جای اشکال حکم شود بلزوم سجود و عدم جواز عدول بایما و اگر

ثانی بوده

ثانی بوده باشد باز تفصیل داده شود مابین کسیکه جبهه او متنجس بوده باشد قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده
باشد و کسیکه جبهه او طاهر بوده باشد اگر اول بوده باشد باز حکم شود بتعیین سجود بر آن متنجس اگرچه موجب تعدی
نجاست میشود بجبهه نظر باینکه محذور در این است که جبهه متنجس است و دلیلی که منع کند از تزاید نجاست در نظر نیست و اگر
ثانی بوده باشد محل اشکال است اگرچه ممکن است باز حکم شود بتعیین سجود نظر باینکه حرجی نیست مگر تنجس جبهه در
اثنای صلوة و دلیلی که دلالت نماید بر منع از آن بوده باشد یا مادر نظر نیست مشخص است که تکلیف بنماز ثابت است و دلیلی
بر جواز عدول از سجود بایما در اینحالت ظاهر نیست پس متعین است اتیان بسجود اگرچه موجب نجاست جبهه شود و در اینصورت
اگر اتیان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایما بدل سجود شاید احوط بوده باشد و صلوة با ایما را مقدم بدارد بر صلوة با سجود
در صورتیکه متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجده را مقدم دارد بر نماز با
ایما بحمد الله تعالی المفرج ولیه لرفع الشبهات وحل المشکلات محمد و آله سادات السادات **بحث یازدهم** در حکم اشتباه چیزیکه
سجده بر آن صحیح است بچیزیکه سجده بر آن صحیح نیست بدانکه هرگاه ما یصح السجود مشتبه شود بما لا یصح علیه السجود
بحسب وصف مثل آنکه موضعی از زمین نجس شد و موضع نجس مشتبه شد بغیر آن یا مغصوب مشتبه شد بغیر مغصوب
در این صورت یا مضطر است در ماندن در آن مکان یا نه اگر مضطر است باینمعنی که متمکن از سجود بر موضع دیگر نیست
بی اشکال سجده بر آن موضع مشتبه بنجس جایز است بلکه لازم است نظر بآنچه در سابق بیان شد که هرگاه متمکن نبوده
باشد مگر از سجده بر ارض متنجس در اینصورت سجده بر ارض متنجس لازم است پس مشتبه بنجس بطریق اولی و این در صورتیکه
متمکن از سجود بر ثوب طاهر نیز نبوده باشد ظاهر است و اما هرگاه متمکن بوده باشد از سجود بر ثوب طاهر
پس حکم خالی از اشکال نیست نظر بآنچه در سابق بیان شد در صورتیکه امر مردد بوده باشد مابین سجود بر ثوب
طاهر و ارض متنجس معین است سجده بر ثوب طاهر و با وجود آن سجده بر ارض متنجس جایز نبوده و مشتبه بمتنجس
نیز در موضع محصور حکم متنجس دارد و همچنین مشتبه بمغصوب در این صورت که محل کلام است حکم بجواز سجود
بر آن مشکل است بلکه دور نیست در چنین صورت ایما متعین بوده باشد و هرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر
بوده باشد خالی از این نیست یا آن اشتباه در موضع محصور است یا غیر محصور اما در موضع محصور مثل آنکه یک موضع
از اطاق متنجس شده باشد و متمکن از نماز در اطاق دیگر بوده باشد یا یک اطاق در میان دو اطاق متنجس بوده
باشد و اطاق متنجس مشتبه شده باشد بغیر آن پس در امثال این دو صورت سجده در آن موضع جایز نیست بلکه لازم
است که اتیان بنماز در موضع دیگر نموده باشد و اما هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر این است که اجتناب
واجب نبوده باشد و مراد بمحصور در اینمقام آنست که در اجتناب از سجود بر آن مشقتی نبوده باشد پس مراد بغیر
محصور در اینمقام بمقتضای مقابله آنست که در اجتناب از آن صعوبتی بوده باشد و معیار در تحقق مشقت و عدم
آن حال اغلب ناس است **فصل هفتم** در اذان و اقامه است و در این چند بحث است **اول** در فضیلت آنها
است بدانکه اخبار از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است در اینمقام
اقتصار میشود بذکر قلیلی از آن نظر باینکه اطلاع بر آن موجب رغبت انسان و باعث تشرّف امثال ما غافلان است
پس میگوئیم در حدیث صحیح از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که آن بزرگوار فرموده

این حالت

در فضیلت اذان و اقامه است

کہ جناب ختمی پناہ رسل صلوات الله علیه واله فرموده هر کس در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال اذان بگوید
بهشت در حق او واجب میشود و در حدیث صحیح دیگر فرموده هر گاه اذان و اقامه بگوئی این باعث این میشود که
دو صف از ملائکه در عقب سر تو نماز میکنند یعنی دو صف از ملائکه اقتدا میکنند بتو در این نماز و اگر اقتصار باقامه
تنها نمائی یک صف از ملائکه در عقب تو نماز میکنند و در حدیثی وارد شده که امتداد آن صف ملائکه از مشرق است تا مغرب
و از مخزن اسرار جناب رسالت پناهی صلی الله علیه واله روایت شده که آن حضرت فرمودند کسیکه اذان بگوید
و مقصود او از گفتن اذان بوده باشد مگر رضای الهی جل شانه خدا و ند عالم جل جلاله عطا میفرماید باو ثواب
چهل هزار شهید و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار کناهکار در بهشت و همینکه مؤذن کرامی فرمود بگوید
اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکند در حق او هفتاد هزار ملائکه و مینویسد چهل هزار ملائکه برای مر
عملا و ثوابی که مترتب میشود بر گفتن اشهد ان محمدا رسول الله اخبار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است همین قدر
که مذکور شد در اینمقام کافی است و ظاهر است اینها در صورتی است که با معرفت بوده باشد و معنی اشهد ان لا اله الا الله
این است که من شهادت میدهم کسیکه سزاوار معبودیت و پرستش بوده باشد منحصر است در ذات اقدس و جناب مقدس
حضرت خلاق عالم عز شانه و ملتفت این بشود که آن معبود من چنین معبودی است که از جمله آثار قدرت آن معبود متعال
است خلقت آسمان و زمین با عدم ماده و مدت و انتفای معاون و انصار و او است عالم بمافی الضمیر قاطبه عباد
و خطورات قلبیه بمحض خطور نزد او پست عیان و اذعان بحقیت این اعتراف در غالب احوال منفک نمیشود از دهشت
و اضطراب بسبب تذکر سطوت و عظمت حضرت ذی الجلال و مناسب در مقام شهادت بر رسالت آن نبی کامل مرحومت
آن است که ملتفت بر جلالت نفس مطهر و ذات مقدس آن سید انبیا و رسل شده که چه جلالتی داشته که تشرف
رسالت از جانب حضرت رب العزة تعالی شانه مشرف شده و امین خدا و ند عالم جل جلاله شده در تبلیغ مرضیات و
محبوبات و منهیات و مبغوضات بقاطبه موجودات منحصر است امین بودن از جانب خلاق عالم تعالی شانه در تمام
امور بسعادتی استفوق همه سعادات و شرافتی است اشرف از شرافات منحصر است که هر گاه مؤذن در وقت اذان
و اقامه چنین بوده باشد نظر باحادیث مذکوره و غیر اینها اقتدا خواهند نمود باو ملائکه مقربین و فایز خواهد بود بسعادات
و عطایای مذکوره از جانب خیر جواب جهان آفرین جل شانه پس عاقل فطانت قرین است که خود را از شرافت این سعادات
محروم ننماید و مغبون خسارات این کس است که خود را نظر بهواجس و وساوس شیطانیه از امثال این کرامات عظیمه
محروم کرد اندا عاذنا الله تعالی شانه من الحرمان المقرون بالخذلان و اعاننا بفضله و کرمه للفوز بالشرف فما
ینوبنا و لیاؤه من عزمات الجنان بحق اکمل انبیائه و اولیائه الملجاء لقاطبة الخلیقة من الانس والجان بحث دوم
در ذکر اختلاف بین علمای شیعه در حکم اذان و اقامه بوجوب و استحباب چند قول اول آنست که اذان و اقامه
واجب است در نماز جماعت خواه نماز جهری بوده باشد مثل نماز مغرب و عشا و صبح یا اخفاتی بوده باشد مثل نماز ظهر
و عصر و مستحب است در حال انفراد و این قول نقل شده از شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن براج و ابن حمزه و ابن زهره
دوم آنستکه اقامه واجب است در جمیع نمازها و اذان واجب است در نماز جمعه و در نماز صبح و نماز مغرب
اگر چه این دو نماز فرادی بوده باشد و مستحب است در ظهر و عصر و عشا و این قول حکایت شده از ابن جنید و ابن ابی

اختلاف فقها بین فقها در وجوب
و استحباب اذان و اقامه و بیان اقوال

عقیل

عقیل قول سیم آنستکه اذان و اقامه واجب است در نماز جماعت مطلقا و همچنین واجب است در نماز صبح و مغرب
اگر چه فرادی بوده باشد و اذان مستحب است در نماز ظهر و عصر و عشا و این قول ظاهر میشود از شیخ مفید در مقنعه
چهارم آنست که هر دو مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت بوده باشد یا فرادی جهری بوده باشد یا اخفاتی
جماعت واجب بوده باشد مثل جمعه یا نماز قضائی بوده باشد یا ادائی و این مشهور ما بین فقها است و مختار اکثر
اقوال است مخفی نماند محل اذان و اقامه قبل نماز یومیه و نماز جمعه است دون سایر نمازها خواه واجب بوده باشد
یا مستحب خواه جماعت در آن واجب بوده باشد مثل عیدین در صورت حضور امام علیه السلام یا مستحب مثل صلوات آیات
بحث سیم در فصول و جهیز اذان و اقامه است بدانکه فصول اذان هجده است چهار تکبیر در اول بعد از آن شهادت
بر توحید و الوهیت بعد از آن شهادت بر رسالت هر یک دو مرتبه و اما شهادت بر نبوت و ولایت در حق مشکات
معارف حق و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوات من رب العالمین پس این از اجزای اذان نیست
اجزای لازمه و نه اجزای مستحبه و ظاهر میشود از اطلاق فقها بلکه مرحوم علامه مجلسی نور الله تعالی مرقده
در بحار فرموده که از اجزای مستحبه اذان است لکن انصاف این است که حکم بجزئیت آن ضعیف است اگر چه جزء مستحب بوده
باشد لکن چونکه در کتاب احتجاج حدیثی مذکور است که حاصل مضمون آن این است هر گاه احدی از شما بگوید لا اله الا
الله محمد رسول الله پس باید بگوید علی امیر المؤمنین بنا بر این هر گاه کسی بعد از شهادت بر رسالت بگوید اشهد ان
علیا امیر المؤمنین بقصد امتثال این حدیث نه بقصد اینکه جزء اذان است این مستحب مطلق کرده خواهد بود
و چونکه جماعتی از فقها قدس الله تعالی ارواحهم مثل شیخ طوسی و علامه و غیر اینها فرموده اند که روایات شاذه
در مقام بیان اجزای اذان وارد شده اشهد ان علیا ولی الله بنا بر این هر گاه مؤذن بعد از فراغ از شهادت بر رسالت
شهادت بر امارت و ولایت هر دو را جمع نماید باین نحو اشهد ان علیا امیر المؤمنین و ولی الله موافقت این دو حدیث
نموده خواهد بود لکن نه بقصد جزئیت اذان بلکه بقصد امتثال این دو حدیث مجملا بعد از فراغ از شهادت بر رسالت
از اجزای اذان سه حیعلات است یعنی حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل باین ترتیب که مذکور
شد هر یک را دو بار بگوید بعد از آن دو تکبیر بعد از آن دو تهلیل باین دو تهلیل هجده جزء اذان تمام میشود
و اجزای اقامه مثل اجزای اذان است تفاوتی نیست میان آنها مگر بسه چیز دو چیز را انتقاص و یکی را زیادتی
اول آنستکه تکبیر در اول اقامه دو بار است در اذان چهار دوم آنستکه تهلیل در آخر اقامه یکبار است
و در آخر اذان دو بار چنانچه بیان شد سیم آنستکه بعد از حی علی خیر العمل در اقامه زیاد مینماید قد قامت الصلوة
دو بار بحث چهارم اذان و اقامه اگر چه بنا بر مشهور و حق مستحب است لکن مبالغه و اهتمام در رعایت
آنها میباید نمود خصوصا در صلوات جهریه سیما در نماز مغرب و صبح و خصوصا در نماز جماعت نظر باینکه
جماعتی از اعاظم فقها قدس الله تعالی ارواحهم قائل بوجوب آنها در جماعت شده اند بلکه صاحب غنیه در
این دعوای اجماع نموده پس مقتضای احتیاط عدم اخلال بآنها است در جماعت و فرادی و در نمازهای جهری
بعموم اخلال باقامه است مطلقا اگر چه منفرد بوده باشد و در نماز اخفاتی بوده باشد لکن مواردی چند است که اذان
در آنها ساقط است چنانچه چند مورد است که اذان و اقامه هر دو ساقط است اما موارد دیگر اذان تنها در آنها

در فصول اذان و اقامه است

اما اذان

شهادت بر ولایت از اجزای اذان نیست

ساقط است اول سفر است بدانکه عمل در سفر نسبت باذان و اقامه دو طریق میشود اول انست که اتیان نماید باذان و اقامه
لکن نه بطریق معهود بلکه اقتصار نماید در جمیع فصول اذان و اقامه بیکی دوم انستکه ترک اذان نماید بالمره و اقتصار
نماید باقامه بطریق معهود ظاهر این است هر دو قسم جایز بوده باشد لکن اتیان باقامه تنها متروکا اذان بالمره اولی است
از اینکه اتیان به هر دو نماید منقوصا بنا بر این افضل انست که ترک اذان نموده بالمره و اتیان باقامه نماید بطریق معهود
پس اذان در سفر ساقط خواهد بود لکن سقوط در این مقام بطریق رخصت است پس اتیان به هر یک از اذان و اقامه
بطریق معهود افضل خواهد بود تفاوتی که هست این است مبالغه و اهتمامی که در اذان و در حضر هست در سفر
نیست دوم از مواضعیکه اذان ساقط است عرفه و مزدلفه است توضیح مقال انست که بعد از وقوف حاج در عرفات
از زوال روز عرفه تا غروب لازم است که بعد از غروب کوچ نماید از عرفات بسمت مشعر و اولی این است که تاخیر نماز
مغرب نماید یعنی نماز مغرب را تا اتیان بنماز عشا بنماید بدون اذان خواه بفاصله مفصل متحقق شود مابین دو نماز یا نه
سیم از مواضع مذکوره صورتی است که مکلف جمع نماید میان نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا در این وقت اذان
عصر و اذان نماز عشا ساقط است یعنی در صورتیکه مکلف خواسته باشد اتیان بنافله عصر و نافله مغرب نماید یکی
اتیان بنماز عصر یا بنماز عشا نماید بعد از فراغ از ظهر یا مغرب بدون فاصله در این صورت اذان عصر و اذان عشا
ساقط است بنا بر این هرگاه اتیان بنافله عصر یا بنافله مغرب نماید اذان ساقط نیست بلکه هرگاه اتیان بدو رکعت از
نافله عصر یا نافله مغرب نماید باز ظاهر این است که اذان ساقط بوده باشد و اما اتیان ببعضی از تعقیبات مثل
مثل تسبیح سیده نسا صلوات الله علیها و نحو ان ظاهر این است که منافی با صدق جمع که مناط در سقوط اذان
است نبوده باشد چهارم صورت استماع اذان غیر است بدانکه این مسئله متصور بچند صورت میشود اول انست
کسیکه اراده داشت که اتیان نماز بجماعت نماید بشنید اذان کسی را که اراده داشت اذان بجهت نماز جماعت میگفت مثل اینکه
فرض کنیم مسجد وسیعی هست در ان ائمه متعدده نماز بجماعت بعمل میاورند یکی از ائمه داخل مسجد شد در حالتیکه
مؤذن بجهت جماعت دیگر اذان میگفت خواه مؤذن امام ان جماعت بوده باشد یا غیر امام و این امام استماع این
اذان را نمود در این صورت ظاهر این است که این امام مستمع اجتزا باین میتواند نمود دوم انستکه کسی اراده جماعت داشت
استماع اذان از منفرد نمود در این صورت نیز ظاهر این است امام جماعت اجتزا باستماع اذان منفرد میتواند نمود پس
شروع بنماز جماعت مینماید با عدم اذان سیم انستکه منفرد استماع اذان نمود از مؤذن جماعت چهارم انست که منفرد
استماع اذان از منفرد نمود در این دو صورت نیز مصلی در اذان اکتفا باستماع اذان میتواند نمود در جمیع این چهار
صورت که استماع مرید جماعت اذان جماعت و استماع منفرد اذان منفرد و استماع مرید جماعت اذان منفرد و استماع
منفرد اذان جماعت را بوده باشد ظاهر این است که در جمیع اینها اکتفا در اذان باستماع اذان میتوان نمود اینها
در صورتیکه اتیان بنماز نماید بهمان وصفی که حین استماع اذان ناوی این وصف بود ظاهر است و اما هرگاه
عدول از ان قصد نماید و خواهد اتیان بنماز نماید بخلاف ان وصفی که حین استماع ناوی ان بود مثل اینکه
حین استماع اذان عازم این بود که اتیان نماز بجماعت نموده بعد از ان منصرف شد خواهد نماز منفردا بجا اورده
باشد یا بعکس این مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که نماز را منفردا اتیان نموده باشد بعد خواهد اتیان

در سقوط اذان است در سفر

سقوط اذان عشا در مشعر الحرام

و عشا نموده تا وصول بمشعر در مشعر اذان نماز مغرب را اکتفا بان نماید
مغرب
ع

استماع اذان موجب سقوط اذان است

نماز

نماز بجماعت نموده باشد ایا حکم در صورت انحراف در این مثل صورت عدم انحراف است پس اکتفا بهمان استماع اذان میتوان
نمود یا حکم چنین نیست بلکه اتیان باذان در این صورت لابد منه است و دیگر اینست که در این مقام تفصیل داده شود مابین عدول
از اقوی باضعف مثل اینکه حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد از ان منحرف شد خواهد اتیان بنماز منفردا نموده
باشد و بین عدول از اضعف باقوی مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد خواهد نماز را بجماعت بعمل اورده باشد
در قسم اول حکم کنیم بجواز اکتفا بهمان اذان مسموع بخلاف این در قسم ثانی پس هرگاه حین استماع اذان عازم بر
بود که اتیان نماز بجماعت نموده باشد بعد خواهد نماز را منفردا اتیان نماید در این صورت اکتفا بهمان اذان مسموع
میتوان نمود خواه اختیار انفراد باختیار خود بوده باشد یا باضطرار یعنی با تمکن از جماعت بوده باشد یا نه مثل اینکه
حین استماع اذان معتقد این بود که بعضی خواهد امد که با او اقتدا نماید بعد خلاف اعتقاد او منکشف شد ظاهر
این است که در هر دو صورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتوان نمود خصوصا در صورتیکه اختیار انفراد باعتبار عدم
تمکن از جماعت بوده باشد این در صورت عدول از اقوی باضعف بوده و اما هرگاه عدول از اضعف باقوی بوده باشد
مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این صورت ممکن نیست اجتزا باین اذان مسموع
نمود خصوصا در صورتیکه نیت انفراد با علم بتمکن از جماعت بوده باشد محتمل است بعید این مقام تفصیل داده
شود مابین انکه اذان مسموع اذان جماعت بوده باشد یا اذان منفرد در اول حکم شود بجواز اجتزا و در ثانی
بعدم جواز اجتزا تنقیح مقام مقتضی این است که بگوئیم مستمع اذان یا عازم جماعت است بعنوان امامت یا انفراد علی
التقدیرین اذان مسموع یا اذان جماعت است یا اذان منفرد و علی التقادیر یا اتیان بنماز مینماید بهمان وصفی که حین
استماع اذان ناوی ان بود یا بخلاف ان پس اقسام مسئله هشت است اول انست که استماع اذان جماعت نموده
حین استماع اذان عازم جماعت بود و اتیان بنماز نیز بهمان قصد یعنی بجماعت خواهد نموده باشد در این صورت
بی اشکال اذان ساقط است یعنی حاجت باذان دیگر نیست دوم انستکه استماع اذان منفرد نمود و در حین استماع
عازم جماعت بود و بهمان قصد یعنی خواهد اتیان بنماز نموده باشد در این قسم نیز حاجت باذان دیگر نیست بهمان اذان
مسموع اکتفا میتواند نمود سیم انست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود و بهمان قصد یعنی
منفردا خواهد اتیان بنماز نموده باشد چهارم انستکه استماع اذان منفرد نمود و حین استماع عازم انفراد بود و بهمان قصد یعنی
منفردا خواهد اتیان بنماز نموده باشد در این دو صورت نیز ظاهر این است که حاجت باذان نبوده باشد پنجم انستکه
استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد از ان از جماعت منحرف شد خواهد اتیان بنماز منفردا
نموده باشد ششم انستکه استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم جماعت بود بعد خواهد نماز را منفردا اتیان
نموده باشد در این دو صورت نیز ظاهر این است که حاجت باذان دیگر نبوده باشد پس اکتفا بهمان اذان مسموع میتواند
نمود هفتم انستکه استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد هشتم انستکه
استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این دو صورت عدول
از اضعف باقوی نموده در قسم اول ظاهر این است که اکتفا باذان مسموع نمیتواند نمود پس هرگاه خواسته باشد
که درک فضیلت اذان را نموده باشد باید اذان را بگوید و اما قسم ثانی پس اگر چه در صورت اجتزا باذان نماز جماعت شده است

در نماز جماعت لکن دور نیست که اکتفا شود بمؤذن بلکه میباید اذان بگوید تا نماز و فضیلت اذان نبوده باشد اگر کسی گوید این تفصیل
مسلم بود هرگاه اکتفا باستماع اذان منفرد در جماعت میشد ممنوع این است که اکتفا باو مینماید چنانچه بیان شده دستم
ثانی که هرگاه استماع اذان منفرد نموده و حین استماع عازم این بود که نماز بجماعت بعمل آورده باشد و انیمعنی اکتفا بهمان
اذان مسموع از منفرد میتواند نمود در جماعت و در این صورت نیز چنین خواهد بود بعد از قصد جماعت پس باید اجتزا
نتوان نمود خصوصا در صورت اخیره که اجتزا باستماع اذان جماعت در اذان جماعت خواهد بود جواب این است که امر
اگرچه چنین است لکن چون که اجتزاء در واجبات و مستحبات غیر بفعل غیر خلاف اصل است پس لازم است که اقتصار شود
در خلاف اصل بقدر یقینی که ظاهر از نص است و ظاهر از مستند مسئله بعد از تدقیق نظر در صورتی است که اختلافی در بین
قصد حین استماع اذان و قصد حین شروع در نماز نبوده باشد پس هست بالنسبه در صورت تغایر ما بین قصدین ممکن نیست
بنا بر این میباید در صورت تغایر قصدا ثانیه باذان ثانیا مؤدی سنت بوده باشد و بعبارت اخری چون که مقتضای حدیث
مرتین لا صلوة الا باذان و اقامة آنست که هر نمازی باید با اذان و اقامه بوده باشد تخصیص این عموم در صورت اتحاد
در قصد وقت استماع اذان و وقت شروع در نماز ثابت شد و اما در صورت مغایرت پس تخصیص معلوم نیست
بلی هرگاه عدول از قوی با ضعیف بوده باشد چنانچه مذکور شد در اینجا ممکن است که متمسک شویم بطریق اولویت در
عکس آن لکن ضمیر این موقوف است بتأمل تام بعد از استمداد و توفیق از دیگر عالم علام برکت ارواح مطهره ائمه انام
علیهم آلاف التحیة والسلام بعد از تتمیم مطالب مرقومه بدانکه مقام مقتضی آن بود که بگوییم در اینمقام دقایقی
چندی هست مناسب است که تنبیه بر آن شده باشد اول آنست که استماع اذانی که مغنی میگردد از اذان آیا استماع
جمیع فصول اذان است یا استماع بعضی نیز کفایت مینماید در این ظاهر اول است پس سماع بعض فصول کفایت نمیکند در حکم
بسقوط اذان ثانی آنست که حکم باینکه استماع اذان موجب سقوط اذانست در صورتی است که حین استماع عازم
نماز بوده باشد پس هرگاه حین استماع اذان عازم نماز نبوده باشد بعد از استماع اذان عازم شد که اتیان بنماز
نموده باشد ظاهر این است که اذان ساقط نبوده باشد اگرچه عازم بنماز شود بعد از استماع اذان بدون فاصله
سیم آنست که استماع اذانی که موجب سقوط اذان میشود در صورتی است که استماع اذان نمازی بوده باشد که این شخص عازم اتیان
بان نماز بوده باشد پس هرگاه این شخص عازم نماز ظهر بوده باشد و استماع اذان نماز عصر نموده باشد یا بعکس ظاهر
این است که اذان ساقط نبوده باشد چهارم آنست که استماع اذانی کفایت میکند در اذان مستمع در صورتی که مؤذن
ناوی این بوده باشد که اذان بجهت نماز است پس هرگاه اذان مؤذن باین قصد نبوده باشد مثل اینکه اذان بقصد
تعلیم یا تعلم گوید یا استماع اذانی نموده باشد که طفل مسلمان گفته شده باشد این موجب سقوط اذان نماز نمیشود
و همچنین استماع اذان در گوش راست مولود نموده باشد یا استماع اذان در گوش کسی که ترک اکل لحم نموده
تا چهل روز یا در گوش کسی که سوء خلق هم رسانیده باشد و هکذا و مجملا استماع اذانی که موجب سقوط اذان
میشود استماع اذانی است که مؤذن اتیان نماید بقصد اتیان بنماز نه مطلق استماع اذان اگرچه این از آنچه
در سیم مذکور شد مستفاد میشود پنجم آنست که استماع اذان در صورتی مسقط اذان است که اذان مؤذن صحیح
بوده باشد پس هرگاه اذان او صحیح نبوده باشد خواه باخلال بعض فصول اذان یا باخلال بعض کلمات آن یا بعدم

سماع بعض فصول اذان کفایت نمیکند در سقوط اذان

استماع اذان مسقط اذان وقتی است که اذان مسموع صحیح بوده باشد

پنجم

اخراج

اخراج بعض حروف از مخارج آن ظاهر این است که هیچیک از صور مسطوره استماع چنین اذانی مسقط اذان نبوده
باشد و همچنین است هرگاه در فقرات اذان کلا او بعضا تغنی نماید ششم ظاهر این است که سقوط بسبب استماع
اذان در صورتی است که مؤذن مرد بوده باشد پس هرگاه استماع اذان زن نماید این کفایت در سقوط اذان نخواهد نمود
اگرچه آن زن از محارم او بلکه زوجه او بوده باشد این در حق مرد است و این در حق زنان با ینحو که ضعیفه استماع اذان
آن ضعیفه دیگر نماید یا استماع اذان مرد نماید لکن از محارم خود ظاهر این است که این کفایت بکند در حکم بسقوط اذان زن
بلکه دور نیست در غیر محارم نیز چنین بوده باشد هفتم ظاهر این است چنانچه استماع اذان مؤذن جماعت و اذان
مؤذن کفایت مینماید در حکم بسقوط اذان مستمع چنین است استماع اذان مؤذن بلد هرگاه معلوم شود که بعد از آن بلا فصل
اتیان بهمان نماز نماید بلکه اذان بجهت محض اعلام بدخول وقت نماز نبوده باشد پس اذان مؤذن بلد مستثنی خواهد بود
از آنکه در سابق بیان شد که هرگاه اذان مؤذن بجهت نماز نبوده باشد استماع آن اذان موجب سقوط اذان نمیشود
هشتم آیا حکم مذکور مختص بنماز ادائی است یا در اذان نماز قضائی نیز ثابت است دور نیست که مختص بنماز ادائی نبوده
باشد بلکه در نماز قضائی نیز ثابت بوده باشد لکن بتفصیلی که محتاج ببیان است پس میگوییم در این مقام چند احتمال است
اول استماع اذان نماز ادا در حق کسی که عازم اتیان بنماز ادا است دوم استماع اذان نماز قضا در حق کسی که عازم نماز
قضا است سیم استماع اذان نماز ادا در حق کسی که عازم اتیان بنماز قضا است چهارم عکس این است یعنی استماع
اذان نماز قضا در حق کسی که عازم اتیان بنماز ادا است اول حکم آن مفصلا بیان شد دوم متصور بچند صورت میشود
توافق در نوع صلوة و تخالف در آن مثل اینکه کسی اذان گفت بجهت اینکه اتیان بنماز ظهر قضائی کند و دیگری استماع
آن اذان نمود لکن عازم این هست که اتیان بنماز صبح قضائی نموده باشد این صورت حکم بسقوط اذان در حق مستمع
ممکن نیست و اما صورت توافق پس این متصور بدو صورت میشود یک صورت این است کسی مثلا ده سال قبل از این نماز ظهر
از او فوت شده و دیگری نیز نماز ظهری از او فوت شده لکن یکروز قبل هر دو در یک وقت عازم این شدند که اتیان بنماز
ظهر قضائی نموده باشند یکی بهمین قصد اذان گفت و دیگری استماع آن اذان نمود ظاهر این است در اینصورت نیز استماع
اذان کفایت در حکم بسقوط اذان نماید صورت دیگر آنست که نماز ظهر هر دو در یک وقت فوت شده مثل اینکه نماز ظهر
روز یکشنبه اول فلان ماه از دو نفر فوت شد هر دو در یک وقت اراده نمودند که قضا نموده باشند یکی اذان بجهت
همان نماز گفت و دیگری شنید در این صورت ظاهر این است که اذان مسموع قائم مقام اذان سامع بشود پس اذان
او ساقط خواهد بود سیم نیز متصور بدو صورت میشود توافق در صنف و تخالف در آن اول مثل آنکه کسی اذان گفت
بقصد اینکه اتیان بنماز ظهر ادائی نموده باشد و دیگری استماع آن اذان نمود با عزم اتیان ظهر قضائی دوم مثل
آنکه مستمع اذان در این فرض عازم این هست که اتیان بنماز عشای قضائی نموده باشد ظاهر این است که هیچیک
از این دو صورت حکم بسقوط اذان نماز قضا نمیتوان نمود و همچنین است حال در قسم چهارم یعنی
استماع اذان نماز قضائی موجب سقوط اذان نماز ادائی نمیتواند شد خواه در صورت توافق در صنف بوده باشد
یا صورت تخالف نهم آنست این حکم بسقوط اذان در محل کلام مختص است بصورت استماع اذان مؤذن یا اعم است
از صورت استماع و سماع اگرچه متیقن اول است لکن ظاهر این است که اختصاص بصورت استماع نداشته پس در صورت

استماع اذان در صلوات ادائیه منافی سقوط اذان است ادائیه قضائیه نیز چنین هست یا نه

اما صورت تخالف

سماع اذان بناء اذان سامع ساقط است دهم آنست که بر حکم چنانچه در سماع اذان ثابت است در سماع اقامه نیز چنین است
یعنی هرگاه کسی اذان و اقامه را هر دو را از مؤذن و مقیم بشنید سماع اذان چنانچه مغنی از اذان است سماع اقامه نیز مغنی
از اقامه است و اما سماع اذان فقط اگرچه مغنی از اذان هست لکن مغنی از اقامه نیست و اما سماع اقامه فقط پس
هرگاه بعد از صدور اذان از این شخص سامع بوده باشد ظاهر این است که موجب سقوط اقامه بشود و اما هرگاه اذان
از این شخص صادر نشده باشد و استماع اذان نیز ننموده باشد چنانچه مفروض است مثلاً اینکه فرض کنیم وقت گفتن
اذان مؤذن حاضر نبوده یا مؤذن ترک اذان نموده اقتصار باقامه تنها نمود پس این شخص سامع اقامه فقط حکم
بسقوط اذان در حق او ممکن نیست لیکن اگر اتیان باذان نماید ظاهر این است که حکم بسقوط اقامه در حق او ممکن
نبوده باشد پس اقامه نیز باید بگوید و اگر ترک اذان نماید یا استماع اقامه فقط مغنی از اقامه او خواهد بود یا نه
حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که استماع اقامه فقط مغنی از اقامه بوده باشد خواه اذان را ترک نماید یا نه
یازدهم ظاهر این است که حکم مذکور در صورتی است که بعد از استماع اذان و اقامه بلا فصل عرفی مشغول
نماز شود و اما هرگاه فصل متخلل شود در این صورت اذان و اقامه هیچیک ساقط نیست دوازدهم ظاهر این است
که سقوط اذان و اقامه در صورت مسطوره من باب الترخیص بوده باشد که ممنوع بوده باشد این شخص از اذان و اقامه
بلکه من باب الرخصت خواهد بود پس با استماع اذان و اقامه اتیان بهر دو میتواند نمود تکرار و دور نیست که عدم اجتزا
باذان و اقامه مسموع و اتیان بانها نمودن اولی از اجتزا بوده باشد خصوصاً نسبت باقامه سیزدهم از جمله مواضعی
که اذان ساقط است در روز عرفه است یعنی اذان نماز عصر در آن روز ساقط است خواه در عرفات بوده
باشد یا در سایر اماکن کلامی که هست در این است که آیا این حکم مختص است بصورتیکه مشغول دعا شود یا عام است
ظاهر ثانی است پس اذان نماز عصر در روز عرفه ساقط است اگرچه قصد دعای موظف در آن روز نداشته باشد ظاهر
این است که سقوط اذان در اینجا بطریق عزیمت بوده باشد پس اذان عصر در آن روز جایز نیست چهاردهم
از جمله مواضعی که اذان ساقط است عصر روز جمعه است خواه مکلف اتیان بنماز جمعه نماید یا بنماز ظهر بلکه
اکثر جماعتی از فقها ذکر نموده اند و بعضی از فقها چنین فرموده که اگر اتیان بنماز جمعه نموده باشد اذان عصر
ساقط است و اگر اتیان بنماز ظهر نموده باشد ساقط نیست مختار نزد حقیر عدم سقوط است پس اذان عصر روز
جمعه مثل اذان عصر سایر روزها خواهد بود اگرچه اتیان بنماز جمعه نموده باشد پانزدهم از مواضعی که اذان ساقط است
در صورتی است که کسی داخل مسجد شد بقصد نماز در حالتیکه اهل مسجد مشغول نماز جماعت بوده باشند خواه در اثنای
نماز بوده باشند یا بعد از فراغ از نماز لکن در صورتیکه اهل صفوف متفرق نشده باشند اعم از اینکه این شخص عازم
نماز جماعت بوده باشد یا این نحو که عازم این بود که اقتدا نماید با امام همان جماعت یا با امام جماعت دیگر بلکه هرگاه امامت
جماعت دیگر خواهد نمود باشد اذان ساقط خواهد بود و هم چنین است هرگاه قصد خواهد نماز منفرداً اتیان نماید
اذان ساقط خواهد بود خواه امام جماعت معلوم العدالة پیش این شخص بوده باشد یا مجهول الحال بلی هرگاه
فرض شود که امام معلوم الفسق بوده باشد بنابر اعتقاد این شخص در این صورت ظاهر این است که اذان ساقط نباشد
تفصیل و تمام مسئله متعدد است اول آنست داخل مسجد شد بقصد اینکه اقتدا با امام جماعت نموده باشد دوم آنست

باشدم

داخل در مسجد

اذان عصر روز جمعه ساقط نیست

در سقوط اذان و اقامه است در حق کسیکه داخل در مسجد شد در صورتیکه امام مشغول نماز بوده باشد یا از نماز فارغ شده باشند

بعد از اعتقاد

داخل در مسجد شد بقصد اینکه امامت نموده باشد بجهت جماعت دیگر سیم آنست داخل شد بقصد اینکه نماز منفرداً اتیان نموده
در جمیع این سه صورت در وقتیکه داخل شد دید امامی مشغول بنماز جماعت است در اثنای نماز آن امام داخل مسجد شد
یا بعد از فراغ امام از نماز لکن با بقای صفوف در جمیع این سه صورت اذان بلکه اقامه نیز ساقط است این در صورتی
است که این شخص عازم اتیان بهمان نماز بوده باشد که امام مشغول بان بوده یا فارغ شده باشد از آن اما هرگاه
چنین نبوده باشد مثل اینکه امام مشغول بنماز ظهر یا مغرب بود و این شخص عازم اتیان بنماز عصر یا نماز عشا بوده
باشد در این صورت اذان و اقامه ساقط نیست پس باید اتیان باذان و اقامه نموده باشد و اما هرگاه امام
مشغول بنماز عصر یا نماز عشا بوده باشد و این شخص عازم اتیان بنماز ظهر یا نماز مغرب بوده باشد در این صورت دور نیست
که هیچیک از اذان و اقامه ساقط نبوده باشد و در این مقام مباحث چندی هست که تنبیه بر آن مناسب است اول آنست
آنچه مذکور شد که اذان و اقامه هر دو ساقط هستند این در صورتی است که نماز جماعت در مسجد بوده باشد اما هرگاه
در مسجد نبوده باشد مثل اینکه نماز جماعت در خانه هست یا در صحرا است چنانچه در سفرها غالبا چنین است از فقها
اگر کسی در آن مکان خواهد اتیان بنماز نموده باشد اذان و اقامه میباید بگوید اگرچه اتیان بنماز در صف جماعت
نماید مگر در صورتیکه اقتدا نماید با امام جماعت مثلا هرگاه کسی در صحرا اتیان بنماز جماعت مینماید دیگری آمد بقصد
اینکه اقتدا بهمان امام نموده باشد در همان نماز وقتیکه ملحق بصف جماعت شد امام از نماز فارغ شده بود در
این صورت این شخص اتیان باذان و اقامه هر دو مینماید اگرچه اتیان بهمان نماز در بین صفوف جماعت نماید پس
حکم بسقوط اذان و اقامه در محلیکه اتیان بجماعت شود در صورتی است جماعت در مساجد بوده باشد در غیر مساجد
چنین نیست دوم آنست حکم بسقوط اذان و اقامه در صورتی است که صلوتین متحد بوده باشد در نوع و صنف
پس هرگاه نوع نماز مختلف بوده مثل اینکه امام اتیان بنماز ظهر نموده یا مینماید و این شخص میخواهد اتیان بعصر
نموده باشد در اینصورت اذان و اقامه ساقط نیست و هم چنین است حال در نماز مغرب و عشا یا بعکس این یا بان
نحو که امام مشغول بنماز عصر یا عشا است و این شخص میخواهد که اتیان بنماز ظهر یا مغرب نماید در اینصورت نیز اذان
و اقامه ظاهر این است که ساقط نبوده باشد و هم چنین است هرگاه نوع نماز متحد بوده باشد لکن مختلف بصنف
بوده باشد مثل اینکه هر دو نماز ظهر بوده باشد لکن نماز امام ادا بوده باشد و نماز این شخص قضا پس هرگاه امام از نماز ظهر
ادائی فارغ شد و این شخص میخواهد در صف جماعت اتیان بنماز ظهر قضائی نموده باشد ظاهر این است که اذان و
اقامه ساقط نبوده باشد سیم آنست مکان این شخص با مکان جماعت یکی هم بوده باشد یا قریب باو پس هرگاه
جماعت در مسجد عظیمی بوده باشد و جماعت در سمتی بوده باشد و این شخص در سمت دیگر بعید از سمت جماعت بوده
باشد ظاهر این است که اذان و اقامه در حق این شخص ثابت بوده باشد چهارم آنست که سقوط اذان و اقامه
در این مقام در صورتی است که امام جماعت باعتقاد این شخص فاسق نبوده باشد پس هرگاه معتقد بفسق او بوده
باشد ظاهر این است که اذان و اقامه ثابت بوده باشد اگرچه نماز این شخص با نماز امام متحد در نوع و صنف
بوده و این شخص اتیان بنماز در صف جماعت نماید بنابر این پس سقوط اذان و اقامه در صورت اعتقاد بعدالت
امام است یا اینکه امام جماعت مجهول الحال نزد این شخص بوده باشد پنجم آنست که سقوط اذان و اقامه در

صورتی که داخل مسجد شده در حال اشتغال امام بنماز ظاهر است واما هرگاه داخل مسجد شد بعد از فراغ امام پس
این متصور بچند صورت میشود یکی اینستکه احدی از اهل جماعت متفرق نشده باشد شبهه در سقوط اذان و اقامه
در اینمقام نیست دوم مقابل این است باینمعنی که احدی از اهل جماعت باقی نمانده باشد این متصور بسه صورت
میشود اول اینست اکثر از اهل جماعت که رفته اند اکثرند از باقی دوم عکس اینست یعنی اکثر باقی مانده از اهل جماعت
بیشتر است از اکثر متفرقان سیم اینستکه باقی از اهل جماعت مساوی است با متفرق شده ظاهر این است حکم بسقوط
در جمیع ثابت است بنا براین پس بقای بعضی از صفوف کفایت میکند در حکم بسقوط کلامیکه در این مقام هست
این است آیا مطلق بقا کفایت میکند یا معتبر بقا اکثر ایشان بتعقیب است ظاهر اول است در صورتیکه باقی
قلیل بوده باشند با بقای آن صادق باشد تفرق اهل جماعت و جز این تفصیل داده نشده است اگر رجوع بمطالع الانوار
لکن ظاهر این است که مطلق بقا کفایت نماید بلکه مراد بقا بقدر معتاد و متعارف است که بعد از نماز باقی می
مانند واما هرگاه بعض اهل جماعت یا اکثر از آن باقی مانند زاید زیاده بر متعارف مثلا بیکدو ورق است
از ادای عصر فارغ شدند مشغول شدند بدعا تا غروب یا حوالی غروب یا روز نیم روز دیگر است بعد از فراغ از
صلوتین مشغول شدند بعمل استفتاح تا غروب یا شبهای جمعه است بعد از فراغ از نماز عشا مشغول
شدند بعبادات در این چند صورت هرگاه داخل مسجد شود کسی بقصد ادای نماز عصر حوالی غروب یا مجموع ایشان
بنماز عشا نزدیک بنصف شب ظاهر این است که حکم بسقوط اذان و اقامه نتوان نمود اگر چه صفوف متفرق نشده
باشد بلکه ظاهر این است اذان و اقامه در مثل این صورت ثابت است ششم اینچه مذکور شد که اذان و اقامه
ساقط است در صورتیکه امام آن جماعت مستجمع شرایط اقتدا بوده باشد و نظر این شخص ظاهر است واما
هرگاه چنین نبوده باشد خالی از این نیست اگر آن امام از عامه است قطعا اذان و اقامه ساقط نیست و اگر آن
شیعه است دور نیست که در این صورت تفصیل داده شود ما بین مجهول الحال و معلوم الفسق در اول حکم شود
بسقوط و در ثانی بثبوت والشکر لله الحمید الودود هفتم اینستکه آیا این حکم مخصوص است برجال یا در حق نسا
نیز ثابت است تحقیق مقام مقتضی تفصیل است باین نحو امام یا مرد است یا زن و هم چنین است کلام در آن
کسیکه داخل مسجد میشود پس مسئله منقسم بچهار صورت میشود اول اینست که امام جماعت مرد است و آنکس که داخل
در مسجد میشود آن نیز مرد است این قسم همان است که مذکور شد دوم اینست که امام جماعت مرد است لکن آن کسیکه
داخل میشود در مسجد بقصد نماز زن است در این صورت اگر چه اشکال در سقوط اذان و اقامه میتوان نمود لکن ظاهر
این است که ساقط بوده باشد نظر باینکه مطلوبیت اذان و اقامه در حق رجال اکد است و مبالغه و اهتمام در حق
ایشان بیشتر است پس دلیل دال بر سقوط در حق رجال دلالت بر سقوط خواهد بود در حق زنان بطریق اولی
سیم اینست که امام جماعت زن است و داخل در مسجد مرد در این صورت اگر چه اشکال میتوان نمود در حکم بثبوت
اذان و اقامه لکن ظاهر این است که ثابت بوده باشد چهارم اینست که امام جماعت زن بوده باشد و داخل
در مسجد بقصد نماز هم زن آیا اذان و اقامه در حق چنین زن ساقط است یا ثابت شاید حکم بسقوط اقرب
بصواب بوده باشد هشتم اینست که سقوط اذان و اقامه در این مقام آیا بعنوان حتم و لزوم است پس اتیان

تشکیکی در ثبوت اذان و اقامه در این صورت نیست سیم آن است که بعضی متفرق شده اند و بعضی دیگر باقی باشند صح

باقی از اهل جماعت بسیار بوده باشند بحدیکه عرفا نتوان گفت که اهل جماعت متفرق شده اند و ثانی است در صورتی که باقی قلیل صح

بانها جایز نخواهد بود یا بعنوان رجحان است پس اتیان باذان و اقامه نمودن در اینصورت اگر چه جایز هست لکن مرجوح
ظاهر ثانی است اگر چه احتیاط در ترک است نهم آنکه مراد دیگر از اذان و اقامه هر دو ساقط است در حق کسیکه
وارد شده بر جماعتی منعقد شده اما مشغول نماز است جماعتی با اقتدا نموده اند در اینصورت میتواند این شخص
ترک اذان و اقامه نموده ملحق شود بهمان جماعت در اقتدا نمودن بهمان امام خواه در مسجد بوده باشد یا غیر
مسجد و هم چنین است حال هرگاه دید کسیکه مستجمع شرایط امامت بوده مشغول نماز است منفردا در اینصورت
این شخص میتواند ترک اذان و اقامه نموده اقتدا بآن شخص نماید دهم از مواضعی که اذان ساقط است در غیر
نماز اول از نمازهای قضائی است که اتیان بآنها نماید در عقب یکدیگر توضیح مطلب مقتضی این است که کفته شود نمازها
تشکیکی نیست در اینکه چنانچه اذان و اقامه ثابت و راجح است در نمازهای ادائی ثابت و راجح است در
قضائی بنا بر این هرگاه اتیان بنمازهای قضائی بفاصله نماید راجح است نسبت بهر نمازی اذان و اقامه بگوید
و اما هرگاه اتیان بآنها متصل بهم نماید در این وقت اتیان باذان و اقامه مینماید در نماز اول و در تتمه نمازها
اگر چه ده روز بوده باشد اقتصار مینماید باقامه تنها باینمعنی که رجحان اتیان باذان در غیر نماز اول در صورت
مذکوره معلوم نیست و معتبر در این اتیان باین نمازهای قضائی است عقب همدیگر بدون فصل خواه در
موضع واحد بوده باشد یا در مواضع متعدده کلامیکه هست در اینمقام این است آیا این حکم مخصوص بصورتی
است که نماز قضا از خود این شخص بوده باشد یا در صورتیکه از غیر هم بوده باشد ثابت است مثل نمازیکه بر این شخص
لازم شده باشد باجاره مثلا ممکن است در اینمقام تفصیل داده شود در نمازی که بر این شخص لازم شده باشد
باجاره ما بین آنکه این نماز نمازی است که از منوب عنه فوت شده پس فعل آن بعنوان ادا است یا نمازی است که
فوت شده از منوب عنه یا غیر چنین نیست اگر اول است در اینصورت بگوئیم حکم این است که مذکور شد
در صورت اتیان بصلوات متعدده مع التوالی اذان در غیر نماز اول ساقط است و اگر ثانی است بگوئیم اذان
ثابت است در همه نمازها خواه اتیان نماید متوالیا یا بفاصله و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که نه موضع
است که اذان ساقط است و سه موضع از این نه موضع اقامه هم ساقط است بخلاف شش موضع دیگر که اقامه ثابت
است پس شش موضع اذان تنها ساقط است و سه موضع اذان و اقامه هر دو ساقط است بحث پنجم هرگاه
کسی اتیان باذان و اقامه نمود بنیت آنکه اتیان بنماز فرادی نموده باشد یا بجهة آنکه کسی نبود که جماعت با او منعقد شود
با درک او جماعت نبود بعد از آن او مخیر شد خواست نماز بجماعت اتیان نموده باشد در هر دو صورت ظاهر این است که اکتفا
بآن اذان و اقامه که از او صادر شده نتواند نمود بلکه تادیه سنت موقوف است باذان و اقامه دیگر خواه همین
شخص اعاده اذان و اقامه نماید بنیت جماعت یا دیگری اتیان بآنها نماید فرقی نیست در اینمقام ما بین آنکه
خود این شخص خواهد امامت کند یا اقتدا کند بدیگری لکن ثانی در صورتی است که اذان و اقامه از امام یا از غیر
امام بقصد جماعت صادر نشده باشد والا حاجت باذان و اقامه دیگر نخواهد بود چنانچه در سابق بیان
شد توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود کسیکه اتیان باذان و اقامه نمود بقصد آنکه منفردا اتیان بنماز نموده
باشد بعد رای او قرار گرفت که اتیان نماز بجماعت نموده باشد یا باینکه امامت نماید یا اقتدا نماید بدیگری در هر دو

اذان و اقامه بنفرادی کفایت نمیکند در نماز بجماعت

صورت اذان و اقامه ضرور است در قسم اول امام اکتفا باذان و اقامه که از او صادر شده بقصد انفراد نمیتواند نمود و در قسم
ثانی بعکس که امامت میکند اکتفا باین اذان که از ماموم صادر شده بر نیت انفراد نمیتواند نمود لکن این در صورتی است که این
امام استماع این اذان را نموده باشد یا استماع نموده باشد لکن حین استماع عازم جماعت نبوده باشد و اگر استماع
نموده باشد و وقت استماع ناوی جماعت بوده در اینصورت ظاهر این است که اکتفا میتواند نمود چنانچه سابق مفصلا بیان شد

مبحث ششم دخول در نماز یا با اتیان باذان و اقامه است یا با اخلال بهر دو یا با اتیان باذان است و اخلال با اقامه یا بالعکس
آن و در صورت اخلال بهر دو یا ببعض اخلال عمدا خواهد بود یا سهوا پس اقسام مسئله هفت است اول آنست
اتیان باذان و اقامه هر دو نموده بعد از آن شروع بنماز نمود معلوم است این اکمل اقسام و افضل آنها است و محل
کلام در اینمقام نیست دوم آنست که اخلال بهر دو نموده عمدا و شروع بنماز نمود ظاهر این است در اینصورت قطع نماز
در حق این شخص بجهة اتیان باذان و اقامه جایز نباشد خواه قبل از دخول در رکوع بوده باشد یا بعد بلکه جایز نیست قطع
نماز اگرچه قبل از شروع در قرائت بوده باشد سیم آنست که اخلال باذان و اقامه نموده سهوا بعد از دخول در نماز متذکر
شد در این صورت اگر متذکر شد بعد از دخول در رکوع باز ظاهر این است قطع نماز بجهة درک اذان و اقامه جایز نبوده باشد
و اما هرگاه متذکر شد قبل از دخول در رکوع رکعت اولی ظاهر این است قطع نماز در حق این شخص در چنین صورت جایز بوده
باشد بجهة اتیان باذان و اقامه بعد از اتیان بهر دو لازم است استیناف نماز نماید پس قطع نماز در این صورت بجهة درک
صلوة با اذان و اقامه مستحب خواهد بود اگرچه احتیاط در عدم قطع است چهارم آنست که ترک اذان نمود عمدا بعد از
اتیان با اقامه شروع بنماز نمود پنجم عکس این است یعنی اتیان باذان نمود و ترک اقامه نمود عمدا و شروع کرد بنماز در این دو
صورت قطع نماز جایز نیست پس اتمام آن لازم خواهد بود ششم آنست که اتیان باذان نمود لکن اخلال با اقامه نمود سهوا
و شروع بنماز نمود هفتم عکس آن است یعنی اخلال باذان نمود سهوا و اتیان با اقامه نموده شروع در نماز نمود در این دو
صورت نیز ظاهر این است که قطع نماز جایز نبوده باشد پس جواز قطع نماز در جمیع صور مذکوره منحصر خواهد بود در یک
صورت که مذکور شد کلام مکرر هست این است که اجماع قطع در صورت مسطوره مختص است بمنفرد یا در حق امام نیز ثابت
است مختار نزد حقیر اول است اگرچه جماعتی قائل بثبوت در هر دو شده اند **مبحث هفتم** در بیان وقت اذان است
بدانکه اذان هر فریضه میباید بعد از دخول وقت آن فریضه اتیان شود بنا بر این پس اتیان باذان باید قبل از دخول
وقت فریضه جایز نبوده باشد چنانچه مجرد واقع چنین است بلی مستثنا شده از این قاعده در دو جا یکی اذان نماز
صبح است که مشهور مابین فقها آنست که تقدیم آن بر فجر جایز است لکن فرموده اند مستحب اعاده آنست بعد از فجر
دوم اذان صلوة جمعه است که لازم جماعتی از فقها آنست که تجویز فرموده باشند اتیان بآن را قبل از زوال مثل
عمدة الفقهاء ابن حمزه و قاضی ابن البراج و قطب راوندی و غیر ایشان نظر باینکه لازم دانسته اند تقدیم دو خطبه
نماز جمعه را بر زوال و اذان نماز جمعه لازم است قبل از خطبتین بوده باشد بنا بر این پس لازم از قول این اعاظم
این است که اتیان باذان صلوة جمعه شده باشد قبل از زوال و جواز تقدیم اذان صبح بر فجر اگرچه مسلم است مثل
استحباب اعاده بعد از فجر لکن تقدیم دو خطبه جمعه بر زوال بنا بر مختار مسلم نیست متفق علیه نیز نبود وقوع خلاف در مسئله بود
بنا بر این حصر بکما ذکرنا بیشتر از اعاظم ظاهر نشود که نبینید اذان بر وقت قبل جایز نیست مگر اذان صبح صحیح نخواهد بود که بنا بر قول غیر از اعاظم مذکوره **مبحث هشتم**

هرگاه اخلال باذان و اقامه نمود سهوا و متذکر شد قبل از دخول در رکوع قطع نماز جایز است بجهة درک اذان و اقامه

در این مقام

در بیان امور معتبره در مؤذن است

در امور معتبره در مؤذن و امور مستحبه در آن است اما امور معتبره در صحت اذان و اقامه از مؤذن و هم چنین در اعتداد غیر
در اذان او پس آن چند چیز است اول عقل است پس اذان از مجنون و مست صحیح نیست و دیگری اکتفا باذان او نمیتواند نمود
دوم اسلام است پس اذان کافر صحیح نیست خواه حربی بوده باشد یا کتابی یا مرتد یا منکر ضروری از ضروریات
دین سیم ایمان است پس اجتزا باذان صادر از مخالفین جایز نیست بلکه اذان مثل سایر عبادات صادره از ایشان صحیح
نیست احادیث معتبره در این باب از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار بسیار است مناسب این است که این
مقام مشرف شود بایراد جمله از آن تا اطلاع بر آن باعث صفای قلوب شیعیان و موالیان و دلگاه مخالفان شود
از جمله آن احادیث حدیثی است که شیخ صدوق روایت نموده از ابی حمزه الثمالی از جناب فخر العابدین و سید الساجدین
علی بن الحسین علیهما السلام که آنحضرت در وقتیکه جماعتی از شیعیان ایشان بشرف سعادت آن بزرگوار مشرف بودند فرمودند
کدام بقعه از بقعات زمین افضل است عرض کردیم خداوند عالم جل شانه و رسول خدا و پسر رسول خدا صلی الله
علیه و آله دانا تر باین است حضرت فرمودند بدانید افضل قطعات زمین مقداری از زمین است از مسجد الحرام که
واقع است ما بین حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام هرگاه کسی عمر او بقدر عمر حضرت نوح علیه السلام بوده باشد که عبارت
از نهصد و پنجاه سال بوده باشد که روزهای این مدت را صائم شود و شبهای آن را مشغول عبادت شود در آن مکان شریف
بعد از آن بمیرد و معترف بولایت و امامت ما نبوده باشد این همه طاعات مطلقا مفید نفعی بر او نخواهد بود و از جمله
احادیث مذکوره حدیثی است که ثقة الاسلام روایت فرموده از محمد بن مسلم از کاشف دقایق علوم الاوائل و الاواخر
جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده هر کس که اطاعت خداوند عالم جل جلاله نمود در اینجا باریاضت شاقه مرتاض
فرموده و در اتیان آن طاعات غایت مشقت را متحمل شود و امام و پیشوائی از جانب خداوند عالم تعالی شانه بجهة او نبوده
باشد پس سعی و عبادات او مقبول درگاه احدیت نخواهد بود و چنین کسی گمراه و متحیر خواهد بود و اعمال صادره او مبغوض
خداوند عالم عز شانه خواهد بود مثال و حالت چنین شخصی مثال و حالت گوسفندی است که گم شده باشد از شبان
خود و گله که در آن بود پس طلب کند گله را که در میان آنها بود برفتن و آمدن چون شب داخل شد بیک گله از جنس
غنمی بر همان گله نیست که در میان آنها بوده پس میل نمود بسوی آنها و مغرور شد بآنها شب را در میان آنها در خوابگاه
آنها ماند بعد از آنکه صبح شد شبان گله خود را بچراگاه روانه نمود همین که دید این شبان او و گله او نیست پس باز
طلب کرد با تحیر و چاره گله خود را پس دید یک گوسفندان دیگر را مع شبان آنها و میل کرد بسوی آنها و مغرور شد بآنها
پس فریاد زد بر او شبان برو و ملحق شو بشبان و گله خود بدرستیکه تو گمراه و حیرانی گم شده از شبان و گله خود
پس طلب کند با خوف و تحیر و گمراهی شبانی که بجهة او نیست که دلالت کند او را بچراگاه و برگرداند او را بچراگاه پس سوی چراگاه
او با این تحیر و حیران خواهد بود تا آنکه گرگی هم رسد و ببیند چنین گوسفندی بی حافظی و غنیمت داند بی حافظی
او را پس میدرد و میخورد او را پس حضرت خطاب فرمودند بمحمد بن مسلم قسم بخدا ای محمد کسیکه صبح کند از این امت
امام ظاهر و عادلی بجهة او نبوده باشد از جانب خداوند عالم جل جلاله صبح کرده خواهد بود گمراه و حیران و اگر بمیرد
با همان حالت مرده خواهد بود بکفر و نفاق بدان ای محمد بدرستیکه ائمه جور و متابعین ایشان معزولند از دین
خداوند عالم جل شانه و خود ایشان گمراهند و دیگران را گمراه نموده اند پس اعمالیکه از ایشان صادر میشود مانند خاکستری است

که باد شیعیان ونند همه را پراکنده کند پس بجهة عامل چیزی از آن عمل باقی نخواهد ماند و احادیث در این باب بسیار است
ایراد این دو حدیث در این مقام کافی است چهارم از امور معتبره در مؤذن ذکوریت مؤذن است پس اجزا کردن رجال
بسماع اذان از زنان ثابت نیست اگرچه آن زن از محارم مرد بوده باشد لکن این در صورتی است که زن اذان بجهة نماز
خود بگوید بلکه میکند و اینمقام هست این است آیا جایز هست زن بگیرد جماعت از رجال بوده باشد چنین زنی را
محارم اقتدا دهند که اذان بگوید بجهة نماز جماعت بعضی از محارم چنانچه از برای نسا این جایز است میگوییم مسئله
منقسم بچند صورت میشود یکی آنست که جماعتی از نسوان مثل بیست نفر زن مثلا هستند مرد بامامت بجهة ایشان نماز میکند
یکی از ایشان از محارم آن امام است ظاهر این است در اینصورت در چنین جماعتی اکتفا باذان چنین زنی میتوان
نمود دوم آنست که بیست نفر مرد مثلا میباشند و ضعیفه که از محارم همه ایشان است مثل اینکه مادر یا خواهر یا عمه ایشان
است یکی از بیست نفر امامت میکند سایرین اقتدا میکنند باو و آن زن که از محارم ایشان است نیز اقتدا بان امام مینماید
در همان نماز مطلب این است آیا در چنین صورتی میتوان قرار داد که آن زن ایشان باذان چنین جماعت نماید یانه
حکم بجواز خالی از اشکال نیست ظاهر از محقق در شرایع و نافع و معتبر عدم جواز است و مصرح به در مبسوط و کلام
علامه و شیخ شهید و غیر ایشان جواز است و این دو وجه هست لکن احوط اول است صورت ثالث آنست که زنی امامت
زنان میکند و این صورت اگر زنی بگیرد امامت نمیکند همان زن ایشان اذان و اقامه نماید از برای سایر زنان که اهل جماعت
میباشند حکم اکتفا نمودن بان اذان و اقامه اشکالست و این مقطوع به است احادیثی که دلالت میکند بر جواز اذان
زن بجهة سایر زنان دال بر این مطلب است علاوه بر فرضی است در حدیث مروی بطریق عامه حاصل مضمون آن حدیث
این است که جناب فخر انبیا و رسل صلوات الله وسلامه علیه و آله رخصت فرمودند ام ورقه را که اذان و اقامه گفته
امامت زنان سلسله خود نموده باشد و اما اجزای زنی که امامت میکند و سایر زنان باذان زن دیگر پس ظاهر این
است که جایز بوده باشد بلکه دور نیست مسئله محل خلاف نبوده باشد پنجم از امور معتبره در مؤذن آنست که ممیز بوده باشد
پس جایز است اعتماد باذان مؤذن مشروط است ببلوغ مؤذن یا غیر بالغ بوده باشد بشرط آنکه ممیز بوده پس اعتماد باذان
غیر ممیز نمیتوان نمود و اما امور مستحبه در مؤذن پس آن نیز چند امر است اول آنستکه مؤذن عادل بوده باشد یعنی
مستحب این است کسیکه تعیین مینماید بجهة ایشان باذان خواه بجهة اعلام بشعایر الاسلام بوده باشد یا بجهة اذان
جماعت مستحب این است که این شخص عادل بوده باشد آنچه مذکور شد مقتضی این است که این استحباب در حق غیر مؤذن
است یعنی مستحب در حق حاکم یا امام جماعت یا غیر ایشان این است کسی را نصب مینماید بجهة اذان عادل بوده باشد
و ممکن است استحباب نسبت بخود مؤذن بوده باشد یعنی مستحب است در حق شخص عادل که این منصب را اختیار نماید
یا آنکه اگر مؤذن غیر عادل بوده باشد مستحب در حق او این است که خود را عادل نماید بتحصیل حالتیکه مانع از اقدام بمعاصی
و داعی اقدام بطاعات است بجهة اذان گفتن نظر باینکه شارع امر فرموده است که باید اقدام باذان چنین کسی نموده باشد
اگرچه این طلب از شارع از باب ندب و رجحان بوده باشد نه حتم و الزام پس استحباب عدالت نسبت بناصب مؤذن هست
نسبت بخود مؤذن هم هست بهر یک از دو معنی که مذکور شد دوم از مستحبات آنستکه مؤذن حسن الصوت
و رفیع الصوت بوده باشد این معنی هم ممکن است که نسبت بناصب مؤذن بوده باشد چنانکه نسبت بخود مؤذن یعنی مستحب است چنین کسی این منصب را اختیار نماید چنانکه مستحب در حق

در بیان امور مستحبه در مؤذن است

دیگران این است

دیگران این است چنین کسی را نصب نماید بجهة اذان گفتن سیم آنستکه مؤذن بینا بوده باشد یعنی کور نبوده باشد این استحباب
نیز ممکن است نسبت بخود مؤذن بوده باشد چنانچه در حق ناصب چهارم آنستکه بصیر و عارف باوقات بوده باشد پنجم آنست
که مؤذن در حال اذان بایستد بموضع مرتفع ششم آنست که مؤذن در حال اذان با طهارت بوده باشد مخفی نماند
دو امر اول از امور مذکوره چنانچه در حق مؤذنی است که منصوب بوده باشد بجهة اعلام ممکن است در حق مؤذن
جماعت نیز مستحب بوده باشد و اما سیم و چهارم ظاهر این است که مختص بوده باشد بمؤذن اعلامی و مستحب در
مؤذن جماعت نبوده باشد چه کوری و عدم عارف بودن بوقت در مؤذن جماعت چندان تفاوتی با غیر ایشان
ندارد و مع ذلک اگر در مؤذن جماعت نیز مرعی شود بی عیب بلکه احسن خواهد بود و اما وقوف در موضع
مرتفع از خواص مؤذن اذان بلد است و در مؤذن جماعت مطلوب نیست مگر در صورتیکه فرض شود که
ازدحام مأمومین بحدی بوده باشد که اسماع مأمومین موقوف بوده باشد بر وقوف مؤذن در موضع مرتفع و
احتمال تقیید اگر منفق شود حاجت باین تخصیص نخواهد بود و اما کون بر طهارت پس این مطلوب است در حال اذان
گفتن مطلقا خواه اذان اعلامی بوده باشد یا اذان جماعت یا اذان منفرد هفتم از امور مستحبه قیام در حال
اذان است و این نیز مطلوب است مطلقا اگرچه مؤذن جماعت نبوده باشد هشتم استقبال است یعنی مستحب
این است مؤذن مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد در حال اذان گفتن متوجه قبله بوده باشد خصوصا در حال شهادتین
که اهتمام در رعایت استقبال در آن بیشتر است و ابن براج که از فقهای ما است قائل شده بوجوب رعایت استقبال
و قیام در حال اذان در حق مؤذنی که اذان جماعت گوید مخفی نماند امور ثلثه مذکوره که عبارت از طهارت و قیام و استقبال
بوده باشد چنانچه مطلوب است در اذان مطلوب در اقامه نیز هست بلکه ظاهر این است که طهارت در حال اقامه لازم
بوده باشد یعنی جایز نباشد که اتیان باقامه نماید با عدم طهارت و این قول ظاهر میشود از جماعتی از علما و فقها مثل
شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در نهایه و ابن براج در مهذب و ابن ادریس و علامه در
منتهی و غیر ایشان و اما قیام و استقبال در حال اقامه آن نیز محل خلاف است مشهور استحباب است و ابن براج چنانچه
قائل شده بوجوب قیام و استقبال در حال اذان نسبت بمؤذن جماعت قائل شده بوجوب ایشان در اقامه در صلوة جماعت
و ظاهر از صدوق و قدوه در مقنع و شیخ مفید در مقنعه وجوب ایشان است در اقامه مطلقا در حال اختیار و این ظاهر از شیخ
طوسی است در نهایه پس در مسئله چهار قول است اول استحباب قیام و استقبال است در اقامه مطلقا و این مشهور
است دوم وجوب ایشان است در اقامه کذلک و این ظاهر میشود از مقنع و مقنعه و نهایه سیم تفصیل است ما بین جماعت
و فرادی بوجوب است در اول و استحباب است در ثانی و این مختار ابن براج است رابع قول بتفصیل ما بین قیام و استقبال
است باستحباب اول و وجوب ثانی و این مختار ابن حمزه است و ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط نظر باینکه در اول
اگرچه تصریح فرموده باستحباب قیام و استقبال در حال اذان و اقامه لکن بعد از آن فرموده مکروه است که بگرداند
بدن خود را از قبله در حال اقامت لکن احتیاط مقتضی رعایت هر یک از قیام و استقبال است در اقامه اگرچه در غیر جماعت
بوده باشد مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر شد که قیام و استقبال بنابر مختار از جمله چیزهایی است که مستحب است
در هر یک از اذان و اقامه سیم از امور دیگر که مستحب است در هر یک از اذان و اقامه وقف نمودن است در آخر هر فصل

در بیان وقف طهارت
است در حال اقامه

از فصول اقامه بعدم الفصل و حرکت یا قطع نفس یا تخلل فصل ما بین فراغ از کلمه و شروع بکلمه دیگر بلکه با عدم هیچیک ازینها در صورتیکه
کلمه که شروع میشود مفتتح بهمزه وصل باشد بعبارة اخری در غیر قد قامت الصلوة در مرتبه ثانیه و غیر تکبیر لکن در اقامه
نیز در اذان نظر باستحباب تأنی در آن چنانچه مذکور خواهد شد چهارم از امور مستحبه در هر یک از اذان و اقامه بنا بر آنچه
فاضل ابن براج ذکر فرموده این است که بعد از فراغ از هر یک از حی علی الصلوة و حی علی الفلاح بگوید لا حول و لا قوة
الا بالله و بعد از فراغ از حی علی خیر العمل دو مرتبه بگوید آل محمد خیر البریة و بعد از قد قامت الصلوة در اقامه بگوید
اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة اعط محمدا سؤله یوم القیمة و بلغه الدرجة و الوسیلة من الجنة
و تقبل شفاعته فی امته و شیخ در مبسوط ذکر حوقله را بعد حی علی الصلوة مرسلا نسبت بجناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله داده پنجم از امور مستحبه تأنی در اذان است یعنی تلفظ بفصول و هم چنین فیما بین فصول باین معنی که
تلفظ بفصول با تأنی و آرام تلفظ نماید و هم چنین تأملی فیما بین فصلین نماید بخلاف اقامه پس مستحب در آن سرعت
نمودن است در تلفظ و در قلت تأمل فیما بین فصلین ششم مستحب است رفع صوت در اذان مطلقا اگرچه اذان
منفرد بوده باشد در احادیث ترغیب باین بسیار شده است و مذکور در احادیث این است که رفع صوت در اذان
باعث دفع مرض و کثرة اولاد است محمد بن راشد روایت کرده از هشام بن ابراهیم که او گفت من شکایت کردم
خدمت جناب امام رضا علیه السلام از مرض خود و از بی اولادی حضرت امر فرمود مرا بلند نمودن صدا را در اذان در منزل
خود و من نظر بفرموده حضرت چنین نمودم پس خداوند عالم جل شانه مرض را از من دفع فرمود و اولاد من بسیار
محمد بن راشد گفت من دائما علیل بودم و هم چنین جماعتی از عیال من نیز چنین بودند بعد از آنکه این را شنیدم از هشام
رفع صوت نمودم در اذان پس خداوند عالم دفع مرض از من و از عیال من فرمود و جماعتی از فقها حکم باستحباب رفع
صوت در فصول اقامه که ذکر بوده باشد فرموده اند مثل تکبیر و شهادتین و تهلیل با آنکه در عمل این نیست هفتم
مستحب است فصل ما بین اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا سجده یا بجلوس یا بتسبیح و تحمید یا با احدهما یا بگام یکی بلکه
بنا بر این در نماز ظهر اول شش رکعت نافله را اتیان مینماید بعد از آن اذان میگوید بعد از آن دو رکعت باقی آن
نافله ظهر را بعمل میآورد و آنوقت اتیان باقامه مینماید و هم چنین در اذان عصر و در اذان نماز عشا اولا اتیان بدو
رکعت نافله مغرب مینماید بعد از آن اذان عشا میگوید بعد از آن اتیان بدو رکعت باقی آن نماز نافله مغرب مینماید بعد از آن
اتیان باقامه نماز عشا مینماید و در نماز صبح اول اذان میگوید بعد از آن اتیان بدو رکعت نافله صبح مینماید بعد از
فراغ از نافله اقامه میگوید بنا بر این در نماز مغرب چون نافله آن مؤخر است فصل ما بین اذان و اقامه آن بنماز
نیست بلکه فصل ما بین اذان و اقامه در مغرب بغیر نماز است و دیگر بعد که سبب آن خواهد شد بتانید بلکه اینها
در صورتی است که اتیان بنوافل نماید و اگر نافله گذار نباشد یا وقت نافله منقضی شده باشد فصل ما بین اذان
و اقامه بغیر نماز باید نماید مستحب است فصل ما بین اذان و اقامه در غیر اذان و اقامه نماز مغرب بدو رکعت نماز
یا بجلوس یا بسجده یا بتحمید مثل اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین و اگر اکتفا بالحمد لله نیز نماید خوبست یا بتسبیح
مثل سبحان الله یا بکلام برداشتن بغیر آنکه اتیان نماید مؤذن سنت خواهد بود لکن ظاهر این است که فصل بدو رکعت
نماز افضل از بقیه بوده باشد بعد از آن سجده و هرگاه جلوس را اختیار نماید سنت است در این وقت این دعا بخواند

مستحب

اللهم

اللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِي بَارًّا وَرِزْقِي دَارًّا وَاجْعَلْ لِي عِنْدَ قَبْرِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَرَارًا وَمُسْتَقَرًّا
و در بعض نسخ دعا بعد از قلبی بارا و عیشی قارا و چون که مورد این دعا بنا بر حدیثی که ذکر شد کما فی مذکور است در حالت
اختیار و جلوس است بنا بر این در غیر حالت جلوس بقصد توظیف خواندن مشکل است بلی مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح
فرموده مستحب این است این دعا را در سجده ما بین اذان و اقامه بخوانند بنا بر این در حال سجود نیز بی عیب است بلی خواندن
این دعا در غیر حالت جلوس و سجود مثل اینکه در حال قیام مطلقا یا بعد از اختیار کلام چنانکه متعارف شده بقصد
توظیف مشکل بلکه صورت بدعت دارد و اما تفسیر دعا بدانکه بارا اسم فاعل است بمعنی ظاهر از ابناست خداوندا
بگردان قلب مرا محسن و راغب بخیر و معیشت مرا مستقر و دائم که قطع نشود یا مقرون بما که وصیر معیشت من
بر سلد در حالتیکه من مستقر باشم در مکان یعنی محتاج نشوم در تحصیل معیشت بمسافرت از بلد خود ببلد
دیگر و اجعل لی فی دارا یعنی بگردان مرا در نزد قبر پیغمبر با ما در نابود و اجعلنی عند قبر نبیک قرارا و مستقرا
یعنی بگردان از برای من مقری در جوار نبی تو ممکن است مراد از قرار در آخرت بوده باشد و مراد از مستقر
در دنیا کما یومی الیه قوله تعالی و لکم فی الارض مستقر و الاخرة دار القرار یعنی بگردان مقر مرا در دنیا و آخرت
در جوار نبی تو بدانکه در این مبحث چند فائده است تنبیه بآنها مناسب است اول آنکه استحباب فصل ما بین
اذان و اقامه بامور مذکوره ظاهر این است در حق خود مؤذن بوده باشد یعنی در حق غیر مؤذن از اشخاص
که استماع اذان مینمایند حکم باستحباب این نمیتوان نمود اگرچه مستمعین از اهل جماعت بوده باشند چنانچه بعضی فضلا
در مطالع الانوار بیان شده است دوم آنست معلوم شد از جمله امور که سجده است در صورتیکه مکلف
اختیار آن نمود و در آن سجده هرگاه قصد سجده شکر بکند که مستحب است در عقیب صلوات یا بجهة سببی دیگر
نماید ظاهر این است امتثال از هر دو حاصل شود سیم بیان شد که فصل ما بین اذان و اقامه نماز مغرب مثل
فصل ما بین اذان و اقامه سایر صلوات نیست بلکه مستحب است در اینمقام فصل شود بخطوة یا بجلوس یا بتسبیح
یا بسکوت و در جمله از کلمات فقها حصر مستحب شده در این سه مذکور شد بلکه در جمله از عبادات نهی شده از سجده
مثل عبارت شیخ مفید در مقنعه و غیر ایشان و مقتضای بسیاری از کلمات فقها آن است که جلوس در اینجا مستحب نباشد
لکن در حدیث مبالغه در استحباب جلوس در اینمقام شده مضمون حدیث این است ثواب کسیکه بنشیند ما بین اذان
مغرب و اقامه آن مثل ثواب کسی است که غلطد در خون خود در راه خداوند عالم جل جلاله چهارم مکروه است
حرف زدن ما بین فصول اذان و هم چنین ما بین فصول اقامه و اما تکلم بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع
در اقامه پس ظاهر این است که کراهت نداشته باشد بلکه در بعضی از احادیث معتبره امر به تکلم شده ما بین
اذان و اقامه و آن حدیث منافی نیست که مروی در تقیه و تهذیب است مضمون آن این است هرگاه اراده
نماز در بعضی نمازها بگویی اذان و اقامه بگو و فصل ما بین اذان و اقامه واقع بساز بجلوس یا بتسبیح یا بکلام
محملا حرف زدن اگرچه مکروه است ما بین فصول اذان و اقامه لکن ما بین اذان و اقامه یعنی بعد از فراغ
از اذان و قبل از شروع در اقامه ظاهر این است که مکروه نبوده باشد مگر در نماز صبح در اینجا تکلم بعد
از فراغ از اذان قبل از شروع در اقامه نیز مکروه است تفصیل مطلب مقتضی این است که گفته شود در اینجا

در بیان کراهت تکلم در اثنای فصول اذان و اقامه

سه مقام است اول تکلم در اثنای فصول اذان است تاملی در کراهت این نیست اگرچه ظاهر میشود از ابن براج قول بانتفای حرمت
در آن دوم تکلم در ما بین اذان و اقامه است کراهتی در این نیست مگر ما بین اذان صبح و اقامه آن سیم تکلم در اثنای
فصول اقامه است تشکیکی در کراهت آن نیست بلکه کراهت در این مقام اشد است از کراهت در ما بین فصول اذان
بلکه ظاهر جماعتی از اعاظم قدمای اصحاب حرمت است مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی
در تهذیب و نهایه و ابن زهره در غنیه و این قول اگرچه ضعیف است لکن اجتناب اقرب باحتیاط و اوفق بطریق سداد
است و هرگاه کسی این کراهت را بعمل آورد اگر در اثنای اذان بوده باشد ظاهر این است مقتضی اعاده اذان
نباشد یعنی حکم باستحباب اعاده اذان ثابت نیست مگر در صورتیکه تکلم بسیار باید بمرتبه که مخل بموالات بوده باشد
در این صورت اعاده اذان مستحب است لکن نه بجهت تکلم بلکه بجهت اخلال بموالات و هم چنین است هرگاه سکوت
طویلی در اثنای فصول اذان بعمل آورد که منافی با صدق مؤذن بودن بوده باشد در این صورت نیز اعاده اذان نماید
و اما اگر تکلم در اثنای اقامه بوده باشد این مقتضی اعاده اقامه هست باین معنی مستحب است که اعاده اقامه
نماید مخفی نماند این کراهت تکلم در اثنای اذان و اقامه در حق مؤذن و مقیم است و اما غیر مؤذن و مقیم از
اهل جماعت ظاهر این است که کراهت در حق ایشان ثابت نبوده باشد مگر بعد از گفتن قد قامت الصلوة در
اقامه در این وقت تشکیکی در مرجوحیت تکلم نیست خواه در حق کسی که اقامه میگوید یا دیگری بلکه جماعتی از
معتمدین قدمای فقها مثل سید مرتضی و شیخ طوسی در نهایه و مبسوط و ابن حمزه و غیرهم تصریح فرموده بحرمت
تکلم در حق کل اهل جماعت که مطلع شده باشند بر صدور قد قامت الصلوة از مقیم مگر کلامیکه متعلق بتقدیم امام
بوده باشد یا تسویه صفوف و نصوص معتبره صریح در این مطلب بنا بر این طریقه احتیاط مقتضی اجتناب از این است
و از جمله مکروهات در اثنای اذان التفات نمودن مؤذن است بتمام بجانب یمین و یسار اگرچه در غیر حالت تکبیر
و شهادتین بوده باشد و اما التفات بوجه تنها پس کراهت آن معلوم نیست و از جمله مکروهات در حال اذان
ترجیع و تثویب است پس در این مقام دو مقام است مقام اول در بیان ترجیع است بدانکه علما اختلاف کرده اند در حقیقت
ترجیع به پنج قول اول اینستکه ترجیع عبارت از تکرار تکبیر و شهادتین است در اذان بعض علما و بر چهار تکبیر
و زاید بر دو در شهادتین این قول قول شیخ است در مبسوط و ابن براج است در مهذب دوم اینستکه ترجیع
عبارت است از تکرار شهادتین دو مرتبه بر این قول خلاف و جامع و تحریر و تذکره و منتهی است سیم اینستکه
ترجیع عبارت از تکرار فصلی از فصول اذان است این ظاهر میشود از شیخ شهید در ذکری چهارم اینست که ترجیع عبارت
از تکرار شهادتین است جهراً بعد از اتیان باو اخفاتاً و این ظاهر میشود از صاحب مهذب و صاحب قاموس
پنجم اینست که ترجیع در اذان عبارت از تردید صوت است در حلق در حین تلفظ بفصول آن و این ظاهر میشود
از صاحب صحاح و صاحب قاموس بتفسیر او این معنی نموده بعد از معنی که مذکور شد این بیان اقوال است در حقیقت
ترجیع و اما حکم آن پس کلمات فقها در آن نیز مختلف است جماعتی از فقها حکم بحرمت فرموده اند و بسیاری حکم
بکراهت نموده اند تحقیق در مقام این است که مقصود از مشخصه در اتیان و تکرار علاوه از قدر مقرر در
شریعت مطهره شرعیت آن است یعنی باعتقاد شرعیت اتیان نماید بنا بر این هرگاه کسی تامل در حرمت آن نماید نظر باینکه

اذان در شریعت

در تفسیر تثویب و حکم آن

قول بحرمت تکلم در حق اهل جماعت بعد از گفتن قد قامت الصلوة

تهلیل ج

اذان در شریعت بمقتضای نصوص معتبره و اجماع شیعه عبارت از فصولی است که سابق بیان شد و اتیان علاوه بر آن تشریع
و بدعت است اگرچه بتکریر جزو از فصول بوده باشد پس حرام خواهد بود و اگر باین قصد نبوده باشد پس اگر تکبیر و شهادتین
است حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر باینکه اینها از اعظم اذکار است بلکه تاملی در رجحان اتیان باینها در اثنای اذان
نیست با علم کراهت پس عدم کراهت در اذان بطریق اولی خواهد بود و اگر غیر تکبیر و شهادتین است نظر بتفسیر
ذکر بودن را بنصوص صدور و نیست که حکم بکراهت شود نظر باینکه این تکلمی است در اثنای اذان و این در غیر تفسیر
خاص بود و اما تفسیر خاص پس در آن نیز محتاج بتفصیل است باین معنی اگر تردید بصوت محض نیست که موجب اندراج
در معنی غنا شود شبهه در حرمت آن نیست و اگر باین حد نیست حکم بحرمت بلکه حکم بکراهت نیز نمیتوان نمود
مقام ثانی در تثویب است کلام در این نیز در حقیقت و حکم است اما اول پس از ملاحظه کتب لغت ظاهر می
شود تثویب بر دو قسم است تثویب قدیم و تثویب جدید تثویب قدیم عبارت است از قول مؤذن در اذان صبح
الصلوة خیر من النوم دو مرتبه و تثویب جدید عبارت است از الصلوة الصلوة او قامت قامت این است مفهومی
عبارت او مستفاد از کلام او میشود که ابن بحر را حکم کرده که تثویب جدید است محلش در کجا است ممکن است که مراد
از آن باشد که در بعض بلاد عامه متداول است چنانچه در مکه و مدینه استماع نموده ایم و آن این است در اواخر
شبها قریب بصبح مؤذن در کوچها و در خانها راه میرود میگوید الصلوة الصلوة و ممکن است که در غیر صلوة
بر منبر بوده باشد که در حین دعوت باینها نمازها الصلوة الصلوة ثابت است صاحب قاموس تفسیر تثویب
باین نحو نموده التثویب التعویض و الدعاء الی الصلوة و تثنیة الدعاء او ان یقول فی اذان الفجر الصلوة خیر
من النوم مرتین یعنی تثویب عوض دادن است بعبارة اخری ثواب دادن است و خواندن بسوی نماز است
یا دو مرتبه خواندن بسوی آنست یا گفتن دو مرتبه است در اذان صبح الصلوة خیر من النوم مراد فقهاء در این
مقام همین معنی اخیر است لکن بعد از حی علی الفلاح چنانچه صاحب صحاح گفته تثویب در اذان فجر اینست که مؤذن
بعد از حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم دو مرتبه و در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت
نموده از ابی محذوره بجای مهمله و ذال معجمه که او گفته عرض کردم بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلیم
من نما طریقه اذان را پس حضرت اذان را ذکر فرموده و فرمودند بعد از حی علی الفلاح هرگاه نماز صبح بوده
باشد بگو الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و در همان کتاب روایت نموده از بلال که جناب رسول خدا
فرموده تثویب نباید بکنی در هیچ نمازی مگر در نماز صبح و مرحوم شیخ در مبسوط ذکر تثویب نموده در اذان
صبح و اذان عشا و حکم بکراهت این فرموده و در خلاف فرموده جمیع فقهای عامه مگر کسانی که در اذان
نماز عشا تثویب مستحب نیست مگر حسن بن صالح بن حی که گفته این مستحب است در اذان نماز عشا و نماز صبح و ابن
ادریس در سرائر نقل فرموده از جماعتی از علمای ما که فرموده اند تثویب عبارت است از تکرار شهادتین دو
مرتبه و فرموده هذا هو الاظهر و ابن بحر را از جماعتی از اصحاب ما نقل نموده مخفی بر حقیر در این وقت نیست
که کیانند بلکه ظاهر از کلام سید در انتصار و شیخ در خلاف اطباق علمای شیعه است بر اینکه تثویب عبارت از
الصلوة خیر من النوم است بلی کلام ابن حمزه در وسیله مضطرب است که تثویب مخالف با آن بوده باشد بلی

المخطوره ثلثه التثویب و قول الصلوة خیر من النوم نظر باینکه علما این قول به تثویب ظاهر در مغایرتست بلکه کلام
آن مرحوم صریح در مغایرتست نظر باینکه هرگاه این قول در نظر آن مرحوم مغایر با تثویب نمیبود پس عدد محظور در
نثر اول از ثلثه در کلام آن مرحوم تثویبست دوم گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان صبح سیم تکلم است در اثنای اقامه
بعد از قد قامت الصلوة و اما حکم آن پس از کلمات علمای ما ظاهر میشود اختلاف در این بسیار قول اول قول ابن الجنید
است که حکایت شده از او که فرموده باکی بآوردن این در اذان صبح نیست دوم قول بکراهتست و این ظاهر میشود
از سید مرتضی در انتصار و شیخ در مبسوط و محقق در شرایع و نافع و معتبر سیم حرمتست و این قول مرحوم شیخ است
در نهایة و ابن حمزه و سرائر و صاحب جامع و علامه و غیر ایشان و حقیقت حال مشخص میشود از آنچه در ترجیع
مذکور شد باین معنی که اگر کسی بقصد مشروعیت آوردن این نماید شکی در بدعت و حرمت آن نیست و ابن ادریس در
این دعوی اجماع نموده نظر باینکه مشروعیت این ثابت نیست مؤید این مطلب چیزی است که در کتاب تیسیر الوصول الی جامع
الاصول که از کتب معتبره عامه است مذکور است حاصل آن این است که در آن کتاب نقل شده از مالک که او نقل نموده
که مؤذنی در عصر خلیفه ثانی آمد نزد او که او را اعلام نماید بجهت حضور در نماز صبح پس یافت او را در خواب پس اراده نمود
بجهت تنبیه خلیفه ثانی و بیدار نمودن آن گفت الصلوة خیر من النوم چونکه خلیفه ثانی این را شنید و راضی شد
پس امر کرد که این کلام را داخل در اذان صبح نماید و در همین کتاب مذکور است که نقل از ابی داود و ترمذی نموده
که ایشان از مجاهد نقل نموده اند که او گفت من با عبدالله بن عمر داخل مسجد شدیم و عبدالله بن عمر اذان گفت
در آن مسجد خواستیم نماز کنیم پس تثویب یعنی قول الصلوة خیر من النوم از مؤذن صادر شد پس بیرون رفت
عبدالله بن عمر از مسجد پس گفت ما را از نزد این مبتدع بیرون ببر پس نماز در آن مسجد بعمل نیاورد و مجملا اگر
کسی اتیان باین کلام بقصد مشروعیت نماید شبهه در حرمت آن نیست و ظاهر این است کلام قائلین بحرمت راجع
است باین و اگر باین جهت نبوده باشد مکروه خواهد بود نظر باینکه آن تکلمی است در اثنای اذان کلام هم
این است کلام قائلین بکراهت راجع باین بوده باشد و این مسلم است پس نزاع لفظی خواهد بود و بعضی احادیثی
که بطریق ما وارد است مشتمل بر این کلمه هست مشخص است که محمول بر تقیه است مبحث یازدهم در بیان مسائل چند است
که متعلق است باذان و اقامه اول اینست که لازم است رعایت ترتیب نمودن مابین فصول اذان و فصول اقامه باین
نحو که تکبیر را مقدم دارد بر تهلیل بعد از آن شهادت بر الوهیت معبود و بعد از آن شهادت بر رسالت بعد از آن
حی علی الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن تهلیل و ترتیب در فصول
اقامه نیز همین طریقست که مذکور شد مگر آنکه بعد از حی علی خیر العمل در اقامه باید قد قامت الصلوة را آنچه
مذکور شد ترتیب مابین فصول آنها بود و همچنین است ترتیب مابین خود اذان و اقامه اول اذان را بعمل
آورد و بعد از فراغ از آن اقامه را پس هرگاه کسی اخلال بهر یک از دو ترتیب که مذکور شد نماید پس اگر عمداً
اخلال نموده باشد آثم و معاقب خواهد بود و اکتفا باینچه بعمل آمده نمیتواند نمود یعنی آن سنت متحقق نخواهد بود
پس هرگاه خواهد که مؤدی سنت بوده باشد لازم است که اعاده نماید پس هرگاه بعضی فصول متأخر را عمداً
مقدم داشته باشد و مقدم را متأخر در این صورت تأدیه سنت موقوف باعاده هر دو است بطریق معهود با اجزائها عمداً

در بیان لزوم رعایت ترتیب مابین فصول اذان و اقامه و همچنین مابین خود اذان و اقامه

بعد از آن تکبیر

متاخر چه

بسمه تعالی شانه

۹۱

متاخر موجب حصول امتثال نمیشود نظر باینکه آنچه را که اتیان نموده بغیر نحو ثابت در شریعت منهی عنه بوده پس آنچه سابق بعمل آمده نظر
بتعلق نهی باطل بوده پس اکتفا بآن متاخر کفایت در صحت نمیکند و هم چنین است حال در اخلال بترتیب مابین نفس اذان
و اقامه ولی هرگاه سهواً اخلال نموده باشد در اینصورت اگرچه اثم نیست لکن اعاده هریک از فصول اذان یا اقامه
که در آن اخلال بترتیب شده باشد باید نمود در اینصورت هرگاه تقدیم و تأخیر هر دو بعمل آمده باشد یا اکتفا
باعاده متاخر تنها میتواند نمود پس اکتفا مینماید در متقدم بهمان اتیان سابق ظاهر از حدیث صحیحی که وارد در این مطلب
استظهار است پس اعاده هر یک از متقدم و متاخر نماید تا تدارک ترتیب نماید پس هرگاه در اثنای اذان یا بعد
از فراغ از اذان مشخص شد که اخلال بترتیب بعضی از فصول آن نموده تدارک مینماید بنحوی که مذکور شد مگر در صورتی
که بعد از فراغ از اذان مشخص شود و فصل طولی متخلل شده باشد در اینصورت دور نیست که استیناف اصل اذان نماید
و اما هرگاه در اثنای اقامه مشخص شد که اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان نموده سهواً در این صورت چنانچه
از حدیث موثق استنباط میشود حاجت بتدارک نیست اقامه را اتمام نموده شروع بنماز نماید بنا بر این در صورتی
که این مطلب بعد از فراغ از اقامه معلوم شود بطریق اولی احتیاج بتدارک آن نخواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر
میشود هرگاه کسی اخلال بترتیب بعضی فصول اقامه نموده باشد و مشخص شود بر این شخص بعد از فراغ از اقامه
قبل از شروع بنماز باید عود نماید تا تلافی و تدارک ترتیب نماید اما هرگاه مشخص شود این اخلال بعد از دخول در
نماز حاجت بتدارک نیست بلکه ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگرچه مشخص شود قبل از دخول در رکوع بلکه قبل
از شروع بقرائت و فرق مابین این مسئله و مسئله ناسی اذان و اقامه ظاهر است از آنچه در آن صورت بر جواز رجوع
در آن مقام مستلزم جواز رجوع در اینجا نیست چنانچه بر متبصران بتامل ظاهر میشود دوم از مسائل مذکوره
است هرگاه نزاع واقع شود مابین اهل جماعت یا غیر ایشان در باب اذان گفتن هر یک خواهد که او اذان گفته
باشد در اینصورت اگر عادل و غیر عادل نزاع نمایند تفویض اذان را بعادل نمایند و اگر هر دو عادل باشند
مقدم میشود با عدل و در صورت مساوات باعلم و در صورت مساوات رجوع نمایند بقرعه عمل شود بمقتضای آن
لکن کلامی که در اینمقام هست این است که آنچه مذکور شد در صورتی که تعدد اذان مضر باشد خوب است
و اما هرگاه تعدد آن مضر نبوده باشد بلکه مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت هرگاه ده نفر از اهل جماعت خواسته
باشند اذان بگویند بلکه همه آنها خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب لکن در صورت سعه وقت
منعی از آن نمیباشد خواه بعضی عادل بوده باشد و بعضی غیر عادل و بعضی عالم باحکام اذان و بعضی عالم نبوده
و بعضی بی چشم و بعضی چشم دار پس فرض مسئله تشاح و نزاع مابین مؤذنین در صورتی مناسب است
که هرگاه متبرعی را اقدام باذان یافت نشود و امر منحصر شود در اینکه باید امام یا نائب امام نصب مؤذن
نمایند و مستمری بجهت معیشت آن از بیت المال قرار دهند در اینصورت هرگاه نزاع واقع شود بنحوی که
مذکور شد میباید معمول داشت مسئله سیم بدانکه معتبر در هر یک از اذان و اقامه موالات است
و مراد از موالات در اینمقام آنست که فصلی مابین فصول هر یک از اذان و اقامه متخلل نشود بحدی که در عرف
و عادت ماحی صورت مؤذن بودن و مقیم بودن بوده باشد و حد اعتبار این آنست که هر مرکبی از مرکبات

در صورت نزاع مابین مؤذنین

در بیان رعایت موالات در فصول اذان و اقامه

اعتباریه بعبارة اخری هر ماهیتی ملتئم از اجزای متعدده متعینه تدریجی الوجود هرگاه امر شارع متعلق شود بایجاد
ان و شارع در کیفیت ایجاد ان کیفیت خاصی از تعاقب اجزاء و تراخی انها بیان نفرموده باشند متشخص میشود که اکتفا میشود در ان
بنحوی که در عرف صادق باشد که این شخص مکلف مباشر اتیان ان هست پس با تخلل فصل طویلی که ماحی صورت ان
بوده باشد این صدق متحقق نیست پس امتثال حاصل نمیشود پس جمیع انحاء وجودات عرفیه ان مشترک نیستند
در اینکه محصل امتثال هستند و عدم امتثال در صورتی است که صدق این معنی متحقق نبوده باشد و عبارة
اخری این اعتبار موالات است پس با اخلال بموالات امتثال حاصل نخواهد بود مسئله چهارم در حکم اذان و
اقامه است با تخلل حدث بدانکه حدثی که متخلل میشود یا در اثنای اذان است یا بعد از فراغ از اذان است و قبل
از شروع در اقامه یا در اثنای اقامه است یا بعد از فراغ از ان است لکن قبل از شروع در نماز یا بعد از شروع
در نماز است لکن قبل از فراغ از ان پس در اینجا چند مقام است اول در حکم اذان است با تخلل حدث در اثنای
ان بدانکه هرگاه حدثی که در اثنای اذان عارض شد در اینمقام چهار احتمال است اول اتمام اذان است با حدث
دوم اتمام ان است بعد از طهارت سیم استیناف اذان است بعد از طهارت چهارم استیناف اذان است با عدم
طهارت ظاهر این است که جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد تشکیکی در جواز جمیع اقسام مذکوره نیست
کلام در رجحان و مرجوحیت است پس ترا ظهر احتمال چهارم است نظر باینکه استیناف اذان با عدم
طهارت مستلزم این است که کل اذان با عدم طهارت بوده باشد مخفی نیست مرجوحیت این بالاضافه باینکه
بعضی با طهارت بوده باشد و تتمه با عدم طهارت یا کل با طهارت بوده باشد و قطع نظر از قسم چهارم کرده قسم اول
مرجوح تر است بنسبت بدو قسم دیگر بلی کلامی که در قسم ثانی هست این است که در ان تفصیل داده شود
ما بین اینکه تحقق طهارت و تحصیل مقدمات ان یا مستلزم فصل طویل و فعل کثیری است که مخل بموالات معتبره
در اذان بوده باشد یا نه اگر قسم اول است ظاهر این است که این کفایت در تادیه سنت نکند بلکه تشکیکی در جواز
اقدام بان میتوان نمود نظر باحتمال العدم معلومیت مشروعیت اتیان باذان باین نحو پس این پست تر از جمیع
اقسام مذکوره است بلکه صحیح نیست و اگر قسم ثانی است مطلقا نقصی در ان نیست نظر باینکه صادق
است جمیع فصول اذان با طهارت شده است پس عمل باستحباب اتیان اذان با طهارت متحقق خواهد
بود بلی نظر بقیام احتمال مدخلیت هیئت صوریه و ارتباط اجزای اذان باهم در اتیان بفرد کامل و احتمال
منافات حدث متخلل با ان قسم ثالث اکمل اقسام خواهد بود مجملا جمیع اقسام با اشتراک در تادیه
سنت مختلف میباشند برجحان و مرجوحیت بنحوی که مذکور شد مگر تفصیلی که در قسم ثالث مذکور شد تمام
دوم در حدث متخلل فیما بین اذان و اقامه است یعنی حدثیکه حادث شد بعد از فراغ از اذان و قبل
شروع در اقامه این مطلقا موجب اعاده اذان نیست بلکه مرجح اعاده ان نیز نیست بلکه حکم بمشروعیت
اعاده در صورت معروضه نمیتوان نمود بلی وضو میسازد بجهة اتیان باقامه و اقدام باقامه مینماید بعد از
وضو مقام سیم در حکم اقامه است در صورت تخلل حدث در اثنای ان بدانکه چهار احتمالی که در اذان
مذکور شد در اینجا نیز جاری است اتمام اقامه با حدث و اتمام ان بعد از طهارت و استیناف اقامه بعد از طهارت و استیناف

در بیان حکم حدث متخلل در اثنای اذان و اقامه

وقوع حدث در اثنای اقامه موجب اعاده اقامه است

ان باعدم

ان با عدم طهارت بنا بر قول بعدم لزوم طهارت در اقامه چنانچه بنسبت بشهرت داده شد و جمیع اقسام مذکوره
جایز خواهد بود و اما بنا بر مختار در مسئله که عبارت از عدم جواز اتیان باقامه با عدم طهارت دو قسم ان صحیح
نخواهد بود یعنی اتمام اقامه با حدث و همچنین استیناف ان با حدث پس قسم جایز در اینجا منحصر خواهد بود در دو
قسم باقی که عبارت از استیناف بعد از طهارت یا اتمام اقامه بعد از طهارت بوده باشد بلی در قسم ثانی تفصیلی
که در اذان مذکور شد در اینجا نیز معتبر است بلکه در اینجا اقوی است باین معنی که اگر اتیان بطهارت منافی با موالات
معتبره فیما بین فصول اقامه بوده باشد اکتفا باتمام اقامه بعد از طهارت در این صورت کفایت در تادیه سنت
نخواهد نمود بخلاف اینکه اتیان بطهارت منافی با موالات مطلوبه نبوده باشد پس احسن اقسام منحصره در
اینجا نیز استیناف بعد از طهارت خواهد بود بنا بر غیر مختار و احسن قسمین ان خواهد بود بنا بر مختار والحمد
لله الموفق الحمید الرئوف الغفار مقام چهارم در حکم حدث واقع بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در
نماز است بدانکه هرگاه حدثی متخلل شد بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز خالی از این نیست که شخص
مکلف یا متطهر بوده بطهارت ترابیه یا بطهارت مائیه و علی التقدیرین یا صدور حدث مبطل طهارت یا عمدا
بوده یا سهوا و در صورتیکه متطهر بطهارت ترابیه بوده و وقوع حدث سهوا بوده باشد و در این وقت
متمکن از طهارت مائیه بوده باشد و اتیان بطهارت مائیه مستلزم فصل طویلی بوده باشد که منافی باشد با صدق
صلوة با اقامه بودن ظاهر این است که در اینوقت حاجت باعاده اقامه نبوده باشد نظر باینکه در چنین صورت
هرگاه حدث سهوا در اثنای نماز واقع شود بعد از اتیان بطهارت ثانیه حاجت باستیناف نماز باعاده انچه
از اجزای صلوة که اتیان شده نیست پس عدم حاجت باعاده اقامه در چنین صورت بطریق اولی خواهد بود مثل
اینکه کسی با تیمم اذان و اقامه گفت بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع در نماز متمکن از طهارت مائیه شد لازم است
وضو بسازد ظاهر این است که حاجت باعاده اقامه نباشد حکم صورتیکه مذکور شد اما در غیر این صورت پس اشکالی
در حکم باستحباب اعاده میتوان نمود نظر باینکه جمعی کثیری از فقها تصریح فرموده اند که هرگاه حدثی در اثنای صلوة واقع
شود بعد از اعاده طهارت استیناف نماز نمینماید حاجت باعاده اقامه نیست چنانچه در مقام خامس مفصلا
باعانة الله جل شانه بیان خواهد شد پس عدم اعاده اقامه در صورت مفروضه بطریق اولی خواهد بود
لکن ممکن است استدلال کرده شود برجحان اعاده بحدیثی که مروی است در کافی از ابی هرون که روایت
نموده ان کاشف اسرار دقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده الاقامة من الصلوة نظر باینکه ظاهر
این است کلمه من در این حدیث من تبعیضی است پس معنی حدیث این است که اقامه از اجزای نماز است
چونکه حمل بر حقیقت متعذر است پس حمل میشود باقرب مجازات بنا بر این مقتضای حدیث این خواهد بود که اقامه
مشارک با اجزای صلوة است در احکام مشخصه است از جمله احکام جزء نماز این است هرگاه حدثی بعد از ان واقع
شود لازم است اعاده ان جزء پس اقامه نیز چنین باید باشد پس وقوع حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل
از شروع در نماز مقتضی اعاده اقامه است مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتی است که وقوع طهارت
بعد از ان حدث مستلزم فصل طویلی و فعل کثیری نبوده باشد و اما هرگاه مستلزم فعل کثیر و فصل طویل

بوده باشد و

صدور حدث بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع در نماز مستحب اعاده اقامه میشود یا نه

اشاره بان شد و بعد از این مذکور خواهد شد

تخلل حدث در اثنای صلوة موجب اعاده اقامه میشود یا نه

بوده باشد که منافی با صدق صلوة با اقامه بودن بوده باشد یعنی اقامه سابقه عرفا و عادة کفایت نکند و اینکه صادق
باشد این نماز با اقامه است بلکه گفته شود با عدم اتیان با اقامه ترک اقامه نموده در نماز و اتیان نماز با عدم اقامه
نموده در اینصورت اعاده اقامه مینماید تا نماز او با اقامه بوده باشد و هم چنین است در اذان اگر چه موجب صدق
معیت مختلفا ست فیما بین اذان و اقامه یعنی گاه هست فصل بمقدار معینی ما بین اقامه و نماز منافی با صدق نماز
با اقامه بودن هست و بمقدار همان فصل منافی با صدق نماز با اذان بودن نیست چنانچه وجدان ظاهر میشود
بعد از تامل مقام پنجم در حکم اقامه است در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای نماز در اینصورت شبهه در لزوم
قطع نماز و استیناف آن بعد از اتیان بطهارت نیست مگر در صورتیکه اشاره بان شد یعنی صورتیکه داخل
در نماز شده باشد با طهارت ترابیه بعد از تخلل حدث ساهیا متمکن از طهارت مائیه بوده باشد در این
صورت استیناف صلوة لازم نیست بلکه بنا میگذارد بهمان موضعی که در آن اشتغال با آن حدث صادر شد
بعد از تطهیر بطهارت مائیه در غیر این موضع استیناف نماز بعد از اتیان بطهارت لازم است کلامیکه در
این مقام هست این است یا اعاده اقامه هم ضرور است تا نماز او فضیلت نماز با اقامه را داشته باشد
یا ضرور نیست بلکه اکتفا بهمان اقامه میتواند نمود مصرح به در مبسوط و نهایه و سرائر و شرایع و نافع و معتبر
و منتهی و تذکره و تحریر و قواعد و دروس و ذکری و بیان ثانی است یعنی اکتفا باستیناف نماز مینماید بعد از
طهارت و اقامه را اعاده نمیکند و آنچه بعضی توهم نموده اند که این منافی است با حکم با فضیلت اعاده اقامه
در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای اقامه بلکه بنا بر این میباید در اینجا نیز حکم شود با فضیلت اعاده اقامه
بنا بر این پس کسیکه طهارت را لازم میداند در اقامه میباید در اینجا حکم کند بلزوم اعاده اقامه بعد از طهارت
این توهمی است بیجا نظر باینکه حکم با فضیلت طهارت در اقامه یا لزوم آن مقتضی این است که اقامه واقع شود
با طهارت و این در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای صلوة متحقق هست بخلاف اینکه حدث متخلل شود
در اثنای اقامه لکن تحقیق در اینمقام مقتضی این است که گفته شود در اینمقام نظیر آنچه را در سابق ذکر نمودیم بیان
آن این است که اگر فعل طهارت مستلزم فصل طویلی است مثل اینکه فرض شود این شخص جنب بود و وقت دخول در
نماز متمکن از غسل نبوده با تیمم بدل از غسل داخل در نماز شد بعد از تخلل حدث در اثنای نماز مطلع شد که
متمکن از غسل هست لکن میباید مسافت طویلی را طی کند تا بحمام رفته غسل نماید یا آنکه بعد از تخلل حدث در اثنای
صلوة مطلع شد که جنب بوده است در اینصورت لازم است که غسل نماید و غسل نمودن مستلزم فصل طویل
و فعل کثیر است و هکذا یا آنکه خود فعل وضو مستلزم فصل طویل است در امثال این صور ظاهر گرمن غیر
تامل حکم میشود باعاده اقامه با عدم اقامه از نماز فضیلت نماز با اقامه را نخواهد داشت نظر باینکه در چنین
صورت این نماز را نماز با اقامه نمیگویند پس عمومات تاکیده مثل حدیث لا صلوة الا باذان و اقامه مقتضی اتیان باقامه
است بلکه اعاده اذان هم لکن در بعضی صور و اگر چنین نبوده باشد یعنی بطهارت اتیان مستلزم فصل طویل
نبوده باشد پس در اینصورت میگوئیم حاجت باعاده اقامه نیست خصوصا در صورتیکه تخلل حدث در رکعت
اولی بلکه در حالت قیام در رکعت اولی باشد ظاهر این است مراد اعاظم علمای مذکوره نیز این صورت بوده باشد

نیز صورت

در بیان استحباب حکایت اذان

کما استحباب حکایت فصول اذان ثابت است ح

نیز صورتها ولکن چیزیکه در اینمقام هست این است مقتضای حدیث سابق که عبارت از لا اقامة من الصلوة
بوده باشد چیزیکه مذکور شد این است که حکم شود باعاده اقامه مطلقا اگر چه در صورت تاثیر بوده باشد باتیان
اخری اگر چه اتیان بطهارت مستلزم فعل کثیر و فصل طویل نبوده باشد چنانچه مذکور شد در صورت تخلل
حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز اما چونکه سند حدیث مذکور ضعیف است و مقطوع به
در کلمات اعاظم علما خلاف آن است حتی اینکه مخالفی در مسئله تا عصر محقق ثانی معلوم نیست گویا از این
راه است که مرحوم علامه در مختلف متعرض این نشده است بعلاوه دلالت حدیث مذکور نیز صریح در این
نیست بلکه در ظهورش میتوان تامل نمود بر فرض تسلیم ظهور دلالت آن نیست مگر از باب عموم مشابهت بعد
از انطباق اعاظم اصحاب بر خلاف آن چنانچه از کلمات ایشان ظاهر میشود دلالت عموم بل این مطلب موهوم میشود
پس اعتنا بدلیل این نمیتوان نمود سیما بعد از صدق امتثال چنانچه مرقوم شد در اینمقام است تحقیق تمام کلام علما
که ناطق بعدم اعاده اقامه است هم لفظا مقید است بصورت عدم صدور تکلم بعد از حدث قبل از شروع بنماز ثانیا
و اما بعد از صدور کلام کل مصرحند باستحباب اعاده اقامه و حدیث صحیح محمد بن مسلم بعنوان عموم نیز مقتضی این است
پس استحباب اعاده با تخلل تکلم ثابت است بحث دوازدهم در بیان استحباب حکایت اذان است تنقیح مقام مقتضی نقل
کلام است در چند مطلب مطلب اول مستحب است در حق کسیکه اذان مؤذن را شنید بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید
از فصول اذان در حدیثی مذکور است که این موجب سعه رزق میشود بدانکه استحباب حکایت ثابت است در جمیع
فصول اذان اگر چه حی علی الصلوة بوده باشد مرحوم شیخ در مبسوط حدیث مرسلی ذکر فرموده که مقتضای آن حدیث
است وقتیکه مؤذن میگوید حی علی الصلوة این شخص بگوید لا حول و لا قوة الا بالله لکن حدیث مذکور نظر بضعف
سند و جهل ماخذ آن قابل معارضه با نصوص معتبره که مقتضی استحباب حکایت است در جمیع فصول اذان نیست
پس استحباب حکایت فصول اذان ثابت است اگر چه در حی علی الصلوة بوده باشد مطلب ثانی اینست اگر چه مکلف مشغول
بدعا و ذکر بوده باشد پس مستحب است حکایت فصول اذان اگر چه مستلزم قطع قرائت و ذکر و دعا بوده باشد یعنی
در حال استماع فصول اذان قطع قرائت نموده بعد از آن حکایت مشغول شود با آنچه مشغول آن بود کلامیکه در اینمقام
هست این است که استحباب حکایت فصول اذان شامل حال صلوة هم هست یا نه ظاهر ثانی است بنا بر این هرگاه
کسی مشغول بنماز بوده باشد استماع فصول اذان نمود ظاهر این است که استحباب حکایت فصول اذان در حق او
ثابت نبوده باشد مجملا استحباب حکایت فصول اذان در جمیع احوال ثابت است خواه حالت تخلیه بوده
باشد مثل اینکه حال بول یا در حال تغوط بوده باشد در بیت الخلا یا غیر آن یا حالت غیر مثل حال اشتغال
بکتابت قرآن یا قرائت آن یا مشغول بدعا و ذکر اهل شانه بوده باشد در جمیع احوال هرگاه استماع
فصول اذان مؤذن نمود مستحب است که اعاده فصول اذان نماید مگر در حالت اشتغال بصلوة که در این وقت استحباب
ثابت نیست مطلب ثالث اینست که آیا تادیه سنت موقوف بر این است که شروع نماید بحکایت فصل اذان بعد از فراغ
مؤذن از آن فصل یا نه بلکه معتبر اینست که شروع نمودن حاکی فصول اذان بعد فصلی مسبوق بوده باشد بشروع
نمودن مؤذن بآن فصل اگر چه فراغ از آن فصل با هم بوده باشد ظاهر ثانی است لکن افضل و اکمل اولست پس

اولی این است که تاملی نماید تا مؤذن فارغ شود بعد از ان شروع بان فصل نماید و اولی انستکه شروع نماید بعد
از فراغ مؤذن از ان فصل بدون انکه فصلی متخلل شود مابین فراغ مؤذن از ان فصل و شروع نمودن این شخص بان
مطلب چهارم در بیان این است که حکایت اذان قابل تبعیض هست باینمعنی چنانچه مستحب است حکایت مجموع فصول
اذان مستحب است اقتصار بحکایت بعضی از ان پس هرگاه کسی بطریق عبور از محلی عبور نمود و شنید از مؤذن بعضی فصول
اذان را مستحب است در حق او حکایت نمودن همان بعضی را یا انکه وارد شد در حالتیکه مؤذن بغالب فصول اذان
ایشان نموده بود مستحب است در حق او حکایت بقیه از فصول اذان نکرد و همچنین است هرگاه کسی استماع جمیع فصول اذان
نمود بعضی از فصول را حکایت نمود و دون بعضی دیگر را نسبت ببعضی که حکایت نموده ماجور و مثاب بوده باشد
بخلاف بعضی که ترک نمود. مطلب پنجم در بیان تعمیم حکم است ممکن نیست ظاهر این استکه استحباب حکایت اذان
ثابت است نسبت بهر اذانی که شنیده شود خواه اذان مؤذن بلد بوده باشد یا مؤذن جماعت یا اذان منفرد و خواه
مستمع عازم نماز بوده باشد یا نه خواه مرد بوده باشد یا زن بنابراین هرگاه ضعیف صدای اذان را شنید مستحب
است در حق او که موافقت با مؤذن نماید در انچه مؤذن ایشان بان میاید از فصول اذان و اما هرگاه کسی اذان زنها
شنید این مستمع یا زن است یا مرد و مرد یا از محارم ان زن است یا نه و در صورتیکه مرد از غیر محارم ان زن
بوده باشد یا ان زن عالم است باینکه مرد اجنبی صوت او را میشنود یا نه پس در اینمقام چند احتمال است
اول انستکه زنان صدای اذان زنی را میشنوند در اینصورت تشکیکی در استحباب حکایت در حق
ان زنان نیست دوم انستکه شنونده اذان زن مرد است لکن از محارم ان زن است در این قسم نیز
تامل نباید کرد و شود در حکم باستحباب حکایت اذان سیم انستکه مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن
شبهه نیست که زنی که اذان میگوید عالم هست که صوت اذان او را مرد اجنبی میشنود یا نه یا معلوم است که
ضعیف عالم باینمعنی نیست در این صورت نیز ظاهر این است که استحباب حکایت ثابت بوده باشد لکن
در صورت انتفای ریبه و التذاذی که مستند بقوه شهوانیه بوده باشد و مع ذلک حکم باستحباب حکایت
فصول اذان که ذکر بوده باشد مثل حی علی الصلوة و نحو مشکل است و اما ابجر از فصول اذان که ذکر
بوده باشد استحباب حکایت ثابتا است چهارم انستکه مستمع اذان زن غیر محرم است لکن مستحضر است
که ضعیف علم دارد باینکه صوت او را از ان مرد غیر محرم میشنود در اینصورت حکم باستحباب حکایت
نمیتوان نمود مطلب ششم در بیان اختصاص استحباب حکایت است باذان یا در اقامه نیز ثابت است بدانکه
استحباب حکایت چنانچه در اذان ثابتا است در اقامه نیز ثابتا است لکن نه مطلقا بلکه در غیر حیعلات یعنی
فصولیکه از اذکار بوده باشد مطلب هفتم سابق بیان شد که مکروه است در حق مؤذن در خواندن تمام
فصول اذان ظاهر این است که این حکم مختص بمؤذن بوده باشد در حق کسیکه حکایت فصول اذان میکند ظاهر
این استکه کراهت تکلم ثابت نبوده باشد تلبیس در حدیث صحیح وارد است که شنا سرا دو
دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام ذکر نموده کسیکه استماع شهادت بر الوهیت و شهادت بر رسالت
از مؤذن نمود یعنی شنید که مؤذن میگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این شخص

در مقام

در مقام تصدیق و اعتراف بگوید و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اکتفی بها عمن ابی و جحد و اعین بها
من اقر و شهد ثبت میشود در حق او ثواب بعدد هر کس که انکار وحدانیت الله جل شانه و رسالت فخر کاینات صلوات
الله و سلامه علیه و علی اله نموده و همچنین ثبت میشود بجهت او ثواب بعدد هر کس که اقرار این دو مطلب نموده
بدانکه مستحب است در وقت شنیدن اذان صبح و اذان مغرب این دعا خوانده شود اللهم انی اسئلک باقبال
نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات دعائک ان تتوب علی انک انت التواب الرحیم در حدیث
وارد است که هرگاه کسی این دعا را در این وقت بخواند بمیرد در ان روز یا در ان شب مرده خواهد بود با توبه
مبحث سیزدهم در بیان وحدت و تعدد اذان است بدانکه ما بیان نمودیم بطریق اثر را داست با جماعت در صورت ولی تشکیکی
در رجحان اذان و اقامه نیست بعدد مصلین بلی هرگاه بعضی استماع اذان از دیگری نمود در این صورت اعتبار اذان
مسموع میتوانند نمود لکن این مانع از اتیان باذان و اقامه بنفسه نیست بلکه دور نیست اتیان باذان و اقامه
بنفسه و عدم اکتفا باذان مسموع اولی از اکتفا بوده باشد مگر نماز منفردی که داخل در مسجد شد بعد از اتیان
اهل جماعت بنماز جماعت و عدم تفرق صفوف چنانچه سابق بیان شد و اما در جماعت پس خالی از این نیست یا جماعت
متعدده است یا جماعت واحده اگر جماعات متعدده بوده باشد باز شبهه در رجحان تعدد اذان نیست مگر
صورتیکه سابق بیان شد که جماعت ثانیه در مسجد بوده باشد بعد از انقضای جماعت اولی و عدم تفرق صفوف
بتفصیلیکه مفصلا بیان شد این محل کلام در این مقام نیست بلکه مقصود در این مقام این استکه معتبر در
هر جماعت اذان واحد است یا تعدد اذان مضر نیست ممکن نیست این مقصود بچند صورت میشود اول انستکه در
نفر مثلا از اهل ان جماعت اتیان باذان مینمایند در یکوقت منعی از این بنظر نمیرسد بلکه مقتضای عمومات جلت
رجحان است بلی چیز یکه هست این است که میتوان ادعا نمود که سیره در بلاد مسلمین بخلاف این شده دوم اتیان
باذان متعددا است لکن بتعاقب مثل اینکه مؤذن اول اتیان باذان نمود بعد از فراغ او از اذان امام حاضر نشد دوم
مؤذن اتیان باذان ثانی و هکذا تا امام حاضر شود مطلقا عیبی ندارد بشرط انکه اتیان باذان ثانی غیر از مؤذن
اول بوده باشد و هکذا اذان ثالث و اگر مؤذن ثانی و ثالث کسی بوده باشد که استماع فصول اذان سابق
را نموده باشد اسلم از شبهه خواهد بود تنقیح در اینمقام مقتضی این استکه گفته شود اذان جماعت واحده
یا واحد است یا متعدد و علی التقدیرین یا مؤذن واحد هست یا متعدد پس اقسام متعدد است اول انستکه
اذان جماعت واحده یکی است از مؤذن واحد اتیان باذان نمود تشکیکی در صحت و جواز اجزاء بان نیست
دوم انستکه مؤذن متعدد اتیان باذان واحد نمایند خواه مجتمعا بوده باشد یا متعاقبا مثل چهار نفر در یک
دفعه یا بتعاقب بگویند الله اکبر یا اینکه یکنفر اتیان بچهار تکبیر نماید و دیگری اتیان بشهادتین نماید و هکذا
این قسم محصل امتثال نیست بلکه ظاهر این است که جایز نبوده باشد سیم اذان متعدد است از مؤذن واحد
مثل اینکه مؤذن اذان گفت باذان صحیح و ثانیا همان مؤذن بجهت غرضی امری که مبطل اذان نبوده باشد
اتیان باذان نماید مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر نشد همان مؤذن شروع نماید باذان دیگر تا امام
حاضر شود این نیز ظاهر این استکه جایز نبوده باشد بلی هرگاه مقتضی اعاده عارض شود ان از محل کلام خارج خواهد

استحباب دعا در حال شنیدن اذان صبح و اذان مغرب

تعدد جماعت

واحد مثل اینکه امام حاضر است مؤذن

استحباب حکایت اذان ثابت است نسبت بهر اذانی که شنیده شود

ایشان

ذکر دعا در حال شنیدن اذان

بود چهارم آنست که اذان متعدده در جماعت واحده از مؤذن واحد بوده باشد خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب ظاهر این است که هیچیک از این دو قسم منهی بوده باشند بدانکه مطلبی در این مقام هست که تنبیه بر آن مناسب است بیان آن این است هر گاه مؤذن جماعت ایشان باذان نمود و امام بعد از فراغ از اذان حاضر شد ظاهر این است که امام اکتفا بان اذان که استماع آن نموده نمیتواند نمود بلکه باید یا خود ایشان باذان نماید یا امر نماید بمؤذن دیگر که ایشان باذان نماید تا نماز امام جامع فضیلت اذان و اقامه بوده باشد **بحث چهاردهم** در بیان موارد یست که اذان و اقامه هر دو یا اذان تنها مستحب است اول که صلوات یومیه است چنانچه مذکور شد خواه ادا بوده باشد یا قضا بتفصیلی که سابقا بیان شد دوم نماز جمعه است سیم اذان است در گوش راست طفل بعد از تولد اذان و اقامه است در گوش چپ او در حدیث مذکور است استحباب اذان و اقامه در این مقام قبل از بریدن ناف طفل است و مراد از اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ است که در نزدیک گوش طفل اذان و اقامه بگوید و مقصود این اذان و اقامه کسی شود که ولد بجهت او ستمثل بدر و ماد و جد اگر چه جدا می بوده باشد چنانچه از جناب فخر العالمین و سید المرسلین علیه و علی آله السلام من رب العالمین نسبت بزینت ارض و سما جناب امام حسن مجتبی شافع و شفیع روز جزا جناب سید الشهدا صادر شد چهارم اذان و اقامه است بجهت دفع بد رکتاب مکارم الاخلاق و کتاب طب الائمه از کاشف اسرار ائمه قایق جناب امام جعفر صادق علیه و علی آبائه و اولاده التحیة من الله الملک القدیر است بعد از آنکه بعضی از شیعیان آن هادی اهل طغیان بر خوان سرور اهل زمان شکایت از شدت تب در سایند از انجناب فرمودند که بیرا هن خود را واکن و سر خود را داخل پیراهن خود کن اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره مبارکه حمد را تلاوت کن از شدت تب مستخلص خواهی شد راوی میگوید که از فرموده انجناب عمل نمودم بتمین دفع شد مثل کسی که از بند محکم خلاص شده باشد پنجم اذان است در گوش کسی که سوء خلق داشته باشد بجهت رفع آن ششم اذان است در حق مسافر که راه را گم نموده باشد در این صورت اذان بجهت نجات از معسرکه گم نمودن راه مستحب است **باب دوم در بیان افعال نماز است** و در این دو منهج است **منهج اول در بیان افعال واجبه نماز است بدانکه افعال واجبه نماز هشت است اول نیت است** و در این چند بحث است **اول** آنستکه نیت در لغت بمعنی قصد است مراد در این مقام این استکه معتبر در صحت نماز آنست که مصلی در حین شروع در نماز ذاکر این بوده باشد که ایشان باین نماز میناید معین بجهة امتثال امر خداوند عالم جل شانه ظاهر این است همین قدر کفایت مینماید در صحت صلوة خواه واجب بوده باشد نماز یا سنت خواه ادا بوده باشد یا قضا خواه تمام بوده باشد یا قصر لکن احوط آنست که در نماز واجب قصد وجوب و در نماز مستحب قصد استحباب نماید و در ادا قصد ادا و در قضا قصد قضا و در تمام قصد تمام و در قصر قصد قصر نماید بنابر این در نماز ظهر ادای حضری چنین نیت نماید که ایشان بنماز ظهر ادای حضری میکنم بجهة اینکه خلاق عالم جل شانه بر من واجب ساخته است قربة الی الله تعالی و اگر قضا است بتبدیل ادا بقضا نماید و اگر در سفر است بتبدیل تمام بقصر نماید چنانکه بتبدیل واجب بمستحب مینماید در نماز سنت **بحث دوم** در تفصیل آنچه لازم چیزی است که در بحث اول مذکور شد بدانکه از آنچه مذکور شد معلوم شد که نیت امر قلبی است لسان را در آن دخل نیست پس هر گاه کسی آنچه مذکور شد او را در وقت تلفظ در او در

اگر باعتقاد

در بیان موارد دیگر اذان و اقامه مستحب است

اگر باعتقاد این است که آنچه تلفظ نموده نیت است تشریع خواهد بود و فرقی در این باب ما بین نماز و غیر نماز از عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و زکوة و خمس و حج و صوم نیست بلکه نیت در جمیع اینها همان امر قلبی استکه متعلق است بهر یک از عبادات مذکوره بکیفیتی که مذکور شد بالاضافه بمحال هر یک از عبادات ایشان مذکوره و ایشان بلفظ بقصد آنکه ملفوظ عین نیت است تشریع خواهد بود لکن ظاهر این استکه موجب فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتیکه فرض شود انفکاک ملفوظ از آن امر قلبی که شرط صحت عبادت است لکن این بسیار بعید است در حالتیکه متلفظ با شعور و اراده بوده باشد بلکه در این حال انفکاک از آن ممکن نیست و اگر تلفظ باین نماید لکن نه بقصد اینکه این کلام نیت است در این صورت کلامی خواهد بود بعد از قد قامت الصلوة احوط اجتناب از آن است **بحث سیم** در تعمیم حکم است اگر چه مکلف مخیر بوده باشد ما بین قصر و اتمام بدانکه آنچه مذکور شد که مصلی در حال نیت لازم نیست متعرض قصر یا اتمام شود در صورتیکه هر یک از قصر یا تمام متعین بوده باشد ظاهر است و اما در صورت علم عدم تعیین مثل اماکن اربعه که عبارت از مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد کوفه و حایر حسینیه بوده باشد که مکلف مخیر است ما بین قصر و اتمام آیا حکم در این اماکن مثل غیر اینها است پس تعیین اتمام یا قصر در حین نیت در چنین صورت نیز لازم نیست یا لازم است ظاهر اول است بشبهه که در این مقام میتوان کرد این استکه عمل در حین نیت میباید معین بوده باشد و این با عدم التفات و عدم تعیین احد الامرین در محل کلام متحقق نیست جواب از این آنست این مسلم است در صورتیکه عمل در واقع متعین بوده باشد یا متعین نبوده باشد لکن احدهما مختلف با دیگری بوده باشد در جنس مثل خصال کفاره در اینصورت البته اگر ایتان مینماید تعیین آن در حین نیت لازم است و اما هر گاه چنین نبوده باشد بلکه احدهما مماثل با دیگری بوده باشد در ماهیت و مختلف بوده باشد بزیادتی و نقصان بعبارة اخری هر گاه دو چیز بوده باشد و قدر مشترکی ما بین هر دو بوده باشد و هر دو مسمی باسم واحد بوده باشد و این شخص مخیر باشد ما بین ایتان احدهما در این صورت دلیل بر تعیین احدهما حین نیت بلکه نیست و این از بابت این استکه مولای بمملوک خود امر مینماید که پنج ذرع یا ده ذرع از سمت معین از زمین را مشی نموده باشد در این صورت امتثال در حق مملوک بچند نحو ممکن است اول آنست حین اخذ بمشی تعیین نماید ده ذرع را دوم آنستکه تعیین نماید پنج ذرع را سیم آنست که نیت مشی مامور به در این سمت مینماید که اگر خواهد بعد از طی پنج ذرع اقتصار بر آن نماید فارغ شود یا از وقت اختیار ده ذرع نماید ظاهر این است جمیع اینها مشترک میباشند در حصول امتثال و ما نحن فیه از این قبیل است نظر باینکه مفروض این استکه مکلف مخیر است ما بین قصر و اتمام یعنی ما بین دو رکعت و چهار رکعت و هر دو مسمی میباشد باسم واحد مثل ظهر یا عصر یا عشا بنا بر این میتواند مکلف حین شروع بعمل نیت مطلق ظهر نماید شروع نماید بنماز بعد از فراغ از تشهد در رکعت ثانی از وقت نیت اکتفا بان نماید پس ایتان بسلام نماید و فارغ شود یا تعیین چهار رکعت نماید بر عهده ایتان بدو رکعت باقی نماید بنا بر این پس تخییر چنانچه قبل از شروع بعمل ثابت بود باقی است تا فراغ از تشهد در رکعت ثانیه و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان و دروس تعیین قصر و تمام را در حین نیت در این صورت یعنی در اماکن تخییر واجب دانسته و حکم بوجوب این اگر چه مشکل است لکن رعایت این احوط است بلی هر گاه مکلف

نسبت بتمام و قصر هر دو ثابت بوده باشد مثل آنکه احدهما قضا و دیگری ادا بوده باشد در اینصورت تعیین ادا یا قصر در حال تمام
نیت لازم است چنانچه هرگاه این فرض نسبت بعدم تمام یابد و قصر متحقق شود مثل اینکه در حضر دو نماز تمام ظهری
ثابت است لکن احدهما بطریق ادا و دیگری بطریق قضا تعیین در اینصورت لازم است و هم چنین است حال در قصر قضائی
و ادائی و هم چنین هرگاه اشتراک مابین واجب و مستحب بوده باشد مثل اینکه نماز نافله صبح و فریضه بعد از طلوع فجر
در حق کسیکه نافله کذا در بوده باشد تعیین واجب یا ندب لازم است و گاه هست که لازم می شود بر مکلف در حال
نیت متعرض وصف دیگر بشود مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجبه قصد امامت بر خود او و جوب آن بالذات
بوده باشد مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط یا بالعرض بوده باشد مثل اینکه کسی بر خود واجب نموده
است بنذر و نحو آنکه ایتان نماز معین را بجماعت نموده باشد با مامت و اما در صورت استحباب جماعت پس بر امام
لازم نیست که قصد امامت نماید یعنی کسی می ایستد بنماز و عالم هست که جماعتی با او اقتدا مینمایند در اینصورت لازم نیست
که امام قصد جماعت و امامت نموده باشد بلکه با قصد انفراد امام جماعت در حق ماموین منعقد است و لکن
در حق ماموین لازم است در صورتیکه نماز و یا تمام بوده باشند نیت اقتدا نموده باشند بلی ممکن است که گفته
شود اگر چه تحقق جماعت در حق ماموین موقوف نیست بر اینکه امام قصد امامت نماید لکن استحقاق امام فضیلت
جماعت و امامت را در و دنیست که موقوف بوده باشد بر اینکه نیت امامت نماید با عدم آن مستحق این فضیلت نبوده
باشد بنا بر این پس فضیلت نماز ماموین کامل تر خواهد بود و در این صورت از فضیلت نماز امام مبحث چهارم در بیان
تفاوت مراتب نیات است در فضیلت و رجحان سابق بیان شد که نیت صلوة عبادت است و قصد با تیان صلوة
و این قصد در صورت انتفای مضطر نمیشود مگر بجهت غایت و فائده و این فائده یا امتثال و اطاعت خداوند
عالم است یا چیز دیگر مثل ریا و سمعه و غیرها اگر ثانی است نماز باطل است و اما اول پس بچند قسم متصور
میشود مثل اینکه مبدا اندهرگاه ترک امتثال نماید مخالفت امر کرده ظاهر بود و این مخالفت موجب استحقاق
عقاب میشود در آخرت بجهت خوف از عقوبت در آخرت امتثال مینماید یا آنکه باعث بر امتثال توصل بثواب است
در آخرت نظر باینکه اتیان بمامور به موجب ثواب است یا آنکه مقصود هر دو است هم قصد توصل بثواب و هم قصد
فرار از عقاب یا آنکه آنچه مذکور شد هیچیک منظور نیست بلکه مقصود از امتثال فرار از مذلت یا تحصیل عزت
است یا هر دو باین معنی نظر باینکه مخالفت کرده امر را عصیان میشود که این شخص ذلیل میشود نزد آمر بجهت فرار از
مذلت ترک مخالفت مینماید یا آنکه اتیان بمامور به که عبادت از اطاعت نمودن بوده باشد موجب عزت این شخص
میشود نزد آمر و میخواهد نزد آمر معزز شود باین سبب اختیار امتثال مینماید یا مقصود چنانچه هم فرار از مذلت
است و تحصیل عزت هم هست و هم چنین است هرگاه غایت اطاعت و بندگی الهی جل شانه توصل بمطالب دنیویه
بوده باشد مجملا معتبر در صحت عبادت نیست حین اراده نماز و غایت بوده باشد که اتیان باین عبادت بجهت
اطاعت و بندگی خداوند عالم جل شانه بوده غایت بندگی و داعی بر آن دفع عقوبت بوده باشد یا جلب منفعت
در آخرت یا هر دو و هم چنین فرار از مذلت بوده باشد یا تحصیل عزت یا هر دو بلکه صحیح است اگر چه مقصود توصل
بمنافع دنیویه باشد بوده بلکه دور نیست که حکم بصحت شود اگر چه منظور عزت نزد ناس بوده باشد لکن بالتبع نه بالذات

توضیح این

توضیح این اجمال مقتضی این است که گفته شود چونکه اطاعت و بندگی و امتثال امر مطلوب و عبث موجب این میشود که بنده
عزیز و محبوب نزد آمر بشود مشخص است عزیز و محبوب الهی جل شانه عزیز آفاق است پس از لوازم معزز بودن نزد الهی جلت
عظمته عزیز شدن عند الناس است پس هرگاه داعی بنده بر عبادت معزز شدن نزد جناب احدیت جل شانه بوده باشد عبادت
او صحیح خواهد بود و چونکه مترتب میشود بر عزت نزد الهی عز شانه عزت نزد مخلوقین این را قصد نماید از این داعی
که مقصود بالتبع بوده باشد ظاهر این است که موجب فساد ظاهری که لازم باشد اعاده آن نشود و اما هرگاه نعوذ بالله
سبحانه این معنی معزز شدن نزد ناس و داعی بر اصل عمل بوده باشد در این صورت ریا و مبطل عبادت خواهد بود بخلاف
اینکه هرگاه داعی معزز شدن عند الله تعالی بوده باشد و معزز شدن عند الناس مقصود بالتبع بوده باشد در این صورت
ظاهر این است موجب بطلان نشود لکن این بلکه جمیع احتمالات که مذکور شد چونکه داعی بر اتیان عبادت منفعت
عاید بخود مصلی است پس فی الحقیقه از باب اجیری میشود که عمل با قصد اجرت نموده پس حسن در آن بحد اعلا نبوده
اگر چه موجب بطلان نشود نعم ما قیل عابدی کو اجرت طاعات خواست گر عبادت میبرد نامش خطا است خادم
مزد گیر نداین گروه خدمت بامزدگی را دد شکوه بلکه کامل ترین عبادات آنست که داعی بر آن نبوده باشد مگر محض امتثال
و فرمان برداری و غایات مذکوره مترتب بر امتثال مطلقا منظور نظر بنده نبوده باشد چه جای آنکه این را
غایت امتثال قرار دهد مجملا کمال بندگی آنست که مقصود از بندگی و عبادت بنده باشد مگر فرمان برداری
و اطاعت معبود نمودن بمحض آنکه چنین معبود سزاوار این است که اطاعت کرده شود چنانکه کلام معجز نظام
سید اولیا علیه الاف التحیة والثناء ناطق بر این است که فرموده ما عبدتک خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک
بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک لذلک مبحث پنجم در بیان شرطیت نیت است بدانکه علما اختلاف کرده
اند در اینکه نیت جزء نماز است یا شرط مختار شرطیت آن است باین معنی که حقیقت و ماهیت صلوة مرکب از نیت
و سایر اجزای معهوده آن نیست بلکه نیت خارج از حقیقت است و شرط صحت و حصول امتثال است مناسب
است در اینمقام اقتصار شود بمثالی که موصل باشد بحقیقت حال پس ممکن است مثال الصلوة مثال معجونی است که
سلطان حکیم که آن را ترتیب داده از اجزای متعدده مشتمله بجهت حکم و مصالح چندی بعبارات ابیان اجزای نموده
بقول یا بفعل پس آن را امر فرموده بعبید خود آن معجون را اتیان نموده باشند بنحوی که مارق باشد در حق
ای کل طاعت مولی نموده در اتیان باین معجون این معنی مقتضی این است که بنده اولا علم بمعجون هم رسانیده و از آن
حین شروع نمودن باتیان آن معجون قصد نماید که من این معجون را اتیان مینمایم بجهت آنکه مولی من مرا امر نموده
با تبیان آن مشخص است که تعبیر از آن بر نیت میشود فعل قلبی عبد است متعلق است بمعجون که امر رسید بترتیب داده
مدخلیتی از برای آن بر تقوم و ماهیت آن معجون بهم نیرسانیده لکن موقوف علیه صدق اطاعت و فرمان برداری عبد است
در اتیان باین معجون پس هرگاه اتیان باین نماید نه باین قصد اگر چه در حق او صادق است اتیان بمعجون نموده
لکن صادق نیست در حق او که اطاعت مولی نموده در اتیان باین معجون پس قصد مذکور موقوف علیه صدق اطاعت
است نه جزء معجون کلام در صلوة و نیت آن نظیر این معجون و نیت آن است پس امتثال با قیموا الصلوة در صورتی
حاصل است نظر باینکه مقصود تحصیل و تحقق اطاعت است که بنده اراده نماید که من اتیان باین صلوة

در بیان تحقیق اتیبات

در بیان شرطیت نیت

هرگاه داعی بر اتیان نماز تابعیت عادت بوده باشد نماز باطل است

مینمایم بجهة اینکه مطاع و مولای من مرا امر نموده باتیان ان در اتیان ان مطیع و منقاد بوده باشم پس این قصد که فعل قلبی بنده
است خارج از ما صدد بیانیست که امام ما بیان فرموده و موقوف علیه صدق اطاعت است در اتیان بان بحث ششم در منافیات
صلوة که متعلق بحال نیت است میگوییم چنانکه بیان شد که معتبر در صحت عبادات انستکه مکلف حین نیت ناوی این
بوده باشد که اتیان باین عبادت مینمایم بجهة انکه خلاق عالم جل شانه امر باین فرموده است یا انکه رضای الهی
جل جلاله در اتیان بان است یا انکه این طاعت محبوب خداوند عالم است یا انکه موجب ثواب میشود در اخرت
و محتاج بیان از انچه از سابق ظاهر میشود پس هرگاه کل این مراتب منتفی شود خواه هیچ نیت ننموده مثل اینکه محض
بتبع العادة اتیان بصورت نماز نماید یا انکه نعوذ بالله در ان قصد ریا نماید در هر دو صورت عبادت باطل
خواهد شد حضر صادر در صورت ریا بجهة انکه ریا عبارت از انستکه داعی بر اقدام بعبادت قصد تقرب بمخلوقین
بوده باشد نه خدا و بجهة اینکه او را خوب دانند یا بجهة اینکه تعظیم او را منظور داشته باشند یا انکه او را چیزی دهند
یا انکه حاجت او بر ایند و هکذا و این معنی موجب بطلان تمام عبادات میشود خواه داعی بر عبادت محض این بوده
باشد لا غیر یا این را جزء داعی قرار دهد مثل اینکه منظور هم اطاعت الهی جل شانه و هم تقرب جستن بمخلوقین
بوده باشد و اما هرگاه مقصود بالذات نبوده باشد مگر اطاعت الهی جل شانه و للمنفعت بعد از اطاعت احدیت عز
جلاله و این اغراض دیگر نیز مقصود بالتبع بوده باشد چنانچه در سابق تنبیه بان شد ظاهر این استکه حکم ببطلان نتوان نمود
بر انکه انچه مذکور شد این بود که قصد ریا نماید در حال نیت و اما هرگاه فرض شود که طلوع در حین نیت متحقق نبود
لکن نیت ریا در فعلی از افعال نماز نماید پس این مقصود هم بصورت میشود اولا انستکه قصد ریا نماید در فعل واجب
از واجبات نماز مثل قرائت یا رکوع یا سجود و غیر اینها قبل از تحقیق این مسئله میگوییم انچه مذکور شد در بیان نیت
تشکیک در اعتبار ان در حین شروع نمودن بنماز نیست لکن در بقاء ان و استمرار در حین تا اخر نماز لازم نیست بلکه
همان قدر که اتمام صلوة نماید بمقتضای ان نیت کافی است در صحت صلوة و توضیح مقام انستکه استمرار در حین نیت
تا اخر صلوة عبارت ازانستکه در جمیع افعال الصلوة شاعر و متذکر بوده باشد که اتیان باین نماز معین مینمایم
بجهة امتثال امر اطاعت خداوند عالم جل شانه و استمرار باین معنی لازم نیست بلکه استمراریکه لازم و معتبر در صحت
صلوة است انستکه بعد از اول صلوة متحقق شد جمیع اجزای نماز را بمقتضای ان اتیان نماید و تعبیر از این مطلب
مینمایند باستمرار حکمی پس هرگاه محرز شود که اخلال باین نحو از استمرار شود نماز محکوم ببطلان خواهد بود بعد
از انکه این مطلب دانسته شد میگوییم هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال واجبه نماز شود پس اخلال باستمرار حکمی
شده خواهد بود لهذا نماز باطل میشود خواه اعاده نماید ان فعل را بعد از نقض این نیت فاسده و عود بمقتضای
نیت سابق یا ننماید اما در صورت عدم اعاده باعتبار اخلال بشرط صحت در جزء واجب پس اخلال بان جزء خواهد بود
و اخلال بجزء مستلزم اخلال بکل است و اما در صورت اعاده باعتبار زیاد نمودن جزء صلوة بعلاوه انچه بیان
میشود در صورتیکه قصد ریا در جزء مستحب نماز نماید و اما هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال مستحبه نماز نماید مثل
قنوت ظاهر این استکه باز موجب بطلان نماز میشود بنا بر انکه فساد چنین جزئی موجب فساد کل میشود
بلکه نظر باجماعات منقوله در وجوب استمرار حکمی بمقتضای این اجماعات منقوله انستکه صحت صلوة مشروطست بعدم

اعتبار استمرار حکمی در نیت

انتقاض

قصد ریا در اثنای نماز

انتقاض حکم نیت سابقه و شبهه در نقض این نیست بقصد ریا اگرچه در اجزای مستحبه بوده باشد پس شرط صحت منتفی
میشود و مشخص است انتفای شرط مستلزم انتفای مشروطست پس رفع قصد ریا بعد از تحقق ان و عود بمقتضای
حکم نیت سابقه کفایت نمیکند در حکم بصحت و اما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه در اجزای واجبه و نه در اجزای
مستحبه مثل اینکه قصد ریا نماید در بین اینکه بعد از فراغ از قرائت و قبل از میل کردن برکوع بوده باشد بعد از ان
رفع ان نموده و منتهی شد بقصد رکوع بعد از عود بمقتضای نیت سابق در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست
لکن ظاهر این استکه موجب بطلان نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگرچه احتیاط در دین مقتضی اعاده نماز است
بعد از اتمام و اما قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت این قصد متحقق بوده باشد مثل اینکه در وقت نیت قرار داده
بود که در رکعت ثانیه مثلا نماز را قطع خواهد نمود در اینصورت شبهه در بطلان نماز نیست نظر باینکه در حین
صدور اصل نیت متحقق نیست بجهة اینکه نماز عبارتست از افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و نیت این در
متحقق نمیشود که در حین شروع ناوی باتیان باین بوده باشد و نیت قطع در اثنا منافی با اتیان این است و هم چنین هرگاه
در حین نیت تردید و تشکیک در قطع ان داشته باشد در رکعت ثانیه و اما نیت قطع در اثنای نماز پس اگر در حین
نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر این است که نماز باطل شود خواه اعاده ان فعل نماید بعد از
رفع ان نیت و عود بمقتضای نیت نماز یا نه بلکه دور نیستکه چنین بوده باشد اگرچه ان فعل از افعال مستحبه
نماز بوده باشد نظر بتقریریکه در قصد ریا مذکور شد اگرچه احتیاط در اینصورت مقتضی اتمام نماز است بعد از
ان اعاده نماید و اما هرگاه نیت قطع نماز نموده در ان وقت مباشر فعلی از افعال نشد بعد از رفع ان نیت و عود
بنیت صلوة شروع بافعال نماز نمود در اینصورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احتیاط مقتضی اعاده
نماز است بعد از اتمام و اما قصد منافی از منافیات شرعیه مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها خواه در حال
نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة پس اگر با علم بمنافات بوده باشد تفرقه ما بین قصد اینها و نیت قطع که مذکور
شد نخواهد بود و اگر با جهل بوده باشد تفرقه میتوان نمود باین نحو که نیت فعل منافی از منافیات خواه در حال نیت
بوده باشد یا در اثنای صلوة در صورت جهل بجهل شرعی و عدم وقوع ان منافی در صلوة محکوم شود بصحت
بخلاف صورت علم و وجه تفرقه انست نظر باینکه منافات ما بین فعل صلوة و قطع ان عقلی است بنا بر این نیت
صلوة و قطع در نوبت فعل صلوة و عدم فعل انست و این محال است پس نیت قطع مستلزم عدم نیت فعل صلوة
یا مستلزم رفع استدامه حکمیه است پس باطل خواهد بود و هم چنین است حال نیت فعل منافی با علم و شعور بمنافات
و اما صورت جهل نظر باینکه منافات عقلی نیست بلکه شرعی است و مفروض صورت جهل است پس نیت صلوة با نیت
اینها ممکن است پس با عدم صدور اینها حکم بصحت صلوة ممکن است بلی اشکالی که در این مقام میتوان نمود دیگر
است بیان ان این استکه گفته شود تشکیک در قطع صلوة هرگاه موجب بطلان نماز شود لازم می اید که حکم ببطلان
صلوة قاطبه اشخاص واحدا بعد واحد شبهه در بطلان ان لازم نیست بطلان ان مستلزم بطلان ملزوم است بیان
ملازمه انستکه از جمله شکوک مبطله در نماز چهار رکعتی شک متعلق برکعتین اولیین است و عدد رکعات ان هم
چنین شک متعلق بعدد رکعات نماز صبح و نماز مغرب پس هرگاه فرض شود که انسان حین شروع بنماز مشروط باین شک

نیت قطع نماز در حین نیت نماز

تردید در قطع نماز در حین نیت نماز

نیت قطع نماز در اثنای نماز

در بیان اشکال وارد بر تمام با جوابش

در صحت نماز محتمل است پس این نظیر کسی است در حین شروع بنماز قطع نماز را معلق کند با مدن کسی که ممکن الحصول بوده باشد
چون چنین قطعی با ختیار این شخص است لهذا با نیت اصل صلوة با هم جمع نمیشود پس تعلیق با مر قطعی ممکن الوقوع مستلزم انتفای
نیت معتبره در صلوة است بنا بر این نماز باطل خواهد بود و اما در مسئله شک چون که منوی نماز تامی است که سالم از چنین
شکی بوده باشد و ابطال در صورت عروض شک مبطل باختیار این شخص نیست لهذا احتمال عروض چنین شکی منافی
با تحقق نیتی که معتبر در صحت صلوة است نیست محلا منوی در حین نیت نمازی است که سالم از چنین شکی بوده باشد
طریان چنین شکی در اثنای صلوة مستلزم انتفای منوی است نه انتفای نیت پس در صورت عدم طریان شک
مزبور چنانچه منوی متحقق هست نیت نیز محقق هست و در صورت طریان شک مذکور اگر چه نیت متحقق بوده لکن
منوی متحقق نشده پس عدم امتثال بجهت انتفای متعلق نیت است نه بجهت انتفای نیت پس قبل از طریان شک مقتضی
بطلان نمیباشد بخلاف انکه هرگاه قطع نماز معلق سازد بشی محتمل الوقوع در اینجا اگر چه ان شی واقع نشود نماز باطل
خواهد بود باعتبار انتفای نیت معتبره در صحت صلوة پس فرق ما بین مقامین متحقق است مخفی نماند انچه مذکور شد
اختصاص بشک مبطل ندارد بلکه در هر چیزی که مبطل نماز بوده باشد در صورتیکه احتمال وقوع ان در اثنای نماز قائم
باشد جاری است مثل اخلال برکن ساهیا و علم بتذکر ان مگر بعد از تجاوز از محل و وقوع حدث با عدم اختیار
و حدوث موت و نحو انها جوابا از همه بنحوی است که مبین شد مبحث هفتم سابق بیان شد که نیت صلوة از جمله
شرایط است نه اجزای صلوة مثل عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و خمس و زکوة و حج چنانچه اقدمین اندراج عامه
که نیت زکوة و خمس و صوم جزء زکوة و خمس و صوم است و هم چنین نیت وضو و غسل و تیمم چنین استحال در نیت
صلوة نیست در هر از جمله شرایط است لکن از شرایط رکنیه است که اخلال بان سهوا و عمدا مفسد است مبحث هشتم
دانسته شد نیتی که معتبر است در تحصیل امتثال همان قصد بنماز معین است بجهت اطاعت و فرمان برداری امر الله
تعالی شانه همین قدر کفایت میکند در صحت عمل خواه واجب باشد یا مندوب و خواه ادا بوده باشد یا قضا و
تعرض باین صفات لازم نیست لکن هرگاه کسی متعرض این صفات شود خالی از این نیست یا متعرض صفتی شده
که موصوف متصف بان میباشد مثل وجوب در واجب و استحباب در مستحب و ادا در ادا و قضا در قضا و هکذا
یا نه بلکه در حین نیت متعرض صفتی شده که منوی متصف بخلاف ان است مثل قصد استحباب نموده در واجب
و بالعکس و قصد قضا نموده در ادا و بالعکس تشکیکی در صحت در قسم اول نیست و اما قسم ثانی پس ان متصور بچند
صورت میشود اول انست که بطریق اشتباه متعرض خلاف شده یا بمعنی مبدا نست نماز ظهر مثلا واجب است یا نماز
شب مثلا مستحب است منحول است بنیت وجوب در اول و قصد استحباب در ثانی نماید لکن اشتباها قصد استحباب در
اول و وجوب در ثانی نمود این قسم شبهه در صحت نیست اشتباه لسانی مضر نیست مناط همان اراده قلبیه است
دوم انست که مکلف متعرض خلاف صفت عبادت شود عمدا عامدا مثل اینکه با علم مکلف باینکه نماز شب سنت است قصد وجوب در ان
نماید یا با علم بوجوب عبادتی قصد استحباب نماید این نیز ظاهر این است که صحیح بوده باشد نظر باینکه داعی بر اتیان
عبادت همان علم او است بصفت عبادت و تعرض خلاف ان لغو است مثلا هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که نماز شب مستحب است
یعنی خداوند عالم جل شانه امر ان نموده لکن مواخذه بر ترک ان نخواهد فرمود و مقصود مکلف از اتیان اطاعت الهی بوده باشد

شخصیکه احتمال امدن او قائم باشد
ممکن است جواب از ان اشکال
با نحو قطع نماز بکرم معلق بوده
باشد بامدن
ح

در حکم نیت وجوب است در ندب
و نیت استحباب است در واجب

ومع ذلك

و مع ذلك قصد وجوب نماید مشغول است در این صورت مراد معنی وجوب که مواخذه بر ترک ان بوده باشد نخواهد بود نظر
باینکه مفروض این است که این شخص معتقد این است که خداوند عالم جل شانه مواخذه بر ترک ان نخواهد فرمود بلکه معلوم
است اعتقاد عدم مواخذه بر ترک شئ با مواخذه بر ترک ان با هم جمع نمیشود و چونکه مفروض این است که اعتقاد
عدم مواخذه بر ترک ثابت است پس قصد وجوب در این صورت لغو خواهد بود بنا بر این صحت عمل میتوان
شد بلی هرگاه کسی معتقد استحباب یا وجوب چیزی بوده باشد و ابواز خلاف ان را بنمود باعتقاد تشریع
ما ننده نماید در این صورت چنین کسی مبدع خواهد بود سیم مثل ثانی است لکن با جمل بحقیقت حال باین
نحو که نیت وجوب مینماید در مستحب باعتقاد وجوب یا نیت استحباب مینماید در واجب باعتقاد استحباب ان
در این صورت این شخص مبدع است و عبادت ان باطل خواهد بود پس هرگاه کسی اتیان بغسل جنابت نماید بقصد
وجوب در صورتیکه از مراد مشغول بواجبی که موقوف بر غسل بوده باشد نباشد و غسل هم ان را دیگر
واجب را دنبوده باشد و معتقد این هم بوده باشد که غسل در این وقت بر ان واجب است و باین قصد اتیان
بغسل نماید ظاهر این است غسل او باطل بوده باشد و انچه مذکور شد در عبادات مستقله بود و اما اجزای
عبادت پس هرگاه کسی اتیان بقرائت فاتحة الکتاب نماید در دو رکعت نماز بقصد اینکه این قرائت در نماز فریضه مستحب
است چنانچه درست در سؤال که اوردیم در این عمل مبدع است پس اثم و عمل محکوم ببطلان خواهد بود و اما نیت وجوب
در جزء مستحب پس اگر نیز ظاهر این است که باطل بوده باشد با ینمعنی که اتیان بجزء مستحب نموده خواهد بود لکن حکم
ببطلان صلوة مشکل است و حکم بصحت نیز مشکل است ظاهر این است که باطل بوده باشد و رفیقکه مرحوم شیخ شهید
در بیان فرموده ما بین قصد وجوب در مستحب و قصد استحباب در واجب در اول حکم بصحت فرموده و در ثانی
حکم ببطلان در نظر حقیر تمام نیست تفصیل کلام در این مقام مقتضی این است که گفته شود نیت صلوة از مکلف بنحوی که
معتبر باشد باعتبار تعرض وجوه و عدم ان بچند قسم ممکن است اول انست که نیت مینماید که اتیان نماز ظهر مثلا
مینماید بجهت انکه خداوند عالم اتیان ان را بر من واجب نموده است بدون التفات و قصد این مطلب اتیان
بتکبیرة الاحرام مینماید در این صورت در مقام اتیان باجزا امتثال بجهات متحد حاصل میشود و لازم نیست در حین
اتیان باجزای واجبه قصد وجوب نماید چنانچه در حین اتیان باجزای مستحبه قصد استحباب نماید دوم انست
که مطلقا متعرض وجوب در اجزای واجبه و متعرض استحباب در اجزای مستحبه نشود بلکه قصد قربت مطلقه بدون جمیع
نماید سیم انست که قصد وجوب در اجزای واجبه نماید و اما در اجزای مستحبه پس اقتصار نماید بر قربت مطلقه چهارم
عکس این است یعنی قصد استحباب نماید در اجزای مستحبه و اقتصار نماید در اجزای واجبه بر قربت مطلقه و معنی
قربت در اینمقام این است که اتیان مینمایم در این عمل بجهت انکه رضای خداوند عالم جل جلاله در اتیان باین عمل
در جمیع اقسام مذکوره محکوم بصحت است اشکالی که در اینمقام میتوان نمود این است که نیت وجوب در اتیان باصل
عمل منافی است با اشتمال ان بامور مستحبه مستلزم جواب از این ممکن است باین نحو که اتیان بنماز ظهر بر مکلف
واجب است و تخیر است ما بین انکه اتیان نماید بنماز ظهر واجبا صرفا بنحویکه منفک از جمیع اداب و اجزای مستحبه بوده
باشد یا انکه اتیان نماید ان را با اجزای مستحبه کلا او بعضا بلکه نماز ظهری که با اجزای مستحبه بوده باشد افضل خواهد

اشکال الا در نیت وجوب نماز با اتیان
اجزای مستحبه وجوب ان

بوده از نماز ظهری که منفلناتان بوده باشد مثل نمازی که اتیان میشود بان در وقت فضیلت و وقتا اجزا و مکان شریف مثل مسجد
و غیر شریف مثل صف و بجهت دیگر بالا فاضل بطبیعت نماز ظهر است و مکلف مخیر است در اتیان مکلف به و اجب
ضمن افراد دین و نیت باین نحو نماید که اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهت آنکه خلاق عالم جل شانه آن را بر من واجب فرموده است
و این صادق است در صورتیکه اقتصار نماید بر نماز ظهر باجزای واجبه چنانچه صادق است در صورتیکه جمع نماید ما بین
اجزای واجبه و مستحبه و این مستلزم این نیست در صورتیکه منظور مکلف در حین نیت اقتصار ما مور واجب نبوده
باشد اجزای اجزای مستحبه در آن حین مطلقا منوی نبوده باشد چنانچه وجدان بدان ازاندک تامل ظاهر میشود بلی
اشکال در صورتی متوجه است که منظور مکلف این باشد که اتیان بنماز ظهر نماید با اجزای واجبه و مستحبه و اتیان چنین
نحو را معلل نماید بوجوب باین نحو که این نماز ظهری که با اجزای واجبه و مستحبه است اتیان مینمایم بعلت واجب بودن
آن بر من و بعبارة دیگر نفع در مقام ایراد فرض میکنیم کسی را متا و مستقر شده که اتیان بر بقیه مینماید با آداب و
سنن اگرچه بعضی از آداب و سنن بوده باشد چنانچه غالبا چنین است و قبل از نیت نماز از او چنین است که
اتیان نماز باین نحو نماید و منوی او در مقام نیت چنین نماز است و در مقام نیت اشاره مینماید بچنین نمازی که اتیان بان مینمایم
بجهت آنکه بر من واجب است بنا بر ایراد وارد است بلکه حکم بصحت نماز در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه نماز
منوی او مرکب از مورد اجزای واجبه و مستحبه هر دو هست پس حکم بر اینکه اتیان چنین نمازی بر وجه واجب است صحیح نیست پس
نیت واجب در غیر واجب کرده نظر باینکه نماز باین کیفیت واجب نیست پس نیت باین نحو صحیح نخواهد بود و اما نیت بان
نحوی که ذکر کردیم مطلقا ایرادی بران وارد نیست و بعد از وجود این اولی است در صورتیکه مقصود مکلف اقتصار باجزای
واجبه بوده باشد متعرض وجوب مطلقا نشود بلکه چنین قصد نماید که من اتیان بنماز ظهر مثلا مینمایم بجهت اطاعت و فرمان
برداری خدا و الله عالم جل شانه بلی اشکالی در اینمقام از راه دیگر میتوان نمود بیان آن اینست که عمل حین نیت میباید
معین بوده باشد اجزای واجبه نماز نسبت بغالب اشخاص معلوم است و ملحوظ حین نیت هم هست اگرچه بعنوان اجمال
بوده باشد و اشکالی که هست در اجزای مستحبه است در منوی بنا بر آنچه مذکور شد مرکب از اجزای واجبه و مستحبه است
پس میباید حین نیت چنانچه اجزای واجبه نماز بطریق اجمال ملحوظ هست مقداری از اجزای مستحبه را که مایل به آن که
آنها را ست ملحوظ باشد تا تعیین منوی متحقق شود مخلص از این باین نحو حاصل میشود که مکلف بر خود قرار دهد که
مقداری معینی از آداب و اجزای مستحبه را منضم نماید با اجزای واجبه مثل استعاذه قبل از قرائت در رکعت اولی و تکبیر
رکوع و سجود و در رفع ید در احوال تکبیرات باسرها و اتیان بدو تکبیر در رکوع و سجود بعلاوه از ذکر واجب و اتیان
صلوات در دو حال از رکوع و سجود بعد از فراغ از ذکر و هکذا الی آخر الصلوة بنا بر این منوی در نظر این شخص
معین ظاهر بوده و ملحوظ است بجمیع اجزائه مجملا و در حین نیت اشاره مینماید بچنین عملی که اتیان بان مینمایم بجهت
تحصیل طاعت و فرمان برداری و چنین نیت محتاج بمعهودیت عمل است و آن بنحو مذکور متحقق است بعد از آنکه نظم
کلام باینمقام رسید بنظر بر در مطلبی مناسب است اولی آنست بعد از آنکه معهودیت عمل بنحو مذکور متحقق شد منوی
مکلف در حین نیت چنین عمل معهود شد آیا بعد از شروع نمودن بچنین عمل منوی معین لازم است بهمان نحو بعنوان
اجمال منوی شده اتیان نماید مثل اینکه معهود در نظر مکلف این بود که در رکوع مثلا اتیان به سه ذکر و صلوات

تعیین اجزای مستحبه نماز در حین نیت لازم نیست

هرگاه عمل حین نیت تعیین شد اقتصار ببعض منوی جایز است

نماید

نماید و در حین نیت منوی او چنین نمازی بود بعد از عزم باتیان چنین عمل و تعلق نیت بان شروع بنماز نمود میتواند
در زمان رسیدن برکوع اقتصار ببعض از آنچه ملحوظ بود نماید بعد از قطع بر اینکه اخلال بواجب جایز نیست در نماز
با حصول امتثال است کلامیکه هست در این است آیا در چنین صورتی اقتصار به ذکر واجب و اخلال به ذکر مستحب جایز
هست یا نه میگوئیم حکم در مسئله مبنی بر این است که نیت اتیان واجب بکیفیت مخصوصه آیا معین او هست که بهمان
هیئت و کیفیت اتیان شود یا نه ظاهر ثانی است نظر باینکه دلیلی که دلالت کند بر اینکه نیت معین است در امثال
این مقام نداریم مجملا ظاهر این است که اشکالی در جواز اقتصار بهمان قدر واجب بوده باشد بلی کلامیکه در این مقام هست
این است که آیا اقتصار ببعض آنچه منوی بوده از اذکار مستحبه میتوان نمود یا نه مثل اینکه در مثال مفروض اقتصار بصلوات
نماید و جمع ما بین یک تسبیح مستحب و صلوات نماید ظاهر این است که نیت را مدخلیتی در عدم جواز آنچه مذکور شد
نباشد باین معنی که نیت معین منوی نشود بلکه مرجع مستند این است که مثبت رجحان امر مستحب است اگر بکیفیت خاصه
است تعدی از آن نتوان نمود مجملا مرجع در این باب مستند امر مذکور است عمل بمقتضای آن باید نمود و تعدی از آن جایز نخواهد
در مثال مذکور اتیان بصلوات با اخلال به ذکر مستحب بی اشکال است و ظاهر این است اخلال بیک تسبیح مستحب
و اتیان به یکی با صلوات و عدم آن هم جایز باشد و هم چنین استحباب در ذکر سجود مطلب دوم در تعدی از
منوی است بزیادتی مثل آنکه معهود نزد مکلف در نماز کیفیت معتبر بود در مقام عزم باتیان آن نیت متعلق
شد بهمان کیفیت معهوده مثل آنکه در ذکر رکوع و سجود اقتصار به سه ذکر مثلا نماید باین عزم بود تا برکوع رسید
آیا میتواند علاوه بر آن اتیان نماید مثل آنکه اتیان به پنج ذکر نماید یا آنکه دعای در رکوع قبل از ذکر منظور او نبود
در حین وصول برکوع میخواهد بخواند باشد و هم چنین دعای بعد از رفع راس از رکوع ظاهر این است همه
اینها جایز و بی عیب باشد و هم چنین قنوت علاوه از آنچه در نظر بود میتواند بلکه عدول از آنچه حین نیت منظور او
بود بغیر آن نیز جایز و بی عیب است مجملا جمیع اینها بی عیب است مگر اجزای واجبه که تعدی از آنها بزیاده و نقصان همچنین
جایز نیست قسم دوم آنست که در مقام نیت مطلقا متعرض وجوب نشود خواه منظور او این بوده باشد که اقتصار در
نماز باجزای واجبه نماید یا جمع نماید ما بین اجزای واجبه و مستحبه کلا او بعضا بلکه مقصود همان محض اطاعت بوده
باشد ظاهر این است که این قدر کفایت کند در صحت عمل بلکه مذکور شد این در ثانی یعنی در صورتیکه مقصود
جمع ما بین اجزای واجبه و مستحبه بوده باشد بعض جهات اتیان نخواهد بود سیم آنست که قصد وجوب و استحباب
هر دو نماید وجوب بنسبت باصل صلوة و استحباب بنسبت بجزء باین نحو اتیان نماز واجب مینمایم بجهت واجب بودن آن
در ضمن این فرد اکمل بجهت فضیلت و رجحان و استحباب آن هر دو بجهت اطاعت و فرمان برداری نظیر اتیان نمازهای
واجبه با جماعت این نیز صحیح و بی عیب است بلکه اسلم از بعضی از وجوه سابقه است لکن این مثل بعض آنچه سابق مذکور
شد در صورتی میشود که امتیاز ما بین اجزای واجبه نماز و اجزای مستحبه آن نموده باشد و اما در صورت عدم
امتیاز ما بین صنفین مشکل است که این قسم متصور نمیشود بعد از آنکه نظم کلام باینجا رسید مناسب است
عنان قلم در تحقیق این مسئله جولان داده شود پس میگوئیم آیا بر مکلف واجب است امتیاز ما بین صنفین قبل
از شروع در نماز باینکه بر وجه وجوب یا شرط صحت نماز هم هست یا خیر ممکن است استدلال کرده شود در اثبات

واخلال بعد تسبیح مستحب بنا بر آنکه ... مستحب بنا بر ... بنیت تسبیح نماید

هرگاه عمل حین نیت تعیین شد آیا تغییر آن بزیادتی جایز است یا نه

ثمره این آنکه امتیاز ما بین اجزای واجبه نماز و اجزای مستحبه لازم نیست

در هر دو مقام بحدیثی که اصحاب رضوان الله علیهم تلقی بقبول فرموده اند و روایت شده از مفخر عالم و فخر بنی آدم علیه و علی آله صلوات الله الملک القائم که فرموده در مقام بیان صلوة صلوا کما رایتمونی اصلی و حجرة دلالتش آنستکه آنجناب در مقام تعلیم امت بجهة امتثال انتها فرموده بعد از آنکه در مشهد ایشان بنماز فرموده اند و ایشان مشاهده نموده اند اقوال و افعال صادره از آن مقتدای عالم را ایشان بنماز نمائید با آن کیفیت که دیدید از من صادر شد مشخص استکه این کلام از آن سرور در کاه خلاف تمام حال صلاة صادر شده مگر بجهة تعلیم معلوم است مشاهده فعل بتواند مرحله جمیع اجزای آن بود بالکلیه مشاهده مشخص نشود مگر اصل اقوال و افعال بکیفیت و هیئت مخصوصه و احتمال اینکه فعل آن سرور عالم در آن وقت منحصر بود در امور واجبه کان قطعی الفساد است داکر مخاطبین باین خطاب کلا قبلا باین خطاب عالم بهیئة نماز بودند و امتیاز ما بین اجزای واجبه نموده بودند حاجت باین خطاب نبود پس مقتضای این خطاب آن مستفاد آنستکه علم بهیئة اجزای نماز و وضع آنها بکیفیت معهوده کفایت مینماید در حصول امتثال اگرچه عالم بوجه آنها از حیثیت وجوب و استحباب نبوده باشد و هو المطلوب نظیر این حدیث است در استفاده این مرام حدیث مشهور از حماد بن عیسی که بشرافت سعادت درک خدمت کاشف الاسرار و الحقایق جناب امام جعفر صادق مشرف گردید حضرت فرمودند بحس ای حماد ایشان بنماز خوب میتوانی کرد ای سرور من حفظ دارم کتاب حریز را که در نماز تصنیف نموده کو یا مقصود حماد این بود که اهتمام من در امر صلوة این قدر است که بلکه آنکه حریز در صلوة تصنیف نموده ضبط نموده ام حضرت فرمودند باکی نیست برخیز نماز کن حماد گفت ایستادم در حضور آن سرور شروع کردم بنماز بعد از آنکه برکوع و سجود رفتم حضرت فرمودند ای حماد خوب نماز نمیکنی با تغیر و توبیخ فرمودند چه بسیار قبیح است بمردی از شما که سال یا هفتاد سال از عمر او میگذرد یکنماز را با حدود آن تمام ایشان بنماید حماد نقل کرده بعد از آنکه این عتاب را از آن سرور شنیدم مذلت و خجلت بسیاری بر من وارد شد عرض کردم خدا فدای تو کردانند نماز را تعلیم من فرما حضرت در آن وقت ایشان به رو و رکعت نماز فرمودند با آداب و شرایط بسیار بعد از آن فرمودند ای حماد مثل این نماز بعمل آور وجه استدلال باین حدیث در اثبات مرام ظاهر میشود از انچه در حدیث سابقه مذکور شد بنا بر این میگوئیم هرگاه کسی بهشتی فقیه معتمدی ایشان بنماز نمود جمیع افعال و اقوال و هیئات را از او اخذ نمود و اعتقاد نمود که ایشان نماز باین کیفیت مرعی ذمه و محصل امتثال است مطلقا امتیاز ما بین اجزای واجبه مندوبه ننمود و در مقام بیتا اقتصار نمود برتبت مطلقه مثل اینکه قصد نمود که من ایشان بنماز مینمایم بجهة اطاعت خداوند عالم و ایشان بهمان کیفیت هیئتیکه از آن مجتهد مطاع مشاهده نموده بود این کفایت در حصول امتثال از او میکند اگرچه تفرقه ما بین امور واجبه و مسنونه ننموده باشد بلی چیز دیگر قابل هست در اینمقام کسی متمسک شود در لزوم امتیاز ما بین صنفین احکام سهو و شک است تقریر آن این است حکم اجزای واجبه در صورت سهو است که هرگاه متذکر شد بجزء منسی ما دام که داخل در رکن بعد از آن نشده لازم است عود نموده اتیان بمنسی نموده بعد از آن اعاده ما بعد نموده نماز را تمام نماید قطع نماز در چنین صورت جایز نیست و اگر تذکر بعد از دخول در رکن بوده باشد اگر آن منسی واجب رکنی است نماز باطل و استیناف آن لازم است و اگر واجب غیر رکنی است نماز صحیح و ابطال آن جایز نیست و اگر آن منسی جزء مستحب بوده باشد در جمیع احوال عود بآن بعد از دخول

ذکر و بلکه بلکه امتیاز ما بین اجزای نماز واجبه و مستحبه در نماز لازم است

انحلال جایز نیست خواه داخل در رکن بعد از آن شده باشد یا نه مثلا فرض میکنیم تسمیه را در اول حمد یا اول سوره فراموش نمود بعد از فراغ از سوره متذکر شد در اینصورت اگر تسمیه در اینجا واجب است لازم است عود نموده تدارک نماید و اگر مستحب است حرام است عود بآن بدهم چنین استفاده در اول حمد در رکعت اولی و ثانیه بنا بر این امر این شخص در اینصورت مردد است ما بین واجب و حرام مفری از این نیست مگر امتیاز ما بین صنفین پس امتیاز مذکور لازم است من باب المقدمة اشکال لیکن در اینمقام میتوان گفت که این مبتنی است بر وجوب مقدمه واجب در اول کلام است بر فرض تسلیم کلام در وجوب مقدمه در صورتی است که ذی المقدمه واجب بوده باشد و این در محل کلام متحقق نیست نظر باینکه فرض و فرض بر این است هرگاه بعد از این چنین سهوی در نماز واقع شود چنین خواهد شد و بر فرضی که تسلیم شود با اینکه مجنین امری در بعضی از صلوات اتیه متبلی خواهد شد از قبیل شبهه غیر محصوره خواهد بود اجتناب از آن واجب نخواهد بود پس اخیر مذکور شده در اثبات وجوب امتیاز ما بین امور واجبه و مستحبه تمام نخواهد بود علاوه بر این آشنا مقدمه واجب ظاهر این است که خلاف است و این مشهور و معروف ما بین فقها است و لهذا در کتب استدلالیه فقهیه بر مطلع ظاهر میشود که این محل نزد ایشان نیست بلکه ظاهر میشود از مباحث متکثره در کتب فقهیه که این از جمله امور مسلمه است و بر فرض تسلیم نزاع در وجوب شرعی است و اما وجوب عقلی لابدیه محل تامل نیست و همین قدر کفایت میکند در محل کلام و اما حکایت اینکه قول بوجوب مقدمه بعد از وجوب ذی المقدمه است پس این کلام بر وجه اطلاق مسلم نیست بلکه محتاج بتفصیل است چنانچه در مطالع الانوار در این مبحث بیان نموده ایم حاصل مطلب این است این کلام مسلم در صورتیکه تحصیل مقدمه بعد از ثبوت امر بذی المقدمه ممکن بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه مکلف معتقد این هست بعد از این تکلیفی براو واجب خواهد شد و حال متمکن از تحصیل مقدمه او هست و عالم هست باینکه بعد از ثبوت وجوب متمکن نخواهد شد در این صورت عقل قاضی است بر لزوم تحصیل مقدمه و ترک آن با چنین اعتقاد مذموم است نزد عقل مثل اینکه فرض کنیم قبل از زوال کسی متمکن از آب بجهة وضو هست و عالم هست باینکه بعد از تحقق زوال متمکن از آب و تراب مباح بجهة تیمم نخواهد شد در این صورت میگوئیم ضبط آب بجهة طهارت بعد از زوال در حق او لازم است بلکه اشکال میتوان نمود در صورت اعتقاد از تمکن تراب بجهة تیمم و سقوط تکلیف بطلوع از آنها قد طهور بر در صورتی مسلم استکه باختیار خود اناقد طهورین نماید و اما حدیث شبهه غیر محصوره در اینمقام صحیح نیست بلکه ادخال آن را در تحت شبهه محصوره اولی است نظر باینکه غالبا در عرض چند یوم غالب اشخاص منفک از شک و سهو نیستند بلا و ممکن است استدلال کرده شود در اثبات مرام یعنی وجوب امتیاز دلیل دیگر اگرچه مبنای این نیز همان استکه مذکور شد بیان آن این استکه گفته شود بعد از تحقق سهو بنحویکه مذکور شد امر این شخص مردد خواهد بود ما بین وجوب و حرمت اگر دعوی قطع بتحقق موجبات در مدت قلیله نشود لا اقل مظنون التحقق هست احتراز از ضرر مظنون واجب است و این نمیشود مگر با امتیاز ما بین صنفین پس امتیاز ما بین اینها لازم خواهد بود مخفی نماند بعد از این دقت و استدلال ظاهر میشود وجوب شرعی است شرطی بنا بر این هرگاه کسی امتیاز ما بین اجزای واجبه و مستحبه نماز ننمود و ایشان بنماز نمود در نماز سهوی از او واقع شد

کویا قاطع شود

در بیان معنی قرب

ظاهر این است که نماز صحیح و اعاده آن واجب نباشد مبحث ظهر در بیان معنی قربت است که متعارف شده اذهان در نیت
بدانکه دانسته شد از مباحث سابقه آنچه معتبر است در صحت نماز همان قدر است که اشاره بمنوی معین نموده قصد نماید که
اتیان بان مینمایم بجهت اطاعت و فرمان برداری خلاق عالم جل شانه ممکن است مراد از قربت متعارف در نیت همین معنی بوده
باشد خفائی در صحت این نیست لکن تطبیق لفظ بر این محتاج بتعبیر است پس میگوئیم قول مصلی اصلی فرض الظهر لوجوبها
قربة الی الله مشتمل بر دو علت است یکی لوجوبها دویم قربة الی الله لوجوبها علت اتیان بصلوة ظهر است و قربة الی الله
علت اتیان بصلوة واجبه معنی کلام بنابر این چنین خواهد بود که اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهت واجب بودن آن نماز بر من
و اتیان بنماز واجب مینمایم بجهت اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه پس تعلیل اول بجهت اتیان بنماز ظهر است و تعلیل
ثانی بجهت اتیان فعل معلل بعلت اول و ممکن است قربة الی الله عطف بوده باشد بر محل لوجوبها باسقاط عاطف بنابر این هر دو
علت خواهد بود بجهت معلول واحد لکن تکلف در آن ظاهر است و ممکن است که مراد از قربت این معنی بوده باشد بلکه
مراد تحصیل قرب بدرگاه احدیت جل شانه بوده باشد پس مناسب در این مقام این است که تبیین شود معنی
قرب بجناب احدیت که ممدوح در کتاب و سنت میباشد و مطلوب و مرغوب نیز در ادعیه و مناجاتهای صادره
از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار است بیان شود میگوئیم قرب در لغت بمعنی نزدیک شدن چیزی
است بچیزی و قرب چیزی بچیزی یا در زمان است مثل اینکه گفته میشود فلان عالم قریب بعصر امام بوده یعنی ما بین عصری که این
شخص در آن موجود بود چندان امتدادی نداشت و یا قرب در مکان است مثل اینکه گفته میشود فلان ماموم قریب بامام
ایستاده یعنی فصل چندانی ما بین مکانی که امام در آن ایستاده است و مکانی که این شخص ماموم ایستاده است
نیست اراده هر یک از این دو معنی که مذکور شد نسبت بخلاق عالم جل شانه محال است و جهان ظاهر است اما
اول بجهت آنکه آن در صورتی صحیح است که در آن ظرف وجود شخص بوده باشد در وقتی و بعد از آن ظرفیت منتفی شود
بعد از آن دیگری موجود شود قبل از آنکه امتداد چندانی تخلل شده باشد ما بین انتفای اولی و وجود ثانی در این
وقت گفته میشود این شخص ثانی قریب است باول در زمان مشخص است این معنی در حق ذات اقدس ممتنع است
و اما قرب مکانی پس بجهت آنکه این در حق اجسام است تعالی الله تعالی عن ذلک علوا کبیرا پس قرب عباد بخداوند
عالم جل شانه که مطلوب در ادعیه و مناجاتهای اهل مناجات میباشد بیکی از دو معنی ممکن است که حمل شود اول قرب
تذکر و وصال است بیان این مطلب این است هرگاه کسی یاد کرد خداوند عالم عز شانه بوده باشد بمقداری که
هست نزدیک است بخداوند عالم هر قدر که کسی تذکر او بجناب احدیت بیشتر است قرب او بجناب اقدس بیشتر است
از کسیکه تذکر او کمتر است و هرگاه بمرتبه رسید که دوام تذکر بجهت او بوده باشد این منتهای مرتبه کمال و غایت
مرتبه سعادت است و باین است اشاره در دعای کمیل و هب لی الدوام فی الاتصال بخدمتک و ادنو منک دنو
المخلصین ان تجعل اوقاتی فی اللیل و النهار بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة و معنی دوم قرب صفات و کمال
است توضیح این مطلب مقتضی آنست که گفته شود ذات اقدس تعالی شانه در غایت مرتبه کمال و عزت است و جامع
جمیع محاسن و محامد است و مبرا است از جمیع شوائب نقصان و قصور و مبرا است از قاطبه معایب و قبایح
و دوری بنده در نهایت مرتبه خست و نقصان و متصف است بصفات ذمیمه و طغیان لکن مامور است باینکه رفع

اما علما [illegible] در آن ظاهر بودند و عصر یکی

نقایص از

نقایص از خود نماید بجهت اجتناب از قبایح و مفاسد و تحرز از معایب و مناقص بوده و تزیین بصفات حسنه و خصال حمیده شود
چنانچه مستفاد است از قول فخر عالم و مفخر بنی آدم علیه و علی آله الاف الشرف من الملک العلام که فرموده است تخلقوا
باخلاق الله پس جاهل نظر بتضاد ما بین جهل و علم در غایت بعد است از جناب احدیت و بمقدار ازاله جهل و اتصاف
بصفت در رتبه ظلم و بخل در کمال دوری است بدرگاه بارفعت جناب مقدس تعالی پس بمقدار تخلیه از صفت ظلم
و بخل و اتصاف بصفت حسنه عدالت و جود باین سبب نزدیک میشود بدرگاه عالم جل جلاله بعد از آنکه
این مطلب مشخص شد میگوئیم ممکن است که یکی از این دو معنی که مذکور شد اراده شود از قربت ماخوذه در نیت اما اول
پس حاصل آن باین راجع میشود که من اتیان بنماز میکنم بجهت آنکه نماز موجب قرب و نزدیکی بنده میشود بدرگاه
احدیت بنحو مذکور عبد است بدرگاه الهی و اما ثانی پس باین طریق میشود که من اتیان بنماز مینمایم بجهت قرب
بجناب احدیت نظر باینکه این نماز موجب تخلی از قبایح و مناقص و باعث تحلی بصفات حسنه است باین جهت اتیان
بان مینمایم ظاهر این است که اراده هر یک از این معنیین کرده باشد از قربت ماخوذه در نیت عیبی نداشته باشد بلکه
ارجح است نسبت ببعض احتمالات سابقه چنانچه بعد از تامل در آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود و کلام در تعدد
علت بنحو یست که در سابق بیان شد وجه ذکر لام در اول و عدم ذکر آن در ثانی آنست که در نحو مقرر شده حذف
لام از مفعول له در وقتی جایز است که فاعل مفعول له متحد باشد با فاعل فعل معلل به و این شرط در تعلیل
ثانی محقق است و لذا باین سبب تعلیل اول با لام مذکور شده و ثانی با عدم لام یعنی بالنصب و فی کلام الحاکی عن
النیة القلبیة اصلی صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله نظر باینکه وجوب وصف صلوة است که مفعول به اصلی است
و فاعل اصلی معلوم است که مکلف است پس فاعل مفعول له با فاعل فعل معلل به متعدد است بخلاف قربة
الی الله که فاعل در هر دو متحد است نظر باینکه معنی این است که من اتیان بنماز ظهر میکنم بجهت نزدیک شدن من بدرگاه
احدیت بنابر دو معنی که حال مذکور شد یا بجهت اطاعت و امتثال نمودن بنابر آنچه در سابق مذکور شد و بهر دو
معنی فاعل مفعول له و فاعل فعل معلل به متحد است بنابر آنکه اضافه صلوة در اصلی صلوة الظهر در اصل ممکن است
اضافه لامی بوده باشد نظر باینکه معتبر در اضافه لامی همانا افاده اختصاص است و این معنی در اینمقام متحقق است
و هم چنین صلوة العصر و صلوة المغرب و صلوة العشا و صلوة الفجر لکن در اینمقام مجموع مضاف و مضاف الیه اسم
شده بجهت چهار رکعتی که واجب میشود بر مکلف بتحقق زوال شمس و مقدم بر صلوة دیگر در حضر یا بجهت دو رکعتی
که واجب میشود بر مکلف در همین وقت در سفر و هم چنین صلوة العصر اسم شده بجهت چهار رکعتی که واجب
میشود بعد از آن در حضر و دو رکعتی که بعد از آن است در سفر و هم چنین است حال در بقیه صلوات پس
معنی اصلی صلوة الظهر اداء لوجوبها قربة الی الله این است که من اتیان مینمایم بنماز ظهر ادائی بجهت واجب بودن
آن بر من و بجهت اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه بنابراین هرگاه اشاره بواجب بطریق توصیف شود نه بطریق
علیت انسب خواهد بود باین نحو که اصلی صلوة الظهر الواجبة اداء قربة الی الله تعالی بدانکه فخر المحققین در
رساله فخریه در نیت نماز ظهر این نحو ذکر نموده اصلی صلوة الظهر بان اوجد القیام والنیة وتکبیرة الاحرام
وقراءة الحمد وسورة والرکوع والذکر فیه مطمئنا بقدره ورفع الراس منه مطمئنا بقدره والسجود علی سبعة

بصفت علم نزدیک میشود بخلاق عالم و هم چنین ظالم و بخیل باعتبار اتصاف ح

اعضاء والذکر فیه مطمئنا بقدره و رفع الراس منه مطمئنا ثم السجود ثانیا کالاول ثم رفع الراس منه وهکذا فی الباقی الا انه
اسقط تکبیرة الاحرام مما عدا الاول واسقط السورة من الاخیرتین و زید التشهد بین بعد الثانیة والرابعة والتسلیم واختا
فی الجمیع اداء لوجوبه قربة الی الله اکر مراد این است انچه مذکور شد جمیعا بدحین نیت با این تفصیل ملحوظ شود این لزومی
ندارد قطعا بلکه همان قصد نماز ظهر که مستلزم التفات اجمالی است باجزای ان کفایت مینماید در صحت نماز و علاوه
بر این ضرور نیست بلکه کاهست که منجر میشود بوسواس پس اجتناب اولی خواهد بود و اکر مراد این استکه نیت باین نحو
صحیح است بلکه راجح است مضایقه از ان نداریم هرکاه منجر بوسواس نشود مخفی نماند انچه در سابق بیان شد که اهم
شد که حکم باینکه اولا افعال نماز نیت است مسامحه است بلکه این کلام بنابر اصطلاح اشخاصی استکه نیت را جزء نماز
میدانند پس بنابر تحقیق اول افعال نماز قیام است ولکن چون بکر بنای کلام در اول بنا بر جزئیت نیت کذارده شد کفتیم
دوم از افعال نماز قیام است تنقیح مطلب محتاج است باینکه کلام در چند مبحث اول در تقسیم قیام ثابت در اثنای
نماز است بدانکه قیام در اثنای نماز بر چند قسم است اول قیام واجب رکنی است و ان قیامی است که در ضمن تکبیرة
الاحرام بوده باشد و همچنین قیام متصل برکوع دوم قیام واجب غیر رکنی مثل قیام در ضمن قرائت حمد و سوره
و قیام بعد از رفع راس از رکوع سیم قیام مستحب مثل قیام در ضمن اذکار مستحبه مثل قیام در تکبیرات مستحبه و ادعیه
افتتاحیه و در حال استعاذه و قنوت و نحو اینها چهارم قیام مباح است و ان قیامی است بعد از فراغ از ایات
حمد و سوره علاوه از قدر ضرورت اشکالی در هیچیک از این اقسام نیست مکر قیام متصل برکوع پس باید دانست
که مراد از قیام متصل برکوع قیامی استکه از ان مصلی منتقل میشود برکوع شرعی پس مراد از قیام متصل برکوع مطلق قیامی که
بعد از فراغ از قرائت بوده باشد نیست و همچنین مطلق قیامیکه از ان منحنی میشود نیست بلکه مراد از ان قیامی
است که از ان منتقل میشود برکوع شرعی ثمره این در چند موضع ظاهر میشود اول انست که کسی منحنی شد بقصد سجود
قبل از بلوغ به حد سجده متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده است در اینجا میکوئیم لازم است که راست
بایستد بعد از ان برکوع رفتن بعد از اتمام رکوع رفع راس نموده اتمام نماز نماید پس هرکاه راست نشود نماز او باطل
خواهد بود اکر چه خود را بهیئت راکع برساند وجه بطلان نماز از جهت اخلال بقیام متصل برکوع است دوم انست هرکاه
کسی منحنی شد از قیام بقصد رکوع در این وقت متذکر شد که اخلال بقرائت سوره مثلا نموده پس اکر بحد رکوع
شرعی رسیده باشد عود بجهت تدارک منسی جایز نیست نظر باینکه عود مستلزم زیادتی در رکن است یکی قیام
متصل برکوع و دیکری رکوع و حد رکوع شرعی عبارت از انحنائی است که متمکن بوده باشد از رسانیدن دو دست
بر دو زانو و اما هرکاه متذکر شود منسی قبل از بلوغ باین حد در این وقت لازم است که عود نماید بجهت تدارک منسی
نظر باینکه این تذکر قبل از دخول در رکن است پس عود مستلزم زیادتی رکن نخواهد بود و هرکاه قیام متصل برکوع
قیامی بود که از ان بقصد رکوع منحنی شود مطلقا اکر چه بحد رکوع شرعی نرسد میبایست عود در چنین صورت
بجهت تدارک منسی جایز نبوده باشد و از این قبیل است هرکاه منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع
شرعی متذکر شد که اخلال بقنوت نموده در اینصورت عود بجهت تدارک قنوت منسی جایز بلکه مستحب است قال شیخنا
الشهید قدس الله روحه فی السعید فی البیان یرجع الناسی له ما لم یصل الی الرکوع ما لم یتم فیقضیه بعده سیم انست هرکاه

مذکوره

در بیان ثمرات متفرع بر قیام متصل برکوع

در تحقیق قیام متصل برکوع

در تقسیم قیام ثابت در اثنای نماز

دوم از افعال صلوة قیام است

مذکوره است که کسی منحنی شد بقصد رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که رکوع را بعمل اورده نشست بقصد
سجود در این صورت ظاهر این استکه نماز او صحیح بوده باشد نظر باینکه این زیادتی سهوا رکن نیست پس زیادتی
ان مضر بصحت صلوة نیست و اکر قیام متصل برکوع ان قیامی بود که از ان او بقصد رکوع منحنی شده باشد میبایست
حکم ببطلان شود در صورت مزبوره چهارم از مواضع مذکوره انستکه منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع
شرعی غافل شد از رکوع یا معتقد این شد که رکوع را بعمل اورده نشست بقصد سجده در این وقت متذکر شد که رکوع
را بعمل نیاورده بوده است در اینصورت میکوئیم لازم است راست بایستد ان وقت منحنی شود بقصد رکوع و عود هیئت
رکوع کفایت میکند نظر بعدم قصد در قیام متصل برکوع مبحث دوم واجب است قیام بعنوان استقلال یا بمعنی
در حال قیام استناد و اعتماد بچیزی جایز نیست توضیح حال مقتضی این استکه کفته شود قیام بچند نحو متصور
متصور میشود اول انست که بایستد بنحوی که بر بدن او و ملاصق هیچ چیز نبوده باشد دوم انست که بایستد و بدن
او ملاصق دیوار یا چیز دیکر بوده باشد لکن همان محض ملاصق بوده باشد مطلقا القای ثقل بدن را بر ان
نموده باشد سیم انست ملاصق و اعتماد و القای ثقل بدن فی الجمله بوده باشد لکن بنحوی نبوده باشد که اعتماد تمامی بر
ان بوده باشد چهارم انست که ایستاده با اعتماد و استناد بچیزی بحیثیتی که اکر ان چیز برداشته شود بغلطد این شخص
بیفتد تشکیکی در قسم اول نیست بلکه اجل و اسلم اقسام است و همچنین است قسم ثانی از ان نیز محل کلام نباید
بشود و اما قسم ثالث پس انچه از کلمات جماعتی از اجلاء اصحاب ظاهر میشود انستکه ان نیز مضر بصحت صلوة نیست
نظر باینکه تفسیر استقلال نموده اند باینکه اعتماد و استناد ننموده باشد بچیزی که اکر مستند الیه زائل شود بغلطد
این شخص بیفتد بنابر این محل کلام قسم چهارم خواهد بود مشهور ما بین فقها عدم جواز انست نقل کرده اند از
حلبی که قائل شده بکراهت جماعتی از متاخرین علما اکر چه اختیار این نموده اند لکن این قول ضعیف است پس
چنین اعتمادی در حالت قدرت و اختیار جایز نیست بلکه احتیاط مقتضی اجتناب از مطلق اعتماد است اکر چه باین
حد نبوده باشد بلی هرکاه متمکن از قیام بعنوان استقلال نبوده باشد در اینصورت جایز است قیام با اعتماد بلکه
متعین است عدول از ان بقعود جایز نیست اکر چه متمکن از قعود بطریق استقلال بوده باشد پس قیام استنادی
مقدم است بر قعود اکر چه قعود استقلالی بوده باشد و اکر متمکن از قیام استقلالی در بعض احوال نماز نبوده باشد و متمکن
از قیام استنادی در بعض دیکر لازم است اقتصار بمقدور بوده پس با تمکن از قیام استقلالی در بعض احوال
عدول از استقلال باستناد جایز نیست تحصیل کلام اینست که مسئله متصور بچند صورت میشود اول انستکه متمکن
از قیام بعنوان استقلال هست در جمیع احوال نماز شبهه در لزوم رعایت این نیست دوم انست که متمکن از قیام
استقلالی نیست در هیچ حالی از احوال نماز در اینصورت اکر متمکن از قیام استنادی هست در جمیع احوال نماز
لازم است اختیار ان سیم انستکه متمکن است از قیام استقلالی در بعض احوال نماز و از استنادی در بعض دیکر
در اینصورت لازم است که جمع ما بین هردو نماید قیام استقلالی در مقدور و استنادی در غیر مقدور خواه
هردو اینها در رکعتی بوده باشد یا هر یک در رکعتی در صورت اول قیام استقلالی و استنادی هردو در رکعتی
بوده در صورت ثانیه هر یک در رکعتی اشکالی در اینها نیست کلام میکردد در مقام هستا این است هرکاه کسی معتقد

در بیان عدول از قیام استقلالی
به قیام استنادی

این بوده باشد که هرگاه اختیار قیام استقلالی بکند در بعض احوال نماز محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال دیگر
بخلاف اینکه هرگاه اختیار نماید قیام استنادی را در این صورت کل نماز را بقیام استنادی بجا آورده خواهد بود یا عدول از استقلال
باستناد در این صورت جایز خواهد بود یا نه ظاهر این است که جایز نبوده باشد پس لازم است با تمکن از قیام استقلالی
آن را اختیار نماید اگرچه معتقد این بوده باشد که با اختیار آن محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال نماز مبحث سیم
در بیان وجوب اعتماد است بهر دو پا در حالت قیام یا عدم وجوب آن بدانکه این مطلب منقسم بر چند قسم میشود اول
آنست که اعتماد بهر دو پا کند بنحو واحد یعنی که القای ثقل بدن نماید بهر دو پا بطریق مساوات ظاهر این است
که این لازم نبوده باشد دوم آنست که حامل ثقل بدن احد رجلین بوده باشد نزد بکری این قسم ظاهر این است که جایز
نبوده باشد سیم آنست که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد خواه بطریق مساوات بوده باشد یا مختلف ظاهر این است
که این قسم لازم بوده باشد بنا بر این امتثال بسه طریق حاصل میشود اول آنست که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد
لکن بطریق مساوات دوم آنست که چنین بوده باشد لکن بالاختلاف باین نحو که القای ثقل بدن با پای راست بیشتر
انداختن باشد نسبت بپای چپ سیم عکس این است ظاهر این است که همه اینها جایز بوده باشد خواه کل اینها در نماز
واحد بوده باشد بلکه در رکعت واحده یا در نمازهای متعدده پس اقسام مسئله متعدد است اول آنست که ایتان
بکل نماز نماید با القای ثقل بدن بهر دو پا بطریق مساوات دوم مثل این است لکن با القای ثقل بدن بپای راست
بیشتر سیم مثل این است لکن با القای ثقل بدن بپای چپ بیشتر چهارم جمع میان دو قسم اینها است در نماز واحد
پنجم جمع میان هر سه است در او خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل در کل رکعات یا بالاختلاف ظاهر این است
در هیچ یک حرجی نبوده باشد مبحث چهارم در بیان عدم عدول از قیام است بقعود بدانکه هرگاه کسی متمکن نبوده باشد
از قیام نه بطریق استقلال و نه بطریق استناد در این صورت عدول نماید از قیام بقعود پس در اینجا لازم
است که اتیان نماز نماید تا عدد اصالات استقلال و استناد در قیام در اینجا جاری نیست پس هرگاه متمکن از
قعود بطریق استقلال بوده باشد عدول از استقلال باستناد در اینجا جایز نیست بلی هرگاه متمکن از قعود
استقلالی نبوده باشد لازم است اختیار قعود استنادی نماید با تمکن از این عدول از قعود باضطجاع جایز نخواهد
بود اقسام مذکوره در قیام در قعود نیز جاری است که هست لازم است کل نماز بطریق قعود استقلالی بوده باشد
و گاه هست لازم است که کل بطریق قعود استنادی بوده باشد و گاه هست بعضی بطریق استقلال و بعضی بطریق
استناد میباید بشود خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل در هر رکعت یا در بعض رکعات مرجح دار بهما
حال مکلف است و گاه هست که اقسام قیام و قعود با هم جمع میشوند در نماز واحد باین نحو که بعضی از نماز بطریق
قیام استقلالی است و بعضی بقیام استنادی و بعضی بقعود استقلالی و بعضی بقعود استنادی خواه حال
قیام سابق باشد بر حال قعود یا مسبوق او در حال تزاید مرض و شدت آن است و ثانی در حال تناقص
مرض و تخفیف آن مبحث پنجم در لزوم اختیار قیام است بر قعود اگرچه منجر شود بایما بجهة رکوع و سجود بدانکه
هرگاه مکلف متمکن از قیام بوده باشد لکن چنین داند که هرگاه اختیار قیام نماید محتاج خواهد شد بایما
جهة رکوع و سجود بخلاف اینکه هرگاه عدول از قیام بقعود نماید در این وقت اگرچه نماز او قاعدا خواهد بود

لکن رکوع

لکن رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود در این وقت بعضی از علما حکم فرموده اند بجواز عدول از قیام بقعود نظر با همیت
رکوع و سجود این قول با عتقاد حقیر ضعیف است بلکه لازم است اختیار قیام نماید عدول از قیام بقعود جایز نیست
نظر باینکه معذوریت این شخص متمکن از قیام واجب هست پس اوله موجب قیام مقتضی رعایت قیام است در حق
این شخص و معذوریت این شخص بعد از رسیدن بمحل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس مقتضای دلیلی که دلالت
میکند بر اینکه هرگاه کسی متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نباشد منتقل میشود بایما بدل رکوع و سجود این شخص نیز
چنین خواهد بود و دعوی عدم عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام بجهة اینکه رکوع او بطریق معهود شود بی معنی است
نظر باینکه تکلیف بهر چیزی در محل او بحسب طاقت و قدرت مکلف است معذوریت این شخص در محل قیام ممکن
از قیام هست و در محل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس مطلوب در حق این شخص قیام است نظر بتمکن از آن
در رکوع و سجود نیست نظر بعدم تمکن از آن بعلاوه میگوئیم اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود بالاضافه بقیام غیر رکنی
مسلم است اما بالاضافه بقیام رکنی مسلم نیست بنا بر اختیار قعود لازم می آید رفع ید از قیام در ضمن تکبیرة الاحرام
و قیام متصل برکوع که در ضمن مذکور عبارت است از قیام متصل بایما بدل رکوع هر دو در رکعتا و لحد ثانیه در سایر
رکعات پس از آنچه مذکور شد مشخص شد اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود بنحوی که مسلم نیست بلکه رکوع و سجود
بطریق معهود در صورت معذوریت ممنوع و غیر مامور به است پس هرگاه اختیار نماید قعود را باطل خواهد بود مبحث ششم
در بیان رکوع کسی است که نماز او نشسته است بدانکه هرگاه کسی اختیار جلوس نمود در نماز اگر متمکن بوده باشد
از قیام بجهة آنکه ایستاده داخل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس برخیزد بعد از آن برکوع
میرود لکن ظاهر این است که طمانینه بعد از قیام بر این شخص واجب بوده باشد اما هرگاه متمکن از قیام نبوده باشد
از همان جلوس برکوع میرود در کیفیت رکوع این شخص دو نحو نقل شده تنقیح مقال مقتضی این است که کمتر چنانچه
رکوع قائم بر دو نحو میشود بلند عزا نسبت که اقل ما یجزی الامتثال است و آن انحنائی است که متمکن بوده باشد مکلف
از آنکه برساند دو دست خود را بزانوها بسبب انحنا و دیگر رکوع بر وجه فضیلت و کمال است و آن انحنائی است بحدیکه مساوات
در اجزای ظهر متحقق شود بنحوی که اگر قطره آبی در آن واقع شود میل بطرفی ننماید چنین است رکوع قاعد یک قسم
آن نیست و نقصان است و قسم دیگر قسم فضیلت و کمال است اول آنست که منحنی شود بنحوی که محاذی شود روی او با
کم ما بین زانوی او هست دوم آنست که منحنی شود بحدیکه محاذی شود جبهه او بموضع سجود او و منحنی نماند این کیفیت که
در رکوع قاعد مذکور شد اختصاص ندارد برکوع کسیکه متمکن از قیام نبوده باشد بلکه این کیفیت رکوع است در
نماز نشسته خواه متمکن از قیام بوده باشد مثل نماز نوافل یا نبوده باشد لکن اتیان بنماز نشسته نماید مثل نماز نافله بدانکه مصلی قاعد
هرگاه متمکن از سجود معهود که وضع جبهه است علی ما یصح السجود علیه بوده باشد کلامی در آن نیست که اتیان بآن لازم است
و اما هرگاه متمکن از آن نبوده باشد پس هرگاه متمکن از انحنا بنحوی که قسم کامل رکوع او متحقق شود فضلا بوده باشد در این
نزد کامل از این در رکوع اختیار نمود لازم است در سجود منحنی شود علاوه از آن مقداری که در رکوع منحنی شده تا از قیام
انحنای رکوع و سجود او حاصل شود و اما هرگاه در این صورت این نزد کامل در رکوع را اختیار ننمود خواه اقتصار نموده
باشد بفرد ادنی یا نه ظاهر این است که در انحنای سجودی لازم است علاوه از آن مقداری که در رکوع بعمل آورده باشد

در بیان وجوب اعتماد بر هر دو پا در حال قیام

در بیان عدم عدول از قیام بقعود

در لزوم اختیار قیام اگرچه منجر شود بایما بجهة رکوع و سجود

در بیان کیفیت رکوع نماز نشسته

شود هم

بنحویکه فرق ما بین دو انحنا حاصل شود ظاهر این است علاوه از این مقدار زیاده لازم نبوده باشد و جزان در مطالع
الانوار مبین است مجملا انحنا از برای سجود بقدر مقدور در اینصورت لازم نیست چنانچه در رسم اول نیز چنین بود بلکه
قدر لازم همان قدر است که صادق باشد انحنای سجودی اخفض بوده از انحنای رکوعی و اما هرگاه فرض شود که ممکن
نیست علاوه از انحنا بنحو کامل رکوع بآن محقق میشود پا دراین صورت در حق این جایز است که در رکوع اعتنا
این نحو کامل نماید یا ضر بلکه قدر ادنای رکوع در اینصورت در حق او متعین است در مابین اشکال است احتیاط مقتضی این
است که در انحنای رکوع اقتصار نماید بقدر ادنی یعنی بحد کامل نرساند اگرچه حکم بتعین این و عدم تجویز حد کامل
ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امثال مقام از محسنات اهل ایمان است **بحث هفتم** در بیان کیفیت جلوس مصلی است
در نماز نشسته بدانکه مذکور شد در صورت عدم قدرت بر قیام در نماز مصلی عدول مینماید بقعود ظاهر این است
بهر نحوی که بنشیند در حال قرائت مجزی بوده باشد لکن افضل این است که در حال قرائت تربیع بنشیند بدانکه تربیع
در جلوس هر چند قسم است اول آنستکه نشیند بنحویکه زانوی راست را بکشد بجانب یمین و قدم یمین را بجانب
یسار و زانوی چپ را بکشد بجانب چپ و قدم چپ را بجانب یمین و این معنی در اینمقام مراد نیست بلکه مراد از
تربیع در اینمقام این استکه بنشیند با نصب دو ران و دو ساق در وضع دو قدم و الیین بر ارض ظاهر این
است استحباب این حالت مختص بوده باشد بحال قرائت بنا بر این ممکن است حکمت در ان اقربیت این حالت بوده
باشد بحال قیامی که مطلوب بوده در حال قرائت و لهذا حکم باستحباب این حالت در حال تشهد ثابت نیست بلکه ظاهر
این است تورک در حال تشهد ما بین نماز ایستاده و نشسته بوده باشد پس مستحب در حال تشهد این استکه بنشیند
بر ورک یسار بنحویکه ظهر قدم یسار را بگذارد بر زمین و ظهر قدم یمنی را بگذارد در بر باطن قدم یسار چنانچه در نماز ایستاده
بوده باشد یا نشسته و اما حال رکوع پس مستحب این استکه دو ساق را بر زمین بگذارد و دو ران را بلند کند مخفی
نماند که آنچه مذکور شد در کیفیت نماز نشسته اگرچه در نماز فریضه بوده در صورت عجز از قیام لکن ظاهر این استکه کیفیت
مذکوره مستحب بوده باشد در مطلق نماز نشسته اگرچه نماز نافله بوده باشد با قدرت از قیام لکن نظر بحکمتی که مذکور
شد حکم باستحباب کیفیت مذکوره در حالت قرائت در نماز وتیره مشکل است بدانکه شیخ سعید شهید در کتاب
دروس فرموده اند چنانچه جلوس در نماز فریضه ثابت است در حق کسیکه عاجز از قیام بوده باشد هم چنین جایز
است با قدرت بر قیام در صورت خوف از عدو مثل کسیکه اگر ایستاده بنماز نشسته نماید دشمن مطلع شود و متعرض او شود در چنین صورت جایز است که مرحوم هم چنین فرموده است
جایز است اختیار جلوس در نماز فریضه در حق کسیکه بسبب ایستادن تشویش در پا های او حاصل شود یا مشقت شدیده
در ایستادن است در حق او بآن فرموده اند جایز است اختیار جلوس در جائیکه سقف خانه کوتاه بوده باشد
معلوم است مراد در صورتی است کسیکه در جائی مسقفی بوده باشد که سقف آن ارتفاعی نداشته باشد و متمکن از
نماز در موضع دیگر نبوده باشد در اینصورت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز خواهد بود بنا بر این
از جمله مسائلی که مکلف قدرت بر قیام داشته باشد خالی از ناخوشی نیست بلکه میباید که نتوان اختیار جلوس
در نماز فریضه جایز است در صورت عجز از قیام خواه عجز باعتبار عدم ایمان عیادت اصلی بوده باشد یا خارجی مثل عدم
ارتفاع سقف و غیره **بحث هشتم** در بیان عدول از قیام باضطجاع است بدانکه هرگاه مکلف قدرت بر نشستن

مذاشتن

در صورت عدم تمکن از قعود عدول باضطجاع نماید

در بیان عدول از قعود باضطجاع است

در جائی بوده باشد که اگر بایستد تشویش این را ببرد که دشمن مطلع شود و متعرض او شود در چنین صورت جایز است کرم م

نداشته باشد لازم است با قدرت بر پهلو بخوابد بجانب یمین رو بقبله بهیئت کسیکه او را در قبر میگذارند و در صورت عدم قدرت
بجانب یمین اختیار جانب چپ نماید بعکس این حالت باینمعنی کرده را بر بلاد یعنی بلاد شمالیه سر را بجانب مشرق گذاشته
و پا ها را بجانب مغرب بعکس حالت اولی از وقت شروع بنماز نماید هرگاه متمکن از هیچیک از جانب یمین و یسار
نبوده باشد آنوقت بر پشت بخوابد پا ها را بسمت قبله دراز نموده مانند حالت احتضار از وقت شروع بنماز
نماید در جمیع این سه حالت لازم است که رکوع و سجود بایما بوده باشد ایمای بسر نماید با امکان ایما بجهت سجود زیاده
تر بوده باشد از ایما بجهت رکوع و با عدم تمکن از ایمای بسر ایمای بچشم نماید احتیاط مقتضی این استکه غمض عین
بجهت سجود بیشتر بوده باشد از غمض عین بجهت رکوع و اتیان بذکر رکوع و سجود در حال ایما نماید بعینه در صورتیکه
ایمای بعین بوده باشد که رکوع و سجود در حال غمض عین اتیان نماید و فتح عین را در اینجا قائم مقام رفع راس
دانند چنانچه در صورتیکه ایما بسر بوده اتیان بذکر نماید بعد از حرکت دادن راس و دوام گرفتن و بالا بردن راس
قائم مقام رفع راس در رکوع و سجود خواهد بود مخفی نماند ایما بجهت رکوع و سجود مخصوص بصلوة اضطجاعی یا استلقائی
نیست بلکه ثابت است در هر موضعی که متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد چنانچه سابقا اشاره بآن
کلا میکرد در اینمقام هست این استکه ایا لازم است در حال ایما بجهت سجود بلند نمودن ما یصح السجود علیه تا
محاذی جبهه یا وضع او بر جبهه مطلقا اگرچه در حال ایمای بچشم بوده باشد یا نه ظاهر تفصیل در مسئله است باین نحو که
اگر ایمای بسر ممکن بوده باشد در اینصورت اگر متمکن بوده باشد از بلند نمودن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
یا بنفس یا بمعونت غیر ظاهر این استکه واجب بوده باشد پس اجتزا بایمای بر سر تنها نمیتوان نمود بلکه لازم است ما یصح
علیه السجود را بلند نموده آن وقت بمعونت ایمای راس جبهه را بآن چیز برساند اما هرگاه ایمای بر سر ممکن نبوده
باشد بلکه مکلف بر ادای ایمای بچشم بوده باشد ظاهر این است که رسانیدن چیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد
بر پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفای بهمان ایمای بعین بجهت سجده کفایت میکند لکن در صورت امکان اگر ترک
آن ننماید شاید اسلم بوده باشد بنا بر آنچه مذکور شد سجده ایمائی بچند طریق میشود اول آنستکه ایمای بسر نماید
با وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه بمعونت بلند نمودن آن خواه خود بلند نماید یا دیگری دوم آنستکه اکتفا
بهمان ایمای بسر نماید در صورت عدم امکان رفع ما یصح السجود علیه سیم آنستکه اکتفا بایمای بچشم نماید اگرچه
متمکن بوده باشد از رسانیدن ما یصح السجود علیه بر پیشانی **بحث نهم** در بیان انتقال از حالت علیا باسفلی است
و بالعکس بدانکه از مباحث مذکوره مشخص شد که بجهت مکلف در نماز حالات مختلفه میباشد قیام استقلالی و استنادی
انتصابی و انحنائی و هم چنین است حال در قعود آن نیز منقسم میشود بقعود استقلالی و استنادی انتصابی و
انحنائی چنانچه جمیع انواع قیام مقدم است بر اقسام قعود چنین است حال در اقسام قعود نسبت باضطجاع
مقصود در این مقام بیان حال وسط است در انتقال از اعلی با دنی و بالعکس بسبب اختلاف در حالات حیثیت
تنزل و ترقی هرگاه مکلف مشغول بنماز شد با قیام استقلالی عاجز شد از اتمام نماز با آن حالت منتقل میشود از
قیام استقلالی بقیام استنادی انتصابی و در صورت عجز از این منتقل میشود از قیام انتصابی بانحنائی استقلالی
با امکان و یا استنادی با عدم امکان و در صورت عجز از هر منتقل میشود از قیام بقعود استقلالی و با عجز از این منتقل میشود بقعود استنادی انتصابی و با عدم امکان منتقل میشود بقعود انحنائی و با عجز از هم م

در بیان رفع ما یصح السجود علیه است در حال ایمای بچشم

در بیان انتقال از حالت علیا باسفلی است بالعکس

همه منتقل میشود با ضطجاع این در حالت اشتداد مرض در ترك تكلف است وهم چنین است حال در شدت وخفت مرض
یعنی هرگاه در شروع بنماز نمود مضطجعا در عین بنحو در حال دیگر بسبب منتقل میشود از اضطجاع بقعود استنادی وهم
چنین است حال از قعود استنادی باستقلالی واز قعود بقیام و هکذا کلا میکرد در اینمقام هست ایرادی
که در حال انتقال از حالتی بحالتی دیگر آیا لازم است ترك نماز شتنا بدیا نه ظاهر این استکه تاملی بنوده باشد در لزوم ترك
نماز در صورتیکه انتقال از حالت ادنی باعلی بوده باشد مثل انتقال از اضطجاع بقعود واز قعود بقیام کلا میکند
در صورت عکس است نظر باینکه از بعض ظاهر میشود لزوم اشتغال بقرائت و عدم جواز ترك آن نظر باینکه آن
حالت واسطه ما بین انتقال از قیام بقعود اقرب است بحال قیام از حالت منتقل الیها و اشرف از آن است پس
اشتغال بقرائت در آن حالت لازم است ظاهر این استکه فرقی ما بین حالتین نبوده باشد باینمعنی ترك اشتغال
بقرائت در هر دو صورت لازم بوده باشد **بحث دهم** در بیان آداب مصلی است در حال قیام بدانکه مستحب است در
وقتیکه ایستاد بجهت ادای هر نمازی که بوده باشد این دعا را که در فقیه مرسلا و در کافی بسند صحیح روایت نموده
انکاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام میخوانند اللهم انی اقدم الیك محمدا بین یدی حاجتی
واتوجه به الیك فاجعلنی به وجیها فی الدنیا والاخرة ومن المقربین واجعل صلوتی به مقبولة وذنبی به
مغفورا ودعائی به مستجابا انك انت الغفور الرحیم و دور نیست تادیه سنت بخواندن این دعا حاصل شود قبل
از اذان بوده باشد یا بعد از اذان قبل از اقامه و یا بعد از اقامه پس در هر صورت هرگاه کسی اتیان نماید در آن
وقت بتأدیه سنت نموده باشد لکن قبل از دخول در صلوة و وظیفه مکلف باعتبار چشم آنستکه در حال
قیام چشم را با خضوع حالات مقصوره دوخته و ببیند از محل سجود تا فراغ از قرائت و وظیفه او باعتبار دو
دستان است که دستها را رها نموده بگذارد دستها را بر ران دست راست را بر ران راست مقابل زانو و دست
چپ بر ران چپ محاذی زانو بانضمام انگشتان دستها با هم انگشتهای دست راست را با هم بچسپاند
هم چنین انگشتهای دست چپ را حتما انگشت بزرك را منفرج بگذارد و وظیفه مكلف باعتبار قدمین آن
است که قدمین را بهم بچسپاند بلکه فاصله ما بین آنها قرار دهد وغایت انفراج ما بین آنها تحدید شده
است بمقدار یك شبر علاوه بر این منفك از فضیلت است بلکه کا هست بحدی میرسد که مفسد صلوة است
مجملا فصل ما بین قدمین در جانب کثرت تحدید شده است بمقدار شبر چنانچه در جانب قلت تحدید شده است بمقدار
یك انگشت ظاهر این استکه مراد طول انگشت بوده باشد نه عرض آن مؤید این آن است که تحدید در حدیث
حماد بمقدار ثلث اصابع منفرجات شده نظر باینکه مقدار ثلث اصابع منفرجات در غالب متحد است با طول
یك انگشت وهم چنین وظیفه و آداب در قدم آنست بنحوی بگذارد که انگشتها محاذی قبله بوده باشد وانگشتهای
دو پا محاذی هم دیگر بوده باشد بعضی پیشتر و دیگری پسترنبوده باشد مخفی نماند غیر مذکورات از آداب
ظاهره مصلی بود در حال قیام اهم امور در اینمقام آنستکه ملتفت این شود و بفهمد که این قیام او در حضرت
کیست و در مقابل که ایستاده است و بجهت چه ایستاده است مقصود از اتیان بنماز امتثال و اطاعت امر خالق
آسمان و زمین است عظمت و جلالت معبود را در نظر آورد و بداند نموده قطعا غافل از او نیست و عالم است

بجمیع حرکات

بجمیع حرکات صادره از هر ذی حیاتی و محیط است بجمیع لحظات عینیه و قاطبه خطورات قلبیه هر ذی نفسی قال تعالی
یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور وقال سبحانه ایضا قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله ویعلم ما فی
السموات وما فی الارض والله علی کل شیء قدیر معنی ظاهر این شریفه این است بگو بآن اشخاص هرگاه مخفی
دارید آنچه که در دلهای شما است و اظهار ننمایید یا اظهار نمایید و بروز دهید فرقی در علم الهی در این صورت
نیست چنانچه در صورت اظهار معلوم خلاق عالم جل شانه هست در صورت عدم اظهار نیز معلوم است
و عالم است خداوند عز شانه بهر چه در آسمانها و آنچه در زمین است در جای دیگر در قرآن فرموده
یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم و در احادیث مرویست
اعبد الله کانك تراه وان لم تکن تراه فهو یراك و متذکر عظمت معبود باید بود عظمت و جلالت معبود بمرتبه
ایست که سلاطین دوران باعظمت و اقتدار ادنی بنده از بندگان خداوند عالم میباشند اعظم سلاطین زمان
با شوکت و اقتدار تمام در جنب عظمت و شوکت خلاق جهان پستر از ذره از ذرات عالم است چه بسیار است که دوری
از روزها نمرود ملاحظه اموال و عسکر و اقتدار خود نموده باسباب مهلکه غفلت غرور گشته از لسان نحست
بیان او این کلام جاری گردید این رب ابراهیم یجیء فی حرب یعنی کجا است خدای پروردگار ابراهیم که بیاید
بحرب من این کلام کفر انجام بسمع شریف حضرت ابراهیم علیه السلام رسید موجب تألم قلب او گردید بی اختیار گفت
اللهم تعلم ما قال هذا الکلب سلط علیه من اضعف الخلق یعنی ای پروردگار عالم میدانی که چه کلامی از این سگ
صادر شده مسلط کن و مجادله او را ضعیف ترین پشه از پشههای عالم را حضرت جبرئیل امین بامر رب العالمین
ضعیف ترین پشه را بمجادله آن شقی بدبخت فرستاد آن پشه بیك طرفة العین بصورت مجلس و نشستن او را در هم
نمود و بطرف دیگر نشست و داخل دماغ شد داخل دماغ او شد بقدر اراده الهی جل شانه پشه خود را
بمغز استخوان سر او رسانید همان حالت باقی بود آن پشه مشغول باکل مغز استخوان او شد تا مغز استخوان
او تمام شد بعد از آن بجهنم واصل شد آنکس که تمنای این معنی مینمود که در حضرت ابراهیم جل شانه بمجادله او آمده
از عهده مقاومت و مجادله ضعیف ترین پشه که اضعف از اغلب مخلوقین جناب باری عز شانه میباشد نتوانست
بر آید در اینحال خطاب قدرت انجام از جانب خلاق جهان بجناب خلیل الرحمن رسید که ای ابراهیم مسلط
نمودی که اضعف بشر را مسلط کنیم چنین نمودیم و اگر استدعا نموده بودی که اضعف خلق را مسلط نمائیم مسلط
مینمودیم با وجود آنکه مرئی نیست از این است بمنزله عظمت و قدرت معبود که در مقام بندگی و ایستاده
تا مل کند و سعی کند که قیام در بندگی و طاعت چنین معبودی را بر وجهیکه معبود اقتضا نماید بعمل آورده باشد
نه اینکه ایستاده باشد در مقام بندگی و قلب او از معبود عظیم حقیقی جل جلاله غافل بوده باشد و بعد از گفتن ایاك
ایاك نعبد که مشتمل بر صیغه خطاب است از لسان او جاری شود مطلقا التفاتی بخاطر عظیم متعال و معبود
کریم بی زوال عز شانه نمائی چه این عبادت و بندگی که موجب تقرب درگاه معبود حقیقی شود نیست بلکه
فی الحقیقه بمقتضای انصاف موجب مؤاخذه و طرد از ساحت حضور و عظمت دستور است سبحان الله این
استحاله ها در صلوة که اشرف و اکمل و افضل طاعات بدنیه است مع یکون محاسنه مساوییه فکیف لا یکون مساوییه

بجا آن خالق ارض و سما است که بتفضل و مرحمت متوجهین درگاه احدیت توفیق خلاصی عطا فرموده ما ها را بمقتضای
شنایع اعمال ما مؤاخذه نفرماید **سیم از افعال نماز تکبیرة الاحرام است** یعنی الله اکبر که مکلف بان داخل در نماز میشود
تنقیح مطلب محتاج است بتمهید چند مبحث **مقدمه** بدانکه هرگاه لفظ واحد مشترک بوده باشد ما بین فرد واجب
و مستحب یا بمعنی که گاه هست آن لفظ واجب میشود و گاه هست مستحب میگوئیم این یا مختلف المحل است مثل تکبیره
در اول نماز و تکبیرة الرکوع مثلا یا مختلف المحل نیست مثل تکبیرات افتتاحیه نماز یعنی هفت تکبیر که در اول نماز
ثابت است اگر از قبیل اول است حاجت بتعیین نیست همان امتیاز بمحل معین او است اگر چه اصل تکبیر
مشترک است ما بین تکبیرة الاحرام و تکبیرة رکوع و سجود و قنوت لکن محل تکبیرة الاحرام چونکه اول صلوة است باید حق
کرد دخول در نماز بان محقق میشود و تکبیر رکوع در حین ادای رکوع است بنابراین در حین تلفظ بهر یک که بوده باشد
نیت آن بجهت امتیاز از دیگری حاجت نیست پس اگر قصد تعیینی در آن شود نه بجهت این نیز است بلکه بجهت امتثال
با مر متوجه بان است همین قدر که مذکور شد کفایت میکند در امتیاز اگر چه گاه میشود فرق ما بین انها محقق نشود
مثلا ماموم مسبوق که در رکوع امام را ملاقات کند در این صورت اگر چه هر دو تکبیر متصل بهم هستند لکن تقدیم تکبیرة الاحرام
بر تکبیرة الرکوع کفایت مینماید بر اینکه این دو مختلف المحل میباشند پس حاجت بتعیین اینکه تکبیرة الاحرام است بجهت امتیاز از تکبیره
رکوع ضرور نیست و اما هرگاه اشتراک ما بین انها چنانچه در لفظ هستند در محل هم بوده باشد مثل تکبیرات
افتتاحیه نظر باینکه چنانچه بعد مذکور میشود مکلف مخیر است در اینکه هر یک را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار میتواند
داد پس اشتراک ما بین تکبیرة الاحرام و ما بین یکی از تکبیرات است با اینکه چنانچه در لفظ هستند در محل نیز هستند با
اختلاف در وجوب و استحباب پس تعیین اینکه واجب است چنانچه بجهت امتثال امر متوجه بان هست بجهت امتیاز از
مندوب نیز هست اگر چه التفات بوجوب و غایت ضرور نبوده باشد چه نیت وجوب کفایت میکند در امتثال و امتیاز
هر دو و پس اگر چه نیت وجوب و ندب را معتبر ندانیم در اجزای واجبه و مستحبه لکن در این مقام نظر باشتراک معتبر
خواهد بود لکن نه بعنوان تعیین بلکه بطریق تخییر ما بین نیت وجوب و نیت اینکه تکبیرة الاحرام است اگر چه قصد قربت
مطلقه در همه باید همان تعیین با یکی از این تکبیر تکبیرة الاحرام است یا نیت اینکه تکبیر تکبیری است که بان دخول در نماز
محقق میشود کفایت میکند در امتثال و امتیاز مخفی نماند انچه مذکور شد در حق کسی است که اتیان تکبیرات سبع افتتاحیه
نماید و اما هرگاه معتاد نیست مگر باتیان تکبیرة الاحرام پس در این صورت نسبت تکبیر با و متعین است اشتراکی با آن
با و ثابت نیست تا محتاج بتمییز بوده باشد **بحث اول** در بیان تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بانها است بدانکه
بعد از فراغ از اقامه اتیان بهفت تکبیر راجح است لکن یکی از انها بطریق حتم و الزام که تکبیرة الاحرام است و باقی تکبیر
بعنوان ندب و رجحان باین نحو که اولا اتیان بسه تکبیر نماید بعد از ان این دعا را بخواند اللهم انت الملک الحق
لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از ان دو تکبیر میگوید و این دعا
میخواند لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک و المهدی من هدیت لا ملجاء منک الا الیک سبحانک
و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت بعد از ان دو تکبیر میگوید و این دعا را میخواند وجهت وجهی للذی
فطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای

ومماتی لله

و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین در حال هر یک از تکبیرات مذکوره رفع یدین با کفین
و ضم اصابع حتی ابهامین مستحب است و ادعیه ثلثه بنحوی که مذکور شد بمقتضای حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام در کافی ذکر
فرموده و شیخ صدوق در فقیه بنحوی که ذکر فرموده اختلافی دارد با انچه مذکور شد دعای اول را چنین ذکر فرموده
است اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک و بحمدک عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا
انت و دعای ثانی را چنین ذکر فرموده لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک و المهدی من هدیت عبدک
و ابن عبدیک ذلیل بین یدیک منک و بک و لک و الیک لا ملجا و لا منجا و لا مفر منک الا الیک تبارکت و تعالیت سبحانک
و حنانیک سبحانک رب البیت الحرام و دعای ثالث را چنین ذکر فرموده وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض علی
ملة ابراهیم و دین محمد و منهاج علی حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی الی آخره و مرحوم شیخ طوسی در مصباح
بطریق فقیه ذکر فرموده اند لکن حدیثی که مشتمل بر ادعیه ثلثه بنحو مذکور در فقیه بوده باشد تا حال بنظر نرسیده و اما بلی در
احتجاج در ضمن جوابهائی که از جناب امام زمان خلیفة الرحمن جناب حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه
عجل الله تعالی فرجه خصوص دعای توجه را چنین ذکر فرموده و انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا
مسلما علی ملة ابراهیم و دین محمد و هدی علی امیر المؤمنین و ما انا من المشرکین تا اخر دعا و ذکر فرموده اند بعد از ان
و انا من المسلمین اللهم اجعلنی من المسلمین ظاهر این است که عمل بهر یک از اینها جایز است لکن اقتصار بنحو مذکور در کافی نظر
بصحت مستند اسلم است و مذکور شد یکی از این تکبیرات سبع واجب و شش مستحب است و مکلف مخیر است در هر یک که خواهد
نیت وجوب نماید ان تکبیرة الاحرام خواهد بود و تعیین این بچند وجه میشود اول انکه قصد وجوب در ان نماید دوم انکه قصد
نماید که این تکبیرة الاحرام است سیم انکه این تکبیری است که بان داخل در نماز میشوم و تعیین ان بهر یک از سه وجه کرده
باشد خوبست مخفی نماند که دعای توجه که عبارت از وجهت وجهی للذی فطر السموات الی آخره بوده باشد بعد از تکبیر هفتم
مستحبه است خواه آن را تکبیرة الاحرام قرار دهد یا نه پس هرگاه قصد تکبیرة الاحرام در اول نماید باز این دعا را بعد از تکبیر هفتم
بخواند لکن اولی این است که تکبیرات مستحبه را مقدم داشته تکبیر هفتم را تکبیرة الاحرام قرار دهد در این صورت دعای
توجه چنانچه بعد از تکبیر هفتم است بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل خواهد بود و اما انچه مستفاد میشود از کلام
شیخین سعیدین شهیدین در لمعه و شرح آن این است که لازم است که اتیان بدعای توجه بعد از تکبیرة الاحرام بوده
باشد در هر جا که واقع شود پس هرگاه تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد لازم است اتیان بدعای توجه در آن وقت
نماید پس آن خلاف مقتضای حدیث صحیح و کلمات اکثر اصحاب است مخفی نماند ادعیه ثلثه مذکوره چنین نیست که
شرط استحباب تکبیرات مذکوره باشد بلکه با عدم ادعیه نیز استحباب تکبیرات ثابت است باین نحو که مجموع تکبیرات را
متوالی بگوید بلکه اقتصار به پنج تکبیر بلکه بسه تکبیر نیز وارد است پس این اقسام متفاوت المراتب است افضل انها
اتیان بتکبیرات است با ادعیه مذکوره بنحو مذکور بعد از آن اتیان بهمه تکبیرات است متوالیا با عدم ادعیه بعد
از آن اقتصار به پنج تکبیر است که از جمله انها تکبیرة الاحرام بوده باشد بعد از این اقتصار بسه تکبیر است و مستحب
و یک واجب که هست اقتصار بهمان تکبیرة الاحرام میشود بترک شش تکبیر مستحب و اما کیفیت اتیان بتکبیرات از حیثیت
جهر و اخفات پس اگر ماموم بوده باشد اولی در حق او آنست که اخفات در همه نموده باشد خصوصا در صورتیکه

صوت او را امام بشنود و اگر امام بوده باشد اولی در حق او اخفات در شش تکبیر مستحب است و جهر در تکبیرة الاحرام خواه نماز جهری
بوده باشد یا اخفاتی شاید حکمت در این بوده باشد که جهر قبیح شود در حق ماموم که امام داخل در نماز شده و اما
منفرد پس دور نیست که مخیر بوده باشد ما بین جهر و اخفات اگرچه ممکن است تفرقه شود در نماز جهری و اخفاتی پس حکم باستحباب
اجهار تکبیرات شود در نماز جهری و باستحباب اخفات در نماز اخفاتی بدانکه از جمله ادعیه وارده قبل از تکبیرة الاحرام اینست
یا محسن قد اتاک المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء انت المحسن و انا المسیء فبحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل
محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی و کفعمی زیاد کرده است بعد از تعلم منی یا ذا الجلال و الاکرام بدانکه مقتضای حدیثی که مستند
این دعا است آنست که این دعا قبل از تکبیرة الاحرام خوانده شود خواه با تکبیرات سته بوده باشد یا نه و بر تقدیر اول
بعد تکبیرة الاحرام در تکبیره اخیره نماید یا در اولی یا در غیرهما بنا بر این پس انچه مرحوم شهید در ذکری نموده که مورد
این دعا بعد از تکبیره سادس است محل منع خواهد است **مبحث دوم** در بیان اینکه این تکبیرات افتتاحیه اختصاص دارد
بنوافل یومیه یا خیر بدانکه اختلاف کرده اند فقها قدس الله تعالی ارواحهم در این مسئله بشش قول اول آنست
که تکبیرات مذکوره مختص است بنوافل یومیه این قول را ابن ادریس در سرائر نسبت داده است ببعضی اصحاب بنا بر این
قول اتیان بتکبیرات در غیر نوافل یومیه جایز نخواهد بود اگرچه در صلوات مفروضه بوده باشد دوم اختصاص اینها
است بمطلق فرایض پس اتیان بانها در مطلق فرایض مستحب است اگرچه غیر از یومیه بوده باشد لکن در نوافل مشروع
نخواهد بود اگرچه نوافل یومیه بوده باشد و این قول حکایت شده است از مرحوم سید مرتضی در بعضی افادات
ایشان سیم اختصاص اینها است بشش موضع اول از هر فریضه و اول رکعت از رکعتین اولیین از نافله زوال
و اول رکعت از رکعتین اولیین از نافله مغرب و اول رکعت از رکعتین اولیین نماز شب و مفرده وتر و اول
رکعت از نماز احرام و این قول حکایت شده است از شیخ بزرگوار علی بن بابویه والد شیخ صدوق نور الله تعالی
ضریحهما چهارم استحباب اینها است در مواضع مذکوره بعلاوه رکعت اولی از نماز وتیره و این قول مرحوم شیخ طوسی است
در مبسوط و نهایه و مرحوم علامه است در جمله از کتب ایشان پنجم مثل چهارم است مگر در استحباب تکبیرات در نماز
احرام بجای آن نماز شفع را ذکر نموده و این قول سلار بن عبد العزیز است در کتاب مراسم ششم قول باستحباب
اینها است در جمیع صلوات فریضه بوده باشد یا نافله و این قول مختار شیخ مفید و محقق و علامه در مختلف و مرحوم
شیخ شهید در ذکری و در کتاب بیان و جماعت از محققین متاخرین است عمل باین قول بی عیب است **مبحث سیم** در بیان
بطلان نماز است بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال بان موجب بطلان نماز است
خواه عمدا بوده باشد یا سهوا تنافی در این باب نمیباشد ما بین انکه اخلال بنفس آن بوده باشد یا بجزء آن یا بامر
معتبر در آن و اخلال بجزء اعم است از اینکه احد جزئین تکبیره بوده باشد یا بعض اجزای هر یک از جزئین خواه
بتبدیل بوده باشد یا باسقاط بنا بر این هرگاه اتیان بلفظ جلاله نماید بدون خبر یا بعکس اگرچه در هر دو صورت
محذوف منوی او بوده باشد نماز باطل خواهد بود و همچنین در صورت تبدیل خواه تبدیل جلاله نماید باسم دیگر
از اسمای الهی جل شانه مثل اینکه گوید الرحمن اکبر و الخالق اکبر و هکذا یا تبدیل اسم تفضیل نماید بمشابه آن مثل اینکه
گوید الله اعظم و نحوه یا تبدیل هر دو نماید مثل الرحمن اعظم و نحوه یا تبدیل اجزای هر یک از جزئین کرده بوده باشد

در بیان اختلاف فقها در محل تکبیرات افتتاحیه

در بیان بطلان نماز است بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام

واز این قبیل است

و از این قبیل است ادای حروف از مخرج حرف دیگر نمودن مثل ادای همزه از مخرج عین یا ادای ها از مخرج حا و هکذا
در جمیع صور نماز باطل خواهد بود و همچنین است حال در صورت زیادتی خواه زیادتی کلمه بوده باشد مطابق واقع
دال بر تعظیم الهی جل شانه مثل اینکه گوید الله جل شانه اکبر او الله الافضل اکبر من ان توصف و الله اکبر من کل شیء
یا نحو دیگر در جمیع صور نماز محکوم ببطلان است و اما زیادتی حرف پس ممکن است آن زیادتی یا بسبب اشباع حرکات حرف
یا بغیر آن مثل اینکه بعد از همزه جلاله مثلا همزه زیاد کند مثل اینکه گوید آالله اکبر و نحوه در این صورت نیز بطلان نماز
محل تامل نیست و اما هرگاه آن زیادتی حرف بسبب اشباع حرکت بوده باشد پس این محل خلاف ما بین فقها است تنقیح
مقام مقتضی این است که تحقیق مسئله شود بنحوی که شامل ما نحن فیه و غیره شود پس میگوئیم هرجا که اشباع حرکت
او میشود یا ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب پس در این دو مقام است مقام اول در حکم اشباع حرکت ضمیر
غایب است میگوئیم این بر چهار صورت میشود بنظر اینکه ما قبل آن ضمیر غایب یا ساکن است یا متحرک و در صورت حرکت
حرکت آن ضم است یا فتح است یا کسره در صورتیکه ما قبل آن ضمیر ساکن بوده باشد اشباع حرکت آن ضمیر بنحوی که
مولد حرف بوده باشد جایز نیست مثل علیه و عنه و منه و قوله تعالی فکذبوه فعقروها بر خلاف آنکه هرگاه ما قبل
آن ضمیر غایب مکسور بوده باشد در این صورت اشباع حرکت آن ضمیر بحدیکه مولد حرف بوده باشد لازم است مثل
بحول الله و قوته سبحان ربی العظیم و بحمده سبحان ربی الاعلی و بحمده و تقبل شفاعته فی امته و امثال اینها در این صورت
اگر وقف نماید بمستحب است احتیاج باشباع حرکت نیست و اما در غیر حالت وقف اشباع آن لازم است و اما هرگاه ما قبل
آن ضمیر مفتوح یا مضموم بوده باشد مثل وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و قوله تعالی لم یکن
له کفوا احد و امثال اینها در این صورت مستحب است در حال وقف بلا اشباع میباشد و اما در غیر حالت وقف ظاهر
این است معهود و معتاد در امثال این مقام اشباع ضمه ضمیر است بحدی که مولد واو شود بنا بر این اجرا بکند ازان محل
اشکال است مقام ثانی در حکم اشباع حرکت غیر ضمیر غایب است و این بر چند قسم منقسم میشود بجهت آنکه آن حرفی که اشباع
حرکت آن میشود بحدی که حرف هم رسد یا حرف مد است مقدم بر حرف مد که عبارت است از الف ما قبل مفتوح و واو ساکن
ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور یا مقدم بر حرف مد نیست بعبارة اخری آن حرفیکه محتاج است اشباع حرکت آن یا
بعد از آن یا حرف مد میباشد یا نه اگر بعد از آن حرف حرف مد بوده باشد خالی از این نیست آن حرف مد یا مکتوب است
یا مکتوب نیست بلکه ملفوظ است پس این بر سه قسم میشود اول آنست که بعد از آن حرف حرف مد میباشد لکن حرف مد
خط نیست بلکه همان ملفوظ است در این صورت اشباع حرکت آن حرفیکه مقدم بر حرف مد ملفوظی است بی عیب است اگر
چه اشباع حرکت آن حرف مولد حرف بوده باشد خواه مولد واو بوده باشد مثل ن یا مولد الف بوده باشد مثل ص
و ق یا مولد یا بوده باشد مثل حم و الم و نحوهما مخفی نماند که کلام در اشباع بحدیکه اصل حرف مد حاصل شود نیست
بلکه در علاوه از آن مقدار است قسم دوم آنست که بعد از آن حرفیکه اشباع حرکت آن منظور است یکی از حروف
مد هست و آن حرف مد مکتوب در خط میباشد در این صورت سبب مد یا موجود است یا نه در صورتیکه سبب
مد موجود است همزه است یا سکون در صورتیکه همزه بوده باشد یا آن همزه با حرف مد در یک کلمه میباشد یا در
دو کلمه باین نحو که حرف مد در آخر کلمه اولی است و سبب مد در اول کلمه ثانیه و در صورتیکه سبب مد سکون بوده باشد

او الله اکبر

در بیان جواز اشباع حرکات و عدم جواز آن است

در بیان اشباع ضمیر غایب

در بیان اشباع حرکات حرفیکه مقدم بر حرف مد بوده باشد

این سکون یا ذاتی است یا عارضی پس مسئله بر چند قسم میشود اول آنستکه سبب مد همزه بوده باشد لکن با حرف مد در یک
کلمه جمع شده باشد و این قسم ظاهر این استکه اشباع حرکتان حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد بحدیکه مولد حرف بوده
باشد دوم مثل این استکه سبب مد که همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد و در این صورت اگرچه حکم بلزوم اشباع حرکت
ان بنحو مذکور مشکل است لکن شبهه در صحت نماز نیست بتغییر این قسم را مد منفصل مینامند و این قسم ثانی مد متصل چنانچه
تفصیل اینها در مبحث قرائت مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی قسم ثالث انست که سبب مد سکون لازم بوده باشد
مثل دابه و اتحاجونی و لا الضالین در اینصورت نیز ظاهر لازم این است اشباع حرکت ان حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده
باشد و تعبیر از این مد بسکون لازم مد لازم مینامند قسم چهارم آنستکه سبب مد سکون غیر لازم بوده باشد و در این صورت
نیز اشباع حرکتان حرف بنحویکه مولد حرف بوده باشد بلا اشکال جایز است مثل العالمین الرحمن الرحیم و یوم الدین و
نستعین و نحو اینها قسم پنجم آنستکه حرف مد منفک از سبب مد بوده باشد باین معنی که همزه و سکون بعد از حرف
مد نبوده باشد خواه مقدم بر حرف مد بوده باشد مثل امن و اوتی و ایانا یا مقدم نبوده باشد مثل رحمن و غفور
و شدید در غیر حالت وقف در جمیع این صور اگرچه در اخلال با اشباع حرکتان حرف که قبل از حروف مد است مطلقا
حرجی نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع ان بنحویکه ضعف امتداد معتبر حاصل شود بلکه حکم بفساد عمل بسیار مشکل است
بلکه ممکن نیست بنابر این هرگاه کسی اشباع در ضمه فای غفور و میم نمود بنحویکه امتداد مد بحد بلند بودن واو حکم بعدم
جواز ان ممکن نیست و هم چنین در کسره حای رحیم در غیر حالت وقف و هم چنین در امثال ان مثل امتداد الف لفظ
جلاله در مثل الله اکبر و اشباع الف اعلی در سبحان ربی الاعلی و نحو اینها قسم ششم حرکت است در غیر اقسام مذکوره
و این منقسم بر چند قسم میشود اول انستکه اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد و ان حرف در مثل ان
مقام موضوع باشد بجهت معنی و ان معنی مقصود قاری نیز بوده باشد مثل اینکه اشباع فتحه قاف نمود در خلق
در آیه کریمه سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق بحدیکه الف حاصل شد معلوم است ان الف در مثل این مقام
موضوع است از برای علامت تثنیه و این معنی را قصد نیز نماید تشکیکی در عدم جواز و بطلان عمل در اینصورت
نیست دوم مثل این است مگر در قصد این معنی را که زیادتی مقتضی این بود یعنی قرائت نمود با اشباع فتحه قاف در آیه
شریفه بنحو مذکور لکن قصد آنکه صیغه تثنیه است ننمود یا انکه قصد عدم نمود این قسم محل خلاف ما بین فقهاست
از جماعتی از فقها ظاهر میشود حکم بصحت عمل لکن مختار عدم جواز و بطلان عمل است سیم انستکه هرگاه از اشباع حرکت
حاصل شده اگرچه در مثل ان مقام موضوع نیست بجهت معنی لکن موجب اندراج کلمه میشود در تحت بعض
الفاظ موضوعه مثل اشباع در فتحه بای اکبر بحدیکه بگوید اکبار و حرف زاید بسبب اشباع فتحه در این مقام اگرچه
وضع بجهت معنی نشده است لکن باعث این شد که این لفظ مندرج شد در تحت بعض الفاظ موضوعه نظر باینکه
اکبار جمع کبر است و کبر نقاره و دهل را گویند و این نیز بر دو قسم میشود بجهت انکه این معنی یا منوی قاری هست
یا نه در صورت اول تشکیکی در فساد ان نیست و اما در صورت ثانیه پس محل خلاف ما بین فقهاست مختار در اینجا
فساد عمل است و فرقی در این باب ما بین اینکه اکتفا باین نماید یا اعاده بر وجه صحیح نماید نیست مگر در صورتیکه
فرض شود که این اشباع سهوا شده باشد در این صورت اگر عالم بحقیقت حال شد با بقای محل تلافی لازم و با تجاوز از محل

ثلاثی

ثلاثی نماید شد و در هر دو صورت عمل محکوم بصحت است مخفی نماند که از انچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام خمسه معلوم
شد قسم پنجم از اقسام مسئله انستکه اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد لکن نه از قبیل قسم اول بوده باشد
و نه از قبیل قسم ثانی مثل اشباع ضمه دال الحمد لله بنحویکه واو حاصل شود و اشباع کسره های جلاله بنحویکه یا حاصل
شود و نحو اینها حکم بفساد در اینجا اگرچه اخفی از سابق است لکن ظاهر حکم ببطلان عمل است در اینصورت باز بدانکه
تفاوتی نیست در حکم بفساد در اقسام مذکوره ما بین اینکه نماز بوده باشد یا غیر نماز مثل تلاوت قران
که بر ان شخص لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر اجاره بلی فرقی که هست ما بین تلاوت قران مثلا و نماز انست که اگر
اتیان بچنین عمل در تلاوت قران نماید اجتزاء بان عمل نمیتواند نمود لکن باید تدارک و تلافی بنحویکه [illegible] واقع
نشود عمل به عبید صحیحست و اما در نماز پس اگر سهوا چنین عملی از او صادر شده باشد و از محل تجاوز ننموده باشد لازم
است تلافی نماید و با تلافی نماز محکوم بصحت است و اگر بعد از تجاوز از محل متذکر شود تلافی ضرور نیست بلکه جایز
نیست و نماز صحیح است و اما هرگاه عمدا نموده باشد پس ممکن است تفصیل داده شود در اینمقام ما بین نحویکه این [illegible]
یا موجب این میشود که مرتبه اینها خارج از قران و دعا و ذکر شود یا نه اگر اول است مثل آنکه مصداق هیچیک نیست
در اینصورت حکم میشود ببطلان نماز و اعاده متعین خواهد بود و اگر چنین نبوده باشد اگرچه در صورت اجتزاء
باین نماز فاسد خواهد بود لکن هرگاه اعاده نماید بر وجه صحیح ظاهر بود اشکالی که در این مقام هست این است
ان کلمه که این زیادتی در ان واقع شده مصداق قران مثلا هست یا نه اگر هست میباید حکم شود بجواز چنین [illegible]
صحت نماز نظر بصدق امتثال با این فرض و اگر نیست حکم شود بعدم جواز و فساد نماز پس اعاده مطلقا [illegible] خواهد
بود و از انچه مذکور شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در اذکار مستحبه نماز باین نحو که اگر این اشباع موجب خروج
از ذکر بودن شود عمل باطل خواهد بود و اگر نه فساد نخواهد بود در صورت تعمد و اما در صورت سهو مطلقا موجب
بطلان نیست اگرچه امتثال بان ذکر موظف در جمیع احوال کرده نخواهد بود مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتی
بود که اشباع حرکت حرفی نماید که از جمله اقوال ثابته در نماز بوده باشد خواه در قرائت بوده باشد یا اذکار واجبه یا مستحبه
و اما هرگاه غیر اینها بوده باشد مثل انکه در اثنای نماز تکلم بحرفی نماید با اشباع حرکتان بنحویکه مولد حرف
بوده باشد اشکالی در ان هست ظاهر این استکه اگر متعمدا چنین نماید باعث بطلان نماز شود و اما
اگر سهوا بوده باشد [illegible] نداشته باشد یعنی موجب بطلان نماز نشود اگرچه موجب سجده سهو شود بدانکه بعد
از انکه این مباحث منقح شد عود میکنیم بچیزی که کلام ما در ان بود پس میگوییم در تکبیرة الاحرام هرگاه اشباع
در فتحه همزه نماید باین نحو که بگوید الله اکبر مثل الله اذن لکم پس اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان نماز نیست
و ظاهر این استکه محل خلاف نیز نبوده باشد و اما هرگاه این معنی منوی نبوده باشد پس این محل خلاف است ظاهر
از مرحوم محقق و مرحوم علامه رفع الله تعالی قدرهما این است که موجب بطلان نشود اگرچه ترک افضل نموده باشد
و لکن مختار این استکه موجب بطلان نماز میشود استینافان لازم بوده باشد مگر در صورتیکه سهوا بوده باشد و در این
صورت ظاهر این استکه هرگاه اعاده نماید بنحو صحیح نماز صحیح بوده باشد و این دخلی ندارد با انچه بعد مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی که تکرار تکبیرة الاحرام موجب بطلان نماز است نظر باینکه انچه در اول صادر شده صیغه تکبیرة الاحرام

بوده است پس تکرار نخواهد بود و در صورت عمد چونکه مراد و مراین استکه آنرا بقصد تکبیرة الاحرام متعمدا گفته پس
چنین فعلی با چنین قصدی منهی عنه بوده و نهی مقتضی فساد است پس استیناف نماز لازم است و در صورت سهو چونکه
نهی نیست پس اکتفا باعاده تکبیر بر وجه صحیح کفایت میکند لکن این فرق بنا بر جهت نیت ظاهر است و اما بنا بر تحقیق
که نیت عمل خارج از عمل است و موقوف علیه صحت آن است و اکتفا کنیم در نیت بهمان داعی بر اتیان عمل پس چندان فرق
در هر دو حالت اکتفا باتیان بتکبیرة الاحرام میشود بلی فرق که هست باعتبار اثم و عدم آنست که در صورت تعمد آثم است
بخلاف صورت سهو و اما هرگاه امتداد دهد الف جلاله یعنی الفی که ما بین لام و هاء جلاله را زیاد نماید بضعف آنچه
با امتثال حاصل میشود در اینصورت ظاهر این است که حکم بفساد و لزوم استیناف نمیتوان نمود بلکه ظاهر این است که صحیح بوده
باشد چنانچه مفصلا بیان شد و اما هرگاه ضمه هاء جلاله را اشباع نماید بنحوی که واو حاصل شود پس این محل اشکال است نظر
باینکه در ظهور صحت مثل مد الف جلاله نیست و در عدم ضرر مثل اشباع همزه جلاله بنحوی که مانند الله ضرر اشکال
نیست لکن چونکه انصراف اطلاقات تکبیر بامثال این ظاهر نیست و میتوان ادعای قطع نمود براینکه مخالف با فعل نبی
کائنات و ائمه عظام آن سرور است پس قاعده اشتغال مقتضی حکم بفساد و عدم حصول امتثال است بعلاوه مقتضای
قوله صلی الله علیه و آله صلوا کما رایتمونی اصلی و اما اشباع فتحه باء اکبر بنحوی که مولد الف بوده باشد پس حکم بفساد
در آن اظهر است اگرچه نادر بوده باشد بجهت آنکه مثل این هیئت موضوع بازای او بوده باشد چنانچه بتفسیر بیان شد و هم چنین
استحاله در اشباع فتحه همزه اکبر بنحوی که مذکور شد والحمد لله الودود الشکور مخفی نماناد اگرچه مضمار کلام در اینمقام خارج
از حد اعتدال شد ولکن چونکه در مباحث مذکوره اهتمامی بود و در کلمات اصحاب نور الله تعالی مراقدهم منقح
نبود بمعاونت تایید الهی حل مشاکل چنین ضم نمود بحث چهارم در بیان لزوم اعتبار قیام است در جمیع اجزای تکبیرة
الاحرام بدانکه لازم است بر مکلف در صورتیکه متمکن از قیام بوده باشد اتیان بتکبیرة الاحرام نماید در حال قیام
پس هرگاه در صورت تمکن از قیام اتیان بآن ننماید عمدا یا در حین اراده قیام یا شروع نماید بتکبیر قبل از آنکه راست
ایستاده باشد اگرچه انتهای تکبیر در حال ایستاده بوده باشد در جمیع این صور نماز باطل است و هم چنین است هرگاه انتها
نماید تکبیر در حال انحنا بجهت رکوع اگرچه در حق ماموم مسبوق بوده باشد پس مسئله متصور بچند صورت میشود اول آنستکه کل
تکبیر را در غیر حالت قیام بعمل آورد خواه حال جلوس بوده باشد یا حال اراده قیام و در اثنای آن دوم آنستکه شروع بتکبیر
نمود در غیر حالت قیام لکن ختم آن نمود در حال القیام سیم آنستکه شروع بتکبیر نمود در حال قیام لکن ختم آن نمود در حال
انحنا بجهت رکوع لکن در حق غیر ماموم مثل کسیکه غافل از قرائت یا تسبیح بدل از آن شد شروع نمود با انحنا بجهت رکوع
چهارم مثل سیم است لکن در حق ماموم خواه تکبیر واحد بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع هر دو گفته باشد یا همان
بقصد تکبیرة الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور مذکوره نماز باطل است خواه عمدا چنین نموده باشد یا سهوا
ظاهر این است در هیچیک از صور مذکوره خلافی نبوده باشد مگر در ماموم که مرحوم شیخ در اینجا فرموده که اگر تکبیر
واحد بگوید بقصد تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و شروع بآن نموده باشد در حال القیام نماز صحیح خواهد بود اگرچه
انتهای تکبیر در حال انحنا بجهت رکوع بوده باشد این قول ضعیف است مخفی نماناد چنانچه واجب است رعایت قیام
در حال تکبیرة الاحرام واجب است رعایت جمیع واجبات نماز در آن مثل طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله

واستقرار

واستقرار و ستر عورت و غیر ذلک پس هرگاه اخلال بعمل یکی از آنها نماید اگرچه در جزوی از اجزای تکبیرة الاحرام
بوده باشد نماز باطل خواهد بود بحث پنجم در بیان بطلان نماز است بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزای
رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال بآن باطل میشود بسبب زیادتی آن خواه عمدا بوده باشد یا سهوا بنا براین
هرگاه اتیان بتکبیرة الاحرام نماید ثانیا نماز باطل میشود و هرگاه ثالثا اتیان نماید نماز صحیح خواهد بود و هم چنین است حال
در هر فرد از آن نماز صحیح میشود و در زوج باطل چنانچه شیخ شهید در ذکری تصریح بآن فرموده لکن در این کلام اجمالی هست
محتاج بتوضیح است پس میگوئیم توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول در نماز دخول در
در ضمن او متحقق میشود در اینصورت تکبیر دیگر که بقصد دخول در نماز میگوید یا با فعل منافی است از جمله آن نیت قطع نماز است
بنا براینکه نیت قطع را مبطل دانیم مطلقا یا در صورت تقیید بآنچه سابق بیان شد بتکبیره ثانیه دخول در نماز متحقق میشود
پس این صورت از محل کلام خارج خواهد بود و هرگاه با عدم فعل منافی است تشکیکی در این نیست که تکبیره ثانیه بقصد
مذکور مبطل نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا و خواه عالم بوده باشد بحکم یا جاهل بوده باشد بنا براین تکبیره ثالثه
که میگوید بقصد دخول در صلوة نظر باینکه نماز اول باطل شد بسبب اتیان بتکبیره ثانیه پس گویا که داخل در نماز نشده
است بنا براین تکبیره ثالثه بقصد مذکور دخول در نماز متحقق میشود و از آنچه مذکور شد حکم تکبیره رابعه و خامسه و هکذا
مشخص شد و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که حاجت نیست باینکه بگوئیم چونکه تکبیرة الاحرام مشتمل باشد بر نیت پس حکم
باینکه با تکبیره ثالثه مثلا دخول در نماز متحقق میشود در صورتی است که با نیت بوده باشد و وجه عدم حاجت آن است چونکه
مفروض آنست که هر تکبیره بجهت دخول در نماز است پس انفکاک آن از نیت محال است لکن کلامیکه در این مقام هست این است کسیکه
تکبیر گفت بقصد دخول در نماز و تکبیره دیگر بهمین قصد بجا آورد است مگر در صورت اعراض از قصد اول و فعل منافی یا در حالت
ذهول از اول یا در صورتیکه معتقد این بوده باشد که بسبب تکبیره مثلا دخول در نماز متحقق میشود که هر یک از تکبیرات ثلثه علت ناقصه
بوده باشد بجهت دخول در نماز مجموع من حیث المجموع دخول در نماز متحقق شود و اما نسبت شد که از محل کلام خارج است بجهت آنکه بعد
از اعراض از تکبیر اول و فعل منافی مشتمل است دخول در صلوة بتکبیر دوم ظاهر بود و مثال دوم محل اشکال است نظر باینکه ممکن
است کسی بگوید تکبیر گفتن بقصد اینکه با این تکبیر دخول در نماز متحقق میشود منهی عنه خواهد بود پس کلا باطل خواهد بود بنا بر
این جمیع یک دخول در نماز متحقق نخواهد شد بلکه مجموع من حیث المجموع نیز دخول در نماز متحقق نخواهد بود نظر باینکه کل
خواهد بود در اینمعنی که مذکور شد جواب از این آنستکه میگوئیم که همان فرض ثانی که تکبیر ثانی بقصد دخول در نماز در
صورت ذهول از نماز اول کفایت میکند در تصحیح آنچه فرموده اند که در زوج باطل و در فرد صحیح خواهد بود بحث ششم سابق بیان
شد که لازم است در حق کسیکه اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه نماید بر تعیین تکبیرة الاحرام نماید بعد کرده شد تعیین این بیکی از سه
طریق میشود اول آنستکه قصد نماید این تکبیر واجب است دوم آنستکه قصد نماید که این تکبیرة الاحرام یا تکبیره افتتاح نماز
است سیم آنستکه قصد نماید که این تکبیری است که بآن دخول در نماز متحقق میشود بهر یک از انحای ثلثه که بوده باشد کفایت مینماید و در صورتیکه
مکلف نادر این بوده باشد که اتیان نماید بهر تکبیرة الاحرام را همین قصد کفایت مینماید پس بنا براین قصد تکبیر معین داشته
فی الحقیقة ... تکبیرة الاحرام ...
قصد ... تکبیرة الاحرام

الرکوع صحیح نخواهد بود یا بنیت مثل این تنزیل عضر نخواهد بود تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود در اینجا دو مقام است اول آنستکه بنیت تنزیل نماید
باین نحو که این تکبیر چنانچه مصداق تکبیرة الاحرام هست مصداق تکبیرة الرکوع نیز بوده باشد و این بعلاوه تشکیک در تداخل مستلزم این است که شی
واحد متخصص بما ینافی که دارد مصداق نبرای واجب و مستحب هر دو بوده باشد و این مستلزم اجتماع ضدین است اختلاف حیثیت با وحدت
محل وجود متمیز نخواهد بود مقام ثانی آنستکه بنیت این نماید که این تکبیر تکبیرة الاحرام بوده باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل تداخل اغسال
مستحب و غسل واجب بمعنی که غسل واجب مجزی از اغسال مستحب باشد که فی الحقیقه بجا آورده ثواب آنها هم داده شده باشد در این مقام
این مطلب را مضایقه نداریم نظر بدعوی اجماع و دخلاف وعدم روایت معویه بن شریح و فتوی اعاظم اصحاب مبحث هفتم در بیان
رجحان رفع یدین است در حال تکبیرة الاحرام بلکه جمیع تکبیرات نماز بدانکه مستحب این است چنانچه سابق اشاره بان شد که دو دست را
در حال ضم جمیع انگشتان حتی وانگشت بلند در حال تکبیر بلند نموده تشکیکی در این نیست کلامیکه هست در کیفیت رفع یدین
و در تحدید آنست اما کیفیت رفع یدین پس اختلاف کرده اند در آن فقها پس قول مشهور و مختار آنستکه ابتدای در رفع یدین در
حال ابتدای بتکبیر بوده باشد و انتهای در رفع با انتها و اتمام تکبیر پس شروع بپائین آوردن دستها بعد از فراغ از تکبیر خواهد بود
قول دوم آنستکه ابتدای بتکبیرات بعد از رفع یدین مینماید باین معنی اول دستها را بلند مینماید ابتدای بتکبیر مینماید در حال
داشتن دستها بعد از فراغ از تکبیر دستها را پائین می آورد قول سیم آنستکه اول دستها را بلند میکند و ابتدای بتکبیر
مینماید در حال پائین آوردن دستها مختار ما بین اقوال قول اول است ظاهر این است تفاوتی در این کیفیت ما بین تکبیرة
الاحرام و سایر تکبیرات نماز نیست پس در جمیع انها خواه تکبیرات افتتاحیه بوده باشد یا تکبیر رکوع یا تکبیرات سجود رفع یدین بنحویکه
مذکور شد مستحب است ظاهر این است تادیه سنت میشود برفع یدین در حال تکبیر بهر نحو که بوده باشد لکن کیفیت مذکوره فضل
از اد میباشد اما تحدید رفع یدین که چه مقدار باید رفع نمود پس بعد از این بیان خواهد شد مبحث هشتم در بیان اهم
است در اینمقام ای برادر عزیز بدانکه اهم امور در اینمقام دانستن معنی تکبیر و متذکر شدن بان است در حال تکبیر
و عمل بمقتضای آن نمودن است در آن حال پس میگوئیم معلوم است لفظ اکبر بمقتضای وضع لغوی صیغه تفضیل است
و در تقدیر مفضل علیه و بنحوی نقل شده یکی من کل شیء ای الله اکبر من کل شیء خداوند عالم جل جلاله بزرگتر است
از هر چیزی دوم من ان یوصف یعنی الله اکبر واجل من ان یوصف خداوند عالم عز شانه اجل از آن است که وصف
تواند احاطه بساحت جلال و عظمت جناب نماید تفسیر ثانی را شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از ثقة الاسلام
احیاد جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده بعد از آنکه آن حضرت تفسیر اول را رد نموده پس مختار تفسیر ثانی
است و تفسیر اول مناسب نیست اگرچه موافق بوضع لغوی لفظ است بیان عدم مناسبت آن این است که ما سوای حق جل
جلاله هر چه هست کل مخلوق خداوند عالم و اضعف عبیدان قادر مطلق است پس این تفسیر که عبارت از الله اکبر من کل شیء
بوده باشد مناسب نیست نه قبل از خلقت اشیاء و نه بعد اما قبل از خلقت انها پس در آن وقت چیزی نبود که توان گفت که کبریه
خدای عالم جل جلاله نسبت بانها است و اما بعد از خلقت پس متحقق است که قاطبه مخلوقین که بعض التفات حضرت جهان آفرین
مخلوق شده اول عبید خالق سموات و ارضین است بعد از آنکه کسی معرفت حلق و کمال خالق بقدر مقدور هم رسانید عالم
بدنو و قصور مخلوق کردید بمعد آنستکه اصل وجود و قاطبه کمالات انها رشحی از رشحات فیض از فیاض مطلق است دانسته
هیچ نسبت ما بین طرفین نیست مگر نسبت خالقیت که منتهای مرتبه کمال و غایت مرتبه جلالت است و مخلوقیت که غایت مرتبه ذلت

ومنتهای

ومنتهای مرتبه دنائت است بلا اضافه بجانی با وجود این اطلاع در مقام تعظیم و تجلیل چنین خالق جلیل که بین خداوند عالم بزرگتر
از همه مخلوقین خود است بسیار بسیار کلام بیجا است بلکه رکیک و واهی است بخلاف معنی ثانی که بسیار معنی عالی و متین و مناسب
در مقام تعظیم و تجلیل است بعد از آنکه معنی کلام را فهمید مناسب این است که در آن وقت متذکر این معنی که غایت عظمت
معبود است شده بمقتضای آن متصف بخضوع و خشوع ظاهری و باطنی گشته آثار عبادت و بندگی از او ظاهر گردد ظاهر
این است که حکمت در اختیار این لفظ کریمه در این مقام عظیم بجهت تنبیه و تنبیه بر این مطلب قویم بوده باشد هدانا الله تعالی
بفضله و کرمه الی الصراط المستقیم و ثبتنا بالقول الثابت والنهج القویم بحق محمد و آله الطاهرین الاکرمین
چهارم از واجبات نماز قرائت است و در آن چند مبحث است اول بدانکه وجوب قرائت در نماز بر دو قسم است عینی
و تخییری اما وجوب عینی پس در هر دو رکعت از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشا سفری و نماز
کسوف و خسوف و زلزله و نحو اینها و نماز جمعه و عیدین و همچنین در هر رکعت از نماز و تین نماز چهار رکعتی و سه رکعتی
باین نحو که متعین است قرائت حمد در اینها بالاتفاق و اما وجوب تخییری پس در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعتین اخیرتین
از نماز چهار رکعتی نظر باینکه مکلف مخیر است در اینها ما بین قرائت حمد و تسبیحات اربع چنانچه بیان خواهد شد
مخفی نماند که چنانچه معین است قرائت فاتحة الکتاب در نمازهای مذکوره همچنین معین است در صلوة منذور و نیز
پس ماهیت نماز مطلقا اگرچه نافله بوده باشد در حال عمد منعقد نمیشود مگر بقرائت فاتحة الکتاب و اما نماز میت
که خالی از حمد است پس آن حقیقة نماز نیست و اطلاق نماز بر آن مجاز است و مرحوم علامه مخالفت فرموده در
نماز سنتی و قائل شده بعدم اعتبار سوره حمد در آن پس بنابر فرموده ایشان امثال از نماز سنتی حاصل
میشود بچهار صورت اول با قرائت حمد است و سوره دوم با اخلال بحمد سوم با قرائت حمد و اخلال بسوره چهارم
مکسوا این است و اول اکمل اقسام است چنانچه ثانی اخس اینها است و ثالث ادون است نسبت باول و اکمل
است نسبت بثانی چنانچه رابع احسن است نسبت بثانی و ادون است نسبت بباقی و اما بنابر مختار امتثال
ممکن نیست مگر بدو صورت اتیان نافله با قرائت حمد و سوره یا اقتصار بحمد تنها مبحث دوم در بیان بطلان نماز
است با اخلال بقرائت سوره حمد بدانکه هرگاه کسی اخلال نماید بقرائت سوره حمد عامدا در نماز از نمازهای
مذکوره نماز در باطل است قطعا و همچنین است هرگاه اخلال بآیه یا بکلمه از آن نماید عمدا یا جهلا بلکه
چنین است حال اگرچه اخلال بحرفی از حروف آن نماید و از این قبیل است هرگاه تبدیل حرفی از حروف آن نماید
بحرف دیگر مثل تبدیل حاء بهاء و طاء بتاء و عین بالف و غین بقاف و ضاد بظاء و هکذا و نماز غالب اشخاص باطل
میشود باین سبب که تبدیل حرف مینماید بحرف دیگر و باعث این نیست مگر مسامحه و مساهله در امر دین
که اکتفا میشود در امور نماز بانچه در حین طفولیت از زنان یا از ملا مکتبی اخذ نموده پس اهم امور در حق آبا
نسبت باولاد آنستکه در اوائل تعلیم اهتمام نموده بنای تعلیم اطفال را نزد کسی قرار دهند که رعایت این امور
نماید که در بدایت امر اطفال بنوع صحیح و مستحکم شود همین که در بادی امر اطفال معتاد بغلط شدند صعوبت
دارد عدول از آنچه عادت بان حاصل شده و مناسب در این مقام آنستکه بیان مخارج حروف شود تا
اطلاع بان موجب حذر از مسامحه بتبدیل حرفی بحرف دیگر شود و قبل از شروع بمقصود مناسب این است که

تقسیم دندانها بچهار قسم معروف

تقسیم شود بر اقسام دندان انسان بدانکه دندان انسان بر چهار قسم اول ثنایا و این چهار دندان پیش است دو در فوق دو
در تحت دوم رباعیات است بفتح را و تخفیف الیاء المثناة التحتانیة و این نیز چهار دندانست دو در فوق و دو در تحت
در جانب یمین و یسار ثنایا سیم انیاب است و این نیز چهار است در جانب یمین و یسار رباعیات دو در فوق و دو در تحت
و این دوازده دندانست که دیه هر یک در شریعت مطهره پنجاه مثقال شرعی از طلا است که هر مثقالی هجده نخود بوده باشد
پس دیه هر یک از تمامی این دندانها پنجاه عدد اشرفی با جاقلو است که مجموع ششصد عدد اشرفی با جاقلو است چهارم
اضراس است و این شانزده دندانست هشت در فوق چهار در جانب یمین انیاب و چهار در جانب یسار انیاب و هشت
در تحت کذلک و دیه هر یک از اینها در شریعت مطهره بیست و پنج مثقال شرعی از طلاست که بیست و پنج عدد اشرفی با جاقلو
بوده باشد که مجموع چهارصد عدد اشرفی با جاقلو میشود که مجموع دیه دندانها یکهزار اشرفی با جاقلو است و این اضراس
را منقسم نموده اند بضواحک و طواحن و نواجذ ضواحک چهار دندانست دو در فوق و دو در تحت در جانبین یمین و یسار
انیاب و بقیه را طواحن گویند بنابر آنچه مذکور شد عدد دندانها بیست و هشت و گاه هست که انسان بعد از بلوغ تا سن
سی سال چهار دندان دیگر در قفای منفصل بطواحن دو در فوق و دو در تحت در جانبین یمین و یسار بلکه غالب
چنین است و این مسمی است بنواجذ و این را از اقسام اضراس شمرده اند بنابراین اضراس بر سه قسم خواهد بود ضواحک
و طواحن و نواجذ و لکن در بعضی اخبار اطلاق نواجذ بر ضواحک شده بعد از انضمام این چهار به بیست و هشت سی و
عدد دندانها سی و دو و لکن دیه در شریعت مطهره مقرر شده در بیست و هشت بنحویکه مذکور شد بعد از آنکه این
مطلب مشخص شد میگوئیم حروف منقسم است بسه قسم حلقی و فمی و شفوی اما حلقی پس شش حرفست همزه و ها و عین و حای
بی نقطه و غین و خای با نقطه اینها را حروف حلقی میگویند باعتبار آنکه مخرج اینها حلق است مخرج همزه و ها اول حلق است
بنابر آنکه اولیت از جانب سینه شود و آخر حلق است بنابر اینکه اعتبار اولیت از جانب دهن شود و مخرج عین و حای بی نقطه
وسط حلق است و مخرج غین و خای با نقطه آخر حلق است بنابر اعتبار اولیت از سینه و اول حلق است بنابر اعتبار
اولیت از جانب دهن و اما فمی پس هجده حرفست اول قافست و مخرج آن آخر زبان است با آنچه محاذی آنست از بالا دوم
کافست مخرج آن بعد از قاف و از مخرج قافست قریب بآن از جانب سر زبان سیم و چهارم و پنجم جیم و شین و یای دو نقطه
در تحت مخرج این سه حرف وسط لسان است ششم ضاد نقطه دار است مخرج آن طرف لسان است که منضم شود بعضی از
ضواحک فوقانی یا بعضی از طواحن در فوق از جانب یمین بوده باشد یا از جانب یسار و لکن در جانب یسار آسان
تر است هفتم لام است مخرج آن طرف زبان است که نزدیک بسر زبان بوده باشد با آنچه محاذی آن است از لثه رباعیات
و انیاب در جانب فوقانی از جانب چپ هشتم نون است مخرج آن سر زبان است با لثه ثنایای در فوق یعنی بیخ دندانهای
پیش بالا نهم رای بی نقطه است مخرج آن بعد از مخرج نون است از جانب پایین زبان مجملا مخرج در طرف زبان
است که گذارده شود بر بیخ بعضی از ضواحک در جانب بالا دهم و یازدهم و دوازدهم طا و دال بی نقطه و تای دو
نقطه در فوق با جماعتی تصریح بر آن نموده اند آنست که مخرج این سه حرف سر زبان با بیخ ثنایای فوقانی لکن لسان
باید میل نماید در وقت ادای طا بسوی حنک اعلی و در وقت ادای تا بسوی لب پایین و در وقت ادای دال ما بین این
دو بخوابد لکن ظاهر این است که فرق شود ما بین تلفظ طا و تا و دال در مخرج خصوصا در وقتی که طا جزء کلمه بوده باشد

اعتبار

مثلا

مثلا طا الذین بنحویکه مخرج طا پایین تر از سر زبان بوده باشد و سیزدهم مخرج شین با آنچه محاذی او است از حنک بالا سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم ظای با نقطه و ذال با نقطه و ثای مثلثه است و مخرج این سه حرف سر زبان است با سر ثنایای فوقانی
شانزدهم صادی بی نقطه هفدهم سین بی نقطه هجدهم زای با نقطه دار است اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف بعضی
گفته اند مخرج اینها میان زبان است با طرف ثنایای فوقانی مذکور در جمله از رسائل مؤلفه در علم قرائت این است که مخرج اینها
سر زبان است با زیر ثنایای تحتانی و ابن حاجب تصریح نموده که مخرج اینها طرف زبان است با خود ثنایا ظاهر این است
که آنچه مستفاد از ظاهر این اقوال ثلثه هیچیک صحیح بوده باشد بلکه حق این است که مخرج صاد پایین تر از سر زبان است با منتهای لثه
لثه با ثنایای بالا که او لکام بوده باشد و قول ابن حاجب که مخرج اینها طرف لسان است با خود ثنایا دور نیست که اشتباه شده
باشد بتلفظ بعضی این حروف که صاد و سین و زا بوده باشد و این توهم است بجهت آنکه صاد مرکبا از سه حرف است و
قد هر یک از اینها مخرجی دارد بلکه مراد در این مقام تعیین مخرج آخر مقصد باین سه حرفست و مخرج آن طرف زبان
و نفس ثنایا نیست بلکه مخرج آن بنحو نیست که مذکور شد و ممکن است توجیه شود کلام ابن الحاجب بنحویکه راجع شود بآنچه
ذکر شد باین نحو که مراد از طرف پایین تر از سر زبان بوده باشد و مراد از ثنایا مبتنات بوده باشد که بیخ ثنایا در حرف
گوشت و پوست بوده باشد بنابر این امر در دو قول اول اسهل است پس همه راجع میشود بآنچه گفته شد و اما مخرج سین و زا
پس آن بالاتر از مخرج صاد است یعنی قریب است بسر زبان با بیخ دندانهای پیش و بعضی از مؤلفین از اهل سمرقند مخرج این
سه حرف را نوع دیگر نموده باین نحو که مخرج ص و س و ز تیزی سر زبان است با میان دندانهای پیشین و این نیز مثل سابق است
و اما حروف شفوی پس عدد آن چهار است اول فا مخرج آن وسط لب پایین است با طرف ثنایای فوقانی دوم و او سیم
میم چهارم بای موحده است مخرج این سه حرف میان دو لب است میم از خارج و با در داخل و واو میان داخل و خارج
بدانکه مناسب در این مقام این است که تنبیه شود بر طریق استعلام مخارج حروف میگوئیم تا حال بحدیثی که دلالت بر تعیین مخارج
حروف شده باشد برخورده ایم بلکه مظنون این است که چنین حدیثی نبوده باشد بلکه طریق تشخیص آن تتبع و تصفح محاورات
و استعمالات فصحای از اهل لسان است نظر باینکه قرآن مجید بلغت عرب منزل شده است مشخص است که در آن تغییر و تبدیل
در مخارج حروف نشده است پس مخارج حروف آنست که بوده خلاق عالم جل جلاله فرموده ما ارسلنا من رسول الا
بلسان قومه و فرموده انا انزلناه قرآنا عربیا ظاهر این است وجه اختلاف در تعیین مخارج حروف اختلاف در استنباط
هر کس بنحویکه بتامل در استعمالات فصحا استنباط نموده ثبت نموده بنابر این ظاهر این است که دعایت این دقایق که مذکور شد
موقوف علیه صحت قرائت نبوده باشد بلکه لازم همان قدر است که تلاوت شود بنحویکه امتیاز ما بین حروف متحقق شود
و علاوه بر آن از محسنات قرائت است تا قدری که معتبر در صحت عمل است همان قدر است که مذکور شد یعنی تلاوت نماید بنحویکه
ممتاز شود از همدیگر و این قدر که هست موقوفست با دای حروف بنحویکه مذکور شد که هست چنین نیست مجملا معتبر
در تلفظ حروف آنست که در حین تلفظ هر گاه اهل لسان مطلع شوند گویند این شخص فلان حرف را تلفظ نمود و اگر چنین
نباشد محکوم ببطلان خواهد بود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم مطلب این است که اخلال بحرفی از حروف فاتحة
الکتاب و هم چنین است کل اذکار در نماز مثل تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف واحد از هر یک
که بوده باشد موجب بطلان نماز است خواه بترک آن حرف بوده باشد یا بتبدیل آن حرف بحرف دیگر مخفی نماند که چنانچه نماز

بشود م

حروف م

باطل میشود بسبب اخلال بحرف در اینجه مذکور شد هم چنین باطل میشود بسبب اخلال بتشدید نظر بانکه اخلال بتشدید مستلزم اخلال بحرف است
واما اخلال بمد پس میگوئیم مد یا متصل است یا منفصل یا غیر هما و توضیح مطلب متفقی این است که گفته شود مد در لغت بمعنی کشیدن است
ودر اصطلاح قراء عبارتست از کشیدن صوت است بنهج مخصوص و این مد یا ذاتی حرف است یا عارض او است کلام در اول نیست نظر
باینکه ان لازم تلفظ بطبیعت حرفست متکلم کلام در مدیست که نسبت بامر خارج عارض کلمه میشود و ان امر خارج یا همزه است یا
سکون اینکه همزه سبب میشود ان را مد متصل و مد منفصل میگویند و بسبب سکون در غیر مد متصل و مد منفصل است
مثل مد عارضی و مد سکون لازم مدغم و غیر هما و وجه سببیت همزه از برای مد در متصل و منفصل بجهة سهولت امر دادا
همزه است از مخرج خود چنانچه بعضی چنان نعبدانتامل در تلفظ باولئك و ما انا ظاهر میشود مد متصل انستکه حرف مد
و سبب مد هر دو در یک کلمه جمع شوند و حرف مد سه تا است الف ما قبل مفتوح و واو ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما
قبل مکسور پس هرگاه حرف مد که عبارتست از یکی از این سه حرف مذکوره باشد و سبب مد که همزه بوده باشد مثل جاء و سوء
و جی ء و سوء و مد منفصل انستکه حرف مد در کلمه بوده باشد و سبب مد در کلمه دیگر لکن لا مطلقا بلکه باین نحو که حرف
مد در اخر کلمه اولی بوده باشد و سبب مد در اول کلمه ثانیه مثل انا انزلناه و لا الزوجوا انفسکم و فی انفسهم ملحق مقال انکه
بعد از حرف مد یا همزه است یا حرف ساکن اگر همزه بوده باشد دانستی که مد را در این حالت مد متصل یا منفصل مینامند
و اگر حرف ساکن بوده باشد این نیز بر دو قسم است نظر باینکه این سکون یا ذاتی است یا عرضی سکون ذاتی را منقسم بر سه
قسم کرده اند اول مد سکون لازم مدغم و ان در جائی است که بسبب مد سکون حرفی بوده باشد که در مثل خود ادغام
شده باشد مثل ما من دابة و اتحاجونی و لا الضالین قسم دوم و اوائل سور است مثل حم و یس و ص و ن و الم
و المص و کهیعص و حم عسق در بعضی یک مد است و در بعضی دو مد و در بعضی سه مد تفصیل این است در حم و یس
و ص و ن یک مد است در میم حم و سین یس و ص و ن باین نحو که یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظی در حم حرف مد است
و سکون در میم ملفوظی سبب مد حرف مد و سبب مد هر دو ملفوظ است نه مکتوب و هم چنین در یس که یای ساکن ما قبل مکسور
ملفوظی حرف مد است و سکون نون ملفوظی سبب مد و در ص الف ملفوظی حرف مد است و سکون دال ملفوظی سبب مد و در
ن واو ساکن ما قبل مضموم ملفوظی حرف مد است و سکون نون ملفوظی سبب مد و در الم دو مد است در اول حرف مد الف ملفوظی
است و سبب مد سکون میم ملفوظی و در ثانی حرف مد یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی است
و در المص سه مد است در اول حرف مد الف ملفوظی است که ظاهر میشود بسبب تلفظ بلام و سبب مد سکون میم ملفوظی
و در ثانی حرف مد یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی است و در ثالث حرف مد الف ما قبل
مفتوح ملفوظی است و سبب مد سکون دال ملفوظی است و در کهیعص دو مد است حرف مد در اول الف ما قبل
مفتوح ملفوظی است و سبب مد در ان سکون فای ملفوظی است و حرف مد در ثانی الف ما قبل مفتوح ملفوظی است که بتوسط تلفظ
بصاد ملفوظ است و سبب مد سکون دال ملفوظی است که بتوسط این نیز ملفوظ است پس در ها و یا و عین مد نخواهد بود
نظر با انتفای سبب در ها و یا و انتفای حرف مد در عین و در حم عسق سه مد است یکی در حم و دو در سین و قاف و در حا و عین
مد نمیباشد نظر با انتفای سبب مد در اول و حرف مد در ثانی و این قسم ثانی از مد را یعنی مد در اوائل سور را مد کرده نامند و فواتح
سور و حروف هجا و مد سکون لازم مظهر مینامند قسم سیم را قسم را نشانده کرده در مثل و ما انفلاک گویند این در جائی است که حرف مد منقلب از همزه بوده باشد

خاتم یکی

جمع شوند
در یک کلمه از ان مد متصل خوانند
نظر باتصال حرف مد و سبب انه
که همزه بوده باشد م م

خواه بسبب سکون حرف مدغم بوده باشد یا غیر ان مثل الان که در اصل ءالان بود و همزه بود همزه اول حرف استفهام است
و همزه ثانی جزء کلمه است نظر با اجتماع دو همزه همزه ثانی قلب بالف شد پس حرف مد در اینجا الف ما قبل مفتوح منقلب
از همزه است و سبب مد سکون لام و این قسم از مد در قران در شش موضع واقع شده دو در سوره انعام اول قوله
تعالی ثمانیة ازواج من الضان اثنین و من المعز اثنین قل الذکرین حرم ام الانثیین و قوله تعالی و من الابل اثنین
قل الذکرین حرم ام الانثیین اصل آلذکرین بود اجتماع همزتین موجب شد که همزه ثانی قلب بالف شد اگرچه طریقه
معهوده در همزه الحذف است لکن در این مقام خصوصیتی هست که مانع از ان است بیان این مطلب انستکه هرگاه
همزه الحذف شود باید قرائت شود قل الذکرین با همزه استفهام این موهم این است که همزه که میبایست ساقط شود
ثابت شده بل لابد است که قلب بالف شود تا مشخص شود که همزه موجوده از اداة استفهام است معنی ظاهر این شریفه انستکه
خلق فرموده است خدا وند عالم جل جلاله هشت نوع را زوج هر چند معنی اطلاق میشود یکی انستکه زوج چیزی را گویند
که با او ملاحظه شود چیزی دیگر از جنس او و هر یک را بملاحظه دیگری زوج اطلاق کنند در اینجا ظاهرا همین معنی مراد
است با اختلاف در ذکوریت و انوثیت بعد از ان بیان هشت زوج را فرموده من الضان اثنین یعنی از گوسفند دو
یکی نر و دیگری ماده و من المعز اثنین یعنی از بز دو یکی نر و دیگری ماده قل الذکرین حرم ام الانثیین این دو را
کفار است یعنی بگو ای رسول من از این دو صنف را حرام فرموده است خداوند عالم جل جلاله یا ماده این دو را
استفهام در اینمقام استفهام انکاری است حاصل معنی انکه هیچیک را حرام نفرموده کسی که مدعی تحریم است کاذب خواهد
بود و از اینجا ظاهر معنی ایه دیگر ظاهر میشود و در موضع دیگر در سوره یونس ذکر فرموده الان و قد کنتم به تستعجلون
و الان و قد عصیت قبل مراد حصر الان مصدر بهمزه استفهام است در دو موضع مذکور از سوره یونس نیز مطلق الان
و الا لفظ الان غیر مصدر بهمزه استفهام منکر را است کقوله تعالی قالوا الان جئت بالحق و قوله تعالی فالان باشروهن و قوله
تعالی الان و قوله تعالی الان خفف الله عنکم و قوله تعالی الان حصحص الحق و غیر ذلک موضع پنجم در سوره یونس قال
آلله اذن موضع ششم در سوره نمل فرموده آلله خیر اما یشرکون اینجه مذکور شد در اقسام مد بوده که سبب مد سکون
لازم حرف بود و اما سبب مدی که سکون عارضی بوده باشد پس مراد از ان انستکه اصل ان حرف متحرک بوده باشد لکن
سکون عارض او شود بجهة وقف بر ان مثل وقف بر اخر کلمه که ما قبل ان حرفی از حروف مد بوده باشد مثل العالمین الرحیم
والدین و نحو اینها و گاه هست این دو قسم مثل مدی که سبب ان سکون لازم کلمه بوده و مدی که سبب ان سکون عارضی
کلمه بوده باشد با هم جمع میشوند در کلمه واحده مثل و لا الضالین در اینجا مد سکون لازم مدغم و مد عارض هر دو جمع
شده در تمد اول الف ضاد حرف مد است و سکون لام مدغم سبب مد و در ثانی حرف مد یای ساکن ما قبل مکسور است
و سبب مد سکون عارض نون بعد از ترجیح این مراتب میگوئیم مدعا این است که ایا رعایت این اقسام مد با سرها لازم
است یا نه پس میگوئیم اما مد منفصل ظاهرا این است که حکم بعدم لزوم رعایت ان در نماز و غیر نماز اشکالی نداشته باشد
نظر بانتفای مقتضی لزوم و اما مد متصل پس جماعتی از اعاظم متاخرین حکم فرموده اند بلزوم رعایت ان و به بطلان
نماز بسبب اخلال بان مثل شیخین سعیدین شهیدا اول و ثانی بلکه محقق ثانی در تعلیقات خود بر شرایع دعوی نفی
خلاف بر ان نموده بنا بر این حکم بجواز اخلال مشکل بلکه ممکن نیست پس رعایت مد متصل لازم خواهد بود و اما مد سکون

وص الابل اثنین م

لازم بعمل نبوده رعایتان بنا لازم است نظر باینکه اخلال بان موجب اخلال بتشدید است و سابق بیان شد عدم جواز اخلال بان
و اما مد فواتح سور ظاهر این استکه رعایتان لازم بوده باشد و هم چنین است مد ابدال نظر باینکه اخلال بان موجب
اخلال بحرفست لکن قدر لازم همان قدر استکه الف منقلبه از همزه تلفظ شود علاوه بر این استکه لازم بوده باشد
اما مد عارض پس حکم بلزوم ان میتوان نمود بلکه ظاهر این است که لازم نبوده باشد مخفی نماند انچه مذکور شد در بیان اخلال
بحروف مد بود و اما اخلال باعراب و حرکات پس میگوئیم این بچند قسم منقسم میشود اول انستکه مخالف قواعد عربیه
و مغیر معنی بوده باشد مثلا انعمتُ بضم تا تشکیکی در بطلان نماز در این صورت نیست دوم انستکه مخالف قواعد عربیه
بوده باشد لکن مغیر معنی نبوده باشد مثل الحمدِ لله بکسر دال الحمد و ضم هاء لله در اینصورت نیز حکم ببطلان نماز به اشکال است
سیم انستکه موافق قواعد عربیه است لکن مخالف قرائت مشهوره است مثل رب العالمین منصوبا بر فتح حکم بعدم
جواز اگر چه خالی از اشکال نیست لکن اجتناب اقرب بسبیل نجاة است مبحث سیم بدانکه سابق اشاره شد باینکه قرائت
فاتحة الکتاب در نماز گاه هست واجب عینی است و گاه هست واجب تخییری پس میگوئیم واجب تخییری در رکعت ثالثه
نماز مغرب است و در رکعتین اخیرتین نماز ظهر و عصر و نماز عشا است نظر باینکه مکلف در اینها مخیر است ما بین
قرائت سوره حمد و تسبیحات اربع اشکالی نیست در خلاف در این مقدار نیست خلافی که هست این استکه آیا این تخییر
در حق کسی استکه اتیان بقرائت فاتحة الکتاب در رکعتین اولیین نموده باشد و اما هرگاه قرائت حمد را فراموش
کرده باشد در این دو رکعت در اینصورت تخییر در حق او نیست بلکه معین است قرائت حمد چنانچه مرحوم شیخ طوسی
در کتاب خلاف این قول را اختیار فرموده و نقل شده از شیخ مفید یا انکه تخییر ثابت است اگر چه قرائت حمد را در هر یک
از رکعتین اولیین فراموش نموده باشد مشهور ما بین فقها و مختار در مسئله ثانی است پس تخییر ثابت است مطلقا
اگر چه اخلال بسوره حمد نموده باشد در هر یک از رکعتین اولیین مجمله مکلف در رکعت ثالثه نماز مغرب و در رکعتین
اخیرتین نماز چهار رکعتی مخیر است ما بین قرائت حمد و تسبیحات اربع در هر یک که خواهد اتیان نماید امتثال حاصل است
بعد از بیان این مطلب مناسب است که تنبیه شود بر چند امر اول انستکه تخییر در اینمقام ثابت است بعنوان
الاطلاق پس امتثال حاصل میشود بچهار طریق اول باتیان قرائت سوره مبارکه حمد در هر یک از رکعتین اخیرتین دوم
باتیان تسبیحات کذلک سیم باتیان بقرائت حمد در رکعت ثالثه و تسبیحات در رکعت رابعه چهارم عکس این ظاهر این است
که امتثال حاصل میشود بهر یک از صور اربع که مذکور شد دوم انستکه آیا تخییر در اینمقام تخییر ما بین متساویین
است یا تخییر ما بین راجح و مرجوح است بدانکه اختلاف است در اینمقام ما بین فقها بهشت قول اول انستکه تسبیح
افضل است مطلقا دوم افضلیت قرائت حمد است کذلک سیم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و منفرد
چهارم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و تسبیحات است در حق ماموم و مساوات است در حق منفرد پنجم
افضلیت قرائت حمد است در حق امام و افضلیت تسبیحات است در حق منفرد ششم قول بمساوات و عدم رجحان
احدهما است بر دیگری خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد هفتم افضلیت قرائت است در حق امام
و مساوات است در حق منفرد هشتم افضلیت قرائت است در حق ماموم و منفرد مختار قول اول است پس تسبیحات
افضل است در حق امام و ماموم و منفرد سیم در بیان عدد تسبیحات کلمات فقها قدس الله تعالی ارواحهم بحسب ظاهر

ظاهر این م

شدیم

تسبیحات افضل است در حق امام و ماموم و منفرد

امام و مساوات است در حق م

در این مختلف

در این مختلف است و حاصل اختلاف راجع میشود بشش قول اول انستکه عدد تسبیحات دوازده است باین نحو سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سه مرتبه اتیان باین اذکار را بعمل بیاید باین قول ظاهر میشود از کلام شیخ در
نهایه و اقتصاد و از بعض نسخ فقیه دوم انستکه عدد تسبیحات ده است باین نحو که همین اذکار را سه مرتبه بجا آورند
لکن تکبیر را در دو مرتبه اول اسقاط نمایند باین قول مختار شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه
و سلار بن عبد العزیز است در مراسم و سید ابن زهره در کتاب غنیه و ابن ادریس در سرائر سیم انستکه
عدد تسبیحات نه است با اسقاط تکبیر در هر سه مرتبه و این ظاهر میشود از اکثر نسخ فقیه و حکایت کرده اند این قول
را از حریز بن عبد الله السجستانی چهارم انستکه عدد تسبیحات چهار است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
و این قول مرحوم ابی الصلاح است در کافی و اما نسبت قول بتسع را بابی الصلاح چنانچه صادر شده از مرحوم علامه
در مختلف شاید ماخوذ از غیر کافی بوده باشد پنجم قول بجواز اجتزاء بمطلق ذکر است اگر چه الله اکبر فقط یا الحمد لله یا غیر
اینها بوده باشد ششم تعیین چهار تسبیح و عدم وجوب زاید بر این است و این مشهور ما بین اصحاب و مختار
ما بین اقوال است باین نحو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر همین قدر واجب است علاوه بر آن
واجب نیست بلی افضل و مستحب آن است که اتیان باین سه مرتبه نماید و غیر اولی واجب دو مرتبه بعد مستحب
بعد از فراغ از مرتبه با سه مرتبه مستحب این است استغفار نماید باین نحو که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه
یا بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی بلکه ممکن است که بگوئیم اللهم اغفر لی و لوالدی انسب است چنانچه در قرآن در مطالع الانوار
مبین است چهارم اختلاف کرده اند فقها در تعیین اخفات در تسبیحات اربع بدل حمد و جواز جهر در آن پس ابن ادریس
در کتاب سرائر تصریح نموده بجواز جهر و عدم تعیین اخفات و مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام اختیار این
قول نموده و هم چنین شیخ ابو العباس در محرر و موجز و صاحب ذخیره در ذخیره و کفایه و علامه مجلسی در بحار
جماعت علمای مذکوره در کتب مذکوره تصریح فرموده اند بجواز جهر و عدم تعیین اخفات و این ظاهر میشود از مرحوم
علامه در کتاب تحریر او هو طلب الظهر در مسئله تعیین اخفات و عدم جواز جهار است و این قول محققین از فقها
است و شهید ثانی در شرح ارشاد و شرح الفیه این قول را نسبت بمشهور داده است و هم چنین شیخ حسین بن
عبد الصمد در شرح الفیه پنجم ظاهر این است که تخییر ما بین سوره مبارکه حمد و تسبیحات اربع قبل از شروع بیکی
از این دو است و اما هرگاه شروع بیکی از این دو نمود ظاهر این است بنحوی که شروع باو نموده در حق او متعین
میشود عدول از آن بدیگری در اینصورت جایز نخواهد بود چنانچه مرحوم شیخ شهید تصریح باین فرموده در کتاب
ذکری نظر باینکه هرگاه عدول نماید از حمدی که شروع بان نموده بتسبیحات در این وقت لازم می آید که زائد نموده
باشد در واجبات نماز عمدا با عدم دلیلی که دلالت نماید بر جواز آن پس میگوئیم این زیادتی است که نماز عمدا از واجبات
مبطل نماز ظاهر بود نظر بحدیث صحیحی که روایت شده از کاشف اسرار ورود و یقین جناب امام جعفر صادق علیه السلام که
فرموده من زاد فی صلوته فعلیه الاعاده و ادله داله بر تخییر ما بین الامرین قابل معارضه با این نیست چنانچه
وجه آن بر متامل ظاهر است بلی هرگاه مقصود مکلف قبل از شروع بنماز این بود که تسبیحات اربع را خوانده باشد
نه سوره مبارکه حمد را و این قصد شروع در نماز نمود لکن در محل تسبیحات غفلة شروع نمود بحمد در اثنای حمد متذکر

شد بحقیقت حال در این وقت ظاهر این است که اجتزا باین حمد که شروع نموده غفلة نتوانند نمود نظر باینکه امتثال عمالی امر فرع
تعلق نیتست بان مفروض این است بنا بر این شخص متعلق بتسبیحات بود بنحویکه اکر کسی از او استفسا مینمود میکفت
اتیان بقرائت حمد نخواهم نمود بنا بر این پس اجتزا بانچه شروع نموده نمیتواند نمود پس لازم است عدول از ان نماید از این
قبیل استمرار بر عادت بعنوان استمرار بقرائت تسبیحات نظر باینکه اطراد عادت بمنزله تعلق قصد است بلکه چنین است
حال اگرچه متذکر شود بحقیقت حال بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد اما در حالی که داخل در رکوع شرعی نشده باشد و همچنین
است حال هرگاه مقصود او این بود که سوره مبارکه حمد را تلاوت نموده باشد و غفلة شروع نمود بتسبیحات اربع بعد از ان متذکر
شد بحقیقت حال در این صورت نیز ظاهر این است که اجتزا بانچه در ان شروع نموده نتواند نمود بلکه لازم است عدول
اتیان نموده کما یکر در این مقام هست این است که ایا بعد از عدول عود نماید بهمان منوی یا نه بلکه جایز است بعد از عدول
از انچه شروع نموده بود همان طریقت نموده اتیان باو نماید ظاهر این است که جایز بوده باشد نظر باطلاق ادله تخییر توضیح مقام
مقتضی این است که گفته شود مسئله مفروضه بچند قسم میشود اول انستکه مکلف در حین نیت نماز این بود که در دو رکعتین
اخیرتین نماز چهار رکعتی مثلا اتیان بتسبیحات نموده باشد به همین نیت شروع در نماز نمود و بعد از بلوغ برکعتین اخیرتین مقتضای
نیت خود اتیان بتسبیحات نمود این احسن اقسام و اسلم انها است دوم انست که مکلف در حین نیت مطلقا متعرض تعیین
هیچیک از سوره مبارکه حمد و تسبیحات نشده تا انکه ابتدا در رکعت ثالثه ان وقت تعیین نمود سوره مبارکه حمد یا تسبیحات
را و شروع در ان نمود این قسم اگرچه در ان اشکال میتوان نمود نظر باینکه عمل حین نیت باید متعین بوده باشد لازم این
زمان است که منوی متعین نبوده باشد نظر باینکه تعیین عمل ذی اجزای مختلفه بتعیین اجزای ان میشود و معروض دو
این قسم اما نستکه تعیین این جزء نشده است لکن جوابا از این ان است که قدر لازم تعیین نماز ظهر یا عصر یا عشا است
و این متحقق است و اما تعیین اجزاء جزئی که دلیل شرعی دلالت کرده بر اینکه هر یک را که خواهد اتیان میتواند نمود
نظر باطلاق دلیل تخییر در حین نیت لازم نیست بلکه تعیین ان در حین اتیان بان میباید بشود نظر این کلام است
در تعیین قصر یا اتمام در اماکن اربعه مشرفه چنانچه تحقیق ان در مباحث نیت مذکور شد بلکه امر در ان اشکل است
نسبت بمحل کلام قسم سیم انست که در حین نیت تعیین نمود احد امرین را که در ان تخییر ثابت بود مثل اینکه در حین
نیت نماز قصدش این بود که در رکعت ثالثه مثلا اتیان بتسبیحات نماید لکن بعد از ان و منحرف شده قبل از بلوغ برکعت
ثالثه بوده باشد یا بعد از ان لکن قبل از شروع بتسبیحات بخواهد سوره مبارکه حمد را تلاوت نماید پس میگوئیم مبنی مسئله
دو چیز است اول انست که نیت متعلقه باصل امور تخییریه را یا معین او میشود اگرچه قبل از شروع بان بوده باشد
بانر ظاهر این است که موجب تعیین نشود نظر باطلاق دلیل تخییر دوم انست که عمل ذی اجزای متعدده هرگاه در حین
شروع بان بعضی از اجزای ان منوی نشود ولکن در حین بلوغ بمحل ان جزو ان جزء منوی بشود بعد از ان شروع
بان نماید یا این قدر کفایت میکند در صحت عمل ظاهر این است که کفایت کند چنانچه در قسم ثانی اشاره بان شد
بنا بر این پس این قسم صحیح خواهد بود نظیر این مسئله بلکه اصعب از ان این است کسی در اماکن تخییر که مخیر است در مابین
قصر و اتمام در حین نیت هرگاه عازم این شد که قصر یا اتمام نماید و باین نیت شروع بنماز نمود ظاهر این است
که عدول از قصر یا تمام در او لو ان اتمام بقصر در ثانی جایز بوده باشد قال العلامة فی نهایة الاحکام لو نوی الاتمام فی

المواطن

المواطن الاربعة التی یستحب فیها الاتمام لم یجب وکذا لو نوی القصر بل یبقی علی التخییر عملا بالاستصحاب و هم چنین نظیر
این است انرا هی مساوی که قصدا قامه نمود بنیتا قامه شروع در نماز ظهر مثلا نمود بنیتا تمام در دو رکعتا ولی یا رکعت
ثانیه رای او منحرف شد از اقامه در این صورت عدول از اتمام بقصر رجحان متعین است و هم چنین هرگاه نیت قصر
شروع در نماز نمود در رکعتا ولی یا رکعت ثانیه جازم شد باینکه ده روز قصد اعداد را بجا خواهد ماند در این صورت
لازم است که عدول از قصر با تمام نماید و در هر دو صورت صحیح است با انکه در اول منوی او نماز تمام بوده نیز
قصر و در ثانی منوی او نماز قصر بوده نه تمام بنیة تمام در اثنای نماز شده بعد از نیت اقامه عشرة ایام در اثنای نماز مبحث دوم
بیان جزئیت بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه خلافی ما بین علمای شیعه نیست در اینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء
سوره فاتحة الکتاب است بلکه ایة از ایات انست و خلاف ما بین علمای عامه است اگرچه اکثر علمای عامه موافقت
کرده اند با علمای شیعه در این باب بلکه حکایت کرده اند از جماعتی از فقهای حنفیه که قائل شده اند باینکه بسم الله الرحمن الرحیم
جزو از هیچ سوره از سور قرانیه نیست مگر سوره نمل فی قوله تعالی انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم در اینجا بعض
ایه از ان سوره است بخلاف بسم الله در اوائل سور که جزء هیچ سوره نمیباشد و این طائفه اختلاف کرده اند بعضی
میگویند ایه ایست از قران نازل شده بجهة فصل ما بین السور لکن جزء هیچ سوره نیست و بعضی ترقی کرده گفته اند
نازل نشده است مگر جزء سوره نمل و در مواضع دیگر کاتب و تالی اتیان نموده بتیمن و تبرک و شکیکی در بطلان این
قول نیست و اخبار صحیحه از طرق عامه مستفیض است بر اینکه فاتحة الکتاب هفت ایه است و اول ان هفت ایه بسم الله الرحمن الرحیم
است و کل معترفند بر این هستند که فاتحة الکتاب هفت ایه است کسانیکه بسم الله الرحمن الرحیم را ایه میدانند بقیه سوره را تا
اخر شش ایه میدانند و کسانی که منکر این میباشند میگویند ایه ششم صراط الذین انعمت علیهم میباشد و هفتم غیر المغضوب علیهم
و لا الضالین است مجملا شبهه نیست که بسم الله الرحمن الرحیم جزء از سوره فاتحة الکتاب بلکه جزء جمیع سور قرانیه میباشد
مگر سوره برائت و خلافی در میان علمای شیعه نیست مگر اینکه نقل از ابن الجنید شده که ایشان اگرچه قائل شده اند بجزئیت
در فاتحة الکتاب لکن منکر ان شده نسبت بسایر سور قرانیه و این نیز فی قطعی البطلان است مثل کلامیکه در اینمقام
هست این است که چونکه سوره و الضحی و الم نشرح یکسوره است و هم چنین سوره فیل و لایلاف یا بسمله که جزء
این دو سوره هست یکی است یا متعدد است یکی در اول و دیگری در وسط مثل سوره النمل ظاهر اول است
و اعاده بسمله در اول الم نشرح یا انکه جزء سوره والضحی است و هم چنین اعاده ان در لایلاف یا انکه جزء سوره
فیل است ظاهر این است که وجه ان این بوده باشد که چونکه الم نشرح را منفصل کرده اند از و الضحی مثل
سایر سور در رسم کردن اسم ان و هم چنین رسم عدد ایات ان را بجهة مشابهت عامه که هر یک را سوره
مستقل میدانند باین سبب اعاده بسم الله نموده اند و عادت در مصاحف باین نحو مطرح شده پس اعتمادی باین
اعاده بسمله در این دو مقام نیست مثل رسم اسم الم نشرح و عدد ایات ان و همچنین رسم اسم و قریش در لایلاف
قریش و عدد ایات ان توضیح انکه مقتضای این است که گفته شد ما که ملاحظه سور قرانیه میکنیم در مصاحف مطلقا
تفاوتی در سوره و سوره بعد از ان نیست ما بین الم نشرح و لایلاف از حیثیت ثبت اسم این دو سوره و ثبت
عدد ایات انها و ما بین سایر سور قرانیه در این باب اصلا و این مقتضی این است که باید هر یک از این دو سوره

بلغ

بحمد

مستقل بوده باشند مثل سایر سور و اینچنین مذهب عامه براین است ولهذا بسمله را در جمیع سور سوای برائت
ثبت نموده اند بانکه جزو سوره میدانند ولهذا از جمله آیات هیچ سوره محسوب نداشته اند و باین کیفیت مصاحف
نزد علمای شیعه نیز متداول شده ولکن چونکه اجماعات مستفیضه در کلمات علما یافت شده که والضحی و الم نشرح
سوره واحده است و همچنین فیل و لایلاف پس میفهمیم که این اثبات در مصاحف بطریق عامه است پس التفاتی و اعتمادی
باین اثبات نیست پس فی الحقیقه سوره والضحی عبارت از این است بسم الله الرحمن الرحیم والضحی واللیل اذا سجی ما
ودعک ربک وما قلی وللاخرة خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک ربک فترضی الم یجدک یتیما فآوی ووجدک ضالا
فهدی ووجدک عائلا فاغنی فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربک فحدث الم نشرح لک صدرک
ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و هکذا الحال فی الفیل و لایلاف بنابراین بسمله که جزو این دو سوره است
بسمله متصله بوالضحی و الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل است بنابراین هرگاه کسی در نماز یکی از این دو سوره
نماید اعاده بسمله در اثنا ضرور نیست بلکه مشکل است مبحث پنجم در وجوب تعلم است بدانکه هرگاه کسی هیچ نداند
فاتحة الکتاب را یا صحیح نداند بلا تشکیک واجب است بر او تعلم آن با تمکن از آن و این تعلم گاه هست واجب عینی فوری است
بنا بر آنکه اثم خواهد بود و این در صورتی است که در آن وقت متمکن از تعلم هست و بنا بر عالم است بعدم تمکن
از آن بلکه عالم به تمکن از آن نیست و گاه هست واجب تخییری است مثل کسیکه متمکن است از اتیان نماز بجماعت
در وقت معینی چنانچه متمکن است از تعلم در اینحالت ممکن است بگوییم که تعلم فاتحة الکتاب در این وقت در حق این شخص
فوراً مطلوب نبوده باشد لکن در صورتیکه قاطع بوده باشد به تمکن از آن فیما بعد بلی اشکالی که در اینمقام میتوان نمود این است
که علم به تمکن از اتیان نماز بجماعت بسیار مشکل است نظر بقیام احتمالات متکثره از جمله احتمال ادراک امری که مسقط نماز بوده باشد
در اثنای نماز در حق امام حادث شود مثل تطرق حدث در اثنای نماز یا آنکه امام شروع بنماز نماید با اعتقاد طهارت در اثنای نماز فساد اعتقاد
او بر خود امام ظاهر شود یا موتی در حق او اتفاق افتد یا در اثنای نماز مطلع شود بر فسق امام یا بعضی از امور که مبطل نماز
است در حق خود ماموم طاری شود در اثنای نماز و بالجمله چونکه تکلیف بنماز در حق او ثابت است علم به تمکن از درک نماز در جماعت
با احتمالات متکثره مشکل است بنا براین پس فوراً مطلوبیت تعلم فوراً نخواهد بود لکن ممکن است که گفته شود که گاه هست در حق
اشخاص بسیار از حال امام علم عادی حاصل میشود بانتفای امور مذکوره بنا بر این مخیر خواهد بود در تحصیل ما بین تعلم فاتحه
و اتیان نماز در جماعت و مناسب این است که در اینمقام تنبیه شود بر چند امر اول آنست که لازم نیست که قرائت مثلا
از حفظ بوده باشد بلکه مخیر است ما بین قرائت از حفظ و قرائت از روی مکتوب بی تشکیک در جواز قرائت از مکتوب
در صورت عدم تمکن از حفظ مثل ضیق وقت و اما در صورت تمکن از حفظ یا میتواند ترک آن نموده قرائت از مکتوب
نماید این محل خلاف ما بین علما فقها است مختار جمع از اینها آنست اگرچه احتیاط اجتناب است دوم آنستکه هرگاه وقت مضیق
بوده باشد بنوعی که هرگاه مشغول بتعلم شود متمکن از درک نماز در وقت نخواهد شد ظاهر این است که اشتغال بتعلم در آن
وقت در حق او جایز نبوده باشد بلکه لازم است اتیان بنماز نماید بهر نحو که مقدور او بوده باشد لکن در اینمقام تفصیلی
است که تنبیه بر آن مناسب است بیان آن این است که این شخص با استجماع شرایط تکلیف در سعه وقت یا متمکن
از تعلم بود و مع ذلک اخلال بآن نمود تا ضیق وقت یا متمکن نبود در صورت اول ممکن است که گفته شود نماز مطلوب در آن

دقت در حق

وقت در حق چنین شخصی نماز با فاتحة الکتاب است با اخلال بآن اثم است و با اتیان نماز با عدم فاتحه امتثال در حق او نیست
و علم تمکن از تعلم آن با ثبوت تکلیف باتیان نماز با قرائت در وقت منافی در حق چنین شخصی نیست نظر بآنکه الامتناع
بالاختیار لا ینافی الاختیار و در صورت ثانیه خالی از این نیست این شخص یا بعضی از فاتحه معلوم او هست یا نه و علی التقدیرین
یا چیزی از قرآن غیر از فاتحه معلوم او هست یا نه در صورت اخیره یا عالم بادعیه و اذکار هست یا نه پس مسئله
منقسم بچند قسم میشود اول آنست که بعضی از فاتحه معلوم او هست و همچنین بعضی از قرآن غیر از فاتحه نیز معلوم
او هست در این صورت ظاهر این است که اکتفا بهمان مقدار معلوم از فاتحه میتوان نمود و انضمام قرآن غیر از
فاتحه بمقدار معلوم از فاتحه مجدد یکه معادل فاتحه شود ظاهر این است که لازم نبوده باشد و هم تکرار مقدار معلوم از
فاتحه بمقدار فاتحه آن نیز لازم نیست دوم آنست که هیچ چیز از فاتحه معلوم او نیست لکن مقداری از قرآن غیر
فاتحه معلوم او هست خواه مقدار معلوم معادل فاتحه باشد یا نه در این صورت ظاهر این است که عدول از قرآن
نمود بلکه لازم است تلاوت قدری از قرآن نماید و احتیاط مقتضی این است که با امکان اقتصار باقل از مقدار فاتحة
الکتاب ننماید و افضل آن است که با امکان عدد حروف و آیات را رعایت نماید اگرچه آیات مختلف بوده باشد با آیات
فاتحه در حروف و چه تحصیل نمودن شش آیه در قرآن که معادل با کلمات و حروف شش آیه فاتحه بوده باشد بسیار
مشکل است و تعلم فاتحه چندین مقابل اسهل از آن است سیم آنست که عالم بقرآن مطلقا نبوده باشد لکن عالم بذکر
بوده باشد در این صورت اگرچه اجتزا بمطلق ذکر جایز است و رعایت مقدار فاتحه واجب نیست لکن احتیاط
در اتیان تکبیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه چهارم آنستکه عالم بذکر مطلقا نبوده باشد اظهر این است
این فرض نظر بمنتهای بعد که دارد محتاج بتکلم نیست چه مکلفی که عالم باصول دین و ارکان و اجزای نماز بوده باشد
و عالم بذکر نبوده باشد بلا معنی است اقلا عالم بکلمه توحید و تکبیرة الاحرام که اعظم اذکار است هست مبحث ششم
در بیان کیفیت قرائت اخرس یعنی گنگ است بدانکه جمیع اجزای قولیه نماز مثل تکبیرة الاحرام و قرائت و ذکر رکوع و سجود
و تشهد و تسلیم در حق کسی که متمکن از قرائت اینها بوده باشد ظاهر است و اما در حق کسی که متمکن نیست مثل اخرس
پس واجب در حق او این است که زبان را حرکت داده باشد و چونکه حرکت لسان بجهت اغراض بسیار میباشد
لامحاله مخصص در اینمقام ضرور است که معین این بوده باشد که این حرکت زبان بجهت تکبیرة الاحرام است یا بجهت
قرائت است و هکذا و آن مخصص در اینمقام این است که در حین حرکت لسان اعتقاد نماید بقلب خود که این حرکت
بجهت تکبیرة الاحرام یا بجهت قرائت یا بجهت غیر اینها است و اما اشاره بانگشت که منصوص در حدیث هست یا اشاره
است بهمین مطلب که عقد قلب بوده باشد یا بآنکه این حرکت زبان بجهت قرائت است مثلا یا محمول بر ظاهر است
باین معنی که اخرس اشاره بانگشت نماید و چونکه اشاره از عاقل مستدعی وجود مشار الیه است ممکن است
مشار الیه در اینمقام این بوده باشد چیزی که صحیح اللسان در این وقت تلاوت مینماید یعنی اخرس در حین
قرائت زبان خود را حرکت میدهد و اشاره بانگشت ~~نیز بوده باشد~~ که این حرکت زبان قائم مقام چیزی است که صحیح
اللسان در اینوقت تلاوت مینماید ظاهر این است که همان عقد قلب کفایت کند حاجت باشاره بانگشت نبوده
باشد مبحث هفتم در بیان لزوم قرائت سوره است با حمد بدانکه معتبر در صلوات مندوبه همان قرائت حمد است

وانضمام سوره با حمد لازم نیست اگرچه در حالت اختیار باشد مگر بعض صلوات موظفه که بکیفیت مخصوص مقرر و موظف
شده مثل نماز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و نماز جناب سیدة النسا
صلوات الله و سلامه علیها و امثال اینها مشخص است امتثال الصلوات موظفه موقوفست باتیان آنها بهان نحو
موظف و با عدم آن امتثال با و امر متعلقه باینها حاصل نمیشود کلام در نفس است که صلوات مندوبه از این حیثیت
که صلوات مندوبه است قرائت سوره در آنها معتبر نیست بلی معتبره در کمال آنست نه در صحت آن بخلاف صلوات
مفروضه که بنا بر مختار و مشهور در حال اختیار و سعه چنانچه لازم است قرائت فاتحة الکتاب در آن واجبست قرائت
سوره بعد از آن پس میگوئیم لازم است در هر رکعت از نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشا سه
و هم چنین در هر رکعت از رکعتین اولیین نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بعد از فراغ از قرائت سوره مبارکه حمد
بلکه سوره از سوره قرآنیه از قراری که مذکور خواهد شد تلاوت نماید و اخلال باین جایز نیست مگر در چند صورت
اول مریض که قرائت سوره در حق او واجب نیست پس جایز است در حق مریض در صلوات مفروضه اقتصار بقرائت
حمد تنها نماید اگرچه مشقتی که مناط در سقوط تکلیفاست در قرائت سوره در حق او متحقق نبوده باشد دوم
مستعجل و این بر دو قسم است اول آنست که وصف استعجال بعد از دخول در نماز عارض شده مثل اینکه ایستاده بنماز
بعد از دخول در صلوة متذکر شد که با مؤمنی وعده کرده بوده است که بجهت انجام مهمی نزد او رفته باشد غفلت در
همان وقت شروع در نماز نموده مثل اینکه شخص موعود له منتظر است یا آنکه بعد شروع در نماز نمود شخص عزیزی حاضر شد
مطلب مهمی با او دارد و کمال استعجال و مخوف اینها در چنین صورت ترک قرائت سوره و اقتصار بحمد تنها در حق او مجوز
است دوم آنست که وصف استعجال قبل از شروع در نماز حاصل بوده باشد و این بر دو قسم میشود اول آنست که هرگاه
ترک نماز در آن وقت نماید بجهت اشتغال بانجاح آن حاجت تشویش فوات صلوة در وقت دارد دوم آنست که چنین نبوده
باشد ظاهر این است حکم که عبادت از اقتصار بحمد و ترک سوره بوده باشد در هر دو صورت ثابت بوده باشد
خصوصا در صورت اول و ظاهر این است این حکم من باب الرخصة است بایمعنی که ترک قرائت سوره در حق مریض
و در صورت استعجال بنحوی که مذکور شد جایز بوده باشد نه اینکه ترک در حق او متعین بوده باشد که قرائت
سوره نسبت با و جایز نبوده باشد بلکه قرائت سوره نیز جایز خواهد بود بلکه دور نیست نسبت ببعض عبارات
اصحاب کسی ادعا نماید که قرائت سوره اقرب باحتیاط بوده باشد مگر در صورت عسری که مناط در سقوط
تکلیفاست سیم در ضیق وقت است بایمعنی که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را نداشته باشد در اینصورت
اقتصار بحمد فقط و ترک سوره جایز است این قدر اگرچه فی الجمله مسلم است لکن اجمالی دارد در مطلب بنحوی که
باید مشخص نیست توضیح حال مقتضی این است که گفته شود این مطلب یا در حق کسی است که مستجمع شرایط تکلیف
نبوده مگر در آخر وقت مستجمع شرایط تکلیف شده درک نموده از وقت مقداری که کفایت قرائت حمد و سوره هر
دو نمیکند در اینصورت اقتصار بحمد و ترک سوره جایز است یا اعم است از آن مستجمع شرایط تکلیف و غیره پس در این
مقام چند احتمال است اول آنست که آن کس مستجمع شرایط تکلیف بوده مگر در آخر وقت بعد از استجماع شرایط تکلیف آن
وقت درک نمود مگر مقداری که کفایت یک رکعت با فاتحه بدون سوره مینماید کلام میکند در این صورت هست این است

کرایا این

کرایا این مقدار کفایت میکند در حکم بثبوت تکلیف بنماز در حق چنین شخص یا نه ظاهر این است که کفایت کند پس لازم است
اتیان بیک رکعت نماید با اقتصار در آن بحمد و ترک سوره جایز بلکه متعین است دوم مثل اول است مگر اینکه وقت باقی
وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره را داده باشد و در چنین صورت جایز است اقتصار بحمد تنها نماید یا
کل نماز را اتیان در وقت نموده باشد یا خیر بلکه لازم است اتیان بسوره نماید بنظر عموم من ادرک رکعة من الوقت
فقد ادرک الصلوة چه مفروض این است که این شخص ممکن از درک یک رکعت با حمد و سوره هست پس لازم
است بنا بر آن نماید عملا بمقتضی عموم المشار الیه لکن ممکن است گفته شود نظر بعموم و اطلاق اجماعات منقوله که در
ضیق وقت اقتصار بحمد جایز است ممکن است که گفته شود در محل کلام نیز اقتصار بحمد مجوز بوده باشد سیم آنست
که در اول وقت مستجمع شرایط تکلیف بود لکن نظر باتکال بسعه وقت تاخیر نمود یا غفلة تاخیر اتفاق افتاد و وقتی
ملتفت شد ظاهر شد که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را نداشته دور نیست حکم در این قسم مثل دو قسم
مذکور بوده باشد اگر باقی از وقت کفایت یک رکعت بدون سوره نماید اتیان بنماز با اقتصار بحمد جایز بل متعین لکن
در رکعات اولی و اما در رکعات ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره بعد از فاتحه لازم است و اگر
وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید در این وقت ظاهر این است اقتصار بحمد و ترک سوره در هر دو رکعت
جایز بوده باشد چهارم آنست که متعمدا تاخیر در نماز نمود تا بحدی که در این صورت ظاهر این است که در این تاخیر
آثم و اقتصار بحمد و ترک سوره در حق او جایز نبوده باشد در هیچیک از رکعتین بلکه نماز او در چنین صورت قضا
است و تدارک آن بحمد و سوره در رکعتین بعد از وقت بر او لازم است چهارم خائف است و اندراج این تحت مستعجل
ظاهر است و حکم آن مفصلا بیان شد بی حاجت ببیان دیگر نیست مجملا در غیر سوره مذکوره تلاوت سوره بعد از فراغ
از قرائت فاتحه لازم است در هر رکعت از صلوات ثنائیه و در دو رکعت اولی از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و این
قول مشهور ما بین فقهاست و بعضی از قدمای فقها و جماعتی از متاخرین قائل شده اند باستحباب آن و این قول ضعیف است
مبحث هشتم در بیان عدم جواز قرائت بعض سور قرآنیه است در نماز بدانکه جایز نیست قرائت نمودن سوره طویله که
وقت بسبب قرائت آن فوت شود و این مختلف میشود باختلاف طول سوره و قصر آن و باختلاف سعه وقت و قلت
آن گاه هست جایز است قرائت سوره در وقتی که شروع در نماز نموده باشد در اول وقت و قرائت آن جایز نیست در صورتی
که شروع در نماز نموده باشد در آخر وقت مجملا جایز نیست اختیار نمودن سوره که وقت بسبب قرائت آن فوت شود و همچنین
جایز نیست قرائت سور عزائم یعنی سورهها بلکه مشتمل بر آیه است که بجهت تلاوت آن سجده بر قاری واجب میشود و آن چهار
سوره است اول الم تنزیل و تعبیر جماعتی از قدما مثل شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس بسجده لقمان شاید
از باب تسمیه شیء باسم مجاور بوده باشد دوم سوره فصلت سیم سوره والنجم چهارم سوره علق است بدانکه مهم
در این مقام تنبیه بر چند امر است اول آنست که منع از قرائت سور عزائم مختص بفرایض است خواه فرایض یومیه بوده
باشد یا غیر یومیه مثل نماز کسوف و خسوف و غیر اینها پس منع در صلوات مندوبه ثابت نیست و این قول یعنی
عدم جواز قرائت سور عزائم در نمازهای واجبی مشهور و معروف ما بین فقهاست و دعوی اجماع بر این مستفیض
است و مخالف در مسئله از قدمای اصحاب ابن جنید است و شبهه در ضعف این قول نیست اگرچه جماعتی از متاخرین

متاخرین میل باین قول نموده اند دوم آنستکه چنانچه حرام است قرائت این سوره در صلوات مفروضه موجب بطلان نماز نیز هست بی
فرق در این باب ما بین جاهل و عالم عمدا باشد در هر دو صورت قاری آثم و نماز باطل است مگر در مقام تقیه که در آن وقت
قرائت این سوره جایز و نماز صحیح است سیم آنستکه چنانچه قرائت کل سوره عزیمه در نماز جایز نیست هم چنین است قرائت
بعض این سوره که خود آیه سجده بوده باشد پس قرائت نفس آیه نیز موجب بطلان نماز است اما قرائت بعض از این سوره
که غیر آیه سجده بوده باشد پس این متصور بچند صورت میشود اول آنست که منوی مکلف قرائت کل سوره سجده بوده
باشد بقصد سوره واجبه در نماز بعد از قرائت بعضی از آن که غیر آیه سجده باشد نادم شده عدول بسوره دیگر نمود
دوم مثل همین است مگر در بقصد سوره واجبه در نماز یعنی بنیت قرائت کل سوره شروع در قرائت سوره
نمود لکن نه بقصد قرائت سوره واجبه در نماز ظاهر این است که هیچیک از این دو صورت جایز نبوده باشد لکن
صورت اولی بعلاوه حرمت موجب بطلان نماز نمیشود و در ثانی حکم ببطلان نماز مشکل است احتیاط مقتضی اعاده نماز
است بعد از اتمام سیم آنست که منوی بعض سوره غیر آیه سجده بوده باشد چنانچه منوی نیز همان بعض بوده باشد
نه بقصد قرائت ثانیه در نماز ظاهر این است که حرجی در این قسم نبوده باشد در هر موضعی از مواضع نماز که بوده باشد
اگر چه در محل قرائت سوره بوده باشد چهارم مثل سیم است مگر اینکه قرائت بعضی آیه از سوره سجده غیر آیه سجده
بقصد قرائت در نماز بوده باشد این قسم جایز نیست بلکه موجب بطلان است چنانچه در مسئله قران مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی بود که قرائت سوره عزیمه کلا او بعضا عامدا
او جاهلا بوده باشد و اما هرگاه سهوا بوده باشد این منقسم بچند قسم میشود نظر باینکه تذکر بحقیقت حال
یا بعد از دخول در رکوع است یا قبل از دخول در رکوع و در صورت اخیره یا بعد از فراغ سوره است یا قبل از فراغ از آن
و در صورتیکه قبل از فراغ سوره باشد یا بعد از فراغ از آیه سجده است یا در اثنای آیه سجده یا قبل از شروع بآیه سجده
بوده باشد یا بعد از تجاوز از نصف سوره است یا قبل از آن پس مسئله منقسم میشود باین اقسام مذکوره اول
آنست که متذکر بقرائت سوره عزیمه بعد از دخول در رکوع است شکی در صحت نماز در این صورت نیست کلامی که
در این مقام هست این است که سجده بر این شخص واجب هست یا نه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی دوم آنست که متذکر
بحقیقت حال شد بعد از فراغ از سوره قبل از دخول در رکوع کلامیکه در اینمقام هست این است که آیا اجزا باین
سوره مقروه در خصوص این شخص جایز هست یا نه بلکه لازم است قرائت سوره دیگر نماید ظاهر این است که اکتفا بسوره
مقروه عزیمه نتوان نمود بلکه لازم است عود نموده قرائت سوره دیگر نماید نماز وی در این صورت صحیح خواهد بود
حکم سجده مذکور خواهد شد سیم آنستکه متذکر بحقیقت حال شد بعد از فراغ از آیه سجده قبل از اتمام سوره و این
در صورتی میشود که سوره مقروه الم تنزیل یا حم فصلت بوده باشد حکم بعدم جواز اجتزاء در صورت ثانیه مستلزم
حکم بعدم جواز اجتزاء در این قسم است بطریق اولی پس لازم است عدول از این سوره نموده قرائت سوره دیگر نموده
نماز را تمام نماید کلامیکه در این مقام هست حکم سجده است در این اقسام ثلثه مذکوره پس میگوئیم ناسی در اینمقام یا ناسی
حکم است یعنی نمیدانستکه این چهار سوره مشتمل بر آیاتی است که قرائت آن موجب سجده است لکن فراموش نمود و فرض میکنیم
نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد نظر باینکه ناسی مقصر حکم عامد است و نماز او باطل خواهد بود یا آنکه مراد از ناسی

آیه سجده در صورتی که قبل از شروع
شعم
لکنم

انستکه غفلة و ذهولا شروع نمود بقرائت این سوره خواه ناسی حکم یعنی که مذکور شد بوده باشد یا نه ظاهر این استکه در هر
یک از اقسام ثلثه که بوده باشد سجده بر او واجب بوده باشد لکن بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه ناسی بحکم باین معنی بوده باشد
یعنی میدانستکه قرائت سوره عزائم در نماز جایز نیست و این معنی را فراموش نمود و قرائت نمود و بعد از فراغ از آیه سجده
تا بعمل آید بعد از آن متذکر شد خواه بعد از دخول در رکوع بوده باشد یا قبل از دخول در رکوع ظاهر این استکه
نماز او باطل باشد استثنا فی نماز لازم بوده باشد اگر چه آثم در حق او نبوده باشد و اما هرگاه قبل از اتیان بسجود متذکر شد
ظاهر این استکه نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد از فراغ از نماز نماید و لازم است عدول از آن سوره بسوره
غیر عزیمه نموده نماز را تمام نماید و در جمیع این صور احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام چهارم آنستکه متذکر شد
بحقیقت حال در اثنای قرائت سوره لکن قبل از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از تجاوز از نصف در این صورت بی اشکال
عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم است و تشکیکی در صحت نماز نیست پنجم آنست که متذکر بحقیقت حال شد بعد
از تجاوز از نصف قبل از شروع بقرائت آیه سجده ششم آنست که متذکر شد در اثنای قرائت آیه سجده لکن قبل از فراغ
از آیه در این دو صورت نیز ظاهر این استکه عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم و نماز بعد از عدول
صحیح و سجده در صورت اخیره لازم نبوده باشد اگر چه بعد از فراغ از نماز باشد امر چهارم از امور مذکوره آنستکه
چنانچه قرائت آیه سجده در نماز واجب جایز نیست هم چنین استماع یعنی گوش دادن آیه سجده نیز در نماز واجب جایز
نیست بلکه موجب بطلان نماز است لکن مصرح به در کلمات جماعتی از فقها لزوم ایماست بجهة سجود در اثنای نماز و
لزوم سجود است بعد از فراغ از نماز بنا بر این احتیاط مقتضی این استکه اتمام نماز بهمین نحو نموده بعد از اتیان بسجود نماز
را اعاده نماید و اما سماع آیه سجده یعنی شنیدن بی اختیار پس باکی در آن نیست پنجم آنستکه عدم جواز قرائت سوره
سجده یا آیه سجده چنانچه اشاره شد مختص بصلوات مفروضه است پس قرائت کل سوره سجده یا نفس آیه سجده در صلوات
مندوبه جایز است و لکن تاخیر سجده تا فراغ از نماز نافله جایز نیست بلکه لازم است بعد از فراغ از آیه سجده اتیان بسجود
نماید مثل خارج نماز بعد از اتیان بسجده اتمام نافله نماید بلی هرگاه آیه سجده در اواسط سوره بوده باشد مثل الم
تنزیل و حم فصلت بعد از قیام از سجود اکتفا باتمام همان سوره نماید و اما هرگاه آیه سجده در آخر سوره بوده باشد مثل
النجم و اقرأ در اینصورت مستحب این استکه بعد از قیام اعاده قرائت حمد نموده بعد از فراغ از آن داخل در رکوع
شود و معلوم است لزوم سجده در اثنای نافله در صورتی است که تلاوت آیه سجده نماید و اما هرگاه کل سوره
سجده را تلاوت نماید مگر آیه سجده را در این وقت مطلقا حرجی بر او نیست اگر چه در حین شروع بسوره عازم
تلاوت کل سوره بوده باشد مخفی نماند که چنانچه واجب است سجده در حق قاری آیه سجده در نماز نافله همچنین واجب
است سجود در حق مستمع در اثنای نماز نافله و اما نسبت بسامع اگر چه واجب نیست لکن رعایت نمودن اقرب باحتیاط
است مبحث هفتم در بیان عدم جواز تلفظ بلفظ آمین است در اواخر نماز بدانکه مشهور و معروف ما بین علمای
شیعه حرمت گفتن آمین است بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد و قول ابن الجنید بکراهت آن شاذ و ضعیف است
پس قول بحرمت متعین است بلکه چنانچه حرام است موجب بطلان نماز نیز هست و ظاهر این استکه حرمت آن اختصاص
ندارد بعد از فراغ از سوره حمد بلکه حرمت آن ثابت است در جمیع احوال نماز آنکلامیکه در اینمقام هست این استکه آیا این حکم

اثنای آیه سجده در نماز نافله جایز نیست

قرائت سوره عزائم در صلوات مندوبه جایز و اتیان بسجود در اثنای نماز واجب است

در بیان حرمت آمین است در اثنای نماز

در بیان حقیقت قران و حرمت آن در فرایض دون النوافل

مختص بصلوات مفروضه است یا در صلوات مندوبه نیز ثابت است ظاهر ثانی است مجملا تلفظ باین لفظ در مطلق نمازها جایز نیست خواه بعد از فراغ از حمد بوده باشد یا در حالت دیگر در جمیع احوال مکرر در حال قنوت خواه قنوت در نماز واجب بوده باشد یا در نماز سنتی ظاهر این است در قنوت در جمیع نمازها جایز بوده باشد و جمله از قنوتات مرویه از ائمه طاهرین علیهم السلم مشتمل است بر آن چنانچه مفصلا در مطالع الانوار مبین است پس صحیح آنکه گفتن این لفظ در حال قنوت ثابت نیست لکن نظر بتصریح جماعتی از علما بحرمت حتی در حال قنوت احتیاطا اجتناب است **مبحث دهم** در عدم جواز قران میان دو سوره است در نماز واجب بدانکه قران در این مقام عبارت است از جمع نمودن میان دو سوره یا یک سوره و بعض سوره دیگر بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد بقصد اینکه از قرائت مطلوبه در نماز است خلافست ما بین فقها در جواز و عدم جواز آن ظاهر این است که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطلان نماز نمیشود بنا بر این هرگاه کسی شروع بسوره نمود بعد از حمد در اثنای قرائت متفحص شد یک کلمه از آن سوره فراموش شده در آن صورت هرگاه در اثنای نماز چاره نتواند نمود که کلمه منسیه را تلاوت نماید لازم است عدول بسوره دیگر نماید این قران منهی عنه نخواهد بود و هم چنین شروع بسوره نمود غفلة یعنی قبل از آنکه تعیین آن سوره نماید اگرچه بعد از فراغ از قرائت کل سوره متذکر شد بتحقیق حال در این صورت ظاهر این است که اجتزا باین سوره نمیتواند نمود چنانچه عنقریب بیان خواهد شد بلکه لازم است عود نموده قرائت سوره دیگر نماید بعد از تعیین یا همان سوره مقروه را تعیین نموده قرائت نماید و قرانی در این مقام نخواهد بود اگرچه بعد از نیت قرائت سوره دیگر نماید و هم چنین است حال در صورتیکه شروع بسوره نمود قبل از تجاوز از نصف عدول نماید بسوره دیگر در صورتیکه عدول از آن سوره جایز بوده باشد این نیز داخل قران منهی عنه نیست و واضح از اینها در عدم صدق قران قرائت آیات قرآنیه است در قنوت پس مطلقا اشکالی در آن نیست مخفی نماند که عدم جواز مختص بنمازهای واجبه است اما صلوات مندوبه پس جواز قران در آن محل تامل نیست لکن کلام در رجحان و مرجوحیت است ظاهر تفصیل است ما بین نوافل لیلیه و نهاریه پس اگر نوافل لیلیه بوده باشد جمع میان دو سوره یا سه سوره در هر رکعت از رکعات آن افضل است بخلاف نوافل نهاریه پس جمع در آن اگرچه جایز است لکن رجحانی ندارد **مبحث یازدهم** در بیان رعایت جهر و اخفات است بدانکه اقوال ثابته در صلوات بر حسب آنکه حیثیت جهر و اخفات منقسم بسه قسم میشود لازم الجهر و لازم الاخفات و جایز الامرین اما لازم الجهر پس آن در قرائت حمد و سوره است در دو رکعتین اولتین از نماز صبح و در رکعتین اولیین از نماز مغرب و نماز عشا و اما لازم الاخفات پس آن در قرائت حمد و سوره است در دو رکعتین اولیین ظهر و عصر سوی در رکعتین اولیین از ظهر و عصر جمعه و هم چنین در قرائت حمد یا بدل او از تسبیحات است در رکعتین اخیرتین ظهرین و عشا و رکعت ثالثه مغرب و اما جواز الامرین پس در ما عدای اینها است و این قسم ثالث منقسم میشود بر سه قسم راجح الجهر و راجح الاخفات و متساوی الامرین اما رجحان جهر در مثل قنوت پس جهر در آن راجح است خواه در نماز جهریه بوده باشد یا در نماز اخفاتی خواه در حق امام بوده باشد یا در حق منفرد بلی در حق ماموم در صورتیکه اسماع امام محقق شود اخفات در آن راجح است بلکه ممکن است قول برجحان اخفات در حق ماموم مطلقا اگرچه سماع نسبت بامام متحقق نشود و هم چنین جهر راجح است ~~در بسمله بعض~~ ~~مسمع البتة لیس جهره در نمازهای اخفاتی~~ در حق امام و منفرد و هم چنین باز جهر راجح است در قرائت حمد و سوره

در تقسیم اقوال ثابته در نماز بلازم الجهر و لازم الاخفات و جایز الامرین

رکعتین اولیین صح

جهر بسمله در نمازهای اخفاتی صح

در نماز جمعه

در نماز جمعه و هم چنین در ظهر روز جمعه در سفر و در رکعتین اولیین از ظهر روز جمعه در حضر و در سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن در جمیع نمازها اگرچه اخفاتی بوده باشد در حق امام و منفرد و هم چنین استحاله در جمیع اذکار و ادعیه در جمیع صلوات لکن در حق امام مگر تکبیرات ست افتتاحیه که اخفات در آن راجح است در حق او چنانچه در سابق بیان شد و هم چنین است رجحان جهر در حق منفرد در جمیع اذکار و ادعیه در نماز جهریه که نماز صبح و نماز مغرب و عشا بوده باشد اگرچه در رکعت ثالثه مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشا بوده باشد و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است در حق جمیع خواه امام بوده باشد یا ماموم مگر قرائت در حق او مطلوب بوده باشد یا منفرد و هم چنین است حال در حق منفرد در نماز اخفاتی در جمیع اذکار و ادعیه مگر قنوت که مذکور شد پس راجح در حق منفرد این است که جهر نماید در نماز جهری در تکبیرة الاحرام و دعای توجه و تکبیر رکوع و ذکر رکوع و تکبیرات سجود و ذکر سجدتین و تشهد و تسلیم و غیر اینها و اخفات نماید در نماز اخفاتی در همه اینها چنانچه راجح در حق امام این است که جهر نماید در همه اینها خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی و اما متساوی الامرین پس ممکن است که گفته شود که آن مثل تکبیرات افتتاحیه است در حق منفرد مطلقا اگرچه نماز جهری بوده باشد بدانکه آنچه در این مقام این است که تنبیه بر چند امر شود

حتم

در بیان حقیقت جهر و اخفات

اول آنست که جهر افراد متعدده در ضمن او مندرج است بغالب اینها امتثال حاصل میشود اقل مراتب آن این است که فرض شود قرائت بنحوی بوده باشد که اگر شخصی با اعتدال قوه سامعه در جنب او بوده باشد جوهر صوت او را در هر حروف بشنود و اخفات نیز در ضمن افراد متعدده متحقق میشود ادنی مراتب آن این است که قرائت بنحوی بوده باشد که سماع نسبت بخود قاری در صورت اعتدال قوه سامعه متحقق شود نه غیر و مراتب فوق آن این است که سماع چنانچه نسبت بخود متحقق میشود نسبت بغیر نیز متحقق شود لکن نه جوهر صوت و این ذی مراتب مختلفه هست که گاه هست سماع نسبت بیک نفر متحقق میشود و گاه هست نسبت بدو نفر و هکذا قدر مشترک ما بین همه آنست که جوهر صوت در هیچ یک از اینها مسموع نمیشود بخلاف جهر که معتبر در جمیع افراد آن این است که جوهر صوت مسموع شود بخلاف اخفات پس نسبت ما بین مفهومین تباین کلی خواهد بود دوم آنست که اعتبار جهر در بعضی از صلوات و اخفات در بعضی دیگر از قرار یکه مذکور شد مشهور و معروف ما بین قدما و متاخرین از فقها است و خلاف در مسئله حکایت شده از ابن الجنید و سید جلیل سید مرتضی که فرموده اند رعایت جهر و اخفات بتفصیلی که مذکور شد از باب ندب و رجحان است نه حتم و الزام بنا بر این هرگاه اخفات نماید در موضع جهر یا بالعکس نماز او صحیح است لکن تارک استحباب خواهد بود و این قول ضعیف است اگرچه جماعتی از متاخرین مثل صاحب مدارک و غیره موافقت با ایشان فرموده اند پس اعتبار جهر و اخفات در آنچه مذکور شد از باب حتم و الزام است **سیم** در بیان اختصاص حکم است برجال بدانکه آنچه مذکور شد که واجب است جهر در قرائت در صلوات مذکوره مختص است برجال در حق نسا ثابت نیست یعنی لازم نیست بر زن که جهر نماید در قرائت در نماز صبح و غیره بلکه مخیر است ما بین جهر و اخفات مگر در صورتیکه معلوم او بوده که اجنبی صوت او را میشنود در این صورت اخفات در حق او متعین است ظاهر این است در عدم لزوم جهر در صلوات جهریه فرقی نبوده باشد ما بین آنکه زن امام بوده باشد یا غیر امام پس در صورتیکه هرگاه زن امامت زنان نماید لازم نیست جهر در قرائت بنحویکه سماع در حق ماموم متحقق شود آنچه مذکور شد در عدم

نفعتم

جهر در صلوات جهریه در حق زنان ثابت نیست

لزوم جهر نبوده بر زنان در صلوات جهریه واما اخفات بر زنان در صلوات اخفاتیه بلکه در مواضعی که مذکور شد که اخفات
در انجاها لازم است پس ظاهر این است که لازم بوده باشد بنابراین وتفرقه ما بین زن ومرد هست در خصوص جهر است
که بر مرد لازم رعایت ان نماید در قرائت در صلوات مذکوره و بر زن لازم نیست اما در لزوم رعایت اخفات در قرائت حمد
و بدلا و در مواضعیکه مذکور شد فرقی ما بین رجال و نسا نمیباشد بنابراین هرگاه زن جهر در قرائت نماید در نماز جهر مثلا
عمدا نماز او باطل خواهد بود اگر چه در بعضی کلمات بوده باشد مخفی نماند که انچه مذکور شد در جهر لازم بود واما جهر مستحب
بتفصیلی که مذکور شد مثل در بسمله و ادعیه و اذکار در صلوات جهریه پس ظاهر این است که زنان نیز چنین بوده باشد یعنی مخصوص
رجال نبوده باشد پس در حق نسا این استحباب ثابت نیست بلکه انتفای جهر در ایشان بطریق اولی خواهد بود چهارم در بیان
اختلاف فقها است در جهر ببسمله در صلوات اخفاتیه یعنی در مواضعی که اخفات در قرائت در ان مواضع متعین
بوده باشد بدانکه مختار چنانچه مذکور شد استحباب جهر است در بسم الله الرحمن الرحیم در صلوات اخفاتیه یعنی که مذکور
شد وابن احمد قائل در مسئله و مشهور ما بین فقها است قول ثانی استحباب جهر است در رکعتین اولیین و حرمت است
در رکعتین اخیرتین وابن قول ابن ادریس وقول سیم استحباب جهر است ببسمله در حق امام وعدم استحباب است در حق
غیر امام وابن قول را سید مرتضی وابن ادریس حکایت فرموده اند از بعضی اصحاب و مرحوم علامه فرموده اند مظنون این است
ان بعضی اصحاب ابن جنید بوده باشد مخفی نماند که حکم بعدم استحباب در حق غیر امام اگر چه مستلزم عدم جواز نیست لکن
دلیلکه مرحوم علامه بر این قول اقامه فرموده اند مقتضی عدم جواز است در حق منفرد چهارم وجوب جهر است در جمیع
صلوات وابن ظاهر میشود از مرحوم شیخ صدوق در اواخر خصال و مرحوم ابن براج در مهذب پنجم مثل چهارم است لکن
در خصوص رکعتین اولیین از نماز ظهر و عصر ولزوم اخفات است در رکعتین اخیرتین ظهرین مثل رکعتین اخیرتین
نماز عشا و رکعت ثالثه نماز مغرب این قول مرحوم ابی الصلاح است در کتاب کافی و مختار و حق در مسئله قول اول است
پس مستحب است جهر ببسمله در غیر نماز صبح و رکعتین اولیین عشائین مطلقا خواه رکعتین اولیین ظهرین بوده باشد
یا در رکعتین اخیرتین ان مثل رکعتین اخیرتین عشا و رکعت ثالثه مغرب هرگاه قرائت حمد را اختیار نماید خواه در حق
امام بوده باشد یا در حق منفرد واما در حق ماموم ظاهر این است که چنین نبوده باشد بلکه مستحب در حق او اخفات
است سیما در صورتیکه امام بشنود هرگاه جهر نماید پنجم در بیان معذوریت جاهل است در این مقام بدانکه هرگاه اخلال
بجهر و اخفات نماید باین معنی که جهر نماید در محل اخفات یا اخفات نماید در محل جهر عامدا خواهد بود یا جاهلا یا ناسیا
اگر عامدا بوده باشد نماز او باطل خواهد بود قطعا اگر چه اخلال باین در یک کلمه بوده باشد و اگر اخلال جاهلا بوده باشد
باینمعنی که نمیدانسته که رعایت جهر در قرائت در نماز صبح لازم بوده یا رعایت اخفات در قرائت نماز ظهر لازم بوده
در اول جهر در ثانی نمود یا انکه عالم بود لکن ساهیا و غفلة چنین نمود نماز صحیح است خواه جاهل عالم شود بعد
از دخول در رکوع یا قبل از دخول در رکوع لکن بعد از فراغ از قرائت یا در اثنای قرائت و هم چنین است ساهی خواه متذکر
شود بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع یا قبل از ان بعد از فراغ از قرائت یا قبل از ان مجملا در جمیع احوال نماز صحیح و
بی عیب است و ظاهر این است که چنین بوده باشد اگر چه عالم شود یا متذکر شود در اثنای ایه انچه را که قرائت نموده
محکوم بصحت است اکتفا بهمان میتواند نمود و اعاده ان ضرور نیست اگر چه بجا اوردن کیفیت معتبره در ان اتیان نموده باشد و در

مابقی

ما بقی بعد از علم یا تذکر بحقیقت حال لازم است که رعایت کیفیت معتبره در ان نماید واما هرگاه علم بحقیقت حال یا تذکر در اثنای کلمه
واحده بوده باشد ظاهر این است در اینصورت اعاده ان بعض کلمه که قرائت نموده با کیفیت معتبره در ان لازم بوده باشد
و همچنین است حال هرگاه علم یا تذکر در اثنای مثل کلمه واحده بوده باشد مثل اینکه ما بین جار و مجرور یا ما بین مضاف
و مضاف الیه در اینصورت اعاده جار یا مضاف با رعایت کیفیت معتبره در ان نماید بدانکه مناسب در اینمقام بیان
دو مطلب است اول انست هرگاه اخلال بجهر یا اخفات نمود ساهیا یا بجهره سهو بر او لازم است بجهت این سهو
یا نه این مسئله محل خلاف است لکن ظاهر این است که واجب نبوده باشد دوم انست هرگاه کسی عالم بوجوب جهر و اخفات
بوده باشد لکن اشتباه در محل ان نموده باشد مثل اینکه جهر نمود در نماز اخفاتی و اخفات نمود در جهری ظاهر
این است حکم این شخص حکم جاهل بوده باشد پس هرگاه عالم شد بحقیقت حال اگر چه بعد از فراغ از نماز بوده باشد
اعاده نماز لازم است بلکه در و نیست که چنین بوده باشد اگر چه عالم شود در اثنای نماز اگر چه قبل از دخول در رکوع
بوده باشد ششم انست انچه مذکور شد که لازم است رعایت جهر در قرائت در رکعتین اولیین نماز صبح و نماز عشا
این است که این حکم مختص بغیر ماموم مسبوق بوده باشد واما ماموم مسبوق مثل انکه ملحق بامام شد در رکعت ثانیه امام
در رکعت ثالثه امام که ثانیه ماموم بوده باشد قرائت بر ماموم لازم است لکن ظاهر این است که جهر در قرائت در این صورت
بر او واجب نبوده بلکه دور نیست که جهر جایز نبوده باشد لکن این در صورتی است که باقی بر وصف ایتمام بوده باشد
اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه بعد از فراغ از تسلیم امام بوده باشد یا عدول از ایتمام با نفراد نموده باشد معلوم است که
در اینحالت رعایت جهر لازم است مبحث دوازدهم در بیان موالات است بدانکه واجب است رعایت موالات در ایات فاتحة الکتاب
و ایات سوره و همچنین میان این دو سوره و معنی موالات در اینمقام این است که ایات را متوالی یکدیگر تلاوت نماید
یعنی در اثنای قرائت ایات هیچیک از فاتحه و سوره احداث چیزی که ماحی صدق قرائت حمد یا قرائت سوره بوده باشد ننماید
و همچنین ما بین حمد و سوره خواه شیء متخلل از قران بوده باشد یا دعا یا ذکر یا سکوت پس هرگاه احداث چنین چیزی نماید
اگر عمدا بوده باشد اثم و موجب بطلان قرائت است مثل سکوتیکه بجهت عذری بوده باشد مثل اینکه در اثنای قرائت سوره
ایه یا کلمه از ان سوره از خاطر او محو شده تامل نماید شاید متذکر ان بشود اتفاق افتاد و طول در این سکوت بهم رسید
بحدیکه ماحی صدق قرائت او گردید در این صورت اگر چه حکم تکلیفی که مستلزم ترتب اثم بوده باشد منتفی است لکن حکم وضعی
که عبارت از بطلان قرائت بوده باشد ثابت است چنانچه هرگاه در اتیان بهریک از ان دعا و ذکر سهوا بوده باشد
کلام میکرد در اینمقام هست این است که هرگاه هریک از امور مذکوره که بوده باشد متخلل شد بحدیکه موجب اخلال بموالات بمعنی که
مذکور شد شد اکتفا بان قرائت نمیتوان نمود نظر باخلال در شرط صحت ان که عبارت از موالات بوده باشد کلام میکرد در اینمقام هست
این است که ایا این موجب بطلان نماز میشود یا نه بلکه همان موجب بطلان قرائت است محل خلاف فقها اختلاف کرده اند در این
سه قول مختار در مسئله انست که این فعل خارج از حقیقت نماز که در اثنای قرائت متخلل شده یا ماحی صورت صلوة هست
یا نه اگر اول است موجب بطلان نماز است مطلقا خواه عمدا بوده باشد یا سهوا قول بوده باشد یا محض سکوت و اگر ثانی
است یعنی ماحی صورت صلوة نیست لکن ماحی صورت قرائت هست اگر عمدا بوده باشد ظاهر این است که استیناف نماز لازم
بوده باشد و اگر سهوا بوده باشد دور نیست که نماز صحیح بوده باشد اکتفا بهمان استیناف قرائت نماید مبحث سیزدهم در بیان عدول از سوره بسوره دیگر است

ظاهر اینست در اینصورت اعاده
بعض کلمه که قرائت نموده با کیفیت
معتبره در ان لازم بوده باشد و هم
چنین است حال هرگاه علم یا تذکر
در اثنای کلمه واحده بوده باشد

سوره که شروع نموده در نماز فریضه یا سوره جحد و توحید است یعنی سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد یا غیر
این دو سوره است و در صورتیکه یکی از این دو سوره بوده باشد یا در شب جمعه است یا در روز جمعه یا در غیر
آن و بر جمیع تقادیر یا قبل از تجاوز از نصف سوره است یا بعد از آن و در جمیع تقادیر سوره که شروع نموده
قبل از شروع آن سوره یا منوی او بوده است یا نه پس مسئله منقسم میشود باقسام مذکوره مقدم میداریم بیان حکم
اقسام را در صورتیکه سوره منوی مکلف بوده باشد حین شروع در آن بعد از آن بیان میکنیم حکم مسئله را در
صورتیکه سوره منوی نبوده باشد انشاء الله تعالی پس میگوئیم در این صورت مسئله منقسم بچند صورت میشود اول بیان حکم
عدول است از سوره منویه بسوره دیگر بعد از تجاوز از نصف لکن در غیر روز جمعه در این صورت بی اشکال
عدول جایز نیست اگرچه سوره سوره غیر جحد و توحید بوده باشد و سوره که خواهد عدول نماید بسوره مختصر
در آن نماز بوده باشد در عدم جواز عدول در این فرض مذکور در جمیع احتمالات مذکوره تاملی نیست پس لازم است
نماز را بهمان سوره که شروع نموده باتمام رساند چنانچه عدول بسوره دیگر جایز نیست همچنین است عدول از فرض
بنفل نیز جایز نیست دوم مثل این است لکن در روز جمعه عدم جواز عدول در اینصورت بی محل تاملی نیست کلامیکه
در این مقام هست این است که آیا جایز است در این وقت عدول نماید از نماز فریضه بنافله و اتمام نماز نماید بنیت
نماز نافله بعد از آن اتیان نماز فریضه نماید بسوره جمعه و منافقین یا خیر این محل خلاف مابین فقها است ظاهر این است
که این عدول جایز بلکه مستحب بوده باشد بجهت درک فضیلت نماز با سوره جمعه و منافقین لکن در صورت نسیان
باین معنی شروع نمود در آن نماز بسوره قل هو الله احد با غفلت و ذهول از اینکه روز روز جمعه است یا از استحباب
سوره در نماز جمعه مثلا بنا بر این هرگاه با تذکر باینکه روز جمعه است و سوره جمعه و منافقین در آن مستحب است شروع
نمود بسوره قل هو الله احد در چنین صورت بعد از تجاوز از نصف نیز عدول از سوره بسوره دیگر و نیز عدول از فرض بنفل
هیچیک جایز نیست مخفی نماند که حکم مذکور که عبارت از جواز عدول از فرض بنفل بوده باشد مختص بنماز روز جمعه است
در نماز جمعه ثابت نیست و همچنین در نماز صبح نیز ثابت نیست کلامیکه هست این است که آیا مختص است بظهر روز
جمعه یا ثابت است در نماز جمعه و عصر روز جمعه نیز ظاهر میشود از مرحوم علامه در تذکره و ظاهر این است که در
نماز عصر ثابت نبوده باشد بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز محل اشکال است پس مختص بنماز ظهر روز جمعه خواهد بود بلی چیزیکه
هست این است که آیا حکم مزبور مختص است برکعت اولی از ظهر یا در رکعت ثانیه نیز ثابت است خالی از اشکال نیست
اگرچه ثبوت در رکعتین اقرب بصواب است صورت ثالثه در حکم عدول است از سوره جحد و توحید قبل از تجاوز
از نصف میگوئیم این یا در غیر روز جمعه است یا در روز جمعه اگر اولست بی اشکال عدول جایز نیست اگرچه عدول
بسوره جمعه و منافقین بوده باشد و قول بجواز عدول با کراهت چنانچه مرحوم محقق قائل شده بسیار ضعیف است
و اگر ثانی است یعنی در روز جمعه شروع نمود بقرائت سوره توحید یا جحد در نماز و قبل از تجاوز از نصف سوره
میخواهد عدول نماید از هر یک از این سورتین که بوده باشد بسوره دیگر در اینصورت میگوئیم سوره معدول الیها
یعنی سوره که میخواهد عدول نماید بسوی آن یا غیر جمعه و منافقین است یا خود جمعه و منافقین اگر غیر سوره
جمعه و منافقین بوده باشد شکی در عدم جواز عدول بآن نیست و اما اگر سوره جمعه و منافقین بوده باشد

پس عدول جایز است لکن خلافیست مابین فقها که آیا این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره جحد یا توحید بوده باشد
بیکی از دو سوره مختص است بصورت نسیان باین معنی که شروع نمود بیکی از دو سوره با غفلت از اینکه این روز جمعه است
یا با غفلت از استحباب قرائت سوره جمعه مثلا در این زمان یا عام است شامل صورت نسیان و صورت تعمد و تذکر هر دو میباشد
مختار مابین قولین قول ثانی است پس اگرچه با تذکر باینکه روز روز جمعه است و قرائت سوره جمعه در این نماز راجح است
شروع نمود بقرائت سوره توحید مثلا میتواند رجوع نمود بسوره جمعه مادامی که از نصف تجاوز نکرده باشد مناسب
اینمقام تنبیه بر چند امر است اول آنست که این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره جحد یا توحید بوده باشد بسوره
جمعه یا منافقین آیا مختص است بنماز جمعه و ظهر روز جمعه یا ثابت است در نماز عصر روز جمعه یا کلمات فقها در این
مختلف است لکن مختار در مسئله ثبوت حکم است یعنی از اطلاق اخبار در نماز جمعه بوده باشد یا ظهر جمعه یا عصر آن بلکه
ثبوت آنست در نماز صبح روز جمعه باز پس در هر یک از صلوات مذکوره که بوده باشد ظاهر این است عدول از هر یک
از سوره جحد و توحید در صورت عدم تجاوز از نصف بسوره جمعه و منافقین میتواند نمود دوم آنست چنانچه در
صلوات مذکوره که بوده باشد عدول جایز است از سوره جحد و توحید بسوره جمعه مثلا همچنین عدول جایز است
از غیر سوره جحد و توحید در صلوات مذکوره بسوی جمعه یا منافقین بلکه حکم در اینمقام ثابت است بطریق اولی اجمالا
احتمالات در اینمقام چهار است اول عدول از سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین در روز جمعه در صلوات مذکوره
دوم عدول از غیر سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین سیم عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره جحد
توحید چهارم عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره غیر جحد و توحید عدول در دو قسم اول اگرچه ثابت است لکن
در دو قسم آخر ثابت نیست بلکه قطعی الانتفا است سیم عدول از توحید و جحد ثابت است بسوره جمعه و منافقین
در صلوات مذکوره آیا عدول از هر یک از سورتین است بهر یک از سورتین یا از بعضی است ببعض توضیح مقام مقتضی
این است که گفته شود احتمالات در اینمقام چهار است بلکه پنج است اول عدول از هر یک از سورتین است بهر یک
از سورتین مثل عدول از توحید بسوره جمعه و همچنین عدول از توحید بسوره منافقین و همچنین عدول از
جحد بسوره جمعه و عدول از جحد بسوره منافقین دوم عدول از توحید بسوره جمعه و عدول از جحد بسوره منافقین
سیم عکس آن چهارم عدول از توحید بسوره جمعه و منافقین و عدول از جحد بیکی از این دو سوره پنجم عکس آن لکن
اینها ذکر احتمالات در مسئله است مختار قسم اول است پس هرگاه شروع نمود بسوره قل هو الله احد جایز است
عدول نماید از آن بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین و همچنین هرگاه شروع نمود بسوره
قل یا ایها الکافرون جایز است عدول نماید بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین لکن بر
وجه اطلاق بلکه باین نحو عدول نماید در رکعت اولی از توحید یا جحد بسوره جمعه و در رکعت ثانیه از هر یک از
سورتین که بوده باشد عدول نماید بسوره منافقین پس عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره
منافقین در رکعت اولی جایز نیست چنانچه در رکعت ثانیه عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره جمعه
جایز نیست صورت ثالثه در حکم عدول از غیر سوره جحد و توحید است از سایر سور قرآنیه قبل از تجاوز از نصف
میگوئیم این یا در غیر روز جمعه است یا در غیر روز جمعه اشکالی در جواز عدول در هر دو حالت نیست خصوصا در روز

جمعه بسوره جمعه وضا فقین بلی کلامیکه درانیمقام هست این است که گفته شود عدول از سوره بسوره دیگر که جایز هست
یا د رصورتی استکه عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد یا ثابت است مطلقا اگرچه از موظف بغیر موظف بوده باشد
تنقیح درانیمقام مقتضی این است که گفته شود درینجا چهار احتمالست اول عدول از موظف بموظف دوم عدولست
از غیر موظف بغیر موظف سیم عدولست از غیر موظف بموظف چهارم عکس اینست تحقیق مقام مقتضی تکلم است در هر
یك از این اقسام پس میگوئیم اما عدول از موظف بموظف مثل اینکه فرض میکنیم دو سوره در دو رکعت از رکعات نماز موظف
بوده باشد مثل سوره توحید و سوره جمعه در رکعت اولی از نماز صبح روز جمعه نظر باینکه مستحب است قرائت هر یك از دو سوره
که بوده باشد دراین پس هرگاه مکلف شروع نمود بسوره توحید و عدول نمود از آن بسوره جمعه یا شروع نمود بسوره
جمعه بعد از آن عدول نمود از آن بسوره توحید پس در هر یك از شقین که بوده باشد عدولست از موظف بموظف اما
عدول از غیر موظف بغیر موظف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بقرائت سوره کوثر و میخواهد عدول نماید بسوره
نصر و هکذا و اما عدول از موظف بغیر موظف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بسوره جمعه بعد میخواهد عدول
نماید بسوره کوثر و اما عکس این که عبارت از عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد پس معلوم است بعد از آنکه این
مذکور شد میگوئیم ظاهر این است که عدول در جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد نظر بعموم صحیح حلبی که فرموده من
افتتح سورة ثم بدا له ان یرجع فی سورة اخری فلا بأس لکن ظاهر این است در صورتیکه عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد
بعلاوه جواز عدول در آن مقام مستحب بوده باشد پس چنانچه این شخص در اینمقام مثاب و ماجور میشود بجهت قرائت
سوره موظفه همچنین مثاب و ماجور خواهد بود بجهت نفس عدول در چنین صورت بخلاف آنکه هرگاه عدول از
موظف بغیر موظف یا از غیر موظف بغیر موظف بوده باشد در اینصورت عدول محض جواز رخصت خواهد بود در استحباب
و فضیلتی نخواهد داشت بلکه بعضی از مرجوح است بلی شاید باسباب خارجه راجح شود لکن کلام فی نفسه است و اما
عدول از موظف بموظف بوده باشد پس در اینمقام حکم بجهان (?) بعنوان اطلاق ممکن نیست گاه هست موظفین متساویند
در فضیلت و گاه هست مختلفند و در صورت اختلاف گاه هست عدول الیه راجح است از معدول منه و گاه هست بعکس
این است تحقیق (?) مذکور شد از اول تا در اینمقام در صورتی بود که سوره معدول منها منوی مکلف بوده در وقت
شروع در قرائت آن و اما هرگاه فرض شود که سوره در وقت شروع منوی مکلف نبود بلکه غفلة و ذهولا شروع
نموده ظاهر این است که در این وقت آن سوره از محل کلام خارج باشد بلکه عدول از آن سوره لازم است اگرچه
متذکر شود بعد از فراغ آن سوره لکن قبل از دخول در رکوع تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود مکلف قبل از
شروع در سوره یا سوره معینه منوی او بوده یا نه در صورت اول سوره که شروع نموده یا عین همان سوره منویه
است یا غیر آن است قسم اول همان بود که مذکور شد مفصلا با این نحو که بعد از تجاوز از نصف عدول از آن سوره بسوره
دیگر مطلقا جایز نیست و اگر قبل از آن بوده باشد گاه هست عدول جایز و گاه هست جایز نیست و در صورت جواز گاه هست
راجح است و گاه هست راجح نیست و اما قسم ثانی یعنی سوره مقروه مغایر با سوره منویه او بوده باشد در اینصورت اگر
متذکر شد بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع نماز صحیح لکن نه بجهة آنکه اعتنا (?) باین سوره مقروه بوده باشد
بلکه بجهة آنکه محل تلافی سوره منقضی شده مثل کسیکه اخلال بسوره نموده سهوا و متذکر باین شد بعد از دخول در رکوع

در حکم عدول از موظفه بغیر موظفه و عکس آن

در بیان مواضعیکه عدول در آنها واجب است

با بعضی که اجزاء قراءت [illegible] چنین صورت نمیتواند نمود ع

واما هرگاه

و اما هرگاه متذکر بحقیقت حال شد قبل از دخول در رکوع خواه بعد از فراغ از قرائت سوره بوده باشد یا در اثنای آن
ظاهر این است که اعتماد باین قرائت نمیتواند نمود پس لازم است که عود نموده قرائت همان سوره مقروه نماید بعد از قصد آن
یا قرائت همان سوره منویه سابقه نماید یا سوره مغایره با هر دو سوره مجملا در این صورت این شخص مخیر خواهد بود ما بین
سه چیز اول اینستکه عود نموده قرائت همان سوره مقروه نماید بعد از قصد آن دوم اینستکه قرائت همان سوره منویه
نماید ثالث اینست که قصد سوره نماید که مغایر با هر دو سوره بوده باشد لکن گاه هست قرائت همان سوره منویه راجح بلکه
متعین است چنانچه بیان خواهد شد کلامیکه در اینمقام هست در اعاده بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه اعاده بسمله
در مسئله سابقه که عبارت از عدول از سوره بسوره دیگر بوده باشد یعنی اعاده بسم الله در حین اراده سوره معدول
الیها لازم و متعین است بلکه محل تامل نیست و اما در این مسئله یعنی در صورتیکه سوره مقروه مغایر با سوره منویه
بوده باشد پس گاه هست اعاده آن لازم است و گاه هست لازم نیست توضیح حال مقتضی اینستکه گفته شود چونکه مذکور
شد این شخص اکتفا بآن سوره مقروه نمی تواند نمود پس لا محاله تلافی و تدارك آن لازم است و مذکور شد که امتثال
در حق این شخص بیکی از سه وجه ممکن است و تفصیل آن مذکور شد پس هرگاه عود نمود و خواهد قرائت همان سوره
مقروه نماید اعاده بسم الله لازم است و همچنین هرگاه خواهد قرائت سوره نماید که مغایر با سوره مقروه و سوره
منویه هر دو بوده باشد و اما هرگاه خواهد قرائت همان سوره که منوی او بوده نموده باشد در این صورت ممکن است
تفصیل داده شود ما بین طول سوره مقروه و ما بین قصر آن پس اگر سوره مقروه از قصار سور بوده باشد مثل
سوره کوثر و نصر و نحو اینها ظاهر این است که اعاده بسمله لازم نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد بقصد جزئیت
سوره نظر باینکه مفروض این است که منوی او آن سوره بوده و همچنین فرض این است عدول از آن نیت ننموده
بوده است پس فی الحقیقه بسمله که گفته است بقصد همان سوره بوده است و غفلة بعد از بسمله سوره دیگر را قرائت
نموده است پس داعی بر بسمله گفتن در آن وقت همان نیت سابق او بوده پس اعاده بسمله بقصد جزئیت موجب زیادتی
در اجزای قرائت خواهد بود و این جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز میشود و اما هرگاه سوره از سور طویله بوده
باشد در اینصورت اگرچه امر در بسمله باز بهمان نحو استکه مذکور شد لکن نظر بعدم رعایت موالات ما بین آیات سوره
و تخلل چنین سوره موجب اخلال بآن است پس لا محاله اعاده بسم الله لازم خواهد بود و اما هرگاه سوره مقروه
بنحوی بوده باشد که تخلل آن موجب شده باخلال بموالات بوده باشد در دو دلیست حکم در این صورت حکم عدم اخلال
بموالات بوده باشد پس اعاده بسمله لازم نخواهد بود مجملا با تخلل آن سوره مقروه یا مشخص است اخلال بموالات
یا مشخص است عدم آن یا مشتبه الحال است در صورت اول اعاده بسمله لازم است و در دو صورت اخری لازم نیست و اما
هرگاه سوره معینه منوی مکلف نبوده در اینصورت یا در حین شروع در نماز سوره مطلقه منظور نظر او بوده یا نه قسم
ثانی بسیار مستبعد بلکه ممکن نیست نظر باینکه هرگاه کسی عالم بوده باشد بوجوب سوره در نماز مقصود او اتیان نماز بوده
باشد نیت نماز در این صورت منفك نمیشود از قصد سوره هرگاه معین بوده باشد آن سوره بوصف تعیین و هرگاه مطلق بوده
باشد بعنوان اطلاق مثل فاتحة الکتاب نظر باینکه بخصوصها واجب در نماز است نیت نماز در ضمن عالم بحقیقت حال ممکن الانفکاك
از نیت فاتحة الکتاب نیست لهذا بسم الله در اینجا نمیشود مگر بجهة فاتحة الکتاب اما سوره واجبه بعد از فاتحة الکتاب نظر باینکه

سوره معینه واجب نیست بلکه واجب سوره مطلقه است یعنی یک سوره لا علی التعیین لهذا فقهاء در حین شروع در نماز
بدو طریق میشود یکی اینست که منوی مکلف سوره معینه است مثل سوره قدر در رکعت اولی و سوره توحید در رکعت ثانیه این
قسم حکم آن مفصلا بیان شد قسم دیگر اینست که منوی سوره مطلقه است نظر باینکه واجب نیست مگر یک
سوره غیر معینه تشکیکی در صحت نیت در هر دو قسم نیست کلامیکه درین مقام هست این است که آیا چنانچه در قسم اول
که در سید بمحل قرائت سوره لازم نبود اول ملتفت این شود که بسم الله میگوئیم بجهة آن سوره منویه بعد از آن شروع
در بسمله نماید آیا در قسم ثانی نیز چنین است پس بهمان قصد سوره مطلقه بسم الله میگوید بعد از آن هر سوره که
خواهد شروع نماید پس قبل از بسمله تعیین سوره واجب نخواهد بود یا بین خواهد تعیین نماید که من قرائت سوره
قدر مثلا مینمایم بعد از آن بسم الله بگوید به همین قصد پس بسم الله بجهة سوره معینه واجب خواهد بود بعبارة اخری
مثل اولی پس تعیین سوره قبل از بسمله واجب نخواهد بود یا خیر چنین نیست بلکه لازم است قبل از بسمله تعیین
سوره نماید بعد از آن تعیین شروع در بسمله نماید مختار نزد حقیر ثانی است پس تعیین سوره قبل از بسمله لازم است
اگر چه اشکال درین میتوان نمود لکن در اینکه تعیین سوره قبل از بسمله اوفق باحتیاط و اقرب بسبیل نجات است محل
تشکیک نیست بلی گاه هست عادة مکلف مطرد شده است بقرائت سوره معینه در نماز در حین [illegible] همان عادت
معین همان سوره است دیگر محتاج بتعیین دیگر نیست مگر در صورتیکه خواهد بجا [illegible] معتاد معمول داشته
باشد در اینصورت البته محتاج بتعیین است و هر گاه بغیر تعیین شروع در سوره دیگر نماید حکم این همان است
که در قسم اول مذکور شد یعنی در صورتیکه قبل از شروع در سوره منوی مکلف سوره معینه بوده غفلة شروع
در سوره دیگر نمود حکم آن مفصلا بیان شد مبحث چهارم در بیان امور مستحبه است بدانکه مستحب درین مقام چند
چیز است اول استعاذه است یعنی مستحب است در رکعت اول از هر نمازی خواه واجب بوده باشد یا
مستحب قبل از شروع بفاتحة الکتاب استعاذه یعنی گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله
السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و قول بوجوب استعاذه چنانچه مرحوم شیخ شهید در ذکری و در دروس و مرحوم
شیخ بهائی از شیخ ابی علی نجل شیخنا الطوسی حکایت نموده ضعیف و شاذ است و دور نیست مراد آن مرحوم مبالغه
در استحباب بوده باشد مؤید این است والد بزرگوار آن مرحوم در خلاف دعوی اجماع بر استحباب نموده
است و این بسیار بعید است که والد دعوای اجماع بر استحباب نماید و ولد قائل بوجوب شود بلکه انصاف این است
دعوی اجماع محقق بر عدم وجوب ممکن است و مستحب رعایت اخفات است در استعاذه اگر چه در نماز جهری
بوده باشد حتی در حق امام چنانچه سابق باین اشاره بان شد دوم از مستحبات مذکوره جهر ببسم الله الرحمن الرحیم
است در صلوات اخفاتیه یعنی در مواضعی که اخفات در قرائت در آن معین است اگر چه در رکعت ثالثه نماز
مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشا بوده باشد لکن ظاهر این است این در حق امام و منفرد باشد پس در حق
ماموم ثابت نیست چنانچه سابق بیان شد مخفی نماند حکم باستحباب جهر در بسمله ثابت است اگر چه در صلوات
مندوبه بلکه در صلوات مندوبه نهاریه بوده باشد سیم انضمام قرائت سوره است بقرائت فاتحة الکتاب در
صلوات مندوبه بدانکه نمازهای مستحبه بعضی موظفه است بکیفیت مخصوصه معتبره در آن کیفیت مخصوصه نسبت

چنانچه

چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پس این قسم از نافله محل کلام درین مقام نخواهد بود بلکه محل کلام درین
و غیر آنها هم نوافل رواتب یعنی نوافل یومیه است که قدر معتبر در آنها همان قرائت فاتحة الکتاب است در هر رکعت و قرائت
سوره در هر رکعت اگر چه لازم نیست لکن مستحب است بلکه مستحب در هر رکعت از آن قرائت زیاده از سوره
واحده است لکن در نوافل لیلیه و نهاریه نیز مستحب قرائت سور قصار است در نافله نهار و وتر و نافله مغرب
و قرائت سور طویله است در نافله لیلیه و کیفیت ترطیب در رکعتین اولیین از نماز شب و نماز وتیره در مباحث
اوقات بیان شد و هم چنین مستحب است رعایت اخفات در نافله نهاریه مگر در بسمله و رعایت جهر در نافله
لیلیه چنانچه سابق اشاره شد چهارم در بیان استحباب قرائت بعض سور قرآنیه است در بعضی از صلوات یومیه
و بعضی دیگر در بعضی دیگر میگوئیم در سابق بیان شد قرائت هر سوره از سور قرآنیه که بوده باشد بعد از قرائت
فاتحة الکتاب مجزی است مگر آنچه در سابق استثنا شد کلام درین مقام در بیان استحباب و رجحان قرائت بعضی
سور است در بعضی از صلوات بدانکه در حدیث مروی در اواخر اصول کافی تقسیم سور قرآنیه شده است
بچهار قسم اول سور طوال بطاء مکسوره که فصار جمع طویله ثانی سور مئین بمیم و همزه مکسوره بین جمع مائه
مثل سنین جمع سنه و سور مثانی و سور مفصل جماعتی از علماء در تفصیل این اقسام چنین فرموده اند که
سور طوال هفت سوره است از سوره بقره تا سوره یونس بنا بر اینکه سوره انفال و توبه را یک سوره حساب
نموده اند این سور را صد آیه است یا زیاده از صد است تقلیلا یا کمتر از صد است تقلیلا باین سبب تسمیه شده
بمئین قال شیخنا الطبرسی و هی کل سورة تکون نحواً من مائة آیة او فویق ذلک او دوینه و فرموده اند سور
مثانی از سوره یونس است تا سوره بنی اسرائیل و از سوره فرقان است تا سوره محمد و مراد از سور مفصل
از سوره محمد است تا آخر قرآن و صاحب قاموس سه قول در تفسیر مفصل ذکر نموده اول از سوره قتال است تا آخر
قرآن و مراد از سوره قتال سوره محمد است صلی الله علیه و آله دوم از سوره حجرات است تا آخر قرآن و حدد
این قول را تصحیح نموده سیم از سوره جاثیه است تا آخر چهارم از سوره صافات است تا آخر پنجم از سوره صف
است تا آخر ششم از سوره تبارک است تا آخر هفتم از سوره قاف است تا آخر هشتم از سوره انا فتحنا است
تا آخر نهم از سوره سبح اسم است تا آخر دهم از سوره والضحی است تا آخر ظاهر این است این اختلاف
در اقوال میان علمای عامه بوده باشد علی ای حال مختار ما بین این اقوال قول اول است بعد از آنکه این مطلب
مشخص شد میگوئیم جماعت از متاخرین علمای ما سور مفصل را تقسیم فرموده اند بسه قسم مطولات فرموده اند
از اول سوره محمد است تا سوره عم و متوسطات را از سوره عم است تا سوره والضحی و قصار را از
سوره والضحی تا آخر و این تقسیم اگر چه محل مناقشه است بجهة آنکه از جمله سور مطوله بنا بر این سوره جمعه
و سوره قیمه خواهد بود و این دو سوره اگر اقصر از سوره عم نباشند اطول نخواهند بود بلکه اقصرند
از آن و همچنین سوره طارق و سوره اعلی و سوره شمس از سور متوسطه خواهد بود و اینها اقصر
از سوره بینه است که از جمله قصار است لکن امر در امثال این امور سهل است مجملا فرموده اند مستحب است
قرائت سور مطوله در نماز صبح و قرائت سور متوسطه در نماز عشا و قرائت سور قصار در نماز ظهر و عصر و مغرب

وسور مئین نیز هفت سوره است
اول سوره بنی اسرائیل و آخر سوره
مؤمنین و فرموده اند

و تا حال العدبيتى که مشتمل باين توظيف بوده باشد نديده ايم بلکه انچه مدلول عليه بحديث صحيح مروى در تهذيب است خلاف
انست و ان حديثى است که محمد بن مسلم اخبار نموده که بخدمت کاشف اسرار و دقايق جناب امام جعفر صادق عليه السلام
عرض کردم که در نماز قرائت موظفى هست در جواب فرمودند بغير از نماز جمعه که در ان قرائت بايد بشود بسوره جمعه و سوره
منافقين بعد از ان محمد بن مسلم ميگويد عرض کردم کدام يك از سوره ها بايد قرائت شود در نمازها در جواب فرمودند
اما نماز ظهر و نماز عشا پس قرائت بايد بشود در انها بسوره سبح اسم ربك الاعلى و سوره والشمس و نحو اينها و اما
نماز صبح پس قرائت بايد بشود در ان بسوره عم و هل اتيك حديث الغاشية و لا اقسم بيوم القيمة و هل اتى على الانسان
چون از اين ظاهر ميشود اشتراك ما بين نماز ظهر و عشا و از اين راه است که مرحوم شيخ شهيد قدس الله تعالى
روضه السعيد حکم فرموده اند در کتب خود باشتراك ما بين نماز ظهر و نماز عشا و باشتراك ما بين نماز مغرب
و نماز عصر و هم چنين مقتضاى انچه فرموده جماعتى از متاخرين علما انست که سوره عم از وظايف نماز عشا است
و مقتضاى حديث مذکور انست که از وظايف نماز صبح است و هم چنين مقتضاى فرموده ايشان اين است
که سوره بينه از وظايف نماز ظهر و عصر و مغرب بوده باشد و ممکن است که گفته شود مقتضاى صحيح اينست که
سوره شريفه از وظايف نماز ظهر و عشا بوده باشد متحمل است عمل بمقتضاى حديث صحيح اولى است بلکه از انچه
مذکور شد ظاهر شد و قول در مسئله اول اين بود که مطولات مفصل از وظايف نماز صبح است و متوسطات ان
از وظايف نماز عشا و قصار ان از وظايف نماز ظهر و مغرب و ثانى مثل اين است مگر اينکه نماز ظهر مثل عشا
است در اينکه وظيفه هر دو از متوسطات مفصل است چنانچه قصار مفصل از وظيفه نماز عصر و مغرب است
قائلين بقول اول متفرق بودند بعضى تقسيم سور مفصله نموده اند باقسام ثلثه مذکوره با تحديد اقسام
بنحوى که مذکور شد و فرقه ديگر اگر چه باقسام ثلثه تقسيم کرده اند و لکن تحديد باقسام ننموده اند و اينها که تحديد اقسام
ثلثه نکرده اند بعضى متوسطات را وظيفه عشا و ظهر هر دو دانسته اند و قصار را وظيفه نماز عصر و مغرب مثل
شيخ شهيد و بعضى متوسطات را از وظيفه نماز عشاى فقط دانسته اند و قصار را از وظيفه ظهر و مغرب مثل علامه
در تذکره و منتهى و تحرير و قواعد و کلام شيخ شهيد اوفق است بحديث صحيح چنانچه دانسته شد و قول ثالث
در مسئله انست که افضل در جميع ازمنه در دو رکعت اولى قرائت حمد و سوره مبارکه قدر است و در رکعت
ثانيه قرائت حمد و سوره مبارکه توحيد است مگر در نماز عشاى شب جمعه و نماز روز جمعه و نماز روز
صبح پنجشنبه که وظيفه اينها مذکور خواهد شد و اين قول مرحوم شيخ صدوق است بدانکه مناسب در اين مقام تنبيه
بر چهار مطلب است اول انست که ميگوييم مقتضاى انچه مذکور شد از حديث صحيح و حکايت جمله از کلمات
اصحاب انست که در نماز صبح هر روزى از روزهاى هفته که بوده باشد هرگاه کسى بخواند سوره مبارکه حمد و قرائت
هر سوره از مطولات مفصل را بيان نمو نظر کرده خواهد بود مگر سوره والنجم که مستثنى است و اين چنين
است که مذکور شد لکن مذهب جمهور بعضى از اين سورها نسبت بنماز صبح بعضى ايام هست مثل سوره هل اتى نسبت بنماز
صبح روز پنجشنبه و روز دوشنبه از اين راه است که علما متعرض اين شده اند نه اينکه هرگاه کسى در اين دو روز قرائت
سوره ديگر از ان سورها نمايد ادائى موظف نخواهد بود بلکه داعى بر تخصيص بر ذکر همان مذهب است بيان اين است

که شيخ صدوق

که شيخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از معدن المكارم والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر عليه السلام روايت نموده که ان
حضرت فرموده اند هر کس که بخواند در هر صبح روز پنجشنبه سوره هل اتى على الانسان را وهاب على الاطلاق جل
شانه تزويج او خواهد داد در بهشت هشتصد حور باکره و چهار هزار حور ثيبه و محشور خواهد فرمود او را در
اخرت با فخر کاينات صلوات الله و سلامه عليه اگر چه تصريح در اين حديث نيست باينکه قرائت بايد در نماز
فريضه بوده باشد لكن اين فرد قطعى الاراده است بعلاوه فهم اصحاب خصوص اينکه ملاحظه بعضى اخبار ديگر و اما روز
دوشنبه پس راوى روايت نموده از جناب حضرت امام على نقى صلوات الله و سلامه عليه که من در روز دوشنبه حرکت
از بزرگوار مشرف شدم فرمودند بروز نو را ديده ام حصر عرض کردم چون که روز دوشنبه بود خوش نداشتم که بيرون
امده باشم حضرت فرمودند کسيکه خواهد حفظ و نگاه داشتن ما جل شانه او را محافظت فرمايد از شر روز دوشنبه پس
بخواند در رکعت اولى نماز صبح هل اتى على الانسان را و رجاء بن ابى الضحاك که در خدمت با سعادت مرجع
قاطبه اهل تقوى و هدى جناب حضرت امام رضا عليه الاف التحية والثناء مشرف بوده در طريق خراسان روايت
کرده که ان سرور کامل انام در دو رکعت اولى از نماز صبح اين دو روز تلاوت ميفرمودند حمد و سوره هل اتى على الانسان
را و در رکعت ثانيه تلاوت ميفرمودند حمد و سوره هل اتيك حديث الغاشية را از اين راه است که مرحوم
شيخ صدوق و شيخ شهيد و غير هما حکم باستحباب قرائت اين دو سوره مبارکه فرموده اند در نماز صبح اين دو روز
دوم در بيان اختلاف فقها است در وظيفه نمازهاى شب و روز جمعه بدانکه اختلاف کرده اند فقها در سوره
موظفه در نماز مغرب و نماز عشاى شب جمعه بر چهار قول اول قول باستحباب قرائت سوره جمعه است در رکعت
اولى از هر دو نماز و استحباب قرائت سوره اعلى در رکعت ثانيه هر دو نماز و اين قول سيد مرتضى است در
انتصار و شيخ طوسى است در مبسوط و نهايه و ابن ادريس است در سرائر و محقق و مرحوم علامه است رحمهم
الله تعالى قدس الله بلکه مرحوم سيد مرتضى در اين دعوى اجماع اما ميفرمايد دوم قول شيخ طوسى است در کتاب
مصباح و اقتصاد و اين متحد است با قول اول در نماز عشا و هم چنين در نماز مغرب در رکعت اولى لکن مغاير است
او در رکعت ثانيه که فرموده مستحب است در ان قرائت توحيد سيم قول باستحباب سوره انا انزلناه است در رکعت
اولى از مغرب و توحيد است در رکعت ثانيه و در نماز عشا مثل دو قول است پس قول سيم متحد است با قولين
در نماز عشا لکن مغاير است با هر دو در نماز مغرب چنانچه ظاهر ميشود بملاحظه هر سه قول چهارم
قولى است حکايت شده از ابن ابى عقيل که مستحب است قرائت سوره جمعه و المنافقين در عتمه شب جمعه
فالمراد اخبار لفظ عتمه استعمال شده است در نماز عشا اگر در کلام ابن ابى عقيل مراد همين معنى است
پس حکم نماز مغرب از کلام او مستفاد نشده و اگر مراد از نماز مغرب و نماز عشا است پس مقتضاى ان حکم
باستحباب سوره جمعه و منافقين است در هر دو نماز و مثل همين است قول جعفى است که قرائت منافقين
در نماز مغرب که مستند مجتهد را نديده ايم انچه مذکور شد در بيان توظيف در نماز مغرب و نماز عشاى شب
جمعه بود و اما نماز صبح روز جمعه پس ظاهر از اکثر فقها انست که مستحب را ان در رکعت اولى سوره جمعه است
و در رکعت ثانيه سوره توحيد و ظاهر از شيخ صدوق در فقيه و سيد مرتضى در انتصار استحباب سوره

جمعه است در رکعت اولی و استحباب منافقین است در رکعت ثانیه بلکه مرحوم سید این دعوی اجماع امامیه
فرموده و مشخص است کلام در استحباب جمعه در رکعت اولی نیست بلکه محل کلام استحباب منافقین است در رکعت
ثانیه نهایتا در ثبوت استحباب است نظر به دلالت جمله از نصوص معتبره چنانچه جمله از نصوص معتبره دیگر دال بر استحباب
سوره توحید است در آن بنا بر این پس استحباب در رکعت ثانیه نماز صبح تخییری خواهد بود یعنی مکلف مخیر است
ما بین قرائت هر یک از سورتین که بوده باشد با تیان هر یک از آنها بوظیفه عمل خواهد بود چنانچه این ظاهر میشود
از مرحوم علامه در تذکره بنا بر این عدول از جحد یا توحید در رکعت ثانیه از صبح بسوره منافقین
بی اشکال خواهد بود چنانچه در صحت عدول مذکور شد و اما توظیف در ظهر و عصر روز جمعه در رکعت بسوره جمعه در
اولی و بسوره منافقین در رکعت ثانیه در هر یک از صلوتین پس بی اشکال است و همچنین در نماز جمعه
بلکه ظاهر از مرحوم شیخ صدوق در فقیه وجوب قرائت سورتین است در نماز ظهر روز جمعه بجهت ظاهر اجماع
که مراد از ظهر اعم از نماز جمعه و ظهر است و مرحوم ابی الصلاح نیز با ایشان موافقت فرموده و در وجوب قرائت
سورتین در ظهر روز جمعه و نماز جمعه بلکه عبارت آن مرحوم در وجوب سورتین در نماز جمعه ظاهر است
از کلام مرحوم شیخ صدوق و این قول اگر چه این دو بزرگوار قائل بآن شده اند لکن بسیار ضعیف
است و مستند آن ما قول است چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده است مطلب سیم در بیان اینکه
قرائت انا انزلنا قائم مقام هر یک از سور موظفه میشود در همه نمازها بدانکه در اواخر احتجاج روایت
نموده از ثقه جلیل القدر حمیری که او عریضه نوشته بخدمت امام زمان جناب صاحب الامر علیه السلام باین
مضمون روایت کرده شده است که حضرت عالم علیه السلام فرموده عجب است چگونه قبول میشود نماز کسی قرائت ننموده
باشد در آن بسوره انا انزلنا و روایت کرده شده است که تمام نمی شود از برای نماز زکاتی که در آن قرائت نشود بسوره
مبارکه قل هو الله احد و روایت شده است هر کس سوره همزه را تلاوت کند در نمازهای واجبی خود ثواب
داده خواهد شد بقدر دنیا آیا جایز است کسی قرائت سوره همزه کند و ترک کند سایر سوری را که ذکر
شد با آنکه روایت شده که نماز مقبول نیست و تمام نیست از برای نماز نیست مگر با آن سور زمان لازم الاذعان
حتمی الامتثال از آنجناب صادر شد ثواب در قرائت این سور بجوی است که روایت شده و هر گاه کسی ترک
کند سوره را که در آن ثواب هست و تلاوت نماید سوره قل هو الله احد و سوره انا انزلنا را فایز هم
شد بثواب این دو سوره که قرائت نموده بعلاوه ثواب آن سوره را که ترک نموده بجهت فضیلتی که از برای این
دو سوره مبارکه هست این حدیث نظر بعلو سند و صحت آن چنانچه وجه آن را در مجلد ثالث مطالع الانوار
در مباحث نماز جمعه بیان نموده ایم و ظهور دلالت آن و صدور آن از امام زمان علیه الصلوة و السلام
عمل بآن لابد است و مؤید این حدیث است احادیث متعدده و از جمله آنها صحیحه است که ثقة الاسلام در کتاب
کافی و شیخ الطائفه در تهذیب روایت نموده اند از ابی علی بن راشد که او گفت من عرض کردم خدمت
جناب موسی بن جعفر علیهما السلام خداوند عالم جل شانه مرا فدای تو گرداند تو نوشته اید بمحمد بن فرج
در مقام تعلیم و بهترین سوره در فرایض سوره انا انزلنا و قل هو الله احد است و سینه من تنگ

شده است

در بیان آنکه سوره قدر و توحید در فرایض قائم مقام جمیع سور موظفه میشود

شده است بسبب قرائت این دو سوره در نماز صبح که با طالبای بود که در نماز صبح سوره مطوله تلاوت نموده باشد جناب
حضرت در جواب فرمودند البته تنگ نشود سینه تو بسبب قرائت این دو سوره بجهت آنکه فضیلت قسم بخدا تا قدر خداوند
عالم جل شانه در قرائت این دو سوره است و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب عیون روایت نموده از
ابی الحسن الصایغ که او از عم خود روایت نموده که او گفته در خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام مشرف بودم در سفر
خراسان و جناب حضرت عادت ایشان این بود در رکعت اولی از نماز یعنی تلاوت میفرمودند سوره مبارکه حمد و انا انزلنا
و در رکعت ثانیه تلاوت میفرمودند سوره مبارکه حمد و قل هو الله احد را اگر چه از روایت رجاء ابن ابی الضحاک که در همان
سفر در خدمت آن بزرگوار مشرف بوده ظاهر میشود که این در غیر روز جمعه و صبح روز پنجشنبه و دوشنبه بوده مطلب
چهارم در بیان کیفیت قرائت سوره موظفه است در نمازها بدانکه سابق معلوم گردید که مستحب است قرائت مطولات در
نماز صبح و قرائت متوسطات در نماز عشا یا در ظهر و عشا و قرائت قصار در باقی مفروضه در این مقام این است که
آیا افضل این است سوره که قرائت میشود در رکعت ثانیه مغایر بوده باشد با سوره که در رکعت اولی تلاوت نموده
یا فرق چنین نیست ظاهر اول است لکن در صورتیکه متمکن از قرائت سورتین در رکعتین بوده باشد و این صورت هر گاه
سوره واحده در هر دو رکعت تلاوت نماید مرجوح است هر سوره که بوده باشد مگر سوره مبارکه توحید که از مستثنی
است مجملا قرائت سوره واحده در رکعتین از فرایض یومیه در صورت مزبوره مرجوح است خواه از سور موظفه در آن
نماز بوده باشد یا از غیر آن مگر قرائت سوره توحید که چنین نیست بنا بر این هر گاه کسی بجهت قل اعوذ برب الفلق را در رکعتی
تلاوت نماید و قل اعوذ برب الناس را در رکعت دیگر آن مرجوح نخواهد بود بخلاف آنکه هر گاه یک سوره را در هر
یک از رکعتین تلاوت نماید توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود احتمالات در این مقام متعدد است یکی آنکه سوره
مطوله که در فریضه صبح موظف است هر گاه تلاوت یک سوره از آن در رکعتی نماید و سوره دیگر در رکعت دیگر مطلقا
منقصتی در آن نخواهد بود و اما هر گاه قرائت سوره واحده در هر یک از رکعتین از آن نماز نماید البته مکروه خواهد
بود خواه این سوره واحده از سور مطوله بوده باشد یا غیر آن اما هر گاه اتیان بدو سوره نماید هر سوره در رکعتی
البته مکروه نخواهد بود اگر چه هر دو سوره از غیر سور مطوله بوده باشد محصل مطلب این است احتمال در نماز صبح
از حیثیت قرائت سوره چند طریق میشود اول آنست که تلاوت یک سوره از سور مطوله نماید در رکعت اولی و تلاوت سوره
دیگر نماید در رکعت دیگر این اکمل اقسام است قطع نظر از رعایت بتدیل سوره قدر دوم آنست که قرائت سوره از سور
مطوله نماید در رکعتی و تلاوت سوره غیر از سور مطوله نماید در رکعت دیگر این اگر چه ادون از قسم اول است لکن
اکمل از بقیه اقسام است سیم آنست که تلاوت دو سوره از سور غیر مطوله نماید در همین نماز صبح در هر رکعت سوره
چهارم آنست تلاوت سوره واحده از سور مطوله نماید در هر یک از رکعتین مقصود این است این قسم مرجوح
تر است از جمیع اقسام مذکوره اگر چه قسم سیم بوده باشد پنجم آنست که قرائت سوره واحده غیر مطوله نماید در هر یک
از رکعتین همین نماز مشخص است که این ادون از همه اقسام است مذکور شد که ظاهر این است این در غیر سوره
مبارکه توحید است پس هر گاه قاطبه صلوات را اتیان نماید بسوره توحید در جمیع رکعات آن مکروه نخواهد بود
اگر چه البته مرجوح بالاضافه بعضی سور در بعضی صلوات بوده باشد چنانچه تفصیل آن از سابق معلوم میشود مخفی نماند

در بیان اکملیت تلاوت سوره در صبح
در بیان آنکه بعضی اقسام افضل از بعضی دیگر است

در بیان ترتیل و استحباب آن

این اقسام منحصر بکه در نماز صبح مذکور شد نسبت بسور مطوله تعیینها متحقق است در نماز عشا نسبت بسور متوسطه در نماز
عصر مثلا نسبت بسور قصار استخراج ان برما ملاظاهر است پنجم از جمله امور مستحبه ترتیل در قرائت است و مراد از ترتیل
از قراری که ظاهر میشود از جمله اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلم انست که اقتصاد در قرائت نماید یعنی اجتناب
نماید از سرعت مفرطه و بطؤ مفرط یعنی قرائت را بسیار سریع ننماید و هم چنین بسیار بطی ننماید بحدی که افتراق
ما بین کلمات حاصل شود مشخص است مراد در صورتی است که سرعت بحدی نبوده باشد که اخلال بکلمه یا بحرف
شود و هم چنین بطؤ بمرتبه نبوده باشد که تقطیع ما بین حروف یا کلمات حاصل شود و الا قرائت باین نحو موجب
بطلان عمل خواهد بود و از مرحوم محقق در کتاب معتبر و علامه و غیرهما ظاهر میشود تقسیم ترتیل بترتیل واجب

اما ترتیل مستحب

و ترتیل مستحب پس واجب میشود بانچه مذکور شد اما ترتیل واجب پس اخراج حروف است از مخارج و وجوب اخراج حروف
از مخارج سابق بر این بیان شد بعضی از علما ترتیل را چنین با این نحو تفسیر نموده اند اداء حروف از مخارج و حفظ احکام
وقوف باین نحو که وقف بحرکت و وصل بسکون ننماید و تحقیق حال در این مقام مقتضی این است که گفته شود اما وقف
بحرکت پس آن مهجور است نزد فاطبه اهل لسان پس اجتناب از ان لازم و با عدم اجتناب از ان محکوم ببطلان خواهد
بود و اما وصل بسکون ظاهر این است بعنوان اطلاق اجتناب از ان لازم نبوده باشد بلکه در ان تفصیل است

در بیان وقف بسکون و وقف بحرکت و وصل بسکون و وصل بحرکت

توضیح حال در بیان مرام مستدعی این است که گفته شود در این مقام چهار احتمال است وقف بسکون و وقف بحرکت
و هم چنین وصل بسکون و وصل بحرکت اما قسم اول پس آن احسن اقسام است و محل تشکیک نیست دوم حکم آن مذکور
شد و قسم رابع نیز محل تامل نیست مگر در صورتیکه کلمه موصول الیها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و اسقاط ان
همزه ننماید مثل رب العالمین الرحمن الرحیم با اظهار فتحه نون و اثبات همزه الرحمن الرحیم در اینصورت حکم بصحت
مشکل بلکه بطلان اقرب بصواب است و اما قسم سیم که عبارت از وصل بسکون بوده باشد پس این منقسم بچند قسم
میشود اول انستکه فصلی متخلل شود ما بین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه ولکن قطع نفس ننماید این صورت
ظاهر این است که صحیح و بلا عیب بوده باشد بلکه ممکن است که بگوئیم این وقف بسکون بوده باشد نه وصل بسکون
نظر بعدم اعتبار قطع نفس در حقیقت وقف پس چنانچه وقف صادق است در صورت قطع نفس بعد از فراغ از
کلمه و قبل از شروع بکلمه دیگر اگرچه فصل بینی متخلل فیما بین نشود هم چنین صادق است در صورت تخلل فصل
اگرچه قطع نفس نشده باشد دوم انستکه فصلی متخلل نشود فیما بین کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه لکن کلمه لاحقه
مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد مثل الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اظهار حرکت میم الرحیم ننماید و شروع نماید
باین نحو با عدم قطع نفس و عدم تخلل فصل در اینصورت در نظر حقیر حکم ببطلان قرائت نمیتوان نمود بلکه
ظاهر این است که صحیح بوده باشد سیم مثل دوم است مگر انکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد در اینصورت
حکم بصحت مشکل بلکه دور نیست که باطل بوده باشد پس در سه صورت قرائت محکوم ببطلان میشود اول در صورت
وقف بحرکت دوم در صورت وصل بحرکت لکن در موضعی که کلمه ثانیه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و اثبات
ان همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون در صورت عدم تخلل فصل عرفا بعد از فراغ از کلمه سابقه و قبل
از شروع بکلمه لاحقه در جائیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و هم چنین در سه صورت قرائت محکوم

بصحت

بصحت است اول در صورت وقف بسکون یعنی با قطع نفس خواه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد یا نبوده
باشد دوم در صورت وصل بحرکت لکن مشروط بانکه هرگاه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد اسقاط ان
همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون یعنی با عدم قطع نفس بشرط انکه هرگاه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده
باشد فصلی عرفا متخلل سازد فیما بین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه و اما هرگاه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل
نبوده باشد قرائت صحیح است اگرچه با عدم تخلل فصل بوده باشد لکن احتیاط در دو مقتضی اجتناب از مثل
این است بعد از انکه این مطلب بتفصیل مذکور دانسته شد میگوئیم پس وصل بسکون بعنوان اطلاق منافی
با تحقق ترتیل نیست بلکه با وصل بسکون نیز ترتیل متحقق است و لهذا ندیده ایم احدی از علما اجتناب از این را معتبر
در تحقق ماهیت ترتیل دانسته باشد بلکه ظاهر از کلمات علما خلاف انست پس منافی این است که جمله از عبارات
جماعتی از اعاظم علما را ذکر کنیم تا حقیقت حال مشخص شود پس میگوئیم قال الشیخ الطائفة فی النهایة ینبغی ان یرتل قرائته
و یضع الحروف مواضعها هرگاه این کلام که عبارت از و یضع الحروف مواضعها بوده باشد تفسیر ترتیل بوده
باشد پس ترتیل عبارت از اخراج حروف از مخارج خواهد بود و اگر چنین نبوده باشد تفسیر ترتیل الکلام
نماید ظاهر میشود و محقق در معتبر فرموده نعنی بالترتیل فی القرائة تبیینها من غیر مبالغة و به قال الشیخ پس
بنابراین ترتیل در قرائت عبارت از ظاهر کردانیدن قرائت است و بعین همین تفسیر فرموده مرحوم علامه در
منتهی گویا مراد از غیر مبالغه اجتناب از بطؤ مفرط بوده باشد و علامه در نهایة الاحکام فرموده بعد از
حکم باستحباب ترتیل در قرائت و نعنی به بیان الحروف و اظهارها فلا یمد بحیث یشبه الغناء و لو ادرج و لم یرتل
و اتی بالحروف بکمالها صحت صلوته و ابن ادریس در سرائر فرموده ینبغی ان یرتل قرائته و یبینها و لا یعجل فیها
مجملا مستفاد از کلمات مذکوره و غیر اینها انست که ترتیل عبارت است از اجتناب از سرعت مفرطه در قرائت و بنابر
این ممکن است تحقق ترتیل با قرائت فاتحة الکتاب بنفس واحد که مطلقا رعایت وقفها در ان ننماید
و از این راه است که مرحوم محقق در شرایع و غیره بعد از حکم باستحباب ترتیل حکم فرموده اند باستحباب رعایت
وقوف مجملا منافات وصل بسکون با ماهیت ترتیل غیر مستند است بدلیل و مدلول علیه بکلام احدی از علما
نیست چنانچه ظاهر شد ششم از جمله امور مستحبه رعایت وقوف است بدانکه قراء وقف را تقسیم نموده اند بچهار
قسم وقف تام و حسن و کافی و قبیح وقف تام وقف بر کلمه ایست که ارتباطی و تعلقی بما بعد خود نداشته باشد نه
ارتباط لفظی و نه ارتباط در معنی مثل وقف بر یوم الدین و نستعین و وقف کافی وقف در موضعی است که
تعلق بما بعد خود داشته باشد از حیثیت معنی فقط و ارتباط لفظی نداشته باشد مثل وقف بالغیب در قوله تعالی
الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة الآیة و وقف بر ینفقون فی قوله تعالی و مما رزقناهم ینفقون
و الذین یؤمنون بما انزل الیک و وقف بر من قبلک فی قوله تعالی و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون
کسی نگوید و یقیمون الصلوة در اول عطف است بر یؤمنون و هم چنین و الذین یؤمنون عطف است
بقوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب پس هر یک از اینها چنانچه ارتباط معنوی بما قبل دارد ارتباط لفظی نیز
دارد جهت انکه مراد از انچه مذکور شد که وقف کافی وقف بر کلمه ایستکه ارتباط معنوی بما بعد داشته باشد

در بیان تقسیم وقف باقسام اربعه

وارتباط لفظی نداشته باشد یعنی آن کلمه موقوف علیها ارتباط لفظی نداشته باشد و در اینجا آنچه هست آنست
که کلمه بعد از موقوف علیها ارتباط لفظی دارد بما قبل کلمه موقوف علیها و این مضر نیست و آنچه مذکور شد در تعریف
وقف تام و وقف کافی ظاهر میشود چنانچه هر یک از اینها در رؤس آیات متحقق میشود ممکن است در وسط
آیات نیز متحقق شود مخفی نماند از آنچه مذکور شد در تعریف وقف تام و وقف کافی ظاهر میشود که وقف بر بسمله
در سوره توحید وقف تام بوده باشد و وقف بر تتمه آیات وقف کافی بوده باشد و وقف حسن بنا بر آنچه قرا ذکر
کرده اند وقف بر کلمه ایست که ارتباط لفظی با بعد داشته باشد لکن ارتباط معنوی نداشته باشد عکس وقف
کافی و بنا بمقتضای قول قرا در چهارده موضع در سوره فاتحة الکتاب وقف میتوان نمود چهار وقف تام مثل
وقف در بسمله و یوم الدین و نستعین و الضالین و ده موضع وقف حسن و آن در بسم الله و در الرحمن
و در الحمد لله و العالمین و الرحمن و الرحیم و نعبد و المستقیم و انعمت علیهم و المغضوب علیهم و وقف کافی
در فاتحة الکتاب بنا بر این نخواهد بود و تفرقه کرده اند میان این سه قسم در لزوم اعاده کلمه موقوف علیها و در وقف تام
و وقف کافی اعاده آن لازم نیست بلکه ابتدا بکلمه بعد از آن جایز ظاهر بود بخلاف وقف حسن که بنا بر قرارداد قرا
اعاده کلمه موقوف علیها لازم است ابتدا بما بعد آن جایز نخواهد بود عدم لزوم اعاده در اولین اگرچه مسلم است
لکن لزوم اعاده در ثانی مسلم نیست لکن ظاهر این است مراد قرا از لزوم و عدم لزوم رجحان و عدم رجحان است
یعنی اعاده کلمه موقوف علیها در وقف تام و وقف کافی رجحانی ندارد و در وقف حسن راجح است بنا بر این بعضی
از این معنی ندانیم لکن نزد در قرائت فاتحة الکتاب در نماز نظر بانکه امتثال بقرائت اول حاصل شد اعاده آن بقصد
لزوم بلکه بقصد رجحان مشکل است قسم چهارم از اقسام وقف وقف قبیح است و آن وقف بر کلمه ایست که متعلق
بوده باشد بما بعد خود لفظا و معنی مجملا کلمه را که ملاحظه میکنیم بالاضافه بما بعد خود یا متعلق با و هست لفظا
و معنی یا متعلق با و نیست کذلک یا متعلق است بحسب لفظ دون معنی یا متعلق است بحسب معنی دون لفظ وقف
در قسم اول قبیح پس جایز نخواهد بود و در سه قسم دیگر جایز است قسم دوم مسمی است بوقف تام نظر بتمامیت
آن در محل وقف بودن آن از دو قسم دیگر قسم سیم مسمی است بوقف حسن و قسم چهارم بوقف کافی بکلامی که در
اینمقام هست این است قسم سیم که کلمه متعلق بما بعد خود باشد بحسب لفظ دون معنی بحسب ظاهر بی معنی است
نظر بانکه تعلق لفظی مستلزم تعلق معنوی است مثل بسم الله تعلق لفظی آن بما بعد آن است که موصوفست و ما
بعد آن صفت است پس لا محاله تعلق معنوی متحقق خواهد بود و همچنین در الرحیم نسبت بالرحمن و نحو اینها مگر
معنی آنکه مراد از اینها از ارتباط و تعلق معنوی و لفظی دیگر باشد بعد از تکرار این مطلب منقح شد عود میکنیم باصل مطلب
پس میگوئیم جماعتی از فقها فتوی داده اند بعد از حکم باستحباب ترتیل مستحب است حفظ وقوف مراد از این نیست
که حفظ هر وقف مستحب بوده باشد چنانچه متوهم این هست لفظ الوقوف در کلمات ایشان نظر بانکه جمع محلی
باللام است بلکه مراد این است هر گاه خواهد وقف نماید اختیار وقف در محلی از این مواضع اولی خواهد
بود نسبت بموضع دیگر نه آنکه مراد این بوده باشد که مستحب است در چهارده موضع در سوره فاتحة الکتاب
وقف نماید قطعا چنین نیست علاوه آنکه ممکن است که گفته شود آنچه مذکور شد در بیان تقسیم وقف باقسام

در بیان استحباب حفظ وقوف

مذکوره

مذکوره بنا بر اصطلاح قرا بود ممکن است در این مقام این مراد نبوده باشد بلکه مراد وقف بر آیات بوده باشد یعنی مستحب است
در قرائت فاتحة الکتاب مثلا در نماز رعایت وقف نماید در رؤس آیات لکن انصاف این است حکم باستحباب این بعنوان
اطلاق مشکل است نظر بانکه لازم این آن است که هر گاه کسی بعد از بسمله یعنی از الحمد لله تا مالک یوم الدین وقف ننماید
تارک مستحب بوده باشد و این مشکل است و ممکن است مراد از وقوف در کلمات ایشان وقوف تامه بوده باشد بنا بر این حکم
باستحباب اشکالی نخواهد داشت محتملا مراد از حفظ وقوف در این عبارات یا مراد استحباب رعایت وقف است در هر آیه
یا مراد استحباب رعایت وقوف تامه است یا مراد معنا ایست که اول مذکور شد حاصل آن این است در صورت
حاجت بوقف اجتناب نماید از وقف قبیح پس اختیار نماید یا وقف حسن را یا وقف کافی را یا وقف تام را بنا بر این
مراد از حفظ وقوف حفظ احکام وقف خواهد بود لکن حمل عبارات را بر این معنی بسیار بعید است پس اولی
این است که حمل شود بر احد معنیین که اول مذکور شد مخفی نماند وقف بر کلمه که متعلق بما بعد بوده باشد لفظا
و معنی اگرچه در کلمات قرا محکوم بعدم جواز شده لکن ظاهر این است که مراد مرجوحیت بوده باشد پس وقف
جایز خواهد بود لکن احتیاط اجتناب است و وقف بر مضاف نظر بشدت تعلق او بمضاف الیه حکم یک کلمه
واحده بوده باشد بنا بر این اجتناب باید نمود از وقف بر مضاف در رب العالمین و همچنین در غیر المغضوب
علیهم و نحو اینها مجملا مراد قرا رجحان اجتناب است نه تعین آن پس عمل بمقتضای قرارداد قرا راجح است نه لازم مگر
آنچه که سابق بر این تنبیه بر آن شد و آنچه ما رعایتا بجز در تنوین و نون ساکنه بالاضافه باتصال اینها بهر یک از حروف
هجا ذکر نموده اند بعنوان تعیین باب الحتم و الالزام نیست بلکه از محسنات قرائت است بلکه حکم برجحان رعایت
آن بعنوان اطلاق بمقتضای انصاف مشکل است توضیح حال در بیان این مرام مقتضی این است که گفته شود تنوین
و نون ساکنه با ملاحظه حرفی از حروف هجا اگر بعد از هر یک از اینها که بوده باشد قسمت نموده اند بچهار قسم اول
ادغام دوم اظهار سیم قلب چهارم اخفا مقصود از این بیان کیفیت تلفظ بتنوین بلکه بحرف منون و نون ساکنه است
با ملاحظه حرفی که بعد از اینها واقع میشود پس میگوئیم قسم اول ادغام است و ادغام در لغت بمعنی داخل کردن است و در
اصطلاح بنا بر آنچه در شرح تسهیل و تصریح تصریح بان شده عبارت است از رفع لسان و وضع آن بر دو حرف در یک
دفعه بعد از آنکه شش حرف از حروف هجا بنا بر قرارداد قرا آنست که هر گاه هر یک از این شش حرف واقع شود بعد از
تنوین حرف منون یا بعد از نون ساکنه باید تنوین حرف منون یا آن نون ساکنه را بلکه حرفی که مقدم بر نون ساکنه است ادغام
نمود در هر یک از این شش حرف که بوده باشد و این شش حرف عبارت است از ی ر م ل و ن و این ادغام
را منقسم بدو قسم کرده اند یک قسم ادغام مع الغنه و آن نسبت بچهار حرف است و آن تنوین بالاضافه بیا
مثل وجوه یومئذ خاشعة وجوه یومئذ ناعمة و نون ساکنه نسبت بان مثل سیذکر من یخشی و تنوین نسبت
بنون مثل عاملة ناصبة یومئذ ناعمة و نون ساکنه نسبت بان مثل فذکر ان نفعت الذکری و تنوین نسبت
بمیم مثل مثلا ما بعوضة و نون ساکنه نسبت بان مثل خلق من ماء دافق و تنوین نسبت
بواو مثل فما له من قوة و لا ناصر و نون ساکنه نسبت بان مثل والله من ورائهم محیط و این قسم را ادغام مع الغنه
گویند غنه صوتی است که از خیشوم خارج میشود و مقصود قرا از اینکه این قسم را ادغام مع الغنه میگویند آنست

در بیان احکام تنوین و نون ساکنه بالاضافه بحروف هجا

کر میاید چنین قرائت حرف منون یا باتنوین ظاهر نکرد بلکه میباید ان حرف را ادغام کرده دیگری انا این حروف را بعد حرفی کانرا ان حرف
مشدد نموده و تلفظ بنوعی کرد که صوت میل بدماغ کند و این در مثل حرف منون یا نون ساکنه با میم اگرچه ظاهر است
مثل خیر من الف شهر و من ماء و هم چنین با نون لکن با واو و یا غیر ظاهر است مجملا این مطلب که عبارت از ادغام حرف
منون یا حرفی که مقدم بر نون ساکنه بوده باشد بیکی انچهار حرف مذکور اگرچه بالاضافه بمیم و نون ظاهر و بی عیب
و مسلم است ولکن بالاضافه بواو و یا ظاهر و مسلم نیست خصوصا بالاضافه بیا بنا برین هرگاه در مثل من فوق
ولا ناصر تنوین تا را هیچ ظاهر نکند بلکه نا را ادغام در واو نماید بنحوی که واو مشدده ادا شود حکم بجواز ان مشکل
است و هکذا در مثل صل علی محمد و آل محمد در تشهد یعنی اینها و هم چنین است حال در نون ساکنه بالاضافه بواو
مثل من وراءهم و هم چنین است حال در مثل وجوه یومئذ ناعمة و من یخشی که باین نحو قرائت نماید میخشی و هم چنین
عن ین دا عبید قرائت نماید و هم چنین ان یهلکنا آیتها تلاوت نماید بلکه حکم بجواز این اشکال انسب است
شاید تا این راه بوده که شارح مفصل غنه را تفسیر کرده است در جمیع حروف ادغام باین نحو که باید بنوعی تلفظ شود
که اثری از نون باقی نماند و بعضی ان علمای صرف تعرض کرده اند ما بین نون ساکنه و تنوین حکم نموده بوجوب ادغام
در اول و بجواز ان در ثانی و قسم دوم ادغام بلا غنه است و این در صورتی است که هر یک از حرف منون و نون
ساکنه متصل شود بلام یا را مثل غفور رحیم و من ربهم و من لدنهم عدد لی و لم یکن له اما ادغام بجهت انکه حرف منون یا حرفی که مقدم
بر نون ساکنه است ادغام میشود بهر یک از لام و را و اما بلا غنه بجهت انکه در مقابل مع الغنه است و شارح تسهیل
جواز غنه را در این قسم نیز از سیبویه نقل نموده و همچنین از عاصم و ابن عامر که در و نیز از دیگران نیز شاید قرا
است و قسم دوم اظهار است و این در صورتی است که تنوین یا نون ساکنه متصل شود به یکی از حروف
حلقیه که بوده باشد و ان چنانچه سابق بیان شد شش حرف است همزه و ها و عین و حا و مهملتین و غین
و خای معجمتین و وجه تسمیه این باظهار بجهت این است که باید چنین قرائت حرف منون بلکه تنوین ان را اظهار
نمود و هم چنین نون ساکنه را مثل عذاب الیم و من امن و نای عنه و انهم ینهون عنه عن العالمین هی الا حیوتنا و لم ینهکم عن العالمین هی ابی
لا یامت بخیر هل یستوی والانعام و هو کل علی مولاه من حما و عزیز حکیم و علیم و عفو و من غل و حلیم خبیر و من
خلق السموات والارض و اظهار هر یک از تنوین و نون ساکنه در حال اتصال هر یک از حروف ستة حلقیه
مذکوره مشهور ما بین قرا و ائمه صرف هست لکن زمخشری حکایت نموده است از جماعتی که مخالفت کرده اند در عین
و حای مهملتین حکم این دو حرف را مثل قاف دانسته اند در اخفا نمودن تنوین و نون ساکنه را در حال اتصال بهر یک
از اینها که بوده باشد نظر بقرب مخرج این دو حرف بمخرج قاف و قسم سیم قلب است و ان در صورتی است که هر یک
از تنوین و نون ساکنه متصل شود به بای موحده اتصال نون ساکنه با بای خواه در کلمه واحده بوده باشد یا در کلمتین
باین نحو که تنوین یا نون ساکنه در اخر کلمه اولی بوده باشد و با در اول کلمه ثانیه مثل بصیر بالعباد و من بعد معلوم
است اتصال تنوین بیا ممکن نیست مگر در دو کلمه لکن اتصال نون ساکنه بیا چنانچه در دو کلمه ممکن است در
کلمه واحده نیز ممکن است خواه فعل بوده باشد مثل اذا انبعث یا اسم مثل عنبر و منبر و این قسم را قلب نامیده اند
بجهت انکه بنا بر اعتقاد قرا و ائمه صرف میبایدن نون ساکنه یا تنوین را قلب بمیم نمود و وجهی که بجهت قلب نون بمیم ذکر کرده

است چونکه نون ساکنه ادا میشود در حال میل بخیشوم و با از حروف شفویه است ادا میشود از میان دو لب پس تلفظ بنون
اولا بعد از ان تلفظ بیا تعسری دارد پس نون قلب کرده میشود بمیم نظر باینکه میم مثل با است در شفوی بودن و هم چنین
است حال در تنوین نظر بعدم انفکاک ان از نون در حین تلفظ قسم چهارم اخفا است و این در صورتی است که
هر یک از تنوین و نون ساکنه متصل شود بغیر ان سیزده حرف مذکور یعنی متصل شود بپانزده حرف باقی که عبارت از
ت ث ج د ذ س ش ص ض ط ظ ف ق ک مثل ان تمیدبهم ام لهم الهة تمنعهم من نبا با نواجا ثلثة نجی المؤمنین وکلا
جعلنا من دونه عملا دون ذلک عن ذکر ربهم کل نفس ذائقة الموت انزلناه و من کل زوجین یسئلون عولا سبحانه
فلا تظلم نفس شیئا و ان من شیء و انصروا کل صادق من ضر ینطقون ینظرون ینفعکم کل فی فلک من قبل شیئا
قلیلا ان کل نفس شیئا کثیرا و تسمیه این قسم باخفا در مقابل اظهار است یعنی چنانچه تنوین و نون ساکنه باید
اظهار شود در حین اتصال بحروف حلقیه باید اخفا شود هر یک از این دو که بوده باشد در حال اتصال بهر یک
از پانزده حرف که بوده باشد یعنی اظهار نماید و در شرح مفصل چنین معنی نموده معنی اخفا انست که نون ساکنه
کنار رده شود بحال خود باین معنی که ادغام نمیشود باین حروف چنانچه در حروف یرملون ادغام میشد نظر باینکه
مخرج نون ساکنه نزدیک بمخارج این حروف نیست نزدیکی تام چنانکه در حروف یرملون بود و همچنین اظهار نمیشود
چنانچه در حروف حلقیه نمود در حال اتصال باین حروف اظهار میشد نظر باینکه مخرج نون ساکنه نسبت بمخارج این حروف
چنانچه نزدیک نیست نزدیکی تام بعید هم نیست بعد تام مثل حروف حلقیه زمخشری از ابو عمرو مازنی حکایت کرده
که او حکم کرده بلحنیت اظهار نون ساکنه یا غیر حروف حلقیه نظر باین است کلا تا نهاده این مقام و افی باین مرام
نیست بنا بر این حکم بلحنیت قرائت در صورت اظهار نون ساکنه در حال اتصال ان بیکی از پانزده حرف مذکور نمیتوان
نمود بلکه حکم برجحان قرائت بمقتضای انچه مذکور شد در اقسام اربعه بعنوان اطلاق مشکل است چه جای اینکه حکم بلزوم
شود خصوصا در صورتیکه حرفی تبدیل بحرف دیگر شود مثل تبدیل نون بمیم در قلب نظر باینکه امثال اینها بحسب ظاهر
صورتی متحقق است تا ان کلام نماید بحروف ما مگر در صورتیکه توان اعتماد نمود قائم باشد بجواز تبدیل بعضی
حرف را بحرف دیگر در این مقام از کلمات قرا و غیرهم در این باب بنظر رسید فائده نمیتوانی شد چنانچه تنبیه
بر این مطلب شد در ادغام مع الغنه هفتم از جمله امور مستحبه در حق قاری خواه در حال نماز بوده باشد یا نه
انست که بعد از فراغ از قرائت ایه مشتمله بر عطایا و نعم الهیه تامل نموده با خضوع سؤال از نعمت ذوالجلال و عالم
عالم جل شانه نماید چنانچه بعد از فراغ از ایه مشتمله بر عذاب استعاذه از ان نماید و هم چنین است هرگاه قرائت نماید
ایه مشتمله بر امر بتلفظ بکلامیکه دال بر تمجید الهی جل شانه بوده باشد تلفظ بان کلام نماید یا مشتمل بوده باشد بر
تنزیه اله عز شانه از نقایص یا اتصاف باری تعالی شانه بصفت کمالیه اذعان و اعتراف بان نماید و هم چنین هرگاه
مشتمل بوده باشد بر امر باستعاذه بخدا و ند عالم از مضار استعاذه نماید بخداوند عالم جل جلاله از شر ان و هم چنین
هرگاه مشتمل بوده باشد بر خطابات باری جل شانه بعباد با کمال خضوع تلفظ بلبیک نماید مثل اینکه بعد از فراغ
از قرائت و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا بگوید اللهم ارزقنی هما و بعد از فراغ از قرائت ان الابرار یشربون من کاس کان
مزاجها کافورا بگوید اللهم اجعلنی منهم و بعد از قرائت انا اعتدنا للکافرین سلاسلا و اغلالا و سعیرا بگوید اللهم لا تجعلنا

نسخه عوض فارسی و دیدن اثنا عیان شد باید در عیان اشتباه شد تلفظ نماید بمعنی ببینیم ناید بر ده باشد

من اهل السلاسل والاغلال والسعیر و بعد از قرائت انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا بگوید اللهم اجعلنا من الخائفین
منک و من الآمنین من شدائد ذلک الیوم و بعد از قرائت قل هو الله احد بگوید الله احد الله احد و از جناب مفخر اهل سعادت
و تقی جناب حضرت امام رضا علیه السلام وارد شده است که میفرمود الله هو الله احد و این اوفق بظاهر لفظ است
و بعد از فراغ از قرائت سوره توحید بگوید کذلک الله ربی سه مرتبه یا دو مرتبه و اولی مرتبه سه است چنانچه اسعد مرتبه
استظهار این است و در این باب بیست ما بین اینکه سوره را تلاوت نماید در رکعت اولی یا در رکعت ثانیه
و بعد از قرائت قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ برب الفلق چنانچه بعد از قرائت قل اعوذ برب الناس بگوید
اعوذ برب الناس و بعد از یا ایها الناس اعبدوا ربکم و یا ایها الذین آمنوا بگوید لبیک ربنا و لبیک اللهم لبیک
مجملا مستفاد از اخبار وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام آنست که مناسب است در حق قاری که بعد از قرائت
آیه تلفظ نماید بچیزی که مناسب آن آیه است خواه از قبیل آنچه مذکور شد بوده باشد یا غیر آن مثلا اینکه بعد از قرائت
لیلة القدر خیر من الف شهر بگوید اللهم وفقنی لليلة القدر و اجعلها لی خیرا من الف شهر و بعد از قرائت سبح اسم
ربک الاعلی بگوید سبح ربی الاعلی و سبحان ربی الاعلی و نحو آن از آیات دیگر بدانکه مناسب در این مقام آنست
که تنبیه شود بر دو مطلب اول آنست که آیا آنچه مذکور شد از آداب صلوة است یعنی از امور مستحبه در نماز است
یا از آداب قرائت است در حق قاری مستحب است که چنین نماید خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز
ثمره در نیت ظاهر میشود بنا بر اول نیت منوی نمیشود که این از امور موظفه در نماز است بخلاف بنا بر ثانی ظاهر این
است که از آداب قرائت و وظیفه قاری است خواه در اثنای نماز بوده باشد یا خارج نماز و حکم باینکه از امور
موظفه در نماز است ممکن نیست اگرچه سیاق بعضی نصوص معتبره موهم توظیف است دوم آنست که آیا این استحباب
در حق قاری است یا در حق مستمع بلکه در حق سامع نیز ثابت است امر در خارج نماز سهل است کلام مشکل هست
در اثنای نماز است مثل اینکه امام تلاوت نمود امثال آیات مذکوره را آنچه در حق امام ثابت هست بعد از فراغ
از تلاوت آیات در حق ماموم هم جاری هست یا نه محل تامل است تفصیل داده شود ما بین الفاظی که مشتمل بر سؤال
و خطاب بخلاق عالم جل شانه بوده باشد بمصداق استغفار و ذکر بوده باشد یا نه اگر مشتمل بر سؤال و خطاب
بوده باشد مثل اللهم اجعلنی و اللهم ارزقنی و لا تخذلنی و لا تعذبنی و نحو اینها چون از امثال اینها در حق ماموم
محل اشکال نبوده باشد و همچنین استغفار مثل اینکه امام تلاوت کرد و استغفروا الله ان الله کان توابا ماموم بگوید
استغفر الله ربی انه کان توابا یا آنکه کلام مشتمل بر تعظیم و ثنای الهی جل شانه بوده باشد این نیز محل اشکال نیست
بنا بر این در دو بیست بعد از فراغ امام از سوره توحید جایز بوده باشد در حق ماموم که بگوید کذلک الله ربی
نظر باینکه این اشاره است بآنچه مدلول علیه است بتمام سوره پس مدلول آن ثنا و تعظیم باری تعالی شانه است
و چون مثل این در جمیع احوال صلوة در حق قاطبه مصلین ثابت و مسلم است بحث پانزدهم در بیان معنی حمد است
بدانکه مناسب در این مقام این است که بیان شود تفسیر سوره مبارکه حمد و توحید بنحو مختصری که عامه ناس باعانة
الله الموفق المجید از آن منتفع شوند پس میگوئیم بسم الله الرحمن الرحیم که از جمله آیات مبارکه این سوره و سایر
سور است متعلق حرف جر در آن محذوف است تقدیر متعلق بالمقایسة بفعلی که این بسمله قبل از آن مذکور میشود معلوم میشود

مثلا اکل

فوائد

در بیان تفسیر سوره فاتحه

مثل اکل در حین اراده اکل و اشرب در حین اراده شرب و البس در حین اراده لبس و اکتب در حین اراده کتابت
و اقوم در حین اراده قیام و اقرأ در حین اراده قرائت و هکذا و ممکن است تقدیر ابتدأ در جمیع اینها بعد از تنقیح این مطلب
دانسته شد میگوئیم قرائت هر گاه متعلق بچیزی بوده باشد که بسمله جزء او بوده باشد مثل سوره برائت و ادعیه و غیر
اینها در این صورت توصل بسمله در قرائت بچیز ظاهر است و اما هر گاه مقصود قرائت چیزی بوده باشد که بسمله
جزء او بوده باشد مثل سوره حمد و غیر آن از سور قرآنیه سوای برائت در این صورت توصل ببسمله از بابت توصل
بچیزی است بالاضافه بکل آن و بعبارة اخری توصل بجزء سوره در قرائت ما عدای آن جزء از بقیه اجزای آن سوره
بعد از بیان این مطلب میگوئیم اگر مراد از الله در بسمله لفظ جلاله است پس اضافه اسم بآن اضافه بیانی خواهد بود
حاصل معنی در این وقت این خواهد بود که استعانت میجویم در این قرائت بنامی که آن لفظ جلاله است و ممکن است
مراد از اسم ظاهر او نبوده باشد بلکه مراد مسمی بوده باشد در این وقت اضافه لامیه خواهد بود و ثانی اقرب است بحسب معنی
چنانچه اول اقرب است بحسب لفظ و الرحمن الرحیم بنا بر ثانی صفت خواهد بود نسبت بمسمی و همچنین است بنا بر اول
باعتبار دلالت لفظ بر مسمی و اما بنا بر اصطلاح اینکه اسم عبارت از ذات ملحوظ مع الصفة است پس امر ظاهر است و اما
احتمال اقحام اسم ای ادخال اسم ما بین جار و مجرور او بعین لفظ جلاله با عدم حاجت بآن و بی مناسبت در کلامی که در آن
نهایت بلاغت و فصاحت رعایت شده ملیست و ممکن است در این مقام احتمال دیگر بیان آن این است که گفته شود مراد
از الله در این مقام ذات اقدس جل جلاله بوده باشد نظر باینکه استعمال هر لفظ بمعنی میشود اول آنست که ذکر شود
و اراده شود از آن مسمی نظر باینکه اسم علامت مسمی است پس مقصود بالذات مسمی است و ذکر اسم باعتبار این است
که علامت مسمی است دوم آنست که مقصود نفس لفظ است اولا مثل اینکه میگوئیم الله خالق السموات و الارضین و ثانیا
مثل اینکه گفته میشود الله علم للذات الاقدس الحایز لجمیع المحاسن و البریء عن جمیع النقایص در هر دو مقام لفظ مذکور
است و معنی مفهوم لکن مقصود بالذات در اول مسمی است و ذکر اسم بجهت توصل بآن است و در ثانی بعکس این است
یعنی مقصود بالذات ذکر لفظ است و انتقال بمسمی بجهت بودن لفظ است علامت آن نظر باینکه انتقال بعلامت مستلزم
انتقال بذی العلامة است در حق عالم بحقیقت حال پس بنا بر این نیز باز توصل و استعانت باسم متحقق خواهد بود بنا
بر این الرحمن الرحیم صفت الله خواهد بود و ممکن است که گفته شود تقدیر کلام باین نحو بوده باشد ابتدأ فی القرائة
مثلا متبرکا باسم الله الرحمن الرحیم او مستعینا به و در این وقت ظرف متعلق بمتبرکا یا بمستعینا خواهد بود یعنی ابتدا
میکنم در قرائت حمد یا میخوانم این سوره مبارکه را در حالتی که تبرک جوینده ام باسم خدا و نعمتی که روزی دهنده کافه
مخلوقین است در دار دنیا و بخشنده است در دار آخرت بشرط ایمان و در بعضی اخبار تفرقه شده ما بین این دو لفظ
حاصل آن این است که رحمن عام است باعتبار معنی و خاص است باعتبار لفظ و رحیم خاص است باعتبار معنی و
عام است باعتبار لفظ و مراد در اول از عموم باعتبار معنی آنست که نعمت و رزق در دنیا در حق مؤمن و کافر هر دو ثابت
است و از خصوص باعتبار لفظ آنست که لفظ رحمن اطلاق نمیشود مگر در حق ذات اقدس جل شانه و مراد از عموم و خصوص
در ثانی آنست که لفظ رحیم چنانچه اطلاق میشود در حق باری تعالی شانه اطلاق میشود بر مخلوقین باز و لکن مغفرت
و امر زش مختص بمؤمنین است در حق کافر ثابت نیست و ممکن است در این مقام تقدیر نحو دیگر که اعم و اشمل از همه است

کفا دهم

وان این است که گفته شود مراد این معنا ستا ستعین او ابتبرك في كل الامور بسم الله الرحمن الرحيم و باین نحو تقدیر
کرده شود در جمیع موارد و افعال المخصوصه در موارد مخصوصه جزئی از جزئیات این عموم خواهد بود بنا بر این حاجت
ببعض تکلفات سابقه نخواهد بود الحمد لله یعنی فرد کامل ثنا یا جنس ثنا یا هر فرد از افراد ثنا مختص ذات پاک خدا
عالم است که جامع جمیع صفات کمال و معری از جمیع نقایص است رب العالمين و این صفت دارد مالك و خالق جمیع
عالمیان است الرحمن الرحيم روزی دهنده قاطبه ذی حیوة است در دنیا و امرزنده قاطبه اهل ایمان است در عقبی
و اعاده کردن این دو وصف با انکه در ضمن بسمله مذکور بود شاید وجه آن این بوده باشد که اول مذکور بود
در مقام استعانت و ثانی مذکور است در مقام اظهار شکر مالك يوم الدين یعنی مالك کل امور و صاحب اختیار
در انها است در روز دین که روز جزا بوده باشد یا مالك خود روز جزا است مخفی نماند که خلاق عالم جل شانه اگر
چه مالك جمیع امور است در جمیع اوقات لکن اضافه بروز جزا باعتبار انست که در آن روز بر هر ذی حیوتی ظاهر
میشود حقیقت حال بخلاف در غیر آن روز که بر بسیاری مخفی نیست معلوم است مراد از یوم در این مقام حرکت
دوره فلك بطریق معهود نیست بلکه مراد امتدادی است که در آن واقع میشود محاسبه عباد و جزا و عتاب بندگان
اختلاف کرده اند قراء در اینمقام از جماعتی مثل عاصم و کسائی و یعقوب و خلف نقل شده قرائت بنحو مذکور و جماعتی
قرائت نموده اند ملك بکسر لام و معنی آن این و قرائت شود خوب است و علی التقدیرین جایز است قرائت
برفع کاف و نصبان لکن قرائت مشهوره بجر است و این اولی است ایاك نعبد یعنی پروردگار عالم تو را عبادت میکنیم
و بس و ایاك نستعين و از تو استعانت میجوییم در توفیق عبادت و غیرها اهدنا الصراط المستقيم یعنی ثابت و محکم
بدار ما را بر راه راستی که موصل بجانب تست نقل کرده اند بعد از انکه روح مقدس جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله
میل با علی غرفات جنان نمود قیصر روم شرحی نوشت و فرستاد نزد صحابه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله باین مضمون
که سوره فاتحة الكتاب از جانب شما ها بما رسیده و تامل در معنی آن نمودیم شبهه بجهة ما هم رسید در معنی اهدنا الصراط
المستقيم بیان آن این است اگر شما قاطع بوده در حقیقت دین شما پس شما را نموده اند طریق حق را پس طلب کردن این تحصیل
حاصل خواهد بود و اگر قاطع و جازم نیستید پس ایمانی در حق شما ثابت نیست پس اگر دفع شبهه ما را کردید بعد مذهب
اسلام را قبول خواهیم کرد بعد از انکه مکتوب قیصر بصحابه رسید و مطلع بر مضمون آن شدند عاجز شدند از جواب
ان مطلب را عرض سید الاوصیا جناب امیر المؤمنین علیه السلم رسانیدند آنجناب فرمودند در مقام جواب آن شبهه
چیزی که حاصل آن این است ثابت دار ما را بر راه راست در دنیا و بنما ما را راه بهشت در روز قیامت و باز نقل
شده در آخر مکتوب قیصر نوشته شده بود کدام سوره است از سور قرانیه که نیست در آن هفت حرف ما در انجیل
دیده ایم کسی که چنین سوره از سور قرانیه بخواند بهشت بر او واجب میشود جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در
جواب بیان فرمودند این سوره سوره فاتحة الكتاب است هفت حرفیکه در آن نیست ثا و جیم و خا و زای
معجمتین و شین و ظا و فا است نقل شده بعد از انکه این جواب بقیصر روم رسید منکشف شد بر او حقیقت امر اسلام
و اعتقاد بر آن نمود لکن اظهار اسلام خود نزد قوم خود نمود و اسرای مسلمانان را که نزد او بود مرخص نمود و فرستاد
بمدینه صراط الذين انعمت عليهم یعنی راه کسانی که انعام فرموده بر انبیا و مقربین و شهدا و صالحین و سایر

مؤمنین

مؤمنین غير المغضوب عليهم مغضوب علیهم مفسر است بیهود چنانچه تفسیر شده و لا الضالين بنصاری و ممکن است
اعم بوده باشد چنانچه مؤید عموم است مقابله این با نعمت علیهم پنجم از افعال نماز رکوع است و در این چند
مبحث است اول در حقیقت رکوع است بدانکه رکوع در شریعت در حق مختار در عبادت نماز عبارت است از انحنای استعداد
ذاتی یا بدلا و حقیقتا و اعتقادا او حکما که متمکن شود بسبب او از رسانیدن دست بدو زانو و فاقد الیدین
او قاصر الیدین یا طویل الیدین منحنی میشود بقدر مستوی الخلقة بدانکه رکوع واجب است در هر رکعت یکمرتبه
مگر نماز آیات که هر رکعت آن مشتمل است بر پنج رکوع و این رکوع چنانچه واجب است در صلوات مفروضه
رکن نیز هست که اخلال عمدا یا دی آن موجب بطلان نماز است عمدا بوده باشد یا سهوا در رکعتین اولیین بوده باشد
یا اخیرتین و این مشهور ما بین فقها و احد اقوال در مسئله است قول ثانی تفرقه است ما بین رکعتین اخیرتین
و غیرها در حق ناسی که مرحوم شیخ حکم فرموده اند هرگاه اخلال برکوع کند سهوا در رکعتین اخیرتین و متذکر شود
بان بعد از سجود اسقاط سجده نموده عود مینماید برکوع بعد از آن اتیان بسجود مینماید و این قول ضعیف است
اگر چه ابن حمزه با آن مرحوم موافقت فرموده حاصل این قول تفرقه است ما بین صلوة ثنائیه و ثلاثیه و رباعیه
در ثلاثیه و ثنائیه اخلال بسجود مبطل است عامدا بوده باشد و ساهیا و همچنین است در رباعیه در رکعتین
اولیین و اما در رکعتین اخیرتین پس هرگاه اخلال برکوع سهوا بوده باشد این موجب بطلان نماز نمیشود بلکه
عود برکوع متروك مینماید بعد از آن اتیان بما بعد مینماید نماز صحیح خواهد بود قول سیم مثل قول ثانی است با تعمیم
حکم در جمیع صلوات حاصل این قول تفرقه است ما بین حالت عمد و سهو پس هرگاه عمدا اخلال برکوع نماید نماز باطل
خواهد بود و اما هرگاه سهوا اخلال بان نماید پس موجب بطلان نماز نمیشود خواه در نماز دو رکعتی بوده باشد
یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و در رکعتین اولیین بوده باشد یا غیر و این قول را مرحوم شیخ در کتاب مبسوط از بعض
اصحاب نقل فرموده اند قول چهارم تفصیل است ما بین تذکر باخلال برکوع در حال سجود و تذکر بان بعد از دخول
در رکعت دیگر در اول نماز باطل و در ثانی اسقاط میکند آن رکعتی را که اخلال برکوع آن شده و بنا میکند در بر رکعت
بعد از آن و این قول شیخ است در کتاب نهایه خامس اقوال تفرقه است ما بین سهو در رکوع در رکعت اولی و سهو
در رکوع در غیر آن در اول نماز محکوم بفساد است بخلاف ثانی پس هرگاه سهوا در رکوع نمود در رکعت ثانیه مثلا
در حالت سجود یا بعد از آن متذکر شد این رکعت را اسقاط میکند بنا میکند در بر رکعت اولی تمام نماز مینماید و همچنین
هرگاه اخلال برکوع نمود در رکعت ثالثه و متذکر شد در حالت سجود یا بعد از آن اسقاط این رکعت مینماید
و بنا میکند در بر ثانیه نماز را تمام میکند و این قول محکی است از ابن بابویه در کلام شیخ صدوق مختار ما بین اقوال
قول اول است پس باخلال برکوع نماز باطل میشود استینافا نماز لازم است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا این محل خلاف نیست
در نماز چهار رکعتی بوده باشد یا غیر آن در رکعتین اخیرتین بوده باشد یا غیر آن متذکر شود بان در حال سجود
یا بعد از آن ظاهر این است که مسئله محل تامل بوده باشد کلام در اینمقام هست این است که با تذکر بان
بعد از دخول در سجده اولی کفایت میکند در حکم ببطلان نماز یا نه ظاهر اولست اگر چه تذکر قبل از اشتغال بذکر واجب
بوده باشد و اما هرگاه متذکر بان شد قبل از دخول در سجود ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اگر چه بعد

در بیان قیام متصل برکوع

وضع یدین بر زمین بجهت سجود واقعا بجهت سجود آن بوده باشد مادامی که جبهه بمحل سجود نرسیده باشد تامل در این مطلب نماید
نمود بلی اشکالی که در اینمقام هست این است که آیا لازم است قیام بعد از واجبات بعد از تذکر بحقیقت حال یا نه
اولا بعد از آن منحنی شود بجهت رکوع یا نه بلکه میتواند برخیزد تا بحد رکوع رسد اکتفا بآن نماید ظاهر اول است و این
در صورتیکه انحنا در اول بجهت سجود بوده باشد محل تامل نیست و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه انحنا بجهت
رکوع بود لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد و نشست بجهت سجود بعد از آن متذکر شد در این صورت بنا بر اعتقاد
حقیر لازم است راست بایستد بعد از آن منحنی شود بقصد رکوع نظر باینکه قیام متصل برکوع قیامی است که از آن منتقل
شود برکوع شرعی نه مطلق قیام بعد از فراغ از قرائت و مفروض این است در اینمقام قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل
شدن از رکوع و منحنی شد بقصد سجود پس قیام متصل برکوع بعمل نیامده خواهد بود پس لازم است قیام تا آنکه قیام
متصل برکوع بعمل آمده باشد توضیح مطلب آنکه مراد از رکوع در کلام علما قیام متصل برکوع رکوع شرعی است و
رکوع شرعی چنانچه مذکور شد انحنائی است که متمکن بوده باشد از بلوغ یدین بر رکبتین و اتصال قیام باین حکم
نیست پس مراد قیامی است که از آن منتقل شود برکوع شرعی و مفروض عدم تحقق آن است پس لازم است قیام بجهت تحصیل
آن و فرقی در این باب مابین دو صورت مذکوره نیست بحث دوم در تحقیق انحنائی است که بآن رکوع شرعی محقق
میشود و تنبیه بر فرق مابین رکوع رجال و نسا پس میگوییم سابق مذکور شد که رکوع شرعی در حق قائم مختار عبارت
از انحنائی است که متمکن بوده باشد مکلف بسبب آن از رسانیدن یدین بر رکبتین مقصود در اینمقام دو چیز است
اول آنست که تنبیه شود بر اینکه وصول رؤس اصابع کفایت نمیکند در تحقق رکوع شرعی بلکه لابد است از انحنائی
که متمکن بوده باشد بسبب آن از رسانیدن کفین بر رکبتین و این بدو معنی محقق میشود یکی آنست که منحنی شود بحدیکه
سینه دست که تعبیر از آن براحه دست میشود برسد بزانوها ثانی آنست که منحنی شود بحدیکه باطن انگشتان
بزانو برسد ظاهر این است هر دو کفایت میکند در اتیان بمامور به اگرچه اول اکمل است دوم آنست که تنبیه
شود بر اینکه آنچه مذکور شد در حق رجال است پس در حق زنان چنین نیست بلکه انحنای واجب در حق زنان
کمتر از این قدر است که مذکور شد بلکه هرگاه زن منحنی شود بحدیکه رؤس اصابع بزانوها برسد این قدر کفایت
مینماید در تحقق رکوع واجب در حق زن بلکه دور نیست که گفته شود بکفایت اقل از این بقلیلی مجملا مقصود این
است انحنائی که محصل امتثال است در حق مرد آن محصل امتثال در حق زن نبوده باشد بلکه مقصود تنبیه
بر این است که زن اکتفا میتواند نمود باقل از آن مقدار پس هر انحنائی که کفایت میکند در حق رجال کفایت می
کند در حق نسا و اما عکس نیست یعنی بعض افراد انحنا هست که اکتفا بآن میتوان نمود مجملا فرق بلکه راجح در
حق زن آنست که انحنای او در رکوع اقل از انحنای مرد بوده باشد اگرچه مثل انحنای مرد نیز کفایت مینماید در حصول
امتثال و تقیید بقائم بسبب آن است که در حق قاعد چنین نیست و کیفیت رکوع قاعد در بحث قیام مفصلا
مذکور شد و تقیید بمختار بجهت آنست که در حق غیر مختار چنین نیست بلکه اگر متمکن از انحنا مطلقا نبوده باشد
اکتفا مینماید بایمای برأس و اگر متمکن از ایمای برأس نبوده باشد اکتفا مینماید بایمای بعین و اگر متمکن بوده باشد
از انحنا لکن بقدر مذکور متمکن نبوده باشد لازم است منحنی شود بقدر مقدور مجملا رکوع در حق قائم مختار

وصول رؤس اصابع برکبتین کفایت نمیکند در تحقق رکوع

عبارت

در اینکه ایمای بعین و ایمای براس قائم مقام رکوع است در جمیع احکام یا نه

عبارت است از انحنای مذکور و در حق قاعد مختار نیز نحوی است که مذکور شد در بحث قیام و در حق غیر مختار
یا انحنا است لکن نه بحد مذکور یا ایمای برأس است یا ایمای بعین بتفصیلی که مذکور شد ممکن است کسی بگوید رکوع
در شرعیت عبارت است از انحنای مذکور و آنچه در حق غیر مختار مذکور شد مثلا ایمای بعین مثلا این رکوع نیست
بلکه قائم مقام رکوع است کلامیکه در اینمقام هست این است آیا ایمای بعین یا ایمای برأس مثلا مثل رکوع است
در احکام پس هرگاه کسیکه تکلیفا و ایمای برأس بود مثلا در مقام رکوع اخلال بآن کرد ناسیا بعد از دخول در سجود
یا بعد از فراغ از سجود متذکر شد خواه سجود اختیاری بوده باشد یا قائم مقام آن مثل ایمای برأس در صورت عدم
تمکن از سجود نماز محکوم بفساد است اعاده آن لازم است یا چنین نیست مسئله محل اشکال است نظر باینکه ایما
در اینمقام بدل رکوع است ثابت است در حق بدل آنچه ثابت بود در مبدل منه پس لازم است استینافها نماز ظاهر این
است که حکم ببطلان نماز نتوان نمود پس نماز صحیح خواهد بود و استیناف لازم نخواهد بود نظر باینکه بدلیت ایمای برأس
مثلا نسبت برکوع منصوص نیست که باین نحو صریحا داشته باشیم هذا بدل منه او بمنزلته تا آنکه بعموم بدلیت یا بعموم منزله
استدلال توانیم نمود بمشارکت در جمیع احکام بلکه موجود در نصوص امر بایما است در صورت عدم تمکن از رکوع این قدر
کفایت نمیکند در حکم بمشارکت در جمیع احکام و ادله مقتضیه فساد که مشتمل بر لفظ رکوع است منصرف بما نحن فیه
نمیشود پس صحت ثابت محکوم ببقا است و رافع آن متحقق نیست علاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات صحت
بعموم صحیحه زراره لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والرکوع والسجود بنا بر آنکه مقتضی اعاده
نماز بسبب اخلال عمدا وسهوا نظر بحدیث مذکور منحصر است در اخلال بیکی از امور خمسه مذکوره و عدم اندراج
محل کلام در رکوع ظاهر است و هم چنین در رکوع نظر بآنچه مذکور شد پس ما نحن فیه مندرج در تحت عموم مستثنی
نیست بلکه مندرج در عموم مستثنی منه است پس اعاده واجب نخواهد بود بسبب اخلال بآن ساهیا لکن احتیاط اعاده
نماز است بعد از اتمام بلی دقتی که در اینمقام هست این است که آیا عود بجهت تدارک منسی لازم هست یا نه ظاهر تفصیل
است در اینمقام مابین آنکه سجود این شخص بطریق معهود بوده یا بطریق ایما در اول حکم میکنیم بعدم لزوم عود بلکه
بعدم جواز آن بی اشکال نظر بادله داله بعدم لزوم عود بمنسی در صورتیکه متذکر شود بعد از دخول در سجود و بخلاف
در ثانی پس در حکم بعدم جواز عود بمنسی در اینصورت اشکال میتوان نمود مگر آنکه بگوییم عود بجهت تدارک
منسی مستلزم زیادتی در نماز میشود یا اخلال بایمای سجودی عامدا و هر یک موجب بطلان نماز است نظر باینکه هرگاه
عود نمود بجهت تدارک منسی یعنی ایما بجهت رکوع اعاده مینماید ایما بجهت سجود را پس اگر اعاده نمود لازم می آید زیادتی
در اجزای نماز و الا لازم می آید اخلال بسجود یا اخلال بما ثبت منابه و بعد از رکوع یا قائم مقام آن و علی التقدیرین
نماز باطل میشود اما بنا بر ثانی پس ظاهر است نظر بلزوم تقدم رکوع بر سجود و اما بنا بر اول نظر بحدیث صحیح مروی در کافی
از جناب فخر الاوائل والاواخر امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اذا استیقن انه زاد فی صلوته المکتوبة لم یعتد بها واستقبل
صلوته استقبالا اذا کان قد استیقن یقینا بحث سیم در بیان رکوع منحنی است بر اینکه هرگاه منحنی بوده باشد
خواه در اصل خلقت چنین بوده یا باعتبار عارض مثل مرض یا بجهت پیری در اینصورت اگر انحنای او کمتر از حد رکوع
شرعی بوده باشد در این صورت اگر متمکن بوده باشد از تقلیل انحنا باینمعنی متمکن هست که کم کردن از انحنا بحدیکه

نماید نام

کاینکه است در رجلین رکوع محقق
شود تا بحد رکوع رسد و اما
هرگاه انحنا بحد رکوع شرعی
بوده باشد

از حد رکوع شرعی میل بقیام نماید ظاهر این است این تقلیل لازم بوده باشد بعد از آن منحنی میشود بقصد رکوع و اگر متمکن نبوده
باشد از این لکن ممکن از انحنا زیاده بوده باشد لازم است از انحنا زیادتی را بعمل آورد بقصد رکوع تحصیلا للامتثال
و اما هرگاه منحنی بنحوی بوده باشد که تقلیل انحنا در حق او ممکن نبوده باشد و همچنین زیادتی در این صورت ظاهر این است
ایما بجهت رکوع در حق او متعین بوده باشد پس احتراز همان انحنا بجهت رکوع میتواند نمود **مبحث چهارم** در بیان امور واجبه
متعلقه برکوع است بدانکه امور متعلقه برکوع یا واجب است یا مستحب است یا مکروه پس در اینجا چند مقام است **مقام اول**
در امور واجبه متعلقه برکوع است بدانکه واجب متعلق برکوع چند چیز است **اول** باقی بودن است در حالت رکوع بقدر
ذکر واجب و بعبارة اخری لازم است شروع بذکر واجب نماید بعد از بلوغ بحد رکوع شرعی و شروع برفع راس نماید
قبل از فراغ از آن هرگاه شروع نمود بذکر واجب قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی یا رفع راس نمود قبل از فراغ از آن
عامدا نماز باطل خواهد بود **دوم** طمانینه است بقدر ذکر واجب در حال اتیان بآن و مراد بطمانینه در اینمقام
سکون بدن مصلی و استقرار است پس حرکت بعض اصابع بلکه حرکت دست مضر و منافی با طمانینه بمعنی مذکور
نیست پس هرگاه اتیان بذکر واجب نماید کلا یا بعضا در حالت عدم استقرار بدن عمدا نماز باطل خواهد بود و مخفی
نماند طمانینه بقدر ذکر واجب واجب است اگرچه فرض شود عالم بذکر نبوده باشد **سیم** ذکر است بدانکه ذکر واجب
در رکوع در حالت اختیار یک تسبیح واحده کبری است یا سه تسبیح صغری و مراد بتسبیح کبری در اینمقام سبحان ربی العظیم
و بحمده است و مراد بتسبیح صغری سبحان الله است پس مکلف مخیر است مابین آنکه سه مرتبه بگوید سبحان الله
یا یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده لکن تسبیح کبری افضل از سه صغری است و در حال ضرورت اکتفا بیک
سبحان الله میتوان نمود و قول بجواز اکتفا در حال اختیار بمطلق ذکر اگرچه تکبیر بوده باشد یا تهلیل ضعیف است
محصل کلام در اینمقام آنست که کثیری از علما اختلاف کرده اند علما که آیا در رکوع و سجود اکتفا بمطلق ذکر میتوان
نمود یا نه بلکه تسبیح متعین است جماعتی از فقها اختیار نموده اند اول را لکن مختار قول ثانی است پس
اکتفا بمطلق ذکر نمیتوان نمود بلکه تسبیح متعین است لکن قائلین بتعین تسبیح اختلاف نموده اند بشش قول
اول قول بتعین سه تسبیح کبری است و این قولی است که مرحوم علامه در تذکره نقل نموده از بعض علما و ممکن است حمل
شود بر این کلام شیخ مفید در مقنعه **دوم** قول بوجوب سه تسبیح لکن مخیر است میان سه کبری و سه صغری
و این ظاهر میشود از شیخ صدوق در فقیه و هدایه و مقنع و ابی الصلاح در کافی **سیم** قول بتخییر مابین تسبیحه
واحده کبری و سه تسبیح صغری و این قول مختار محققین از فقها است **چهارم** قول بتعین واحده کبری است
و این ظاهر میشود از صاحب مراسم و مرحوم علامه در کتاب تبصره و شیخ شهید در کتاب بیان **پنجم** تخییر است میان
تسبیحه واحده کبری و تسبیحه واحده صغری و این ظاهر میشود از صاحب غنیه و صاحب اشاره و قول **ششم**
قول بجواز اجتزا بمطلق تسبیح است حتی مثل سبحان الله و این قول را نسبت داده اند بسید مرتضی در کتاب انتصار
لکن دلالت عبارت این کتاب بر این کتاب ظاهر نیست مذکور شد مختار مابین اقوال قول سیم است پس مکلف
مخیر است مابین تسبیحه کبری و سه صغری لکن با افضلیت کبری و کلامی که در اینمقام هست این است یا لفظ و بحمده
جزء تسبیح کبری هست یا نه این مطلب محل خلاف مابین فقها است مختار در نزد حقیر جزئیت است پس مخیر است مابین

اینکه سه مرتبه

اینکه سه مرتبه بگوید سبحان الله یا یک مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده لکن افضل بلکه احوط نیز هست بدانکه
مناسب در این مقام این است که ضمنا بحث شود بیان معنی این ذکر پس میگوئیم تفسیر این لفظ و بحمده شد
هر این وجوه را در مطالع الانوار بیان نموده ایم احسن وجوه آنست که بگوئیم واو در و بحمده عاطفه است
و مجرور متعلق است بفعل محذوف و مصدر در بحمده مضاف بفاعل است و مقصود جمع میان تسبیح و تحمید
کما فی قولک سبحان الله والحمد لله حاصل آنکه چونکه تسبیح و تحمید که از بزرگ‌ترین اذکار است و احادیث هست تسبیح
و حمد الهی است جل شانه بجا آوردم تسبیح و تحمید بکوی این معنی چنین خواهد بود که من معتقد این هستم که خداوند عالم
جل شانه منزه است از جمیع نقایص و منزه است از جمیع معایب و در شود حمد او میتانم بمعونت و توسل بحمد
باری تعالی شانه بنفس خود را پس تقدیر چنین خواهد بود اسبح سبحان ربی العظیم و احمده بحمده **چهارم** رفع راس
از رکوع است بنحوی که راست بایستد لکن لازم است که رفع راس بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد چنانچه لازم بود
که شروع بذکر واجب بعد از بلوغ بحد رکوع و استقرار بوده باشد پس هرگاه شروع بذکر نمود قبل از بلوغ بحد مذکور
و استقرار یا شروع نمود برفع راس از رکوع قبل از فراغ از ذکر واجب نماز باطل خواهد بود هرگاه عمدا بوده
باشد تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع در آن شروع نموده یا بقصد
استحباب در آن نموده یا بقصد وجوب نه بقصد استحباب در آن نموده و نه بقصد وجوب و بر جمیع تقادیر یا
اجتزا بهمین ذکر نموده در ذکر رکوع یا خیر بلکه اتیان بیک ذکر تام در رکوع نموده و بر تقادیر یا سهوا چنین
نموده یا عمدا پس مسئله متصور بود از ده صورت میشود در شش صورت سهو تاملی در صحت نماز نیست
لکن مشروط بر آنکه در صورت اجتزا بهمان ذکر متذکر نشده باشد بحقیقت حال مگر بعد از رفع راس از رکوع اگر
چه قبل از انتصاب بوده باشد و اما هرگاه متذکر شد بحقیقت حال در رکوع و اجتزا بهمان ذکر نمود شبهه
در بطلان نماز نیست نظر باخلال بذکر واجب عمدا بجهت آنکه ذکر ماتی به بر نحو مذکور ما مور به نبود پس ماتی به
غیر مامور به و مامور به غیر ماتی به پس خارج از عهده تکلیف نخواهد بود و اما شش صورت عمد پس شکی در
بطلان نماز در سه صورت آن نیست و این در صورتی است که اجتزا بهمان ذکر نموده باشد یعنی ذکری که قبل
از بلوغ بحد رکوع شروع در آن نموده عالما عامدا بوده باشد بحد رکوع یا جاهل چنانچه بجهت رفع التباس
از عوام که اعتقاد نموده اند که اتیان باین ذکر میباید بعد از منحنی شدن نمود خواه بحد رکوع شرعی رسیده
باشد یا نه خواه بقصد وجوب در آن ذکر نموده باشد یا بقصد استحباب یا نه بقصد وجوب نموده باشد و نه بقصد
استحباب و اشکالی که هست در سه صورت باقی است یعنی در صورت عدم اجتزا بآن ذکر است با اتیان ذکر
تام در حد رکوع شرعی خواه عالم بوده باشد بحد رکوع شرعی یا جاهل بوده حکم بصحت آنست که منع آن است
ذکر تام را اتیان نموده است در حد رکوع شرعی این کفایت میکند در حکم بصحت و آنچه اتیان نموده قبل از آن
در حکم عدم و لغو خواهد بود و وجه حکم ببطلان آنست که اتیان بذکر بقصد ذکر رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع
عمدا بدعت خواهد بود پس منهی عنه است لکن ممکن است که گفته شود این موجب بطلان همان ذکر میشود نه اصل
نماز نظر باینکه منهی عنه این است که اتیان بذکر رکوع در محل شرعی آن نموده است مگر در صورتیکه مقصود

این متحقق در حین امتثال صلاة این بوده باشد که ذکر رکوع را باین نحو اتیان نموده باشد و در این وقت ممکن است
که گفته شود که بهمین وجه امتثال نماز شود پس مقتضی فساد نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال را با قطع نظر از
این فرض در بعض صور مسئله از راه دیگر توضیح آن این است هر یک از سه صورت مزبوره منضم میشود
بسه صورت پس اقسام متصوره در این سه صورت نه قسم میشود حاصل میشود از ضرب سه در سه اول آنست
که قصد وجوب نموده در آن ذکر یکه شروع در آن نموده قبل از بلوغ بحد رکوع پس در ذکر یکه اتیان مینماید
مابین در حد رکوع یا قصد وجوب مینماید یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب مینماید و نه قصد استحباب در صورت
اول لازم می آید قصد وجوب در دو چیز کرده باشد در نماز و حال آنکه واجب یکی است و در ثانی لازم می آید قصد استحباب
در واجب نظر باینکه آنچه را قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی شروع نموده بنیت وجوب مطلوب در نماز بوده است
پس واجب آن ذکریست که اتیان بآن مینماید در حد رکوع شرعی مزبور و مراد این است که قصد استحباب در آن
نموده است در قسم ثالث اگر چه سالم از این محذور هست لکن اتیان کرده است در نماز بقصد مطلوبیت
چیزیرا و حال آنکه در آن حالت مطلوب نبوده است و آنچه مذکور شد تصویر شش قسم باقی و حال آنها مستخرج میشود ممکن
است حکم کرده شود در کل این اقسام بعدم حصول امتثال نظر باینکه داخل کرده است در عبادت مطلوبه غیر مطلوب را
بقصد مطلوبیت بنا بر این ممکن است تفصیل داده شود ما بین آنکه اتیان نماید بقصد مطلوبیت در آن حالت و ما بین
یا بقصد مطلوبیت فی الجملة یعنی میداند ذکر در رکوع مطلوب هست لکن نمیداند در چه حالت مطلوب هست پس ۱
اتیان بذکر مینماید بقصد اتیان بمطلوب در اول حکم شود بفساد نماز بخلاف ثانی بجهة ظاهر این است در جمیع صور
عدیده مذکوره نماز باطل باشد لکن احتیاط مقتضی اتمام نماز است و بعد از فراغ اعاده نماید مخفی نماند آنچه مذکور
شد حکم شروع بذکر رکوع بود قبل از بلوغ بحد رکوع و اما رفع راس از رکوع قبل از فراغ از ذکر پس حکم در این
چندان اشکالی ندارد نظر باینکه این ذکر یا ذکر واجب است یا مستحب و علی التقدیرین یا سهوا این عمل واقع شده
یا عمدا در صورت سهو نماز محکوم بصحت است و در صورت عمد اگر ذکر واجب بوده است نماز باطل و اگر ذکر مستحب
بوده نماز صحیح مگر در صورتیکه تجویز کنیم تقدیم مستحب را بر واجب در این صورت نیز نماز باطل خواهد بود بحث
از امور واجبه متعلقه برکوع طمانینه بعد از رفع راس است مراد از طمانینه در این مقام این است بعد از آنکه رفع
راس از رکوع نمود قدری بایستد که صادق باشد بر آن که بدن آن شخص ساکن و مستقر است همین قدر مسمی کفایت
میکند چنانچه سابق بیان شد حرکت بعض اجزاء اعضا مثل اصابع بلکه حرکت بعض هیئت بحث پنجم در بیان
این است که آیا امور مذکوره که عبارت است از انحنا بمقدار مذکور و ذکر و بقای در حد رکوع بمقدار ذکر واجب
و طمانینه بمقدار آن و رفع راس از رکوع و طمانینه بعد از آن آیا مختص است بصلوات مفروضه یا نه بلکه ثابت
است در صلوات مندوبه با تحقیق در این مطلب محتاج بتفصیل است بیان این آنست سابق بیان شد
که جایز است اتیان بنوافل راکبا و ماشیا و در حال اختیار و اضطرار در سفر و حضر و در صورتیکه اتیان
بنوافل نماید سواره و پیاده شکی نیست هیچ یک از امور مذکوره لازم نیست مگر ذکر پس غیر ذکر از امور
دیگر در نوافل در صورت مذکوره لازم نیست بلکه در رکوع و سجود اقتصار مینماید بایماء پس انحنا بحد رکوع لازم

هست

هست و نیز غیر آن از اموریکه مترتب بر انحنا میشد و اما هرگاه اتیان بنوافل شود ایستاده در اینصورت ظاهر این است
که لازم باشد که رعایت کل امور مزبوره نمود بخلاف هیچیک جایز نبوده باشد بلی تفاوتیکه هست ما بین فرایض
و نوافل این است که رعایت امور مذکوره واجب است در نوافل بوجوب شرطی نه شرعی بخلاف آن در فرایض که
این است که واجب بوجوب شرعی بوده باشد مقام ثانی در بیان امور مستحبه متعلقه برکوع است بدانکه مستحب
در این مقام چند چیز است اول تکبیر بجهة رکوع است و مراد بتکبیر در اینمقام تکبیری است که بعد از فراغ از
قرائت یا بعد از قنوت یا بعد از فراغ از تسبیحات بدل از آن گفته میشود و این تکبیر از مستحبات و آداب رکوع است
و قول بوجوب این تکبیر چنانچه ظاهر میشود از صاحب مراسم و حکایت شده از ابن ابی عقیل ضعیف و شاذ است
ظاهر این است که استحباب این تکبیر در حال قیام و انتصاب است پس اتیان بآن در حال هوی برکوع شرعیت
آن ظاهر نیست و شهید ثانی در شرح ارشاد و شرح نفلیه دعوی شهرت بر این مطلب فرموده اگر چه جماعتی از فقها
حکم باستحباب آن نموده اند اگر چه حال هوی بسوی رکوع بوده باشد لکن تمام نیست بلکه بعد از فراغ از
تکبیر منحنی میشود بقصد رکوع و مستحب است در حال تکبیر رفع یدین نماید بنحویکه در مباحث تکبیرة الاحرام بیان
شد دوم وضع یدین است بر رکبتین بدانکه گذاشتن دست بر زانو در حال رکوع واجب نیست پس ترک
آن موجب بطلان نماز نمیشود و لکن مستحب موکد است اخلال بآن با امکان مناسب نیست و ظاهر این است
بوضع کفین بر رکبتین بنحویکه بوده باشد تادیه سنت میشود لکن افضل این است که در رکوع در گذاشتن
دست بر زانو چند امر رعایت شود اول آنست که سینه دست را که تعبیر از آن براحت مینمایند بر عین رکبه که
عبارت از محل وصل ما بین استخوان ران و استخوان ساق است بگذارد دوم انگشتان دستها را از هم جدا نموده
محیط سازد بر اطراف زانو دوم آنست که اول دست راست را بر زانوی راست بگذارد بعد از آن دست چپ را
بر زانوی چپ بگذارد سیم آنست که دستها را بقوت بگذارد بر زانو بنحویکه زانوها را رد نماید بجانب خلف
پس اینها مستحباتی میباشند در مستحب سیم از جمله مستحبات این است که در حال رکوع اجزای ظهر را محاذی
و مساوی همدیگر قرار دهد یعنی بعضی ارفع و بعضی اخفض نباشد پس مساوی نگه دارد بحدیکه اگر قطره آبی
بر پشت واقع شود میل بهیچ سمت ننماید چهارم آنست گردن خود را در حال رکوع بکشد محاذات ظهر نگه دارد
پنجم تصفیف ما بین قدمین است یعنی رعایت صف ما بین عقبین یعنی دو پاشنه پا مثل بعد ما بین ابهامین — قدمین نماید یعنی ما بعدهم
یعنی دو انگشت بزرگ پا قرار دهد یعنی انفراج ما بین ابهامین را زیاده تر از انفراج ما بین عقبین و کمتر از آن
قرار ندهد و همچنین عقبین را محاذی همدیگر قرار دهد بعبارة اخری انگشتان هر قدمی محاذی انگشتان قدم
دیگر قرار دهد محاذات ابهامین با هم مستلزم محاذات سایر انگشتان هر یک با دیگری خواهد بود هرگاه مستوی
الخلقة بوده باشد و بعبارة دیگر بعد ما بین هر انگشت از قدمین از قبله مساوی قرار دهد با بعد انگشت نظیر آن
انگشت از قدم دیگر از قبله ششم آنست که انفراج ما بین قدمین در حال رکوع بقدر یک وجب بوده باشد اگر
در حال قیام بکمتر از این قدر سنت موذی میشود مجملا مستحب این است که بعد ما بین قدمین در حال رکوع بقدر
یک وجب بوده باشد اگر چه در حال قیام این قدر نبوده باشد هفتم آنست که نظر او در حال رکوع بمیان دو

قدم او بوده باشد هشتم تجنیح عضدین است یعنی دو بازو را بیرون و اضلاع پهلو بچسپانند بلکه باز نماید مثل جناح مرغ
در حال طیران و این مستلزم این است که عضدها از زیر بغل دور شود و ذرا عین از محاذات جبینین بیرون رود و این
مدخلیت تام دارد در تسویه ظهر مطلوب نهم آنست که قبل از شروع بذکر رکوع این دعا را بخواند اللهم لک رکعت و لک
اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک قلبی و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی
و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر تفسیر ظاهر این این است پروردگارا از برای
تو رکوع میکنم و بتو اسلام آورده ام و بتو ایمان آورده ام و بر تو توکل کرده ام و تو پروردگار منی خشوع و ذلت
میکند از برای تو قلب و گوش من و چشم من و موی من و پوست من و گوشت من و خون من و مغز استخوان من و
پیهای بدن من و استخوانهای من و همچنین خشوع میکند از برای تو هر چه که دو قدم من حامل اوست استنکاف
از عبادت تو ندارم و استکبار در این ندارم بلکه تعب و مشقت و رنج خود را در این نمی بینم بلکه لذت و راحت
خود را در عبادت و خضوع در خدمت تو میدانم دهم آنست که ذکر رکوع را سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه بگوید
مراد از سه مرتبه تضاعیف سه مرتبه گفتن تسبیح کبری است و این ظاهر است پس مراد این است یک مرتبه این ذکر
واجب است کفایت میکند در حصول امتثال لکن مستحب این است که سه مرتبه بیاورد یعنی انضمام دو تسبیح
با یکی واجب مستحب است تا ختم بسه مرتبه شود و همچنین انضمام چهار بواجب و انضمام شش مرتبه بیکمرتبه واجب
مجملا مراد این است در ذکر رکوع ختم بسه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه افضل است منحصر است باشتراک این سه
بتحدید در اصل فضیلت متفاوت خواهند بود در شرافت و کمال پس ختم بسبع افضل از همه است بعد از آن ختم
به پنج بعد از آن ختم بسه و این را دو ان آنچه در عقیده فقیر است مناسب این است که تنبیه شود در اینمقام بدو مطلب
اول آنست که باید شود که ختم ذکر رکوع را بهفت مرتبه آیا این منتهای مرتبه فضیلت است که زیاده بر این فضیلت
ندارد بلکه رجحان نیز ندارد یا چنین نیست بلکه فضیلت دارد اگر چه توهم میشود از بسیاری از کلمات فقها قدس الله
تعالی ارواحهم احتمال اول لکن ظاهر این است که چنین نیست بلکه علاوه بر هفت جایز بلکه راجح و افضل است
و مستند این مطلب نصوص داله بر رجحان تطویل در رکوع و سجود بقدر استطاعت است علاوه حدیث موثق که
نقل جناب کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که آن جناب در رکوع نماز جماعت ایشان بذکر رکوع فرمودند
سی و سه مرتبه یا سی و چهار مرتبه علاوه حدیث معتبر ابان بن تغلب که فرمود داخل شدم بخدمت جناب امام جعفر
صادق علیه السلام در حالتیکه آنحضرت مشغول نماز بود پس شمردم ذکر رکوع و سجود را آنحضرت شصت مرتبه فرمودند کلمات
کثیر از فقها محمول بر غالب است نظر باینکه غالب نظر بمشاغل ناس تعدی از هفت مرتبه نمیشود شاید وجه اقتصار در هفت
در بعضی اخبار همین بوده باشد یعنی کثرت مشاغل و توفر دواعی داعی بر اقتصار باین عدد شده است مطلب ثانی
آنست که ختم بعدد وتر راجح و مستحب است مجملا از جمله مستحبات در رکوع و سجود آنست که در ذکر آنها ختم
شود بعدد وتر و این مطلب تا عدد هفت مسلم و ظاهر میشود از بسیاری از فقها و اما ما فوق هفت محل کلام است
مقتضای کلمات اصحاب در این مطلب مختلف است مرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی روحه السعید ظاهر میشود
در کتاب ذکری و در دروس و لمعه استحباب ختم بوتر مطلقا اگر چه بعد از تجاوز از هفت بوده باشد و موافقت

فرموده است

و استحباب ذکر سه مرتبه و پنج مرتبه و هفت مرتبه

فرموده است با ایشان شهید ثانی و غیره و مقتضای کلام ابن ادریس در سرائر و کلام محقق در شرایع خلاف
ثالثة السرائر ثم یقول سبحان ربی العظیم و بحمده ان شئت ثلثا و ان شئت خمسا و ان شئت سبعا و الزاید افضل
نظر باینکه کلام ایشان و الزاید افضل دلالت میکند باینکه زیاده بر هفت مرتبه افضل از هفت و ما دون است
خواه ختم بشفع شود یا بوتر و همچنین کلام محقق در شرایع فرموده است در مقام بیان امور مستحبه در رکوع
و ان یسبح ثلثا او خمسا او سبعا فما زاد و مقتضی کلام ایشان فما زاد همان است که مذکور شد در کلام ابن ادریس
و مثل این دو عبادت است بعض عبارات دیگر و در بلستا ختنا در قول بافضلیت ختم بوتر مطلقا اگر چه ختم
بشفع در ما فوق سبع جایز و مشروع بوده باشد کلام میکند در اینمقام هست این است که آیا ما دون سبع مثل ما فوق است
یعنی ختم بوتر افضل و ختم بشفع نیز مشروع است بلکه بالاضافه بما دون افضل است اگر چه توهم از بسیاری از عبارات
اصحاب ثانی است نظر باینکه تصریح فرموده اند بیک مرتبه و سه مرتبه و پنج مرتبه و هفت مرتبه احدی تعبیر ننموده ام بتصریح
بجواز ختم بشفع نموده باشد ثمره این در احتمال جواز ختم است در ذکر رکوع و سجود بدو ذکر و بچهار ذکر و بشش
ذکر و عدم آنست پس بنا بمختار انتقاد هرگاه بدو ذکر بیاورد جایز بلکه افضل خواهد بود نسبت بختم بیک مرتبه اگر چه مرجوحست
بالاضافه بختم بسه ذکر و همچنین ختم بچهار نسبت بختم بسه ذکر و پنج ذکر و ختم شش ذکر نسبت بختم بپنج و ختم بهفت پس
هر یک از اینها راجح است نسبت بما تحت و مرجوحست بالاضافه بما فوق و دلیل بر این مطلب حدیث ابی بکر حضرمی است
که تا طبه اصحاب تلقی بقبول فرموده اند و آن حدیث این است که ابی بکر گفته عرض کردم خدمت جناب حضرت ابی جعفر علیه السلام
ای شیء حد الرکوع و السجود قال تقول سبحان ربی العظیم و بحمده ثلثا فی الرکوع و سبحان ربی الاعلی ثلثا فی السجود فمن
نقص واحدة نقص ثلث صلوته و من نقص اثنتین نقص ثلثی صلوته و من لم یسبح فلا صلوة له مخفی نیست که حدیث
محمول است بر مبالغه نسبت بنقص واحدة و اثنتین و این ظاهر است وجه استفاده مدعی از این حدیث آنست که این
حدیث صریح است که ختم بدو افضل است از ختم بواحدة اگر چه مرجوحست نسبت بختم بسه مرتبه و این عین مدعی
و لقد اجری الله تعالی صاحب الوسیلة خیرا بحسن تعبیره و اما به بما بنهنا علیه قال و المندوب ضربان فعل و کیفیة
فالفعل اربعة و ثلثون الاقبال علی الصلوة الی ان قال و قول ما زاد علی تسبیحة فی الرکوع من التسبیح الاخر
ما ذکره لظهور شمول قوله ما زاد علی تسبیحة مطلق ما زاد و لو زاد فقره واحدة و مثله حسن التعبیر صاحب الجامع
جزاهما الله تعالی خیر جزاء المحسنین یازدهم آنکه مستحب خواندن سمع الله لمن حمده است و همچنین دعای
بعد از آن بعد از رفع راس از رکوع تحقیق این مطلب محتاج است بنقل کلام در چند مراد اول آنست که محل سمع الله
لمن حمده و دعای بعد از آن آیا بعد از آن است که منتصب شد یا خیر بلکه سمع الله در حالت رفع راس است و دعا
بعد از رفع راس ظاهر ابی الصلاح و صاحب غنیه ثانی است و مشهور اول است و این مختار است پس مستحب قول
سمع الله لمن حمده و دعا است بعد از رفع راس و انتصاب و در حالت رفع راس مشروعیت آن معلوم نیست
دوم در بیان دعائی است که بعد از سمع الله لمن حمده است بدانکه کلمات علما در این مختلف است مذکور در کتاب مقنعه
و غنیه و غیرهما چنین است الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و العظمة و الجبروت لکن مختار در بیان این مجری
است که صحیحه زراره و مرویه در کافی مشتمل بر آن است و آن چنین است که بگوید بعد از سمع الله لمن حمده الحمد لله رب

اگر چه نسبت بما فوق
مرجوح بوده باشد یا
چنین نیست ظاهر اول
است اگر چه

العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و در ترکیب این چند لفظ محتمل است اول آنست که واو والکبریاء
واو عاطفه بوده باشد مدخول آن معطوف باشد بجبروت والعظمة مرفوع بوده باشد بابتدائیة و خبر مبتدا لله رب العالمین
بوده باشد دوم آنست که والعظمة نیز معطوف بوده باشد مثل والکبریاء و لله رب العالمین خبر مبتدای محذوف بوده باشد
والتقدیر هی لله رب العالمین ای الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین ثالث آنست که واو والکبریاء واو استینافی
بوده باشد مدخول آن مرفوع بوده باشد بابتدائیة والعظمة معطوف بوده باشد بر آن خبر مبتدا لله رب العالمین
بوده باشد احسن وجوه ثلثه وجه اولست وجه اولویة ظاهر میشود بتامل و مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری لفظ
لله را ذکر نیز نموده اند دعا را چنین ذکر فرموده اند الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة رب
العالمین بنا بر این اهل الجبروت مبتدا خواهد بود والکبریاء والعظمة معطوف بر جبروت و رب العالمین خبر مبتدا
خواهد بود لکن مذکور در نسخ موجوده کافی بنحوی است که ذکر نموده ایم و بهمین نحو ذکر شده در اکثر نسخ تهذیب
مرحوم شیخ بهائی فرموده اند بهمین نحو مذکور است در نسخه تهذیب که بخط مرحوم والد ایشان بوده که استنساخ
نموده بود از نسخه اصل تهذیب بلکه شهید ثانی نور الله تعالی روحه السعید فرموده اند باین نحو دیده اند
در نسخه اصل تهذیب که بخط مرحوم شیخ بوده و مرحوم شیخ صدوق در فقیه بنحو دیگر ذکر فرموده اند باین نحو سمع
الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اهل الجبروت والکبریاء والعظمة و با دعای دیگر نیز نقل کرده اند
چنانچه در مطالع الانوار مذکور است احسن از همه نحوی است که مشتمل است بر آن صحیحه زرارة چنانچه مذکور شد
اگرچه عمل بهمه بی عیب است بلکه اقتصار بالحمد لله رب العالمین نیز چنین با این معنی که بعد از آنکه سمع الله لمن حمده گفت
بگوید الحمد لله رب العالمین سیم آنست که استحباب سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن ثابت است در حق امام و ماموم
و منفرد بنا بر مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال و ظاهر از مرحوم محقق در کتاب معتبر و مرحوم علامه در
کتاب منتهی و محقق ثانی در جامع المقاصد دعوی اطباق علمای شیعه است در این عموم و در کتاب خلاف شیخ
صریحا دعوی اجماع است بر این مجملا اختلاف در موظف بودن دفع راس از رکوع راجع میشود بچهار قول اول آنست
که استحباب سمع الله لمن حمده در این مقام ثابت است خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد و این مشهور است
ما بین فقها است و ظاهر جماعتی از اعاظم علما دعوی اتفاق علمای شیعه است در این مطلب قول ثانی مقابل آن
یعنی استحباب سمعله ثابت نیست مطلقا خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد بلکه مستحب در اینمقام در حق
جمیع ربنا لک الحمد است و این قول ممکن است از ابن الجنید قول سیم مثل اولست در حق امام و منفرد و مثل ثانی است
در حق ماموم پس مستحب در حق امام و منفرد سمع الله لمن حمده است و در حق ماموم ربنا لک الحمد و این قول را مرحوم شیخ
شهید از صاحب فاخر حکایت نموده و در کتاب دروس میل باختیار این قول فرموده است قول چهارم مثل قول اول
است مگر در حق ماموم پس مستحب در حق امام و منفرد سمعله است مجملا و ماموم نیز ثابت در حق او تحمید است یعنی
قول الحمد لله رب العالمین و این قول را صاحب مدارک اختیار فرموده است مختار قول اولست و اقوال ثلثه باقیه
ضعیف است خصوصا قول ثانی بعد از آن ثالث و قول رابع اگرچه مدلول علیه بظاهر حدیث صحیح است لکن جواب از آن
مفصلا مذکور در مطالع الانوار است ملخص کلام آنستکه استحباب سمعله و دعای بعد از آن ثابت است در حق مصلی

اگرچه ماموم

اگرچه ماموم و منفرد بوده باشد پس هرگاه جمع نماید ما بین سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء
والعظمة لله رب العالمین این احتمال اتمام است و اولی از این اقتصار بقول الحمد لله رب العالمین است بعد از سمعله
پست تر از این اقتصار بسمع الله لمن حمده است و اما اقتصار بتحمید تنها پس بعنوان اطلاق ثابت نیست بلکه پست
مخصوص ماموم است با وجود مشروعیت خالی از اشکال نیست نظر باعراض اصحاب از مضمون مستند آن چهارم ظاهر
این است که استحباب سمع الله لمن حمده مختص بصلوات یومیه نیست بلکه در جمیع صلوات مفروضه ثابت است
لکن در صلوات آیات ثابت است بعد از دفع راس از رکوع خامس که بعد از آن بسجود میرود پس بعد از رفع راس
از رکوع اول و ثانی و ثالث و رابع ثابت نیست مجملا استحباب سمعله مختص بصلوات یومیه نیست بلکه ثابت است
در جمیع صلوات مفروضه بلکه اختصاص بصلوات مفروضه ندارد پس ثابت است در صلوات مندوبه با نظر ظاهر
این است این مطلب محل اشکال و تامل بوده باشد پنجم کلامیکه در اینمقام هست این است که آیا استحباب سمعله
مختص است بصورتیکه ایتان بنماز شود قائما یا نه بلکه ثابت است خواه قائما بوده باشد یا جالسا واجب بوده
باشد یا مستحب چیزیکه موهم اختصاص این است بصلوة قائم صحیحه زراره است که فرموده اند ثم قل سمع
الله لمن حمده و انت منتصب قائم لکن این توهم باطل است بلکه وجه این است نظر باینکه صدر حدیث مفروض
است در صلوة قائم قال اذا قمت فی الصلوة فلا تلصق قدمک بالاخری پس تقیید و انت منتصب قائم وجه آن
این است نه بجهت اختصاص حکم بصلوة قائم پس ظاهر ثبوت استحباب است اگرچه نماز جالسا بوده نظر باینکه صلوة
جالسا همان صلوة بطریق قیام است ماهیت صلوة در هر دو یکی است و تفاوتی نیست مگر بتحقق قیام و عدم آن
پس بدل اصل جالسا نیست مگر اینکه آنچه را بعنوان قیام ایتان میکرد همان را بعنوان جلوس ایتان کند بلی اجزای
واجبه و مستحبه همه بر حال خود باقی خواهد بود مگر آنچه را که دلیل شرعی دلالت کند بر عدم آن ملخص مقال آنکه نماز
نافله جالسا همان نماز نافله است قائما چنانچه نماز مفروضه جالسا همان نماز مفروضه است قائما مفروض این است
در هر یک از نماز نافله و نماز مفروضه در صورت قیام سمعله ثابت است پس در هر یک از آنها جالسا نیز چنین خواهد
بود بعلاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات مدعی بعموم حدیث مفضل بن عمر در اصول کافی قال قلت لابی
عبد الله علیه السلم جعلت فداک علمنی دعاء جامعا فقال لی احمد الله فانه لا یبقی احد یصلی الا دعا لک یقول سمع الله
لمن حمده وجه استدلال ظاهر است نظر باینکه حاصل معنی کلام این است هرگاه کسی حمد خداوند عالم جل شانه
کند نماز کننده در عالم نیست مگر اینکه دعا میکند در حق او و باین نحو که میگوید یا بگوید سمع الله لمن حمده یعنی
اجابت نماید جناب اقدس باری عز شانه دعای هر کسی را که حمد او نموده پس مقتضای این کلام ثبوت سمعله است در
حق قاطبه مصلین خواه نشسته بوده باشد یا ایستاده پس حکم باستحباب سمعله در حق مصلی جالسا خواه
نافله بوده باشد یا مفروضه محل تامل نیست بلی اشکالی که هست در حق مصلی است که رکوع او بایما بوده باشد
خواه ایمای براس باشد یا بعین خواه نماز مضطجعا بوده باشد یا مستلقیا یا ماشیا مثل نماز نافله مقتضای عموم
حدیث مذکور ثبوت سمعله است در حق چنین مصلی با آنچنانچه وجه آن ظاهر است از معنی حدیث که مذکور
شد لکن ظاهر کلمات اصحاب خلاف آنست نظر باینکه فرموده اند استحباب این وظیفه را بعد از رفع راس از رکوع

بانعدا انتصاب و نحو اینها و معلوم است مصداق این در غیر حالت قیام است لکن ممکن است که گفته شود کلام اصحاب
محمولست بر اینها نظر به معتاد نیز بلکه مقصود نفی ما عدا بوده باشد پس مقتضای عموم حدیث مذکور سالم از معارض است
شاید همین قدر نظر به مسامحه در ادله سنن کفایت کند در حکم باستحباب پنجم در بیان معنی سمع الله لمن حمده است
بدانکه سمع اگرچه متعدی است کما فی قوله تعالی یوم یسمعون الصیحة و قول سمعت کلاما حسنا و نحوها لکن در اینمقام
این معنی مراد نیست بلکه مراد در اینمقام از باب تضمین است تضمین عبارت است از اینکه اعتبار شود در لفظی
معنی لفظ دیگر پس معامله شود با لفظ اول معامله لفظ ثانی لهذا در اینمقام میگوئیم تضمین شده است سمع معنی
قبل و استجاب و هر یک از قبل و استجاب استعمال میشود با لام ولهذا گفته شده سمع الله لمن حمده قبول فرماید خدا
عالم طاعات حامدین را یا اجابت فرماید خداوند عالم جل شانه دعای حمد کنندگان را ظاهر این است این محمول بر
یعنی بر هر دو کار را اجابت کن دعای حامدین را چنانچه مناسب در اینمقام همین است و احتمال مدح و ثنای حامدین
اگرچه قائم است یعنی خداوند عالم اجابت میفرماید دعای حامدین را که بطریق اخبار بوده باشد من باب المدح لکن
اراده این معنی بعد از رفع راس از رکوع مناسب نیست چنانچه و چنان ظاهر است بعلاوه حدیث مذکور ظاهر
الدلالة است بر اینکه این دعاست بجهة اجابت مطالب حامدین از آنجمله خود مصلی است نظر باشتمال ذکر رکوع بر حمد
لقوله و بحمده ششم در بیان رعایت جهر و اخفات است در مواضع در رکوع و بعد از رفع راس از آن پس میگوئیم
مصلی یا امام است یا ماموم یا منفرد پس اگر امام بوده باشد مستحب در حق او این است رعایت جهر نماید در آنچه در رکوع
میخواند از دعای قبل از ذکر و در نفس ذکر و در آنچه بعد از رفع راس میخواند از سمعله و تحمید بعد از آن پس جهر در
حق امام در جمیع اینها راجح است چنانچه اخفات در حق ماموم چنین است خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی
و اما در حق منفرد پس اگر نماز جهری بوده اجهار در همه اینها راجح است و اما هرگاه نماز اخفاتی بوده باشد ظاهر این است که
باز جهر راجح باشد در خصوص سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن و اما در ذکر رکوع و دعای قبل از آن ظاهر این است
که اخفات راجح بوده باشد دوازدهم از جمله امور مستحبه در رکوع صلوات بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر آل
اطهار آن سرور است و هم چنین در حال سجود بلکه شبهه در رجحان صلوات بر آنجناب و بر آل اطهار ایشان در جمیع
احوال نماز نیست خواه با وجود سببی بوده باشد مثل آنکه اسم شریف ایشان از لسان این شخص جاری شده یا استماع
اسم شریف ایشان نموده یا نکرده و نه نیست بر حالت سماع نیز چنین بوده باشد و هم چنین است هرگاه عطسه نموده
یا عطسه از عاطسی شنیده یا با وجود سببی نبوده باشد بالجمله صلوات بر آنجناب در جمیع احوال صلوة جایز است
فرقی در این باب در اثنای نماز یا در خارج نماز نیست پس رجحان ذاتی بر حال خود باقی است اشتغال بصلوة
موجب رفع آن نمیشود و این محل کلام در اینمقام نیست بلکه کلام باعتبار توظیف است یعنی آداب رکوع و مستحبات
آن این است که در رکوع صلوات بر آنجناب و بر آل اطهار ایشان فرستاده شود و کیفیت آن بدو طریق وارد است
اول اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم صلی الله علی محمد و آل محمد و خوب است که در حدیث تصریح باشد
که می باید بعد از فراغ از ذکر رکوع و سجود بوده باشد چنین نیست بلکه منصوص مدح صلوات بر آنجناب است در رکوع
و سجود مقتضای اطلاق تادیه سنت است خواه قبل از اشتغال بذکر بوده باشد یا بعد از آن مگر اینکه گفته شود

اشاره است

اشاره است بمعهود و مشهور در آن زمان لفظ بوده باشد و علی ای حال بعد از فراغ از ذکر قطعی المراد است اگرچه بر آن
خصوصیت معلوم نبوده باشد پس جزم در آن مقدار اینان در رکوع و سجود است نه رجحان بعد از ذکر بدانکه مستند
چنانچه مشتمل بر صلوات بر آنجناب است در رکوع و سجود مشتمل بر صلوات در حال قیام هست پس حکم باستحباب صلوات
در حال قیام نیز عیب نیست بدانکه مشهور ما بین اصحاب این است که از برای رفع راس از رکوع تکبیر ثابت نیست
و هم چنین رفع یدین در این وقت راجح نیست بلکه عدم ثبوت تکبیر ظاهر این است که محل اتفاق بوده باشد اما رفع یدین
در اینحالت پس عدم رجحان آن مشهور ما بین فقها است و دعوی شهرت در این مطلب مستفیض است بلکه ظاهر محقق
در کتاب معتبر دعوی اتفاق علمای شیعه است لکن چنین نیست بلکه شیخ صدوق در فقیه قائل شده است برفع
یدین در این وقت و شیخ شهید موافقت با ایشان فرموده در جمله از کتب خود مثل ذکری و بیان و دروس و نقل از
این قول را از شیخ بزرگوار والد صدوق و صاحب فاخر لکن مختار عدم رجحان است مستند آن محمول بر تقیه است
و چون آنرا مفصلا در مطالع الانوار بیان نموده ایم مقام ثالث در بیان امور مکروهه است در حال رکوع و آن چند
چیز است اول داخل کردن دستها است در زیر جامه در حال رکوع مخفی نماند در این کلام اجمالی هست تفصیل
آن مذکور است در مبحث لباس هر کس خواهد رجوع بآن مقام نماید دوم آنکه دهان تطبیق است مراد از تطبیق
گذاردن احد کفین است بر کف دیگر و داخل کردن هر دو را است در میان دو زانو در حال رکوع بعضی از قدمای
علما قائل بوجوب این شده اند مرحوم شیخ در کتاب خلاف دعوی اجماع نموده بر حرمت آن و شیخ شهید در لمعه
قائل بحرمت شده و در کتاب ذکری و بیان و دروس قائل بکراهت شده حق در مسئله تفصیل است باین نحو
که اگر این کیفیت را بعمل آورد بقصد مشروعیت حرام و الا مکروه خواهد بود سیم تبازخ است بزای و خای معجمتین
مراد باین تسریح ظاهر است یعنی در حال رکوع سر و سینه را بلند نماید تا پشت و تشبیه بزین اسب شود مراد این
است رکوع باین نحو نمودن مکروه است چهارم تدبیح است بدال و حای مهملتین و این مقابل تسریح است
در تسریح سر و گردن را بلند میکرد تدبیح آنست سر و گردن را بزیر می اندازد پنجم تدبیخ است بخای معجمه و این
مثل تدبیح است بحای مهمله فرقی که هست در مهمله پشت مساوی است و سر و گردن را پایین می اندازد و در معجمه
اگرچه سر و گردن را پایین نگاه میدارد لکن پشت را بلند میکند ششم انخناس است بانون و خای معجمه و انخناس
بر دو قسم میشود یک قسم شبهه در عدم جواز آن نیست و موجب بطلان میشود و آن این است عقب پا را از زمین
بلند میکند و سینه پا را بزمین میگذارد و زانو را پیش می آورد استخوان زانو و استخوان ساق شبیه بقوس میشود
و این قسم نظر باخلال بانحنای واجب نماز باطل میشود این محل کلام در اینمقام نیست قسم ثانی آنست که زانو
را پیش می آورد لکن نه باین نحو بلکه انحنای واجب بعمل می آورد این قسم محل کلام و محکوم بکراهت است هفتم
قرائت قرآن است یعنی مکروه است قرائت قرآن در رکوع نظر بورود نهی از قرائت در آن در جمله اخبار از جمله
حدیثی است مروی در معانی الاخبار باین مضمون که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده نهی کرده ام
از قرائت قرآن در رکوع و سجود اما رکوع پس تعظیم خداوند عالم نمائید در آن و که بامر این باشد مقصود در رکوع
کلامی است که دال بر ثنا و عظمت الله جل شانه بوده باشد و اما سجود پس بسیار دعا کنید در آن نظر باینکه سزاوار است

تکبیر و رفع یدین بعد از رفع راس از رکوع ثابت نیست

در کراهت تطبیق است

در کراهت تسریح ظاهر است

در کراهت تدبیح بحای مهمله و تدبیخ بخای معجمه و انخناس است

در انکه ابا فا جب در ذکر رکوع و سجود در صورت نقله ذکر همان اولست یا منوط بتعیین مصلی است

کرد عادر سجود مستجاب شود بدانکه مناسب در این مقام ختم بحث است بذکر دو مطلب اول انست که ذکر واجب در
رکوع و سجود معین است در واقع یا موکول باختیار و تعیین مکلف است توضیح مطلب اینست که سابق بیان شد که مقدار
واجب از ذکر یکمرتبه است تثلیث ذکر یا تخمیس یا تسبیع ان مستحب است کلام نکرده در این مقام هست این است که ایا ذکر واجب
همان دفعه اولی است خواه قصد وجوب در ان کند یا نه یا غیر چنین نیست بلکه تعیین واجب موکول بتعیین مکلف
است پس هر گاه قصد وجوب در سیم نماید و تا اول مستحب خواهد بود و واجب همان سیم است و هکذا پس اگر
قصد وجوب در چهارم نمود در این صورت واجب محفوف خواهد بود بذکر مستحب متساوی یا مختلف بنابراین ممکن
است که واجب اول بوده باشد یا اخر یا متوسط بالمساوات و بالاختلاف ظاهر از کلام شیخ شهید در کتاب ذکری
در ذکر ثانی است پس تعیین وجوب موکول باختیار مکلف است هر یک را که تعیین نمود همان واجب خواهد بود
قال فی الذکری لا یوصف الطمانینة الزائدة نیز او فی الانتصاب منه بالوجوب الا فی صورة تقدیم الذکر المستحب علی
الواجب انتهی ظاهر این است مراد از جمع از این عبارت این بوده باشد طمانینه در رکوع واجب است بقدر ذکر
واجب علاوه بر این قدر واجب نیست مگر در صورتیکه ذکر را در اول اتیان میکند بنیت بما بدکمان ذکر مستحب
بوده باشد در این صورت اگر چه طمانینه بقدر ذکر واجب بعلاوه است لکن چون ذکر واجب را تاخیر انداخته
است و مشخص است طمانینه در ذکر واجب واجب است پس طمانینه علاوه بر انچه که بعمل در ده است واجب خواهد
بود بخلاف انکه هر گاه ان ذکر را واجب قرار داده بود طمانینه دیگر واجب نبود پس این کلام مقتضی این است
که ایضا فا حد اذکار ثلثه در رکوع مثلا بوصف وجوب یا استحباب موکول بتعیین مکلف بوده باشد کسی را
میرسد که بگوید بعد از تسلیم فاذکر حصر ممنوع است نظر باینکه ممکن است کسی بعد از وصول بحد رکوع بمبدا
ذکر واجب تامل کند یا انکه اتیان بدعای متقدم بر ذکر نموده باشد در حمل عبارت را بر این معنی صحیح نیست نظر
بلفظ تقدیم و لفظ ذکر نظر باینکه متعارف از ذکر در رکوع و سجود دعای معهود نیست و در کلام شهید در
خود در وس شاهد بر این مطلب هست و فی الذکری لا وجه ان الواجب هی الاولی لانه مخاطب بذلک
حال الرکوع ولا یفتقر الی قصد ذلک نعم لو نوی وجوب غیرها فالاقرب الجواز لعدم تعین التضییق والطمانینة
للمستحبات لا دینیة استحبابها لان حوازه کها یمنع وجوبها الا اذا قدم المستحب فان الظاهر وجوب الطمانینة
تخیرا لانه لم یات بالواجب بعده و کذا الکلام فی طمانینة السجود انتهی کلامه رفع مقامه ایضا فا این است بنحو یکه در عنوان
تقریر شد کلام این بزرگوار در ذکری دال بران نیست بلکه صریح در خلاف ان است نظر بانچه تصریح فرموده که
واجب همان است که در اول گفته میشود اگر چه قصد وجوب در ان ننموده باشد و کلام بجای اگر چه احتمال را دارد
انچه را که در عنوان مذکور شد لکن دور نیست که مقصود همان است که در ذکری فرموده اند محصل فرموده ایشان
انست که واجب در ذکر رکوع و سجود همان مرتبه اولی است پس باتیان در مرتبه اولی امتثال الامر واجب حاصل
میشود اگر چه قصد وجوب در ان ننموده باشد بلی هر گاه قصد وجوب غیر اول نماید بنابراین بخو قبل از شروع
بذکر قصد این نماید این ذکر که در دفعه اولی اتیان مینمایم ذکر مستحب بوده باشد و ذکر واجب ان ذکری باشد
که در مرتبه سیم اتیان مینمایم در اینصورت واجب همان میشود که قصد وجوب در ان نموده است پس ذکر مستحب قدم

درس ۶

میشود

میشود و ذکر واجب موخر اشکال در این ظاهر است بیان ان این است بعد از انکه ذکر کردیم که واجب مرتبه اولی است مجری که
اگر کسی ذکر بگوید بقصد وجوب و استحباب هیچیک نکرده باشد واجب محسوب میشود چگونه میتواند مکلف این را موخر داشته باشد
با انکه بتعیین شارع ان مقدم است مجملا معنی انکه واجب مرتبه اولی است انست که شارع واجب ساخته است ذکر واجب
رکوع و سجود را اول مرتبه اتیان نماید و مع ذلک تاخیر ان منافی با ایجاب شارع است پس باید بجا بنا شد پس فرموده وجوب
مرتبه اولی را با تجویز تاخیر غیر معقول است بلی هر گاه قائل بوجوب مرتبه اولی نشویم یعنی نگوییم که بهما واجب است واجب
در مرتبه اولی اتیان نمائیم بلکه چنین گوییم که بهما واجب است ذکر رکوع را یکمرتبه اتیان نمائیم و علاوه بر واجب در مرتبه اما
ان مستحب است در اینصورت معقول است که کسی گوید مخیریم ما بین تقدیم واجب و تاخیر و توسیط ان و اما با اعتراف
بر اینکه واجب مرتبه اولی است پس این غیر معقول است نظر بانچه بیان شد معنی انکه واجب مرتبه اولی است این است که بر
مکلف واجب است اتیان بر واجب در مرتبه اولی نموده باشد پس تاخیر جایز نخواهد بود پس عمده در این مقام این است
که بیان این مطلب شده باشد که ایا مکلف مخیر است در صورت تعدد ذکر هر یک را که خواهد واجب قرار دهد و بعبارة
اخری مخیر است ما بین تقدیم مستحب و تاخیر واجب و عکس ان یا انکه چنین نیست بلکه واجب است که اول اتیان بواجب
نموده باشد بعد از ان اگر خواهد اتیان بمستحب نماید و اگر خواهد ترک نماید و غایت انچه ممکن است که استناد
کرده شود بان در اثبات اول حدیث معتبر هشام بن سالم است قال سالته اباعبدالله علیه السلم عن التسبیح فی الرکوع والسجود
فقال تقول فی الرکوع سبحان ربی العظیم وفی السجود سبحان ربی الاعلی الفریضة من ذلک تسبیحة والسنة ثلث والفضل
فی سبع وصحیحه علی بن یقطین عن ابی الحسن الاول علیه السلم قال سالته عن الرکوع والسجود کم یجزی فیه من التسبیح فقال
ثلثة ویجزیک واحدة اذا امکنت جبهتک من الارض لکن انصاف این است دلالت این دو حدیث بر این مطلب تمام نیست
اما ثانی پس ظاهر است نظر باینکه ظاهر این است که مراد از ثلثه که در اول فرموده اند سه تسبیح صغری است که عبارت
از سبحان الله سبحان الله سبحان الله بوده باشد دلیل بر این کلام راوی است که سوال از انچه مجزی است از
تسبیح نموده پس مراد از جواب این است اقل تسبیحی که مجزی در رکوع و سجود هست سه تسبیح صغری است و مراد
از واحده که بعد فرموده اند مجزی است تسبیحه واحده کبری است چرا که مراد واحده صغری نبود مناسب نبود اول
جواب فرموده باشد سه عدد بعد مجزی باشد یکی از این سه چنانچه وجه ان ظاهر است بعلاوه صحیحه زراره
شاهد قوی است بر این مطلب دلالت صحیحه این است که زراره اخبار نموده که من عرض کردم خدمت
سید الاوائل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلم که چه قدر از ذکر مجزی است در رکوع و سجود حضرت
در جواب فرمودند سه تسبیح و تسبیحه واحده تام مجزی است پس تقیید بتام قرینه است که مراد از سه در اول سه تسبیح غیر
تام است و هم چنین قرینه است بر اینکه مراد از واحده در صحیحه علی بن یقطین واحده تامه است پس حدیث مساق
شده از برای افاده این مطلب که مکلف مخیر است در ذکر رکوع و سجود ما بین سه تسبیحه صغری و تسبیحه واحده کبری هر یک
که اتیان نماید امتثال حاصل است پس حدیث را مدخلیتی در این نیست که در صورتیکه اختیار سه تسبیحه کبری نمود ان
شخص مخیر است ما بین اینکه تقدیم مستحب بر واجب نماید یا تقدیم واجب بر مستحب در این مطلب ظاهر است و از انچه مذکور
شد در اینمقام جواب از استناد بحدیث اول نیز ظاهر شد نظر باینکه حدیث منساق شده در مقام تنبیه بر اینکه یکمرتبه

واجب است و سه مرتبه سنت است و فضیلت در هفت مرتبه و اما اینکه مکلف مخیر است در تقدیم و تاخیر و توسیط واجب
مطلقا استفاده از حدیث نمیشود بلکه مستفاد از این حدیث نیست مگر آنکه اول ذکر میکند آن واجب میشود بعلاوه
آنکه چنین قائلی در مسئله ندیده ایم که بگوید که مکلف مخیر است در این باب هر یک که قصد وجوب نماید آن متصف میشود
بوصف وجوب و آنچه را مرحوم شیخ شهید قائل شده مشخص شده کم ظاهر این معنی ندارد بعلاوه آنکه در السنه متقدمین
نبوده و ایشان آنست که قصد وجوب شود در اول دائما و مؤید این است هرگاه مکلف بقصد اتیان سه ذکر شروع
نمود بگوید با این قصد اتیان نمود لکن قصد وجوب و استحباب هیچیک ننمود ظاهر این است اکتفا بهمین دفعه میتواند
نمود بر او لازم نیست اتیان بدو دفعه دیگر نماید و اگر واجب معین نمی بود لازم بود اکتفا نتواند نمود مثل اینکه کسی
منظورش نبود که اتیان بتکبیرات افتتاحیه نموده باشد بهمین قصد اتیان بیک تکبیر نمود لکن قصد اینکه این تکبیرة
الاحرام است ننمود بعد از آنکه معروف شده در اتیان بتکبیرات افتتاحیه مشخص است که اکتفا بآن تکبیر کرده است
نمیتواند نمود مکان تکبیرة الاحرام نظر باینکه تعیین او بنیت مکلف بود اگر ما نحن فیه چنین میبود میبایست مثل این بوده
باشد و حال آنکه چنین نیست پس آن همه آنچه مذکور شد مشخص شد که واجب در رکوع و سجود همان ذکر اول است
خواه قصد وجوب در آن بکند یا نه مطلب ثانی که از آنها هم از جمیع مطالب مذکوره اهم است در این مقام این است که در رکوع
و سجود که عبادت از اذل حالات مکلف است در نماز ملتفت این شود که این ذلت از برای کیست و چیست و در نسبت
حکمت در وضع تکبیره رحین اراده رکوع و سجود این بوده باشد که موجب تذکر عظمت حضرت معبود عظیم متعال
گردد در قلب عابد نظر بآنچه در سابق دانسته شد که معنی تکبیر آنست که عظمت ذات اقدس معبود جلاله مطلق مقدس اجل از این
است که وصف واصفین احاطه بساحت کبریای آن تواند نمود پس از گفتن الله اکبر متذکر عظمت چنین معبودی شود
و آن ذلت ظاهری را که انحنای اعضاء و جوارح است موجب استیلای خوف و رعب الهی جلت عظمته بر قلب خود کرده اند
خشوع قلبی داشته باشد که عظمت معبود که زینت قلبهای ضعیفین و راحت نفس محبین و لذت مذاق مشتاقین است سرمایه افتخار
خود کرده اند متذکر این شود که حکمت در این انحنا اظهار مذلت عبد خسیس دنی است در خدمت مولای جلیل مقتدری که آن حضرت
انبیاء مرسلین و اوصیای کاملین و ملائکه مقربین در ارتعاش بوده اند و دست عالم بجمیع خطورات قلبیه هر ذی حیوتی
هو الذی یعلم ضمیر الصامتین در قاطبه موجودات هر چه بخاطر هر کس خطور کند خواه صحیح بوده باشد یا باطل حسن بوده باشد
یا قبیح از امور متعلقه بدنیا بوده باشد یا آخرت مکشوف معبود جلیلی است که مخفی شده بجهت اظهار تذلل و خشوع در خدمت
او معاصر از کنار اینکه داخل در رکوع یا سجود شوی بجهت اظهار مذلت و خشوع در خدمت معبودی که غایب نمیشود
از احاطه علم او مثقال ذره در آسمان و زمین و حال آنکه قلب تو مطلقا توجه و التفات بمعبود جلیل متعال نداشته
باشد چنین خصلتی نعوذ بالله تعالی منه برحیطه ما نسبت حضرت معبود اذکار بای جلال اقدس او است و غفلت
تو و احسان او عبادتی که آنها اساس قرب و سعادت و اعظم وسائل وصل و کرامات است همه را حیطه رانده که آه از
کریم غفار کرده ای برادر عزیز تذکر احوال المحبین و مشتاقین عبادت معبود مطلق را مدخلیت تامی است در تاثیر
قلوب ما غافلان و مشغول بانواع جنایات غفلت و عصیان در اخبار ماثور است صنفی از اصناف ملائکه مقربین
مخلوق و ساکنند در آسمان هفتم از روزی که خلق شده اند در سجود میباشند از خوف و خشیت الهی و در سجود

واجب در دو ذکر در رکوع و سجود در صورت تعدد ذکر همان ذکر اول است لا غیر مطلقا

خشوع

خواهند بود

شست

خواهند بود تا روز قیامت اعضا و جوارح ایشان بیش از دهشت و عظمت الهی جل شأنه در اضطراب و ارتعاش
از هر قطره از اشکهای که از خوف و خشیت خلاق عالم بریزد از آنها منفصل میشود بتقدیر جناب قادر مطلق جل جلاله
ملکی خلق میشود و این صنف از ملائکه مقربین مقرون باین حالت سعادت قرین میباشند تا روز قیامت در آن وقت
بر وحشت سر انقیاد و اطاعت را از سجود که اشرف انحای عبادت است بر میدارند و در مقام اظهار تقصیر و اعتذار
بلسان ندامت و انکسار بموقف عرض ساحت عظمت ذو الجلال جلت قدرته میرسانند باین کلام حقیقت انتظام
که ما عبدناک حق عبادتک و از جناب سعادت مآب مفخر موجودات و باعث خلقت ارضین و سموات علیه و علی
آله الاف التحیة و الصلوات حدیثی مروی است که حاصل مضمونش این است هر بنده در وقت اشتغال بنماز
هرگاه قلبش التفات بغیر معبود متعال نماید خطاب از جانب سعادت مآب خداوند متعال بآن وحید میرسد که ای
بنده من بجانب که ملتفت شده که او طلب میکنی یا پروردگار دیگر را اراده نموده و محافظت کننده سوای مرا طلب
میکنی وجود کننده و بخشنده غیر مرا میخواهی هم اکرم الاکرمین و اجود الاجودین و افضل المعطین اگرچه ای جاهل نمی
خواهی جزای بتو خواهم داد که احدی قدرش را نتواند احصا نمود اقبال بسوی من کن و قلب خود را متوجه
بجانب من ساز من اقبال بجانب تو کرده ام و ملائکه من همه بجانب تو متوجه شده اند پس هرگاه این بنده ذلیل متنبه
و نادم از عمل قبیح خود شد و قلب خود را از ماعدای خداوند عالم جل شأنه صرف نمود و متوجه و اقبال بعظمت
حضرت ذو الجلال نمود وهاب علی الاطلاق عفو میفرماید از تقصیر و بی مبالاتی و بی اعتنائی سابق او پس هرگاه
ثانیا باز قلبا التفات بغیر نمود باز همین مقاله مرحمت آثار از جانب حضرت ذو الجلال بجانب او القا میشود
و هم چنین تا مرتبه چهارم اگر قلبا ملتفت غیر خداوند عالم شد آن وقت حق جل و علا اعراض میفرماید از آن بنده و
قاطبه ملائکه مقربین از او اعراض مینمایند و خطابی میرسد از جانب خلاق عالم اعظم شأنه باین مضمون که ما واگذاردیم
ترا بآنچه که قلب خود را متوجه او نموده نعوذ بالله تعالی منه من مذلة الطرد عن ساحة حضوره و مجملا تعظیم مستحق
تعظیم بانحاء مختلفه میشود تعظیم بلسان مثل اینکه اظهار ثنا و مدائح و ذکر کمال و صفات او مینماید چنانچه گاه هست
بحرکت دست بقصد تعظیم میشود و گاه هست بحرکت سر و گردن میشود و گاه هست بمنحنی شدن میشود و این مختلف میشود
باختلاف افراد انحنا هر قدر انحنا زیادتر است تعظیم در آن بیشتر است و این ادل و اکمل از بقیه است و گاه هست
بخاک مذلت افتادن است و این افضل و اکمل از همه است تا آنجا همه این مراتب است و چونکه اکمل از او تعظیم
و اذل حالات تکبیر بخاک افتاده است و مذلت در این از همه زیادتر است لهذا مناسب در این وصف معبود است
با کمل صفات قرار شده در ذکر سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده و در رکوع چون تعظیم و مذلت باین حد نیست ذکر
شده در آن بدل اعلی العظیم فرموده بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده ظاهر این است حکمت در اعتبار العظیم
در رکوع و اعتبار الاعلی در سجود بجهت اختلاف این مرتبه است سجود که از اذل حالات است مناسب در آن اخذ
اکمل و ادل بر تعظیم است و رکوع نظر باینکه ذلت در آن نسبت بسجود کمتر است حاجت در آن بمثل این مبالغه نیست
مناسب بنده مطیع آن است که باین دقایق بنظر خود ده تامل در این مراتب نموده آنچه مذکور شد فتح باب است در خزاین
ذکا و بصیرت تامل در آن بنظر تامل و بصیرت موجب فتح ابواب است در وصول بمراتب سعادت و درک اختلاف مذلت لکن اول

احوال که حالت بخاک افتادن است خصوصا بالیدن اشرف اعضای انسان که جبهه بوده بخاک در خدمت رب الارباب جبین
سرها بر افتخار و سعادت است و تاج سر اعتبار و راحت و لذت از جمیع ملاذ و کرامات است ملایم این مقام نظمی بخاطر رسید
مناسب دانست که ایراد نماید لذت اگر بایدت طاعت معبود کن عزت اگر بایدت ذلت معبود کن گر تو طلب میکنی عزت
هر دو سرا ذلت معبود را در دو سحرگاه کن اعاننا الله تعالی بفضله للوصول الیه واعاذنا بکرمه عن الحرمان عنه بحق محمد
واله الطاهرین علیه وعلیهم الاف التحیة من رب العالمین انه الرئوف الرحیم بعباده الطاغین والحمد لله رب العالمین
ششم از افعال واجبه نماز سجود است بدانکه سجود در لغت استعمال شده در معانی متعدده ذکر آنها در این مقام چندان
ثمری ندارد ولکن در شرع عبارت از وضع جبهه است در حالت اختیار و یا وضع چیزیست که قائم مقام جبهه بوده باشد
در حالتی که ممکن از وضع جبهه نبوده باشد بر زمین یا بر چیزی که قائم مقام زمین بوده باشد بدانکه سجودات متداوله
مابین فقها چهار قسم است سجده تلاوت و سجده شکر و سجده سهو و سجود در ضمن نماز تحقیق هر یک از این اقسام
باعانة الله الملک العلام خواهد شد قبل از خوض در بیان اقسام میگوئیم اگرچه ظاهر آنچه مذکور در کتب فقهیه است
حصر سجود است در اقسام مذکوره لکن ممکن است که گفته شود بعدم صحت حصر نظر باینکه سجود من حیث انه سجود مطلوب
و محبوب است مناسب این است اول اشاره شود بجمله از اخبار دالة بر رجحان سجود بعنوان اطلاق اگرچه خارج از
اقسام مذکوره بوده باشد بعد از آن شروع شود بمقصود پس میگوئیم از جمله حدیثی است که از کتاب اعلام الدین
نقل شده مضمون آن این است شخصی عرض کرد خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه واله که مرا تعلیم فرما عملی
که محبوب خدا و بندگان عالم شوم بسبب اتیان باین عمل و محشور کرداند مرا با شما جواب فرمودند هر گاه میخواهی که محشور
کند تو را خدا و بندگان عالم با من پس طول بده سجود را بجهة خلاق عالم جل شانه و از جمله حدیثی است در کتاب علل الشرایع
حاصل مضمون آن این است که جناب کاشف اسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند بابی بصیر
بر تو باد تطویل در سجود و بدرستیکه تطویل در سجود از عادات اوابین است و از جمله حدیثی است با زمرویست در کتاب
علل حاصل مضمون آن این است راوی عرض کرد خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام وجه تسمیه حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیه السلام چه چیز است حضرت در جواب فرمودند از کثرت سجود آنحضرت بود بر زمین و باین سبب مسمی
شد بخلیل و از جمله حدیثی است که در کتاب مجالس صدوق نقل است محصل مضمون آن این است کسی خدمت
جناب رسول خدا صلی الله علیه واله عرض کرد گناهان من بسیار است و اعمال حسنه من ضعیف و کم است حضرت
در جواب فرمودند بسیار سجود بکن که کثرت سجود میریزد گناهان را چنانچه باد میریزد برگ درختان را و از جمله
حدیثی است مروی در کافی از سرور اتقیا جناب حضرت امام رضا علیه الاف التحیة والثناء که فرمود اقرب احوال
بنده بدرگاه جناب احدیت حالتی است که بنده در سجده باشد و ظاهر از این احادیث در افاده مرام حدیث
معتبر کالصحیح است مروی در ثواب الاعمال از جناب کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام از
پدران خود علیهم السلام از جناب رسول خدا صلی الله علیه واله فرموده من سجد سجدة حط عنه بها خطیئته و رفع له بها درجة یعنی کسیکه سجده
او بجا آورد این موجب حط خطایا و رفع درجات است و منشی میگوئیم مستفاد از این اخبار و غیرها آن است اگر سجده من حیث انه سجود مطلق مستحب است
اگر چه مندرج در تحت هیچ یک از اقسام مذکوره نباشد مثل اینکه سجده کند بجهة خضوع گاه ابتدا یا آنکه حادث از سجده مروی تا در سعود مسئلت حاجت نماید که پر شرف

اجابت مشرف شود

سجود مستحب است
شروع در صاحب سجود
اقسام
احادیث در فضیلت مطلق سجود
تجلیل م
تخصیص

اجابت مشرف شود بجهة مشروعیت سجده اگرچه در ضمن نماز نبوده باشد بلکه از اقسام باقیه نیز نبوده باشد در نظر
حقیر محل تشکیک نیست اگرچه مرحوم شهید در کتاب بیان تامل داده فرموده اند کلامیکه هست در رکوع است یا
شرعیت رکوع در غیر حالت نماز ثابت هست یا نه مرحوم علامه در نهایة الاحکام حکم بشرعیتان فرموده با اشکال قول
و یجوز التقرب بسجدة ابتداء من غیر سبب وکذا بالرکوع علی اشکال و حکم فرموده اند شیخ شهید در کتاب بیان بعدم شرعیت
ان قال اما الرکوع المجرد فلم یرد شرعیته و هم چنین صاحب کشف الالتباس قال اما الرکوع المجرد فلم یرد الشرع به فلو نذره
السجود المجرد لزم ولو نذر الرکوع المجرد لم یلزم لکن روی فی روضة الکافی عن حفص بن غیاث قال رایت ابا عبد الله علیه السلام
یتخلل بساتین الکوفة فانتهی الی نخلة فتوضأ عندها ثم رکع وسجد فاحصیت فی رکوعه خمسمائة تسبیحة ثم استند الی
النخلة فدعا بدعوات ثم قال یا حفص انها والله النخلة التی قال الله لمریم علیها السلام وهزی الیک بجذع النخلة تساقط
علیک رطبا جنیا بنا بر این میگوئیم اگر مراد مرحوم شهید این است که رکوع مجرد از نماز دلیل بر شرعیتان نداریم حدیث
مذکور حجت است بر ایشان و اگر مراد این است رکوع مجرد اگرچه مجرد از سجود بوده باشد امر حیاط است که فرموده اند بعد از آنکه
این مطالب منقح شد میگوئیم تنقیح مقام مقتضی ایراد کلام است در چهار مقام مقام اول در تحقیق سجودی است
که در ضمن نماز است تحقیق حال در این مطلب محتاج است بایراد کلام در چند مبحث مبحث اول در وجوب سجده است در نماز
بدانکه واجب است در هر رکعت از نمازهای واجبه دو سجده بر وجوب شرعی اگرچه شرطیتان ثابت شده در جمیع
صلوات مندوبه بوده باشد یا مفروضه لکن واجب بوجوب شرعی بودن مختص بصلوات مفروضه است بلکه علاوه
وجوب دو سجده در هر رکعت از رکعات صلوات مفروضه از اجزای رکنیه نیز هستند اخلال بهر دو موجب بطلان نماز
است اگرچه سهوا بوده باشد و هم چنین زیادتی هر دو و فرقی در این نیست مابین یک نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی
یا چهار رکعتی و در چهار رکعتی مابین آنکه در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین و این مشهور مابین اصحاب
و مختار مابین اقوال است قول ثانی تفصیل است مابین نسیان سجدتین در رکعتین اخیرتین از صلوات رباعیه
و غیرهما در اول موجب بطلان نماز نمیشود بخلاف ثانی حاصل این قول این است که نسیان سجدتین در صلوات
ثنائیه و نماز سه رکعتی و در دو رکعت اولیین از نماز چهار رکعتی اگرچه موجب بطلان هست لکن در اخیرتین از نماز
چهار رکعتی چنین نیست بلکه هر گاه در رکعت ثالثه از نماز چهار رکعتی دو سجده را فراموش کرده متذکر نشد مگر بعد از
دخول در رکوع رکعت رابعه در این وقت اسقاط رکوع مینماید و بسجود اتیان بدو سجده مینماید این رکعت را
رکعت ثالث قرار میدهد بعد از آن اتیان بر رکعت رابعه مینماید نماز صحیح حاجت باعاده نیست این قول را مرحوم
شیخ در جمل و مبسوط اختیار فرموده و مرحوم ابن حمزه با ایشان در این قول موافقت فرموده قول سیم مثل قول
ثانی است بدون تفصیل بین صلوات یعنی نسیان سجدتین موجب بطلان نماز نمیشود مطلقا خواه نماز دو رکعتی
بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی خواه در رکعتین اولیین از چهار رکعتی بوده باشد یا اخیرتین مرحوم شیخ
طوسی این قول را در کتاب مبسوط نقل فرموده است از بعض اصحاب مختار مابین اقوال مذکوره قول اول است قول
ثانی و ثالث ضعیف است خصوصا ثانی که قطعی البطلان است پس نسیان سجدتین در رکعت واحدة در هر جا که بوده
باشد موجب بطلان نماز است در صورتیکه متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر و این محل اشکال نیست

در بیان سجود و واجب بودن آن
باب م

و اما نسیان سجده واحده باین نحو که سجده واحده را فراموش نمود و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر پس
در این نیز اختلاف کرده اند بچهار قول اول آنستکه این موجب بطلان نمیشود مطلقا خواه در رکعتین اولیین بوده
باشد یا غیرهما دوم مقابل این است یعنی موجب بطلان نماز است مطلقا در نماز دو رکعتی بوده یا سه رکعتی یا چهار
رکعتی در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین و فرق ما بین سجده واحده و سجدتین نمی باشد و این قول ظاهر میشود از مرحوم
ثقة الاسلام در کافی سیم تفصیل است ما بین اخلال بان در رکعتین اولیین و غیر آن و اول محکوم بر بطلان است دون
ثانی و این قول را شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه در کتاب تهذیب بعضی اصحاب نسبت داده و بعضی اصحاب اختیار فرموده اند
در کتاب تهذیب رابع اقوال قولی است که مرحوم علامه در مختلف حکایت فرموده انرا از شیخ بزرگوار علی بن بابویه
حاصل آن این است که سجده را در رکعت اولی فراموش کرد و متذکر بان نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت
ثانیه پس قضا میکند سجده منسیه را در رکعت ثالثه و هرگاه سجده را در رکعت ثانیه فراموش کرد مگر بعد از دخول
در رکوع رکعت ثالثه قضا میکند آن را در رکعت رابعه و هرگاه سجده را در رکعت ثالثه فراموش کرد و متذکر
نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت رابعه قضا میکند آن را بعد از تسلیم مختار ما بین اقوال مذکوره قول
اول است و این قول مشهور ما بین فقها است در کتاب غنیه و ذکری دعوی اجماع بر این شده پس نماز صحیح است
لکن قضای سجده منسیه بعد از تسلیم لازم است و اشکالی که در این مقام هست این است که سجده در هر رکعت با هم رکن
است و رکن نماز آن است که اخلال بان موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد و اخلال بالجزء موجب اخلال بالکل است
پس اخلال بسجده واحده موجب اخلال برکن است پس میباید حکم شود ببطلان نماز و ممکن است جواب از این اشکال باین
نحو که نصوص معتبره داله بر صحت نماز در صورت اخلال بسجده واحده سهوا دلیل است بر اینکه اخلال برکنی که موجب بطلان
نماز است در سجده آن است که اخلال بان در ضمن هر دو سجده شده باشد توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود اخلال
بکل بدو طریق متصور میشود یک قسم اخلالی است در ضمن اخلال بجزء محقق شود و قسم دیگر اخلالی است در ضمن اخلال
بکل حاصل شود جمع ما بین کلمات فقها که ذکر آن است اخلال بان موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد با حکم مشهور
معروف باینکه نسیان سجده واحده موجب بطلان نمیشود ممیز است بر تقیید این حکم را در ما نحن فیه با خلالی که در ضمن
اخلال بکل بوده باشد پس اشکال مندفع است **بحث دوم** در بیان امور واجبه در حال سجود است و آن شش چیز است
اول گذاردن هفت عضو است بر زمین مثلا و این هفت عضو عبارت است از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامی
الرجلین یعنی پیشانی و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ دو پا بدانکه مناسب در این مقام این است
که نقل کلام شود در دو مطلب اول در بیان اعضای سبعه مذکوره است پس میگوئیم اما جبهه پس عبارت از مقداری
است که احاطه کرده است بان از فوق رستنگاه موی سر و از دو طرف یمین و یسار دو جبین و از تحت منتها دو
ابرو حاجبین و موضع خالی از مو بین حاجبین پس جبهه یعنی پیشانی عبارت از این مقدار است که محدود داشته بحدود
اربعه مذکوره و اما کف دست پس مستفاد در عرف کف دست عبارت از منتهی الیه انگشتان است تا مچ بند و این معنی
در این مقام ظاهر میشود از بسیاری از فقها مثل مرحوم علامه و شیخ شهید و ابن فهد و محقق ثانی و غیرهم چنانچه
در مطالع الانوار بیان شده و این معنی راجح میشود کلام جماعتی که تفسیر راحت بکف نموده اند مثل صاحب صحاح

وصاحب قاموس

وصاحب قاموس در این حکایت از دیوان و سامی نیز شده است نظر باینکه راحت عبارت از تحت اصابع است از بیخ زند
مجملا متبادر از کف در عرف همین معنی است که مذکور شد اگرچه کلمات فقها در مباحث تیمم دلالت میکند بر اینکه کف در تیمم عبارت
است از زند تا سر انگشتان و اما رکبه پس عبارت است از محل اجتماع و اخر استخوان ران و استخوان ساق پا و اما ابهامان
پس مراد از آن دو انگشت بزرگ دو پا است مطلب ثانی بدانکه بعد از اطباق فقهای شیعه قدس الله تعالی ارواحهم
بر لزوم وضع هفت عضو در حال سجود بر زمین و تطابق کلمات ایشان در اول یعنی جبهه و چهارم و پنجم یعنی رکبتین کلمات
ایشان مختلف شده است در تعبیر از ثانی و ثالث و سادس و سابع اما در ثانی و ثالث پس عبارات صحاب در اینها بسر نحو
جاری شده بسیاری از فقها تعبیر فرموده اند بکفین چنانچه مذکور شد و جمله از عبارات تعبیر شده بیدین و سید مرتضی و ابن
ادریس تعبیر فرموده اند بمفصل کفین نزد زندین و فرق بین ظواهر کلمات مذکوره ظاهر است نظر باینکه مقتضای
اعتبار وضع کفین این است که امتثال حاصل نشود مگر بوضع راحت کف بتمامه در حال سجود و مقتضای اکتفا بوضع
یدین اعم است نظر باینکه بوضع اصابع یدین صادق است وضع یدین بخلاف وضع کفین مجملا هر وضع کفین صادق است
بر آن وضع یدین بخلاف وضع یدین و اما نسبت ما بین وضع کفین و مفصلین عند الزندین پس احتمالی تباین و ...
بوده باحتمال دیگر عموم و خصوص پس اگر مراد نفس مفصل بوده باشد تباین ظاهر بود و اگر مراد بر آن چیزی که در اطراف
کف بوده باشد یعنی منتهی الیه کف در جانب زند پس عموم و خصوص مطلق ظاهر بوده و مراد بزند محل اجتماع استخوان ذراع
و استخوان کف است بنا بر ظاهر است مراد این دو بزرگوار نفس مفصل بوده باشد و در بیست که مراد از کف که قریب زند
بوده باشد و اطلاق مفصل بر آن مجاز بوده باشد بعد از آنکه مقتضای عبارات مختلف شد میگوئیم مختار در مسئله
لزوم رعایت صدق کف است و اما انحراف بعضی در اینمقام صادر شده که مراد از کف در اینمقام شامل اصابع نیز هست
کلامی است عاری از برهان بلکه از جمله عبارات ظاهر میشود خلاف آن چنانچه ظاهر میشود از مطالع الانوار اما سادس
و سابع پس اختلاف کلمات فقها در این بیشتر است بسیاری از فقها تعبیر نموده اند بابهامی الرجلین یعنی دو انگشت
بزرگ دو پا و در کتاب مبسوط و غنیه و ارشاد و یک موضع از موجز و تنقیح تعبیر شده است باطراف اصابع الرجلین
و در کتاب وسیله و موضع دیگر از موجز تعبیر شده است باصابع رجلین و در کتاب خلاف تعبیر فرموده اند بقدمین
و اختلاف عبارات مستلزم اختلاف مقتضیات آنها است و مقتضای اکتفا بوضع قدمین آنستکه هر جزو صادق باشد
که قدمین را بر زمین گذارده کفایت نماید اگرچه هیچیک از ابهامین بزمین نرسیده باشد و مقتضای اعتبار وضع
اصابع رجلین آنستکه لازم بوده باشد وضع جمیع اصابع پس هرگاه اخلال ببعضی از آنها بشود باید اکتفا نتوان نمود
و مقتضای اعتبار اطراف اصابع رجلین اینکه معتبر وضع اطراف اصابع است نه وضع اصابع بهر نحو که بوده باشد
ظاهر این است که این اختلاف مسامحه در تعبیر بوده باشد مراد از همه یک چیز بوده باشد علی ای حال لازم وضع ابهامین
است یعنی وضع دو انگشت بزرگ دو پا لازم و متعین است ظاهر این است که بگذاردن این دو انگشت امتثال حاصل
شود خواه سر این دو انگشت بوده باشد یا ظهر آن یا بطن آن بهر یک از سه نحو که بوده باشد اجتزا میتوان نمود مخفی
در اینمقام ظاهر نیست مگر صاحب موجز که حکم فرموده است بتعیین ظهر ابهامین و وضع راس ابهامین و بطن آنها
را مجزی نکرده است و این ضعیف است بلکه مصرح بر در کلام شهید ثانی حکم باصلیت وضع راس ابهامین است

در بیان اختلاف عبارات فقها است در بیان اعضای سبعه

و متذکر نشد

متحقق

در لزوم وضع اعضای سبعه

در جواز اکتفا بوضع رؤس ابهامین و بطون و ظهران

مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر شد اینکه استیعاب ابهامین در وضع لازم نبوده باشد بلکه استیعاب ممکن نیست مگر اینکه مراد
استیعاب ظهر ابهامین یا بطن آن بوده باشد بلکه ظاهر این است که افضلیت استیعاب در وضع در اینمقام از غیر استیعاب ثابت
نیست بلکه ظاهر از صحیحه حماد افضلیت غیر استیعاب است نظر باینکه مصرح به در آن این است که جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
در مقام تعلیم انامل ابهامین را گذارده بود نه بزمین در حال سجود انامل جمع انمله است انمله سر انگشت است و کلام حماد در
بصیغه جمع مسامحه است مجملا مصرح به در کلمات اصحاب کفایت مسمی است در اینمقام بلکه ظاهر از جماعتی از فقها در اینمقام دعوی
اتفاق است در این باب محصل کلام در اینمقام آنستکه ابهامین در اینمقام متعین است احتراز بوجوب راس ابهامین و بطن آن و
ظهر آن هم میتوان نمود و عدول از ابهامین با تمکن بوضع غیر ابهامین که سایر اصابع رجلین بوده باشد جایز نیست کلا مگر که
هستند در صورت تعذر از وضع ابهامین است کلاهما یا احدهما یا وضع سایر انگشتان دو پا لازم هستند در صورت تعذر
از وضع هر دو و باعتبار انتفای ابهامین یا باعتبار عروض مرضیکه مانع از وضع آنها بوده باشد بر زمین یا نزد همچنین
در صورت تعذر از وضع اصل ابهامین و تمکن از وضع دیگری یا بدل غیر متعذر و وضع سایر انگشتان از همان پا لازم
هست یا نه مصرح به در کلمات جماعتی از اصحاب وجوب است و این خالی از قوت نیست مجملا جواز اکتفا بمسمی در ابهامین
محل تامل نیست ظاهر این است که چنین بوده باشد حال در کفین پس جواز اکتفا بمسمی در کفین نیز محل تامل نیست صحیحه
زراره که فرموده و ابسطهما علی الارض بسطا تحملها الاستحباب است و همچنین است حال در کفایت مسمی در رکبتین اگرچه
این مطلب در رکبتین چندان ثمری ندارد نظر باینکه وضع مسمی و غیره در آن خالی از تکلف نیست مجملا اکتفا بمسمی در
اعضای سته مذکوره محل تامل نیست بلکه از جمله آن عبارات ظاهر میشود انتفای خلاف در مسئله بلی کلام که هست در جبهه
است نظر باینکه اختلاف کرده اند فقها در این بچند قول اول مثل اعضای سته مذکوره است پس اکتفا میشود در جبهه
نیز بمسمی و این قول مشهور ما بین اصحاب است دوم عدم جواز اجتزا است بکمتر از درهم یعنی لازم است بقدر درهم از جبهه
را بر ما یصح السجود بگذارد در محل سجده و اجتزا باقل از این مقدار جایز نیست و این قول مختار شیخ صدوق است در فقیه و شیخ شهید
است در کتاب ذکری در دروس سیم مثل ثانی است لکن در صورت تعذر مثل اینکه علتی در جبهه او بوده باشد در این صورت
هرگاه بمقدار درهم از جبهه را برساند بزمین کفایت میکند پس در صورت انتفای تعذر اجتزا باین نمیتوان نمود و این قول
ابن ادریس است در کتاب سرائر چهارم تخییر است ما بین مقدار درهم و راس انمله یعنی سر انگشت و این ظاهر میشود
از مرحوم شیخ شهید در بیان و شاید این قول ظاهر شود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی نظر باینکه ذکر ننموده اند از اخبار
مسئله مگر حدیثی را که مشتمل است بر تخییر ما بین مقدار درهم و راس انمله مختار در مسئله قول اول است و سایر اقوال ضعیف است
مستند آنها محمول بر فضیلت است بدانکه واجب است در وضع اعضای سبعه مذکوره بنحوی بوده باشد که اعتماد مکلف
بهمه آنها بوده باشد و بعبارة اخری واجب است در حال سجود ثقل بدن خود را واقع سازد بهمه مساجد چنانچه مقتضای
طبیعت این است چیزی ثقیلی که واقع شود بر محلی حامل ثقل آن جمیع اجزای آن محل میشود پس هرگاه بسبب معاونتی
ثقل را بیک طرف بیندازد بجزیی منافی هر بود لکن تسویه ما بین مساجد لازم نیست پس هرگاه اعتماد نسبت ببعض اعضا
زیاده تر شود نسبت بدیگری باکی نیست بلکه نسبت بمحل جبهه راجح است چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی دوم
از شش چیزیکه واجب است در حال سجود نماز رعایت آن شود آنستکه وضع جبهه نماید بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد

در بیان لزوم وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه

وتحقیق

وتحقیق ما یصح السجود علیه بتفصیل تمام در فصل ششم از فصولیکه در بیان مقدمات نماز بود مذکور شد کسیکه خواهش مطلع بحقیقت
حال شود باید رجوع نماید بآن مبحث مراد در اینمقام آنستکه واجب است در حال سجود پیشانی را بگذارد بچیزیکه سجده
بر آن صحیح بوده باشد مخفی نماند از آنچه در سابق مذکور شد معلوم شد که وضع همه پیشانی لازم نیست بلکه بنابر مختار مشهور
ما بین اقوال بجز لازم هست وضع جزئی از اجزای پیشانی است بر آن مجملا مستخص شد چهار قول در مسئله قدر لازم نزد
صاحب هر قولی همان است که قائل بآن شده است مخفی نماند تخصیص وجوب بجبهه بجهة انتفا است نسبت باعضای سته
باقیه پس رعایت ما یصح السجود علیه در محل کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین لازم نیست و این محل وفاق است کلا بلکه
هست در استحباب آن نسبت بکفین استحباب آن مسلم است پس مستحب این است که وضع یدین نماید بر ما یصح السجود علیه
و اما نسبت برکبتین و ابهامی الرجلین پس مقتضای کلام مرحوم شیخ در مبسوط و ابن ادریس در سرائر و شیخ شهید در
ذکری استحباب آنست حاصل کلام ابن ادریس آنست باکی نیست در مستور بودن اعضای سجود غیر از جبهه و در وقوع
آنها بر چیزیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد و اگرچه مکشوف بودن آنها و وضع آنها بر ما یصح السجود علیه افضل است
مختار خلاف آنست پس مکشوف بودن رکبتین و وضع آنها بر ما یصح السجود علیه راجح نیست و این ظاهر میشود از اکثر
اصحاب بلکه کشف رکبتین بعلاوه عدم ملائمت بمحاسن آداب ممکن است که گفته شود منافی با احتیاط است نظر باختلاف
ما بین فقها در تحدید عورت ابن براج قائل شده باینکه عورت مرد که واجب است که ستر آن نماید عبارتست از ناف تا
زانو و نقل کرده اند از ابی الصلاح که تحدید عورت نموده اند از ناف تا نصف ساق و کلام آن مرحوم در کافی
اگرچه مطابق با این حکایت نیست لکن کفایت مینماید در حکم برجحان ستر رکبتین در هر حیث کشتن آن قال فی الکافی
عورة الرجل من سرته الی رکبته ولا یمکن ستر ذلک فی الصلوة الا الساتر من السرة الی نصف الساق لیصح سترها فی حال
الرکوع و این کلام صریح است در اینکه تحدید عورت در نزد این بزرگوار همان تحدید است که منسوب بابن براج است لکن
حکم بلزوم ستر نموده تا نصف ساق من باب المقدمة و علی ای حال کلام این دو بزرگوار کفایت میکند در حکم برجحان حیث
کشف رکبتین مطلقا یا در خصوص حال سجود بلی حدیثی ثقة الاسلام در کتاب عاری اصول کافی روایت نموده حاصل
مضمون آن این است هرگاه نازل شود بلیه شدیده بر مرد باید برهنه نماید زانوی خود و ذراع خود را و بچسباند
آنها را بزمین و همچنین سینه خود را بچسباند بزمین آن وقت حاجت خود را اندر گاه قاضی الحاجات مسئلت نماید در حال
سجود و این حدیث اگرچه دلالت دارد بر رجحان کشف رکبتین در حال سجود لکن ظاهر سیاق آن در غیر سجود نماز است
و آن محل کلام در اینمقام نیست و اما انگشتان پا اگرچه مقتضای کلام محقق در معتبر و علامه در نهایة الاحکام
و منتهی و تذکره و تحریر عدم رجحان کشف و وضع آنها است بر ما یصح السجود علیه لکن حکم برجحان در آن بعید نیست نظر
بعموم التعلیل فی قوله علیه السلام ضعوا الیدین حیث تضعوا الوجه فانهما یسجدان کما یسجد الوجه و عموم فتوی مبسوط و سرائر
و ذکری باین معنی که مکشوف نمودن ابهامین را و وضع آنها را بر زمین اولی بوده باشد از غیر آن بدانکه مناسب
در اینمقام بیان حال سجود بر محمول است پس میگوییم محمول در هر صورتیکه مما لا یصح السجود علیه بوده باشد حکم آن محتاج ببیان
نیست که سجده بر آن در حالت اختیار جایز نیست کلامی که هست در محمولی است که ما یصح السجود علیه بوده باشد میگوییم
این بر دو طریق متصور میشود یک قسم آنستکه محمول منفصل و جدا هست از جبهه بنحوی که در حال سجود جبهه را بر آن

مکیدادداین قسم صحیح و بی عیب است و در هیچ نیست که محل خلاف نبوده باشد اگرچه جماعتی از عبادت خلاف استفاده خلاف
نموده اند لکن چنین نیست چنانچه وجه آن در مطالع الانوار بیان نموده ایم و قسم ثالث آن محمولی است که ملاصق جبهه
بوده یعنی محمولی است که بجبهه چسبیده است مثل اینکه مهری را داخل میان ابرو و بین جبهه و کلاه نماید که در حال قیام و غیره
ملاصق بوده باشد به پیشانی بحدیکه حالت سجود از حیثیت موضوع بودن بر جبهه مثل حالت قیام بوده این قسم ظاهر آن
استکه در حال اختیار جایز نبوده باشد سیما از مسیر واجب در سجود آنست که مساوی بوده باشد محل جبهه با محل وقوف
یا بلندتر بوده باشد بقدر لبنه و بس و این متحقق نمیشود بمنحنی شدن مصلی تا این حد پس انحنا واجب است من باب المقدمه و مشهور
در تعبیر در این مقام بحو نیستکه حاصل آن این است سیما بجمله و لجابات ذکر رکوع منحنی شدن است از برای سجود تا اینکه مساوی
شود موضع جبهه او با موقف او و تحقیق مقام مقتضی این است که گفته شود انحنای بعد از رکوع متصور میشود بچند نحو اول آنست
که منحنی میشود بقصد سجود و بس دوم آنستکه منحنی میشود از برای غیر سجود کذلک مثل اینکه منحنی شد بقصد کشتن عقرب
یا بجهت برداشتن چیزی از زمین سیم آنستکه منحنی میشود بقصد هر دو هم بقصد سجود و هم بقصد اخذ چیزی چهارم آنست
که خارج از اقسام ثلثه مذکوره باشد مثل اینکه افتاد بر روی زمین نشیبی در صحت قسم اول نیست و اما قسم ثانی
پس مقتضای کلام مرحوم محقق در شرایع و علامه در نهایة الاحکام و تذکرة والتحریر و کلام شیخ شهید در ذکری و دروس
و صاحب موجز و غیر اینها عدم اجزاست بلکه مصرح به در جمله از آنها بطلان نماز است بسبب آن مختار در نزد حقیر خلاف است
تنقیح مقام و منقح این است که گفته شود سابق بیان شد که سجود عبارت از وضع جبهه است بر زمین پس مقصود بالذات از
امر متوجه بسجود همان وضع جبهه است بر زمین و انحنا مطلوب است من باب المقدمه یعنی بجهت توصل بر وضع جبهه بر زمین
پس هرگاه کسی از حال قیام منحنی شد بقصد سجود و سجده را بعمل آورد در این وقت آن شخص بعمل آورده است هم مطلوب
بالتبع و هم مطلوب بالذات را و اما هرگاه آن شخص منحنی شد لکن نه بقصد سجود بلکه بجهت اخذ چیزی از زمین در این صورت
اگرچه مطلوب بالتبع را بعمل نیاورده است لکن مع ذلک ممکن است که گفته شود بر این شخص لازم نیست که برخیزد و ثانیا منحنی
شود بقصد سجود نظر باینکه بعد از آنکه نشست بقصد دیگر انحنا باقی مانده و صفت مطلوبیت پس فرق ما بین مقامین آنست
در صورتی که منحنی شد بقصد سجود هم مطلوب بالتبع و هم مطلوب بالذات هر دو را بعمل آورده و اما هرگاه منحنی شد لکن نه بقصد
سجود در این صورت اگرچه مطلوب بالتبع را بعمل نیاورده است لکن بعمل آورده است چیزی را که مسقط مطلوب بالتبع است
پس لازم نیست برخیزد و ثانیا منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه انحنا مطلوب بود بجهت توصل بسجود نه بالذات پس هرقدر
از انحنا که بعمل آورده نه بقصد سجود همان قدر از وصف مطلوبیت در آن حال خارج شد پس عود بآن بجهت تلافی لازم نیست
و فرقی نیست در این باب ما بین اینکه منحنی شود بقصد چیزی یا نه مثل اینکه افتاد در این وقت نیز میگوییم لازم نیست بایستد
بعد از آن منحنی شود بقصد سجود از آن راه که مذکور شد بلی هرگاه فرض کنیم افتاد بحدیکه جبهه او بمحل سجود واقع شد و مطلقا
قصد سجود نداشت در این صورت باین وضع جبهه بر ارض بنحو مسطور اکتفا نمیتواند نمود بلکه لازم است رفع راس نموده
بحدیکه بعد از آن صادق باشد که وضع جبهه بجهت سجود نموده و فرق این است نظر باینکه سجودی که مطلوب بالذات است عبادت
است از وضع جبهه بر ارض و امتثال حاصل نمیشود از امر متوجه بسجود مگر اینکه وضع جبهه نماید بقصد سجود بخلاف انحنا
از قیام که مطلوبیت بجهت توصل بسجود و این بخلاف رکوع است نظر باینکه در سابق بیان شد رکوع در شریعت عبادتست

ازانحنای

واجب است در حال سجود محل ... مساوی بوده باشد با موقف یا ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه

از انحنای مخصوص پس هرگاه منحنی شد نه بقصد رکوع اجتزا بآن نمیتواند نمود نظر باینکه مطلوبیت آن ذاتی است نه توصلی
پس هرگاه منحنی شد تا بحد رکوع رسید لکن نه بجهت رکوع بلکه بجهت اخذ چیزی از زمین در این صورت اجتزا بآن نمیتواند نمود بلکه
لازم است راست شود بعد از آن بقصد رکوع منحنی شود و توهم نشود که این موجب زیادتی رکن میشود پس مبطل نماز خواهد
بود نظر باینکه آنچه در اول بعمل آورده بقصد رکوع شرعی نبوده زیادتی انحنای مطلق موجب بطلان نمیشود مخفی نماند بنابر آنچه
در سجود مذکور شد در صورتیکه انحنا بقصد سجود نبوده باشد خواه بجهت غیر سجود بوده باشد یا نه بجهت سجود و نه بجهت غیر
سجود بوده باشد مثل اینکه افتاده باشد در هر دو صورت جایز است بهمان حالتیکه هست سجود رفته اتمام عمل نماید کلامیکه
در این مقام هست این استکه آیا جایز است بایستد بعد از آن بقصد سجود منحنی شود ظاهر این استکه جایز بوده باشد پس امتثال
در حق چنین شخصی بدو طریق ممکن خواهد بود و این ثمره خلاف در مسئله استکه بنابر مختار احقر بهمان حالت میتواند نمود
و عود بقیام واجب نخواهد بود بخلاف بنابر قول اول بلکه مصرح به در جمله از عبارات مثل تذکرة و نهایة الاحکام بطلان
نماز است مطلقا اگرچه عود بقیام نماید اگرچه در هیچ نیستکه مراد در صورت اجتزا به بوده باشد و ممکن استکه حکم شود بعدم
جواز اجتزا مطلقا نه باعتبار مدخلیت انحنا در ماهیت سجود بلکه باعتبار انصراف سجود بطریق متعارف و آن سجودی است
که بعد از قیام منحنی شده باشد بقصد آن پس سجود بغیر این طریق کفایت نمیکند در حصول امتثال مجملا دلیلی که دلالت کند بر اینکه
وضع جبهه بر محلی که بوده باشد محصل امتثال است نداریم بلکه اطلاقات است و اطلاق منصرف میشود بنحو معهود متعارف
و آن سجودی استکه مذکور شد و این خیالی است متین و کلمات فقها قدس الله تعالی ارواحهم که واجب است منحنی شود
بقصد سجود دور نیست که اشاره بوده باشد بهمین مطلب و ظاهر این استکه مراد مرحوم علامه در تذکرة و نهایة الاحکام
در حکم به بطلان باعتبار لزوم تغییر در هیئت مطلوبه همین معنی بوده باشد قال فی التذکرة و یجب ان لا یقصد بهویه غیر
السجود فلو سقط لا للسجود لم یجز به و الاقرب بطلان الصلوة لوجود منافیها و لانه یوجب تغییر الهیئة الصلوة و فی نهایة الاحکام
و لا یجوز ان یقصد بهویه غیر السجود فلو سقط لا لذلک لم یجز به و الاقرب البطلان لانه تغییر هیئة الصلوة و این قول قوی است
لکن بطلان در صورت اجتزا بآن و عدم عود بقیام بجهت انحنا بجهت سجود است و اما هرگاه عود نماید بقیام و بعد از آن
منحنی شود بجهت سجود نماز صحیح و بی عیب خواهد بود لکن این در صورتی است که منحنی شده بقصد غیر سجود یا قصد انحنا
نداشته باشد و اما هرگاه منحنی شده باشد بقصد سجود و غیر سجود در هیچ نیستکه اجتزا بآن میتوان نمود بلکه عود بقیام در این
صورت مشکل است و احتیاط در اعاده بعد از اتمام بهمان حالت است بعد از آنکه این مطلب منقح شد میگوییم لازم است
که منحنی شود بقصد سجود بحدیکه محل سجود او مساوی با محل وقوف او بوده باشد یا محل سجود ارفع بوده باشد از محل
وقوف بقدر لبنه اما مساوات پس محل کلام نیست و اما ارفعیت محل جبهه از موقف بقدر لبنه پس این مطلب محل بحث است
بلکه صحت نماز در صورت ارفعیت محل جبهه از موقف بقدر لبنه دوم عدم صحت نماز است در صورت ارفعیت محل جبهه از
محل وقوف مصلی زیاده بر این قدر مطلب دوم محل وفاق ما بین فقها است و اما اول یعنی صحت نماز در صورت ارفعیت
محل جبهه بقدر لبنه پس این مشهور و معروف ما بین فقها است بلکه خلافی در این ظاهر نیست مگر آنچه ظاهر میشود از
کلام محکی از ابن الجنید که اعتبار نموده مساوات را در حال اختیار و تجویز نموده ارتفاع بقدر چهار انگشت مضموم را
در حال اضطرار لکن شهرت در ضعف و شذوذ این نیست علاوه انکه تحدید در حال ضرورت با این مقدار جمعی است مجملا معتبر در صحت

یا کمربه

ثانی در حالت اختیار این است که محل جبهه بلندتر از محل قدم نبوده باشد باکثر از مقدار لبنه و این متحقق میشود در ضمن چهار صورت
اول آنست که ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار لبنه دوم آنست که ارفع بوده باشد از آن بکمتر از قدر لبنه سیم آنست که محل جبهه با محل
قدم مساوی بوده باشد چهارم آن است که محل جبهه اخفض بوده باشد از محل قدم ظاهر این است که جواز در هر یک از اقسام
اربعه ثابت بلکه بی اشکالست کلام که در اینمقام هست این است که آیا امر در انخفاض مثل امر در ارتفاع است پس اخفضیت
محل سجود از محل قدم جایز است بقدر لبنه و کمتر و در زیادتی اخبر تحدید در انخفاض نیست ظاهر ثانی است اگرچه
احتیاط در اول است نظر باینکه مرحوم شیخ شهید تفرقه ما بین ارتفاع و انخفاض نگذاشته و منع فرموده در اکثر از مقدار
لبنه در هر دو مقام و جماعتی از جمله بعد از آن مرحوم با ایشان موافقت فرموده اند بدانکه مناسب این است که تنبیه
شود در اینمقام بر اینکه چنانچه مساوات افضل از ارتفاع هست افضل از انخفاض نیز هست یا خیر بلکه مساوات مساوی
با انخفاض است در فضیلت و کل مسئله محل خلاف ما بین فقها است ظاهر اولست پس مساوات افضل است مطلقا
اگرچه بالاضافه با انخفاض بوده باشد لکن ظاهر این است که انخفاض افضل از ارتفاع بوده باشد اگرچه مرجوح بوده باشد بالاضافه
بمساوات قال شیخنا الشهید فی البیان فی بیان المستحبات ما هذا لفظه و مساواة مسجده لموقفه او نقصه بما لا یزید عن لبنة انتهی و هو
یحتمل مساوات الانخفاض للمساوات و مرجوحیته عنها لکن مع رجحانه عن الارتفاع فتامل حتی یتضح لک الحال بدانکه
مناسب این است که در اینمقام تنبیه شود بر چند مطلب اول آنست که بیان شود مقدار لبنه که مناط در جواز است و عدم
و عدم آن پس میگوئیم مذکور شد ارفعیت محل جبهه از محل قدمین بمقدار لبنه جایز است و علاوه بر آن جایز نیست پس لا محاله
میباید مقدار لبنه شئ معینی بوده باشد تا ارتفاع از آن مقدار که تجاوز نمود حکم شود بعدم جواز و در صورت عدم تجاوز حکم
شود بجواز چه اگر قدر معینی در واقع نبوده باشد بلکه هر لبنه که بوده باشد مناط تواند شد لازم می آید مقدار ارتفاع در سجود نسبت
بشخص جایز بوده باشد و در سجود دیگر نسبت بهمان شخص جایز نبوده باشد و هکذا و این بین البطلان است و چون که تحدیدی
در اخبار وارد از ائمه اطهار علیهم السلم ندیده ایم و ظاهر این است که نبوده باشد پس میگوئیم مناط در این لبنه معهوده در زمان
صدور اخبار خواهد بود اطلاق لبنه در نفی منصرف بآن میشود و این در کلام جماعتی از اعاظم تحدید شده بمقدار ارتفاع
چهار انگشت مضمومه بنا بر این هرگاه محل جبهه ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه جایز
خواهد بود و اگر زیادتر بوده باشد جایز نخواهد بود و از این راه است که مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه متعرض ذکر
لبنه نشده است بلکه مناط در جواز و عدم مقدار اربع اصابع مضمومه را قرار فرموده است مطلب ثانی آنست که آیا حکم
مذکور که عبارت از عدم جواز ارتفاع مسجد از موقف باکثر از مقدار لبنه بوده باشد مختص است بمحل جبهه پس ارفعیت
مواضع اعضای باقیه از موقف علاوه بر این مقدار جایز خواهد بود یا اختصاص بجبهه ثابت نیست بلکه نسبت بسایر اعضا
نیز چنین است در این خلاف است بعضی قایل اول عدم اختصاص بجبهه است چنانچه این حکم معتبر در محل جبهه است معتبر در
محال سایر اعضا نیز چنین است پس محل کفین نیز مثلا جایز نیست ارفع از محل وقوف باکثر از لبنه بوده باشد لکن
قول اول شیخ شهید در دروس اختیار فرموده و شهید ثانی در شرح الفیه با ایشان موافقت فرموده و قول ثانی مثل
این است بغیر صورت انخفاض و این قول مرحوم علامه است در نهایة الاحکام توضیح مطلب مقتضی این است که ذکر عبارت
آن مرحوم شود بعد از آن توضیح آن تا مطلب مفهوم شود پس میگوئیم قال فی نهایة الاحکام یجب تساوی الاعالی والاسافل

تحدید مقدار لبنه بمقدار اربع اصابع مضمومه

آیا مساوات کل اعضای سجود با محل وقوف معتبر است یا نه

او انخفاض

او انخفاض الاعالی مراد از این عبارت این است که اعضای سبعه که واجب است در حال سجود مکلف انها را بگذارد در زمین مثلا
بعضی از آنها اعالی است مثل جبهه و بعضی اسافل مثل رکبتین و ابهامین و یدین مقصود از این عبارت این است که مواضع اعضای
اعالی مساوی بوده باشد با مواضع اعضای اسافل یا اگر مواضع اعالی اخفض بوده باشد از مواضع اسافل پس اختلاف
در مواضع اعالی و اسافل در صورت انخفاض اعالی مضر نیست و اما در غیر حالت انخفاض مضر است پس معتبر مساوات
محال همه است در غیر حالت انخفاض اعالی و مراد از مساوات چنانچه از کلام آن مرحوم ظاهر میشود اعم است از مساوات
و اختلاف بقدر لبنه پس مراد این است جایز نیست محال اعضای عالیه اگرچه محال کفین بوده باشد ارفع بوده باشد از محل قدمین
باکثر از مقدار لبنه ثالث اقوال اعتبار این معنی است در محل جبهه نسبت بموقف و عدم اعتبار و این است در محال اعضای
دیگر و این ظاهر میشود از اکثر فقها نظر باینکه تصریح باعتبار این فرموده اند در جبهه نسبت بموقف و متعرض غیر جبهه نشده
اند و این دلیل بر عدم اعتبار آن است نسبت بسایر اعضا والا می بایست تنبیه بر این فرموده باشند چنانچه تنبیه فرموده اند
در جبهه مختار قول ثالث است و لکن احتیاط در رعایت است مطلب ثالث در بیان این است که این حکم مذکور که عبارت
از عدم جواز ارفعیت محل جبهه بوده باشد از موقف باکثر از مقدار لبنه یا مختص است بعلو قائم مثل بلندی که در دیوار
یا وضع خشب و مثل اینها بوده باشد یا ثابت است در محال منحدره یعنی مثلا بکرد در زمین پست و بلندی می ایستد
محل وقوف پست است و جبهه را واقع میسازد در موضع مرتفع که لو فرض محل جبهه ارفع از محل وقوف میباشد باکثر از مقدار
لبنه مستفاد از کلمات بسیاری تعمیم است و این مصرح به است در کلام ابن الجنید و ذکری و معتبر و روض الجنان و مقاصد
العلیه و مسالک و مدارک و این مختار ما است لکن با این تفصیل که اگر موضع قدم اخفض بوده باشد و مسجد ارفع ارفعیت محل
سجود باکثر از مقدار لبنه جایز نیست خواه در ارض منحدره بوده باشد یا علو قائم و اما عکس این یعنی محل جبهه اخفض
بوده باشد از محل وقوف ظاهر این است اخفضیت مسجد از موقف در ارض منحدره مضر نبوده اگرچه علاوه از قدر لبنه
بوده باشد لکن حسن احتیاط در اینمورد ظاهر است مطلب چهارم این است هرگاه جبهه واقع شد بر موضع مرتفعی که ارتفاع
آن علاوه از قدر لبنه بوده باشد در اینصورت اگر ممکن از کشیدن جبهه بموضع مساوات یا مرتفعی که بقدر لبنه فقط بوده
باشد بنا بر این است رفع جبهه متعین است و اما هرگاه ممکن از کشیدن جبهه بوده باشد محل جواز اختلاف کرده اند در این
فقها بسه قول اول تعین جر جبهه است بموضع جواز و عدم جواز رفع آن است و این قول شیخ طائفه است در استبصار
و محقق است در معتبر و صاحب مدارک است در مدارک دوم تعیین رفع و عدم جواز جر است و این قول مرحوم علامه
است در تذکره و شیخ شهید است در کتاب ذکری و بیان و در دروس سیم تخییر میان جر و رفع است پس مکلف در اینجا
مخیر است ما بین آنکه رفع جبهه نماید و وضع نماید بر محل معتدل یا بکشد جبهه را بمحل معتدل و این مختار علامه است در
منتهی و نهایة الاحکام و تحریر و محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است در روض الجنان مختار قول
ثالث است لکن با اولویت جر از رفع بدانکه مناسب در اینمقام این است که بیان شود که آیا مساوات محل جبهه
با موقف یا ارتفاع آن بمقدار لبنه را مدخلیت در تحقق ماهیت سجده هست بنا بر این هرگاه جبهه را گذارد بر محلی که
ارتفاع آن علاوه بر مقدار لبنه بوده باشد سجده متحقق نشده خواهد بود یا خیر چنین نیست بلکه بر وضع جبهه
اگرچه بر مرتفعی که ارتفاع او اکثر از مقدار لبنه بوده باشد سجده متحقق خواهد بود لکن اجتزا باین در مقام امتثال نمود

و عدم اعتبار مساوات است مطلقا در حالت انخفاض ح
و هم چنین محال رکبتین ح

در عدم جواز ارفعیت موضع جبهه باکثر از لبنه در زمین منحدره

در تعین جر یا رفع جبهه هرگاه واقع شود بر محل مرتفع

کلمات فقها در این مختلف است صریح تذکره و نهایة الاحکام و ذکری و جامع المقاصد و روض الجنان و لسته صریح
شیخ الطائفه در استبصار ثانی است و این قول اقوی است پس ظاهر این است که وضع جبهه اگر چه بر مرتفعی که ارتفاع او
اکثر از قدر لبنه بوده باشد سجده متحقق هست و مساوات محل جبهه با موقف مثلا از واجبات سجود صلوة است
و لهذا ظاهر این است که سجود شکر و سجده تلاوت را بر این سجده میتوان نمود و شبهه زیادتی سجده در نماز در صورت
رفع راس پس باید نماز باطل باشد مدفوع است بانکه زیادتی سجده که موجب بطلان نماز میشود آن سجده ایست که مستجمع
شرایط صحت هست آن است که محل جبهه مساوی با موقف بوده باشد یا ارتفاع از آن بوده باشد بمقدار لبنه اشکالی که در این
مقام هست این است که هر گاه مساوات محل جبهه با ارتفاع آن بمقدار لبنه را مدخلیتی در ماهیت سجده با ارتفاع اکثر
از این قدر متحقق شود و زیادتی سجده که موجب بطلان نماز شود سجده باشد که محل جبهه مساوی با موقف باشد یا ارتفاع از آن
بمقدار لبنه پس میبایست حکم شود بجواز سجده تلاوت در نماز بشرط آنکه محل جبهه ارتفاع باشد از موقف با کثر از مقدار لبنه
و حال آنکه اکثر علما تکلم باین کلام ننموده بلکه حکم بعنوان اطلاق فرموده اند بعدم جواز سجده تلاوت در اثنای
نماز و هم چنین حکم ببطلان نماز باین سجده پس از اینجا ظاهر میشود مساوات محل جبهه یا ارتفاع بمقدار مذکور را مدخلیتی
در تحقق ماهیت سجده هست بر فرض عدم تسلیم این و قول باینکه ماهیة سجده تحقق میشود اگر چه ارتفاع محل جبهه
علاوه از مقدار لبنه بوده باشد باید بگوئیم تخلل سجده در اثنای نماز موجب بطلان نماز میشود مطلقا و ممکن است که جواب گفته
شود از این اشکال که سجده که موجب بطلان نماز هست آنست که محل جبهه مساوی با موقف یا ارتفاع از این بوده باشد بمقدار لبنه و سجودی
که چنین نیست موجب بطلان نیست مگر در صورتی که دلیلی قائم باشد به بطلان و در سجود تلاوت چنین است نظر با جماع
و نظر بنصوص بر اینکه سجده تلاوت موجب بطلان نماز است مطلقا و در غیر آن دلیلی بر بطلان علی الاطلاق معلوم نیست مطلب پنجم
آنستکه بیان شد هر گاه جبهه واقع شود بمحلی که ارتفاع آن از موقف علاوه از مقدار لبنه بوده باشد لازم است رفع جبهه یا کشیدن
آن بمحلی که معتدل بوده باشد و اما هر گاه واقع شود بر مرتفعی که ارتفاع آن بمقدار لبنه یا کمتر بوده باشد اشکالی نیست که اجزا بآن میتوان
نمود چنانچه دانسته شد و رفع راس در این صورت بقصد وضع جبهه بر موضع مساوی با موقف جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز
میشود لکن مستحب این است که جبهه را بکشد تا برساند بمحلی که مساوی با موقف بوده باشد و این حکم مقطوع به در کلمات بسیاری از
اصحاب و مستفاد از اخبار ائمه انام علیهم الاف التحیة و السلام است مخفی نماند جر جبهه بجهت تحصیل مساوات متصور میشود
بدو طریق اول آنست که جر جبهه مستلزم انفصال جبهه از ارض نمیشود بلکه جبهه پیوسته مماس با ارض هست تا منتهی
شود بمحلی که مساوی با موقف بوده باشد این در صورتی است که جبهه واقع شده باشد در مرتفع دار ارض بمحل دوم
آنست که جر جبهه بجهت تحصیل مساوات مستلزم انفصال جبهه هست از زمین مثلا اینکه جبهه واقع بشود بر هسته بلندی که
بلندی او بمقدار لبنه یا زیاده بوده باشد در اینصورت جر جبهه مستلزم این هست که جبهه منفصل از ارض شود تا محلی در
رجحان جر در قسم اول سخنی نیست کلامیکه هست در قسم ثانی است نظر باستلزام جر در آن انفصال جبهه را از ارض باین سبب
موهم تعدد سجود است نظر باینکه در سابق بیان شد که سجده عبادت از وضع جبهه است بر ارض لکن ظاهر این است که
حکم که عبادت از استحباب جر بوده باشد در هر دو ثابت بوده باشد بنا بر این انفصالی که محقق و هست انفصالی
است که در ضمن رفع جبهه بوده باشد نه انفصالی است که در ضمن خفض بوده باشد بجهت تحصیل مساوات و لفظ اگر چه ظهور یکی

حث بوده باشد و در اینجا اگر چه
سجده متحقق شده است لکن
سجده که مستجمع شرایط بوده باشد
نیست و سجده که مستجمع شرایط
ح

باید که در ماهیة سجده

بایجزء

در استحباب جر جبهه بجهت تحصیل مساوات
محل جبهه و موقف در صورت وضع
بر مرتفع

انفصال جبهه

داددد

در صورت جر جبهه در صورتیکه
واقع شده باشد بر مرتفع
السجود علیه
یا ارتفاع از آن بوده باشد

دارد دو قسم اول آنکه فرض وقوع جبهه بر حجر در نفس دلیل اعاده نمیتوان کرد چنانچه مخفی نیست کما لا یخفی علی المتامل مطلب ششم در بیان این است هر گاه
جبهه واقع شود بر مکانیکه مساوی با موقف بوده باشد بمقدار لبنه فاد و لکن در هر دو حالت جبهه واقع شده باشد
بر چیزیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد و عالم بحقیقت حال شده باشد قبل از فراغ از ذکر واجب بانکه در این صورت
عدم جواز اکتفا بهمان حالت محل تشکیک نیست کلامیکه هست این است که لازم است بر آن محقق در این حالت جبهه را
بکشد تا برساند بما یصح السجود علیه یا لازم است رفع جبهه تا بعد از آن بگذارد بما یصح السجود علیه یا اکثر فیه است بین
هر یک از این دو امر که مذکور شد این محل خلاف ما بین فقها است بسه قول ثالث الظاهر میشود از مرحوم علامه در نهایة
الاحکام چنانچه ثانی نیز ظاهر از آن مرحوم است در تذکره و اول مختار شیخ شهید است در کتاب بیان و در دروس و
ذکری و محقق ثانی و شهید ثانی است در جامع المقاصد و روض الجنان و صاحب مدارک است در مدارک و این مختار
است لکن باین فرق که مخیر است ما بین جر جبهه تا رساندن بما یصح السجود علیه یا رساندن ما یصح السجود علیه را بجبهه بلکه در
نیست که رساندن ما یصح علیه السجود را بجبهه ببعضی جهات اعتبار بیشتر اولی و ابعد بوده باشد از بعض مناقشات وارده
مخفی نماند چیزیکه مذکور شد در صورتی بود که عالم شده بود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و اما هر گاه عالم شود بان بعد
از اتیان بذکر واجب حال بعد از رفع راس از سجود بوده باشد یا قبل از آن در هر دو صورت سجود صحیح و صحیح است
نیست خصوصا هر گاه علم بحقیقت حال بعد از رفع راس بوده باشد بلی هر گاه عالم شود بان در سجود بعد از فراغ از ذکر
واجب و قبل از اتیان بذکر مستحب مستحب در صورتی این است که جبهه را بکشاند تا برساند بما یصح السجود علیه یا ما یصح
السجود علیه را برساند بجبهه این مباحث در مبحث ما یصح السجود علیه بیان شده است و آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم
اینکه هر گاه عالم شود بحقیقت حال بعد از ضبط ذکر واجب و قبل از فراغ از آن در این صورت ظاهر این است بجهت
که اتیان نموده محکوم بصحت است لازم است تمام اتیان نماید بعد از رساندن ما یصح علیه السجود علیه را بجبهه یا بعکس لکن این
در صورتی است که طولی نداشته باشد در رساندن ما یصح السجود علیه را بجبهه یا بعکس که موجب اختلال بنظم کلام شود
و اما هر گاه طولی داشته باشد که موجب اختلال بنظم ذکر شود استیناف آن بعد از ایصال ما یصح السجود علیه بالجبهه یا ایصال
جبهه را بآن لازم است و این در صورتی است که متمکن از احد امرین مزبورین بوده باشد و اما هر گاه متمکن از هیچیک
نبوده باشد مگر باستکمال فعل منافی در این صورت اگر این در وسعه وقت بوده باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل
ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید و اگر در ضیق وقت بوده باشد باین نحو که قطع نماز و تحصیل ما یصح السجود علیه
موجب انقضای وقت نماز نشود در این صورت ظاهر این است که اعتبار ما یصح السجود علیه ساقط است لکن بتفصیلیکه در
مباحث ما یصح السجود علیه بیان شد مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق کسی بود که عالم بحقیقت حال بود لکن با اعتقاد آنکه
محل ما یصح السجود علیه است وضع جبهه بر آن نمود بعبارة اخری عالم بحکم بود لکن جاهل بموضوع در اینحال فساد اعتقاد
منکشف شد و اما هر گاه عالم بموضوع بود لکن جاهل بحکم چنین سجده نشستن چیزی را سجده مثلا لکن میدانستکه سجده
بر فرش جایز نیست در اثنای سجده عالم بحکم شد پس اگر این در غیر سجده اولی بوده باشد نماز باطل است استیناف آن لازم
است و اما هر گاه در سجده اولی بوده باشد پس هر گاه بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر این است که باز نماز او باطل
بوده باشد دو دلیلیست که چنین بوده باشد اگر چه قبل از فراغ از ذکر واجب بوده باشد و اما هر گاه در سجده اولی بوده باشد لکن

قبل از شروع بذکر واجب بوده باشد در آن وقت عالم بحکم شد در اینصورت هرگاه ایصال ما یصح السجود علیه بمنزله بجبهه یا ایصال جبهه بمود بآن بعد از آن اتیان بذکر نمود در دو بلیست که حکم شود بصحت نماز خصوص مادام که صورت مذکوره و تت مصنق بوده باشد و این شخص تقصیر در تعلم نکرده باشد و الله العالم بحقایق احکامه مطلب هفتم در بیان حکم عاجز از انحنا بدانکه هرگاه کسی متمکن از انحنا نبوده باشد بحدیکه محل جبهه مساوی با موقف یا ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه یا متمکن از انحنا هست فی الجمله یا متمکن از آن نیست مطلقا در صورت تمکن از انحنا یا تمکن هست از وضع جبهه با یصح السجود علیه یا نه و در صورتیکه تمکن از انحنا مطلقا نیست یا ممکن هست از ایمای بسر یا نه و در صورت عدم تمکن از ایمای بسر یا ممکن هست از ایمای بچشم یا نه پس در اینمقام چند احتمال است ولا نسلم مکلف متمکن از انحنا بمقدار معهود نیست لکن متمکن از انحنای فی الجمله هست و هم چنین تمکن از وضع جبهه هست بچیزیکه سجده بر آن صحیح است بعد از انحنای مقدور یا آنکه در ان جبهه را بموضع بلند که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا بمعونت بلند کردن ما یصح السجود علیه را تا بآنحد که بعد از انحنای مقدور ذر اینصورت عدول از انحنای مقدور بایمای بسر یا بعین جایز نیست قسم ثانی مثل اول است مگر اینکه تمکن از وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه نیست نه بر وضع جبهه بر موضع مرتفع و نه برفع نمودن ما یصح السجود علیه ظاهر این است در اینصورت منحنی شدن بقدر متعذر لازم نباشد بلکه جایز است که اجزا نماید بایمای بسر اگر مخفی نماند در قسم اول که تمکن از وضع جبهه هست بر ما یصح السجود علیه بطریقیکه مذکور شد ظاهر این است هرگاه وضع جبهه با یصح علیه السجود موقوف بوده باشد بر اینکه خود این شخص بیاید از ما نابعد نماید تا جبهه بر آن بگذارد و این مستلزم این هست که وضع ید بر ارض نتواند نمود در این صورت ترجیح باکدام است رفع ید از وضع ید نماید تا وضع جبهه بما یصح السجود علیه میسر شود یا رفع ید از وضع جبهه نماید تا وضع ید متحقق شود ظاهر اول است و اما در قسم ثانی که متمکن نیست از وضع جبهه بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد آیا لازم است وضع اعضای باقیه بر آن مزد و دو بلیست که بنا بر وجوب بوده باشد پس لازم است که بعد از رکوع بنشیند بجهة وضع یدین و رکبتین بر ارض و بعد از نشستن ایمای بسر نماید بجای سجود و در حال ایما وضع یدین و ابهامین و رکبتین نماید بر ارض قسم سیم آنست که متمکن از انحنا مطلقا نیست لکن متمکن از ایمای بسر هست قسم چهارم مثل سیم است مگر اینکه متمکن از ایمای بسر نیست بلکه متمکن از ایمای بعین هست حکم در این دو قسم آنست که در اول ایمای بسر بجهة سجود متعین است چنانچه در ثانی ایمای بعین لازم است و حکایت وضع اعضای باقیه بنحویست که مذکور شد لکن ممکن است اشکالی در حکم بوجوب آن شود بیان آن این است در هیچیک از نصوص مشتمله بر ایما ذکری بلکه ایمائی بوضع اعضای باقیه نشده است حتی اخباری که مشتمل بر ایما در صلوة ایستاده است مثل صلوة عراة از صلوة قاطبه نصوص از این مطلب و هم چنین خلو کلمات اصحاب قدس الله ارواحهم از آن ظاهر میشود عدم اعتبار آن نزد را این اقسام مذکوره و نیز در سایر این اقسام که سجود در آن بعنوان ایما است بسر یا بچشم و عموم المیسور لا یسقط بالمعسور قابل این نیستکه مؤسس این حکم مخالف اصل تواند شد بدانکه انتقال از سر با یمای بسر یا بعین بدل سجود در صورت عدم تمکن از آن چنانچه در سجود ثابت است در رکوع نیز ثابت است و تفصیل حال در ایمای بدل هر دو در مباحث قیام مفصلا مذکور شد کسیکه خواهد رجوع بآنجا نماید چهارم از امور مذکوره طمانینه است در سجود بمقدار ذکر واجب تنقیح مرام در اینمقام مقتضی کلام است در چند بحث اول در تفسیر طمانینه است اگر چه کلام در تفسیر طمانینه اگر چه در مباحث رکوع مذکور شد

لکن

وضع جبهه نماید یا آن
در اینصورت انحنا
بقدر مقدور لازم
و هم چنین وضع جبهه
بعد از انحنا مقدور

لکن مناسب در اینمقام عود باین مرام است بجهة تنبیه ببعض فواید پس میگوئیم سر احتمال در تفسیر طمانینه قائم است و لا اتست که بگوئیم طمانینه در حالتی از احوال مثل سجود عبارت است از وقوف و سکون انسان در سجود بحدیکه هر عضوی از اعضای او مستقر و ساکن شود و این ظاهر میشود از بسیاری از اعاظم فقها فان المعتبر معنی الطمانینة السکون حتی یرجع کل عضو الی مستقره و ان قل پس معنی وجوب طمانینه در سجود بمقدار ذکر واجب آن است که جمیع اعضای مکلف در اوان اشتغال بذکر واجب ساکن و مستقر بوده باشد و هم چنین است حال در طمانینه در تکبیرة الاحرام و قرائت در رکوع و غیر اینها دوم آنست مراد از طمانینه در سجود بمقدار ذکر واجب آنست که مکلف باقی باشد بحالت سجودی از وقتیکه مشغول شده است تا فراغ از ذکر اگر چه اعضا و جوارح مستقر و ساکن نبوده باشد و این معنی ظاهر میشود از کلم عبارات مثل عبارت مرحوم علامه در نهایة الاحکام حیث قال یجب الطمانینة بقدر الذکر فی کل واحد منها فان ایقاع الذکر مطمئنا فلو شرع فیه قبل وصول الجبهة علی الارض او رفع قبل انتهائه بطل سجوده و مثله عبارت فی کرو زاد فی اخر عند علمائنا اجمع سیم آنست که مراد از طمانینه در سجود بمقدار ذکر واجب آنست که مکلف از حین اخذ در شروع بذکر واجب تا فراغ از آن مستقر و ساکن باشد یعنی در عرف بگویند که آن شخص در این مدت ساکن و مستقر است صدق این معنی موقوف بسکون کل اعضا مثل اصابع یدین مثلا نیست پس حرکت اصابع و یدین منافی با تحقق طمانینه باینمعنی نیست اول از تفاسیر مذکوره اخص تفاسیر ثلثه است چنانچه ثانی اعم از همه است نظر باینکه با اضطراب بدن مکلف بالمره اینمعنی صادق است کما لا یخفی و تفسیر ثالث اعم از اول است و اخص از ثانی ظاهر این است مراد از طمانینه واجبه در احوال الصلوة خواه حالت تکبیرة الاحرام باشد یا حالت قرائت یا حالت رکوع و بعد از رفع راس از رکوع و حال سجود و بعد از رفع از سجود همین معنی است معنی تفسیر ثالث پس استقرار و سکون جمیع اعضا و جوارح معتبر در تحقق طمانینه نیست و واجب بخواهد بود همین قدر که صادق است مکلف ساکن است عرفا در آن حالت کفایت میکند ظاهر این است مراد فقها اعلی الله تعالی مقامهم از طمانینه در احوال الصلوة همین معنا است و مسامحه در تعبیر واقع شده است بحقیق حال در اینمقال مسطور در مطالع الانوار است بحث ثانی در بیان اینکه وجوب طمانینه بمعنی که مذکور شد محل تامل نیست از حین شروع بذکر واجب تا فراغ از آن و این محل وفاق است کلامیکه در این مقام هست این است که آیا طمانینه از واجبات رکنیه است در اینمقام و هم چنین در مباحث رکوع یا از واجبات غیر رکنیه است این محل خلاف فیما بین فقها است مشهور خلاف ظاهر است نظر باینکه هرگاه از واجبات رکنیه بوده باشد اخلال بآن اگر چه ساهیا بوده باشد موجب بطلان نماز است و اگر از واجبات غیر رکنیه بوده باشد اخلال بآن سهوا موجب بطلان نماز نیست مشهور فیما بین فقها ثانی است و شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه در کتاب خلاف تصریح نموده برکنیت آن بلکه بر آن دعوی اجماع نموده و این قول ظاهر میشود از کلام مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری از ابن الجنید نقل نموده مختار و قول مشهور است و دو دلیلست مراد مرحوم شیخ از ذکر در اینمقام رکن بمعنی مشهور نبوده باشد مؤید این آنستکه در همان کتاب باطلاق رکن نموده بر صلوات در تشهد و مع ذلک تصریح نموده باینکه اخلال آن ساهیا موجب بطلان نماز نیست فانه قال الخلاف فی الصلوة علی النبی صلی الله علیه و اله فرضی التشهدین و رکن من ارکان الصلوة ثم قال من ترک التشهد و الصلوة علی النبی صلی الله علیه و اله ناسیا قضی ذلک بعد

بلکه مرة

بلکه کل بدن

التسليم وسجد سجدتی السهو وقال الشافعی يجب عليه قضاء الصلوة دليلنا اجماع الفرقة ظاهر اين است اطلاق
رکنيت بر طمأنينه نموده اند ان بنا بر اين قبيل بوده باشد مؤيد اين مطلب چند چيز است اول ادعای اجماع در مسئله
فرموده با اينکه اين قول شاذ وضعيف است دوم آنست در مقابل اين قول ابی حنيفه را ذکر نموده که حکم کرده است
بعدم وجوب آن وعبارت آن مرحوم اين است الطمأنينة فی الرکوع رکن من ارکان الصلوة وبه قال الشافعی وقال ابو حنيفة
انها غير واجبة ولا يجب ان يبقی بقدر ما يضع يديه علی رکبتيه دليلنا اجماع الفرقة سيم آنست آن مرحوم در همان کتاب
اطلاق رکن فرموده بر صلوات در تشهدين وبر رفع راس از سجود وهمچنين بر رفع راس از رکوع وطمأنينه در آن
قال الطمأنينة فی السجود رکن ورفع الراس من السجود رکن وقال ايضا رفع الراس من الرکوع والطمأنينة فيه واجب ورکن
معلوم است اراده معنی معروف از رکن در جميع اينها بسيار بعيد است وبر فرض تسليم اينکه مراد معنی معروف بوده
باشد سکوت بر صحيح نيست دليل بر اين مطلب صحيحه زراره است که فرموده لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت
والقبلة والرکوع والسجود نظر با اينکه مراد از حديث حصر مقتضی اعاده است بسبب اخلال عمدا وسهوا در امور خمسه
مذکوره پس ما عدای اينها مندرج خواهد بود در تحت مستثنی منه از جمله محل کلام است پس مدلول حديث اين است که طمأنينه
از جمله چيزی نيست که اخلال به آن اگر چه سهوا بوده باشد موجب اعاده شود وهو المطلوب بحث سيم آنست که سابق بيان
شد طمأنينه که واجب است طمأنينه عمدا در ذکر واجب است يعنی از حين شروع به ذکر واجب است تا فراغ از آن واين محل
اشکال نيست کلامی که در اين مقام هست اين است که آيا طمأنينه عمدا در ذکر مستحب هم لازم هست يا نه معلوم است وجوب
شرعی که نخواهد بود کلام در وجوب شرطی است يعنی با عدم طمأنينه صحيح نيست واين دو احتمال دارد اول آنست طمأنينه
در ضمن ذکر مستحب شرط صحت نماز است پس هرگاه اخلال به طمأنينه در ذکر مستحب بشود لازم می آيد نماز محکوم به بطلان
شود نظر به انتفای شرط صحت اين احتمال صحيح نيست نظر به انتفای دليل بر شرطيت به علاوه کلمات اصحاب طرا ناطق
بر فساد اين احتمال است نظر با اينکه تقييد نموده اند وجوب طمأنينه عمدا در ذکر واجب پس هرگاه اشتراط صحت نماز به طمأنينه
در ذکر مستحب در سجود ورکوع ثابت ميبود ميبايست تنبيه بر اين بنمايند مثل ساير شروطی که موقوف عليه مستحب است
از قبيل طهارت وستر عورت وغير اينها ظاهر اين است که اين محل تامل نبوده باشد کلاميکه هست اين است که طمأنينه در ذکر مستحب
در رکوع وسجود آيا شرط صحت خود ذکر مستحب هست يا نه مجملا مراد اين است ترک طمأنينه در اوان اشتغال به ذکر مستحب
در رکوع وسجود اگر چه مضر به صحت صلوة نيست لکن کلام در اين است که آيا مضر به صحت آن ذکر هست پس گويا اين [illegible]
ذکر مستحب در آن بوده باشد مضر به صحت ذکر مستحب نيست مقتضای اطلاق فتاوی مرحوم بر کرثانی است واين معتمد کلمات
اصحاب است نظر با اينکه فرموده اند در هر يک از رکوع وسجود طمأنينه که واجب است عمدا در ذکر واجب است وظاهر
اين کلام اين است که هرگاه اخلال به طمأنينه بشود در ذکر مستحب اين باعث خلل در ذکر مستحب نشود به علاوه در بعضی
از عبارات تصريح شده باستحباب طمأنينه در ذکر مستحب بعد از تصريح بوجوب آن در ذکر واجب قال فی السرائر والطمأنينة
واجبة فی القيام وکذلك فی الرکوع بقدر ما ينطق بالذکر الواجب وما زاد علی ذلك مستحب بلی غايت امر آنکه ممکن است
کسی متمسک شود در اين مقام به حديثی است که ثقة الاسلام در کتاب کافی روايت فرموده از سليمان بن صالح از کاشف
اسراد ود قال از جناب امام جعفر صادق عليه السلام قال لا يقيم احدكم الصلوة وهو ماشی ولا راکب ولا مضطجع الا ان يکون

مريضا

مريضا وليتمکن فی الاقامة کما يتمکن فی الصلوة فانه اذا اخذ فی الاقامة فهو فی صلوة بناء علی ان الظاهر من قوله عليه السلام کما يتمکن
فی الصلوة اعتبار التمکن فی جميع احوال الصلوة ولو کان فی اجزائها المستحبة کما لا يخفی وذکر الماشی والراکب فی صدره وان کان
يوجب الوهن فی ارادة الظاهر من التمکن لاحتمال ان يکون المراد منه خلاف الماشی والراکب لکنه ليس علی حد يوجب حمل اللفظ
علی خلاف ظاهره ممکن است جواب از اين استدلال اين نحو که غايت چيزی که از اين حديث ظاهر ميشود تشخيص موضوع است
يعنی تمکن در حال اقامه ميبايد مثل تمکن در حال صلوة بوده باشد واما حکم آن که بعنوان وجوب است يا استحباب پس
مطلقا مستفاد نيست به علاوه اينکه حکم تمکن در احوال صلوة مختلف است در افعال واقوال واجبه بطريق وجوب
شرعی است واين معنی در اقامه ممکن الاراده نيست بعد از آنکه مشخص شد تمکن در اقامه متصف به وصف وجوب شرعی
نميتواند شد امر مردد است ما بين اينکه متصف به وصف وجوب شرطی بوده باشد يا استحباب از پی بحقيقت چنانچه مرجح حمل بر اول
است اکثريت استعمال مرجح حمل بر ثانی است وبر فرض تسليم در محل کلام نيست نظر با اينکه شرطيت تمکن در حال
اقامه مستلزم شرطيت تمکن در جميع احوال صلوة حتی در اجزای مستحبه نيست قدر متيقن در ما نحن فيه وامثال آن رجحان تمکن است
در آن واين مسلم است واز رجحان تمکن لازم نمی آيد شرطيت آن لعدم استلزام العام للخاص فلا يستقيم الاستدلال الا بما
فی مقابلة الادلة المطلقة المثبتة للذکر فی احوال الرکوع والسجود لوضوح ان مقتضاها تأتی الامتثال بالاتيان بالذکر
علی ای نحو کان ولو مع عدم التمکن والاطمينان پس حکم بشرطيت طمأنينه در احوال اذکار مستحبه از اين راه که مذکور شد ممکن
نيست بلی قدر متيقن آن است که با طمأنينه بوده باشد ولکن اين با وجود اطلاق موجب حکم بتعين نميتواند شد بنابر اين
هرگاه بعد از اتيان بذکر واجب در حالت اطمينان وسکون بدن شروع نمود بذکر مستحب با عدم سکون بدن صحيح خواهد
بود يعنی امتثال امر متوجه بذکر مستحب کرده خواهد بود خواه در يک حالت اتيان نمايد يا شروع بذکر مستحب نمايد در حالت
کون در اکمال افراد رکوع وفارغ شود از آن قبل انحنا وزيادتی مراتب آن در هر دو صورت اتيان بذکر مستحب کرده خواهد
بود با اخلال به طمأنينه مستحبه لکن مخفی نيست آنچه مذکور شد نظر به تحقيق مسئله است بالاضافة به برهان کرده معلوم
جزم در امور دين نقصيتهم اخلال به طمأنينه است خواه در تسبيح مستحب بوده باشد يا در صلوات تکبير در دعا اينکه قبل
از شروع بذکر ماثور است در آن بنا خلاف نيست بلکه نبينا همه بمصدوقی است که اتيان به دعا در ذکر مستحب نمايد در احوال
رکوع واما هرگاه شروع بدعا نمايد قبل از بلوغ به حد رکوع يا فارغ از ذکر مستحب شود بعد از تجاوز از حد رکوع شرعی از محل
کلام خارج خواهد بود بلکه با تعمد وشعور آثم خواهد بود چنانچه در مبحث رکوع بيان شد بحث پنجم آنکه مورد واجب در
سجود ذکر است بدانکه ظاهر ميشود از جماعتی از اصحاب حکم ذکر در سجود حکم ذکر در رکوع است آنچه خلاف در فقها
کما وکيفا ظاهر اين است که چنين نيست نظر با اينکه از بعضی از اعاظم فقها ظاهر ميشود قول بتعين تسبيحه کبری يعنی
سبحان ربی الاعلی وبحمده در اين مقام وحال آنکه در رکوع قائل شده اند بتخيير ما بين تسبيحه کبری وسه تسبيحه صغری ولا الا اينکه
مثل مرحوم شيخ الطائفه در کتاب نهايه بلکه در غير نهايه است که گفته شود همين مطلب ظاهر ميشود از ابن زهره در کتاب مبسوط
وهمچنين مرحوم محقق در کتاب شرايع در مبحث رکوع حکم فرموده اند بتعين تسبيح وقول به اجزاء مطلق ذکر را نسبت
به قيل داده ودر سجود عکس فرموده با اين معنی اولا حکم فرموده بوجوب ذکر که مستلزم اکتفا است به مطلق ذکر وقول بتعين
تسبيح را نسبت به قيل داده قال فی الشرايع فی مباحث الرکوع فی مقام بيان الامور الواجبة فيه ما هذا لفظه الخامسة التسبيح فيه وقيل

یکفی الذکر ولو کان تکبیرا او تهلیلا وفیه تردد وقال فی مباحث السجود بعد الحکم بان واجبات السجود ستة ما هذا کلامه الرابع الذکر وفیه
ویتحقق بالتسبیح کما قلناه فی الرکوع والفرق بین التعبیرین کما خلاف فمقتضاهما ظاهر للمتامل پس حکم باینکه اختلاف در این مقام
مثل اختلاف در مباحث رکوع است کما وکیفا یعنی که هر کس قائل بتعیین تسبیح در آنجا شده در اینجا نیز قائل شده و هر کس
که منکر تعیین تسبیح است در اینجا در این نیز هست و همچنین در کیفیت تسبیح و ذکر صحیح ظاهر بود و محل اختلاف در این مقام
مثل مبحث رکوع در این است یا تسبیح در ذکر سجود معین است یا نه جمعی از اعاظم اصحاب قائل شده اند بتعیین تسبیح چنانچه
جماعتی قائل شده اند بعدم تعیین آن و منکرین تعیین تسبیح متفرق شده اند بدو قول طایفه قائل شده اند بجواز اکتفا بهر
ذکر که بوده باشد و این قول اکثر از متاخرین اصحاب است و بعضی اگر چه قائل شده اند بعدم تعیین تسبیح لکن اکتفا بمطلق
ذکر ننموده اند بلکه حکم فرموده بتسبیح در فرموده هرگاه تهلیل بگوید یا صلوات بفرستد بعدد تسبیح کفایت میکند و این
قول ظاهر میشود از شیخ صدوق در کتاب مجالس بلکه بنابر ذکر نموده در ضمن دیگر امور بلکه حکم فرموده بثبوت آن نهادرین
امامیه و همچنین قائلین بتعیین تسبیح متفرق شده اند بشش قول چنانچه در مباحث رکوع مفصلا بیان شده مختار
در نزد این احقر انام در هر دو مقام تعیین تسبیح است و مکلف مخیر است مابین تسبیح کبری یعنی سبحان ربی الاعلی وبحمده
و سه تسبیح صغری یعنی سبحان الله با افضلیت واحده کبری از سه صغری چنانچه در رکوع بیان شد چهارم (ششم) از امور واجبه
متعلقه بسجود رفع راس از آن است یعنی سر برداشتن از سجده است خواه سجده اولی بوده باشد یا ثانیه فرق که هست
بعد از رفع راس از سجده اولی لازم است جلوس با طمأنینه اگر چه قلیل بوده باشد بخلاف سجده ثانیه که بعد از رفع راس از آن جلوس
لازم نیست چنانچه بیان خواهد شد و چون که ظاهر این است که تمامیت سجده برفع راس از آن است خواه سجده اولی بوده باشد
یا سجده ثانیه لهذا رفع راس از جمله امور واجبه در سجود گفتن بی عیب است [illegible] در آداب سجود و مستحبات آن و آن
چند چیز است اول تکبیر گفتن است در حال اراده سجود بیانکه هر سجده از سجدات صلوة دو تکبیر مستحب است اول در حال
اراده سجود دوم بعد از رفع راس از آن پس در هر دو سجده چهار تکبیر مستحب است مستحب در تکبیر اول این است بعد از آنکه اراده
سجود نمود در حال قیام اتیان بآن نماید بعد از فراغ از تکبیر منحنی شود از برای سجود و مستحب در تکبیر ثانی این است که اتیان
بآن نماید بعد از آنکه رفع راس از سجود اول نموده و متمکن در جلوس شد و اما تکبیر ثالث پس مستحب این است اتیان بآن نماید
در حال جلوس بعد از اراده سجود ثانی بعد از فراغ از تکبیر منحنی شود بجهة سجود و مستحب در تکبیر رابع این است که اتیان نماید
بآن مثل تکبیر ثانی یعنی بعد از تمکن از جلوس بعد از رفع راس از سجود ثانی و قول باستحباب تکبیرات مذکوره مشهور مابین
فقها است و ظاهر از مرحوم سید مرتضی و صاحب مراسم وجوب است و این قول ممکن است از ابن ابی عقیل و ضعف
آن ظاهر است و ظاهر این است هرگاه شروع بتکبیر اول در حال قیام نماید و فارغ از آن شود در حال انحنا الی السجود
خواهد بود لکن بوصف مرجوحیت نسبت بفراغ در حال قیام و اما حکم در تکبیر ثانی و ثالث و رابع نیز چنین است یعنی
که هرگاه شروع باین دو تکبیر نمود در حین رفع راس از سجود و فارغ از تکبیر شد در حال انتهای جلوس در ثانی و
رابع و سجود در تکبیر ثالث لکن تا ثانی نیست خواهد بود لکن با وصف مرجوحیت بالاضافه باتیان آنها در حال جلوس با خبر چنین
نیست بلکه موظف اتیان باین دو تکبیر است بعد از آنکه رفع راس از سجود نمود و تمکن از جلوس شد تعمیم در توظیف
متحقق نیست نظر به تفوق اتیان باین دو تکبیر است بعد از تمکن از جلوس و فی صحیحة حماد المشهورة ثم رفع راسه من السجود

فلما استوی جالسا قال الله اکبر ونظیر این اگر چه مذکور است در آن صحیحه در تکبیر اول که اتیان بآن فرموده در حال قیام
لکن چون در آن معارضی موجود است که دلالت میکند بر مشروعیت اتیان بآن در حال هوی بسجود لهذا مذکور
در صحیحه حماد محمول است بر رجحان ولکن در تکبیر ثانی معارض ظاهر نیست تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود که کلمات
فقها در افاده مرام در این مسئله مختلف است حاصل اختلاف راجع میشود بسه قول اول تعیین اتیان باین دو تکبیر
است یعنی تکبیر ثانی و تکبیر رابع در حالت تمکن از جلوس و منع از اتیان بآنها است قبل از آن و این ظاهر میشود از کلام
شیخ صدوق در فقیه قال فی الفقیه ثم ارفع راسک من السجود واقبض الیک یدیک قبضا فاذا تمکنت من الجلوس فارفع
یدیک بالتکبیر الی ان قال ثم ارفع راسک من السجدة الثانیة وتمکن من الارض وارفع یدیک وکبر ثم قم الی الثانیة قوله
واقبض الیک قبضا یعنی بعد از رفع راس از سجود دو دست خود را بسوی خود بکش بعد از آنکه درست نشستی آن وقت
دو دست را بلند کن بتکبیر مراد آن مرحوم این است که در حین رفع راس از سجود دست را بلند مکن اولا دستها را
بسوی خود بکش بعد از تمکن از جلوس آن وقت دستها را بلند کن و تکبیر بگو مدلول این کلام الی آخر تعیین اتیان بتکبیر ثانی
و تکبیر رابع است بعد از تمکن از جلوس و منع از اتیان بآنها است قبل از آن و این مطلب یعنی تعیین اتیان بتکبیر ثانی و تکبیر
رابع بعد از تمکن از جلوس ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح قال فی الکافی اذا فرغ من تسبیح السجدة جلس مطمئنا علی الیتیه
جمیعا متورکا علی فخذه الیسری ثم یکبر ویقول بعد التکبیر ما ذکرناه ثم یکبر ویسجد ثانیة کالاولی فاذا رفع راسه منها جلس
مطمئنا ثم کبر ثم نهض و همچنین ظاهر میشود از ابن براج در مهذب لکن در تکبیر ثانی قال فیقول سبحان ربی الاعلی وبحمده مرة
واحدة او ثلثا وما زاد علی ذلک کان افضل فاذا اکمل التسبیح رفع راسه ثم استوی جالسا وقال الله اکبر گفتیم در تکبیر
ثانی نظر باینکه کلام آن مرحوم در تکبیر رابع ظاهر است در اینکه تکبیر در حال رفع راس است قال ثم یکبر للسجدة الثانیة
ویرفع یدیه جمیعا ویسجد ویفعل فی سجوده کما فعل فی السجدة الاولی ویرفع راسه بالتکبیر ویجلس کما جلس اولا فاذا استوی
کل عضو منه قام الی الرکعة الثانیة دوم قول ثانی در مقابل این است یعنی اتیان باین دو تکبیر در حال رفع راس از سجود و این
ظاهر میشود از شیخ مفید در مقنعه و ابن ادریس در موضع از سرائر قال فی المقنعة ثم یرفع راسه من السجود ویرفع یدیه
بالتکبیر مع رفع راسه وفی موضع من السرائر ثم یرفع راسه من السجود رافعا یدیه بالتکبیر مع رفع راسه قول سیم حکم
باستحباب و افضلیت اتیان باین دو تکبیر است در حال تمکن از جلوس و مظهر این است در غیر این حالت مرجوح بوده باشد
نه ممنوع عنه و این ظاهر میشود از اکثر فقها قدس الله تعالی ارواحهم قال فی السرائر یستحب له یکبر الرافع راسه من
السجود بعد التمکن من الجلوس وفی المعتبر یستحب التکبیر اذا استوی جالسا عقیبه [illegible] ثم یکبر للسجدة الثانیة قاعدا ثم یسجد
ثم یکبر بعد جلوسه و بمثله عبر فی المنتهی والتذکرة ونهایة الاحکام والقواعد والذکری والبیان والدروس وغیرها
اگر چه ممکن است این کلمات راجع شود بقول اول باین نحو مراد این بوده باشد که استحباب تکبیر در حال استوای در جلوس
بوده باشد پس مقتضای این مدلول انتفای استحباب است در غیر این حالت پس مشروع نخواهد بود نه اینکه مراد این
بوده باشد که اصل تکبیر راجح بوده باشد در این مقام و اتیان آن در این حالت افضل بوده باشد اراده این معنی که مبنای مرجوع
عبارات مذکوره است متوقف است اگر چه دور نیست لکن در بعضی از کتب مذکوره قرینه موجود است که مراد معنی ثانی است
قال فی الدروس وسنن التکبیر له قائما رافعا یدیه الی ان قال والتکبیر للرفع منه وله بعد الهوی الی الثانیة

ثم للرفع منها معتدلا ولو فعلت الهوی ولا دتفاع کان اد ون فضلا انتهی کلامه دفع مقامه و نظرا بیکه عبادات توقیفی است جزم
در دین اتیان باین دو تکبیر است در حال الجلوس و استقرار نظرا بیکه در اینحالت رجوع النفع و مامون الضرر است و اما در غیر
این حالت من ان ضرر مشخص نیست بلکه چنین است حال در تکبیر ثالث یعنی تکبیر بجهت دخول در سجده ثالثه که قدری اشکال
در آن حال الجلوس والطمانینه است باین نحو که بعد از فراغ از آن میل بسجود نماید و در تکبیر اول اگر حدیث حاکی فعل جناب علی
بن الحسین علیهما السلام نبود که آن بزرگوار اتیان باین تکبیر در حال هوی و میل بسجود میفرمود ند در اینجا نیز اشکال بود در
حکم بجواز آن در غیر حالت القیام والطمانینه فجملا از آنچه مذکور شد مشخص شد که از آداب و مستحبات هر سجده از سجودات
نماز دو تکبیر است اول در حال اراده سجود خواه قائما بوده باشد یا در حال میل بسجود لکن اول افضل است دوم بعد از
رفع راس از سجود و تمکن و استقرار در جلوس پس در هر دو سجده چهار تکبیر مستحب خواهد بود و در هر یک از تکبیرات
مذکوره رفع یدین مستحب است و طریقه رفع یدین همان کیفیتی است که در تکبیرة الاحرام و غیرها مذکور شده و مرحوم
شیخ صدوق فرموده در تکبیر ثانی دو را برای اول دستها را بسوی خود بکشد بعد از تمکن از جلوس در حال تکبیر گفتن رفع یدین
بتکبیر نماید ظاهر مراد این است که دو دستها را در حال رفع راس از سجده بسوی خود بکشد و بردارد بعد از آن رفع
نماید بتکبیر و اما تحدید رفع یدین و مقدار آن ظاهر این است که قدر که بوده باشد مؤدی سنت بوده باشد لکن اولی
اصل این است که رعایت محاذات نرمی گوش نماید دوم از جمله آداب و مستحبات در این مقام این است که در حینی که بسجود
میرود اول دو دستها را بزمین بگذارد بعد زانوها را مثل هیئت خوابیدن شتر و مستحب این دو دستها را با هم بگذارد
بزمین احدهما مقدم در وضع و دیگری مؤخر نباشد سیم آنست که کف اعضاء منکبین بگذارد و متصل بگوش و
صورت نگذارد و کل انگشتان دستها را با هم بچسباند و کفها را بسط نموده بزمین بگذارد محاذی رو چهارم
آنست ذراع را بزمین نچسباند بلکه از زمین بلند نموده مرفقین را از جنبین دور نماید پنجم آنست در حال باغ
سجود طرف دماغ را بخاک یا غیر خاک از چیزهائیکه سجود بر آن صحیح است بگذارد و این محل وفاق است ما بین فقها
خلافی که هست در تعیین موضع انف است مرحوم سید مرتضی و ابن ادریس فرموده اند مستحب وضع طرف اعلای
انف است یعنی طرفی که متصل بحاجبین است شیخ شهید و غیره حکایت فرموده اند از ابن الجنید که ایشان
فرموده اند مراد وضع طرف اسفل انف است و ظاهر آن اکثر فقها آنست که سنت مؤدی میشود بوضع انف یعنی بجزئی
که صادق باشد بر آن که انف را بارض گذارد خواه طرف اعلی بوده باشد یا طرف اسفل یا ما بین و احتمال تبادر انراالف ع
طرف اسفل قائم است پس این متیقن الاراده است ششم از مستحبات خواندن دعای ماثور است قبل از شروع بذکر
و آن دعا این است اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه
و شق سمعه و بصره والحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین بعد از آن شروع بذکر نماید بسبحان ربی الاعلی
وبحمده یک مرتبه یا سه مرتبه سبحان الله و اجب است چنانچه سابق بیان شد اتیان سه مرتبه تسبیح کبری یا پنج مرتبه یا هفت
مرتبه افضل است و معلوم است سه مرتبه و ما فوق آن با اشتراک در فضیلت متفاوت میباشند در فضیلت و رجحان
و حکم ضم تعدد و ترتیب شفع و علاوه بر هفت بنحو است که مذکور شد در رکوع بدانکه مناسب در این مقام ذکر ترجمه
معنی دعای مذکور است پس میگوئیم اللهم لک سجدت یعنی پروردگارا و معبودا بجهت امتثال امر تو یا بجهت رضای تو سجده

میکنم و بک آمنت یعنی تصدیق بوجود تو دارم با اتصاف تو بجمیع صفات و کمال و تنزیه تو از جمیع نقایص میکنم و لک اسلمت
مطیع و منقاد تو ام از اداء ما لایق است در این مقام مناسب است نظر بسبوقیت ایمان چنانچه در دعای رکوع از اداء اسلام
مناسب است نظر بسابقیت اهم بر ایمان و علیک توکلت بر تو است توکل و اعتماد من و انت ربی یعنی تو پروردگار منی
سجود و خضوع میکند چهره من از برای کسی که ایجاد کرده است او را و بیرون آورده است و شکافته است گوش
و چشم او را ابتدا در گوش و چشم را بوجه بهتر آنست که اینها در آن ظاهر شده است و مراد از شکافتن
بصر شکافتن محل بصر است و مراد از شکافتن گوش قرار دادن سوراخ است بجهة گوش و بعد از آنکه ذکر صنع
گوش و بصر در چهره شد بنده باید متذکر چنین نعمتی شود که واهب متعال عزت عظمته چنین صنعتی در آن
بکار برده که تمام طبیعت عقلا اند در آن عاجز و حیران چه جای آنکه افضلهم از آن کسی تواند نمود و وضع قرار چشم
در چهره که متصل بسر است از برای آن است که مشاهده جمیع اعضا و جوارح بدن را نتواند نمود چرا که در اسفل
میبود اعضای فوق مرئی نمیشد و هم چنین تا آخر بیکه فامت انسان مساعدت بنماید بمطلع بر منافع و مضار
در خارج نتواند شد تا بمقتضای آن معمول دارد و اکد رعیت پس چنین میشد بعد از آنکه بنده ذلیل متذکر
این نعمت عظمی و عطیه کبری شد مناسب و شایسته است او را اظهار حمد و ثنای چنین منعم متعال نموده باشد
لهذا امر فرموده که بگوید الحمد لله رب العالمین حمد و ثنا بیحد و زوال مختص ذات پاک خداوندی است که مستجمع
جمیع محاسن و محامد و معری از جمیع نقایص و معایب است و مفیض وجود و کمال و تربیت کننده قاطبه موجودات
است هر فرد را از آنها از زمان ابجست مرتبه او تبارک الله یعنی دائما خیر و برکت بسیار زیاد و وافر است عطا و برکت
خداوند عالم جل شانه بقاطبه موجودات یا مراد چنین بسیار جلیل است عظمت الله جل شانه احسن الخالقین بهترین
خلقت کنندگان است از اینجا ظاهر میشود که اطلاق خالق بغیر ذات اقدس جناب احدیت جلت عظمته جایز بوده
باشد لکن بطریق مجاز خواهد بود نظر باینکه مراد از خلق نسبت بخلاق عالم جل شانه اخراج از عدم بساحت وجود
است و این از غیر جناب احدیت عز شانه محال است و متبادر از خالق همین معنی است و مراد بالاضافه تغییر معنی
صنعت است مثل بنا و نجار و نحو اینها مخفی نماند دعای مستحب در سجود منحصر نیست در این دعای مذکور بلکه مستحب است
دعا در جمیع سجودات بجهت جلب منافع اخروی و دنیوی و دفع مفاسد آنها فاصله در ترغیب عاد در سجود مستفیض
است خواه در سجده آخر بوده باشد یا در غیر آن و از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی بن جعفر
علیه السلام ماثور است که آن دو بزرگوار در سجود میخواندند اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت والعفو عند
الحساب و در حدیثی وارد است که جناب حضرت امام موسی علیه السلام باین لفظ تردد ها ظاهر این است که مراد از تردد
تکرار این بوده باشد و در حدیث صحیح از مفضل الاوائل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام ماثور است که فرموده
بزید الشحام بخوان بجهت طلب رزق در نماز فریضه در حالت سجود این دعا را یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی
وارزق عیالی من فضلک الواسع فانک ذو الفضل العظیم بدانکه عیال بعین مکسوره است قال فی القاموس
عیال الکتاب من یتکفل بهم مخفی نماند از حدیث ظاهر میشود که این دعا و هم چنین دعای سابق باید در سجده آخر
خوانده شود بعد از فراغ از ذکر بلکه مقتضای اطلاق حدیث دو دعای اخیر آنست در هر یک از سجدات که بخواند

خواست و دعای اول حکایت فعل ائمه است مستحب نیست هر کدام یک از سجود برده بعد از فراغ از ذکر بوده یا قبل
پس احتیاط در دین مقتضی این است که هرگاه خوانده شود در سجده اخیر بعد از فراغ از ذکر قصد خصوصیت در آن
محل ننماید بلکه بقصد آنکه دعا در سجود راجح است بیاورد **سیزدهم** از مستحبات سجود صلوات فرستادن بر پیغمبر
انبیا و رسل و آل اطهار آن سرور است خواه بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بوده باشد یا بلفظ و صلی الله علی
محمد و آل محمد باین دو طریق ماثور است حکایت صلوات در سجود مثل صلوات در رکوع است باین معنی که قدر ثابت
و مخصوص صلوات در سجود است با بودن آن بعد از فراغ از ذکر در رکوع مخصوص نیست مگر دعای مخصوص
شود در زمان نزول احتیاط کرده بعد از فراغ از ذکر بوده لهذا حمل شود بر آن جزم در دین مقتضی این است که اتیان
شود بآن بعد از ذکر بقصد رجحان اتیان بآن در سجود نه بقصد رجحان اتیان بآن بعد از فراغ از ذکر **هشتم**
از جمله مستحبات است که جلوس فیما بین السجدتین بطریق تورک بوده باشد و کیفیت آن این است که بنشیند بر ران
چپ در و پای را از جا بلند است بیرون بیاورد و ظهر قدم چپ را بگذارد بر زمین و ظهر قدم راست را بگذارد
بر بطن قدم چپ مستفاد از صحیحه حماد این است جلوس نزدیکی بعد از آن است که اتیان تکبیره مستحب نماید در حالت
جلوس استوائی یعنی بعد از رفع راس از سجده اولی بنشیند بنحوی که ظهر قدمین موضوع بر ارض باشد بعد از آن اتیان
بتکبیر نماید بعد از آن بنشیند بطریق تورک یعنی بکیفیتی که مذکور شد **نهم** از جمله مستحبات فیما بین سجدتین
در حال تورک استغفار است باین نحو استغفر الله ربی و اتوب الیه در کافی لفظ جلاله مذکور نیست باین نحو
است استغفر ربی و اتوب الیه و در فقیه و تهذیب مذکور است و لهذا کرده است **دهم** چنین مستحب است
مابین سجدتین دعا باین نحو اللهم اغفر لی و ارحمنی و اجرنی و ادفع عنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر قوله علیه السلام
اجرنی ممکن است براء مهمله بوده باشد چنانچه مذکور در کافی است صیغه امر از اجاره یعنی پناه بده مرا
یعنی متوسل بتو شده ام پناه بده مرا از عذاب آخرت یا از معصیت کردن در دنیا یا از فقر و ذل و ادا و دهم انسب
بحال ما هاست و احتمال دارد بزای با نقطه بوده باشد از جزی یجزی یعنی جزا بده یعنی عطا نما حاصل معنی آنکه
نظر باعمال ناقصه ما منما بلکه بکرم و فضل خود جزای خیر با عطا نما مذکور در تهذیب با آنکه نقل از کافی شده است
و اجبرنی از جبر یجبر یعنی درست کردن شکسته شده است حاصل معنی آنکه تقصیرات و نقایص و معایب ما را
بیاور هم خوب است و اگر جمع ما بین همه نماید الی تعیین صادر از معصوم علیه السلام کرده خواهد بود مخفی نماند حدیث
صحیح حماد مشتمل بر استغفار تنها است چنانچه حدیث صحیح حلبی مشتمل بر دعای تنها است پس جمع ما بین هر دو بقصد
توظیف مشکل است و اما بقصد دعا در مطلق احوال صلوة بی عیب است تصحیح مرام مقتضی این است که گفته شود
تا حال بحدیثی که مشتمل بوده باشد بر امر بر دعا ما بین سجدتین بعنوان اطلاق نرسیده ایم تا آنکه صورت جمع ما بین
هر دو را مستند باو توانیم نمود بلکه حدیث مشتمل بر استغفار حکایت فعل جناب کاشف الاسرار و الدقایق حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام است حماد اخبار نموده باین نحو فلما استوی جالسا قال الله اکبر ثم قعد علی فخذه الایسر و قد وضع
ظاهر قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر و قال استغفر الله ربی و اتوب الیه ثم کبر و هو جالس و سجد السجدة الثانیة
و حدیث مشتمل بر دعای مذکور حدیث قولی است حضرت فرموده اذا رفعت راسک فقل بین السجدتین اللهم اغفر لی تا آخر

وجه

دعای مذکور

دعای مذکور پس این حدیث نظر باشتمال بامر بخواندن این دعا ما بین سجدتین دلالت میکند بر توظیف این دعا فقط
چنانچه حدیث حماد دلالت میکند بر توظیف استغفار فقط پس جمع ما بین هر دو بقصد توظیف مقتضی آن ظاهر بنیست
بعلاوه در صورت جمع اگر بتقدیم استغفار بر دعا ظاهر حدیث مذکور منافی است نیز باعتبار آنکه حرف فائی که
داخل است بر فعل امر افاده تعقیب بلا مهلت میکند پس تخلل استغفار منافی با آن است نظر بآنکه این فا فای جزائیه است
و فائی که مفید تعقیب بلا مهلت است فای عاطفه است بلکه باعتبار آنکه اذا در کلام معصوم اذا رفعت اذای توقیتیه
است حاصل کلام چنین است مگر بگوئی این دعا را در وقت رفع کردن سر را از سجود پس با گفتن استغفار قبل
از آن چنین نخواهد بود و اگر اتیان باستغفار را منضم این دعا نماید لیکن که دلالت کند بر توظیف باین نحو در
نظر نیست پس حزم در دین ترک جمع ما بین هر دو است مگر در صورت قصد دعا نه توظیف در این صورت اگر چه
بی عیب است لکن اقتصار بر احدهما با قصد توظیف اولی خواهد بود بلی غایت چیزی که در این مقام میتوان گفت
آنست که کلام اصحاب در حکم باستحباب دعا بین السجدتین مطلق است و از جمله عبارات ظاهر میشود دعوی اجماع
بر این مطلب قال المحقق فی المعتبر یستحب الدعاء بین السجدتین و هو فتوی الاصحاب و قال العلامة فی التذکرة
یستحب الدعاء بین السجدتین عند علمائنا اجمع پس صورت جمع را مستند باین اطلاقات میتوان نمود لکن اشکالی
که در این هست این است که اطلاقات موهون است در این مقام نظر بآنکه ظاهر این است که این کلام اشاره بدو
باشد به آن دو پس اطمینانی در استناد بآنها نخواهد بود **دهم** از جمله مستحبات جلوس بعد از رفع راس از سجده
ثانیه است در رکعت اولی در جمیع صلوات و در رکعت ثالثه در صلوات رباعیه و اما جلوس بعد از رفع راس از
سجده ثانیه در رکعت ثانیه در جمیع صلوات خواه دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی پس وجوب آن محل
تشکیک نیست مثل وجوب جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز مغرب نظر بلزوم اتیان
بتشهد در حال جلوس پس جلوسی که محل کلام هست جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت
اولی در جمیع صلوات و جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت سیم در نماز چهار رکعتی مشهور
مابین فقها استحباب است و تعبیر میکنند از این جلوس باستراحت و مرحوم سید مرتضی رضی الله عنه قائل شده بوجوب
آن و کلام آن مرحوم در کتاب انتصار اگر چه دال است بوجوب آن بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت اولی لکن
کلام ایشان در ناصریات شامل رکعت ثالثه نیز هست مختار استحباب است و قول بوجوب ضعیف است ظاهر این است
که استحباب مؤدی میشود بجلوس بهر نحو که بوده باشد لکن اولی این است مثل جلوس ما بین سجدتین بوده باشد یعنی بنحوی
که مذکور شد که تعبیر از آن بجلوس تورک میشود پس این کیفیت مستحب در مستحب خواهد بود **یازدهم** نظر کردن است
در حالت سجود بجانب طرف دماغ و در حالت جلوس بدامن خود چنانچه در سابق بیان شد **دوازدهم** وضع علاوه
از قدر مسمی است در اعضای سبعه در حال سجود اگر چه استحباب در همه مقدور نیست **سیزدهم** اعتماد نمودن
در وقت قیام بدو کف دست یعنی در وقت قیام دو کف دست را بر زمین بگذارد و اول دو زانو را از زمین بردارد بعد
از آن دستها را **چهاردهم** از جمله مستحبات در این مقام دعا خواندن است در وقت ایستادن خواه ایستادن بجهت
رکعت ثانیه بوده باشد یا رکعت ثالثه یا رابعه و این دعا بدو طریق ماثور است اول بحول الله و قوته اقوم و اقعد دوم

ممنی

حالت

اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد بهر یک از دو طریق که بوده باشد خوب است بدانکه مناسب در این مقام این است که تنبیه
شود بر چند چیز اول آنست که استحباب این دعا در حال ایستادن ثابت است خواه نماز یومیه بوده باشد یا غیر یومیه
خواه نماز واجب بوده باشد یا سنتی پس استحباب دعای مذکور ثابت است در حال ایستادن بجهة رکعت ثانیه در جمیع
نوافل دوم آنست که استحباب دعای مذکور ثابت است در صورتیکه نماز ایشان شود بطریق معهود که مشتمل بر قیام
و رکوع و سجود بوده باشد پس هرگاه چنین نباشد استحباب این ثابت نیست مثل اینکه ایشان نماز ایستاده
با ایمای سر یا بستن چشم بجهة رکوع و سجود و هم چنین است هرگاه نماز در حال جلوس بوده باشد مجملا نظر باینکه دعای
مذکور ثابت است در حالیکه منتقل شود در اثنای صلوة بعد از سجدتین از جلوس بقیام پس هرگاه نماز او بطریق
قیام بوده باشد و پس یا بطریق جلوس بوده باشد کذلک یا بطریق اضطجاع یا استلقا بوده باشد استحباب دعای مذکور ثابت
نیست نظر بانتفای انتقال از جلوس بقیام بعد از سجود سیم آنست بعضی احادیث صحیحه که مشتمل است بر دعا بطریق ثانی
ذیل آن حدیث چنین است و ان شئت قلت و ارکع و اسجد و احتمال دارد اولا آنستکه بتبدیل نماید اقوم و اقعد را
بارکع و اسجد پس میگوید اللهم ربی بحولک و قوتک ارکع و اسجد یعنی مخیر است ما بین اینکه بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم
و اقعد یا بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک ارکع و اسجد دوم آنستکه ارکع و اسجد را علاوه نماید بر آن پس چنین بگوید
اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد و ارکع و اسجد و مؤید ثانی است اینکه حدیث مزبور مذکور است در اصل سرائر و ان
شئت قلت در آن مذکور نیست پس مراد این خواهد بود اگر خواهد اقتصار نماید باین اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد
یا علاوه نماید بر آن و ارکع و اسجد را و علی ای حال استحباب این زیادتی که عبارت از و ارکع و اسجد بوده باشد ثابت نیست
در صورتیکه بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد بلکه در صورتی ثابت است که بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد
چهارم آنستکه لفظ تعالی در حدیثی که مشتمل بر دعا بطریق اول است مذکور نیست پس ایشان بقصد توظیف جایز نیست هست ع
که باین نحو بگوید بحول الله تعالی و قوته و اما هرگاه ایشان باین نماید بقصد تعظیم نه بقصد توظیف پس ظاهر این است که
عیبی نداشته باشد نظر باینکه در این وقت مندرج در مطلق ذکر خواهد بود و ایشان بذکر در جمیع احوال نماز جایز است
بدانکه سزاوار در این مقام ختم مبحث است بذکر چند مطلب مطلب اول در بیان اقسام جلوس است بدانکه اقسام متعارفه
در جلوس هفت است اول جلوس است بر ورک ایسر بنحوی که سابق بیان شد باین نحو که دو قدم را از جانب یمین قرار
دهد و پشت قدم چپ را بر زمین بگذارد و پشت قدم راست را بر بطن قدم چپ بگذارد دوم جلوس بر ورک ایمن است
بعکس آنچه در اول مذکور شد پس دو قدم را بر جانب چپ قرار دهد و پشت پای راست را بر زمین میگذارد و پشت
پای چپ را بر بطن قدم راست میگذارد سیم آنست که دو طرف نشیمن موضوع بوده باشد بر روی زمین ما بین دو قدم
چهارم آنست که پشت پاها را از پشت نماید بر زمین و نشیمن را واقع سازد بر پاشنه پا پنجم آنست که پای چپ را بر زمین بگذارد پشت
و پشت پای راست را بر بطن پای چپ بگذارد یا بعکس و بنشیند بر پاشنه پا ششم آنستکه انگشتان پا را بر روی زمین
بگذارد و دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر پاشنه پا قرار دهد هفتم آنست که نشیمن را بر زمین قرار داده و هم
چنین دو قدم را بر زمین بگذارد و ساق و ران دو پا را نصب نماید و این دو قسم اخیر را اقعا مینامند ظاهر این است خواه سر کبتین را بر زمین بگذارد یا نه ع
جلوس واجب فیما بین سجدتین و جلوس مستحب بعد از سجده ثانیه بهر یک از اقسام سبعه مذکوره که ایشان شود امثال حاصل

شو

شود لکن این اقسام متفاوت المراتب است قسم اول اکمل اقسام و افضل آنهاست و قسم سادس و سابع اخس اقسام و ادون
آنهاست و بقیه اقسام که قسم ثانی و ثالث و رابع و خامس بوده باشد متوسط ما بین ادنی است نزد در فضیلت مثل اول
و نزد رخصت مثل سادس و سابع بعبارة اخری مکلف مخیر است در مقام ایشان بجلوس واجب فیما بین سجدتین بهر نحو از
انحای سبعه که بوده باشد لکن ایشان کردن این واجب را در ضمن قسم اول افضل است و در ضمن قسم سادس و سابع مکروه است
و در ضمن بقیه اقسام اگرچه مرجوح است نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم سادس و سابع لکن مرجوحیت بحدی نیست
که موجب حکم بکراهت شود چنانچه رجحان بالاضافه بسادس و سابع بحدی نیست که حکم باستحباب شود و هم چنین است حال
در ایشان بجلوس مستحب یعنی جلوس بعد از رفع راس از سجدتین در رکعت اولی و در رکعت ثالثه یعنی مکلف مخیر است در ایشان
این امر مستحب را در ضمن هر یک از اقسام سبعه مذکوره که بوده باشد لکن ایشان جلوس مستحب در این مقام را در ضمن قسم اول
مستحب است پس رعایت آن کیفیت را در این جلوس مستحب مستحب در مستحب خواهد بود چنانچه ایشان کردن آن جلوس مستحب را
در قسم سادس و سابع مرجوح و مکروه خواهد بود و لکن ایشان آن را در ضمن بقیه اقسام اگرچه مرجوح خواهد بود
نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم سادس و سابع اما مرجوحیت در این اقسام بحدی نیست که کفایت کند در حکم
بکراهت چنانچه رجحان بحدی نیست که کفایت کند در حکم باستحباب مخفی نماند و قسم اخیر که در هر دو مقام حکم بکراهت
آنها شده تفاوتی در میان آنها هست باین نحو که مرجوحیت در قسم سابع اکثر است از مرجوحیت در قسم سادس اگرچه
هر دو قسم از اقسام جلوس اقعائی است لکن قسم سابع مثل اقعای کلب است و قسم سادس قسم اقعای مستحب در نزد
علما است یعنی جلوس بعد از رفع راس از سجدتین را باین نحو مستحب میدانند بدانکه اقسام اقعا متعدد است اول
اقعای کلب است و این بچند طریق میشود اول آنست که مذکور شد یعنی نشیمن را واقع میسازد بر زمین با نصب ساق
نکه دارد ع و ران دو پا دوم مثل این است با وضع یدین بر زمین سیم مثل ثانی است مگر اینکه نشیمن مرتفع از ارض است و این
سه قسم را اقعای کلب مینامند لکن قسم دوم اشبه است بجلوس کلب از دو قسم دیگر چنانچه بر متامل در جلوس کلب
ظاهر است ظاهر این است اکتفا باین نحو در میان دو سجده جایز نبوده باشد و هم چنین این نحو جلوس بعد از رفع راس
از سجدتین موافق سنت نبوده باشد و قسم ثانی بلکه قسم چهارم از جلوس اقعا اقعای غیر کلب است و کیفیت
آن بنحویست که مذکور شد یعنی انگشتان پاها را بر زمین میگذارد و دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر عقب دو
پا واقع سازد مطلب ثانی در بیان سجود بر جبین و ذقن است آنکه در سابق بیان شد که واجب است وضع
جبهه در صورتی است که سجده بر جبهه ممکن بوده باشد اگرچه بوضع بعضی اجزای جبهه بوده باشد پس هرگاه مانعی در
مکلف ع جبهه بوده باشد مطلقا مخیر است بوضع هر جزو که از اجزای جبهه که بوده باشد امتثال حاصل است اگرچه استیعاب اولی لکن
افضل است و هرگاه تعذر از اجزای جبهه مانعی بوده باشد وضع جزو دیگر متعین است هر نحوی که بوده باشد اگرچه بحفر گودالی
بوده باشد مثل اینکه در وسط جبهه دملی یا جراحتی بوده باشد بحدیکه وضع جبهه ممکن نبوده باشد مگر بحفر گودالی یا
بوضع جبهه بر چیز مختلف السطح تقعیر و تحدیب در اینصورت سجده بر جبهه متعین است باین نحو که جبهه را میگذارد
بنحویکه موضع دمل یا جراحت واقع شود بر آن گودال و اطراف دمل مثلا واقع شود بر اطراف گودال بحدیکه جزو سالم
مستوعب ع از جبهه واقع شود بر ما یصح السجود علیه در این صورت این متعین است و با عدم امکان این مثل اینکه عذر مستوعب جمیع

در اقسام اقعا

در بیان سجده بر جبین و ذقن

اجزای جبهه بوده باشد یا تمکن از وضع بنحو مستقر نبوده باشد در اینصورت لازم است که سجده بر جبین نماید و با عدم
امکان این سجده بر ذقن نماید و این احد اقوال در مسئله بلکه مشهور ما بین اصحاب است و قول ثانی قولی است که نقل نموده اند
از ابن حمزه حاصل آن لزوم تقدیم سجود بر جبین است بر حفر حفیره و بعد از عدم تمکن از هر دو سجده نماید بر ذقن قول
سیم تخییر ما بین حفر حفیره است مثلا و سجود بر جبین و با عدم امکان سجود بر جبین تخییر است ما بین حفر و سجود
بر ذقن و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط و نهایت جمیع اقوال ثلثه مذکوره مشترک میباشد
در عدم جواز سجود بر ذقن با تمکن از سجود بر جبین رابع اقوال تخییر ما بین سجود بر جبین و سجود بر ذقن است در صورت
عدم تمکن سجود بر جبهه و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب خلاف مختار ما بین اقوال قول اول است
و ممکن است ارجاع غیر مختار بمختار بنا بر این مسئله محل خلاف فقها نبود مخفی نماند این مطلب ظاهر میشود از مطالع الانوار
بدانکه مناسب در اینمقام آنست که تنبیه شود بر دو مسئله مسئله اولی آنست که لازم است در صورت سجود بر جبین
تقدیم جانب ایمن بر ایسر با امکان پس انتقال سجود بجانب جبین ایسر با عدم تمکن از سجود بجانب ایمن خواهد بود مسئله ثانیه
آنستکه در صورت سجود بر ذقن اگر ذقن مستور بوده باشد بغیر شعر لحیه ظاهر این است که کشف آن لازم بوده باشد ولکن
کشف آن از ستر لحیه یعنی موی ریش ظاهر این است که لازم نبوده باشد مخفی نماند انچه مذکور شد تا اینمقام در تحقیق
سجودی بود که در ضمن نماز و از اجزای آن بود مقام ثانی در سجده تلاوت است تحقیق حال در بیان این مطلب محتاج
است بنقل کلام در ضمن چند فصل فصل اول در بیان سجود تلاوتی است که واجب بوده باشد و هم چنین در سجودات
مستحبه بدانکه اجماع علمای امامیه منعقد است بر اینکه سجود واجب در تلاوت منحصر است در چهار موضع اول
در سوره اقرأ باسم دوم در سوره والنجم سیم در سوره حم فصلت چهارم در سوره الم تنزیل و بقیه جماعتی از
علما برفع آنها بسجده لکن مثل شیخ صدوق در فقیه و سید مرتضی در انتصار و شیخ الطائفه در خلاف و ابن ادریس
در سرائر و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم شیخ شهید در بیان و شیخ ابی العباس در موجز شاید از باب تسمیه شیء
بوده باشد باسم مجاور مجملا تشکیکی در وجوب سجده در سور اربع مذکوره نیست و اجماع علمای شیعه بر این منعقد است
و اخبار از ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بر این مطلب مستفیض است بلی در کتاب خلاف نقل خلاف
از اهل خلاف شده باینمعنی که شافعی منکر وجوب در جمیع سجودات قرآن و قائل باستحباب آن شده حتی در سور اربع
مذکوره تشکیکی در ضعف آن نیست مجملا شبهه در وجوب سجود در سور اربع و در عدم سجود واجب در این چهار
موضع نیست و اما سجودات مستحبه پس معروف ما بین اصحاب یازده موضع است اول در سوره اعراف
دوم در سوره رعد سیم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم در سوره حج
هفتم باز در سوره حج هشتم در سوره فرقان نهم در سوره نمل دهم در سوره ص یازدهم در سوره اذا
السماء انشقت تشکیکی در مراتب مرقومه نیست لکن مناسب در اینمقام تنبیه بر چند مطلب است اول در بیان سبب
سجده و محل آنست در سجودات واجبه و مستحبه پس میگوییم اما در سجودات واجبه پس موجب سجده در سوره اقرا
باسم ربک و سوره والنجم قرائت آیه آخر است در هر دو سوره مثلا در سوره الم تنزیل قرائت این آیه است انما یؤمن
بایاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم وهم لا یستکبرون و محل سجده بعد از فراغ از قرائت این آیه است در

بلنا از سر

بلنا از سر سوره مذکوره و اشکالی در این نیست کلامیکه هست در موجب سجده است در سوره تنزیل و هم چنین در محل آن
در اینمقام دو خلاف است یک خلاف ما بین علمای شیعه و جماعتی از علمای عامه است که آیا موجب سجده قرائت تلک
آیه است یا در آیه اخری نقل کرده اند از شافعی و ثوری و اهل کوفه و غیرهم که سبب سجده قرائت در آیه است و حکم کرده اند
محل سجده بعد از فراغ از آیه فان استکبروا فالذین عند ربک یسبحون له باللیل والنهار وهم لا یسئمون و ظاهر میشود از علمای
شیعه اطباق ایشان بر خلاف آن و اینکه موجب سجده قرائت آیه مقدم بر این آیه است و خلاف ثانی ما بین علمای شیعه است که
آیا محل سجده بعد از فراغ از قرائت آیه مقدم بر آیه مذکوره است که عبارت است از این آیه شریفه و من آیاته اللیل والنهار والشمس
والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون یا آخر بلکه محل سجده بعد از قرائت اسجدوا
لله است مرحوم محقق در معتبر قائل باین شده که محل سجده بعد از فراغ از قرائت اسجدوا لله است و این قول مختار صاحب
موجز و صاحب کشف الالتباس است و همین قول را مرحوم محقق در معتبر نسبت داده بمرحوم شیخ در خلاف و این نسبت
مطابق واقع نیست بلکه کلام آن بزرگوار صریح در خلاف آنست بلی اول عبارت ایشان اگرچه موهم این هست لکن ذیل
صریح بر خلاف آنست چنانچه مبین شده در مطالع الانوار پس بنابر فرموده مرحوم محقق مثلا موجب سجده یا نفس قرائت و اسجدوا
لله است یا قرائت اول آیه است تا فراغ از قرائت این کلمه و بنابر فرموده دیگران قرائت کل آیه است پس محل سجده بعد از
فراغ از ایاه تعبدون و این مختار و مشهور ما بین اصحاب است بلکه مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری دعوی اجماع خواهد بود
بر این فرموده مطلب دوم در بیان سبب سجود است در سجودات مستحبه در موارد مذکوره پس میگوییم سبب سجده
در سوره اعراف قرائت آیه آخر این سوره یا استماع آنست و آن آیه این است ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن
عبادته و یسبحونه وله یسجدون و در سوره رعد آیه شریفه و لله یسجد من فی السموات والارض طوعا و کرها و ظلالهم
بالغدو والاصال و در سوره نحل اگرچه در کتب فقها تعیین اسباب سجدات مندوبه در نظر نیست که فرموده باشند
لکن بنابر انچه علامه مجلسی از علماء الاسلام نقل فرموده آیه شریفه یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون است
عبارت منقوله در بحار این است و فی النحل و یفعلون ما یؤمرون اگر مراد همین آیه است که مذکور شد در اینجا سبب
ظاهر میشود سجود استفاده میشود مجملا در این سوره مبارکه دو آیه مذکور است که مناسب با مدعا است آیه اولی
اولم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون و آیه ثانیه و لله یسجد
ما فی السموات و ما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون بنابر این مناسب این بود که حکم شود باستحباب سجود
در دو موضع از این سوره مثل سوره حج لکن شاید وجه وحدت اتصال آیتین بوده باشد یعنی سبب سجده قرائت
هر دو آیه یا استماع آن بوده باشد و علی ای حال شاید وجه کلام علامه همین بوده باشد یعنی چونکه آیه یخافون ربهم
الی آخره متصل با این دو آیه است که مذکور شد و مرتبط است با آنها بحسب معنی لهذا محل سجود را در اینجا قرار داده و در سوره
بنی اسرائیل اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان
یبکون و یزیدهم خشوعا و در سوره مریم اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا و بکیا و در سوره حج آیه الم تر ان الله
یسجد له من فی السموات و من فی الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب و من
یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و در همین سوره باز آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا

دبکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در سوره فرقان و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن انسجد لما تامرنا و زادهم نفورا
و در سوره نمل الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبأ فی السموات و الارض و یعلم ما تخفون و ما تعلنون و در مجمع نقل فرموده از علما
که محل سجده رب العرش العظیم است و آن ذیل آیه است تمام آیه الله لا اله الا هو رب العرش العظیم و این نیز مستقل است
آیه مذکوره مشخص نیست که مراد صاحب عالم این است که این دو آیه سبب سجده است یا اخیره است و در سوره ص
فاستغفر ربه و خر راکعا و اناب و در سوره اذا السماء انشقت و اذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون مطلب ثالث
در بیان صحت حصر سجودات مستحبه است در موارد مذکوره و عدم صحت آن است ظاهر از کلمات اکثر اصحاب حصر است و
مستفاد از کلام بزرگوار شیخ صدوق عدم صحت است قال فی الفقیه یستحب ان یسجد الانسان فی کل سوره فیها سجدة الا ان
الواجب فی هذه العزائم الاربع متحقق است چنانچه عبارت شامل موارد مذکوره هست شامل موارد آتیه نیز هست بلکه شمول
این عبارت نسبت به بعض موارد آتیه اظهر است از بعض موارد سابقه مثلا اینکه در سوره آل عمران است لیسوا سواء من اهل
الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل و هم یسجدون و ایضا در سوره مذکوره یا مریم اقنتی لربک و اسجدی
و ارکعی و در سوره زمر است امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و در سوره مبارکه فتح است تریهم
رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و در سوره مبارکه دهر است و من اللیل فاسجد
له و سبحه لیلا طویلا و در حدیث صحیح مروی در اواخر سرائر از محمد بن مسلم که گفته من عرض کردم کویا مسئول جناب حضرت
امام محمد باقر علیه السلام بوده باشد که فرموده بود که جناب علی بن الحسین علیهما السلام خوش داشت اینکه سجده کند در هر سوره که
مشتمل بر سجده بوده باشد و محدث کاشانی در وافی روایت نموده باین لفظ فی الحدیث اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل
الشیطان یبکی فیقول یا ویله امر هذا بالسجود فسجد فله الجنة و امرت بالسجود فعصیت فلی النار و حاصل مضمون
این است وقتیکه ابن آدم تلاوت کند آیه سجده را پس سجود برود شیطان از او دور میشود با گریه پس میگوید ای وای این
شخص مامور شد بسجده پس سجده نمود مستوجب این شد که بهشت رفته باشد و من مامور شدم بسجده پس مخالفت کردم
را مستوجب جهنم کردم مبنا بر این سه از فراغ از هر یک از آیات مذکوره که بوده باشد سجده نماید عیب نخواهد بود لکن نظر
باینکه امر مردد است مابین استحباب و حرمت بنا بر این شاید احتیاط در ترک بوده باشد نظر باتفاق و اجماع بعدم وجوب سوا
سه بعد عوی اجماع در حصر در یازده موضع از مرحوم شهید در کتاب ذکری مخفی نماند اینچه مذکور شد در احوطیت ترک
در صورتی است که سجود بقصد خصوصیت سجده تلاوت بوده باشد اگر قطع نظر از خصوصیت کرده شود تشکیکی
در رجحان نیست بلکه از اعاظم طاعات است فصل دوم در بیان آنکه سجده تلاوت چنانچه واجب است در حق قاری
واجب است در حق مستمع یعنی کسی که باختیار خود گوش داده و شنیده اما در حق سامع پس محل خلاف مابین فقها است
مرحوم ابن ادریس قائل شده بوجوب آن و محقق ثانی و هم چنین شهید ثانی در مسالک و مباحث قرائت روضه موافقت
با ایشان فرموده اند و اکثر فقها قائل بعدم وجوب سجده و استحباب آن شده اند و این قول مختار در کتاب خلاف و مبسوط
و جامع و شرایع و منتهی و تحریر و قواعد و تذکره و بیان و مسجد و مهذب البارع و وسائل و لوامع و ذخیره و کفایه
و کشف اللثام و در کشف الالتباس و روضة المتقین این قول را نسبت بمشهور داده اند بنا بر این اختلاف در مسئله
میان علمای امامیه قدس الله تعالی ارواحهم دو قول است وجوب و استحباب لکن خلاف مابین علمای عامه نیز قول است قول

بوجوب

بوجوب و این قول را نسبت داده اند بابی حنیفه و جماعتی و قول باستحباب و این قول منسوب بشافعی است و قول بعدم
وجوب و عدم استحباب و این قول را نسبت داده اند بعثمان و جماعتی از ایشان و مختار در مسئله قول باستحباب است
اگرچه احتیاط در عدم اخلال بآن است در صورتیکه سامع مشغول بغیر آن نبوده باشد کلامیکه در اینمقام هست این است
که در سابق بیان شد موجب سجده در حق قاری قرائت کل آیه است بنا بر این تلاوت بعض آیه اگرچه لفظ سجده یا امر بسجده
مشتمل بوده باشد موجب سجده نیست ظاهر این است در حق مستمع نیز چنین بوده باشد پس استماع بعض آیه موجب سجده نمیشود اگرچه
استماع امر بسجود بوده باشد بدانکه حکم سجودات مستحبه و آنچه مذکور شد حکم سجودات واجبه است یعنی چنانچه مستحب
است اتیان بسجود در حق قاری مستحب خواهد بود در حق مستمع بلکه در حق سامع نیز ثابت است بنا بر این هر گاه کسی
گوش داد و شنید قرائت آیات سجودات مندوبه را مستحب است در حق او اتیان بسجده نماید و هم چنین است حال در حق
سامع فصل ثالث در بیان امور متعلقه باین سجود است نفیا و اثباتا و این چند چیز است اول تکبیر است بدانکه
ظاهر مشهور میان متتبع در کلمات اصحاب قدس الله تعالی ارواحهم اتفاق علمای شیعه بر انتفای شرعیت تکبیر گفتن
قبل از سجود واجبا دانا نمو ظاهر بن علیهم السلم بر این مطلب مستفیض است بلی اکثر علمای عامه قائل باستحباب
تکبیر شده اند بلکه منقول از شافعی این است که قائل شده بدو تکبیر اول تکبیر افتتاح دوم تکبیر بجهت دخول در سجود
و این بدعت است و الی ان اثم است و لکن استحباب تکبیر بعد از دفع راس از سجود مسلم است بلکه مستفاد از ظاهر
کلام مرحوم شیخ شهید وجوب است قال فی الذکری لا یجب فیها ذکر و لا تکبیر الا فی الرفع نظر باینکه ظاهر عبارت این است
که تکبیر معطوف است بذکر پس تقدیر کلام این است که لا یجب التکبیر فی هذا السجود مگر در حالت دفع راس و در این صورت
تکبیر واجب است لکن کلام آن مرحوم در دروس صریح در استحباب است بنا بر این نظر باینکه تصنیف دروس
متاخر از تصنیف ذکری است پس کلام در دروس یا دلیل است بر عدول از آنچه در ذکری فرموده یا دلیل است بر حمل کلام ذکری
بر خلاف ظاهر یا بر اینکه قوله و لا تکبیر عطف بوده باشد بر لا یجب و مراد این بوده باشد که تکبیری ثابت نیست در سجود مگر در حالت
دفع راس از آن بنا بر این مقتضای کلام ثبوت تکبیر است در این حالت و این مسلم است و وجوب آن دوم استقبال است
یعنی آیا لازم است که مکلف در حالتیکه اتیان باین سجده مینماید رو بجانب قبله باشد یا نه ظاهر این است اشکالی نبوده باشد در عدم
وجوب شرعی و نه وجوب شرطی بلکه ظاهر این است که محل خلاف نبوده باشد اگرچه از جمله عبارات توهم خلاف میشود مثل عبارت
محقق در شرایع و شیخ شهید در دروس و غیر اینها بلکه تصریح بتحقق خلاف شده در این در کلام خلف ایشان مرحوم مغفور
مولانا ملا محمد تقی المجلسی در شرح فقیه و عبارت آن مرحوم این است یا شرط است که رو بقبله بوده باشد و سجده
بر چیزی کند که صحیح باشد سجده کردن بر آن و هفت موضع بزمین رسد و ذکر گفته شود در همه خلاف است و اظهر عدم
اشتراط و وجوب است و احوط است که رعایت کند هر چه را رعایت مینماید در سجده نماز تا اینجا کلام آن مرحوم است
ظاهر این است مخالف در این مسئله از علمای شیعه نبوده باشد در هیچ یک از کلمات اعاظم مذکوره که دال است بر تحقق خلاف
بجهت مذهب عامه بوده باشد نظر باینکه قول باشتراط استقبال در این سجود حکایت شده از عامه و مرحوم علامه در کتاب
منتهی و تذکره ذکر استدلال از قبل ایشان فرموده باین نحو چون که این سجده نماز است پس شرط است در آن آنچه که شرط است
در نماز و ظهور فساد این استدلال مغنی از سعی در اظهار آن است سیم طهارت از حدث و خبث است اما طهارت از خبث

پس این محل خلافست مرحوم شیخ جلیل القدر شیخ مفید در کتاب مقنعه حکم فرموده اند بعدم جواز اتیان باین سجود با نجاست ثوب
یا بدن و مشهور ما بین اصحاب خلاف اینست پس اتیان باین سجود مشروط بطهارت ثوب یا بدن مکلف نیست بلکه با نجاست
هر دو ممکن از ازاله و تطهیر اتیان باین سجود میتوان نمود و این قول اقوی است و مستند این علاوه اصل و عدم
ظهور دلیلی که مخرج از حکم اصل بوده باشد اخبار معتبره ایست که دلالت میکند بر اینکه جایز است در حق حایض که
اتیان باین سجود نموده باشد از جمله این احادیث حدیث صحیحی است که مروی در کافی کتاب است عن ابی عبیدة الحذاء
قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن الطامث تسمع السجدة قال ان کانت من العزائم فلتسجد اذا سمعتها وجه استدلال ظاهر است
نظر باینکه غالب این است که حایض منفک از نجاست نیست و ما طهارت از حدث پس این نیز محل خلاف است خواه
حدث اصغر بوده باشد یا حدث اکبر و مرحوم سید جلیل سید مرتضی در کتاب انتصار ظاهراً اشتراط فرموده است بعد از حکم باینکه
جایز است قرائت جمیع سور قرآنیه در حق جنب مگر سور عزائم در مقام تعرض وجه عدم جواز قرائت سور عزائم کلامی
که حاصل مضمون آن این است نظر باینکه سور عزائم مشتمل بر سجده واجب است و سجده جایز نیست مگر در صورتیکه
مکلف با طهارت بوده باشد بنابر این هرگاه محدث بحدث اکبر بوده باشد خواه جنابت بوده باشد یا حیض یا غیر اینها
پس اتیان باین سجده در حق او مجوز نخواهد بود و مقتضای این کلام عدم جواز است اگر چه محدث بحدث اصغر بوده
باشد و این قول را محقق ثانی در جامع المقاصد نقل فرموده از ابن الجنید و شیخ الطائفه در نهایه لکن کلام مرحوم شیخ
در کتاب نهایه دال بر این مطلب نیست غایتاً مدلول علیه باین کلام هست عدم جواز سجود است در حق حایض و معلوم است
این مستلزم این نیست که این سجده مشروط بمطلق طهارت بوده باشد بعلاوه آنکه آن مرحوم عدول فرموده اند از این قول
در تهذیب و استبصار پس حکم فرموده اند باستحباب سجده در حق حایض و مختار در مسئله در هر دو مقام عدم
اشتراط است پس جایز است سجده با نجاست ثوب و بدن و در حق محدث بحدث اصغر و اکبر بلکه واجب است یعنی
اخلال بآن در حق جنب و غیره و بسبب نجاست بدن و ثوب جایز نیست و این قول مشهور ما بین فقها است
و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود سه قول در حق حایض عدم جواز سجود و این مقتضای کلام مرحوم سید است
در انتصار و مدلول علیه بکلام شیخ است در نهایه و استحباب سجود و این مدلول علیه بکلام شیخ است در
تهذیب و مقتضای کلام ایشان است در مبسوط و قول ثالث وجوب سجود است خواه در حال استماع
بوده باشد یا قرائت آیه سجده اگر چه قرائت بر او حرام بوده باشد لکن هرگاه این فعل حرام را بعمل آورد سجده
کردن بر او واجب میشود و این مختار در مسئله بلکه ظاهر این است که مشهور ما بین فقها بوده باشد چهارم
ستر عورت است بدانکه آنچه ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در تذکره آنستکه قائل بوجوب ستر عورت در این
سجود میان علمای امامیه نیست و نسبت خلاف داده اند بجماعتی از عامه لکن ظاهر میشود از عبارت ایجاد
وجود مخالف میان علمای شیعه ظاهر این استکه چنین نبوده باشد بر فرض تسلیم ضعیف است پنجم وضع جبهه
است بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد اگر چه ظاهر میشود از جماعتی از اعاظم فقها عدم اعتبار این لکن
ظاهر لزوم آن است و ثانیا از این جهت ما بین سجود نماز و این سجود نیست ششم وضع اعضای سجده باقیه است
بعلاوه وضع جبهه مصرح به در عبارت و بیان و کتاب الفوائد وجوب است و حکم بوجوب در مثل اینها مبنی بر تعلیل است

نظر باینکه

دربیان عدم لزوم ستر عورت است در سجده تلاوت

نظر باینکه با وضع جبهه و وضع یدین و رکبتین و ظهر قدمین تشبیکی در تحقق سجود نیست و افراد مردد از بین بر این ظاهر نیست
هفتم در بیان ذکر در این سجود است کلام در این مقام اندر راه است و آنکه در بیان اذکار وارد دره در این است باینکه
این بر نیح مخبور وارد شده است اول محبوری است که حدیث صحیح مشتمل بر آن است و آن این است که ابو عبیده از کاشف
اسرار دو قانون جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرموده هرگاه کسی بخواند آیه سجده از عزائم
را باید بگوید در سجود سجدتُ لك تعبداً ورقاً لا مستكبرا عن عبادتك ولا مستنكفا ولا متعظما بل انا عبدٌ
ذلیل خائف مستجیر دوم روایت فرموده در فقیه حاصل آن این است که گفته میشود در سجود عزائم لا اله الا الله
حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لك یا رب تعبدا و رقا لا مستنكفا ولا مستكبرا
بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر سیم آنستکه ذکر فرموده در فقیه هرگاه کسی که بخواند آیه عزیمه را باید سجده کند و بگوید
در سجود الهی آمنا بما کفروا و عرفنا منك ما انکروا و اجبناك الی ما دعوا الهی فالعفو العفو پس بر دارد سر را چهارم
دعائی استکه شیخ شهید در کتاب ذکری و بیان ایراد فرموده فرموده است روایت کرده شده است آنکه گفته میشود
در سجود عزائم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لك یا رب تعبدا و
رقا پنجم آنستکه ذکر فرموده در افتراء از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که تکبیری در سجود عزائم نیست لکن
در سجود مکتوبه انچه را که میگوئی در سجود صلوة دوم در بیان وجوب و استحباب این ذکر است بدانکه آنچه از
تتبع کتب اصحاب ظاهر میشود آنست که احدی از علمای شیعه قائل بوجوب ذکر در این سجود نشده است نظر باینکه اصحاب
ما که متعرض سجده تلاوت شده اند بر سر وقت تراشیده اند باینکه حکم فرموده اند بوجوب سجده متعرض ذکر در آن نشده اند

این ذکر در این مقام

دربیان آنکه قائل بوجوب ذکر در تلاوت قائل نیست

اصلا مثل مقنعه و نهایه و تهذیب و استبصار و خلاف و تزهه و مغنیه و شرایع و قواعد و غیر اینها از قرار نامه اگر چه متعرض
ذکر شده اند لکن تصریح بعدم وجوب ذکر نموده اند با تصریح باستحباب آن مثل تذکره و ذخیره و نهایة الاحکام و دروس
و ذکری و بیان و موجز و کشف الالتباس و کنز العرفان و حبل المتین و لوامع و روضة المتقین و کفایه و ذخیره
و مستم ثالث تعبیرها بر وزنوده در اینان بذکر مثل شیخ صدوق در فقیه و مجالس قال لنا الفقیه من قرا شیئا من العزائم
الاربع فلیسجد ولیقل الهی امنا بما کفروا الی اخره و فی المجالس و اما سجدة العزائم فیقول فیها لا اله الا الله حقا حقا الی
اخره و حکی فی البیان عن معتبر الراوندی انه قال من قرا فی نافلته اقرا سجد و قال الهی امنا بما کفروا الی اخره میگوئیم
امر اگر چه ظاهر در وجوب است لکن حمل بر وجوب عینی در اینمقام ممکن نیست قطعا پس میباید حمل شود یا بر استحباب ح
یا بر وجوب تخییری لکن حمل بر استحباب اولی است نظر باشتهار و اکثریت استعمال پس ثبوت وجوب مجهول الکل بطاه
امر ممکن نیست مجملا مطنونه این است که قائل بر وجوب ذکر در این سجود در میان علمای شیعه نبوده باشد بلی قائل بر وجوب
دیگران بعض علمای عامه نقل شده و این ضعیف است هشتم در بیان حکم تکبیر و تشهد و تسلیم است در این سجود میگوئیم
اما تکبیر پس سابق بیان شد که قبل از دخول در سجود یا در حال دخول در آن ثابت نیست باتفاق علمای شیعه و اخبار
معتبره بر نفی آن مستفیض است بلکه قول بثبوت تکبیر در اینمقام منقول از جماعت از عامه است و این بدعت است
و عجب از این است که بعضی از اینها قائل بدو تکبیر شده اند یکی بجهت افتتاح در سجود و ثانی بجهت دخول در آن
تشکیکی در ضعف آن نیست بلکه بدعت در بدعت است نظر باینکه مقتضای قول بتکبیر افتتاح این است که بسبب آن
تکبیر هیئت صوری هم میرسد و این تکبیر ثانی در هیئت صوری واقع میشود پس تکبیر ثانی بدعت در بدعت خواهد بود
و اما بعد از رفع راس از آن پس مشهور در رجحان آن نیست کلامیکه هست در وجوب و استحباب است ظاهر ثانی
است لکن مستفاد از جمله از عبارات اعاظم اصحاب وجوب است مثل عبارت شیخ صدوق در مجالس و فقیه و عبارت
شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و اظهر از اینها کلام شیخ شهید است در ذکری پس رعایت آن احوط است اگر چه
حمل عبارات مذکوره است و اما تشهد و تسلیم پس احدی از علمای شیعه قائل بثبوت آن نشده است لکن مرحوم شیخ در کتاب
خلاف نقل خلاف از بعض اهل خلاف نموده که قائل بثبوت هر یک از تشهد و تسلیم بعد از این سجده شده اند و مشهور
در ضعف این نیست فصل چهارم در بیان امور مهمه متعلقه باین سجده است و این چند مطلب است اول در بیان
سبب این سجده است بدانکه در سابق بیان شد که سبب وجوب این بنابر مختار دو چیز است اول تلاوت یکی از
ایات سابقه است دوم استماع آن در هر یک از این دو وصف دو مطلب است ذکر کسیکه مستجمع شرایط تکلیف بوده باشد
و فرق در مکلف در اینمقام و مکلف در صلوة ظاهر است نظر باینکه صلوة موقوف و مشروط بشرایط وجوبیه بود
چنانچه موقوف و مشروط بر شرایط وجودیه بود و این سجده نیز مشروط بشرایط وجوبیه و شرایط وجودیه هست
هست لکن نسبت ما بین شرایط وجوبیه در صلوة و شرایط وجوبیه در اینمقام عموم و خصوص من وجه است که بعض
شرایط وجوبیه در صلوة شرطیت آن در اینمقام معلوم نیست مثل دخول وقت بظهر و غروب نسبت بعشائین
و فجر نسبت بصلوة صبح و خلو از حیض و نفاس نسبت بتمام صلوات چنانچه بعض شرایط وجوبیه در اینمقام شرطیت
بجهت آن نسبت بصلوات مطلقا ثابت نیست مثل بیکه از جمله شرایط وجوبیه در اینمقام تلاوت آیه سجده یا استماع آنست

وبعض شرایط

وبعض شرایط وجوبیه در صلوة شرایط وجوبیه است در اینمقام نیز مثل بلوغ و عقل و اما شرایط وجودیه پس نسبت ما بین
اینها عموم و خصوص مطلق است باینمعنی که هر شرایط وجودیه در اینمقام شرایط وجودیه در صلوة هست و لکن عکس
نیست نظر باینکه بسیار از شرایط وجودیه در صلوة شرطیت نسبت باو در اینمقام معلوم نشد چنانچه در سابق بیان شد
مثل استقبال و خلو بدن و ثوب از نجاسات و رفع حدث اکبر بوده باشد مثل جنابت یا اصغر و همچنین ستر عورت
و اما شرط وجودی در اینمقام که شرطیت آن در صلوة مسلم است مثل وضع جبهه علی ما یصح السجود که این موقوف
علیه است در هر دو مقام معلوم شد که این مطلب مشخص شد میگوئیم ثمره این چند چیز است اول آنست که ممکن است
کسی که مکلف بصلوة نبوده باشد نظر بانتفای شرط وجوب آن مکلف باین سجده بوده باشد مثل حایض و ذات نفاس
که مکلف بصلوة نمیباشد لکن هرگاه استماع آیه سجده نمود بی تشکیک سجود از اینها مطلوب است پس لازم است در
همان حالت اتیان بسجده نماید و تاخیر در حق اینها جایز نیست مثل دیگران ثانی آنست چون بکرر مذکور شد که بسبب انتفا
وجوبیه صلوة شرطیت نسبت باو در ما نحن فیه ثابت نیست بنابر این هرگاه کسی با انتفای آن امور اتیان بسجود نماید
محصل امتثال خواهد بود پس هرگاه کسی تلاوت آیه سجده یا استماع آن نمود در صورتیکه بدن یا ثوب او نجس
بوده باشد اتیان بسجده در همان حالت صحیح بلکه تاخیر آن تا ازاله آن کما هست جایز نیست بلکه غالب چنین است
و همچنین هرگاه استماع آیه سجده نمود در حالت جنابت یا در حالتیکه محدث بحدث اصغر بوده باشد یا منکشف العورة
بوده باشد اتیان بسجود در جمیع این احوال لازم است و وجه آن این است که مذکور شد یعنی چونکه از شرایط وجوبیه
سجود نمیباشد لهذا تحقق سجود موقوف بعدم وجود اینها نشد پس با وجود اینها مطلوبیة سجده تلاوت و تکلیف
بآن ثابت است مطلب ثانی در بیان آنکه معتبر در سببیت استماع تحقق آنست خواه قاری مستجمع شرایط تکلیف
بوده باشد یا نه مذکور بوده باشد یا اناث ظاهر این است خلافی در این باب میان علمای شیعه نبوده باشد بنابر این هم
هرگاه استماع آیه سجده متحقق شد در حق مکلف لازم است که اتیان بسجده نماید اگر چه تلاوت آیه از غیر مکلف بوده باشد
مثل صبی یا مجنون اشکالی در این نیست بلی علمای عامه در این خلاف کرده اند نظر باینکه جماعت از دوستان ایشان مثل مالک
و شافعی و غیرهما معتبر دانسته اند در استماع که میباید قاری کسی بوده باشد که امامت مستمع تواند نمود بنابر این
هرگاه قاری زن بوده باشد یا مجنون بعد از اینها سجده بر مستمع لازم نخواهد بود تشکیکی در بطلان این نیست کلامیکه
در اینمقام هست این است که هرگاه کسی استماع آیه سجده از نائم یا از بعض طیور عنود مثل طوطی یا این استماع نیز موجب
سجده میشود یا نه حکم خالی از اشکال نیست ممکن است که گفته شود مقتضای عموم حدیث صحیح علیه ان تسجد کلما سمعتها حکم بوجوب
است و همچنین است حال در حدیث اذا سمعت آیة السجدة فاسجد لکن انصاف این است نظر بانصراف مثل این عموم در مثل
مزبور بسیار مشکل است پس خروج از مقتضای اصل بمحض احتمال این عموم ممکن نیست اگر چه احتیاط منتفی عدم
اخلال است مخفی نماند معتبر در تحقق این سبب محض استماع است خواه قاری مرد و مستمع زن بوده باشد یا زن مرد
او بوده باشد یا خیر قریب بوده باشد یا بعید بنابر این هرگاه مستمع در خانه بوده باشد و قاری در خانه دیگر اتیان
بسجده بر مستمع لازم است مخفی نماند از جمله مطالبیکه مذکور شد این بود که هرگاه مرد استماع آیه سجده از زن نمود باید
اتیان بسجده نماید اشکالی در این نیست در صورتیکه زن از محارم او بوده باشد یا اکثر ما صدق آیه شرعیه و القواعد

طهارت از حدث وخبث ح

من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد و قائل باشیم باینکه صوت زن عورت است
چنانچه تصریح فرموده اند باین مرحوم علامه در منتهی و تذکره و نهایة الاحکام بلکه فاضل معتمد معروف بفاضل هندی
طاب ثراه این قول را نسبت باکثر داده در شرح قواعد در مبحث جهر و اخفات یا آنکه استماع صوت نموده حالت تهییج
و التذاذ ظاهر این است در این صورت نیز سجده واجب بوده باشد غایت ما فی الباب این است که استماع بر او حرام
بوده باشد لکن این باعث این نمیشود که ثمره مترتبه بر استماع مترتب نشود نظر بعدم استحاله حرمت سبب و وجوب مسبب
چنانچه در حق نائم جنب که قرائت سوره عزیمه بر آن حرام است لکن هرگاه این این حرام را مرتکب شد میگوئیم
سجده بر او واجب است و ما نحن فیه نیز از این باب است و مناط در وجوب عموم مستند است و این ثابت است اگرچه
استماع حرام بوده باشد مثل غالب مباحث کفارات در مباحث صوم و حج و غیرهما **مطلب سیم** در بیان تکرر مسبب است
بتکرر سبب بدانکه سبب منکر یا قرائت آیه سجده است یا استماع آن و علی التقدیرین یا با تخلل سجده است یا با عدم
آن و در صورت اخیره یا فصلی که مخل بفوریت بوده باشد متخلل شده است یا نه و در صورت اخیره یا سبب منکر مماثل
با اول است یا مغایر در صورت مغایرت تام متحد با اول است در نوع مثل آنکه اولا قرائت آیه اقرأ بوده و ثانی قرائت آیه و النجم
مثلا یا مختلف است مثل آنکه اولا استماع آیه سجده بوده و ثانی تلاوت آیه سجده خواه آیه مقروّ بها عین آیه اولی بوده
باشد یا غیر آن و این احتمالات در صورت تخلل فصل نیز جاری است پس اقسام مسئله متعدد است اول آنست
که سجده متخلل شده باشد ما بین سببین در این صورت من غیر اشکال اتیان بسجده در ثانی لازم است خواه سبب ثانی
مماثل با اول بوده مثل آنکه اولا قرائت آیه سجده نموده و اتیان بسجده نموده و ثانی باز قرائت همان آیه نموده یا غیر آن یا
اولا استماع آیه سجده نموده و ثانیا استماع همان آیه نموده بعد اتیان بسجده نموده چنانچه در مقام تعلیم غالبا اتفاق می
افتد یا استماع غیر آن نموده یا مغایر بوده باشد مثل اینکه اولا استماع آیه سجده نموده بعد از آن قرائت آیه نموده بعد
از اتیان بسجود خواه آیه مقروّ بها عین آیه مستمع بها بوده باشد در جمیع صور هست مذکوره بل صور ثمان اتیان
بسجده ثانیا لازم است چون اجزاء سجده اولی نمیتواند نمود قطعا دوم آنست که سجده متخلل نشده باشد و لکن فصلی
که منافی فوریت بوده باشد آن نیز متخلل نشده باشد و متعلق قرائت در ثانی عین متعلق آن در اول بوده باشد
یا متعلق استماع در ثانی عین متعلق استماع در اول بوده باشد در این صورت اگرچه ظاهر از مرحوم علامه در نهایة
الاحکام و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان و شیخ ابی العباس در موجز وجوب تکرار در سجود است و لکن حکم
بلزوم تکرر سجود در این مقام در نظر حقیر خالی از اشکال نیست بلکه دور نیست که اجزاء سجده واحده توان نمود نه
باعتبار تداخل فیما بین سجدتین بلکه باعتبار عدم معلومیت دلیل بر تعدد سبب در صورت مفروضه خصوصا در صورتی
که در بدو امر منظور او این بوده که دو دفعه متصل بهم قرائت سوره یا استماع نموده باشد بعد از آن سجده نماید بر فرض
تسلیم ظاهر این است که اجزاء سجده واحده از راه تداخل توان نمود سیم مثل ثانی است لکن با تخلل فصلی که منافی
با فوریت بوده باشد یعنی قرائت آیه سجده نموده و اتیان بسجده ننموده بجهت عایقی یا عمدا و فصلی که مخل بفوریت است
متخلل شد بعد از آن اعاده همان آیه را نموده و هم چنین است حال در استماع آیه سجده حکم بتحقق تعدد سبب در
این مقام بی اشکال است و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن احتمال در مقام اراده امتثال متعدد است اول آنست که

در بیان اتیان بسجدات متعدده است در مقام تعدد اسباب

یا نزول عبارة اخری آیة مقروّ بها عین آیة مستمع بها بوده باشد یا ح

باشد ح

قرائت ح

اتیان بسجده بجهت سبب ثانی نماید یعنی حین شروع بخواندن سجده نیت نماید که این سجده بجهت قرائت ثانیه است
یا استماع ثانی است و سجده بجهت قرائت اولی یا استماع اول بعد از آن بعمل و درد دوم عکس این است یعنی سجده
اول را بجهت قرائت اولی است یا استماع اول و سجده ثانیه را بجهت قرائت ثانیه یا استماع ثانی سیم آنست که قصد تداخل
نماید یعنی یک سجده بعمل آورد و قصد نماید که بجهت هر دو بوده باشد وجه اول آنست چونکه مطلوبیت فوریه در این
سجده ثابت است فی الجمله و منافی این است اخلال بفوریت نسبت باول متحقق شد بخلاف ثانی پس لازم است اتیان بسجده ثانیه
نماید تا اتیان بواجب فوری بوده باشد و اتیان بسجده بجهت قرائت اول مثلا مستلزم اخلال بفوریت سجده بجهت
قرائت ثانیه است پس جایز نخواهد بود و وجه ثانی آنست اگرچه بسبب تاخیر در سجده با وجود تحقق سبب اخلال
بواجب فوری بوده لکن چنین نیست فوریت بعد از آن منتفی شود یعنی تاخیر با عدم عذر جایز بوده باشد خصوصا در صورتی
که تاخیر در اول مستند بعذر مثل نسیان بوده باشد پس عدم جواز تاخیر بحال خود باقی و بر قرار خواهد بود پس
رعایت فوریت در هر دو مطلوب است تقدم سبب مرجح اتیان بمسبب او خواهد بود و وجه در ثالث جمع ما بین حقین
و عدم رد احد محذورین است و این مختار است نظر بجواز تداخل در امثال مقامات چنانچه در محل خود بیان مطلب
انوار تحقیق از نموده ایم بلی اشکالی که در این مقام متوجه است آنست که اخلال بفوریت بسجود در اول موجب این
است که سجده بعد از آن متصف بوصف قضا شود و فوریت در سجده ثانیه این است که اداء است نظر بعدم اخلال بفوریت
پس قصد تداخل موجب اتصاف شیء واحد است بوصف ادا و قضا و این مستلزم اجتماع ضدین خواهد بود لکن
جواب از این آن است که این اشکال در صورتی متوجه است که قائل باشیم که سجده ما اتی بها در زمان ثانی قضا بوده
باشد و این مسلم نیست چنانچه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و بر فرض تسلیم لزوم محذور در صورتی است
که قصد ادا و قضا در هر دو نماید و این لازم نیست بلکه در ما نحن فیه اتیان بیک سجده مینماید و قصد این مینماید که این
مجزی از هر دو بوده باشد و قدر لازم در این صورت آنست که شیء واحد مجزی و مسقط تکلیف از ادا و قضا بوده
باشد نه متصف بوصف ضدین نظر این در تداخل اغسال است در صورتیکه غسل واجب و مستحب هر دو ثابت بوده
باشد و خواهد امتثال هر دو بیک غسل نموده باشد اتیان بیک غسل مینماید بقصد اینکه این مغنی و مجزی از هر دو
بوده باشد چهارم آنست که متعلق قرائت در ثانی مغایر بوده باشد با متعلق قرائت در اول و هم چنین متعلق
استماع خواه فصلی متخلل شده باشد ما بین سببین در هر دو مقام یا نشده باشد در این قسم نیز تشکیکی در
تعدد سبب نیست در جمیع اقسام مذکوره اگرچه در صورت عدم تخلل فصل بوده باشد قایلین بتکرر سجود در سابق
قائل اند بتکرر آن در این اقسام بلکه بطریق اولی کما لا یخفی چنانچه حکم بعدم تکرر در ما نحن فیه مستلزم عدم تکرر
است در سابق بطریق اولی لکن حکم بتکرر در این قسم مستلزم حکم بتکرر در سابق نیست چنانچه حکم بعدم در سابق
مستلزم حکم بعدم در این مقام نیست نظر بفرق ظاهر بین الفقامین پس میگوئیم تعدد سبب در این قسم محل تامل
نیست و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن امتثال در این مقام بنحوی است که در سابق مفصلا بیان شد حاجت
باعاده آن نیست بلی فرقی که هست این است چونکه بعضی از صور مفروضه در این قسم آنست که فصلی ما بین سببین
متخلل نشده باشد پس ممکن است با اتیان بتعدد سجده مخفی شود که اخلال بفوریت نسبت بهیچیک متحقق نشود و چون که

فور و فوریه را بهمان این است فور دوم ثانی مغایر با فور دوم اول است بنا بر این اشکال در عدم تعدد سببیت در این مقام بی‌وجه است
اگر چه فصلی متخلل نشده باشد بخلاف صورت سابق نظر باینکه مفروض در آنجا این بود که فور دوم ثانی عین فور دوم اول بوده
باشد اشکال در تعدد سبب در صورت عدم تخلل فصل بجا بود خصوصاً در صورتیکه مقصود قاری در بدو امر
این بود که بعد از فراغ از قرائت آیه سجده بلا فصل بار دیگر قرائت نماید همان آیه را و اتیان بسجده بعد از فراغ
از هر دو نماید چنانچه در سابق اشاره بان شد پنجم آنستکه اتیان بدو سببیت نماید و سبب ثانی مغایر بوده باشد
با اول در نوع مثل اینکه اولا استماع قرائت غیر و بعد از آن تلاوت آیه سجده نمود یا عکس آن خواه متفرقها
عین مستمع بها بوده باشد یا غیر آن این قسم نیز یا تخلل فصل بین سببین متغایرین است یا با عدم تخلل
فصل است حکم این نیز آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود ظاهر این است تداخل در همه این اقسام جاری
بوده باشد لکن در بعضی از صور مزبوره اولی از تداخل بوده باشد و چون از سابق ظاهر میشود ولله
الحمد والمنة **مطلب چهارم** در بیان این است که کفایت میکند در اتیان بسجده ابقای جبهه بر حالت سجود توضیح
مطلب مستدعی این است که گفته شود هرگاه کسی در سجده بوده باشد در بین سجده آیه سجده را کسی تلاوت نمود
و این شخص شنید یا استماع نمود یا تلاوت آیه سجده نمود در اثنای سجده تشکیکی در مطلوبیت سجود در حق او
نیست وجوباً در حالت قرائت و استماع در صورتیکه مقرو از سور عزائم اربع بوده باشد و استحباباً در
سماع یکی از این آیات و قرائت و استماع و سماع غیر این آیات از آیات سایر که آیات سجدات مندوبه بوده
باشد کلامیکه در این مقام هست این است که آیا بعد از استماع آیه سجده مثلا میتواند بقصد این نماید که اکتفا نماید
در مقام امتثال بسجده مطلوبه با بقای خود را بهمان حالت یا باید جبهه بر موضع دیگر خصوصاً در صورتیکه
موضع دیگر اخفض از موضع اولی بوده باشد خواه منفصل شود جبهه از ارض یا نه چنانچه مقتضای قول
بعضی از علمای عامه است که تجویز نموده در سجده ثانیه صلوة نقل کردن جبهه بموضع اخفض از موضع اولی یا نه
این قدر کفایت نمیکند بلکه لابد است از دفع جبهه از ارض و سجود بعد از آن ظاهر بلکه مقطوع به این است
که دفع متعین است و اکتفا با بقای جبهه بلکه جر آن اگر چه بر موضع اخفض بوده باشد نمیتوان نمود و اشکالی در این نیست
کلامیکه در این مقام هست این که آیا مجرد دفع جبهه از ارض کفایت میکند اگر چه بمقدار قلیلی بوده باشد یا لابد است از
انتصاب یا نه یا نزاع این است و مظنون بلکه معتبر دفع راس است قدر معتنابه اگر چه بحد انتصاب نرسد و جبر اجتزا
بمطلق دفع آنست که سجده عبارت از وضع جبهه است بر ارض و ابتدا مطلوبیت بالاصالة ندارد بلکه مطلوبیت
آن بجهت توصل بوضع جبهه است پس مطلوبیت آن در صورت حاجت بان است و در صورتیکه جبهه را قبلی از ارض
مرتفع نمود اعتنای معهود محتاج الیه نیست تا مستقیم شود بجهة تحصیل آن پس اجتزا بمطلق دفع جبهه از ارض میتوان
نمود و وجه رعایت انتصاب آن است که اوامر متوجه بسجود منصرف میشود بحالت معهوده در غالب اشخاص و این
حالت انتصاب است پس در صورت عدم حصول انتصاب بلا انتصاب لازم خواهد بود لکن دعوی غلبه در این باب
ممنوع است بلکه حالت غالب بنسبت بقرائت اگر خلاف انتصاب بوده باشد ادعای غلبه انتصاب نمیتوان نمود نظر
باینکه معتاد در حالت قرائت اعتنای فی الجمله هست بهر نحو عنوان است ادعای غلبه در غیر غلبه انتصاب

آیه سجده نمود و حمل آن

نمیتوان نمود

نمیتوان نمود بنا بر این مختار احتمال ثالث خواهد بود و نتیجه این میشود که هرگاه در حال قرائت بطریق معهود منحنی باشد حتی
انحالت قرائت آیه سجده نمود لازم نیست در حق او منتصب شود بعد از آن بسجود برود بلکه بهمان حالتی که هست میتواند
بسجود رفتن تحصیل امتثال نماید چنانچه هرگاه قرائت در حالت سجود اتفاق افتد اکتفا بر نفی رأس فی الجملة میتوانند نمود
اگر چه جزم در دین رعایت انتصاب است در جمیع احوال والحمد لله الکریم الموفق المتعال **مطلب پنجم** در بیان حکم این
سجده است در صورت اخلال بان در اول وقت امکان میگوئیم مناسب را بهمان نقل کلام است در دو بحث **بحث**
اول در بیان فوریت این سجده است بدانکه مستفاد از جمله از نصوص معتبره وارده در مسئله آن است که این سجده
مطلوب است فوراً یعنی لازم است بر مکلف بعد از تحقق سبب مبادرت در اتیان بسجده نماید و تاخیر در آن جایز
نیست در سجودات واجبه و ظاهر این است آن مطلب محل خلاف ما بین علمای شیعه قدس الله تعالی ارواحهم نبوده
باشد و دعوی اجماع از معتمدین علما در این باب مستفیض است پس در صورت تحقق سبب هرگاه کسی با علم عمداً
ترک مبادرت در اتیان بسجود نماید آثم خواهد بود و مستفاد از جماعتی از جمله فقها آنست که امر در سجودات مستحبه
نیز چنین است یعنی مطلوبیت آنها فوری است لکن نص بر این مطلب در واجب ظاهر است نظر باینکه در تاخیر
اثم و معصیت است و هم چنین در مستحبه در صورتیکه هرگاه اخلال بفوریت شود استحباب مع ثبات آن نبوده
باشد و اما هرگاه استحباب در جمیع احوال ثابت بوده باشد تصویر فوریت در آن خالی از اشکال نیست مگر اینکه
گفته شود در صورتیکه اخلال بمبادرت نمود بعد قضا خواهد بود چنانچه ظاهر میشود از کلام مرحوم شیخ در مبسوط
و خلاف و همچنین شیخ شهید و غیرهما محصل کلام آنست که اگر اتیان شد بنحوی که صادق باشد که اخلال بفوریت
نشده است ادا خواهد بود و الا قضا خواهد بود و این فرق خوبست لکن ادائیت و قضائیت ممنوع است چنانچه بیان
خواهد شد اولی این است که چنین گفته شود که مقتضای فوریت در واجب اثم در تاخیر است و در مستحب مرجوحیت
تاخیر پس هرگاه مستحبی چنین بوده باشد مبادرت در آن راجح بوده باشد و تاخیر آن مرجوح بوده باشد اگر چه استحباب
با تاخیر نیز ثابت بوده باشد این مستحب مستحب فوری خواهد بود و آنچه ظاهر میشود از کلمات فقها قدس الله تعالی
ارواحهم این مطلب که عبارت از رجحان مسارعت و مرجوحیت تاخیر با بقای استحباب بوده باشد از جمله امور مسلمه
است نزد ایشان لکن باید تقیید در رجحان یا مرجوحیت قائل شد بمقدار معینی والا منتقض میشود بر بسیاری از
مستحبات که مسارعت در اتیان با نها راجح است و تاخیر مرجوح است مع ذلک اطلاق فوریت در ما نحن فیه ظاهر نیست
بحث دوم در بیان این است که هرگاه کسی اخلال بسجود واجب یا مستحب نمود فوراً تدارک ثابت است بعنوان وجوب در
در واجب و بطریق ندب در مستحب و این قدر در کلمات اصحاب محل تامل نیست کلامیکه هست در این است که آیا
این تدارک بنیت قضا است یا ادا بانه قضا است و آن را اطلاق کرده اند در این فقها به قبلنا و لذا انستکه این تدارک
بنیت قضا است و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب مبسوط و خلاف و مرحوم شیخ شهید در کتاب ... مرحوم
علامه در منتهی و شهید ثانی در مسالک و غیر ایشان و مختار قول ثانی است و این مختار محقق ثانی است و صاحب
مدارک نظر باینکه هر یک از ادا و قضای اصطلاحی در عبادات موقته است یعنی هرگاه عبادتی موقت شد یعنی
وقتی در شریعت بجهت آن معین شد که آن وقت محدود با بعد بدایت و نهایت مثل نماز ظهر مثلا که وقت آنها محدود است

در بیان انعدم تلاوت در سجده یکفی بلا رفع ... نفوذ بسنده باشد

در بیان اینکه تدارک باید یا بنیت قضا

ذکری وبیان و در دروس هم
است که بنیت ادا است
و این ظاهر میشود از مرحوم
محقق در کتاب معتبر

از زوال تا غروب و هم چنین عشا بین و صلوة صبح پس هرگاه اتیان در وقت شد گفته میشود که ادا شده و هرگاه اتیان شد
بعد از انقضای وقت گفته میشود که قضا است ادا و قضا در اصطلاح عبارت از مثل این است که مذکور شد چنین چیزی
در محل کلام و مطلبنا ثابت نیست مجملا و نسبت ما بین مضیق موقت و فوریة نسبت میان اینها عموم و خصوص مطلق است هر
مضیق موقت مستلزم فوریة هست اما هر فوریتی مستلزم موقت بودن نیست مثل حج و ادای دین و مثل اینها و هر فوریة
مستلزم مضیق بودن هست لکن بمعنی عدم جواز تاخیر بمعنی ما ساوی و فترا باه محصل کلام انست که مضیق اطلاق میشود
بر دو معنی خاص و عام اول محدود است بحدیکه مذکور شد این را مضیق موقت مینامند و مضیق مطلق اعم از این است قدر
مشترک هر دو و عدم جواز تاخیر است اگر موقت بوده باشد تعبیر از آن بمضیق موقت مینمایند والا مضیق مطلق هر فوریة مستلزم
مضیقیت باین معنی هست لکن مستلزم موقتیت نیست مجملا ظاهر این است که مراد قائلین بادا همین معنی بوده باشد
بنا اینکه مراد این بوده باشد که در وقت خود اتیان شده باشد مثل ما جب ... و لهذا لازم میآید که قائل بعدم تهاون ثم
بر تاخیر بوده باشد و این خلاف اجماع است مطلب ششم در استدلال در اثبات فوریة این سجده است بعنوان
تفصیل یعنی اقامه دلیل بر اینکه سجده تلاوت اند واجبا فوریة است یعنی واجب است بعد از تحقق سبب سجده مبادرت
در اتیان بان و تاخیر و ترک مبادرت در اتیان بان در صورت انتفاء عذر جایز نیست پس میگوئیم مستند فوریة در اینجا
چند چیز است اول اجماعات منقوله در مسئله است بلکه ممکن است دعوی اجماع محقق در این مطلب دوم حدیث معتبر
مرسل در کافی از زراره عن احدهما علیهما السلام قال لا یقرأ فی المکتوبة بشیء من العزائم فان السجود زیادة فی المکتوبة
وجه دلالت این حدیث بر مدعی انست که حضرت منع فرموده اند از قرائت سوره عزائم در صلوات مفروضه و این منع
را مستند فرموده اند بکلامی که حاصل آن این است که قرائت سوره عزیمه در صلوات مفروضه مستلزم زیادتی سجده
است در مفروضه و این استدلال صریح در فوریة سجده است چه اگر سجود فورا مطلوب نبود ممکن بود سوره عزیمه
در صلوات واجبه تلاوت کرده شود و اتیان سجده از بعد از فراغ از نماز نموده باشد و این ظاهر است سیم
احادیث معتبره مشتمله بر امر بسجود و تقصد در قرائت آیه سجده یا استماع انست مثل حدیث موثق اذا قرأت السجدة
فاسجد و من ثم در خبر من قرأ اقرأ باسم ربک فاذا ختمها فلیسجد و حدیث صحیح وارد در حایض فلتسجد اذا سمعتها
وجه استدلال انست که امر بسجده فرموده اند بعد از قرائت با کلمه فا شکر مدلول آن لزوم اتیان بعد از حصول آن است بدون
تامل و این معنی فوریة است و مناقشه در آن میتوان نمود که فا در اینمقام نیز جزائیه است و فائی که مقتضی تعقیب من
غیر مهلة هست فاء عاطفه است مثل جائنی زید فعمرو نه فاء جزائیه چنانچه ابن هشام تصریح باین مطلب نموده پس اولی
در مقام استدلال تمسک بشرط و جزا است توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود مدلول کلام معصوم که فرموده اذا
قرأت السجدة فاسجد وجوب اتیان بسجده است در زمان تحقق قرائت آیه سجده و این مستلزم فوریة است و هکذا قوله
علیه السلام فلتسجد اذا سمعتها و غیره چهارم حدیث صحیح محمد بن مسلم است عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل یقرأ
السجدة فینساها حتی یرکع و یسجد قال یسجد اذا ذکر وجه استدلال ظاهر میشود از سؤال سائل با جلالت قدر اذ که
معتقد این بوده که وقت سجده بعد از فراغ از قرائت آیه سجده بوده باشد و لهذا اطلاق نسیان نموده و مقصود
از سؤال این است نظر باینکه لازم بوده که اتیان بسجده فورا نموده باشد و فراموش نموده یا بعد از آنکه بجهة سجده

در بیان ادله فوریه بودن سجده تلاوت از واجبات فوریه است

منه

منسیه میباشد یا نه و معصوم تقریر سائل فرموده اند بهمان اعتقاد و این دلیل بر صحت آن اعتقاد است بعلاوه جوابی که فرموده
اند بسجد اذا ذکر دلالت میکند بر لزوم تدارک آن فورا پس مقتضای این حدیث چنانچه فوریة اصل سجود است لزوم مبادرت در
تدارک آن نیز هست تتمیم بدانکه حدیثی در این مقام روایت شده عن جناب فخر کاینات صلوات الله علیه و آله که فرموده
نهی عن اختصار السجدة و ظاهر این است که بطریق عامه بوده باشد و اختصار سجده را بدو نحو تفسیر کرده اند اول انست
که قرائت همه سوره سجده نماید مگر آیه سجده را که او را عمدا ترک نماید که سجده ننماید دوم انستکه اقتصار نماید بهمان قرائت
آیه سجده از برای آنکه سجده نماید و وجه کراهت در ثانی ظاهر نیست و دور نیست که باین سبب بوده باشد که مرحوم علامه
در کتاب تذکرة تفسیر اول را اختیار فرموده مقام ثالث در بیان سجده شکر است بدانکه سجده شکر عبادت است
از سجده که بنده ذلیل بجا آورد در مقام اظهار امتنان و ابراز شکر نعمت منعم متعال و اعتراف بعظم عطایای حضرت
کریم ذی الجلال عظمت آلاؤه و اقرار بعجز و انکسار و بذلت خود و قبل از شروع در مطلب میگوئیم باید دانست که قسم اول
از انواع اربعه سجود که اشاره بانها شد منحصر است در واجب خواه وجوب شرعی بوده باشد چنانچه در ضمن صلوات مفروضه
است و یا وجوب شرطی چنانچه در ضمن صلوات مندوبه و قسم ثانی از انواع اربعه دانسته شد چنانچه منقسم میشد
بوجوب باین در صورت قرائت آیات سجده در سوره عزائم اربع معهوده یا استماع آنها هم چنین منقسم میشود باستحباب
چنانچه در حق سامع مطلقا بنا بر مختار و در حق قاری و مستمع در غیر سور اربع معهوده و اما این قسم از سجود که
عبادت از سجده شکر بوده باشد پس منقسم نیست الا صالة مگر بوصف استحباب لکن این استحباب مؤکد است تنقیح
مطلب محتاج است بایراد کلام در چند مبحث مبحث اول در بیان اسباب این سجود است بدانکه اسباب این سجود بسیار است اول
اول توجه نعمتی است از نعمای الهی جلت عظمته ببنده پس هرگاه نعمتی از نعم الهیه عظمت آلاؤه متوجه شد به بنده ذلیل
مناسب در طریقه بندگی و موافق با قاعده عبودیت و ملایم با اظهار شرمندگی انست که خود را بخاک مذلت انداخته
اظهار امتنان و مذلت که سرمایه افتخار و سعادت است نموده باشد دوم تذکر نعمت است یعنی بنده ذلیل
در حالت سعه و رخا یا در حالت ضیق و عنا بوده باشد هرگاه متذکر این شد که وقتی از اوقات چنین نعمتی از جانب
منعم متعال باو رسیده مستحب در حق او این است که در همان حین که متذکر چنین نعمتی شد خود را بخاک مذلت انداخته
اظهار شکر و بندگی نماید سیم دفع بلیه است یعنی هرگاه بنده مبتلی به بلیه شد بمعونت و مساعدت توفیقات الهی
جل شانه از آن بلیه امان و دفع شد مناسب در حق او این است که بجهة ادای شکر دفع آن بلیه خود را بخاک مذلت
انداخته سجده شکر بعمل آورد چهارم تذکر شدت دفع بلیه است یعنی هرگاه بنده در حالتی از احوال متذکر شد
که وقتی از اوقات مبتلی بچنین بلیه بوده ام خداوند عالم جل شانه از فضل و کرم خود آن بلیه را از من دفع نمود
مناسب این است که در آن تذکر بشکرانه این نعمت خود را بخاک مذلت انداخته سجده شکر بعمل آورد پنجم
وصول امری است که موجب سرور حقیقی شود مثل اینکه مؤمنی بدست ظالمی بطریق تعدی گرفتار شده بود یا مبتلی به بلیه
شدیده شده بود خبر باین شخص رسید که آن شخص مؤمن از دست ظالم مستخلص شده یا از آن بلیه نجات یافت یا آنکه مسافر
عزیزی داشت سفر شدید الخطری رفته مثل سفر مکه معظمه در این اعصار خبر ورود آن را باو رسانیدند یا آنکه طالب این بود
که حق جل شانه باو فرزند کرامت فرماید این مژده را باو رسانیدند یا آنکه خبر رسید دشمنی از دشمنان او ...

نوع ثالث از سجود سجده شکر و بیان آنست

در بیان اسباب سجده شکر است

از مستحبات مذکوره است و لهذا در بعضی از اخبار بجهه حکم بوجوب آن شده در بعضی از موارد و مراد استحباب

مطهره بلعنت الهی جل شانه واصل شد یا ببلیه شدیده مبتلا شده و هکذا امثال این امور که موجب سرور ما شود مطلع باشد
در حین اطلاع مستحب این است که بشکرانه این سرور خود را بخاک مذلت انداخته سجده شکر بعمل آورد و باشد ششم بعد از
فراغ از ادای نماز است فریضه بوده باشد یا نافله خصوصا فرایض خصوصا فرایض یومیه مستحب موکد این است که بعد
از فراغ از آن سجده شکر بعمل آورد مخفی نماند ادخال اسباب مذکوره را اساسها مختار حقیر را و الا بحد کور شد ممکن است نظر
بانکه فی الحقیقه هر یک از اینها نعمتی است از نعمای الهی عز شانه لکن باختلاف حیثیات مختلف و متعدد است و لهذا از باب
استقصای اسباب ذکر هر یک بتفصیل مناسب است **بحث دوم** در بیان نصوصی که دلالت میکند بر رجحان و فضیلت سجده
نظر بانکه اطلاع بر این موجب رغبت مؤمنان است در عدم اخلال بان بعلاوه موجب اطلاع بر مستند حکم برجحان سجده است
در موارد مذکوره بدانکه احادیث در این باب بسیار است و لکن در این مقام اقتصار میکنیم بذکر چند حدیث اول حدیث
صحیح است که شیخ صدوق در فقیه روایت نموده از عبد الرحمن بن الحجاج که از ثقات اصحاب است از جناب حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم که آنحضرت فرموده کلامی که حاصل مضمون آن این است که هرگاه کسی سجده شکر بعمل آورد در مقابل نعمتی
که خلاق عالم جل شانه باو عطا فرموده در حال اتیان باین سجود با وضو بوده باشد یا نه خلاق عالم جل جلاله در نامه
عمل او ثبت میشود ده رحمت از رحمتهای الهیه یا ده نماز و محو میشود از نامه اعمال او ده معصیت از معاصی عظیمه مخفی
نماند تردید ما بین ده رحمت یا ده نماز بجهت این است که حدیث مشتمل بر لفظ صلوات است لکن مؤید معنی اول حدیث صحیحی
است که باز شیخ صدوق روایت فرموده در ثواب الاعمال از ذریح از آن سرور علیه السلم که فرموده ایما مؤمن سجد سجدة
لشکر نعمة فی غیر صلوة کتب الله بها عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فی الجنان دوم حدیثی است که
حکایت شده از سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات بسند صحیح از معویة بن وهب که گفت من در خدمت جناب
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم در مدینه مشرف بودم در وقتیکه حضرت بر حمار سوار بودند و میرفتیم بسمت
بازار تا نزدیک بازار رسیدیم حضرت پیاده شدند و بسجود رفتند و سجده را طول دادند و من منتظر ایشان بودم بعد از آن
سر از سجده برداشتند عرض کردم فدای شما شوم چه باعث این عمل بود فرمودند متذکر نعمتی از نعماء الهی جل
شانه برخود شدم یعنی سجده را بجهت تذکر آن نعمت کردم سیم حدیثی است که ثقة الاسلام در اصول کافی در باب شکر بسند موثق
از عثمن بن عیسی که از اصحاب اجماع است از یونس بن عمار روایت نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده
هرگاه احدی از شما متذکر شود نعمتی را که خداوند عالم باو عطا فرموده باید روی خود را بخاک بگذارد بجهت ادای شکر الهی
جلت عظمته و اگر سواره باشد در همان وقت پیاده شود و روی خود را بر خاک بگذارد و اگر نتواند پیاده شود بجهت
تقیه یا عایق دیگر روی خود را بر شاخ زین بگذارد و اگر این را هم قدرت نداشته باشد پس روی خود را بگذارد بر کف دست خود
و بعد از آن حمد کند خداوند عالم جل شانه را بر آن نعمت چهارم حدیث موثقی است که ثقة الاسلام در همان باب روایت
فرموده از عبد الله بن مسکان از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده جناب فخر کاینات صلوات الله علیه و آله
در سفری بر شتری از خود سوار بودند ناگهان پیاده شدند پس پنج سجده کردند بعد از آنکه سوار شدند عرض کردیم یا
رسول الله صلی الله علیه و آله عملی از شما صادر شد که قبل از این ندیده بودیم که چنین عملی از شما صادر شود فرمودند بلی جبرئیل
بر من نازل شد چند بشارتی بمن داد از جانب خداوند جلیل بازای هر یک از آنها سجده کردم پنجم حدیثی است که شیخ صدوق

در کتاب

در کتاب علل الشرایع روایت نموده از مفضل بن ... از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آن حضرت فرموده که والد بزرگوار
من جناب علی بن الحسین علیهما السلم نشد نعمتی از نعمتهای الهی را متذکر شود مگر آنکه سجده مینمود و هم چنین نشد تلاوت آیه از آیات
قرآنیه نماید که مشتمل بر سجده بوده باشد مگر آنکه سجده مینمود و همچنین نشد که دفع فرماید خداوند عالم عز شانه بدی را که خائف
از آن بود یا مکر مکر کننده را از ایشان دفع فرماید مگر آنکه سجده مینمود و همچنین نشد که از ادای نماز فریضه فارغ شود
مگر آنکه سجده مینمود و هم چنین نشد که اصلاح میان دو نفر نماید مگر آنکه سجده مینمود و اثر سجود در جمیع اعضای سجود آن
حضرت ظاهر بود پس باین جهت مسمی شد بسجاد ششم حدیث صحیحی است که شیخین جلیلین در فقیه و تهذیب روایت فرموده
اند از مرازم بهمین مضمون از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی از جمله
فواید آن این است که باعث تمامیت و کمال نماز تو میشود و باعث این میشود که حضرت پروردگار جلت عظمته از تو راضی
شود و ملائکه از تو خوشنود میشوند و هر بنده که نماز کند و بعد از فراغ از نماز در اتیان بسجده شکر نماید خلاق عالم جل شانه
رفع حجاب ما بین آن بنده و ملائکه میفرماید پس از آن خطاب از جانب خداوند عالم جل جلاله صادر میشود بسوی ملائکه که ای ملائکه
من نظر نمایید بسوی بنده من که ادای عمود نماز کرد که بر او واجب کرده بودم بعد از آن سجده شکر بعمل آورد تا شکر نعمت من کرده باشد
ای ملائکه من چه چیز است از جانب من بجهت او مزد شود ملائکه عرض میکنند ای پروردگار ما رحمت تو خطاب دیگر میرسد دیگر چه
چیز عرض میکنند بهشت تو خطاب ثالث دیگر میرسد دیگر چه چیز عرض میکنند کفایت امور دنیا و خطاب رابع دیگر میرسد دیگر چه
اینکه باقی نماند هیچ چیز از خیرات مگر ملائکه عرض مینمایند بعد از آن خطاب دیگر میرسد که دیگر چه چیز باشد بجهت آن بنده
ملائکه عرض مینمایند ای پروردگار ما دیگر ما عالم نیستیم آن وقت خداوند عالم تعالی شانه میفرماید من شکر آن بنده میکنم
چنانچه او شکر من کرد و اقبال میکنم بجانب او بفضل و کرم خود و از جمله احادیث در این باب حدیثی است که مرحوم
شیخ صدوق در مجالس روایت نموده از جناب امام جعفر صادق علیه السلم که آنحضرت فرموده اند هرگاه بنده را حاجتی رو دهد
بعد از نصف شب در برخیزد و در مقابل پروردگار خود پس چهار رکعت نماز بعمل آورد و بخواند ... الهی جل جلاله در آن وقت
شب ... بعد از فراغ از چهار رکعت نماز برود بسجود بقصد سجده شکر و در سجده شکر بگوید یکصد مرتبه ما شاء الله یکصد
ندائی میرسد از جانب خداوند عالم تعالی شانه باین بنده که ای بنده من تا کی میگوئی ما شاء الله منم پروردگار تو و بسوی منست
امور باید است بتحقیق که خواستم اجابت حاجت ترا هر مطلبی که داری سؤال کن حاصل این حدیث شریف این است که هرگاه کسی را
حاجتی بوده باشد بعد از نصف شب ... بجا آورد چهار رکعت نماز نوافل بعد از آن برود بسجده بقصد سجده شکر در آن
سجده یکصد مرتبه بگوید ما شاء الله بعد از آن استدعای حاجت خود نماید خداوند عالم انجاح حاجت او خواهد فرمود مخفی
نماند که ظاهر حدیث این است که این ثمره عظیمه مترتب میشود بسجده شکر مذکور بعد از اتیان بچهار رکعت نماز دخول آن
چهار رکعت از نماز شب بوده باشد یا غیر آن بدانکه احادیث در فضیلت سجده شکر بسیار است و آنچه مذکور شد کفایت
میکند در این مقام بلکه عمده نصوص وارده در این باب است **بحث سیم** در بیان کیفیت این عبادت است بدانکه اخبار در
این باب مختلف است حاصل اختلاف راجع است ... است که امتثال حاصل میشود بیک سجده و این ظاهر میشود از
اکثر نصوص وارده در این باب مثل حدیث صحیح عبد الرحمن بن حجاج و حدیث صحیح ذریح و حدیث صحیح معویة بن وهب
و حدیث موثق عبد الله بن مسکان که مذکور شد و غیر اینها از اخباری که مذکور نشد باید تامل در آنها نمود جهه ظهور آنها

بر مدعی ظاهر میشود دوم آنست که امتثال حاصل میشود بوضع خد بر ارض بعینه بگذاردن رو بر زمین اعم از آنکه یک طرف رو بوده
باشد یا هر دو طرف بلکه دور نیست که ظاهر و اول بوده باشد مثل حدیث معتبر موثق بن عمار که مذکور شد و مثل این است
حدیثی که در تهذیب روایت شده از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده هرگاه متذکر نعمتی از نعمای
الهی بشوی در حالتی که در میان مردم باشی پس بگذار دست خود را برابر شکم و کج کن پشت خود را و باید این بجهت محض خضوع
و تواضع و شکر خدا و انعام مردم باشد و این محبوب است از اینکه روی خود را در چنین صورتی بر زمین بگذارد مخفی نماند این
یا بجهت تقیه است که چنین تفصیل فرموده اند یا بجهت فرار از ریا و محض خلوص است ظاهر اول است و لفظ ناس در حدیث
مؤید این است قسم مثل ثانی است لکن با اعتبار خدین یعنی هر دو طرف را و این مدلول هست بحدیث صحیحی که مروی
در فقیه است از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده عادت حضرت موسی بن عمران علیه السلام
باین نحو مستمر شده بود هر وقت از نماز که فارغ میشد روی راست خود را بر زمین می چسبانید و هم چنین روی چپ را
اخبار باین مضمون بسیار است و در بعضی از اسانید منتهی شده بجناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ظاهر از روایات
ائمه طاهرین علیهم السلام ثبوت رجحان است در این شریعت بنابر وفق مابین وجوه مذکوره این است که مقتضای اول اعتبار
وضع جبهه است بخلاف وجه ثانی که بنابر این حاجت بوضع جبهه نیست بلکه امتثال حاصل است بوضع احد الخدین و فرق
میان ثانی و ثالث آنست که معتبر بنابر ثالث وضع هر دو طرف رو است بخلاف ثانی چهارم آنست که معتبر وضع جبهه
است با وضع خدین و این مدلول علیه است بحدیثی که مروی در کافی است از محمد بن سلیمان از پدر خود که او گفت در
خدمت جناب امام موسی کاظم علیه السلام مشرف بودم در خدمت بوده ایشان بیرون رفتیم بسوی بعض مزارع یا باغات
آنحضرت پس حضرت ایستادند بنماز ظهر بعد از آنکه فارغ شدند از نماز رفتند بسجده تا آنکه حکایت نمود که آنحضرت
جانب راست صورت مبارک خود را چسبانیدند بزمین بعد از آن جانب چپ را بزمین چسبانیدند پنجم مثل چهارم است
بعلاوه عود بسجده در آخر یعنی اول بسجده میرود بعد از آن جانب راست صورت خود را می چسبانید بزمین بعد از آن جانب
چپ بعد از آن عود مینماید بسجود ظاهر این است که تا دویم سنت میشود با ولیکن چهارم و پنجم لکن ابرا افضل از اول است و
خامس افضل از هر دو اما ثانی و ثالث پس اگر چه ظاهر از کلمات اصحاب اعراض از آنها است ظاهر این است رجحان این دو
باشد که سجده ظاهر است در وضع جبهه و این در این دو قسم متحقق نیست و این مطلب اگرچه حق است لکن ظاهر این است
که سنت چنانچه مودی میشود بوضع جبهه مودی میشود بوضع خدین ایضا مجملا وضع خدین در این مقام مطلوب است خواه منفک
بوده باشد از وضع جبهه یا منضم باشد با او چنانچه وضع جبهه نیز مطلوب است خواه منفک از وضع خدین بوده باشد
یا منضم با او بوده باشد بنابر این هرگاه در صورت انفکاک هر یک از دیگری امتثال حاصل شود متحقق است که مرتبه
اجتماع اکمل خواهد بود و اکمل از همه عود بسجده است بعد از وضع خدین چنانچه بیان شد مخفی نماند آنچه مذکور شد در بیان
کیفیت وضع جبهه و خدین بود و اما ذراعین و صدر و شکم پس مستحب این است که ذراعین را بزمین بچسباند و هم
چنین سینه و شکم را بزمین بچسباند خلاف آنچه در سجده نماز مطلوب می باشد که در آنجا مستحب این است که ذراعین
مرتفع از زمین بوده باشد و هم چنین سینه و شکم بحث چهارم در بیان ادعیه ماثوره در این سجود است بدانکه
ادعیه وارده در این سجود بسیار است لکن در این مقام اقتصار مینمائیم بذکر جمله از آنها بلکه عمده آنها پس میگوئیم دعا

در جائیکه هیچ کس ترا نه بیند پس بچسبان روی خود را بر زمین و هرگاه بوده باشی

علیهم السلام

دعای سجده

دعای سجده چند طریق وارد شده است اول دعائی است مذکور در حدیث صحیح که مروی در کافی و فقیه است از عبدالله
بن جُندَب بضم جیم و سکون نون و فتح دال المهمله که او روایت نموده از قدوه بنی آدم جناب امام موسی کاظم علیه السلام که
فرموده که بگو در سجده شکر اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک الله
ربی والاسلام دینی و محمدا نبیی و علیا و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن
جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن بن علی ائمتی بهم اتولی و من اعدائهم
اتبرأ پس سه مرتبه بگو اللهم انی انشدک دم المظلوم پس بگو اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک
لتهلکنهم بایدینا و ایدی المؤمنین اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک و عدوهم
ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر پس سه مرتبه بگو ممکن است مراد
کلمات اللهم اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه چنانچه ممکن است مراد سه مرتبه از ان تصلی علی محمد تا آخر بوده باشد و احتمال
دارد از اللهم انی انشدک تا آخر بوده باشد یعنی همه را سه مرتبه بگوید لکن ظاهر اول است ثم ضع خدک الایمن علی
الارض و تقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت و یا بارئ خلقی رحمة بی و کنت
عن خلقی غنیا صل علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثم تضع خدک الایسر علی الارض و تقول یا مذل کل جبار
و یا معز کل ذلیل قد و عزتک بلغ مجهودی این را سه مرتبه میگوئی ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام
این را نیز سه مرتبه میگوئی ثم تعود للسجود و تقول مائة مرة شکرا شکرا ثم تسأل حاجتک انشاء الله یعنی ظاهر ابد
شریف این است خدا وندا من گواه میگیرم ترا و جمیع ملائکه و پیغمبران و جمیع مخلوقات ترا بر اینکه تو پروردگار منی و بر اینکه
اسلام دین منست و جناب محمد خاتم انبیا پیغمبر و نبی من است و جناب امیرالمؤمنین و یازده فرزند گرام ایشان تا امامان
و پیشوایان خود میدانم ایشان را دوست دارم و از دشمنان ایشان بری و بیزارم خدا وندا من قسم میدهم ترا
بخون بظلم و بناحق ریخته جناب حضرت امام حسین مظلوم علیه السلام و هم چنین قسم میدهم ترا بحق وعده که فرموده
که بدستان و بدست مؤمنین دشمنان خود را هلاک نمائی و هم چنین قسم میدهم ترا بحق وعده که فرموده بدوستان خود
که جناب رسول خدا و دوازده امام بوده باشد که آنها را نصرت دهی و غالب گردانی بر دشمنان ایشان که صلوات
و رحمت بفرستی بر فخر انبیا جناب محمد مصطفی و بر کسانی که آنها را حفظ اسرار و کتاب و سنت و احکام شرعیه
فرموده که عبارت از ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشد بنابر این المستحفظین اسم مفعول خواهد بود بفتح فا و التقدیر
ان تصلی علی محمد و علی الذین استحفظ منهم الدین ای طلب منهم حفظ الدین بنابر این من آل محمد بیان مستحفظین
خواهد بود خدا وندا از تو سؤال میکنم یسر و آسانی را بعد از عسر و صعوبتی که بهتر من عارض میشود بعد از آن
جانب راست رو را بر زمین بگذارد و بگوید ای پناه من در وقتیکه عاجز کنند مرا مذاهب دور نیست که مراد از مذاهب
مواقف در روز قیامت بوده باشد نظر باینکه وارد شده است در اخبار در روز قیامت پنجاه موقف میباشد
هر موقف در هر موقفی یک هزار سال است کما قال در پنجاه موقف پنجاه هزار سال میشود بنابر این مراد از مذاهب
بود ای پناه من در وقتیکه عاجز میکند مرا و توقف در آن مواقف و تنگ میشود بر من زمین با وجود وسعت آن ای خلق
کننده من از روی مرحمت بر من و حال آنکه مطلقا حاجت بخلق کردن من نداشتی یعنی خلق نکردی مرا بجهت حاجت

سه مرتبه ظاهر اینکه مراد این باشد سه مرتبه اول دعا عبارت از اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک تا دم المظلوم را سه مرتبه بخواند

[illegible]

خود و دشمنان

بر گرانی من جلیل نفع نموده باشی بلکه خلق نمودی مرا بجهة وصول منافع بمن صلوات و رحمت بفرست بر محمد و آل محمد که ایشان
حافظ اسرار دین و حافظ کتاب و سنت پیغمبر باشند که عبارت از آل محمد و عترت ایشان است بعد از آن رو را بجانب
راست بر زمین بگذارد و بگوید ای ذلیل کننده هر جبار و ظالمی و ای عزت دهنده هر ذلیلی در این نشأه که مستحق عزت بوده
باشد قسم بعزت تو بتحقیق که طاقت من بآخر رسیده در تحمل مشقتی که دیگر طاقت تحمل آن را ندارم مخفی نماند که باید
محمول باشد که مطابق واقع باشد تا کذب لازم نیاید مثل اینکه قصد نماید که طاقت من در مفارقت از خدمت حجة الله
الرحمن جناب صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه بآخر رسیده تعجیل در ظهور آن فرما یا طاقت در تحمل الم در مصیبت جناب سید
الشهدا بآخر رسیده که دیگر طاقت تحمل آن ندارم بتعجیل در انتقام از قاتلین آن حضرت فرما و یا مشقت دیگر که در آن
وقت عارض شده باشد باین نحو برده باشد پس بعد از آن بنماید سه بار آن میگوئی ای بغایت مهربان و رحم کننده و ای بغایت بخشنده.
و ای دفع کننده هموم و غموم عظیمه بعد از آن عود بسجده میکند و میگوید یکصد مرتبه شکرا شکرا بدانکه لفظ ثلثه در
دعا نکرده بعد از وضع خامس است در کافی نداده و لکن در فقیه در اینجا نیز لفظ ثلث مذکور است و در فقیه لفظ
ثلثا در دعای اول در سه موضع مذکور است و در کافی در دو موضع بجز یکی مذکور شد موضع سیم که در فقیه
مذکور است بعد از و علی المستحفظین من آل محمد است و در فقیه در دعای اول یا حنان یا منان تا آخر مذکور نیست
چنانچه در کافی فقره اللهم انی انشدک بإیوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم بایدینا و ایدی المؤمنین مذکور نیست
دعای دوم از ادعیه وارده در این سجده دعائی است که ثقة الاسلام در کافی روایت نموده از محمد بن سلیمان
که او از پدر خود روایت نموده که گفت بیرون رفتیم در خدمت بوده جناب امام عالی مقدار جناب موسی بن جعفر
علیهما السلام ببعض مزارع یا باغات آن سرور پس آن حضرت مشغول شدند بنماز ظهر بعد از فراغ از نماز ظهر رفتند بسجده
پس شنیدم که بصوت حزین این دعا میخواندند در حالتیکه اشک از دیدهای مبارک آن حضرت جاری بود رب
عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی وعصیتک ببصری ولو شئت وعزتک لکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو
شئت وعزتک لاصممتنی وعصیتک بیدی ولو شئت وعزتک لکنعتنی وعصیتک برجلی ولو شئت وعزتک
لجذمتنی وعصیتک بفرجی ولو شئت وعزتک لعقمتنی وعصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی ولیس هذا
جزائک منی ظاهر معنای این فقرات حقیقتا بیش صادره از محرم اسرار رب العالمین این است ای پروردگار من
قسم بعزت تو اگر میخواستی گنگم میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بچشم خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کورم
میکردی ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بگوش خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کرم میکردی و ای پروردگار
من معصیت تو کرده ام بدست خود قسم بعزت تو اگر میخواستی دستهای مرا شل میکردی و ای پروردگار من معصیت
تو کرده ام بپای خود قسم بعزت تو اگر میخواستی پاهای مرا قطع میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بفرج خود
قسم بعزت تو اگر میخواستی مرا عقیم و بی ولد میفرمودی و معصیت تو کرده ام بهمه جوارح مرا عطا نمودی که بمن انعام و احسان فرموده
ای پروردگار من جزای احسانهای تو این نبود که باین نحو کرده باشم را در میگیرد آن سرور جناب بعد از آن شروع فرمودند
بالعفو گفتن شمرده هزار مرتبه گفتند العفو بدانکه جایز است برفع العفو چنانچه جایز است بنصب آن بنا بر رفع تقدیر
چنین خواهد بود العفو من صفاتک او العفو حاجتی منک بنا بر نصب تقدیر چنین میشود ارجو منک العفو بعد از آن

معصیت تو کردم بزبان خود صح

صورت

صورت راست مبارک خود را می چسبانیدند بر زمین و بصوت حزین سه مرتبه این دعا را میخواندند بؤت الیک بذنبی عملت
سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب غیرک یا مولای یعنی بازگشت کردم از معاصی خود و پناه آوردم
بسوی تو و بد کرده ام و ظلم بر نفس خود کردم پس بیامرز از برای من گناهان مرا بدرستیکه نیست کسی که بیامرزد گناهان
را غیر از تو ای مولا و آقای من بعد از آن جانب چپ صورت مبارک خود را بر زمین چسبانیدند این دعا را سه مرتبه
خواندند ارحم من اساء واقترف واستکان واعترف یعنی ای پروردگار من رحم کن کسی را که بد کرده و اکتساب
گناه کرده است و اظهار مذلت و اعتراف بر بدی خود کرده باشد دعای سیم دعائی است که شیخ سعید شیخ
مفید قدس الله تعالی روحه السعید در مقنعه ذکر فرموده فرموده است که میخوانند در حال سجود اللهم الیک توجهت
وبک اعتصمت وعلیک توکلت اللهم انت ثقتی ورجائی فاکفنی ما اهمنی وما لا یهمنی وما انت اعلم به منی عز جارک
وجل ثناؤک ولا اله غیرک صل علی محمد وآل محمد وعجل فرجهم بعد از آن پیشانی را از سجده بردارد و بگذارد جانب راست
صورت خود را بر موضع سجود و بگوید ارحم ذلی وتضرعی الیک ووحشتی من الناس وانسی بک یا کریم یا کریم یا کریم بعد از آن
جانب چپ را بجای آن بگذارد و بگوید لا اله الا انت ربی حقا حقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه
لی یا کریم یا کریم یا کریم بعد از آن صورت خود را بردارد و عود کند بسجده پس بگوید در سجده صد مرتبه شکرا شکرا و اگر
سه مرتبه بگوید کافی است لکن اکثر افضل است و یکصد مرتبه افضل از همه است و باین سنت قرار گرفته است چهارم
مخفی نیست که ثقة الاسلام باز در کافی ذکر فرموده روایت نموده از سلیمان بن حفص که او گفت من عریضه نوشتم بخدمت جناب
امام موسی کاظم علیه السلام در آن استدعا نموده بوده است که تعلیم فرموده باشند چیزی را که در سجده خوانده باشد حضرت
در جواب او قلمی فرموده که یکصد مرتبه شکرا شکرا و اگر خواهی بجای شکرا شکرا بگو عفوا عفوا بدانکه ظاهر این است
که سنت مؤدی میشود بسجده واحده اگر چه منفک از ذکر بوده باشد لکن با اکمل و افضل خواهد بود بسیر که در عین سجده
در سجده خواهد بود و افضل اذکار وارده در این سجده سه مرتبه شکرا لله است باین نحو در سجده بگوید شکرا لله شکرا لله شکرا لله
مجملا مشخص شد از آنچه در سابق بیان شد که میتوان اکتفا نمود بسجده واحده چنانچه میتوان اکتفا نمود بوضع خدها لکن
افضل از همه است که اولا تا در سجده نموده بعد از آن صورت یمین را بموضع سجود بگذارد بعد از آن طرف چپ را بعد از آن
عود بسجده نموده با احدی از آنچه بعد ذکر ره یا با علم آن لکن مداومت در دعای ثانی که مضمره است باین رب عصیتک الی
آخره بسیار مناسب است و هر گاه امر مهمی و ضرورت شدیدی عارض شود در آن وقت بیان بدعای اول مناسبت و اگر
خواهد اکتفا بچهار شکرا لله نماید یکی در سجده اول و ثانی در حال وضع خد یمین و ثالث در حال وضع خد یسار و رابع
در سجده اخیره لیعیب خواهد بود بلکه را نستر شد که ترک ذکر بالمرة نیز میتوان نمود پس در این صورت ان مستحب است
وثالث مستحب دیگر بدانکه از کاشف اسرار حقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مأثور است هر گاه بنده بسجود رود
و در آن سجده یا رب یا رب این قدر بگوید تا نفسش منقطع شود خطاب رافت قرین از جانب کریم جهان آفرین رسد
که ای بنده من هر حاجت که داری بخواه که بسعادت شرف اجابت مشرف خواهد شد بحث پنجم در بیان بعض آداب
سجده بعد از این سجده است بدانکه شیخ صدوق و شیخ طوسی نور الله تعالی مرقدهما در فقیه و تهذیب روایت فرموده اند
حدیثی که حاصل مضمونش آن این است که هر گاه همی و غمی عارض شود بعد از رفع راس از سجود دست را بموضع سجود بمالد بعد

بلغ

از آن دست را بالا از جانب چپ بصورت چپ و بر پیشانی بعد از آن بجانب صورت راست بعد از آن سه مرتبه این دعا را بخوانند بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن یعنی این عمل موجب دفع هم و غم او میشود و مقتضای حدیث مذکور این است که این وظیفه در حال اصابه هم و غم بوده باشد و اینکه مسح بیدین و قرائت دعای مذکور سه مرتبه است و مقتضای حدیث مذکور در مقنعه و کلام آن بزرگوار و همچنین مقتضای کلام شیخ در مصباح مطلق است یعنی این وظیفه است بعد از رفع راس از این سجده خواه هم و غمی بوده باشد یا نه و هم چنین هر گاه علتی در موضعی از مواضع بدن او بوده باشد دست بر آن موضع بمالد موجب دفع آن علت میشود و مصرح به در کلام مقنعه و غیره آنست که این وظیفه دست راست است چنانچه مصرح در کلام مصباح آنست که دست مالیدن بر موضع سجود و صورت چپ و راست سه مرتبه است و در هر مرتبه دعا را باید بخوانند لکن دعای مذکور در این دو کتاب فی الجملة مغایر است با دعای مذکور در حدیث مذکور در فقیه و تهذیب قال فی المقنعة ثم یرفع راسه من سجدة الشکر و یجلس مطمئنا علی الارض و یضع باطن کفه الایمن علی موضع سجوده ثم یرفعها فیمسح بها وجهه من قصاص شعره الایسر الی صدغه ثم یمرها علی باقی وجهه و یمرها علی صدره فان ذلک سنة و فیه شفاء ان شاء الله تعالی و قد روی عن الصادقین علیهم السلام انهم قالوا ان العبد اذا سجد امتد من اعنان السماء عمود من نور الی موضع سجوده فاذا رفع احدکم راسه من السجود فلیمسح بیده موضع سجوده ثم یمسح بها وجهه و صدره فانها لا تمر بداء الا نفعته و قال فی موضع من المصباح ثم امرر یدک علی موضع سجودک و امسح بها وجهک من الجانب الایسر و تمرها علی جبینک الی الجانب الایمن ثلث مرات تقول فی کل واحدة اللهم لک الحمد لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن والفتن ما ظهر منها و ما بطن و ان کانت بک علة فامسح موضع سجودک و امسحه علی العلة و قل سبع مرات مکررة یا من کبس الارض علی الماء و سد الهواء بالسماء و اختار لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا و ارزقنی و عافنی من کذا و کذا انتهی مخفی نماند کیفیت مسح چنانچه مستفاد از عبارت مقنعه است مخالف است با کیفیت مستفاد از حدیث فقیه و تهذیب و عبارت مصباح چه مستفاد از عبارت مقنعه آنست که دست مالیدن ابتدا باید از دستگاه موی سر بجانب الشاد و صدغ و منتهی موضعی است ما بین چشم و گوش تعبیر بکیفیت مذکوره شاید و جه آن این بوده باشد که اول از دستگاه احد طرفین گرفته تا صدغ آن طرف بمالد بعد از آن از دستگاه طرف دیگر تا صدغ طرف دیگر بعد از آن دست را بتقیه و صورت بمالد و اگر مراد این معنی بود مناسب این بود که فرموده باشد فیمسح بها وجهه من قصاص شعره الی الاذن این است که دست مالیدن بموضع سجود یک مرتبه است و خواندن دعا هفت مرتبه این مقتضای عبارتی است که در تعقیب نماز صبح ذکر فرموده اند ولکن مقتضای کلام ایشان در تعقیب نماز عصر عکس این است قال و ان کانت بک علة فامسح موضع سجودک سبعا و امسحه علی العلة و قل یا من کبس الارض علی الماء الی آخر الدعاء بدانکه مرحوم مجلسی حکایت فرموده آن سرا از حدیثی که حاصل مضمون آن این است و فتی که بر سجده بتوهمی پس بمالد دست خود را بر موضع سجود تو و بمالد آن دست را بصورت چپ و بر جبین خود تا بصورت راست سه مرتبه و در هر مرتبه این دعا را بخواند بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار

الوجه کما لا یخفی مخفی نماند که مقتضای عبارت مصباح و امسحه علی العلة و قل سبع مرات الی آخره مع

والفواحش

فی الفرق بین الهم والحزن والغم والسقم

والفواحش ما ظهر منها و ما بطن بدانکه فرق میان هم و حزن بعضی باین نحو ذکر کرده اند که هم بر مکروهی است که واقع نشده باشد و حزن بر مکروهی است که واقع شده باشد مثلا اینکه طفل کسی ناخوش است متالم است بجهت تشویش موت او قبل از وقوع موت آن تالم را هم میگویند و بعد از وقوع آن را حزن مینامند و بهمین نحو تفرقه شده ما بین هم و غم که هم بر غیر واقع است و غم بر واقع یا هم چیزی است که از الطاف مقدور انسان بوده باشد کالفقر و غم چیزیست که ازاله آن مقدور این شخص نبوده باشد یا هم چیزیست که سبب آن معلوم نیست و غم چیزیست که سبب آن معلوم است سقم بمعنی مرض است قال فی الصحاح السقام المرض و کذلک السقم والسقم و هما لغتان مثل حزن و حزن و عدم بمعنی فقر است والصغار بفتح الصاد الذل کما فی الصحاح بدانکه وعده داده در این سجده بسیار است چنانچه مذکور شد در اینمقام کفایت مینماید بحث ششم در تنبیه بر عدم اعتبار اکثر امور دیگر رعایت آنها در سجده صلوة لازم بوده در این سجده و اعتبار بعضی از آنها در اینمقام بدانکه خلافی نیست در اینکه شرط نیست در این سجده طهارت از حدث و خبث بنا بر این هر گاه کسی محدث بوده باشد بی اشکال اتیان باین سجده در حق او جایز خواهد بود اگر چه محدث بحدث اکبر بوده باشد پس جنب و حایض اتیان باین سجده میتوانند نمود و هم چنین شرط نیست در این سجده ستر عورت و استقبال قبله پس با کشف عورت و خلاف جهت قبله اتیان بآن میتوان نمود و همچنین استعمال در طهارت پس رعایت آن در این سجده لازم نیست مقصود تنبیه بر عدم اشتراط و اعتبار این امور است در این سجده والا شبهه در رجحان رعایت این امور نیست در اینمقام بلکه از نعله و صوات مسجنه وضع جبهه است اتیان باین سجده بلکه کلامیکه در این مقام هست در دو چیز است اول آنست که آیا وضع اعضای سبعه در این سجده لابد منه است مثل سجده نماز یا خیر بلکه قدر لازم همان وضع جبهه است و وضع شش عضو دیگر لازم نیست عمده چیزیکه در اینمقام تمسک بآن میتوان نمود در حکم بلزوم وضع اعضای سبعه آنست که سجده باین نحو معهود شده پس منصرف اطلاق بر رجحان این سجده منصرف باین نحو میشود پس رعایت آن لازم خواهد بود لکن متوجه میشود در اینمقام نظر اینکه در سجده تلاوت مذکور شد حاصل آن این است که تشکیکی نیست در تحقق سجود با وضع جبهه و وضع رکبتین و کفین و وضع ظهر قدمین اگر چه وضع ابهامین متحقق نشده باشد لکن چونکه وضع ابهامین بطرز آنکه بوده باشد کفایت میکند اگر چه ظهر آن بوده باشد و این متحقق است در صورت تحقق ظهر قدمین بر زمین مکرر دیده شده بلکه متعدد ابهامین را از زمین ملاحظه نماید و این معهود نیست پس معهود وضع ابهامین نیز خواهد بود بلی شبهه در رجحان ظاهر میشود که ظهر احد قدمین را بر بطن دیگری گذارده باشد بنا بر این اگر چه احد ابهامین بر موضوع بر زمین هست لکن ابهام دیگر موضوع بر بطن دیگری است بنا بر اعتبار وضع ابهامین بر زمین مثلا باید حکم بحصول امتثال نتوان نمود پس کیفیت مذکوره باید رعایت شود باشد لکن حکم باعتبار وضع ابهامین بنحو مسطور که با کیفیت مذکوره امتثال حاصل نشود بسیار مشکل است نظر باطلاق حدیث صحیح من سجد سجدة الشکر و هو متوضی کتب الله له بها عشر صلوات بجهت صدق سجده در صورت مذکوره و انتفاء مقید در خصوص محل کلام سیما بعد ملاحظه اخبار مشتمله بر وضع خد کقوله علیه السلام اذا ذکر احدکم نعمة الله عز و جل فلیضع خده علی التراب شکرا لله دوم آنست که وضع جبهه بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد لازم است در این سجده یا نه مفتی به در عبارت ذکری و جامع المقاصد عدم لزوم است

و این ظاهر میشود از جمع دیگر از فقها لکن ظاهر در نظر حقیر لزوم رعایت آنست پس وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه در سجده نیز لازم است و اما ذکر دعا در این سجده پس سابق بیان شد که ظاهر این است لزومی ندارد باشد یعنی تا دیه سنّت
مترتب بران نداشته باشد بلکه سنت مؤدی میشود باصل سجود ولکن با ذکر دعا اکمل خواهد بود و هم چنین
چسپانیدن ذراعین بزمین که این از جمله آداب سجده است نه اینکه اصل امتثال مترتب بران داشته باشد و همچنین
استحال در چسپانیدن سینه و شکم بر زمین و هم چنین تعدد سجده و تعفیر یعنی گذاردن صورت را است را و لهذا بر زمین
و بعد از آن گذاردن جانب چپ را بر زمین در میان دو سجده پس اکتفا بسجده واحده میتوان نمود لکن تعفیر بعد از سجده
و عود بسجده بعد از تعفیر افضل و اکمل خواهد بود و افضل از همه اتیان بذکر دعا است در هر یک از احوال
اربع مذکوره بدانکه مطلبی که در اینمقام مناسب جاست که تنبیه بران شود این است که کیفیت مذکوره که عبارتست از سجدتین
و تعفیر بینهما بنحوی که مذکور شد ثابت است در هر سجده شکری یا مختص است بسجود بعد از جمله از احادیث وارده در
مقام اگرچه موهم انتفاء عموم است لکن تفرّد عثمن بن عیسی عن یونس بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم اذا ذکر احدکم نعمة
الله عزوجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله و صحیحه علی بن عطیة عن هشام بن حمیر قال کنت اسیر مع ابی الحسن علیه السلم
فی بعض اطراف المدینة اذ ثنی رجله عن دابته فخر ساجدا فاطال ثم رفع راسه و رکب دابته فقلت جعلت فداک قد اطلت
السجود فقال انه ذکرت نعمة انعم الله تعالی بها علی فاحببت ان اشکر ربی و الصحیح المروی عن اسحق بن عمار عن ابی
عبد الله علیه السلم انه قال کان موسی بن عمران اذا صلی لم ینفتل حتی یلصق خده الایمن بالارض و خده الایسر بالارض
لکن ظاهر این است که کیفیت مذکوره در هر سجده شکری ثابت است خواه بعد از نماز بوده باشد یا غیر آن قال فی الشرایع
سجدتا الشکر مستحبتان عند تجدد النعم و دفع النقم و عقیب الصلوات و یستحب بینهما التعفیر و فی نهایة الاحکام و هی
مستحبة عقیب الفرایض و عند تجدد النعم و دفع النقم الی ان قال و یستحب بینهما التعفیر و فی القواعد سجدتا الشکر مستحبتان
عند تجدد النعم و دفع النقم و عقیب الصلوة و یعفر بینهما و المستند فی التعمیم عموم المستند ففی الصحیح المروی فی الکافی عن عبد
الله بن جُندب قال سالت ابا الحسن الماضی علیه السلم عما اقول فی سجدة الشکر فقد اختلف اصحابنا فیه فقال قل و انت
ساجد اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک انت الله ربی و الاسلام دینی
و محمد نبیی و فلانا و فلانا الی آخرهم ائمتی بهم اتولی و من عدوهم اتبرء اللهم انی انشدک دم المظلوم ثلثا اللهم انی
انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرهم بعدوک و عدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد
اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر ثلثا ثم ضع خدک الایمن علی الارض و تقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی
الارض بما رحبت و یا باری خلقی رحمة بی و قد کان عن خلقی غنیا صل علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثم ضع خدک
الایسر و تقول یا مذل کل جبار و یا معز کل ذلیل قد و عزتک بلغ مجهودی ثلثا ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام
ثلثا ثم تعود للسجود فتقول مائة مرة شکرا شکرا ثم تسال حاجتک و صدر کلام تا اینجا ما است را که سؤال
نموده از ذکر دعا در سجده شکر جناب حضرت ترک استفسار و تعرض نموده جواب فرموده بکیفیت مذکوره و این
دلیل بر ثبوت این کیفیت است در جمیع افراد سجده شکر و هو المطلوب و حدیث دیگری که مذکور شد در کافی است و در تهذیب
باین نحو است روی عبد الله بن جُندب عن موسی بن جعفر علیهما السلم انه قال تقول فی سجدة الشکر اللهم انی اشهدک الی آخره

پس کالتحدیث

پس کالتحدیث بنا بر فقیه بر اثبات مدعی بعنوان اطلاق خواهد بود اگرچه در بعضی مذکور در فقیه نقل بمعنی بوده باشد
بدانکه این احادیث اگرچه در سابق مذکور شد لکن در اینمقام اعاده شد بجهت تنبیه بر بعض مطالب بعضی از آن
آنچه مذکور شد ظاهر شد و دیگر اینکه لفظ ثلثا در حدیث در چهار موضع مذکور است در دو موضع اخیر اشتباهی
در متعلق آن نیست کلامیکه هست در دو موضع اول است اما در موضع ثانی پس سه احتمال قائم است اول آن است که
ثلثا است که مراد این بوده باشد که اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه بگوید دوم آنست آن تصلی علی محمد و آل
محمد تا آخر را سه مرتبه بگوید سیم آنست ان اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک الی آخر را سه مرتبه بگوید ظاهر این احتمالات
ثلثه احتمال اول است و اما در موضع اول پس در آن دو احتمال است اول آنست که متعلق ثلث خصوص اللهم انی انشدک
دم المظلوم بوده باشد دوم آنست که متعلق آن اللهم انی اشهدک بوده باشد تا دم المظلوم و ظاهر در این مقام نیز احتمال
اول است و مرحوم شیخ بهائی در مفتاح الفلاح در هر دو موضع حمل بر این نموده بلکه احتمال دیگر نداده بدانکه
بنا بر آنچه مذکور شد در کافی لفظ ثلث در دعائی که بعد از وضع خد ایمن هست مذکور نیست پس مقصود خواندن دعا است
یکمرتبه ولکن در فقیه مذکور است و مرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی روحه السعید در ذکری همین حدیث را ذکر نموده
بنحو یکه موافقت با کافی دارد و موافقت با فقیه با ینمعنی که لفظ ثلث در دعائی که بعد از وضع خد ایسر است مطلقا مذکور
نیست و در موضع ثانی لفظ ثلث را مقدم بر اللهم انی اسالک الیسر بعد العسر ذکر نموده اند و هم چنین لفظ انشدک
را تبدیل باسالک فرموده این نحو اللهم انی اسالک بایوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم بایدینا و ایدی المؤمنین
اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم علی عدوک و عدوهم اللهم انی اسالک ان تصلی علی محمد
و آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثلثا اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر پس اختلاف ما بین مذکور در ذکری و مذکور
در کافی و فقیه در سه جا است اول آنست که لفظ ثلث در کافی و فقیه در دعائی که بعد از وضع خد ایسر است مذکور
است و در ذکری مذکور نیست دوم آنست که لفظ ثلث در کتابین بعد از اللهم انی اسالک الیسر بعد العسر مذکور
و در ذکری قبل از آن و در فقیه انشدک بایوائک علی نفسک مذکور است و در ذکری اسالک بدانکه آنچه مذکور شد
در اینمقام و در سابق ظاهر شد که لفظ ثلث در هر یک از کافی و فقیه مذکور است در چهار موضع و در موضع دو در
در سجده اول و در دو موضع در دعائی که بعد از وضع خد ایسر است بنا بر کافی در یک موضع بعد از وضع خد ایمن و یک موضع
بعد از وضع خد ایسر بنا بر فقیه پس در هر دو کتاب لفظ ثلث در چهار موضع مذکور است و در تهذیب ذکر نموده بنحو یکه
مطابق با کافی است نظر بانکه حدیث را نقل از کافی فرموده اند بنا بر این آنچه را که در مصباح ذکر فرموده اند که این
لفظ را هفت مرتبه بگو ذکر نموده اند ماخذ پنج موضع اگرچه معلوم است که جمع ما بین کافی و فقیه است لکن ماخذ دو موضع
موضع مشخص نیست و آن دو موضع این است اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم علی عدوک
وعدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثلثا و بتولی اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم
ولتخزینهم بایدیهم و ایدی المؤمنین ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثلثا بحث هفتم در بقیه امور متعلقه
باینمقام است و آن چند چیز است اول آنست که تعفیر مستحب در اینمقام یعنی ما بین دو سجده شکر عبارت از وضع
خدین است بر محل سجود چنانچه سابق بیان شد و اخبار مشتمل بر لفظ خد بسیار است و در حدیث مشهور که تعداد

درکافی وپنج موضع در تهذیب ... و در فقیه دو موضع ... بلکه فقیه است

علامات مؤمن در ان شده لفظ جبین مذکور است هکذا تعفیر الجبینین لهذا اسنا سب این استکه جمع مابین وضع جبینین وحدین نماید اگرچه ممکن است که جبین حمل شود بر خد واین اولی از عکس است نظر بکثرت اخبار مشتمله بر لفظ خد وعمل اصحاب بظاهر ان دوم انست که تکبیر در این سجده یعنی قبل از دخول در ان ثابت نیست مثل سجده تلاوت واما بعد از رفع راس پس ظاهر از اکثر اصحاب نیز چنین است لکن مرحوم شیخ در مبسوط وعلامه رفع الله تعالی قدره در نهایة الاحکام حکم بثبوت ان فرموده اند اجتناب از ترک مسلمات است سیم از جمله امور متعلقه باین مقام این است که اتیان نماز بسجده شکر که عقیب صلوات مفروضه هست بعد از فراغ از تعقیب یعنی این سجده را اخر تعقیب قرار بدهد یعنی ولا اتیان بتعقیب نماید بعد از فراغ از تعقیب اتیان باین سجده نماید چهارم اختلاف کرده اند فقها در اینکه ایا راجح این استکه اتیان بسجده شکر که بعد از نماز مغرب هست بعد از اتیان بنافله مغرب شود یا قبل از ان جماعتی از اعاظم فقها قائل شده اند باول وبعضی قائل بتخییر شده اند یعنی اولویتی بجهت قبل وبعد نمیباشد مختار در نظر حقیر اولویت اتیان باین سجود است قبل از نافله پس بتقدیم وتوسیط وتاخیر اگرچه تادیه سنت میشود لکن اولی تقدیم است بلکه بعد از فراغ از نافله اتیان بسجده دیگر مستحب است بجهت شکر توفیق در اتیان بنافله بنابراین در صورت تاخیر بقصد تداخل متوان نمود یعنی هرگاه تاخیر سجده نماید تا بعد از فراغ از نافله بعد از فراغ اتیان بسجده نماید وبینت نماید که این سجده بجهت شکر توفیق در اتیان بفرض ونافله هر دو باشد مثاب وماجور خواهد بود ان شاء الله تعالی پنجم انستکه از جمله موارد دیگر سجده شکر در ان مستحب است در مورد استکه مطلع شود بر امری که موجب مسرت است در ان وقت مستحب این است که سجده شکر نماید مثل اینکه مطلع شد جماعتی که معاند شریعت فخر کائنات بوده اند مثل طائفه صوفیه خذلهم الله تعالی وقی عباده عن شرهم مضمحل شده اند یا اهانتی برئیس این طائفه رسانیده اند معظم هم رسید وهکذا اجلا مطلع شد بر هر امری از امور که موجب مسرت او شود مستحب است در این وقت سجده شکر بعمل اورده باشد چنانچه وارد شده که عادت فخر انبیا وسید رسل این بود که هرگاه خبری بایشان میرسید که موجب مسرت بود اتیان بسجده شکر میفرمودند دوایت شده در وقتیکه سر نحس نجس ابی جهل لعین را اوردند جناب فخر عالم صلوات الله وسلامه علیه سجده شکر نمودند واندراج این قسم اگرچه ممکن است در تحت انچه در اوائل بحث مذکور شد که استحباب این سجده بود باعتبار در صورت تجدد نعم وهم چنین مستحب است این سجده در وقتی که کسی را دید که مبتلی ببلیه شده است مثل مرض کوفت وتالم درین ومخزاین یا انکه کسی را دید که مشغول معصیت میباشد لکن اولی در صورت اول انستکه اتیان بسجده نماید بنوعی که ان شخص مبتلی مطلع بران نشود بجهت خوف تالم ان شخص چنانچه در صورت ثانیه اولی انستکه اتیان بسجده نماید بنحوی که شخص فاسق مطلع شود بجهت اجتناب نمودن او از ارتکاب معصیت بدانکه سر نوع از انواع اربعه سجود دانسته شد که اول سجده در ضمن صلوة بوده باشد دوم سجده تلاوت سیم سجده شکر نوع رابع سجده سهو است وتحقیق ان بعد از این ان شاء الله تعالی ظاهر خواهد شد هفتم از افعال نماز تشهد است تشیع مقام در بیان این امر محتاج بایراد کلام است در چند بحث بحث اول در عدد تشهد واجب است بدانکه تشهد واجب است در هر نماز دو رکعتی یکمرتبه خواه نماز صبح بوده باشد یا نماز سفری یا نماز جمعه یا نماز جمعه وعیدین وواجب است در نماز سه رکعتی وچهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه بعد از جلوس مطمئنا دوم بعد از رفع

چنانچه در سابق بیان شد

لکن نظر بخفاء انصراف تجدد بمثل ما نحن فیه لهذا عنوان دیگری کرده موجب ان انتقال بموجب سجده شود الضبا است ع ع

جلوس

راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی ودر رکعت رابعه در نماز چهار رکعتی بعد از انکه مطمئن در جلوس شد مخفی نماند انچه مذکور شد در حالت اختیار است واما در حالت اضطرار اگرچه رفع راس از سجود میسر نیست لکن قائم مقام ان هست پس مناسب این استکه گفته شود بعد از رفع راس از سجده ثانیه یا بعد از قائم مقام ان مثل ایماء بسر یا بعین در حالت اطمینان در جلوس یا قائم مقام ان این تعمیم در نماز نافله ثابت است اگرچه در حالت اختیار بوده باشد نظر بجواز اتیان بنماز نافله در حال مشی در حالت اختیار با ایماء بجهت رکوع وسجود مجملا تشهد ثابت است در صلوات مفروضه بعد از رکعت ثانیه در نماز های دو رکعتی وبعد از ثانیه وثالثه در نماز مغرب وبعد از رکعت ثانیه ورابعه در نماز های چهار رکعتی واما در صلوات مندوبه پس ثابت است بعد از هر دو رکعت مثل نماز وتر وبعد از رکعت ثانیه مثل غالب نوافل وبعد از رکعت ثانیه ورابعه مثل صلوة اعرابی بحث دوم در بیان تشهد وکیفیت قدر واجب ان است پس در اینجا چهار مقام است مقام اول در بیان تشهد است پس میگوییم تشهد عبارت از شهادتین وصلوات است بدانکه اعتبار شهادتین یعنی شهادت بر وحدانیت وشهادت بر رسالت در تشهد ثانی محل وفاق است وکلامیکه هست در تشهد اول است معروف مابین اصحاب انست که چنانچه شهادتین معتبر در تشهد ثانی هست معتبر است در تشهد اول خلافی نقل شده در این مقام از صاحب فاخر که ان مرحوم مخالفت نموده در تشهد اول وقائل شده بجواز اجتزا بشهادت بر وحدانیت فقط در ان واین قول ضعیف بلکه قطعی البطلان است پس اعتبار شهادتین در تشهدین محل تشکیک نیست مقام ثانی در بیان کیفیت قدر واجب از شهادتین است واین محل خلاف است وحاصل اختلاف در ان جمع میشود بشش قول قول اول انستکه قدر واجب از تشهد شهادتین عبارت است از اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وال محمد وابن مختار مرحوم محقق است در نافع ومعتبر وشیخ شهید است در دروس ولمعه وشیخ ابی العباس است در موجز وشهید ثانی است در شرح ارشاد وشرح الفیه قول ثانی انست که قدر واجب اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله است علاوه بر این مستحب است وابن مختار مرحوم محقق است در شرایع ومرحوم علامه است در تبصره سیم قول تخییر است مابین سه چیز اول اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله دوم مثل این با اسقاط واو عاطفه در شهادت بر رسالت پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله سیم بازمثل اول است مگر انکه شهادت در ان اسقاط میشود پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وابن مختار مرحوم علامه است در نهایة الاحکام وتذکره چهارم تخییر است مابین شش چیز سه چیز انکه مذکور شد وسه دیگر با اضافه رسول است بضمیر راجع بجلاله اول واشهد ان محمدا رسوله دوم اشهد ان محمدا رسوله ثالث وان محمدا رسوله وابن مختار مرحوم علامه است در قواعد وعبارت ان مرحوم اگرچه ابهام میدارد لکن ظاهر این استکه مراد همین معنی باشد که مذکور شد خامس اقوال تخییر است مابین انچه مذکور شد در قول اول وقول ثانی پس مخیر است مابین انکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله یا انکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله وابن مختار شیخ شهید است در بیان ومرحوم محقق ثانی است در جعفریه قول سادس در مسئله قولی استکه ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه فرموده است ادنی چیزی که مجزیست در تشهد

این است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله حاصل این قول این است
که در شهادت بر توحید مثل قول ثانی است و در شهادت بر رسالت مثل قول اول است بعلاوه صلوات بر نبی و آل
آن سرور و بعضی از ذکر سخن بینا اسم ایشان و مختار ما بین اقوال مذکوره قول اول است پس ادنی چیزی که معتبر در تشهد
نماز هست اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله است **مقام ثالث** در بیان اعتبار
صلوات است در تشهد بدانکه اختلاف کرده اند فقها در اینمقام بچهار قول اول اعتبار صلوات است بر سرور انبیا
و سید رسل و بر آل اطهار آن سرور در تشهد اول و تشهد ثانی و این مشهور و معروف ما بین علمای شیعه است و
اعاظم علمای شیعه در این دعوی اجماع نموده اند مثل سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطایفه در کتاب مبسوط
و خلاف و فاضل ابن البراج در شرح جمل و سید ابن زهره در غنیه و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی و تذکره
و شیخ شهید در ذکری و محقق ثانی در جامع المقاصد و فاضل مقداد در کنز العرفان و قول ثانی عدم وجوب
صلوات است در تشهد مطلقا و این ظاهر میشود از شیخ صدوق در فقیه و مقنع و امالی قال فی المقنع ثم تشهد و قل
بسم الله و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة ثم صل الرکعتین الاخراوین و اقرأ فی کل رکعة منها الحمد وحدها و ان شئت
سبحت فقل سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ثلث مرات فانا صلیت الرکعة الرابعة فقل بسم الله و بالله
و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا
بین یدی الساعة الی ان قال ثم سلم و لم یذکر الصلوات علی النبی و آله اصلا و عبارت آن مرحوم در فقیه مثل این است
پس مقتضای کلام آن مرحوم در کتب مذکوره عدم اعتبار صلوات است در تشهد اصلا بلکه کلام آن مرحوم موهم عدم رجحان
و استحباب است نظر باینکه بسیاری که ذکر فرموده قطع بانتفای وجوب آنها حاصل است بلکه از امور مستحبه است و مع ذلک
التفاتی بصلوات نفرموده اند و این بسیار بسیار غریب است **قول ثالث** قولی است که مرحوم شیخ شهید در ذکری نقل فرموده اند
از والد آن مرحوم صدوق و مقتضای آن عدم اعتبار صلوات است در تشهد اول و اعتبار آنست در تشهد ثانی
رابع اقوال اعتبار صلوات است در واحد تشهدین و اعتبار آن است در تشهد دیگر و این نقل شده است از ابن الجنید
و تشکیکی در صنعت این اقوال ثلثه نیست **مقام رابع** در کیفیت صلوات واجبه در تشهد این است این نیز محل خلاف
ظاهر آن اکثر اصحاب این است که معین است بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بوده باشد بنابر این پس اکتفا بلفظ صلی
الله علی محمد و آل محمد نمیتوان نمود بلکه عدول از اظهار باضمار جایز نخواهد بود باینکه اضمار انسب بقواعد تکلم است
پس اللهم صل علی محمد و آله جایز نخواهد بود و آنچه از کلام شیخ مفید در مقنعه ظاهر میشود خلاف آنست نظر باینکه در
تشهد نماز زوال چنین ذکر فرموده اند اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة
صلی الله علیه و آله الطاهرین و سلم تا العقله الی آخر ما ذکره و در تشهد رکعتین نماز ظهر اشاره فرموده اند
که تشهد مذکور را بخوانند و در تشهد رکعت چهارم نماز ظهر و نماز عصر و نماز عشا و رکعت ثالثه نماز مغرب و تشهد
نماز صبح چنین ذکر فرموده اند اللهم صل علی محمد و آل محمد و تفرقه ما بین مقامین بسیار بعید است باینمعنی که در رکعت
ثانیه نماز ظهر در مقام تشهد متعین بوده باشد صلی الله علیه و آله الطاهرین و جایز بوده باشد اللهم صل علی محمد و آل محمد

وهمچنین

و هم چنین مستبعد است که بتشهد در رکعت ثانیه اجتزا نتوان نمود در مقام تشهد در رکعت رابعه مثلا اکتفا باید استبعاد در (ابعد مقام)
مثل استبعاد در اول نیست پس مقصود جواز اجتزا خواهد بود در هر یک از دو مقام بهر یک از دو صیغه که بوده باشد و مرحوم
شیخ طوسی در مصباح بعکس این معمول داشته در تشهد نماز زوال اللهم صل علی محمد و آل محمد ذکر فرموده و در تشهد اول
در نماز ظهر باحاله بآن نموده و در ثانی تشهد نماز ظهر صلی الله علیه و آله ذکر فرموده و بسیار مستبعد است که منظور نظر
آن مرحوم تعیین این در تشهد ثانی بوده باشد باینمعنی اللهم صل علی محمد و آل محمد را در اینمقام مجزی ندانسته باشد بلکه
در هر دو مقام این کیفیت است و هم چنین عکس خالی از استبعاد نیست پس حکم بجواز اجتزا بهر یک از کیفیتین که بوده
باشد اقرب بحکم بتعیین است و آنچه ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب نهایة الاحکام این است که اما وسع اذان
است قال عبد الحکم بوجوب اللهم صل علی محمد و آل محمد و لو قال صلی الله علی محمد و آله او قال صلی الله علیه و آله او صلی الله
الله علی رسوله و آله فالاقرب الاجزاء مقتضای این عبارت این است که در مقام صلوات در تشهد هر گاه اتیان
بهر یک از چهار لفظ نماید جایز است اول اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم صلی الله علی محمد و آله سیم صلی الله علیه و آله
چهارم صلی الله علی رسوله و آله پس هر گاه بگوید اللهم صل علی محمد و آله نظر بفرموده ایشان این نیز بی عیب باید بوده
باشد بنا بر این بمقتضای کلام آن مرحوم اتیان بهر یک از پنج لفظ که بوده باشد بی عیب خواهد بود و لکن مقتضای کلام
آن مرحوم در کتاب تذکره و قواعد جواز اجتزا بیکی از دو لفظ است اول اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم اللهم صل علی
محمد و آله پس اقوال در اینمقام چهار است اول اینست که معین است اللهم صل علی محمد و آل محمد این مختار اکثر فقها است
و شیخ شهید در کتاب ذکری این قول را نسبت بمشهور داده و مختار آن مرحوم در ذکری و بیان و دروس و لمعه همین
قول است دوم مثل این است لکن بعلاوه تجویز اضافه آل را بضمیر یا بن معنا اللهم صل علی محمد و آله این مختار مرحوم علامه
است در قواعد و تذکره سیم تخییر ما بین اللهم صل علی محمد و آل محمد و ما بین صلی الله علیه و آله الطاهرین و این
ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید و صاحب مراسم چهارم جواز اجتزا بیکی از چهار صیغه که مذکور شد بلکه به پنج
صیغه و هو اوسع الاقوال کما ان الاول اضیقها و این ظاهر میشود از مرحوم علامه در نهایة الاحکام مختار ما
بین اقوال قول اول است بدانکه مناسب در اینمقام تنبیه بر چند مطلب است اول آنستکه تعبیر شود که وجوب
صلوات بر نجی کاینات و آل اطهار آن سرور در تشهد چنانچه ثابت است در حق امت ایشان ثابت بوده در حق
خود آن سرور و کیفیت صلوات صادره از ایشان مختلف نقل شده از مرحوم علامه و غیره آنچه ظاهر میشود این است
که صلوات صادره از ایشان در مقام تشهد مثل صلوات ثابته در حق امتان بوده پس صلوات صادره از ایشان
بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بوده و مروی در التذکرة عن کعب بن عجرة انه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله
یقول فی صلوته اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید کما هو المدلول علیه
بالمروی فی باب العلة التی من اجلها صارت الصلوة رکعتین و اربع سجدات من العلل لانه هکذا قال لما رفع
راسک تبتک الله و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله
یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل
ابراهیم انک حمید مجید اللهم تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته فعلی این بنا بر این فرق در لفظ صلوات بین

ظاهر آنست آنچه از مصباح مرحوم شیخ حکایت شد راجع باین میشود

است و سایر مکلفین نمیباشد لکن مستفاد از حدیث صحیح مروی در بیان مراد از آل در کتاب صلوة کافی خلاف
اینست قال علیه السلم ان اوحی الله الیه یا محمد صل علی نفسك وعلی اهل بیتك فقال صلی الله علی وعلی اهل بیتی ومثل این معنی
است در باب علل الوضوء والاذان والصلوة از کتاب علل الشرایع پس آنچه روایت شده در کیفیت صلوات آن سرور انبیا
در مقام تشهد که در طریق اسناد لهذا سایر مکلفین اللهم صل علی محمد وآل محمد دوم مغایر آن است پس صلوات ایشان
چنین بوده صلی الله علی وعلی اهل بیتی مطلب دوم در بیان مراد از آل که صلوات فرستاده میشود بر ایشان و بعد از
صلوات بر فخر کاینات در مقام تشهد یا غیر تشهد پس میگوییم آنچه تصریح فرموده است بر آن مرحوم علامه در کتاب
تذکره اینست که مراد از آل در مقام تشهد و نحو آن جناب سید اوصیا و سیده نسا و یازده نفر از فرزندان آن بزرگوار
که بطهارت عصمت متصف بوده اند میباشد و ظاهر آن کلام مرحوم شیخ طوسی رفع الله درجته در کتاب وقوف
از کتاب مبسوط اینست که این مطلب اجماع علمای شیعه است قال ان آل النبی صلی الله علیه وآله عندنا هم اهل بیته
وخاصته الذین هم ولده الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا وقال در کنز العرفان الذین تجب الصلوة
علیهم فی الصلوة ویستحب فی غیرها هم الائمة المعصومون لاطباق الاصحاب علی انهم هم الآل ولان الامر بذلك مشعر
بغایة التعظیم المطلق الذی لا یستوجبه الا المعصومون واما فاطمة علیها السلم فتدخل ایضا لانها بضعة منه صلی الله علیه وآله
بنابراین پس مراد از آل در این مقام و نحو آن دوازده امام و سیدة نسا صلوات الله وسلامه علیهم خواهد بود لکن
شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار حدیث مرتن کالصحیح روایت نموده در بیان معنی آل و اهل بیت و عترت
حاصل مضمون آن حدیث این است که مراد از آل النبی ذریه آن جناب است و مراد از اهل بیت نبی ائمه معصومین
علیهم السلم میباشد و مراد از عترت نبی اصحاب عبا است که عبارتند از جناب امیر المؤمنین و سیده نسا و حسنین
علیهم السلم میباشند و مقتضای حدیث مذکور اگرچه این معنی است که مذکور شد لکن این تفسیرها بدان با بتا شتراك
در لفظ بوده باشد مجملا ظاهر این است که مراد از آل در مقام صلوات همان معنی است که در اول مذکور شد مطلب سیم
در بیان رجحان صلوات بر سید کاینات و آل اطهار آن که باعث خلقت ارضین و سموات است در جمیع اوقات
و اینکه این رجحان بطریق ندب و رجحان است نه بعنوان حتم و الزام اگرچه بعد از ذکر اسم شریف ایشان بوده باشد
اعم از اینکه در موقع ذاکر بوده باشد یا مستمع پس در این مطلب دو مقام است اول در بیان رجحان صلوات بر آنجناب
است بدانکه اخبار وارده در این مطلب مستفیض است وبسیار است و ما اقتصار مینماییم در این مقام بذکر چند حدیث اول حدیثی است که در جمیع احوال
ثقة الاسلام نور الله تعالی مرقده روایت فرموده در کتاب دعا از اصول کافی از کاشف اسرار و دقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلم از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن
این است که هر کس صلوات بر من فرستد خداوند عالم جل شانه و ملائکه بر او صلوات میفرستند پس هر کس خواهد
کم صلوات بفرستد و هر کس خواهد بسیار صلوات بفرستد حدیث دوم حدیثی است باز ثقة الاسلام روایت
نموده از امام بحق ناطق جناب امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده هرگاه مذکور شود جناب پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله پس بسیار صلوات بر ایشان بفرستید بجهة آنکه هر کس یک مرتبه صلوات بر او بفرستد هزار صف از
ملائکه این حدیث چنانچه احتمال دارد اول اینست که خداوند عالم خلق هزار مرتبه صلوة میفرماید در هزار صف از ملائکه

بر آنجناب بفرستد خداوند عالم عز شانه هزار مرتبه صلوات بر او

مراد از آل پیغمبر صلوات الله علیه

پس صلوات

پس صلوات از جانب خلاق عالم جل شانه میباشد و هزار صف از ملائکه مظهر صلوات الهی خواهند بود دوم اینست
که کلمه فی بمعنی مع بوده باشد پس در این صورت مظهر هزار مرتبه صلوات الهی غیر از صفوف ملائکه خواهد بود
از آنکه هزار صف ملائکه مطلع بر صلوات الهی میشوند هزار صف ملائکه نیز صلوات میفرستند مقام ثانی این است
رجحان صلوات بر آن فخر موجودات و شفیع عصات صلوات الله وسلامه علیه وآله من یا ما انذب والحجاب
است نه حتم و الزام اگرچه در حین ذکر اسم شریف آن جناب بوده باشد و این مشهور و معروف ما بین فقهاست
بلکه اعاظم علمای امامیه ادعای اجماع بر این مطلب نموده اند مثل رئیس جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات
و شیخ الطائفه مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف و تاج الفقها مرحوم محقق در کتاب معتبر و رئیس فقها مرحوم
علامه در کتاب منتهی و تذکره و مخالفی در بین علمای شیعه ظاهر نبوده است تا زمان مرحوم فاضل مقداد و ایشان
در کنز العرفان قائل شده اند بوجوب صلوات هر وقتی که اسم شریف مذکور شود و جماعتی از متأخرین
با ایشان موافقت نموده اند در این مطلب مثل صاحب مدارك و مرحوم شیخ بهائی و مرحوم جنت مکان علامه
مجلسی و شیخ حر عاملی و این قول را صاحب کنز العرفان ذکر کرده که بعضی نسبت داده اند حکایت از استاد شیخ صدوق
و چون این نسبت با آنکه منافی است با قول بعدم وجوب صلوات در تشهد که ظاهر میشود از آن بزرگوار ظاهر نیست مگر
اینکه ذکر فرموده است در فقیه حدیثی را که مشتمل است بر امر بصلوات در هر وقتی که ذکر اسم شریف آن جناب
مذکور شود و این با اخبار در اول فقیه ذکر فرموده است که من ذکر میکنم در این کتاب آنچه را که مفتی به من بوده باشد
مقتضی این است که مضمون این حدیث مفتی به او بوده باشد لکن اضافه این است بمحض همین قدر نسبت قول بوجوب
بآن بزرگوار دادن بسیار مشکل است خصوصا کلام ایشان در جمله از کتب معتبره ایشان مثل فقیه و غیره مقتضی عدم قول
بوجوب صلوات است در تشهد با آنکه اسم شریف آن جناب مذکور است مجملا قائل بقول مذکور در میان علمای متقدم
ظاهر نبوده است تا زمان صاحب کنز العرفان و آنچه آن مرحوم ذکر فرموده از بعضی که این قول را حکایت نموده
از ابن بابویه نسبتی است که نسبت معلوم است و نه حاکی آن بلکه ظاهر آن مرحوم محقق در کتاب معتبر و مرحوم علامه
در کتاب منتهی و تذکره اینست که قائل باین قول منحصر است در عامه و چنین قولی میان علمای امامیه نبوده است
نظر باینکه ادعای اجماع فرموده اند بر عدم وجوب صلوات بر آنجناب در خارج نماز و بعد از دعوی اجماع متعرض
ایراد و دفع آن شده اند حاصل ایراد این است که شما ادعای اجماع میکنید که صلوات بر آنجناب در خارج نماز واجب
نیست و حال آنکه کرخی قائل شده است بر اینکه صلوات در عمری یکمرتبه واجب است و طحاوی قائل شده است
بوجوب آن هر وقت که اسم شریف آنجناب مذکور شود پس دعوی اجماع صحیح نخواهد بود حاصل جوابی که فرموده اند
این است که قول این دو نفر مسبوق باجماع است پس اعتنائی بمخالفت این دو نفر نیست مشخص است که ظاهر این کلام
از این دو بزرگوار این است که ایشان معتقد این میباشند که چنین قولی در میان علمای شیعه نمیباشد بلکه آنکه
تفسیر شد که حاکی این قول از ابن بابویه معلوم نیست پس اعتماد و وثوقی باین نسبت نیست مجملا قول بوجوب ضعیف است
پس مختار استحباب است ملخص مقال آنکه این است صلوات بر آنجناب در حال تشهد نماز واجب است خواه تشهد اول بوده
باشد یا ثانی و در غیر این حالت مستحب است خواه بعد از ذکر ایشان بوده باشد یا نه خواه در موقع ذاکر بوده یا مستمع

یا سامع نکند و دور نیست که بنا بر آنکه گفتیم احتیاطا در حق ذاکر این باشد که اخلال به آن ننماید و هم چنین در حق سامع و مستمع
و این احتیاط در حق سامع و مستمع اقوی است نسبت به ذاکر و چون از تتبع اخبار وارده در این مقام ظاهر میشود
مخفی نماند استحباب صلوات در حق سامع و مستمع ثابت است اگرچه در اثنای نماز بوده باشد بلکه استحباب ابتدائی در حق
مصلی بنا بر این ثابت است به نحوی که استحباب صلوات ثابت است اگرچه در حالت نماز بوده باشد و استماع و سماع ذکر
آنجناب هیچیک متحقق نشده باشد **بحث سیم** در بیان امور مستحبه در مقام تشهد است و این بر دو قسم است استحباب قولی
و استحباب فعلی پس در اینجا دو مقام است **اول** در بیان مستحب قولی است و این قبل از تشهد واجب است و بعد
از آن اما اول یعنی مستحب قولی که قبل از تشهد واجب ماثور شده پس این نسبه مختلف است اقصر و اوسط و اطول
اگرچه تفاوت میان ثانی و ثالث قلیل است اول اقتصار در جمله است به این نحو که بگوید الحمد لله اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اوسط بسم الله و بالله و لا اله الا الله و له الاسماء الحسنی
کلها لله و اما آنچه را مرحوم ابی الصلاح قبل از تشهد اول ذکر نموده به این نحو بسم الله و بالله و الحمد لله و الاسماء
الحسنی کلها لله ما طاب و زکی و نمی و خلص لله و ما خبث فلغیر الله تا آخر ماخذ آن بخصوص مستحضر حقیر نشده مخفی
نماند ظاهر این است هر یک از انحای ثلثه را که ذکر نمودیم میتوان اختیار نمود در تشهد اول و تشهد ثانی و تشهد در
نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و ظهر و عصر و عشای سفری و نحو اینها لکن اسلم این است در نمازی که در آن دو تشهد
هست مثل ظهرین و عشائین اول را در تشهد اول اتیان نماید و ثانی را در تشهد ثانی یا هر دو و تشهد را بطریق ثالث
اتیان نماید پس اجتناب نمودن از اول در تشهد ثانی اوفق بطریق سداد است چنانچه اجتناب نمودن از ثالث
در هر یک از دو تشهد در نمازی که در آن دو تشهد است شاید اقرب بسداد بوده باشد اگرچه جواز اجتزاء به آنها
تنها بنحوی که در سابق بیان شد در هر یک از دو تشهد که بوده باشد محل تشکیک نیست لکن در صورت عدم اجتزا
به آن و اراده اتیان به موظف در عبادت نمودن مقتضای آنچه مذکور شد شاید اقرب به سلامت بوده باشد و اما
مستحب قولی که بعد از شهادتین ماثور است پس بعضی از آن مختص است به تشهد اول یعنی در تشهد ثانی توظیف آن
ثابت نیست و بعضی مختص است به تشهد ثانی یعنی در تشهد اول موظف نیست و بعضی مشترک بین التشهدین است اما
اول پس آن دعای و تقبل شفاعته و ارفع درجته است که موظف است در تشهد اول و توظیف آن در تشهد
ثانی ثابت نیست و هم چنین موظف است در تشهد نمازی که بوده باشد در آن مگر تشهد واحد مثل تشهد
نماز صبح و ظهرین و عشای سفری مجملا توظیف آن در تشهد ثانی ثابت نیست بلکه ابتدائا به نحو مذکور وارد
شده است در حدیث معتبر فی غایة الاعتبار از ابی بصیر ظاهر میشود که آنجناب امام جعفر صادق علیه السلام ذکر نموده در
التشهد فی الرکعتین الاولیین الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته و ارفع درجته و در حدیث موثق ابی بصیر فی خاتمه
را علاوه نموده هکذا و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته ثم تحمد الله مرتین او ثلثا بنا بر این دعائیکه
بعد از شهادتین مختص به تشهد اول است چنین خواهد بود و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته الحمد لله رب
العالمین دو مرتبه یا سه مرتبه و اما دعائیکه بعد از شهادتین مختص به تشهد ثانی است تحیات است چنانچه در حدیث

موثق

بلغ

بسم الله و بالله و الحمد لله خیر الاسماء
اشهد ان لا اله الا الله الی آخره
فاطول ح ح

تعبیر در اول بقبل از تشهد
و در ثانی به بعد از شهادتین
در آن وجهی است بر متامل
ظاهر میبود
ح

موثق مانو راست عبارت همین حدیث موثق که مقتضی اختصاص دعای و تقبل شفاعته است به تشهد اول و مقتضی
اختصاص تحیات است به تشهد ثانی این است که فرموده اذا جلست فی الرکعة الثانیة فقل بسم الله و بالله
و الحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا
و نذیرا بین یدی الساعة اشهد انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته
فی امته و ارفع درجته ثم تحمد الله مرتین او ثلثا ثم تقوم فاذا جلست فی الرابعة فقل بسم الله و بالله و الحمد لله
و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و
نذیرا بین یدی الساعة و اشهد انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول التحیات لله و الصلوات الطاهرات الطیبات
الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب و زکی و طهر و خلص و صفا فلله و اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد
ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک
علی محمد و علی آل محمد و سلم علی محمد و علی آل محمد و ترحم علی محمد و علی آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان
و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رئوف رحیم اللهم صل علی محمد و آل محمد و امنن علی بالجنة و
عافنی من النار اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر للمؤمنین و المؤمنات و لمن دخل بیتی مؤمنا و لا تزد
الظالمین الا تبارا ثم قل السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی انبیاء الله و رسله السلام
علی جبرئیل و میکائیل و الملائکة المقربین السلام علی محمد بن عبد الله خاتم النبیین لا نبی بعده و السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین ثم تسلم و اما مستحب قولی که بعد از شهادتین است و مشترک ما بین هر دو تشهد است
پس از این حدیث شریف نیز معلوم شد و آن ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد انک نعم الرب و ان
محمدا نعم الرسول میباشد که در هر دو تشهد ذکر فرموده اند بعد از شهادتین و قبل از صلوات مخفی نماند که
شهادتین در این حدیث الی نعم الرسول مکرر مذکور شد یکبار قبل از تحیات و مرتبه ثانیه بعد از آن و مرحوم شیخ
مفید و ابی الصلاح و سلار بن عبد العزیز و ابن ادریس شهادتین را قبل از تحیات اسقاط نموده اند و
ابتدا بتحیات نموده اند و اکتفا بذکر شهادتین بعد از تحیات نموده اند لکن مرحوم شیخ صدوق و شیخ
طوسی و محقق و علامه مثل حدیث شهادتین قبل از تحیات و بعد از تحیات ذکر نموده اند هر دو نحو است
لکن رعایت نقل اولی است مناسب در این مقام این است که ترجمه این تشهد که در این حدیث شریف مذکور است
بیان شود پس میگوییم مناسب این است که بای بسم الله بمعنی مصاحبت بوده باشد و بای بالله بمعنی استعانت بوده
پس معنی چنین میشود که ابتدا میکنم بمصاحبت اسم خداوند عالم جل شانه به جهت تیمن و تبرک و استعانت میجویم در جمیع
امور خود از خداوند عالم عز شانه و قاطبه ثنا مختص ذات متعال آنجناب است و بهترین اسما و اعلم و اشرف
اسما از برای خداوند عالم است شهادت میدهم بر اینکه مستحق عبادتی نیست مگر ذات مقدس باری عز شانه که جامع جمیع محاسن و کمالات است

تعالی آنکه یگانه است نیکو و تقدیری اصلا در آن نیست و شریکی در ذات و صفات و حدّ تعریف بجهة او متصوّر نبود و شهادت میدهم بر اینکه
جناب سرور انبیا محمد مصطفی بنده و فرستاده اوست فرستاده است او را بسوی کافه ناس از برای اینکه بشارت دهد
مطیعان را بثواب و بترساند عاصیان را از عقاب فرستاده است او را پیش روی قیامت یعنی شریعت مطهره او که جناب
متصل است بقیامت و این معنی کنایه است از اینکه ایشان خاتم الانبیاء میباشند که بعد از ایشان پیغمبری نخواهد بود
و شهادت میدهم بر اینکه آفریدگار من خوب پروردگاری و جناب محمد مصطفی خوب پیغمبری است خدایا رحمت فرست بر محمد و آل او
شامل احوال امت کن و شفاعت ایشان را در حق امت قبول فرما و درجات ایشان را رفیع و عالی
گردان بعد از آن در مرتبه سیم بیک مرتبه میگوئی الحمد لله رب العالمین یعنی کل ثنا مختص ذات کبریاست که جامع جمیع محاسن
و کمالات است این ترجمه کلماتی است که در تشهد اول ذکر فرموده اند و در تشهد ثانی الی قوله علیه السلام والتحیات چونکه
همان بود که در تشهد اول مذکور شد بنابراین حاجت بترجمه دیگر نیست پس شروع میکنیم بترجمه باقی التحیات لله این هم
بچند معنی ممکن است که تفسیر کرده شود اول تفسیری است که در حدیث معتبر وارد شده حاصل آن اینست که سلطنت و پادشاهی
و عظمت مختص بذات احدیت است دوم تحیّت بمعنی ما یحیّی به حاصل آن این است هر چیزیکه متعارف شده باین تعظیم
کرده میشود یعنی در مقام ثنا و تعظیم ذکر نمایند مختص بذات احدیت است یعنی سزاوار این است که نسبت بجلال و عظمت
جل شانه بعمل آورند نه غیر سیم مثل دوم است لکن از جانب خدا و نه عالم نسبت بمخلوقین یعنی تحیت و ثنائیکه مطلوب
استحقیقی است از جانب خدا و نه عالم بنده که اسّ سعادات و راس کرامات است لکن نظر باینمعنی مناسب
این است که لام بمعنی من بوده باشد و نظیر این معنی الفاظی است که در بعضی کتب است یعنی والصلوات الطاهرات
نظر باینکه دور نیست که مراد این بوده باشد رحمتهای کامله و امر طیبه طاهر کل مخصوص خدا و نه عالم است
که از جانب آن جهان آفرین نازل میشود ببندگان خلوص نیت و بعضی صلوات را حمل کرده اند بر صلوات خمس و بعضی
و طیبات را حمل کرده اند بر سایر اعمال حسنه حاصل معنی بنابراین این است که طاعات و تذلل و عبادات مختص
ذات احدیت است که معبود مطلق است دوم اینست که مراد از زاکیات رحمتهایی است که بنده هیچ تزاید میشود
بنابراینکه زکی از نمو بوده باشد یعنی رحمتهایی که آناً فآناً در نمو و تزاید است چنین چیزی از جانب خداوند
عالم است و بس و ممکن است که مراد بغاویات رحمتهایی بوده باشد که نازل میشود در غدو یعنی از صبح تا پیش
زوال و مراد از رایحات رحمتهایی که نازل میشود در رواح یعنی از زوال تا غروب و مراد از سابغات رحمتهای
کامله است و ممکن است که مراد از ناعمات نعمتهای تازه و مجدّده بوده باشد در ترجمه اقتصار میکنیم تا اینمقام
بدانکه شیخ الطائفه در کتاب مصباح تشهد در رکعت ثانیه را چنین ذکر فرموده بسم الله وبالله والاسماء الحسنی
کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل
شفاعته فی امته وارفع درجته و تشهد در رکعت رابعه را چنین ذکر فرموده بسم الله وبالله والاسماء الحسنی
کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله صلی الله علیه وآله ارسله بالهدی
ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الرائحات
الغاویات الناعمات لله ما طاب وطهر وزکی وخلص وما خبث فلغیر الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

واشهدان

در بیان آنکه دعای وتقبل شفاعته در تشهد ثانی ظاهر نیست

واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان الجنة حق والنار حق وان الساعة
آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول واشهد ان ما علی
الرسول الا البلاغ المبین اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک علی محمد وآل محمد وارحم محمدا وآل محمد کافضل ما صلیت
وبارکت ورحمت وترحمت وتحننت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته السلام علی جمیع انبیاء الله وملائکته ورسله السلام علی الائمة الهادین المهدیین السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین مخفی نماند ذکر کردن دعای وتقبل شفاعته را در تشهد اول و عدم ذکر آن را در تشهد ثانی مظهر اختصاص
وظیفه است در اول و عدم ثبوت آنست در ثانی و این ظاهر میشود از اکثر اصحاب قال الفاضل ابن البراج فی المهذب
بعد الامر بالجلوس للتشهد ما هذا لفظه ویجعل نظره الی حجره ویتشهد ویقول بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة
اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته ثم یسلم ان کانت الصلوة ثنائیة وان کانت ثلاثیة
او رباعیة لم یسلم وینهض بغیر تکبیر بل یقول بحول الله وقوته اقوم واقعد الی ان قال فاذا فعل ذلک جلس للتشهد
الاخیر وقال بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان
محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون التحیات لله والصلوات
الطیبات الطاهرات الزاکیات الرائحات الناعمات الغاویات المبارکات لله ما طاب وطهر وزکی وخلص ونمی وما خبث
فلغیر الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا
بین یدی الساعة الی ان قال السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وذکر وتقبل شفاعته فی الاول دون
الثانی مع ذکر کثیر مما فی الاول فی الثانی دلیل علی اعتقاده عدم شرعیته فیه وقال فی البیان یستحب فی التشهد الاول
بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول اللهم صل علی محمد وآل
محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته الحمد لله مثنی وثلث وفی التشهد الثانی الی نعم الرسول التحیات
لله الصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الغاویات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب وزکی
وطهر وما خلص وصفی فلله ثم یکرر التشهد الی الساعة واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث
من فی القبور اللهم صل علی محمد وآل محمد وفی الرسالة النفلیة لبعض الافاضل من جبل عامل ویستحب التورک
الی ان یقول قبله بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الاسماء لله ویعد عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا
ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول وبعد الصلوة علی النبی وآله وتقبل
شفاعته فی امته وارفع درجته ثم یقول الحمد لله رب العالمین مرة واکمله ثلثا ویقول فی التشهد الاخیر
اذا بلغ وان محمدا نعم الرسول التحیات لله والصلوات الطاهرات الطیبات الزاکیات الغاویات الرائحات
السابغات الناعمات لله ما طاب وزکی وطهر وخلص وصفی فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان الساعة آتیة لا ریب

ینها وان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد وال محمد الی اخر ما ذکر محمد چونکه عبادات توقیفی است پس حکم
بتوظیف دعا وذکری در ان محتاج بمقتضی ان است مقتضای دعای مذکور مختص است بتشهد اول بعبن در تشهد ثانی مقتضی
ظاهر نیست وعدم ظهور کفایت میکند در عدم امکان حکم بتوظیف ملحق طلب در اینمقام این است که اخبار وارده
از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار وان کلمات علمای اخیار ندیدم ایم چیزی که توان بان اعتماد نمود در
حکم بموظفیت دعای مذکور در تشهد ثانی بلی کلام مرحوم شیخ در نهایه ظاهر است در این بابکه چنین فرموده یستحب
ان یقول الانسان فی التشهد الاول بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة اللهم صل علی محمد وال محمد وتقبل شفاعته
فی امته وارفع درجته وان قال هذا فی التشهد الثانی وجمیع الصلوات لم یکن به باس غیر انه یستحب ان یقول فی
التشهد الاخیر بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله الی اخر ما ذکره لکن باین کلام باین تعبیر اعتماد نمیتوان نمود در
حکم بتوظیف خصوصا در مقابل حدیث مذکور پس اسلم اجتناب از ان است در تشهد ثانی مخفی نیست که کلام من حیث الظهور
است بنا بر این اتیان بان نیز باین قصد ملکیر القصد عام محل تشکیک نیست لکن بنا بر این حال تشهد وغیره مساوی خواهد
بود در این باب **مقام ثانی** در مستحب فعلی در اینمقام است بدانکه انچه مذکور شد تا ولمبحث تا اینجا همه در واجبات
قولیه تشهد ومستحبات قولی ان بود کلام در اینمقام در واجب فعلی ومستحبات فعلیه است پس میکوئیم اما واجب فعلی پس
جلوس است بقدر تشهد واجب بدانکه اقسام جلوس متعارف در مباحث سجود بتفصیل بیان شد ظاهر این است که
تشکیکی نبوده باشد در حصول امتثال در شش قسم از اقسام جلوس اول جلوس است بر ورک ایسر بنحویکه در سابق
بیان شد باین کیفیت که قدمین را در جانب یمین قرار دهد وپشت قدم چپ را بر زمین بکذارد وپشت قدم راست
بر بطن قدم چپ بکذارد دوم جلوس است بر ورک ایمن بعکس این یعنی دو قدم را در جانب چپ قرار دهد
وپشت قدم راست را بر زمین بکذارد وپشت قدم چپ را بر بطن قدم راست بکذارد سیم انستکه پشت هر دو
قدم را بر زمین بکذارد وفصل ما بین قدمین قرار دهد ونشیمن را بر زمین بکذارد در ما بین دو قدم چهارم
مثل سیم است لکن فصلی ما بین دو قدم قرار ندهد مثل قسم سیم بلکه نشیمن را قرار دهد بر پاشنه پا پنجم انست
که پشت پای چپ را بر زمین بکذارد وپشت پای راست را بر بطن پای چپ ونشیمن را بر پاشنه پا قرار دهد ششم
عکس این حالت است یعنی پشت پای راست بر زمین میکذارد وپشت پای چپ را بر بطن پای راست میکذارد ونشیمن را
بر پاشنه پا میکذارد وظاهر این است که حصول امتثال در هر یک از اقسام سته مذکوره کر بوده باشد محل تشکیک
نبوده باشد بلکه دور نیست که قسم هفتم از اقسام جلوس نیز چنین بوده باشد وان این است که نشیمن وبطن
قدمین را بر زمین بکذارد وساقین وران را از زمین بلند نماید ظاهر این است هر کاه تشهد را در هر یک
از اقسام جلوس مذکوره اتیان نماید امتثال حاصل شود اکرچه قسم اول اکمل اقسام لکن در حق رجال چنانچه قسم
اخر اکمل اقسام است در حق نسا کلام میکر هستند وجلوس اقعائی است واین نوعی که از اخبار وارده در اینمقام
ظاهر میشود این است که اصابع قدمین را بر زمین بکذارد وپاشنه پا ها را از زمین بلند نماید یعنی قدم را
نصب نماید ونشیمن را بر پاشنه پا بکذارد واین محل خلاف است ظاهر از مرحوم صدوق در فقیه ومرحوم شیخ در نهایه

علم جواز

علم جواز است حاکی قائل شده اند بجواز لکن با کراهت وقائلین با کراهت مفترق شده اند فرقه حکم
فرموده اند بکراهت مغلظه یعنی کراهت شدیده وجماعت دیکر حکم کرده اند بمطلق کراهت حکم بحرمت اکرچه مشکل
است لکن احتیاط شدید در اجتناب است واما مستحبات فعلیه پس اول انها انست که اختیار نماید در حال تشهد
قسم اول از اقسام جلوس را که تعبیر از ان بجلوس بعنوان تورک مینمایند مذکور شد این در حق رجال است نه نسوان دوم وضع
یدین است در حال تشهد بر رانها باین نحو که دست راست بر ران راست بکذارد ودست چپ بر ران ودست
چپ را بر ران چپ بکذارد وهم چنین در حالتیکه دو دست مضمومة الاصابع بوده باشد یعنی انکشتان دو
دست را باهم بچسپانند حتی دو انکشت بزرک را بچسپانند بانکشتی که در جنب او است سیم انستکه نظر او در
حال تشهد بدامن خود انداز د مثل کسیکه اظهار غایت حیا مینماید در خضوع وخشوع در حال تکلم با مولای خود
هشتم از افعال واجبه نماز تسلیم است تحقیق حال در بیان مرام در اینمقام محتاج است بایراد کلام در چند مبحث
در بیان اختلاف فقها است در اینمقام بدانکه فقها اختلاف کرده اند در این مسئله لکن قول بوجوب تسلیم
مختار محققین از فقها است مثل سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات وشیخ طوسی در اقتصاد وابن
حمزه در وسیله وابی الصلاح در کافی وسلار بن عبد العزیز در مراسم وسید بن زهره در غنیه ویحیی بن سعید
در جامع ومرحوم محقق در شرایع ونافع ومعتبر ومرحوم علامه در منتهی وتبصره وفخر المحققین در ایضاح
ومرحوم شیخ شهید در ذکری وبیان ودروس ولمعه والفیه وشیخ ابی العباس احمد بن فهد در مهذب ومحرر
وموجز وشیخ مفلح در کشف الالتباس وشیخ بهائی در حبل المتین واثنا عشریه واین قول مختار ابن عقیل وابن
ابی شایع عطا مستفیض الله تعالی ارواحهم که بشرف خدمت ایشان مشرف شده ایم قول ثانی استحباب تسلیم است
واین قول مختار ابن براج است در شرح جمل ومهذب لکن بعوض کلام ایشان در شرح جمل ومرحوم علامه است
در تذکره ونهایة الاحکام وتحریر وتلخیص ومختلف وقواعد وارشاد ومحقق ثانی است در جامع المقاصد
وشهید ثانی است در شرح ارشاد وشرح لمعه ومحقق اردبیلی است در مجمع الفائده وصاحب ذخیره وصاحب
بحار است در ذخیره وکفایه وبحار قول ثالث در مسئله قول بوجوب صیغه السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین است واستحباب السلم علیکم ورحمة الله وبرکاته واین قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در مبسوط
وخلاف وابن ادریس در سرائر **مبحث دوم** در بیان صیغه تسلیم است بدانکه صیغه سلام دو است یکی السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین ودیکر السلم علیکم ورحمة الله وبرکاته واما السلم علیک ایها النبی ورحمة
الله وبرکاته اکرچه جماعتی قائل بوجوب ان شده اند مثل صاحب فاخر چنانچه شیخ شهید در کتاب بیان حکایت
فرموده وصاحب کنز العرفان نسبت داده انکه قول بوجوب ان بالکتابه بعض مشایخ معاصرین خود لکن شبهه در ضعف
این قول نیست مثل قول داوند که قائل شده باینکه هر کاه کسی بکوید السلم علیک ایها النبی ورحمة الله در
این صورت این تسلیم با انکه مستحب است قائم مقام السلم علیکم ورحمة الله وبرکاته میشود در اینکه مخرج از صلوة
میشود بعلاوه هرد وقول ضعیف است پس صیغه سلامیکه مخرج از نماز هست یکی از دو صیغه مذکوره است لکن اجماع
فقها منعقد است بر اینکه هر دو صیغه در خروج از نماز ردند باینمعنی که واجب بوده باشد بلکه اتیان هر

در بیان مستحبات فعلیه در تشهد است
در بیان تسلیم است
مبحث اول
سعادت
در بیان صیغه السلام علیک ایها النبی ... الصالحین
لهذا اجماع

دو صیغه بوده باشد چنین نیست بلکه اکتفا بیکی از این دو صیغه میتوان نمود لکن خلاف در این است که آیا السلم علیکم
متعین است در این باب پس ترک آن و اختیار السلم علینا جایز نیست یا السلم علینا متعین است پس عدول از آن جایز
نیست اول ظاهر میشود از مرحوم سید مرتضی در ناصریات و ابی الصلاح در کافی قال فی موضع من الکافی عند ذکر التشهد
والتسلیم ما هذا لفظه السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام
علی محمد و آل المصطفین ثم یسلم التسلیم الواجب و قال ایضا قبله فی مقام بیان الامور الواجبة فی الصلوة والفرض
الحادی عشر السلم علیکم و رحمة الله و برکاته و این قول ظاهر میشود از ابن زهرة در غنیه دوم ظاهر میشود از یحیی بن
سعید در جامع و هم چنین کلام شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و کلام ابن ادریس در سرائر ظاهر این است که هیچیک
از قولین صحیح نبوده باشد بلکه مکلف مخیر است در اختیار هر یک از دو صیغه که بوده باشد پس هرگاه اختیار نمود
صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را باین اتیان کرده خواهد بود بتسلیمی که معتبر است در خروج از نماز
چنانچه هرگاه اختیار نماید صیغه السلام علیکم را چنین خواهد بود و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه
و صاحب مراسم و محقق و غیر هم لکن در صورت اختیار السلام علینا خروج از نماز متحقق میشود ولی اشکال
اتیان بصیغه السلم علیکم بعد از آن مستحب است و اما هرگاه اختیار نماید السلم علیکم باید در حکم باستحباب اتیان بصیغه
السلم علینا بعد از آن اشکال است نظر بعدم معلومیت مستند لکن نظر بصدور فتوی بآن از جماعتی از اعیان اصحاب حکم
باستحباب دور نیست **بحث سیم** در بیان کیفیت هر یک از دو صیغه تسلیم مذکوره است پس میگوئیم اما صیغه اولی
ظاهر این است که واجب بوده باشد اتیان بمجموع السلم علینا و علی عباد الله الصالحین پس هرگاه اخلال کند
ببعضی از کلمات بلکه ببعض حروف آن منافی با حصول امتثال است و هم چنین است حال هرگاه تبدیل نماید
بعض کلمات آن را اگر چه بلفظی بوده باشد که مفید معنی مبدل منه بوده باشد مثل اینکه بتبدیل لفظ جلاله نماید بضمیر
راجع بآن مثلا یا اینکه بتبدیل صالحین نماید بمتقین باین نحو السلم علینا و علی عباده المتقین و هم چنین است
هرگاه تبدیل متکلم مع الغیر نماید بمتکلم وحده مثل اینکه بگوید السلام علی و علی عباد الله الصالحین اگر چه مصلی منفرد
بوده باشد مجملا معتبر در این صیغه خصوص الفاظ مذکوره بهیئت مذکوره میباشد و اما صیغه السلم علیکم پس مستفاد
از کلمات فقها این است که اختلاف کرده اند در آن بسه قول اول جواز اجتزاء بلفظ السلم علیکم این قول مختار معتبر و منتهی
و ذکری و جعفریه و محرر است و شیخ شهید در کتاب بیان این قول را نسبت باکثر فقها داده قول ثانی این است که لازم
است السلم علیکم و رحمة الله این قول را جماعتی از فقها نسبت داده اند بابی الصلاح لکن کلام آن مرحوم
در کتاب کافی در نسخه که نزد حقیر هست مطابق با این نیست بلکه مطابق با قول ثالث است سیم با انضمام و برکاته
است پس واجب السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است این قول ظاهر میشود از محقق در شرایع و نافع و مرحوم
شیخ شهید در کتاب بیان این را اختیار نموده مختار قول اول است لکن احتیاط در رعایت ثالث است مجملا ظاهر این
است که اکتفا بصیغه السلم علیکم توان نمود و انضمام و رحمة الله و برکاته اولی و احوط است لکن لازم نیست ما در تادیت
هیئت مذکوره ظاهر این است که لازم بوده باشد پس هرگاه علیکم را مقدم دارد یا اسقاط الف و لام نماید یا تبدیل
نماید و بگوید سلام علیکم صحیح نخواهد بود و خلافی در این ظاهر نیست مگر در صورت اسقاط الف و لام که مرحوم

محقق

در بیان عدم لزوم نیت قبل از شروع بتسلیم

محقق و علامه قائل بجواز آن شده اند **بحث چهارم** در بیان اینکه آیا بر مکلف لازم است قبل از شروع بصیغه سلام نیت آن نماید
بعد از آن شروع بآن نماید یا نه بر نیست میگوئیم این مسئله مبتنی بر این است که آیا صیغه تسلیم جزء نماز است یا خارج از آن
است اگر اول است حاجت بنیت نیست جدید نیست چه نیت نماز در اول متعلق بجمیع اجزای نماز هست پس محتاج بنیت جدیدی
نخواهد بود در مقام تسلیم مثل سایر اجزای نماز و اگر جزء نماز نبوده باشد باید اول نیت آن نماید بعد از آن شروع بآن
نماید لکن مختار این است که تسلیم جزء اخیر نماز است پس حاجت بنیت تجدیدی نخواهد بود بلکه ممکن است قائل شویم بعدم
انعقاد بنیت مطلقا اگر چه قائل باشیم بعدم جزئیت نظر باینکه در حین اخذ بصلوة تسلیم در اجزای صلوة منوی مکلف هست
اگر چه فرض کنیم که جزء صلوة نبوده باشد مگر در صورتی که فرض شود که جاهل بوده باشد بوجوب تسلیم و آن از
محل کلام خارج است بعلاوه آنکه ممکن است که گفته شود صدور فعل از فاعل با عدم نیت ممکن نیست مگر در صورتیکه
فرض شود که غافل بالمرة بوده باشد در این صورت بنابر جزئیت همان نیت اولی کفایت میکند در حکم بصحت نظر باینکه
معتبر در صحت صلوة همان استدامه حکمیه است و غفلت بالمرة در بعض اجزای صلوة منافی با تحقق آن نیست و اما بنا
بر عدم جزئیت تسلیم پس در اکتفا بنیت اولی محل اشکال است چنانچه وجه آن بعد از تامل ظاهر میشود و لکن چون احتمال خروج
بسیار ضعیف است پس اعتنائی بآن نیست بلی تکلم باین فرع بنا بر قول باستحباب تسلیم مناسب است باین نحو نظر
باینکه بنا بر قول باستحباب تسلیم اعراض از آن و اخلال بآن جایز است پس در حین نیت ممکن است منوی مکلف نماز
بوده باشد مختوم بصلوات پس در این صورت در حین شروع بنماز تسلیم منوی مکلف نبوده باشد بعد از اتیان
بصلوات اگر خواهد اتیان بتسلیم نماید میباید نیت نماید پس میباید تفریع مسئله باین نحو شود بنا بر قول باستحباب
تسلیم اگر منوی مکلف حین الاخذ بصلوة صلوة با تسلیم بوده باشد پس در حین تسلیم حاجت بنیت دیگر نخواهد بود
و اگر با عدم تسلیم بوده بعد از فراغ از صلوات رای او منحرف شد و خواهد بنا بتسلیم نماید میباید نیت تسلیم
نموده اتیان بتسلیم نماید لکن چون قول باستحباب تسلیم ضعیف است پس محتاج بآن نیستیم بلی بنا بر مختار نظیر
این کلام جاری است در تسلیم ثالث نظر باینکه یکی از دو صیغه واجب است و دیگری مستحب خواهد بود
پس هرگاه منصور مکلف این بود که اقتصار بتسلیم واحد نموده باشد بعد از اتیان آن رای او قرار گرفت که
اتیان بتسلیم مستحب نیز نموده باشد در این صورت محتاج است که اول نیت آن نماید بعد از آن اتیان بآن نماید
اما ممکن است که گفته شود اگر چه امر چنین است که مذکور شد لکن تعلق اراده در اتیان مستحب در این حکم
عین نیت است پس انفکاک این فرض از نیت نیست تا کسی محتاج باشد باینکه در این صورت نیت باید بکند
بانه **بحث پنجم** در بیان این است که در مقام خروج از نماز تعیین مخرج مراد هست یا نه توضیح مرام مقتضی این
است که گفته شود بنا بر مختار که قول بوجوب تسلیم و دخول آن در نماز بوده باشد خروج از نماز متحقق نمیشود
مگر باتیان تسلیم تشکیکی در این نیست کلام میکرد در این مقام هست این است که تحقق خروج از نماز بصیغه تسلیم موقوف بر
این است که مکلف تعیین نماید که باین صیغه خارج از نماز خواهد شد خواه در صیغه السلام علینا این قصد را
نماید یا در صیغه السلام علیکم خواه این قصد را در اجزا و لا اتیان بآن نموده نماید یا در ثانی پس هرگاه در صورتیکه
اتیان بالسلم علینا و السلم علیکم هر دو نمود باین ترتیب که اول اتیان بالسلام علینا نمود و ثانی بالسلم علیکم خروج

در بیان ... خروج از نماز ... تسلیم ...

ازنماز بالسلام علینا در صورتی متحقق میشود که قصد خروج بان نماید پس در همین صورت هرگاه قصد خروج بالسلم علیکم نموده
خروج بالسلم علینا متحقق نمیشود بلکه بالسلم علیکم متحقق میشود و هم چنین است در صورت عکس یعنی اول اتیان بالسلم
علیکم نماید بعد از ان السلام علینا مجملا بنا بر وجه مذکور تحقق خروج از نماز موقوفست بقصد خروج و تعیین مخرج یا خیر
چنین نیست بلکه مخرج از نماز اینست که شارع ناطق برانست که ان مخرج است محتاج بتعیین ان مکلف نیست محتاج
در نظر قاصر ثانی است پس در صورت اقتصار بهریک از دو صیغه که بوده باشد همان مخرج است خواه تعیین نماید
یا نه و اما در صورت اتیان بهر دو صیغه و تقدیم السلام علینا و تاخیر السلم علیکم همان صیغه اولی مخرج است
اگرچه تعیین ننماید که ان مخرج باشد و هم چنین صورت عکس پس مخرج از نماز هریک از دو صیغه مذکوره است
که اول اتیان بان نموده اگرچه قصد ننماید که ان مخرج باشد مجملا تعیین مخرج در اینکه این صیغه مخرج است لازم
نیست و این مشهور ما بین فقها است بلکه قائل بلزوم ان ظاهر نیست بلی عبارت مرحوم صاحب جامع در بادی
امر اگرچه موهم لزوم ان هست لکن بعد از ملاحظه سابق او ظاهر میشود که مقصود ان مرحوم استحباب است نه وجوب
و چونکه عبارت ان مرحوم بعینه که مرحوم شهید در ذکری ذکر نموده موهم لزوم است مناسب این است که تنبیه شود
بر حقیقت حال در این مطلب پس میگوییم قال في الجامع باب كيفية الصلوة تحتوي على الفعل والترك والكيفية ولكل
منها ضربان واجب وندب الى ان قال والكيفية الواجبة ان ينوي فيكبر الى قوله والكيفيات المندوبة رفع اليدين
الى شحمتي اذنيه مع كل تكبيرة الى ان قال والايماء بالتسليم تجاه القبلة الى الجانب الايمن للامام والمنفرد والى اليمين
للمأموم والى اليسار ان كان على يساره احد وحائط وينوي به الخروج من الصلوة انتهى كلامه رفع مقام این کلام
صحیح است بر اینکه مراد ان مرحوم این است که نیت خروج در تسلیم از جمله امور مستحبه است نه واجبه و این کلام نظیر
کلام مرحوم ابن حمزه است در وسیله حیث قال في مقام تعداد الامور المستحبة والايماء بالتسليم تجاه القبلة الى الجانب
الايمن للامام والمنفرد ناويا به الخروج من الصلوة و هم چنین نظیر کلام مرحوم شیخ است در مبسوط که فرموده است
ومن قال من اصحابنا ان من قال تسليمة واحدة يخرج من الصلوة وينبغي ان ينوي بها ذلك مجملا قول بوجوب
تعیین مخرج ظاهر نیست لکن استحباب ان از فقها یافته ایم و انچه مذکور شد در تعیین مخرج بود و اما لزوم نیت
خروج مطلقا باین معنی که قصد نماید که من از نماز خارج میشوم قطع نظر از خصوص مخرج نموده پس این هم ثابت نیست
مثل اینکه حاج بحلق یا بتقصیر قصد تحلیل اشیاء محرمه در حال احرام مینماید تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود
نظر باینکه امور چندی است که بمجرد دخول در نماز حرام میشود بر مکلف ارتکاب ان امور مثل اکل و شرب و تکلم
و استدبار و نحو اینها منصوص در این مقام این است که لازم نیست بر مکلف که در حین تسلیم نیت این نماید که اشیاء
محرمه بر من حلال میشود بسبب تسلیم چنانچه نسبت بحاج این مطلب مسلم است و هم چنین ظاهر این است که لازم نیست
که در حال التسلیم نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم اگرچه علم باینکه تسلیم اخر نماز است مستلزم این مطلب هست
لکن کلام در ثبوت تکلیف است در این موقف باین نحو که لازم بوده باشد نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم
فرقست ما بین انکه چیزی لازم فعل بوده باشد یا مکلف به بوده باشد مقصود نفی ثانی است بحث ششم در بیان
اینکه در مقام تسلیم اتیان بیکی از چند طریق میتوان نمود که بهریک از انها امتثال حاصل است اول انستکه جمع

در بیان اینکه در صورت اتیان بهر دو صیغه
تسلیم تقدیم السلام علینا اولی از
عکس است و در صورت اقتصار باحدهما
اقتصار بالسلم علیکم اولی از عکس است

نماید ما بین هر دو صیغه لکن با تقدیم السلام علینا بر السلام علیکم و دوم عکس این است پس السلام علیکم را مقدم
میدارد بر السلام علینا ظاهر این است که هر دو قسم جایز بوده باشد و امتثال بهمان صیغه اولی حاصل میشود
و اتیان بصیغه دیگر مستحب خواهد بود لکن تقدیم السلام علینا و تاخیر السلام علیکم اولی از عکس است چنانچه
بیان شد سیم انستکه اقتصار نماید بصیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چهارم انستکه اقتصار
نماید بصیغه السلم علیکم و رحمة الله و برکاته هریک از دو صورت که بوده باشد جایز و بی عیب است لکن
کلام در اولویت احدهما است بر دیگری باین معنی که اقرب باحتیاط بوده باشد از دیگری و حکم باین خالی از اشکال
نیست نظر بتعارض مقتضی احتیاط در این مقام توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود اگرچه مقتضای کلام مرحوم
سید مرتضی در ناصریات و کلام ابی الصلاح در کافی و کلام ابن زهره در غنیه حکم بوجوب عینی بودن السلم علیکم
است بنا بر این احتیاط مقتضی رعایت این صیغه است لکن مقتضای کلام شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی
در مبسوط و خلاف و یحیی بن سعید در جامع عکس این است یعنی صیغه السلام علینا واجب عینی بوده باشد پس
مقتضای این قول این است که اخلال بالسلام علینا جایز نبوده باشد پس چنین نیست که در احتیاط احد امرین خروج
از خلاف متحقق شود و در دیگری چنین نبوده باشد بلکه احتیاط در هریک که بوده باشد چنانچه تجویز نموده جماعت مطابق
از اجلاء اصحاب است مخالف با فرموده جماعت دیگر است لکن دور نیست که حکم شود باولویت اقتصار بالسلم
علیکم از اقتصار بصیغه دیگر نظر باینکه کلام مرحوم سید مرتضی و دو شریک ان مرحوم در حکم بوجوب صیغه السلم
علیکم و ندب صیغه دیگر بعنوان اطلاق ظاهر است نه حکم بوجوب السلام علینا و استحباب السلام علیکم
مدلول علیه بکلام مرحوم شیخ مفید و غیره است توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود دور نیست که مراد جماعت
از اعاظم مذکوره که فرموده اند بعد از فراغ نماز بصیغه السلام علینا متحقق میشود و صیغه السلام علیکم مستحب
است در صورت اتیان بصیغه السلام علینا بوده باشد مقدم بر السلام علیکم بنا بر این هرگاه اقتصار بالسلم
علیکم نماید خروج از نماز بان خواهد شد و ان واجب خواهد بود پس اخلال بواجب ننموده خواهد بود بخلاف
کلام سید مرتضی و غیره که کلام ایشان در تعیین صیغه السلام علیکم و عدم جواز عدول از ان اگرچه در صورت
اتیان بصیغه السلام علینا بوده باشد ظاهر است لکن انصاف این است این مطلب بالاضافه بکلام مقنعه
و مبسوط و خلاف خوب است اما نسبت بکلام جامع چنین نیست و عبارت ان مرحوم در این مقام این است
والتسليم الواجب الذي يخرج به من الصلوة السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين چه دلالت این کلام در حصر
واجب و مخرج در این صیغه محل تامل نیست مگر اینکه گفته شود این مطلب در عبارت جامع اگرچه مسلم است
لکن در عبارت مقنعه و مبسوط و خلاف مسلم نیست بخلاف کلام ناصریات و کافی و غنیه مجملا کلام این اعاظم
مذکوره کالصریح است در اینکه مخرج از نماز و واجب منحصر است در صیغه السلم علیکم خواه در صورت انضمام
بالسلم علینا بوده باشد یا صورت انفکاک از ان و اما کلام مقنعه و مبسوط و خلاف در حکم باستحباب السلام
علیکم ممکن است که گفته شود مراد صورت انضمام بالسلام علینا است نه مطلقا پس در صورت اقتصار بالسلام علیکم
مخالفت نسبت بهمه عبارات ظاهر است بخلاف صورت اقتصار بالسلام علیکم که مخالفت در این صورت بخصوص

کلام جامع ظاهر است از عزیه پس اقتضا به السلم علیکم از این جهت اولی است از اقتصار بالسلام علینا مجملا تاملی در جواز انتفا
بهر یک از دو صیغه که بوده باشد نیست کلامی که هست در رجحان و مرجوحیت است و آن نیز نیست که مذکور
شد **بحث هفتم** در بیان رجحان رعایت بعض احوال است در حق مصلی در حالت تسلیم پس میگوییم مصلی یا منفرد است یا
امام است یا ماموم لهذا در اینجا سه مقام است **مقام اول** در وظیفه منفرد است در حال التسلیم این محل خلاف است ما

در وظیفه منفرد در حال التسلیم

بین فقها بچهار قول اول آنست که منفرد اتیان بصیغه سلام مینماید در حالت استقبال قبله با ایمای با نف بجانب
یمین خود این قول شیخ صدوق است در فقیه و در مثل اولست لکن با انحراف قلیل بوجه بجانب یمین این قول سید مرتضی
است در جمل و انتصار و ابن ادریس است در سرائر بلکه مرحوم سید در کتاب انتصار بر این دعوی اجماع نموده
مخفی نماند که ممکن است ارجاع قول اول بثانی نظر باینکه میل بینی بجانب راست ممکن نیست مگر بتحریک وجه بجانب راست
عبارت شیخ صدوق در این باب این است و ان صلیت وحدک قلت السلم علیکم مرة واحدة و انت مستقبل القبلة
وتمیل بانفک الی یمینک قول سیم آنست که سلام منفرد بجانب قبله است چنانچه مذکور شد لکن بگوشه چشم
راست اشاره میکند بجانب راست خود رابع اقوال انتفاء ایما است مطلقا بلکه مطلوب رعایت استقبال است
پس این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط و جمل مختار ما بین اقوال مذکوره ثالث اقوال است پس مستحب در حق
منفرد این است که در حال تسلیم بگوشه چشم راست اشاره نماید بجانب راست **مقام دوم** در وظیفه امام است در حالت

در وظیفه امام در حال التسلیم

تسلیم و این نیز محل خلاف است بچند قول اول قول شیخ صدوق است که فرموده وظیفه امام آنست که در حال التسلیم اشاره
بچشم مینماید بجانب راست دوم آنست که ایمائی در حق امام مطلوب نیست مطلقا بلکه مطلوب اتیان بتسلیم است با رعایت
استقبال نه فرقی ما بین منفرد و امام در این باب نیست و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ در جمل و مبسوط ثالث اقوال
آنست که امام بصفحه روی خود اشاره مینماید بجانب یمین خود و این قول سید مرتضی است در جمل العلم والعمل وانتصار
و قول ابن ادریس است در سرائر چنانچه در حق منفرد چنین قائل شده اند و این قول مختار محقق و علامه و غیر
ایشان است رابع اقوال آنست که امام و منفرد اشاره مینمایند بطرف انف بجانب یمین و این مختار شیخ طوسی است
در اقتصاد و ارجاع این قول بقول ثالث ممکن است چنانچه در مقام اول مذکور شد قول خامس در این مقام آنست
که امام مثل منفرد بگوشه چشم راست اشاره مینماید بجانب یمین و این قول شیخ طوسی است در مصباح و ابن براج است در
مهذب و این مطلب اگرچه در حق منفرد مسلم است لکن در حق امام مسلم نیست بلکه مستحب در حق امام قول ثالث است یعنی
سنت در حق امام آنست که بصفحه روی راست اشاره نماید بجانب یمین خود و شاید حکمت در این این بوده باشد چونکه قصد امام
در السلام علیکم تعلق میگیرد بماموین و این سلام بر ایشان است چنانچه مستفاد از بعض نصوص معتبره است پس مناسب
این است که سلام نوعی بوده باشد که مشخص ماموین شود که امام قصد ایشان نموده است پس مناسب این است که اشاره
بصفحه رو نماید و ترجیح یمین بجهت اشرفیت خواهد بود و اما منفرد پس نظر باینکه منوی او ملائکه است چنانچه بیان خواهد شد
بنا بر این حاجت بایمای بوجه نیست همان بگوشه چشم کنایت میکند در این مقام **مقام سیم** در بیان وظیفه ماموم است

در بیان وظیفه ماموم است در حال التسلیم

در مقام تسلیم بدانکه مشهور ما بین فقها آنست که ماموم در صورتیکه جانب یسار او کسی نبوده باشد اکتفا میکند
بتسلیمه واحده در حالت توجه بقبله و بصفحه صورت خود اشاره مینماید بجانب یمین و اما هرگاه در جانب یسار او کسی

بوده باشد

بوده باشد در این صورت اتیان بسلام ثانی مینماید و بصفحه صورت اشاره مینماید در سلام ثانی بجانب یسار پس وظیفه
ماموم اتیان بتسلیمه واحده است در صورتیکه در جانب یسار او کسی نبوده باشد و در تسلیمتین بنحویکه مذکور شد
در صورتیکه در جانب یسار او کسی بوده باشد و بعضی در این مقام مرحوم شیخ صدوق است و از او یکی آنکه قائل
شده اند بسه صیغه سلام در حق ماموم یکی بجهت رد سلام امام و ثانی بجانب یمین و ثالث بجانب یسار ثانی آنکه حکم
فرموده اند بثبوت تسلیم بجانب یسار اگرچه احدی نبوده باشد که بشرط وجود دیوار در جانب آن پس بنا بر فرموده
ایشان کفایت میکند در حکم بشرعیت تسلیم بجانب یسار تحقق احد از انسان و حایط در اینجا بنحو انفتح فرموده
اند با ایشان در مطلب ثانی صاحب جامع و مستند در سه سلام را اگرچه روایت فرموده است در علل لکن مستند کفایت
حایط در جانب یسار در حکم بشرعیت تسلیم اخری معلوم نیست پس حکم بشرعیت آن مشکل است سیما بعد از آنکه
بمقتضای مفهوم در جمله از نصوص معتبره خلاف آن باشد تنقیح مقام محتاج است بایراد چند مطلب اول آنست که
آیا میل وجه بجانب یمین در صورتی است که در جانب یمین کسی بوده باشد یا مطلق است میگوییم اگرچه بعضی
از احادیث که فرموده و سلم علی من علی یمینک و شمالک من هم اختصاص است لکن ظاهر مطلق است نظر باطلاق
در جمله از نصوص معتبره و تصریح در کلمات جماعتی از اجله پس تسلیم بجانب یمین ثابت است اگرچه مطلقا
اگرچه در جانب یمین احدی نبوده باشد مطلب دوم آنست که آیا در حکم بشرعیت تسلیم ثانیه بجانب یسار
کفایت میکند وجود انسانی اگرچه از جمله ماموین نبوده باشد یا مختص باین است که آن شخص از جمله ماموین
بوده باشد اگرچه مقتضای حدیث صحیح فان لم یکن علی شمالک احد سلم واحدة اولست لکن ظاهر این است که
حکم مختص بماموم بوده باشد نظر بمقتضای تعلیل در حدیث صحیح که فرموده لان عن یسارک من یسلم علیک نظر
نظر باینکه امر بتسلیم بجانب یسار معلل است بصدور سلام از کسی که در جانب یسار بوده باشد و معلوم است که این
مختص بماموم است لکن اشکالی که در این مقام میتوان کرد این است نظر بآنچه مذکور شد پس وجود ماموم مطلقا
کفایت میکند در حکم بمشروعیت سلام بجانب یسار بلکه علت مشروعیت صدور سلام است از آن کس بنا بر این
هرگاه فرض شود در جانب یسار این شخص ماموم باشد لکن سلام از او بجانب یمین صادر نشود پس حکم بشرعیت
سلام بجانب یسار در چنین صورت ممکن نخواهد بود جواب آنکه نمیتوان گفت که وجود یک نفر از ماموین در جانب
یسار که سلام نماید بجانب یمین خود کفایت میکند در حکم بشرعیت سلام بجانب یسار اگرچه شخص متصل باین شخص ترک سلام
بجانب یمین نماید بلی اشکال متوجه است در صورتیکه فرض شود موجود در جانب یسار یک نفر باشد و آن ترک
سلام نماید یا فرض شود که متصف باشد که احدی از اشخاص موجوده در جانب یسار سلام بجانب یمین ننماید پس
باید حکم بشرعیت سلام بجانب یسار در چنین صورت نتوان نمود تحقیق در جواب از اشکال این است که ایراد
در صورتی متوجه است که حمل شود کلام معصوم علیه السلام لان من یسارک من یسلم علیک بر اخبار و این صحیح
نیست نظر بلزوم کذب معلا و لازم محال پس که حکم بشرعیت سلام بجانب یسار دخلی نداشته باشد بعلم بصدور
سلام از کسی که در جانب یسار بوده باشد پس شرعیت سلام بجانب یسار منحصر خواهد بود در صورت علم
بصدور سلام از کسیکه در جانب یسار بوده باشد اطلاقات نصوص وارده در مسئله و کلمات اصحاب بلکه اجماعات منقوله

پس در صورت عدم علم لازم
که حکم بشرعیت آن نتوانیم
نمود اگرچه عالم بعدم نبوده
صح

در مسئلهٔ التحیات این است پس حدیث محمول بر انشا است پس بنا بر این معنی حدیث چنین خواهد بود که تو باید اتیان بسلام
نمائی بجانب یسار و نظر بینکه در جانب یسار کسی هست که سلام بر تو انداز و مطلوب است پس مناط در شریعت سلام بجانب
یسار بنا بر این مطلقا اشکالی وارد بنیست و از این جواب مندفع میشود اشکالی دیگر نیز بر اشکال این است هرگاه
سلام بر جانب یسار و مجهتر در سلام کسی بوده باشد که در جانب یسار وی باشد لازم می اید این شخص کرد جانب یمین
هست اتیان بسلام بر جانب یسار نتواند نمود دیگر بعد از صد و سلام از کسی که در جنب یسار هست پس لازم
خواهد بود که این شخص تامل نماید تا سلام از هر کس که در جانب یسار هست صادر شود بعد از آن اتیان بسلام بجانب
یسار نماید بنا بر این هرگاه فرض شود عدد اشخاصی که در صف باشند صد نفر بوده باشد باید آن شخص که در
اول صف ایستاده است تامل نماید در سلام بجانب یسار تا سلام از نود و نه نفر صادر شود آن وقت اتیان بسلام
بجانب یسار نماید و همچنین است شخص ثانی باید تامل نماید تا سلام از نود و هشت نفر صادر شود و هکذا تا آخر
و این قطعی الفساد است و همچنین هرگاه فرض کنیم جانب یسار مأموم مسبوق بوده باشد امام که فارغ شد از نماز
این شخص مسبوق سر رکعت دیگر از نماز او باقی باشد پس باید بگوئیم آن شخص که در جانب یمین این مأموم مسبوق
هست در آن وقت که از نماز فارغ شد اتیان بسلام بجانب یسار تامل نماید تا آن شخص از نماز فارغ شود و این مدفوع
است بنصوص وارده در مسئله و کلمات قاطبه اصحاب رضی الله تعالی اجمعین اینها همه در صورتی بود که حدیث
مذکور حمل بر انشا شود یعنی که مذکور شد مطلقا اشکالی نیست چنانچه بتنبیه باین شد پس حمل بر انشا متعین است
و اشکالات مذکوره مطلقا وارد نیست مطلب سیم در بیان این است که این ایمای مذکور خواه در وجه امام
بوده باشد یا مأموم یا منفرد در کدام یک از صیغه سلام است بدانکه کلمات فقها در این باب مختلف است
مستفاد از کلام صاحب جامع این است که این ایما در صیغه السلام علینا است نظر باینکه آن مرحوم در سه
موضع از کتاب مذکور کلامی ذکر فرموده اند جمع ما بین کلمات آن مرحوم در سه موضع اینست که مذکور شد مناسب
این است کلام آن مرحوم در مواضع مذکوره ذکر شود تا حقیقت حال مشخص شود اگرچه خارج از وضع رساله است
پس میگوئیم قال فی موضع من الجامع الصلوة یحتوی علی الفعل والترک والکیفیة ولکل منها ضربان واجب وندب الفعل
الواجب ضربان رکن وغیر رکن الی ان قال وغیر الرکن قرائة الحمد وسورة معها فی الفرض للمتمکن المختار وتسبیح الرکوع
والسجود ورفع الراس منهما وقرائة الحمد او التسبیح فی الثالث والرابع وجلسة الفصل والجلوس والتشهد
الشهادتان والصلوة علی النبی والصلوة علی آله والتسلیم ویتحلل منها انتهی وقال فیما بعد ذلک فی بیان الکیفیات
المندوبة ما هذا لفظه والکیفیات المندوبة رفع الیدین الی شحمتی اذنیه مع کل تکبیرة الی ان قال والایماء بالتسلیم تجاه
القبلة الی الجانب الایمن للامام والمنفرد والی الیمین للمأموم والی الیسار ان کان علی یساره احد او حایط وینوی
به الخروج من الصلوة وفیما بعد ذلک التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین والمستفاد من الکلام الاول ان التسلیم من الافعال الواجبة الغیر الرکنیة للصلوة وانه مما یتحقق به الخروج
من الصلوة ومن الکلام الثانی ان التسلیم الذی یومی به تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام والمنفرد هو الذی
ینوی به الخروج من الصلوة ومن الکلام الثالث ان التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة هو السلام علینا وعلی

مطلوبیت سلام است از کسیکه در جانب یسار بوده باشد خواه اتیان بسلام نماید یا نه بنا بر این صح

در حق او مشروع نباشد مگر بعد از فراغ آن مسبوق از نماز پس لازم است در اتیان بسلام بجانب یسار صح

در بیان آنکه ایمای مطلق بجانب یمین یا بجانب یسار در کدام یک از صیغه سلام میباشد

عبادالله

عباد الله الصالحین فاللازم من الجمیع ان السلام الذی یومی به الی الجانب الایمن هو السلام علینا کما لا یخفی
مع انهما ذکرا فی مقام بیان تسلیم نافلة الزوال ما هو صریح فی ان السلام علیکم قال فی المقنعة ویسلم تجاه القبلة تسلیمة
واحدة یقول السلام علیکم ورحمة الله ویمیل مع التسلیمة بعینه الی یمینه فاذا سلم فقد فرغ من الرکعتین وصل الکلام وفی
المراسم ویسلم تجاه القبلة تسلیمة واحدة السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ویتحرف بوجهه یمینا ویتم ثمانی رکعات کل رکعتین
بتسلیمة علی کیفیة ما رسم والجمع بین کلامیهما بعد امکان دعوی القطع بعدم اختلاف مراد الصیغتین بالنافلة والاخری
بالفریضة لیس الا بحمل التی ان مراد هما ان الایماء المذکور انما هو فی التسلیم المخرج من الصلوة فان جعلنا السلام علینا فهو فیه
وان جعلنا السلام علیکم فهو فیه حاصل آنچه مذکور شد ظاهر شد وقول در مسئله اول آنکه این ایما در صیغه السلام علینا
است نظر باینکه تسلیم واجب مخرج از نماز منحصر است در آن و این قول صاحب جامع است دوم آنست که مخرج از نماز مردد است
ما بین دو صیغه مذکوره هر یک را که اختیار نماید همان مخرج است پس هرگاه السلام علیکم را اختیار نمود همان مخرج خواهد بود
چنانچه هرگاه السلام علینا را اختیار نمود همان مخرج خواهد بود هر یک را که اختیار نماید ایمای بجانب یمین را در آن بعمل
خواهد آورد و این مستفاد میشود از کلام شیخ مفید و تلمیذ سدید آن مرحوم چنانچه اشاره بان شد مابه الاشتراک
ما بین قولین آن است که ایمای بجانب یمین مثلا در سلام مخرج از نماز است و مابه الامتیاز بینهما آن است که مخرج بنا بر قول
صاحب جامع السلام علینا است لا غیر و بنا بر قول شیخ مفید و غیره مخرج مردد ما بین دو صیغه است هر یک را که اختیار
نمود ایما در آن ثابت است ثالث قول آن است که این ایما معین است که در صیغه السلام علیکم بوده باشد خواه مسبوق
باشد بصیغه السلام علینا یا خیر منفک از او بوده باشد یا خیر و این مشهور ما بین فقها است قال فی المقنع بعد ان اورد التشهد
المشتمل علی السلام علینا وغیره ما هذا لفظه فاذا کنت اماما فسلم وقل السلام علیکم مرة واحدة وانت مستقبل القبلة وتمیل
بعینک الی یمینک وان لم تکن اماما فقل السلام علیکم وتمیل بانفک الی یمینک ومثله اورده فی الفقیه وهو الظاهر منه
فیما ذکره فی اواخر المجالس فی جملة الامور التی ذکر انها ثابتة فی دین الامامیة وقال شیخ الطائفة فی المصباح ثم یسلم تجاه القبلة
یومی بمؤخر عینیه الی یمینه فیقول السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته السلام علی جمیع انبیاء الله وملائکته ورسله السلام
علی الائمة الهادین المهدیین السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ثم یسلم حسب ما قدمناه وباین اشاره نموده
آنچه که در سابق ذکر نموده اند آن این است فاذا فرغت من صلوتک سلمت فان کنت وحدک سلمت مرة واحدة تجاه
القبلة واشرت بمؤخر عینک الی یمینک وان کنت اماما فعلت ایضا مثل ذلک الا انک تومی ایماء بوجهک الی یمینک وان کنت مأموما
سلمت عن یمینک مرة وعن یسارک اخری پس جمع ما بین دو کلام آن مرحوم در این کتاب مقتضی این است که اشاره بگوشه چشم
در حق منفرد و بصفحه وجه در حق امام در السلام علیکم است نه السلام علینا چنانچه تصریح باین فرموده اند در مصباح
مجملا ظاهر از اکثر فقها آنست که این ایما خواه بگوشه چشم بوده باشد یا بصفحه وجه در السلام علیکم است نه السلام علینا
و این مستفاد است از جملهٔ نصوص معتبره وارده در مسئله و مختار در این مقام این قول است مستند آن در مطالع الانوار
مذکور است بنا بر این که هست این وظیفه منتفی است و که هست مستحب است در واجب و که هست مستحب است در مستحب بیان
این اجمال این است هرگاه مصلی اقتصار نموده بالسلام علینا و اتیان بالسلام علیکم ننمود مطلقا در این صورت ایمای مذکور
بوده و هرگاه اقتصار بالسلام علیکم نمود یا جمع ما بین دو صیغه نمود با تقدیم السلام علیکم در این دو صورت ایمای مذکور

کالافق وهذا هو الظاهر من موضع من المقنعة والمراسم قال فی المقنعة فی بیان التسلیم فی صلوة الظهر والعصر والعشاء وصلوة الغداة السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته ویومی بوجهه الی القبلة ویقول السلام علینا وعلی الائمة الراشدین السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ویحرف بعینه الی یمینه فاذا فعل ذلک فقد فرغ من صلوته وخرج منها بهذا التسلیم وقال فی المراسم فقال تلمیذه الجلیل فی بیان التسلیم فی الصلوات المذکورة السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته ویومی بوجهه الی القبلة السلام علینا وعلی الائمة الراشدین السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ویحرف بعینه الی یمینه وقد مضی صلوته وهذا الکلام من شیخنا المفید وتلمیذه السدید یدل علی ان الایماء المذکور فی السلام علینا صح صح

والمغرب

وقال فی النهایة عند ذکر التشهد الاخیر فی مقام التسلیم السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته صح صح

مستحب در واجب خواهد بود بنا بر مختار که وجوب تسلیم بوده باشد و هرگاه جمع مابین هر دو صیغه نمود باید تقدیم السلام علینا در
اینصورت یا مستحب و مستحب خواهد بود مطلب چهارم در بیان آنچه را مصلی اراده مینماید از صیغه السلام علیکم میگوییم
مشخص است که این لفظ مشتمل بر صیغه خطاب است پس محتاج بتعیین مخاطب را داده است کلمات فقها در بیان این مطلب
مختلف است مرحوم شیخ در مبسوط فرموده و من قال انه فرض فبتسلیمة واحدة یخرج من الصلوة و ینبغی ان ینوی بها ذلك

در بیان آنکه مصلی در صیغه خطاب در السلام علیکم چه قصد نماید

والثانیة ینوی بها السلام علی الملائكة او علی من علی یساره مرجع ضمیر در قوله انه تسلیم است ظاهر این است که مراد
از این تسلیم السلام علیکم بوده باشد پس حاصل مراد از این کلام این است کسیکه حکم کرده بوجوب السلام علیکم بگفتن
السلام علیکم یک مرتبه از نماز بیرون میرود و در مرتبه ثانیه قصد میکند بان سلام بر ملائکه را یا قصد میکند بان سلام
بر کسانی را که در جانب یسار او هستند مقتضای این کلام این است که اتیان بسلام علیکم دو مرتبه مینماید بعد فعل اولی از
نماز خارج میشود و در مرتبه ثانیه قصد ملائکه میکند یا قصد میکند کسانیرا در جانب یسار او هستند مقتضای
این کلام این است که این قصد در سلام اول نیست بلکه در سلام ثانی است و این شخص در سلام ثانی مخیر است ما بین
اینکه قصد ملائکه نماید یا قصد نماید کسانی را که در جانب یسار او هستند مخفی نماند که این مطلب از چندین وجه
محل تامل است اولا آنست که مقتضای این کلام این است که این قصد را السلام علیکم که در مرتبه اول میگوید نیست
ظاهر این است که چنین بوده باشد چنانچه مقتضای کلام آن مرحوم در مصباح و نهایه است دوم آنست
که مقتضای کلام مذکور آنست که مطلوب در حق هر کس آنست که دو مرتبه اتیان نماید بالسلام علیکم یکمرتبه
بطریق وجوب و مرتبه ثانیه بطریق استحباب و این مطلب اگرچه مسلم است در حق ماموم لکن در حق امام و منفرد
مسلم نیست چنانچه کلام آن مرحوم در جمله از کتب خود صریح است در این بلکه کلام آن مرحوم در مبسوط بعد
از این بر خلاف آنست بلکه در کتاب خلاف بر خلاف آن دعوی اجماع نموده که مطلوب در حق امام و منفرد تعدد
تسلیم نیست سیم آنست که کلام مسطور مقتضی این است که این شخص مخیر است در اینکه قصد نماید ملائکه را
یا کسانی را که در جانب یسار او هستند و این تخییر و تخصیص هیچیک صحیح نیست و اگر کلام حمل شود در حق خصوص
ماموم اگرچه ایراد ثانی مندفع میشود لکن ایراد اول و ثالث برقرار است و اگر کلمه او حمل شود بمعنی واو مطالبه تخصیص
بیسار باقی است مجملا عبارت مذکوره محل مناقشه است اگرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام در این تعبیر موافقت
با ایشان فرموده قال و ینبغی ان ینوی بها الخروج من الصلوة و بالثانیة السلام علی الملائكة او علی من یساره
ملخص کلام در اینمقام این است که کلمات فقها در بیان این مطلب مختلف است و محل اختلاف راجع بچند قول است
اول قولی است که ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط و علامه در نهایة الاحکام حاصل آن این است که در
تسلیم ثانیه قصد مینماید ملائکه یا کسانی را که در جانب یسار او هستند قول ثانی ظاهر میشود از کلام مرحوم ابی
الصلاح در کافی فرموده است والفرض الحادی عشر السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یعنی محمدا واله و
الحفظة ان کان منفردا بالصلوة فتسلیمة واحدة تجاه القبلة و یشیر بها ذات الیمین و ان کان اماما فواحدة تجاه
القبلة عن الیمین و ان کان ماموما فواحدة ذات الیمین و اخری ذات الشمال و مقتضای این کلام این است
که منوی مکلف از ضمیر مخاطب جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله و آل اطهار آن سرور و حفظه از ملائکه است

و این قصد

و این قصد را مینماید در همان تسلیم واجب و ظاهر کلام این است فرقی در این باب ما بین منفرد و امام و ماموم نیست یعنی
منوی در هر سه حالت مخیر است در آنچه مذکور شد و مضایقه از اصل مطلب نداریم چنانچه بعد از این اشاره خواهد
شد لکن تشکیک در انحصار مقصود در حق امام و ماموم است در آنچه مذکور شد چنانچه بیان خواهد شد و وجه
مقصود بودن حفظه در اینمقام ظاهر است نظر بحضور ایشان و اما وجه مقصود بودن حضرت کائنات و آل اطهار آن
جناب در ضمن صیغه تسلیم شاید وجه آن چونکه اشتمال صلوات ثانیه در تشهد بر آنجناب و آل اطهار ایشان بوده
باشد همین قدر کفایت میکند در قصد نمودن ایشان در اینمقام در ضمن صیغه السلام علیکم قول سیم ظاهر میشود
از مرحوم علامه در منتهی حاصل آن این است که منفرد قصد مینماید ملکین را و امام بعلاوه ملکین قصد مینماید
ماموین را و ماموم بعلاوه ملکین قصد مینماید هر کس را که با او هست این است کلام آن مرحوم در کتاب مذکور و
مراد از هر کسی که با ماموم هست امام و کل ماموین بوده باشد خواه با او در یک صف بوده باشد یا خیر چهارم قولی
است که ظاهر میشود از مرحوم علامه در قواعد حاصل آن بعد از قطع نظر از مسامحه که در آن شده این است که امام
و منفرد قصد میکند حاضرین از ملائکه و مسلمین از انس و جن را و هم چنین است ماموم لکن در یکی از دو صیغه
که اتیان مینماید و در صیغه دیگر قصد مینماید امام را چونکه مقتضای فرموده ایشان این است که ماموم هرگاه در جانب
یسار او کسی نیست اکتفا مینماید بیکسلام و هرگاه در جانب یسار او کسی هست اتیان مینماید بصیغه سلام ثانیا عبارت آن مرحوم این است
یسلم المنفرد الی القبلة مرة و یومئ بمؤخر عینه الی یمینه والامام بصفحة وجهه و کذا الماموم و لو کان علی یساره احد سلم
ثانیة و یومئ بصفحة وجهه عن یساره و ینوی بالسلام علی من علی ذلك الجانب من الملائكة و مسلمی الانس و الجن و
الماموم ینوی باحدهما الامام مقتضای اطلاق ینوی باحدهما الامام ثبوت تخییر است در اینکه هر یک را که خواهد قصد
امام نماید این خالی از تشکیک نیست نظر باحتمال فوریت در دو وجه چونکه تعدد صیغه در حق ماموم در صورتی است
که در جانب یسار او کسی باشد پس در صورتیکه در جانب یسار او کسی نباشد اکتفا بیک سلام مینماید در اینصورت
باید مراد آن مرحوم این باشد که بهمان یکسلام قصد امام و غیر امام خواهد نمود چرا که قصد منحصر در امام بوده باشد
لازم می آید قصد دیگران منتفی باشد ولی این است که بگوئیم مراد آن مرحوم این است که ماموم اتیان بیک سلام
مینماید با اشاره بجانب یمین بصفحه وجه بجانب یمین در صورتیکه در جانب یسار او کسی نبوده باشد و بدو سلام مینماید
با اشاره بجانب یسار در سلام ثانی در صورتیکه در جانب یسار او کسی بوده باشد در سلام اول مقصود کسانی
است که در جانب یمین بوده باشند و در سلام ثانی مقصود کسانی است که در جانب یسار بوده باشند و اما امام
پس ماموم مخیر است در اینکه در سلام اول قصد نماید او را و در اینصورت مقصود در سلام اول امام و حضار در جانب
یمین خواهند بود یا در سلام ثانی پس قصد در سلام اول منحصر در غیر امام خواهد بود و حمل عبارت بر این معنی اولی
است وجه اولویت ظاهر میشود بعد از تامل خامس قولی است که ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید در دروس حاصل آن این
است که مصلی خواه امام بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیا و ملائکه و حفظه و ائمه اطهار علیهم السلام را و ماموم
قصد میکند در سلام اول رد بر امام را و در سلام ثانی قصد میکند ماموین را مقتضای این کلام این است که اگر
مقصود امام نبوده باشد بنا بر این پس قصد ندارد ماموین در سلام اول بیجا خواهد بود و ایضا اینکه منفرد

و امام قصد انبیا و ملائکه و حفظه و ائمه علیهم السلام میکند و ماموم این قصد را نمیتواند نمود بلکه قصد او رد امام است
در اول و حضور ماموین است در ثانی وجه این معلوم نیست پس کلام آن مرحوم در بیان اولی از دروس است قال فی
البیان ثم الامام یقصد السلام علی الانبیاء والائمة والحفظة والماموین وکذا المنفرد الا فی قصد الماموین والموتم
یقصد باحدیهما الرد علی الامام وبالاخری یقصد الامام وجه اولویة آنچه مذکور شد ظاهر میشود سادس اقوال
ظاهر میشود از کلام این مرحوم در لمعه حاصل آن این است مصلی خواه امام بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیا و
ملائکه و ائمه را علیهم السلام و همچنین مسلمین از انس و جن را و همچنین است ماموم بعلاوه قصد رد امام هم میکند مقتضای
این کلام این است منفرد قصد میکند آنچه را که مذکور شد خواه کسی در آنجا بوده باشد یا نه الا که صیغه خطاب محتاج بوجود مخاطب
است و ایضا قصد مسلمین از جن در صورتی مناسب است که این شخص عالم باشد بحضور ایشان و این ثابت نیست قال فی
الذکری یستحب ان یقصد الامام التسلیم علی الانبیاء والائمة والحفظة والماموین لذکر اولئک وحضور هؤلاء و الصیغة
صیغة خطاب والماموم یقصد باولی التسلیمتین الرد علی الامام الی ان قال ویقصد الماموم بالثانیة الانبیاء
والائمة والحفظة والماموین واما المنفرد فیقصد بتسلیمه ذلک ولو اضاف الجمیع الی ذلک قصد الملائکة اجمعین
ومن علی الجانبین من مسلمی الجن والانس کان حسنا انتهی کلامه و مراد بکلام آن مرحوم لذکر اولئک و حضور هؤلاء
اشاره بهمین مطلبی است که مذکور شد توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود چونکه فرموده اند مستحب در خطاب امام
است که قصد نماید انبیا و ائمه الی آخر مقصود از این کلام تنبیه بر صحت این قصد است یعنی الغای صیغه خطاب بلفظ
السلام علیکم بجهت این است که انبیا و ائمه ذکر شده است در تشهد نظر باینکه تشهد طولی که موثق الی تعبیر مشتمل بر
است مشتمل است بر انبیا و ائمه بلی این قدر کفایت میکند در حکم بصحت الغای صیغه خطاب بجانب ایشان و مستفاد
میشود از کلام آن مرحوم که فرموده هؤلاء حفظه و ماموین است اما حضور ماموین ظاهر است و اما حفظه پس مدلول
علیه است آیه شریفه ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون لکن اشکال بر این است که در صورتی
متمم میتوانند شد هرگاه ایشان مشهود شود به تشهدی که مشتمل بر انبیا و ائمه علیهم السلام بوده باشد و اما هرگاه ایشان مشهود
نبوده باشد پس قصد ایشان نتوان نمود کلام مرحوم شهید ثانی در این باب از این جهت اقرب بسداد است که فرموده بعد از
حکم باینکه مصلی قصد مینماید انبیا و ملائکه و ائمه علیهم السلام و مسلمین از انس و جن را باینمعنی که آنها را حاضر سازد
در قلب خود آن وقت القای صیغه خطاب بجانب ایشان مینماید کلام آن مرحوم متین بود هرگاه مستندی در این می
داشتیم میتوانیم قبول که دلالت میکرد بر اینکه مصلی قصد نماید انبیا و ائمه و ملائکه و مسلمین از انس و جن را بنحو
مذکور تصحیح آن مینمودیم لکن با این همه دلیلی تا حال ندیده ایم حق در این مقام این است که بگوییم اما در السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین چنین قصد نماید نعباد الله الصالحین قاطبه انبیا و ائمه طاهرین و ملائکه
و قاطبه صلحا از انس و جن را خواه مصلی منفرد باشد یا امام باشد و اما مراد از صیغه تکلم مع الغیر در علینا
پس مناسب این است که امام اراده نماید خود و ماموین را و پس مناسب این است که اراده نماید خود و امام و سایر
ماموین را و اما منفرد پس اگر دیگری موجود باشد در جایی که مشغول نماز هست مناسب این است که اراده نماید خود
و هر کس که در آن مکان با او هست و اگر هیچیک در آن مکان نباشد میتواند همان قصد خود بانفراده نماید

و اما هر یک از ماموین ح

ومیتواند

و میتواند هر کس را که خواهد با خود ضم نموده اراده نماید و اما در صیغه السلام علیکم پس مناسب این است که عمل شود بدان
بمقتضای حدیثی که مرحوم شیخ صدوق در علل الشرایع ایراد فرموده با حدیث صحیحی که اشاره بآن خواهد شد و محصل
آن این است که منفرد در صیغه السلام علیکم قصد مینماید دو ملکی را که مستحفظ است بر او و امام نیز همین را قصد
مینماید بعلاوه اراده مینماید قاطبه ماموین را که با او اقتدا کرده اند و اما ماموین پس هر یک از ایشان بصیغه
مذکوره قصد رد سلام مینماید چنانچه ابتدا افتتاح بسلام مینماید اما قصد رد پس نسبت بامام نظر بآنچه مذکور
شد که امام در صیغه مذکوره نیت سلام بر قاطبه ماموین مینماید پس رد سلام نسبت بقاطبه ایشان مطلوب است
و این مطلب علاوه است استفاده از حدیث مذکور استفاده میشود از حدیث صحیح که فرموده اذا کنت فی صف فسلم تسلیمة
عن یمینک و تسلیمة عن یسارک لان عن یسارک من یسلم علیک نظر باینکه خصوصیت جانب یسار بودن مسلم
مدخلیت در مطلوبیت رد سلام ندارد بلکه علت مطلوبیت رد صدور سلام است و این در ما نحن فیه یعنی امام
نسبت بقاطبه ماموین محقق است پس رد آن هر یک از ماموین مطلوب خواهد بود و همچنین مطلوب است ما بیّنت
افتتاح بسلام پس بالاضافه بملکین که مستحفظ هر یک از ماموین است و همچنین بالاضافه بملکی که مستحفظ
امام است مجملا هر یک از ماموین قصد رد سلام نسبت بامام مینماید چنانچه قصد ابتدای سلام مینماید نسبت بدو
ملک که مستحفظ خود و نسبت بدو ملک که مستحفظ امام است و همچنین هر یک از ماموین اگر کسی که در اول صف میباشد نیت
ابتدای سلام مینماید نسبت بآنکس که در جانب یمین او ایستاده است از ماموین چنانچه مستفاد میشود این مطلب
از تعلیل مذکور در حدیث صحیح و همچنین قصد سلام مینماید نسبت بدو ملکی که مستحفظ آنکس هست که در جانب
یمین او ایستاده است چنانچه مستفاد میشود از حدیث علل پس وظیفه ماموم قصد رد سلام است نسبت بامام
و قصد افتتاح در سلام است نسبت بدو ملک مستحفظ خود و نسبت بدو ملک مستحفظ امام این نسبت بمامومی
است که منفرد ایستاده باشد یا در اول صف ایستاده باشد و اما هرگاه در اول صف نباشد در این صورت علاوه
مینماید قصد ابتدای سلام را نسبت بآنکس که در جانب یمین او ایستاده است چنانچه همین قصد را مینماید نسبت
بدو ملک او پس مسلم علیه در حق ماموم ردا و ابتداءً غیر از مامومی که منفرد ایستاده باشد یا اول صف ایستاده
باشد پنج خواهد بود اول امام ردا دوم ملکین امام سیم ملکین منفرد آن شخص چهارم ماموم دیگر که در جانب
یمین او ایستاده است پنجم دو ملک که مستحفظ من فی الیمین است من فی الیمین اگر یک نفر بوده باشد قصد
سلام مختص باو خواهد بود و دو ملک او و اما هرگاه دو یا سه یا چهار نفر عدد بوده باشد این قصد نسبت
بهمه مینماید اما هرگاه ماموم منفرد ایستاده یا در اول صف ایستاده باشد مسلم علیه در این صورت سه نفر خواهد
بود یکی ردا و دو افتتاحا آنچه مذکور شد در سلام اول ماموم بود بدانکه گاه هست در حق ماموم مطلوب سلام
سلام ثانی هم هست و این در صورتی است که در جانب یسار او کسی از ماموین بوده باشد در این صورت
مستحب این است که اتیان بسلام ثانی نماید چنانچه در سابق بیان شد مقصود در این مقام این است که در این
سلام ثانی قصد مینماید آن ماموم را که در جانب یسار است و دو ملک او را و اگر متعدد بوده باشند من فی
الیسار با اینها قصد من فی الیسار پس مستفاد میشود از حدیث صحیح مذکور چنانچه همین قصد دو ملکین او

شود از حدیث علل بدانکه جمیع آنچه مذکور شد از قصد منفرد در تسلیم سلام بر ملکین را و هم چنین قصد امام ملکین و ماموین
را و قصد ماموم بتفصیلی که مذکور شد کلا نها محمول بر استحبابست حتی قصد رد بر امام ظاهر این است مسئله محل اشکال بلکه
محل خلاف نبوده باشد و قول بوجوبی که شیخ شهید نور الله روحه در شرح ارشاد حکایت نموده ظاهر این است
که ماخذ آن کلام شیخ شهید قدس الله تعالی روحه السعید در ذکری بوده باشد ظاهر این است که آن محمول بر ظاهر
خود نباشد چنانچه در مطالع الانوار تبیین شده و ممکن است ماخذ کلام شیخ شهید کلام شیخ صدوق باشد
در فقیه نظر باشتمال آن بر لفظ امر نموده و ان کنت خلف امام تأتم به فسلم تجاه القبلة واحدة ردا على الامام وتسلم
على يمينك واحدة وعلى يسارك واحدة لکن نسبت وجوب بجهة اشتمال امثال این الفاظ در کلمات قدمای اصحاب
سیما در مثل این مسئله که ادعای تصریح بوجوب نموده بسیار مشکل است و علی ای حال حکم باستحباب در اینمقام
محل تامل نیست لکن اشکالی که در اینمقام هست اینست که حکم باستحباب آنچه مذکور شد بنابر قول باستحباب تسلیم محل
اشکال نیست و اما بنابر قول بوجوب تسلیم محل ماخذ است بیان آن این است که حکم باستحباب قصد مذکور موجب
اجتماع ضدین است توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود بنابر مختار که وجوب تسلیم بوده باشد تسلیم واجب خواهد
بود بنابر اینکه میگوئیم مستحب است در حق ماموم در تسلیم اول قصد رد بر امام نماید پس لازم می آید این صیغه سلام شخصی هم
متصف بوصف وجوب بوده باشد و هم متصف بوصف استحباب از این حیثیت که جزء نماز و مخرج از آن است واجب
و از این حیثیت که باین قصد سلام نموده مستحب و هم چنین است حال در حق امام نظر باینکه نیت سلام بر ماموین
صیغه مستحب و حال آنکه اصل التسلیم واجب بوده از این جهت که توجیه سلام است بر ماموین مستحب مثل ابتدا بسلام
در خارج نماز و حال آنکه جزء واجب نماز است و هم چنین است حال در حق منفرد و غیره نسبت بملکین و اجتماع
ضدین محال مستلزم محال محالست پس باید قصد مذکور بنابر قول بوجوب تسلیم جایز نباشد چه جای اینکه حکم باستحباب
آن شود جواب از این اشکال آن است که این اشکال بر فرض تسلیم متوجه است بنابر قول بوجوب تسلیم و تعیین السلام
علیکم و اما بنابر قول بوجوب تسلیم و ثبوت تخییر بین صیغه مذکوره و صیغه السلام علینا اشکال وارد نیست در صورت
اتیان بالسلام علیکم بعد از اتیان بالسلام علینا نظر باینکه در این صورت واجب همان السلام علینا خواهد بود و السلام
علیکم در اینصورت مستحب است محذوری در این وقت نیست بلی اشکال در صورت اکتفا بالسلام علیکم است یا
در صورت تقدیم آن بر السلام علینا جواب از اشکال چنین میگوئیم صیغه السلام علیکم در شریعت مطهره در مقام
تسلیم وارد شده است و آن مشتمل بر صیغه خطابست مشخص است صیغه خطاب محتاج بمخاطب است پس فی الواقع مخاطب
بآن باید متعین بوده باشد خواه مصلی عالم بآن بوده باشد خواه مصلی عالم بآن نبوده باشد یا نه و در صورت علم
اراده آن نماید حین التلفظ بآن یا نه مشخص است عدم اراده مخاطب موجب این نمیشود که صیغه خطاب از صیغه
خطاب بودن خارج شود تا آنکه آن صیغه فی الواقع شامل مخاطب نشود باینمعنی که شمول صیغه خطاب
موقوف باشد بر اراده کردن قاری آن مخاطب را قطعا چنین نیست مثل آیات حمد و سوره و سایر اذکار و
ادعیه موظفه در نماز هر یک را مدلول معینی میباشد دلالت الفاظ بر آن مدلول ثابت است خواه کسی اراده
بکند آن مدلول را از آن الفاظ یا نه بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم شارع السلام علیکم را در خصوص نماز قرار

نموده

حکم باینکه مستحب است قصد ماموم
قصد رد امام نماید در صیغه سلام
مستلزم اجتماع ضدین است

جواب از اشکال اجتماع ضدین

نموده مشخص است منظور نظر شارع چیزی بوده که صیغه خطاب در آن استعمال شود و واجب همان لفظ است که در آن معنی
مستعمل شده است امتثال حاصل میشود بتلاوت کردن آن لفظ خواه کسی عارف بمدلول آن لفظ باشد یا نه در صورت
معرفت بمدلول اراده نماید آن مدلول را یا نه مثل سایر الفاظ ثابته در صلوة پس میگوئیم مخاطب بالسلام علیکم در حق
منفرد ملکین اوست و در حق امام ملکین اوست مع ماموین و هکذا خواه این شخص عالم باین بوده باشد یا نه بمجرد
تلاوت لفظ امتثال حاصل میشود لکن مستحب این است که آن معنی را اراده نماید مجملا واجب لفظ السلام علیکم
است که در معنی مذکور مستعمل شده باشد لکن معرفت این معنی و اراده آن مستحب است پس نیست در اینمقام مگر
معرفت معنی واجب و اراده آن از لفظ در این مقام پس جمع ما بین واجب و مستحب نیست اصلا بلکه متعلق استحباب
معرفت معنی واجب و اراده آن است از لفظ فلا محذور اصلا و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که آنچه مذکور
در جمله از عبارات است که ماموم قصد رد امام مینماید در صیغه اولی محل مناقشه است بلکه صحیح نیست [illegible]
چنانچه هم در سابق بهمین نحو تعبیر نمودیم ظاهر این است که نه قصد رد صحیح است و نه قصد ابتدا در سلام بملکین
ملکین را در امام یا اراده ملکین مینماید بدانکه نظر بآنچه مذکور شد اگر چه اشکال مذکور وارد نیست لکن حکم
باینکه مخاطب السلام علیکم در حق منفرد ملکین اوست و در حق امام نیز ملکین اوست یا ماموین یعنی باین
نحو شارع قرار داده و هکذا در حق ماموین مخاطب بنحوی است که بیان شد مفصلا محتاجست بدلیلی که اعتماد بآن
توان نمود و تفصیل ما بین این مقام و مقام امور مستحبه که مسامحه در ادله آن میتوان نمود این مقام مقام بیان
معنی است که شارع لفظ را تعیین نموده که مکلف استعمال در آن نماید نسبت بمنفرد کذا و نسبت بامام کذا و نسبت
بماموم کذا با اختلاف شدیدی که از فقها در بیان آن معنی چنانچه در سابق ظاهر شد پس بهم در این مقام
بیان مستند این مطلب است مستند اقوال مذکوره ظاهر نیست مگر معنی که اعتبار شد بنابر آنچه مذکور شد که
مستند آن حدیثی است که در علل مناسب ذکر آن حدیثی است و نقل کلام در مستند آن پس میگوئیم روی
شیخنا الصدوق فقال حدثنا علی بن احمد بن محمد رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الاسدی الکوفی
قال حدثنا محمد بن اسمعیل البرمکی عن علی بن عباس قال حدثنا القاسم بن الربیع الصحاف عن محمد بن سنان
عن المفضل بن عمر قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن العلة التی من اجلها وجب التسلیم فی الصلوة قال لانه تحلیل
الصلوة قلت فلای علة تسلم علی الیمین ولا تسلم علی الیسار قال لان الملک الموکل الذی یکتب الحسنات علی الیمین
والذی یکتب السیئات علی الیسار والصلوة حسنات لیس فیها سیئات فلهذا یسلم علی الیمین دون الیسار قلت
فلم لا یقال السلام علیک والملک علی الیمین واحد ولکن یقال السلام علیکم قال لیکون قد سلم علیه وعلی من علی الیسار
وفضل صاحب الیمین علیه بالایماء الیه قلت فلم لا یکون الایماء فی التسلیم بالوجه کله ولکن کان بالانف لمن یصلی
وحده وبالعین لمن یصلی بقوم قال لان مقعد الملکین من ابن آدم الشدقین فصاحب الیمین علی الشدق الایمن
ویسلم المصلی علیه لیثبت له صلوته فی صحیفته قلت فلم یسلم الماموم ثلثا قال لیکون واحدة ردا علی الامام وتکون علیه
وعلی ملکیه وتکون الثانیة علی یمینه والملکین الموکلین به وتکون الثالثة علی من علی یساره وملکیه الموکلین
به ومن لم یکن علی یساره احد لم یسلم علی یساره الا ان یکون یمینه الی الحائط ویساره الی المصلی معه خلف الامام فیسلم

علی یسار قلت فتسلیم الامام علی من یقع قال علی الملکین والمأمومین یقول للملکین اکتبا سلامة صلوتی لما یفسدها ویقول لمن خلفه سلمتم وامنتم من عذاب الله عز وجل قلت فلم صار تحلیل الصلوة التسلیم قال لانه تحیة الملکین وفی اقامة الصلوة بحدودها ورکوعها وسجودها وتسلیمها سلامة للعبد من النار وفی قبول صلوة العبد یوم القیامة قبول سایر اعماله فاذا سلمت له صلوته سلمت له جمیع اعماله وان لم تسلم صلوته وردت علیه رد ما سواها من الاعمال الصالحة فنقول اما علی بن احمد بن محمد فالظاهر ان محمد کما فی نسخة العلل التی عندی اشتباه والظاهر علی بن احمد بن موسی کما یظهر من مشیخة الفقیه فی طریقه الی حدیث سلیمان بن داود قال ثم ما کان فیه من حدیث سلیمان بن داود علیه السلام فی معنی قول الله عز وجل فطفق مسحا بالسوق والاعناق فقد رویته عن علی بن احمد بن موسی عن محمد بن ابی عبد الله الکوفی وذکر الفاضل الاسترابادی فی رجاله علی بن احمد بن موسی وبقی الدقاق روی عنه محمد بن علی بن بابویه عن محمد بن ابی عبد الله وغیره مترضیا وفی نقد الرجال علی بن احمد بن موسی من مشایخ الشیخ محمد بن علی بن بابویه فافی العلل الظاهر انه تصحیف فالظاهر انه علی بن احمد بن موسی وذکر شیخنا الصدوق ایاه مترضیا دلیل جلالته سیما بعد ما وقع من النقد انه من مشایخه و اما محمد بن ابی عبد الله فالظاهر انه محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی ابو الحسین الکوفی ذکر النجاشی انه ساکن الری یقال له محمد بن ابی عبد الله کان ثقة صحیح الحدیث الا انه روی عن الضعفاء وکان یقول بالجبر والتشبیه وفی رجال الشیخ انه من اصحاب الابواب و اما محمد بن اسمعیل البرمکی فقد وثقه النجاشی وقال العلامة بعد ان حکی عن ابن الغضایری تضعیفه وقول النجاشی عندی ارجح و اما علی بن عباس فهو مجهول الحال و اما القاسم الربیع الصحاف فعن ابن الغضایری انه ضعیف فی حدیثه غال فی مذهبه لا التفات الیه پس حدیث ضعیف است نظر باشتمال سند آن بر دو نفری که مذکور شد علاوه اشتمال سند بمحمد بن سنان و مفضل بن عمر لکن امر در این دو نفر سهل است نسبت بآن دو نفر که مذکور شد پس اعتماد باین حدیث که مراد از مخاطب بصیغه خطاب ملکین علیه باین است ممکن نیست آری اراده هر صلح خواه منفرد بوده باشد یا امام یا ماموم دو ملکی باکه مستحفظ او است پس اشکالی در آن نیست نظر باینکه همین حدیث دال بر این مطلب است و قدر مشترک ما بین جمیع اقوال سابق است پس حدیث نسبت منجبر بعمل اصحاب است لکن منفرد اقتصار مینماید بهمین قدر نظر باینکه علاوه بر این مستند ظاهر نیست و اما امام پس علاوه ملکین خود قصد مینماید قاطبه ماموین را و الفاء صیغه خطاب میکند بایشان مستند این نسبت باراده دو ملک مذکور شد و اما نسبت بماموین پس نصوص معتبره است ولهذا حدیث صحیح عامی که تا نفحه کالیناد است در دو تب معراج در اواخر آن حدیث مذکور است ثم التفت فاذا بصفوف من الملائکة والمرسلین والنبیین فقیل یا محمد سلم علیهم فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و موثقه یونس بن یعقوب قال قلت لابی الحسن علیه السلام صلیت بقوم صلوة فقعدت للتشهد ثم قمت ونسیت ان اسلم علیهم فقالوا ما سلمت علینا فقال لا باس علیک ولو نسیت حین قالوا لک ذلک استقبلتهم بوجهک فقلت السلام علیکم و اما ماموم پس بصیغه خطاب در سلام اول قصد میکند علاوه دو ملک خود امام را هرگاه در جانب یمین او کسی بوده باشد و هرگاه در جانب یمین او کسی بوده باشد او را علاوه مینماید بر قصد دو ملک و امام و در سلام ثانی قصد میکند کسی را اگر در جانب یسار او بوده باشد و هرگاه در جانب یسار او کسی نبوده باشد اقتصار مینماید بر همان سلام اول و مستند این نسبت ظاهر میشود در رسالتی باید شد که شیخ صدوق اکتفا نموده اند در حکم بشرعیت سلام ثانی در حق ماموم در جانب

نیاد بر وجود

نیاد بوجود دیواری در آن جانب اگرچه ماموم نبوده باشد و اتفاقا آن بزرگوار فرموده در این مطلب صاحب جامع و شیخ شهید در ذکری و بیان و صاحب موجز و موجز در رساله اشاره شد باینکه مطلع بر مستند این نشده ایم و اما آنچه در حدیث مفضل بن عمر که ذکر شد مذکور است و آن این است و من لم یکن علی یساره احد لم یسلم علی یساره الا ان یکون یمینه الی الحایط ویساره الی المصلی معه خلف الامام فیسلم علی یساره پس مقتضای آن اعتبار حایط است در جانب یمین علاوه و مخالف با فرض است نظر باینکه مفروض در اول و من لم یکن علی یساره احد و مع ذلک بعد از آن ذکر شده و یساره الی المصلی معه خلف الامام و این میشود مگر اینکه در جانب یسار او کسی بوده باشد پس منافی با مفروض است و این موکد عدم امکان اعتماد باین حدیث است

منهج دوم در بیان افعال مستحبه متعلقه بنماز است و این منقسم میشود بر سه قسم مقدم بر نماز و موخر از آن و در اثنای نماز پس در اینمقام سه فصل است فصل اول در امور مستحبه که مقدم بر نماز است خواه قبل از دخول وقت صلوة بوده باشد یا بعد از آن و این چند چیز است اول مهیا شدن است قبل از دخول وقت نماز بتحصیل امور یکه موقوف علیه نماز است بجهة آنکه نماز را در اول وقت بجا آورد نماید وفی الذکری وهو من المبادرة الی الصلوة من احتیاط الطهارة لها حتی یدخل وقتها مستفاد از این حدیث آن است که اتیان بطهارت بجهة صلوة قبل از دخول وقت راجح است اگرچه مقصود اتیان صلوة در اول وقت نبوده باشد دوم رفتن پیاده است بمسجد بجهة اتیان نماز در آن کاشف اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست حدیثی که حاصل مفهوم آن این است که هر کس پیاده بمسجد برود نگذارد قدم خود را بر تر و خشکی مگر اینکه تسبیح کند او را خداوند عالم جل شانه میکند از آن جانب تا هفت طبقه زمین و اواب حوله در مسجد وخروج از آن در محل خود بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی سیم اذان و اقامه است تحقیق آن بر وجه کمال در ضمن مقدمات نماز بیان شد چهارم مستحب است در وقتی که ایستاد بنماز اینها را که در حدیث صحیح وارد شده است بخواند اللهم انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی واتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها عندک فی الدنیا والاخرة ومن المقربین واجعل صلوتی به مقبولة وذنبی به مغفورا ودعائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم ظاهر این است که قبل از شروع در اذان یا فیما بین اذان و اقامه یا بعد از اقامه هر یک از این سه وقت که بخواند مودی سنت خواهد بود چنانچه در مبحث قیام اشاره باین مطلب شد پنجم تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بآنها است و این در مبحث تکبیرة الاحرام ببسط تمام مذکور شد مخفی نماند که تکبیرات افتتاحیه و ادعیه از قسم اول در وقتی خواهد بود که تکبیره سابعه را تکبیرة الاحرام قرار دهد و اما هرگاه تکبیره اولی را تکبیرة الاحرام قرار دهد بنا بر این تکبیرات غیر از تکبیرة الاحرام و ادعیه معهوده از قبیل قسم ثانی خواهد بود و هرگاه تکبیره وسطی را تکبیرة الاحرام قرار دهد بعضی از قسم اول خواهد بود و بعضی از قسم ثانی فصل دوم در امور مستحبه است که در اثنای نماز میباشد و این بسیار است اکثر از آنها بیان شد در ضمن بیت و قیام و تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم چنانچه بعد از ملاحظه مباحث مذکوره مشخص میشود منفرد در این مقام بیان بعضی از این امور است که بیان نشده پس میگوییم از جمله آنها قنوت است تحقیق این مرام مقتضی ایراد کلام است در چند مبحث مبحث اول در بیان معنی قنوت است بدانکه جوهری در صحاح چنین گفته است القنوت الطاعة هذا هو الاصل ومنه قوله تعالی والقانتین والقانتات ثم سمی القیام فی الصلوة قنوتا مقتضای این کلام این است که قنوت حقیقت است در طاعت فقط و صاحب قاموس

در بیان امور که پیش از نماز است

بعضی بر هیچ جهنمی

در بیان معنی قنوت

حالت در بیانها

در تفسیر لفظ قنوت پنج معنی ذکر نموده اول طاعت دوم سکون سیم دعا چهارم قیام در صلوة پنجم امساك از كلام و صاحب مغرب
اقتصار کرده است بر سه معنی از این معانی که عبارت از طاعت و دعا و قیام در صلوة و حکم کرده بر اینکه اشهر این معانی
دعاست و صاحب نهایه یعنی ابن اثیر و صاحب غریبین که احمد بن محمد بن ادیب هروی بوده باشد از جمله معانی قنوت
خشوع را ذکر نموده بنا بر این ممکن است حدیث مشهور افضل الصلوة ما طال قنوته حمل شود بیکی از سه معنی اول
دعا یعنی بهترین نمازها نمازیست که طول قدر دعای آن بیشتر بوده باشد دوم قیام یعنی بهترین نمازها نمازیست
که قیام در آن بیشتر بوده باشد زیادتی قیام خواه در ضمن قرائت بوده باشد یا در ضمن دعا یا در ضمن هر دو سیم خشوع
یعنی بهترین نمازها نمازیست که خشوع در آن بیشتر بوده باشد و معنی ثالث بحسب اعتبار اقوی است چنانچه
اول و ثانی بحسب لفظ اقرب است آنچه مذکور شد در معنی لفظ قنوت بود در لغت اما در شرع پس کلام در تفسیر آن
مختلف است صاحب مدارك چنین تفسیر فرموده ان ذکر مخصوص است در موضع معین از نماز و شیخ بهائی بتبدیل
فرموده ذکر با دعا چنین فرموده ان دعائی است در اثنای نماز در محل معین خواه با رفع یدین بوده باشد
یا نه تنقیح مقام در اظهار مختار مقتضی این است که تفسیر شود بر فرق میان ذکر و دعا تا متضح شود فرق ما بین
تفسیرین پس میگوئیم آنچه ظاهر میشود از کلمات جماعت از اعاظم فقها اینست که ذکر کلامی است که دلالت کند بر مدح و ثنای
جناب احدیت جل شانه و اما دعا پس استعمال میشود در دو معنی اول خاص است و آن کلامی است که مشتمل بوده
باشد بر طلب از ذات تعالی مثل قولنا اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اخواننا و اخواتنا و اعمامنا و اخوالنا
و ثانی اعم از این است از این قبیل است کلام بسیاری از فقها که فرموده اند مستحب است دعا قبل از ذکر رکوع و سجود
اول اشاره است باین اللهم لك رکعت و لك اسلمت و بك امنت الی آخره و دوم اشاره است باین اللهم لك سجدت
و بك امنت الی آخره و هم چنین فرموده اند دعا میخوانند در وقت قیام از سجود و این اشاره باین بحول الله و قوته
اقوم و اقعد و مخفی نماند آنچه ظاهر میشود اینست که میان دعا و ذکر عموم و خصوص من وجه است افتراق دعا از
ذکر در مثل اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اهل دیننا جمیعا و افتراق ذکر از دعا در مثل الله اکبر و لا اله الا الله
و ماده اجتماع بسیار است مثل کلمات فرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم الی آخره بعد از آنکه این مطلب
منقح شد میگوئیم مقتضای تعریف اول جواز اجتزا است در قنوت بمثل الله اکبر دون ثانی مگر اینکه گفته شود مراد از مخصوص
غیر از دعا است و مقتضای تعریف ثانی جواز اجتزا است بمثل اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اهل دیننا منا فقط در هر یك
از تعریفین وارد است مختار بعد از این ظاهر خواهد شد بحث دوم در محل قنوت است بدانکه مشهور ما بین فقها
اینست که محل قنوت در غیر از رکعت ثانیه صلوة جمعه بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره و قبل از رکوع است خواه
در رکعت اولی بوده باشد مثل صلوة جمعه یا رکعت ثانیه مثل سایر صلوات و مرحوم محقق در معتبر قائل شده اند
بتخییر ما بین اتیان بقنوت قبل از رکوع و بعد از رکوع با افضلیت تقدیم و شیخ شهید ثانی اختیار این قول نموده مختار
قول اول است پس تاخیر از رکوع جایز نیست مگر در صورت قضا چنانچه مفصلا بیان خواهد شد و رکعت ثانیه
نماز جمعه که قنوت در آنجا بعد از رفع راس از رکوع است و قنوت ثانی و تر بنا بر اینکه بعد دعای آن از رفع راس از رکوع
در وتر قنوت باشد چنانچه تصریح فرموده این محقق در معتبر و علامه در تذکره و منتهی و تحریر و نهایة الاحکام

وشهيدين

در بیان اختلاف فقهاست در وجوب و استحباب قنوت

وشهیدین در دروس و شرح لمعه لکن محقق اردبیلی در این باب تامل فرموده و مرویست قنوت بودن این دعا ثابت
نشده است بحث سیم در حکم قنوت است بدانکه اختلاف کرده اند فقها در حکم قنوت در فرایض یومیه بر سه قول
اول قول بوجوب قنوت است خواه در صلوات جهریه بوده باشد یا اخفاتیه این قول شیخ صدوق است و مرحوم
شیخ بهائی این قول را اختیار فرموده قول ثانی قول باستحباب قنوت است مطلقا و این مشهور ما بین فقهاست
سیم تفصیل است ما بین صلوات جهریه پس قنوت واجب است در آن و صلوات اخفاتیه پس مستحب است این قول را نسبت
داده اند با بن ابی عقیل مختار استحباب قنوت است در جمیع صلوات فریضه بوده باشد یا مندوبه و فرایض
یومیه بوده باشد یا غیر یومیه پس قنوت در همه نمازها مستحب خواهد بود مگر در صلوة عیدین که ظاهر این
است که قنوت در رکعتین از نماز عیدین واجب بوده باشد چنانچه در مبحث صلوة عیدین بیان خواهد شد انشاء
الله تعالی یعنی در صورت وجوب صلوة عیدین و اما در صورت عدم وجوب صلوة عیدین مستحب است انتفای
وجوب شرعی نسبت بکل مستلزم انتفاء آن است نسبت بهر جزئی از اجزاء آن مجملا قنوت در جمیع صلوات مگر
عیدین مندوبست لکن در فرایض اهتمام در آن بیشتر است و در جهریه سیما صلوة غداة و مغرب مبالغه و
اهتمام در محافظت آن بیشتر است بحث چهارم در بیان توسعه در امر قنوت است بدانکه مستفاد از اخبار و کلام
جناب اینست که هر دعائیکه خواهد میتواند اکتفا نمود فی الصحیح عن اسمعیل بن الفضل قال سالت اباعبدالله
علیه السلام عن القنوت و ما یقال فیه فقال ما قضی الله علی لسانك و لا اعلم فیه شیئا موقتا یعنی سؤال کردم از کاشف
اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از قنوت و آنچه گفته میشود در حال قنوت حضرت در
جواب فرمودند قنوت هر دعائی است که جاری شود بقدرت خداوند عالم بر زبان تو و نمیدانم دعائی
را که در آن معین باشد یعنی دعای در آن معین نیست که تجاوز از آن نتوان نمود پس هر دعائیکه بوده
باشد اکتفا بان میتوان نمود بحد یکه در این علاوه بر آنچه مذکور شد نیست و هم چنین تحدیدی در آن
در جانب کثرت نیست بسند صحیح وارد است افضل الصلوة ما طال قنوتها بهترین نمازها نمازیست که قنوت
در آن طویل بوده باشد و اما در جانب قلت پس مستفاد از اخبار چند نوع شده اول مدلول علیه
بحدیث صحیح است که فرموده مجزی میکرداند در قنوت اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا
و الاخرة انك علی کل شیء قدیر دوم مدلول علیه است بحدیثی که حاکی فعل هادی طریق هدی جناب حضرت
امام رضا علیه آلاف التحیة و الثنا است که عادت آن مقتدای کافه انام این بوده که قنوت ایشان در جمیع صلوات
این بود رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاجل الاکرم سیم مدلول علیه بحدیث مرویست در کافی
و تهذیب است در مقام جواب از سؤال از ادنی قنوت فرموده پنج تسبیح یعنی ادنی قنوت این است که پنج
مرتبه بگوید سبحان الله چهارم مدلول علیه بحدیثیست که مروی در تهذیب است که فرموده مجزی است در
قنوت سه مرتبه تسبیح یعنی سه مرتبه بگوید سبحان الله و چون که سه تسبیح اقل اذکاری است که روایت شده
در اینمقام لهذا مرحوم محقق در شرایع و علامه در تحریر و تذکره حکم فرموده اند که ادنای قنوت سه
تسبیح است مستندا ان مذکور شد و مرحوم شیخ سعید شهید در کتاب بیان و در دروس و مرحوم شیخ فقیه در کشف

اکتفای بان نمود مجملا معتبر در قنوت اصل دعا بمعنی اعم است هر چه مصداق دعا با آن معنی بوده باشد

در بیان اینکه در قنوت اقتصار بر تسبیح میتوان نمود

در بیان محل قنوت است

الالتماس فرموده اند اقل قنوت سه تسبیح است یا سه بسمله مستند سه تسبیح معلوم شد اما مستند سه بسمله پس
استناده جواز ان از همان حدیث که مشتمل بر سه تسبیح است ممکن است بفحوی نظر باینکه بسم الله الرحمن الرحیم از اعظم اذکار
است علاوه مرحوم شیخ در زیادات تهذیب روایت فرموده از محمد بن علی بن محبوب عن علی بن محمد بن سلیمان قال
کتبت الى الفقیه اسئله عن القنوت فکتب اذا کانت ضرورة شدیدة فلا ترفع الیدین وقل ثلث مرات بسم الله الرحمن الرحیم
میگوئیم اگرچه مورد حدیث در مقام تقیه است لکن ظاهر این است که تنزل از ما بین حالت تقیه وغیرها در این باب نبوده باشد
ولهذا امر بترک رفع یدین فرموده با امر بگفتن بسمله سه مرتبه پس مقتضای حدیث مذکور تحقق قنوت است بگفتن
بسمله سه مرتبه پس مقتضای اخبار مذکوره این است که ادنی فردی که بان قنوت متحقق میشود قول بسمله است سه مرتبه
یا قول سبحان الله است سه مرتبه قال فی السرائر والذی ینبغی ان یکون فی القنوت علی الجملة حمد الله والثناء علیه والصلوة
على نبیه واله علیهم السلام و دور نیست مراد ان مرحوم این بوده باشد که بهتر این است که حمد الله تعالی و صلوات اکتفا
توان نمود مگر اینکه مقصود قنوت کامل بوده باشد قال شیخنا الصدوق فی الفقیه ادنی ما یجزی من القنوت انواع منها
ان یقول رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم ومنها ان یقول سبحان من دانت له السموات
والارض بالعبودیة ومنها ان یسبح ثلث تسبیحات مخفی نماند از انچه مذکور شد ظاهر میشود که اقتصار کردن
در تحدید قنوت بجهت اذکر و دعا خوب نیست بلکه میباید جمع نمود ما بین هر دو باین نحو که قنوت ذکر مخصوص
یا دعای مخصوص است و اثنای غیرا زنظر بعدم صدق دعا بر بسم الله الرحمن الرحیم و سبحان الله بخلاف ذکر
صدوق وعدم ذکر دعا بر اغفر لنا و لا بائنا مجملا فدعا مجملا انچه مذکور شد محتد به قنوت بود در جانب قلت واما در
جانب کثرت پس در رسابق اشاره شد که صاحب دروس در کتاب مجالس از فخر کاینات صلوات الله علیه واله
و نقل باعمال نموده است که فرمود اطولکم قنوتا فی دار الدنیا اطولکم راحة یوم القیمة قنوتات ما ثوره
از ائمه طاهرین بسیار است مقام گنجایش ایراد همه را ندارد لکن مصرح به در کلام شیخ الطائفة در مبسوط
و مصباح وجمعی از اعاظم فقها اینست که افضل دعا در مقام قنوت کلمات فرج است و این افضلیت را سید
مرتضی و ابن ادریس مستبعد دانسته اند قال السید فی الجمل افضل ما روی فی القنوت لا اله الا الله الحلیم
الکریم الى اخره وفی السرائر وعان افضل ذلک کلمات الفرج تبرمنا بسبب اینکه بیان کلمات فرج محقق
حال زیاد است میگوئیم کلمات علما در بیان ان مختلف است قال الشیخ الاعظم فی المصباح افضل ما یقنت به
کلمات الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع
ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین وکلام
ان مرحوم در نهایه در بیان کلمات فرج مثل مصباح است تفاوتی نیست مگر در دو چیز اول نقصان بعد در
نهایه لفظ وما فیهن نیست دوم زیادتی باین نحو هو رب العرش العظیم قال شیخنا المفید فی المقنعة فاذا فرغ
من قراءة السورة بعد الحمد رفع یدیه بالتکبیر ثم تلقاهما فجعل باطنهما الی السماء وظاهرهما الی الارض وقنت فقال
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما
فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم وسلام على المرسلین والحمد لله رب العالمین مذکور در مراسم ومهذب

در بیان اینکه در قنوت اقتصار به بسمله می‌توان نمود

صدوق

فی بیان کلمات الفرج

وکتاب مشتمل الحال

وکتاب مشتمل الحال مثل مقنعه است وتفاوت ما بین مقنعه وکتب مذکوره و بین مصباح با زیادتی و نقصان است
اما زیادتی پس بجهت اینست که لفظ وسلام على المرسلین بعد العظیم در مقنعه مذکور است و در مصباح مذکور نیست واما نقصان
بجهت انکه وما تحتهن در مقنعه وغیره مذکور نیست و در مصباح مذکور است بجملا از تتبع کلمات اصحاب ظاهر
میشود اختلاف در کلمات فرج از چند راه اول بیان در کلام شیخ است در دو کتاب بعد کرده این باین نحو است
که لفظ وما فیهن در نهایه نیست و در مصباح وغیره مذکور است چنانچه لفظ هو در نهایه موجود است هکذا
وهو رب العرش العظیم و در مصباح نیست چنانچه مذکور شد دوم انست که کلمات فرج مشتمل است بر وسلام
على المرسلین بعد از ورب العرش العظیم ومشتمل بر وما تحتهن نیست واین مقتضای مقنعه و مراسم ومهذب
وغیرها است و مقتضای مصباح ونهایه عکس این است یعنی کلمات فرج مشتمل بر هر دو لفظ هست باین نحو
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن
وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم وسلام على المرسلین والحمد لله رب العالمین
واین مقتضای کلام شیخ صدوق است در باب غسل میت از فقیه ومقتضای کلام سید مرتضی است در جمل و
شیخ الطائفه است در جنایز مبسوط وعلامه است در نهایة الاحکام وتذکره ومحقق ثانی است در جعفریه
وکفعمی است در جنة الواقیة وبلد الامین وشهید ثانی است در شرح لمعه و شرح ارشاد چهارم مثل سیم
است با زیادتی وما فوقهن قبل از وما تحتهن و زیادتی هو قبل از رب العرش العظیم واین مقتضای کلام
ذهبی است در تحقیقه قال افضله کلمات الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما فوقهن وما تحتهن وهو رب العرش العظیم
وسلام على المرسلین والحمد لله رب العالمین پنجم مثل سیم است با زیادتی لکن با زیادتی صلوات در اخر این مقتضای
کلام کفعمی است در جنة الواقیة قال مشیرا الی کلمات الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم وسلام على المرسلین
والحمد لله رب العالمین والصلوة على محمد واله الطیبین بدانکه این اختلافاتی است که ظاهر میشود از کلمات اصحاب
در بیان کلمات فرج لکن مختار بعد این مقام انست که گفته شود کلمات فرج قدری است که مشتمل است بر ان صحیح
مروی در باب تلقین المیت از کافی و ان حدیثی است که روایت کرده زراره از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلم
که فرموده اذا ادرکت الرجل عند النزع فلقنه کلمات الفرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب
العالمین این حدیث صحیح دلالت میکند بر اینکه کلمات فرج همین است که مذکور شد پس قنوت مستحب است قرائت
کلمات فرج در قنوت پس انچه مستحب بمقتضای حدیث صحیح همین است که مذکور شد و مستندی وما خذی بجهة
سایر اختلافات ظاهر نیست مگر قول سیم ظاهر این است که مستند ان چیزیست که مرحوم صدوق در باب غسل میت
از فقیه روایت فرموده مرسلا قال قال الصادق علیه السلم ان رسول الله صلی الله علیه واله دخل على رجل من بنی هاشم
وهو فی النزع فقال له قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع

مشتمل است بر وما تحتهن ومشتمل بر وسلام على المرسلین نیست سیم است کلمات فرج صح

وما تحتهن صح

ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن وما تحتهن ورب العرش العظيم وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين فقالها
فقال رسول الله صلى الله عليه واله الحمد لله الذي انقذه من النار وهذه الكلمات هي كلمات الفرج مظنون اين است كه كلمات
اعاظم مذكوره در قول سيم ماخوذ ازينجا بوده باشد لكن اتصاف اين استكراعتنا و در اين مطلب باين نميتوان
نمود اما اولا بجهة انكه وسلام على المرسلين اگرچه مذكور است در دعاى مذكور لكن اين قدر كفايت نميكند در بس م
حكم باينكه وسلام على المرسلين جزء كلمات فرج بوده باشد بلكه دلالت در صورتى مسلم بود كه هذه الكلمات
هي كلمات الفرج از كلام معصوم مى بود و اين مسلم نيست بلكه از كلام مرحوم صدوق است دليل بر اين مطلب آن است كه
حديث مذكور بسند صحيح مروى است در كافى و در آن اين ذيل مذكور نيست و در ثانى الباب المذكور اى فى باب
تلقين الميت مرويست در كافى عن الحلبى عن ابى عبد الله عليه السلم ان رسول الله صلى الله عليه واله دخل على رجل من بنى هاشم وهو
يقضى فقال له رسول الله صلى الله عليه واله قل لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلى العظيم سبحان الله رب السموات
السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين فقالها فقال له رسول
الله صلى الله عليه واله الحمد لله الذي استنقذه من النار الحديث واكر ذيل مذكور در فقيه از تتمه حديث ميبود
ثقة الاسلام اعراض از ان نمى فرمود تدليس عدم ذكر ان در كافى انتهى دليل بر اين است كه از كلام معصوم نيست بلكه
از كلام صدوق است پس در كلام معصوم اطلاق كلمات فرج نشده بر مشتمل بر وسلام على المرسلين تا توانيم
حكم نمود بر اينكه وسلام على المرسلين مثلا جزء كلمات فرج ميباشد غايت ما فى الباب آن است كه مرحوم صدوق
اين اطلاق را فرموده مستخفر است و اين مجدى نيست كه توانيم اعتماد بان نمود در تعيين مسمى شرعى سيما در
مقابل حديث صحيح مذكور يعنى حديث زراره ممكن است وجه اطلاق آن مرحوم چند چيز بوده باشد اول مشاركت
و مشابهت در اكثر الفاظ با كلمات فرج باين جهت اطلاق اين لفظ را فرموده بر مشابه آن دوم اشتباه شده
باشد وجه اشتباه همين است كه مذكور شد يعنى چونكه در اكثر امور اين دعا مشاركت داشت با كلمات
فرج اطلاق اين لفظ بر آن فرموده مسامحه و اشتباه در امثال اين امور بسيار ميشود داعى بر اشتباه هم
است چنانچه بعد از آن تامل در انچه حديث صحيح زراره مشتمل بر آن است و تامل در انچه اين حديث مشتمل
بر آن است ظاهر ميشود ثالث اينست چونكه كلمات فرج كلماتى است كه تلقين مريض ميشود در حال
احتضار چنانچه مدلول عليه بحديث صحيح زراره است كه در اول مذكور شد و اين حديث مشتمل است بر اينكه
انحضرت كلمات اينها را در حال احتضار تلقين آن شخص مريض فرموده اند اين باعث شده كه مرحوم شيخ صدوق
اطلاق كلمات فرج بر آن فرموده اند با اشتراك در غالب الفاظ اين هم وجهى است كه باعث اشتباه ميشود
لكن ابهام تمام نيست چه شود چنانچه بعضى گمان كرده كه بر كلمات فرج مترتب ميشود در حال احتضار بر اين دعا نيز مترتب
نشود يا انكه مغاير بوده باشد با كلمات فرج و اما ثانيا پس بجهة انكه دانسته شد كه همين واقعه مروى در كافى
است بسند صحيح و هيچيك از لفظين يعنى وما تحتهن وسلام على المرسلين در آن مذكور نيست و اين موجب
وهن ميشود خصوصا در مقابل حديث صحيح و اما ثالثا پس بجهة انكه مروى در فقيه مرسل است و در
كافى صحيح با وحدت واقعه و اختلاف محكى پس اعتماد بما فى الكافى است و احتمال تعدد واقعه بعيد است با ذكر

مروان بنى

مروان بنى هاشم و اينكه در حالت احتضار بوده كما لا يخفى نمانا ابنه عابنى بكير مروى در كافى است چونكه مشتمل
بر لفظ وما فيهن نيست ممكن هست مستند شيخ مرحوم در نهايه همين بوده باشد در اسقاط اين لفظ تامل
و ساير اختلافات مكرر وجه آنها معلوم نيست مگر بعض نسخ فقير كه مذكور است در آن نسخه وما فوقهن همچنين
وما تحتهن مجملا از جميع انچه مذكور شد ظاهر شد انچه كه بى اشكال حكم توان نمود كه كلمات فرج همان قدر است
كه صحيحه زراره مذكوره مشتمل بر آن است و اين ظاهر ميشود از ثقة الاسلام و محقق در معتبر و علامه در منتهى
و شيخ بهائى در مفتاح الفلاح و صاحب مدارك و صاحب ذخيره پس وسلام على المرسلين خارج از كلمات فرج
است و همچنين است وما تحتهن وما فوقهن كلام ميكند در اين مقام هست اين است اگرچه الفاظ مذكوره
از اجزاى كلمات فرج نميباشد لكن ابا حكم ميتوان نمود بجواز قرائت انها در اثناى كلمات فرج در اثناى قنوت
صلوات مفروضه يا نه ميگوئيم اما وما تحتهن و كذا وما فوقهن بنابر تامل شود در جواز اتيان بانها در اثناى
كلمات فرج در قنوت نظر بعمومات وارده در مباحث قنوت حضوصا محل كلام كه دال بر ثنا و عظمت الرجل شانه
ميباشد پس مندرج بود تحت حديث صحيح ان على ربك و صل على نبيك واستغفر لذنبك الوارد فى مقام الجواب
عن القنوت فيه قول معلوم فقال اثن على ربك الى اخره لكن در صورتيكه مقصود قارى همين بوده باشد
نه جزئيت كلمات فرج و اما وسلام على المرسلين پس حكم در اين اگرچه اخفى از دو لفظ مذكور است لكن بايد
بنابر تامل در جواز آن شود نظر باينكه اين دعائى است بجهة فاطبه مرسلين يعنى طلب رحمت است از خلاق
عالم در حق فاطبه مرسلين پس در صورت اتيان باين قصد بنابر تامل شود در جواز بلى بعضى گفته اند در
خصوص قنوت صلوة جمعه وارد شده در مصباح شيخ الطائفه در المصباح عن سليمان بن حفص المروزى عن ابى الحسن
على بن محمد بن الرضا عليهم السلم قال لا تقل فى صلوة الجمعة فى القنوت وسلام على المرسلين لكن حكم بعدم
جواز مجرد استناد باين روايت مشكل است نظر بعدم صلاحيت حديث بجهة تخصيص عمومات متكثره بر روش تسليم
انتفاء معارض در حديث لازم است تعدى از آن بغير قنوت صلوة جمعه ممكن نيست لكن مرحوم مجلسى در بحار ترك
اين لفظ را مطابق احتياط دانسته در كل قنوت اگر مراد اولويت ترك بوده باشد باكى نيست مجلسى در جواز
قنوت بغير لغت عرب و عدم جواز آن است بدانكه فقها اختلاف كرده اند در اين مسئله اكثر فقها قائل شده اند
بجواز آن مثل شيخ صدوق در فقيه بعد از حكايت اين قول از شيخ خود محمد بن الحسن بن الوليد و محقق
در معتبر و علامه در منتهى و تذكره و تحرير و نهاية الاحكام و مختلف و شيخ شهيد در بيان و در دروس و فاضل
مقداد در تنقيح و كنز العرفان و محقق اردبيلى در مجمع الفائدة و فاضل سبزوارى در ذخيره و كفايه
و علامه مجلسى در بحار و قول بعدم جواز آن را حكايت كرده اند از ثقة جليل القدر سعد بن عبد الله و از محقق
ثانى در جامع المقاصد ظاهر ميشود كه قائل بمنع مخصر در آن مرحوم است تحقيق مقام مقتضى اين است كه گفته شود
در اين بحث دو مقام است مقام اول آنست كه مناجات و تكلم با خدا و ند عالم جل شانه نمايد در جميع احوال
نماز خواه حالت قنوت باشد يا حالت سجود يا حالت تشهد يا حالت قيام بهر لسانى كه بوده باشد اگرچه
قدرت بر عربى داشته باشد كه همان مطلب را تعبير بعربى نمايد اين مطلب ظاهر اين است كه جايز بوده باشد

در حكم قنوت بغير لغت عرب

نقل بعض من معتبره وارده دالّه بر این مطلب مقام دوم آنست که آیا جایز است در قنوت اجتزا نمایند بغیر لغت عرب
و قصد اتیان بقنوت موظف نمایند به لغت انشا فاین است حکم بجواز این مشکل است بلکه ظاهر این است
که حکم بجواز نتوان نمود نظر باینکه مستفاد از نصوص معتبره وارده در مسئله علاوه از جواز ورود فرجی
بلیست و اما کلمات فقها پس آن نیز مختلف است از بعضی علاوه از آنچه در مقام اول معلوم میشود مجملا تکلم
و مناجات با قاضی الحاجات و طلب حاجت و استدعای مطلب بهر لسان که بوده باشد در جمیع احوال نماز
جایز است اگر چه غیر حالت قنوت بوده باشد ولی اما اقتصار بر این قدر و اجتزای بان از قنوت موظف در صلوة
پس آن ثابت نیست بلکه ظاهر این است مراعات عربیت در آن معین بوده باشد **بحث ششم** در بیان قنوت صلوة
جمعه است بدانکه هر نمازی قنوت در آن در رکعت واحده است مگر صلوة عیدین که قنوت در آن در هر دو رکعت
است بلکه در هر یک از دو رکعت متعدد است ظاهر این است خلافی در این نیست کلام ابن ادریس در سرائر که
فرموده عند بیان الصلوة لا یکون فیها الا قنوت واحد الا صلوة کانت مجموعه بمعنی مرادش غیر از صلوة
عیدین است و هم چنین صلوة جمعه لکن این محل خلاف است فقها قدس الله تعالی ارواحهم اختلاف کرده اند
در قنوت نماز جمعه که واحد است یا متعدد جماعتی از اعاظم قائل شده اند که قنوت در نماز جمعه یکی است و اکثر از فقها
قائل شده اند بتعدد قنوت در آن لکن هر یک از فریقین اختلاف کرده اند اما قائلین بوحدت قنوت پس اختلاف
کرده اند در اینکه قنوت واحد در رکعت اولی است یا در رکعت ثانیه شیخ مفید و مرحوم علامه در مختلف و صاحب
مدارک قائل شده اند بر اینکه قنوت در نماز جمعه یک مرتبه است و آن در رکعت اولی است و این ظاهر میشود از مرحوم
ثقة الاسلام در کافی و مرحوم شیخ صدوق در فقیه اگر چه قائل بوجوب قنوت شده اند لکن حکم فرموده اند بر اینکه
مثل سایر صلوات در رکعت ثانیه است بعد از فراغ از قرائت و کلام ابن ادریس در سرائر اگر چه صریح در وحدت قنوت
است لکن محتمل است که مراد ایشان این باشد قنوت واحد بوده باشد در رکعت اولی چنانچه ممکن است مراد ایشان این
بوده باشد در رکعت ثانیه و ممکن است که ادعای ظهور شود در احتمال ثانی چه اگر مراد ایشان بقنوت واحد
در رکعت اولی بود نظر بعدم اعتبار مناسب این بود که تنبیه بر آن نمایند و اما قائلین بتعدد قنوت پس ایشان نیز
اختلاف کرده اند حاصل اختلاف در این مقام راجع میشود بسه قول اول آنست که قنوت در رکعت اولی قبل
از رکوع است و در رکعت ثانیه بعد از رفع راس از رکوع و این مختار شیخ طائفه است در تهذیب و ابن براج
است در مهذب و محقق است در شرایع و نافع و علامه است در منتهی و تحریر و قواعد و ارشاد و مختار شهید
است در دروس و بیان و شرح ارشاد و شرح لمعه قول ثانی مثل قول اول است لکن در حق امام یعنی امام
در صلوة جمعه در رکعت اولی اتیان بقنوت مینماید قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع این قول شیخ صدوق
است در هدایه و شیخ طائفه است در مبسوط و خلاف و نهایه و سلار بن عبد العزیز است در مراسم و محقق
است در معتبر و علامه است در تذکره قول سیم مثل دو قول مذکور است در تعدد قنوت لکن مخالف با آنها
است در اینکه هر دو قنوت قبل از رکوع است خواه در رکعت اولی بوده باشد یا رکعت ثانیه این قول حکایت شده
است از ابن ابی عقیل مقتضای حکایت تعمیم است تا اینکه امام بوده باشد یا ماموم و این ظاهر کلام ابی الصلاح

مذکور شد

نسبت این قول بشهید در شرح لمعه سهو قلم است

در کافی

بلغ

در کافی قال یقنت فی الرکعة الاولی والثانیة نظر باینکه مشهور نزد علمای شیعه آنستکه قنوت بعد از فراغ از قرائت و قبل
از رکوع است اگر مراد ابی الصلاح غیر از آن بود مناسب این بود که تنبیه بر آن نموده باشد مختار ما بین اقوال قول اول
پس قنوت در صلوة جمعه متعدد است و در دو رکعت است قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع است مرحوم شهید
ثانی در شرح ارشاد و صاحب مدارک و صاحب کفایه این قول را نسبت بشهرت داده مخفی نماند که مذکور شد
در خصوص صلوة جمعه بود یعنی دو رکعت و اما هرگاه ظهر جمعه بوده باشد یعنی چهار رکعت خواه منفردا اتیان شود
یا بجماعت در این صورت مثل سایر نمازهای چهار رکعتی است قنوت در آن واحد است در رکعت ثانیه قبل
از رکوع خلافی در مسئله ظاهر نیست مگر از مرحوم شیخ در تهذیب مقتضای اطلاق کلام این بزرگوار در کتاب
مذکور آنست که صلوة روز جمعه مشتمل بر دو قنوت است در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع
در صورتیکه اتیان شود بجماعت و اما هرگاه اتیان شود منفردا پس ثابت در آن یک قنوت است در رکعت ثانیه
قبل از رکوع مقتضای این کلام قول بتعدد قنوت است در صورت اتیان نماز بجماعت اگر چه چهار رکعت اتیان نماید
بلکه اگر چه نماز عصر بوده باشد مؤید این اطلاق استثنای انفراد است تا اینکه حکم لکن این قول ضعیف است
پس تعدد قنوت در چهار رکعت ثابت نیست اگر چه اتیان شود بجماعت **بحث هفتم** در حکم قنوتست در صورت
اخلال بدانکه اخلال بقنوت در محل خود یا عمدا است یا سهوا هرگاه اخلال بقنوت نمود عمدا در اینصورت
تدارک و تلافی بجهت آن ثابت نیست مطلقا خواه در اثنای نماز بوده باشد یا بعد از فراغ از آن پس هرگاه
کسی بجهت غرض مهمی ترک قنوت نمود عمدا بعد رفع آن مهم شد در اثنای صلوة یا بعد از فراغ از آن مشروعیت
تدارک قنوت در اینصورت ثابت نیست بنا بر این هرگاه ماموم مسبوق ترک قنوت نمود بجهت لحوق با امام
در رکوع تدارک قنوت در اینصورت بعد از رفع راس ثابت نیست و اما هرگاه اخلال بقنوت نمود سهوا
پس این متصور میشود بچند صورت اول آنستکه متذکر شد بان بعد از میل بجهت رکوع لکن قبل از بلوغ بحد
رکوع شرعی در اینصورت ظاهر این است که مراجعت نماید بقنوت و تدارک قنوت نماید بعد از آن برکوع
رود دوم آنستکه متذکر شد بعد از بلوغ بحد رکوع خواه قبل از اشتغال بذکر بوده باشد یا در اثنای
ذکر یا بعد از فراغ از ذکر در اینصورت مستحب در حق او این است که بعد از رفع راس از رکوع اتیان بقنوت نماید
و این مشهور ما بین فقها است بلکه جمله از عبارات اجلۀ اصحاب ظهور انتفای خلاف در مسئله است لکن ظاهر
از بعضی مرحوم علامه حکایت فرموده از ابن ابی عقیل منع تدارک و تلافی است در ما نحن فیه این ضعیف است
پس مختار استحباب تدارک است سیم آنست که تذکر بعد از رفع راس از رکوع و قبل از انحنا بجهت سجود بوده باشد
ظاهر این است در همان حالت استحباب تدارک ثابت بوده باشد چهارم آنست که متذکر شد باخلال بقنوت بعد
از انحنا بجهت سجده و قبل از بلوغ بحد سجده پنجم آنست که متذکر شد بان بعد از وصول بحد سجود یا در سجده ثانیه
یا ما بین سجدتین یا بعد از رفع راس از سجده ثانیه لکن قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه در این دو صورت
اگر چه مقتضای کلمات فقها مختلف است چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده لکن مختار عدم ثبوت تدارک
است ششم آنستکه متذکر شد بحقیقت حال بعد از دخول در قیام ثالثه الی آخر الصلوة حکم بعدم ثبوت

در بیان حکم قنوت است در صورت اخلال با آن و محل آن

تدارك در اینصورت اظهار از سابق است معهذا در جمیع صور ثلث تدارك قنوت منسی در اثنای نماز ثابت نیست واما رجحان
تدارك بعد از فراغ از نماز پس اگرچه مقتضای کلام مبسوط ومنتهی خلاف آن است لکن مختار ثبوت رجحان است وازین
ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب پس بعد از فراغ از نماز راجح در حق او این است که تدارك قنوت منسی نموده باشد
بهمان حالت جلوس پس عود بقیام بجهة تدارك قنوت منسی ضرور نیست بلکه رجحان عود ثابت نیست هفتم آنست
که مذکور شد بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز لکن قبل از انصراف وانتقال از مکان نماز هشتم مثل هفتم است مگر آنکه تدارك
بحقیقت حال بعد از انتقال از مکان نماز بوده خواه وقت نماز باقی بوده باشد یا نه ظاهر این است رجحان تدارك
قنوت منسی در این دو صورت نیز ثابت بوده باشد پس در هر حال تذکر اگر مستقبل القبله بوده باشد بهمان حالت
اتیان بقنوت مینماید واگر مستقبل نبوده باشد مستحب این است رو بقبله نموده بعد از آن اتیان بقنوت
منسی نماید **مبحث هشتم** در بیان امور متناسبه را بمقام است بدانکه در اینمقام تنبیه بر چند مطلب مناسب
است اول آنستکه قنوت منسی بعد از تدارك آن آیا متصف بوصف قضا است یا اداء ممکن است ظاهر از کلمات بعضی
از فقها آنست که قضا است تحقیق مطلب مقتضی این است که گفته شود یك قسم از آن تشکیکی در ادا بودن نیست
چنانچه یك قسم نیز تشکیکی در قضا بودن نیست بقیه دیگر محل تامل است اما قسم اول از اقسام در قسم اول از اقسام
مذکوره است وجهان با بنك التقائی ظاهر است واما قضا بودن قنوتی است که اتیان بان شده باشد بعد از
انقضای وقت نماز وهمچنین است قنوتی که اتیان شده باشد بان با بقای وقت بقدر یك رکعت یا دو رکعت
در قنوت نماز چهار رکعتی نظر باینکه محل قنوت در رکعت ثانیه است با اشکال در این چنانچه مذکور خواهد شد واما
در سایر اقسام پس آنچه بنظر این قاصر میرسد ادا است بجهة آنکه قضا در اصطلاح ائمه اصولیین و فقها عبادت
مالی بهای بعد از انقضای وقت است وآنچه در اینمقام متحقق است این است که اتیان بجزو صلوة شده در غیر محل
خود نیز بعد از خروج وقت خود توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود تا اجمال بعینی بر محو بوده ایم کرده آن باشد
وقت اجزای بهمان شده باشد بلکه ظاهر این است که وقت اجزای عبادت موقته همان وقت کل است ولهذا هرگاه
اتیان بصلوة شود در اول وقت هر جزء از آن بوقت خود شده خواهد بود وهمچنین هرگاه اتیان شود
در وسط وقت یا آخر وقت مجملا وقت اجزای عبادت موقته تابع وقت نفس آن عبادت خواهد بود پس اگر وقت
نفس عبادت موسع بوده باشد وقت اجزای آن نیز چنین خواهد بود واگر وقت نفس عبادت مضیق بوده باشد
وقت اجزای آن نیز چنین خواهد بود بنابراین هرگاه این اخلال بقنوت در نماز ظهر شده باشد ومتذکر شد
بان بعد از فراغ از نماز ظهر پس اگر با بقای وقت ظهر بوده باشد قنوت در وقت خود اتیان شده خواهد بود پس
باید ادا بوده باشد بلی هرگاه وقت ظهر خارج شده باشد مثل اینکه تا غروب شمس باقی نمانده مگر بقدر ادای
عصر در این وقت قنوت مذکور بعد از انقضای وقت خود خواهد بود پس قضا خواهد بود واما هرگاه
متذکر شد بحقیقت حال در وقت ظهر باقی نمانده مگر بقدر ادای دو رکعت در اینصورت ممکن است که بگوئیم قنوت
مانی بر قضا بوده باشد نظر باینکه محل قنوت در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائت بود بنابر مفروض وقت
رکعتین اولیین منقضی شده پس صادق است که قنوت مفروض بعد از انقضای وقت خود شده لکن نظر بعموم

من ادرك

در بیان اینکه قنوت منسی اداست یا قضا است

من ادرك رکعة فقد ادرك الوقت در صورت مفروضه رکعتین اولیین در وقت خود خواهد بود وجزء تابع کل است
پس در اینصورت ادا خواهد بود وهمچنین است حال در قنوت عصر هرگاه متذکر شد بعد از فراغ از صلوة عصر
در حالیکه باقی نمانده باشد از وقت مگر بقدر یك رکعت یا رکعتین پس قنوت مانی بر در جمیع صور ادا خواهد بود
مگر قنوتی که اتیان شود بعد از انقضای وقت بعد از اطلاع وتامل در آنچه مذکور شد باید تامل در آن شود بنابرین
مراد فقها بنا بر قضا بمعنی معروف باشد بلکه مراد این است چونکه قنوت بعد از محل خود اتیان شده از این
جهت تعبیر از آن بقضا نموده اند اگرچه در اکثر صور متصف بوصف ادا بوده باشد **مخفی نماند** آنچه مذکور شد که قنوت
در غیر محل خود واقع شده در غیر صورت اولی است واما در صورت اولی پس در محل خود واقع شده است
مطلب ثانی آنستکه حکم مذکور چنانچه ثابت است در صلوات مفروضه ثابت است در صلوات مندوبه بهمان تفصیل که
در صلوات مفروضه مذکور شد **مطلب سیم** آنست که جهر راجح است در قنوت مطلقا خواه در نماز جهریه بوده
باشد یا در نماز اخفاتی لکن در حق امام ومنفرد واما در حق ماموم پس اخفات در آن راجح است اگرچه در نماز
جهریه بوده باشد این در صورتیکه با جهر سماع امام متحقق شود تاملی در آن نیست واما در صورتیکه بعید از امام بوده
باشد بحدیکه اجهار موجب اسماع امام نشود محل تامل است لکن با ظاهر آنستکه جهر در حق او مرجوح واخفات
راجح بوده باشد چنانچه نیز در مبحث قرائت بیان شد بدانکه ضبط شد بعد در جهر واخفات در صلوات یومیه
مقتضی این است که گفته شود که اقوال ثابته در نماز مغرب وعشا باعتبار رجحان جهر واخفات منقسم میشود
بر چهار قسم واجب الجهر وواجب الاخفات وراجح الجهر وراجح الاخفات اما وجوب جهر پس در قرائت حمد
وسوره در رکعتین اولیین واما وجوب اخفات پس در قرائت یا بدل آن تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین
در نماز عشا ورکعت ثالثه در نماز مغرب واما رجحان اخفات پس در استعاذه است واما رجحان جهر
پس در غیر آنچه بیان شد از اذکار واذعیه ثابته در آن وهر بسمله در رکعتین اخیرتین نماز عشا ورکعت
ثالثه مغرب در حق امام ومنفرد واما در حق ماموم پس وجوب جهر در رجحان جهر نیز ثابت نیست بلکه یا لازم الاخفات
است این در قرائت در حق ماموم مسبوق در رکعتین اولیین ودر قرائت وبدل آن در غیر رکعتین اولیین
است یا راجح الاخفات است واین در غیر آنچه مذکور شد معلوم است آنچه مذکور شد در صورتی است
که ماموم باقی بر وصف ماموميت بوده باشد واما هرگاه باقی نبوده باشد یا منفرد خواهد بود یا امام حکم هر
یك بنحویستکه مذکور شد **مخفی نماند** حکم تکبیرات ست افتتاحیه در حق امام مثل استعاذه است که اخفات در آن
راجح است واما نماز صبح پس آن در حق امام ومنفرد باعتبار جهر واخفات منقسم میشود بر سه قسم لازم
الجهر وراجح الجهر وراجح الاخفات ولزوم اخفاتی در آن بهم نرسیده اما لزوم جهر پس در قرائت است واما
رجحان اخفات پس در استعاذه است نسبت با امام ومنفرد وهمچنین در تکبیرات ست افتتاحیه لکن در
حق امام واما رجحان جهر پس در غیر آنچه مذکور شد واما در حق ماموم پس ثابت نیست مگر رجحان اخفات
این در صورتی است که ماموم بعید نبوده باشد که استماع صوت امام نکند واما هرگاه بعید باین حد بوده
باشد پس اقوال ثابته در نماز در حق او منقسم میشود براجح الجهر وراجح الاخفات اول در قرائت وثانی در غیر

ان از اذکار و ادعیه ثابته در ان نماز ولکن در رجحان جهر اگر چه در صورت منزوعنه بوده باشد اشکالی هست و اما
نماز ظهرین پس باعتبار اقوال ثابته در ان منقسم میشود بلازم الاخفات و راجح الاخفات و راجح الجهر پس لزوم
جهر در ان مبنیا شد لزوم اخفات در قرائت در رکعتین اولیین حمد در قرائت و بدل ان در اخیرتین و رجحان
الجهر در بسمله و قنوت و در دعای بعد از رفع راس از رکوع یعنی سمع الله لمن حمده و در دعای بعد از ان که عبارت
بوده باشد از الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و اما رجحان اخفات
پس ان نیز چنین است یعنی اقوال ثابته در در نماز مذکور منقسم میشود بر سه قسم مذکور لکن نه بنحو مذکور
بلکه راجح الجهر در حق امام در غیر قرائت و بدل او و غیر ان استعاذه و تکبیرات ست افتتاحیه است و راجح
الاخفات در تکبیرات ست افتتاحیه و استعاذه است و اما در لازم الاخفات پس فرقی ما بین امام و منفرد
مبنیا شد و اما ماموم پس رجحان جهر در حق او مبنیا شد یا لازم الاخفات است یا راجح الاخفات لازم
الاخفات در حق ماموم مسبوق در رکعتین اولیین یا احدیهما و در قرائت و بدل او که در حق غیر مسبوق
یا مسبوق برکعت واحده در دیگر رکعت راجح الاخفات در ما عدای ان مطلب چهارم در بیان قرائت ایات قرانیه
است در قنوت بدانکه اشکالی در جواز قرائت ایات قرانیه در قنوت در نظر حقیر نیست چه وجه اشکال
بنظر نمیرسد مگر شبهه قران و این تشکیک بتر از هم ندارد بجهت انکه قران قرائت اکثر از سوره واحده است بعد
از حمد بقصد قرائت مطلوبه در نماز و این در محل کلام ثابت نیست لکن کلامیکه در اینمقام هست این است
که اگر چه تشکیکی در جواز قرائت ایات قرانیه در حال قنوت نیست لکن کلام در این است که ایا اجزا این
قرائت میتوان نمود از قنوت مطلوب در نماز یا خیر ظاهر در این مقام تفصیل است بیان ان این است که اگر
ایه مقروه از ایات مشتمله بر عجز و انکسار و طلب عبد از خلاق عالم جل شانه بوده باشد مثل ربنا ظلمنا
انفسنا فان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین یا مشتمل بر طلب فقط بوده باشد مثل ربنا اتنا فی الدنیا
حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار و نحو اینها ظاهر این است که جواز اجتزا بان محل تشکیک نبوده باشد
و هم چنین هرگاه مشتمل بر تمجید و تجلیل الله جل شانه بوده باشد مثل ایة الکرسی و الحمد لله رب العالمین اقتصار
بهمین یا قرائت کل سوره یا بعض سورة و نحوها باز ظاهر این است که تامل نباید نمود در جواز اجتزا نظر بعموم حدیث
صحیح اثن علی ربک و عموم ما جری الله علی لسانک و لا اعلم فیه شیئا موقتا و حدیث بسمله ثلثا چنانچه سابق
بیان شد شاهد ما است برای مطلب و اما مثل اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و مثل
یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع الی اخره یا مشتمل بر قصص
بوده باشد مثل اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا الی اخره و نحو اینها پس ظاهر این است که
اجتزا بامثال ایات مذکوره نمیتوان نمود در اتیان بموظف ملخص کلام انست که در اینجا دو مقام است اول
جواز قرائت ایات قرانیه در مقام قنوت و ثانی جواز اجتزا بانست از قنوت موظف اول ثابتست بعنوان اطلاق
و ثانی در ان تفصیلی است که مذکور شد نظیر این در دعا بغیر لغت عرب در مقام قنوت بیان شد بحث هم در بیان
استحباب دعا بامور چندی است در مقام قنوت اول تکبیر است بدانکه اختلاف کرده اند فقها در اینمقام مرحوم

پس در غیر اینها است که مذکور شد اجهر مذکور شد در حق منفرد است و اما در حق امام ج ج

و تجلیله ج

علام

مرحوم

علامه در کتاب مختلف حکایت فرموده اند از علی بن بابویه که والد بزرگوار شیخ صدوق بوده باشد که ان مرحوم قائل
شده اند باینکه تکبیری از برای قنوت ثابت نیست و این قول ظاهر میشود از مرحوم سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب
جمل العلم و مرحوم علامه نقل فرموده اند از شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه که ان بزرگوار حکایت فرموده از شیخ سعید
شیخ مفید نور الله تعالی روحه السعید که ان مرحوم در اواخر ایام عمر شریف ایشان مستقر شده بود بر عدم تکبیر از برای
قنوت ولکن مشهور ما بین فقها نور الله تعالی ضرایحهم انست که تکبیر بجهت قنوت مستحب است و این قول مختار است
پس در وقتی اراده قنوت نمایند سنت است که اتیان بتکبیر نماید با رفع یدین و این تکبیر از اداب قنوت و مستحبات انست
و در سابق بیان شد که تکبیرات ثابته در پنج نماز یومیه نود و پنج است پنج تکبیره در هر رکعتی بجهت رکوع و سجود پس
در نماز چهار رکعتی عدد تکبیرات رکوع و سجود بیست است بنابراین عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز ظهر و عصر
و عشا شصت است و عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز مغرب پانزده است و عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز
صبح و مغرب بیست و پنج است بعد از انضمام بیست و پنج بشصت عدد تکبیرات بر هشتاد و پنج و بعد از انضمام پنج
تکبیرة الاحرام و پنج تکبیر بجهت قنوت عدد تکبیرات بر نود و پنج مجملا از جمله مستحبات قنوت این است که در
حین اراده قنوت تکبیر بگوید با رفع یدین در صلوات یومیه ظاهر این است که این استحباب در نوافل نیز ثابت
بوده باشد و هم چنین در نماز کسوف و خسوف و زلزله و سایر مخوفات سماویه و نماز طواف و اما نماز عیدین
پس اگر چه تکبیر در ان قبل از شروع بقنوت ثابت است لکن تکبیر بجهت قنوت بودن ثابت نیست و اما نماز جمعه پس
ثبوت اصل تکبیر قبل از قنوت معلوم نیست چه جای اینکه بگوئیم که ان تکبیر بجهت قنوت است بانکه خواه در قنوت
اول بوده باشد یا در قنوت ثانی دوم رفع یدین است در حال قنوت بدانکه رفع یدین با مقابلیت بر وجه هیئت
قنوت مبنیا شد بلکه قنوت عبادت از اصل دعا یا ذکر یا هر دو میباشد در محل معین اگر چه رفع یدین باو
نباشد پس رفع ید مستحب جدائی خواهد بود در حال قنوت و بنابراین هرگاه کسی گرفتار شود در مقام تقیه ترک
قنوت ضرور نیست غایة ما فی الباب ترک رفع یدین بنماید و این مستحبی است در حال قنوت چنانچه این حقیر
در سن مکه معظمه مکرر با تفاق می افتاد از اشرار در غیبت هر حاج میر نخیشد بجهت مطالبه پول دارد نیست در نماز جماعت
در مقام قنوت بجهت محافظت از شر ان اشرار این دعا را میخواندم اللهم احفظنا من بین ایدینا و من خلفنا و عن ایماننا
و عن شمائلنا و من جمیع نواحینا من شر الاشرار و المفسدین بحق محمد و اهل بیته الطاهرین و ترک رفع ید مینمودم
بجهت تقیه مخفی نماند که رفع ید مستحب است در هر قنوت مگر در قنوت بعد از رفع راس در نماز وتر که جمع کثیری
از فقها حکم فرموده اند که در وتر دو قنوت است یکی قبل از رکوع و دیگری بعد از رفع راس از رکوع و رفع
یدین در دعا بلکه بعد از رفع راس است ثابت نیست و اما در قنوت صلوة عیدین پس ظاهر از اکثر فقها
انست که رفع یدین در قنوت عیدین ثابت نباشد بنا بمقتضای فرموده اکثر فقها انست که رفع یدین در حال
تکبیرات میکنند بخلاف دعا ما بین التکبیرین لکن صاحب وسیله و مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری حکم فرموده اند
باستحباب رفع یدین در حال قنوت در عیدین باز عمل باین بی عیب است پس در حکم باستحباب رفع یدین را
در قنوتات عیدین مضایقه نداریم بنابراین امر در رفع یدین در حال تکبیرات در صلوة عیدین بنا بر فعل

در بیان استحباب رفع یدین در حال قنوت

در ان ثابت باشد بخط مد ظله

سیم ثبوت رفع یدین در حال قنوت ظاهر است و اما بنا بر قول باستحباب رفع یدین در حال قنوتات عیدین پس
امر رفع یدین در تکبیره اولی ظاهر است در رکعت اولی و ثانیه و اما در غیر تکبیره اولی پس تادیه سنت بدو طریق ممکن
است اول آنکه دو دست را که در حال قنوت مرتفع هست پایین آورد بعد از آن رفع نماید بجهة تکبیر دوم آنست
که بهمین نحو که حالت قنوت هستند رفع یدین نموده اتیان بتکبیرها بعد از آن رفع نماید بجهة قنوت نظیر این حال
در تکبیر رکوع است بعد از فراغ از قنوت در نماز بعینه مثلا پس از این بهمین دو طریق ممکن است اول آنست
که بعد از فراغ از قنوت دو دست را پایین آورد بطریق متعارف بعد از آن رفع یدین نماید در حال تکبیر بجهة رکوع
دوم آنست که بعد از فراغ از قنوت بهمان حالت که هست رفع یدین نموده تکبیر بگوید مکرر در صورتیکه بسیار بلند
نموده باشد بحدیکه قریب بمنتهای حد رفع یدین در تکبیرها بان حد بوده باشد در اینصورت اکتفا بهمان حالت کفایت
میکند در تادیه سنت سیم آنکه از امور مذکوره بیان رفع یدین است در حال قنوت پس میگوییم ظاهر میشود اختلاف
فقها در این مسئله بچند قول اول آنست که رفع یدین مینماید در حالت بسط کفین تا بحدیکه یدین محاذی با صورت
مصلی شود و ظهر کفین بجانب زمین باشد و بطن بجانب آسمان و این مشهور ما بین فقها است مرحوم شیخ
شهید این قول را نسبت باصحاب داده دوم مثل این است در کیفیت و اقل از آن است در تحدید یعنی بهمین
نحو بلند مینماید تا بحدیکه مقابل سینه مصلی شود و این قول مختار ابن براج و ابن ادریس است سیم آنست که ظهر
کفین را بسوی آسمان نگرداند و بطن کفین را بسوی زمین و اما مقدار رفع یدین پس مشخص نیست این قول را
که مرحوم محقق در معتبر نسبت بنبیل داده رابع اقوال قول بجواز امرین است یعنی تادیه سنت میشود برفع
یدین خواه ظهر کفین را بسوی آسمان نگهدارد یا بطون آن را بالا و اولویت قرار دادن بطن کفین را بسوی آسمان
این قول را مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی اختیار فرموده اند مختار قول اول است لکن تحدید مذکور
بعنوان ندب و رجحان است نه حتم و الزام پس تادیه سنت میشود بمطلق رفع یدین لکن اولی این است که رفع
نماید بحدیکه مواجه رو شود لکن ظاهر این است که اتصال یدین احدهما بدیگری ضرور نباشد پس سنت مؤدی
میشود خواه یدین را متصل بهم نگهدارد یا منفصل اولی این است کل انگشتان دست را بهم بچسبانند مگر انگشت
بزرگ را بدانکه وظیفه دست مصلی در احوال نماز نسبت بضم اصابع و عدم ضم بر سه قسم است اول رجحان
ضم اصابع است کلا مگر انگشت بزرگ این مخصوص بحالت قنوت است چنانچه مذکور شد دوم تفریج اصابع
است یعنی همه انگشتان را از هم جدا نماید و این مستحب است در حالت رکوع سیم ضم کل انگشتان است حتی
انگشت بزرگ و این راجح است در جمیع احوال صلوة مگر در حالتیکه مذکور شد خواه قیام بوده باشد یا
جلوس یا سجود چهارم از امور مذکوره آنست که مرحوم علامه در کتاب منتهی در این مقام قولی نقل فرموده
از قول این است که مستحب در حق مصلی آنستکه بعد از فراغ از قنوت دستها را بصورت خود بمالد این قول را
رد فرموده که چنین چیزی ثابت نیست و مرحوم شهید این قول را از جعفی که یکی از قدمای علمای شیعه است
نقل فرموده و علاوه بر لحیه و سینه باین نحو که این قائل فرموده بعد از فراغ از قنوت مستحب این است که
دست را بصورت و ریش و سینه خود بمالد بعد از آنکه این قول فرموده اند این قول بعض علمای عامه است

و کیفیت است ع

در بیان اختلاف فقهاست در باب رفع یدین و کیفیت آن

در بیان وظیفه انگشتان یدین است در احوال نماز

واین خادم

واین خادم شریعت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین مضایقه از این معنی ندارد لکن در
قنوت نوافل نه از این نظر بحدیث معتبر بل صحیحی که در اواخر مفتاح مرویست از جناب حجة الله الرحمن امام الانس
والجان حضرت صاحب العصر والزمان عجل الله تعالی فرجه حاصل آن این است که بعد از فراغ از قنوت مالیدن
دست بر سر و صورت فضیلت دارد در نوافل لیله و نهاریه و در فرایض چنین عمل جایز نیست و این حدیث
معتضد است بحدیثیکه در باب تعقیب در فقیه مذکور است مرسلا هکذا قال ابو جعفر علیه السلام ما بسط عبد یده
الی الله عز و جل الا استحی الله ان یردها صفرا حتی یجعل فیها من فضله و رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد
یده حتی یمسح بها علی راسه و وجهه قال و فی خبر آخر علی وجهه و صدره حاصل ظاهر مضمون این حدیث شریف
اینست که نیست هیچ بنده که دست خود را بلند نماید در مقام دعا مگر اینکه خداوند عالم جل شانه را شرم می آید
که آن دست را خالی برگرداند تا اینکه قرار دهد بعض را از فضل و رحمت خود در آن دست اینجا ذکر صلاح داند پس
هرگاه یکی از شما ها دعا کند دست خود را برنگرداند تا اینکه آن دستها را بر سر و روی خود بمالد و در حدیث
دیگر چنین وارد شده باید دست خود را برنگرداند تا اینکه دست را بر صورت و سینه خود بمالد و ثقة الاسلام
این حدیث را روایت نموده در کتاب دعا از اصول کافی از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام
که آن حضرت فرموده ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحی الله عز و جل ان یردها صفرا حتی یجعل فیها
من فضل رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه و راسه مخفی نماند که آنچه
از صاحب قاموس ظاهر میشود این است که این لفظ بضم صاد و فتح و کسر هر سه جایز است و این حدیث در فصل اول
از باب چهارم مکارم الاخلاق نیز مذکور است مشخص است حدیثها بعنوان عموم شامل احوال صلوة نیز هست
عموم این احادیث اگرچه نسبت بفرایض مخصص است بحدیث معتبر مذکور لکن نسبت بنوافل مؤیدات است مخفی نماند
آنچه مذکور شد معنی ظاهر حدیث بود لکن مهم در این مقام این است در این حالت کمال ذل حالات است که مثل
گدا دست را در مقام سوال بلند نموده ملتفت این شود که این ذلت در خدمت کیست و سعی نماید بعد از
سوال بنحوی نماید که مستوجب طرد از ساحت اجابت عظمت حضرت مسئول شود در مقام سوال نوعی
نماید که نعوذ بالله تعالی جناب مسئول با او معمول دارد عمل اعراض از سائل را متذکر شدت احتیاج و انقیاد
خود شود و غایت غنا و عظمت مسئول و معبود را در نظر آورد و بمقتضای شدت حاجت خود و کمال غناء
عظمت مسئول سوال نماید در محاسن برقی در باب احتیاط در دین از کاشف اسرار و دقایق جناب امام
جعفر صادق علیه السلام حدیثی مرویست که آنحضرت از والد بزرگوار خود و آن سرور از مقنن قواعد تضرع
و ابتهال و مؤسس بنای محکم الاساس مناجات جناب سجاد صلوات الله علیه روایت فرموده که جناب موسی بن
عمران علیه السلام مرور کردند بمردی در حالیکه آن مرد دست خود را بلند نموده بود بجانب آسمان اظهار حاجت
و مسئلت خود مینمود بدرگاه عظمت اقتدار خلاق جهان جل شانه جناب حضرت موسی آن مرد را بهمین
حالت مشاهده فرموده تشریف بردند بسمت حاجتی که منظور نظر شریف ایشان بود تا هفت روز طول
کشید پس از آن معاودت فرمودند آن مرد را دیدند که بهمان حالت باقی است در آن وقت ذات ربوبیت

برای سر بعالی مرتبت عالیه شد و در بتفرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال نموده بعرض عرض ساحت جبروت چنین رسانید که ای پروردگار عالم این بنده ذلیل تو است سنهای خود را بسوی رحمت تو بلند نموده استدعای حاجت خود نموده
از وقت سؤال تا حال هفتاد و زمان منقضی شده ابواب رحمت اجابت را بجانبم مفتوح نفرموده در ان وقت وحی از
جانب عالم بالی الفضا بر وی نازل شد که ای بنده سنوده درگاه حضرت غفار و سید که ای موسی لو دعانی حتی تسقط یداه
و ینقطع لسانه ما استجبت له حتی یاتینی من الباب الذی امرته به یعنی ای موسی اگر بخواند مرا تا انکه دو دستهای
او بیفتد و قطع شود زبان او را اجابت او نخواهم نمود تا انکه بخواند مرا بنحوی که من قرار داده ام نعوذ بالله تعالی
من الخذلان والحرمان عن شرافة اجابة الرحمن دوم انجمله امور دیگر در اثنای نماز مستحب است وظیفه مکلف است
باعتبار چشم در احوال الصلوة بدانکه وظیفه مکلف باعتبار چشم انست که در حال قیام نظر نماید بموضع سجود و این
ثابت است در جمیع احوال قیام مگر حال قنوت که مستحب در ان وقت انست که نظر نماید بباطن کف خود شاید حکمت
در هر دو این بوده باشد که در حال نظر کردن بموضع سجود ملتفت این شود که این موضع است که اشرف و اعلا اعضای
خود را بخاک مذلت می اندازد بجهت رعایت غایت تعظیم معبود جلیل و اظهار منتهای مرتبه ذلت در خدمت رب کریم
مقتضای این تنبیه معمول دارد در احوال الصلوة و اما نظر در حال قنوت بکفین بجهت انکه متنبه شود که این دستها بلند
نمودن و باز نمودن که منتهای مرتبه ذلت است بجهت سؤال رحمت و حاجت است از خلاق اسمان و زمین پس
این ذلت خود را وسیله راه نجاة و فوز بسعادات گرداند و اما وظیفه مکلف در حال رکوع انست که نظر
نماید بمیان دو قدم خود و در حال سجود وظیفه او انست که نظر نماید بطرف انف خود و در حالت جلوس خواه
بجهت تشهد بوده باشد یا بجهت تسلیم یا ما بین سجدتین وظیفه انست که نظر نماید بدامن خود شاید حکمت نظر باین محل
در هر یک از احوال مذکوره این بوده باشد که نظر باین نحو مناسب ارباب حیا است در مقابل انکس که غایت حیا
از ان مطلوب و مستحسن عقل است سیم انجمله امور مذکوره وظیفه مکلف است باعتبار یدین در احوال نماز
بدانکه وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال قیام انست که دو دست را در حال قیام بگذارد بر دو ران خود
مقابل دو زانو باید جمیع انگشتها را بهم بچسپاند چنانچه بیان شد در عاشیه این وظیفه در جمیع احوال ثابت قیام
است مگر در حالت قنوت که وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال قنوت انست که دستها را بلند نماید مقابل
رو نگهدارد تا فارغ از قنوت و وظیفه او در حال تکبیرات انست که دو دست را بلند نماید بنحوی که در سابق مفصلا
بیان شد و وظیفه مکلف باعتبار یدین در حال رکوع انست که دستها است را مفرجات الاصابع بگذارد بر زانوی
راست و همچنین دست چپ را بهمین هیئت بر زانوی چپ و وظیفه او باعتبار یدین در حال سجود انست
که دو دست را بگذارد بر زمین مقابل صورت بنحوی که انگشتان مقابل گوش بگذارد و وظیفه او در حال سجود
رفتن انست که اول دو دست را بر زمین رساند بعد و زانوها را و در وقت ایستادن دو دست را از زمین
بر داشتن باشد یعنی اول دو زانوها را از زمین جدا نماید بعد از ان دو دست را از زمین جدا نماید و وظیفه
مکلف باعتبار دو دست در حال تشهد بلکه در حال جلوس مطلقا انست که دو دست را بر ران بگذارد نزدیک
سر زانو چنانچه در مبحث تشهد مفصلا بیان شد فصل سیم در بیان مستحبی است که بعد از فراغ از نماز است

در بیان وظیفه مکلف است باعتبار چشم

در بیان وظیفه مکلف باعتبار یدین در احوال الصلوة

بعد از انکه دو زانو را از زمین

در بیان معنی تعقیب

وان تعقیب

وان تعقیب است تنقیح مقام محتاج است بایراد کلام در چند مطلب اول در بیان معنی تعقیب است پس میگوئیم صاحب
صحاح گفته التعقیب فی الصلوة الجلوس بعد ان تقضیها لدعاء او مسئلة مخفی نماند مقتضای این کلام این است که گمان
میکند جلوس بعد از صلوة بجهت دعاء تصدق تعقیب اگر چه متصف بدعا بوده باشد ظاهر این است که چنین بوده
باشد و ایضا ذکر دعا مغنی از ذکر مسئلة است نظر بعمومیت دعا از مسئلة و ذکر خاص بعد از عام نظر باعتنای بشان خاص
و اهتمام بان اگر چه بابی است واسع لکن مناسبت ذکر بود و است نه با و شاید از این راه بوده باشد صاحب قاموس
اقتصار کرده است بدعای تنها قال التعقیب الجلوس بعد الصلوة لدعاء و این اگر چه سالم از ثانی است لکن مؤاخذ
است باول در وارد میشود بر هر دو که مقتضای کلام این دو نفر این است که معتبر بوده باشد جلوس در ماهیت تعقیب
بنا بر این هرگاه اتیان بدعا نماید بعد از نماز در سجده باید تعقیب نبوده باشد و همچنین هرگاه اتیان بدعا نماید
قائما یا ماشیا توهم این نشود انچه اینها ذکر کرده اند معنی لغوی است نه شرعی نظر باینکه مراد از صلوة در کلام اینها
معنی شرعی است نه لغوی و این محل تشکیک نیست و این مقتضی این است که باید مراد اینها در این مقام ذکر مستعمل
فیه لفظ بوده باشد در شرع نه معنی لغوی در جمله کلمات قدمای اصحاب مثل مرحوم شیخ در نهایه و مبسوط
و ابن براج در مهذب و ابن ادریس در سرائر و غیرهم اگر چه موهم این است که جلوس معتبر در تعقیب بوده باشد
لکن کلمات ان بزرگواران محمول است بر افضلیت حقا این است که جلوس معتبر در ماهیت تعقیب نیست پس هرگاه
بعد از تسلیم بسجده رود و در ان مشغول بتلاوت دعیه شود اتی بتعقیب خواهد بود و همچنین اتیان بدعا
قائما نماید یا ماشیا و از این راه است که محققین متاخرین علماء رضی الله تعالی عنهم مثل شیخ شهید ثانی
در شرح لمعه و محقق اردبیلی در ایات الاحکام و شرح ارشاد و شیخ بهائی در حبل المتین و فاضل معتمد
فاضل هندی و بعضی از این اعاظم تصریح نموده اند بعدم اعتبار جلوس در مفهوم تعقیب و بعضی تعریف فرموده
اند بانه الاشتغال عقیب الصلوة بدعاء او ذکر سزاوار این است که قران نیز علاوه شود باین نحو که تعقیب عبارت
است از مشغول شدن بعد از نماز بدعا یا بذکر یا بقران یا بدعا یا بهر سه مطلب ثانی در ذکر جمله از اخبار وارده
از ائمه اطهار علیهم السلام در بیان فضیلت تعقیب تا اطلاع بر مضمون انها موجب رغبت مؤمنین شود در مداومت
باین پس میگوئیم از جمله اخبار مذکوره حدیثی است مروی در کافی و تهذیب از کاشف اسرار ودود قائق جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده هر کس از ایشان بنماز صبح برخیزد و مشغول بتعقیب شود تا نماز دیگر چنین شخصی
مهمان خداوند عالم است مستحق است که خداوند عالم جل شانه اکرام مهمان خود خواهد فرمود و از جمله از اخبار
حدیثی است مروی در تهذیب از صاحب مکارم فی السر و العلن جناب حضرت امام حسن علیه السلام ان حضرت روایت
فرموده از والد بزرگوار خود جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که انحضرت فرموده که جناب رسول خدا صلی الله
علیه واله فرموده هر مسلمانی که بنشیند در جائیکه نماز صبح را در انجا اتیان نموده و مشغول باشد بذکر خداوند
عالم جل شانه تا طلوع شمس او را مثل اجر کسی است که زیارت جناب رسول خدا کرده باشد و از جمله ان اخبار
حدیث صحیحی است مروی در تهذیب از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از والد بزرگوار خود و ان بزرگوار
از جناب حضرت امام حسن علیه السلام روایت نموده که فرموده هر کس نماز کند پس بنشیند در محل نماز خود تا افتاب طلوع

در بیان اینکه جلوس معتبر در حقیقت تعقیب نیست

در بیان فضیلت تعقیب

نماید بر ما ثابت میشود بجهت او از آتش جهنم و از جمله اخبار مذکوره حدیث صحیحی است از کاشف اسرار و دقایق جناب
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده تعقیب انفع است در طلب روزی از مسافرت در بلاد و از جمله آنها حدیثی
است مروی در کتاب معیشت کافی از آن سرور اخبار که فرموده نشستن مرد در عقب صلوة فجر انفع است در طلب
روزی از مسافرت در دریاها و از جمله آن اخبار حدیثی است مروی از عبد الله بن جعفر که گفت که عرض کردم خدمت
معصوم که آیا چنین است که هیچ چیز در طلب رزق انفع نیست از تعقیب بعد از فراغ از نماز صبح تا طلوع آفتاب فرمودند
بلی چنین است ولکن انفع از آن چیدن شارب و گرفتن ناخن است در روز جمعه و اخبار در این باب بسیار است
جمله از آن در مباحث آتیه مذکور خواهد شد مطلب سیم در بیان جمله مهمه از تعقیبات مأثوره است میگوئیم در اینجا
دو مقام است مقام اول در بیان تعقیبات مشترکه یعنی تعقیباتی که ثابت است عقب هر یک از صلوات مفروضه و این
بسیار است اول از آنها سه تکبیر است بدانکه بعد از فراغ از صیغه سلام مستحب است که اتیان به تکبیر نماید سه مرتبه
مستحب این است که در حال تکبیر دستها را بلند نموده تا محاذی گوش شود و دور نیست شرعیت این تکبیرات در حال جلوس
بوده باشد چه شرعیت آنها در غیر اینحالت مشخص نیست دوم از مستحبات بعد از فراغ از نماز آنست که دستها
را بلند نماید بنحوی که بالای سر خود برساند در حدیث صحیح مروی در فقیه و تهذیب مذکور است که جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم بعد از فراغ از نماز دو دست مبارک خود را بلند میفرمودند تا بالای سر و دور نیست تادیه
سنت شود بمطلق رفع یدین اگرچه منفک از ذکر و دعا بوده باشد لکن هرگاه در آن حالت اتیان بذکر نماید افضل
خواهد بود و اولی این است این ذکر را که از جمله آیات مأثوره است در اینحالت تلاوت نماید لا اله الا الله وحده
وحده انجز وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر
سیم تسبیح سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلم است تنقیح مرام متعلق ایراد کلام است در چند مطلب اول در بیان فضیلت
این تسبیح است بدانکه نصوص معتبره در کمال فضیلت این تسبیح مستفیض است از جمله حدیثی است مروی در کافی
از مخزن الاوائل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرموده که عبادت کرده نشده است خداوند
عالم جل شانه بچیزی از تحمید که افضل بوده باشد از تسبیح فاطمه علیها السلم و فرموده اند اگر چیزی افضل از این تسبیح بود
آنرا جناب رسول خدا صلی الله علیه واله ارشاد میفرمودند بفاطمه علیها السلم و در حدیث دیگر از جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم مأثور است که فرموده تسبیح حضرت فاطمه علیها السلم در هر روزی در عقب هر نمازی محبوب
تر است نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز مطلب ثانی در بیان کیفیت این تسبیح است بدانکه مشهور ما بین
فقها در کیفیت این تسبیح آنست که اولا اتیان بتکبیر نماید سی و چهار مرتبه و بعد از آن سی و سه مرتبه بگوید الحمد لله
و بعد از آن سی و سه مرتبه بگوید سبحان الله که مجموع صد مرتبه میشود در تکبیر و تحمید بعد از فراغ از هر مرتبه یا
وقف نماید یا وصل بحرکت اتیان بنحوی که مضموم اکبر را وصل نماید بلام جلاله پس همزه جلاله را اسقاط خواهد شد
در تلفظ و هم چنین های مکسوره لفظ جلاله در الحمد لله را وصل نماید بلام ساکن الحمد لله با اسقاط همزه وصل معلوم است
این در غیر مرتبه اولی خواهد بود یا وصل بسکون نماید لکن با تخلل فصل فیما بین فراغ از مرتبه و شروع بمرتبه دیگر
مجملا تلفظ بهر یک از تکبیر و تحمید بشش نحو متصور است اول با عدم اظهار حرکت رای تکبیر و هم چنین با عدم اظهار

حرکت

حرکت های لفظ جلاله در تحمید لکن با قطع نفس در هر یک فصل جزؤ فاصله واقع سازد بعد از فراغ از مرتبه قبل از شروع
بمرتبه دیگر یا غیر آن دوم مثل اول است در عدم اظهار حرکت آخر حرف لکن قطع نفس ننماید اما با تخلل فصل بعد از فراغ
از مرتبه و قبل از شروع بمرتبه دیگر سیم آنست که حرکت آخر حرف را اظهار ننماید لکن آن حرف را وصل نماید بلام در لفظ جلاله
در تکبیر و بلام در الحمد در تحمید چهارم مثل دوم است لکن با عدم تخلل فصل پنجم آنست که قطع نفس ننماید با اظهار حرکت
در آخر هر یک از تکبیر و تحمید ششم آنست که باز اظهار حرکت حرف آخر را در هر دو لفظ نماید لکن قطع نفس نماید و هیچیک
از راء و هاء را وصل بلام ننماید از انچه مذکور شد هر یک از قسم اول که بوده باشد بعید است و اولا وقف بسکون
میناماند دوم را وصل بسکون سیم را وصل بحرکت و اول از سه قسم آخر را باز وصل بسکون میناماند دوم را
وقف بحرکت سیم را وصل بحرکت ظاهر این است که هیچیک از سه قسم مذکور مخل امتثال و مؤدی سنت بوده
باشد و اما تسبیح پس قرائت آن بچهار نحو متصور میشود اول عدم اظهار حرکت حرف آخر است با قطع نفس دوم
مثل این است با عدم قطع نفس خواه فصل متحقق شود ما بین یا نه سیم با اظهار حرکت حرف آخر است با عدم قطع نفس
مگر در فقرات اخر که قطع نفس میناید با عدم اظهار حرکت چهارم مثل سیم است لکن با قطع نفس هر یک از سه
قسم اول که بوده باشد امتثال حاصل است بخلاف قسم چهارم و اما حدیث التکبیر جزم پس متمسک بان در عدم جواز
وصل بحرکت در محل کلام محل کلام است بجهت عدم وجود حدیث مذکور در طرق شیعه پس حدیث مذکور از طرق
عامه خواهد بود لهذا اعتماد بان در مخالفت مقتضای قواعد لغت و ادب نتوان نمود بر فرض تسلیم عین از این
مرحله دور نیست که تکبیر در آن اشاره باشد بتکبیرة الاحرام یا کل تکبیرات ثابته در نماز مجملا تمسک بان در اینمقام
محل اشکال است شاید از این راه بوده باشد که مرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی روحه السعید و غیره تمسک
بان نموده اند در تکبیرة الاحرام و حکم فرموده اند باینکه مستحب است ترک اعراب در لفظ تکبیرة الاحرام بجهت
این حدیث مشخص است استحباب مستلزم رجحان است و تعین رجحان ترک اعراب بنسبت باظهار اعراب
قطع نظر از امور خارجه مسلم است لکن بنحوی که مذکور شد مطلقا مخفی نماند آنچه مذکور در کیفیت تسبیح سیده
نساء صلوات الله علیها وعلی ابیها وبعلها مشهور ما بین فقها است و ظاهر میشود از شیخ صدوق طاب
الله تعالی مرقده در جمله از مصنفات ایشان مثل مجالس و اعتقادات و هدایة و مقنع و فقیه تقدیم تسبیح
بر تحمید و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در کتاب اقتصاد و حکایت شده است از والد بزرگوار شیخ
صدوق و ابن الجنید مجملا این قول اگرچه ظاهر میشود از این اعاظم مذکوره بلکه شیخ صدوق در کتاب
مجالس این نحو را ذکر فرموده در ضمن امور یکه ذکر فرموده است آنها ثابت است در دین امامیه لکن قول
مذکور ضعیف است مختار تقدیم تحمید است بر تسبیح بنحو یکه مذکور شد مخفی نماند آنچه مذکور شد دو قول
در مسئله است ثالث اقوال قول مرحوم شیخ است در مبسوط و آن تجویز امرین است یعنی امتثال حاصل
میشود بتقدیم تسبیح بر تحمید و بالعکس مطلب سیم در بیان استحباب تهلیل و استغفار است بعد از فراغ از تسبیح
بدانکه مستحب است بعد از فراغ از تسبیح اتیان به تهلیل بفقره لا اله الا الله در کتاب کافی حدیثی روایت فرموده
حاصل مضمون آن این است کسی که اتیان نماید به تسبیح سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلم بعد از ادای فریضه بعد از

ظاهر میشود که

و اولاد هاء

در بیان استحباب تهلیل است بعد از تسبیح حضرت فاطمه علیها

فراغ از تسبیح بگوید لا اله الا الله گناهان او آمرزیده میشود و از کتاب عده عام ان قاید ارباب معرفت و نقیب جناب امیر
المؤمنین علیه السلام ماثور است حدیثی که حاصل مضمون آن این است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که بعضی
از پادشاهان عجم بنده بهدیه فرستاده بود نزد حضرت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گفتم بجناب سیده
نسا برو بخدمت جناب رسول خدا استدعای این کن که ایشان خادمی بشما داده باشند که متوجه خدمات شما
شده باشد سیده نسا خدمت سید ابرار مشرف شده استدعای مطلب خود نمودند آن مخزن اسرار ربانی و وسیله نجات
مطیع و عاصی در جواب فرمودند ای فاطمه بتو چیزی خواهم داد که بهتر باشد از برای تو از خادم و از دنیا و هر چه
در دنیا است و آن این است که بعد از فراغ از هر نمازی سی و چهار مرتبه تکبیر میگوئی و سی و سه مرتبه میگوئی
الحمد لله و سی و سه مرتبه میگوئی سبحان الله بعد از فراغ از تسبیح میگوئی لا اله الا الله این بهتر است از برای تو از
خادمی که خواهش نموده و بهتر است از دنیا و از هر چه در دنیا و اما استحباب استغفار پس مدلول علیه است بحدیثی
که رئیس المحدثین در ثواب الاعمال ذکر فرموده حاصل مضمون آن این است هر کس که اتیان بتسبیح سیده النساء
علیها السلام نموده بعد از فراغ از آن استغفار نمود گناهان او آمرزیده میشود ظاهر این است که امتثال حاصل میشود
بگفتن استغفر الله ربی و بگفتن اللهم اغفر لی بلکه بتغییر این معنی اگرچه بغیر لغت عرب بوده باشد ظاهر این است
هر یک از تهلیل و استغفار مستحب علیحده است پس جمع اکمل خواهد بود **مطلب چهارم** در بیان این است که استحباب
تسبیح سیده نسا علیها السلام آیا مختص است بعد از صلوات مفروضه یا نه بلکه استحباب آن ثابت است بعد از فراغ از نماز اعم
از اینکه نماز واجب بوده باشد یا سنتی بدانکه استحباب تسبیح سیده نسا صلوات الله علیها عقیب صلوات مفروضه
ثابت است اگرچه غیر از صلوات یومیه بوده باشد و اما استحباب آن عقیب صلوات مندوبه پس میگوئیم اگرچه
کلام شیخ صدوق در اواخر مجالس موهم اختصاص بفرایض است فرموده ینبغی للمصلی ان یسبح بتسبیح فاطمة الزهراء
علیها السلام فی دبر کل صلوة فریضة لکن ظاهر ثبوت استحباب است اگرچه عقیب نوافل بوده باشد و این مصرح به در کلام
شیخ مفید در مقنعه و تلمیذ سدید آن مرحوم سلار بن عبد العزیز است و عبارت آن مرحوم در موضع از مقنعه این
است و یستحب ان یسبح الانسان فی عقب کل صلوة تسبیح الزهراء فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیها و آلهما معلوم است
عموم کل صلوة شامل نوافل نیز هست علاوه و چونکه این کلام را بعد از بیان هشت رکعت نافله زوال ذکر فرموده اند
این قرینه است که قطعا مراد از عموم مذکور نافله نوافل هم هست مجملا دلالت عبارت مذکوره بر ثبوت استحباب
تسبیح مزبور عقیب هشت رکعت نافله زوال نیز است و دلالت آن در عقیب مطلق نافله ظاهر است و عبارت آن
مرحوم در موضع دیگر از مقنعه که بعد از آن موضع است که مذکور شد اظهر است در افاده این مطلب فرموده
و تسبیح الزهراء علیها السلام فی اعقاب الصلوات المفترضات سنة مؤکدة و هو فی اعقاب النوافل مستحب و عبارت
مراسم این است فرموده است بعد از بیان تسبیح و یفعل فی عقب کل فرض و نفل و این عموم مدلول علیه است
بحدیث دعائم که فرموده تکبیر الله بعد کل صلوة و اما التمسک فی اثبات التعمیم بما رواه فی الکافی عن ابی خالد
القماط قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تسبیح فاطمة فی کل یوم فی دبر کل صلوة احب الی من صلوة الف رکعة
فغیر تام کما لا یخفی وجهه للمتامل حاصل آنچه مذکور شد حکم بثبوت استحباب این تسبیح است عقیب هر نمازی

استحباب تسبیح سیده النسا علیها السلام ثابت است اگرچه بعد از صلوات مندوبه بوده باشد

واجب بوده باشد

در بیان آنکه آیا تکبیرات ثلث که از تعقیبات است بعد از نماز مختص بفرایض است یا شامل نوافل هم هست

واجب بوده باشد یا سنت لکن تاکید در محافظت آن عقیب فرایض بیشتر است بدانکه مناسب در این مقام تکلم
در تکبیرات ثلث مذکوره است یا حکم آن حکم تسبیح است بلی استحباب آن ثابت است بعد از نوافل چنانچه ثابت
است بعد از فرایض یا مختص بفرایض است شاید مستفاد از کلام شیخ مفید قدس الله تعالی روحه و الشهید ثانی
بوده باشد نظر باینکه تسبیح و غیره از تعقیبات را ذکر فرموده اند عقیب نافله زوال و اعراض از تکبیرات فرموده اند
یعنی مطلقا در این مقام ذکر نفرموده اند با آنکه ذکر فرموده اند بعد از فرایض یومیه مقدم بر همه تعقیبات از اینجا ظاهر
میشود که معتقد اختصاص بوده اند جواب آن این است که ذکر در فرایض و عدم ذکر در نافله مظهر عدم اعتقاد
شرعیت است عقیب نافله مستحضر است عدم اعتقاد شرعیت اعم از اعتقاد عدم شرعیت است نظر باینکه عدم
اعتقاد شرعیت چنانچه با اعتقاد عدم شرعیت هست با تشکیک در شرعیت نیز هست قدر متیقن ثانی است
بنا بر این نسبت خلاف بمرحوم شیخ مفید میتوان داد مرحوم شیخ طوسی در مقام ذکر نافله زوال امر فرموده
اند باتیان این سه تکبیر عقیب دو رکعت اول نافله زوال و مرحوم شیخ بهائی امر فرموده اند باتیان آن بعد
از فراغ از دو رکعت اول نافله زوال و همچنین بعد از فراغ از رکعت چهارم و رکعت ششم و از مرحوم شیخ
الطائفه در کتاب نهایه ظاهر میشود قول باستحباب این تکبیرات ثلث عقیب مطلق نوافل و این قول در نظر حقیر
بعید نیست **مطلب پنجم** در بیان آنکه چنانچه مستحب است تسبیح سیده نسا علیها السلام بعد از فراغ از صلوات
مستحب است در وقت اراده نوم چنانچه مستفاد میشود از حدیث معتبر مروی در کتاب دعا از اصول کافی
حاصل مضمون آن این است وقتیکه اراده خوابگاه شدی اتیان بتسبیح فاطمه زهرا علیها السلام کن یا بن عون [?]
که اول سی و چهار تکبیر میگوئی بعد از آن سی و سه مرتبه میگوئی الحمد لله میگوئی بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان
الله ظاهر این است تادیه سنت میشود باتیان بتسبیح ~~خواه در حال جلوس باشد خواه در حال اضطجاع یا دراز کشیده~~
لکن از حدیث صحیح ظاهر میشود که اتیان آن در حال خوابیدن اولی است از اتیان آن در حال جلوس و آن حدیث
است مروی از کاشف علوم الاوائل و الاواخر جناب امام حضرت محمد باقر علیه السلام حاصل مضمون آن این است
که هر گاه کسی دست راست خود را بالش خود قرار دهد ظاهر این است که مراد این بوده باشد که دست خود
را زیر سر خود بگذارد بنا بر این میباید به پهلوی راست بخوابد باید بعد از آن بگوید اللهم انی اسلمت نفسی
الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک و الجأت ظهری الیک و توکلت علیک رهبة منک و رغبة
الیک لا ملجأ و لا منجا منک الا الیک امنت بکتابک الذی انزلت و برسولک الذی ارسلت بعد از آن اتیان بتسبیح
سیده نسا صلوات الله علیها نماید ششم آنکه در نکته تسبیح جناب سیده نسا علیها السلام در آن وارد است
بجهت دفع ثقل گوش است نظر بحدیثی که از کتاب مشکوة الانوار روایت شده حاصل مضمون آن این است
شخصی خدمت کاشف الاسرار و الدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مشرف شد بجهت ثقل که در
گوش او بود از تقریرات تفسیر کلمات حقه آن سرور محروم بود این مطلب را بعرض عرض آن سرور رسانید
در جواب فرمودند کلامی که حاصل مضمون آن این است که چرا علاج این مرض خود را بتسبیح سیده نسا فاطمه
زهرا علیها السلام نمیکنی عرض کرد کدام است تسبیح آن معصومه فرمودند سی و چهار تکبیر میگوئی و سی و سه مرتبه

تعقیبات را

در بیان مطلب پنجم که تسبیح سیده نسا علیها السلام مستحب است

در حال خواب خواه در حال جلوس باشد یا در حال اضطجاع یا مستلقی م

راست م

بسم الله م

الحمد لله میگوئی و سی سه مرتبه سبحان الله میگوئی راوی گفته که آن شخص اخبار نمود باینکه زمانی که این تسبیح را گفتم نقلی
کرد و گوش جذوم بود زائل شد حمل کرده حدیث را براینکه مراد اتیان بتسبیح است عقیب صلوات اگرچه حمل است که
بعید است **مطلب ششم** در بیان امور یکه رعایت آن مناسب است در مقام اتیان بتسبیح بدانکه این بر دو قسم است
اول آنست که مختص است بهر یک از موارد ثلثه مذکوره دوم مشترک است مابین جمیع اما امریکه مختص است بتسبیحی که
بعد از نماز است پس بیان آن این است که میگوئیم اولی این است که رعایت شود در آن جمیع آداب و شرایط صلوة نظر بانکه
شیخ شهید در کتاب ذکری فرموده و ورد ان ما یضر بالصلوة یضر بالتعقیب و مرحوم شیخ بهائی در حبل المتین
فرموده و ورد کلما یضر بالصلوة یضر بالتعقیب بنا براین اولی این است که در حال اشتغال بتسبیح با طهارت بوده
اجتناب نماید از حدث و خبث و هم چنین در آن حال رو بقبله باشد و ترک تکلم نماید و اکل و شرب بلکه
ترک ما ینافی نماز نماید و در حدیث صحیح وارد است من سبح تسبیح الزهراء علیها السلام قبل ان یثنی رجلیه
من صلوة الفریضة غفر له یعنی رجلین عبارت از صرف و گردانیدن انها است حاصل مراد آن است کسیکه اتیان
بتسبیح نماید قبل از انکه دو پای خود را بگرداند از حالتی که در تشهد برآن حالت بود آمرزیده میشود گناهان او
مجملا اولی این است که در حال اشتغال بتسبیح رعایت نماید جمیع آنچه را که معتبر در نماز است لکن رعایت این بطریق
ندب و رجحان است نه حتم و الزام بنا براین بهم خوردن آنها اگر اتیان نماید مؤدی سنت خواهد بود لکن اتیان آن
بر وجه کمال موقوفست برعایت امور مذکوره و اما امریکه مختص است بتسبیح در حین اراده خواب پس ظاهر این
استکه اتیان بتسبیح در حال خوابیدن به پهلوی راست اولی بوده باشد از جمیع احوال متصوره و اولیستکه دست
راست را بزیر سر گذاردن که نایب بوده باشد از خوابیدن به پهلوی راست و هم چنین حکم باستحباب شرایط نماز را
میتوان نمود حکم باستحباب طهارت بجهت این تسبیح بخصوصه میتوان نمود و همچنین حکم برجحان استقبال در آن بخصوصه
و ترک تکلم و غیرها و اما امری که مختص است بتسبیحی که بجهة دفع ثقل گوش ماثور است پس بیان آن این است که ظاهر
این است که تا دیر ترست میشود باتیان این تسبیح بجهة این غایت خواه قائما اتیان نماید یا جالسا در حالت استقبال و طهارت
بوده باشد یا در غیر آن و هکذا و اما امری که مشترک است ما بین موارد مذکوره پس آنست که اتیان بفصول و انواع آن
متوالی بوده باشد یعنی فصل طویل مابین فصول و انواع آن متخلل نشود و در حدیثی وارد است که جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام عادت شریف ایشان این بود که در حال التسبیح تسبیح را وصل میکردند و قطع نمیفرمودند
ظاهر این است که مراد این بوده باشد که فصول و انواع آن را متصل بهم اتیان میفرمودند بعلاوه و مبنا در اخبار
که سی و چهار مرتبه تکبیر بگوید سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله این است که بطریق توالی بوده باشد
اگر غرض غیر از دعوی بیا در غایتم میگوئیم قدر متیقن این است و اطلاق در دست نداریم که توانیم امتثال صورت
عدم توالیها مستند بان کنیم اگرچه در تسبیح در حال نوم یا بجهة دفع ثقل گوش بوده باشد **مطلب هفتم** در بیان اینکه
امتثال حاصل میشود باتیان تکبیر و تحمید و تسبیح بعدد یکه مذکور شد ضبط عدد و شماره آن بهر چیز که بوده باشد
خواه ببند انگشتان بوده باشد یا بسنگ ریزه یا بتسبیح یا بغیر اینها مجملا مقصود اتیان بعدد مذکور است خواه ضبط
عدد بتسبیح بوده باشد یا بغیر تسبیح در فصل دوم از فصول مذکوره در باب دهم از مکارم الاخلاق چنین روایت شده

که دو دانه

در بیان ادابی که رعایت آن در حال تسبیح لازم است

که دو دانه الامر سیده نسا فاطمه زهرا علیها السلام ضبط عدد این تسبیح را میفرمودند بریسمانی از پشم که گره زده شده بود
آن بعدد تکبیرات و عادت آن معصومه چنین بود تا جناب حمزه بدرجه بلند مرتبه شهادت فایز گردید آنوقت
از تربت مقبره آن جناب تسبیحی ساختند و بان ضبط عدد تسبیح میفرمودند و دیگران نیز در این باب تاسی بآن معصومه
نموده بودند تا آنکه جناب سید الشهداء بدرجه عالیه شهادت فایز گردیدند آنوقت مردم عدول کردند از تربت
مقبره شریفه جناب حمزه بتربت متعلقه بجناب حضرت امام حسین صلوات الله و سلامه علیه نظر باشرفیت و افضلیت
آن در حدیث ماثور است تسبیحی که از تربت مقدسه جناب سید الشهداء در دست کسی باشد تسبیح مینماید اگرچه آن شخص
تسبیح ننماید گویا مراد این بوده باشد بودن چنین تسبیحی در دست کسی باعث این میشود که آن شخص از جمله مسبحین
محسوب شود اگرچه بتسبیح ننماید و در حدیث دیگر ماثور است کسیکه بگرداند تسبیحی را که از تربت جناب سید الشهداء
است یکمرتبه باستغفار یا بغیر استغفار بر او خلاق عالم جل شانه در نامه عمل او ثبت میشود هفتاد مرتبه **چهاردهم** از جمله
تعقیبات ماثوره مهمه دعائی است که وارد شده در حدیث صحیحی که ثقة الاسلام روایت نموده از کاشف علوم الاوائل
والاواخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اقل دعائی که مجزیست بعد از فریضه این است که بگوئی اللهم
انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک
عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخرة **پنجم** از جمله تعقیبات مذکوره آیة
الکرسی است چه در کتاب قرب الاسناد بسند معتبر از فخر عالم صلوات الله علیه و آله مرویست که فرموده یا علی
مداومت کن بخواندن آیة الکرسی در عقب نماز فریضه بجهة انکه محافظت نمیکند بر آن مگر نبی یا صدیق یا شهید
و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از سرور اتقیا جناب امام رضا علیه الاف التحیة و الثناء روایت نموده
که آن حضرت فرموده من قرا آیة الکرسی بعد کل صلوة لم یضره ذو حمة یعنی کسیکه تلاوت کند آیة الکرسی را بعد
از هر نمازی ضرر نمیرساند باو صاحب سمی یعنی برکت تلاوت آیة الکرسی بعد از هر نماز دفع ضرر هر صاحب
سمی مثل عقرب و ثعبان و افعی میشود و همین حدیث را ثقة الاسلام نیز در باب فضل القرآن روایت نموده
و در فصل ثانی از فصول مذکوره در باب دهم از مکارم الاخلاق روایت نموده از جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله که فرموده من قرا آیة الکرسی فی دبر کل صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت بدانکه بهم
در این مقام معرفت آیة الکرسی نظر باینکه آیة الکرسی وارد شده است در تعقیب نمازها و نماز هدیه میت و در غالب
صلوات مندوبه بلکه بسیاری از موارد مخصوصه منحصر است امتثال در این موارد بمعرفت آیة الکرسی
لهذا میگوئیم خلافی مابین علما در آیة الکرسی من حیث البدایة نیست یعنی کل علما متفق بر این میباشند
که اول آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم است لکن خلافی که هست در آخر آنست یعنی آیة الکرسی منتهی است
تا هم فیها خالدون یا آیة الکرسی عبارت خواهد بود از سه آیه یا چهار آیه الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه
سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا
یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم لا اکراه فی
الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها

از جمله تعقیبات بعد آیة الکرسی

والله سميع عليم الله ولي الذين امنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور
الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون پس آیة الكرسی بعبارت حواهد بود از مجموع آیات مذکوره یا عبارت ست
تا وهو العلی العظیم این محل خلاف ما بین علما است قولا و لکن ظاهر میشود از جماعتی از اعاظم اصحاب منهم شیخ
الطائفة شیخ الطوسی قدس الله روحه و صرف ازه المصباح فی عمل ذی الحجة مسندا الی الیوم الرابع والعشرین منه ما هذا لفظه
فی هذا الیوم تصدق امیر المؤمنین علیه السلم بخاتمه وهو راکع روی عن الصادق علیه السلم انه قال من صلی فی هذا الیوم رکعتین
قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله علی ما من به علیه وخصه به یقرء فی کل رکعة ام الکتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو
الله احد وعشر مرات آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة
الف حجة ومائة الف عمرة ولم یسئل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنیا والآخرة الا قضاها کائنة ما کانت ان شاء الله
عز وجل وهذه الصلوة رویناها فی یوم الغدیر بعینها ومنهم سیدنا الجلیل السید بن طاوس فان کلامه فی الاقبال
مطابق للکلام المذکور لشیخ الطائفة قال فصل فیما نذکره من عمل زائد فی هذا الیوم العظیم الشان رویناه ذلک عن
جماعة من الاعیان والاخوان احدهم جدی ابو جعفر الطوسی الی ان قال روی عن الصادق علیه السلم انه قال من صلی
فی هذا الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله علی ما من به علیه وخصه به یقرء فی کل رکعة ام الکتاب مرة
واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی الی هم فیها خالدون وعشر مرات انا انزلناه فی لیلة القدر
عدلت عند الله مائة الف حجة الی ان قال وهذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر ومنهم العلامة رحمه الله
تعالی فی محل الکتابة فی جملة من کتبه المعتبرة قال فی القواعد وصلوة الغدیر رکعتان قبل الزوال بنصف ساعة یقرء
فی کل منهما الحمد مرة وکلا من القدر والتوحید وآیة الکرسی الی هم فیها خالدون عشرا وفی التذکرة یستحب
ان یصلی قبل الزوال بنصف ساعة یوم الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون من ذی الحجة شکرا لله رکعتین
یقرء فی کل رکعة الحمد مرة والاخلاص عشر مرات والقدر عشر مرات وآیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون قال الشیخ
وهذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر وهو یعطی ان آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون وفی نهایة
الاحکام یستحب ان یصلی یوم الرابع والعشرین من ذی الحجة وهو یوم الصدقة بالخاتم قبل الزوال بنصف ساعة
رکعتین یقرء فی کل رکعة الحمد مرة وکل واحدة من الاخلاص وآیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون والقدر عشر مرات
قال الشیخ وهذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر وهو یعطی ان آیة الکرسی فی صلوة الغدیر الی خالدون
ومنهم الکفعمی قال فی الجنة الواقیة فی مقام بیان صلوة یوم الغدیر ما هذا کلامه وصفة صلوة هاتین الرکعتین شیخنا
ان یقرء فی کل منهما بعد الحمد التوحید وآیة الکرسی الی خالدون والقدر عشرا فهی تعدل عند الله تعالی مائة
الف حجة ومائة الف عمرة ولم یسئل الله تعالی حاجة من حوائج الدنیا والآخرة الا قضاها له کائنة ما کانت ثم قال وصلوة
یوم الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون من ذی الحجة وهی کالغدیر کما وکیفا ووقتا وثوابا وفی البلد
الامین صلوة یوم الغدیر رکعتان وهی مرویة عن الصادق علیه السلم قال من صلی فیه رکعتین قبل الزوال بنصف
ساعة شکرا لله تعالی علی ما من به علیه وخصه به یقرء فی کل رکعة الحمد مرة وکلا من التوحید وآیة الکرسی الی الآیتین
والقدر عشرا عشرا الی آخره وقوله الی الآیتین الظاهر انه یشیر الی آخر الآیتین والقرینة کلامه فی الجنة الواقیة

مناسب در اینمقام تنبیه بر وجه دلالت عبارات مذکوره است بر اینکه صاحبان این عبارات را اعتقاد این است که
آیة الکرسی تا هم فیها خالدون است پس میگوییم اما عبارت شیخ الطائفة که فرموده وهذه الصلوة قد رویناها فی یوم
الغدیر بعینها این اشاره است بکلامی که در آن کتاب در بیان صلوة غدیر ذکر فرموده اند و آن این است اذا کان یوم
الغدیر وحضرت عند امیر المؤمنین علیه السلم او فی مسجد الکوفة او حیث کان من البلاد فاغتسل فی صدر النهار منه فاذا بقی
الی الزوال نصف ساعة فصل رکعتین تقرء فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآیة الکرسی عشر مرات
وانا انزلناه عشرا الی آخره چونکه آیة الکرسی را در نماز روز بیست چهارم تفسیر فرموده اند تا هم فیها خالدون
بعد فرموده اند این بعینها همان نماز است که در روز عید غدیر ذکر فرموده اند با آنکه آیة الکرسی در آنجا مطلقا ذکر فرموده
اند مستفاد است این معنی از آن در وقتی میشود که آن مرحوم معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی مطلق تا هم فیها خالدون
بوده باشد وهو المطلوب بلکه ممکن است که گفته شود تفسیر مذکور در صلوة روز بیست چهارم از خود آن مرحوم بوده
باشد یعنی مذکور در حدیث مطلق آیة الکرسی بوده باشد و این تفسیر نظر با اعتقاد خود مرحوم بوده باشد لکن
الی خالدون بعد نیست بنا بر اینکه تفسیر از خود آن معصوم بوده باشد چنانچه ظاهر این است دلیلی میشود بر مدعی اصلاحی
که آیة الکرسی تا حد مذکور میباشد مطلقا و اعتقاد اینکه در آن محل بخصوص مراد تا آنجا است و در مواضع دیگر
چنین نیست بسیار بعید است بلکه صحیح نیست و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که مراد آن مرحوم از آیة الکرسی در
کتاب مبسوط و نهایة در این نماز تا موضع مذکور است قال فی المبسوط مشیرا الی الیوم الغدیر یستحب ان یصلی ذلک
الیوم اذا بقی الی الزوال نصف ساعة بعد ان یغتسل رکعتین یقرء فی کل رکعة منها الحمد مرة وقل هو الله احد عشر
مرات وآیة الکرسی عشر مرات وانا انزلنا عشر مرات الی آخرها ذکره ومثل این است عبارت آن مرحوم در نهایة بلکه
آنچه در مصباح ذکر فرموده اند مبین مراد ایشان است در این دو کتاب بلکه در هر جا که لفظ آیة الکرسی در کتب
ایشان مذکور میشود مگر آنکه قرینه بر خلاف یافت شود و حمل کردن اینکه مراد آن مرحوم از لفظ بعینها اصل آیة
الکرسی است نه آنکه تا حدی که ذکر فرموده اند خلاف ظاهر است بسیار و باعث بر ارتکاب آن نیست مجملا ظاهر از آنچه
از آن مرحوم در کتاب مصباح ذکر شد این است که آن بزرگوار معتقد این میباشد که مراد از آیة الکرسی مطلق که در نماز
روز عید غدیر در آن کتاب ذکر فرموده اند تا خالدون میباشد و همچنین در سایر کتب و این مطلب عظیم آنچه
که آیة الکرسی در نزد ایشان عبارت از همین است که مذکور شد چنانچه وجدان با اندک تامل ظاهر است مؤکد
آنچه مذکور شد چیزی است که مذکور میشود در بیان وجه دلالت عبارت علامه وغیره مخفی نماند آنچه مذکور شد
در کلام شیخ الطائفة در اثبات این مطلب بعینه جاری است در کلام سید بن طاوس و اما دلالت عبارت مرحوم
علامه در قواعد بر این مطلب که آیة الکرسی تا خالدون میباشد در نزد آن مرحوم پس وجدان این است که مستند
نماز روز غدیر مشتمل بر لفظ آیة الکرسی مطلق است و تفسیر آن معتبر که منصب او بیان و شرح مطلب است ممنوع
مگر بجهت آنکه آن مفسر معتقد این است و این ظاهر است فالمناسب فی المقام ایراد المستند المذکور فان الاطلاع به
من اعظم ما له مدخلیة فی الوصول الی المرام فنقول روی شیخ الطائفة فی التهذیب عن مولانا الصادق علیه السلم انه قال
من صلی فیه ای فی یوم الغدیر رکعتین یغتسل عند زوال الشمس من قبل ان تزول مقدار نصف ساعة یسئل الله عز وجل

يقرأ في كل ركعة سورة الحمد مرة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آية الكرسي وعشر مرات انا انزلناه
عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة وما سأل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنيا والآخرة الا
قضيت له كائنة ما كانت الحاجة وان فاتتك الركعتان والدعاء قضيتهما بعد ذلك واين حديث مستند كلام مرحوم
علامه وغير علامه است واطلاق آية الكرسي در مستند وتقييد آن در عبارت مجمع تنبيه بر آن است كه مراد
آنان در ماخذ آن است وهو المراد از انچه مذكور شد در وجه دلالت كلام مرحوم علامه مرد دفوا عد ظاهر
ملتبس وحال در كلام مرحوم كفعمي در جنة الواقية وبلد الامين وغيره بنا بر اين حاجت ببيان ندارد نخواهد بود
ومنهم شيخنا الشهيد قدس الله تعالى روحه في اللمعة والبيان قال فيهما صلوة يوم الغدير قبل الزوال
بنصف ساعة يقرأ في كل ركعة الحمد مرة وكلا من التوحيد وآية الكرسي والقدر عشراً وثوابها مائة الف حجة
وعمرة ويعطى ما سأل الله ... وسابعها صلوة يوم الرابع والعشرين من ذي الحجة وفيه تصدق علي عليه السلام
بخاتمه يصلي فيه قبل الزوال بنصف ساعة بصفة صلوة الغدير انتهى ووجه دلالت اين كلام بر اينكه مراد آن مرحوم
از آية الكرسي تا هم فيها خالدون است آنست كه آية الكرسي در صلوة روز بيست وچهارم تفسير شده است
كه مراد تا هم فيها خالدون است چنانچه مذكور بيان شده وحواله كرده اين را بآن چنانچه فرموده بصفة صلوة
الغدير مستلزم اين است كه صاحب كلام معتقد آن بوده باشد كه مراد بآية الكرسي مطلق در اينجا همين معنى
بوده باشد واين مظهر اين است كه صاحب كلام معتقد اين بوده باشد كه آية الكرسي مطلق عبارت است
تا محل مذكور مخفي نماند كلام مرحوم علامه در كتاب منتهى قريب بكلام مرحوم شهيد است در بيان محمل ولا
ظاهر آن كلام مرحوم شيخ شهيد در بيان آنست كه مذكور شد لكن ظاهر آن كلام آن مرحوم در ذكر خلاف
انست قال ومن الصلوات المستحبة صلوة يوم الغدير وهي مشهورة بين الاصحاب ثم ذكر الحديث المذكور
ثم قال ومنها صلوة يوم المباهلة وهو الرابع والعشرون من ذي الحجة في اظهر الروايات وروي انه الخامس
والعشرون منه الى ان قال روي عن الصادق عليه السلام انه يصلي فيه ركعتان بصفة صلوة يوم الغدير الا انه قال
في آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون الى اخر ما ذكره ومنهم المحقق الثاني قال في الجعفرية ومنها صلوة يوم
الغدير قبل الزوال بنصف ساعة الى اخر ما ذكره وجه الدلالة يظهر مما سلف ومنهم السيد السند السيد
طاهر ابن السيد رضي الدين الحسيني في شرحه على الجعفرية فانه في مقام الشرح اورد العبارة المذكورة مع السكوت
عن القدح بل على وجه يظهر منه الاذعان بذلك مضافا الى انه اورد استدل لذلك بقوله للرواية والمراد
بالرواية هو الحديث الذي اوردناه فيما سلف ومعلوم ان ذلك انما يستقيم عند اعتقاد ان آية الكرسي
المطلق يكون عبارة عن ذلك كما لا يخفى وجهه للمتامل ومنهم شاه ... الاخر وكلامه في المرام اظهر مما ذكر
ومنهم شيخنا البهائي قال في مفتاح الفلاح في تعقيب صلوة الصبح ثم اقرأ فاتحة الكتاب وآية الكرسي
الى هم فيها خالدون ومنهم المولى المحقق الخراساني قال في ترجمة ما هذا لفظه بعد از آن بخوان فاتحة الكتاب
وآية الكرسي را الله لا اله الا هو الحي القيوم وذكر فرموده اند تا هم فيها خالدون اگرچه انچه ذكر فرموده
اند ترجمه عبارت مفتاح الفلاح است لكن چون مطلقا متعرض قدح در آن نشده اين مظهر اذعان بحقيت

وهو ركعتان يقرأ في كل ركعة الحمد مرة و كلا من القدر والتوحيد وآية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون عشرا الخ ح

انست

آن است ومنهم المحقق القاشاني قال في خلاصة الاذكار وليوم الغدير صلوة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة يقرأ
في كل ركعة الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون عشر مرات والقدر عشر مرات
صادق تعين مروي عن الصادق عليه السلام وقد اوردنا الرواية وانها مشتملة على آية الكرسي وقال في الصلوة الفصل
الحادي عشر الموضوع لبيان آداب المسافر ما هذا لفظه لاستحفاظ اي المسافر ان يقرأ آية الكرسي الى هم فيها
خالدون وانجمله قدماي اصحاب كه در كلام ايشان ظهوري يا ايمائي هست كه آية الكرسي تا موضع مذكور ميباشد هو
شيخنا الثقة الاقدم علي بن ابراهيم في تفسيره وها انا اورد كلامه بالتمام للاطلاع على حقيقة الحال قال واما آية
الكرسي فانه حدثني ابي عن الحسين بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا عليه السلام الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه
سنة ولا نوم اي نعاس له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة هو الرحمن
الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم قال ما بين ايديهم امور الانبياء وما كان وما
خلفهم اي ما لم يكن بعد قوله الا بما شاء بما يوحى اليهم ولا يؤده حفظهما اي لا يثقل عليه حفظ ما في السموات
وما في الارض قوله لا اكراه في الدين اي لا يكره احد على دينه الا بعد ان يتبين له وتبين له الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت
ويؤمن بالله وهم الذين غصبوا آل محمد حقهم قوله فقد استمسك بالعروة الوثقى يعني الولاية لا انفصام لها
اي حبل لا انقطاع له الله ولي الذين آمنوا يعني امير المؤمنين عليه السلام والائمة عليهم السلام يخرجهم من الظلمات
الى النور والذين كفروا وهم الظالمون آل محمد اولياؤهم الطاغوت وهم الذين اتبعوا من غصبهم يخرجونهم
من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون والحمد لله رب العالمين كذلك نزلت حدثني
ابي عن النضر بن سويد عن موسى بن بكر عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قوله وسع كرسيه السموات والارض
ايما اوسع الكرسي او السموات والارض قال بل الكرسي وسع السموات والارض وكل شيء خلقه الله في الكرسي
انتهى وجه ظهوره فيما ذكر امران احدهما انه لو كان معتقدا بان آخر آية الكرسي هو العلي العظيم كان المناسب ذكر
الحديث المتعلق بالكرسي هناك وعدم ذكره هناك وذكره بعد الآيتين يرشد الى اعتقاده امتدادها بامتدادهما
كما لا يخفى والثاني قوله كذلك نزلت بناء على ان الظاهر انه ليس باشارة الى خصوصية ما ذكره في الاخير من
قوله والحمد لله رب العالمين لعدم الافتقار الى ادخال الكاف على اللام في اسم الاشارة حينئذ فيكون اشارة
الى مجموع ما رواه عن مولانا الرضا عليه السلام الى اخره فتامل ومنهم المولى التقي المتقي المجلسي فرموده در كتاب
صوم لوامع در بيان نماز روز عيد غدير هركه در اين روز دو ركعت نماز بكند بايد پيش از زوال بنيم ساعت
غسل كند ودر هر ركعتي يكمرتبه حمد وده مرتبه قل هو الله احد وده مرتبه آية الكرسي تا هم فيها خالدون
ومنهم صاحب الذخيرة فرموده است در كتاب مفاتيح النجاة در بيان عمل روز بيست وچهارم
نماز بكند در روز غدير گذشت بجا آورد انتهى وچونكه مستند نماز روز بيست وچهارم مشتمل است بر اطلاق
آية الكرسي پس حكم باينكه نماز روز بيست وچهارم مانند نماز روز غدير است در وقتي صحيح است كه آية الكرسي
ممتد باشد تا هم فيها خالدون ومنهم العلامة السمي المجلسي قال في مرآة العقول ما هذا لفظه قوله وآيتين
بعدها اي آية الكرسي بعدها وعدمها من آية الكرسي فاطلاق آية الكرسي عليها على ارادة الجنس فيكون ثلث

انتهى

تا هم فيها خالدون چنانچه بيان شد
ومستند نماز روز عيد غدير مشتمل
بر مطلق آية الكرسي
ح

ايات كما يدل عليه بعض الاخبار انتهى كلامه رفع مقامه توضيح مرامه يستدعي ايراد الحديث الذي ذكر الكلام المذكور
تفسيراً له فنقول روى في روضة الكافي عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله عليه السلم
ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء واخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين وايتين بعدها فانه قدس
الله تعالى روحه اورد الكلام المذكور في تفسير هذا الحديث والضمير في قوله فيكون ثلث ايات عائداً الى اية الكرسي فدلالته
على امتداد اية الكرسي عنده الى خالدون مما لا خفاء فيه و مجلسي در زاد المعاد در بيان اعمال روز عيد غدير
چنين فرموده اما كيفيت نماز روز عيد غدير بنا بر مشهور چنانست كه از حضرت صادق عليه السلم روايت كرده اند
كه هر كه در اين روز نيم ساعت پيش از زوال شمس دو ركعت نماز بجا آورد در هر ركعت سوره حمد يك مرتبه و قل
هو الله احد و انا انزلناه و اية الكرسي تا هم فيها خالدون هر يك را ده مرتبه بخواند برابر باشد نزد حق تعالى با صد هزار
حج و صد هزار عمره مخفي نماند تا اينكه اشخاص مذكوره كه كلمات صادره از ايشان دال بر اينست كه اية الكرسي نزد ايشان
تا هم فيها خالدون ميباشد از اعاظم علما و اكابر فضلا ميباشند شايد ايشان را ه بوده باشد كه جنت مكان
و خلد آشيان مرحوم شيخ جعفر نجفي قدس الله تعالى روحه القدسي در كشف الغطاء اين قول را اختيار فرموده
قال في مقام بيان الامور المكروهة حال التخلي ما هذا لفظه و منها الكلام على الخلاء ويستثنى منه ذكر الله و قراءة
اية الكرسي الى خالدون تا اين مقام بيان اشخاصي بود كه كلمات ايشان دال بر اين بود كه اية الكرسي هست
تا هم فيها خالدون و اما اشخاصي كه كلمات ايشان دال بر اين است كه اية الكرسي منتهي ميشود بالعلي العظيم پس
ايشان نيز جماعتي از اجله علما ميباشند منهم شيخنا الشهيد قال في شرحه على الارشاد والظاهر ان المراد باية
الكرسي الاية التي يذكر فيها الكرسي و لها الله لا اله الا هو الى العلي العظيم و منهم المولى المحقق الاردبيلي قال في
مجمع الفائدة والظاهر من اية الكرسي الى قوله وهو العلي العظيم كما هو المتعارف عند القراء والمفسرين و منهم صاحب
مجمع البحرين قال و اية الكرسي معروفة وهي الى قوله وهو العلي العظيم و منهم المولى الخليل القزويني قال في شرحه
على الاصول اية سيم اية الكرسي است كه در سوره بقره است الله لا اله الا هو الحي القيوم الى ان قال ولا يؤده حفظهما
وهو العلي العظيم و در چند موضع تصريح بر اين فرموده و منهم المولى الصالح المازندراني قال الظاهر ان اية
الكرسي من قوله الله لا اله الا هو الى العلي العظيم و منهم السيد الجليل السيد علي صدر الدين الحسيني في شرحه على الصحيفة
السجادية على منشئها الاف السلام والثناء والتحية قال في اول التنبيهات التي اوردها في اواخر شرحه المذكور
ما هذا لفظه اية الكرسي اولها الله لا اله الا هو الحي القيوم الى قوله العلي العظيم نص على ذلك بعض اصحابنا المتاخرين
وهو المشهور انتهى كلامه رفع مقامه ولا يخفى ان نسبة التصريح الى بعض الاصحاب غير ملائم لدعوى الاشتهار ثم قول
وانظر في هذه الدعوى العلامة السيد المجلسي قال في البحار والمشهور ان اية الكرسي الى العلي العظيم ويظهر من بعض
الاخبار انها الى خالدون وقد سمعت كلامه في مرآة العقول ايضا وهذا القول هو الظاهر من اكثر المفسرين
من الخاصة والعامة والمستند للقول الاول ما رواه شيخ الطائفة في المصباح قال روي عن الصادق عليه السلم
انه قال من صلى في هذا اليوم اي في اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة
شكراً لله على ما من به عليه وخصه به يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد

وعشر مرات

وعشر مرات اية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه الى اخر ما حكيناه عنه فيما سلف ورواه سيدنا
ابن طاوس عن جماعة من الاعيان منهم شيخ الطائفة حيث قال مشيراً الى اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة
ما هذا لفظه فصل فيما نذكره من عمل نا نذكر في هذا اليوم العظيم الشان روينا ذلك عن جماعة من الاعيان والاخوان
احدهم جدي ابو جعفر الطوسي ره فيما يذكره في المصباح الى اخر ما حكيناه عنه في ما سلف وجه الدلالة هو ان الظاهر
من هذا الكلام هو ان التحديد المذكور انما هو لاية الكرسي لما في اخرها وانتهائها من الخفاء لوضوح انه لو لم يكن
خالدون من اخر الكرسي لم يكن لمناسبات بقوله واية الكرسي الى هم فيها خالدون كما لا يخفى على المتامل بل
المناسب ان يقول واية الكرسي واتيين بعدها كما لا يخفى وهذا المعنى هو الذي فهمه منه شيخ الطائفة و سيدنا
السيد بن طاوس لما حكينا عنهما فيما سلف حيث انهما بعد ان اوردا الحديث قالا وهذه الصلوة بعينها رويناها
في يوم الغدير و قد عرفت مما بينا عليه ان الحديث في صلوة يوم الغدير مشتمل على لفظ اية الكرسي فقط ومعلوم ان
هذا البيان انما يليق اذا فهم من قوله عليه السلم اية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون انه بيان لاية الكرسي كما لا يخفى
على المتامل ومثلهما العلامة كما يظهر منه في القواعد والتذكرة ونهاية الاحكام سيما الاول وشيخنا الشهيد في البيان
وشيخنا الكفعمي في الجنة الواقية والبلد الامين والمحقق الثاني في الجعفرية وشارحاه اللذان مر ذكرهما وصاحب
الذخيرة والعلامة المجلسي والمحدث القاساني فلاحظ ما حكينا عنهم حتى يتضح لك الحال و قد عرفت ان الحديث ظاهر
في المعنى المذكور وهذا الظهور معتضد بفهم هؤلاء الفحول ومنها ما رواه شيخنا الكفعمي في بعض الحواشي التي
كتبها في فوائد البلد الامين حاكيا عن كتاب الفرج بعد الشدة عن النبي صلى الله عليه واله انه قال من قرأ اول البقرة
الى المفلحون والهكم اله واحد الاية واية الكرسي الى خالدون وان ربكم الله في الاعراف الى المحسنين واول
الصافات الى لازب و يا معشر الجن والانس في الرحمن الى تنتصران واخر سورة الحشر و قل اوحي في الجن الى قوله
شططا كفي كل شيطان مارد و سلطان عاد انتهى وجه الدلالة مما ذكر ومنها ما رواه في روضة الكافي عن محمد بن
خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله عليه السلم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء
واخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين واتيين بعدها بناء على ان المرجع للضمير في قوله واخرها
اية الكرسي وقوله واتيين بعدها فيه حذف والتقدير و ذكر اتيين كما هو التصريح في كلام العلامة السيد المجلسي
والمرجع للضمير في بعدها الاية المذكورة والمعنى ان اية الكرسي هي الاية المذكورة والايتان بعدها وهو
المناسب لسوق الكلام واما ما ذكره السيد السند السيد علي صدر الدين في رياض السالكين بقوله ان الرواية
وردت بنصب اثنين ولا وجه للنصب الا بعامل مقدر والتقدير واقرأ اثنين بعدها فيكون الكلام تم
عند قوله والحمد لله رب العالمين وهو في محل النصب على تقدير القول اي و قل الحمد لله رب العالمين واقرأ
اثنين بعدها فهو مخالف للظاهر اذ المزوم منه في مقام التحديد لاية الكرسي خفاء عليهم وان اخرها العلي العظيم
تقدير اقرأ انه غير ملائم لسوق الكلام قطعاً فتقل هذا الاحتمال لغير ظهر وجه الاستدلال كما لا يخفى على ولي الانصاف
والحاصل ان ما ذكره من انه لا وجه للنصب الا بعامل مقدر وان كان مسلماً لكن الفعل المقدر في كلامه غير
ملائم لسوق الكلام اصلا لوضوح ان حاصل الكلام في نكره هكذا اخر اية الكرسي هو العلي العظيم و قل الحمد لله

وعشر مرات اية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه الى اخر ما حكينا عنه فيما سلف ورواه سيدنا
ابن طاوس عن جماعة من الاعيان منهم شيخ الطائفة حيث قال صلى الى اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة
ما هذا لفظه فصل فيما نذكره من عمل نافذ في هذا اليوم العظيم الشأن روينا ذلك عن جماعة من الاعيان والاخوان
احدهم جدي ابو جعفر الطوسي ره فيما يذكره في المصباح الى اخر ما حكينا عنه في ما سلف وجه الدلالة هو ان الظاهر
من هذا الكلام هو ان التحديد المذكور انما هو لاية الكرسي لما في اخرها وانتهائها من الخفاء لوضوح انه لو لم يكن لها
خالدون من اخر الكرسي لم يكن لما سبان يقول واية الكرسي الى هم فيها خالدون كما لا يخفى على المتامل بل
المناسب ان يقول واية الكرسي والايتين بعدها كما لا يخفى وهذا المعنى هو الذي فهمه شيخ الطائفة وسيدنا
السيد بن طاوس لما حكينا عنهما فيما سلف حيث انهما بعد ان اوردا الحديث قالا وهذه الصلوة بعينها رويناها
في يوم الغدير وقد عرفت انهما عليها ان الحديث في صلوة يوم الغدير مشتمل على لفظ اية الكرسي فقط ومعلوم ان
هذا البيان انما يليق اذا فهم من قوله عليه السلام اية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون انه بيان لاية الكرسي كما لا يخفى
على المتامل ومثلها العلامة كما يظهر منه في القواعد والتذكرة ونهاية الاحكام سيما الاولى وشيخنا الشهيد في البيان
وشيخنا الكفعمي في الجنة الواقية والبلد الامين والمحقق الثاني في الجعفرية وشارحاه اللذان تقدم ذكرهما وصاحب
الذخيرة والعلامة المجلسي والمحدث القاساني فلاحظ ما حكينا عنهم حتى يتضح لك الحال وقد عرفت ان الحديث ظاهر
في المعنى المذكور وهذا الظهور معتضد بفهم هؤلاء الفحول ومنها ما رواه شيخنا الكفعمي في بعض الحواشي التي
كتبها في اوائل البلد الامين حاكيا عن كتاب الفرج بعد الشدة عن النبي صلى الله عليه واله انه قال من قرا اول البقرة
الى المفلحون والهكم اله واحد الايتين واية الكرسي الى خالدون وان ربكم الله في الاعراف الى المحسنين واول
الصافات الى لازب ويا معشر الجن والانس في الرحمن الى تنتصران واخر سورة الحشر وقل اوحي في الجن الى قوله
شططا كفي كل شيطان مارد وسلطان عاد انتهى وجه الدلالة ما ذكر ومنها ما رواه في روضة الكافي عن محمد بن
خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله عليه السلم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء
واخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين والايتين بعدها بناء على ان المرجع للضمير في قوله واخرها
اية الكرسي وقوله والايتين بعدها فيه حذف والتقدير وذكر الايتين كما هو التصريح في كلام العلامة المجلسي
والمرجع للضمير في بعدها الاية المذكورة والمعنى ان اية الكرسي هي الاية المذكورة والايتان بعدها وهو
المناسب لسوق الكلام واما ما ذكره السيد السند السيد علي صدر الدين في رياض السالكين بقوله ان الرواية
وردت بنصب ايتين ولا وجه للنصب الا بعامل مقدر والتقدير واقرا ايتين بعدها فيكون الكلام قد تم
عند قوله والحمد لله رب العالمين وهو في محل النصب على تقدير القول اي وقل الحمد لله رب العالمين واقرا
ايتين بعدها فهو مخالف للظاهر اذ المذكور منه في مقام التحديد لاية الكرسي فقال عليه السلم واخرها العلي العظيم
فتقدير القراءة غير ملائم لسوق الكلام قطعا فيتطرق هذا الاحتمال لغير مضر بصحة الاستدلال كما لا يخفى على اولي الالباب
والانصاف والحاصل ان ما ذكره من انه لا وجه للنصب الا بعامل مقدر فان كان مسلما لكن الفعل المقدر في كلامه غير
ملائم لسوق الكلام اصلا لوضوح ان حاصل الكلام في تكريره هكذا اخر اية الكرسي وهو العلي العظيم وقل الحمد لله

اما بالفتح والتشديد فقد تبدل ميمها الاولى ياء استثقالا للتضعيف كقول عمر بن ابي ربيعة رات رجلا ايما اذا الشمس عارضت
فيضحى واما بالعشي فيخصر وهو حرف شرط وتفصيل وتوكيد اما انها شرط فبدليل لزوم الفاء بعدها نحو فاما الذين
امنوا فيعلمون انه الحق من ربهم واما الذين كفروا فيقولون الاية ولو كان الفاء للعطف لم تدخل على الخبر
اذ لا يعطف الخبر على المبتدا مبتداه ولو كان زائدة لصح الاستغناء عنها ولما لم يصح ذلك وقد امتنع
كونها للعطف تعين انها فاء الجزاء فان قلت قد استغني عنها في القول فاما القتال لا قتال لديكم
قلت هو ضرورة كقول عبد الرحمن بن حسان من يفعل الحسنات الله يشكرها فان قلت فقد حذفت
في التنزيل في قوله تعالى اما الذين اسودت وجوههم اكفرتم قلت الاصل فيقال لهم اكفرتم
فحذف القول استغناء عنه بالمقول فتبعه الفاء في الحذف ورب شيء يصح تبعا ولا يصح استقلالا
كالحاج عن غيره يصلي عنه ركعتي الطواف ولو صلى احد عن غيره ابتداء لم يصح على الصحيح هذا قول
الجمهور وزعم بعض المتاخرين ان فاء جواب اما لا تحذف في غير الضرورة اصلا وان الجواب
في الاية فذوقوا العذاب والاصل فيقال لهم ذوقوا فحذف القول وانتقلت الفاء للمقول وان ما بينهما
اعتراض وكذا قال في الاية الجاثية واما الذين كفروا افلم تكن اياتي الاية قال اصله فيقال لهم الم
تكن اياتي ثم حذف القول وتاخرت الفاء عن الهمزة واما التفصيل فهو غالب احوالها كما تقدم
في اية البقرة ومن ذلك واما السفينة فكانت لمساكين واما الغلام واما الجدار الايات
وقد يترك تكرارها استغناء بذكر احد القسمين عن الاخر او بكلام يذكر بعدها في موضع ذلك
القسم فالاول نحو يا ايها الناس قد جاءكم برهان من ربكم وانزلنا اليكم نورا مبينا فاما الذين
امنوا بالله واعتصموا به فسيدخلهم في رحمة منه وفضل واما الذين كفروا بالله فلهم كذا وكذا
والثاني نحو هو الذي انزل عليك الكتاب منه ايات محكمات هن ام الكتاب واخر متشابهات
فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاويله وما يعلم
تاويله الا الله اي واما غيرهم فيؤمنون به ويكلون معناه الى ربهم ويدل على ذلك
والراسخون في العلم يقولون امنا به كل من عند ربنا اي كل من المتشابه والمحكم من عند الله والايمان
بهما واجب وكانه قيل واما الراسخون في العلم فيقولون وعلى هذا فالوقف على المعطوف يظهر في قوله
على المسكوت اما ان تنطق بخير واما ان تسكت وسائر ذلك كذا ظهر لي وعلى هذا فالوقف
على الله وهو المعنى المشار اليه في اية البقرة السابقة فانهما وقتانه لغير تفصيل اصلا
نحو اما زيد فمنطلق واما التوكيد فقل من ذكره ولم ار من احكم شرحه غير الزمخشري فانه قال فائدة اما في الكلام
ان تعطيه فضل توكيد تقول زيد ذاهب فاذا قصدت توكيد ذلك وانه لا محالة ذاهب وانه بصدد
الذهاب وانه منه عزيمة قلت اما زيد فذاهب ولذلك قال سيبويه في تفسيره مهما يكن من شيء
فزيد ذاهب وهذا التفسير مدل بفائدتين بيان كونه تاكيدا وانه في معنى الشرط
والفصل بين اما وبين الفاء بواحد من امور ستة باب قد اسار بعا

من الخاصة والعامة والمستند للعول لما رواه شيخ الطائفة في المصباح قال روي عن الصادق عليه السلم
انه قال من صلى في هذا اليوم اي في اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة
شكرا لله على ما من به عليه وخصه به يقرا في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد

وعشر مرات

ملائم لسوق الكلام اصلا والوضح ان حاصل الكلام في تكرير هكذا اخر اية الكرسي ده هو العلي العظيم وقل الحمد لله

ايات كما يدل عليه بعض الاخبار انتهى كلامه رفع مقامه توضيح مرامه يستدعي ايراد الحديث الذي ذكر الكلام المذكور تفسيرله فنقول روى في روضة الكافي عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء واخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين وايتين بعدها فان قدس الله تعالى روحه اورد الكلام المذكور في تفسير هذا الحديث والضمير في قوله فيكون ثلث ايات عايدا الى اية الكرسي فدل على امتداد اية الكرسي عنده الى خالدون مما لا خفاء فيه وصحيحين در زاد المعاد در بيان اعمال روز عيد غدير چنين فرموده اما كيفيت نماز روز عيد غدير بنا بر مشهور چنانست كه از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده اند كه هركه در اين روز نيم ساعت پيش از زوال شمس دو ركعت نماز بجا آورد در هر ركعت سوره حمد يك مرتبه و قل هو الله احد و انا انزلناه و اية الكرسي تا هم فيها خالدون هر يك ده مرتبه بخواند برابر باشد نزد حق تعالى با صد هزار حج و صد هزار عمره مخفي نماند از اينكه اشخاص مذكوره كه كلمات صادره از ايشان دال بر اينست كه اية الكرسي نزد ايشان تا هم فيها خالدون مي باشند از اعاظم علما و اكابر فضلا مي باشند شايد از آن راه بوده باشد كه جنت مكان و خلد آشيان مرحوم شيخ جعفر نجفي قدس الله تعالى روحه القدوسي در كشف الغطاء اين قول را اختيار فرموده فانه في مقام بيان الامور المكروهة حال التخلي ما هذا لفظه ومنها الكلام على الخلاء ويستثنى منه ذكر الله وقراءة اية الكرسي الى خالدون تا اين مقام بيان اشخاصي بود كه كلمات ايشان دال بر اين بود كه اية الكرسي منتهي است تا هم فيها خالدون واما اشخاصي كه كلمات ايشان دال بر اين است كه اية الكرسي منتهي ميشود بالعلي العظيم پس ايشان بيز جماعتي از اجله علما مي باشند منهم شيخنا الشهيد قال في شرحه على الارشاد والظاهر ان المراد باية الكرسي الاية التي يذكر فيها الكرسي وهي الله لا اله الا هو الى العلي العظيم ومنهم المولى المحقق الاردبيلي قال في مجمع الفائدة والظاهر من اية الكرسي الى قوله وهو العلي العظيم كما هو المعروف عند القراء والمفسرين ومنهم صاحب مجمع البحرين قال واية الكرسي معروفة وهي الى قوله وهو العلي العظيم ومنهم المولى الخليل القزويني قال في شرحه على الاصول اية سيم اية الكرسي است كه در سوره بقره است الله لا اله الا هو الحي القيوم الى ان قال ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم ودر چند موضع تصريح براين فرموده ومنهم المولى الصالح المازندراني قال الظاهر ان اية الكرسي من قوله الله لا اله الى العلي العظيم ومنهم السيد الجليل السيد علي صدر الدين الحسيني في شرحه على الصحيفة السجادية على منشئها الاف السلام والثناء والتحية قال في اول التنبيهات التي اوردها في اواخر شرحه المذكور ما هذا لفظه اية الكرسي اولها الله لا اله الا هو الحي القيوم الى قوله العلي العظيم نص على ذلك بعض اصحابنا المتاخرين وهو المشهور انتهى كلامه رفع مقامه ولا يخفى ان نسبة التصريح الى بعض الاصحاب غير ملائم لدعوى الاشتهار ثم قول وانظر في هذه الدعوى لعلامة السيد المجلسي قال في البحار والمشهور ان اية الكرسي الى العلي العظيم ويظهر من بعض الاخبار انها الى خالدون وقد سمعت كلامه في مرات العقول ايضا وهذا القول هو الظاهر من اكثر المفسرين من الخاصة والعامة والمستند للقول الاول ما رواه شيخ الطائفة في المصباح قال روي عن الصادق عليه السلم انه قال من صلى في هذا اليوم اي في اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما من به عليه وخصه به يقرا في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد

وعشرمرات

رب العالمين واقرا ايتين بعدها فان تقدير القول الاول انما يناسب اذا كان المراد هكذا اذا علمت اخر اية الكرسى
العلى العظيم فاشكر الله وقل الحمد لله رب العالمين فح لا وجه للامر بقراءة الايتين بعد اية الكرسى كما لا يخفى وان
اغمضنا النظر عن ذلك وقلنا ان المراد ان اخر اية الكرسى العلى العظيم لكن كلما قرات اية الكرسى فى اى موضع
كان فقل الحمد لله رب العالمين واقرا ايتين بعدها فح ينتفى الثمرة المترتبة من التقدير المذكور اذ التحديد
بالعلى العظيم يستدعى الحكم بتادى الامتثال بالقراءة تا العلى كما ورد الامر بقرائتها بخلافه على القول بامتدادها
الى هم فيها خالدون وعلى التقدير المذكور بناء على المعنى المذكور تنتفى الثمرة المذكورة كما لا يخفى على ذى فطنة الا انه
يبقى الكلام فى محض التسمية وذلك ليس مما يعتنى به كما لا يخفى فالتقدير المذكور فى كلام السيد المسطور منحط عن درجة
القبول مخفى نماند كه مقتضاى معنى اول انستكه الحمد لله رب العالمين نيز جزء اية الكرسى بوده باشد شايد ماخذ
كلام مولانا التقى المتقى المجلسى اين حديث بوده باشد كه مذكور شد فرموده اند در شرح فقيه در مقام بحث
از كراهت تكلم در بيت الخلاء واستثناء اية الكرسى كلامى كه اين عين انستكه اية الكرسى بنحوى كه نازل شده
در روايات اهل البيت عليهم السلم تا العلى العظيم والحمد لله رب العالمين هست وبعد از له ما فى السموات
وما فى الارض وارد شده است وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذى اه
واين روايت را على بن ابراهيم وكلينى وشيخ طوسى وسيد بن طاوس وغير ايشان ذكر كرده اند وميدانند
اين را باية الكرسى على التنزيل انتهى كلامه انچه در روضه كافى مذكور است دو حديث است اول على بن ابراهيم
عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد عن محمد بن سنان عن ابى جرير القمى وهو محمد بن عبيد الله وفى نسخة عبد الله
عن ابى الحسن عليه السلم له ما فى السموات وما فى الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم
من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه ثانى محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابى عبد الله عليه السلم
ولا يحيطون بشئ من علمه الا بما شاء وآخرها وهو العلى العظيم والحمد لله رب العالمين وايتين بعدها ظاهر
اينست كه انچه را كه نسبت بكلينى داده اشاره باين دو حديث بوده باشد واما على بن ابراهيم پس اگرچه الحمد لله
رب العالمين مذكور در تفسير آن مرحوم هست لكن نه باين نحو كه الحمد لله رب العالمين بعد العلى العظيم مذكور باشد بلا
فاصله عين كلام على بن ابراهيم در سابق مذكور شد ملاحظه كن تا حقيقت حال مستحضر شود واما نسبت
بشيخ طبرسى پس مذكور در تفسير مجمع البيان وجوامع الجامع مطابق بيان نيست بلكه در تفسير اية الكرسى انچه
مذكور هست اينست روى على بن ابراهيم عن ابيه عن الحسين بن خالد انه قرا ابو الحسن الرضا عليه السلم الله
لا اله الا هو الحى القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فى السموات وما فى الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب
والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه علاوه براين در مجمع البيان در تفسير اية الكرسى مذكور
نيست مطلقا ذكر الحمد لله رب العالمين بعد العلى العظيم مذكور نيست شايد در موضع ديگر مذكور شده باشد
مخفى نماند اين معنى كه مرحوم مجلسى ذكر نموده وبنسبت بروايات ائمه عليهم السلم داده منافى است با معنى كه مرحوم سيد مذكور
در شرح صحيفه ذكر نموده چنانچه وجه ان بعد از تامل ظاهر ميشود ومنها ما رواه ثقة الاسلام فى باب الدعاء فى
ادبار الصلوات من كتاب الدعاء من الكافى عن بكر بن محمد عمن رواه عن ابى عبد الله عليه السلم قال من قال هذه

الكلمات

الكلمات عند كل صلوة مكتوبة حفظ فى نفسه وداره وماله وولده اجير نفسى ومالى وولدى واهلى ودارى
وكلما هو منى بالله الواحد الاحد الصمد الذى لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد واجير نفسى ومالى وولدى واهلى
ودارى وكلما هو منى برب الفلق من شر ما خلق الى اخرها وبرب الناس الى اخرها وباية الكرسى الى اخرها وجه
الدلالة هو انه لو كان اية الكرسى عبارة الى العلى العظيم كان المناسب الاكتفاء بلفظ اية الكرسى وعدم الاكتفاء
بذلك والاتيان بقوله عليه السلم الى اخرها للتنبيه على امتدادها زائدا على الاية المذكورة فيكون ممتدة الى خالدون
لانتفاء الواسطة واما مستند قول ثانى يعنى اية الكرسى تا وهو العلى العظيم است پس از ان نيز چند حديث است
اول حديثى است مروى در اواسط جزء ثامن عشر از امالى شيخ جليل القدر ابى على ولد شيخ طوسى رحمه الله
منه شيخ الطائفة قال اخبرنا جماعة عن ابى المفضل حدثنا عبد الله بن ابى سفيان ابو محمد القرشى الشرانى
املاء من اصل كتابه بالموصل قال حدثنا ابراهيم بن عمرو بن بكر قال حدثنا محمد بن شعيب بن شابور القرشى
قال حدثنا عثمن بن ابى العاتكة الهلالى عن على بن يزيد انه اخبره ان ابا عبد الرحمن القاسم بن عبد الرحمن
عن صدى ابى امامة الباهلى انه سمع على بن ابى طالب عليه السلم يقول ما ارى رجلا ادرك عقله الاسلام وولد
فى الاسلام يبيت ليلة سوادها قلت وما سوادها يا ابا امامة قال جميعها حتى يقرا هذه الاية الله لا اله الا هو
الحى القيوم فقرا الاية الى قوله ولا يؤده حفظهما وهو العلى العظيم ثم قال فلو تعلمون ما هى او قال ما فيها لما تركتموها
على حال ان رسول الله صلى الله عليه واله اخبرنى قال اعطيت اية الكرسى من كنز تحت العرش ولم يؤتها نبى كان
قبلى قال على عليه السلم فما بت ليلة قط حتى سمعتها من رسول الله صلى الله عليه واله حتى اقراها ثم قال يا ابا امامة
انى اقراها ثلث مرات فى ثلثة احايين كل ليلة قلت وكيف تصنع فى قرائتك لها يا ابن عم محمد قال اقراها قبل الركعتين
بعد صلوة عشاء الاخرة فوالله ما تركتها منذ سمعت هذا الخبر من نبيكم عليه السلم حتى اخبرتك به الحديث ودلالته
على ان اية الكرسى الى العظيم وانتهائها به مما لا خفاء فيه حديث دوم حديثى است كه ثقة الاسلام روايت نموده
در باب فضل القران در كتاب فضل القران وشيخ صدوق قدس سره در ثواب الاعمال از عمرو بن جميع رفعه الى على بن
الحسين عليهما السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه واله من قرا اربع ايات من اولها لم ير فى نفسه وماله
شيئا يكرهه ولا يقربه شيطان ولا ينسى القران وجه دلالت اين حديث بر مدعى اگرچه محل مناقشه است
نظر باينكه مراد از ايتين بعدها اية الكرسى لا اكراه فى الدين الى اخر بوده مرتبه بر اين استكه ثابت
بوده باشد كه مراد از اية الكرسى تا هو العلى العظيم بوده باشد چه اگر اين ثابت نبوده باشد محتمل استكه مراد از
اية الكرسى سه ايه بوده باشد ومراد از ايتين بعدها اية الكرسى ودو ايه بعد از خالدون بوده باشد پس تمسك بحديث
مذكور در اين مقام خالى از مصادره نيست لكن اين حديث بمعونة حديث ديگر كه شيخ طبرسى در مجمع البيان ذكر نموده
واتى بعد ازين خواهد بود دلالت اين حديث اين است كه فرموده روى عن عبد الله بن مسعود قال من قرا عشر ايات
من سورة البقرة فى كل ليلة فى بيت لم يدخل ذلك البيت شيطان حتى يصبح اربع ايات من اولها واية الكرسى
وايتين بعدها وخواتيمها وجه دلالت اين است چونكه در اين حديث تصريح شده بده ايه پس بايد مراد از اية
الكرسى همان يك ايه بوده باشد ومراد از ايتين بعدها لا اكراه بوده باشد تا خالدون والا عدد ايات

من اول البقرة واية الكرسى وايتين بعدها وثلث ايات
ع

دراز وه میشود بنده که لا یخفی علی المتامل از انچه مذکور شد ظاهر میشود که تمسک بحدیث ثانی در مقام استدلال واضح
بود نظر با قوانین تعبیره دلالت لکن چون حدیث اول او دلالت است پس تمسک بان از این جهة اولی است حدیث سیم
حدیثی است که صاحب کتاب طب الائمه علیهم السلام که عبارت از حسین بن بسطام و برادر او عبد الله بن بسطام بوده باشد
چنانچه از بعضی ظاهر میشود روایت نموده در ثلث اول از کتاب مذکور از محمد بن کثیر دمشقی از حسن بن علی
بن یقطین از مفخر اهل سعادت و هدی جناب حضرت امام رضا علیه السلام که فرموده این عوذه حرز و امان
است از هر درد و خوفی و این عوذه این است بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله اخسئوا ولا تکلمون انی اعوذ بالرحمن
منک ان کنت تقیا او غیر تقی اخذت بسمع الله وبصره علی اسماعکم وابصارکم وبقوة الله علی قوتکم لا سلطان لکم
علی فلان بن فلانة ولا علی ذریته ولا علی ماله ولا علی اهل بیته سترت بینه وبینکم بستر النبوة التی استتروا بها
من سطوات الفراعنة جبرئیل عن ایمانکم ومیکائیل عن یسارکم ومحمد صلی الله علیه وآله واهل بیته امامکم والله
تعالی مطلع علیکم یمنعه الله وماله وذریته واهل بیته منکم ومن الشیاطین ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم اللهم انه لا یبلغ حلمه اناتک ولا یبلغه مجهود نفسه فعلیک توکلت وانت نعم المولی ونعم النصیر حرسک الله
وذریتک یا فلان بما حرس به اولیاءه وصلی الله علی محمد واهل بیته وتکتب آیة الکرسی الی قوله وهو العلی العظیم
ثم تکتب لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ولا ملجا من الله الا الیه حسبنا الله ونعم الوکیل وکل سام فی دامس الشهبا
لیها طلسلسا ها سلسلا والظاهرات قوله علیه السلام الی قوله وهو العلی العظیم تحدید لآیة الکرسی والمراد تکتب آیة
الکرسی وهی الی قوله وهو العلی العظیم فدلالته علی المرام مما لا یکاد یختفی علی احد منا ولی الاعلام مزید انست
اینجه در همین کتاب بعد از ان بچند ورق ذکر شده در بیان عوذه ماخوذ و مسحور روایت نموده از احمد بن
اسحق صحاف از جناب موسی بن جعفر علیهما السلام که صحاف نقل نموده که آن حضرت فرمودند یا صحاف فقلت لبیک یا بن
رسول الله صلی الله علیه وآله قال انک ماخوذ عن اهلک قلت بلی یا بن رسول الله منذ ثلث سنین قد عالجت بکل
دواء فوالله ما نفعنی قال یا صحاف افلا اعلمتک قلت یا بن رسول الله والله ما خفی علی ان کل شیء عندکم فرج ولکن
استحییتک قال ویحک وما صنعک الحیاء فی رجل مسحور ماخوذ اما انی اردت ان افاتحک بذلک قل بسم الله الرحمن
الرحیم اردت بک ایها السحر عن فلان بن فلانة بالله الذی قال لابلیس اخرج منها مذؤما مدحورا الی ان قال علیه السلام وما هم
بخارجین من النار ربما اذن الله الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا
الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات
والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم ان الحکم لواحد بالسموات والارض وما بینهما ورب المشارق الی آخر
ما فیه پس وجه تایید انست که در امثال مقامات در اخبار استعاذه و تمسک بآیة الکرسی شده و این مقتضی این است
که اکثر اخبار آیة الکرسی الی العلی العظیم میبود تعداد آن میبایست مذکور شده باشد یعنی اقتصار بانچه مذکور شده مشعر
انتهای آیة الکرسی است بالعظیم وهو المطلوب حدیث چهارم حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب خصال روایت
فرموده فی ضمن الخصال التی سال عنها ابو ذر رحمة الله علیه قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله وهو
جالس فی المسجد وحده فاغتنمت خلوته الی ان قال قلت فای آیة انزلها الله علیک اعظم قال آیة الکرسی وهمین حدیث

واصاحب مکارم

را صاحب مکارم الاخلاق در اواخر کتاب مذکور روایت نموده وجه دلالت این حدیث انست که ظاهر از سؤال سائل تمام آیة انزلها
الله علیک سؤال از آیه واحده است که اعظم بوده باشد ظاهر در مقام جواب از این سؤال بآیة الکرسی انست که آیة الکرسی
یک آیه بوده باشد چنانچه ظاهر لفظ مقتضی این است و این مستلزم این است که آیة الکرسی منتهی شود بقوله تعالی
العلی العظیم نظر بانچه مذکور شد که شکی نیست در اینکه اول آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم و قول باینکه از
لفظ جلاله تا القیوم یک آیه است و از لا تاخذه سنة تا عظیم آیه دیگر است چنانچه مرحوم طبرسی از بعضی حکایت
فرموده ضعیف است حدیث پنجم حدیثی است مروی در جمله از کتب معتبره عامه بلکه در کتاب تیسیر الوصول الی
جامع الاصول روایت نموده از ابی هریرة که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده ان لکل شیء سناما وان
سنام القرآن سورة البقرة وفیها آیة هی سیدة آی القرآن وهی آیة الکرسی حدیث ششم با نحو حدیثی است مروی در
کتاب مذکور وغیره از ابی بن کعب از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرموده یا ابا المنذر اتدری ای آیة
من کتاب الله معک اعظم قلت الله لا اله الا هو الحی القیوم فضرب فی صدری فقال لیهنک العلم یا ابا المنذر حدیث هفتم
حدیثی است مروی در کتاب مصابیح و تیسیر الوصول الی جامع الاصول وغیرهما عن ابی هریرة قال وکلنی رسول الله صلی
الله علیه وآله بحفظ زکوة رمضان فاتانی آت فجعل یحثو من الطعام فاخذته وقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله
علیه وآله قال انی محتاج وعلی عیال ولی حاجة شدیدة قال فخلیت عنه فاصبحت فقال النبی صلی الله علیه وآله یا ابا هریرة
ما فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه
فرصدته فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وآله قال دعنی فانی محتاج
وعلی عیال لا اعود فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال رسول الله صلی الله علیه وآله یا ابا هریرة ما فعل اسیرک
البارحة قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه کذبک وسیعود فرصدته
فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وآله وهذا آخر ثلث مرات انک تزعم
لا تعود ثم تعود فقال دعنی اعلمک کلمات ینفعک الله بها اذا اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسی الله لا اله الا
هو الحی القیوم حتی تختم الآیة فانک لن یزال علیک من الله حافظ ولا یقربک شیطان حتی تصبح فخلیت سبیله فلما اصبحت
فقال لی رسول الله ما فعل اسیرک فقلت زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله بها فقال اما انه صدقک وهو کذوب
یعنی صدق ما فی آیة الکرسی و ذکر حول هم لکنه کذبک فی عدم العود وجه دلالته علی المدعی ظاهر بر متوهم ان قوله حتی
یختم الآیة یدل علی انتهاء آیة الکرسی باخر الآیة و قوله وان لم یکن حجة لکن بتقریره صلی الله علیه وآله یکفی در ذلک
ممکن است جواب گفته شود از مستند بودن در اثبات قول اول ذکر کردیم اما الحدیثی که شیخ مرحوم در مصباح ذکر
فرموده اند پس اوله مقدوح است سندا و دلالة اما بحسب سند نظر باینکه حدیث مرسل است سند آن مطلقا معلوم نیست
همین قدر مرحوم شیخ فرموده اند روی عن الصادق علیه السلام راوی معلوم است و نه وسائط ما بین مرحوم شیخ
و راوی بلی عمادیان در بیان مراد شارع میتوان نمود حصر ما در صورتیکه مخالف ظاهر لفظ بوده باشد و
اما قصور در دلالت پس بجهة آنکه ممکن است الی قوله هم فیها خالدون از کلام مرحوم شیخ بوده باشد و این تفسیر
موافق با اعتقاد آن مرحوم بوده باشد یعنی چونکه اعتقاد آن مرحوم این بوده که آیة الکرسی ممتد است الی خالدون

لهذا آیة الکرسی در حدیث را تفسیر نموده اند بانچه مذکور شد بر فرض تسلیم اینکه تفسیر مذکور از حدیث بوده باشد چنانچه از این
ظاهر است میگوییم کلام محتاج بحذف است چنانچه در سابق اشاره بان نمودیم و آن محذوف چنانچه ممکن است همین بوده باشد
پس تقدیر چنین خواهد بود و عشر مرات آیة الکرسی و هی الی قوله هم فیها خالدون ممکن است بنحو دیگر باین نحو و عشر مرات
آیة الکرسی و ما بعدها الی قوله هم فیها خالدون و بر تقدیر اول اگر چه دلالت بر مدعی ثابت است لکن بنا بر ثانی
ثابت نیست بلکه دلالت بر خلاف ثابت است فاذا قام الاحتمال بطل الاستدلال بنا بر آنچه لازم از حدیث مذکور است
این است که در نماز روز بیست چهارم ذی الحجة موظف این است که سر آیه ده مرتبه تلاوت نماید و این مستلزم این
نیست که آیة الکرسی مطلق در جائی که وارد شده باشد حمل شود بر این معنی و هو ظاهر و آنچه مذکور شد ظاهر
میشود جواب از حدیثی که از حاشیه ملا امین مذکور شد پس احتیاج باعاده کلام در آن نیست و اما حدیث
روضة الکافی پس آن نیز مقدوح است سندا و دلالة اما قدح در سند پس بجهة آنکه حمزة بن عبید مذکور در کتب رجال
نیست و هم چنین راوی بعد اسمعیل بن عباد نظر باینکه اسمعیل بن عباد مذکور در رجال نیست مگر اینکه
و آن را شیخ مرحوم در رجال در اصحاب مولانا الرضا علیه السلام ذکر نموده و در ما نحن فیه راوی حدیث را روایت
نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بنا بر این پس راوی مذکور در رجال مجهول خواهد بود بر فرض تسلیم اتحاد
مذکور در رجال مجهول الحال است و اما قدح در دلالت پس بجهة آنست که لفظ آیة الکرسی مطلقا مذکور در حدیث
نیست تا آنکه ضمیر آخرها راجع شود بان پس میگوییم چنانچه ممکن است ضمیر مذکور راجع باشد بآیة الکرسی ممکن است
راجع باشد باصل آیه نظر باختلاف مفسرین که الله لا اله الا هو تا العلی العظیم در آیه است یا اولها الله لا اله الا هو الحی القیوم
ثانیة لا تاخذه سنة و لا نوم تا العلی العظیم بنا بر این مقصود از حدیث تنبیه بر فساد قول بتعدد است پس معنی آخرها
و هو العلی العظیم آخر آیه که مصدر است بالله لا اله الا هو العلی العظیم است بجلاء و ممکن است بگوییم که این حدیث مجمل
است بلکه بعید است که باین نحو صادر از معصوم شده باشد که اول فرموده باشد و لا یحیطون بشیء من علمه
الا بما شاء و آخرها و هو العلی العظیم بلکه مناسب این بود که مراد تعبیر با آیة الکرسی یا آیه بوده باشد که اول کلام
مصدر شود باول آیه باین نحو الله لا اله الا هو الحی القیوم و آخرها و هو العلی العظیم یا فرموده باشد آیة الکرسی
آخرها و هو العلی العظیم بلکه مناسب بنا بر قول بامتداد آیة الکرسی الی خالدون این بود که فرموده باشند و آخرها
خالدون و این ظاهر است پس مطلقا اعتماد باین حدیث در حکم بامتداد آیة الکرسی الی خالدون نمیتوان نمود
چنانچه وجه آن بتامل در آنچه مذکور شد ظاهر میشود و اما جواب از حدیث امر بعض حضرات مروی در کتاب دعائم
از کافی پس میگوییم لفظ الی آخرها نیز محتمل آنست که مذکور شد بلکه بجهة دفع توهم اکتفا بلفظ آیة الکرسی است باین
نحو اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کلما هو منی بآیة الکرسی یعنی اگر لفظ الی آخرها مذکور نبود توهم
این میشد که مراد این باشد که باین نحو تلاوت نماید پس فائده لفظ الی آخرها دفع توهم اراده این معنی است و اینکه
مراد این است که باین نحو تلاوت نماید اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کلما هو منی بالله لا اله الا هو
الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم الی آخر آیه مجملا فائدة لفظ الی آخرها چنانچه ممکن است آن بوده باشد که در دعای
استدلال مذکور شد ممکن است این بوده باشد که در این مقام مذکور شد اگر ادعای ظهور ثانی نکنیم ادعای ظهور

اول

اول ممکن نیست اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال پس اعتماد باخبار مذکوره در حکم بامتداد آیة الکرسی الی خالدون ممکن
نیست بلی چیزی که در این مقام هست کلمات مذکوره از اجله علمای مذکوره است پس میگوییم انصاف این است که کلام
شیخ الطائفة نور الله مرقده تعالی دال بر این هست که آن مرحوم معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی ممتد بوده باشد تا خالدون
چنانچه در مقام وجه استدلال بحدیث اول مذکور شد و هم چنین کلام سیدنا سید بن طاوس و اما دلالت کلام
باقی اصحاب بر این مطلب مشخص نیست توضیح مرام مقتضای این است که گفته شود کلام مرحوم علامه و من تاخر عنه کلا راجع
باین است که تصریح فرموده اند که آیة الکرسی را در نماز روز عید غدیر تلاوت نماید تا هم فیها خالدون با آنکه حدیثی که
مستند این صلوة است مشتمل است بر لفظ آیة الکرسی فقط پس این تفسیر از اعاظم علمای مذکوره بجهة این است که آیة
الکرسی بنا باعتقاد ایشان ممتد است تا خالدون انصاف این است که این وجهی است متین لکن میگوییم چنانچه
ممکن است این تفسیر باین جهة بوده باشد که مذکور شد ممکن است بجهة فرط اعتماد بمرحوم شیخ بوده باشد یا بمعنی
نظر باینکه صلوة مذکوره از صلوات مندوبه است باتفاق علما و مسامحه در امور مندوبه ثابت است و چون که
مدلول علیه بکلام مرحوم شیخ این است که تلاوت آیة الکرسی در صلوة روز عید غدیر باید تا هم فیها خالدون
باشد لهذا مرحوم علامه و غیره حکم فرموده باین مطلب نظر بتسامح در امور مستحبه پس تفسیر مذکور از علمای مذکوره شاید از
این راه بوده باشد که مذکور شد نه بجهة اعتقاد بامتداد اصل آیة الکرسی تا محل مذکور پس حکم بر اینکه اجله علمای مذکوره
معتقد این میباشند که آیة الکرسی ممتد است تا خالدون ممکن نخواهد بود و مؤید این مطلب است کلام مرحوم علامه
در نهایة الاحکام و تذکرة قال فی نهایة الاحکام یستحب ان یصلی یوم الرابع و العشرین من ذی الحجة و هو یوم الصدقة
بالخاتم قبل الزوال بنصف ساعة رکعتین یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و کل واحدة من الاخلاص و آیة الکرسی الی قوله
هم فیها خالدون و القدر عشر مرات قال الشیخ و هذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر و هو یعطی ان
آیة الکرسی فی صلوة الغدیر الی خالدون پس اگر آن مرحوم معتقد این مطلب میبود حاجت باین کلام نبود کما لا یخفی
و قریب بکلام نهایة است کلام آن مرحوم در تذکرة قال بعد ان حکی کلام شیخ الطائفة و هو یعطی ان آیة الکرسی الی
قوله هم فیها خالدون در نهایة الاحکام دلالت کلام شیخ را بر این مطلب مخصوص صلوة غدیر داده اند و در
تذکرة مطلقا چنانچه ظاهر این است هم چنانکه در سابق وجه آن بیان شد پس تمسک بکلمات مذکوره از مرحوم علامه
و غیره در حکم باینکه این بزرگواران معتقد این میباشند که آیة الکرسی ممتد است تا خالدون صحیح نخواهد بود
مؤید این مطلب است کلام مولانا التقی المجلسی با آنکه بیان شد که تصریح فرموده اند در نماز روز عید غدیر بنحوی که
سابق بیان شد تصریح فرموده اند در کتاب صلوة همین شرح در بحث تعقیب هر جا که آیة الکرسی گفته اند مراد
تا العلی العظیم است بلی کلام شارح جعفریه که تمسک شده در مقام استدلال بر اثبات استحباب صلوة روز
غدیر بقوله للروایة ظاهر است در این معنی مجملا کلمات علمای مذکوره که متعلق است بصلوة روز عید غدیر
بنحوی است که مذکور شد و اما کلماتی که متعلق بان نبوده باشد مثل کلام مرحوم شیخ بهائی و کلام ثانی المحدث
قاسانی پس مستند این دو کلام مخصوص حال در نظر نیست که ملاحظه شود که مستند چه ماند روز بیست چهارم
ذی الحجة است یا نه اگر مقصود است حال این بنحوی است که مذکور شد و اگر چنین نیست بلکه آیة الکرسی در مستند

در این دو مقام مطلق بوده است در این صورت کلام این دو مرحوم دلالت دارد بر اینکه ایشان معتقد امتداد ایة
الکرسی تا خالدون بوده اند لکن مضر نیست نظر باینکه مسکر بنفی خلاف در مسئله نیستیم پس این دو نفر شریک مرحوم
شیخ وغیره خواهند بود در این قول مخفی نماند آنچه مذکور شد مستخص میشود که مختار در مسئله این است که
اخر ایة الکرسی هو العلی العظیم بوده باشد نظر بضعف مستند قول با متداد تا خالدون سندا و دلالة چنانچه مفصلا
بیان شد و مستند بکرد با ثبات قول ثانی ذکر کردیم اگرچه بحسب سندا ن نیز ضعیف است لکن بحسب دلالت اگر
انها تام است اگرچه در بعضی مناقشه توان نمود وضعف سند در اینمقام مضر نیست نظر باینکه لفظ این مشخص است
اضافه بکرسی بجهة اشتمال آن است بلفظ کرسی مثل اینکه بسوره ملک تبارک گفته میشود اگر عبارت خواهد بود از ایه معهوده
که مشتمل بر لفظ کرسی است این قدر متیقن است نصوص مذکوره که دال بر این معنی است ملی یا این مطلب است
بعلاوه اعتقاد بشهرت محکیه در کلام علامه مجلسی وغیره بلی در حکم باینکه مراد از ایة الکرسی علاوه بر این
مطلب است محتاج هستیم بدلیل دیگر و چون که نصوص مذکوره قابل این نبود که توانیم اعتماد نمود در اثبات
این مطلب چنانچه مفصلا بیان شد لهذا اعراض از آن داختیار ثانی متعین خواهد بود بلی در دعا ذروز بیست
چهارم ذی الحجه چونکه حدیث سابق دلالت میکند بر اینکه تلاوت تا بهر دران نماز تا هم فیها خالدون است
حدیث مزبور در آن مقام معتقد بعمل اجله علما است لهذا عمل بمقتضای آن در آن نماز بی عیب است و اگر در
مقام دیگر نیز دلیلی یافت شود که اعتماد بان توان نمود باز عمل بمقتضای آن بی عیب بلکه متعین است کلام در صورت
اطلاق ایة الکرسی است چنانچه غالب چنین است در آن وقت اجتزا تا هو العلی العظیم میتوان نمود بلکه اینست
بعلاوه بقصد توظیف مشکل است بلی بقصد تلاوت تا زان بی عیب است قال شیخنا الشهید الثانی فی شرح
الارشاد والظاهر ان المراد بایة الکرسی الایة التی یذکر فیها الکرسی اولها الله لا اله الا هو الی العلی العظیم ثم ذکر فی
صلوة یوم المباهلة انه یقرا الی خالدون ولا دلالة فیه علی التعدی الی غیرها وان کان فعله جایزا و کلام این بزرگوار
مبین است و آنچه در اخر فرموده و ان کان فعله جایزا اگر بقصد توظیف بوده باشد چنین نیست و قطع نظر از آن
کرده چنین است که فرموده اند و اما آنچه در تعقیب غدیر مشخص شد که ایة الکرسی در آن مطلق است لکن نظر باینکه
اعیان علما مثل شیخ الطائفه و سید بن طاوس و مرحوم علامه و شیخ شهید و محقق ثانی و شیخ کفعمی و دیگران
مجلسیین و صاحب ذخیره و محدث قاسانی و دو نفر از شراح صحیفه قدس الله تعالی ارواحهم کل تصریح فرموده اند
بر اینکه مراد از ایة الکرسی در این نماز تا هم فیها خالدون است لهذا عمل نمودن بی عیب است اگرچه در سابق نشان شد با آنکه ممکن
است که مرحوم علامه و من تاخر عنه اعتماد بکلام شیخ در مصباح فرموده باشند و مبنای مرحوم شیخ اعتقاد آن مرحوم
بوده باشد با متداد ایة الکرسی الی خالدون و مجملا قرائت ایة الکرسی تا خالدون در این نماز نظر بتصریح اعاظم علما
مذکوره بی عیب بلکه مستحسن است والله تعالی العالم مخفی نماند آنچه مذکور شد مستخص میشود ایة الکرسی که در تعقیب
صلوات وارد شده کفایت میکند در امتثال و تادیه سنت قرائت الله لا اله الا هو الی العلی العظیم لکن هرگاه منضم نماید این
دو ایه بعد را تا خالدون عیبی ندارد بلکه احسن خواهد بود چنانچه بعد بیان خواهد شد **ششم** از تعقیبات مهمه
در تعقیب نماز صبح قرائت سوره مبارکه توحید است دوازده مرتبه و تلاوت دعای ماثور است بعد از فراغ

ازان

ازان فارغ شدن بکار و آن معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرموده کسی که دوست دارد
وقت انتقال از دار دنیا بدار اخرت خالص و پاک باشد از جمیع معاصی چنانچه طلا خالص و پاک میشود از کدورت
و غش و اصلی در اخرت از او مطالبه مظلمه ننماید باید بخواند در تعقیب نمازهای پنجگانه سوره مبارکه قل هو الله احد را
دوازده مرتبه بعد از فارغ شدن دو دست خود را بلند نموده این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ
الْمَكْنُوْنِ الْمَخْزُوْنِ الطَّاهِرِ الطُّهْرِ الْمُبَارَكِ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيْمِ وَسُلْطَانِكَ الْقَدِيْمِ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ
اٰلِ مُحَمَّدٍ يَا وَاهِبَ الْعَطَايَا يَا مُطْلِقَ الْاُسَارٰى يَا فَكَّاكَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ
مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِيْ مِنَ النَّارِ وَاَنْ تُخْرِجَنِيْ مِنَ الدُّنْيَا وَتُدْخِلَنِيَ الْجَنَّةَ سَالِمًا وَاَنْ تَجْعَلَ دُعَائِيْ
اَوَّلَهُ فَلَاحًا وَاَوْسَطَهُ نَجَاحًا وَاٰخِرَهُ صَلَاحًا اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ بعد از آن جناب حضرت علیه السلام
کلامی فرموده اند که حاصل معنی آن این است که این تعقیب را اختیار نموده اند از جمله چیزهائی که جناب پیغمبر
و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند و آن جناب امر فرموده اند مرا که تعلیم کنم آنرا بحسنین علیهما السلام مخفی
نماند اگرچه حدیث مذکور در فقیه و تهذیب روایت شده است بعنوان ارسال لکن مرحوم شیخ صدوق در کتاب
معانی الاخبار همین حدیث را روایت فرموده اند مسندا بدانکه مقتضای حدیث مذکور اعتبار قرائت سوره
مبارکه توحید است دوازده مرتبه لکن مقتضای حدیث مروی در باب فضل القران از ثواب الاعمال اجتزاست
بقرائت سوره مذکوره اگرچه یک دفعه بوده باشد حاصل مضمون آن این است که کاشف اسرار و دقایق جناب
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده کسی که ایمان بخدا وند عالم جل جلاله و اعتقاد بروز قیامت دارد باید ترک
نکند قرائت قل هو الله احد در عقب فریضه پس بدرستیکه کسی که بخواند این سوره مبارکه را خداوند عالم جل
جلاله جمع میفرماید بجهة او خیر دنیا و اخرت را و می آمرزد او را و والدین او و اولاد او را **هفتم**
از جمله تعقیبات مذکوره دعائی است مروی در کافی و فقیه و آن دعا این است اُجِيْرُ نَفْسِيْ وَمَالِيْ وَوُلْدِيْ
وَاَهْلِيْ وَدَارِيْ وَكُلَّ مَا هُوَ مِنِّيْ بِاللهِ الْوَاحِدِ الْاَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِيْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا
اَحَدٌ وَاُجِيْرُ نَفْسِيْ وَمَالِيْ وَوُلْدِيْ وَاَهْلِيْ وَدَارِيْ وَكُلَّ مَا هُوَ مِنِّيْ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَمِنْ
شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ وَاُجِيْرُ نَفْسِيْ وَمَالِيْ
وَوُلْدِيْ وَاَهْلِيْ وَدَارِيْ وَكُلَّ مَا هُوَ مِنِّيْ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ اِلٰهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ
الْخَنَّاسِ الَّذِيْ يُوَسْوِسُ فِيْ صُدُوْرِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ و در فقیه و کافی و ایة الکرسی الی اخرها
ظاهر این است که مراد این بوده باشد که چنین بگوید اُجِيْرُ نَفْسِيْ وَمَالِيْ وَوُلْدِيْ وَاَهْلِيْ وَدَارِيْ وَكُلَّ مَا
هُوَ مِنِّيْ بِاللهِ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ الی اخره از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت است
که هر کس این کلمات را بخواند عقیب هر نماز فریضه باعث حفظ نفس و مال و دار و دولاد و میشود **هشتم** از تعقیبات
مذکوره ایاتی است که مشتمل است بر آن حدیث مرتضی مروی در باب فضل القران از کافی از جناب امام جعفر
صادق علیه السلام که فرموده چونکه ایات ایه ما مور شدند بر اینکه نازل شوند بر اهل زمین چسپیدند بعرش و عرض کردند
ای پروردگار ما را میفرستی بسوی اهل معاصی و خطایا پس وحی از جناب خداوند جلیل رسید باین ایات که نازل

مدلول م
ایضا امیر المؤمنین ع
بتعلیم فرموده اند

شهید با هل زمین فتم بزنت و حلال خود هر کس از الحمد و سبحه ایشان شما را تلاوت کند در عقیب صلوات مفروضه نظر رحمت و التفات میکنیم بسوی او در هر روزی هفتاد مرتبه اجابت میکنیم از انها در هر نظری هفتاد حاجت او آیات مذکوره عبارتست از ام الکتاب و شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰئِکَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ و ایة الکرسی و ایة الملک که عبارت از ایه قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ مخفی نماند که مراد از ام الکتاب ممکن است که فاتحة الکتاب بوده باشد لکن اطلاق او بران نمودن خلاف ظاهر است و ممکن است که مراد از ام الکتاب در این مقام ایه سوره مبارکه ال عمران بوده باشد که عبارت از هُوَ الَّذِی اَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ اٰیَاتٌ مُحْکَمَاتٌ هُنَّ اُمُّ الْکِتَابِ وَاُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَاَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَاْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَاْوِیلَهُ اِلَّا اللّٰهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ اٰمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ ظاهر این است که مراد از ام الکتاب در این مقام همین معنی بوده باشد **نهم** از تعقیبات مذکوره تلاوت تسبیحات اربع است بعد از هر فریضه سی مرتبه نظر بحدیث صحیح مروی در ثواب الاعمال حاصل مضمون ان حدیث این است که روزی بخ کاینات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و اله خطاب فرمودند با صحابه که بسعادت خدمت ایشان مشرف بودند ایا چنین میدانید که هرگاه کل انچه نزد شما هست همه را جمع بکنید و بعضی از ان را بر روی بعضی دیگر بگذارید چنین احتمال میدهید که اگر چنین نمائید باسمان برسد عرض کردند چنین نمیدانیم فرمودند میخواهید دلالت کنم شما را بچیزی که بیخ او در زمین بوده باشد و شاخ او در اسمان عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند بگوید بعد از فراغ از هر فریضه سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ ثلثین مرتبه بدرستیکه هرگاه کسی چنین نماید محفوظ میماند از خراب شدن عمارت بر روی ان و سوختن در اتش و از غرق شدن و از افتادن در چاه و محفوظ میماند از مردن بد و از هر بلیه که از اسمان نازل شود در ان روز و این کلمات باقیات الصالحات خواهد بود بجهة او مخفی نماند مقتضای حدیث مذکور استحباب تعقیب مذکور است در حق هر مصلی خواه در حضر بوده باشد یا در سفر لکن مبالغه ان در سفر در عقب صلوات مقصوره بیشتر است بجهة تکمیل با این مبالغه در حدیث تعبیر از ان بوجوب شده است و شیخ صدوق در کتاب مجالس حدیثی روایت نموده که حاصل مضمون ان این است که هرگاه کسی در عقب هر نماز فریضه چهل مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر قبل از انکه بگرداند پای خود را از ان حالتیکه بود بران حالت در حالت تشهد بعد از ان مطلبی که دارد مسئلت نماید از درگاه واهب العطایا بشرف اجابت مشرف خواهد شد **دهم** دعائی است مروی در محاسن برقی در حدیث صحیح حاصل مضمون ان این است کسیکه بگوید بعد از فراغ از نماز قبل از انکه بگرداند زانوی خود را از ان حالتیکه بوده است بران در حال تشهد اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ اِلٰهًا وَاحِدًا اَحَدًا صَمَدًا لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا ده مرتبه محو میفرماید خدا وند عالم جل شانه چهل هزار هزار گناه او را و بامر خلاق عالم عز شانه در نامه عمل او ثبت میشود هزار هزار حسنه و میباشد مثل کسی که ختم نماید قران را دوازده مرتبه **یازدهم** دعائی است که مشتمل بوده باشد بر استعاذه از نار و طلب جنت و حور العین نقتر

الاسلام روایت

الاسلام روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون ان این است که سر چیز است که خداوند عالم جل شانه با نها شنیدن کلام خلایق را عطا فرموده بهشت و اتش جهنم و حور العین پس هر بنده که از نماز فارغ شد و گفت اَللّٰهُمَّ اَعْتِقْنِی مِنَ النَّارِ وَاَدْخِلْنِی الْجَنَّةَ وَزَوِّجْنِی مِنَ الْحُورِ الْعِینِ اتش جهنم میگوید ای پروردگار عالم بدرستیکه بنده تو سؤال کرد که او را ازاد کنی از من پس او را ازاد کن و بهشت میگوید ای پروردگار من بنده تو سؤال کرد از تو مرا پس او را ساکن گردان در من و حور عین میگوید ای پروردگار ما بنده تو ما را از تو خواستگاری نموده پس ما را با و تزویج کن و اگر او بگوید اللهم صل علی محمد و ال محمد بعد از ان این دعا بخواند افضل و ادخل در اجابت خواهد بود **دوازدهم** توسل بدوازده امام علیهم السلام است ثقة الاسلام از جناب هادی طریق رشاد و سوی جناب حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت نموده که انحضرت فرموده که بعد از انکه فارغ شدی از نماز واجبی بگو رَضِیتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیًّا وَبِالْاِسْلَامِ دِینًا وَبِالْقُرْاٰنِ کِتَابًا وَبِعَلِیٍّ اِمَامًا وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِیِّ بْنِ مُوسٰی وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَالْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ اَئِمَّةً اَللّٰهُمَّ وَلِیُّکَ الْحُجَّةُ فَاحْفَظْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ یَمِینِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ وَامْدُدْ لَهُ فِی عُمُرِهِ وَاجْعَلْهُ الْقَائِمَ بِاَمْرِکَ الْمُنْتَصِرَ لِدِینِکَ وَاَرِهِ مَا یُحِبُّ وَتَقَرُّ بِهِ عَیْنُهُ فِی نَفْسِهِ وَذُرِّیَّتِهِ وَاَهْلِهِ وَمَالِهِ وَفِی شِیعَتِهِ وَفِی عَدُوِّهِ وَاَرِهِمْ مِنْهُ مَا یَحْذَرُونَ وَاَرِهِ فِیهِمْ مَا یُحِبُّ وَتَقَرُّ بِهِ عَیْنُهُ وَاشْفِ بِهِ صُدُورَنَا وَصُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ ظاهر این است ضمیر ارهم راجع باعدو بوده پس معنی ظاهر ان چنین خواهد بود بنما باعادی و دشمنان ان حضرت از جانب حضرت چیزی را که خائف بودند از ان از مسلط شدن ان حضرت بر انها و کشته شدن انها بسیف ان حضرت و معنی اره فیهم ما یحب بنما با حضرت در دشمنان ان حضرت چیزی را که ان حضرت دوست میداشتند از ذلت و استیصال با ایمان انها بدانکه این تعقیب را ثقة الاسلام در کافی و شیخ صدوق در فقیه رحمهما الله تعالی روحهما ذکر فرموده اند با اندک اختلافی در مذکور در کافی بنحوی است که ذکر شد و در فقیه و بمحمد نبیا بعد از ذکر بالاسلام و قران ذکر فرموده و بالاسلام با این نحو رضیت بالله ربا و بالقران کتابا و بمحمد نبیا کیفیت مذکوره در کافی انسب است اگر چه وجهی بجهة ترتیبی که مذکور در فقیه است میتوان گفت و هر دو این بزرگوار این دعا را از محمد بن فرج که از اصحاب حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی النقی علیهم السلام است روایت نموده اند که او از جناب حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت نموده و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب نیز ذکر فرموده لکن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و بالکعبة قبله را علاوه فرموده لکن ذیل ان مشتمل نیست بر دعائیکه بجهة جناب خلیفة الرحمن حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه است مذکور در تهذیب چنین است بگو در عقب هر فریضه رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقران کتابا و بالکعبة قبلة و بعلی ولیا و اماما و بالحسن والحسین والائمة صلوات الله علیهم اللهم انی رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند از انکه این دعا مشتمل بر اعتراف بربوبیت و نبوت و امامت ائمه اثنا عشر است سزاوار این است که مداومت باین شود خصوصا با دعای بجهة اغلب از سرجمع ما بین کل ادعیه بسیار صعوبت دارد لکن مناسب این است

وبالاسلام

خاب صاحب العصر عجل الله تعالی فرجه نظر بکثرت کردنا و مشاغل وقلت همت بجهة م

مهما امکن اخلال بان تعقیب نشود که نجات دنیا و آخرت در توسل بائمه علیهم السلام است سیما بجناب صاحب الزمان
عجل الله تعالی ظهوره میباشد بدانکه بعضی از فقرات دعا که محتاج ببیان بود تفسیر شد قوله علیه السلام و تقر به عینیه ممکن است
از ثلاثی مزید باب افعال بوده باشد چنانچه ممکن است از ثلاثی مجرد بوده باشد بنا بر اول صیغه خطاب بضم تای
خطاب و کسر قاف خواهد بود و بنا بر ثانی بفتح تا صیغه غایبه خواهد بود و کسر قاف و فتح آن هر دو جایز است بنا
بنا بر اول قرة از باب ضرب یضرب خواهد بود و بنا بر ثانی از باب علم خواهد بود معلوم است بنا بر اینکه ثلاثی مزید
نیز بوده باشد عینیه منصوب و مفعول خواهد بود و بنا بر ثلاثی مجرد مرفوع و فاعل خواهد بود و معنی بنا بر ثلاثی
مزید چنین خواهد بود و ندا بنما بجناب صاحب الامر بجهت آنکه محجوب و مستور از نصرت و غلبه بر قاطبه اهل ادیان
فاسده و ایمان آنها یا مقتول شدن آنها بضرب سیف قاطع ایشان و روشن بگردان بان چشم ایشان را و بنا بر
ثلاثی مجرد بنما بایشان چیزیرا که چشم ایشان بان روشن شود و از بجهت کور شد ثلاثی مجرد در این مقام انسب
است بدانکه از جمله ادعیه که بعد از هر نماز در تعقیب وارد شده این دعا است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بلغ مولانا
صاحب الزمان اینما کان و حیثما کان من مشارق الارض و مغاربها سهلها و جبلها عنی و عن والدی
و عن ولدی و اخوانی التحیة و السلام عدد خلق الله و زنة عرش الله و ما احصاه کتابه و احاط
به علمه اللهم انی اجدد له فی صبیحة هذا الیوم و ما عشت فیه من ایام حیوتی عهدا و عقدا و بیعة
له فی عنقی لا احول عنها و لا ازول اللهم اجعلنی من انصاره و نصاره الذابین عنه و الممتثلین لاوامره
و نواهیه فی ایامه و المستشهدین بین یدیه اللهم فان حال بینی و بینه الموت الذی جعلته علی
عبادک حتما مقضیا فاخرجنی من قبری مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی
فی الحاضر و البادی اللهم ارنی الطلعة الرشیدة و الغرة الحمیدة و اکحل بصری بنظرة الیه و عجل
فرجه و سهل مخرجه اللهم اشدد ازره و قو ظهره و طول عمره و اعمر اللهم به بلادک
و احی به عبادک فانک قلت و قولک الحق ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس
فاظهر اللهم لنا ولیک و ابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک صلواتک علیه و آله حتی لا یظفر
بشیء من الباطل الا مزقه و یحق الله الحق بکلماته و یحققه اللهم اکشف هذه الغمة عن
هذه الامة بظهوره انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا و صلی الله علی محمد و آله از کاشف حقایق
و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که هر کس این دعا را بعد از هر نماز در تعقیب بخواند البته برؤیت
سعادت مآب جناب صاحب الامر علیه السلام مشرف خواهد شد در بیداری و خواب انتهی بدانکه این دعا مشتمل
است بر مبالغه در تبلیغ سلام بان ملاذ کافه انام و تجدید عهد و بیعت است بان مقتدای قاطبه اسلام
و هم چنین مشتمل است بر استدعای مشرف شدن بشرافت سعادت خدمت آن امام زمان علیه و علی آبائه الاف التحیة
و الاکرام مداومت بان بسیار موقع است اگر بعد از هر نماز دشوار بود لا اقل هر صبح خوانده شود مجملا
در هر وقت از اوقات که بوده باشد خواندن این دعا خوب است اگر چه بعد از فراغ از صلوات نبوده باشد
سیزدهم از جمله تعقیبات مذکوره لعن کردن است بر دشمنان و ظالمین ائمه انام علیهم السلام و التحیة و السلام ثقة

الاسلام و شیخ

الاسلام و شیخ الطائفة در کافی و تهذیب روایت نموده اند از جناب امام جعفر صادق علیه السلام در تعقیب هر نماز چهار مرد و چهار زن را
را لعن میفرموده اند فلان و فلان و فلان و معویه و فلانه و فلانه و هند مادر معویه و ام الحکم خواهر معویه و در حدیثی
وارد شده است بعد از ترک لعن بر بنی امیه بعد از فراغ از نماز بنا بر این ادنی چیزی که با امتثال حاصل میشود آنست
که بگوید بعد از فراغ از هر نماز اللهم العن بنی امیة قاطبة لکن اکمل و اتم و افضل خواندن دعای صنمی قریش است
لهذا مناسب دانستیم که آن دعا را در این مقام ذکر نمائیم تا شیعیان ائمه طاهرین علیهم السلام از فواید عظیمه که مترتب
میشود بر خواندن آن محروم نشده باشند بدانکه این دعائی است جلیل مروی است از ابن عباس مشهور که اسم
او عبدالله است مرحوم علامه در کتاب خلاصه ذکر نموده اند ایشان را با نهایت تعظیم و احترام فرموده اند
کان محبا لعلی علیه السلام و تلمیذه حاله فی الجلالة و الاخلاص لامیر المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی و قد ذکر الکشی احادیث
تتضمن قدحا فیه و هو اجل من ذلک و قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر و اجبنا عنها رضی الله عنه انتهی عبارة الخلاصه
مجملا روایت شده است این دعا از عبدالله بن عباس موصوف که ایشان روایت نموده اند از مقتدای ارباب
معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند هر کس که این دعا را بخواند مثل کسی خواهد بود که در خدمت
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد و حنین و بدر هزار تیر بکفار انداخته باشد و دعا این است
اللهم العن صنمی قریش و جبتیها و طاغوتیها و افکیها و ابنتیهما اللذین خالفا امرک و انکرا وحیک
و جحدا انعامک و عصیا رسولک و قلبا دینک و حرفا کتابک و عطلا احکامک و ابطلا فرائضک و الحدا
فی آیاتک و عادیا اولیاءک و والیا اعداءک و خربا بلادک و افسدا عبادک اللهم العنهما و انصارهما
فقد اخربا بیت النبوة و ردما بابه و نقضا سقفه و الحقا سماءه بارضه و عالیه بسافله و ظاهره
بباطنه و استأصلا اهله و ابادا انصاره و قتلا اطفاله و اخلیا منبره من وصیه و وارث علمه
و جحدا امامته و اشرکا بربهما فعظم ذنبهما و خلدهما فی سقر و ما ادریک ما سقر لا تبقی و لا تذر اللهم
العنهم بعدد کل منکر اتوه و حق اخفوه و منبر علوه و مؤمن ارجوه و منافق ولوه و ولی آذوه و طرید
آووه و صادق طردوه و کافر نصروه و امام قهروه و فرض غیروه و اثر انکروه و شر آثروه و دم
اراقوه و خبر بدلوه و حکم قلبوه و کفر ابدعوه و کذب دلسوه و ارث غصبوه و فیء اقتطعوه و سحت اکلوه
و خمس استحلوه و باطل اسسوه و جور بسطوه و ظلم نشروه و وعد اخلفوه و عهد نقضوه و حلال حرموه
و حرام حللوه و نفاق اسروه و غدر اضمروه و بطن فتقوه و ضلع کسروه و صک مزقوه و شمل بددوه
و ذلیل اعزوه و عزیز اذلوه و حق منعوه و امام خالفوه اللهم العنهما بکل آیة حرفوها و فریضة ترکوها
و سنة غیروها و احکام عطلوها و ارحام قطعوها و شهادات کتموها و وصیة ضیعوها و ایمان
نکثوها و دعوی ابطلوها و بیعة نکثوها و حیلة احدثوها و خیانة اوردوها و عقبة ارتقوها
و دباب دحرجوها و ازیاف لزموها اللهم العنهما فی مکنون السر و ظاهر العلانیة لعنا دائما دائبا
سرمدا لا انقطاع لامده و لا نفاد لعدده لعنا یعود اوله و لا یروح آخره لهم و لاعوانهم و انصارهم و محبیهم
و موالیهم و المسلمین الیهم و الناهضین باحتجاجهم و المقتدین بکلامهم و المصدقین باحکامهم بعد از آن چهار مرتبه بگو

اللهم عذبهم عذابا يستغيث منه اهل النار في النار آمين رب العالمين ای برادر عزیز ببین که شناعت
اعمال و شقاوت نفس بچه مرتبه رسیده که جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با آن اخلاق و کمالات نفسانی که کاشف از نمونه
ازان است و لقد امر على اللئيم يسبني فمضيت ثمت قلت لا يعنيني با این مرتبه لعن و طعن در حق این جماعت فرموده
نعوذ بالله من شقاوة النفس و فساد العمل چهاردهم از جمله تعقیبات عقب صلوات مفروضه زیارت فخر کائنات علیه
و علی آله افضل الصلوة میباشد مناسب این است که ختم تعقیب را بان نماید در کتاب تهذیب الاسناد زیارت عقب
صلوات مفروضه را باین نحو ذکر فرموده اند السلام عليك يا رسول الله و رحمة الله و بركاته السلام عليك
يا محمد بن عبد الله السلام عليك يا خيرة الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة
الله السلام عليك يا امين الله اشهد انك رسول الله و اشهد انك محمد بن عبد الله و اشهد
انك قد نصحت لامتك و جاهدت في سبيل ربك و عبدته حتى اتاك اليقين فجزاك الله يا رسول الله
افضل ما جزى نبيا عن امته اللهم صل على محمد و آل محمد افضل ما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم
انك حميد مجيد بدانکه ادعیه وارده عقیب صلوات مفروضه مذکوره در کتب ادعیه اکثر از آنست که در این مقام
توان استقصا نمود لکن نظر بمضمون ما لا یدرک کله لا یترک کله اقتصار نمود بانچه مذکور شد مقام ثانی در
ذکر تعقیباتی که مختص است بهر یک از فرایض پنجگانه و در این چند مبحث است مبحث اول در بیان بعضی از اذکار و ادعیه

در بیان تعقیب مختص نماز صبح

ماثوره بعد از نماز صبح در احادیث معتبره مرویه در کتاب دعا از اصول کافی و غیره ماثور است که هرگاه کسی بعد
از فراغ از نماز مغرب و نماز صبح بگوید بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم دفع میشود از او
هفتاد نوع از انواع بلا و کمتر رسد باو جذام و برص و جنون و در بعضی از اخبار یکصد مرتبه وارد شده
است و در حدیث صحیح ماثور است که هر کس بگوید بعد از نماز صبح یکصد مرتبه ما شاء الله کان لا حول
و لا قوة الا بالله العلي العظيم نخواهد دید در آن روز چیزی که موجب کراهت او شود و ایضا در باب الدعاء
در عقب صلوات از کتاب مذکور ماثور است که هرگاه کسی بخواند بعد از نماز صبح این دعا را هر حاجتی از
خلاق عالم جل شانه بخواهد بر آورده میشود و کفایت میکند مایحتاج او را خداوند عالم امور مهمه او را بسم الله و
صلى الله على محمد و آل محمد افوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد فوقاه الله سيئات ما
مكروا لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين فاستجبنا له و نجيناه من الغم و كذلك
ننجي المؤمنين حسبنا الله و نعم الوكيل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسسهم سوء ما شاء
الله لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله و ان
كره الناس حسبي الرب من المربوبين حسبي الخالق من المخلوقين حسبي الرازق من المرزوقين
حسبي الذي لم يزل حسبي منذ قط حسبي الله الذي لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب
العرش العظيم و ایضا از عیاشی نقل شده که او از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت نموده بجهت طلب سعه در معیشت و ادای دین این دعا را بعد از نماز صبح بخواند توكلت
على الحي الذي لا يموت و الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له

ولی

ولي من الذل و كبره تكبيرا اللهم اني اعوذ بك من البؤس و الفقر و من غلبة الدين و السقم و اسئلك
ان تعينني على اداء حقك اليك و اداء حق الناس الى الناس مداومت نمودن باین دعا با توجه و حضور
را تاثیر تمامی است در اجابت مطلب مذکور و مناسب این است در وقت خواندن دستها را بلند نماید و ایضا
شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال و کتاب خصال از کاشف علوم الاوائل و الاواخر جناب حضرت امام محمد
باقر علیه السلام روایت نموده حدیثی که حاصل مضمونش این است که شخصی بشرافت سعادت خدمت جناب رسول
خدا مشرف شد و عرض کرد که من بسن پیری رسیده ام و قوت من ضعیف شده است و نمیتوانم اقدام نمود
باعمالی که سابق عادت من بود از نماز و روزه و حج و جهاد پس تعلیم فرما بمن دعائی که خداوند عالم جل شانه
مرا بسبب خواندن آن نفع بخشد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بعد از آنکه از نماز صبح
فارغ شوی ده مرتبه بگو سبحان الله العظيم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم
این باعث این میشود که محفوظ باشی از کوری و دیوانگی و جذام و فقر و پیری عرض کرد یا رسول الله این از
برای دنیای من است از برای آخرت من چه باشد فرمودند میگوئی در عقیب هر نماز اللهم اهدني من عندك
و افض علي من فضلك و انزل علي من بركاتك و در کتاب مجالس فرزند ارجمند سعادتمند مرحوم
شیخ طوسی قدس الله تعالی روحهما مرویست از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن سرور انبیا
بعد از آنکه از نماز صبح فارغ میشدند این دعا را میخواندند با رفع صوت بنحوی که اصحاب آن حضرت سرور میشنیدند اللهم
اصلح لي ديني الذي جعلته لي عصمة سه مرتبه اللهم اصلح لي دنياي التي جعلت فيها معاشي
این را نیز سه مرتبه اللهم اصلح لي آخرتي التي جعلت فيها مرجعي سه مرتبه اللهم اني اعوذ
برضاك من سخطك و اعوذ بعفوك من نقمتك سه مرتبه اللهم اني اعوذ بك منك لا مانع لما
اعطيت و لا معطي لما منعت و لا ينفع ذا الجد منك الجد بدانکه این فقره اخیر که مکرر است در ادعیه حاصل
معنیش این است صاحب شوکت و غنا را شوکت و غنای او نفعی نمیبخشد نزد تو و بی نیاز نمیکند او را از احسانت یعنی ممکن
نیست کسی مستغنی از تو شود اگرچه سلطان جهان باشد مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح در تعقیب نماز
این دعا را ذکر فرموده اللهم صل على محمد و آل محمد و اهدني لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي
من تشاء الى صراط مستقيم بعد از آن سه مرتبه بگو لا اله الا الله الها واحدا و نحن له مسلمون
لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه مخلصين له الدين و لو كره المشركون لا اله الا الله ربنا و رب
آبائنا الاولين لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد يحيي و يميت و هو على كل شيء
قدير سبحان الله كلما سبح الله شيء و كما يحب الله ان يسبح و كما هو اهله و كما ينبغي لكرم وجهه
و عز جلاله و لا اله الا الله كلما هلل الله شيء و كما يحب الله ان يهلل و كما هو اهله و كما
ينبغي لكرم وجهه و عز جلاله و الحمد لله كلما حمد الله شيء و كما يحب الله ان يحمد و كما هو اهله
و كما ينبغي لكرم وجهه و عز جلاله و الله اكبر كلما كبر الله شيء و كما يحب الله ان يكبر و كما هو
اهله و كما ينبغي لكرم وجهه و عز جلاله و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر

در بیان تعقیب مختص نماز ظهر

عدد كل نعمة انعمت بها علي وعلى احد ممن كان او يكون الى يوم القيمة بحث دوم در بیان بعضی ادعیه واذکار
مختصه بتعقیب نماز ظهر است شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب مصباح از جمله تعقیبات مختصه نماز ظهر این دعا را ذکر فرموده
یا سامع كل صوت یا جامع كل فوت یا بارئ النفوس بعد الموت یا باعث یا وارث یا سيد السادة يا اله
الالهة يا جبار الجبابرة يا مالك الدنيا والآخرة يا رب الارباب يا مالك الملوك يا بطاش يا ذا البطش
الشديد يا فعالا لما يريد يا محصي عدد الانفاس ونقل الاقدام يا من السر عنده علانية يا مبدئ يا
معيد اسئلك بحقك على خيرتك من خلقك وبحقهم الذي اوجبت لهم على نفسك ان تصلي على محمد و اهل بيته
وان تمن علي الساعة بفكاك رقبتي من النار وانجز لوليك وابن وليك الداعي اليك باذنك
وامينك في خلقك وعينك في عبادك وحجتك على خلقك عليه صلواتك وبركاتك وعده اللهم
ايده بنصرك وانصر عبدك وقو اصحابه وصبرهم وافتح لهم من لدنك سلطانا نصيرا وعجل
فرجه وامكنه من اعدائك واعداء رسولك يا ارحم الراحمين ومرحوم کفعمی و شیخ
بهائی از جمله تعقیبات مختصه نماز ظهر این دعا را ذکر فرموده اند یا من اظهر الجميل وستر القبيح يا من
لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر يا عظيم العفو يا حسن التجاوز يا باسط اليدين بالرحمة يا صاحب
كل حاجة يا واسع المغفرة يا مفرج كل كربة يا مقيل العثرات يا كريم الصفح يا عظيم المن يا مبتدئا بالنعم
قبل استحقاقها يا رباه يا سيداه يا غاية رغبتاه اسئلك بك وبمحمد وعلي وفاطمة والحسن و
الحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن
علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والقائم المهدي الائمة الهادية عليهم السلام ان تصلي على محمد
وآل محمد واسئلك ان لا تشوه خلقي بالنار وان تفعل بي ما انت اهله بدانکه این دعا دعائی است
جلیل القدر عظیم المنزله مروی است در کتاب توحید صدوق از مفخر انبیا و سید رسل و ملجأ اولیا و هادی
سبل صلوات الله علیه و آله که فرموده امین ملک جلیل حضرت جبرئیل با یشان نازل شد در حالیکه آثار
سرور در ایشان ظاهر بود نازل شد و گفت السلام علیک یا محمد صلی الله علیه و آله حضرت در مقام
جواب فرموده و علیک السلام یا جبرئیل پس عرض کرد خداوند عالم جل جلاله هدیه برای شما فرستاده فرمودند کدام
است آن هدیه حضرت جبرئیل عرض کرد آن هدیه کلماتی است از کنزهای عرش کسی بر آن مطلع نیست بجهة اکرام و احترام
شما خداوند عالم جل شانه شما را باین سرافراز فرموده فرمودند کدام است آن کلمات ای جبرئیل عرض کرد آن کلمات این
است یا من اظهر الجميل وستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر يا عظيم العفو يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة
يا باسط اليدين بالرحمة يا صاحب كل نجوى ومنتهى كل شكوى يا كريم الصفح يا عظيم المن يا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها
يا ربنا يا سيدنا ويا مولانا ويا غاية رغبتنا اسئلك يا الله ان لا تشوه خلقي بالنار رجا بشافع عصاة در عرصات
صلی الله علیه و آله فرمودند چه قدر است ثواب خواندن این کلمات عرض کرد چه بسیار است چه بسیار است ثواب این کلمات هرگاه
جمع شوند ملائکه هفت آسمان و ملائکه هفت طبقه زمین و خواهند ثواب این کلمات را وصف نمایند تا روز قیامت
نمیتوانند وصف نمود ثواب یک جزو آن را پس هرگاه بگوید بنده یا من اظهر الجميل وستر القبيح خداوند عالم جل شانه

عیوب او را

این را و هزار پرده که پسانش عیوب او بوده باشند بچهره... میفرماید در دنیا و آخرت صح

عیوب او را ستر میفرماید و رحمت میکند بر او در دنیا و موجب زینت او میگرداند در آخرت و هرگاه بگوید یا من لم یؤاخذ بالجریرة
ولم یهتک الستر خلاق عالم جل شانه حساب نخواهد فرمود او را در روز قیامت و معایب مخفیه و مستوره او را اظهار نخواهد
فرمود در روزیکه معایب خلایق ظاهر میگردد و وقتیکه گفت یا عظیم العفو پروردگار عالم عز شانه گناهان او را میامرزد اگرچه
مثل کف دریا بوده باشد و در وقتیکه گفت یا حسن التجاوز باندامت و خجلت و شرمساری خداوند عالم جل جلاله
تجاوز میکند از گناهان او که مثل دزدی و شرب خمر و غیر اینها از معاصی کبیره بوده باشد و در وقتی که گفت یا
واسع المغفرة خداوند عالم تعالی شانه هفتاد در از درهای رحمت بر او باز خواهد فرمود پس رحمت حق تعالی
پیوسته مستولی بر او خواهد بود تا از دنیا بیرون رود و در وقتیکه گفت یا باسط الیدین بالرحمة خداوند عالم جل شانه
بقدرت کامله خود دست رحمت را بر او بسط خواهد فرمود و در وقتیکه گفت یا صاحب کل نجوی و منتهی کل شکوی خلاق
جهان آفرین عطا میفرماید باو ثواب هر مصیبت زده و ثواب هر صحیحی و ثواب هر مریضی و ثواب هر کوری و ثواب
هر مسکینی و ثواب هر فقیری و ثواب هر صاحب مصیبتی تا روز قیامت و در وقتیکه گفت یا کریم الصفح کرامت خداوند عالم
عز شانه نسبت باو خواهد فرمود مثل کرامت انبیا علیهم السلام و در وقتیکه گفت یا عظیم المن عطا خواهد فرمود خداوند عالم باو
جمیع حوایج او را استجابت خود و نسبت بقاطبه خلایق و هرگاه که گفت یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها خداوند عالم باو عطا
خواهد فرمود ثواب بعدد هرکس که شکر نعمت خداوند عالم کرده و هر وقتیکه گفت یا ربنا و سیدنا خداوند عالم میفرماید
ای ملائکه من شاهد باشید که من آمرزیدم گناهان او را و عطا کردم بر او ثواب بعدد هرکسی که خلق کرده ام در بهشت
و در دوزخ و بعدد هرکس که خلق کرده ام در هفت آسمان و هفت طبقه زمین و عدد آفتاب و ماه و ستارها و قطرهای
باران و کوهها و سنگ ریزه و عدد ریگ و بقدر عرش و کرسی و هر وقت که گفت یا مولانا خداوند عالم قلب او را
مملو از ایمان خواهد فرمود و هرگاه که گفت یا غایة رغبتنا خداوند عالم جل شانه عطا خواهد فرمود باو در روز
قیامت مثل آنچه که بقاطبه خلایق عطا میفرماید و بعد از آنکه گفت اسئلك يا الله ان لا تشوه خلقي بالنار خلاق
عالم تعالی شانه میفرماید بندهٔ من از من مسئلت کرده که او را از آتش جهنم آزاد کنم ای گروه ملائکه من شاهد
باشید که من او را و پدر و مادر او را و برادران و اولاد و عیال و همسایگان او را آزاد کردم از آتش جهنم و
دیگر شفاعت هزار نفر از جمله اشخاصی که مستوجب جهنم باشند باو دادم بعد از آن حضرت جبرئیل بخدمت رسول
جلیل صلی الله علیه و آله عرض کرد این کلمات دعا را تعلیم فرما بمؤمنین و متقین و بمنافقین تعلیم نفرما زیرا که
خواندن این دعای جلیل القدر در هر وقت از اوقات بشرط توجه و اقبال باشد مناسب است خصوصا در قنوت نماز شب
در حدیث مذکور ذکر اینکه از تعقیبات نماز ظهر است مذکور نیست لکن شیخ کفعمی در جنة الواقیة و بلد الامین و مرحوم شیخ
بهائی رحمهما الله این دعا را از جمله تعقیبات مختصه نماز ظهر ذکر فرموده اند لهذا احوط آنست این دعا را عقیب نماز ظهر بعد از
وصف عید است اگرچه مرحوم شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه این دعا را از جمله تعقیبات در رکعت آخر نهشت رکعت
رکعات نافله عصر ذکر فرموده اند بدانکه آنچه در این دعا بخصوص در حدیث مذکور ما نوشته است بنحوی است که اشاره کردیم بآن
باین نحو یا ربنا ویا سیدنا ویا مولانا ویا غایة رغبتنا اسالك يا الله ان لا تشوه خلقي بالنار زیادتی که در اول مذکور
شد مذکور در این حدیث نیست لکن در مصباح شیخ طوسی و جنة الواقیة مذکور است هرکس زیاد نموده زیادتی

شکوی صح

بموقع است جزاه الله تعالی خیر جزاء المحسنین و هم چنین در فقرات قبل از آن چه مذکور شد باز اخلالی هست لکن مذکور
در حدیث نیکو با انسب باشد و مرحوم شیخ بهائی یا سامع کل نجوی ذکر نموده و این احسن از صاحب است بعد از آنکه نظم
کلام باینجا رسید مناسب این است عنان قلم باد ترجمه ظاهر فقرات دعا جلو داده شود تا اطلاع بر ترجمه آن موجب
زیادتی رغبت بندگان بر خواندن آن شود پس میگوئیم معنی یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح این است ای کسی که عمل حسن
و جمیل را اظهار میفرماید و عمل قبیح را ستر میفرماید این چند احتمال دارد اول آنستکه از کاشف اسرار روز قاین جناب
امام جعفر صادق علیه السلام ماثور است حاصل آن این است که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای او مثالی و شبحی در عرش موجود است
بعد از آنکه بنده مشغول باعمال حسنه مثل رکوع و سجود شد چنین عملی از مثال او در عرش ظاهر میشود و ملائکه
مشاهده آن را مینمایند پس ملائکه دعا و طلب مغفرت از برای او میکنند و هرگاه بنده مشغول معصیتی شود اگرچه از این
از مثال او استفاده میشود لکن خلاق عالم جل شانه ستری بر روی او پرده قرار میفرماید که حایل ملائکه میشود تا مطلع بر آن عمل
معصیت نشوند معنی دوم آنستکه امر فرموده باظهار جمیل و عمل خوب جناب خدا امر فرموده بستر قبیح یعنی کسی که از شخصی
اعمال حسنه مشاهده کرد مستحسن و راجح این است آن را اظهار نماید بخلاف آنکه هرگاه عمل قبیح از کسی دید نهی فرموده از
اظهار آن سیم اینست اعمال حسنه که از عباد صادر میشود تاثیر در فاعل آن میکند باعتبار آن قلوب دیگران مایل
باو میشود و آن اعمال حسنه موجب این میشود که حب عامل در قلوب عباد واقع میشود بخلاف اعمال قبیحه که چنین
نیست پس حکم باینکه خداوند عالم جل شانه اعمال حسنه را اظهار فرموده باعتبار آثار است بخلاف اعمال قبیحه
که چنین نیست مخفی نماند معنی اول منافی با دو معنی دیگر نیست شاید وجه عدم تنبیه بر آن ظهور دو معنی بوده
باشد بخلاف معنی اول که آن معانی توقیفی است اطلاع بر آن ممکن نیست مگر باعلام حجج المعصومین صلوات الله علیهم لهذا
تنبیه باین نموده اند یا من لم یؤاخذ بالجریرة مراد از جریرة در اینمقام معصیت است یعنی ای آنکسی که مواخذه میکند
بر معاصی ظاهراً مراد این است که تعجیل در عقوبت در دار دنیا نمی نماید نظر باینکه دنیا دار عمل است نه دار مکافات
و جزا بنا براین منافات ندارد با عقوبت در دار آخرت و لم یهتک الستر یعنی ای آنکسی که با علم و اطلاع بر مساوی صادره
هر دو حیله و قدرت بر انتقام و افتضاح دارد در صدد افتضاح او بر نمی آید بر رفع نمودن پرده و حجابی که ساتر
او است یا عظیم العفو یا حسن التجاوز ای آنکسی که عفو او بزرگ است یعنی عفو از معاصی عظیمه میفرماید ای آنکسی که
تجاوز از معاصی میفرماید بنحو حسن و بطریق مستحسن که هست کسی میکند از خطای عبد خود لکن با ذلت بسیار
و تعییر و توبیخ بیشمار مقصود این است گذشتن خلاق عالم جل شانه از تقصیر و معاصی عباد چنین نیست یا واسع المغفرة
یعنی ای آنکسی که وسعت دارد مغفرت او و هست که شامل هر وضیع و شریف و معاصی کبیره و صغیره همه هست یا باسط
الیدین بالرحمة ای کسی که رحمت را احاطه کرده است هر چیز را یا صاحب کل نجوی در مصباح و جنة الواقیة و بلد الامین
چنین مذکور است یا صاحب کل شاهد و در حدیث مذکور یا صاحب کل نجوی و در مفتاح الفلاح یا سامع کل
نجوی و این انسب است یعنی ای کسی که عالم است بهر راز نهان و منتهی کل شکوی و ای کسی که منتهی الیه هر شکایتی
یعنی شکایت از هر المی و هر ظالم و جابری بتو است یا کریم الصفح ای کسیکه بالطف و کرم خود میگذری از هر تقصیری یا عظیم
المن ای آنکسی که منت او بر کافه موجودات عظیم و بزرگ است یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها ای آن کسی که ابتدا کننده است

در نعمت

در بیان تعقیب مختص بنماز عصر است

در نعمت بتاطبه عباد قبل از آن که عملی از ایشان صادر شود که بسبب آن عمل مستحق آن نعمت شوند اسئلک ان لا تشوه
خلقی بالنار یعنی سوال میکنم از تو که بسبب سوزانیدن باتش جهنم مرا کریه المنظر نفرمائی مراد این است که مرا معذب
باتش جهنم نفرمائی مبحث سیم در بیان بعضی از تعقیبات مختص بنماز عصر است بدانکه از جمله تعقیبات مختصه بنماز عصر
هفتاد مرتبه استغفار است احادیث در فضیلت این بسیار است در بعضی احادیث چنین وارد است که هفتاد
مرتبه استغفار موجب این میشود که هفتاد گناه از او عفو میشود و در جامع الاخبار حدیثی مرویست که حاصل
مضمون آن این است که هفتاد مرتبه استغفار بعد از نماز عصر باعث این میشود که خداوند عالم جل شانه هفتاد
سال گناه او را می آمرزد و شیخ صدوق در مجالس حدیثی روایت نموده از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده
که هر کس هفتاد مرتبه استغفار کند بعد از نماز عصر غفار ذنوب جل شانه هفتصد معصیت را از او عفو میفرماید
مجملاً اخبار در رجحان این هفتاد مرتبه استغفار بسیار است پس غفلت از این با کمال سهولت بسیار ستم است و از
کاشف اسرار حقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر کس
بگوید بعد از نماز عصر در هر روز یک مرتبه اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ ذَا الْجَلالِ
وَالْاِکْرامِ وَ اَسْئَلُهُ اَنْ یَتُوبَ عَلَیَّ تَوْبَةَ عَبْدٍ ذَلِیلٍ خاضِعٍ فَقِیرٍ بائِسٍ مِسْکِینٍ مُسْتَجِیرٍ لا یَمْلِکُ لِنَفْسِهِ
نَفْعاً وَلا ضَرّاً وَلا مَوْتاً وَلا حَیٰوةً وَلا نُشُوراً امر میفرماید خداوند عالم جل شانه ملکی را که ستغفار او
باینکه پاره کنند نامه عمل او را یعنی نامه عملی او که مشتمل بر معاصی است و از جمله تعقیبات مختصه بنماز عصر خواندن سوره
انا انزلناه است ده مرتبه از کتاب فلاح السائل از جناب امام محمد تقی علیه السلام روایت شده حدیثی که حاصل
معنی آن این است که هرگاه کسی سوره انا انزلناه را بعد از نماز عصر ده مرتبه بخواند در روزی که عرض اعمال عباد
میشود این عمل او برابر میشود بمثال آنکه گویا عمل کل خلایق بجا آورده است و از جمله ادعیه بعد از نماز
عصر دعائی است که ابن طاوس از جناب کاشف طریق یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده که آن مقتدای اهل
بعد از نماز عصر این دعا را میخواندند سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ
الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ سُبْحانَ اللهِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ سُبْحانَ اللهِ بِالْعَشِیِّ وَالْاِبْکارِ سُبْحانَ اللهِ حِینَ تُمْسُونَ
وَحِینَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِی السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَعَشِیّاً وَحِینَ تُظْهِرُونَ سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّا
یَصِفُونَ وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ سُبْحانَ ذِی الْمُلْکِ وَالْمَلَکُوتِ سُبْحانَ ذِی الْعِزَّةِ
وَالْجَبَرُوتِ سُبْحانَ الْحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ سُبْحانَ الْقائِمِ الدّائِمِ سُبْحانَ الْحَیِّ الْقَیُّومِ سُبْحانَ الْعَلِیِّ الْاَعْلیٰ سُبْحانَهُ
وَتَعالیٰ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائِکَةِ وَالرُّوحِ اَللّٰهُمَّ اِنَّ ذَنْبِی اَمْسیٰ مُسْتَجِیراً بِعَفْوِکَ وَخَوْفِی اَمْسیٰ
مُسْتَجِیراً بِاَمْنِکَ وَفَقْرِی اَمْسیٰ مُسْتَجِیراً بِغِناکَ وَذُلِّی اَمْسیٰ مُسْتَجِیراً بِعِزِّکَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاغْفِرْ لِی وَارْحَمْنِی اِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ اَللّٰهُمَّ تَمَّ نُورُکَ فَهَدَیْتَ فَلَکَ الْحَمْدُ وَعَظُمَ حِلْمُکَ فَعَفَوْتَ فَلَکَ الْحَمْدُ
وَجْهُکَ رَبَّنا اَکْرَمُ الْوُجُوهِ وَجاهُکَ اَعْظَمُ الْجاهِ وَعَطِیَّتُکَ اَفْضَلُ الْعَطایا تُطاعُ رَبَّنا فَتَشْکُرُ وَتُعْصیٰ
وَتَغْفِرُ وَتُجِیبُ الْمُضْطَرَّ وَتَکْشِفُ الضُّرَّ وَتُنَجِّی مِنَ الْکَرْبِ وَتُغْنِی الْفَقِیرَ وَتَشْفِی السَّقِیمَ وَلا یُجازِی آلائَکَ
اَحَدٌ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمِینَ مبحث چهارم در بیان بعضی از تعقیبات وارده بعد از نماز مغرب بعضی از آن در ضمن تعقیبات

در بیان بنده از تعقیبات مختصه
بنماز صبح است

نماز صبح مذکور شد ثقة الاسلام روایت نموده از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که هر کس بعد از انکه از نماز مغرب فارغ شود
سه مرتبه بخواند الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره عطا کرده خواهد شد خیر بسیار و ایضا
روایت نموده است از ان مقتدای احیاء که فرموده بعد از انکه از نماز مغرب فارغ شدی پس بمال دست خود را بر پیشانی
خود و بگو سه مرتبه بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی
الهم والحزن و ایضا در حدیث معتبری روایت نموده که شخصی که طالب وفات مبتلی بود بناخوشی چشم و این مطلب را
بعرض جناب کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام رسانید ان حضرت فرمودند میخواهی ترا تعلیم
کنم دعائی که نافع تو باشد در دنیا و اخرت و کفایت کند ترا در ناخوشی چشم عرض کردم بلی فرمودند بگو در عقب
نماز صبح و نماز مغرب اللهم انی اسئلك بحق محمد وال محمد ان تجعل النور فی بصری والبصیرة فی دینی و
الیقین فی قلبی والاخلاص فی عملی والسلامة فی نفسی والسعة فی رزقی والشکر لك ابدا ما ابقیتنی
این دعا در مجالس فرزند ارجمند شیخ طوسی باین عنوان مذکور است اللهم انی اسئلك بحق محمد وال محمد علیك ان تصلی علی محمد وال
محمد وان تجعل النور فی بصری والبصیرة فی دینی والیقین فی قلبی والاخلاص فی عملی والسلامة فی نفسی والسعة
فی رزقی والشکر لك ابدا ما ابقیتنی نظر باینکه سند این دعا در هر دو کتاب بسیار معتبر است ترك مداومت باین بسیار
حیف است و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال روایت نموده از جناب موسی بن جعفر علیهما السلام که فرموده هر کس
که بگوید بعد از نماز صبح و نماز مغرب قبل از انکه پاها را حرکت دهد و از انحالت تشهد بگرداند یا قبل از انکه با احدی تکلم کند
ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما اللهم صل
علی محمد وذریته قاضی حوایج عباد جل شانه یکصد حاجت او را اجابت خواهد فرمود هفتاد از ان در
دنیا و سی از ان در اخرت ثقة الاسلام روایت نموده از جناب حضرت صادق علیه السلام که از جناب رسول
خدا صلی الله علیه واله که ان حضرت فرموده بعد از نماز صبح قبل از انکه زانوها ی خود را بگردانی و از ان حالتیکه
در حال تشهد باین حالت بود بگوید ده مرتبه لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد
یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر و همچنین بعد از نماز
مغرب چنین کند عمل این شخص در روز عرض اعمال بپادشاه عزت افضل از عمل هر کس خواهد بود مگر کسی که
مثل او این عمل را بعمل اورده باشد و ایضا مستحب است که بگوید بعد از نماز مغرب و بعد از نماز صبح سبحانك
لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت بحث بجم
در تعقیبات مختصه بنماز عشا است ادعیه در این مقام بسیار است از جمله دعائی است که سید جلیل القدر ابن
طاوس رحمه الله روایت نموده از مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام که انسرور
احیا را این دعا را بعد از نماز عشا تلاوت میفرمودند اللهم صل علی محمد وال محمد واحرسنی بعینك
التی لا تنام واکنفنی برکنك الذی لا یرام واغفر لی بقدرتك علی یا ذا الجلال والاکرام اللهم
انی اعوذ بك من طوارق اللیل والنهار ومن جور کل جائر وحسد کل حاسد وبغی کل باغ اللهم احفظنی
فی نفسی واهلی ومالی وجمیع ما خولتنی من نعمك اللهم توکلنی فیما عندك مما عینته ولا تخلنی الی نفسی

فیما حفظته

علیك صل علی محمد واله محمد صح

دربیان تعقیب مختص بنماز عشا

فیما حفظته یا من لا تضره الذنوب ولا تنقصه المغفرة اغفر لی ما لا یضرك واعطنی ما لا ینقصك انك انت الوهاب اللهم
انی اسئلك فرجا قریبا وصبرا جمیلا ورزقا واسعا والعفو والعافیة فی الدنیا والاخرة اللهم صل علی
محمد وال محمد واغفر لی ولوالدی وللمؤمنین والمؤمنات الاحیاء منهم والاموات اللهم
اجعلنی ممن یکثر ذکرك ویتابع شکرك ویلزم عبادتك ویؤدی امانتك اللهم طهر لسانی
من الکذب وقلبی من النفاق وعملی من الریاء وبصری من الخیانة انك تعلم خائنة الاعین وما
تخفی الصدور اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین السبع وما اقلت ورب
الریاح وما ذرت ورب کل شیء واله کل شیء واخر کل شیء ورب جبرئیل ومیکائیل
واسرافیل واله ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب اسئلك ان تصلی علی محمد وعلی
ال محمد وان تتولانی برحمتك وتمتعنی بعافیتك وتسعدنی بمغفرتك ولا تسلط علی احدا من
خلقك اللهم الیك فقربنی وعلی حسن الخلق فقومنی ومن شیاطین الجن والانس فسلمنی
وفی اناء اللیل والنهار فاحرسنی وفی اهلی ومالی وولدی واخوانی وجمیع ما انعمت به
علی فاحفظنی واغفر لی ولوالدی ولسائر المؤمنین والمؤمنات یا رب الباقیات الصالحات
انك علی کل شیء قدیر ونعم المولی ونعم النصیر برحمتك یا ارحم الراحمین الحمد لله رب العالمین وصلواته
علی سیدنا محمد النبی واله الطاهرین بدانکه در کتاب مجالس ولد ارجمند سعادتمند شیخ الطائفة
حدیثی مروی است که حاصل مضمون ان این است که کسی بخدمت سراسر سعادت جناب کاشف الدقایق
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که ای مولای ما قاری من شکایت میکنم بخدمت شما از ظالم دینی که ظالم
برمن کرده است و همچنین شکایت میکنم از ظلم و جور سلطانی که بمن تعدی کرده و میکند استدعا
والتماس من این است که دعائی بمن تعلیم فرموده باشی که ببرکت ان دعا خلاق عالم جل شانه قرضم را ادا
فرماید و دفع شر و ظلم ظالم از من کند پس حضرت فرمودند بعد از انکه شب داخل شد و ظلمت شب مستولی
شد در ان وقت دو رکعت نماز بکن در رکعت اول سوره حمد و ایة الکرسی بخوان و در دو رکعت
ثانیه سوره حمد و ایه لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلك
الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو
الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار
المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما
فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم را بخوان بعد از سلام قران را بر دار و بر سر گذار و بگو
اللهم بحق هذا القران وبحق من ارسلته به وبحق کل مؤمن مدحته فیه وبحقك علیهم فلا احد
اعرف بحقك منك پس ده مرتبه بگو یا الله بعد از ان ده مرتبه بگو یا محمد و ده مرتبه یا علی
و ده مرتبه یا فاطمة و ده مرتبه یا حسن و ده مرتبه یا حسین و ده مرتبه یا علی بن الحسین و ده
مرتبه یا محمد بن علی و ده مرتبه یا جعفر بن محمد و ده مرتبه یا موسی بن جعفر و ده مرتبه یا علی بن موسی

دربیان دعا و نماز که ازبرای
بجهت ادای دین و دفع ظالم

ودوم مرتبه یا محمد بن علی وده مرتبه یا علی بن محمد وده مرتبه یا حسن بن علی وده مرتبه یا حجة بن الحسن بعد از
آن حاجت خود را بخواهد مولف میگوید ذکر این عمل در اینمقام اگرچه مقتضای مقام نبود نظر باینکه کلام در تعقیب
نماز عشا است واین عمل از جمله تعقیبات نیست لکن نظر باینکه عملی است در شب وارد شده آثار اجابت و کیفیت
ترتیب و اقوال نابتر در آن ظاهر بود بجهت رعایت احوال اخوان باین حوایج از برادران ایمانی بهمین مناسبت اکتفا
نموده ذکر در اینمقام نمود و اگر این عمل قرار شود در ساعت استجابت دعا واقع شود تواند در اسباب اجابت
خواهد شد مظنه قوی این است که بشرف استجابت مشرف گردد بلکه هرگاه با خضوع و خشوع و توجه
در امثال واقع شود بلکه ایضا فاین است در چنین صورت قطع باجابت میتوان نمود مگر در صورتیکه حاجت
چیزی بوده باشد که صلاح عبد در اجابت آن نبوده باشد فلله الحمد علی آلائه فی عباده خاتمه کتاب
در بیان اموری است که اختلاف است ما بین رجال و نسا خواه افعال بوده باشد یا اقوال متعلقه
بنماز قبل مقدم برنماز یا بعد از آن پس در اینخاتمه چهار مقام است مقام اول در بیان افعالی که زنان مخالفت
دارند در آن با مردان و این چند چیز است اول آنست که مستحب در حق زنان آنست که در حال قیام جمع
میان دو قدم نماید یعنی فاصله میان دو قدم قرار ندهد چنانچه مستحب در حق رجال انفراج است بانیک
شبر که یک وجب بوده باشد دوم آنست که زن در حال قیام دو دست خود را بر دو پستان خود بگذارد بخلاف
مرد که مستحب در حق او این است که دستها را بر ران بگذارد در مقابل دو زانو چنانچه در بحث قیام مذکور شد و
مستحب در حق زن این است که دو دست را بر پستان بنوعی بگذارد که پستان به سینه بچسبد مخفی نماند که وضع
یدین بر دو پستان بچند نحو میشود اول آنست که باطن کف راست را بر پستان راست بگذارد و باطن کف دست
چپ را بر پستان چپ بگذارد و این قسم متعارف است دوم آنست که باطن کف دست راست را بر پستان چپ
بگذارد و باطن دست چپ را بر پستان راست بگذارد سیم وضع کف دست راست است بر پستان چپ با وضع
بعضی از ذراع دست چپ بر آن و وضع کف دست چپ است بر پستان راست با وضع بعضی از ذراع دست
راست بر آن و دور نیست که تادیه سنت بهریک از اقسام ثلثه کرده باشد بشود لکن دور نیست که متعارف
قسم اول بوده باشد و قسم ثالث انسب بظاهر بوده است سیم از جمله اموریکه مابه الاختلاف میان مرد
و زن هست این است که زن در حال رکوع دستها را بر زانو نگذارد بلکه بر ران فوق زانو نزدیک بزانو
بگذارد و بعضی در انحنا اقتصار کنند بهمین قدر که دست برسد بر ران فوق زانو علاوه بر این منحنی نشود
بخلاف مرد که مستحب در حق او این است که دستها را بر عین زانو بگذارد چنانچه مفصلا در مباحث رکوع مذکور
شد چهارم آنست که زن در حال جلوس جلوس تربع را اختیار نماید خواه جلوس در حال تشهد بوده
باشد یا مابین دو سجده و این بنحوی که طرف نشیمن را بر زمین قرار دهد و همچنین دو قدم را و ساق
و ران را از زمین بلند نماید و زانوها را با هم بچسباند این قسم جلوس جلوس تربع مینامند بخلاف
مرد که در سابق بیان شد جلوس راجح در حق رجال جلوس بعنوان تورک است و کیفیت آن در مباحث
سجود و تشهد مفصلا بیان شد پنجم آنست که زن در حالیکه از قیام بسجود میرود اول دو زانو را بزمین

در بیان مخالفت زنان با مردان در افعال نماز

رساند بعد از آن دو دست را یعنی هیچ راست بوده نشیند نه اینکه منحنی شود که عقب خود را بلند کند و دستها را
بزمین نرساند قبل از زانوها بخلاف مرد که مستحب در حق او این است که در وقتیکه منحنی میشود بجهة سجود اول
دستها را بزمین رساند بعد زانوها را چنانچه مفصلا بیان شد ششم آنست که زن در حال سجود اعضای
خود را بزمین بچسباند یعنی ذراعین را از زمین بلند ننماید بلکه ذراعین را بدو بازو بچسباند و همچنین
تجافی بعمل نیاورد یعنی شکم را از زمین بلند ننماید بلکه ذراعین را بدو بازو بچسباند و همچنین تجافی بعمل
نیاورد یعنی شکم را از زمین بلند ننماید بخلاف مرد که مستحب در حق او تجافی است چنانچه در مباحث سجود مذکور
شد هفتم آنست که زن در وقتیکه برمیخیزد دو دست را بجانب یمین و یسار بزمین بگذارد و اعتماد و تکیه
بر آن نموده برخیزد نه اینکه دستها را پیش روی خود بگذارد بر زمین عقب را در حالتیکه منحنی است از زمین
بلند نماید مخفی نماند مطلوبیت جمیع امور سبعه مذکوره در حق نسا بعنوان ندب و رجحان است یعنی مستحب
این است که رعایت امور مذکوره نموده باشد چنین نیست که اخلال بآنها موجب فساد نماز یا موجب اثم
بوده باشد بنابراین هرگاه زن در حال قیام دستها را بر پستان نگذارد بلکه مثل مرد بر ران بگذارد
موجب بطلان نماز و اثم نخواهد بود و همچنین است هرگاه پاها را از هم جدا و منفصل نماید و همچنین هرگاه
در حالت رکوع منحنی شود بقدر انحنای مرد و دستها را بزانو بگذارد در حال رکوع یا آنکه ترک جلوس تربع نماید
بلکه در حالت تشهد و غیره مثل مرد نشیند یا در حالتیکه بسجود میرود اول دو دست را بزمین رساند بعد
زانوها یا آنکه در حال سجود تجافی بعمل آورد یعنی شکم و ذراعین را از زمین بلند نماید یا اینکه در حالت قیام
دستها را پیش رو گذارد و اعتماد بآنها نماید مجملا اخلال بکل امور مذکوره موجب بطلان نماز یا معصیت
نیست بلکه از آداب و مستحبات نماز است رعایت آنها نمودن بسیار مرجح است مقام ثانی در بیان اختلاف
میان مرد و زن است در اقوال متعلقه بنماز که قبل از شروع در نماز است بیان این مطلب مقتضی این است که گفته
شود دعائی که مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد زن هرگاه خواهد آن دعا را خوانده باشد میباید صیغه مذکر
را تبدیل بمونث نماید مثل اینکه در بحث قیام مذکور شد که مستحب است در وقتیکه ایستاد بجهة نماز این دعا را
بخواند اللهم انی اقدم الیک محمدا الی قوله فاجعلنی بهم وجیها فی الدنیا والاخرة زن هرگاه خواهد این دعا را
بخواند در حین خواندن تبدیل نماید وجیها را بوجیهة و همچنین دعای دوم از ادعیه ثلثه در تکبیرات
افتتاحیه که در بحث تکبیرة الاحرام بیان شد نظر باینکه دعای مذکور مشتمل است بر لفظ عبدک و ابن عبدیک
بنابراین هرگاه زن این دعا را بخواند تبدیل نماید عبدک را بامتک چنین گوید امتک ابنة عبدیک ذلیلة
بین یدیک لکن این بنابر آنچه است که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده واما بنابر آنچه ثقة الاسلام در کافی ذکر
فرموده حاجت بتبدیل نیست دعا بنحو مذکور در هر دو کتاب بعینه در بحث تکبیرة الاحرام مذکور است اما
دعای ثالث که دعای توجه بوده باشد پس نظر باشتمال بلفظ و انا من المسلمین ایا میبدل این بمسلمات نماید همچنین
و ما انا من المشرکین پس بگوید و ما انا من المشرکات و انا من المسلمات یا نه ظاهر این است در این مقام و نحو
آن تبدیل ضرور نباشد نظر بقاعده تغلیب مرحوم شیخ شهید ثانی در کتاب تمهید القواعد تفریع باین فرموده

بخلاف مرد که سجود بر ... تجافی است چنانچه در مباحث سجود مذکور شد

در بیان مخالفت زنان با رجال در افعال ثابته قبل از نماز

قال اذا صلت المراة دانت بدعاء الاستفتاح فضل تقول وما انا من المشركين وانا من المسلمين او تا لی بجمع المؤنث احتمالان والوجه جوازکل منهما اذ لا اشکال فی دخولهن بتجامع وقصده انتهی کلام مقام **مقام ثالث** در بیان تفرقه مابین رجال ونساء در ادعیه وارده در مقام تعقیبات بدانکه تشکیکی نیست در اینکه تعقیب چنانچه مستحب است در حق مردان مستحب در حق زنان نیز هست کلامیکه هست در خصوصیات ادعیه والفاظ است مثلا سابق بیان شد انجمله تعقیبات وارده در عقیب هر نماز این دعا است اللهم اعتقنی من النار وادخلنی الجنة وزوجنی من الحور العین شبهه نیست در رجحان خواندن دو فقره اولی خواه مرد باشد یا زن کلامیکه هست در فقره ثالثه است نظر باینکه طلب تزویج حور عین مختص برجال است حور عین عبارت اند از نسوانی که خداوند عالم جل شانه خلق نموده بجهة مؤمنان چنانچه حدیثی که مشتمل بر همین دعا است ظاهر میشود فرموده بعد از انکه بنده از نماز فارغ شده این دعا را خواند حور عین بدرگاه کبریای حضرت عزت جل شانه عرض میکنند ای پروردگار ما بنده تو خطبه کرد ما را از تو پس ما را با او تزویج کن در حدیث صحیح مرویست در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است ان المؤمن یتزوج ثمانمائة عذراء واربعة الاف ثیب وزوجتین من الحور العین یعنی امر خلاق عالم جل شانه تزویج هر مؤمنی میشود در آخرت هشتصد دختران باکره وچهار هزار زنان ثیب وچهار هزار زنان ثیب دو زوجه از حور عین راوی بعد از انکه چنین نعمت واحسان را از جناب امام جعفر صادق علیه السلم شنید تعجب کرد در مقام تعجب هشتصد دختر حضرت فرمود بلی هشتصد دختر هر وقتی مؤمن پیش انها میرود میبابد انها را باکره راوی میگوید عرض کردم که حور عین از چه خلق شده اند حضرت فرمودند از خاک نورانی بهشت نزاکت وشفافی بدن انها بمرتبه ایستکه دیده میشود مغز استخوان انها در عقب هفتاد جامه از حلهای بهشت از انچه مذکور شد متحقق شد که طلب کردن زن تزویج حور العین را بی معنی است پس زن این فقره را باید بخواند بلی هرگاه معنی دیگر را قصد نماید مثل اینکه ملتفت باشد باین کلام که خلاق عالم جل شانه حور عین را با و عطا فرماید که خدمت کار او باشند انچیزیست دیگر لکن کلام در استعمال این لفظ است در این معنی واما ادعیه که مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد پس ظاهر این است که خواندن ان در حق زنان بی عیب باشد لکن با تبدیل صیغه مذکر بمؤنث مثل دعائیکه بعد از قرائت سوره مبارکه توحید وارد شده وان دعا مشتمل بر این است تخرجنی من الدنیا امنا وتدخلنی الجنة سالما پس تبدیل نماید منادا با منة وسالمة را بسالمة لزوم چنین استعمال در امثال این والحمد لله رب العالمین وصلوته علی اکمل البریة اجمعین وابن عم الخلیق من طینته الملجاء فی یوم الدین واله الطیبین الاکرمین الطاهرین

١٢٤٢

قد تم فی الرابع والعشرین من شهر جمادی الاولی من شهور سنة الثانیة والاربعین بعد الف من الهجرة المقدسة النبویة المصطفویة صلی الله علیه واله علی ید اقل الخلیقة حسین بن علی المرجع عفی عن جرائمهما وستر عیوبهما بحق النبی واله

بسم الله تعالی شانه

در بیان احکام شک وسهو است ودر این دو مقام است **مقام اول** در احکام شک است بدانکه شک عبارتست از تردد ذهن میان دو احتمال متقابل بنحویکه رجحانی از برای احد طرفین بر دیگری نبوده باشد پس هرگاه بعد از رجوع بوجدان احد طرفین راجح بوده باشد بر طرف دیگر خواه ابتداء یا بعد از تامل در قرائن طرف راجح ظن است وطرف مرجوح وهم مثلا بعد از انکه مقداری از شب منقضی شد کسی بخواطرش میرسد که بر بلند نصف شب منقضی شده است یا نه کاهست احتمال انقضای نصف شب نزد او غیر محتمل است این را قطع وعلم میگویند این در وقتیست که قلیلی از شب منقضی شده باشد وگاه هست احتمال انقضای نصف شب نزد او محتمل است لکن این احتمال بعد از رجوع بوجدان ضعیف است واحتمال راجح این است که منقضی نشده باشد این احتمال راجح را ظن وطرف مرجوح را وهم میگویند این در صورتی است که قدر معتد به از شب گذشته باشد وگاه هست که تامل مینماید احتمال انقضای نصف شب وعدم ان نزد او متساوی است پس ذهن متردد میشود ما بین انقضای نصف شب وعدم ان این تردد ذهن میان این دو احتمال متقابل را شک میگویند بعد از انکه این مطلب مشخص شد میگوئیم در اینجا دو مطلب است **مطلب اول** در احکام شک است بدانکه شک یا در شرط صلوة است یا در اجزای صلوة است یا در نفس صلوة پس تنقیح مقام مقتضی ایراد کلام است در سه مبحث **مبحث اول** در حکم شک در شرط نماز است مثل شک در وضو مثلا میگوئیم این شک یا قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز اگر قبل از شروع در نماز است لازم است اتیان بمشکوک فیه نماید اتیان بنماز با عدم ان جایز نیست واگر بعد از فراغ از نماز است مثل اینکه بعد از انکه از نماز فارغ شد یا تحقق فصل یا با عدم فاصله شک میکند که قبل از شروع بنماز من اتیان بوضو نموده ام پس نماز صحیح خواهد بود یا نه پس نماز باطل خواهد بود وهم چنین است هرگاه شک در بعض اجزاء وضو یا در بعض شرایط ان بوده باشد پس در این صورت اعتنای باین شک نیست پس نماز صحیح خواهد بود بلکه این مطرد است در جمیع عبادات مثل وضو وغسل وتیمم وغیرها پس هر شکیکه بعد از فراغ از این اعمال بوده باشد ان شک معتنی به نیست لکن نسبت بعملیکه این شک بعد از فراغ از ان حادث شده واما نسبت بنمازیکه بعد اتیان مینماید پس اتیان بشرط مشکوک فیه در این صورت لازم است **واما** هرگاه شک در اثنای نماز بوده باشد مثل اینکه بعد از اتیان بدو رکعت نماز ظهر شک میکند که من قبل از شروع بنماز اتیان بوضو نموده ام یا نه ظاهر این است که قطع نماز لازم بلکه جایز نبوده باشد پس اتمام نماز نماید احتیاط مقتضی اعاده ان نماز است بعد از اتیان بطهارت **مبحث دوم** شک در نفس صلوة است باینمعنی که شک دارد که نماز بعمل آورده است یا نه واین اگر در وقت نماز بوده باشد مثل اینکه قبل از غروب شک میکند که اتیان بنماز ظهر وعصر کرده است یا نه در این صورت لازم استکه اتیان بظهر وعصر نموده باشد وهم چنین هرگاه قطع دارد براینکه نماز ظهر را بعمل آورده است لکن شک دارد که اتیان بنماز عصر نموده است یا نه در این صورت لازم استکه اتیان بنماز عصر نموده باشد اما هرگاه عکس این فرض شود باینمعنیکه قاطع است براینکه براینکه اتیان بنماز عصر نموده است لکن شک دارد که اتیان بنماز ظهر نموده است یا نه در این صورت آیا لازم است

اتیان بهر دو نماز نماید اما ظهر بجهت شک در اتیان ان با بقای وقت و اما عصر بجهت لزوم تاخیر ان از ظهر با جایز است
اکتفا بظهر تنها یا اتیان بهیچیک لازم نیست اما عصر بجهت قطع باتیان ان و اما ظهر بجهت اینکه ظاهر حال مسلم که
عالم بوده باشد بلزوم تاخیر عصر از ظهر ان استکه مشغول نماز عصر نمیشود مگر بعد از برائت ذمه از صلوة
ظهر ظاهر احتمال ثانی است اما اتیان بصلوة ظهر بجهة انچه که مذکور شد و اما عدم لزوم اعاده صلوة عصر
بجهة انکه امتثال مقتضی اجزاست و قدریکه مسلم است ان است که با علم بابقای تکلیف بظهر اشتغال بعصر
جایز نیست و این در مفروض متحقق نیست لکن احتیاط مقتضی اعاده صلوة عصر است بعد از اتیان بصلوة
ظهر و ممکن استکه گفته شود این فرض از محل کلام خارج است نظر باینکه ظاهر مکلف این استکه مشغول نماز
عصر نشود مگر بعد از اعتقاد برائت ذمه او از نماز ظهر بنا بر این بعد از التفات صدور نماز ظهر از این
شخص مظنون میشود از عنوان شک خارج مندرج تحت عنوان ظن میشود که بعد باعانت الهی جل شانه بیان
خواهد شد و انچه مذکور شد در صورتی بود که شک بعد از صلوة با بقای وقت صلوة بوده باشد و اما
هرگاه این شک بعد انقضا و خروج وقت نماز بوده باشد مثل اینکه در روز شک میکند که نماز مغرب و عشا هر دو
یا احدهما دیشب از او صادر شده است یا نه و هکذا ظاهر این است که در این مقام حکم بلزوم قضا ممکن نبوده با
اگرچه اتیان بقضا بی عیب است خصوصا در حق کسیکه عادة تا خیر اتیان نماز در وقت در حق او نبوده باشد **مبحث**
سیم در حکم شک در اجزای نماز است میگوئیم این شک یا در عدد رکعات نماز است یا غیر ان پس در اینجا دو مقصد است
مقصد اول در حکم شک در اجزائی است که غیر از عدد رکعات بوده باشد مثل شک در تکبیرة الاحرام یا قرائة
حمد و سوره یا شک در احدهما یا شک در ایات انها یا در کلمات ایات و هکذا بدانکه شک در اجزای مذکوره
یا قبل از دخول در فعل دیگر است یا بعد از ان اگر قبل از دخول در فعل دیگری است لازم است اتیان بمشکوک فیه نماید
مثل شک در قرائت حمد قبل از دخول در سوره یا شک در سوره قبل از دخول در رکوع بلکه شک در ایه حمد قبل از
دخول در ایه دیگر و هم چنین شک در کلمه قبل از دخول در کلمه دیگر و اگر بعد از دخول در فعل دیگر است اعتنائی با
شک نیست یعنی بنا بصدور مشکوک فیه میگذارد بمقتضای ان معمول داشته نماز را باتمام میرساند پس هرگاه شک
در تکبیرة الاحرام نمود بعد از دخول در قرائة یا شک در قراءة حمد نماید بعد از دخول در سوره یا شک در سوره
نماید بعد از دخول در رکوع اتفاقا با ان شک نیست بلکه چنین است حال هرگاه شک در ایه از ایات فاتحة
الکتاب یا سوره نماید بعد از دخول در ایه بعد از ان بلکه دور نیست حکم کلمه نیز چنین بوده باشد یعنی هرگاه شک
در کلمه نماید بعد از دخول در کلمه دیگر با ز بنا بر تحقق مشکوک فیه میگذارد و عود بجهة اتیان بمشکوک فیه
لازم نیست ایا حکم در اجزای مستحبه مثل اجزای واجبه است میگوئیم این متصور بسه صورت میشود
اول انست شک در جزء مستحب نماید بعد از دخول در جزء دیگر از ان مستحب مثل شک در فقره از فقرات قنوت نمود
بعد از دخول بفقره دیگر از ان **دوم** انست شک در یکی از اجزای واجبات نماز نمود بعد از دخول در مستحبی از مستحبات
نماز مثل شک در تکبیرة الاحرام نماید بعد از دخول در استعاذه یا بعد از فراغ از ان قبل از تسمیة **سیم** عکس
انست مثل شک در استعاذه نمود بعد از دخول در تسمیة یا بعد از فراغ از ان ظاهر این است حکم در جمیع اینها همان است

در شک بعد از نماز بعد از خروج وقت نماز

که مذکور

که مذکور شد پس اعتنائی بشک در هیچیک از اقسام مذکوره نیست بلکه بنا بر صدور مشکوک فیه
میگذارد و در جمیع اقسام مذکوره کلامیکه در این مقام هست این است که چنانچه دخول در جزء از اجزای
نماز بعد از مشکوک فیه است مانع است از عود بجهة اتیان مشکوک فیه ایا دخول در مقدمات جزئی
که بعد از مشکوک فیه است مثل دخول در جزء است پس هرگاه شک در رکوع نمود بعد از انکه نشست
بجهة سجود یا شک در سجود نمود بعد از انکه حرکت نمود بجهة ایستادن قبل از اینکه منتصب شود در
قیام ظاهر این است دخول در مقدمات مانع از عود نباشد بنا بر این هرگاه میل نمود بجهة ایستادن ما
دامیکه راست نه ایستاده است هرگاه شک نمود که سجده بعمل اورده است یا نه عود مینماید و سجده مشکوک
فیه را بعمل میاورد چنانچه حدیث صحیح دال بر این مطلب است بنا بر این هرگاه شک در تشهد نماید بعد از
انکه حرکت نموده بجهة قیام ما دامیکه راست نه ایستاده است مینشیند تشهد میخواند بعد از فراغ از تشهد
اتمام نماز مینماید لکن ظاهر از حدیث صحیح که وارد شده است در رکوع خلاف این است بنا بر این طریقه
احتیاط مقتضی این است که هرگاه شک در رکوع نماید بعد از میل بسجود و قبل از وصول بحد سجود در این صورت
عود ننموده نماز را اتمام نماید بعد از فراغ اعاده نماید **مخفی** نماند که در این مقام نیست ما بین انکه مشکوک
فیه رکنی از ارکان نماز بوده باشد یا نه پس هرگاه شک در رکوع نماید در حالتیکه ایستاده است
لازم است رکوع نماید و اگر بعد از دخول در سجود شک نماید بنا بر تحقق مشکوک فیه میگذارد و نماز را اتمام
نموده اعاده ضرور نیست و هم چنین حال در تکبیرة الاحرام و غیرها بلی فرقی که هست ما بین رکن و غیر
رکن انست که هرگاه اتیان بمشکوک فیه نمود در جائیکه لازم بود اتیان بان یا بعد مشخص شد که اتیان بان
نموده بوده است پس اگر مشکوک فیه رکن بوده باشد نماز باطل است فان لازم است و اگر غیر رکن بوده
باشد نماز صحیح است زیادتی موجب بطلان نماز نمیشود جماعتی از اعاظم علماء در رکوع تفصیل داده اند باین نحو که در مسابق
اگر بعد از رفع راس از رکوع متذکر شد که رکوع را بعمل اورده بوده است نماز باطل خواهد بود و اگر
در اثنای رکوع متذکر شد در همان حالت بسجود میرود یعنی رفع راس ننموده بسجود میرود نماز در این صورت
صحیح خواهد بود و این قول ضعیف است بلکه نماز در هر دو صورت باطل است خواه متذکر بفعل رکوع بعد
از رفع راس از رکوع شود یا در اثنای رکوع در هر دو صورت زیادتی رکن متحقق است بلکه زیادتی در
رکن لازم می اید یکی قیام متصل برکوع دیگری خود رکوع مشخص استکه رفع راس مدخلیتی در تحقق ماهیت
رکوع نمیباشد بلکه از واجبات خارج پس بمحض دخول در رکوع زیادتی در رکن متحقق میشود دلیلیکه دلالت
کند زیادتی رکن در این مقام مضر نیست نداریم پس مقتضی بطلان باقی است با عدم معارض پس عمل بمقتضای
ان لازم است **بدانکه** فرقی در انچه مذکور شد ما بین نماز واجب و سنتی نیست پس شک در اجزای نماز نافله هم مثل
شک در اجزای نماز مفروضه است با بقای محل عود مینماید بخلاف اینکه هرگاه شک بعد از تجاوز از محل بوده باشد
مقصد دوم در حکم شک در عدد رکعات نماز است **بدانکه** این شک اگر در نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح
و ظهرین و عشا در سفر و نماز جمعه و نماز ایات یا در نماز سه رکعتی مثل نماز مغرب باعث بطلان نماز بشکی

پس استینا فان لازم است اشکالی و دراین نیست کلامیکه در این مقام هست این است که ایا محض شک در عدد
رکعات در انچه مذکور شد موجب بطلان است پس استیناف نماز در این صورت لازم است اگرچه بعد از تروی
و تامل احد طرفین نزد او مظنون شود یا خیر چنین نیست بلکه هرگاه تروی نمود احد طرفین مظنون شد
عمل بمقتضای مظنه جایز بلکه متعین است ظاهر انجمله نصوص معتبره اگرچه موهم اول است باین معنی که
محض شک مبطل بوده باشد لکن ظاهر بتفصیل در مسئله است باین معنی که بعد از شک و قبل از تروی یعنی
تفکر و تامل در قراین در تحصیل اعتقاد باحد طرفین مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شد نماز باطل استیناف
ان لازم است خواه بعد از ان مظنه باحد طرفین هم رسد یا نه بلکه ظاهر بطلان است در اینصورت
اگرچه بعد از ان قاطع شود بحقیقت حال و اگر مباشر نشد و تامل نمود و بعد از تامل ظن او متعلق باحد
طرفین شد ظاهر این است نماز صحیح بوده باشد بمقتضای مظنه خود عمل نماید چنانچه هرگاه شک
نمود و مبطلی از او صادر نشد بعد از ان قاطع شد بحقیقت حال ظاهر این است که صحت صلوة در این صورت
محل اشکال نبوده باشد بلی هرگاه تامل نمود و ظن او متعلق باحد طرفین نشد در این صورت نماز باطل
و استینافان لازم است و مستند در روی حدیث صحیحی است مروی در کافی از جناب امام موسی بن جعفر
علیهما السلم که ان حضرت فرمود بصفوان اگر ندانی چند رکعت نماز کرده و وهم تو متعلق نشود بر چیزی پس
اعاده نماز بکن مراد از وهم مظنه است پس امر باعاده نماز در کلام ان بزرگوار معلق است بشک در عدد
رکعت نماز و عدم تعلق مظنه باحد طرفین پس هرگاه شک متعلق بعدد رکعت نماز شد لکن مشخص نیست که
مظنه باحد طرفین تعلق خواهد گرفت یا نه پس قطع نماز و اعاده ان ثابت نیست و معلوم است این نمیشود مگر
بتامل نظر باستحاله اجتماع شک و ظن نسبت بچیز واحد در آن واحد و دلالت میکند بانحو مذکور حدیث نبوی
صلی الله علیه و اله که حاصل مضمون ان این است هرگاه احدی از شما شک کند در نماز پس تامل نماید
بانچه اقرب بصواب است بنای عمل خود را بان بگذارد بنا براین هرگاه شک در عدد رکعات نماز کند اندک
تامل نموده اگر ظن او متعلق باحد طرفین شد عمل بمقتضای ان نموده یعنی بنا بر مظنون گذارده نماز را اتمام
نماید و اگر ظن او متعلق باحد طرفین نشد نماز را قطع نموده استیناف ان نماید انچه مذکور شد در صورتی
بود که شک در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی بوده باشد و اگر شک در نماز چهار رکعتی بوده باشد پس اگر در دو
رکعت اول بوده باشد حکم ان حکم شک در نماز دو رکعتی است که مذکور شد پس هرگاه بعد از تروی احد
طرفین مظنون شد عمل بمقتضای ان مینماید و اگر بوصف شک باقی ماند نماز باطل استینافان لازم است
و اگر شک در غیر دو رکعت اولیین است پس این منقسم میشود باقسام متکثره در بسیاری از این اقسام نماز
باطل چنانچه در جمله اینها نماز صحیح است تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود شک در نماز چهار رکعتی
بچند قسم میشود اول شک است مابین یک و دو و بعد از ان رکعتی که مشغول در ان هست رکعت اول است
یا رکعت ثانیه خواه در حالت قیام بوده باشد قبل از شروع بقرائت یا در اثنای قرائت بوده باشد
یا بعد از فراغ از قرائت قبل از هوی بجهة رکوع یا بعد از هوی بجهة رکوع لکن قبل از وصول بحد رکوع

شرعی

شرعی یا حالت رکوع یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی بوده باشد یا بعد از رفع راس از ان یا در سجده
ثانیه بوده باشد یا بعد از رفع راس از ان پس این ده قسم میشود در هر ده قسم نماز باطل است دوم شک
است مابین رکعت اولی و رکعت ثالثه نمیداند رکعتیکه در ان مشغول هست رکعت اولی است یا ثالثه
در هر یک از اقسام عشره که بوده باشد باز در جمیع احتمالات مذکوره نماز محکوم به بطلان است
شک است میان یک و چهار در هر یک از احوال عشره که بوده باشد چهارم شک است میان یک و دو
و سه و چهار پس عدد اقسام مذکوره میرسد بچهل نماز در جمیع اینها باطل استیناف ان لازم است بعد
که بعد از تروی احد احتمالین مظنون نشود و با تعلق مظنه باحد طرفین عمل بمقتضای مظنه لازم است چنانچه
مذکور شد پنجم شک است میان دو و سه در هر یک از احتمالات عشره که بوده باشد در حال
رکوع یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجود اول یا بعد از رفع راس از ان یا در سجود ثانی یا بعد از رفع
راس از سجده ششم شک است میان دو و چهار باز در احوال عشره مذکوره هفتم شک است میان
دو و سه و چهار در هر یک از اقسام عشره مسطوره که بوده باشد در بیست و هفت قسم از این اقسام
مذکوره باز نماز باطل است و این اقسام با انضمام چهل قسم مذکور میرسد عدد اقسام بشصت و هفت
نماز در جمیع اینها باطل است گر در سه قسم اخیر از اقسام ثلثه اخیره یعنی شک میان دو و سه و دو و چهار و دو و
سه و چهار در هر یک از اینها بعد از رفع راس از سجده ثانیه نماز صحیح در اول بنا بر سه میگذارد و بعد از اتمام
نماز از اتیان بیک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته مینماید اختیار یک رکعت ایستاده افضل بلکه احوط است
و در ثانی بنا بر چهار میگذارد و بعد از سلام اتیان بدو رکعت نماز ایستاده مینماید و در ثالث نیز بنا بر چهار
میگذارد و بعد از فراغ از سلام اتیان بدو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته مینماید و دو رکعت نماز
ایستاده را مقدم میدارد بر دو رکعت نشسته پس عدد اقسام مذکوره تا حال بهفتاد رسیده در سه صورت
نماز صحیح و در شصت و هفت صورت نماز باطل است هشتم شک است میان سه و چهار در هر یک از احتمالات
عشره مذکوره که بوده باشد نماز صحیح است بنا بر چهار میگذارد تمام نماز نموده بعد از سلام یک رکعت نماز ایستاده
یا دو رکعت نماز نشسته بعمل می اورد اختیار نماز نشسته در این مقام افضل است پس عدد اقسام مذکوره
منتهی شد بهشتاد در سیزده صورت اینها نماز صحیح و در تتمه نماز باطل است نهم شک است میان دو
و پنج در جمیع احتمالات عشره مذکوره نماز باطل است انضمام این اقسام با اقسام سابقه موجب این است که
عدد اقسام میرسد بنود دهم شک است میان سه و پنج در شش قسم از اقسام مذکوره نماز باطل است
مثل اینکه این شک در حال رکوع بوده باشد یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از ان
یا در سجده ثانیه یا بعد از رفع راس از ان و در چهار قسم ممکن است که بگوئیم نماز صحیح باشد و این در صورتی است
که این شک در حال قیام قبل از شروع در قرائة یا در اثنای قرائة یا بعد از فراغ از قرائة قبل از میل بجهة رکوع
یا بعد از ان لکن قبل از بلوغ بحد رکوع بوده باشد در این صورت قیام را منهدم ساخته مینشیند در این وقت
شک او راجع میشود بدو چهار بعد از اکمال السجدتین حکم ان مشخص شد عدد اقسام بعد از انضمام این بسابق منتهی [مشروح]

تمام بوده باشد بعد از فراغ از قرائت یا در اثنای ان [illegible]
[illegible]
[illegible]

از اتمام

بیک صد و هفده صورت نماز صحیح و ده و تتمه که عبارت از هشتاد و سه قسم بوده باشد نماز باطل است **یازدهم**
شک میان چهار و پنج است و این در پنج صورت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد مثل اینکه در حال رکوع
بوده باشد یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی بوده باشد یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه
بوده باشد و در پنج صورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اول آنست که این شک بعد از رفع راس از سجده
اخیره بوده باشد در این صورت بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام نموده بعد از آن دو سجده سهو بعمل می آورد
دوم آنست که این شک در حال قیام بوده باشد قبل از شروع در قرائت سیم آنست که این شک در اثنای قرائت
بوده باشد چهارم آنست که شک مذکور بعد از فراغ از قرائت بوده باشد قبل از هوی بجهة رکوع پنجم آنست که
این شک بعد از هوی بجهة رکوع بوده باشد لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی در این صور خمس ظاهر این است
که نماز صحیح بوده باشد لکن بهمان حالت که هست این حالت را منهدم ساخته می نشیند شک راجع میشود
بسه و چهار و بنا بر چهار میگذارد و تمام نماز نموده بعد از تسلیم یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته بعمل
می آورد مذکور شد دو رکعت نشسته در این مقام افضل است احتیاطا اتیان بدو سجده سهو مینماید طریقه
احتیاط مقتضی اعاده اصل نماز است و کل این اقسام خمسه مذکوره بعد از انضمام این اقسام باقسام سابقه
عدد مجموع میرسد بیکصد و ده قسم و بیست و دو قسم بنا بر آنچه مذکور شد نماز صحیح است و در هشتاد
و هشت قسم نماز باطل خواهد بود **بدانکه** مناسب این است در این مقام تنبیه شود بر وجه صحت در این اقسام
خمسه مذکوره در شک چهار و پنج و همچنین در وجه بطلان پس در اینمقام دو مطلب است **مطلب اول**
در بیان وجه صحت در اقسام مذکوره پس میگوئیم اما صحت با دو سجده سهو در وقتیکه این شک بعد از
رفع راس از سجده ثانیه بوده باشد پس مدلول علیها است باحادیث صحیحه چنانچه مذکور خواهد شد و
اما صحت در اقسام اربعه باقیه پس میگوئیم چونکه در این مقام محقق هست که مرهم حکم ببطلان است دو
چیز است اول احتمال زیادتی در نماز نظر باحتمال اینکه این رکعت که هست رکعت پنجم بوده پس در بعضی قیام
فقط و در بعضی قیام با انضمام بعض قرائة و در بعضی با انضمام کل قرائة و در بعضی بعلاوه اینها میل بجهت
رکوع متحقق است و زیادتی در نماز موجب بطلان نماز است دوم احتمال نقصان است که در این اقسام قائم
است نظر باینکه احتمال دارد که این رکعت رکعت چهارم بوده باشد چونکه منهدم ساخته پس نقصان در
اجزای نماز بلکه در اعظم اجزای آن واقع شده مثل رکوع و سجده و غیرهما جواب از این این است که هیچیک از احتمالین
مضر نیست یعنی صلاحیت این ندارد که موجب بطلان نماز شوند اما اول بجهة آنکه ما میبینیم قطع مثل این زیادتی
در موضعی متحقق هست دلیل شرع قائم شده بر صحت مثل اینکه فرض میکنیم کسی ایستاده باعتقاد اینکه رکعت
رکعت چهارم است قبل از قرائت یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از قرائت قبل از میل بجهة رکوع یا بعد از میل
بجهة رکوع لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی عالم شد باینکه رکعت رکعت پنجم است در این صورت
مادامیکه بحد رکوع شرعی نرسیده همان حالت را منهدم نموده بلا تامل می نشیند و اتیان بتشهد و تسلیم
مینماید نماز صحیح خواهد بود پس میگوئیم هرگاه قطع بزیادتی اینها مضر بصحت نبوده باشد نظر بدلیلیکه اول

بران

بران هست پس صحت با احتمال زیادتی اینها بطریق اولی خواهد بود و بعبارت اخری هرگاه قطع بزیادتی اینها موجب
بطلان نبوده باشد عدم بطلان با احتمال زیادتی بطریق اولی خواهد بود و اما ثانی یعنی قیام احتمال نقصان
در این مقام موجب بطلان نمیتواند شد بجهة آنکه می بینیم همین احتمال در موضعی متحقق هست دلیل شرع
ناطق بر صحت است باتلافی بدو رکعت نماز نشسته بعد از تسلیم مثل اینکه در حال قیام مثلا شک میکند که این
رکعت رکعت سه است یا چهار شارع حکم فرموده که این رکعت را رکعت چهارم قرار دهد نماز را تمام نماید
با آنکه احتمال اینکه این رکعت رکعت سیم بوده قائم است چنانچه مفروض است پس بنا بر این احتمال یک رکعت
ناقص شده بلکه بنا بر اینکه هرگاه این رکعت رکعت سیم بوده باشد اخلال برکعت چهارم بالمره شده بخلاف
آنچه در محل کلام متحقق است که در آنجا چنین نیست بلکه قیام رکعت رابعه مع کل قرائة مثلا در بعض
صور متحقق شده چنانچه دانسته شد اگرچه بعد از انهدام فرض نخواهد داشت اگر کسی اعتراض نماید باین
نحو که غایت آنچه مشخص شد از آنچه مذکور شد این است که دو احتمال مذکور مقتضی بطلان نمیتوانند
شد سلمنا ذلک لکن میگوئیم عدم قیام مقتضی بطلان کفایت نمیکند در حکم بصحت بلکه لابد است در حکم
بصحت وجود مقتضی صحت جواب میگوئیم بعد از آنکه دو احتمال مذکور مقتضی بطلان نتوانست شد
مقتضی صحت استصحاب صحت است که قبل از حدوث این شک قطعی الثبوت بود مقتضای استصحاب حکم ببقای آن صحت
است تا منتقض شود و ناقضی نیست مگر آنچه مذکور شد از آنچه مبین شد مشخص شد که این قابلیت ناقضیت
ندارد پس لازم است حکم بثبوت آن شود بعلاوه استصحاب ممکن است که استدلال کرده شود بصحت در این
مقام بجمله از احادیث معتبره وارده در مباحث شک منها الصحیح المروی فی الکافی عن ابن ابی یعفور قال
سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل لا یدری رکعتین صلی ام اربعا قال یتشهد و یسلم ثم یقوم فیصلی رکعتین
و اربع سجدات یقرا فیهما بفاتحة الکتاب ثم یتشهد و یسلم و ان کان صلی اربعا کانت هاتان نافلة
و ان کان صلی رکعتین کانت هاتان تمام الاربع و منها الصحیح المروی فی الکافی ایضا عن الحلبی عن ابی عبدالله
علیه السلام قال اذا لم تدر اثنتین صلیت ام اربعا و لم یذهب وهمک الی شیء فتشهد و سلم ثم صل رکعتین
و اربع سجدات تقرا فیهما بام القرآن ثم تشهد و سلم فان کنت انما صلیت رکعتین کانتا هاتان تمام الاربع
و ان کنت صلیت الاربع کانت هاتان نافلة و منها غیرهما وجه استدلال این است که مستفاد از احادیث
این است که هرگاه مکلف در مقام شک در عدد رکعات اتیان نماید بمعادل آنچه را که احتمال میدهد ناقص
شده باشد این کفایت مینماید در حکم بصحت نماز چه اگر در نفس الامر اتیان نموده باشد آنچه در این وقت
اتیان نموده قائم مقام او خواهد شد و اگر اتیان نشده باشد در واقع آنچه در این وقت اتیان نموده بمنزله
نافله خواهد بود مثاب و ماجور میباشد در اتیان بآن پس مقتضای این اخبار این است که هرگاه در ما
نحن فیه که احتمال نقصان یک رکعت از نماز قائم است اتیان بیک رکعت نماز بعد از فراغ از تسلیم نماید این کفایت
مینماید در حکم بصحت و هو المطلوب بلی هرجا دلیل دلالت کرد که این حکم در آنجا ثابت نیست مثل شک
در نمازهای دو رکعتی یا سه رکعتی یا دو اولیین از چهار رکعتی قائل میشویم باو نه باعتبار آن دلیل و هرجا

که معارض منتفی است عمل مینمائیم بمقتضای نصوص مذکوره و ممکن است از راه دیگر استدلال کرده شود بنصوص
مذکوره در اثبات مدعی بیان این آن است که هر گاه در صورت احتمال نقصان دو رکعت از نماز اتیان بدو رکعت
بعد از تسلیم کفایت نماید در حکم بصحت کفایت اتیان بیک رکعت بعد از تسلیم در صورت احتمال النقصان
بیک رکعت بطریق اولی خواهد بود **مجملا** نماز در صورت شک چهار و پنج در اقسام خمسه مذکوره ظاهر
این است که صحیح بوده باشد از این راه که مذکور شد و اما تمسک در حکم بصحت در اقسام اربعه مذکوره
بنصوص وارده در مقام شک در سه وجه ظاهر این است که تمام نبوده باشد بجهة آنکه ظاهر آن
اخبار شک میان سه و چهار است ابتداء نه اینکه راجع شود باین بعد از هدم رکعت چنانچه ظاهر
میشود وجه این کلام بعد از رجوع و تامل در آن اخبار پس مرجع در صحت نماز در صور اربع مذکوره
آنست که مذکور شد لکن احتیاط در اعاده نماز بعد از اتیان بدو سجده سهو است **مطلب ثانی** در بیان
مستند بطلان نماز است در اقسام خمسه باقیه بعلت عدم انفکاک آنها از امریکه دلیل شرع ناطق است
بر مبطلیة آن سهوا و عمدا اما در صورتیکه این شک در رکوع بوده باشد پس هر گاه حکم شود بصحت این نماز
یا با اتمام آن رکعت است یا با هدم آن اما اتمام رکعت پس این صحیح نیست بجهة آنکه اتمام رکعت بقصد امتثال
موقوف بر امر است و ثبوت امر در این مقام معلوم نیست بعلة آنکه مفروض آنست احتمال بودن این رکعت
رکعت چهارم مثل احتمال بودن آنست رکعت پنجم با عدم رجحان احد احتمالین بر دیگری و امر بالاضافة
برکعت خامسه قطعی العدم است پس قصد امتثال ممکن نیست و با عدم این قصد حکم بصحت بی معنی است
و اما در صورت هدم پس بجهة آنکه این مستلزم احد محذورین است بجهة آنکه این رکعت یا رکعت چهارم
است یا پنجم چنانچه مفروض این است که مردد است ما بین این دو و اگر پنجم است اگرچه با هدم رکعت پنجم تمام نشده
که یک رکعت در نماز زیاد شده باشد لکن زیادتی رکن شد بلکه زیادتی دو رکن یکی قیام متصل برکوع و دیگری
نفس رکوع زیادتی رکن سهوا و عمدا مبطل است و اگر رکعت رکعت چهارم بوده اتمام آن در واقع لازم بوده
بلکه موقوف علیه صحت عمل بوده مفروض آن است که اخلال آن نموده پس نماز باطل خواهد بود پس هدم منفک
از مبطل نمیتواند شد بخلاف آنکه این شک هر گاه قبل از دخول در رکوع بوده باشد در این صورت اگر در واقع
رکعت رکعت چهارم بوده باشد اگرچه هدم آن مبطل میبود لکن چون چهارم بودن آن مشخص نیست نظر
باینکه احتمال پنجم قائم است بر این تقدیر آنچه زاید شده قیام فقط یا قیام با قرائت است زیادتی این اگرچه
عمدا مبطل است لکن سهوا مبطل نیست در این مقام این زیادتی سهوا شده پس با هدم در آن مقام قطع به
بطلان حاصل نیست بخلاف آنکه شک بعد از دخول در رکوع بوده باشد چنانچه مبین شد و از آنچه
مذکور شد حکم بطلان در چهار قسم دیگر ظاهر شد یعنی شک در صورتی که بعد از رفع راس از رکوع یا
در سجده اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه بوده باشد چنانچه وجه آن بتامل ظاهر
میشود اشکالیکه در این مقام میتوان نمود این است که این فی الحقیقة یعنی اشکال راجع میشود بنقض اجمالی
بیان این آن است که آنچه مذکور شد در مقام بطلان نماز در اقسام مسطوره در صورت اتمام نماز تمام نیست

بجهة آنکه مقتضای آن بطلان نماز است اگرچه این شک بعد از رفع راس از سجدتین بوده باشد نظر
باینکه میگوئیم اتمام نماز بقصد امتثال موقوف بامر است و امر در این مقام معلوم نیست بنحویکه
در اینجا مذکور شد جواب میگوئیم این ایراد در صورتی متوجه بود هر گاه خصوص نص در مسئله شک
در چهار و پنج نمی بود و چون این نص که دال بر جواز تمام است کفایت مینماید در تعلق امر و قصد امتثال
لکن تمسک باین نص در غیر این صورت که بعد از رفع راس از سجدتین بوده باشد ممکن نیست نظر بعدم
اطمینان نفس در شمول آن در غیر صورت مذکوره توضیح حال مقتضای این نص است در این مقام تا
حقیقت حال مشخص شود پس میگوئیم روی عن شیخنا الصدوق و شیخ الطائفة عن عبید الله بن علی
الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال ان لم تدر اربعا صلیت ام خمسا ام نقصت ام زدت فتشهد و سلم
واسجد سجدتین بغیر رکوع ولا قراءة تتشهد فیهما تشهدا خفیفا وجه ظهوره فیما قلناه من کون الشک
بعد رفع الراس من السجدتین امران الاول قوله علیه السلام اربعا صلیت ام خمسا لوضوح ان اربعا صلیت ام
خمسا انما یتحقق عند کمال الرکعة الرابعة مثلا وهو انما یتحقق برفع الراس من السجدة الثانیة فلو لم یکن
المراد ذلک ینبغی ان یقول الرکعة الرابعة کنت او الرکعة الخامسة والثانی قوله علیه السلام فتشهد الی آخره لکونه
جزاء لقوله علیه السلام اذا لم تدر و ظاهر الترتیب انه یقتضی ان یکون الشک بعد رفع الراس من السجدة الثانیة
کما لا یخفی و مما ذکر یظهر الحال فیما رواه ثقة الاسلام فی الصحیح عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا کنت لا تدری اربعا صلیت و خمسا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمک ثم سلم بعدهما و فی الصحیح عن ابی
بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا لم تدر خمسا صلیت ام اربعا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمک و انت
جالس ثم سلم بعدهما **مجملا** مقتضای آنچه مذکور شد که مکلف در مقام عمل میباید نماز را بقصد امتثال بجا آورده باشد
و قصد امتثال موقوف است بثبوت امر و ضرورة قاضی بر این است که نماز ظهر مثلا چهار رکعت است
پس در حین اتیان برکعت رابعه مکلف میباید قاطع بوده باشد که این رکعت رابعه است یا ظان
این بوده باشد مفروض انتفای قطع و ظن هر دو هست نظر باینکه آنچه مفروض است این است که احتمال
بودن این رکعت رکعت چهارم مثل احتمال بودن آن است که رکعت پنجم بوده باشد قطع حاصل است
باینکه رکعت پنجم مامور به نیست پس اتیان رکعت با شک در اینکه مامور به هست یا نه
بقصد امتثال معقول نیست احادیث مذکوره که موجب اطمینان در قصد امتثال هست شمول
آنها در غیر صورت مذکوره ظاهر نیست پس قطع عمل در آن صور متعین است و حکم بصحت در
چهار صورت دیگر مشخص شد نه از آن راه است که احادیث مذکوره شامل آنها است بلکه از آن
وجهی است که تنبیه بآن نمودیم و مع ذلک احتیاط مقتضی این است که بعد از اتمام نماز و نماز احتیاط
و سجده سهو اعاده اصل نماز نماید در هر یک از چهار قسم که بوده باشد **مخفی** نماند جمیع اقسام
شک که مذکور شد خواه شک مبطل بوده باشد یا نه اول میباید مکلف تروی نماید یعنی تامل و تفکر
نماید شاید متذکر امری شود که مفید قطع یا مظنه باحد طرفین شود بعد از تامل هر گاه ظن متعلق

باحد طرفین شد لازم است عمل بمقتضای مظنه مثلا هرگاه در حال رکوع شک کند که رکعت چهارم است
یا پنجم قبل از قطع نماز اول تامل و تفکر مینماید اگر مظنون او شد که رکعت چهارم است نماز صحیح است بنا بر چهار
که مظنون است میگذارد نماز را تمام نموده نماز صحیح و بی عیب است نه حاجت باعاده نماز است و نه سجده
سهو و هرگاه مظنه حاصل نشد آن وقت قطع نموده استیناف نماز نماید کلامیکه در این مقام هست
این است که آیا اتمام این نماز بقصد احتیاط جایز است باین معنی که این نماز را احتیاطا اتمام نموده بعد
از فراغ اعاده نماید بقصد وجوب بسیار مشکل است نظر باینکه امر در این صورت مردد است ما
بین حرمت و استحباب باعتقاد کسیکه نماز را در چنین صورت باطل میداند نظر باینکه مقتضی تمام نماز
موجود نیست پس اتمام آن مسوغی ندارد پس حرام خواهد بود و غایت آنچه میتوان گفت در باب وجود مقتضی
آن است که بعضی از علما قائل شده اند بصحت نماز در این صورت و وجوب اتمام پس بجهة احتراز از مخالفت
چنین قائلی اتمام مینماید جواب از این آن است این در صورتی صحیح است که دفع ما مون الضرر
و مرجو النفع بوده باشد و امن از ضرر در این مقام نیست بلکه مظنون الضرر است پس اتمام نماز در این
صورت نظر بانتفای امر باعتقاد کسیکه نماز را باطل میداند بمنزله آن است که کسی اتیان مینماید بچیزی
که مظنون الحرمة است بجهة تمام احتمال وجوب این بی معنی است بلی این احتیاط معقول است بنا بر
قول کسیکه نماز را در چنین صورت صحیح میداند پس اتمام نماز بنا بر این قول لازم است و امتثال بامر
بصلوة باتمام حاصل میشود پس باتمام نماز این شخص بری الذمه شد و لکن چونکه قولی هست که نماز باطل
است و این احتمال در واقع قائم هست بنا بر این احتیاط بجهة احتراز از مخالفت خلاف بعد از برائت
ذمه از تکلیف ظاهری مستحسن است و فرق مابین مقامین دقیق است و محتاج برجوع باد له احتیاط
است و آنچه مذکور شد در بیان تروی بود در صورتیکه شک مابین چهار و پنج در حالت رکوع
شده باشد و اگر این شک در حال قیام بوده باشد بان لازم است که تروی و تامل نموده اگر
مظنون شد که رکعت رکعت پنج است قیام را منهدم نموده مینشیند و اتیان بتشهد و تسلیم مینماید
نماز صحیح و اتیان بسجده سهو مینماید بجهة زیادتی و اگر مظنون شد که رکعت رکعت چهارم است بناء
بر آن میگذارد و در رکعت تمام نموده چیزی بر او نیست و اگر بعد از تفکر مظنه باحد طرفین حاصل نشد
بلکه باقی ماند مجال شک در آن وقت قیام را منهدم نموده مینشیند شک راجع میشود بسه و چهار
بمقتضای آن معمول میدارد مجملا در جمیع شکوک خواه مبطل بوده باشد شک یا نه تروی و تامل
در تحصیل مظنه لازم است و در حال تروی اگر شک مبطل بوده باشد لازم است ترک اشتغال بافعال نماز
نموده باشد چنانچه سابق تنبیه بر آن نمودیم و هر نیست چنین بوده باشد در مطلق تروی اگرچه شک
مبطل نبوده باشد نظر باینکه هرگاه شک مبطل نبوده باشد مثل اینکه فرض شود شک میان سه
و چهار نموده هرگاه بمحض شک بنا بچهار بگذارد و مشغول نماز شود در حال تروی گاه هست تروی ظن
او متعلق میشود باینکه این رکعت رکعت سیم است عمل بمقتضای آن لازم است پس لازم است که

این

این رکعت رکعت سیم است پس لازم می آید عملیکه بنیت رکعت چهارم نموده از رکعت سیم محسوب شود و این مشکل است
بلکه با علم مسوغ صحیح نخواهد بود پس اسلم در مطلق شک اگرچه مبطل نبوده باشد این است که در حال
تروی مطلقا مباشر فعلی از افعال الصلوة نشود بلکه در شک میان سه و چهار مثلا بعد از عروض چنین شک
قبل از تروی قرار ندهد که این رکعت رکعت چهارم است بلکه اول شروع نماید بتروی بهمان حالت که هست
و بعد از یاس از حصول مظنه آن وقت قرار دهد که رکعت رکعت چهارم است بعد از آن شروع نماید در
اتیان بافعال الصلوة و هم چنین است حال در هر شکی که باید بنا باکثر گذارد مثل دو و چهار و دو و سه
و چهار بلکه دو و یا سه که در شک میان چهار و پنج که بعد از اکمال سجدتین بوده باشد حکم آن نیز چنین
بوده باشد یعنی قبل از تروی شروع بتشهد ننماید نظر باحتمال آنکه بعد از تروی ظن او متعلق شود
باینکه رکعت رکعت خامس است پس ابطال نماز لازم و تشهد خواندن بقصد اتمام نماز بدعت خواهد بود بنا
بر این امر این شخص مردد خواهد بود مابین طاعت و بدعت پس قصد قربت ممکن نخواهد بود و اجتناب از
این ممکن نیست مگر بترک تشهد در زمان تروی پس ترک آن باید لازم باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد از
اقسام شک که یک صد و ده قسم بوده باشد این در صورتی است که ملاحظه رکعت ششم نشود و اگر
رکعت ششم نیز ملحوظ شود با رکعت ثامنه و ما فوق آن عدد اقسام حاصله از این میرسد به حاصل هشتاد
از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی باین نحو شک دو و شش و دو و سه و شش و دو و سه و چهار و شش
و دو و سه و چهار و پنج و شش و شک میان سه و شش و سه و چهار و شش و سه و چهار و پنج و شش
و شک میان چهار و شش و چهار و پنج و شش و شک میان پنج و شش و ملاحظه هر یک از اقسام عشره
مذکوره را با احوال العشره در هر یک بنحویکه در سابق بیان شد میرسد عدد اقسام بیک صد و انضمام این
اقسام را بایکصد و ده قسم سابق موجب بلوغ عدد اقسام است بدویست و ده لکن مذکور در غالب کتب
فقهیه از این اقسام نیست مگر سه قسم یا چهار قسم کثیر الوقوع و حکم در آن چهار قسم اگرچه دانسته شد
از آنچه در سابق مذکور شد لکن کلام در این اقسام را در این وقت اعاده مینمائیم بجهة تنبیه ببعض
فوائد پس میگوئیم اول از این اقسام شک است میان دو و سه دوم شک میان سه و چهار سیم شک است
میان دو و سه و چهار چهارم شک است میان دو و چهار معروف مابین اصحاب آن است که در جمیع اقسام
اربعه لازم است که بنا بگذارد بر اکثر و سید مرتضی در انتصار متعرض سه قسم اول شده و دعوی
اجماع نموده بر لزوم بنا بر اکثر چنانچه مرحوم شیخ طوسی در خلاف متعرض دو قسم اول و قسم رابع شده
و دعوی اجماع نموده بر لزوم بنا بر اکثر در انها و شیخ صدوق با آنکه بنا بر اکثر را ذکر فرموده در اواخر مجالس
در ضمن اموریکه فرموده آنها ثابت است در دین امامیه ظاهر میشود از ایشان در فقیه تخییر بنا بر اقل
و اکثر قال ان وانك ما حننا احکام السهو فی الصلوة وهو شك فی الثانیة و الثالثة او فی الثالثة و
الرابعة اخذ بالاکثر فاذا سلم اتم ما ظن انه نقص ثم قال فی اواسط البحث بعد ان اورد ما اشتمل علی البنا
علی الیقین ما هذا لفظه ولیست هذه الاخبار مختلفة و صاحب السهو بالخیار بای خبر منها اخذ فهو مصیب

بلیغ

میان سه

مابین سه

ملخص کلام انکه خلاف در این مقام از چند راه است اول آنست که بنا بر اکثر در اقسام مذکوره بطریق
تعیین است یا بطریق تخییر باین نحو که مخیر است مابین انکه بنا بر اکثر بکذارد و تلافی محتمل النقصان را بنماز
احتیاط بنحوی که مذکور شد نماید یا بنا بر اقل متیقن کذارد و پس حاجت بنماز احتیاط نخواهد بود معروف
مابین اصحاب اول است و ثانی ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق در فقیه و شیخ شهید در ذکری که نسبت این
قول را نقل فرموده از ابن الجنید ایضا و ضعف این قول و شذوذ ان ظاهر است و اضعف از ین حیری است اضعفها
که ظاهر میشود از سید مرتضی در ناصریات و ان تعیین بنا بر اقل است پس در مسئله سه قولست
اول تعیین بنا بر اکثر و این معروف مابین اصحاب است ثانی تعیین بنا بر اقل و این ظاهر میشود از سید مرتضی
در ناصریات و عبارت سید در اینکتاب این است بعد از انکه عنوان نموده کلام جد خود را من شك
فی الاولیین استانف الصلوة و من شك فی الاخیرتین بنی علی الیقین هذا مذهبنا و هو الصحیح عندنا
الی اخر ما ذکره ممکن استکه کفته شود اسم ایشان در کلام ایشان اکرچه بحسب ظاهر ان است که اشاره
بجمله بوده باشد لکن از ذیل کلام ایشان ظاهر میشود که مراد ایشان استیناف صلوة است در صورت
شك در رکعتین اولیین موید این است دعوی اجماع ایشان در انفصال بنا بر اکثر و قول سیم تخییر مابین
الامرین و حدیث مشتمل بنا بر اقل محمول بر تقیه است دوم آنستکه در جمیع اقسام اربعه مذکوره لازم
است بنا بر اکثر و بعد از تسلیم لازم است که تلافی محتمل النقصان نماید بنماز احتیاط از قراریکه مذکور شد
و حاجت باعاده نماز نیست بلکه جایز نیست بالتمعینکه قطع نماز نموده بعد از ان اعاده نماید اکرچه در شك
میان دو و چهار بوده باشد ظاهر میشود خلاف در این صورت از شیخ صدوق در مقنع فرموده است
هرگاه شك کنی و ندانی که نماز تو دو رکعت یا چهار رکعت پس اعاده کن نماز را و نیست داده تسلیم و اتیان
بدو رکعت نماز ایستاده را در این صورت بروایة و این قول نیز ضعیف است بلکه ظاهر میشود از محقق در کلام محمد
معتبر و کلام علامه در تذکره و منتهی که قول باعاده در هر یك از صور مذکوره که بوده باشد مخالف
اجماع است بلکه شیخ صدوق که در صورت مذکوره حکم باعاده فرموده در مقنع ظاهر میشود از ان بزرکوار
خلاف ان یعنی بنا بر اکثر و اتیان بدو رکعت نماز قائما در فقیه نظر باینکه ذکر فرموده صحیحه حلبی را که مشتمل
بنا بر اکثر است باد دو رکعت نماز بعد از تسلیم و ذکر نموده است در اول همین کتاب که فقیه بوده باشد احادیث مذکوره
در این کتاب که مضامین انها مفتی بها است سیم در موضعی که شك متعلق بوده باشد بدو و ما فوق
ان مثل دو و سه و دو و چهار و دو و سه و چهار معتبر در ان اکمال رکعتین است باتفاق علما باینمعنی بعد از
تمام شدن رکعتین هرگاه شك کند ما بین دو و ما فوق ان لازم استکه بنا بکذارد و شود بالاکثر و اما قبل از تمام
شدن رکعتین هرگاه چنین شکی نماید نماز باطل و اعاده ان لازم است و این در حکم وجودی و عدمی هیچیك
محل تامل نیست لکن خلاف است مابین علما که اکمال رکعتین بچه چیز میشود و اختلاف مابین علما در این باب
راجع است بچهار قول اول آنست که اکمال رکعت میشود برفع راس از سجده ثانیه اکرچه بعد از فراغ از ذکر
بوده باشد و بعد از تروی و ظنه باحد طرفین متعلق نشود نماز باطل خواهد بود دوم انست که رکعت تمام میشود

بفراغ

بفراغ از ذکر در سجده ثانیه و این مختار محقق ثانی است در حاشیه شرایع و شهید ثانی است در مسالك و شرح لمعه
سیم آنستکه اکمال رکعت میشود بدخول در سجده ثانیه و این ظاهر میشود از شیخ شهید در ذکری رابع اقوال انست
که اکمال رکعت میشود بدخول در رکوع این قول نقل شده از سید بن طاوس و محقق در مسائل عزیه مختار ما بین
اقوال قول اول است و سایر اقوال ضعیف است چنانچه در جواب سئوال بعض الفضلا بیان نموده ایم و در این مقام میکوئیم
اما قول چهارم که اضعف اقوال است کفایت میکند در ضعف و وهن ان اینکه میکوئیم تشکیکی نداریم در
اینکه صلوة اسم است از برای رکعات و اقوال و هیئات محققه در انها بطریق معهود هرگاه رکعت تمام
شود بدخول در رکوع بود و سجده خارج از حقیقت رکعت خواهد بود در هر رکعت که فرض شود چنین میکوئیم
پس کل سجدات خارج از حقیقت رکعات خواهد بود و این قطعی الفساد است مجملا مقطوع به نزد اهل شرع این
است که چنانچه رکوع جزء رکعت است دو سجده نیز چنین است رکعت اولی اسم است از برای تکبیرة الاحرام و قرائت
و قیام در ضمن اینها و رکوع و سجود و هکذا الحال در رکعت ثانیه بعد از اسقاط تکبیرة الاحرام پس قول باینکه
اکمال رکعت بدخول در رکوع میشود بین الفساد است و همچنین دو قول دیگر نیز صحیح نیست اصح اقوال قول اولست
وجه ان در جواب و سئوال مبین است پس اکمال رکعت میشود برفع راس از سجده ثانیه بلکه حکم باکمال رکعت باین علی
الاطلاق مشکل استبلکه این مسلم است در رکعت اولی و رکعت ثالثه در صلوات رباعیه و اما در رکعت ثانیه در
مطلق صلوات و رکعت ثالثه در نماز مغرب و رکعت رابعه در نماز چهار رکعتی ممکن است که کفته شود این قدر کفایت
نمیکند در اکمال رکعت نظر باینکه مقطوع به هستکه تشهد جزء نماز است پس میباید جزء یکی از رکعات بوده باشد
معلوم است تشهد اول در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی جزء رکعت ثالثه نیست قطعا پس جزء رکعت ثانیه خواهد
بود پس اکمال رکعت ثانیه باتیان تشهد میشود بنا بر این رفع راس در سجده ثانیه کفایت نمیکند در اکمال رکعت
مقام ۲ در رکعت ثانیه ثمره خلاف در این انست چونکه مسلم و منصوص است در صورتیکه شك متعلق بدو و ما فوق
بوده باشد صحت نماز مشروط بمحفوظیت رکعتین است بنا بر این هرگاه شك میان دو و سه نماید
در حال رکوع بنا بر قول چهارم میباید صحیح باشد بخلاف سایر اقوال و همچنین هرگاه چنین شك کند
بعد از دخول در سجده ثانیه بنا بر قول رابع و ثالث نماز صحیح است بخلاف قول اول و ثانی و همچنین هرگاه
همین شك بعد از فراغ از ذکر در سجده ثانیه بوده باشد بنا بر قول ثانی و ثالث و رابع صحیح خواهد بود بخلاف
ان بنا بر مختار مخفی نماند اکرچه مقتضای انچه مذکور شد میباید بکوئیم هرگاه چنین شك نماید بعد
از رفع راس از سجده ثانیه باید بکوئیم نماز صحیح نبوده باشد نظر باینکه تحقق تشهد معلوم نیست و مذکور شد
تشهد در رکعت ثانیه جزء انست پس با شك بصدور تشهد قطع بتحقق رکعتین ممکن نیست لکن اجماع منعقد است
بر این که همینکه این شك واقع شد بعد از رفع راس از سجده ثانیه نماز محکوم بصحت است عمل بمقتضای شك لازم
است چهارم در شك میان دو و سه و چهار است مذکور شد که بنا بر چهار میکذارد و دو رکعت نماز ایستاده
و دو رکعت نماز نشسته ترتیبا یا تخییرا بعمل میاورد مرحوم علامه رفع الله تعالی قدره تجویز نموده انجا
دو رکعت نماز نشسته یك رکعت نماز ایستاده را باین نحو که دو رکعت ایستاده را با تشهد و تسلیم و همچنین دو رکعت

ایستاده بالتخییر در تقدیم و تاخیر بلکه این را افضل دانسته از دو رکعت نشسته و شهید ثانی در مساله و شرح
ارشاد تقویت این فرموده این بسیار مشکل است نظر بمخالفت با ظاهر نص و اجماع منقول که نه اجتهاد در مقابل
نص است و قول ثالث اتیان بسه رکعت نماز ایستاده لکن بعد تشهد در دو سلام با این نحو بعد از دو رکعت تشهد
میخوانند و سلام میگوید و همچنین بعد از یکرکعت لزوم تقدیم اول بر ثانی معلوم نیست این قول ظاهر میشود از صاحب
مراسم رابع اقوال آنست که اتیان مینماید در این شک بیکرکعت ایستاده و دو رکعت نشسته این قول را شیخ شهید در ذکری
نقل فرموده از صدوق و والد او و ابن الجنید مختار ما بین این اقوال قول اول است احتیاط مقتضی تقدیم دو رکعت ایستاده
است بر دو رکعت نشسته بدانکه مناسب در این مقام این است که ختم مبحث شود بذکر چند مطلب مطلب اول
آنستکه در اقسام شکوک مذکوره لازم است عمل شود بنحویکه مذکور شد پس هرگاه غیر از این نماید مثل اینکه در
حین عروض یکی از این شکوک استیناف نماز نماید تشکیکی در آثم بودن او نیست و لکن کلامیکه هست در این استکه نماز دیگر
استیناف نموده صحیح است یا باطل است حق در این مقام تفصیل است باین نحو اگر مبطلی از مبطلات نماز را بعد بیاورد و
استیناف نماز نموده ظاهر این استکه نماز او باطل بوده باشد نظر باینکه مکلف به او این بود که اتمام نماز نماید بعد از
آن عمل نماید بمقتضای آنچه مذکور شد پس این نمازیکه استیناف نموده مامور به در حق او نبوده انتفای امر مستلزم
انتفای صحت است و اگر منافی از منافیات نماز را بعمل آورده مثل اینکه استدبار قبله نموده یا حدثی از خود صادر
نمود باختیار در این صورت اگرچه این شخص اثم استاد و چند راه یکی بجهت ترک مامور به و ثانی بجهت ابطال عمل
و ثالث بجهت ترک تعلم باحکام شک در صورتیکه تحصیل علم بان ننموده باشد لکن ظاهر این است که در این صورت
نمازیکه استیناف نموده محکوم بصحت بوده باشد مطلب دوم آنست هرگاه یکی از اقسام شکوک مذکوره عارض
شد در حق کسیکه مکلف بوده بنماز نشسته باشد مثل مریضیکه متمکن از قیام نباشد در نماز ظهر نشسته مثلا چنین
شکی در حق او اتفاق افتاد پس هرگاه شک در دو و سه بوده باشد بعد از اتمام چنانچه قائما مخیر بود ما بین
یکرکعت ایستاده و دو رکعت نشسته آیا در صورت مفروضه باز چنین است پس این شخص در اینجا التخییر
خواهد بود ما بین دو رکعتیکه ناوی این بوده باشد که قائم مقام یکرکعت ایستاده است و دو رکعت
دیگر که ثابت بود یا اینکه تخییر در اینجا منتفی است نظر باینکه فرد تخییر رکعت ایستاده بود مفروض این استکه
غیر مقدور است و انتقال از آن به بدل آن محتاج بدلیل است پس در این صورت متعین در حق این شخص دو رکعت
نشسته است که در آن وقت ثابت بود بطریق تخییر غایة ما فی الباب این است که احد فردین مقدور نیست و این
موجب سقوط فرد مقدور نمیشود یا آنکه میگوئیم مسئله شک از حیثیت بنا بر اکثر چون مخالف اصل است نظر باینکه
مقتضای اصل عدم وقوع مشکوک فیه است لازم است اقتصار در مخالفت اصل بر مورد نص دارند در صورت تمکن از
قیام است پس در صورت عدم تمکن از قیام لازم است عمل بمقتضای اصل دارند یعنی بنا بر اقل است پس حاجت بنماز احتیاط نخواهد
بود جواب از این آن استکه اگرچه نصوص مشتمله بر نماز احتیاط ظاهر در صورت تمکن از قیام است لکن نصوص داله بر
بنای بر اکثر در صورت شک عام است مثل حدیث موثق مروی در تهذیب و فقیه ان عمارا جمع لک السهو کله فی کلمتین متی
ما شککت فخذ بالاکثر فاذا سلمت فاتم ما ظننت انک نقصت و حدیث موثق دیگر مروی در تهذیب کلما دخل علیک

الشك

الشك فی صلوتك فاعمل علی الاکثر فاذا انصرفت فاتم ما ظننت انك نقصت مستفاد از این دو حدیث آن است
هرکسی که شک در عدد رکعات کند باید بنا بر اکثر بگذارد اگرچه متمکن از قیام نبوده باشد بنا بر این پس ظاهر
این است در صورت مفروضه یعنی در صورت شک میان دو و سه اکتفا بیکرکعت نماز نشسته نماید نظر باینکه نشسته
مقتضای این دو حدیث و سایر نصوص وارده در مسئله آن است که میباید نماز احتیاط معادل محتمل الترک
بوده باشد در حالت تمکن از قیام چونکه مامور به نماز قائما بود محتمل السقوط یکرکعت ایستاده بود
در فرض مذکور شارع تعلق گرفت بیکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته که قائم مقام یکرکعت محتمل السقوط
بود و در این مقام چون قیام غیر مقدور است مامور به نماز نشسته است پس محتمل السقوط در حق این
شخص یکرکعت نشسته است پس باید اجتزاء بان نماید و دو رکعت نشسته اگرچه در حق این شخص حال مقدور
است لکن ثابت بودن آن در آن وقت بجهت این بود که این قائم مقام رکعتی بود که در آن وقت مقدور بود و مفروض در این
وقت عدم مقدوریت است و از آنچه مذکور شد مشخص میشود حکم شک در سه صورت دیگر مثل شک
در سه و چهار و دو و چهار و دو و سه و چهار پس در اول اقتصار مینماید بیکرکعت نشسته و در ثانی
بدو رکعت نشسته و در ثالث بسه رکعت نشسته بدو سلام باین نحو دو رکعت بیک سلام و یکرکعت بیک
سلام و احتیاط در جمیع صور اعاده نماز است نظر بخروج مفروض از مورد نص و فتوی بلی کلامیکه هست
در این مقام در صورت مخالفت است توضیح حال در ابواب مرام مقتضی این است که گفته شود حالت مکلف
در حین اراده نماز احتیاط یا موافق است با حالت او در حین نماز یا مخالف در صورت توافق حکم آن مذکور
شد اول این استکه حالت اتیان بنماز متمکن از قیام بود و همچنین حالت اتیان بنماز احتیاط دوم آنستکه
در هر دو حالت متمکن از قیام نبود حکم این دو صورت مشخص شد و اما صورت تخالف مثل اینکه حالت اتیان بنماز
متمکن از قیام نبود و لکن بعد از فراغ از نماز متمکن شد ظاهر این است حکم این شخص در رعایت وصف قیام و جلوس
حکم کسی است که متمکن از قیام بوده باشد در هر دو حالت یعنی حالت اتیان باصل نماز و بنماز احتیاط پس در صورت
مخیر است در نماز احتیاط ما بین یکرکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و در صورت شک دو و چهار معین است
اتیان بدو رکعت ایستاده و در صورت شک دو و سه و چهار اتیان مینماید بدو رکعت نشسته و اما در صورت
عکس این مثل اینکه حالت اتیان بنماز متمکن از قیام بود و حالت اراده نماز احتیاط متمکن از قیام نبوده باشد ظاهر این آنست
حکم این شخص حکم کسی است که متمکن از قیام در هر دو حالت نبوده باشد پس در صورت شک میان دو و سه و سه و
چهار اکتفا بیکرکعت نشسته مینماید و در صورت شک میان دو و چهار اتیان بدو رکعت نشسته چنانچه در
صورت شک میان دو و سه و چهار اتیان بسه رکعت نشسته بدو سلام بنحویکه مذکور شد مینماید ملخص
کلام در این مقام آن است احادیثیکه مشتمل بر تخییر ما بین نماز ایستاده و نشسته هست مختص است بکسیکه
متمکن از قیام بوده باشد و دو حدیث موثق که مذکور شد که مستند این است هرکس که شک میکند باید بنا بر
اکثر گذارد خواه نماز ایستاده بوده باشد یا نشسته مقتضی این استکه نماز احتیاط میباید معادل محتمل الترک
بوده باشد پس در صورتیکه نماز نشسته میکند هرگاه شک کرد میان دو و چهار بنا بر چهار میگذارد و بعد از تسلیم

اتیان بدو رکعت نشسته که معادل المحتمل النقص است مینماید وهکذا الحال فی غیره مطلب سیم در بیان کیفیت نماز احتیاط
خواه یک رکعت بوده باشد یا دو رکعت وسایر احکام متعلقه باین نماز بدانکه ظاهر این استکه این نماز نماز مستقلی است
ومعتبر است در این نیت وتکبیرة الاحرام نیت چنین مینماید آتیان به یک رکعت نماز ایستاده مثلا میمنایم بجهت شکی
که از من صادر شده است در میان سه وچهار مثلا واجبه قربة الی الله تعالی بعد از ان اتیان بتکبیرة الاحرام مینماید بعد
از ان شروع مینماید بقرائت حمد وقرائت سوره در این مقام ثابت نیست ظاهر این استکه حمد متعین بوده باشد
عدول از حمد بتسبیحات اربع جایز نباشد اگرچه مرحوم شیخ مفید وابن ادریس قائل شده اند باینکه مکلف مخیر
است مابین قرائت حمد وتسبیحات اربع واین قول ضعیف است بدانکه تنقیح کلام در این مقام محتاج است بر
چند مبحث مبحث اول لازم است مبادرة اتیان این نماز بعد از تسلیم بدون فاصله خواه نماز ادائی بوده — فراغ از صحـ
باشد یا قضائی مرحوم علامه در نهایة الاحکام تراخی را تجویز فرموده اند بنا باینکه حدث تخلل موجب فساد صلوة
نشود اقوی عدم جواز تاخیر است واتیان بتکبیرات بعد از تسلیم اگرچه ظاهر این است که منافی با مبادرة نبوده باشد
لکن حکم بجواز تکبیرات در این مقام مشکل است نظر باینکه این تکبیرات از جمله تعقیب نماز است مشخص است بعد از فراغ
از نماز است بطریق معهود پس حکم بمشروعیت اتیان بتکبیرات در این مقام مشخص نیست پس اشتغال بنماز احتیاط
باید قبل از اتیان بتکبیرات بوده باشد بلکه میتوان ادعا نمود که بعضی از ادعیه واذکار وقرآن که در اثنای
نماز با بنا جایز بود در اینمقام یعنی بعد از تسلیم وقبل از اتیان بنماز احتیاط جایز نبوده باشد نظر باخلال بفوریت — ایتان صحـ
مستفاده از ظواهر جمله از نصوص وارده در مسئله مبحث دوم در حکم حدث است قبل از شروع بنماز احتیاط
بدانکه در اینجا دو مقام است یکی آن استکه آیا جایز است مکلف متعمدا حدثی از خود صادر نماید قبل از اتیان بنماز
احتیاط یا نه ظاهر این استکه جایز نبوده باشد ثانی آنست هرگاه اتفاق افتاد حدثی از مکلف صادر شد آیا
این موجب بطلان اصل نماز میشود پس اعاده نماز لازم خواهد بود یا نه مسئله محل خلاف مابین علما است محقق
در کتاب شرایع وعلامه در کتاب مختلف وشیخ شهید در ذکری قائل شده اند ببطلان نماز واما آنچه مرحوم علامه
در مختلف از شیخ مفید نقل نموده مقتضای آن عدم جواز اتیان بمنافی است قبل از نماز احتیاط نه بطلان نماز
است با تخلل منافی وجماعتی قائل شده اند بعدم بطلان نماز بلکه لازم است بعد از اتیان بطهارت اتیان بنماز احتیاط
نماید واین قول ابن ادریس وصاحب جامع وعلامه در ارشاد وشیخ شهید در کتاب دروس وبیان ولمعه وشهید
ثانی در مسالک وشرح لمعه وشرح ارشاد وصاحب مدارک وصاحب ذخیره وغیر اینها است واین اقوی است و
احتیاط مقتضی اعاده اصل نماز است بعد از فراغ از نماز احتیاط رعایت این احتیاط بسیار مناسب است بلکه چنین است
حال اگرچه حدث عمدا بوده باشد پس موجب بطلان اصل نماز نمیشود اگرچه این شخص در این صورت بجهت اخلال
بمبادرت آثم خواهد بود وهم چنین است حال در جمیع منافیات نماز مثل استدبار واکل وشرب وضحک
وامثال اینها بلکه حکم بحرمت تکلم فی الجملة که منافی با مبادرت در اتیان بنماز احتیاط نبوده باشد نمیتوان نمود
واما حدیثیکه مشتمل بر سجده سهو است بجهة تکلم صراحتی ندارد براینکه تکلم بعد از تسلیم وقبل از شروع در نماز
احتیاط بوده بلکه مطلقا ظهوری ندارد در این مطلب ممکن است در اینمقام تفصیل داده شود مابین تبیّن نقص

در صلوة

بسم الله خیر الاسماء

در صلوة وعدم آن در اول حکم شود به بطلان نماز بمثل حدث واستدبار بر خلاف ثانی مبحث سیم هرگاه متعلق ازشکوکی که موجب نماز احتیاط شود در حق کسی اتفاق افتاد بعد از تسلیم فراموش نمود که اتیان بنماز احتیاط نماید بعد
از شروع بصلوة لاحقه متذکر شد این بدو قسم متصور میشود یک صورت آنست که وقت صلوة لاحقه
مضیق باشد مثل اینکه اصل شک در نماز ظهر بود شک نموده مابین دو وچهار مثلا بنا بر چهار گذارد وبعد از فراغ
از نماز غافل از نماز احتیاط شد بعد از شروع بنماز عصر متذکر شد در وقتیکه وقت نماز عصر مضیق است در این
صورت بی اشکال نماز عصر صحیح است نه قطع آن جایز است ونه عدول از نماز عصر بنماز احتیاط بلکه لازم
است اتمام نماز عصر نموده بعد از ان اتیان بنماز احتیاط نماید ظاهر این است که نماز ظهر صحیح باشد نظر باینکه
هرگاه کسی نماز ظهر را فراموش کند در اثنای نماز عصر متذکر شود ووقت نماز عصر مضیق بوده باشد بی اشکال معین
استکه اتمام نماز عصر نموده نماز ظهر را بعد از فراغ از نماز عصر اتیان نماید پس ثبوت این حکم در نماز احتیاط که متعلق بنماز
ظهر است بطریق اولی خواهد واگر وقت نماز عصر موسع بوده باشد در اینصورت اگر عدول بنماز احتیاط ممکن بوده
باشد مثل اینکه در رکعت ثانیه بوده باشد در فرض مذکور توهم این میشود که عدول نماید از نماز عصر بنماز احتیاط
نظر بعموم حدیث معتبر مروی در کافی از کاشف اسرار ودقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اذا نسی
الصلوة او نام عنها صلی حین یذکرها وان ذکرها وهو فی صلوة بدأ بالتی نسی الحدیث ظاهر استکه مراد از بدء
بالتی بقرینه قوله علیه السلام وهو فی صلوة عدول است از نماز لاحق بنماز سابق لکن ظاهر این استکه مراد از نماز در
حدیث خود نماز یومیه بوده باشد نظر بعهودیت ان انصراف بمثل نماز احتیاط که محل کلام است معلوم نیست
بعلاوه میگوئیم عدول از نماز بنماز دیگر در صورتی استکه مغایرت مابین معدول منه ومعدول الیه نبوده
باشد در ما نحن فیه چنین نیست نظر باینکه رکعتاولی از نماز عصر مشتمل بر حمد وسوره هر دو هست ونماز
احتیاط مشتمل بر سوره نیست پس رکعت ماتی بها با حمد وسوره را نمیتوان محسوب داشت بنماز احتیاط لکن ظاهر این است
که اتمام نماز عصر در این صورت بقصد نماز عصر جایز بلکه لازم بوده باشد نظر باستصحاب صحت وعموم لا تبطلوا اعمالکم
بعد از فراغ از نماز عصر اتیان بنماز احتیاط نماید ظاهر این است که هرگاه چنین نماید امتثال حاصل باشد نسبت بهر دو
نماز لکن اگر احتیاط نماید باعاده نماز ظهر بلکه باعاده نماز عصر هم شاید اوفق بطریق سداد واقرب بسبیل نجاة بوده باشد
مخفی نماند آنچه مذکور شد ظاهر میشود که هرگاه کسی شکی که موجب نماز احتیاط بوده باشد در نماز ظهر نمود وقرار
داد که نماز احتیاط را بعد از تسلیم بعمل آورد بعد از تسلیم مشخص شد که وقت نماز عصر مضیق است بحدیکه اشتغال بنماز
احتیاط موجب فوت نماز عصر است در وقت خود در این صورت لازم که ترک نماز احتیاط نموده مشغول بنماز عصر شود
مبحث چهارم در بیان کیفیت قرائة نماز احتیاط است ظاهر این استکه مکلف مخیر بوده باشد مابین جهر
واخفات نظر باطلاق امر بقرائت در نصوص وارده در مسئله اگر کسی گوید این نماز احتیاط بدل است از رکعتین
اخیرتین معتبر است در بدل آنچه معتبر است در مبدل منه جواب این در صورتی صحیح استکه بدلیت منصوص
میبود باین نحو که صلوة الاحتیاط بدل عن الرکعتین الاخیرتین چنین لفظی تا حال در اخبار ندیده ایم آنچه مذکور
در اخبار هست این استکه هرگاه در واقع از نماز نقصی شده باشد این نماز احتیاط متمم او خواهد بود واین قدر

کفایت نمیتواند نمود در حکم باعتبار هرچه معتبر بوده باشد در رکعتین اخیرتین در نماز احتیاط مؤید این این است
که تخییر ما بین قرائت و تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین ثابت است و مذکور شد که نماز احتیاط معین است
قرائت حمد بلی رعایت اخفات از جهت طریق سداد ملکه او فق بسبیل احتیاط است نظر باینکه بعضی از اعاظم فقها
حکم فرموده اند بتعیین اخفات **مبحث پنجم** در بیان جواز اقتداء در این نماز و عدم جواز آن است **تنقیح**
مقام مقتضی این است که گفته شود این مسئله منقسم بسه قسم میشود **اول** اقتداء نمودن مصلی بنماز احتیاط
است بمصلی بنماز احتیاط **دوم** اقتداء نمودن مصلی بنماز احتیاط است بمصلی غیر نماز احتیاط **سیم** عکس این است
یعنی اقتداء نمودن مصلی غیر نماز احتیاط است بمصلی بنماز احتیاط اما قسم اول پس آن متصور بدو صورت میشود
مماثل یا مخالف و علی التقدیرین مشکوک فیه طرفین متحد است یا مختلف پس این بچند صورت ملیشود **اول** آن
است امام شک نموده در نماز ظهر ما بین سه و چهار و ماموم نیز در همین نماز شک نموده بهمین شک و امام بعد
از تسلیم اختیار دو رکعت نماز نشسته نماید و ماموم اختیار یک رکعت نماز ایستاده در اینصورت ظاهر این است که اقتدا
جایز بوده باشد نظر بعموم لا یؤم القاعد القائم **دوم** عکس این است یعنی امام در نماز احتیاط اختیار نموده یک
رکعت ایستاده را ماموم اختیار نموده دو رکعت نشسته را حکم در اینصورت خالی از اشکال نیست نظر باطلاقات
داله بر حسن رعایت جماعت پس باید جایز بوده باشد و نظر باینکه مسئله جماعت تخالف اصل است اقتصار
در مخالفت اصل بر موضع متیقن لازم است و ما نحن فیه از این قبیل نیست نظر باینکه شمول ادله جماعت در محل
کلام ظاهر نیست **سیم** آنست که هر دو اختیار یک رکعت ایستاده نمایند **چهارم** آنست که هر دو اختیار دو رکعت
نشسته نمایند در این دو صورت ظاهر این است که اقتداء جایز بوده باشد خصوصا در صورت سیم **پنجم** آن
است دو مکلف هر دو شک کرده اند در نماز ظهر لکن یکی در میان دو و چهار و دیگری در میان سه
و چهار در این صورت معین است در حق اولی اتیان بدو رکعت ایستاده نماید و ثانی مخیر است ما بین
یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته در این صورت صاحب شک سه و چهار در یک رکعت ایستاده ظاهر
این است که اقتداء تواند نمود بدیگری در صورتیکه اختیار یک رکعت ایستاده نماید و اما هرگاه اختیار
دو رکعت نشسته نماید اقتدای صاحب شک دو رکعت ایستاده باین جایز نیست و بالعکس محل اشکال
است چنانچه بیان شد **ششم** آنست که اصلا شک در نماز ظهر کرده و دیگری در نماز عصر ظاهر این
است حکم این چنان است که مذکور شد در هر صورتی که در صورت توافق مشکوک فیه اقتداء جایز بود در
صورت تخالف هم جایز است و در هر صورتیکه در آنجا جایز نبود در اینجا نیز جایز نخواهد بود **هفتم** اقتدای
مصلی در نماز احتیاط است بمصلی غیر نماز احتیاط مثل اقتداء در نماز احتیاط نمودن بکسیکه مشغول نماز ظهر بوده
باشد این خالی از این نیست این نماز احتیاط یا بجهت شکی است که در نماز ظهر شده یا در غیر نماز ظهر اگر نماز احتیاط
بجهت شکی است که در نماز ظهر بوده و اقتداء در نماز احتیاط بمصلی ظهر مینماید خالی از این نیست این اقتداء در دو رکعتین
اولیین نماز ظهر است یا در رکعتین اخیرتین این بنا بر جزئیت نماز احتیاط نسبت بنماز مشکوک فیه ظاهر می
شود که هیچ اشکالی نداشته باشد خصوصا که اقتداء در رکعتین اخیرتین بوده باشد لکن در صورتیکه

اتیان

اقتداء بعضی ... در ... نماز ...

اتیان بنماز مشکوک فیه بجماعت بوده باشد و اما هرگاه فرادی اتیان نموده باشد در این صورت بر فرض اقتدا
لازم می آید اقتداء در نماز واحد بعد از آنکه مسبوق بوده باشد بانفراد و تلفیق در نماز واحد از جماعت و انفراد
اگرچه ظاهر است لکن در صورتی است که وصف انفراد مسبوق بوده باشد بوصف جماعت و اما عکس آن پس
معهود نزد فقها نیست لکن اینها همه بنا بر جزئیت نماز احتیاط است بالاضافه بنمازیکه شک در آن شده است
سابق بیان شد که این ضعیف است بلکه تحقیق این است که این نماز نماز مستقلی است بنا بر این بر فرض جماعت
در این صورت که محل کلام است لازم می آید اقتداء این نوع از نماز بنوع دیگر و این محتاج بدلیل است و آن معلوم
نیست **هشتم** عکس این است یعنی صورت هفتم اقتداء مصلی بغیر نماز احتیاط بمصلی نماز احتیاط این نیز ثابت نیست **مبحث
ششم** در ظهور تطابق و تخالف و عدم آن است **بدانکه** هرگاه شکی اتفاق افتاد بهر قسم از اقسام شکوک
مذکوره که بوده باشد بمقتضای آن عمل نموده یا قرار داد که عمل نموده باشد بعد از آن حقیقت حال اگر
متشخص نشد کلامی در آن نیست یعنی عمل بنحوی که نموده بری ذمه او از تکلیف هست و اگر حقیقت حال متشخص شد
یا قبل از شروع بنماز احتیاط است یا بعد از فراغ از آن یا در اثنای نماز احتیاط بر جمیع تقادیر یا آنچه
متشخص شده یا مطابق با آنچیز است که قرار بر آن داده یا مخالف پس اقسام شش است **اول** آنست که قبل
از شروع بنماز احتیاط حقیقت حال متشخص شد و معلوم شد آنچه بنا بر آن گذاشته مطابق واقع بوده
ظاهر این است که در این صورت حاجت بنماز احتیاط نیست بلکه لازم است که عمل بمقتضای واقع نموده باشد
مثلا شک کرده بود میان سه و چهار و بنا را بر چهار گذاشت بعد از تسلیم قبل از شروع بنماز احتیاط متشخص شد
که نماز او در واقع چهار رکعت بوده در این صورت نماز او صحیح و بی عیب است حاجت بنماز احتیاط نیست
بلکه اتیان نمودن آن بقصد نماز احتیاط مشکل بلکه جایز نیست **دوم** مثل اول است لکن قبل از شروع بنماز
احتیاط متشخص شد که آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع است یعنی بنا گذارده بود بر چهار متشخص شد در این
صورت که نماز او سه رکعت بوده ظاهر این است که در این صورت باز بنماز احتیاط حاجت نباشد بلکه
بر میخیزد بدون نیت و تکبیرة الاحرام یک رکعت نماز را بطریقیکه رکعات آخر نماز را اتیان مینمود اتیان مینماید
نماز او صحیح است بجهت زیادتی سلام اتیان بسجده سهو مینماید بلی هرگاه فرض شود که ظهور حقیقت حال
بعد از صدور حدث بوده باشد ظاهر این است که در این صورت لازم است اعاده نماز بعد از طهارت
و چنین است حال در هر منافی که موجب بطلان است سهوا و عمدا مثل استدبار **سیم** آنست که در اثنای
نماز حقیقت حال متشخص شد معلوم شد آنچه بنا بر آن گذارده مطابق واقع بوده در این صورت پس صحت آن موقوف
باتمام نماز احتیاط نیست لکن اتمام نماز احتیاط مینماید بنیت نافله اگرچه رکعت واحده بوده باشد و این منافی
نیست با قاعده مشهوره که یک رکعت در نماز نافله نیست مگر نماز وتر بجهت آنکه این قبل از شروع در نماز است
چهارم مثل سیم است لکن در اثنای نماز متشخص شد که آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع بوده است مثل اینکه
بنا بر چهار گذارده بود متشخص شد که سه رکعت بوده در این صورت ظاهر این است که اتمام نماز احتیاط کفایت
کند در حصول امتثال خواه نماز احتیاطیکه اختیار نموده موافق باشد با ناقص مثل اینکه متشخص شد که نماز سه رکعت

اصل نماز صحیح است

بوده و این شخص یک رکعت ایستاده را اختیار نموده یا مخالف بوده باشد لکن مخالفی که بمنزله موافق بوده باشد مثل اینکه در مفروض مذکور دو رکعت نشسته را اختیار نموده باشد و هرگاه آنچه اختیار نموده مخالف با ناقص بوده باشد و این خالی از این نیست که ناقص یا نافله است از آنچه اختیار نموده یا کمتر از آن است و اول مثل اینکه در مفروضه اختیار نموده یک رکعت ایستاده را قبل از فراغ از این یک رکعت مشخص شد که نماز او دو رکعت بوده در این صورت ظاهر این است که باید رکعت دیگر را علاوه نماید با آن یک رکعت که شروع نموده بعد از اتمام آن ظاهر این این است که نماز صحیح بوده باشد و زیادتی نیت و تکبیره مضر نخواهد بود نظر باحادیث وارده در مباحث شک و احتمال آنکه اتمام همان رکعت که شروع نموده کفایت نماید در حکم بصحت ضعیف است نظر باینکه مقتضای تعلیل مذکور در احادیث آن است که یک رکعت ایستاده در صورت شک میان سه و چهار کفایت میکند در صحت بجهت آنکه در صورتیکه محتمل النقصان همان یک رکعت میباشد و لهذا در صورتیکه محتمل النقصان دو رکعت بوده باشد شارع اجتزاء بیک رکعت ننموده مفروض این است در این مقام مشخص شده که ناقص دو رکعت بوده پس اجتزاء بیک رکعت ایستاده با قطع بر اینکه ناقص دو رکعت بوده بی معنی است این در صورتی بود که ناقص شده از نماز ازید بوده باشد از آنچه اختیار نموده و اما هرگاه مشخص شود که ناقص شده از نماز اقل بوده باشد از آنچه اختیار نموده از نماز احتیاط مثل در شک دو و چهار بنا بر چهار گذارد و بعد از تسلیم شروع نمود بدو رکعت نماز ایستاده در اثنای این نماز مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده این متصور بدو صورت میشود یکی آنست که علم بحقیقت حال قبل از دخول در رکعت ثانیه بوده باشد خواه در قیام رکعت اولی بوده باشد یا در رکوع اولی یا سجود سجدتین یا بعد از رفع رأس از سجده ثانیه و در بنیست در کل این صور اتمام همان یک رکعت کفایت کند در حکم بصحت نماز بلکه لازم باشد که چنین نماید و هم چنین است حال اگر چه در قیام رکعت ثانیه عالم شود بحقیقت حال اگر چه بعد از فراغ از قرائة حمد ما دامیکه برکوع رکعت ثانیه داخل نشده لکن در اینجا آن قیام را منهدم نموده بنشیند اتیان بتشهد و تسلیم نماید و اتیان بسجده سهو نماید بجهت زیادتی احتیاطا و احتمال آنکه در جمیع صور لازم بوده باشد اتمام دو رکعت و با اتمام آن نماز صحیح بوده باشد نظر باطلاق مستند بسیار ضعیف است نظر بتعلیل مذکور در اخر حدیث که مقتضای آن این است که اتیان بدو رکعت بعد از تسلیم بجهت آنست که محتمل النقصان در این نماز دو رکعت است پس بعد از قطع بر اینکه محتمل النقصان یک رکعت است حدیث شامل آن نیست تا توانیم متمسک باطلاق آن شد **تحقیق** نماند اینها همه در صورتی است که منافیات نماز که مبطل نماز بوده سهوا و عمدا بعد از تسلیم و قبل از شروع بنماز احتیاط از مکلف صادر نشده باشد و اگر چنین منافی در آن وقت از مکلف صادر شد ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد پس استینا فی نماز بعد از تبیین حقیقت حال لازم خواهد بود و اما اگر علم بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه بوده باشد پس حکم این در آن که عالم بحقیقت حال شده باشد بعد از فراغ از دو رکعت و آن مذکور خواهد شد **پنجم** آنکه عالم بحقیقت حال شده بعد از فراغ از نماز احتیاط و مشخص شد که آنچه بنا بر آن گذارده مطابق واقع بود مثل اینکه در هر قسم از اقسام که بوده باشد بنا بر اکثر که گذارده بوده در واقع چنین بوده در این صورت نماز صحیح خواهد بود و نماز احتیاطی که

اتیان

اتیان نموده بمنزله نماز نافله خواهد بود در این باب ماجور و مثاب میباشد انشاء الله تعالی **ششم** مثل پنجم است لکن مشخص شد که بعد از فراغ از نماز احتیاط که آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع بوده در این مقام نیز همان تفصیل سابق جاری است باین نحو که بعد از ظهور حقیقت حال و علم بتحقق نقصان در نماز و مخالفت ما اتی به از نماز احتیاط با ناقص شده از نماز خالی از این نیست که آنچه ناقص شده از نماز اکثر است از آنچه اتیان نموده از نماز احتیاط یا اقل از آن است اگر اکثر بوده مثل اینکه شک در سه و چهار بود بنا بر چهار گذارد بعد از تسلیم اتیان بیک رکعت ایستاده یا بدو رکعت نشسته نمود بعد از فراغ از نماز احتیاط مشخص شد که دو رکعت از اصل نماز کم بوده در این صورت ممکن است که تفصیل داده شود ما بین اینکه این علم بحقیقت حال قبل از تخلل فعل منافی که مبطل صلوة بوده سهوا و عمدا بوده یا بعد اگر قبل بوده باشد بگوییم که لازم است بر خیزد یک رکعت نماز دیگر اتیان نماید بعد از تسلیم اتیان بسجده سهو نماید احتیاطا و اگر بعد از تخلل چنین منافی بوده باشد حکم شود به بطلان نماز و لزوم اعاده آن اگر چه احتیاط مقتضی اعاده نماز در اول نیز هست و احتمال اکتفا بهمان نماز احتیاط در هر دو صورت نظر باطلاق مستند قائم است لکن ضعیف است نظر بوضوح شمول اطلاق نسبت بمحل کلام و اگر ناقص شده از نماز کمتر بوده باشد از آنچه اتیان نموده از نماز احتیاط مثل شک در دو و چهار بعد از اتیان بدو رکعت نماز احتیاط مشخص شد که اصل نماز سه رکعت بوده در اینجا نیز احتمال صحت قائم است نظر باطلاق مستند لکن ضعیف است نظر بملاحظه تعلیل پس ظاهر این است که نماز باطل بوده اعاده آن لازم باشد لکن با بقای وقت و اما هرگاه وقت باقی نبوده باشد و تقصیری در اعاده نماز بعد از علم بحقیقت حال ننموده باشد حکم بوجوب قضا میتوان نمود اگر چه احتیاط مقتضی عدم اخلال بآن است

مطلب چهارم در ترتب شکوک است **بدانکه** در صورت ترتب شکوک عمل بمقتضای شک اخر لازم است مثل اینکه اول شک نمود میان دو و چهار و بنا بر چهار گذارد و قرار داد که بعد از فراغ از تسلیم اتیان بدو رکعت نماز ایستاده نماید در اوان اشتغال در اتمام رکعت چهارم مشخص او شد که دو رکعت نیست بلکه مردد است ما بین آنکه سه بوده باشد یا چهار بنا بر این در این وقت شک او میان سه و چهار خواهد بود نه دو و چهار پس بعد از تسلیم اتیان بدو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده باید نموده باشد نه دو رکعت ایستاده و همچنین است مقتضای شک اول آن بود و هرگاه تردید در اثنای نماز بجهت مکلف حاصل شد لکن نمیداند این شک است یا ظن حکم آن حکم شک خواهد بود

بلغ

مطلب پنجم در بیان حکم کثیر الشک است **بدانکه** آنچه مذکور شد از اول مبحث تا اینجا تمام در حکم شک خواه شک در اجزای نماز غیر رکعات بوده باشد یا در عدد رکعات نماز در صورتی است که مکلف کثیر الشک نبوده باشد و اما هرگاه کثیر الشک بوده باشد حکم آن چنین نیست که مذکور شد **تنقیح** مقام مقتضی این است که نقل کلام شود اول در تعریف کثیر الشک بعد از آن در حکم آن پس میگوییم در اینجا دو مبحث است **مبحث اول** در تعریف کثیر الشک است **بدانکه** کثیر الشک نظر بآنچه از حدیث صحیح ظاهر میشود آنست که در هر سه نماز شک کند مثل آنکه شک کند در نماز ظهر و عصر و مغرب در هر سه نماز یا در دو تا از این سه نماز یا در یکی از اینها و هم چنین در نماز عشا و صبح و ظهر و هکذا و ظاهر حدیث اعم است از اینکه سه نماز

کلا فریضه بوده باشد چنانچه مذکور شد یا کل نافله بوده باشد مثل شش رکعت نافله ظهر مثلا یا ملفق از فریضه
و نافله بوده باشد **مجملا** ظاهر از آن حدیث صحیح آنستکه کثیر الشک کسی است که در هر سه نماز بی شک نبوده باشد
و چون که اشکالی بظاهر این تعریف متوجه است نظر باینکه بنا بر این معتبر در معرفت کثیر الشک آنستکه در هر سه نمازی
منفک از شک نبوده باشد عالم بر این مطلب نیست مگر علام الغیوب مگر اینکه فرض شود نظر باطراد عادت
در هر سه نماز بسیار و علم عادی هم به رسد که در هر سه نماز این شخص منفک از شک نخواهد بود و مع ذلک حکم
بتوقف تحقق کثیر الشک باین معنی صحیح نیست لهذا جماعتی از فقها کثیر الشک را چنین تعریف نموده اند که در یک نماز
سه شک کند یا در سه نماز متوالی شک نماید شاید این مطلب را یعنی کفایت شک در سه نماز متوالی را در
صدق کثیر الشک از آن حدیث صحیحیکه اشاره شد استفاده فرموده باشند و این حدیث در فقیه روایت
شده از جناب مبین الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده اذا کان الرجل ممن یسهو فی کل ثلث
فهو ممن کثر علیه السهو و ظاهر حدیث اگر چه آن معنی است که اول مذکور شد لکن چون این معنی
صحیح نبود حمل کرده اند بر معنی ثانی بنا بر این باید تقدیر در حدیث چنین نمود اذا کان الرجل ممن یسهو فی ثلث
صلوات کلها فهو ممن کثر علیه السهو پس هرگاه شک در سه نماز متوالی موجب صدق کثیر الشک شود
پس سه شک در نماز واحد بطریق اولی خواهد بود و ممکن است لفظ کل در حدیث باعتبار افراد نماز بوده
باشد خواه هر سه نافله بوده باشد یا فریضه یا ملفق پس معنی حدیث چنین خواهد بود هرگاه کسی شک
در سه نماز هر سه نماز که بوده باشد خواه هر سه نافله بوده باشد یا هر سه واجبی بوده باشد یا مختلف
در آن وقت این شخص کثیر الشک خواهد بود حق در این مقام این است که این مختلف میشود باختلاف احوال
انسان باعتبار جمع حواس و تفرق آن که هست کسی باعتبار تفرق حواس مکرر شک میکند لکن این کفایت
میکند در صدق این معنی بلکه مرجع در این باب آنستکه ملاحظه کرده شود حال این شخص را نسبت بغالب
افراد انسان در اعتدال حواس پس اگر بعد از ملاحظه بغالب اشخاص در اعتدال احوال شخص شد که شک
این بیشتر است آن وقت این شخص را کثیر الشک میگویند **مبحث ثانی** در حکم کثیر الشک است **بدانکه** حکم کثیر الشک
آنستکه بنا را بر اتیان مشکوک فیه گذارد خواه عدد رکعات بوده باشد یا اجزای دیگر خواه عدد رکعات نماز سه
رکعتی بوده باشد یا دو رکعتی یا غیر و خواه جزء مشکوک فیه رکن بوده باشد یا غیر رکن خواه محل آن باقی بوده
باشد یا تجاوز نموده باشد مگر در صورتی که فعل مشکوک فیه موجب بطلان نماز بوده باشد در این صورت
بنا بر عدم میگذارد پس هرگاه شک نمود که تکبیر گفته است یا نه هنوز داخل در قرائت نشده است قرار میدهد
که اتیان بتکبیر نموده است و هم چنین قرائت حمد و سوره و غیرها پس هرگاه شک میکند در حال قیام
که اتیان برکوع نموده است یا نه و در حال جلوس شک میکند که اتیان بسجدتین نموده است یا نه قرار
میدهد که اتیان نموده است اما هرگاه شک نمود که یک رکوع نموده است یا دو قرار میدهد که یکی نموده
و هکذا و هم چنین هرگاه شک نمود که این رکعت رکعت اول نماز است یا رکعت ثانی قرار میدهد که رکعت
ثانی است و هرگاه شک کند که رکعت سیم است یا چهارم قرار میدهد که رکعت چهارم است در نماز چهار

رکعتی

رکعتی و اما هرگاه نماز سه رکعتی بوده باشد قرار میدهد که رکعت سیم است چنانچه در نماز چهار رکعتی
هرگاه شک کند که رکعت رکعت چهارم است یا پنجم قرار میدهد که چهارم است **مجملا** کثیر الشک در جمیع موارد بنا
میگذارد بر تحقق مشکوک فیه مگر در صورتیکه تحقق آن موجب بطلان نماز شود در این صورت بنا بر عدم می
گذارد کلامیکه در این مقام هست این است که کسی که کثیر الشک در نماز معینی هست و در نماز دیگر
نیست و گاه هست در نماز چهار رکعتی کثیر الشک است و در نماز دو رکعتی نیست و گاه هست در نماز چهار
رکعتی کثیر الشک است در رکعتین اخیرتین و در رکعتین اولیین نیست و گاه هست کثیر الشک در رکعات
نماز هست و در اجزای دیگر نیست و گاه هست بعکس آنست مستفاد از احادیث معتبره آنستکه هرگاه
کثیر الشک شد در نماز دیگر اعتنا و التفات بشک او نیست پس هرگاه فرض کنیم کسی کثیر الشک است در نماز
چهار رکعتی و اتفاق افتاد در نماز سه رکعتی شک نمود بنا بر صحت میگذارد و اعتنا باین شک نمیکند
و هم چنین هرگاه کسی کثیر الشک شد در رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی ولکن در رکعتین اولیین
از نماز چهار رکعتی کثیر الشک نیست و اتفاق افتاد شکی در رکعتین اولیین از نماز چهار رکعتی نمود باز بنا
بر صحت میگذارد و التفات باین شک نیست و هم چنین هرگاه کثیر الشک شد در رکعات نماز نه سایر اجزاء
و اتفاق افتاد شکی در اجزای دیگر یا کثیر الشک است در اجزای غیر رکعات و لکن در رکعات نماز کثیر
الشک نیست در جمیع موارد بنا بر صحت میگذارد و اعتنائی بشک نمیکند **بدانکه** کثیر الشک چنانکه در
نماز شک او اعتبار ندارد هم چنین است در شرایط نماز مثل وضو و غسل و تیمم پس هرگاه کثیر الشک شد
در هر یک از اینها که بوده باشد التفاتی بشک نباید بکند و اما هرگاه کسی کثیر الشک در نماز هست
نه در شرایط آن هرگاه شک کند در شرایط آن آیا حکم آن در شک شرایط حکم کثیر الشک است یا نه حکم در
مسئله خالی از اشکال نیست اگر چه ظاهر این است که حکم شک در شرایط در این صورت حکم کثیر الشک
نبوده باشد **بدانکه** از جمله امور مهمه تنبیه بر حکم مظنه کثیر الشک است پس میگوئیم هرگاه کثیر الشک ظن او
متعلق شد بأحد طرفین آیا حکم این حکم علم است یا حکم شک اشکالی نیست در صورتی که مظنه بتحقق مشکوک
فیه بوده باشد نظر باینکه در صورت شک بصدور مشکوک فیه بنا بر تحقق آن میگذارد پس بنا بر صدور
در صورت مظنه بطریق اولی خواهد بود بلی اشکالی که هست در این صورت آنست که هرگاه مظنون
تحقق امر مبطلی بوده باشد مثل اینکه مظنون او این شد که دو رکوع در یک رکعت بعمل آورده یا مظنون
این شد که نماز دو رکعتی را مثلا سه رکعت بعمل آورد یا سه رکعتی را چهار رکعت یا چهار رکعتی را پنج رکعت
در این صورت اگر ظن او معمول به بوده باشد میباید حکم بفساد نماز کنیم و هم چنین هرگاه مظنون عدم
جزئی از اجزای نماز شد مثل اینکه در حال قیام مظنون او این شد که قرائت را بعمل نیاورده یا رکوع
را بعمل نیاورده یا در حال جلوس مظنون او این شد که نماز او سه رکعت است یا لازم است که اتیان
بقرائت و برکوع در اول و اتیان بیک رکعت دیگر نماید یا نه بلکه حکم ظن کثیر الشک حکم شک او است
پس اگر مظنون صدور مبطل بوده باشد بنا بر عدم میگذارد و هم چنین اگر مظنون عدم جزئی است که انتفای

ان مبطل است بنابر وجوه مسکینا و در ظاهر از حدیث موثق ثانی است و آن حدیث این است که مرحوم شیخ روایت نموده از عمار عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یکثر علیه الوهم فی الصلوة فیشک فی الرکوع فلا یدری ارکع ام لا ویشک فی السجود فلا یدری اسجد ام لا فقال لا یسجد ولا یرکع ویمضی فی صلوته حتی یستیقن یقینا نظر باینکه مدلول علیه این حدیث لزوم بنا بر صحت نماز است و عدم التفات بشک است مگر در صورتیکه عالم باخلال بوده باشد پس در صورت ظن باخلال لازم است بنا بر صحت گذارده التفات بظن ننماید مجملا حکم کثیر الشک بنا بر اتیان مشکوک فیه و عدم اعتنای بان شک است پس هرگاه خلاف آن نماید باین معنی که اتیان بمشکوک فیه نماید نماز او صحیح نخواهد بود. مطلب دوم در حکم مظنه است بدانکه ظن یا متعلق بنفس صلوة است یا بشرط صلوة است یا بجزء صلوة پس در این مقام سه مبحث است مبحث اول در ظن متعلق بنفس صلوة است میگوئیم این یا ببقای وقت است یا بخروج وقت پس اگر ببقای وقت است مثل اینکه وقت نماز باقی است نمیداند اتیان بنماز نموده است یا نه لکن مظنون او آنست که اتیان بنماز نموده است این ظن خالی از این نیست یا مستند است بسببی از اسباب شرعیه یا نه پس اگر اول است مثل اینکه دو نفر عادل اخبار نمودند باینکه اتیان بنماز نموده در این صورت اعتماد بان مظنه میتواند نمود و همچنین است هرگاه عادل واحد اخبار نماید بصدور نماز از آن در این صورت نیز ظاهر این است که اعتماد بان مظنه میتواند نمود و اما هرگاه این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده باشد ظاهر این است که حکم ظن در اینصورت حکم شک بوده باشد پس اعتماد باین مظنه نمیتواند نمود بلکه لازم است که اتیان بنماز نماید و اگر این مظنه بعد از انقضای وقت است باین معنی که بعد از تحقق غروب شک ملاحظه نمود که نماز ظهر از او در وقت صادر شده است یا نه قاطع بصدور نماز نیست لکن مظنون او آن است که اتیان بنماز نموده باشد ظاهر این است که حکم بوجوب قضا نتوان نمود خصوصا ظنیکه مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل قول عدلین بلکه قول عدل واحد نیز چنین است و اما هرگاه ظن متعلق بعدم صدور نماز بوده باشد مثل اینکه مظنون او آن است که اتیان بنماز در وقت ننموده است پس اگر این ظن مستند بسببی از اسباب شرعیه بوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل اخبار نمود باینکه از اول زوال تا غروب من با تو بودم اتیان بنماز ننمودی در این صورت قضای آن نماز لازم است بلکه در صورتیکه چنین نبوده باشد اگرچه مظنه مستند بوده باشد باخبار عدل واحد اما هرگاه ظن مستند بسبب شرعی نبوده باشد حکم بوجوب قضا مشکل است لکن احتیاط عدم اخلال بقضا است اگرچه اتیان بنماز در وقت مظنون باشد لکن در صورتیکه ظن باخبار عدلین نبوده باشد. مبحث دوم در حکم ظن بشرایط نماز است میگوئیم این ظن یا متعلق بانتفای شرط است یا بتحقق آن پس در این دو مطلب است مطلب اول در حکم ظن بانتفای شرط است بدانکه این مظنه یا قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز پس در این سه مبحث است مبحث اول در حکم مظنه است قبل از شروع بنماز بدانکه هرگاه مظنه هم رسید بانتفای شرط قبل از شروع در نماز بی اشکال اتیان بان شرط لازم است و با عدم آن شروع بنماز نمیتوان نمود و این مطرد است در جمیع شرایط مگر مثل طهارت از نجاست در صورتیکه این ظن مستند بسببی از اسباب شرعیه نبوده باشد تفصیل مقال

در حکم ظن بشرایط نماز است

مقتضی

مقتضی این است که گفته شود هر شرطی از شرایط صلوة هرگاه قبل از شروع در نماز مظنون الانتفاء بوده باشد تحصیل آن شرط لازم و با علم آن اشتغال بنماز مجوز نیست مثل اینکه مظنه داردکه محدث میباشد یا مظنه دارد که این سمت سمت قبله نیست یا این لباس از جنس ما یصح فیه الصلوة نیست و یا این جزء ما یصح السجود علیه نیست در جمیع این صور اشتغال بنماز با این مظنه جایز نیست بلکه در صورت شک بتحقق آنها نیز چنین است چنانچه سابق اشاره بان شد بلی هرگاه ظن بتحقق نجاست داشته باشد که مستلزم ظن بانتفای طهارت ثوب یا بدن است مثل اینکه مظنون این است که جامه این شخص یا بدن او نجس است در این صورت اگر این مظنه مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه دو عادل اخبار بنجاست آن نموده بلکه یک عادل نیز چنین است یا قبل عالم بود بنجاست ثوب یا بدن خالی باعتبار باعث علم رفع شده لکن مظنه بنجاست حاصل است در این صورت اجتناب لازم است و اما هرگاه ظن ابتدائی بوده باشد مثل اینکه جامه از کسی گرفت مظنون این است که آن شخص اجتناب از نجاست نمینماید یا نجاستی در جائی ترشح نمود ظن بوصول آن به بدن مصلی یا ثوب او حاصل شد در مثل این صورت اجتناب لازم نیست پس صادق است که ظن بانتفای شرط که طهارت بدن یا ثوب مصلی بوده باشد محقق است با ظن بانتفای شرط اشتغال بنماز جایز است در مثل این صورت اگرچه میتوان گفت صحت نماز مشروط بعدم علم بنجاست ثوب یا بدن مصلی است و این در صورت مفروضه متحقق است پس میتوان گفت با ظن بانتفای شرط شروع در نماز نموده و همچنین است ظن بحدث در صورتیکه مسبوق بوده باشد بقطع بطهارت مثل اینکه با وضو بود نعاسی بجهت او عارض شد اما قاطع نیست ببلوغ آن بمرتبه که رفع طهارت رسیده باشد لکن مظنون این است در این صورت نیز با ظن بصدور حدث اتیان بطهارت لازم نیست مگر در صورتیکه مذکور شد. مبحث دوم در حکم مظنه است بعد از فراغ از نماز بدانکه هرگاه این مظنه بعد از فراغ از نماز بوده باشد مطلقا اعتنائی باین مظنه نیست یعنی نماز ماتی به محکوم بصحت است اعاده آن لازم نیست اگرچه با بقای وقت بوده باشد حکم مظنه در این مقام حکم شک بعد از فراغ از عمل است مگر در صورتیکه این مظنه نسبت بتحقق حدث بوده باشد و مظنه مستند بوده باشد بسبب شرعی مثل اخبار عدلین مثل اینکه بعد از فراغ از نماز ظهر دو نفر عادل اخبار نمودند که نماز تو با حدث بود یعنی حدثیکه موجب وضو بود از تو صادر شد قبل از اتیان بوضو لازم بوده باشد و همچنین است حال در قبله در صورتیکه عدلین اخبار نماینده که نماز در خلاف جهت قبله اتیان شده است یا بجانب مشرق یا مغرب واقع شده لکن بشرط بقای وقت نماز در این صورت نیز تلافی نماز ماتی به لازم است در غیر این دو صورت اعاده آن نماز لازم نیست مثل اینکه مظنون او شد که در حال نماز ملبوس او از جلد لباسی بود که نماز در آن صحیح نبود یا مظنه بجهت او هم رسید که آنچه سجده بر آن نموده سجده بر آن جایز نبوده است و یا در حال نماز بدن او یا ثوب او نجس بوده در جمیع این صور اعتنائی باین مظنه نیست اگرچه مستند بوده باشد باخبار عدلین بلکه حال چنین است اگرچه علم حاصل شود. مبحث سیم در حکم مظنه بانتفای شرط است در اثنای نماز بدانکه هرگاه مظنه بانتفای شرط در اثنای نماز حاصل شود پس اگر مظنه بانتفای

اتیان بنماز نمودی در این صورت تمام است کما عاده آن بعد از اتیان

طهارت ثوب یا بدن مصلی بوده باشد مطلقا اتفاقی با این مظنه نیست در صورتیکه این مظنه مستند بسبب شرعی
نبوده باشد و اگر مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل اخبار نمود بنجاست ثوب او پس اگر نزع
آن لباس ممکن بوده باشد بنحویکه مستلزم فعل کثیر نبوده باشد لازم است نزع آن ثوب نجس نموده اتمام نماز نماید
اعاده نماز ضرور نیست اگرچه منحصر شود که در حین شروع در نماز آن نجاست بوده باشد بشرط آنکه بعد از اخبار
عدلین بنجاست ثوب سکوت نموده مباشر فعلی از افعال نماز نشود تا نزع آن ثوب نماید والا نماز باطل خواهد بود
استینافش لازم است و اگر اخبار بنجاست در اثنای نماز نسبت به بدن مصلی بوده باشد پس اگر تطهیر آن در اثنای
نماز ممکن بوده باشد بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است تطهیر نموده نماز صحیح خواهد بود لکن
بشرطیکه مذکور شد والا نماز باطل استینافش لازم است و اگر همچنین از نزع ثوب و تطهیر ممکن نبوده باشد
مگر بعد از ارتکاب فعل منافی در این صورت قطع نماز لازم و استینافش متعین است و اگر مظنه بانتفای
طهارت از حدث بوده باشد پس اگر این مظنه مستند بسبب شرعی بوده باشد معین است قطع نماز
و استینافش بعد از طهارت و اگر این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده باشد پس اگر این مظنه مسبوق بعلم
بطهارت بوده باشد مثل اینکه قطع دارد که قبل از شروع در نماز متطهر بود و متذکر شد در اثنای نماز که
بعد از آن طهارت نومی بر او غلبه نموده بود و مظنونش شد که آن نوم بحدی ناقض بود یا چنین نومی در
اثنای نماز در حق او اتفاق افتاد باین جهت ظن بنقض طهارت هم رسید در این صورت حکم ببطلان نماز ممکن
نیست بلکه ظاهر این است که این شخص شرعا متطهر است پس نماز او محکوم بصحت است و اشکالی که هست در این مقام
این است که مظنه بعدم طهارت از حدث نیز از قبیل اولست که نماز محکوم بفساد شود و نیز از قبیل قسم ثانی است
که توان حکم بصحت نماز نمود بلکه تشکیک در مظنه بعدم اصل طهارت است نیز ناقضیت آن باین معنی که قبل از شروع
در نماز زمانی قاطع بعدم حدث خود بود و باعتقاد طهارت شروع در نماز نمود در اثنای نماز شک
در طهارت کرد و مظنه حاصل شد بعدم طهارت که اگر این مظنه بلکه شک هرگاه قبل از شروع در نماز بود
لازم بود اتیان بطهارت نماید یا با عدم آن شروع بنماز جایز نبود آیا حکم این در اثنای نماز مثل حکم قبل از نماز است
پس اتیان بطهارت لازم و اتمام نماز با عدم اتیان بطهارت جایز نیست در این مقام سه احتمال است اول
آنست که قطع نماز نموده استیناف نماز نماید بعد از اتیان بطهارت دوم آنست که اتمام نماز نماید بهمان حالت
سیم آنست که اتمام نماز نماید لکن بعد از اتیان بطهارت در صورتی که اتیان بطهارت موجب ارتکاب منافی از
منافیات نماز نشود مختار اولاست نظر بحدیث معتبر که مروی است باسناد از ثقه جلیل القدر علی بن جعفر
حیث سأل اخاه موسی بن جعفر علیه السلام عن رجل یکون علی وضوء ثم یشک علی وضوء هو ام لا قال اذا ذکر وهو
فی صلوته انصرف فتوضأ واعادها وان ذکر وقد فرغ اجزأ ذلک و وجه دلالت این حدیث بر اثبات مدعی آن
است که ممکن نیست حمل شود کلام سائل عن رجل یکون علی وضوء بر ظاهر خود نظر باینکه هرگاه کسی با وضو
بوده باشد و وقتی بعد از آن شک در نقض وضو کند اجماع منعقد است باینکه اعتماد بهمان وضوی
سابق مینماید نموده و در دخول در عبادت اعاده وضو لازم نیست بلی ممکن است که قائل باستحباب وضو شویم

لکن

لکن در صورتیکه این شک قبل از دخول در نماز بوده باشد و اما هرگاه این شک در اثنای نماز بوده باشد حکم
باستحباب ممکن نیست نظر بحرمت قطع نماز پس میباید حمل شود کلام سائل بر اینکه مراد از یکون علی وضوء انه اعتقد
ان یکون علی وضوء یعنی اعتقاد او این بود که با وضو بوده بعد از آن شک در این مطلب نموده حضرت در جواب
فرمود اذا ذکر وهو فی صلوته انصرف وتوضأ واعادها یعنی هرگاه این شک در حال اشتغال بنماز بوده
باشد نماز را بر هم میزند اتیان بوضو مینماید بعد از آن اعاده نماز مینماید و از این ظاهر میشود که اگر قبل از
شروع در نماز بوده باشد لزوم اتیان بوضو بطریق اولی خواهد بود و اگر این شک بعد از فراغ از نماز بوده
باشد اعتنائی باین شک نیست پس هرگاه شک در طهارت در اثنای نماز موجب قطع نماز و لزوم اتیان بطهارت
شود پس قطع نماز با ظن بعدم طهارت در اثنای نماز بطریق اولی خواهد مخفی نماند آنچه مذکور شد در حکم
ظن بانتفای طهارت بود و اما سایر شروط مثل اینکه در اثنای نماز شک کرد که جامه او از جمله لباسی است
که نماز در او صحیح هست یا نه مظنون عدم صحت شد یا مظنون شد که مکان غصبی است در این صورت
اگر ظن مستند بسبب شرعی بوده باشد چنانچه در سابق بیان شد عمل بمقتضای آن لازم است یعنی اجتناب
لازم خواهد بود هرگاه چنین نبوده باشد بمقتضای استصحاب عمل محکوم بصحت است بر اجتناب لازم
نیست و اما هرگاه چنین ظنی در محل سجده متحقق شود یعنی مظنون این شد که سجده بر این چیز جایز نیست پس
آنچه از سجده در سابق شده محکوم بصحت است و در لاحق ظاهر این است که اجتناب لازم بوده باشد بر وضع
جبهه نماید بغیر آن و با عدم امکان قطع نماز نماید مطلب ثانی در حکم ظن بتحقق شرط است بدانکه این نیز مثل
سابق منقسم میشود بر سه قسم اول ظن بتحقق شرایط نماز است قبل از شروع در نماز و این ظن اگر مستند بسببی
از اسباب شرعیه بوده باشد متبع است مطلقا مثل اینکه جامه نجس بوده دو عادل یا یک عادل اخبار
نمود بتطهیر آن یا اخبار نمود بطهارت از حدث در این صورت بی اشکال اکتفا باین مظنه میتوان نمود و اما
هرگاه چنین نبوده باشد یعنی طهارت از حدث و همچنین طهارت از خبث هر دو مظنون هست لکن آن
ظن مستند بسبب شرعی نیست در اینصورت اگر هر یک از حدث و خبث در حالت سابقه مقطوع به بود ظاهر این
است در مثل این صورت اکتفا بچنین مظنه نتواند نمود پس لازم است تحصیل طهارت از حدث یا خبث
نموده باشد و اما هرگاه تحقق هر یک از حدث و خبث در سابق مشخص نبوده باشد بلکه قاطع بر خلاف آن بود
مثل اینکه اتیان بوضو یا بغسل نموده بود و حال آنکه طهارت مظنون البقاء است یا تطهیر از خبث نموده باشد
و بقای آن مظنون است در نظر او در اینصورت بی اشکال عمل باین مظنه میتواند نمود بلکه چنین است
حال اگرچه ظن مبدل بشک شود بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه مبدل بوهم شده باشد چنانچه
در مباحث سابقه بیان شد دوم ظن بتحقق شرایط است در اثنای نماز یعنی در حین شروع در نماز قاطع
بتحقق شرایط بود لکن در اثنای نماز باعتبار امری قطع مبدل بظن بتحقق شرایط شد در اینصورت ظاهر
این است که عمل بمقتضای آن مظنه میتوان نمود اگرچه مستند بسببی از اسباب شرعیه نبوده باشد سیم
ظن بتحقق شرایط است بعد از فراغ از عمل تکلم در اینکه شک بعد از فراغ از عمل معتنی به نیست مغنی است

از تکلم و این کالایخفی مبحث سیم در حکم ظن متعلق بجزء صلوة است این منقسم بدو میشود قسم اول آنست که
این مظنه در اثنای نماز حاصل میشود دوم آنستکه این ظن حاصل میشود بعد از فراغ از نماز قسم اول یعنی ظن
متعلق بجزء نماز در اثنای نماز بدانکه این جزء یا از رکعات نماز است یا غیر رکعات است پس هرگاه ظن متعلق بجزء
از غیر رکعات بوده باشد خالی از این نیست این ظن یا متعلق باتیان آن جزء است یا باخلال آن علی التقدیرین
یا بعد از دخول در رکنی استکه بعد از آن جزء هست یا قبل پس در این مقام چند احتمال است اول آنست
که ظن دارد باتیان جزئی از اجزای صلوة مثل تکبیرة الاحرام یا قرائت یا بعض اجزاء آن یا رکوع یا سجود و هکذا
در این صورت تشکیکی نیست که عمل بمقتضای آن مظنه مینماید خواه این مظنه بعد از دخول در رکن بوده باشد
یا قبل از آن پس لازم نیست عود بآن جزء بلکه جایز نیست مطلقا خواه آن جزء رکنی از ارکان نماز بوده باشد
یا غیر رکن نظر باینکه باشک در اتیان بآن عود بمشکوک فیه جایز نبود چنانچه مفصلا بیان شد پس عدم جواز
عود بآن با ظن باتیان بطریق اولی خواهد بود و این در صورتیکه داخل در جزئیکه بعد از آن بوده باشد
شده باشد ظاهر است اما هرگاه داخل نشده باشد مثل اینکه مظنه دارد باتیان بقرائت حمد قبل از شروع
در سوره یا مظنه دارد باتیان بسوره قبل از هوی بسوی رکوع یا مظنه دارد باتیان برکوع قبل از دخول
در سجود مجملا در جمیع موارد دیگر اگر شک میبود لازم بود که عود نماید یا حکم مظنه در این صورت حکم شک
است پس میباید عود نماید یا حکم علم است پس عود جایز نیست خواه داخل شده باشد در جزء بعد یا نه ظاهر ثانی
است پس ظن در اینمقام حکم علم است اگرچه متعلق ظن رکن بوده باشد نظر بعموم نبوی معتضد باشتهار
ما بین اصحاب اذا شک احدکم فلینظر احری ذلک الی الصواب فلیبن علیه دوم آنستکه ظن متعلق باخلال
بآن جزء است در این صورت اگر این مظنه قبل از دخول در رکن بوده باشد عود بآن جزء که مظنون الاخلال
بود لازم است خواه داخل در جزء بعد از آن شده باشد یا نه اما در صورت عدم دخول پس ظاهر است نظر باینکه
در این صورت اگر اخلال آن مشکوک فیه میبود اتیان بآن لازم بود پس لزوم اتیان بآن با ظن باخلال
بطریق اولی خواهد بود و اما در صورت دخول در جزء بعد از آن نظر باصاله عدم و اشتمال نصوص داله
بر عدم عود بلفظ شک که ظاهر در تساوی طرفین است و عموم نبوی مذکور پس در اینصورت بعد از اتیان
بآن جزئیکه مظنون الاخلال بود لازم است اعاده نماید آنچه را که اتیان نموده بود بآن و اگر حصول این مظنه
بعد از دخول در رکن بوده باشد پس اگر آن مظنون الاخلال غیر رکن بوده باشد نماز صحیح عود بآن جایز
نیست نظر باینکه اگر آن جزء مفروض قطعی الاخلال میبود نماز صحیح بود و عود بآن جایز نبود چنانچه بیان
خواهد شد پس صحت و عدم جواز عود در صورت ظن باخلال بطریق اولی خواهد بود و اما هرگاه آن جزء
مظنون الاخلال رکن بوده باشد پس ظاهر اینستکه نماز باطل و استیناف آن لازم است نظر بعموم نبوی
مذکور بعد از ملاحظه آنچه مشخص خواهد شد که اگر اخلال برکنی از ارکان نماز شود و مصلی متذکر نشود
مگر بعد از دخول در رکن دیگر نماز محکوم ببطلان خواهد بود کلام میکند در این مقام هست آن است که مظنون
الاخلال مثل مقطوع الاخلال است در تلافی بعد از فراغ از نماز و لزوم سجدتی السهو یا نه انشاء الله تعالی

بعد از بیان

بعد از بیان احکام سهو تنبیه بر این مطلب خواهد نمود مخفی نماند آنچه مذکور شد حکم جمیع احتمالات مسئله ظاهر
نشد و آنچه مذکور شد در صورتی بود که مظنه متعلق بود باجزای نماز غیر از رکعات و اما هرگاه ظن متعلق
بوده باشد بعدد رکعات ظاهر این که در اینجا نیز بنا بر مظنون میگذارد در جمیع صلوات خواه نماز دو رکعتی
بوده باشد مثل نماز صبح و ظهرین و عشاء در سفر و نماز آیات یا سه رکعتی بوده باشد یا چهار رکعتی
و در نماز چهار رکعتی خواه ظن متعلق برکعتین اولیین بوده باشد یا برکعتین اخیرتین پس هرگاه شک
کرد در اینکه دو رکعت است ولی است ظن او متعلق بیکی که شد بنا بر آن گذارد و بمقتضای آن اتمام نماز مینماید و
همچنین هرگاه شک در دو و سه نمود یا سه و چهار مجملا عمل بمقتضای آن مظنه مینماید خواه
آن ظن مقتضی صحت نماز باشد یا بطلان مثلا اینکه در نماز دو رکعتی بعد از دخول در رکوع شک
کرد که دو رکعت است یا سه مظنون او این شد که سه رکعت است نماز باطل خواهد بود و همچنین
در نماز مغرب کسی شک کرد که بعد از دخول در رکوع که رکعت سیم است یا چهارم مظنون او این شد
که رکعت چهارم است نماز باطل خواهد بود و همچنین در نماز چهار رکعتی در صورت مفروضه
شک کرد که رکعت چهارم است یا پنجم مظنون پنجم شد نماز باطل اعاده آن لازم است پس ظن در این مقام
حکم قطع خواهد بود خواه در زیادتی بوده باشد یا نقیصه قسم ثانی آنست که این مظنه حاصل شود
بعد از فراغ از نماز اشکالی در غیر رکعت و ارکان نیست باینمعنی که بعد از فراغ از نماز مثلا مظنون
او این شد که اخلال بقرائت در بعضی از رکعات یا در کل رکعات نموده یا زیاد نموده و همچنین
تشهد و طمأنینه در احوال نماز تشکیکی در صحت صلوة نیست و اما هرگاه مظنون این شد که بعضی از ارکان
نماز را اخلال نموده یا زیاد نموده یا مظنون او این شد که یک رکعت زیاد نموده یا کم نموده در این صورت
مسئله خالی از اشکال نیست لکن حکم بصحت اقرب بصواب است نظر باینکه آنچه مسلم هست این است
حکم مظنه در احوال نماز حکم علم است اما بعد از فراغ از نماز پس اشتراک ثابت نیست و استصحاب صحت
مقتضی عدم اعاده است لکن با تفصیل باین نحو که اگر بعد از فراغ از نماز بدون فاصله این مظنه
هم رسید اگر غیر رکن است نماز صحیح است مثل صورت قطع باخلال آن و اگر رکن بوده باشد نماز محکوم
ببطلان است اعاده آن نماز لازم است مگر در صورتیکه مظنون اخلال بدو سجده در رکعت اخیره
باشد در این صورت اعاده نماز لازم نیست بلکه اتیان بدو سجده مینماید بعد از آن اتیان بتشهد
و تسلیم مینماید اینها در صورتی بود که این مظنه بعد از فراغ از تسلیم بلا فصل حاصل شود و اما
هرگاه بعد از تحقق فصل حاصل شود ظاهر این استکه نماز صحیح بوده باشد اعاده نماز ضرور نبوده
باشد مقام دوم در احکام سهو است بدانکه سهو یا در شرایط نماز است یا در اجزای نماز علی التقدیرین
متذکر باین یا در اثنای نماز میشود یا بعد از فراغ از نماز پس در این مقام چند مبحث است مبحث اول
سهو در شرایط نماز است که متذکر آن شده باشد در اثنای نماز و این بر چند قسم است اول سهو است
در طهارت از حدث مثل سهو در وضو یا در غسل یا تیمم باین معنی که شروع بنماز نمود باعتقاد آنکه با وضوست

در احکام سهو است

سهو در طهارت از خبث

مثلا در اثنای نماز فساد اعتقاد او ظاهر شد در این صورت نماز باطل استیناف آن بعد از اتیان بوضو لازم
است و هم چنین است حال در غسل و تیمم دوم سهو است در طهارت از خبث باینمعنی که عالم بود بنجاست
ثوب یا بدن خود غافل شد از تطهیر آن قبل از شروع در نماز و در اثنای نماز متذکر شد که ثوب او یا بدن او نجس
بود با علم از ازاله آن نجاست شروع بنماز نموده در این صورت نیز ظاهر این است که نماز باطل باشد پس
استیناف نماز لازم است بعد از ازاله نجاست یا نزع آن لباس نجس سیم سهو در قبله است یعنی اختیار

حکم سهو در قبله است

اتیان نماز نمود بسمتی باعتقاد آنکه آن سمت سمت قبله است در اثنای نماز فساد اعتقاد او منکشف
شد مشخص شد که سمت قبله سمت دیگر است بدانکه این متصور بچند صورت میشود اول آنستکه در
اثنای نماز مشخص شد که آنچه از نماز که اتیان نموده پشت بقبله بوده دوم آنستکه در اثنای نماز مشخص
شد که آنچه از نماز که اتیان نموده بسوی یمین یا یسار بوده باین معنی که سمت قبله سمتی بود که اگر متوجه
بآن میشد این سمت که بعضی از نماز را اتیان بآن سمت نموده در جانب یمین او یا یسار او واقع میشد ظاهر
این است که در این دو قسم نماز باطل است استیناف نماز لازم بوده باشد سیم آنستکه در اثنای نماز
مشخص شد که آنچه از نماز که اتیان نموده واقع شده ما بین یمین و یسار بمعنیکه مذکور شد در این صورت ظاهر
این استکه نماز صحیح بوده باشد لکن لازم است بعد از اطلاع بلا فصل متوجه سمت قبله شود و در حین توجه
قطع باشتغال بافعال واجب نماز نماید بلکه افعال مستحبه نیز چنین است چهارم سهو است در چیزیکه سجده

حکم سهو در چیزیکه سجده بر آن نموده است

بر آن نموده یعنی در اثنای نماز مشخص شد که آنچه سجده بر آن نموده سجده بر آن جایز نبوده و این منقسم بدو قسم
میشود اول آنستکه علم و اطلاع بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجود بوده باشد در این صورت نماز صحیح است لکن آنچه
از سجود نماز که باقی مانده باشد سجده بر آن جایز نیست بلکه اگر بعد از اطلاع متعمدا سجده بر آن نماید نماز باطل خواهد
بود دوم آنستکه در حین سجده عالم بحقیقت حال شد این صورت خالی از این نیست یا بعد از فراغ از ذکر واجب
است یا قبل از آن اگر بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد بآن نماز محکوم بصحت است لکن در این صورت اگر متمکن بوده باشد
از رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه یا کشیدن جبهه را تا برساند بما یصح السجود علیه بجهت درک ذکر مستحب
ظاهر این استکه این مستحب بوده باشد و اما هرگاه علم بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد در این وقت
مناسب این است که تفصیل داده شود ما بین اینکه این شخص یا متمکن هست از رسانیدن جبهه بچیزی که سجود بر آن
صحیح بوده باشد یا رسانیدن آن چیز را بجبهه یا نه اگر متمکن بوده باشد چنین نماید بعد از آن اتیان بذکر نماید
اولی آنست با تمکن از رسانیدن جبهه بآن چیز این را مقدم بدارد بر رسانیدن آن چیز را بجبهه مگر در صورتیکه
آن موضعی که سجده بر آن جایز بوده باشد بلندتر بوده باشد از آن موضعیکه جبهه واقع بر آن شده در این صورت
اولی آنستکه آن چیز را برساند بجبهه بعد از آن اتیان بذکر نماید و اگر متمکن از این نبوده باشد تفصیل داده
شود ما بین اینکه این امر در سجده اخر نماز مشخص شد یا در غیر سجده اخر اگر در سجده اخر بوده باشد میگوئیم
در این صورت لازم است که اتیان بذکر نموده نماز را اتمام نماید و قطع نماز جایز نبوده باشد و اگر در غیر سجده
اخر بوده باشد خالی از این نیست یا بعد از رفع راس متمکن خواهد بود از تحصیل ما یصح السجود علیه یا عدم

ارتکاب

بلغ

ارتکاب فعل منافی یا نه اگر متمکن بوده باشد در اینصورت نیز ممکن نیست لازم است اتیان بذکر نماید در همان
حالت بعد از رفع راس تحصیل ما یصح السجود علیه نموده وضع جبهه بر آن نماید در سجودات باقیه و اگر
متمکن نبوده باشد در اینصورت قطع نماز لازم است در همان حالت سجود و اتیان بذکر سجود در آن
حالت بقصد اتمام نماز جایز نیست بلکه لازم است قطع نماز نموده بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه
استیناف نماز نماید مگر در صورتیکه فرض شود که این واقعه در ضیق وقت بوده باشد بحدیکه
اگر قطع نماز نماید بجهت تحصیل ما یصح السجود علیه درک نماز در وقت نتواند نمود در این صورت
همان سجده را بهمان حالت که هست تمام نموده در بقیه سجودات سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان
و با عدم امکان سجود از آنچنین ثوب سجود بر ثوب معمول از پشم نماید و با عدم تمکن سجود بر ثوب سجده
بر کف نماید پنجم سهو است در مکان باینمعنی باعتقاد اباحه مکان شروع در نماز نمود مثلا اینکه
در خانه کسی شروع بنماز نمود در اثنای نماز مطلع شد که خانه مغصوب بوده در اینصورت قطع نماز
معین و استیناف نماز در مکان مباح لازم است مگر در صورتیکه وقت مضیق بوده باشد در
این صورت آنچه از نماز که اتیان نموده قبل از ظهور فساد اعتقاد محکوم بصحت است و بقیه نماز را
در حین خروج از آن مکان مغصوب بعمل آورد ششم سهو در لباس است باین معنی که در حین اخذ
بنماز معتقد این بود که لباس از جمله لباسی است که اتیان بنماز در آن بی عیب است در اثنای نماز مشخص
شد فساد اعتقاد او یعنی مشخص شد که آن لباس لباسی است که اتیان نماز در آن جایز نیست مثلا اینکه
حریر بوده یا نجس بوده و این شخص جاهل بنجاست آن بود یا از جلد غیر مذکی بوده یا ماخوذ از حیوان
غیر ماکول اللحم بوده در این صورت اگر نزع آن بنحویکه موجب فعل منافی نبوده باشد ممکن بوده باشد
نزع نموده اتمام نماز نماید و اگر با عدم فعل منافی نزع آن ممکن نبوده باشد قطع نماز نموده بعد از تلبس
بلباسیکه اتیان بنماز در آن بی عیب بوده باشد استیناف نماز نماید مبحث دوم بآنکه در حکم سهو در شرایط
نماز است مثل سابق لکن متذکر بآن شده باشد بعد از فراغ از نماز و این نیز منقسم میشود باقسام سابقه
اول سهو در طهارت از حدث است دوم سهو از طهارت از خبث است که متذکر شود بعد از آنکه بوده
باشد بعد از فراغ از نماز باینمعنی باعتقاد آنکه با وضو است مشغول نماز شد یا بنجاستی که در بدن او یا ثوب
او بود در حین شروع بنماز غافل شد از ازاله آن و بعد از فراغ از نماز متذکر شد که با همان نجاستیکه
بر این عالم بآن بود اتیان بنماز نموده در هر دو صورت نماز باطل اعاده آن لازم است اگرچه بعد از
انقضای وقت متذکر شود بآن و هم چنین است حال در غسل و تیمم سیم سهو در قبله است باینمعنی باعتقاد
اینکه این سمت سمت قبله است اتیان بنماز نمود بعد از فراغ از صلوة مشخص شد که اشتباه نموده در این وقت
اگر نماز واقع شده باشد ما بین یمین و یسار بمعنیکه مذکور شد نماز صحیح و بی عیب است احتیاج باعاده نیست
اگرچه بعد از علم بحقیقت حال متمکن از اتیان نماز در وقت بوده باشد و اگر نماز بسوی یمین و یسار بمعنیکه دانسته
شد واقع شده یا بخلاف جهت قبله اگر علم بحقیقت حال در وقت شده باشد اعاده نماز لازم و اگر بعد از انقضای

وقت شده باشد قضا لازم نیست لکن احتیاط مقتضی علم اخلال بقضا است چهارم سهو در چیزی است که سجده بر آن
بر آن نموده باین معنی که باعتقاد آنکه آن چیز چیزی است که سجده بر آن صحیح است سجده بر آن نموده بعد از فراغ از نماز شخص
شد خلاف آن در این صورت نماز صحیح است مطلقا اگر عالم بحقیقت حال بابقای وقت بوده باشد پنجم سهو در لباس است
ششم سهو در مکان باین معنی که در حال نماز معتقد این بود که این لباس لباسی است که نماز در آن صحیح است و هم چنین است
حال در مکان و بعد از فراغ از نماز شخص شد خلاف آن یعنی لباس لباسی بوده که نماز در آن صحیح نبوده و هم چنین مکان مکانی
بوده که نماز در آن صحیح نبوده در سهو در صورت نماز صحیح اعاده لازم نیست اگر چه متمکن از اعاده آن در وقت
بوده باشد مبحث سیم سهو در اجزای صلوة است یا در امری که متعلق باجزای صلوة بوده باشد و متذکر بآن
شد در اثنای نماز و این بر دو قسم است یکقسم آنست که عود بآن جایز نیست اگر چه متذکر شود بآن قبل از دخول
در رکن و این مثل اخلال بطمانینه در اجزای صلوة مثل حال التکبیرة الاحرام یا حال قرائت حمد و سوره یا در حال
اتیان بذکر رکوع و سجود پس هر گاه کسی اخلال بطمانینه در یکی از اینها کرد نماید سهوا و متذکر شد
بر این مطلب عود بجهت تدارک آن لازم نیست بلکه جایز نیست اگر چه متذکر شود باین قبل از دخول در فعل دیگر و هم چنین نیست
هر گاه اخلال نماید سهوا بکیفیت معتبره در قرائت مثل اینکه اخلال بجهر نمود در صلوات جهریه یا اخلال
باخفات نماید در مواضع اخفات بعد از آن متذکر باین شد عود بجهت تدارک این لازم نیست بلکه جایز نیست اگر چه
قبل از انتقال بفعل دیگر بوده باشد و هم چنین است حال در ذکر رکوع و سجود یعنی هر گاه اخلال نماید
بذکر رکوع و سجود و متذکر شود بآن بعد از رفع راس از رکوع و سجود عود برکوع و سجود بجهت تدارک ذکر
جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است قسم ثانی آنست که عود بجهت تلافی آن لازم است هر گاه متذکر شود
باخلال آن قبل از دخول در رکنی که بعد از آن است و این مثل اخلال بقرائت حمد کلا او بعضا هر گاه متذکر شد بآن
قبل از دخول در رکوع و هم چنین سجود هر دو یا یکی و تشهد کلا او بعضا پس هر گاه قبل از دخول در رکوع رکعت
ثانیه متذکر شد که دو سجده یا یک سجده را در رکعت اولی فراموش نموده لازم است عود نماید بسجده منسیه
را بعمل آورد بعد از اتیان بسجده اتیان بقرائت نموده نماز را تمام نماید و هم چنین هر گاه قبل از دخول در
رکوع متذکر شود که اخلال ببعضی از آیات حمد یا ببعضی از کلمات حمد نموده بلکه اخلال بحرکت یا سکون
نیز چنین است در این صورت لازم است عود نماید بتلافی منسی نموده اعاده ما بعد آن نماید و اما هر گاه بعد از
دخول در رکوع یا رکن دیگر متذکر شود بآن پس این منقسم بسه قسم میشود یکقسم آنست که موجب بطلان نماز است
استیناف نماز لازم است و این در صورتی است که منسی رکنی از ارکان نماز بوده مثل اینکه تکبیرة الاحرام باشد هم
را فراموش نموده یا دو سجده از یک رکعت را فراموش نموده بعد از دخول در رکوع متذکر شد یا رکوع را فراموش
نموده بعد از دخول در سجود متذکر شد اگر چه دخول در سجده اولی بوده باشد قسم ثانی آنست که موجب بطلان
نماز اگر چه نمیشود لکن تلافی آن بعد از فراغ از نماز لازم است با سجده سهو و آن مثل یک سجده که فراموش نموده و یا تشهد
را فراموش نموده و متذکر نشده مگر بعد از دخول در رکوع در این صورت نماز صحیح است اتمام نماز نموده بعد از فراغ از نماز
بلافصل لازم است اتیان بمنسی نموده ظاهر این است مراد باجزای صلوات و تشهد این چنین بوده باشد پس هر گاه در
در تشهد هم

نماز

نماز چهار رکعتی چهار سجده را فراموش نماید در هر رکعتی یک سجده را متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکن دیگر در رکعت
اخیره از فراغ از تسلیم متذکر شود نماز صحیح است لازم است اتیان بچهار سجده منسیه نموده باشد و اما هر گاه میداند
دو سجده را فراموش کرده باشد لکن نمیداند دو سجده از یک رکعت است یا از دو رکعت نماز باطل است استیناف آن لازم است
قسم سیم نسیان ما عدای آنچه در این دو قسم مذکور شده پس هر گاه در نماز کسی اخلال بچیزی نماید و آن منسی از ارکان
نماز نبوده باشد و هم چنین تشهد و سجده نیز نبوده باشد و اجزای تشهد و صلوات نیز نبوده باشد و متذکر بآن نشود
مگر بعد از تجاوز از محل در این صورت نماز صحیح و تدارک منسی بعد از فراغ از نماز واجب نیست مثل اینکه قرائت را فراموش نموده
کلا یا بعضا یا تسبیحات اربع را فراموش نموده یا طمانینه را در هر حالتی از احوال نماز که بوده باشد فراموش نموده یا
رفع راس از رکوع فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از دخول در سجده یا ذکر سجده را فراموش نموده متذکر نشد
مگر بعد از رفع راس از سجده در جمیع این صور نماز صحیح است بعد از فراغ از نماز اتیان بمنسی لازم نیست تنقیح
مقام مقتضی نقل کلام است در چند مبحث اول ظاهر این است که لازم بوده باشد رعایت شود در اجزای منسیه
از فراغ که تلافی آن بعد از نماز لازم است آنچه را که لازم است رعایت آن شود در نماز پس لازم است اتیان کرده شود در
حالتی که مکلف با طهارت از حدث و خبث بوده باشد متوجه قبله باشد با ستر عورت و اباحه مکان
و لباس و بودن لباس از جمله لباسی که اتیان نماز در آن جایز بوده باشد و لازم است در سجده منسیه وضع
جبهه نماید بآن چیزی که سجده بر آن جایز بوده و در سجود اتیان نماید بهمان ذکری که در اثنای نماز اتیان بآن میشود
مجملا لازم است در اجزای منسیه رعایت نماید آنچه را لازم بود در صلوة رعایت نماید و اجتناب نماید از آنچه را که
لازم بود در حال نماز اجتناب نماید از آن پس لازم است مبادرت در اتیان بآن و جایز نیست تاخیر شود قبل از اتیان
بجزء منسی بچیزی که ارتکاب آن در اثنای نماز جایز نبود مبحث دویم در بیان این است که هر گاه منسی یک سجده بوده باشد و متذکر
شود بآن قبل از دخول در رکوع بیان شد که عود بجهت تدارک سجده منسیه لازم است مقصود در این مقام این است
آیا بعد از عود قبل از دخول در سجود لازم است که بنشیند یا نه وجه حکم بلزوم جلوس در این وقت آن است اما در صورتی که
بعد از رفع راس از سجده اخلال بجلوس نموده باشد نظر باینکه معتقد این بود که این سجده ثانیه است و جلوس بعد از سجده
ثانیه که تعبیر از آن بجلوس استراحت میشود مستحب بوده و ترک مستحب جایز بود و لهذا ترک جلوس نموده پس وجه جلوس
قبل از سجده در این صورت ظاهر است نظر باینکه جلوس در این مقام واجب است مفروض این است که اخلال بآن نموده
و وقت تلافی آن باقی است پس لازم است اتیان بآن نماید و اما هر گاه اخلال بجلوس ننموده باشد پس وجه حکم بجلوس
در این صورت آن است که امتثال امر متوقف بر نیت است و واجب بر این شخص این بود که جلوس فیما بین السجدتین بعمل آورده باشد
و این شخص اگر چه مفروض این است که جلوس را بعمل آورده است لکن جلوس فیما بین سجدتین را بقصد جلوس مستحب بعد
از سجده ثانیه بعمل آورده است پس مأتی به غیر مأمور به خواهد بود و مأمور به غیر مأتی به پس باقی در عهده تکلیف خواهد
بود بنا بر این در هر دو صورت جلوس قبل از دخول در سجود لازم خواهد بود و ممکن است تفرقه شود ما بین صورت اولی و صورت
ثانیه باین نحو حکم شود بوجوب جلوس در اولی دون ثانیه اما وجوب در اولی پس وجه آن ظاهر شد و اما عدم وجوب
در ثانیه نظر باینکه ظاهر میشود از تتبع در اخبار ائمه طاهرین علیهم السلم که نیت افعال نماز علی ما هی علیها حین نیت کفایت

میکند در حکم بصحت نماز اگرچه در اثنای نماز سهوا در فعلی مثل من خلاف صفتان شود روی شیخ الطائفة فی باب احکام
السهو من زیادات التهذیب فی الصحیح عن عبد الله بن المغیرة قال فی کتاب حریز انه قال انی نسیت انی فی صلوة
فریضة حتی رکعت وانا انویها تطوعا قال فقال هی التی قمت فیها ان کنت قمت وانت تنوی فریضة ثم دخلک
الشک فانت فی الفریضة وان کنت دخلت فی نافلة فنویتها فریضة وانت فی النافلة وفی الموثق المروی فی الکافی
عن معویة قال سالت اباعبد الله علیه السلام عن رجل قام فی الصلوة المکتوبة فسهی فظن انها نافلة او کان
فی النافلة فظن انها مکتوبة قال هی علی ما افتتح الصلوة علیه **مجملا** فقها در این مسئله اختلاف کرده اند
سه قول **اول** آنستکه لازم نیست این شخص در صورت مفروضه بنشیند دل بعد از آن بسجود رود خواه جلوس
بعمل آورده باشد یا نه واین مختار شیخ طوسی است در مبسوط و مختار علامه است در منتهی **قول دوم** آنست
که واجبست که قبل از سجده بنشیند اگرچه جلوس را بعمل آورده باشد لکن بقصد جلسه استراحت
واین قول صاحب مدارک اختیار نموده **قول سیم** تفصیل ما بین اتیان بجلوس اگرچه بقصد جلسه استراحت
بوده باشد واخلال بان در ثانی واجبست جلوس قبل از دخول در سجده و در اول واجب نیست واین
قول مختار ما بین اقوال است **مخفی** نماند بخد مذکور شد در صورتی بود که عالم بوده باشد باخلال بجلوس یا اتیان
بان اما هرگاه شاک در این مطلب بوده باشد پس ممکن است گفته شود در این مقام این شک یا در حال قیام
بوده یا بعد از هوی بجهت سجود هم رسید اگر اول بوده باشد قائل شویم باینکه تدارک و تلافی جلوس لازم نبوده باشد
نظر باینکه دلیل شرع ناطق است باینکه مشکوک فیه در چنین صورت محکوم بوقوع است نظر بحدیث صحیح مروی از
محمد بن مسلم از جناب باقر الاوائل والاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده کلما شککت فیه مما قد مضی فامضه
کما هو ظاهر این است که مراد از فامضه کما هو این بوده باشد یعنی چنین قرار بده که مشکوک فیه بعمل آمده است پس اتیان
بان لازم نیست بلکه در جواز اتیان بان کلام است اما اگر بنحو ثانی است یکی نیز اتیان بمشکوک فیه لازم بوده باشد نظر باصالة
عدم وانتفای معارض در این حال بعلاوه اعتضاد بقاعده اشتغال **مبحث سیم** سابق بیان شد که هرگاه کسی رفع راس
از رکوع را فراموش نموده مادامیکه داخل در سجود نشده باشد یعنی جبهه را بمسجد نگذارده متذکر شد ظاهر این است که لازم
است عود نماید بعد از قیام وانتصاب و طمانینه آن وقت بسجود رود خواه دستها را بزمین رسانیده باشد جبهه بسجده
نزدیک باشد که جبهه بمحل سجده برسد یا نه و اما هرگاه اخلال بطمانینه بعد رفع راس نموده باشد سهوا و متذکر بان شود
بعد از نجلوس بجهت سجود ظاهر این است که عود بجهت تدارک طمانینه لازم نیست بلکه جایز نبوده باشد **مبحث چهارم** بدانکه سابق
بیان شد از جمله اجزائی که قضای آن لازم بود سجده واحده بود که متذکر باخلال بان میشد بعد از دخول در رکوع
و هم چنین است تشهد و صلوات کلامیکه در این مقام هست این است هرگاه متذکر سجده واحده در رکعت اخیره از
نماز شد در این صورت چونکه رکنی بعد از آن نیست حکم آن چه چیز است و هم چنین است کلام در تشهد یکه در رکعت
اخیره متحقق است خواه نماز ذات تشهدین بوده باشد مثل نماز سه رکعتی و چهار رکعتی یا ذات تشهد واحد بوده
باشد مثل نماز دو رکعتی حکم در این مقام این است که هرگاه متذکر شد بسجده منسیه در رکعت اخیره قبل از اتیان
بصیغه سلام مخرج از نماز مثل اینکه در اثنای تشهد متذکر بان شد یا متذکر شد بعد از فراغ از تشهد مثل از جهة
بان سلام مستحب یا بعد از اتیان بان در این صورت ظاهر این است که عود بجهت اتیان بسجده

منسیة

منسیه لازم بوده باشد و اما هرگاه متذکر شود بان بعد از اتیان بصیغه سلامیکه مخرج از نماز بوده باشد نماز صحیح
و اتیان بسجده منسیه فقط لازم خواهد بود مثل اینکه متذکر بان میشد بعد از دخول در رکن دیگر در صورت مفروضه
و هم چنین است حال در تشهد منسی در رکعت اخیره پس هرگاه متذکر بان شد قبل از خروج از نماز عود مینماید بجهة اتیان
بتشهد منسی و اتمام نماز مینماید بطریق معهود و هرگاه متذکر بان شد بعد از خروج از نماز اکتفا بقضای تشهد منسی
مینماید و اما هرگاه فرض شود منسی هر دو سجده بوده باشد در رکعت اخیره پس هرگاه متذکر بان شد قبل از
اتیان بصیغه سلامیکه مخرج از نماز بوده باشد لازم است عود نموده اتیان بهر دو سجده نماید بعد از آن اتمام
نماز نماید بطریق معهود و اما هرگاه متذکر بان شد بعد از اتیان بصیغه سلامیکه موجب خروج از نماز میشود
در این صورت دو احتمال است اول آنستکه حکم شود ببطلان نماز نظر باینکه دو سجده در یک رکعت از ارکان نماز
است بعد از فراغ از نماز مشخص شده که اخلال بان نموده و اخلال برکن موجب بطلان نماز است بنا بر این استیناف
نماز لازم خواهد بود و این اعم است از اینکه متذکر بان شود بعد از اتیان بفعل منافی سهوا و عمدا یا قبل از آن
دوم آنست که تفصیل داده شود ما بین تذکر بحقیقت حال بعد از اتیان بفعل منافی سهوا و عمدا یا قبل از آن
در صورت اول حکم میشود بر بطلان نماز بخلاف صورت ثانیه که نماز محکوم بصحت است لکن با عود و اتیان بسجدتین
و تشهد و تسلیم با ترتیب اما البطلان فی الاول فللاخلال بالرکن و البطلان بترک ما اطبق علیه الاصحاب مضافا الی
صحیحة زرارة لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والرکوع والسجود و اما الصحة فی الثانی
فلمجموع ما یدل علی الصحة بعد الاتیان بالمنقوص فیما اذا سلم فی غیر محله کالتسلیم فی الرکعتین او فی الرکعة الثالثة
و تذکر بالنقصان قبل الاتیان بالمنافی پس هرگاه کسی اتیان بمنافی نمود در رکعت سیم در نماز چهار رکعتی باعتقاد
اینکه رکعت چهارم است بعد از فراغ از سلام بدون فاصله و بدون ارتکاب بفعل منافی از منافیات نماز سهوا و
عمدا عالم شد بحقیقت حال که سلام او در رکعت سیم واقع شده در این صورت بر عهده او اتیان برکعت چهارم مینماید
نماز او صحیح است با آنکه اخلال بیک رکعت نموده بود که مشتمل بر چند رکن از ارکان نماز است مثل رکوع و قیام
متصل برکوع و سجدتین در صورت مفروضه اخلال بیک رکن که عبارت از سجدتین بوده باشد نموده پس حکم بصحت
با تلافی در صورتیکه اخلال بچند رکن شده باشد مقتضی حکم بصحت است در صورتیکه اخلال بیک رکن
نموده باشد بطریق اولی بنا بر این در صورت مفروضه عود میکند بسجده بعد از اتیان بسجدتین اعاده تشهد
و تسلیم مینماید ممکن است جواب گفته شود از این استدلال باینکه فرق است ما بین نقص رکعت و اخلال برکنی که در
رکعت است پس هرگاه کسی در نماز چهار رکعتی در رکعت سیم سلام گفت باعتقاد آنکه رکعت چهارم است بعد از
سلام بلا فصل و بدون فعل منافی عالم بحقیقت حال شد در این صورت محل تلافی رکعت باقی است و نیست
در این مقام مگر زیادتی تشهد و سلام در غیر محل و دلیل شرع ناطق بر این است که امثال این مضر بصحت
نماز نیست **مجملا** در مثل این صورت دلیلی که مقتضی فساد بوده باشد ندیدیم بلکه مقتضی صحت دیدیم مثل حدیث
موثق و صحیح نعمان قال سالت اباعبد الله علیه السلام عن الرجل صلی ثلث رکعات و هو یظن انها اربع فلما سلم
ذکر انها ثلث قال یبنی علی صلوته متی ما ذکر و یصلی رکعة و یتشهد و یسلم و یسجد سجدتی السهو وقد جازت

صلوته وصحیحة لفساد الصلوة الا من جهة الاخرها منافی بنیت نظر باینکه ظاهران این است اخلال برکوع یا بسجود یا بهردو در رکعت بشود با اتیان بسایر اجزای رکعت و فرض در محل کلام ان است که اخلال بکل رکعت شده و بعد از تسلیم شمول لا بد است از تخصیص ان بغیر صورت مفروضه نظر بحدیث موثق زید و غیره که معتضد بعمل اصحاب است بخلاف صورتیکه محل کلام هست یعنی صورت اخلال به و سجده در رکعت اخیره که متذکر شده باشد بان بعد از فراغ از تسلیم که تشکیک در شمول حدیث نسبت باین بنیت و معلوم است مقتضای ان حکم بفساد است و مستند باو و نیت تمام بنیت نظر باینکه محتمل است حکم بصحت در صورت اخلال بیک رکعت مثلا در صورت مفروضه نظر ببقای محل رکعت بوده باشد بخلاف جزء رکعت و تذکر ان بعد از اتیان بتسلیم و مؤید این مطلب این است انچه مذکور شد یعنی هرگاه بعد از فراغ از تسلیم متذکر شد باخلال بسجده واحده در رکعت اخیره در این صورت ظاهر این است بی اشکال اکتفاء مینماید بقضای همان سجده تنها و اعاده تشهد و تسلیم بنیت حرز نمود بلکه اعاده ان بقصد جزء صلوة جایز بنیت و فرقی در تجاوز از محل ما بین انکه منسی یک سجده بوده باشد یا دو و بنیت پس هرگاه محل تدارک نسبت بسجده دوم منقضی شده باشد و لهذا عود بسجده و اتیان ما بعد ان بترتیب معهود لازم بنیت چنین است حال در انقضای محل نسبت بهردو و سجده پس محل تدارک سجدتین بعد از فراغ از تسلیم باقی بنیت پس نماز باطل خواهد بود و کسانیکه حکم ببطلان نماز در این صورت نموده اند یعنی هرگاه منسی دو سجده بوده باشد و متذکر نشود مگر بعد از اتیان بسلام شهید ثانی است در شرح ارشاد و صاحب مدارک است در مدارک و مرحوم مجلسی است در بحار بلکه ظاهر میشود از کلام بحار انکه حکم ببطلان در این صورت مشهور ما بین فقها است بلکه تا حال قائل بصحت یعنی کسیکه تصریح بصحت نماز نماید ندیده ایم بلی احتمال صحت مذکور در کلام بعضی از اکابر علما موجود است لکن ضعیف است **مبحث ششم** سابق بیان شد اجزای منسیه نماز که لازم است اتیان شود بانها بعد از فراغ از نماز چند جزء است اول سجده منسیه است یعنی یک سجده خواه در یک رکعت بوده باشد یا در رکعات متعدده دوم تشهد است کلا او بعضا سیم صلوات در تشهد است و هم چنین بیان شد که لازم است مکلف رعایت نماید در حال اتیان باجزای منسیه انچه را که لازم بود در حال نماز رعایت نماید کلا یکه در این مقام هست این است هرگاه فرض شود حدثی صادر شود از مکلف بعد از فراغ از سلام آیا این موجب بطلان نماز میشود یا نه خلاف کرده اند فقها در این مقام مرحوم علامه حکم فرموده ببطلان نماز در کتاب تذکره



